



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

۹
مرکز تحقیقاتی
کتابخانه و مرکز نشر و انتشارات اسلامی
پنجشنبه ۱۳۹۸/۰۵/۰۵

تاریخ نجوم

تألیف

حسن بن محمد بن حسن بن سائب بن مالک اشعری قمی

در ۳۶۸ ق

ترجمه

کمالجالدین حسن بن محمد الدین علی بن حسن بن عبدالمالک قمی

در ۸۰۵ - ۷۰۶ هـ ق

تحقیق

محمد رضا انصاری قمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ قم

نویسنده:

حسن بن محمد بن حسن سائب مالک اشعری قمی

ناشر چاپی:

کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	تاریخ قم
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	[خطبه]
۱۴	پیشگفتار
۱۴	اشاره
۱۸	برآمدن و تولد شهر قم:
۲۱	ساختمان شهر قم:
۲۹	سرزمین اشعریان، و مذاهب آنان در دوره‌های تاریخی، از یمن تا قم:
۳۲	تدوین تاریخ شهر قم:
۳۴	نویسنده تاریخ قم:
۳۶	منابع تاریخ قم:
۴۱	*** ویژگیهای کتاب تاریخ قم:
۴۳	ترجمه تاریخ قم و مترجم آن:
۴۳	نسخه‌های خطی کتاب تاریخ قم:
۴۶	ویژگیهای نسخهٔ اصل کتاب قم:
۴۷	روش تحقیق کتاب قم:
۵۲	[ادبیچه مترجم]
۵۵	[ادبیچه مؤلف]
۵۵	اشاره
۵۶	[ذکر فضایل و کمالات صاحب بن عباد]
۵۶	دیگر از فضائل مولانا- آدام الله تمکینه- آنک:
۵۷	دیگر از فضائل مولانا- آدام الله قدرته- آنک:

- دیگر از خصائل پسندیده مولانا- آدام الله بسطته- آنک: ۵۸
- *** [سبب تصنیف کتاب] ۶۲
- [فهرست کتاب تاریخ قم] ۶۸
- باب اول «در ذکر قم. و سبب نام نهادن قم بذین نام، بعد از نام نهادن او بفارسی. ۷۱
- اشاره ۷۱
- فصل اول «در ذکر قم. و سبب نام نهادن آن بذین اسم ۷۲
- اشاره ۷۲
- «ذکر صورۀ فتح ناحیت قم» ۸۰
- «ذکر حدود قم» ۸۱
- «ذکر برج قم که طالع آنست، و طول و عرض آن از اقلیم» ۸۴
- «ذکر طرق «۱» قم» ۸۵
- «ذکر میدانها «۱» بقم» ۸۹
- «ذکر قنطرها «۱» بقم» ۹۰
- فصل دوم از باب اول «در ذکر سبب جداکردن قم از اصفهان، و وقت شهر کردانیدن آن» ۹۱
- فصل سئم از باب اول «در ذکر آنچه داخل قم است، و خطه «۱» آن، از ضیاعها و مواضع، و نامهای دیه‌آ آن، و ذکر باروئی که کرد بر کرد قم کشیده‌اند: ۹۱
- اشاره ۹۸
- «ذکر باروئی که بقم محیط بوده، نو و کهنه» ۱۰۲
- فصل چهارم از باب اول «در یادکردن اول مسجدی که به قم بنا نهادند، ۱۰۸
- اشاره ۱۰۸
- *** «ذکر مسجد جامع و منبر بقم» ۱۰۹
- [ذکر مسجد قریه جمکران] ۱۱۵
- «ذکر دار الضرب، و سراهایء والیان و حاکمان، و زندانها بشهر قم» ۱۱۹
- *** [منازل و مقام «۳» حاکمان و والیان قم] ۱۲۲
- [ذکر محبس و زندان که به قم بوده] ۱۲۴

- فصل پنجم از باب اول «در ذکر کاریزها «۱»، و جوئها، و رودخانهها، و آسیاها که بقم بوده‌اند، و ذکر مقاسمت «۲» آبهای آن، و عدد مستقهای «۳»
- اشاره ۱۲۵
- «در ذکر قسمت آب این کاریزها، و منبع و چشمه‌گاه آن، و جای ظاهر شدن آن، و مستقهای آن، و تفسیر کردن مستقه و ناوقه» ۱۲۹
- «در ذکر قسمت آب کاریزها «۱»» ۱۳۱
- *** [در ذکر قسمت آب کاریزها به دستور آل سعد] ۱۳۳
- «در صورت آب رودخانهها، و کیفیت منبع و منشأ آن بقم» ۱۳۶
- *** «در آبهایی که بآب رودخانه اضافه کرده‌اند، از مواضع دیگر، از تیمره و أنار» ۱۳۷
- «در جوئهای «۱» قم و نواحی آن» ۱۴۳
- [در ذکر نهر قورج] ۱۴۳
- [میزان آبدهی جویها و نهرهای قم] ۱۴۴
- «در آسیاهای که بقم بوده‌اند» ۱۴۷

- فصل ششم از باب اول «در ذکر عدد رستاقهای شهر قم، و ضیاع آن از عربی و عجمی، و آنج از دیگر شهرها که به نزدیک قم‌اند با قم جمع کرده‌اند، و
- اشاره ۱۵۱
- [نام رستاقهای قم و بانیان آن] ۱۵۹
- [در ذکر قلعه‌های قم] ۱۷۷
- [در ذکر تیمره کبری، و تیمره صغری] ۱۸۰
- [در ذکر قاسان] ۱۸۲
- [در ذکر نمک قم] ۱۸۳
- [در ذکر آتشکده بهرام] ۱۹۴

- فصل هفتم از باب اول «در ذکر بعضی از طلسمات، و چشمهای نمک به قم، با ذکر بعضی از نواحی مشهور» «در ذکر طلسمات و کانهای نمک بقم» ۰۱
- اشاره ۲۰۱
- «در ذکر بعضی از آتشکدههای ناحیت قم» ۲۰۳
- فصل هشتم از باب اول «در ذکر اخباری که در فضیلت قم و نواحی، و ساکنان آن آمده است، و ذکر آفاتی که بدین ناحیت رسیده‌اند» ۲۰۷
- باب دوم «در یاد کردن مساحت‌های واقعه بقم، و ذکر مالهایی که وضع کرده‌اند بر آن» ۲۲۲

- ۲۲۲ اشاره
- فصل اول «در ذکر مساحت‌های واقعه بقم، و اوقات آن، و ذکر آنکسانی که متولی و مباشر مساحت بوده‌اند، از عمال و غیر عمال، بر اختلاف روایات».
- ۲۳۱ فصل دوم «در یاد کردن ارتفاعها «۱»، و خراج مال آن بقم»
- فصل سوم از باب دوم «در ذکر خراج قم، که اعتماد در آن بر مساحت‌های واقعه بقم کرده‌اند، چنانچه دستور جمل القری «۱» بقم بدان ناطق است، بر
- فصل چهارم از باب دوم «در ذکر اختلاف ضرائب «۱» خراج بقم، تا آنکه که شیخ ابو الحسن عباد بن عباس «۲» رحمه الله، آنرا در سنه خمس و ثلثه
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۷۳ «ذکر نجوم «۱» خراج، و دفعات آن بقم»
- ۲۷۸ «ذکر کفایت در خراج بکوره قم»
- ۲۸۲ «ذکر اطلاق و رهنیدن در ضمان أهل قم را»
- ۲۸۲ «ذکر رسم جهبذ بقم»
- ۲۹۳ «حییز ولد الأباء»
- ۳۰۱ «ذکر مال عمال، و أهل نزول «۱» در نواحی قم»
- ۳۰۱ «ذکر مال نصف العشر بقم»
- ۳۰۲ «ذکر مال خراج ببلده قم»
- ۳۰۷ «ذکر وجوه صدقات، از غلات و غیر آن»
- ۳۱۲ «ذکر احکام زمینها»
- ۳۱۹ «ذکر سال فرائضهآ صدقات از شتر و کاو و کوسفند»
- ۳۲۱ فصل پنجم از باب دوم «در ذکر آنچه گفته‌اند در امر خراج بروزکار عجم و در اسلام»
- باب سوم «در ذکر طالبیه، یعنی اولاد و اعیان ابی طالب «۱» که بقم آمده‌اند، و منزل ساخته و وطن گرفته. و ذکر بعضی از فضیلت‌های مرویه درباره ایش
- ۳۴۲ اشاره
- فصل اول «در ذکر موضع ولادت امیر المؤمنین علی، و فاطمه دختر رسول خدا، علیهم السّلم، و عدد اولاد، و مدّت عمر، و وقت وفات ایشان» - ۳۴۲
- ۳۴۲ «ولادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلم»
- ۳۴۳ «ذکر فرزندان او»
- ۳۴۸ «ذکر ولادت فاطمه زهرا علیها السّلم، و مدّت حیوة، و وقت وفات او»

- «ذکر ولادت ابو محمد، الحسن بن علی علیهما السلام، و ذکر فرزندان او، و مدت حیوة، و وقت وفات او، و مدت امامت و خلافت او، و ذکر مشهد و ذکر ولادت امام شهید مظلوم، حسین بن علی علیهما السلام، و اولاد و اعقاب او، و مدت حیات و امامت و خلافت، و وقت وفات او، و ذکر مشهد و ذکر ولادت ابی الحسن علی بن الحسین علیهما السلام، و عدد اولاد و اعقاب او، و ذکر مدّت امامت او، و وقت وفات او، و تربت و مشهد او» ۳۵۳
- «ذکر امام پنجم، ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام، و ولادت او، و ذکر اولاد و اعقاب او، و مدّت حیوة و وقت وفات او، و ذکر قبر و مشهد او» ۳۵۹
- «ذکر امام هشتم ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام، و ذکر ولادت او، و عدد اولاد و اعقاب او، و مدّت امامت و عمر، و وقت وفات او، و ذکر امام ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام، و ولادت او، و عدد فرزندان او، و مدّت عمر و امامت او، و وقت وفات او، و ذکر قبر و مشهد او» ۶۴
- «ذکر امام ابی الحسن، علی بن محمد العسکری علیهما السلام، و ذکر ولادت و اولاد و اعقاب او، و مدّت عمر و وقت وفات او، و مدّت امامت او، و ذکر امام ابی محمد الحسن العسکری، و ولادت او، و مدّت عمر و امامت او، و وقت وفات او، و ذکر قبر و مشهد و تربت او» ۳۷۱
- «ذکر ولادت قائم آل محمد علیه السلام، و وقت غیبت او، و اخبار دالّه بر وجود شریف او» ۳۷۲
- فصل دوم از باب سئم «در ذکر طالبیه که بقم آمدند و وطن ساختند، و ذکر انساب و بعضی اخبار ایشان، پس از تقدیم فضیلت‌های ایشان که از حضر، اشاره ۳۷۵
- «ذکر جمعی از طالبیه که بشهر قم و ناحیت آن نزول کرده‌اند، و وطن گرفته، بر نسق امامت، و ترتیب نسب حسنیّه» ۳۷۸
- «سادات حسینیّه» ۳۸۷
- سادات موسویّه «سادات موسویّه از فرزندان ابراهیم «۱» [بن موسی بن جعفر] ۴۱۶
- [سادات دیباجیه] ۴۱۹
- [سادات عربی] ۴۲۲
- [در ذکر اولاد عبد الله باهر] ۴۲۶
- [در ذکر سادات حمزیه] ۴۲۶
- [در ذکر اولاد حسین أفضس] ۴۳۲
- [در ذکر سادات شجریه] ۴۴۴
- [در ذکر اولاد محمد بن الحنفیه] ۴۴۹
- [در ذکر ولادت محمد بن الحنفیه «۱»، و عدد فرزندان، و وقت وفات او] ۴۵۴

- ۴۶۱ [در ذکر سادات عمریه]
- ۴۶۲ [در ذکر سادات عقیلیه و جعفریه]
- ۴۶۵ باب چهارم «در ذکر آمدن عرب آل مالک «۱» بن عامر الأشعری «۲» بقم و آبه.
- ۴۶۵ اشاره
- ۴۷۰ فصل اول «در ذکر آن گروه عرب که بقم آمدند، و وقت آمدن ایشان بقم»
- فصل دوم از باب چهارم «در سبب نقل [او] رحلت «۱» کردن آن گروه عرب از کوفه. و در سبب کشتن حجاج [بن] یوسف، محمد بن سائب بن مالک
- ۴۷۶ اشاره
- ۵۰۵ «ذکر فضائل مرویه درباره اشعریان»
- ۵۱۲ «ذکر مفاخر و مناقب ایشان در ایام جاهلیت و در ایام اسلام»
- ۵۱۶ ذکر مفاخر اشعریان در ایام جاهلیت:
- ۵۲۰ «ذکر ضیعتها و منازل، و ریایات «۱» اشعریان»
- ۵۲۰ «ذکر ریایات و علمهای اشعریان»
- ۵۲۳ «ذکر منزلهای اشعریان و شهرهای ایشان بئمن»
- ۵۲۴ «ذکر اشراف وجوه اشعریان در ایام اسلام، پس از ذکر مالک «۱» بن عامر و فرزندان او، بعد از ذکر مهاجران»
- ۵۴۳ *** «ذکر فتح ابو موسی اشعری»
- ۵۴۶ فتح تستر «۳»
- ۵۴۷ اشاره
- ۵۶۰ ۱. روایات درباره مقام اهل بیت علیهم السلام
- ۵۶۰ ۲. احادیث درباره شهر قم
- ۵۶۱ ۳. احادیث متفرقه
- باب پنجم «در ذکر اخبار عرب اشعری اسلامیة «۱». و سبب مسلمان شدن بعضی از ایشان. و هجرت «۲» کردن مهاجران ایشان. و فضیلتهایی که در حؤ
- فصل اول «در ذکر اخبار این گروه عرب اشعریین اسلامیة. و سبب اسلام آوردن ایشان. و ذکر هجرت آنکسانی که از ایشان هجرت کردند. و فضیلتهای مر
- ۵۷۶ فهرس
- ۵۷۶ اشاره

۱. نام‌ها و اعلام ۵۷۷
۲. نام پادشاهان، خلفا، وزیران، امیران، والیان ۶۴۵
۳. سرزمین‌ها و مناطق ۶۴۸
۴. شهرها ۶۵۰
۵. حوادث و وقایع تاریخی ۶۵۸
۶. آیات قرآن ۶۶۰
۷. شعر ۶۶۱
۸. ضرب المثل ۶۷۰
۹. القاب و مناصب ۶۷۰
۱۰. دین و مذهب ۶۷۴
۱۱. قبایل و تیره‌ها ۶۷۵
۱۲. فرقه‌ها، اقوام ۶۷۸
۱۳. شاعران ۶۸۴
۱۴. اعلام قم ۶۸۵
۱۵. روستا، دیه، سگه، شق، صحرا، قنات، مزرعه، کوشک، درب، و مناطق پیرامون شهر قم ۶۸۹
۱۶. رستاقهای قم ۷۲۹
۱۷. رود، جوی، نهر، و دریاچه قم ۷۳۱
۱۸. طسوجهای قم ۷۳۲
۱۹. قنطره، پل، سرا، باغ، و کوههای قم ۷۳۳
۲۰. کاریز و قنات‌های قم ۷۳۴
۲۱. منطقه، محله، کوچه، راه، و خیابان‌های قم ۷۳۵
۲۲. مساجد و مدارس قم ۷۳۸
۲۳. موقعیت‌های جغرافیایی قم ۷۳۹
۲۴. میدان‌های قم ۷۴۰

۲۵. آسیاهای قم ۷۴۰
۲۶. امامزاده‌ها، بقاع متبرکه، و قبرستانهای قم ۷۴۲
۲۷. حاکمان، والیان، امیران، و عمّال قم ۷۴۳
۲۸. خاندانهای قمی ۷۴۴
۲۹. اشیاء و مقادیر ۷۴۵
۳۰. حیوانات ۷۴۹
۳۱. اصطلاحات دیوانی ۷۵۰
۳۲. اصطلاحات عمرانی و موقعیت‌های جغرافیایی ۷۵۵
۳۳. گیاهها ۷۶۰
۳۴. کار و پیشه ۷۶۲
۳۵. لهجه و زبان اهل قم، و واژگان فارسی کهن ۷۶۴
۳۶. نقیبان و داعیان ۷۶۶
۳۷. حوادث و وقایع مهم قم ۷۶۷
۳۸. احادیث ۷۶۸
۳۹. منابع تاریخ قم ۷۶۸
۴۰. مراجع تحقیق تاریخ قم ۷۶۹
۴۱. فهرست موضوعی ۷۷۶
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۷۸۲

تاریخ قم

مشخصات کتاب

سرشناسه: قمی، حسن بن محمد، قرن ۴ق.

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ قم / تالیف حسن بن محمد بن حسن سائب مالک اشعری قمی؛ ترجمه تاج الدین حسن خطیب، ابن بهاء الدین علی بن حسن بن عبدالملک قمی؛ تحقیق محمدرضا انصاری قمی.

مشخصات نشر: قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، گنجینه مخطوطات اسلامی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۱۰۶۹ص.:: نمونه.

فروست: : کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی(ره)، گنجینه مخطوطات اسلامی. مرکز قم شناسی؛ ۹

شابک: ۹۶۴-۸۱۷۹-۱-۴۴

یادداشت: این کتاب با عنوان "تاریخ قم بانضمام فهرست اعلام و اماکن" با تصحیح جلال الدین طهرانی توسط توس در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۸۱ منتشر شده است.

یادداشت: چاپ قبلی: قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۸۵. در ۱۱۵۴ص. منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

عنوان دیگر: تاریخ قم بانضمام فهرست اعلام و اماکن.

موضوع: قم -- تاریخ

شناسه افزوده: قمی، حسن بن علی، قرن ۴ق.، مترجم

شناسه افزوده: انصاری، محمدرضا، ۱۳۳۷ -

شناسه افزوده: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی. گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی

رده بندی کنگره: DSR۲۱۱۳/م۷۷ق۱۲۰۴۱ ۸۲۰۴۱ الف

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۱۲۸۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۵۱۰۱۵

[خطبه]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، ثُمَّ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ، خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، سَيِّدِنَا وَآمَانِنَا، وَقُدُوتِنَا وَشَفِيعِنَا، مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَعَلَى وَصِيِّهِ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَعَلَى أَوْلَادِهِ الْمَيَامِينِ، الْأَثَمَةَ الْمُعْصُومِينَ، وَعَلَى ابْنَتِهِ الطَّاهِرَةِ، فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

این کتاب «تاریخ قم» است، تاریخ نخستین شهر شیعی اسلامی در جهان، تاریخ نیاکانم که این شهر را ساختند، و تاریخ علویانی که به این شهر پناه آوردند. قم گرچه زادگاهم نمی‌باشد، لیکن شهری است که بر تربت آن پدران و نیاکان پدریم زاده شده، و در آن زندگی نموده، و عاقبت در دل آن آرمیدند. شهری که از دیرباز پناهگاه علویان فراری بوده. شهری که در دل خود گوهری از خاندان عصمت را جای داده، که بقعه او پناه مؤمنین است. شهری که هزاران جوینده علم از سر تا سر جهان بدان روی آورده، و از چشمه زلال علوم اهل بیت علیهم السلام سیراب می‌گردند. شهر نخستین حوزه علمیه شیعه. شهر مراجع تقلید. شهر حلقه‌های فقه و

اصول و حدیث و تفسیر. شهر مدارس دینی و بقعه‌های متبرکه. شهر سعد ابن عبد الله اشعری، شهر زکریا بن آدم، شهر شیخ صدوق. شهری با عمر هزار و چند صد سال، که با پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌های روزگار، همچون هزار سال پیش همچنان نام آن بر سر زبان‌هاست.

این کتاب؛ سرگذشت این شهر است.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶

پیشگفتار

اشاره

در سالهای پایانی قرن اول هجری، گروهی از عربها اشعری بنا به دلایل سیاسی تن به هجرت اختیاری داده، و شامگاهان شهر کوفه را به شتاب و به دور از دید مأموران، و احتمالاً- از راهی جز شاهراه کوفه- ری- خراسان، بلکه شتابان از کوره راههای فرعی، از دشتهای دیاله در مشرق عراق گذشته، و خود را به کوههای سر به فلک کشیده غرب فارس آن روز، و ایران امروز رسانیدند، و آنگاه که در میان دره‌های کوههای مرتفع آن قرار گرفتند، خود را از چشمان تیزبین مأمورین دولتی در امان دیدند، اختیار آینده خود را احتمالاً به دست قضا و تقدیر الهی سپرده، و همچنان آرام و پیوسته و بی‌هدف، به سمت مشرق پیش راندند. این کاروان متشکل از اهل و عیال و غلامان و کنیزان و چهارپایان عبد الله و احوص، فرزندان سعد بن مالک اشعری بود، عبد الله بن سعد مردی پرهیزکار و عابد و گوشه‌گیر و بزرگ اشعریان کوفه بود، لیکن همنشین و ندیم یوسف بن عمر ثقفی- برادرزاده حجاج بن یوسف ثقفی و والی کوفه از سوی هشام بن عبد الملک- بود، اما برادرش احوص بن سعد ظاهراً به دلایل سیاسی، و در نتیجه مخالفت با والی کوفه- یا بنا به یکی از چند روایت تاریخ قم، به علت مشارکت در قیام زید بن علی الحسین علیه السلام، و فرماندهی بخشی از لشکریان او در جنگ بر علیه هشام بن عبد الملک اموی، و یا به دلیل شکایت دهاقین از رفتار خشن او، و جز آنها- در زندان کوفه گرفتار بود، عاقبت به دلیل آرامش نسبی وضعیت سیاسی کوفه، و طولانی شدن مدت زندان احوص، و دوستی و همنشینی عبد الله با والی کوفه، مقدمات آزادی

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷

أحوص فراهم آمد، و بدستور والی أحوص اشعری بدون سپردن وثیقه انسانی و کفیل از زندان رها شد. دو برادر با آگاهی از احتمال پشیمانی والی، و دستگیری مجدد أحوص، به شتاب مقدمات فرار از شهر کوفه را تدارک دیدند، و به نوشته تاریخ قم نخست أحوص و دو برادرش عبد الرحمن و نعیم، بهمراه اهل و عیال و فرزندان و خدمتکاران خود مخفیانه گریختند، و تنها عبد الله در کوفه بماند تا ترتیب سامان دادن اموال ضیقهای آنان را داده، و سپس به آنان بیوندد، و بدین گونه پس از چندی دو برادر در ماهین و ماه البصره- در محدوده شهر نهاوند- به یکدیگر پیوستند. به روایت تاریخ قم هجرت این تیره از خاندان اشعری بدور از تلفات انسانی نبود، و تنها چهل تن از فرزندان عبد الرحمن بن مالک بن عامر در کوهستانهای میان دینور و نهاوند بر اثر بیماری بمردند. کاروان اشعریان پس از بهم پیوستن در میانه کوههای سر به فلک کشیده لرستان، از سکونت در میان کوهستان- که با طبیعت زندگی آنان در یمن و حجاز و عراق تفاوت کلی داشت- سر باز زده، و همچنان به سمت شرق و شمال شرق به پیش راند. گر چه در تاریخ قم نشانه صریحی از قصد نخستین اشعریان برای سکونت در شهر معینی نیامده است، لیکن از گفتگوی بعدی دو برادر می‌توان دریافت، عبد الله- که مسلمان پرهیزکاری بود- قصد سکونت در ثغر- مرزهای مسلمانان با کفار- قزوین را داشت، تا بدین وسیله به وظیفه شرعی و دینی خود در جنگ و جهاد با کفار مشغول شود، امّا برادرش احوص میل به سکونت در شهر

اصفهان را داشت، که به نظر می‌آید گروهی از عموزادگان اشعری او، از هنگام تسخیر شهر توسط ابو موسی اشعری، همچنان در آن ساکن بودند، لیکن به نظر می‌آید که دست تقدیر آنان را به دشت قم کشانید، و کاروان آنان از میان کوهها و دشتهای نهبانند، ملایر، اراک، محلات گذشته، و به قهستان قم، به روستای ابرشتجان که در جنوب قم قرار دارد رسیده (و بموضعی که بسیار آب و گیاه بود فرود آمدند، بچشمه‌ای که آن را بشک چشم میخواندند،- و بروایتی آتشمززه- خیمه زدند، و چند روز مقام کردند).

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۸

گرچه تاریخ و زمان و چگونگی هجرت اشعریان از مبدأ کوفه، همراه با ابهامات فراوان است، لیکن از این پس حوادث و وقایع شفافتر و روشنتر است، و تاریخ قم با اطمینان و صراحت از وقایع تاریخی دوره پس از رسیدن اشعریان بقم سخن می‌گوید، بنا به روایات موثق؛ دو برادر اشعری نخست در کنار روستای ابرشتجان فرود آمدند، بزرگ این روستا شخص عاقل و دور اندیشی بود به نام یزدانفازار، که مقدم آنان را گرامی داشت، و از آنان به نیکویی پذیرایی نمود. از قضا در همین زمان گروهی از راهزنان دیلمی، که همواره از سرزمین دیلمان- که هنوز دار الکفر بود- به شهرهای مرزی مسلمانان شیخون می‌زدند، به قصد غارت و دزدی به این ناحیت رسیده (بسیاری از اشتر و اسب دیدند که در آن حوالی رها کرده بودند، و خیمه‌های بسیار دیدند که آنجا زده بود، دیلم چون آنچنان دیدند، گفتند: بغنیمتی تمام افتادیم، پس بجانب آن خیمه و اسبان و شتران بشتافتند، و از احوال عرب و نزول ایشان خیر نداشتند، و حرب و کارزار عرب و تیر و کمان ایشان ندیده بودند، و از آن غافل بودند. چون احوص آن قوم و طائفه را بدید، در حال آواز کرد تا قوم و خدم و غلامان و بندگان او حاضر شدند، و بفرمود تا برنشینند، پس ایشان بدان اسبان و شتران- چنانچه عادت عرب باشد- آواز کردند، همه بجانب ایشان بشتافتند، پس بر اسبان سوار شدند و روی بدیلم نهادند، و جنگ و حرب در پیوستند، و بر دیلم تیرباران کردند، و بسی برنیامد که ایشان را بشکستند و بهزیمت کردند، و بعضی را بکشتند، و بعضی را بگرفتند و اسیر کردند).

این واقعه و کارزار، آنان را در چشم یزدانفازار بزرگ نمود، و او آنان را مردمانی قوی و قابل اعتماد یافت، از این رو از آنان خواست تا در آن ناحیت مقیم شوند، و با آنان پیمان بست، و دشتهای پیرامون روستای مّجان- یکی از چند روستای تشکیل دهنده قم- را جهت سکونت و کشت به آنان واگذار نمود. و بدین گونه اشعریان در قم سکونت گزیده و پای‌بند شدند. و احوص با زیرکی خود توانست عبد الله برادر پرهیزکار خود را نیز از رفتن به اصفهان- و سکونت در میان عربهای مضرّیه، که اغلب عرب اصفهان از آنان بود- و یا ثغر

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۹

قزوین منصرف نماید، و بر سکونت در دشت قم متمایل کند.

و احوص به عنوان آخرین اقدام برای گسستن پیوندهای خاندانش با کوفه، تمامی املاک و زمینهای آنان در کوفه را بفروخت، و از این راه به ثروت کلانی- مبلغ پنجاه هزار دینار طلا- دست یافت، و بدین وسیله توانست پشتوانه مالی قدرتمندی برای خاندانش فراهم کند، و موقعیت خود را مستحکمتر نماید. و در این هنگام (یزدانفازار و وجوه اشراف آن ناحیت از عبد الله و احوص درخواه کردند که میانه ایشان کتابی و عهدنامه‌ای باشد مشتمل بوفای عهد، و محافظت یکدیگر در نفس و مال، و با یکدیگر مصادقت و راست گفتاری شعار کردن)، آنگاه همگی این عهدنامه و قرارداد را امضاء نموده، و بر وفای به آن تأکید و تشدید کردند. و بدین گونه با امضای این قرارداد، در سال ۷۴ یا ۷۵ هجری، اشعریان بطور رسمی و شرعی و قانونی بخشی از مردمان این ناحیت شدند، و از آنجایی که اشعریان مسلمان بودند، و نیاز به عبادتگاهی جز آتشکده‌های مجوسیان داشتند، احوص بار دیگر توانایی خود را در بر طرف نمودن مشکل اشعریان- و بویژه برادر پرهیزگارش عبد الله را که از نماز در سراهای مجوس سر باز می‌زد، نشان داد، او نخست برای آنان نمازخانه‌ای از چادر بر پا ساخت، تا در آن به راحتی به عبادت پردازند، و پس از جابجایی از زیر چادران بدرون

سراها و خانه‌های خود، در پس سرای برادرش عبد الله، مسجدی بساخت تا در آن به عبادت پردازد (و در قدیم این مسجد آتشکده بوده است، احوص آن را خراب کرد، و بجای آن مسجد بنا نهاد، و اول مسجدی که بدین ناحیت بنا نهادند آن مسجد است).
و بدین گونه کاروان اشعریان، پس از سرگردانی توانست با درایت و کفایت احوص سامان یابد، و در سرزمینی استقرار یافته، و به تلاش برای زندگی پردازد.

با توجه به پیشینه سپاهی گری و جنگاوری و دولتمردی اشعریان، و پستی حرفه کشاورزی و تجارت در میان عربها، بسیار بعید است که اشعریان کشاورزان قابل باشند، لیکن به نظر می‌آید ثروت کلان حاصل از راه فروش املاک و مستغلات کوفه، و ارزانی قیمت تاریخ قم، مقدمه، ص: ۱۰

غلامان و بردگان، و وضعیت زمینهای قابل کشت، آنان را به استفاده از نیروی انسانی پیرامون خود در راه توسعه کشت و زرع وا داشت، از این رو در مدت کوتاهی به اربابان و زمینداران قدرتمندی تبدیل شدند.

تا سالها پس از انعقاد عهدنامه سابق الذکر میان اشعریان و یزدانفازار، همگی با یکدیگر در صلح و صفا و آرامش روزگار گذراندند، و هیچ گزارشی از کدورت و اختلاف میان آنان در تاریخ ثبت نشده است، و این نشان از راستی نیت، و سلامت قصد، و بزرگواری و سماحت طرفین عهدنامه را می‌رساند، بلکه برتر از آن نشان‌دهنده عقل و درایت و دور اندیشی بزرگ مجوسیان قم- یعنی یزدانفازار- است، که منافع کوتاه و تنگ شخصی را، فدای مصالح عالیه قم، و آبادانی و توسعه آن نمود، بی تردید یزدانفازار که مرد دور اندیشی بود، و غلبه اسلام و مسلمانان بر سر تا سر ایران، و اضمحلال و زوال مجوسیت را می‌دید، صلاح آبادانی سرزمین اجدادی خود، و آسایش فرزندانش را در همکاری با این گروه از عربهای مسلمان دید، از این رو با آنان همپیمان شد، و زمینهای بایر دشت قم را در اختیار آنان قرار داد، و بدین وسیله آینده فرزندان و قوم خو را فراهم آورد. و اشعریان نیز با پشتکار و جدیت خواسته او را بر آورده ساخته، و در وفای به عهد تا سالهای مدیدی استوار و ثابت قدم ماندند.

نخستین گزارش از اختلاف دو طائفه، هنگامی رخ داد که چند تن از بزرگان مجوس، که امضاء کنندگان عهدنامه بودند وفات یافتند، احتمالاً سالها پیش از مرگ آنان، و شاید از هنگام رشد و شکوفایی و رونق وضعیت اقتصادی و توانایی اجتماعی اشعریان، زمره‌های مخالفت آغاز گردید، لیکن ریاست و بزرگی مردان دور اندیشی همچون یزدانفازار و خربنداد و حباب- دو تن از سران مجوس قم و از امضاء کنندگان عهدنامه نخستین- مانع از بروز آن شد، لیکن پس از مرگ یزدانفازار در سال ۱۱۵ هجری، و ریاست نسل تازه‌ای از مجوسیان جوان، که در فراهم آمدن پیمان‌نامه پیشین نقشی نداشتند، مخالفت‌های نهفته آشکار شد.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۱۱

به روایت تاریخ قم، روابط اجتماعی و اقتصادی طرفین تا سالها پس از عهدنامه نخستین، نیکو و دوستانه بود، و (میان عرب و عجم که بقم بودند، همه اوقات با یکدیگر موافقت می‌نمودند، و همه متابعت یکدیگر می‌کردند، و بر عهد و میثاق که میان ایشان بود مواظبت می‌کردند، تا آنگاه که یزدانفازار و خربنداد، و وجوه اشراف عجم که با عرب عهد و پیمان کرده بودند وفات یافتند)، با ریاست یافتن فرزندان مجوسیان نخستین، روابط طرفین بتدریج رو به تیرگی نهاد، بی‌شک روحیه جوانی و تهور و فزون‌طلبی آنان از یک سو، و رشد و شکوفایی اقتصادی اشعریان از سوی دیگر، نقش بسزایی در تشدید اختلافات ایفا کرد، قومی در تاریخ قم آشکارا به نقش وضعیت اقتصادی و مالی، و توسعه کشاورزی اشعریان، و حسادت و فزون‌طلبی مجوسیان قم، در بروز تنش و اختلافات اشاره دارد، و به عبارت واضحتر؛ هرگز دین و مذهب یا داعیه‌های ملی‌گرایی و قومی- که در نظر نخست مشروع بنظر می‌آید- نقشی در شعله‌ور شدن اختلاف میان دو قوم ایفا نکرد، زیرا هیچ گزارشی از تلاش عربها برای مسلمان نمودن مجوسیان، یا وادار کردن آنان به تغییر دین و آئین و فرهنگ، و یا تسلط و سیطره نامشروع بر زمینهای کشاورزی و منابع آبی و جانی آنان ثبت نشده است، تا چند دهه طرفین در نهایت آرامش و صلح و صفا و دوستی، و همکاری متقابل در مسائل اقتصادی، و تقسیم مشروع

ثروتهای بدست آمده، در کنار یکدیگر زندگی نمودند، بلکه نیروی انسانی و جنگاوری عربها، توانست پوشش امنیتی مستحکمی برای مجوسیان در برابر تجاوز مکرر همه ساله غارتگران دیلمی فراهم آورد، و آنان را از اسارت زنان و مردان، و به غارت رفتن اموالشان در امان نگه داشت، منافع که هرگز مورد توجه نسل جدید مجوسیان قم- که خاطره‌ای از شیخونهای مصیبت بار همه سال دیلمیان در یاد نداشتند- قرار نداشت، بلکه توسعه و رشد اقتصادی و انسانی عربهای قم را خطری بالفعل برای خود احساس کردند، و بهترین راه برای دفع این خطر را در نقض عهدنامه، و شانه خالی کردن از تعهدات پدران خود دیدند، قمی در تاریخ قم به صراحت به این موارد اشاره دارد، و می گوید که:

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۱۲

(فرزندان عجم بزرگ شدند، نظر کردند در عبد الله و احوص و فرزندان ایشان، و کار و شغل ایشان هر روز قوت زیادت تر، و شوکت و عظمت متضاعف، و عدد بیشتر می شد، وضعیتها و املاک بسیار مملک می شدند، فرزندان عجم چون چنان دیدند با خود گفتند: که اگر این قوم عرب بزمین شوکت و دولت بمانند، بزمین ناحیت غلبه کنند، و بدست فرا گیرند، و زمام اختیار از دست ما بکشند، اگر ما تدارک قصه خود با ایشان نکنیم، و فرصت غنیمت نشمریم، هلاک شویم و برافتیم، پس اتفاق کردند که عرب را از این ناحیت بیرون کنند).

مجوسیان مقدمات نقض عهد و پیمان را فراهم کردند، نخست در غیاب احوص- بزرگ عربهای قم- عدم پابندی خود به پیمان را به اطلاع عبد الله اشعری رسانده، و از او خواستند که به همراه قومش از قم بیرون رود، افزون بر آن (کودکان و دیوانگان و بیخردان را تعلیم کردند و بر آن داشتند و بفرستادند تا سنگ و نجاست در سرای عبد الله می انداختند، و برو سفاهت می کردند، تا عبد الله از آن بتنگ آمد، و از سرای خود بقریه فرابه نقل کرد)، و بدین وسیله مجوسیان عهدنامه را یکسویه نقض کردند، رفتاری که موجب حوادث مرگبار بعدی گردید، و عاقبت خامی و نادانی و نقض عهد مجوسیان گریبانگیر آنان شد، و موجبات نابودی نهایی، و اضمحلال آنان، و سیطره اشعریان بر دشت قم را فراهم کرد.

حوادث و وقایع بعدی، از مذاکرات میان طرفین، و تأکید اشعریان بر پابندی آنان به عهد و پیمان، و عدم نقص آن از هنگام امضاء- که مورد قبول مجوسیان قرار داشت- و اصرار مجوسیان بر لزوم فسخ قرارداد، و بیرون رفتن عربها، و واگذاری تمامی زمینها و املاکشان به مجوسیان، و بر حذر داشتن اشعریان مجوسیان را از عواقب وخیم نقض عهد، و موافقت مجوسیان به خرید املاک اشعریان، و در نهایت حمله شبانه غلامان اشعری به هفتاد تن از سران مجوس و رؤسای دیه‌های قم، و قتل عام آنها که با تدبیر احوص انجام پذیرفت، و به غلبه و پیروزی و سروری اشعریان بر سر تا سر دشت قم، و دیه‌های آن انجامید، همگی به تفصیل در فصل دوم از باب چهارم تاریخ قم آمده است. پایان این وقایع گر چه برای

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۱۳

مجوسیان مغلوب ناخوشایند و مرگبار بود، و به طور کامل به تسلط دهقانان مجوسی اهل ذمه، در منطقه دشت قم پایان داد، لیکن موجبات برآمدن جامعه‌ای نو، و ساخته شدن شهری بود، که در مدتی کمتر از یک قرن، و طی چند سده، به یکی از مراکز و حوزه‌های علم و اندیشه تبدیل گردید، و تأثیرات آن از محدوده جغرافیایی ایران فراتر رفت.

نکته قابل توجه در پایان این ماجرا، که نشان از شرافت و بزرگواری و دور اندیشی و پابندی به دستورات شرعی و دینی غالبان اشعری دارد، این که آنان تنها به مجازات نقض کنندگان عهد و میثاق پرداخته، و دامنه عقوبت و مجازات را به دیگر مجوسیان مغلوب، و کشاورزان مزدبگیر، و املاک و زمینها، و دیگر اموال آنها تسری نداده، بلکه با آنها به نیکی رفتار نمودند، و آنان را به رفتار انسانی در کنار خود وعده داده و امیدوار ساختند، و به نوشته قمی: (پس امیران عرب مردم را دلخوشی دادند، و بخیر و نیکی درباره ایشان وعده‌ها دادند. پس مقیم شدند و استقامت یافتند، و از سر طمأنیت و امن ساکن شدند).

از دیگر نشانه‌های پایبندی و تعهد اشعریان به عهدنامه نخستین، آن که از آنجایی که عهد نامه تنها شامل گروه مهاجرین نخستین، یعنی عبد الله و برادرش احوص و برخی از فرزندان و وابستگان‌شان بود، آنان در فترت میان امضای عهدنامه و نقض آن، هرگز پذیرای دیگر افراد خاندان اشعری، و تیره‌های گوناگون آنان در قم نشدند، بلکه تنها پس از غلبه بر قم، و بدست گرفتن اختیار آن، از عموزادگان خود برای هجرت به قم، و سکونت در کنار خود دعوت بعمل آوردند، قمی در تاریخ قم در دو موضع به این دعوت اشاره دارد:

نخست: در فصل دوم از باب چهارم، می‌گوید:

(راوی گوید: که چون عبد الله و احوص مقیم شدند، نامه نوشتند به پسران عم خود سائب بن مالک، و ایشان را از دولت و تمکن و منزل و مقام خود آگاه کردند، و ایشان را بجانب خود دعوت کردند، پس مجموع بجانب عبد الله و احوص عزیمت نمودند، و متوجه شدند)

و در موضع دیگر: در این باره به تفصیل بیشتری سخن گفته، و می‌گوید:

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۱۴

(بعد از آن امیران عرب ضیعتها را قسمت کردند، و نامها نوشتند بفرزندان و بنی عمان و دیگر خویشان خود، و ایشان را به پیش خود دعوت کردند، و ایشان: ابو بکر، و عمران، و آدم، و عمر، و حماد بن اَبی بکر، و فرزندان و فرزندزادگان عبد الله، و از فرزندان احوص و غیر ایشان بودند، چون نامه بذیشان رسید، مجموع بذین جانب آمدند، و هر یکی را ناحیتی بدادند، بأبی بکر رستاق فراهان، و پسرش حماد بن اَبی بکر رستاق ساوه، با ضیعتهایی که بخود بعد از آن بخرید، و بعمران رستاق طبرش و غیره، و به آدم رستاق قاسان و غیره، و بعمر رستاق دور آخر. و همچنین فرزندان احوص مثل این فرا گرفتند ...)

و بدین گونه موج دوم از مهاجران اشعری، که شامل صدها تن از تیره‌های اشعریان بودند، در سرتاسر دشت قم و روستاهای آن پراکنده شدند، و این بر نفوذ و قدرت و توانایی آنان افزود، و موجبات و مقدمات تشکیل شهر قم کنونی را فراهم آورد.

بر آمدن و تولد شهر قم:

درباره پیشینه تاریخی دشت قم، و سکونتگاههای پراکنده در محدوده این دشت، و کوهپایه‌های پیرامون آن، سخن فراوان است، گفته‌های مورخین و جغرافی‌دانان و کاوشهای باستان‌شناسی، و باقیمانده ساختمانی کهن و باستانی، همگی گویای قدمت و پیشینه سکونت انسان در روستاهای دشت پهناور قم می‌باشد، برخی از پژوهشگران ردپای سکونت مردم در این سرزمین را به دوران سلوکیان و اشکانیان رسانیده، و معتقدند که شواهد و قرائن فراوان بر این ادعا وجود دارد، از آن جمله: خرابه‌های شهر خورده در هفتاد کیلومتری جنوب غربی شهر قم، که گروهی این شهر را معبد ساسانیان، و عده‌ای معبد افسانه‌ای سلوکیان، و برخی آن را از مجموعه امپراطوری اشکانیان دانسته‌اند، و مجسمه چهار سر پارتی که در نزدیکی قم پیدا شده است، و ذکر دو نام - احتمالاً یونانی - که در دو اثر جغرافیایی بسیار قدیمی آمده، و گفته می‌شود خطاب به قم است، برخی از یافته‌های آن دوران به شمار می‌رود.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۱۵

اما آثار دوره ساسانیان، به وفور پیرامون قم یافت شده است؛ از آن جمله:

قلعه دختر، و تعداد بی‌شماری از نشانه‌های دال بر وجود کاخها و ساختمانهای مذهبی و نظامی و اداری و آتشکده‌ها که در حومه پهناور قم پراکنده است. «۱»

علاوه بر اینها تاریخ قم به مطالب فراوانی اشاره دارد، که متعلق به دورانهای پیش از اسلام، از قبیل گودرزیان - سلوکیان - اشکانیان - قبادیان - پارتیان - هخامنشیان و بویژه دوره ساسانی می‌باشد، از قبیل: انتقال آتش آتشکده قم توسط سورین قمی -

آتشبان آتشکده- در زمان کیخسرو به نزدیکی شهر ساوه، وجود آتش آتشکده آذر گشسب- که از اهمیت ویژه‌ای نزد مجوسیان برخوردار بوده، و مادر آتش بسیاری از آتشکده‌ها بوده است، و مجوسیان بر افروخته‌بودن همیشگی آن تأکید داشتند- که در یکی از روستاهای پیرامون شهر کنونی قم، به نام مزدیجان قرار داشته است، نام دهها روستا و دیه و قلعه و آبادی، و جز اینها از تأسیسات و ساختمانها که دارای نامهای فارسی کهن، از دوره‌های هخامنشی و سلوکی و پارتی و ساسانی، همچون گمر، کرج، تیشگران (طبشقوران)، هندیجان، مزدیجان، کمیدان، مهرویان، بیدهند، براوستان، قبادبزن، آبرجس، بیدگان، دستگرد، خورآباد، سلفچکان، تایقان، ممجان، قزدان، مالون، سکن، جلنبدان، و دهها نام دیگر.

علاوه بر آنچه در تاریخ قم آمده است، کاوشهای باستان‌شناسی در رستاهای دشت قم از قبیل دشت قمرود- صرم- تپه شهرستان، و جز اینها که از چند دهه پیش توسط گروهی از باستان‌شناسان ایرانی از دانشگاه تهران، و کاوشگران دیگری از سوی سازمان میراث فرهنگی کشور، که تحقیقات خود را به بررسی تپه‌های باستانی، و لایه‌های رسوبی، و آثار به جای مانده از ساکنین آن در دشت قمرود تا نزدیکیهای دریاچه نمک متمرکز کردند، به آثار قابل

(۱). نگاه کنید به گزارشی درباره کتاب تاریخ قم در قرون میانه، نوشته Andreas Drechsler، ترجمه سجاد جعفریان، نشریه آئینه پژوهش، شماره ۸۸ ص ۵۴.
تاریخ قم، مقدمه، ص: ۱۶

توجهی که نشان‌دهنده سکونت اقوام و مردمان در این محدوده دارد دست یافتند، نتیجه این کاوشها اکتشاف ۹۳ اثر باستانی بود، که کهن‌ترین آنها متعلق به دوره پارینه سنگی- حدود پانزده هزار سال پیش- و دوره‌های پس از آن تا دوره اسلامی می‌باشد. «۱»
تمام این شواهد و قرائن نشان از سکونت جمعیتی انبوه، و فعالیت‌های اجتماعی فراوان در سرتاسر منطقه دشت وسیع قم، و کوهپایه‌های- قهستان- پیرامون آن می‌باشد. لیکن سخن در این است که آیا در دوره‌های پیش از اسلام- یا حدّ اقل در دوره ساسانیان- در محدوده جغرافیایی کنونی قم، شهری به نام قم یا نامی مشابه آن وجود داشته؟ برخی از پژوهشگران معاصر «۲» بر این نکته تأکید دارند، که پیش از ورود اسلام به سرزمین ایران، شهر قم در موقعیت کنون آن برپا بوده، و یکی از ولایات ساسانی بشمار می‌رفته است، که در سال ۲۳ هجری به‌مراه شهرهای ری- اصفهان- کاشان، توسط لشکریان اسلام به سرکردگی ابو موسی اشعری فتح گردید.

و عمده استدلال این گروه به گفتار برخی از مؤرخین همچون یعقوبی و بلاذری و أبو دلف خزرچی است، که هنگام سخن از فتح سرزمین ایران، شهر قم را با همین نام، و در همین موقعیت جغرافیایی یاد کرده‌اند، مثلاً بلاذری آورده است که: (و أصحّ الأخبار أنّ أبا موسى فتح قم و کاشان)، همچنین دینوری در الأخبار الطّوال آورده است: (فخرج یزدجرد هاربا حتی نزل قم و کاشان) «۳»، و نظایر این گفتارها، که در سخنان ابن اعثم کوفی، و حمزه اصفهانی، و ابن الفقیه، و جز اینها آمده است. همچنین از شهر قم در اشعار برخی از شاعران متقدم یاد شده است، همچون شاهنامه فردوسی، که نام شهر قم جزء شهرهای عصر پیشدادیان و کیانیان

(۱). نگاه کنید به: گزارش سازمان میراث فرهنگی قم درباره این کاوشها.

(۲). همچون استاد علی اصغر فقیهی در کتاب تاریخ مذهبی قم: ص ۶۶-۶۲، و در تحقیق دیگری به نام قم در مسیر تاریخ در شماره اول سال ۱۳۷۷ ش مجله‌نامه قم: ص ۱۳-۴۴.

(۳). الأخبار الطّوال: ۱۲۸.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۱۷

آمده، و در منظومه ویس و رامین که اصل داستان آن مربوط به پیش از اسلام است، در چند مورد نام قم آمده است. در پاسخ به این گروه می‌گوئیم: تردیدی در این حقیقت نمی‌باشد، که دشت قم و قهستان آن، از دیرباز سکونتگاه گروهی از مردم بوده است، و وجود روستاهای فراوان در محدوده وسیعی، از دشت ساوه و آبه تا خلیجستان و برق رود، و از دشت قمرود تا حوالی دریاچه مسیله، و خوی قمی، «۱» که برخی از آنان به نام پادشاهان یا شاهزادگان سازنده آن می‌باشد- که در هر کدام شواهدی همچون بندها- قلاع سنگی- آتشکده‌های کوچک- میلهای فرو ریخته یا افراشته- تپه‌های تاریخی- چشمه‌های و رودهای کهن و مخروطه- قنات و کاریز- قطعات سفالین دوره‌های تاریخی پیش از اسلام- دخمه و غار مسکونی- بقعه‌ها با ساختمانهای کهن و درختان کهنسال می‌توان یافت، که همگی شواهد قطعی و خدشه‌ناپذیری بر این گفتار است، لیکن سخن در بودن یک تجمع شهری، با ویژگیهای زندگی شهرنشینی در دوره ساسانی، با لوازم آن در محدوده شهر کنونی قم است، که تاکنون در هیچ یک از ساخت و سازها و حفاریهای «۲» فراوان و متنوع شهر قم، دلیلی بر بودن آن پیش از اقدام اشعریان به

(۱). آخرین روستای متعلق به محدوده قم پیش از ورود به محدوده دشت ری که نخستین روستای آن خوی رازی بوده است- و از آنجا تا براوستان و جمکران و قهستان جنوب شرق قم، با نامهای فارسی کهن.

(۲). در چند دهه اخیر حفاریها و خاکبرداریهای گسترده‌ای درون بافت شهری کهن قم انجام پذیرفت، همچون خاکبرداری در محدوده مسجد امام حسن عسکری علیه السلام (که ساختمان این مسجد به سالهای میانه قرن سوم هجری باز می‌گردد، و پیرامون آن موقعیتهای تاریخی متعددی وجود دارد) که چند صد متر از محوطه وسیع جنوبی مسجد به عمق زیاد حفر گردید، و در هیچ یک از طبقات و لایه‌های آن اثری از ساخته‌های کهن یافت نشد، همچنین در هیچ یک از خاکبرداریهای عمیق یا نیمه عمیق محدوده خیابان آذر (به اصطلاح مردم قم، پایین شهر قم، و محدوده شهر قدیم) و پیرامون مسجد جامع، و مدرسه گیاثیه، و محله چهل اختران، و محله درخت پیر، و میدان زکریا بن آدم، و میدان میر، و دروازه ری، و میدان کهنه، بازار قدیم قم، و

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۱۸

فراهم آوردن آن بدست نیامده است.

اما استناد برخی از محققین، به گفته‌های سابق الذکر مؤرخین و وقایع نگاران فتوحات اسلامی نادرست است، زیرا آنان کتابهای خود را در سده‌های چهارم و پنجم هجری فراهم آورده، و به ثبت وقایع و فتوحات قرن اول هجری، برای خوانندگان خود در آن سالها پرداخته‌اند، و طبیعی است که آنان موقعیتهای جغرافیایی، که در قرن اول هجری فتوحاتی در آن واقع شده را، با نام معروف و متداول نزد مردم در قرن چهارم و پنجم هجری یاد کنند، و شاهد بر عدم اعتبار یاد کرد نام (قم) در این متون تاریخی و جغرافیایی، آن است که برای نمونه دو شهر بصره و کوفه، از نخستین شهرهای اسلامی است، که در سال ۱۶ یا ۱۷ هجری به دست مسلمانان و بدستور خلیفه برپا گردید، و در همین حال طبری در حوادث سال ۱۴ هجری- یعنی ۲ یا ۳ سال پیش از ساخته‌شدن شهر و نامیده‌شدن آن به بصره- می‌گوید:

(ذکر بناء البصرة: و فی هذه السنة- أعنی سنة أربع عشرة- و وجه عمر بن الخطاب عتبه بن غزوان الی البصرة، و أمره بنزولها بمن معه، و قطع مادة أهل فارس ... فأقبل عتبه بن غزوان فی ثلاثمائة و بضعة عشر رجلا ... فقدم البصرة، و نزلها فی شهر ربیع الأول سنة أربع عشرة).

و در حوادث سال ۱۵ هجری آورده است: (یوم بابل: و لما نزل سعد علی من بالكوفة مع هاشم بن عتبه ...)

و در حوادث سال ۱۷ هجری، و پیش از آغاز ساختمان و شهرسازی شهر کوفه، می‌گوید:

(و نزل سعد الکوفة. قال: قدم سلمان و حذیفه علی سعد و أخبراه عن الکوفة).

پیرامون بقعه علی ابن جعفر، و گنبد سبز، و دروازه کاشان، و پیرامون بقعه شاه احمد بن قاسم عریضی (در گورستان روستای مالون که یکی از روستای تشکیل دهنده قم قدیم است)، و مسجد حضرت خدیجه، و شاه سید علی، و منطقه سراج، و میدان الهادی، و میدان نو، و خیابان باجک، و بقعه چهار امامزاده، و جز اینها از محلات قدیم و کهن قم، اثری از ساخته‌های شهری دوره ساسانی یافت نشده است.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۱۹

قال الواحدی: سمعت القاسم بن حسن، يقول: نزل الناس الكوفة في آخر سنة سبع عشر) همچنین طبری بار دیگر، در حوادث سال ۲۱ هجری، می‌گوید:

(ذكر الخبر عن اصفهان: و دخل عبد الله (بن قيس)، و أبو موسى جئ - و جئ مدينة اصفهان) که مراد منطقه وسیع اصفهان است، که شهر جئ مرکز آن بوده، نه شهر اصفهان کنونی.

و در حقیقت در تمامی این موارد، مقصود از بصره و کوفه و اصفهان و یا قم، مناطقی است که بعدها به این نامها مشهور گشتند، نه آن که در هنگام فتح، شهری به این نام وجود خارجی داشته است.

و به تعبیر دقیقتر، گفتار مورخین درباره فتح قم، نظیر گفته آنان درباره فتح عراق، و بلاد الشام، و بلاد الجبل، و بلاد فارس، و آذربایجان، و طبرستان، و بلاد الجبل، و السند، و ماوراء النهر می‌باشد، که به تحقیق شهرهایی به این نامها وجود خارجی نداشته و ندارد، بلکه تنها مقصود اشاره به فتح این مناطق می‌باشد.

از این رو و با توجه به آنچه گذشت، به تحقیق می‌توان گفت شهر قم در محدوده کنونی آن، شهری است اسلامی - نه ساسانی - که در دهه‌های نخست قرن دوم هجری، بدست مهاجرین اشعری ساخته شده است، و تاریخ قم به تفصیل از چگونگی و مراحل به وجود آمدن این شهر سخن گفته، و جای تعجب است که چگونه برخی از محققین بدون توجه به تصریح تاریخ قم همچنان بر ساسانی بودن شهر قم اصرار می‌ورزند!!

ساختمان شهر قم:

قمی در تاریخ قم به صراحت از مراحل تأسیس و برپایی شهر قم سخن گفته، و به روایت از ابو عبد الله حمزه بن حسن اصفهانی (متوفای حدود ۳۶۰ ه) نویسنده کتاب اصفهان آورده است، که:

(چون عرب اشعریان به قم آمدند، در جوانب قم، در خیمهایی از موی نزول کردند، چون

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۲۰

درین ناحیت متمکن شدند، در صحاری هفت ده، خطه و منزل ساختند، و سراها و بناها و قصرها و عمارتها بنا نهادند و فرود آمدند، و آن هفت ده: ممجان و قزدان، و مالون، و جمر، و سکن، و جلنبدان، و کمیدان است - که الیوم قصبه و محلهای قم است - و حصارهای این دیها درین محال قائم و راسخ‌اند، و علامت و نشان آنند، و چون سراهای ایشان بزمین دیهای هفت گانه بسیار شد، و به یکدیگر نزدیک گشتند ...)

این متن تاریخی و گویا، که قرائن صدق فراوان در آن نهفته است، در عین فشردگی، به درستی مراحل فراهم آمدن شهر قم را این گونه بیان می‌کند، که کاروان اشعریان پس از ورود به دشت قم، و پیش از امضای عهدنامه و فراهم آمدن زمین و ساختن خانه، بر طبق عادت عربها تا مدتها در چادرهای بافته‌شده از موی بز سکونت گزیدند، این سکونت، و به طور طبیعی - با توجه به فزونی افراد کاروان - باید تا مدتهای مدیدی، و حتی پس از امضای عهد نامه نیز باید ادامه یافته باشد، و در سالهای بعد، و پس از استقرار نسبی

اشعریان در روستاهای قم، بتدریج به ساختن سرپناه و خانه روی آورده، و طی چند سال چادرها از میان رفت، و همگی در خانه‌های مسکونی استقرار یافتند، در این دوره شاید بتوان ساختار شهری قم را با ساختار شهری همچون مدینه منوره، که شامل چندین روستا و چند شهر کوچک با فواصلی اندک، و با داشتن مواضع دفاعی مستقل و مجزا مقایسه کرد. عوامل متعددی به ویژه زاد و ولد، و فزونی ثروت، و افزایش بردگان و کارگران مزدور و وابستگان آنان، که نقش مهمی در توسعه کشاورزی داشتند، بر توسعه خانه‌های آن در محدوده روستاهای مسکونیشان افزود، در این میان عامل نقض عهدنامه از سوی مجوسیان، و حوادث بعدی، که منتهی به سیطره و تسلط کامل اشعریان بر قم شد، نقش مهمی در فراهم آمدن مقدمات تشکیل شهر قم داشت. پس از حاکمیت اشعریان بر قم، و سرازیر شدن صدها خانواده از تیره‌های اشعری ساکن در کوفه به قم، و سکونت آنان پیرامون مهاجرین پیشین و سروران کنونی، بتدریج روستاهای ۶ یا ۷ گانه، و حریم آنان بگونه‌ای به یکدیگر نزدیک شدند، که

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۲۱

علی القاعده بخشی از خانه‌های مسکونی آنان بیرون باروی روستاها قرار گرفته و به یکدیگر پیوستند، این پیوستگی افقی و سطحی ساختمان، موجبات فراهم آمدن شهر یکدست و یکپارچه‌ای با حد اقل هفت محله، به نام همان روستاهای هفت گانه شد، که برج و بارو و قلاع روستاهای دیروز و محلات امروز، که ارزش دفاعی خود را از دست داده، در آن برقرار و نمایان بود، برج و باروهایی که تا نزدیک به دو قرن بعد، یعنی هنگامی که تاریخ قم در سال ۳۷۲ ه تدوین شد، همچنان برقرار بود، و مصنف کتاب به صراحت درباره آنها می‌گوید:

(حصون و حصارهای این دیها، درین محال قائم و راسخ‌اند، و علامت و نشان آنند).

بعدها برای حراست از شهر قم، باروی دیگری پیرامون آن کشیدند، (و این باروی از باغ دولت بکشیدند در کنار رودخانه، تا درب نضر- چنانچه رودخانه در میان آن جاری بود- و از درب نضر بکشیدند تا درب حسن بن علی، از یکجانب رودخانه- یعنی که رودخانه بر یکطرف افتاده بود- و از آنجا بکشیدند تا درب قزدان و سعدآباد و جمر، تا آنگاه که به باغ دولت متصل گردانیدند، و رودخانه بر طرف آن افتاده بود، یعنی بر کنار آن بنا نهاده بودند. و همچنین بر ظاهر کمیدان، فرابیش صحاری مزدجان و غیر آن، باروی حصین محکم بکشیدند)

پس قم دارای دو بارو شد، یکی پیرامون محله‌های واقع در شرق و جنوب (۱) رودخانه، و دیگری پیرامون دو محله کمیدان و مزدجان، که در غرب رودخانه قم بودند. گرچه در این دوره، و با تحولات به وجود آمده، شهر قم زاده شد، لیکن همچنان تا رسمیت یافتن آن زمان زیادی می‌طلبید، و در تمام این سالها همچنان شهر قم و توابع آن، از لحاظ اداری و مالیات و خراج، جزو کوره‌های ولایت اصفهان بشمار می‌رفت.

(۱). رودخانه قم پیشتر از غرب قم به سمت شمال جریان داشت، و بعدها بر اثر انباشته شدن گل و لای به سمت غرب تغییر جهت داد.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۲۲

از این پس توسعه شهر قم، و احیای مزارع و کشتزارها، و لوازم ضروری آن از قبیل کندن رود و نهر و قنات، و ساختن سرپناه برای برزگران و کارگران مزدور و جز اینها، به سرعت پیش رفت، تاریخ قم به روایت از کتاب برقی- که خود از فرزندان مهاجرین به قم است، و آگاهیهای سودمندی درباره قم را به نقل از پدران خود روایت کرده- آورده است، که:

(چون عرب بقم نزول کردند، زمین دیها فرا می‌گرفتند، و بر آن بنا می‌نهادند، و عمارت می‌کردند، و عشر آن بدیوان می‌رسانیدند، و مجموع ضیعتها که عرب را بقم بود، همه نو و اسلامی بودند، و عرب اشعری آن را بنا کردند، و استحای آن نمودند، و کاریزها

بیرون آوردند، و برزیگران را بدان فرستادند، بعضی در اصل دیه وضعیت نبوده، و ایشان بابتدا آن را بنا کرده‌اند، و بعضی در ایام قدیم بوده‌اند، و خراب شده، تا ایشان دیگر باره آنرا عمارت کرده‌اند، و آن دویست و پنجاه دیه و مزرعه و چیزی دیگرست، از آن جمله ...)

آنگاه در ادامه به ذکر نام مالکان اشعری روستاها و ضیاع قم می‌پردازد، که بخش بزرگی از دشت قم را در بر می‌گرفته است.

در تاریخ قم درباره چگونگی، و مراحل نام‌گذاری قم، و اشتقاق نام آن نظریات متعددی آمده است، که عبارتند از: یک: به روایت برقی؛ دشت قم به علت پستی زمین آن، همواره جایگاه مجمع آبهای سرازیر شده از کوهستانهای پیرامون آن بود، و چون منفذ و گذرگاهی برای عبور این آبها وجود نداشت، تالاب عظیمی در آن تشکیل گردید، و در آن انواع گیاهان رشد کرد، تا جایی که دشت قم به دشت سرسبز و پر گیاهی تبدیل شد، از این جهت آن را کبود دشت می‌نامیدند، لیکن از آن جایی که عرب محل تجمع آب و تالاب را قم می‌نامند، بر سیاق نام آفتابه که آن را قمقمه و جمع آن را قماقم گویند، از این رو: (چون قم مجمع آبهای تیمره و انار بود، آن را قم نام نهادند).

دو. به روایت دیگری: تالاب دشت قم عامل به وجود آمدن علفزار و مرغزار وسیعی

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۲۳

گردید، که چوپانان را به سمت خود جلب نمود، و آنان از گوشه و کنار برای چرای گوسفندان و چهارپایان خود به سوی آن سرازیر شدند، و در گوشه و کنار این تالاب خیمه زده، و خانه‌های حصیری بنا کردند، تا در آن برای سکونت فصلی خود سرپناهی فراهم آورند، (آن خانه‌های ایشان را به فارسی کومه نام نهادند، پس به سبب مرور ایام و زمان، درین اسم تخفیفی واقع و گفتند کم)، و این نام همواره مورد استعمال و استفاده و اشاره به این موضع بود، تا آنگاه که عربها به این سرزمین رسیده و (آن را معرب گردانیدند، و گفتند قم).

سه. روایت ابو عبد الله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی الفقیه (متوفای حدود سال ۲۹۰ هـ)، از کتاب البلدان، که از منابع خود روایت می‌کند، که: (قم را قمساره (یا قماره) بن لهراسف بنا کرده است).

لازم به یادآوری است، که بسیاری از روستاهای میان قم و ساوه و همدان، به نام سازندگان یا احیاکنندگان، و یا مالکان آنها، که معمولاً پادشاهان و شاهزادگان بوده‌اند، نام‌گذاری شده، از این رو در میان آنها می‌توان به نامهایی از دورانهای تاریخی بسیار دور، همچون پیشدادیان و پارتیان و سلوکیان، تا دورانهای متأخر ساسانی دست یافت، همچون:

جمکران به نام جم ملک، جلین به نام جلین بن آذرتوخ، اذینجشنسفا باد که نام پسر جلین است، نجو کاباد به نام نجو که فرزند جلین، خماباد به نام خماء دختر بهمن، کمج به نام کی بن میلاد، انار به نام انار بن سیاران بن سهره بن افراسیاب، تیمره کبری به نام تیمر اکبر بن خراسان، تیمر صغری بنام تیمر اصغر بن خراسان، دلیمان به نام دلیمان بن تیمر، قاسان به نام قاسان پسر خراسان، دنجرد بنام دنجرد بن قاسان، آران به نام آران بن قاسان، راوند بنام راوند اکبر بن ضحاک، فراهان به نام فراهان بن همدان، میلادجرد بنام میلاد بن جرجین، جرجین جرد بنام جرجین بن میلاد، و دهها روستا و دیه دیگری که به نامهای سازندگان آن شهرت یافته است.

چهار. روایت ابو عبد الله حمزه بن حسن اصفهانی (متوفای حدود سال ۳۶۰ هـ)، که در

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۲۴

کتاب اصفهان آمده است، بدین مضمون که عربهای اشعری پس از استقرار و تمکن و غلبه بر قم، هفت روستای دشت مرکزی قم را به هم پیوند داده، و از آنها شهر جامعی را فراهم آوردند.

(و از نامهای این هفت دیه، نام قریه کمیدان اختیار کردند، و مجموع این دیه‌های هفت گانه را کمیدان نام نهادند. بعد از مدتی

چند در این نام اقتصار کردند، و چهار حرف از جمله شش حرف کمیدان بینداختند، و بر دو حرف اقتصار کردند، و گفتند کم، پس اعراب دادند و گفتند قم، و این تخفیف و اختصار و اقتصار در میانه ایشان بسیار بوده است، و عادت شده، و رسم و عادت ایشان در اسماء عجمیه بدین جاری بوده است.)

لیکن مصنف تاریخ قم این احتمال را بشدت رد کرده، و آن را از اختراعات حمزه اصفهانی دانسته، و در تعلیقه خود بر گفتار حمزه آورده است، که:

(این حکایت که مجموع ما یاد کردیم از زبان حمزه، در اشتقاق عرب نام قم را، از نام کمیدان، بلا شک از اختراع حمزه است، و از خاصه‌های او، سبب آنک نام قم بانفراد، و نام کمیدان بانفراد، و هر دو بهم در ایام قدیم بوده و شنیده شده.)

و عجیب آن است که، این اشتقاق برغم آنکه از سوی قمی در تاریخ قم بشدت رد شده، و از ابداعات حمزه اصفهانی دانسته شده، لیکن همچنان در نوشتار برخی، به عنوان ریشه نام گذاری قم شمرده می‌شود.

پنج. روایتی است که قمی در فصل هشتم از باب اول تاریخ قم، به سند خود از برادر شیخ صدوق، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، و در آن آمده است، که:

(در آن شب که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند، ابلیس ملعون را دید که بدین بقعه بزانو در آمده بود، و مرفق هر دو دست بر سر زانو نهاده، و نظر در زمین می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را گفت: قم یا ملعون، یعنی برخیز ای ملعون، بدین سبب قم را قم نام کردند.)

شش. بنا به روایتی، منطقه قم در دوره ساسانی، یعنی از ایام قباد تا یزدگرد (ویران آبادان

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۲۵

کردکواد) یعنی خراب (را) آبادان کردکواد (قباد) نام داشت، که این نام به افسانه ساختن شهر قم بدست قباد، پس از خرابی آن بدست اسکندر باز می‌گردد، و بعدها این جمله طولانی را تخفیف داده، و قم گفتند.

هفت. در روایت دیگری، در همان فصل سابق الذکر از تاریخ قم آمده است، که:

(قم را از آن جهت نام کرده‌اند، که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را از این شهر مدد و معاون و مساعد خواهد بود).

به نظر ما آنچه از میان این چند وجه تسمیه راجحتر و برتر به نظر می‌رسد، همان وجه سوم است، که دشت قم از دیرباز جزو املاک و مستغلات یکی از شاهزادگان دوره‌های کهن، به نام قماره (چنانکه به این ضبط در برخی از نسخه‌های تاریخ قم آمده) یا قمساره بن لهراسب بوده، و به نام قماره یا قمساره شهرت یافته، و بعدها پس از تشکیل شهر، همان نام کهن با حذف پسوند آن بر زبان مردم باقی ماند، و بدان نامیده شد، چنانکه نمونه‌های فراوانی از این گونه نام گذاری بر روستاها و شهرهای منطقه جبال را بیشتر یاد کردیم، که عمدتاً به نام پادشاهان یا شاهزادگان بود، چنانکه احتمال فراوان می‌رود نام روستای زیبای قمصر کاشان، برگرفته از نام (قمساره) بوده باشد. و الله العالم

گر چه با به هم پیوستن چند روستای دشت قم، و از بین رفتن حصار میان آنها، مجموعه مسکونی گسترده و یکدستی به وجود آمد، که مشترکات فراوان با شهر حقیقی داشت، لیکن همچنان تا برپایی یک شهر، با ویژگیهای آن، زمان بیشتری را می‌طلبد. به احتمال قوی آغاز تشکیل بافت شهری قم را، از دوره‌ای باید دانست، که احوص بن سعد بن مالک اشعری، اقدام به تخریب آتشکده قم نموده- که با نابودی مجوسیان دیگر نیازی به آن نبود- و از برای برادر پرهیزکار خود عبد الله بن سعد، مسجدی در دزپل یا درپل، (که پیشتر از آن موضع آتشکده بوده، آن را خراب کرد و بر جای آن مسجد بنا نهاد، و گرد بر گرد آن رواق بگردانید)، این مسجد که می‌توان آن را مسجد جامع قم نامید، دارای رواقهای متعددی گرداگرد آن بود، که

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۲۶

می‌توانست تعداد زیادی نمازگزار را در خود جای دهد. و با ساخته شدن این مسجد، مرکز تجمع و فعالیت شهر بدان منتقل شد، و با توجه به سبک معماری اسلامی در ساختمان شهرها، همواره مسجد جامع، مرکز و قلب شهرها و مجموعه‌های انسانی را تشکیل می‌داده، و پیرامون آن بازار- مدرسه- دار الاماره و جز اینها از تأسیسات شهری بنا می‌گردیده است. گرچه این مسجد بعدها با ساخته شدن مسجد جامع یا جمعه، از رونق نخستین آن کم شد، و به مسجد عتیق شهرت یافت، لیکن در آن دوره توانست نقش مهمی در تمرکز شهر قم، و بهم پیوستن محله‌ها، و زمینه چینی برای رسمیت یافتن شهر قم ایفا کند.

آغاز اعتبار شهرشدن قم را، از هنگامی باید دانست که چند سال پس از مرگ عبد الله و احوص، و فزونی مشکلات ناشی از ارتباط قم با اصفهان، حمزه بن یسع اشعری توانست تشکیلات خلافت در دار الخلافه بغداد را قانع نماید، که قم از لحاظ ویژگیهای شهری، شرایط لازم را داراست، از این رو در سال ۱۸۹ هجری، در دوره خلافت هارون الرشید، رسماً شهر قم کوره گردیده، و از لحاظ اداری از ولایت اصفهان جدا شد، و مستقیماً با دار الخلافه بغداد مرتبط گردید، و برای پرداخت خراج آن، تشکیلات جدا گانه‌ای در قم فراهم آمد، که بعدها برای تعیین مقدار خراج سالیانه زمینهای کشاورزی، چند بار زمینهای قم اندازه‌گیری و مساحی شد. شش سال پس از این واقعه مهم در تاریخ قم، یعنی در سال ۱۹۵ هجری، با قرار گرفتن منبر خطبه در مسجد جامع، آخرین لازمه شهر اسلامی نیز فراهم آمد. و بدین گونه تلاش عربهای اشعری طی یک قرن، توانست دشت قم را که از چند روستای کوچک و بی ارزش تشکیل شده بود، به شهری معتبر، و کوره‌ای مستقل، با حاکمی که از سوی خلیفه بغداد گسیل می‌شد درآورد، و اینچنین بود که پنجمین شهر اسلامی- پس از ساختمان بصره در سال ۱۶ هجری، و کوفه در سال ۱۶ یا ۱۷ هجری، و فسطاط در مصر در سال ۱۸ هجری، و واسط در سال ۸۶ هجری- در این ناحیه از سرزمین پهناور اسلامی، بر پایه اسلام شیعی سر برآورد، و رشد نمود، و به پایگاهی برای نشر فرهنگ و اعتقادات شیعه اثنی عشری در

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۲۷

سرتاسر ایران و جهان تبدیل شد.

با آغاز شهرشدن قم، و حتی پیش از آن، گروههایی از مردم- عمده از اشعریان مهاجر، و جز آنان از برخی قبایل عرب- بدان روی آوردند، و در آن سکونت گزیدند، به نوشته تاریخ قم یکدلی و الفت و دوستی میان آنان، عامل مهمی در آبادانی شهر و توسعه آن بود، به گونه‌ای که در مدتی کمتر از یک قرن، شاهد ساخته شدن دهها مسجد، و حمام، و سرا، و میدان، و جوسق (- کوشک)، و باغ، و بستان، و کاریز، و جوی، و درب، و محله و آسیاب، و جز اینها از دیگر تأسیسات شهری هستیم. و اهمیت این شهر بدان پایه می‌رسد که نویسنده تاریخ قم، در سالهای میانی قرن چهارم هجری به (ذکر سراهای خراج، و دار الضرب، و سراهای والیان و حاکمان، و زندانها) می‌پردازد، که نشان از وسعت و پهناوری قم، و افزایش خانواده‌های ساکن در آن، و فزونی جمعیت می‌باشد؛ که مستلزم ساختن چندین دار الضرب و دار الحکومه و زندان می‌باشد. توسعه شهرنشینی در قم، و عوامل آن و فراز و نشیبهای طبیعی روند این توسعه در طول تاریخ، موضوعی است که جایگاه بررسی آن در گفتاری جز این پیشگفتار می‌باشد.

یکی از مهمترین تأثیرات بر آمدن شهر قم در این بخش از ایران- بلکه مهمترین آن- همانا نقش مذهبی این شهر در دوره‌های مهمی، از تاریخ هزار و چند ساله خود است، جنبه تأثیرگذاری شهر قم در مذهب امامیه، و نقش محدثین و فقیهان مدرسه قم در قرن سوم و چهارم هجری، موضوعی است که از دیرباز توجه محققین را به خود جلب کرده، و نوشته‌های فراوانی در این زمینه فراهم آمده است. در رابطه با مدرسه قم، همواره جنبه‌های متعددی مورد توجه قرار گرفته است، و شاید بتوان یکی از مشخصه‌های بارز مدرسه قم را یکدست بودن آن دانست، زیرا با توجه به تجربه همزیستی مضطرب و ناپایدار، و آلوده به ناملایمات، و فراز و نشیبها، و ظلم و جورها، و تعدیات مستمر و فراوان مدارس شیعیان امامیه در کوفه و بغداد و ری و حلب و خراسان، که معمولاً در این شهرها فقها و متکلمین و

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۲۸

محدثین امامیه در کنار پیروان دیگر مذاهب بسر می‌برده‌اند، از این رو ترس و تقیه، یا رعایت جنبه‌های زندگی مشترک، آنان را وادار به تعدیل و ملایم‌نمودن برخی از آراء اعتقادی خود، که خللی در اصول اساسی اعتقادی آنها وارد نمی‌آورد می‌کرد، موضوعی که مدرسه قم دغدغه رعایت آن را نداشت، از این رو مدرسه قم از وضعیت استثنایی و منحصر به فردی، در میان اغلب دارالعلم‌های فعیال آن دوره برخوردار بود. مشهورترین دارالعلم‌های صاحب نام آن دوره، عبارت بودند از: مدارس خراسان در نیشابور و طوس جز آن، که مذاهب فقهی و کلامی رایج در آنها شافعی و حنفی و کزّامی و ماتریدیه و شیعیان امامی و اسماعیلی بود. و مدرسه ری که در آن حنفیان و شافعیان و امامیه به فعالیت مشغول بودند. و مدرسه اصفهان که بیشتر از آن حنبلیان و اهل حدیث بود. اما شهر بغداد که مشهورترین و پرآوازه‌ترین مدارس جهان اسلام را در خود جای داده بود، مخلوط غریب و ناهمگونی از مذاهب و نحله‌ها و عقاید و دینها را در خود جای داده بود، لیکن در میان تمام این دارالعلم‌ها، قم توانست یکپارچگی خود را حفظ نماید، و پیروان مذهب شیعه امامی توانستند در آن مدرسه‌ای انحصاری، که بدور از دیگر مذاهب باشد به وجود آورند، و چندین قرن بدور از کشمکشهای سیاسی و مذهبی حاکم بر جهان اسلام، در آن دوران، به فعالیت پردازد، و از آسیب‌هایی که گریبانگر مدارس و دارالعلم‌های، فوق‌الذکر شده بود بدور بماند. این وضعیت بگونه‌ای با نام مکتب قم در آمیخته است، که لقب قمی با شیعی تقارن و تلازم دارد، و جز آن نیاز به توضیح دارد.

جنبه دیگر در مکتب قم عربیت آن است، در برابر دیگر دارالعلم‌ها، که بطور عموم سردمداران علمی آن ایرانی و موالی بوده‌اند. این خصیصه در مکتب قم، عاملی جز اشعریان قم نداشته است. این خاندان مبارک که از خاندان‌های اصیل و ریشه‌دار عرب عاربه یمن بشمار می‌رود، خاستگاه نخستین آنان یمن و سپس کوفه بوده است، و هنگامی که به قم هجرت نمودند، تمامی ویژگی‌ها و خصوصیات عربی خود را به آنجا منتقل کردند، و در

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۲۹

فلات مرکز ایران، شهری با تمام ویژگی‌های یک شهر عربی-اسلامی (که سمبل آن کوفه بود) تأسیس نمودند. از این رو در روایات تاریخی، شهر قم در آن دوره را با صفت (الكوفه الصغیره) توصیف نموده‌اند. و گرچه بعدها افرادی از خانواده‌های شیعی ایرانی-همچون خاندان بابویه- از موفقیت‌های علمی برجسته‌ای برخوردار شدند، لیکن به نظر می‌رسد همچنان غلبه و سیطره از آن خاندان اشعری بوده است، و چند ایرانی توانسته‌اند چهره عربی شهر را دگرگون کنند. و شاید عنایت و توجه فراوان مکتب قم به حدیث و فقه، و دوری گزیدن از کلام و بحث‌های عقلی و فلسفی، نشأت گرفته از همان روحیه و فطرت عربی بوده است. علاوه بر اشعریان عرب تبار که پایه‌گذار مدرسه قم بودند، گروه‌های زیادی از اهل علم، به ویژه از تیره‌های متنوع علویان، که دارای گرایشهای نقلی بودند، از کوفه و مدینه و بغداد و سامراء و خراسان و ری رو به سوی قم آوردند، و تأثیر نیکویی در تنوع بخشیدن به مدرسه قم داشتند.

از دیگر نمادهای بارز قم، که همواره قمیان بر آن تأکید داشته‌اند، همانا داعیه شیعه‌گری و تشیع امامی، و پیروی از اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. داعیه تشیع آشکار گرچه در دوره‌های میانی و پایانی خلافت بنی‌العباس امری رایج و متداول بود، و جز قم چندین شهر و منطقه دیگر، همچون شهر حله، بخش‌هایی از خراسان، و طبرستان و گیلان، و حلب، و محله کرخ در غرب بغداد، به تشیع آشکار پایبند بودند، لیکن چنین داعیه آشکاری، در سالهای قرن دوم هجری، و دوره نخست خلافت بنی‌العباس، عواقب سهمگین و خطرناکی می‌توانست در پی داشته باشد. لیکن چندین عامل سبب گردید، که قم به عنوان یکی از مراکز اصلی و آشکار تشیع، در میان دریایی از شهرهای سنی‌نشین قد علم کند، و بر تشیع خود پافشاری نماید، تا جایی که چند تن از عاملان و والیان منصوب از سوی دارالخلافه در قم، جز مدت کوتاهی در محل امارت خود دوام نیاورده، و مردم قم سر به مخالفت و شورش

با آنان برداشته، و از اطاعت آنان سرپیچی نموده، و از پرداخت مالیات و خراج خودداری کردند. و در نهایت

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۳۰

والی را از شهر بیرون راندند، رفتاری که پی آمدهای سختی را برای مردم قم به ارمغان آورد، و چندین لشکر و سپاه برای در هم کوبیدن این مقاومت گسیل گردید، لیکن در نهایت خواسته مردمان قم برآورده شد، و والیانی بر آنان حاکم گردیدند، که از گرایش‌های مذهبی همسویی با آنان برخوردار بودند. در کتاب ارزشمند تاریخ قم سیر این حوادث و وقایع به تفصیل آمده است. شاید یکی از عوامل مهم پذیرش خواسته مردم قم، از سوی دار الخلافه بغداد، همانا عربهای اشرعی قم بودند، که روابط گسترده‌ای با بسیاری از خاندان‌های با نفوذ و صاحب اختیار در دیوان خلافت، و دیوان لشکر داشتند. روابط سببی و نسبی و تیره مشترک، و زبان و فرهنگ، و تمایلات یکسان میان مردم قم، و فرستادگان بغداد، عامل مهمی بود که توانست در نهایت راه حل میانه‌ای را فرا روی طرفین قرار دهد. البته خضوع مردمان قم - که از شیعیان معتدل به شمار می‌آمدند - به خلافت بنی العباس امری پوشیده نبود، بدین معنی که قمیان هرگز داعیه استقلال‌طلبی، یا نافرمانی و سرپیچی و عدم بیعت، و مبارزه و قیام مسلحانه بر علیه خلیفه عباسی را نداشتند، بلکه در عین بیعت با خلیفه بغداد، خواسته‌های مشروع محلی داشتند، از این رو دربار خلافت به آنان به دیده یاغیان یا شورشگران نمی‌نگریست، و تا حد امکان سعی در برآورده شدن خواسته‌های آنان داشت. توانایی قمیان بر ایستادگی در برابر اراده دار الخلافه و در پایان به دست آوردن نسبی خواسته‌های آنان، سبب گردید که شهر قم پناهگاه جمع زیادی از علویان حسنی و حسینی و موسوی و رضوی و جعفری و دیگر شیعیان گردد. احترام و پذیرایی مردم قم از سادات علوی بگونه‌ای شهره آفاق گردید، که صدها تن از آنان، که عموماً در فشار و سختی و تنگدستی روزگار خود را می‌گذرانیدند؛ شهر و دیار و اقوام خود را رها نموده، و برای بدست آوردن آرامش خاطر، و جایگاه متناسب با شأن و موقعیت خود، رو به سوی قم آوردند، و در آن سکونت گزیده، و به زاد و ولد پرداختند، و بعدها فرزندان و نوادگان آنان در سر تا سر جهان اسلام، به ویژه در شهرهای مشرق جهان اسلام و هند و ماوراء النهر پراکنده شدند. وجود دهها بقعه و امامزاده،

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۳۱

در شهر قم و پیرامون آن، که قسمت اعظم آنها صحیح النسب، و از لحاظ تاریخی ثابت می‌باشد، دلیلی بر این گفتار است. و تا آن جایی که نگارنده جستجو نموده، هیچ شهری در جهان اسلام در تعداد بقعه امامزادگان علوی، از لحاظ کمیت و کیفیت و صحت نسبت، و ثبت تاریخی مدفن و بقعه، و تنوع تیره‌های آنان با قم برابری نمی‌کند. حسن بن محمد بن حسن قمی در کتاب تاریخ قم، یکی از پنج باب کتاب خود را به هجرت این جمع عظیم از سادات علوی به قم اختصاص داده است، و در آن بخش به تفصیل درباره نسب یکایک آنان، و فرزندان دختر و پسر، و سلسله نوادگان و تبار آنان، و در نهایت فوت و مدفن آنها پرداخته است. برجسته‌ترین و سرآمد این امامزادگان عظیم الشان دو تن می‌باشند:

نخست: فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام می‌باشد، که داستان سفر این بانوی بزرگوار از مدینه به سمت خراسان، و ورود ایشان به قم، و رفتار مردمان قم در پیشواز او، و سپس وفات و مدفن او، در کتاب تاریخ قم به تفصیل آمده است.

دوم: علی بن جعفر عریضی، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد (بنا بر این روایت که او فرزند بلا واسطه امام صادق علیه السلام بوده باشد نه نواده او)، که مدتها در قم سکونت گزید، و بنا به روایت مؤرخین او نخستین کسی است که احادیث و روایات مشایخ کوفیان را به قم آورده و روایت نمود.

این دو نمونه دلیل آشکاری است بر گفتار سابق الذکر.

درباره تاریخ دقیق پایه‌ریزی حوزه دینی قم، گزارش مستندی در دست نمی‌باشد. و تاریخ قم به رغم گستردگی اطلاعات آن، بدین موضوع اشاره‌ای ننموده است، و تنها در سه باب شانزدهم و هفدهم و هیجدهم (آن گونه که در فهرست ابواب کتاب تاریخ قم در

آغاز کتاب آمده است، و گرنه این بابها از بخشهای مفقود یا نانوشته تاریخ قم به شمار می‌رود) قصد داشته به ترتیب سه گروه از اهل علم را معرفی نماید، که نخستین آنان فقیهان و محدثین می‌باشند؛ حسن بن محمد بن حسن قمی، می‌گوید:

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۳۲

«باب شانزدهم: در ذکر اسامی بعضی از علمای قم، و عدد خواص ایشان، و ایشان دویست و شصت و شش نفر بوده‌اند؛ و عدد عامه از اهل قم که به قم مشهور بوده‌اند، و آن چهارده نفر بوده‌اند، و در ذکر مصنفات و روایات ایشان.

باب هفدهم: در ذکر اسامی بعضی از ادباء و کتاب و امثال ایشان، که به قم بوده‌اند، از قبیل فیلسوف و مهندس و منجم و نسّاح و وراق.

باب هیجدهم: در ذکر بعضی از شعرا که مدح اهل قم گفته‌اند، و عدد آن کسانی که ذکر و شعر ایشان محفوظ و مشهور بوده است، و ایشان چهل نفرند، و ذکر شعری که به قم و آوه پیدا شدند، با بعضی از اشعار ایشان به عربی و فارسی، و ایشان صد و سی نفرند ...»

لیکن متأسفانه عدم دسترسی به این ابواب، ما را از منبع قابل اعتمادی، که می‌توانست آگاهیهای ارزشمندی درباره چگونگی شکل‌گیری حوزه قم، و حدود سالهای آن به ما بدهد محروم نمود. از این رو چاره‌ای جز اعتماد بر شواهد و قرائن تاریخی نمی‌ماند. نام محدثین و روایان قمی معمولاً بخشهای گسترده‌ای از کتابهای رجال و تراجم، و شرح حال نگاریهای شیعی را به خود اختصاص داده است، پی‌گیری سلسله این روایان گرچه ما را به دوران امامت امام صادق علیه السلام (۸۰-۱۴۸ ه) می‌رساند، و نشان می‌دهد که تعدادی از آنان از شاگردان و روایان احادیث امام صادق علیه السلام بوده‌اند، لیکن با توجه به شواهد تاریخی، می‌توان به اطمینان گفت که در دوران امامت امام ششم و امام هفتم، امکان فراهم آمدن حوزه دینی در قم وجود نداشته، و به احتمال قوی تا سالهای پایانی قرن دوم هجری، این موانع همچنان برقرار بوده است، و تنها پس از این دوره پر آشوب، که تا اندازه‌ای درگیریهای شاخه‌های خاندان‌های علوی با بنی‌العباس فروکش کرد، زمینه به وجود آمدن حوزه دینی شیعی در قم فراهم گردید. و احتمالاً از سالهای آغازین قرن سوم هجری، کم‌کم روایان و محدثین و مفسرین، که بیشتر در کوفه و مدینه و بغداد درسهای علوم اسلامی را آموخته بودند، در قم گرد آمده، و به تدریج مقدمات تشکیل حوزه دینی قم را فراهم نمودند. در تأیید تاریخ قم، مقدمه، ص: ۳۳

این نظر می‌توان به گفتار دکتر عبد الله فیناض، در کتاب ارزشمند تاریخ الإمامیه و أسلافهم من الشیعه منذ نشأه التشیع حتی مطلع القرن الرابع الهجری اشاره کرد، او در ص ۶۴ هنگام تشریح وضعیت شیعیان در سالهای نخستین قیام دولت عباسی، می‌گوید:

(و أما الشیعه؛ أسلاف الإمامیه، فیدوا أنّ عددهم كان ضئلاً جداً فی الأقسام الشرقيه فی البلاد الاسلامیه فی الفتره موضوع البحث. و لم یجد مذهبهم حینذاك تربیه خصبه فی البلاد الایرانیة. و قد وفد المذهب المذكور من الكوفه، علی ید جماعه من العرب سکنا فی مدینه اسمها (قم). و قد تکلم الحسن بن محمّد القمّی (ت: ۳۷۸ ه) عن تأسيس قم علی ید جماعه من عرب الكوفه، یعرفون بالأشعریین، و عن جهودهم فی ادخال المذهب الشیعی، الذی عرف فیما بعد بالمذهب الجعفری الی ایران، فی کتابه الموسوم ب تاریخ قم. و قد آورد یاقوت الحموی تفصیلات عن قم، و قال إنّها: (... مدینه مستحدثه اسلامیه، لا أثر للأعاجم فیها، و أول من مصیرها طلحه بن الأحوص الأشعری ... و أهلها کلهم شیعه)، و قد نفی الصادق علیه السلام، و هو امام الشیعه أسلاف الإمامیه، وجود شیعه له فی خراسان بعد نجاح الدعوة العباسیه بقلیل (...).

وی در ادامه در ص ۶۹، می‌گوید:

(... و ترکز التشیع المعتدل فی الفتره موضوع البحث، فی مدینه قم - كما أسلفنا - و سبق أن بینا أن الامام الصادق علیه السلام أنکر وجود شیعه له فی ایران عند قیام الدوله العباسیه ...).

علاوه بر این، نویسنده تاریخ قم در فصل دوم کتاب خود، با عنوان: (در ذکر طالیه که به قم آمدند) تفصیل وقایع سفر فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام در سال ۲۰۱ ه از مدینه به ساوه از آنجا به قم، و سپس بیماری هفده روزه ایشان، و در نهایت درگذشت این بانوی بزرگوار را آورده، می گوید:

(... که چون فاطمه را وفات رسید، و بعد از غسل و تکفین، او را به مقبره بابلان، در کنار سردابی که از برای او ترتیب کرده بودند حاضر آوردند. آل سعد با یکدیگر خلاف کردند، در باب آنک که سزاوار آن است که در سرداب رود، و فاطمه را بر زمین بنهد و دفن کند. پس از

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۳۴

آن اتفاق کردند که بر آنک خادمی به غایت پیر، از آن یکی از ایشان قادر نام را حاضر کردند، تا فاطمه را در کور نهد، و کس را به طلب او فرستادند ...)

این متن تاریخی تا اندازه زیادی گویا و روشن است، و نشان می دهد که تا سال ۲۰۱ ه شهر قم در تیول و قبضه قدرت و نفوذ آل سعد اشعری بوده، و آنان زمامداران حقیقی شهر بوده اند، بگونه ای که جنازه حضرت فاطمه علیها السلام را تنها افراد این خاندان تشییع و همراهی نموده، و او را در میان یکی از باغهای خود دفن نمودند. و بی تردید در این هنگام در قم فقیه یا محدث و راوی برجسته صاحب حوزه و حلقه درسی نبوده است، و گرنه از حضور او یادی می شد، و یا لا- اقل از او برای دفن حضرت دعوت می گردید، نه آن که برای رفع اختلاف میان خود به خادمی پیر قادر نام قناعت نمایند!!

این شواهد و قرائن تاریخی همگی نشان دهنده این حقیقت است، که حوزه دینی پر آوازه قم، پس از دهه های نخستین قرن، سوم هجری شکل گرفت، لیکن با شتاب رشد نمود، بگونه ای که در مدت کمتر از یک قرن، به حوزه ای تبدیل گردید که در آن تعداد زیادی محدث و فقیه و مفسر- اعم از قمی و مهاجر- گرد آمده، و به فعالیت های متداول در این گونه حوزه ها مشغول گردیدند. و آوازه آن سبب گردید که جمع کثیری از مدینه و کوفه و خراسان شد رحال نموده، و بدانجا روی آورده، و به افاده و استفاده بپردازند.

سرزمین اشعریان، و مذاهب آنان در دوره های تاریخی، از یمن تا قم:

جغرافی دانان مسلمان شبه جزیره عرب را به پنج قسمت تقسیم کرده اند، که عبارتند از:

۱- منطقه تهامة: نوار ساحلی باریک همجوار و مشرف بر دریای سرخ

۲- منطقه عروض: که عبارت است از یمامه و بحرین، و نواحی مجاور آن، که نوار ساحلی جنوب خلیج فارس را تشکیل می دهد.

۳ و ۴- منطقه حجاز و نجد: سرزمینهای دو بخش میانی عربستان، که از مشرق تهامة تا

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۳۵

پشته های نجد را حجاز، و پس از آن تا حدود عروض را نجد گویند.

۵- منطقه یمن: تمام زمینهای جنوب غربی عربستان، که شامل حضرموت و مهره و شجر می باشد، را یمن می گویند، و تا به امروز به همین نام مشهور است.

یمن کهن از سه بخش تشکیل می شده است:

۱- ساحلی کم عرض و حاصلخیز به نام تهامة یمن

۲- کوههای موازی ساحل دریای سرخ، که ادامه سلسله کوههای سراه عربستان است

۳- منطقه هضبه به معنای تپه و کوهپایه، که به سرزمین نجد و شنزارهای ربع الخالی می پیوندد. این قسمت دارای رودخانه ها و

دشتهای وسیع، که به برکت بارندگی موسمی سرسبز و دارای کشتزارهای فراوان بود، و در قرآن کریم بدان اشاره شده است. از این رو به نوشته مؤرخین از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد، تا اوایل قرن ششم میلادی، صاحب تمدنها و دولتهای مقتدری شدند. بخش شمالی یمن مجاور حجاز را عسیر می‌نامند، که در دوره جاهلیت منزلگاه قبیله بجیله بوده، و افرادی از این قبیله پس از ظهور اسلام به عربستان و عراق هجرت کردند، و عهده‌دار مناصبی شدند، از این رو در حوادث تاریخی صدر اسلام به نام افرادی با پسوند (بجلی) برخورد می‌کنیم.

از مشهورترین شهرهای یمن، می‌توان از زبید و رمع و صنعاء، و عدن، و نجران یاد کرد، دو شهر نخست که در منطقه هضبه واقع شده، از زمانهای بسیار دور منزلگاه اشعریان بوده است، به گفته کلبی این دو شهر در حاشیه دو رودخانه موسمی، در دو سوی صعید حنیک و کوهی برپا شده بود، و در سرزمینهای دورتر این منطقه قبایل آزد و عک و جز آنان ساکن بودند.

قبیله اشعریا بنی الأشعر، یکی از قبایل کهن و ریشه‌دار عرب یمن است، که به عرب عاربه مشهورند، و تبار آنان به حمیریان یمن از نسل سبأ می‌رسد، و به گفته مؤرخین، نام این قبیله برگرفته از لقب جدّ آنان، نبت بن آدد می‌باشد، که ظاهراً هنگام تولد یا پس از آن دارای

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۳۶

موی فراوانی بوده است، که از حدّ متعارف و معمول بیرون بوده، از این رو در میان خاندان خود به نام اشعر (- پرمو یا مودار) شهرت یافت. شهرتی که نام حقیقی او را به فراموشی سپرد، و در مقابل به صفت خود شهرت یافت، به گفته تبارشناسان او سر سلسله قبیله اشعریان می‌باشد، و نسبت او را این گونه آورده‌اند: نبت (الأشعر) بن آدد بن زید بن یشجب بن عرب بن زید بن کهلان بن سبأ.

اشعر دارای هفت فرزند بود، به نامهای: الجماهر، الأتغم، الأراغم، الأذغم، جدّه، عبد شمس، عبد ثریا. از میان این فرزندان تنها نخستین آنان دارای فرزندان، و نسل دامنه‌داری گردید، و نامی از نسل دیگر فرزندان در کتابهای تبارشناسی نیامده است، از این رو تمامی خاندان اشعری از نسل الجماهر بن الأشعر می‌باشند. فرزندان الجماهر نیز هر کدام سر منشأ یکی از تیره‌های (بطون) اشعری گردیدند. به گفته مورخین خاندان اشعری همچون دیگر قبایل جزیره العرب دارای بتی بودند، که آن را پرستش کرده، و برای او قربانی می‌کردند، به نام (نسر) که نام او در قرآن کریم آمده است. به روایت تاریخ قم از کلبی (تبارشناس مشهور عرب جاهلی و صدر اسلام) نسل الجماهر بن الأشعری از میان سه تیره گسترش یافت، که عبارتند از: بطن حنیکه - بطن ركب - بطن بنو ناجیه. به روایت مؤرخین مالک بن عامر (بن هانی بن جهاف بن کلثوم بن قرعب بن زفر بن ذخران بن ناجیه بن الجماهر) نخستین اشعری است که به همراه حدود ۵۵ مرد و زن، از تیره‌های گوناگون اشعری، از راه دریای سرخ، در سالهای نخست هجری به مدینه آمد، (و بنا به روایت دیگری، آنان نخست در سال نهم بعثت به مکه آمده، و ایمان آوردند، و به همراه برخی از مسلمانان به حبشه هجرت کردند) و اسلام آوردند. و گروهی از آنان در مدینه مانده، و هرگز به سرزمین خود باز نگشتند، بلکه جزئی از مجموعه صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمدند، و در برخی از جنگها و غزوات شرکت کردند. در این دوره در میان اشعریان شخصیت برجسته و نام‌آوری که از دیگر صحابه متمایز بوده، و از قرب و منزلت ویژه‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برخوردار باشد دیده نمی‌شود،

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۳۷

گرچه برخی روایات سنی درباره شأن و منزلت ابو موسی اشعری آمده، لیکن از اعتبار و سندیت برخوردار نمی‌باشد، زیرا بیشتر آن روایات ساخته دورانهای متأخر، و پس از واقعه جنگ جمل و صفین، و حادثه حکمیت، و دشمنیهای شام و کوفه، و به راه افتادن بازار جعل حدیث می‌باشد. پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه‌ای از مخالفت اشعریان با حاکمیت خلیفه اول، یا

طرفداری آنان از اهل البیت علیهم السلام دیده نمی‌شود، بلکه آنان با دیگر سران قبایل عرب به دستگاه خلافت پیوستند، و در جنگهای فتوحات صدر اسلام شرکت نموده، و موقعیتهای بالایی همچون فرماندهی لشکر و جز آن بدست آوردند. پس از فتح عراق بخشی از اشعریان مدینه به کوفه آمده و در آنجا ساکن شدند، و همزمان تیره‌هایی از اشعریان به شام رفته و در آنجا زندگی کردند. در این میان شخصیت برجسته اشعری که در جنگهای فتوحات شرکت داشت، و به علت موقعیت خود؛ که عهده‌دار منصب امارت کوفه و بصره، و قضاوت و فرماندهی لشکرهای فاتح خوزستان و بخشهایی از مرکز ایران، از شهرت بسزایی برخوردار بود، عبد الله بن قیس، مشهور به ابو موسی اشعری است، که گرچه به شاخه اشعریان کوفه تعلق داشت، لیکن عثمانی الهوی، و دشمن امیر المؤمنین و اهل البیت علیهم السلام بود، و در جنگهای جمل و صفین آشکارا به مخالفت با امیر المؤمنین علیه السلام برخاست، و مردم را از شرکت در جنگ دلسرد می‌کرد، و اوج مخالفتها را در خیانت آشکار خود در جریان واقعه حکمیت نشان داد. بی‌تردید مخالفت ابو موسی با امیر المؤمنین علیه السلام- با توجه به موقعیت و سروری او بر اشعریان کوفه- در جهت گیریهای سیاسی و عقیدتی اشعریان کوفه مؤثر بوده است، لیکن نشانه‌ای از مخالفت آشکار و علنی این خاندان با امیر المؤمنین علیه السلام دیده نمی‌شود، یا حدّ اقل در کتابهای تاریخ ثبت نشده است، بلکه همگی آنان در جنگهای صفین شرکت داشته، و با عموزادگان شامی خود جنگیدند. به احتمال زیاد زمینه‌های تشیع اشعریان کوفه از هنگام خیانت آشکار ابو موسی اشعری در قضیه تحکیم سر برآورد، خیانت ابو موسی رفتاری بود که بر خلاف عرف و عادت عرب انجام پذیرفت، و به شکست عراقیان (کوفیان)

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۳۸

و پیروزی شامیان انجامید. از این رو باعث نفرت تمامی لشکریان عراقی (بویره کوفی) گردید، و ابو موسی در میان آنان به عنوان چهره خائن ظهور نمود، و بی‌تردید این رفتار او را از سروری اشعریان کوفه دور نمود، لیکن جدائی آشکار اشعریان کوفه از دستگاه خلافت، و از اعتقادات باطل آنان، نیاز به زمان بیشتری داشت، اما در حال شکل‌گیری بود، از این رو نشانه‌ای از شرکت آنان در فعالیتها و جنگهای خوارج، و یا طرفداری از معاویه، و یا عهده‌دار شدن مناصب بالای دولتی در دوره حکومت معاویه، و پس از او دیده نمی‌شود، که نشان دهنده دوری‌جستن آنان از حاکمیت است. نخستین نشانه جدائی نهائی آنان از حاکمیت بنی امیه، مشارکت سران قبیله اشعریان کوفه در قیام مختار (در سال ۶۵ هجری) است. زمینه چینی این قیام از چند سال پیشتر آغاز شد، و به گفته کلبی و طبری، بزرگ اشعریان کوفه، که از طرفداران و داعیان مختار بود، و از مردم برای او- هنگامی که در زندان کوفه محبوس بود- بیعت می‌گرفت، شخصی به نام السائب بن مالک بن عامر اشعری بود، که بعدها مشاور نزدیک، و جانشین او در کوفه گردید، و در جنگهای او بر علیه لشکریان عبد الملک بن مروان، و عبد الله بن الزبیر، و برادرش مصعب بن الزبیر شرکت داشت، و رئیس پلیس- شرطه- کوفه شد، که با شدت تمام به تعقیب و دستگیری قاتلان امام حسین علیه السلام، و شرکت کنندگان در واقعه کربلا پرداخت، و بسیاری از آنان را اعدام نمود، و عاقبت به‌مراه مختار در محاصره قصر دار الاماره کوفه، با شجاعت در سال ۶۷ هجری به شهادت رسید، و بعدها حجاج فرزندش محمد بن السائب بن مالک اشعری را- که سرباز دلاوری بود- به قتل رسانید. با تحکیم موقعیت خلافت مروانی در عراق، و رسیدن شخصیت خشن و خونریزی همچون حجاج بن یوسف ثقفی به ولایت عراق، عرصه بر مخالفان بنی امیه تنگ گردید، دوره قتل عامها و کشتن و اعدام مظنونان فرا رسید، و بی‌رحمی حجاج و عمال خونریز او جائی برای ابراز مخالفت مخالفان باقی نگذاشت. و پس از حجاج یکی از برادرزاده‌های او به نام یوسف بن عمر ثقفی به ولایت عراق رسید، در این دوره سروری اشعریان کوفه با دو تن از تیره

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۳۹

بنو ذخران از بطن ناجیه بود، این دو تن عبد الله و احوص فرزندان سعد بن مالک بن عامر اشعری بودند، و عبد الله در حالی همنشین والی کوفه بود، که برادرش احوص چندین سال در زندان محبوس بود، و کسی از او یاد نمی‌کرد، تا آنکه مقدمات آزادی او فراهم

آمد، آنگاه دو برادر فرصت را غنیمت شمرده، و شبانه به‌راه جمعی از خاندانشان به سمت کوه‌های غرب ایران گریختند- که تفصیل آن در بخش‌های پیشین پیشگفتار گذشت- و عاقبت دست تقدیر آنان را به دشت قم کشانید، و به روایت تاریخ قم آنان (در ایام خلافت عبد الملک، روز شنبه ماه فروردین، روز نوروز، سنهٔ اثنتین و ثمانین از تاریخ پادشاه شدن یزدجرد بن شهریار، و سنهٔ اثنتین و ستین فارسیه از هلاک و زوال یزدجرد، و سنهٔ اربع و تسعین هجریه) به قم نزول کردند، نزولی مبارک و میمون، و منشأ آثار مهمی که تا کنون شاهد ادامه آن هستیم.

استقرار اشعریان در قم سرآغاز فصل مهمی در تاریخ این خاندان، و شهر قم، و سرزمین ایران و مذهب تشیع، و جهان اسلام بود، و شاید بدون اغراق بتوان گفت کمتر خاندانی- بجز خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام- به تنهایی توانسته باشد تا این اندازه تأثیرگذار باشد.

اشعریان با استقرار در قم، و اطمینان از وضعیت خود توانستند در زمان کوتاهی کلنی قدرتمندی در قم ایجاد کنند، نخستین اقدام آنان خالی کردن کوفه از اشعریان بود، که دسته دسته به قم مهاجرت کردند، و به روایت تاریخ قم در مدت زمان کوتاهی تنها از نسل سه تن اشعری مهاجر از کوفه به قم، یعنی عبد الله بن سعد، و حمزه بن الیسع، و عامر بن عمران، نزدیک به چهار هزار نفر در قم صاحب نام و خانه بودند. اشعریان در زمان کوتاهی شهر قم را سامان داده، و در آن محله و میدانها و نظام آبرسانی برقرار ساختند، و دشتهای پیرامون قم را احیا نموده، و دهها روستا و مزرعه ساخته که بنام آنان مشهور بود، آنگاه در مقام ترویج مذهب و اعتقادات خود برآمدند، امامزادگان و علویان و محدثین و فقیهان امامیه را از گوشه و کنار شهرهای کوفه و بغداد و مصر و مدینه به قم فرا خواندند، و برای آنان وسایل زندگانی آسوده را فراهم آورده، و آنان را به نشر حدیث و فقه آل محمد صلی الله علیه و آله واداشتند، و

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۴۰

دیری نپائید که قم مهمترین حوزه دینی مذهب تشیع گردید، مرکزیتی که در طول فراز و نشیبهای تاریخی گرچه دست خوش حوادث تاریخی و پستی و بلندیهای آن گردید، لیکن هرگز ریشه آن نخشکید، و توانست در برابر حوادث مقاومت مناسب را نشان دهد، و در فرصتهای مناسب سربرآورد و بار دیگر مرکز علم گردد.

تدوین تاریخ شهر قم:

همان گونه که پیشتر بدان اشاره رفت، شهر قم از جنبه‌های متفاوت مورد توجه اهل علم و قلم بوده و هر یک به تناسب زمینه تخصیص و مطالعات خود به گوشه‌ای از آن پرداخته، و اثری از خود بر جای نهاده است، از این رو درباره شهر قم و ساکنان آن کتابهای متعددی نوشته شده است. کتابهایی درباره تاریخچه عمومی شهر- بزرگان قم- راویان قم- شاعران قم- احادیث وارده در فضیلت شهر قم، و جز اینها. از نوشته تاریخ قم استفاده می‌شود که حد اقل تا یک قرن پس از شهر شدن قم، کتابی جامع درباره آن نوشته نشده بود، و به شهادت چند تن از بزرگان قرن چهارم هجری، همچون صاحب بن عبّاد و استادش ابن العمید، و جز این دو، به رغم تلاش و جستجوی فراوان آنان کتابی درباره قم نیافته‌اند و در چند جای تاریخ قم به این حقیقت اشارت رفته است.

حسن بن محمد بن حسن قمی، در مقدمه تاریخ قم می‌گوید:

(... به کرات از أبو الفضل محمد بن الحسین العمید- رحمه الله- شنیدم که او تعجب می‌نمود، و می‌گفت: سخت عجیب است که اهل قم، اخبار قم بأسرها ترک کرده‌اند، و ایشان را در آن کتابی نیست، و همچنین شعری از اشعار جعفر بن محمد بن علی العطار پیش ایشان نیست ...).

آنگاه در ادامه می‌گوید:

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۴۱

(برادر م «۱» ابو القاسم علی بن محمد الحسن الکاتب، مرا گفت: که چون به شهر قم رسیدم، و تفحص بسیار کردم، باشد که کتابی از اخبار قم بدست آورم، مقدور نشد؛ و بیشتر این اخبار «۲» در مدت حکومت برادر م به قم تحصیل کردم، و بدست آوردم) به گفته قمی در تاریخ قم:

(چنین رسانیدند بمن که کتابی مشتمل بر مجموع اخبار قم، بنزدیک مردی از عرب که بشهر قم متوطن بود، نام او علی بن حسین بن محمد بن عامر، بوده است. در سنه ثمان و عشرين و ثلثمائه برسد بشهر قم، و آن کتاب در خانه نهاده بود، و آن خانه فرود آمد، و آن کتاب در آن میان تلف شد، و در آن کتاب ذکر اخبار عرب بود که بقم نزول کردند، و ذکر دولت و اقبال ایشان تا بجدگاه بود، و چند حرب کردند، و بغیر از این قصه، و خبری دیگری در آن نبود).

محمد بن حسن قمی، پس از آگاهی از فقدان این کتاب، به تشویق وزیر دانشور آل بویه صاحب بن عیاد طالقانی «۳»، همت به تدوین تاریخ قم نمود، و نیت نخستین او تدوین تاریخ جامعی برای قم بود، تا بدین وسیله خواسته وزیر را برآورده سازد، از این رو در مقدمه کتاب می‌گوید:

(پس من استخاره کردم بخدای عز و جل، و توکل کردم برو در جمع کردن این کتاب، و در این مدت که اتفاق تصنیف این کتاب افتاد، هر خبری کزیده از اخبار قم که یافتم، درین کتاب جمع کردم، و آن را به کتاب قم نام نهادم. چنانچه یاد کرده‌ام از اخبار قم قدیمه و حدیثه یاد کردم)

بعدها قمی دو فصل دیگر - که ارتباطی با تاریخ قم نداشتند - به کتاب خود افزود.

نخستین: فصلی درباره تاریخ قبیله اشعری در زمانهای جاهلیت و دوره اسلامی، که علت افزون آن را به کتابش این گونه بیان می‌کند:

(۱). مقصود برادر نویسنده تاریخ قم است، که والی و حاکم قم بوده است.

(۲). مقصود اخبار جمع آوری شده در کتاب تاریخ قم است.

(۳). مقصود از طالقان، روستای طالخونچه از اعمال اصفهان است، نه طالقان قزوین.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۴۲

(و پیشتر از این عزیمت نموده بودم بر تصنیف کتابی، که مشتمل باشد بر اخبار عرب اشعریه، که بقم نزول کردند، جاهلیها و اسلامیها، چون این کتاب مرا دست داد، با خود کفتم بهتر آن بود که اخبار عرب که بقم آمده‌اند، در این کتاب یاد کنم، زیرا که ایشان آنکسی بودند که مالک شهر قم شدند، و آنرا تکویر کردند، و بارو کشیدند ... پس اولی آن دیدم که آن کتاب را با این کتاب جمع کنیم).

دوم: اخبار مهاجران طالبی - یعنی ساداتی که با حضرت ابو طالب پدر امیر المؤمنین علیهما السلام نسبت نسبی دارند - که از شهرهای دیگر به قم هجرت کرده و در آن سکونت گزیدند.

و این گونه بود که یکی از کهنترین کتابهای تاریخ محلی شهرهای جهان اسلام به زبان عربی - که زبان علمی و نوشتاری آن دوران بود - فراهم آمد، و تدوین گردید. کتاب تاریخ قم را می‌توان نخستین تاریخ جامع شهر قم بشمار آورد، که اخبار شهر قم را از آغاز تا سال ۳۷۹ هجری در بر دارد. نیت نخستین مؤلف فراهم آوردن کتاب در ۲۰ باب بود، لیکن به نظر می‌رسد که او تنها موفق به تدوین ۵ باب گردید، و پس از آن دیگر هرگز فرصت تکمیل کتاب خود را نیافت، و تنها اثر خلق شده او به زبان عربی همین پنج باب است، که آن هم بعدها از میان رفت، و تنها ترجمه فارسی آن برای ما باقی ماند، و آنچه درباره وجود نسخه کامل کتاب و

رؤیت آن به نقلهای متعدد از مرحوم میرزا حسین نوری رحمه الله به نقل از میرزا عبد الله اصفهانی افندی در ریاض العلماء، و مرحوم عالم جلیل آقا محمد علی بهبهانی- و بعدها تکرار آن در انوار المشعشعین فی ذکر شرافه قم و القمیین از شیخ محمد علی کچوئی- و جز اینها ادعا شده است، به احتمال قوی سهوی است که منشاء آن روش غیر متعارف مصنف تاریخ قم در آوردن فهرست کامل و تفصیلی کتاب در صفحات آغازین کتاب و پایان مقدمه است، که خواننده را در وهله اول به اشتباه انداخته، و این اندیشه در ذهن او جای می‌گیرد که کتاب کامل در اختیار اوست، علاوه بر این شاهد قوی بر ناتمام ماندن کتاب، آن است که در طول ده قرن از تالیف تاریخ قم، تمامی کسانی که این کتاب مرجع آنها در نقل مطالب تاریخی، تاریخ قم، مقدمه، ص: ۴۳

راجع به قم یا علویان مهاجر به قم بوده، که نخستین آنان ابراهیم بن ناصر طباطبائی، از تبار شناسان قرن پنجم هجری، در کتاب منتقله الطایفه می‌باشد، و دیگری علامه مجلسی رحمه الله در قرن یازدهم هجری، و بسیاری جز این دو تن که بدون اشاره به نام تاریخ قم- همچون یاقوت حموی در معجم البلدان- مطالب تاریخی درباره اشعریان یا علویان مهاجر به قم را به نقل از او آورده‌اند، همگی تنها به نقل مواد تاریخی پنج باب نخست کتاب بسنده کرده، و هرگز یادی از دیگر بابها یا فصول پانزده گانه مکمل کتاب نکرده‌اند، در حالی که بنابر آنچه که در فهرست آغاز کتاب آمده، بابهای نانوشته کتاب محتوی مطالب تاریخی و رجالی مهم و فراوان است، که در هیچ منبع دیگری یادی از آنها نشده، و ارزش آنها کمتر از مطالب و مواد تاریخی پنج باب نخست کتاب نمی‌باشد، که اقتضای نقل آنها در کتابهای متاخر می‌رفت، از این رو عدم نقل آنها شاهد محکمی بر احتمال سابق الذکر است.

نویسنده تاریخ قم:

درباره نویسنده تاریخ قم، اطلاعات بسیار اندکی در دست است، و در هیچ یک از منابع تاریخی و شرح حالهای کهن، یادی از او و از سوانح زندگانی او همچون نسبت خانوادگی- زادگاه- تحصیلات و مشایخ علمی- فرزندان و سال تولد و وفات او و جز اینها نیامده است. نخستین منبع اطلاعات ما خود قمی است، که با جستجو در مقدمه تاریخ و متن آن می‌توان به اطلاعات ارزشمند زیر، که بخشی از زندگی نانوشته او را برای ما روشن می‌کند دست یافت:

۱. آن گونه که در آغاز مقدمه کتاب آمده است، نام نویسنده کتاب (حسن بن محمد بن حسن قمی) است.

۲. در مقدمه به صراحت از شهر قم به عنوان وطن خود یاد کرده، و می‌گوید: (بلده قم که شهر من است)

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۴۴

۳. آگاهیها و اطلاعات او درباره شهر قم، بگونه‌ای است که نشان می‌دهد او از کودکی در شهر می‌زیسته، و با مشکلات ساکنان شهر، و سختی آنان در تهیه لوازم زندگی- بویژه آب و جز آن- آشنایی دارد.

۴. در مقدمه کتاب به تفصیل از صفات انسانی، و فضائل اخلاقی، و کمالات نفسانی، و رفتارهای بزرگمنشانه و دولتمردانه، وزیر صاحب بن عباد، و نیکبها و توسعه‌ای که بر مردم، و بویژه اهل علم و قلم و کتاب روا داشته، به گونه‌ای یاد می‌کند که نشان می‌دهد از نزدیک با او ارتباط داشته است، و این نشان از مقام والای علمی، و وجاهت و اعتبار اجتماعی او دارد.

۵. قمی هنگام یاد کرد فضائل صاحب بن عباد، یکی از بهترین و گزیده‌ترین و نیکوترین خصال او را این می‌داند که: (کتب بسیار، و دفائن بیشمار، و دوا این از انواع علوم، و اصناف اشعار و فنون اخبار، بر طلبه و اهل علم وقف نمود، تا مطالعه آن می‌نمودند، و از آن فواید بر می‌داشتند، و نسخ بر می‌داشتند و می‌نوشتند)،

که نشان از دل مشغولی و دغدغه فکری یک عالم آگاه به مسائل فرهنگی است، از این رو برای تشکر جزئی از فضائل و نیکبهای آن وزیر دانشمند، بر عموم مردمان و خصوص اهل علم و قلم، تحفه‌ای و هدیه‌ای مناسبتر و نیکوتر از (کتابی و تصنیفی که من در

آن جمع کنم، و یاد کنم در آن اخبار شهر قم و اهل قم) نیافت، از این رو به تدوین تاریخ قم پرداخت.

۶. داشتن رابطه تنگاتنگ علمی، با یکی از بزرگترین و مشهورترین کاتبان جهان اسلام، یعنی وزیر دانشمند آل بویه، ابو الفضل محمد بن الحسین العمید خراسانی، مشهور به ابن العمید، که درباره او گفته‌اند (بدأت الكتابه بعد الحمید و ختمت بآبن العمید)، و گفتار ابن العمید درباره قم، که فرموده بود (سخت عجیب است که اهل قم اخبار قم بأسرها ترک کرده‌اند، و ایشان را در آن کتابی نیست)، مشوق قمی در تالیف تاریخ قم گردید.

۷. مطالعه تاریخ قم خواننده را با نویسنده‌ای آگاه به شعر و ادب و تاریخ و علم رجال و

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۴۵

تبارشناسی، و کتابهای متنوع جغرافیا و بلدان و بنیان و فقه و خراج و احکام سلطانیه، و جز اینها از علوم متداول زمان خود روبرو می‌کند، که نشان از جایگاه بلند، و مرتبه علمی والای او دارد.

کهنترین منبعی که در آن از نام مؤلف تاریخ قم یاد شده، کتاب منتقلة الطالبیة «۱»، نوشته ابن طباطبا (قرن پنجم هجری) است، که نام او را (ابو علی، الحسن بن محمد بن الحسن بن السائب بن مالک الأشعری القمی، صاحب کتاب قم) آورده، که نشان می‌دهد او از تیره اشعریان قم است.

لیکن - بنا بر نقل صاحب ریاض العلماء - میر منشی شرف الدین حسین حسینی قمی - از فضلا و هنروران نیمه دوم قرن دهم هجری - در کتاب احوال و مفاخر و مناقب شهر قم «۲» نام او را (ابو علی، حسن بن محمد بن الحسن شیبانی قمی)، ضبط کرده است، که نسبت (شیبانی) او با توجه به تصریح تبارشناس آگاه و خبره‌ای همچون ابن طباطبا، به اشعری بودن او، نادرست است.

از سوی دیگر خود قمی نام برادرش را که مدتی امارات قم را به عهده داشته، این گونه آورده:

(و برادرم ابو القاسم علی بن محمد بن الحسن الکاتب، مرا گفت که چون به شهر قم رسیدم، تفحص بسیار کردم که کتابی از اخبار قم بدست آوردم مقدور نشد)

گر چه نسبت (کاتب) به جهت اشتغال ابو القاسم علی به عنوان کاتب دیوان می‌باشد، لیکن فاقد نسب قمی یا اشعری است، که احتمال می‌رود برادرش ساکن قم نبوده، و بعدها به عنوان حاکم قم به این شهر گسیل شده است.

(۱). منتقلة الطالبیة: ۲۵۵، چاپ نجف

(۲) نگاه کنید به منابع این گفتار در: کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۵۱، تاریخ مذهبی قم: ص ۲۷، طبقات اعلام الشیعه: قرن

چهارم، ص ۹۹

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۴۶

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله، در بحار الانوار و پس از او میرزا عبد الله أفندی در ریاض العلماء، و پس از این دو تمامی شرح حال نگاران، قمی را معاصر شیخ صدوق، و شاگرد برادرش حسین بن علی بن بابویه قمی دانسته‌اند، سید محسن امین عاملی رحمه الله در اعیان الشیعه «۱» مجموع گفتار آنان را این گونه آورده است:

(الشیخ حسن بن محمد بن الحسن القمی، صاحب تاریخ قم: النسخ مختلفه فی اسم جدّه، ففی بعضها الحسن، و فی بعضها الحسین، و الأول أكثر. ذکره صاحب ریاض العلماء فی موضعین من کتابه، فقال فی مجموعها إنه کان من أكابر قدماء علماء الاصحاب، و من اجلاء القمیین، و من قدماء علمائهم، و من معاصری الصدوق، و یروی عن الحسین بن علی ابن بابویه - أخی الصدوق - بل یروی عن الصدوق أيضا، له کتاب تاریخ بلده قم، ألفه للصحاب بن عبّاد، و أورد فی بعض الأخبار عن الأئمة الاطهار، و قد عوّل علیه الاستاذ المجلسی رحمه الله فی البحار، فقال فی أوّل البحار: و کتاب تاریخ بلده قم، کتاب معتبر لم یتیسّر لنا اصل الکتاب، و إنّما وصل الینا

ترجمته، و قد أخرجنا بعض أخباره ...)

اما شاگردی قمی نزد حسین بابویه (برادر شیخ صدوق)، به جهت چند روایتی است که مستقیماً از او در تاریخ قم نقل شده است، از این رو علامه مجلسی او را از شاگردانش قلمداد کرده است، چنانکه سرآغاز شهرت نام کتاب قمی نزد متأخرین، به تاریخ قم نیز از علامه مجلسی است، زیرا نام حقیقی این تألیف - چنانکه قمی خود بدان در مقدمه کتابش اشاره می‌کند - کتاب قم است، لیکن علامه مجلسی از این کتاب با دو نام یاد کرده است، بیشتر به نام تاریخ قم، و در یک مورد (بحار الانوار: ۵۷/۲۱۹) بنام تاریخ المشاهد و القبور الواقعة فی بلدة قم.

(۱). اعیان الشیعة: ۴/ ۲۴۶

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۴۷

اما شیخ محمد علی اردستانی کچوئی، از این کتاب با نام اخبار قم یاد می‌کند «۱»

قمی علاوه بر تاریخ قم، سه کتاب دیگر نیز تألیف کرده است، که عبارتند از:

۱- دیوان اشعار عطار قمی، جعفر (یا أبو جعفر) بن محمد بن علی العطار

بنا به نوشته قمی، اشعار این شاعر گمنام، نزد محمد بن الحسین بن العمید، از اشعار رودکی و رازی برتر بوده است (زیرا که او در آن معانی لطیفه اختراع کرده، و بر نظرای خود از رودکی و رازی بدان شعر فائق شده، و أبو الفضل در حق او فرموده که أبو جعفر در روزگار خود، همچو امری القیس است در روزگار خود، پس جمع کردم از برای ابو الفضل بعضی از شعر أبو جعفر).

۲- اخبار اشعریان

این کتاب (مشمول باشد بر اخبار عرب اشعریه، که بقم نزول کردند، جاهلیها و اسلامیها)، لیکن پس از اقدام قمی به تدوین تاریخ قم، بخشهای نوشته شده این کتاب را ضمیمه تاریخ قم نمود، که فصل اول و دوم از باب پنجم تاریخ قم را تشکیل می‌دهد.

منابع تاریخ قم:

با توجه به اهمیت کتاب تاریخ قم که یکی از کهنترین کتابهای تدوین شده درباره شهرهای ایران در دوره اسلامی است، و اطلاعات نادر و کم نظیر و ارزشمندی در رابطه با وضعیت یک شهر در آن دوران - از جهت شهرنشینی، کشاورزی، آبیاری، مالیات، تقسیم بندیهای اداری، دیه‌ها، بلوکات، طسوجها، روابط متقابل میان حاکمان و والیان و مردم، و جز اینها - در اختیار خواننده قرار می‌دهد، از این رو منابع این کتاب از ارزش افزوده‌ای برخوردار است، و قمی با توجه به اهمیت کتاب خود، و جایگاه آن نزد آیندگان، و با آگاهی از نقش سند و منبع یک خبر و روایت در پذیرش و رد آن، به نقش خود به عنوان یک ناقل امانتدار

(۱). انوار المشعشعین: ۱/ ۱۴

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۴۸

اخبار و روایات تاریخی آن دوران به خوبی وفا کرده است، از این رو تا حد امکان به تمامی و منابع اطلاعات کتاب خود، در آغاز روایات اشاره کرده، و در برخی موارد به نقد و بررسی متن خبر نیز پرداخته است. امانت قمی در اسناد اخبار و روایات و اطلاعات خود به منابع پیشینیان خود، به گونه‌ای است که محدث خبره‌ای همچون علامه مجلسی رحمه الله ضمن تمجید و توثیق وی، روایات مسند او را به عنوان اخبار صحیح تلقی کرده، و تمامی آنها را در بحار الانوار نقل فرموده است.

قمی برای آگاه کردن آیندگان به ارزش زحمات و تلاشها و جستجوهای خود در جمع آوری مواد کتاب تاریخ قم، در چندین

موضع از مقدمه کتاب، به مشکلات و سختیهای خود در راه تدوین کتاب از طعن طاعنان، و ملامت ملامتگران، و نیش زبان خرده‌گیران کم خرد احتمالی آینده اشاره کرده، و می‌گوید:

* من هیچ فاضلی و بزرگی را بشهر قم نیافتم، که بنزدیک او خبری از اخبار شهر قم باشد، که از او یاد گیرم، تا بسبب آن تصنیف کردن این کتاب بر من آسان آید.

* پس بغایت من حریص کشتم بر تصنیف این کتاب، و بیشتر این اخبار در مدت حکومت برادرم بقم تحصیل کردم، و بدست آوردم، و بعضی از آن بود که از افواه مردم شنیده بودم، و بعضی از آن خود بر آن وقوف یافته بودم، و بسیار جهد و کوشش کردم، و همت مصروف داشتم، بر آنکه مجموع این اخبار در یک کتاب بیابم، یا از یک کس بدانم، مقدور و متمسّی نشد، بلکه هر خبری در کتابی دیگر، و از جایی و کسی دیگر بدست آوردم.

* همچنین حمزه را دیدم که در کتاب خود یاد کرده بود، که بسیار زحمت و مشقت و تعب و رنج بذو رسید، و من سوکند می‌خورم که آنچه حمزه فرمود عین صدق و صواب بود.

* پس بدان که هر که متصدی تصنیف کتابی، و مصنف جمع رساله‌ای گردد، با نفس خود مخاطره می‌کند، و خود را در معرض معارضه خداوندان فضل و فهم و نقض می‌آورد، و از طعن طاعنان، و ملامت عیب‌جویان سلامت نخواهد بود، و از دست و زبان ایشان خلاص نخواهد

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۴۹

یافت، مکر بتوفیق باری.

* این کتاب که من تصنیف می‌کنم، اگر مشتمل بر غیر این معنی و مقصود بودی، از فنون آداب و صنوف اشعار مدونه، بسیار آسانتر بودی از جمع اخبار شهری

قمی در پایان مقدمه کتاب خود، متواضعانه مجموعه جمع‌آوری شده در کتاب را، حاصل تلاش خود دانسته، و در عین حال مسئولیت مندرجات آن را به عهده راویان اخبار قرار داده، و می‌گوید:

و مع هذا من معترفم بدانک مبلغ و مقدار علم و فهم من این است... و آنچه من در این کتاب جمع کرده‌ام، اگر حقت و اگر باطل، نسبت آن با صاحبش کرده‌ام، و آنچه در این کتاب اتفاق افتاده است از افراط و تفریط، در لفظ و در فعل، من از آن بری‌ام، چه سخن دیگری است، و منسوب است با صاحبش.

قمی در راه تدوین کتاب خود، از مجموعه گسترده‌ای از منابع و مصادر متداول و غیر متداول در عصر خود کمک گرفته است، این منابع شامل کتابهای مدون، اخبار و روایات تاریخی معنعن، اسناد دولتی، دفاتر دیوانی، مصادر شفاهی، و جز اینها می‌گردد. این منابع - بنابر آنچه قم‌شناس خبره دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی تنظیم نموده «۱» - عبارتند از:

الف) مصادر عمومی متداول:

۱- کتاب البلدان، نوشته ابن فقیه، أبو عبد الله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی

۲- کتاب اصفهان، نوشته حمزه بن حسن اصفهانی.

۳- کتاب بنیان (تبیان)، نوشته احمد بن محمد بن خالد برقی، متوفای ۲۷۴ - ۲۸۰ هـ

۴- کتاب همدان، نوشته أبو علی، عبد الرحمن بن عیسی بن حماد همدانی، معروف به کاتب

(۱). کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ۱۷-۳۱

بکر بن عبد العزیز.

۵- کتاب سیر الملوک عجم.

۶- کتاب شجره أنساب علویّه، نوشته احمد بن احمد مادرانی.

۷- کتاب أدب الکتاب، نوشته أبو بکر محمد بن یحیی صولی.

۸- کتاب تاریخ صولی، نوشته أبو بکر محمد بن یحیی صولی.

۹- کتاب ریات، نوشته أبو البختری.

۱۰- کتاب فتوح أهل الاسلام، نوشته ابو عبیده معمر بن المثنی.

۱۱- کتاب عباسی، در احوال و اخبار خلفاء دولت عباسی، نوشته احمد بن اسماعیل بن سمکه، أبو علی بجلی.

۱۲- تفسیر قرآن (تفسیر الأی التي نزلت فی أقوام بأعیانهم)، نوشته ابن الکلبی، هشام بن محمد بن سائب.

۱۳- رساله أسد بن عبد الله بسطامی نظار.

۱۴- کتاب منسوب به احفص بن زید، آزاد کرده سائب بن مالک اشعری.

۱۵- کتاب اخبار مهتدی، به روایت عبید الله بن سلیمان بن وهب.

۱۶- کتابی در خواص شهرها.

و در برخی موارد نیز از مأخذ مربوط با عنوان کلی یاد می‌کند، همچون: تاریخ سنین خلفاء، تاریخ شیعت، یافتن از تواریخ، در جایی دیگر خواندم.

همچنین در برخی موارد بجای یاد کرد کتاب، از اشخاص و نویسندگان مشهوری یاد می‌کند، که پیداست از نوشته‌های آنان گرفته است، همچون:

أبو مخنف، هشام بن محمد بن السائب کلبی، ابن مقفع، محمد بن اسحاق، احمد بن محمد بن عیسی، و جز اینها، همچنین برخی اشعار عربی از شاعران معروف و جز آنان- گاه با ذکر نام سراینده و گاه بدون آن- نقل شده، که عبارتند از:

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۵۱

۱- لامیه مشهور حضرت أبو طالب علیه السلام در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

۲- بیتی از معلقه زهیر بن أبی سلمی مزنی مصری.

۳- لامیه مشهور ابن الزبیری.

۴- قطعه‌ای از ابراهیم بن هرمه قرشی، متوفای ۱۷۶ هجری.

۵- بیتی از فرزدق شاعر معروف.

۶- ابیاتی از سید حمیری.

۷- بیتی مشهور از أبو تمام طائی.

۸- بیتی مشهور از حسان بن ثابت.

۹- بیتی از أوس بن حجر تمیمی.

۱۰- بیتی از قثم بن خبیئه عبیدی، متوفای سال ۸۰ هجری.

۱۱- قطعه‌ای از احمد بن محمد بن خالد برقی، که در هیچ منبعی نیامده.

۱۲- قطعاتی از مالک بن عامر اشعری.

۱۳- بیتی از نابغه جعدی.

۱۴- بیتی از کثیر عَزَّ.

۱۵- قطعه‌ای از دعبل بن علی خزاعی.

۱۶- مجموعه‌ای از رجزهای اشعریان.

۱۷- و قطعات و ابیات دیگری که از سرایندگان آن اطلاعی نداریم.

ب- دفاتر دیوانی و اسناد غیر مدّون:

از مصادر عمده کتاب، تعدادی از اسناد دیوانی و اداری آن عهد است، که بیشتر مستوفیان و متصدیان خراج، و ارباب دیوان بر آن دسترسی داشته‌اند، و جزء مصادر مدّون متداول نبوده، چنانکه برخی از آنها نیز اختصاص به دیوان قم نداشته است، مانند:

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۵۲

۱- کتاب ری، یا دفتر مالیات دیوان ری.

۲- دفتر ثبت انساب اشعریان، که در آن نام هر فرد اشعری زنده در قم ثبت بوده است.

۳- شکایت‌نامه مفصل یکی از ارباب نهاوند.

۴- احکام والیان به جمع‌آوردندگان خراج، که از آن با نام (عقود معقوده و دستورات مختومه به نام ارباب خراج و جهابذ) یاد می‌کند.

۵- دفتر ثبت تقدیر ارتفاعات خراج در سال ۳۰۶ هجری.

برخی دیگر، دفاتر حساب و اسناد دیوان قم بوده است، که او در دوره حکومت برادرش در قم، از آن بهره برده، و بسیار جاها در متن کتاب- به خصوص در باب دوم- بدان استناد می‌جوید، همچون:

۱- دستور جمل القری به قم.

۲- دفاتر رساتیق قدیمه.

۳- دفاتر دیوان قم.

۴- بعضی از دفاتر عتیقه قدیمه که (عقدنامه جهبذ به قم) در آن بوده است.

۵- کتاب ربوع.

۶- دیوان فارسی، یعنی دفتری که متعلق به خراج ایرانیان و مجوسیان بوده.

۷- دستورات قدیمه.

۸- دیوان آب قم، به حساب و تفصیل ابراهیم بن علی، و محمد بن علی.

۹- دستور خراج به کوره قم.

۱۰- دفتر ذکر مالها به قم و نهاوند و همدان.

۱۱- دفتر اصل و قانون مبلغ مال خراج به قم.

۱۲- دستور و عمل عاملان برادرش أبو القاسم کاتب.

۱۳- دفتری در باب خراج قم، به مهر احمد بن محمد عامل قم.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۵۳

۱۴- نسخه آل سعد در تقسیم آب قم.

۱۵- نوشته‌ای در مورد چگونگی عمل و دستور جهبذ به قم

۱۶- قباله نو و کهنه.

۱۷- دفتر دیوانی محمد بن علی بن ابراهیم بن علی، و محمد بن عیسی بن عبد الله.

ج- مصادر شفاهی و راویان:

قمی بسیاری از مطالب کتاب قم را، از افواه راویان- به واسطه یا بی‌واسطه- نقل کرده است، که نام کسانی که بی‌واسطه از آنان روایت می‌کند، عبارتند از:

۱- ابو القاسم ابراهیم بن علی بن اَبی الحسن علوی آوی.

۲- ابو القاسم محمدی.

۳- ابو القاسم احمد بن عیسی بن احمد.

۴- ابو علی عبدیل.

۵- احمد بن اسماعیل سمکه نحوی.

۶- ابو عبد الله حسین بن احمد موسوی.

۷- حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، که گویا همه روایات مربوط به قم را از او روایت می‌کند.

۸- ابو علی، حسین بن محمد بن نصر بن سالم.

۹- عبد الله بن محمد بن علی جعفری.

۱۰- ابو الحسین، علی بن محمد بن جعفر بن خزیمه أسدی منجم.

۱۱- علی بن موسی اوسه (یا اوشته).

۱۲- ابو الحسین، عیسی بن علی علوی عریضی.

۱۳- از شخصی که از او با نام (شیخ قزوینی و غیره که مرا روایت کردند).

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۵۴

همچنین قمی از تعداد زیادی از راویان روایت کرده است، که با توجه به سلسله طبقات روات، نمی‌تواند مستقیماً از آنها روایت کرده باشد، بلکه واسطه یا وسائلی در میان باید باشد، که قمی از آنها یاد نکرده، و یا به احتمال فراوان از اصل یا کتابهای روایی آنان که در آن دوره متداول بوده روایت کرده است، همچون: ابن اَبی زیاد- ابو عبد الله- احمد بن محمد- اسماعیل بن کثیر- حسن بن محمد- ابو الفضل حسین بن علی بن حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام- ابو الفضل حسین بن حسن عمید زهری- سعد بن عبد الله بن اَبی خلف اشعری- سلمه- سلیمان بن راشد- سهل بن زیاد- علی بن عیسی- علی بن یحیی منجم- ابو الحسن عیسی بن علی بن حسن علوی عریضی- فضل بن شاذان- محمد بن حسین بن اَبی الخطاب اشعری- محمد بن علی ماجیلویه- محمد بن عیسی یقطینی- محمد بن یحیی- و جز اینها.

همچنین قمی در بسیاری از موارد، از منابع و مصادر شفاهی خود با عنوان کلی یاد می‌کند، چنانکه می‌گوید:

مشایخ علویه- روات اشعریه- راویان فتح‌های بلاد اسلام- اهل دانش و معرفت به خراج قم- بعضی از کتّاب دیوان قم- راویان قم- علماء مدینه- روات عجم- راویان عرب به قم- مشایخ قم- اهل قم- جمعی از ثقات- بعضی از مشایخ- بعضی از مشایخ قم- بعضی راویان عرب- بسیاری از مشایخ و پیران قم- بعضی از متقدمان.

و گاهی منابع قمی از این نیز مبهمتر و کلی‌تر است، چنانکه می‌گوید:

چنین رسیده است به من- روایت است- روایت کرده‌اند- راوی چنین گوید- بعضی کویند- حکایت کنند- دیگران گفته‌اند- از بعضی روایت است.

ه- اسناد و وثائق تاریخی:

از دیگر امتیازات کتاب قم آن است که، کمی برخی از اصول ارزشمند اسناد دیوانی را به

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۵۵

طور کامل نقل کرده است، که در برخی موارد مترجم تاریخ قم، ترجمه فارسی آن را به همراه اصل عربی آن آورده است، این موارد عبارتند از:

۱- متن عربی تهنیت نامه صاحب بن عباد، به هنگام بازگشت ابو الحسن موسی بن احمد رضوی- نقیب سادات قم- از سفر حج خانه خدا.

۲- متن عربی حکم امیر المؤمنین علیه السلام به متولی امور صدقات.

۳- دو متن اصلی ضمانت نامه‌ای که جهبذان و جمع کنندگان خراج قم به دیوان می داده‌اند.

۴- نسخه برات مال صدقات.

۵- صورت مجلس و گواهی مورخ شعبان ۲۵۵ هجری، برای محمد بن مجّمع، عامل خراج قم.

۶- صورت تعهدنامه ده نفر از متصدیان جمع آوری خراج قم.

۷- نسخه ناطق به مال و خراج قم.

۸- دفتر ذکر مالها به قم.

۹- دفتر مبلغ مال و خراج به کوره قم، در سال ۲۷۸ هجری.

*** ویژگیهای کتاب تاریخ قم:

علاوه بر آنچه گذشت، کتاب قم دارای ویژگیهای منحصر به فردی است، که بر ارزش این کتاب، به عنوان یک کتاب در بردارنده حوادث و وقایع تاریخی می افزاید، برخی از این خصوصیات عبارتند از:

۱- توجه به جنبه‌های شهرسازی اسلامی و لوازم آن، از قبیل: سرای حکام و والیان، زندان، دار الضرب، سرای خراج، و جز اینها از ساختمانهای حکومتی، و مسجد جامع، و

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۵۶

مساجد محلات، و مدارس و بقعه‌ها و دیگر تاسیسات مذهبی، محله‌ها و میدانها، و گذرها، و خانه‌ها، و حمامها، و سراها و کوشکها، و دیگر لوازم زندگی عامه مردم، بیان چگونگی تقسیم آب برای مصارف کشاورزی و خانگی و صنعتی (آسیاها)، توسط نهرها و جویهای کوچک و کاریزها، بویژه در شهر کم آبی همچون قم.

۲- شرح و بسط چگونگی جمع آوری خراج سالیانه، از زمینهای کشاورزی و باغها، که یکی از معضلات تاریخی شهر قم بشمار می آمد، و بخاطر آن مردم سالیان دراز در سختی و زحمت بودند، و همواره جنگ و نزاع میان زمین داران، با متولیان خراج برای کاستن از نرخ خراج، و اینان با دیوان خراج در بغداد، برای تأخیر پرداخت برقرار بود. دریافت خراج که بر پایه مساحت زمینهای کشاورزی، و نرخ خراج سالیانه بر مبنای مقدار کشت و درخت و چهارپا و بردگان و اهل دمه قرار داشت، از مشکلاتی بود که هر والی و متولی خراجی با آن گریبانگیر بوده، تاریخ قم به تفصیل به بیان مشکلات مردم قم، و میزان خراج، و مقدار زمینهای کشاورزی، و نرخ خراج، و تعداد دفعات اندازه گیری و مساحت قم، و چگونگی آن، و واحد اندازه گیری، و زمینهای معافه و مستثناه، و نام مساحان، و دوره‌هایی که در آن مساحت انجام گرفت، و ارتفاع قیمتها و کاهش آن پس از هر مساحت، و چگونگی جمع آوری خراج، و مقدار آن، و وزن پول پرداختی و نوع آن، از درهم و دینار، و هزینه و مصارف جانبی جمع آوری، همچون رسوم پرداختی به جهبذ و همراهان او، و متولی تحویلات و کتاب آحیاز، و نویسندگان قباله‌ها و ضمانتها، و متولیان غلّات و

چهارپایان، رئیس‌ان محلّه‌ها، بؤابان، پیکها و فیوج، عاملان رستاقها، وکلا و امناء و ناظران، و جز اینها از کارمندان دار الإماره و دیوان خراج، به تفصیل سخن گفته است، و در این رابطه با اعتماد بر اسناد و مدارک حکومتی، آگاهیهای ارزشمندی درباره کشت و زرع و گیاه، و زمین و مساحت‌های متداول در آن دوران ارائه می‌کند.

۳- ارائه آمارهای تفصیلی و دقیق درباره جنبه‌هایی از فعالیت‌های عمرانی و آبادانی شهر

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۵۷

قم، که سبب شکوفائی اقتصادی و توسعه آن گردید، و در هیچ منبعی جز این کتاب نیامده است، همچون: تعداد کاریزهای قم در دوره ساسانی و اسلامی، با ذکر خصوصیات، و میزان آب‌دهی، نوع آب (شورآب یا خوشاب)، وضعیت آب رودخانه قم، و چگونگی تقسیم آب آن برای مصارف گوناگون، و جویهای متفرع از آن، و تعداد آنها، و میزان آب‌گیری آن، آسیابهای قم بر روی رودخانه قم و شعبات آن و تعداد آنها.

۴- توجه گسترده و دقیق و فنی به نواحی پیرامون شهر قم، به ذکر طسوجها یا نواحی، و سپس رستاقها یا دهستانها، و سپس دیه‌ها و روستاهای کوچک، و در نهایت باغها و مزارع مستقل، که در این راستا نام دهها طسوج و ناحیه و دهستان، و صدها دیه و مزرعه و باغ آباد و ویران، با ذکر نامهای کهن و کنونی آنها، و علت نام‌گذاری، مالکان کنونی، میزان محصولات کشاورزی، و جنس و نوع و مقدار آن، انواع درختها و درختچه‌ها، و میزان محصول‌دهی سالیانه آن، و نرخ خراج متعلق به هر یک از تولیدات کشاورزی و دامی، و ذکر زمینها و باغهای موقوفه و سلطانی و معاف از پرداخت خراج، و حيازات و زمینهای محوزه و غیره.

۵- اشاره به برخی از ویژگیهای جغرافیایی قم از قبیل کوهها، دشتهای صحراها، و بیابانها، معادن، دروازه‌ها و بابها، راهها، دریاچه نمک، چشمه و کوه نمک، قلاع تاریخی، میلها و علامتها، آتشکده‌ها، باروی قدیم و جدید قم، طلسمهای متنوع، و جز اینها.

۶- بخش پایانی کتاب (فصل پنجم)، که در بر گیرنده رساله‌ای است درباره تاریخ خاندان اشعری، از دورانهای کهن تا نیمه قرن نخست هجری، که به علت دارا بودن اطلاعات منحصر به فردی درباره پیشینه این خاندان یمنی، و حوادث و وقایع تاریخی، و شخصیت‌های با نفوذ و صاحب نام آنان، از ارزش فراوانی برخوردار است.

۷- فصل دوم از باب سوم کتاب قم، که به هجرت گروههای بزرگی از خانواده‌های طالبی و علوی پرداخته، اطلاعات ارزشمند و کم نظیر، بلکه منحصر به فردی از هجرت تیره‌های هاشمی، از شهرهای حجاز و عراق و جز اینها به شهر قم را در بر دارد، که به سکونت و زاد و

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۵۸

ولد، و فرزندان و نوادگان و بزرگان و نامداران و نقیبان و بقعه‌های آنان پرداخته است.

۸- ترجمه تاریخ قم دارای ارزش مضاعفی، از جهت ملاحظات جنبه‌های زبان‌شناسی، و دارا بودن واژه‌های فارسی کهن، و کلمات فارسی متعلق به گویش قمی، یا گویش بخشهای مرکزی ایران می‌باشد، که مورد توجه زبان‌شناسان قرار داشته است «۱»، علاوه بر آن که متن ترجمه تاریخ قم، یکی از نمونه‌های ممتاز نثر فارسی در سالهای آغازین قرن نهم هجری بشمار می‌رود.

اینها نمونه‌های از ویژگیهای منحصر به فرد کتاب تاریخ قم است، و تفصیل دیگر ویژگیها کتاب جایگاهی جز این پیشگفتار دارد، و بطور فشرده بهترین ارزیابی درباره این کتاب، گفتار قم‌شناس خبیر سید حسین مدرس طباطبایی است، که می‌گوید:

(کتاب قم اثری بسیار مهم بوده، که از آن فوائد و آگاهی‌های بسیار نادر و منحصر به دست می‌آید، از همین قسمت بازمانده و مترجم، بسیاری چیزها در بررسی‌های تاریخی و زبان‌شناسی، و رسوم قدیم کشاورزی، و تقسیم آب، و خراج زمین‌ها، و جز آن دانسته می‌شود، که نظیر آن را در هیچ جای دیگر نمی‌توان یافت، در بسیاری از تحقیقات نو شرقی و غربی، در این گونه مسائل از این مأخذ به حد کمال سود جسته شده است، که نمونه آن را در مالک و زارع لمبتون می‌بینیم) «۲»

ترجمه تاریخ قم و مترجم آن:

متن عربی کتاب قم از هنگام تدوین در سال ۳۷۹ هجری، تا سالهای نخستین قرن نهم

(۱). نگاه کنید به: نشر دانش، شماره اول سال بیستم، ص ۳۰.

(۲). کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۳۶.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۵۹

هجری، در دسترس اهل علم قرار داشت، لیکن در سال ۸۰۵ هجری، به تشویق یکی از امیران خاندان صفی - حاکمان محلی قم - متن عربی به زبان فارسی برگردانده شد، و با ترجمه آن متن اصلی و عربی آن از میان رفت، و تا کنون پس از گذشت بیش از پنج قرن اثری از آن یافت نشده، و تمامی کوششها و جستجوها برای یافتن اثری از آن بی‌نتیجه مانده است، و به فرموده علامه سید عبد العزیز طباطبایی رحمه الله، به احتمال قوی متن عربی کتاب قم به سرنوشت بسیاری از اصول اربعمائه - که پس از تدوین مجموعه‌های حدیثی کتب اربعه، و ضمیمه شدن اخبار و روایات آن اصول در مجموعه‌های فراگیر، نیاز به مراجعه و استنساخ آنها کم شد، و بتدریج نسخه‌های کهن باقیمانده بر اثر حوادث روزگار از میان رفت - گرفتار آمده است.

مترجم تاریخ قم، تاج الدین حسن خطیب، ابن بهاء الدین علی بن حسن بن عبد الملک قمی، از ادیبان و فاضلان قم در اواخر قرن هشتم و نیمه نخست قرن نهم هجری است، (متوفای پیش از رمضان سال ۸۴۷ هجری)، وی که مردی ادیب و دانشمند و متبحر در ادبیات فارسی و عربی بود، به خواهش و تشویق حاکم قم خواجه ابراهیم بن محمود بن محمد بن علی صفی (با به تعبیر مترجم که پس از چند سطر تعریف و تمجید ولی نعمت خود، نام او را این گونه آورده:

(الخواجه فخر الحقّ و الدنيا، و الدولة و الدین، عماد الاسلام و المسلمین، ابراهیم بن الصّاحب الأعظم السعید، المغفور المبرور، مولی الوزراء فی زمانه، الواصل الی عفو الله و غفرانه، الخواجه عماد الدولة و الدین، محمود بن الصاحب السعید المرحوم المغفور، الخواجه شمس الدولة و الدین، محمد بن علی الصفی، خلد الله تعالی ظلال عواطفه و اشفاقه، و نور قبور مواضیه و اسلافه).

در سالهای ۸۰۵ و ۸۰۶ هجری (در سنه خمس و ست و ثمانمائه) آن را از عربی به فارسی برگرداند، (تا چنانچه عربیت دانان از آن مستفید شوند، فارسی خوانان نیز از آن مستفید شوند).

از او فرزندی می‌شناسیم، به نام (بهاء الدین حافظ کاتب قمی)، که خط خوشی داشته، و نسخه اصل کتاب قم که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته به خط نسخ نستعلیق

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶۰

زیبای اوست. «۱»

نسخه‌های خطی کتاب تاریخ قم:

به نظر می‌رسد هنگامی که تاج الدین حسن قمی خطیب، در سال ۸۰۶ هجری قمری از ترجمه کتاب قم فراغت یافت، به دلیل آشفتگی وضعیت سیاسی قم، و برکناری خواجه ابراهیم ابن محمود صفی (حاکم قم) که پشتیبان و مشوق او در کار ترجمه بود، هرگز فرصت فراهم آوردن نسخه پاکنویس شده‌ای، که بتواند آن را به حاکم قم تقدیم کند، یا در اختیار اهل علم قرار دهد نیافت، و ظاهراً سیاهه ترجمه او تا چند دهه از دسترس بدور بود، از این رو یادی و نقل قولی و یا استنساخی از نسخه اصل بخط مترجم نشده است، عاقبت در سال ۸۳۷ قمری فرزند مؤلف همت نموده، و نسخه ارزشمندی از کار ترجمه پدر فراهم آورد، گرچه بهاء الدین

حسن در پایان نسخه خود اشاره‌ای به نسخه دستخط پدرش ندارد، و ادعای استنساخ از روی آن را نمی‌کند، لیکن طبیعی است که فرزند از نسخه دستنویس پدر- که اینک سالهای پایانی عمر خود را می‌گذارند- برای فراهم آوردن کتاب استفاده کرده باشد، و شاهد بر این گفتار، آن است که بهاء الدین حسن در خاتمه نسخه دستنویس خود، کتابت را به اشاره (الخواجه زین الدوله و الدینا و الدین) یعنی همان خواجه ابراهیم بن محمود صفی، که به تشویق او کتاب قم ترجمه شد، و در هنگام نوشته شدن نسخه دوم، بیش از سه دهه از زوال حکومت او می‌گذشت دانسته. آنگاه در ادامه می‌گوید:

وقد وقع الفراغ من تحريره، يوم الاثنين، السابع والعشرين من شهر ذي حجة الحرام، سبع و ثلاثين و ثمانمائة هجرية. که نشان می‌دهد او از نسخه پدر که پایان آن با عبارات طمطراق مدح و ثنا برای تقدیم

(۱). نگاه کنید به: کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۳۸، و اعیان الشیعه: ۵/ ۱۷۴.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶۱

به حاکم قم نوشته شده بود، استفاده کرده، و تنها دو سطر که همان سال تحریر دوم آن می‌باشد را بدان افزوده، و شاید دور نباشد که مراد او از کلمه (تحریر) معنای حقیقی آن باشد، یعنی پدر برای فراهم آوردن نسخه‌ای از ترجمه، از فرزندش یاری گرفته، و با املای پدر از روی سیاهه سالهای ۸۰۵ و ۸۰۶ قمری، و تحریر فرزند، در سال ۸۳۷ قمری نسخه اصل ترجمه فراهم آمده ظاهراً این نسخه نزدیک به سه قرن بعد تنها نسخه شناخته شده این کتاب در شهر قم بود، و نسخه‌ای جز آن وجود نداشت، یا ما از آن بی‌اطلاعیم، و احتمالاً نقل قولهایی که در منابع این دوره آمده، از این نسخه باید باشد. بعدها در آغاز قرن سیزدهم- یا در نیمه آن- و پس از آن نسخه‌های دیگری از این کتاب فراهم آمد، که این نسخه‌ها تا آنجایی که نگارنده فحص و جستجو نموده است، و در دسترس می‌باشد، عبارتند از:

۱- نسخه کتابخانه ملی ایران، به شماره ۲۴۷۲، بخط نستعلیق، در ۲۱۸ برگ، مؤرخ به سال ۸۳۷ ه ق «۱» از این نسخه از این پس با نام (اصل) یاد می‌شود.

۲- نسخه کتابخانه آیه الله مرعشی رحمه الله به شماره ۱۲۴۰۴، بخط نسخ و نستعلیق شکسته، در ۱۴۳ برگ، کاتب محمد کاظم خان فرزند محمد حسین خان کاشانی، تاریخ کتابت ۱۲۸۱ ه ق. «۲» از این نسخه از این پس با نام نسخه «۲» یاد می‌شود.

۳- نسخه کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمه الله، به شماره ۷۲۱۶، بخط نسخ، در ۱۷۰ برگ، کاتب عباسقلی مشیر أفخم کاشانی، بتاریخ ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری. «۳» از این نسخه از این پس با نام نسخه «۳» یاد می‌شود.

۴- نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۱۴۲/۲ ب، بخط نستعلیق، مؤرخ

(۱). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران: ج ۵/ ۶۴۷.

(۲). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله: ج ۳۱/ ۳۶۰.

(۳). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله: ج ۱۹/ ۲۷.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶۲

سال ۱۳۰۷ قمری، که از روی نسخه اصل در لندن کتابت شده است «۱»

۵- نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۱۴۲/۱ ب، بخط نستعلیق، مؤرخ ۱۳۰۷ قمری «۲»

۶- نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۱۸۷، مؤرخ ذی قعدة سال ۱۲۲۹ قمری «۳»

۷- نسخه کتابخانه شماره ۲ مجلس شورای اسلامی (کتابخانه مجلس سنای سابق)، بخط نستعلیق، در ۱۳۵ برگ، کاتب علی حسینی،

بتاریخ ۱۲۰۲ یا ۱۲۵۲ قمری «۴»

۸- نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۵۶۵۱، بخط نستعلیق شکسته، در ۲۷۶ برگ، کاتب ابو القاسم گلپایگانی، بتاریخ ۱۲۷۵ قمری «۵»

۹- نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۵۶۵۱، بخط نسخ، در ۱۵۱ برگ، از نسخه‌های قرن ۱۳ قمری «۶»

۱۰- نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار، به شماره ۱۴۶۷، بخط نستعلیق شکسته، در ۲۱۲ برگ، کاتب مهدی بن شیخ حسن قمی، بتاریخ شوال ۱۲۹۵ قمری «۷»

۱۱- نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۱/۱۲۲/ج، بخط نستعلیق، بتاریخ ۱۳۰۰ قمری، این نسخه در تملک خاتم‌المحدثین مرحوم میرزا حسین نوری (صاحب مستدرک الوسائل) بود، و بعدها بدست محمد قزوینی رسید، و بر حواشی برخی صفحات آن

(۱). فهرست نسخه‌های خطی دانشکده ادبیات: ۷۶

(۲). فهرست نسخه‌های خطی دانشکده ادبیات: ۷۶

(۳). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ج ۲ / ۶۵

(۴). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس سنا: ج ۲ / ۴۳

(۵). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی: ج ۱۷ / ۱۰۶

(۶). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی: ج ۳۶ / ۱۶۸

(۷). فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار: ج ۳ / ۳۰۱

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶۳

دستخط او می‌باشد. «۱»

۱۲- نسخه آستانه مقدسه حضرت معصومه علیها السلام، به شماره ۴: ۷۳-۶۰۱۰، بخط نستعلیق شکسته، در ۱۸۸ برگ، بتاریخ شوال ۱۳۰۰ قمری «۲»

۱۳- نسخه کتابخانه ملک، به شماره ۳۹۱۳، بخط نستعلیق شکسته، در ۱۳۹ برگ، از خطوط قرن ۱۳ قمری «۳»

۱۴- نسخه کتابخانه ملی ایران، به شماره ۲۰۲۵، بخط نستعلیق، در ۲۱۸ برگ، بتاریخ ۱۳۱۳ قمری «۴»

۱۵- نسخه مؤرخ سال ۱۰۰۱ قمری، که در مقدمه کتاب قم، چاپ سید جلال‌الدین تهرانی به آن اشاره شده، و از محل نگهداری آن آگاهی نداریم.

گرچه میان نسخه‌های سابق‌الذکر تفاوت‌های عمده‌ای - بجز آنچه که بطور طبیعی میان نسخه‌های متعدد یک کتاب، از نسخه بدل، و تحریف برخی کلمات، و افتادگیهای صفحات پایانی، و جز اینها از عوارض طبیعی نسخه‌برداری کاتبان پیش می‌آید، و جز یک مورد که بدان اشاره خواهد شد - دیده نمی‌شود، اما دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی، می‌گوید:

(نسخ موجود ترجمه کتاب قم تا آنجا که دیده‌ایم، به دو اصل بازگشت می‌کند:

نسخه (آ): که چندین نسخه بر اساس آن در دست است، این نسخه تا چند صفحه از آغاز باب پنجم را داراست، و با نسخه (ب) که پس از این یاد می‌شود پاره‌ای جدایی‌ها، و در برخی موارد بر آن افزوده‌هایی دارد، که یک نمونه آن نامه صاحب بن عبّاد به أبو الحسن موسی بن احمد رضوی نقیب قم، که جای آن سطر ۱۶ صفحه ۲۲۰ نسخه چاپی است، پس از عبارت:

(۱). فهرست نسخه‌های خطی دانشکده ادبیات: ۷۶

(۲). فهرست آستانه حضرت معصومه علیها السلام: ص ۸۵

(۳). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک: ج ۸۸ / ۲

(۴). فهرست کتابخانه ملی ایران: ج ۲۳ / ۵

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶۴

(صاحب الجلیل، کافی الکفات، أبو القاسم اسماعیل بن عبّاد بدو نامه نبشت و او را به معاودت از حجّ خانه خدای تعالی، و مراجعت با شهر خود تهنیت کرد، و من آن نسخه را به سبب نیکویی عبارت در این موضع بنبشتم).

نسخه (ب): که قدیم‌ترین نسخه کتاب است، لیکن کاملترین آنها نیست، نسخه شماره ۲۴۷۲ کتابخانه ملی، نوشته فرزند مترجم تاریخ قم، بهاء الدین بن حسن بن علی بن عبد الملک، در ۲۷ ذح - ۸۳۷ که تا اواخر دوره قاجار در قم بوده، و سپس سید عبد الرحیم خلخالی آن را به دست آورده و پس از درگذشت او به کتابخانه ملی رفته است).

لازم به تذکر است که بررسی نسخه‌های سابق الذکر، هیچ تفاوت جدی میان آنها را نشان نمی‌دهد، تا بتوان آنها را به دو اصل بازگرداند، بلکه معتقدم که همگی بر پایه یک اصل نوشته شده، و وجود برخی جدائیهای جزئی، یا تفاوت در ضبط کلمات و نامها طبیعی و متعارف است، تنها اختلاف جدی متعلق به نامه صاحب بن عبّاد است، که احتمال می‌رود بعدها توسط برخی ناسخان از حاشیه برخی نسخه‌ها به متن راه یافته باشد، وضعیتی که آگاهان از نسخه‌های خطی به فراوانی وقوع آن آگاهند. از این رو بتحقیق می‌توان گفت که نسخه (اصل) در برگیرنده تمام ترجمه‌ای است که مترجم طی دو سال تلاش آن را فراهم آورده است، گذشته از آن که دارای ویژگیهای منحصر به فردی است، که اشاره به آنها ضروری است.

ویژگیهای نسخه اصل کتاب قم:

نسخه اصل تاریخ قم که در سالهای آغازین قرن نهم هجری کتابت شده، علاوه بر دارا بودن ویژگیهای سبک نثر آن دوران، دارای خصوصیتی است که اشاره به مهمترین آنها خالی از فایده نخواهد بود:

۱- کتاب در مجموع دارای نثر فارسی روان، و بدور از جملات مسجع و مقفی، که شیوه

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶۵

کتابت متداول آن دوران بوده می‌باشد، و مترجم تا حد امکان سعی در اختیار و انتخاب کلمات معادل فارسی، برای برگردان کلمات و اصطلاحات عربی نموده، که در این تلاش خود تا حد زیادی موفق می‌باشد، لیکن از آنجایی که در آن دوره کلمات و جملات و اصطلاحات عربی همچنان در میان مردم، و در محاورات عامیانه، و نوشته‌های عالمان رایج و متداول بوده است، از این رو مترجم برای رساندن مطالب کتاب، و معقول افتادن ترجمه خود در نظر حاکم قم، و خوانندگان آن، چاره‌ای جز همراه کردن کلمات عربی با برگردان فارسی آن نداشته است، که به نمونه‌های آن اشاره خواهد شد.

۲- تفاوتهایی در رسم الخط متداول کنونی، با آنچه در دستنوشته آمده است دیده می‌شود، مهمترین این تفاوتها عبارتند از:

* استفاده از حرف جیم بجای حرف چ، مثل: جنین، جه، جهل، آنج.

* استفاده از حرف کاف برای گاف، مثل: کرداند، کردید.

* استفاده از همزه کسره‌دار (ء) بجای پسوند (ی)، مثل: واسطه، قلعه، مولاناء، مالهاء، نامهاء، جویهء، آفریده.

* استفاده از (ب) بجای (پ)، مثل: بدید، بادشاه.

* استفاده از (ذ) بجای (د)، مثل: براذران، پذیر، بدین

* چسباندن (به ب) متعدی به کلمات و اعلام و ضمائر، مثل: بشمشیرها، بعربی، بفارسی، باستقلال، بذینجانب
 * استفاده از تاء قصیره (ة) بجای (ت) طویله، که در رسم الخط عربی متداول است، مثل:
 فتوة، سخاوة، ولادة، قضاوة، دواة، و استعمال عکس آن که در عربی نامتداول است، مثل:

شیعت

* استفاده فراوان از حرف (با) بجای (به)، مثل: با شهر خود معاودت کرد.

* استفاده فراوان از ترکیب و ضمیمه نمودن کلمه عربی، برای معادل کلمه فارسی، مثل:

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶۶

جاهل و نادان، علم و دانش، عجب و تکبر، هوی و تعصب، بقعه و خطّه، رعاة و شبانان، تکاسل و تهاون، تعدی و جور، عنف و درشتی، تلف و هلاک، داهیه و مصیبت، تمرد و سرکشی، بلدیة و همشهری، شجاع و دلیر، درب و کوچه، محبس و زندان، عدالت و سویت، باغات و بساتین، چاره و حیل، اربابان و خداوندان، اطلاق و رهانیدن، فرائض و رسوم.

* اختلاف در ضبط نام اعلام و اماکن، بدین گونه که در سر تا سر کتاب، یک نام با ضبطهای متفاوت آمده است، مثل: اصباهان، اصبهان، اصفهان، اسپاهان، اصفاهان/ در پل، دزپل/ آتشکده، آتش کده/ انوشروان، انوشیروان/ هارون، هرون/ گودرز، کودرز/ قباد، کباد، کواد، غباد/ مادرانی، مادرانی، مادرای/ أبو صدام، أبو صدیم، أبو الصدیم/ ابرشتجان، ابرشتجان/

* حذف کلمه (بن) از میان نام دو شخص، مثل: عبد الله جعفر، عبد الله حکیم، عبد العزيز دلف، حجّاج یوسف، عبید الله زیاد.

* حذف ضمیر پسوند (ه) از آنکه، و ضبط آن به شکل (آنک) در سر تا سر کتاب

* حذف الف میانی نام اعلام، چنانکه در رسم الخط عربی کهن متداول است مثل: اسحق، اسمعیل، ملک.

* ضبط و استعمال و جمع بندی برخی کلمات، که بر طبق دستور زبان عربی و فارسی نادرست است، مثل: مراغه بجای مراقبه، صلح بجای صالح، روندی بجای راوندی، اشاعرۃ بجای اشعریان، مقاسمت آبهاء، قناءن، سئم یا سؤم بجای سؤم.

* استعمال ناصحیح از کنیه در آغاز نامها، بدون رعایت حالت‌های رفع و نصب و جرّ، در أبو و اُبی و ابا، از این رو مشاهده می‌شود که نام یک شخص در یک حالت صرفی به سه صورت، مثلا: أبو حسین، ابا حسین، اُبی حسین آمده است، و احتمالا این آشفتگی ناشی از وسواس مترجم در نقل نامهای نسخه اصل عربی است، که در آن با رعایت قواعد صرف عربی، نام یک شخص در حالت‌های مختلف به صورت‌های متفاوت ضبط گردیده

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶۷

و جز این موارد که در پاورقیهای کتاب بدان اشاره شده است.

روش تحقیق کتاب قم:

همان گونه که پیشتر گذشت کتاب قم دارای ویژگیهای متنوعی است، که آن را در ردیف کتابهای منحصر به فرد و ارزشمند قرار داده است، از این رو از هنگام نخستین چاپ حروفی آن، مورد توجه محققین و دانشمندان قرار گرفت، این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۱۳ شمسی، برابر با سال ۱۳۵۳ قمری «۱» با تصحیح و تحشیه سید جلال الدین طهرانی «۲» (مدرس

(۱). فهرست کتابهای چاپی فارسی: ج ۱/ ۱۱۲۱.

(۲) سید جلال الدین ابن شیخ الاسلام حاج سید محمد علی طهرانی (متولد ۱۲۷۲ ش - ۱۳۶۴ ش) از عالمان دولتمرد، و دولتمردان عالم و دانشمند دوره پهلوی است. خانابا مشار در مؤلفین کتب چاپی: ج ۲/ ۳۵۹، درباره او می‌گوید: (در طهران متولد شده، سالها

مدرس علوم معقول بوده، و متخصص در ریاضیات عالی و نجوم است، و اکنون عضو آکادمی بین‌المللی تاریخ علوم نجوم، و منجم رصدخانه سلطنتی بلژیک، و محقق دارالعلم بروکسل، و عضو مؤسس و دائمی انجمن نجومی فرانسه، و عضو انجمن دولتی تاریخ علوم بلژیک است، در سال ۱۳۲۵ پس از دوازده سال توقف در اروپا بطهران مراجعت کرد، و مشاغل مختلفه را عهده‌دار گردید: وزیر مشاور و معاون نخست‌وزیر، وزیر پست و تلگراف، نماینده ایران در کنفرانس بین‌المللی رادیو، نماینده ایران در کنفرانس کارژنو، نایب التولیه آستان قدس، استاندار خراسان، وزیر مختار ایران در بلژیک). تهرانی تا سالهای میانی چهل شمسی یکی از مشاوران محمد رضا شاه پهلوی بشمار می‌رفت، لیکن بعدها خانه‌نشین شد، و در خانه خود که در انتهای شمالی خیابان ری (آخرین کوچه سمت چپ پیش از سه راه امین حضور) قرار داشت، رصدخانه‌ای ساخت و در آن به تحقیق و مطالعه در رشته مورد علاقه‌اش، یعنی نجوم و هیئت پرداخت، و شاه به‌مراه همسرش در یک نوبت از رصدخانه او دیدن کرد، حاصل این دوره خانه‌نشینی ۱۴ کتاب تحقیقی است، که یکی از آنها تاریخ قم می‌باشد، آخرین منصب سیاسی او ریاست شورای سلطنت بود، که محمد رضا شاه پهلوی هنگام فرار از ایران در سال ۱۳۵۷ شمسی او را به ریاست آن شورا منصوب نمود، لیکن تهرانی پس از چند روز به پاریس مسافرت کرد و به حضور امام خمینی رحمه الله

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶۸

علم معقول و متخصص در علم فلک و ریاضیات عالی، بانضمام فهرست اعلام و اماکن) در مطبوعه مجلس، در حجم وزیری به چاپ رسید، مصحح در مقدمه کوتاه چاپ دوم کتاب می‌گوید: (ما آنرا از روی نسخه که بسال ۱۰۰۱ تحریر شده بطبع رسانیدیم) این چاپ که به سبک چاپهای تحقیقاتی آن دوران فراهم آمده، در ۳۵۱ صفحه (۳۰۵ صفحه متن + ۴۶ صفحه فهرست)، و با اعتماد بر یک نسخه خطی، و دارای تعلیقات و حواشی بسیار کم، که بیشتر اشاره به نسخه بدلها، و برخی توضیحات مختصر است می‌باشد، و در حقیقت این چاپ را می‌توان شکل دیگری از نسخه خطی با حروف سربی، و در شمارگان بیشتر بحساب آورد، از این رو تمامی اغلاط و اشتباهات و آشفتگیهای متداول نسخه‌های خطی، و خطانویسی کاتبان نسخه‌ها به این چاپ سرایت کرده و راه یافته است، و تلاشهای محقق برای تصحیح بسیاری از متون کتاب، به علت یکتا بودن نسخه خطی بی‌نتیجه مانده است، لیکن در عین حال تلاش محقق برای بیرون آوردن کتاب قم از انحصار چند نسخه، و یک یا چند کتابخانه شخصی و عمومی، و در دسترس قرار دادن، و آگاه کردن اهل علم به ارزش و جایگاه کتاب، تلاشی موفق و قابل تقدیر است، از این رو از هنگام انتشار نخستین چاپ حروفی آن- که مورد استقبال مجامع علمی آن دوران قرار گرفت- این کتاب تا کنون به عنوان تنها مرجع تاریخ قم کهن شناخته شده، و همواره از این چاپ در تحقیقات بعدی یاد

رسید، و ضمن غیر قانونی دانستن سلطنت پهلوی، از ریاست شورای سلطنت استعفا داد، تهرانی با یک زن بلژیکی در دوران مأموریتش در بلژیک ازدواج کرد، لیکن هرگز بچه‌دار نشد، عاقبت در نیمه مرداد سال ۱۳۶۶ شمسی در پاریس درگذشت، بنا بر وصیت کتابخانه‌اش که در آن نسخه‌های خطی متعلق به علم نجوم هیئت و اسطرلابها و دیگر لوازم ستاره‌شناسی بود، به کتابخانه آستان قدس رضوی اهداء گردید. جنازه او سالها در سردخانه فرانسه باقی ماند، عاقبت در اواخر شعبان سال ۱۴۱۴ هجری برابر با ۱۳۷۲ شمسی، جنازه او از فرانسه به مشهد منتقل، و در راهروی جنوب غربی رواق دارالزهد، در قبری که پیشتر و در دوران نایب التولیه‌ای خود آماده کرده بود، در نزدیکی قبر مادرش به خاک سپرده شد.

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۶۹

شده است. این کتاب مجددا در سال ۱۳۶۱ شمسی، با اضافه مقدمه کوتاه نیم صفحه‌ای از محقق، و یک صفحه غلطنامه در پایان کتاب، توسط انتشارات توس به شکل چاپ اُفست طبع گردید.

با توجه به گذشت بیش از ۷۵ سال از نخستین چاپ کتاب، نیاز به احیای مجدد آن، با رعایت ضوابط و اصول و استانداردهای نوین تحقیق متون کهن ضروری به نظر می‌رسید، از این رو پس از آنکه از تحقیق و چاپ کتاب انوار المشعشعین فی ذکر شرافه قم و القمیین، در سه جلد و ریاض المحدثین فی ترجمه الرواة و العلماء القمیین من المتقدمین و المتأخرین در یک جلد، نوشته شیخ محمد علی بن حسین نائینی اردستانی کچوئی قمی (متوفای سال ۱۳۳۵ هـ) که مورد عنایت و تقدیر بسیاری از محققان و عالمان قرار گرفت، فراغت یافتم، پیشنهاد برخی از دوستان و سروران گرامی، بویژه حضرت حجه الاسلام و المسلمین دکتر سید محمود مرعشی را، برای اقدام به تحقیق کتاب قم - گرچه خود را لایق به انجام آن نمی‌دانستم - پذیرفته، و به مقدمات تحقیق آن همت گماردم، و پشتیبانی و دلگرمی و تشویق این عزیزان، مشوق من در تحقیق این کتاب بود، و امیدوارم که در انجام این کار موفق بوده، و مورد قبول قرار گیرد.

برای تحقیق کتاب کارهای فراوانی انجام گرفته است، که نیازی به اشاره تفصیلی به برخی از آنها، همچون بازنویسی نسخه خطی، مقابله چاپی با نسخه خطی، غلطگیری، مقابله مجدد، و بازخوانی نهائی، و بازخوانی جهت استخراج فهارس، و جز اینها که لازمه هر تحقیق صحیح و اصولی است نمی‌باشد، از این رو تنها به نکات ضروری و مهم در رابطه با تحقیق می‌پردازم، که عبارتند از:

۱- با توجه به ویژگیها و مزایای نسخه «اصل»، که بیشتر درباره آن سخن گفتیم، او را اساس و پایه کار در این تحقیق قرار دادیم، همچنین از دو نسخه (۱) و (۲) که هر کدام نمونه‌ای از نسخه‌های الف و ب (بنا به اعتقاد و نظر دکتر مدرسی) می‌باشند یاری جستیم، و

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷۰

در برخی موارد به ضبط کلمات در نسخه چاپی نیز اشاره شده است.

۲- متن کتاب تحقیق شده از جهت رسم الخط، و دیگر خصوصیات، بطور کامل مطابق با نسخه «اصل» می‌باشد، بدین معنی که هدف از این تحقیق ارائه یک متن کهن متعلق به سالهای آغازین قرن هشتم هجری است، از این رو عین متن نسخه «اصل»، با تمام ویژگیهای آن - که بیشتر به تفصیل درباره آن سخن گفتیم - در برابر دیدگان خواننده قرار دارد، و هیچ دخل و تصرفی از سوی محقق در تغییر شکل حروف، یا حرکات حرفی یا نحوی آن داده نشده است.

۳- در مواردی نظر به غلط بودن آشکار کلمه ضبط شده در نسخه «اصل»، با ثبت صحیح آن در متن، در پاورقی به خطای ناسخ اشاره شده است.

۴- تمامی وقایع و حوادث و رخدادها تاریخی ثبت شده در کتاب، در حد امکان منبع یابی شده است، و تلاش جدی بر ارجاع آن به منابع کهن نزدیک به عصر مؤلف بوده، از این رو با وجود منابع کهن قابل دسترسی، هرگز به منابع دست دوم ارجاع داده نشده، یا اگر شده برای تأکید منابع کهن، و یا وجود توضیحات بیشتر در آنها بوده است.

۵- در حد امکان و توانائی، و کمک منابع، به ترجمه اعلام، و شرح اماکن و موقعیتهای جغرافیایی، و جز اینهای مذکور در کتاب پرداخته شده است، بلکه در مواردی در چندین مورد و به طور پراکنده - به اقتضای متن کتاب - توضیحاتی درباره یک موقعیت جغرافیایی یا جز آن آمده است.

۶- در مواردی افتادگیهای متن نسخه «اصل»، با کمک دیگر نسخه‌ها، با قرار دادن افزوده در میان []، و اشاره بدان در پاورقی، تکمیل گردیده است، برای نمونه می‌توان به نام اشخاص و اعلام یاد شده در کتاب اشاره کرد، که در بسیاری از موارد - بویژه در فصل‌های باب سوم - بدین وسیله سعی شده است تا افتادگیها، و ابهام نامها، با افزودن نام پدر یا جد یا نسبت خانوادگی او رفع ابهام گردد.

۷- یکی از مزایای این تحقیق، استفاده از نسخه چاپی تاریخ قم متعلق به کتابخانه شخصی محقق خبیر، حضرت آیه الله العظمی

شیری زنجانی است، که بزرگوارانه در اختیارم قرار

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷۱

داده شد، و از تعلیقات و تصحیحات ایشان در حواشی کتاب- بویژه در باب انساب طالبین- استفاده نموده، و بدانها در پاورقی اشاره کرده‌ام.

۸- به هدف دستیابی آسان خوانندگان، و مراجعه‌کنندگان به اطلاعات فراوان کتاب، اقدام به فراهم آوردن فهرس عمومی (اعلام- اماکن- اشعار، آیات و جز اینها)، و اختصاصی (که در رابطه با شهر قم است، همچون اعلام قم- اماکن قم- میدانها و رودها و جویهای قم، و جز اینها) بلکه فهرس فنی ریزتر، همچون فهرس حیوانات، گیاهها، اصطلاحات دیوانی، اوزان و مقادیر، اصطلاحات جغرافیایی، و جز اینها نمودم.

و جز این موارد که نیازی به اشاره به آنها دیده نمی‌شود، و خواننده با تَوَرُّق کتاب، از تلاشهای انجام‌شده در راه خدمت به کتاب و مطالب آن آگاهی خواهد یافت.

*** در پایان از توفیقی که نصیب این حقیر گردید شاکر و سپاسگزار درگاه احدیت، و اهل بیت طاهرین علیهم السلام هستم، و دستیابی بدان را از توجه و عنایت کریمه اهل البیت حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام، که شهر قم و حوزه علمیه آن از برکات آن حضرت است می‌دانم، درود و سلام و تحیات خالصانه و متواضعانه خود را به روح مطهر و پاک آن حضرت، و ارواح اجداد و پدران معصومش، و فرزندان و فرزندزادگان پاکشان، که در جای جای خاک قم آرمیده، و وسایل نزول برکت و نعمت بر شهر قم گردیده‌اند نثار نموده، از آن ارواح طیبه، و اجساد طاهره طلب توجه، و دعای نزول خیر و برکت و سعادت‌مندی و آبادانی بر شهر قم، و مردمان و ساکنین آن، و عزّت و سربلندی حوزه علمیه آن، و دوری منحرفین و بدعت‌گذاران از آن را خواستارم.

همچنین درود و سلام خود را نثار روح پدر بزرگوارم، شهید آیه الله حاج شیخ احمد انصاری قمی، و برادران بزرگوارش، واعظ شهیر مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری قمی، و ادیب و شاعر توانا مرحوم حاج شیخ محمد علی انصاری قمی، و آیه الله حاج شیخ محمود انصاری قمی، که خدمتگزاران مخلصی برای شهر قم و حوزه علمیه بودند، و نثار اجداد و

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷۲

نیاکان سربلندم، یعنی آل اشعریین، و بویژه مشایخ آنان، سعد بن عبد الله اشعری، و زکریا بن آدم، و احمد بن اسحاق قمی، که به برکت تلاشها و مجاهدات و پایداری آنان، نور ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در این شهر تابیدن گرفت، و انوار روحبخش آن سر تا سر ایران و جهان را فرا گرفت، بفرستم، امیدوارم این تلاش ناچیز در احیای این اثر مقبول آنان واقع شده، و مشمول توجهات آنان باشیم.

همچنین باید یاد بزرگان و مشایخ و علما و نویسندگان، و مراجع تقلیدی که شهر قم و میراثهای ماندگار آن مدیون تلاشها و زحمات آنان است گرامی داشت، سرآمد این بزرگان مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی رحمه الله است، که به همت بلند او، و تلاش و پایداری فرزندان برومند ایشان حجه الاسلام والمسلمین دکتر سید محمود مرعشی- دام عزه- پایه‌های کتابخانه عظیمی برافراشته شد، که گنجینه میراث گذشتگان، و مایه مباهات و فخر شیعه و ایران اسلامی و شهر قم است، از خداوند متعال علو درجات آن بزرگوار، و طول عمر و سلامتی تولیت محترم کتابخانه را خواستارم، لطف و محبت و بذل توجه و عنایت و پیگیریهای ایشان بود، که این اثر تحقیق گردیده و به انجام رسید.

همچنین بر روح نویسندگانی که درباره قم کتاب و رساله نوشته‌اند، و تاریخ شهر قم را ضبط و محفوظ نگاه داشتند، و نامشان در کتابشناسی آثار مربوط به قم آمده است، بویژه حسن ابن محمد بن حسن قمی صاحب کتاب قم، و حسن بن علی بن حسن بن عبد

الملک قمی، مترجم تاریخ قم، و بهاء الدین حسن کاتب نسخه «اصل»، و دیگر کاتبان نسخه‌ها، و سید جلال الدین تهرانی، درود و سلام فرستاده، و برای آنان از خداوند طلب آموزش و علو درجات خواهانم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ، و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ المعصومين، و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

محمد رضا انصاری قمی

۱۷ ربیع الاول ۱۴۲۷ قمری

۲۷ فروردین ۱۳۸۵ شمسی

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷۳

برگ آغاز نسخه اصل

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷۴

برگ دوم نسخه اصل

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷۵

برگ انجام نسخه اصل

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷۶

برگ عنوان نسخه شماره (۲)

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷۷

برگ آغاز نسخه شماره (۲)

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷۸

برگ انجام نسخه شماره (۲)

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۷۹

برگ آغاز نسخه شماره (۳)

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۸۰

برگ انجام نسخه شماره (۳)

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۸۱

کتاب تاریخ قم

تألیف

حسن بن محمد بن حسن قمی

در سال ۳۷۸ قمری بعبری

ترجمه

حسن بن علی بن حسن بن عبد الملک قمی

بفارسی در سال ۸۰۵-۸۰۶ قمری

تصحیح و تحشیه

سید جلال الدین طهرانی مدرس علم معقول

و متخصص در علم فلک و ریاضیات عالیہ

بانضمام فهرست اعلام و اماکن

مطبعه مجلس

برگ آغاز نسخه چاپی

تاریخ قم، مقدمه، ص: ۸۲

کتاب تاریخ قم، و مقیم شد فرزند اذرع ابو هاشم محمد بن علی بن عبید الله بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب بوده است و اذرع لقب پدر اوست و بعضی از خلفا او را بدین اسم لقب نهادند و اذرع از نامهای سباعست و او را بدین سبب بدین اسم لقب کردند که در کوفه در راه قبر امیر المؤمنین علی علیه السلام شیری خبیث بسیار موی بوده است و هر کس که در آن راه گذشته است آن شیر او را خورده است و مردم از اینجهت در زحمت بوده‌اند علی بن عبد الله «۱» روزی از کوفه بدین راه بیرون آمد و آن شیر را بکشت و پای او میکشید تا بکوفه و اهل کوفه چون چنان دیدند علی بن عبد الله را بدین اسم لقب کردند بنام آن شیر چه آن شیر را موی بسیار و دراز بوده است و عرب هر شیری را که بدین صفت بود او را ذراع خوانند و ابو هاشم را سه فرزند بوده است ابو عبد الله احمد و ابو علی الحسین و ابو محمد الحسن و از ابی عبد الله احمد ... «۲» در وجود آمده است و از ابی علی الحسین بن ابو هاشم ... «۲» در وجود آمده است و از ابو محمد الحسن بن ابی هاشم از دختر احمد بن علی الشجری ... «۲» در وجود آمده است پس ابو محمد الحسن بن ابی هاشم از قم بیصره رفت و معز الدوله بیصره او را نقیب سادات گردانید و بیصره وفات یافت و اعقاب او آنجانند و ابی هاشم به اصبهان از ساداتی که بشهر جی نزول کرده بودند پسر عمّان‌اند و ابو الحسن محمد بن احمد بن طباطبا شاعر ادیب از ایشانست و اولاد و اعقاب و توالد و تناسل ایشان بسیار است و از فرزندان حسن بن الحسن بن علی برآوند قاسان از آنهایی که از همدان نقل کرده‌اند عبید الله بن الحسن بن علی بن حمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب و از عبید الله بن الحسن ابو محمد جعفر و ابو جعفر محمد و ابو القاسم عبید الله در وجود آمده‌اند و از جعفر بن عبید الله ابو الحسین محمد و ابو الحسن علی و ابو القاسم الحسن پیدا شده و از محمد بن جعفر ابو الفضل و ابو محمد پدید آمده و از فرزندان علی و حسن پسران جعفر ذکری نکرده‌اند و از محمد بن عبید الله ابو الفضل عبید الله و ابو علی احمد در وجود آمده است و از عبید الله بن عبید الله ابو الحسن علی و ابو طالب الحسن و از فرزندان زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب از ساداتی که از طبرستان نقل کردند و بقم آمدند ابو القاسم

(۱) - در سطر اول علی بن عبید الله ضبط شده است،

(۲) - بیضا در اصل،

نمونه نسخه چاپی با حواشی آیه الله شبیری زنجانی

تاریخ قم، متن، ص: ۱

[دیباچه مترجم]

تاریخ قم

تألیف حسن بن محمد بن حسن بن سائب بن مالک اشعری قمی در ۳۷۸ ق ترجمه تاج الدین حسن بن بهاء الدین علی بن حسن بن

عبد الملک قمی

در ۸۰۵-۸۰۶ ق

تحقیق

محمد رضا انصاری قمی

تاریخ قم، متن، ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم «۱» الحمد لله جاعل العلماء انجما للاقتداء زاهرة، و أعلاما للإقتداء ظاهرة، و حجّية على الحقّ قاطعة، و محجّية الى الصّديق شارعه، و صدورا للفضائل جامعه، و بدورا في سماء الشريعة طالعه؛ حمدا يدوم دوام جوده الفياض، و يبقى بقاء الجواهر للأعراض؛ و الصلوة على صاحب الملة الطاهرة، المعجز من عند الله بالمعجزة الظاهرة، محمد خاتم الرسل، [و] ناسخ الملل، و الرضوان على آله أئمة الهدى، و مصابيح الدجى، و الرحمة على من اتبعهم باحسان، و على علماء الامة في كلّ زمان و بعد: چنین گوید مفسّر این کتاب، و مأول این خطاب، أصغر عباد الله جرما، و أكثرهم جرما، الحسن بن علی بن حسن بن عبد الملك القمّی، بصره الله بعیوب نفسه، و جعل یومه خیرا من امسه:

که در زمان سابق، و اوان سالف، تاریخی عربی بود، مشتمل بر بیست باب و پنجاه فصل، جمعی که بلغت عربیت عارف و عالم بودند، مطالعه آن می نمودند و از آن استفاده می کردند، و طائفه که فهم ایشان از ادراک علم عربیت قاصر و عاجز بود، از فوائد آن محروم و مأیوس می شدند. اکابر آن روزگار، همت بر آن [داشتند] «۲» که از یکی [از علماء

(۱). نمونه آیه بسم الله که در برگ ۱۳۶/پ نسخه اصل آمده است.

(۲). در اصل و دیگر نسخه‌ها: بیاض، و افزوده از نسخه چاپی.

تاریخ قم، متن، ص: ۴

عربیت] «۱» درخواه کنند، تا آن کتاب را از تازی با پارسی نقل کند، تا فوائد آن عام گردد، و جمهور أهل قلم از مطالعه آن محظوظ و بهره مند شوند.

بسیب انقلاب زمان، و واسطه حوادث دوران، در آن توقّف افتاد، تا بروز کار همایون حضرت عالی جناب، مخدوم علی الإستحقاق، شهریار علی الإطلاق، صاحب قران أعظم، أعدل أعلم، مآده أمن و أمان، خلاصه نوع انسان، ذخر زمان، و كهف اوان، صاحب الفتوح المشهورة، و الوقائع المذكورة، نعمة الله على اوليائه السابغة، و نغمته في اعدائه [البالغة] «۱»، ملجاء العجزة و الصّعاء، مربّی الأئمة و العلماء، مولی ملوک العجم، موئل صناید الأمم، ذی المناقب و المناصب، و المفاخر و المراتب، الموقّف بتوفیق الله ربّ العالمین، المؤید بتأییدات خالق السّماوات و الأرضین، المنصور بنصرة الله خير الناصرين، الخواجه فخر الحقّ و الدنيا و الدّولة و الدّین، عماد الإسلام و المسلمین، ابراهیم ابن الصّاحب الأعظم السّعيد، المغفور المبرور، مولی الوزراء فی زمانه، الواصل الى عفو الله و غفرانه، الخواجه عماد الدّولة و الدّین، محمود [۱] بن الصّاحب السّعيد، المرحوم المغفور، الخواجه شمس الدّولة و الدّین، محمد بن علی صفی «۲»، خلد الله تعالی ظلال عواطفه، و

(۱). در اصل و دیگر نسخه‌ها: بیاض، و افزوده از نسخه چاپی.

(۲). خواجه فخر الدین، فرزند خواجه عماد الدین محمود، فرزند خواجه شمس الدین محمد، فرزند علی صفی، پنجمین امیر از امیران خاندان علی صفی، که بیش از نیم قرن در قم حکومت کردند. و به روزگار این امیر و به دستور او «تاریخ قم» در سال ۸۰۵-۸۰۶ به فارسی ترجمه گردید. خاندان علی صفی به مدت دو قرن (از اوائل قرن ۷ هجری تا دومین دهه قرن ۹ هجری) در شهر قم نفوذ عظیمی داشت، و افرادی از آن میان سالهای ۷۴۰ ه تا اواخر قرن ۸ هجری در قم به استقلال، حکومت و فرمانروایی کردند. و می توان گفت تجدید حیات اجتماعی قم، پس از ویرانگری و قتل عام عظیم و وحشیانه مغول (در سال ۶۲۱ هجری) مرهون و مدیون خاندان صفی است. حاکمان این خاندان که در قم حکومت راندند عبارتند از:

تاریخ قم، متن، ص: ۵

اشفاقه و احسانه، و نور قبور مواضیه و اسلافه.

و آن کتاب بشرف مطالعه او رسید، ازین بنده ضعیف نحیف فقیر درخواه کرد، که آن را از تازی با فارسی نقل کند، تا چنانچه عربیت دانان از آن مستفید شوند، فارسی خوانان نیز از آن مستفید شوند. هر چند که [این بنده استعفا] «۱» نمود، [و گفت] «۱» که مرا قابلیت و استعداد این شغل نیست، از جومن ضعیفی چگونه این عمل قوی آید؟! قبول نکرد، و عفو نفرمود، و حمل بر خویشتن‌داری و تقصیر خدمت کرد.

و نیز اشارت بندکیش بنسبت با این کمینه، اشارت «من اشارته حکم و طاعته غم» «۲» بود.

۱- خواجه تاج الدین علی اصیل، فرزند خواجه اصیل الدین، و نواده علی صفی. آغاز حکومتش در سال ۷۳۶ هجری بود، و در بقعه گنبد سبز با پدرش مدفون است.

۲- خواجه علی صفی، فرزند عز الدین اسحاق، و نواده علی صفی، حکومت از حدود سال ۷۵۹ تا ۷۸۰ هجری.

۳- خواجه ابراهیم قمی

۴- خواجه اصیل الدین، که در اوائل دهه آخر قرن ۸ هجری فرمانروای قم بود.

۵- خواجه فخر الدین بن خواجه عماد الدین، که به دستور او «تاریخ قم» در سال ۸۰۵-۸۰۶ ترجمه شد. به گفته دکتر مدرسی عمر امارت او کوتاه بود، زیرا در سال ۸۰۷ ه برادرش خواجه محمد قمی فرمانروای قم بوده است، و شاید علت ناتمام ماندن ترجمه «تاریخ قم» نیز به علت انقضای دوره امارت او بوده باشد.

۶- خواجه محمد قمی، فرزند خواجه عماد الدین محمود، فرزند امیر شمس الدین محمد بن علی صفی. او آخرین امیر خاندان علی صفی است که با کشته شدن او در سال ۸۱۵ هجری، و استیلای اسکندر بن عمر شیخ فرزند تیمور، دوران امارت این خاندان بسر آمد.

نگاه کنید به: (مقاله: «خاندان علی صفی»، شهریارانی گمنام، در شماره‌های ۱-۴ سال هشتم مجله بررسیهای تاریخی، و قم‌نامه ۳۷-۱).

(۱). در نسخه اصل بیاض، و افزوده از نسخه چاپی و دیگر نسخه‌ها.

(۲). کسی که اشاره او حکم است، و اطاعت از او غنیمت.

تاریخ قم، متن، ص: ۶

پس بضرورت متصدیء ترجمه و تفسیر کردن آن کتاب شد. و از خواطر عواطر أصحاب فضل و هنر استمداد همت نمود، و این کتاب را به توفیق حق عز اسمه، و بیمن دولت حضرت مخدومی شهریار، و بهمت بزرگان دین و ملت، و علماء اسلام و شریعت، در شهر سنه خمس و ست و ثمانمائه «۱»، از عربی با فارسی نقل کرد.

مأمول و مرجو از کرم بزرگان، و أصحاب فضل و کمال، که چون این کتاب بشرف مطالعه ایشان رسد، هر جا که در آن خطائی بینند، به صواب مبدل کنند، و پرده اصلاح بر آن بپوشند، و به عین رضا ملاحظه فرمایند، که:

شعر

[و] عین الرضا عن کل عیب کلیله و لکن عین السخط تبدی المساویا «۲» و الآن وقت الشروع فی المقصود، بعون الملك المعبود:

(۱). سال ۸۰۵ و ۸۰۶ هجری.

(۲). در «الأغانی»: «۱۲/۲۱۴»، این بیت به عبد الله بن معاویه بن عبد الله جعفری نسبت داده شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷

[دیباچه مؤلف]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله أجمعين.

و بعد، چنین کوید مؤلف این کتاب، حسن بن محمد بن حسن قمی:

که حق سبحانه و تعالی، ایام عمر مولانا صاحب الجلیل، کافی الکفاه «۱»، کشیده کرداناد، جه در درازی عمر و بقای او، صلاح عباد، و فراخی بلاد است.

و علو مرتبت او را جاوید و مؤبد کرداناد، جه در دوام ایام دولت و رفعت و حشمت او، اسباب خیر و شادکامی موجوداند، و رنج و بلا و شر و اذا معدوم.

و نعمت و ثروت، و دستکاه او، باری عز اسمه تمام و مکمل کرداناد، جه نعمت و ملأیت و غنا و ثروت او، منبع کرم، و ماده نعم است. و از آن اصناف امم را زندگانی و معیشت است.

و اعدای دولت او را مقهور و نکونسار کرداناد، که در نکونساری و خاکساری ایشان، راحت و آسایش آنان، و تازکی ایام است. و همیشه ملجأ و پناه اهل دین و دولت باد، و دآئم موقر و محترم، و عالی الذکر و نافذ الأمر، و مهیب و مطاع و سرور، و دین پرور باد.

فضائل و کمالات مولانا صاحب الجلیل، کافی الکفاه آدم الله تمکینه نه جندان، و نه

(۱). مقصود صاحب بن عباد است.

تاریخ قم، متن، ص: ۸

بذات حداند، که حصر و عد «۱» آن توان کرد، و مدح و ستایش کننده او، از هر تکلفی و زیادتی مستغنی و غیر محتاج است، جه مولانآء مشار الیه ادام الله قدرته در فنون آداب، و صنوف فضائل و کمالات، در سخن دانی و آرائی، بنظم و نثر عديم النظير، و فرید العصر، و وحید الدهر است؛ خصوصا در علم دینی، و در محاورت «۲» و در بحث آن، بالای اعتقاد هر معتقدیست. و در تقوی و پرهیزکاری، و راستی و راست گفتاری، از زاهدان عصر، و عابدان وقت، مبرز و ممتاز است. و در حسن سیرت، و جمیل سیاست، و تدبیر مملکت و تنسیق آن، بر هر مدبری و مبصری فائق و راجح آمده. جه ساعات ایام دولت خود، و ساعات آن، در آن مستغرق کردانید، و همت مبارک بر حسن تدبیر آن مصروف و معطوف، و از جمیع شهوات نفسانی، و هواجس جسمانی، محترز و مجتنب بود، و همیشه محب خیر و صلاح، و مرید سداد و صواب بود، چنانچه در خصائل حمیده، و فضائل پسندیده، از جمعی که بدین خصال مشهور و معروف بوده‌اند، و در کتب بتیمن و تبرک ذکر و نام ایشان کرده، فائق و فاضل آمده.

و من که مصنف و مؤلف این کتابم، بعضی از آیادی و نعم مولانا صاحب الجلیل، کافی الکفاه، که در حق اهالی و متوطنان و ساکنان بلده قم - که شهر منست - بر سیل عموم فرموده است، و در حق سائر بلاد بر وجه خصوص، به تبرک و تیمن یاد می کنم، تا هر آنکس که بنظر تأمل و تدبیر مطالعه آن کند، و در آن امعان نظر فرماید، تصدیق سخن من کند در حق او، و اعتقاد من درباره او حمل بر تکلف و تعسف نکند؛ و الله ولی التوفیق علی ذلک، و له الحمد.

(۱). عدّ: شمارش.

(۲). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها مهارت ضبط شده که ظاهراً نادرست است.

تاریخ قم، متن، ص: ۹

ذکر فضایل و کمالات صاحب بن عبّاد

از جمله فضائل و کمالات مولانا صاحب الجلیل، یکی آنک:

جون اشراف طالبیه، و سادات فاطمیّه، به واسطه انقلاب زمان، و حوادث دوران، در اطراف و اکناف جهان متفرّق گشتند، و از هر کس که طلب حفاظت و مهربانی نمودند؛ بر ایشان تعطف و شفقت نکردند، و از حقوق ایشان، که بر ذمّت اهل غنا «۱» و ثروت، ثابت و لازم بوده- با آنک سؤال و التماس می‌فرمودند- احسانی و انعامی نکردند، و مدد و مساعدت نمودند، مولانآء مشار الیه ادام الله سلطانه در حقّ ایشان انواع شفقت و تربیت و احسان باظهار پیوست، تا ایشان مرّفه الحال، و فارغ البال، درین طرف مقیم و متوطن شدند، و از اهل غنا و ثروت گشتند.

و من که مصنّف این کتابم، حال حفاظت و شفقت، و میل خاطر مولانا، با جانب اشراف طالبیه، و سادات فاطمیّه، تشبیه و تمثیل نمی‌کنم، إلاً بقول ابی تمام طائی «۲»:

شعر

انّ قلبی لکم کالکبد الحزّی و قلبی لغیرکم کالقلوب «۳» ***

(۱). در نسخه اصل: اغنیا، که خطاست و صحیح آن غناست.

(۲). کشداد بن حبیب بن اوس طائی، شاعر و حماسه‌سرای مشهور عرب، او از بزرگان شیعه بشمار می‌رود، از قدرت حافظه کم نظیری برخوردار بوده و گویند بیش از چهارده هزار بیت شعر از بر داشته است، در سال ۲۲۸ یا ۲۳۱ ه در دوره خلافت الواصل بالله عباسی در موصل درگذشت. و بر قبر او بقعه‌ای ساختند.

(۳). دیوان ابی تمام: ص ۳۸. تحقیق محی الدین الخیاط. تاریخ قم متن ۱۰ دیگر از فضائل مولانا - ادام الله تمکینه - آنک: ص

۱۰:

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰

دیگر از فضائل مولانا - ادام الله تمکینه - آنک:

قضایا و حوائج و مهمّات اهل هر شهر، بر حسب دلخواه و ارادت ایشان ساخته می‌کردانید، بی‌واسطه وسیلی و شفیع و دفع الوقتی، چنانچ ایشانرا احتیاج آن نبوده، که به هیچ وجه به باب المعمور «۱» حاضر شوند، و ملازمت نمایند. و همه اوقات و ساعات پروانها «۲» و احکام و بروات «۳» و انعام، در حقّ ایشان مجری داشته.

دیگر: عامّه اهل مملکت را، از قضاة و علما و فقها و اولیا و اصناف و رعایا، نظر شفقت و عنایت و تربیت فرمود، و وظائف و رسوم ایشان بر قرار سابق، و زمان سالف، بریشان مقرر و مسلم داشت، و در آن هیچ تغییر و تبدیل نفرمود، و از آن هیچ ناقص نکردانید؛ بلکه در حقّ ایشان انواع فضل و احسان و ارفاق فرمود، و مجموع بدعهای «۴» سیئه، و سنن جائره، باطل و محو کردانید، و سیر «۵» عادلّه، و بدع حسنه، و قواعد پسندیده، در میانه مردم بنهاد و بدید کرد،

دیگر: حق سبحانه و تعالی او را توفیق فرمود، تا جندین کاریز «۶» در قبضه «۷» قم بدید

(۱). مقصود در گاه و آستانه دولت‌سرای وزیر است، که معمولاً مردم برای انجام کارهای خود بدانجا روی می‌آورند، و ملازم آن می‌گردند تا حاجت آنان روا شود.

(۲). پروانه: حکم و فرمان سلاطین را گویند. «برهان قاطع: ۱/ ۳۹۲».

(۳). بروات: جمع برات. در عرف بازرگانان به معنای نوشته‌ای که به واسطه آن دولت بر خزانه یا بر حکام، یا تاجری بر تاجر دیگر حواله وجهی دهد، و آن را بیروات جمع بنند، و آن عربی است، و در اصل (براءة) بوده است، به معنای بریء الذمه گردیدن از دین، و صواب در جمع آن براءات یا بروات است. نگاه کنید به: «برهان قاطع: ۱/ ۲۴۶»، در پاورقی به نقل از قزوینی در تعلیقات چهار مقاله، ص ۱۷۰.

(۴). جمع بدعت، و بدعهای سیئه: رفتارهای ناپسند.

(۵). جمع سیره.

(۶). کاریز: آب روان باشد زیر زمین که بجایها برند «صحاح الفرس: ۱۲۹».

(۷). کذا در اصل و در بقیه نسخه‌ها، و شاید صحیح آن قصبه بوده باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۱

کرد، و مالهای بسیار در آن صرف کرد، و جوئهای آب بر خارج و داخل شهر روان کردانید.

و پیشتر از آن، آن مقدار آب که بنجشکی «۱» بدان سیراب کردد، در مجموع شهر قم مقدور و یافت نمیشد، و بدشخواری و مشقت از جاههای دور، بکلفت «۲» می‌کشیدند.

جون مولانا مشار الیه این آبها را در شهر روان کردانید، تمامیء اهل شهر از زحمت آن خلاص یافتند، و بسهولت و آسانی از در خانهای خود به قدر احتیاج بر میداشتند،***

دیگر از فضائل مولانا- آدام الله قدرته- آنک:

کتب بسیار، و دفاتن «۳» بی‌شمار، و دواوین «۴» از انواع علوم، و اصناف اشعار، و فنون اخبار، بر طلبه و اهل علم وقف فرمود، تا مطالعه آن می‌نمودند، و از آن فوائد بر میداشتند، و نسخ بر میداشتند و می‌نوشتند، و پیشتر ازو سائر وزرا و ملوک ما تقدم «۵»، کتب خود- جناج دیگر جواهر و زواهر «۶» و نقره و طلا- در خزینه می‌نهادند، و از مطالعه آن طلبه و اهل علم محروم بودند، تا عاقبت طعمه ارضه «۷» و خاک می‌گشتند.

و این خصلت از بهترین، و کزیده‌ترین و نیکوترین خصائل مولاناست، که هیچ وزیری و امیری، و ملکی و سلطانی را این توفیق دست نداد، و بدان راه نیافته، هده الله الی جمیع الخیرات.

(۱). بنجشک (بکسر اول و ثالث)، به معنی گنجشک، و عرب آن را عصفور خواند. «صحاح الفرس: ۱۸۶».

(۲). کلفت: سختی و رنج.

(۳). کذا در اصل و بقیه نسخ، و شاید صحیح آن دفاتر بوده باشد.

(۴). جمع دیوان به معنای تدوین یافته و جمع آوری شده.

(۵). ملوک ما تقدم: پادشاهان پیشین.

(۶). جمع زهر، زینت.

(۷). موریانه.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲

دیگر از خصائل پسندیده مولانا - آدم الله بسطنه - آنک:

نفس و وجود خود را اَحیاء الله بالشرور از اَخذ مالهاء مملکت محفوظ و مصون داشته، و دست بدان نکشید، و چشم بر آن نکماشته، و به حق و غیر حق در مال هیچ آفریده تصرف نکرده. لا جرم چون خصائل حمیده، و فضائل پسندیده، و سیرت عادله، و پرهیزکاری و ترسکاری، شعار و دثار «۱» او بوده، در هر وقت و زمانی، که مملکت از صاحب الأمر، و خلیفه وقت، بدیگری منتقل شده، مولانآء - مشار الیه - موقر و محترم بوده، و بهیچ وجه اختلال به حال او راه نیافته. و چون اصناف اُمم از او راضی شده، و شاکر و خشنود بوده، هیچ آفریده به رفع «۲» او مشغول نشده، لا جرم دولت او دائم و ثابت بوده، بر خلاف سائر وزراء، که چون ایشان را حادثه و واقعه افتاده، و معزولی دست داده، از هر گوشه دشمنی دیگر به رفع و دفع او برخاسته.

بذین سیرت پسندیده، مولانا آدم الله دولته در دل‌های مردم محبوب بوده، و بهر زبانی ممدوح «۳» کشته، و بذین خلال «۴» جمیله، و خصائل حمیده؛ که هیچ فردی از افراد مردم درینجهان، برو سبقت نکرفته و پیش نشده، نیکنامی و ذکر خیر ذخیره و حاصل کرده، و در آنجهان - بعون الله و مشیته، بعد از گذرانیدن عمری خوش، در عز دولت و رفعت، و بلوغ غایت، و حصول مراد و امید - نیکوترین جزائی، و بهترین پاداشتی، و بزرگترین ثوابی یافته، إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا «۵»، زیرا که مولانا آدم الله قدرته

(۱). شعار: پوشش بیرون، دثار: پوشش درون، و ترکیب این دو، کنایه از ظاهر و باطن، و سر و اعلان، و آشکار و نهان می‌باشد.

(۲). برکناری و عزل از مقام وزارت.

(۳). ستایش شده.

(۴). خللت الرداء: ضمنت طرفیه، خلال در برداشتن را گویند، و معمولاً برای دارا بودن صفات نیکو استعمال می‌شود.

(۵). سوره کهف: آیه ۳۰، در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها این آیه به خطا (إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ ...) ضبط

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳

مجموع روزگار خود به رضای حق سبحانه و تعالی گذرانیده، و هر عمل خیر که از او در وجود آمد، خالص مخلص از بهر خدای تبارک اسمه، و رسول و اهل بیت او صلوات الله علیهم بوده، چنانکه شاعر کوئیدا «۱» در حق او می‌فرماید:

شعر

تلك المكارم لا قعبان من لبن شيبا بماء فعادا بعد ابولا «۲» و اگر چه مولانا، امیر، السید «۳»، ولی النعم، شهنشاه، فخر الدوله «۴»، و فلک الائمہ اطل الله بقائه، و آدم اَیامه این طریق نیکو سپرده، و روزگار در حسن سیرت و سیاست گذرانیده، از سر توانائی و قدرت؛ اما درین تتبع «۵» به آبا و اجداد و برادران خود قدس الله ارواح ماضیهم کرده، و ازیشان ابا عن جد «۶» به میراث بذیشان رسیده.

و مولانا صاحب الجلیل، کافی الکفأ «۷» آدم الله نعمته این فضائل و کمالات، در طبیعت او مطبوع بوده، و بعنایات ربّانی، و توفیقات آسمانی بدان راه یافته، احسن الله عن الاسلام و اهله و معاهدیه جزآءهما.

- (۱). کذا در أصل، و مفقود از بقیه نسخه‌ها.
- (۲). این بیت از قصیده‌ای است از آن امیه بن ابی الصیلت الثقفی (متوفای ۵ یا ۸ هجری) که آن را ابن قتیبه دینوری در «الشعر و الشعراء: ۴۶۲/۱» آورده است.
- (۳). مقصود بزرگی و برتری است و نه سیادت اصطلاحی که بر علویان رانده می‌شود.
- (۴). فخر الدوله دیلمی، از پادشاهان آل بویه، که در سال ۳۷۳ ه پس از فوت مؤید الدوله به سلطنت رسید، و وزارت او با صاحب بن عباد بود، او در سال ۳۸۷ ه درگذشت.
- (۵). پیروی و دنباله‌روی.
- (۶). أب: پدر، عن جد: از نیا
- (۷). صاحب بن عباد طالقانی، وزیر مشهور آل بویه.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴

و أمير السيد أطال الله بقائه این معنی از أجداد و کلاله «۱»، به میراث بذو نرسیده است، بلکه از پدر یافته است، سبب آنکه رکن الدوله «۲» رضی الله عنه که پدر اوست، آن کسی است که متوطنان و ساکنان بلاد، از ابا و عباد «۳» را به حسن سیرت، و جمیل معدلت، جهل و پنج سال محافظت نمود، و شفقت و معدلت افزوده، و در آخر عمر بشهر اصفهان، فی سنه خمس و ستین و ثلثمائه «۴»، فرزندان خود را از جوانب طلب نمود، و میان ایشان به عهد و میثاق پیوند کرد، و بانواع نصیحت، و تربیت فرمود به حسن ائتلاف و اجتماع، و فرمود که در رأی و تدبیر، و موافقت و متابعت یکدیگر، کلمه واحده باشند، و از مخالفت و نفاق، و شقاق و خلاف محترز و مجتنب «۵».

جون رکن الدوله بجوار حق پیوست، شیطان لعین میان فخر الدوله و فلک الامه حرس الله دولته و مهجته و میان برادران او مخالفت پیدا کرد، و هر یکی را بر قهر و قمع آن دیگر، اغرا «۶» کرد و اغوا نمود. چون این صورت میان ایشان دست داد؛ فخر الدوله از ایشان کناره گرفت، و دوری جست، و بر خذآیء عزّ و جلّ توکل کرد، و امور و مهمات خویش بذو مفوض کردانید، تا لا جرم حق عزّ اسمه آنج فخر الدوله از آن خائف و ترسان بود، ازو به کفایت «۷» کرد، و او را بعنایت و هدایت و توفیق خود مخصوص کردانید، و بذین حسن صنیع

- (۱). تمامی نزدیکان نسبی - به جز پدر و فرزند - را کلاله گویند، و به روایتی تمام منسوبین از سوی مادر را گویند.
- (۲). أبو علی حسن بن بویه بن فنا خسرو، ملقب به رکن الدوله از پادشاهان آل بویه، او برادر معز الدوله، و پدر عضد الدوله است، و در سال ۳۶۶ ه درگذشت.
- (۳). اماء: کنیزکان، عباد: جمع عبد، بندگان و بردگان.
- (۴). سال ۳۶۵ هجری.
- (۵). دوری گزیدن.
- (۶). فریفتن.
- (۷). دور ساختن.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵

درباره او عنایت فرمود، جنانج اوس بن حجر التمیمی «۱»، در آن سال که این معنی میان ایشان واقع آمد، و فخر الدوله بر همه مهین و سرور آمد، درین معنی با حقّ عزّ اسمه مناجات میگوید، و خطاب میگوید:

شعر

صنعت فلم یصنع کصنعک صانع و ما صنع الاقوام فالله اصنع «۲» فخر الدوله به توفیق و عنایت ایزدی، مالک و متصرف و مباشر مملکت پذیر خود، رکن الدوله قدس الله سره کشت، و بر سریر ملک و سلطنت متمکن شد. حظی أوفر «۳»، و نصیبی أكثر از سعادت دو جهانی، حق عز اسمہ درباره او فرمود. قصه او عظیم مانده است به قصه یوسف صدیق علیه السلام با برادران او، در ابتدای حال و انتهای آن. و حق عز و جل او را سزاوار این آیت کردانید؛ که: ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ لِيُنْصَرَّتْهُ اللَّهُ «۴» و همچنین حکم خادم او، حسن بن علی قمی المنجم «۵» درست آمد، جناح در

(۱). اوس بن حجر بن عتاب تمیمی، (۹۸ قبل از هجرت - حدود سال ۲ ق ه) یکی از فحول شعراء عرب در دوره جاهلی، که برخی از او با صفت (أشعر الناس فی الجاهلیة قبل النابغة و زهیر) یاد کرده‌اند. از او دیوان شعری بر جای مانده است. «مجمع الشعراء الجاهلین: ۴۲، خزانه الأدب: ۴/۳۷۹».

(۲). این بیت شعر در «دیوان اوس بن حجر» چاپ (دار صادر) نیامده است، ولی در «المعجم المفصل فی شواهد اللغه العربیة: ج ۴/۳۴۶» آمده است: (البيت فی الطویل، و هو بلا نسبة فی جمهرة اللغه ص ۸۸۸) و در این منبع (و ما صنع)، (و ما یصنع...) ضبط شده است.

(۳). حظ: توفیق، أوفر: جمع وافر یعنی فراوان.

(۴). سورة حج: آیه ۶۰، در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها این آیه به خطا (و من بغی ...) ضبط شده است.

(۵). مصنف علاوه بر این فصل در (فصل چهارم از باب دوم) کتاب، از او با کنیه أبو نصر حسن ابن علی قمی منجم یاد می‌کند، و به نقل از کتاب عباسی نوشته ابن سمکه می‌گوید: (أبو نصر

تاریخ قم، متن، ص: ۱۶

موضع خود ازین کتاب بحث آن بیاید «۱».

پس حق سبحانه و تعالی این نعمت او را کورانده کردانید، و بذین مملکت محدود «۲» و نیکبخت ساخت، و توفیق داد او را تا به حسن سیرت، و جمیل نصفت و عدالت، در ممالک خود روز کار گذرانید، و حکم راند، و پادشاهی کرد، و بساط عدل و راستی در میان رعایا و سائر اصناف امم، از هر نوعی گسترانید، و درینجهان نیکنامی، و در آن جهان رستکاری و فیروزی، و ثواب ابدی، و بقای سرمدی اندوخت. و او را به سلطنت و پادشاهی، و فرمان روایی، و با امرای دولت و نیکخواهان آن، سعادت و رفعت برخوردار کردانید. و توفیق شکر این نعمت، و طلب خوشنودی او به رحمت خود کرامت فرمود.

و از مولانا صاحب الجلیل، کافی الکفاه، أدام الله علوه این خصائل حمیده، و فضائل پسندیده، که بدان مخصوص کشته، و او را طبیعت ثانیه بوده، عجیب و غریب نبوده؛ مع هذا پذیر او، الشیخ «۳» الأمین «۴» رضی الله عنه آن کسی است که از کزیدکان رجال زمان خود، بعلم و ورع و ترسکاری، و فضل و کمال و امانت، و قناعت و سیاست و کفایت، و حسن سیرت فائق و راجح آمده، و در آیام وزارت او، مر رکن الدوله قدس الله روحه را همیشه مأمون «۵»، و مشار الیه و ناصح، و مصلح امور رعایا و سائر اصناف مردم بوده، تا به حیثیتی که

حسن بن علی قمی منجم در کتابی که او را بوده مترجم، و مشهور بکتاب تاریخ خلفاء و روزگاریها و عیده‌های ایشان) و درباره او بعدها به تفصیل سخن خواهد رفت.

(۱). بنا بر آنچه در فهرست کتاب تاریخ قم آمده، بحث در این باره باید در باب هفدهم می‌آمده که این باب از بخشهای مفقود

کتاب است.

(۲). مجدود: بخت مند، صاحب بخت و روزی، نیک بخت. «لغت نامه دهخدا: ماده مجدود».

(۳). در اصل و دیگر نسخه‌ها: شیخ.

(۴). مقصود او از (الشیخ الامین) أبو الحسن عبّاد بن عباس طالقانی، پدر صاحب بن عبّاد و وزیر رکن الدوله بن بویه، متوفای سال ۳۳۴ یا ۳۳۵ هجری است.

(۵). مقصود امین و مورد اطمینان است.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷

چون به جوار ایزدی واصل شد، مدّتی مدید، و عهدی بعید، بر گذشتن او تأسف و تحسّر می نمود.

[صفات] کامل مولانا اّدام اللّٰه نعمائه جبلی «۱»، و همچو خلق عظیمش طبیعی بوده، و از روی تبرّع و تکرم، حلقه‌وار پیرامن حال مسلمانان در آمده.

فامّیا شکر او بر عموم مردم، که بصنوف نعم او محظوظ «۲» بوده، واجب و لازم است، تا مکافات و مجازات جزوی از آن کرده باشند، جنانج شاعر گوید:

شعر

یجزیک اویشنی علیک و انّ من اثنی علیک بما فعلت کمن جزی «۳» و جگونه شکر شاکران - هر چند که جهد و کوشش نمایند - بانعام و احسان مولانا اّدام اللّٰه علّوه شامل و محیط گردد؟

حقّ عزّ اسمه توفیق کناد مولانا را، بهر آنج بدان طالب شکر کنند، و آزاد را بنده گردانند، یعنی کرم و سخاوت، و بذل و فتوّه، که: الانسان عبید الاحسان «۴»

بدرستی و راستی که مولانا اّدام اللّٰه قدرته در کرم و بذل، به مرتبه رسیده است، که اهل فضل و هنر، بنسبت با دریای کرم او، باران کوچک از باران بزرگ او. و او در میان ایشان همچو تیر معلی «۵» است در میان تیرهای قمار، و همچو بالهای پیشین در میان بالهای مرغان. و هر چند در هر درختی آتش موجود است؛ فامّیا همچو درخت مرخ و عفار «۶»، هیچ درختی نیست، که باندک حرّت از آن آتش می بارد.

(۱). جبلی: ذاتی.

(۲). محظوظ: جمع (حظّ)، بهره بردن.

(۳). ابن قتیبه دینوری در «الشعر و الشعراء: ۱ / ۳۸۱» این بیت را به زهیر بن جناب، و بغدادی در «خزانة الادب: ۲ / ۳۹» به ورقه بن نوفل نسبت داده‌اند.

(۴). انسان بنده نیکی است.

(۵). معلی یا معلّا، صیغه‌ای است عربی به معنای برافراشته.

(۶). المرخ و العفار، دو بوته صحرائی می باشند که به علت سرعت اشتغال آنها از آن دو برای

تاریخ قم، متن، ص: ۱۸

شعر

و ان کان بحر الحظّیّین واحدا فما تستوی حیثانه و الضّ فاداع «۱» مولانا اّدام اللّٰه تأییده همیشه حلیف و قرین تقوی است، و کثیر المنافع و الجدوی «۲»، چون در راه حقّ کوشش و سعی نماید، بنجاح «۳» مقرون گردد. و عمل او از بهر سلطان وقت، عین نصیحت

و مصلحت بود، و بهیج وجه اهل سؤال و التماس، از عطاء او محروم نکردند، و بنفحه احسان او محظوظ و بهره‌مند شوند، چنانچ شاعر «۴» گوید:

شعر

شهد الله و الخليفة و الناس جميعا شهادة اجماعا
 أنك الكاتب الذي يأمن السلطان منه اضاعة و اقتطاعا
 و الجواد الذي اذا نال نبلا «۵» لم يكن عند نبه مناعا
 فهنيئا لمن رعيت هنيئا آمن الله سربهم ان يضاعا «۶»
 جون عادت مولانا، همه اوقات خیر، و فعل خیر بوده، و مکافات آن بشکر
 بند کیش، و نشر آن لازم و واجب بوده، که: وَ أَمَا يَنْعَمُهُ رَبُّكَ فَحَدِّثْ «۷». و این ضعیف از آن جمله و

شعله‌ور کردن آتش هیزم استفاده می‌شود.

(۱). در «الشعر و الشعراء ابن قتیبه: ۱ / ۵۰۰»، این بیت را به الصلطان العبدی شاعر معروف عرب نسبت داده است، و در این منبع صدر

این بیت این گونه است: فإن یک ...

(۲). جدوی: فایده رساندن.

(۳). نجاح: پیروزی.

(۴). او أبو الحسن علی بن العباس بن جریح مشهور به ابن الرومی (۲۲۱-۲۸۳ هـ) شاعر مشهور عرب در دوره عباسی است، که او را در ردیف بشار و متنبی قرار داده‌اند.

(۵). در «دیوان ابن الرومی: ۲ / ۳۸۲» این کلمه (حظًا) ضبط شده است.

(۶). دیوان ابن الرومی: ۲ / ۳۸۲ و ۳۸۳.

(۷). سورة الضحی: آیه ۱۱.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹

طایفه شده، که نعمت او شامل ایشان بوده، و شکر آن بر ایشان واجب و لازم شده. مدتی کوشش و سعی نمودم، تا وسیله بدست آرم، که بجناب او نزدیک آردم، و بحضرت او واصل شوم، نیافتم هیچ چیزی کزیده‌تر بنزدیک او، و دوام او، و ثبات ذکر او در مرور ایام و آزمان، از کتابی و تصنیفی که من در آن جمع کنم، و یاد کنم در آن اخبار شهر قم، و اهل قم؛ چه هدیه و تحفه بهتر از آن نیافتم، زیرا که هر هدیه و تحفه‌ای که باشد، عن قریب «۱» به زوال خلل پذیرد، و فانی شود، مگر مصنفات و مؤلفات، که بمرور ایام، و کرور أعوام، منعدم نشوند، و کهنه نکردند، و بهر روزکاری جدید و حدیث باشند، و مردم آن روزکار بخواندن و مطالعه و نوشتن آن رغبت نمایند.

حق سبحانه و تعالی همیشه بازار علم و ادب، و فضل و هنر، در ساحت دولت او روتق‌پذیر و روا کرداناد، و از کساد و ناروایی محفوظ و مصون دارد، و اهل علم و فضل و کمال و أمل، بحضرت بزرگوار او راغب و مأئل باد، و بیغیه «۲» و مطلوب و مقصود خود، فیروز و محظوظ باد.

*** [سبب تصنیف کتاب]

باعث بر تصنیف این کتاب، و مهیج «۳» بر تألیف آن سه چیز بود:

اول- آن چیز که همه مردم بر آن، بیش از من حریص و مأئل بوده‌اند، و آن جمع کردن اخبار و روایاتست، تا اهل روزکار از ایشان

بدیگران همچو میراث برسانند، و ابد الدهر نام ایشان باقی ماند. و اگر فضلاء ما تقدّم، اخبار و روایات و قصص و سیر، و آثار ملوک و سلاطین، و وزرا و أمرا و اعیان و مشاهیر جمع نکردندی، مجموع آثار حمیده، و اخبار جمیله ایشان محو و ناچیز شدند، و أعوام «۴» و ملوک متساوی شدی. و اهل کرم از

(۱). عن قریب: بزودی.

(۲). بغیه: خواسته.

(۳). مهیج: تحریک کننده.

(۴). کذا در اصل، و صحیح آن عوام است، که نویسنده در مقام مقایسه میان عامه و توده مردم و

تاریخ قم، متن، ص: ۲۰

اهل لئام «۱»، و محامد از مذام، و فاضل از مفضول جدا نشدی. چه تلاوت و قرائت اخبار، در هر قرنی و وقتی محبوب بوده است، و مذاکره بر آن مرغوب و غیر مکروب «۲»، جنانج من یافتم در رساله أسد بن عبد الله البسطامی النظار «۳»، که او فرمود، که من از شیخ أمین «۴» رحمه الله شنیدم، که او فرمود که:

«اگر ملوک و سلاطین بدانند و بشناسند، آن لذت و شوق که در مذاکرات و مباحثاتست، بشمیرها و تیغها بروی ما برون آیند، و با ما مجادله و مضاربه «۵» کنند، و ما را بر آن نکذارند، و یکساعت و یک لحظه از آن غافل نشوند، و به عملی و شغلی دیگر مشغول نکردند!»

سبب دوم: آنک به کزات از أبو الفضل، محمّد بن الحسن العمید «۶» رحمه الله شنیدم، که او تعجب می نمود، و میگفت:

پادشاهان است.

(۱). مرد لئیم: پست و فرومایه.

(۲). مکروب: مهموم و ناراحتی.

(۳).؟

(۴). احتمالا- مقصود او از شیخ امین، ابو الحسن عبّاد بن عباس طالقانی، پدر صاحب بن عبّاد، و وزیر رکن الدوله بن بویه، متوفای سال ۳۳۴ یا ۳۳۵ هجری است، که پیشتر مصنف دو نوبت با همین صفت از او یاد کرد.

(۵). مضاربه: در اینجا به معنای زد و خورد کردن است.

(۶). محمد بن الحسن العمید ابن محمد ابو الفضل الحسن بن الحسن العمید الکاتب الخراسانی، وزیر رکن الدوله آل بویه، و یکی از مشهورترین کاتبان بلکه سرآمد تمامی کاتبان اسلامی، و استاد صاحب بن عبّاد. مصنف تاریخ قم که معاصر او بود از برای او اشعار أبو جعفر محمد بن علی عطار را جمع آوری نمود. نگاه کنید به: «طبقات اعلام الشیعه: ق ۴/ ص ۲۶۹».

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱

«سخت عجیب است، که اهل قم اخبار قم بأسرها «۱» ترک کرده‌اند، و ایشانرا در آن کتابی نیست، و همچنین شعری از اشعار [ابی] جعفر «۲» محمّد بن علی العطار «۳» پیش ایشان نیست!»

و پیش او اشعار ابی جعفر از بهترین شعرها بوده، زیرا که او در آن معانی لطیفه اختراع کرده، و بر نظر آیء «۴» خود از روزکی «۵» و رازی «۶» بدان شعر فائق «۷» شده. و أبو الفضل در حقّ او فرموده که:

«أبو جعفر در روز کار خود، همچو امریء القیس «۸» است در روز کار خود».

(۱). یکباره.

(۲). در نسخه اصل این نام (جعفر بن محمد بن علی العطار) ضبط شده است، که ظاهراً با توجه به تکرار کنیه (أبی جعفر) معلوم می‌شود که نام او (محمد) و کنیه او (ابو جعفر) بوده است.

(۳). در هیچ یک از منابع موجود یادی و نامی از این شاعر که ادیب خبره‌ای همچون ابن العمید او را از معاصران خود همچون رودکی برتر دانسته، و او را امریء القیس زمان خود شمرده است، نیامده است.

(۴). نظراً: همردیفان.

(۵). جعفر بن محمد بن حکیم بن عبد الرحمن بن آدم رودکی سمرقندی، از شعرای مشهور فارسی زبان، وی در سال ۳۲۹ هـ ق در رودک در گذشت. «لغت نامه دهخدا: رودکی».

(۶).؟

(۷). فائق: برتری یافتن.

(۸). حنجد بن حجر کنندی، مشهور به امرؤ القیس، مشهورترین شاعر قصیده‌سرای عرب در دوره جاهلی، وی در قبیله کنده بدینا آمد، پدرش حجر بن الحارث پادشاه قبیله بنی اسد بود، مادرش فاطمه دختر ربیعۀ بن الحارث بود، او در سال ۵۲۰ م یا ۴۹۷ م بدینا آمد و در سال ۱۳۰ یا ۸۰ قبل از هجرت در راه بازگشت از نزد یوشنیانوس قیصر روم در گذشت، گویند او نخستین عربی است که از او شعری رسیده است، و نخستین شاعر عربی است که نظم عمودی شعر را ابداع نمود که تا کنون پابرجاست. درباره زندگانی و شعر او دهها کتاب و رساله و مقاله نوشته شده است. نگاه کنید به: «معجم الشعراء الجاهلین: ۳۲».

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲

پس من جمع کردم از برآیء أبو الفضل، بعضی از شعر أبو جعفر، جز از آن اشعار که از برای خزانه مولانا أدام الله نعمائه جمع کرده بودم. و بسبب غائب شدن من از شهر قم، در جمع این اخبار توقّفی افتاد. چون توفیق به آن دست داد، جمع کردم. سبب سوّم در تصنیف این کتاب: آنک، از آنکاه باز که أبو عبد الله حمزه بن حسن اصفاهانی کتاب اصفاهان تصنیف کرد، و در شرح قصص و اخبار قم هیچ شروعی نکرد، و برادرم أبو القاسم علی بن محمّد بن الحسن الکاتب «۱» مرا گفت که: «جون بشهر قم رسیدم، تفحص بسیار کردم، باشد که کتابی از اخبار قم بدست آرم، مقدور نشد».

پس بغایت من حریص کشتم بر تصنیف این کتاب، و بیشتر این اخبار در مدّت حکومت برادرم به قم تحصیل کردم، و بدست آوردم. بعضی از آن، آن بود که از أفواه «۲» مردم شنیده بودم، که: «خذ العلم من افواه الرّجال» «۳»، و بعضی از آن خود بر آن وقوف «۴» یافته بودم، و بسیار جهد و کوشش کردم، و همت مصروف داشتم، بر آنک مجموع این اخبار در یک کتاب بیابم، یا از یک کس بدانم، مقدور و متمشّی نشد، بل که هر خبری در کتابی دیگر، و از جائی و کسی دیگر به دست آوردم.

و چنین رسانیدند بمن: که کتابی مشتمل بر مجموع اخبار قم، بنزدیک مردی از عرب، که بشهر قم متوطن بود، نام او علی بن حسین بن محمّد بن عامر بوده است، در

(۱). أبو القاسم علی بن محمد بن حسن کاتب قمی، برادر مصنف تاریخ قم که حکومت قم را به عهده داشت - چنانکه در همین دیباچه بدان اشاره شده است - و مصنف تاریخ قم آمار خراج شهر قم و پیرامون آن را به نقل از او روایت می‌کند.

(۲). افواه: جمع فوه به معنای دهان.

(۳). یعنی: علم را از میان دهان مردمان بگیر.

(۴). وقوف: آگاهی و اطلاع.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۳

سنه ثمان و عشرين و ثلثمائه «۱» برسید بشهر قم، و آن کتاب در خانه «۲» نهاده بود، و آن خانه فرود آمد، و آن کتاب در آن میان تلف شد. و در آن کتاب ذکر اخبار عرب بود که بقم نزول کردند، و ذکر دولت و اقبال ایشان، تا بچند گاه بود، و جند حرب «۳» کردند، و بغیر ازین قصه، و خبری دیگر در آن نبود.

و همچنین: حمزه «۴» را دیدم که در کتاب خود یاد کرده بود، که بسیار زحمت و مشقت، و تعب و رنج بذو رسید. و من سوکند میخورم، که آنج حمزه فرمود عین صدق و صواب بود، و مع هذا که آن اخبار که او در کتاب خود یاد کرده بود، مجموع از فاضلان شهر او بذو رسیده بود، که ایشان نیز در جمع آن عاجز و مضطر کشته بودند، چون زیادتیه همّت بر تحصیل آن داشتند، در اتمام آن مقاسات «۵» و معانات «۶» کشیدند. حمزه آن اخبار نقل از ایشان جمع کرد، و هر خبری بموضعی و محلی که لائق بود از کتاب خود یاد کرد. و من هیچ فاضلی و بزرگی را بشهر قم نیافتم، که بنزدیک او خبری از اخبار شهر قم باشد، که ازو یاد کیرم، تا به سبب آن تصنیف کردن این کتاب، بر من آسان آید. پس من استخاره کردم بخذایء عزّ و جلّ، و توکل کردم برو در جمع کردن این کتاب، و درین مدّت که اتفاق تصنیف این کتاب افتاد، هر خبری کزیده از اخبار قم که یافتم، درین کتاب جمع کردم، و آن را به کتاب قم نام نهادم.

چنانچ یاد کرده‌ام، از اخبار قم قدیمه و حدیثه یاد کردم، و پیشتر ازین عزیزت نموده

(۱). سال ۳۲۸ هجری.

(۲). خانه: اتاق.

(۳). جنگ.

(۴). مقصود أبو عبد الله حمزه بن حسن اصفهانی، نویسنده کتاب اصفهان است.

(۵). اشتقاقی ناصحیح از ماده قسا، یقسو، فهو قاس، به معانی سختی و مشقت است.

(۶). رنج و زحمت.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۴

بودم بر تصنیف کتابی، که مشتمل باشد بر اخبار عرب اشرعیّه، که بقم نزول کردند؛ جاهلیتها و اسلامیها «۱». چون این کتاب مرا دست داد، با خود گفتم بهتر آن بود که اخبار عرب که بقم آمده‌اند درین کتاب یاد کنم، زیرا که ایشان آن کسی بودند که مالک شهر قم شدند، و آنرا تکویر «۲» کردند، و بارو کشیدند، و ایشان را بقم چندین آثار و علامات بوده. پس اولی «۳» آن دیدم که آن کتاب را با این کتاب جمع کنم، و [ایضا] اخبار طالیه «۴» که به قم آمدند، و وطن ساختند یاد کنم.

و اگر چه اشارت کرده بودند مرا، که من یاد نکنم درین کتاب، إلا کسی که او را مآثرتی «۵» و فضیلتی و شهرتی باشد. بدرستی که ابن ابی معاد جرجانی، که از جمله وجوه اهل قم بود، مبلغی معین به ابن ابی حجاج قمی بخشید، تا نام او در کتابی که آن را کتاب رؤسا «۶» گویند یاد کند، أبو حجاج قبول نکرد، و از آن منع نمود، و بهانه آورد که من مآثرتی و منقبتی ازو نمیدانم، که موافق مضمون کتاب من باشد.

و من کتاب او ندیدم، و غرض او نشناختم، تا بر مقتضیء دعویء او جواب دهم. آری

(۱). یعنی قصد داشتم که تاریخ خاندان عرب اشعری را در دوران جاهلیت و پس از اسلام بیاورم.

(۲). تکویر یعنی کوره (- شهر) گردانیدن.

(۳). برتر و بهتر.

(۴). تمامی کسانی که ریشه و تبار آنان به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام می‌رسد را طالبیه گویند.

(۵). کار نیک.

(۶). یادی و نامی از ابن ابی معاد جرجانی و ابن ابی حجاج قمی و کتابش «کتاب الرؤساء» در منابع نیامده است، تنها در «الذریعه»:

۱۷/ ۲۷۵ از این دو تن و کتاب به نقل از تاریخ قم اشاره شده است، که نشان می‌دهد شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز یادی از آن دو و کتاب در منابع نیافته است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۵

رای من مباین «۱» رای اوست، و مقصود من خلاف مقصود او، زیرا که چنین رسانیدند به من، که او تصنیف کتابی کرده، که مشتمل باشد بر مآثر و مناقب بیشترین فاضلان و مشهوران جهان، و ممکن که نیافته باشد سیلی و طریقی، که از خلاف رسم و مقصود خود در گذرد. و غرض و مقصود من ذکر مردان شهر خود، از طالبیه و عرب و عجم است، و ذکر مدح ایشان، جناح حمزه در کتاب اصفاهان، حکایت میکند از ذکر مردان اصفاهان.

پس بدانکه هر که متصدی تصنیف کتابی، و مصنف جمع رساله کردد، با نفس خود مخاطره میکند، و خود را در معرض معارضه خداوندان فضل و فهم و نقص «۲» می‌آورد. و از طعن طاعنان، و ملامت عیب‌جویان بسلامت نخواهد بود. و از دست و زبان ایشان خلاص نخواهد یافت؛ مگر بتوفیق باری جلّ ذکروه، و عزّ اسمه، جناح شاعر گوید:

شعر

من تجلی «۳» بغیر ما هو فیه فضحته شواهد الامتحان «۴» این کتاب که من تصنیف میکنم، اگر مشتمل بر غیر این معنی و مقصود بودی، از فنون آداب، و صنوف اشعار مدونه، بسیار آسان‌تر بودی از جمع اخبار شهری که محلّ او مندرس شده باشد، و اهل او منقرض کشته، و از آن نام و نشانی مانده. و هر قصه و خبری و حکایتی در مرتبه خود یاد کردن.

(۱). مباین: تفاوت، جدایی.

(۲). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها ضبط این کلمه (نقص) است، و احتمالاً ضبط صحیح آن (نقض) باشد که مقصود کسانی است که بر نوشته نویسندگان ایراد و نقض و عیب وارد می‌کنند.

(۳). در نسخه اصل و تمامی نسخه‌ها (تجلی) ضبط شده، لیکن در کتاب «الزهره: ۲/ ۸۰۶» (تحلی) است که همو درست است.

(۴). این بیت را ابو بکر محمد بن داود اصفهانی (متوفای ۲۹۷ هـ) در کتاب «الزهره: ۲/ ۸۰۶» به شاعری گمنام نسبت داده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶

و من بیشتر از آنج درین کتاب مسطور است، از کتابهای بلدان و بنیان، و تواریخ خلفا، و از کسانی که ایشانرا معرفتی و خبری و دانشی بود، بدان یاد گرفتیم، و از صحف و دفاتر موجوده بنزدیک ایشان بیرون آوردم.

و غرض من درین سخن آنست، که چون منکری بدانند و ببینند، که من این کتاب و اخبار، از این کتابها بیرون کرده‌ام، و کتابی ساخته انکار نکنند، و نکوید که سخن دیگران جمع کرده است، و نسبت آن با خود کرده. نیست مرا درین کتاب بغیر از جمع و ترتیب؛ مگر آن اخبار که خاص اند به قم و اهل قم، که من در جمع آن زحمت کشیدم. و آنج جز از آنست از تواریخ و دیگر کتب است، من آن را درین کتاب ایراد کرده‌ام، تا بدان مترّین «۱» و آراسته کردد. و چون این کتاب را مطالعه نمایند، ایشان را حظّ انتفاعی باشد، از بهر آنکه هر کس که مطالعه این کتاب نماید، و نظر درین کتاب کند، او را با قم و اخبار قم، جناح مرا میل و

ارادتست، او را میل و ارادت بخواندن بود، چه غرض و مقصود من ذکر شهر خود، و همشهریان خود، و ذکر مناقب و مفاخر و مآثر ایشانست. و همیشه این معنی در میانه اهل زمان جاری و عادت بوده، و بعضی از بعضی فرا گرفته، و در کتب خود جمع کرده، و به ودیعه یاد کرده، تا مجموعه ایشان را طراوتی و لذتی و زینتی باشد.

و مع هذا، تصنیف هر مبتدئی، و تألیف هر مخترعی، از سخن لاغر و فربه، و خلل و حشو «۲»، و زیاده و نقصان، خالی و صافی نباشد، و بی تکلف، که از اهل انصاف نباشد، هر آنکسی که مطالعه این کتاب کند، و آنکس از اهل عقل و فضل و تمیز و معرفت باشد، از من طلب آن نماید، از شرائط تألیف و تصنیف، جناح مبرز فاضل کامل را، با آنک علم او محیط باشد، که هر کس که طلب عیبی کند، البتّه بیابد، و معنی این آیت نیز میداند، که:

(۱). زینت یافته.

(۲). در زبان عربی کلمه حشو (به کسر و ضمّ حاء) به معنای افزودن مواد به درون شی تو خالی است، لیکن امروزه در زبان فارسی در معنایی مرادف با گفتار یا نوشتار بی ارزش استعمال می‌شود.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷

وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ «۱». و این مثل نیز شنیده باشد، که: «لا تعدم الحسناء ذامًا»، یعنی زن صاحب جمال، هر چند که در حسن و جمال به مرتبه اعلی رسیده باشد، مذمت کننده خود را کم و کم نیابد.

و چون عفو فرماید، و بر زلل و خطا مسامحه و اغضا «۲» نماید، و موضع خلل به صواب و سداد اصلاح کند، بزرگی نموده باشد، و در محاسن و مناقب خود افزوده، و محمود شیم «۳» خود اظهار کرده، زیرا که مؤلف هر کتابی، از قول عیب جوی بسلامت نخواهد بود، اعم از آن که در آن تألیف مخطیء «۴» باشد یا مصیب.

چنین گویند که: مأمون مصحفی را طلب کرد، که درو غلط و سهو واقع نشده باشد، کاتبی دانا با احتیاط بنشست، و بتکلف مصحفی بنوشت. چون مأمون نظر کرد در آن مصحف، دید که در اول آن در این آیت، که: (بسم الله الرحمن الرحيم)، لفظ «رحیم» را بر «رحمن» مقدّم داشته بود. و بیشترین مردمان دشمنان او بودند، و درین غلط او را جاهل و نادان شمردند.

و مع هذا، من معترفم بذانک مبلغ و مقدار علم و فهم من اینست، و قیمت هر مردی در آن مقدارست از علم و دانش، که خود را بذان بیاراید.

و آنچه من درین کتاب جمع کرده‌ام - اگر حقست و اگر باطل - نسبت آن با صاحبش کرده‌ام. و آنچه درین کتاب اتفاق افتاده است از افراط و تفریط، در لفظ و در فعل، من از آن بری‌ام، چه سخن دیگری است، و منسوبست با صاحبش. و من از خدای عزّ و جلّ در می‌خواهم، که ما را بذکر خود مشغول گرداند، و بر شکر نعم

(۱). سوره یوسف: آیه ۷۶.

(۲). از ماده (غضّ) به معنای چشم پوشی.

(۳). خصلتهای نیک و ستوده.

(۴). خطا کار.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۸

حریص. و ما را در قول و عمل توفیق صلاح و صواب دهد، و از عجب و تکبر، و جهل و غلبه هوی و تعصب، و از قول بی‌فائده، و از آنچه ما نشناسیم و کوئیم و ندانیم، و دعوی آن کنیم، در پناه خود گیرد. و به جبل متین او معتصمیم، و در هر حالی ازو طلب یاری

می‌کنیم، و برو توکل می‌نمائیم. و پیغمبر او، و أهل بیت و اولاد و عتره او را، وسیله و شفیع می‌سازیم. و هو الموفق للصواب، و حسنا و نعم الوکیل.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹

[فهرست کتاب تاریخ قم]

باب اول در ذکر قم، و سبب نام نهادن قم بذین نام، بعد از نام نهادن او بفارسی. و ذکر قدیم امر قم و حدیث آن. و صورت فتح ناحیت آن. و انتهایء حدود آن. و مسافت أقطار آن. و ذکر طول و عرض و برج طالع آن. و عدد راهها، و دروازاها، و میدانها، و مسجدها، و حمامات آن. و سبب جداکردن آن از اصبهان. و وقت شهر ساختن آن. و آنچه در بقعه و خطه قم داخل است، و بدان تعلق دارد از ضیاعها، و نامهایء آن. و ذکر بارویء کهنه و نو. و ذکر اول مسجدی که بقم بنا نهادند، و منبر را در آن نصب کردند، تا آنکاه که مسجد جامع بدان بنا نهادند، و منبر بدان نقل کردند. و ذکر سرآهایء خراج، و دار الضرب. و سرآهایء حکام و ولات و زندانها. و ذکر کاریزها، و جویها، و رودخانها، و آسیاها، و مقاسمت آبهایء آن، و مساتیق آن، و عدد ضیاعها و رساتیق «۱» که از دیگر شهرها باقم جمع و اضافت کردند. و ذکر بعضی از طلسمات «۲». و ذکر بعضی آتشکدههایء نواحیء آن، که مشهور و معروف بوده‌اند. و ذکر فضیلتهایء قم و نواحی و ساکنان آن. و آنچه از آفات و عاهات «۳» بذیشان رسیده است. و این باب مشتمل است بر هشت فصل.

(۱). جمع رستاق، معرب روستا.

(۲). این یک سطر در نسخه چاپی نیامده است.

(۳). نقص در اعضای بدن را عاهه گویند.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۰

باب دوم در آنک قم را چند نوبت مساحت کرده‌اند. و چند نوبت مال بر آن نهادند. و مبلغ خراج آن چند نوبت بوده است. و نامهایء ضیاع «۱» آن، و ذکر انواع خراج، تا آنکاه که شیخ امین، أبو الحسن عتّیاد بن عباس «۲» رحمه الله در آن سال که او را وفات رسید، و آن سنه [اربع - أو خمس - و] ثلثین و ثلثمائه «۳» هجریه بود مقرر کردانید. و ذکر نجوم و رسوم و مؤن و اخراجات آن. و ذکر رسوم صدقات بقم، و آنچه در امر خراج در آیام عجم و در اسلام آمده است. و ذکر وجوه أموال و احکام زمینها. و این باب مشتمل است بر پنج «۴» فصل.

*** باب سوم در ذکر طالبیه که بقم نزول کردند، و وطن ساختند. و ذکر بعضی از فضائل مرویه در حق ایشان، بعد از ابتدا به ذکر اولاد امیر المؤمنین علی و فاطمه، و ائمه معصومین علیهم السّلم، و عدد فرزندان ایشان، و مدت أعمار «۵» ایشان، و وقت وفات ایشان.

و این باب مشتمل است بر دو فصل.

(۱). جمع ضیعه به معنای زمین کشاورزی.

(۲). ابو الحسن عتّیاد بن عباس طالقانی، پدر صاحب بن عتّاد، و وزیر رکن الدوله بویه.

(۳). سال ۳۳۴ یا ۳۳۵ هجری. در نسخه اصل این تاریخ سنه ثلثین و ثمان مائه ضبط شده که نادرست است.

(۴). در نسخه اصل: پنجاه ضبط شده که خطاست.

(۵). اعمار: جمع عمر.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱

باب چهارم در ذکر آمدن عرب از آل مالک بن عامر اشعری بقم و آوه، و وطن ساختن ایشان بقم و آوه. و سبب آمدن ایشان از کوفه بقم؛ بر اختلاف روایات. و به چه سبب حجاج [بن] یوسف، محمد بن سائب بن مالک اشعری را بکشت. و این باب مشتمل است بر دو فصل.

*** باب پنجم در ذکر اخبار رجال عرب اشعریان، آنهایی که مسلمان بودند، و اسلام آوردند. و سبب مسلمان شدن ایشان. و مهاجرت ایشان با حضرت رسالت. و فضیلت‌های مرویه در حق ایشان. و حکومت و مفاخر مشهوره، و اخبار درباره ایشان؛ در ایام جاهلیت. و ذکر قبائل و عشائر ایشان. و بعضی از واقعه‌ها و ایام، [و] اشعار ایشان. و این باب مشتمل است بر دو فصل.

*** باب ششم در ذکر اُنساب عرب از فرزندان [عدنان] بر سبیل عموم. و فضل یمن بر سبیل خصوص. و ذکر نسب قحطان، و آن روایات که درین باب مروی‌اند.

و این باب مشتمل است بر پنج فصل.

*** باب هفتم در ذکر اخبار عرب که بقم متوطن شدند. و کدام از ایشان مرتبه ریاست و بزرگی

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲

یافت. با بعضی دیگر از اخبار ایشان بر سبیل عموم.

و این باب مشتمل است بر پنج فصل.

*** باب هشتم در ذکر حوادث و واقعه‌های مشهوره، که در میان این جماعت عرب واقع آمده‌اند.

و این باب بر یک فصل موضوع «۱» است.

*** باب نهم در ذکر جماعتی از عرب و عجم، از خلفا و سائر سلاطین، که بقم والی و حاکم و صاحب مرتبه بودند. و ذکر بعضی از کتاب ذیوان، که اُسامی‌ء ایشان محفوظ بوده است.

و این باب مشتمل است بر یک فصل.

*** باب دهم در ذکر وقت ظهور اسلام بقم، و ذکر فضائل مرویه در شأن عجم. و ذکر عجم که بقم بوده‌اند، در ایام القدیم و ایام الحدیث، از آن کسانی که از قم بوده‌اند، و از آنهایی که به قم آمده‌اند.

و این باب سه فصل است.

(۱). موضوع: وضع و قرار داده شدن.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۳

باب یازدهم در ذکر تواریخ سنین ولأه و حکام قم. و جریها. و خراج و مسافت آن در سال شهر و کوره کردانیدن- و آن سنه تسع و ثمانین «۱» هجریه است- تا آخر سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه «۲». و ذکر نامها، و بعضی از اخبار. و عدد ایشان، و آن دویست و یک شخص‌اند.

و این باب مشتمل است بر یک فصل.

*** باب دوازدهم در ذکر اسامی‌ء قضاة بقم، و بعضی از اخبار ایشان، و بجه سبب خلفا قضاة را بقم نفرستادند؛ تا به وقت خلافت

مکتفی. و ذکر نامه‌ای مردانی از عرب، که عرب ایشان را اختیار کردند از برآیء حکومت و قضا بتراضیء ایشان، تا آنکه آنکه که مکتفی دیگر باره رسم تولیت قضاة بقم معین کرد، و قضاة را بقم فرستاد.

و این باب مشتمل است بر یک فصل.

*** باب سیزدهم در ذکر سنن خلفا و وزرا، و حوادث مؤرخه بقم و دیگر شهرهای اسلام، بعد از ابتدا به ذکر مولد رسول خدا صلی الله علیه و [آله و] سلّم، و تمامی اخبار او از روز مبعث او تا روز هجرت. و دیگر تواریخ کزیده از سال هجرت، تا آخر سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه «۳».

و این باب مشتمل است بر یک فصل.

(۱). سال ۸۹ هجری.

(۲). سال ۳۷۸ هجری.

(۳). سال ۳۷۸ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۴

باب چهاردهم در ذکر ضیاع و حصص سلطان بقم و آوه، و انواع آن از خاصه: قدیمه، و معروفه به عباسیه، و از عامه: و فراتیبه و سهلاتیه و یعقوبیه، و حدیثیه مقبوضه در سنتی ست و سبع و ستین و ثلثمائه «۱». و مبلغ خراج آن، و عدد سهام آن، با ذکر دیگر از سبهای شهر آوه؛ که در دفتر سلطانی یاد نکرده‌اند.

و این باب مشتمل است بر یک فصل.

*** باب پانزدهم در ذکر ضیاع و حصص موقوفه بقم، و ذکر مبلغ خراج آن، و عدد سهام آن، و ذکر بآثر و خراب از آن. و ذکر متولیان از اهل قم از عرب و عجم، و ایشان جهل نفر بوده‌اند. و ذکر تفحص احوال بزمین حصص موقوفه، و بمتولیان از جهت خلفا و ولایه بقم، تا آنکه که جمله اقطاع شدند.

و این باب مشتمل است بر یک فصل.

*** باب شانزدهم در ذکر اسامی بعضی از علمای قم، و عدد خواص ایشان؛ و ایشان دویست و شصت و شش نفر بوده‌اند. و عدد عامه از اهل قم، که بقم مشهور بوده‌اند؛ و آن چهارده نفر بوده‌اند، و ذکر مصنفات، و روایات ایشان، و بعضی از اخبار ایشان.

و این باب مشتمل است بر دو فصل.

(۱). دو سال ۶۷ و ۳۶۶ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۵

باب هفدهم در ذکر اسامی بعضی از ادبا و کتاب و امثال ایشان، که بقم بوده‌اند، از مثل: فیلسوف، و مهندس، و منجم، و نساخ، و وراق، با ذکر بعضی از اخبار، و رسائل، و مصنفات ایشان.

و این باب مشتمل است بر یک فصل.

*** باب هجدهم در ذکر بعضی از شعرا که مدح اهل قم گفته‌اند. و عدد آنکسانی که ذکر و شعر ایشان محفوظ و مشهور بوده است، و ایشان چهل نفراند. و ذکر شعرائی که بقم و آوه پیدا شدند، با بعضی از اشعار ایشان بعربی و فارسی، و ایشان صد و سی نفرند.

و این باب مشتمل است بر سه فصل.

*** باب نوزدهم در ذکر یهودیان و مجوسیان بقم و نواحی آن، و مالی جند که بریشان حوالت بوده است، و رسوم آن. و آنچه وارد شده درین باب از آثار مرویّه. و سبب ترک کردن ترسایان و وطن ساختن بقم، و نزول کردن در آنجا، باختلاف روایات.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۶

و این باب مشتمل است بر یک فصل.

*** باب بیستم در ذکر بعضی از خاصّیّه‌های قم. و ذکر بعضی از عجائب دنیا، و عمره‌های پیغمبران علیهم السّلم، و عدد ایشان. و تمامی تواریخ روزکارها و سنین قرون. و ملوک عرب و عجم، و مختصر از اخبار ایشان، و بعضی از اخبار امم از آدم علیه السّلم تا زمان هجرت رسول ما صلّی الله علیه و آله و سلّم. و ذکر بعضی از سنن عرب، و آداب و احکام و مناقب ایشان، و بتهای ایشان در ایّام جاهلیت. با ذکر بعضی از روایات وارده در باب توحید. و ذکر خاصّیّه‌های قریش و بنی هاشم، و مکه و مدینه، و اخبار نادره از روایات شیعه، و غیر ایشان.

و این باب مشتمل است بر پنج فصل.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷

باب اول «در ذکر قم. و سبب نام نهادن قم بدین نام، بعد از نام نهادن او بفارسی.»

اشاره

و ذکر قدیم امر قم و حدیث آن، و صورت فتح ناحیت آن. و انتهای حدود آن. و مسافت اقطار «۱» آن. و ذکر طول و عرض و برج طالع آن. و عدد راهها و دروازه‌ها و میدانها و مساجد و حمامات آن. و سبب جدا کردن آن از اصبهان. و وقت شهر ساختن آن. و آنچه در بقعه و خطّه «۲» قم داخل است، و بدان تعلق دارد، از ضیاعها «۳» و نامهای آن. و ذکر باروی کهنه و نو آن. و ذکر اول مسجدی که بقم بنا نهادند، و منبر در آن نصب کردند، تا آنکاه که مسجد جامع بدان بنا نهادند، و منبر بدان نقل کردند. و ذکر سرآهای خراج «۴» و دار الضرب «۵»، و سرای حکام و ولات و زندانها. و ذکر کاریزها و جوئها و رودخانهها و آسیاها. و مقاسمات «۶» آبهای آن،

(۱). اقطار: جمع قطر، سرزمین.

(۲). خطّه: (به کسر خاء)، در اصل نام قسمتی از زمین که به منظور ساختمان و شهرسازی خط کشی و علامت گذاری می گردد، و بعدها نام نقشه برداری از شهرها و تنظیم محلات مسکونی گردید.

(۳). جمع ضیعه، به معنای ملک.

(۴). مالیات.

(۵). دار الضرب: ضربخانه.

(۶). قسمت بندی و تعیین سهام.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸

و مساتیق «۱» آن. و عدد ضیاعها و رساتیق «۲» آن از اهل عرب و عجم، و ذکر آن ضیاع و رساتیق که از دیگر شهرها باقم جمع و اضافت کردند، و ذکر بعضی از طلسمات، و ذکر بعضی از آتشکده‌های نواحی آن که مشهور و معروف بوده‌اند، و ذکر فضیلت‌های قم

و نواحی و ساکنان قم، و آنج از آفات و عاهات «۳» بدیشان رسیده است».

و این باب مشتمل است بر هشت فصل.

(۱). مستقه: عبارت از آهنی است مانند ذراع که بر آن علامت و نشان نهند، و بدان آب قسمت کنند، هر علامتی دلیل است بر مقدار مستقه، بعضی دیگر گویند که: مراد از مستقه جزوی است از اجزای این آب. جمع: مساتق و مساتیق. «لغت‌نامه دهخدا: مستقه».

(۲). رساتیق جمع رستاق، معرّب روستا، دیه.

(۳). نقص در اعضای بدن، و در اینجا به معنای گرفتاری و سختی و مشکلات است.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹

فصل اول «در ذکر قم و سبب نام نهادن آن بدین اسم»

اشاره

بعد از نام نهادن فارسی آن. و ذکر قدیم امر و حدیث آن. و صورت فتح ناحیت آن و انتهای آن «۱» آن، و مسافت جوانب آن. و ذکر طول و عرض و برج آن. و در آنک قم را جند راهست، و جند درب «۲»، و جند میدان، و جند مسجد، و جند حمام بوده». چنین گویند: و چنین روایت کرده است احمد بن [محمد]، ابی عبد الله برقی «۳» در

(۱). منتهی الیه مرز سرزمین قم که بدین نام نامیده می‌شود، و جزو ناحیت قم شمرده می‌شود.

(۲). مقصود دروازه‌های شهر است همچون باب خراسان، باب ری و جز اینها.

(۳). او شیخ اجلّ أقدم، احمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی برقی قمی، از بزرگان محدثین و فقهای امامیه در قرن سوم هجری، نیاکان وی از کوفه بودند، و جدّ او محمد ابن علی در واقعه قیام زید بن علی بن الحسین علیهما السلام از سوی یوسف بن عمر والی عراق دستگیر و در زندان کشته شد، و در این هنگام خالد که کودک بود به‌مراه پدرش عبد الرحمن به روستای برقه قم گریخت، و در آنجا سکونت گزید، از این رو خاندان آنها به برقی مشهور گشتند. مورخین دهها کتاب برای احمد بن محمد برقی آورده‌اند که مشهورترین آنها کتاب (المحاسن) است، وی راوی موثق شمرده شده و بزرگان محدثین امامیه از او نقل حدیث کرده‌اند، و نام او در اسناد روایات کافی و جز آن آمده است، شیخ طوسی او را از اصحاب امام محمد بن علی جواد و امام علی بن محمد هادی علیهما السلام شمرده است، وی به روایت مشهور در سال ۲۷۴ ه در قم درگذشت، گویند احمد بن محمد بن عیسی که در آن هنگام شیخ القمیین و رئیس حوزه قم بود با سر و پای برهنه تشییع جنازه او کرد. محدث قمی در هدیه الاحباب می‌گوید: «برقی منسوب است به برقه رود قم، و ظاهر آن همین رودخانه بیرقون است که در پنج فرسخی قم واقع است، و هوای بسیار خوبی دارد، و در آنجا مزاری است معروف به امام

تاریخ قم، متن، ص: ۴۰

کتاب بنیان «۱» که:

«شهر قم را از برآی آن قم نام کردند، که در ابتدای حال مستنقع «۲» میاه بوده است - یعنی جای جمع شدن آبها - و آب ثیمره

«۳» و انار «۴» بدین زمین، که امروز قبضه «۵» قم است

زاده اسماعیل، اهل قم در ایام تابستان بزیارت آن مزار روند به جهت تنزه چند روزی در [کنار] آن رودخانه می‌مانند، و من مکرر به آنجا رفته‌ام».

روستای بیرقان در کوهستانهای جنوب شرقی قم و پس از روستای دستجرد و پیش از روستای وشنوه قرار دارد. و به نوشته تاریخ قم بیرقان معرّب بیرکان است و رودخانه آن نیز احتمالاً در دوره‌های گذشته به نام رود بیرکان مشهور بوده و هنگام تعریب آن کلمه برق را بر رود مقدم داشته و به «برق رود» مشهور گشته است، و انتساب بدان برقی است. «ریاض المحدثین: ۷۶-۸۷».

(۱). از میراث گم‌شده برقی است، و در منابع نام آن به اختلاف و با ضبط، «کتاب الیّیان، کتاب التّیّیان، بنیان» آمده است، نجاشی در رجال خود کتابی به نام «البلدان و المساحة» را در شمار کتاب‌های او آورده است.

(۲). باتلاق.

(۳). در سر تا سر این فصل در نسخه‌ی اصل همواره از این آب با ضبط (ثیمره) یاد شده، و در دیگر نسخه‌ها با تاء ضبط شده است، همچنین در کتاب «محاسن اصفهان» مافروخی، تیمره و تشیه آن دیمرتین آمده، و در «معجم البلدان» یاقوت حموی نیز از التیمره و التیمیره الکبری و الصغری یاد کرده، این آب که در آن دوران به سمت قم روان بوده است، رودی است که از ارتفاعات محلات و خوانسار (در جنوب استان قم) به قم می‌آمده و در مسیر خود و پس از پیوستن شاخه‌های فرعی متعدد دیگری رودخانه اصلی قم که امروزه به نام قمرود و در قرن سوم و چهارم هجری به نام (أناربار) مشهور بوده را تشکیل می‌داد، از این رود در منابع جغرافیای تاریخی قم به نام آب نیمور یاد شده است «راهنمای جغرافیایی تاریخی قم: ۳۵» که احتمالاً تحریف شده نام ثیمره می‌باشد، همچنانکه احتمالاً نام کمره (از آبادی‌های پیرامون آشتیان) برگرفته از دیمره (مفرد دیمرتین یا ثیمرتین) بوده باشد، و بنا به نوشته استاد دکتر علی اشرفی صادقی: صیمره/ سیمره شهری بوده که ویران شده و خرابه‌های آن در اراضی دره شهر کنونی در پشتکوه (ایلام) قرار دارد «میراث شهاب، شماره ۲۹/ ص ۵۵».

(۴). رودخانه أناربار که نام کهن رودخانه‌ای است که از میان شهر قم می‌گذرد و در نهایت به دریاچه نمک فرو می‌رود.

(۵). کذا در اصل و بقیه نسخه‌ها، و احتمالاً صحیح آن قصبه باشد در چند سطر بعد نیز با ضبط قصبه می‌آید، و مقصود، سرزمین مسکونی قم است.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۱

جمع می‌شد، و آنرا هیچ منفذی و ره‌گذری نبود، از اطراف ثیمره و انار آب می‌آمد، و بذین موضع جمع می‌شد، و بحوالی و جوانب آن انواع گیاه رسته شد، و علف‌زار کشته، چنانکه چراگاه دؤاب «۶» بود. و روزکار «۷» از کثرت نبات و گیاه، که بذین موضع بوده سبز شده، تا غایت که این موضع را کبود دشت «۸» نام کرده بودند. و در عرب جمع‌شدن آب را قم «۹» گویند. و ازین جهتست که آفتابه را قمقمه «۱۰» گویند، و جمع آن قماقم. چون قم مجمع آبهای ثیمره و انار بود، آنرا قم نام نهادند».

و بعضی دیگر گویند- چنانچ یاد کردیم- که:

«قصبه قم مجمع و مستنقع آبهاء ثیمره و انار بود، و او را از هیچ طرف منفذی و ره‌گذری نبود، و بحوالی و جوانب آن چندین علف‌زار و مرغزار، بواسطه کثرت آب پیدا شده بود، و از جوانب و اطراف رعاء و شبانان بواسطه علف کرد بر کرد آن خیمه زدند، و خانها بنا

(۶). چهارپایان.

(۷). کذا در اصل، و شاید مقصود از آن روزگار و دورانهای طولانی باشد که سرزمین قم پوشیده از علف و سبزه بوده است.

(۸). این ترکیب احتمالاً فارسی شده و برگرفته از اصطلاح عربی (سواد) است، که صفت دشتهای سرسبز و پوشیده از درختان می‌باشد، همچون دشتهای پوشیده از درختان نخل در کوفه و پیرامون آن که در تاریخ به (ارض السواد) شهرت دارد، بویژه آن که راوی این خبر خود اصالةً از اهالی کوفه است، و ذهن او با این اصطلاح مأنوس بوده است.

(۹). در «لسان العرب» در ذیل ماده (قمم) به نقل از ابن الاعرابی آمده است: (قَمَّ اذا جمع، و قَمَّ اذا جَفَّ) که نشان می‌دهد لفظ قم از الفاظی است که دارای معنای متضاد است.

(۱۰). در «لسان العرب» در ذیل ماده (قمم): القمم: الجرّة. که در فارسی به او کوزه گویند.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۲

نهادند، و مأوی «۱» ساختند. و آن خانه‌های ایشان را بفارسی کومه نام نهادند، پس بسبب مرور ایام و زمان، درین اسم تخفیفی واقع شد، و گفتند: کم، پس آن را معرّب کردانیدند، و گفتند: قم.

بعد از آن جوئی از آن موضع روان کردانیدند با موضعی براه ری، که آن را قارص گویند، به مرور ایام که آب در آن مواضع روان می‌شد، و از هر جانب خاک را فرا می‌گرفت، تا آنگاه که رودخانه کشت، و آبهای تیمرتین و انار در آن روان می‌شد «۲».

و چنین گویند که: «برابر تیمره و برق رود، چشمه بود بسیار آب، بدیهی که آن را کب می‌گفتند، بیشترین این آب که بزمین قم جمع می‌شد، از چشمه کب رود بود، یعنی از وادی کب «۳»، بعد از آن کب رود را معرّب کردانیدند، گفتند: قمرود».

(۱). سرپناه و پناهگاه.

(۲). در نسخه اصل جمله (و از هر جانب خاک را فرا می‌گرفت، تا آنگاه که رودخانه کست) آمده است، که به نظر می‌رسد تکرار عبارت پیشین می‌باشد.

(۳). بر طبق اشاره نویسنده، مقصود از وادی کب (یا دشت کب) دشتی است که از ارتفاعات و کوهپایه‌های خوانسار و محلات (در جنوب قم) آغاز می‌شود، و در آن سرشاخه‌ها رودهای فرعی سرازیر به سمت دشت محصور در میان این بلندیها و کوهپایه‌ها به یکدیگر پیوسته، و همگی با هم رودخانه قمرود را تشکیل می‌دهند، این رودخانه از گذشته‌های دور تاکنون همچنان به سمت قم رهسپار است، و رودخانه اصلی شهر قم را تشکیل می‌دهد، که از میان شهر عبور می‌کند، این رود را در دوره‌ای رودخانه اناربار (به علت فراوانی باغستانهای انار پیرامون آن که در لهجه محلی قم به نار مشهور است، زیرا هنگام طغیان آب این رودخانه در قم وقتی می‌شود که گل‌های انار بیار آمده است، «سفرنامه افضل الملک: ۷۵» نیز می‌نامیده‌اند، آب این رودخانه در پایان به دریاچه نمک فرو می‌رفت، و امروزه در فاصله ۶۰ کیلومتری جنوب قم و در نزدیکی شهر دلیران سدی بر روی این رودخانه بسته شده، و از هدر رفتن این آب به دریاچه نمک جلوگیری بعمل می‌آید. و احتمالاً مقصود نویسنده از (چشمه‌ای بود بسیار آب) همان جویها و رودخانه‌های کوچکی است که از ذوب شدن برف کوهها به وجود می‌آمده است، و گرنه چشمه هر مقدار پر آب باشد توانایی تشکیل رودخانه پر آب قم رود را ندارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳

و همچنین أحمد بن [محمد، أبو] عبد الله برقی، گوید که: این چشمه، و این موضع اسکندر بینباشت.

چنین گویند که: «کبشها «۱» و کوسفندهاء بزرک را دست و پای محکم می‌بست، و سر ایشان می‌برید، و ایشانرا با کوشت و پوست و دست و پای، در منبع آن آب می‌انداخت.

و بعد از آن بفرمود تا خاک آوردند، و بر سر ایشان ریختند، و پائنها محکم کردند.

راوی چنین گوید که: من این موضع و چشمه را دیدم، که آب از آنجا بیرون می‌آمد، نه بسیار. اهل قم از روان کردن آن آب ابا «۲»

می‌کردند، و منع می‌نمودند، از سبب آنک نبود که بدان آب غرق شوند.
و همچنین: آل سعد اشعریان که بقم غلبه «۳» شدند، از اخراج «۴» این آب منع می‌کردند.
و چنین کویند که: قم را در قدیم الایام صفرا نام نهادند، و صفرا خواندند. و در روز کار عجم، تا آنکه که آل سعد بن مالک «۵» نزول کردند بقم، آب عزیز الوجود و کم بوده است». و در کتاب سیر الملوک عجم «۶» چنین آورده‌اند که:

(۱). کبش: گوسفند نر.

(۲). خودداری.

(۳). غالب و چیره شدن.

(۴). سرگشودن و بیرون آوردن.

(۵). در سر تا سر نسخه اصل ضبط این کلمه ملک است که مقصود همان مالک می‌باشد، که بنا بر رسم الخط کهن عربی الف میانی حذف می‌شود.

(۶). در منابع کتابشناسی کتابی به این نام نیامده است، تنها شیخ آقا بزرگ تهرانی در «الذریعة: ۱۲ / ۲۷۸» کتابی به نام «سیر الملوک» را به ابو محمد عبد الله بن روزبه مشهور به ابن المقفّع نسبت می‌دهد، که آن را از زبان پارسی پهلوی به عربی ترجمه نمود، و بعدها خواجه نصیر الدین طوسی آن را از عربی به فارسی دری برگرداند. و این کتاب احتمالاً همان کتابی است که به تاریخ قم، متن، ص: ۴۴

«جون بهرام جور «۱» به جانب بلاد آرمیته می‌رفت، اتفاقاً ره‌گذر او بر دیهی بود از تخوم «۲» ساوه، که آنرا طخرو «۳» می‌کویند، بدین دیه آتشکده بنا نهاد، و آتش در آن بر افروخت، و بازاری در آن بدید کرد. و قم و رستاقهای آن را بنا نهاد، و آن را ممجان نام نهاد، و بمزدجان «۴» بارو کشید».

و ابو عبد الله احمد بن محمد بن اسحق همدانی الفقیه «۵»، چنین روایت کند، در کتابی که آنرا «کتاب بلدان» نام کرده است، که: قم را قمساره «۶» بن لهراسف بنا کرده است.

و ابو عبد الله حمزه بن حسن اصفاهانی در «کتاب اصفهان» یاد کرده است:

«که جون عرب اشعریان بقم آمدند، در جوانب قم در خیمها از موی نزول کردند.

جون درین ناحیت متمکن شدند، در صحاری هفت ده، خطّه و منزل ساختند، و

خواهش ناصر الدین عبد الرحیم حاکم اسماعیلی قهستان-، که ابن الندیم در «الفهرست» در ذیل ترجمه عبد الله بن المقفّع از آن با نام «کتاب خداینامه فی السیر» یاد می‌کند- فراهم آمد.

(۱). مقصود همان بهرام ساسانی مشهور به بهرام گور است.

(۲). کناره و حاشیه.

(۳). این روستا همچنان پابرجاست و در ۳۵ کیلومتری غرب قم در جنوب جاده قم- ساوه میان کاروانسرا سنگی و گازران قرار دارد، و در زبان محلی و اهالی قم با ضبط طغرو خوانده می‌شود.

(۴). از روستاهای پیرامون قم است، که به گفته افضل الملک «سفرنامه قم: ۱۸۷» از رودخانه مزدیجان مشروب می‌شود، و همو احتمال داده است که این نام شاید معرّب (مزدکان) باشد.

(۵). جغرافی دان مشهور همدانی معروف به ابن الفقیه، نویسنده کتاب «البلدان» متوفای حدود سال ۲۹۰ ه ق، که ابن الندیم در «الفهرست: ۱۷۱» درباره این کتاب می گوید: «أخذته من كتب الناس». این کتاب به اهتمام مولر در سال ۱۸۸۴-۱۸۹۱ میلادی در دو جلد در لیدن چاپ شد، و مختصر آن را نیز دخویه در یک جلد به سال ۱۸۸۵ م در لیدن چاپ نمود. این کتاب یکی از منابع «تاریخ قم» است و در هفت مورد از این کتاب نقل می کند.

(۶). در «انوار المشعشعین: ۱/ ۵۰» این نام قماره بن لهراسب ضبط شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵

سراها و بناها و قصرها و عمارتها بنا نهادند، و فرود آمدند. و آن هفت ده «۱»: ممجان «۲»، و

(۱). درباره این دیه‌ها و تعداد آن در فصل سیم توضیحاتی می آید، و بنا به روایاتی تعداد آنها را کمتر قرار می دهد، تشخیص و تعیین موقعیت جغرافیایی کنونی این هفت موضع ناممکن است، تنها از این میان شاید بتوان به احتمال موقعیت دو دیه را تعیین کرد: یکی کمیدان (به ضم کاف و فتح آن به اختلاف ضبط در نسخه‌ها و زبان محلی) که در شمال شهر قم کنونی قرار دارد، و احتمالاً محدوده جنوب قبرستان وادی السلام و میدان الهادی تا میدان تره‌بار را، که در سمت غرب رودخانه واقع است را شامل می شده. «انوار المشعشعین: ۲/ ۶۶» و دیگری دیه مالون است که به علت وجود بقعه شاه احمد قاسم (احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر الصادق علیه السلام) که به گفته مورخین قم در گورستان روستای مالون دفن شده است، می توان موقعیت کنونی آن را تعیین کرد، که همان محدوده‌های پیرامون این بقعه است، که امروزه یکی از محلات مرکزی شهر قم می باشد، و در جنوب شرقی آن باقیمانده خندق قم همچنان پابرجاست، و از شمال و غرب آن تا سالهای اخیر دربها و گذرهای متعددی به محله‌های قدیمی قم همچون گذر قلعه- گذر جدا، و جز اینها وجود داشت.

(۲). یعقوبی (متوفای ۲۸۴ ه) در «کتاب البلدان» از این روستا با نام منیجان یاد می کند، لیکن طبیعی است که ضبط تاریخ قم صحیح تر است زیرا او اهل قم است و آشناتر به ضبط دقیق اسامی محلات و روستاهای قم، لیکن یعقوبی درباره این روستا سخنی دارد که موقعیت جغرافیایی دقیق آن را روشن می کند او می گوید: (و مدینه قم الکبری یقال لها منیجان ... و الی جانبها مدینه یقال لها کمندان، و لها واد یجری فیه الماء بین المدینتین علیه قناطر معقوده بحجارة، یعب علیها من مدینه منیجان الی مدینه کمندان). و استاد علی اصغر فقیهی- قم شناس معاصر- در توضیح این متن در «تاریخ مذهبی قم: ۶۸» می فرماید: اگر امروز بخواهیم محل دو قسمت منیجان و کمندان را معین بکنیم با توجه به این که محل کمیدان که تبدیل به زمین مزروعی شده کاملاً معین و در شمال غربی خاکفرج و وادی السلام واقع است، باید بگوئیم که منیجان در سمت راست رودخانه و در حدود چهار امامزاده و اطراف شاهزاده سید علی و نزدیکی‌های راه سراج، و قنوات در کنار راه قمروود بوده است، و کمیدان در سمت چپ رودخانه و در همین جا بوده که اکنون به همین نام است (محدوده کوچه فرهنگ در خیابان امام)، و نهری مخصوص که از رودخانه جدا می شود و به نام نهر کمیدان است آن را

تاریخ قم، متن، ص: ۴۶

قزدان «۱»، و مالون، [و جمر] «۲»، و سکن، و جلنبدان، و کمیدان است که الیوم قصبه و محلتهای قم است. و حصون «۳» و حصارهای این دیها درین محال قائم و راسخ اند، و علامات و نشان آنند.

جون سرآهای ایشان بذین دیه‌ها هفت کانه بسیار شدند، و بیکدیگر نزدیک کشتند، از نامهای این هفت دیه، نام قریه کمیدان «۴» اختیار کردند، و مجموع این دیه‌ها هفت کانه را کمیدان نام نهادند.

بعد از مدتی جند، در این نام اقتصار «۵» کردند، و چهار حرف از جمله شش حرف کمیدان بینداختند، و بر دو حرف اختصار «۶»

کردند، و گفتند: کم. پس اعراب «۷» دادند، و گفتند که کم. و این تخفیف و اختصار و اقتصار، در میانه ایشان بسیار بوده است، و عادت شده، و

- مشروب می‌سازد، و محل پل‌ها از محاذی قبرستان وادی السلام فعلی به طرف شمال در امتداد البرز قرار داشته است.
- (۱). در برخی از نسخه‌ها با ضبط (غزوان) نیز آمده است، و به نوشته «راهنمای جغرافیایی تاریخی قم: ۷۹»، مزرعه غزوان (بر وزن یزدان) جنب مزرعه طبشقران (یا طبشقران) است که اراضی آن پشت باره شهر واقع است.
- (۲). به نوشته «راهنمای جغرافیایی تاریخی قم: ۸۳» از مزارع قدیم است، و از نهر رودخانه مشروب می‌شود، و در زیر بلد واقع است.
- (۳). حصون، جمع حصن: بارو.
- (۴). به گفته «راهنمای جغرافیایی تاریخی قم: ۸۳»: مزرعه کمیدان در جنب بلد واقع است، و از مزارع قدیم است مشروب از رودخانه، از نهر کمیدان آب می‌برد.
- (۵). کم کردن و کاستن برخی حروف به جهت سهولت تلفظ، از این رو مناسب با آن کلمه (اختصار) است نه (اقتصار) چنانکه ضبط تمامی نسخه‌ها است.
- (۶). کذا در اصل، و صحیح آن متناسب با مقصود کلمه اقتصار است، که به معنای بسنده کردن بر الفاظ کاسته شده است.
- (۷). حرکات چهارگانه آوانگاری در زبان عربی (یعنی فتح و ضم و کسر و سکون) را اعراب گویند.
- تاریخ قم، متن، ص: ۴۷
- رسم و عادت ایشان در اَسْمَاءِ عَجْمِيَّةِ بَدِينِ جَارِي بُوْدَه است، چنانچه اَنَار «۱» در اصل اَنَارِبَار بُوْدَه است، بعد از آن اختصار کردند در او، و گفتند اَنَار.
- و اَنَار اسم وادی «۲» قم بوده، و بار اسم کنار وادی، و ره کذر آن. و این رستاق را اَنَارِبَار نام کردند، از برآیء اَنَک بَر کنار وادی واقع شده.
- و همچنین: در اسم کرج «۳» اختصار کردند، زیرا که در اصل بوهین کره بوده است، و همچنین در اَیَّامِ فَرَسِ اَنْرَا بُوْهِنِ کره خوانده‌اند، یعنی خرمنکاه کرج.
- و همچنین: در اسم داراب «۴» اختصار کرده‌اند، زیرا که در اصل وضع در ابجد «۵» بوده

(۱). مقصود رودخانه اَنَارِبَار است که یکی از نامهای کهن رودخانه کنونی قم است.

(۲). دشت.

- (۳). کرج نام شهری بوده است در نزدیکی اراک کنونی، و اکنون یکی از بخشهای کوچک حومه غرب شهر اراک در مسیر جاده اراک- همدان قرار دارد، و به کهرود شهرت دارد، منطقه کرج در قرن دوم محل زیستگاه تیره‌ای از عربهای مهاجر خزاعی به نام (بنی عجل) بود، این خاندان به نام در اوائل سده ۲ هجری به سرزمین جبال کوچیدند و در میانه همدان و اصفهان و ساوه صاحب اقطاع شدند، و ناحیه کرج را آبادان کردند و سرانجام امارت بلاد جبال را از طرف خلفای بنی العباس بدست آوردند. بنی عجل از دشمنان امویان به شمار می‌رفتند و در جنگ بر علیه آنان به حمایت از ابو مسلم خراسانی برخاسته، و پس از پیروزی عباسیان از موقعیت مهمی برخوردار شدند، و نواحی جبل به تیول آنان درآمد. یکی از مشهورترین خاندان عجلی ابو دلف قاسم بن عیسی عجلی کرجی (متوفای ۲۲۶ ه) است، که از شیعیان بود، و اعتبار و نفوذ فراوانی در دوره میانی عباسیان داشت، وی سازنده مسجد جامع ابو دلف در شمال شهر سامرا است که هم‌اکنون پابرجاست، و دارای گلدسته پلکانی مشهوری است.

(۴). در اصل در آب ضبط شده که خطا است، و در تمامی نسخه‌ها ضبط صحیح آن که داراب است آمده.

(۵). آبادیها و شهرهایی که در آنها پسوند جرد یا گرد (به فتح جیم و گاف) به کار رفته است، در ایران فراوان است، همچون

داراب گرد- دستگرد- آلو سگرد- ولاشگرد- بوزنجد- جرجین

تاریخ قم، متن، ص: ۴۸

است، همچنانچ قم در اصل کمیدان بوده است، بعد از آن اختصار کردند و معرب گردانیدند، و گفتند قم.

و کمیدان نام ده بوده است، و ایشان نام ده و نام رستاق- که کمیدان دیه بوده از دیه‌آی او- یکی گردانیدند، گاهی کمیدان گفته‌اند، و مرادشان دیه کمیدان بوده است، و گاهی کمیدان گفته‌اند و مرادشان مجموع دیه‌آ هفت کانه بوده است، که کمیدان یکی از آنست؛ همچنانچ اردستان اسم رستاق است، و نام دیه که قصبه آن رستاقست.

پس سیل و طریق انقلاب «۱» کمیدان با قم، که آن اسم قریه و رستاقست، همچو طریق و سیل انقلاب کوره «۲» اردستانست.

و چنین کویند که: «نام این ناحیت در آخر ایام مملکت فرس، از ایام قباد تا بایام و زمان یزدجرد، ویران آبادان کرد کواد بود «۳»، ویران یعنی خراب، آبادان کرد کواد «۴»، یعنی قباد عمارت کرد، و آبادان گردانید.

سبب آنک: چون قباد بدین ناحیت میگذشت، در آن روزگار که پیش ملک هیاطله «۵»

جرد- میلاد جرد- خسروگرد- و جز اینها، و پسوند گرد که به جرد تبدیل شده، در پارسی پهلوی از فعل کردن می باشد، که در مورد شهرها و آبادیها معمولا پیشوند آنها یکسره نامهای پارتی اشکانی و یا ساسانی است که منسوب به بانیان یا مالکان آن آبادیها است.

(۱). تبدیل.

(۲). شهر.

(۳). به گفته استاد علی اشرف صادقی «نشریه میراث شهاب: شماره ۲۹/ ص ۵۵»: ویران آبادان کرد کواد صورت تغییر یافته «ایران و نارد کواد» است که در منابع پهلوی آمده، و معنای آن «شهر ایران که قباد کرد» می باشد. این نامی است که در زمان قباد به قم داده بودند. ظاهرا چون مؤلف تاریخ قم یا منابع آن معنای فعل «وناردن» را نمی فهمیده‌اند، آن را به عبارت مزبور تبدیل کرده‌اند.

(۴). کواد و کوات، همان غباد یا قباد پدر خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی است.

(۵). هیاطله: جمع غلط هیطال، و هیطال به زبان بخارا مرد قوی باشد، و نیرو را به زبان بخارا

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹

می رفت، چون بدین ناحیت «۱» رسید، در غایت خرابی بود، از خرابی آن پرسید، گفتند: که هیچ ملکی از ملوک، هر ناحیت و موضعی را که اسکندر آن را خراب کرده است، بعمارت و آبادانی آن رغبت نمی کند و نمی فرماید.

چون قباد به دار الملکه «۲» خود مراجعت می نمود، چون بدین ناحیت رسید، بفرمود تا آنرا عمارت کردند، و بدین نام نهادند، و کوره اصفهان را بدو شق «۳» کرد، یکی: شق جی، و یکی: شق ثیمره، و این شق ثیمره را بدین اسم نام کرد.

و همچنین: چون عرب بدینجا آمدند، و فتح این شق بر دست رؤساء مقدمه «۴» لشکر احنف بن قیس میسر شد، و احنف بشیمره مقیم بود، و عرب این کوره را هم شق ثیمره نام کردند. و این اسم بر وی باقی بماند، تا آنکاه که رشید «۵» آن را کوره گردانید. پس کوره و شهر را هر دو قم نام کردند.

بدین دستور که ما یاد کردیم، نواحی و رساتیقی که خارج از ثیمره بودند، مجموع داخل «۶» ثیمره گردانیدند- تا غایت «۷» که دیوان «۸» خراج از فارسی با عربی کردند-

هیताल خوانند، و به تازی گردانیده‌اند هیताल به هیطال «لغت‌نامه دهخدا: هیطال».

- (۱). یعنی ناحیه قم.
 - (۲). کذا در اصل، و صحیح آن دار الملک یعنی پایتخت است.
 - (۳). قسمتی از ناحیه بزرگ که در آن شهری قرار داشته باشد.
 - (۴). پیش‌آهنگان لشکر
 - (۵). مقصود هارون الرشید خلیفه مشهور عباسی است.
 - (۶). یعنی آبادیها و روستاهای پراکنده پیرامون این شق را از لحاظ اداری و خراج و مالیات وابسته به این شق نمودند.
 - (۷). تا آن هنگام که.
 - (۸). دیوان: محل گردآوری دفاتر (مجمع الصّیحف)، فارسی معرّب است، در سبب تسمیه دیوان آمده است که چون کسری سرعت عمل منشیان را در اجرای کارها ملاحظه کرد، گفت این کار تاریخ قم، متن، ص: ۵۰
- [و می‌گفتند]: من رستاق قاسان، من شقّ درام، و من شقّ آبروز «۱»، و دگر «۲» نواحی که با تیمره ضمّ کرده بودند، مجموع یاد نمی‌کردند، بلکه بر یکی اقتصار می‌کردند، و مجموع را بدان نسبت می‌کردند.
- و همچنین: حمزه «۳» روایت کند که این ناحیت از اصپاهان نقل و جدا کرده‌ام، و در قدیم الدّهر استان درام خوانده‌اند». این حکایت که ما مجموع یاد کردیم، از زبان حمزه- در اشتقاق عرب نام قم را از نام کمیدان- بلا شک از اختراع حمزه است، و از خاصّه‌آیء او، سبب آنک نام قم بانفراد، و نام کمیدان بانفراد، و هر دو بهم در ایام القدیم بوده و شنیده [شده]. و صحیح و معتبر و معتمد، در آنک قم را جرا قم نام نهادند، آن روایتست که برقی

دیوان (جن) است. همچنین دیوان به معنای صورت حساب است، و سپس بر حسابگر و جای و موضع وی اطلاق گردیده است. دیوان خراج دفتری بوده است که به حساب خراج زمین‌ها رسیدگی می‌کرده است، و در تشکیلات اداری عهد خلفا عنوان اداره کل محاسبات مملکت و دفتر محاسبات و ضبط مداخل و مخارج مملکت بکار می‌رفته. و گویند در اسلام نخستین بار عمر خلیفه دوم رسم ثبت و ضبط را در دیوان الجند برقرار نمود. و بعدها در عهد عبد الملک بن مروان خلیفه اموی دیوان عراق و شام به عربی نقل شده است. نگاه کنید به: «لغت‌نامه دهخدا: ماده دیوان».

- (۱). این نوشته ظاهراً همانی است که مؤلف آن را در دفاتر دیوانی در دیوان قم دیده بوده است، که پس از تعریب دواوین و دفاتر مالیات و خراج، برای جمع و ضبط و دسته‌بندی کردن خراج و مالیات روستاها و آبادیها، بجای یاد کرد مستقل هر کدام، مجموعه آبادیهای یک منطقه را به شق مربوطه منتسب می‌کرده‌اند و آن شق را به رستاقی که مرکز دهستانها و شق‌های متعدد بوده و خود یکی از چند رستاق قم بوده وابسته می‌کردند، و بدین وسیله دریافت خراج ساماندهی شده، و آسانتر جمع می‌گردیده است.
- (۲). در اصل: ذکر.

(۳). حمزه اصفهانی در کتاب «محاسن اصفهان».

تاریخ قم، متن، ص: ۵۱

کوید که:

«قم مجمع آبهای ثیمره و أنار بود، بواسطه گیاه و علف، رعاة احشام» (۱) و صحرا نشینان آنجا نزول کردند، و خیمه زدند، و خانها بنا کردند، و آن خانه را کومه «۲» نام کردند. بعد از آن تخفیف کردند و گفتند کم. بعد از آن معزب گردانیدند، و گفتند قم «۳». و بلوکات او جزء اصفهان بود، تا در عهد خلافت هارون الرشید، حاکم اصفهان از اهالی قم به دربار خلافت عارض شد، که منال دیوانی خود را به سهولت نمی‌دهند، بذین جهت قم را از اجزاء اصفهان خارج کردند، و منالی موافق ممیزی هارون بر آنها وارد آوردند.»

معتبر و درست این روایتست.

و در روایت شیعه، در حدیثی که من در فصل هشتم ازین باب یاد کنم، آمده است که: «در آن شب که رسول خدا، محمد مصطفی، صلی الله علیه [و آله] و سلم، را به آسمان بردند، ابلیس ملعونرا دید که بذین بقعه به زانو درآمده بود، و مرفق «۴» هر دو دست بر سر زانو نهاده، و نظر در زمین می‌کرد.

رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را گفت: قم یا ملعون، یعنی برخیز ای ملعون. بذین سبب قم را قم نام نهادند «۵».

(۱). در نسخه اصل: رعاة و احشام، و رعاة احشام: چوپانان.

(۲). کومه در زبان عربی به معنای انباشته شدن چیزی است، لیکن مشروط به آنکه انباشته شده ارتفاع کمی داشته باشد، و گرنه بدان کومه گفته نمی‌شود، و از تعبیر احمد بن محمد برقی فهمیده می‌شود که چادرها و خانه‌های ساخته شده در دشت قم به گونه‌ای بوده است که شخصی که از سمت بلاد جبل یا ری یا اصفهان (که هر سه جهت در بلندی قرار دارد) به دشت قم نزدیک می‌شده تعداد زیادی کومه با ارتفاع کم می‌دیده است.

(۳). از این جا تا پایان جمله در نسخه اصل نیامده است.

(۴). آرنج.

(۵). در نسخه چاپی: کردند.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۲

و در روایتی آمده است- که من در فصل هشتم، شرح و بسط آن خواهم کردن:-

«که قم را از آن جهت نام کرده‌اند، که قائم آل محمد، علیه و علیهم السّلام را از این شهر مدد و معاون و مساعد خواهد بود، چنانچ بدان سبب خروج کند، و ظهور فرماید». و الله أعلم.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳

«ذکر صورۀ فتح ناحیت قم»

راویان فتحهای بلاد اسلام، روایت کنند، که:

«بیشترین نواحی اصفهان، که ابو موسی اشعری و امیران لشکر او فتح کردند و بکشادند، بجنک و قهر بود «۱»، و بتیغ و شمشیر بر ایشان غلبه کردند، و فتح آن بر وجه صلح نبوده. و آبروزه ثیمرتین همه نواحی اصفهان بوده»

پس می‌نماید که فتح ناحیت قم بجنک و محاربت نبوده باشد، زیرا که أعمال «۲» ناحیت قم، به أعمال آن نواحی متصل بوده.

و همچنین ابو علی عبد الرحمن بن عیسی بن حمّاد همدانی، المعروف بکاتب بکر ابن عبد العزیز «۳»، در کتاب خود که آن را

کتاب همدان نام کرده است، جنین یاد کرده است که:

«من کتب اموال (۴) و غیر آن را مطالعه کرده‌ام، و در آنجا یافته‌ام که ابو

(۱). در اصطلاح فقه اسلام از این گونه سرزمینها با نام «اراضی مفتوحه عنوة» یاد می‌شود.

(۲). روستا و نواحی پیرامون شهر.

(۳). ابو علی کاتب، عبد الرحمن بن عیسی بن حماد همدانی (حدود ۲۰۰-۳۲۷ ه ق) کاتب امیر بکر بن عبد العزیز عجللی کرجی، تاریخ‌دان و زبان‌شناس و شاعر، و نویسنده کتاب همدان‌نامه یا تاریخ همدان یا کتاب همدان که نخستین تاریخ مستقل درباره شهر همدان بشمار می‌رود که از میان رفته است، و تنها برخی مطالب آن در بعضی از منابع آمده است، او کتاب دیگری به نام الالفاظ الکتائیه دارد که چندین بار چاپ شده است. (نگاه کنید به: همدان‌نامه: ص ۳۶۲)

(۴). اموال جمع مال، و کتب اموال کتابهایی است که درباره قانون و دستور و احکام جمع‌آوری خراج از سرزمینهای اسلامی تدوین شده است، اهمیت این گونه کتابها بدین جهت است که

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴

عبیده (۱) و شافعی (۲) و مالک (۳) روایت کرده‌اند، که مجموع بلاد جبال، فتح آن بجنک و قهر و استیلا بوده است، و هیچ کوره از آن استثناء نکرده‌اند.

و بعضی دیگر گویند که: فتح ناحیت قم، بر وجه صلح بوده است، فاما فتح آن بمحاربه و جنک مشهورترست. و الله اعلم.

مؤلفان آن که معمولاً این گونه کتابها را برای حکام و امیران سرزمینهای اسلامی می‌نوشتند، برای تعیین مقدار مالیات زمین خراجی، نخست به تاریخ فتح سرزمینهای اسلامی پرداخته، و سپس مقدار خراج و مالیات آن را از هنگام فتح یاد می‌کرده‌اند. از مهمترین کتابهای اموال و خراج می‌توان از کتاب الخراج قاضی ابو یوسف، و کتاب الخراج یحیی بن آدم قرشی، و الاستخراج لأحكام الخراج ابن رجب حنبلی یاد کرد.

(۱). در نسخه اصل این نام (أبا عبید) ضبط شده که نادرست است، او أبو عبیده معمر بن المثنی تیمی قریشی (۱۱۴-۲۱۰ ه) لغوی، نسب‌شناس، مورخ. ابن الندیم بیش از یکصد کتاب برای او یاد کرده است، بخشی از کتابهای او درباره جنگها و فتوحات صدر اسلام است.

(الفهرست: ۵۸)

(۲). محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰-۲۰۴ ه) امام مذهب شافعی، از مذاهب اهل سنت.

(۳). مالک بن انس أصبجی (متوفای سال ۱۷۹ ه) یکی از چهار فقیه سنی که سنی‌ها در تقلید و احکام خود پیرو آنان می‌باشند، او مؤسس مذهب مالکی است و دارای کتابی به نام الموطأ می‌باشد. او در مدینه زندگی می‌کرد و با خلفای بنی العباس نزدیک بود.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۵

«ذکر حدود قم»

از برقی روایتست که او گفت که:

«قم چهل فرسخ در چهل فرسخ است، زیرا که حدودها (۱) آن به غایت از یکدگر دورند، و اقطار (۲) آن متفاوت‌اند، و از دیگر شهرها با حوز (۳) آن گرفته‌اند و جمع کرده‌اند.»

و برقی چنین گوید که:

«حدّ اول قم: از ناحیت همدانست تا میلادجرد «۴»، که آن ساوه «۵» است.

و حدّ دوم: از ناحیت ری تا جوسق «۶» داود بن عمران اشعری، بدو فرسخ از دیر

(۱). جمع حدّ و مرز.

(۲). جمع قطر که به معنای سرزمین است.

(۳). حوز در زبان عربی به معنای ناحیه آمده است، که جمع آن احوّاز است. و مؤلف کتاب تاریخ قم در فصل چهارم از باب دوم، و در موضوع (رسم ستدن خراج) اصطلاح حوز و احوّاز را در معنای خاصی بکار می‌برد، و تعریف می‌کند که: (و خراج ضیعت‌های ایشان منسوب بوده به خراج بنی آب، و آن را احوّاز نام نهاده، چنانچ از هر قبیله یکی معروف و مشهور بوده، خراج آن قبیله بنام او تعیین رفته، و همه را در یک سلک کشیده، و صفت داده به حیّز فلان، و جمیع خراج تفرقه کرده بر احوّاز).

(۴). میلاد: که مهرداد اشکانی است. (ساوه‌نامه: ۲۱).

(۵). مقصود از ساوه شهر کنونی ساوه نمی‌باشد، بلکه این نام رستاقی بوده است در مرز مشترک میان همدان و اصفهان، بر طبق تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی کهن در قرن سوم و چهارم هجری، و مؤلف کتاب تاریخ قم در آغاز فصل ششم از باب اول به این حقیقت اشاره دارد، و می‌گوید: (و مراد برستاق ساوه، شهر ساوه نیست که از کوره همدان است، بلکه غیر آن است، و الیوم شهر است که آن را میلادجرد می‌خوانند، و این دو رستاق به یکدیگر متصل است، و هر دو را ساوه می‌خوانند، و فرق میان ایشان به اصفهان و همدان است، و چنین گویند: که ساوه اصفهان، و ساوه همدان، و مثل این بسیار است).

(۶). جوسق کلمه‌ای است معرّب از کلمه فارسی کوشک، و در زبان عربی به معنای قصر کوچک، و یا قلعه می‌باشد، و جمع آن جواسق می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۶

جصّ «۱»، که فرمایش قم است.

(۱). درباره ضبط صحیح این نام و پیشینه تاریخی و موقعیت جغرافیایی و معنای آن استاد دکتر علی اشرفی صادقی طی تعلیقه‌ای بر کتاب انوار المشعّین در نشریه (میراث شهاب، شماره ۲۹ / ص ۶۱) آورده است که: أبو دلف مسعر بن مهلهل در الرسالة الثانية (چاپ قاهره ۱۹۵۵، به کوشش و مینورسکی، ص ۱۹) این نام را به شکل (دیر کجین- دیر گچین) یا (دیر الجصّ) آورده، و آن را قلعه بزرگی دارای برج‌های بسیار بزرگ و باروی عریض بلند آجری دانسته است. اصطخری در المسالک و الممالک (چاپ لیدن، ص ۲۳۰) نیز آن را قلعه دانسته و نوشته است: این قلعه محل محافظان پادشاه (بدرقه السلطان)، و (در ترجمه اصطخری از محمد بن اسعد شوشتری: بدرقه‌داران) و منزلی برای مسافران است. یاقوت و قزوینی نام این قلعه را به شکل «دیر کردشیر» ضبط کرده‌اند، همچنان که مینورسکی توضیح داده، مصحف «کردار دیشیر» (- ساخته شده به وسیله اردشیر) است. قزوینی در آثار البلاد (چاپ بیروت ۱۴۰۴ / ۱۹۸۴، ص ۳۷۱) بنای این دیر را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهد. در سال ۷۲۵ ناصر الدین منشی کرمانی در نسائم الأسحار از این دیر با نام «رباط دیر گچین» که أبو نصر کاشی، وزیر سنجر، آن را تعمیر کرده بود و در زمان وی (منشی) ظاهراً آباد بوده نام برده است. در سال ۱۲۶۸ ق، که جهانگیر میرزا، پسر سوم عباس میرزا آثار البلاد را ترجمه کرده این قلعه ویران بوده است. جهانگیر میرزا می‌نویسد: «حال تحریر و ترجمه، آن دیر خراب، و راه ما بین ری و قم از آن جا گردیده، و به راه متعارف حال، که از میان صحرای کبیر می‌گذرد، افتاده» به نوشته مینورسکی، به نقل از اشتال، خرابه‌های کاروان‌سرای در سر راه قدیم ری به قم، که

از وسط دریاچه کنونی «حوض سلطانی» می‌گذشته، در فاصله دو پنجم راه از ری وجود دارد که احتمالاً بقایای همین «دیر گچین» است. درباره وجه تسمیه آن به «دیر» مطلبی که صاحب المعجم درباره «سدیر»، قصری که در حیره برای بهرام گور ساخته شده بود، گفته قابل نقل است: شمس قیس می‌گوید:

«و سدیر سه گنبد بود متداخل یکدیگر و آن را «سه دیر» خواندندی، عرب آن را «سدیر» کردند، و چنین گویند که آن سه گنبد معبد ایشان بوده است، و همانا در قدیم گنبد را به زبان پهلوی «دیر» می‌خوانده‌اند، از بهر آن که در بعضی از کتب مسالک دیده‌ام که منزلی که از طرف اصفهان بر صوب ری هست، و آن را «دیر گچین» (- دیر گچین) می‌خوانند گنبدی مجصّه ص (- گچ‌اندود) بوده است.»

تاریخ قم، متن، ص: ۵۷

جون حدیث «۱» دیر حصّ در میان آمد، شاید که در بناکردن آن، آنج روایت کرده‌اند گفته شود. چنین کوید که: «در کتاب سیر ملوک عجم مسطورست که:

ملک روم قومی را از عمالقه «۲»، از بقایای قوم عاد، پیش کسریء «۳» انوشروان فرستاد، و ایشان را جُتهای بزرگ، و قامت‌های بلند بود، جنانج بعضی از مردم که ایشان را خلقی «۴» عظیم می‌باشد، تشبیه ایشان به قوم عاد می‌کنند، و می‌گویند که: جه مردم عادی اند «۵»!؟

جون آن طائفه عمالقه پیش انوشروان آمدند، بر دست ایشان دیر حصّ در راه قم دیری بنا نهاد. و گویند که: این دیر پیشتر از این بزمانی بعید «۶» بنا نهاده‌اند»، و الله أعلم.

البته «دیر» در پهلوی وجود ندارد و عربی است، اما در فارسی به معنای گنبد به کار رفته، چنان که «دیر مینا» را شعرا به معنی فلک به کار برده‌اند. معلوم می‌شود که کلمه «دیر» را در دوره اسلامی به نام این رباط افزوده بوده‌اند، و شاید در دوره ساسانی نام آن «گنبد کردشیر» بوده است، تعبیر «سدیر» به «سه دیر» از مقوله وجه اشتقاق‌های عامیانه است.

(۱). سخن.

(۲). در عربی عملاق (جمع آن عمالقه) به معنای شخص تنومند و بلند قد و قوی هیکل را گویند، و در تفکر عامیانه سازنده بناهای سنگی عظیم، همچون اهرام و مدائن صالح و جز اینها را در توان انسانهایی جز بشر کنونی با جثه کوچک می‌دانستند، و ساختن آنها را به جنّ یا مردمان و اقوامی عملاق که دارای توانائیهای شگفت‌آور بوده‌اند نسبت می‌داده‌اند، از این رو برخی از آن اقوام به نام عمالقه مشهور گشتند.

(۳). معرّب خسرو.

(۴). مقصود خلقت و ساختمان بدنی آنها است.

(۵). یعنی همچون مردم منسوب به قوم عاد هستند.

(۶). دور.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸

و حدّ سئم: از ناحیت فراهانست «۱»، آنجا که ناحیت کرج «۲» است.

و گویند: از آنجا که جوسق دیزو آبادست از همدان.

و حدّ چهارم: از ناحیت اصفاهان تا وادیء که میان قریه درام و جرقام، و میان قریه راوندست»، و الله أعلم.

(۱). در چند جای کتاب تاریخ قم از فراهان یاد شده است، و مولف آن را از ساخته‌های (فراهان بن همدان) دانسته، و آن را (رستاقی بین همدان و اصفهان که فارجان به قرب آن باشد) تحدید کرده است. و بنابر تحقیق استاد پرویز اذکانی (همدان‌نامه: ص ۴۲) فراهان جائی است که کوروش پادشاه مغلوب لیدی (کروسوس) را به (Barene) نزدیک همدان تبعید کرد، و از آن در سالنامه سارگون دوم آشوری به صورت «بریکانو» Barikanu و در جغرافیای بطلمیوس به صورت (Paraxana) بین همدان و کاشان یاد شده، و سپس به عنوان یک ساتراپ پارسی، و بعدها به مثابه ناحیت اسقفی (Barane) مذکور گردیده است.

(۲). مقصود کرج آبی دلف عجلی است، که پیشتر و در قرون نخستین اسلامی در جایگاه بخشی از شهر کنونی اراک قرار داشته است، و امروزه آن قسمت روستایی است در جنوب غربی شهر اراک به نام کرهرود.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۹

«ذکر برج قم که طالع آنست، و طول و عرض آن از اقلیم»

برج قم جوز است، و هفتاد و پنج درجه و بانزده دقیقه طول آنست از مغرب، و از مشرق صد و پنج درجه، و دقائق عرض آن سی و چهار درجه و سی دقیقه.

و ناحیت قم از جمله بلدان جبل «۱» است، و از اقلیم «۲» چهارم، و بلاد جبل عبارت از:

(۱). بلاد الجبل یا الجبال (- سرزمین کوهستان یا کوهستانها)، از اصطلاحات جغرافی دانان مسلمان است، که به اعتقاد برخی از محققین این اصطلاح جغرافیایی پیشینه کهنی داشته و به اواسط عهد اشکانی باز می‌گردد (همدان‌نامه: ص ۵)، و این نام سرزمین پهناور و مرتفعی است که در مغرب ایران میان دشتهای پست عراق در مغرب، و کویرهای مرکزی ایران در مشرق آن محصور است، و در واقع تمامی بخش کوهستانی غرب ایران، در شمال از جنوب کردستان کنونی تا منتهی الیه لرستان در جنوب، و غرب قم و ساوه در سمت شرق را بلاد الجبل گویند، و برخی از جغرافی دانان آن را تا مشرق ری نیز دانسته‌اند. درباره پیشینه تاریخی این سرزمین کی لسترنج در کتاب (بلدان الخلافة الشرقية، ترجمه عربی: ص ۲۲۰) می‌گوید:

سرزمین پهناور کوهستانی که یونانیان آن را میدیه (مادی) Media (می‌نامیدند و از دشتهای عراق و جزیره در غرب تا کویر نمکزار بزرگ در مشرق سرزمین فارس ادامه داشت، را جغرافی دانان عرب اقلیم الجبل نامیدند، سپس این نام در دوره پادشاهان سلجوقی (در ق ۶ و ۱۲ م) منسوخ گردید و به غلط بدان نام عراق عجم به هدف تمیز آن از عراق عرب که بخش جنوبی سرزمین ما بین النهرین را شامل می‌شد، دادند.... و اقلیم جبل کهن به دو بخش تقسیم می‌گردد: کوچک که همان کردستان در غرب است، و بزرگ که همان عراق عجم در مشرق است.... و چهار شهر کهن: قرمیسین (کرمانشاه کنونی) و همدان و ری و اصفهان، از دیرباز مهمترین شهرهای نواحی چهارگانه این اقلیم بشمار می‌رفتند.

(۲). جغرافیدانان مسلمان در دوره خلافت عباسی، سرزمین پهناور اسلامی را بنابر ویژگیهای جغرافیایی و طبیعی هر یک از بخشهای آن تقسیم کرده، و نام‌گذاری نمودند، این تقسیم‌بندی در اصطلاح آنان اقلیم نامیده می‌شد، همچون اقلیم عراق و خوزستان، و اقلیم جزیره و آذربایجان، اقلیم جبل و جیلان، اقلیم مازندران و قومس و جرجان، اقلیم فارس، اقلیم کرمان، اقلیم مکران، اقلیم خراسان و جز اینها. چهارمین اقلیم در این تقسیم‌بندی اقلیم جبال یا اقلیم بلاد جبل است، که قم نیز یکی از شهرهای آن بشمار می‌رود.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰

همدانست و ماسبدان «۱»- که آن سیروانست «۲»- و مهر جانقذق «۳»- که آن صیمره است- و

(۱). در تمامی نسخ خطی تاریخ قم این نام با ضبط یاء آمده است، و ظاهراً صحیح آن با باء و دال معجمه است، چنانکه در تمامی منابع تاریخی و جغرافیایی با ضبط ماسبذان یا ماسبذان آمده است، این شهر به همراه شهرهای: وستان، تویسرکان، اسکین رود، نهاوند، ملایر؛ یکی از چند شهر ربع همدان (بنابر تقسیم‌بندی‌های اوائل عهد ساسانی) بشمار می‌آمده است، و نام دیگر آن ماهی دشت، یا مای دشت می‌باشد، و دشتهای حاصلخیز و اسب‌پرور غرب شهر همدان تا اسدآباد که بر شاهراه اکباتان (همدان) - بابل قرار دارد تا شمال لرستان و ایلام کنونی را شامل می‌شده است، و اسم کهن آن نیسایه می‌باشد (همدان‌نامه: ص ۵: ۶۲). کی لسترنج در (بلدان الخلافة الشرقية، ترجمه عربی، ص ۲۳۷) درباره موقعیت جغرافیایی این شهر می‌گوید: «و فی غرب اللّٰه الصغری علی حد العراق الغربی: کورتا ماسبذان و مهرجان قذق. و اهم مدنهما السیروان و الصیمره، و ما زالت تری اطلال هاتین المدینتین، و ماسبذان اسم یطلق الآن علی البقعة التي فی جنوب سهل مای دشت ... و أشار القزوينی الی ما فی کوره ماسبذان من الکباریت و الزاجات و البوارق (جمع البورق) و الاملاح».

(۲). سیروان یکی از شهرهای کوره ماسبذان است، کی لسترنج در (بلدان الخلافة الشرقية، ترجمه عربی ص ۲۳۷) درباره آن می‌گوید: و کانت سیروان (او السیروان) علی ما فی ابن حوقل:

مدینه صغیره غیر أنّ الغالب علی بنائها الجصّ و الحجر، کمدینه الموصول فی ابنتیها، و فیها الثمر الكثير و الجوز و الدستنویه، و ما یکون بلاد الصرود و الجروم) و کان فیها ایضا النخیل.

(۳). یکی از دو کوره ماهی دشت و ضبط صحیح آن «مهر جانقذق» است که در تاریخ قم تصحیف شده. درباره موقعیت جغرافیایی آن کی لسترنج در (بلدان الخلافة الشرقية، ترجمه عربی، ص ۲۳۷) می‌گوید: و فی غرب اللّٰه الصغری و علی حد العراق الغربی: کورتا ماسبذان و مهرجان قذق، و اهم مدنها: السیروان و الصیمره. و ما زالت تری اطلال هاتین المدینتین و علی نحو خمسين ميلا من شرقها (ای شرق کوره ماسبذان) الصیمره، و هی کالسیروان، و بقیة زمنا مدینه آهله بعد زوال المدینه الاخیره، و کانت أصلح موضعا منها. و اشتهرت کوره مهرجان قذق - و هی التي تحیط بالصیمره - بکثرة خیراتها فی المئه الرابعه (العاشره)، و أشار المقدسی الی أنّها کبیره عامره. و وصف یاقوت الصیمره فقال: بها نخل و زیتون و جوز و ثلج. و فی الطريق بین الصیمره و الطرحان - و هی ضیعه مجاوره لها - قنطره عجیبه بدیعه

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱

قم، و ماه البصره (که آن نهاوندست)، و ماه الکوفه (که دینور است)، و قرمیسین «۱»، و اللّٰه أعلم.

تکون ضعف قنطره خانقین، و هی بین حلوان و خانقین. و حین کتب المستوفی فی المئه الثامنه (الرابعه عشره) کانت الصیمره مدینه حسنه، و إن أخذ الخراب یدبّ فیها، و کانت نواحیها مشهوره بنخیلها.

و حمزه اصفهانی (متوفای حدود ۳۶۰ ق) صیمره (یا سیمره) را یکی از پنج شهری دانسته است که مردم آن به زبان فهلوی (پهلوی) که زبان دربار پادشاهان بوده سخن می‌گفته‌اند، (همدان‌نامه: ص ۳۲۷).

(۱). کرمانشاه کنونی.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۲

«ذکر طرق «۱» قم»

چنین کوید برقی:

«که قم را شش راهست:

اول: راه خراسان: که آن درب ری «۲» است.
دوم: راه ساوه و آوه: که آن راه مسجد جامع «۳» است.

(۱). طریق یا راه که جمع آن طرق است. و در اینجا مقصود راههای خروجی شهر قم است که به نواحی و شهرهای ایران می‌رفته است، و از سخن نویسنده تاریخ قم استفاده می‌شود که قم شش دروازه اصلی، و هفت دروازه فرعی و کوچک داشته است.
(۲). امروزه محله واقع در شمال مسجد جامع کهن (یا مسجد جمعه چنانکه مردم قم می‌گویند) به نام دروازه ری مشهور است، که احتمالاً همان جایگاه و مسیر کهنی می‌باشد که به سمت شمال شرقی و از کنار روستای قمرود می‌گذشته و با فاصله دیه کاج به کویر حوض سلطان (دریاچه نمک میان بزرگراه تهران- قم کنونی) می‌رسیده، و از آنجا تا ری دو مرحله راه بوده است.
(۳). مقصود از این مسجد جامع همان مسجدی است که اشعریان در سالهای آغازین استقرارشان در قم بنا نمودند، نه مسجد جامع یا جمعه کنونی که در محله میدان کهنه قم و دروازه ری قرار دارد، و بنابر تحقیق استاد علی اصغر فقیهی (تاریخ مذهبی قم: ص ۱۲۸): (محل مسجدی که اشعریان بنا کردند در نزدیکی‌های خاکفرج و وادی السلام امروزی بوده است، زیرا طبق نوشته تاریخ قم مسجد مزبور در کنار راهی قرار داشته است که به ساوه منتهی می‌شده است، و نیز به موجب گفته یعقوبی چند پل روی رودخانه بوده که دو قسمت شهر را به یکدیگر متصل می‌کرده است، و این پلها حدود خاکفرج و وادی السلام واقع بوده، و برای رفتن به ساوه از روی این پلها عبور می‌کردند). از این رو مسجد جامع عتیق قم در جنوب رودخانه قم و در نزدیکی پلی به نام (بکجه) قرار داشته که به گفته تاریخ قم (آن را یحیی بن علی بن عبد الله اشعری بنا نهاده است)، و به روایتی دیگر آن را ابو بکر بن عمران بن ابی بکر اشعری معروف به بکجه ساخته است، و در نزدیکی آن دروازه ساوه قرار داشته است.
تاریخ قم، متن، ص: ۶۳
سثم: راه همدان: که آنرا سردآب گویند، و آن هم در این دربست، و درب عبدویه به رمله «۱».
و درب چهارم: راه عراقست «۲»: و آن درب بریدست، که آن را درب نصر بن عامر

(۱). از نوشته پایان (فصل سوم) تاریخ قم استفاده می‌شود که در قرن سوم و چهارم هجری، در کناره رودخانه کنونی قم از سمت جنوب تا شمال، سراها و کوشکهای اعیان و اشراف قم بوده است، که او به ترتیب از جنوب به شمال (تا پل و قنطره بکجه) یک یک آنها را برشمرده و نام صاحبان آنها را می‌آورد، همچون بستان ولد دوله، جوسق و سرای سهل بن علی، و جوسق محمد بن سهل، و در ادامه می‌گوید: (و بسیاری از سراها و منظرها از این سرای تا قنطره بکجه، آنجا که مسجد جامع است بودند، و پس از آن جوسق ابن عبدویه بن عامر، تا آنجا که حد قهیان و درب نصر است، و بر آن طرف که فرایش کمیدان است ... مقابل این پل- یعنی پل بکجه- سراها و بستانها و کوشکهای دیگر تا ... جوسق آل طلحه برمله)، که معلوم می‌گردد که در شمال مسجد جامع کهن قم و پل بکجه منطقه‌ای بوده است که به رمله (رمل در عربی به معنای شن نرم است) مشهور بوده، و در آن درب (گذرگاه) عبدویه و نصر قرار داشته است، و از این دروازه راه به سوی همدان می‌رفته است، و در واقع راه همدان میان راه ری (در شرق قم) و راه ساوه و آبه (در شمال غرب) قرار داشته است. همچنین در تاریخ قم درباره سرچشمه برخی از کاریزهای قم می‌گوید: (بعضی از کاریزها، منشأ و منبع آن به جانب بیابانی است که معروف است به کوشیب، از جانب چپ رودخانه قم، چون از راه سرد آب بروند. بعضی از کاریزها منشأ آن به جانب و نزدیکی رباط حوض است که در راه سردآب واقع است، از دست راست رودخانه، چونکه از قم به راه سردآب روند).

(۲). مقصود از عراق سرزمین بین النهرین و عراق کنونی است، نه عراق عجم که اصطلاحی است که بعدها در قرن ششم و در دوره

حکومت سلاجقه مشهور گردید (نگاه کنید به: بلدان الخلافة الشرقية، ترجمه عربی، ص ۲۲۱). از موقعیت و مسیر دقیق این دروازه اطلاع دقیقی در دست نمی‌باشد، لیکن با توجه به اینکه این راه به درب جبانه (- گورستان) معروف بوده است می‌توان استفاده کرد که از میان قبرستان عمومی قم که در سمت جنوب شهر، و پیرامون قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام قرار داشته می‌گذشته، و احتمالاً به سمت کرج اُبی دلف (- اراک کنونی) و از آنجا به همدان و حلوان و خانقین که شاهره اصلی عراق- خراسان بوده می‌رسیده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴

أشعری کویند، و بذین معروفست، و به درب جبانه «۱» نیز معروفست.

و پنجم: راه جبال قم است: و آن درب حسن بن علی بن آدم أشعری «۲» است.

و ششم: راه قاسان «۳»: که آن درب قاسان است، معروف و مشهور بولد أحوص بن سعد أشعری. و قم را بغیر از این شش درب و راه، هفت درب دیگر است «۴»:

اول: درب قریه جمر «۵».

(۱). جبانه: گورستان.

(۲). بنا به گفته تاریخ قم در پایان (فصل سوم از باب اول) اشعریان باروی قم را از درب نصر (در شمال پل بکجه و مسجد جامع کهن قم) تا درب حسن بن علی اشعری بکشیدند، بگونه‌ای (که رودخانه بر یک طرف افتاده بود)، یعنی رودخانه در سمت غرب آن قرار داشت، از این رو می‌توان گفت راه جبال قم در جنوب قم کهن، و در میان راه عراق و راه کاشان قرار داشته، و احتمالاً از نزدیکی روستای مالون (بقعه شاه احمد قاسم کنونی) می‌گذشته، و به سمت کوهستانهای واقع در جنوب و جنوب شرق قم می‌رفته است.

(۳). از موقعیتهایی جغرافیایی که مردم قم همچنان نام و مسیر آن را می‌دانند (همچون دروازه ری) دروازه کاشان است، این دروازه در مشرق شهر قم و در نزدیکی بقعه علی بن جعفر علیهما السلام قرار داشته است، و تا کنون محله پیرامون بقعه با نام درب بهشت یا درب کاشان در میان مردم قم مشهور است.

(۴). احتمالاً این هفت درب همان دروازه‌های هفت آبادی است که در دشت قم بوده، و پس از بهم پیوستن آنها شهر قم برپا گردید، و بعدها برغم ساختن دروازه‌های بزرگ و عمومی شهر، این دربها همچنان به عنوان خروجیهای فرعی مورد استفاده بوده، و نویسندگان تاریخ قم این دربها را به ترتیب برشمرده است، بدین گونه که از نقطه شمال شهر قم آغاز کرده است، و سپس دربهای غربی و جنوبی و شرقی را آورده است، نخستین دربها درب جمر، و سپس درب سهلویه که در شمال غربی و در راه ساوه که بالاتر از مسجد جامع کهن و پل بکجه در کمیدان قرار داشته، و دیگر دربها.

(۵). درباره موقعیت جغرافیایی این روستا در (تاریخ مذهبی قم: ص ۵۹) آمده است: (گمر (بر وزن هنر) که این کلمه در تاریخ قم به صورت جمر ذکر شده، و گمر در تعریب جمر گردیده است،

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵

دوم: درب سهلویه بن علی «۱»، که آن ایضا راه ساوه است.

سوم: درب عریش «۲».

چهارم: درب مالون «۳»، که از آن به قریه میانرود «۴» می‌روند.

لفظ جمر در پاره‌ای از احادیث دیده می‌شود، گمر امروز نام قسمتی از زمینهای مزروعی سمت شمال قم است). و به گفته دکتر مدرسی طباطبایی (تربت پاکان: ج ۲/ ص ۴۲) مقبره علی بن حسن بن عیسی در شمال قم در نزدیکی «نهر سعد» در نزدیکی «گمر» (حدود خیابان باجک کنونی) قرار داشته است. (نگاه کنید به: نشریه میراث شهاب: شماره ۲۹/ ص ۵۷).

(۱). در تاریخ قم هنگام (ذکر جویهای قم) آمده است: (... ارباب ناحیت سراج در آن شریک شدند، و آن آب را از وادی قم فرا گرفتند، آنجا که درب سهلویه است)، از این رو احتمالاً درب سهلویه در محدوده‌ای میان سرزمینهای سراج (که در نقطه شرق شمال قم قرار دارد) و رودخانه قم (در مغرب) که معمولاً نهرها از آن سرچشمه می‌گرفته است، یعنی در میانه خیابانهای شرق میدان جهاد (به سمت بقعه شاه سید علی) در باجک قرار داشته.

(۲). عریش (مخفف عرش) در عربی به معنای ایوانهای مشرف به باغ و رودخانه را گویند، و در تاریخ قم آمده است که اعیان و اشراف و متمکنین قم بر روی رودخانه اناربار که از سمت غرب قم کهن عبور می‌کرده، کوشکها و قصرها و جوسقهای فراوانی ساخته بودند، (وجوه و اشراف آل سعد را بر کنار رودخانه قم سراها و کوشکها بودند، که به جهت نزهت و تفریح و ترفیه خاطر در آن می‌نشستند و بر رودخانه و بساتین در فصل ربیع مشرف می‌گشتند و در آن نظر می‌کردند) از این رو درب عریش به احتمال قوی در همین سمت، یعنی در مغرب شهر قم قرار داشته است.

(۳). مالون نام یکی از هفت روستای تشکیل‌دهنده قم کهن بوده است، و در جنوب شهر قرار داشته، و امروزه تنها باقیمانده آن روستا بقعه شاه احمد قاسم است، که به روایت مورخین در گورستان مالون دفن گردید، و همواره قبر او زیارتگاه بوده است. از نزدیکی این بقعه باروی قم می‌گذشته است، و محله واقع در شمال غربی این بقعه به نام محله قلعه تا کنون مشهور است، و هم اکنون در جنوب بقعه گودال بزرگی قرار دارد که بخشی از خندق پیرامون باروی شهر بوده.

(۴). از موقعیت جغرافیایی دقیق این روستا در منابع یادی نشده است، لیکن در تاریخ قم و انوار المشعشعین و راهنمای جغرافیایی تاریخی قم از روستایی به نام میان رودان یاد رفته است که

تاریخ قم، متن، ص: ۶۶

پنجم: درب تلغجار «۱» که آن راه سراج «۲» است.

ششم: درب قوهبار «۳».

هفتم: درب نوآباد، که از آنجا باسیایء متجه «۴» می‌روند.

پس مجموع سیزده درب باشند، و الله أعلم و أحکم».

از نهر طبشقوران مشروب می‌شده، و در حوزه مالیاتی طسوج لنجروود قرار داشته است.

روستای لنجروود (- لنگرود) در مشرق جمکران قرار دارد.

(۱). در ضبط این نام اختلاف است، در نسخه چاپی تاریخ قم ص ۲۷: تلغجار، و در حاشیه همین صفحه در نسخه دیگری (تلغجار) آمده است، و احتمالاً این نام مرکب از دو کلمه تل (- تپه) و غجار یا قجار (?) بوده باشد.

(۲). سراج در منتهی الیه شمال شرق قم قرار دارد، و همچنان به همین نام مشهور است، و دارای چند پارچه آبادی و روستا می‌باشد که ساکنان آن به کار کشاورزی مشغول می‌باشند.

امروزه بخشهای از اراضی آن در محدوده مسکونی شهر قم قرار گرفته است.

(۳). بخشهایی از جنوب شرقی قم را کوههای مرتفعی فرا گرفته است، و در آن چندین پارچه آبادی قرار دارد که بیلاق مردم قم بشمار می‌رود، و درب قوهبار (- کوهبار) احتمالاً در همین سمت قرار داشته است.

(۴). از موقعیت دقیق این درب در منابع یادی نرفته است، تنها در تاریخ قم یکی از آسیابهایی را که بر روی نهر شهرستان (از نهرهایی بوده است که در شرق شهر جریان داشته، و در نشریه میراث شهاب: شماره ۲۹ / ص ۶۱، آمده: و در کنار آن آسیابهایی قرار داشته) ساخته شده بوده، آسیای متجه می‌شمارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۷

«ذکر میدانها» ۱ «بقم»

[۱]. میدان یسع بن عبد الله اشعری «۲».

[۲]. میدان حسن بن علی بن آدم اشعری «۳».

(۱). مقصود از میدان، فضاهاى فراخى بوده است که معمولاً در برابر خانه بزرگان هر محله، که در حکم سرور و بزرگ ساکنین یک محله - که بر طبق عادت عربى معمولاً همگی از یک تیره و عشیره بوده‌اند - قرار داشته، و در مناسبت‌های مختلف در آن تجمع می‌کرده‌اند، نظیر این میادین در شهرهایی نظیر کوفه می‌توان یافت که به نام تیره‌های عرب ساکن در هر محله نام‌گذاری می‌شده است، همچون حئی کنده، حئی بنی تمیم، حئی الأزد و جز اینها.

(۲). از موقعیت دقیق این میدان اطلاعی در دست نمی‌باشد، لیکن اهالی و ساکنین در میدانی که در برابر بقعه شاه حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام در میدان کهنه قم قرار دارد، معتقدند که این میدان از آن یکی از بزرگان اشعری است، و برخی آن را میدان سعد بن عبد الله اشعری می‌دانند، و می‌گویند مسجد میدان و آب‌انبار کهن آن خانه مسکونی وی بوده است، و با توجه به این که موقعیت دیگر میادین قم معلوم است، احتمال این که این میدان از آن یسع بن عبد الله اشعری بوده باشد، و عامه مردم که تلفظ کلمه یسع برای آنها سنگین است، آن را به سعد بن عبد الله تبدیل کرده باشند قوی است. و در تاریخ قم آمده است که در این میدان مسجدی بوده است ساخته قرن دوم هجری، از آن سهل بن یسع بن عبد الله، که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده، و بدان مسجد اعظم می‌گفته‌اند.

(۳). از موقعیت دقیق این میدان اطلاعی در دست نمی‌باشد، لیکن در تاریخ قم درباره خط سیر باروی قم آمده است که آن را از کنار رودخانه (تا درب نصر، و از درب نصر بکشیدند تا درب حسن بن علی از یکجانب رودخانه ... و از آنجا بکشیدند تا درب قزدان)، و بنا به نوشته انوار المشعشعین: ج ۳ / ص ۳۵۸ (قزدان در قم مزرعه می‌باشد، و الحال آبادی ندارد، و اراضی قزدان که معروف است، در خارج درب دروازه ری آخر خرابه‌ها و عمارت قدیم قم اتفاق افتاده است)، از این دو گفتار می‌توان استفاده کرد که این میدان در سمت شمال شرق قم قرار داشته است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۸

[۳]. میدان یحیی بن عمران بن عبد الله اشعری «۱» بکمیدان «۲»، به نزدیک قصری که مشرفست بر آن، و معروفست بدان میدان.

[۴]. میدان مالک «۳» بن سعد بن أحوص اشعری بخازران، بنزدیک جوسقی که الیوم معروفست به بندار «۴» الشطرنجی.

[۵]. میدان حسن بن سعد بن أحوص اشعری بقزدان «۵».

(۱). یحیی بن عمران بن عبد الله اشعری از شخصیت‌های بانفوذ قم، که به نظر می‌آید در دستگاه خلافت دارای اعتبار و نفوذ بود، بنا به روایت تاریخ قم در (فصل اول از باب پنجم) بنا به درخواست یحیی از معتصم عباسی - هنگام فتح شهر عموریه در شام - عربهای قم اجازه یافتند شمشیر بر گردن خود حمایل کنند، کاری که پیش از آن ممنوع بوده است.

(۲). کمیدان نام بخشی از قم کهن که امروزه در محدوده قبرستان وادی السلام تا میدان نو و زمینهای پیرامون آن می‌باشد.

(۳). در نسخه اصل: ملک.

(۴). ضبط این نام در رجال علامه حلی این گونه آمده است: بضم الباء و اسکان النون، و بعده دال غیر معجمه.

(۵). ضبط این نام در رجال علامه حلی «قزّان» است، و أنوار المشعشعین: ج ۳/ ص ۳۵۸ این ضبط را تایید کرده است، ولی استاد

دکتر علی اشرف صادقی در (نشریه میراث شهاب، شماره:

۲۹/ ص ۶۰) می‌گوید: نگارنده مزرعه‌ای را به نام «قزّان» در قم نمی‌شناسد، اما مزرعه‌ای به نام «غزوان» وجود دارد که از نهر

شهرستان مشروب می‌شود، و در شرق شهر قرار دارد. و اهالی قم آن را «قزون» تلفظ می‌کنند. از «غزوان» در تاریخ قم هفت بار نام

برده شده، و تنها دو بار برای آن نسخه بدلی به شکل «قزوان» آمده است، اما در قدیمترین نسخه تاریخ قم که به خط پسر مترجم

است این نام در تمام موارد به شکل «قزوان» و یک بار در ورق ۹۵ رو با ضبط «قردان» آمده است. و در «خلاصه البلدان» نیز املاي

«قردان» دیده می‌شود. آقای دکتر مدرسی طباطبایی در تربت پاکان ج ۲/ ص ۱۲، ۴۹۴ آن را «قزوان» آورده، و ظاهراً دلیل ایشان

نسخه بدل‌های «تاریخ قم» و نام کنونی مزرعه غزدان بوده است. نگارنده نیز تصور می‌کند که قزدان «تاریخ قم» مصحف قزوان بوده،

و آن همان غزوان کنونی است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۹

[۶]. میدان ایوب بن موسی بن احوص بن سعد اشعری، بقرب «۱» درب نصر «۲».

(۱). قرب: نزدیک.

(۲). درب نصر در شمال مسجد جامع کهن قم و پل بکجه (سمت راست رودخانه و روبروی کمیدان و محدوده انتهای باجک

کنونی)، و در منطقه‌ای که به نام رمله مشهور بوده قرار داشته.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۰

«ذکر قنطرها» ۱ «بقم»

[۱]. قنطره عبدویه بن عامر بن سعد بن احوص اشعری برمله: و این پل از جمله بناهای اوست، و این پل از جمله پله‌آء محکم است،

و بغایت مشرف «۲» و عالی.

[۲]. قنطره بکجه، بر در مسجد جامع «۳»: و آن را یحیی بن علی بن عبد الله اشعری بنا نهاده است، برابر سرآئی که او را بوده.

و کویند که: آن قنطره بکجه بنا نهاده است. و بکجه؛ أبو بکر بن عمران بن ابي بکر اشعری است.

[۳]. قنطره أبو علویّه، الحسین بن یحیی بن عمران اشعری: و الیوم منهدم «۴» و خرابست.

[۴]. قنطره سهلویه «۵»: و آن را سهل بن علی بن سهل بن یسع اشعری بنا نهاده

(۱). پل قوسی شکل بر روی رودخانه را قنطره گویند. و نویسنده تاریخ قم قنطره‌های قم را به ترتیب موقعیت جغرافیایی آنها، یعنی

از منتهی الیه نقطه شمال شهر قم و رودخانه به سمت جنوب نام می‌برد، که نخستین آنها قنطره عبدویه بوده که در منطقه رمله

(احتمالاً زمینهای شمال ساختمان استانداری قم در انتهای باجک) قرار داشته است، و از گفته مصنف استفاده می‌شود که قم از آغاز

تا اواخر قرن چهارم تنها چهار پل داشته است که یکی از آنها منهدم و خراب و غیر قابل استفاده بوده است.

(۲). بلند.

(۳). احتمالاً- مقصود مسجد جامع کهن قم است (نه مسجد جمعه یا جامع کنونی در محله میدان کهنه قم) که در سمت راست رودخانه در برابر روستای کمیدان (که در سمت چپ رودخانه و در محدوده قبرستان وادی السلام و خاکفرج بوده) قرار داشته است.

(۴). در نسخه اصل: (منهدب) ضبط شده است.

(۵). در پایان (فصل سوم از باب اول) تاریخ قم آمده است: «یکی از دو طرف وادی از جانب

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱

است، و آن یازده طاقت.

*** ذکر مساجد بقم «۱» *** ذکر حمامات بقم «۱» ***

شهر ... سرای سهل بن علی بن سهل ... و بسیاری از سراها و منظرها از این سرای تا قنطره بکجه، آنجا که مسجد جامع است بودند، و پس از آن جوستق ابن عبدویه ... تا آنجا که حدّ قهیان و درب نصر است، و بر آن طرف که فراپیش کمیدان است کوشکی و بستانی که معروفند بداود جمّال بودند، مقابل قنطره سهلویه، از این رو قنطره سهلویه احتمالاً باید در منطقه‌ای میان قنطره عبدویه در رمله- در منتهی الیه شمال رودخانه قم- و قنطره بکجه- بر در مسجد جامع کهن قم در برابر کمیدان، منطقه‌ای روبروی وادی السلام و مناطق پیرامون آن- قرار داشته. و اشاره به تعداد طاقهای این قنطره (یازده طاق با دوازده ستون) نشان‌دهنده فراخی و عرض فزاینده رودخانه قم در این منطقه بوده است، که نیاز به چنین پل عریضی داشته. تاریخ قم متن ۷۱ «ذکر قنطره بقم» ص: ۷۰

(۱). در نسخه اصل و تمامی نسخه‌ها بیاض می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲

فصل دوم از باب اول «در ذکر سبب جدا کردن قم از اصفهان، و وقت شهر گردانیدن آن»

راویان قم چنین روایت کنند که:

جون عرب به قم متمکن شدند، و قرار گرفتند، و أعقاب و اولاد ایشان بقم بسیار شد، و ضیعت‌های «۱» بسیار را مالک شدند، و بعضی از ضیعت‌های بسیار همدان و ری و اصباهان با آن جمع کردند، که الیوم «۲» بدان معروف و مشهورند. حمزه بن یسع بن عبد الله «۳»- که امیری بود از امرای عرب- قصد

(۱). ضیعه که جمع آن ضیاع است، در عربی به معنای اموال غیر منقول، اعم از زمین و درخت که در ملکیت اشخاص درمی‌آید را گویند، و در لسان العرب آمده است: الضیعة و الضیاع عند الحاضرة، مال الرجل من النخل و الکرم و الأرض. (۲). امروزه.

(۳). حمزه بن یسع (الیسع) بن عبد الله بن سعد اشعری، نیای او عبد الله بن سعد از اعقاب مالک بن عامر اشعری است، وی از اعیان و بزرگان قم بود، و به گفته تاریخ قم او چهار فرزند به نام‌های: ابو بکر، الیسع، عمران، و آدم داشت، که اعقاب او از آنها بالغ بر هزار و چهارصد نفر بودند. ظاهراً در میان این چهار فرزند، الیسع از موقعیت اجتماعی برتری در میان قوم خود برخوردار بود، و خانه او دارای جایگاه خاصی بود، و در برابر آن میدانی قرار داشت که مشهور به میدان یسع بن عبد الله اشعری بود، و در آن دوره یکی از هفت میدان معروف قم بشمار می‌رفت. و از نوشته تاریخ قم استفاده می‌شود که فرزند یسع یعنی حمزه بن یسع پس از پدر مراتب و مناصب او را از آن خود کرد، تا آنجا که به منصب امارت رسید، و یکی از امیران

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳

هارون «۱» الرّشید «۲» کرد، و او را از حال عرب، و تمکّن «۳» ایشان بقم آگاه کرد، و اعلام داد. و ازو درخواست کرد که قم را کوره و شهری گرداند بانفراد «۴»، و منبر «۵» را در آن بنهد، تا در قم نماز جمعه و عیدین باستقلال بگذارند، و احتیاج نباشد ایشانرا از برآیء جمعه و عیدین، به

عرب بشمار می‌رفت که با دربار خلافت در دوره هارون در بغداد در ارتباط نزدیک بود، و خواسته‌های او از سوی خلیفه مقتدر عباسی مورد قبول و پذیرش قرار می‌گرفت، و وی نخستین کسی است که به شهر قم استقلال بخشید، و قم را کوره گردانید، و از کوره اصفهان جدا نمود، و لوازم استقلال شهر در آن دوره- یعنی قرار دادن منبر مسجد جمعه، و برقراری نماز جمعه و عیدین، و بنیان دار الخراج و جز اینها- را برای قم به ارمغان آورد، و خود نیز نماینده مورد اعتماد خلیفه عباسی برای سرشماری ساکنین شهر و جمع‌آوری خراج گردید، از این رو حمزه بن یسع را می‌توان نخستین حاکم رسمی قم بشمار آورد.

(۱). در نسخه اصل این نام بر طبق رسم الخط قدیم (هرون) ضبط شده. و در نسخه چاپی آمده است: قصد خدمت هارون.

(۲). هارون الرشید ابن محمد المهدی ابن عبد الله المنصور (۱۴۸-۱۹۳ هـ)، پنجمین خلیفه عباسی، که در سال ۱۷۰ هـ به خلافت رسید، و تا هنگام مرگ در سال ۱۹۳ هـ به اقتدار خلافت راند. وی یکی از مشهورترین خلفای عباسی بشمار می‌رود، و دار السلام بغداد در دوره او به اوج عظمت و اقتدار و شکوه و جلال رسید، وی در طوس در گذشت و در باغ حمید بن قحطبه طائی (والی خراسان) مدفون شد، و بر گور او قبه‌ای ساختند که به قبه هارونیه مشهور است، که همچنان پابرجاست، و ده سال پس از مرگ وی امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را در نزدیکی او به خاک سپردند، در سردابه زیر قبه هارونیه (- گنبد طلایی مرقد مطهر امام رضا علیه السلام) سنگ گور هارون در فاصله کوتاهی از قبر مطهر امام علیه السلام قرار دارد.

(۳). اقتدار و نفوذ و ثروت.

(۴). مستقل.

(۵). یکی از لوازم استقلال شهرها و حاکم‌نشین شدن آن در دوره خلافت، وجود مسجد جمعه و جامع است، که تمامی اهالی در مناسبتهای جمعه و عید و جز آن در آن جمع شوند، و لازمه آن وجود منبری است که حاکم و امام جمعه و قاضی منصوب از طرف خلیفه بر روی آن سخنرانی کند، و نماز جمعه و عید برپا دارد، و یا فرامین خلیفه را به اطلاع مردم رساند.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۴

کوره دیگر رفتن و نماز کردن. بر آنک هر سال آنچ واجب و درست «۱» شود بر قم، و بر ضیاعی «۲» که با آن جمع کرده باشند از اخراج «۳»، بر سیبل مساحت، یا بر تقریری که دیوان مساحت خراج اصفاهان بدان ناطق و روشن است، بدهند. و أهل قم بنسبت با [عمّال] «۴» هارون الرّشید از جمله مطیعان و فرمان‌برداران باشند.

هارون الرّشید التماس حمزه بن یسع مبذول داشت، و سؤال او را بنجاح «۵» مقرون گردانید، و در حیاات «۶» معروفه او را حاکم و صاحب اختیار گردانید، و کزی «۷» را بذو داد، که آن را ذراع رشیدیّه میخوانند، و آن کز درازترین و بزرگترین کزه‌آء دنیا بود. حمزه را گفت: این ذراع بستان، و در زیر بغل نه، و آن قدر که توانی دست خود را بکش، تا آن مقدار که سرانکشت تو بدان رسد، از حساب ذراع کیر.

حمزه کز را بستد، و محکم بزیر بغل خود کوفت، تا غایت که بعضی از کز در زیر بغل او رفت، و خون ازو روان شد!

او را گفتند: این چه بود که تو با خود کردی؟

- (۱). مقصود التزاماتی است که مردمان ساکن در کوره‌ها و شهرهای حاکم‌نشین در برابر دار الخلافه به عهده می‌گرفتند، از قبیل جمع‌آوری خراج، جزیه، پرداخت مقداری از محصولات کشاورزی و اسب و چهارپایان و هدایای عید، و گسیل سرباز و جز اینها.
- (۲). ضیاع جمع ضیعه که همان اموال غیر منقول و املاک است.
- (۳). کذا در اصل و صحیح آن خراج (- مالیات زمین) است، و شاید جمع غیر قیاسی خراج بوده باشد، که در نثر فارسی کهن بعضاً استعمال شده است.
- (۴). کلمه‌ای ناخوانا در اصل که احتمال می‌رود (عمال) بوده باشد. و در نسخه چاپی و دیگر نسخه‌ها (بنسبت با هارون) ضبط شده.
- (۵). نجاج در عربی به معنای قبول است.
- (۶). زمینهایی که مردمان آنها را به اختیار خود درآورده، و در آن به کشت و زرع می‌پردازند.
- (۷). آلت اندازه‌گیری مساحت زمین.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۵

گفت: من صلاح قوم خود، و آسانیء «۱» ایشان می‌خواستم، و الله أعلم.

بعد از آن هارون الرشید، حسن بن تحتاخ طالقانی را با حمزه ضم «۲» کرد، بر خراج و مساحت. و این معنی اتفاق افتاد در سنه تسع و ثمانین و مائه «۳» هجریه، و موافقه «۴» با سنه أربع و خمسين «۵» از هالک «۶» شدن یزدجرد «۷». و این تواریخ خاصه بقم مستعمله «۸» بوده است، و حساب دیوان و آجال «۹» ایشان بدان بوده است در معاملات، مثل بیع و شری «۱۰»، و غیر آن از عقود معاملات. و در دیگر شهرها این تواریخ «۱۱» را رعایت نکرده‌اند.

پس حمزه بقم معاودت نمود با عامل، و مجموع ضیاع را مساحت کرد، و خراج آن

(۱). رفاه.

(۲). همراه و همکار.

(۳). سال ۱۸۹ هجری.

(۴). در چاپی و برخی از نسخه‌ها: موافق.

(۵). سال ۱۵۴ هجری.

(۶). در نسخه چاپی: هلاک.

(۷). یزدگرد سوم از پادشاهان دوره اخیر ساسانی (پادشاهی از سال ۶۵۲-۶۳۲ میلادی)، سال یزدگردی یکی از گاه‌شماریهای دینی زرتشتی می‌باشد که به موجب آن انجام فرائض دینی در هر روز ویژه از ماه و سال، ۳۶۵ روز درست گرفته می‌شود، و به همین جهت فصول و اعیاد در بطن فصول، به موجب این سال سیار می‌باشد، مأخذ و مبدأ این سال از ۶۵۱ یا ۶۵۲ مسیحی - سال مرگ یزدگرد سوم - محسوب می‌شود. این گاهشماری پس از تشرف ایرانیان به اسلام منسوخ گردید، و به جای آن سال هجری قمری متداول گردید. (نگاه کنید به: گاهشماری و جشنهای ایران باستان: ص ۸۵).

(۸). در نسخه چاپی: مستعمل.

(۹). سررسید پرداخت تعهدات مالی.

(۱۰). شری: یعنی خرید.

(۱۱). جمع تاریخ، و مقصود از استعمال صیغه جمع، اشاره به عدم استعمال تقویمهای زرتشتی (اعم از تقویم یزدگردی و جز آن از گاه‌شماریهای ساسانی)، و بسنده کردن به تقویم هجری است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۶

مقرر کردانید.

و بعضی دیگر گویند، که: ضیاعها را نپمود «۱» بل که خراج آن- جناج پیشتر از آن مقرر بوده در دستور اصفاهان- از خراج این ناحیت، بر آن قرار بگذاشت، و خراج سائر حيازات «۲»- بمساحت یا بمقاطع «۳»- با آن اضافت کرد. و بحقیقت که گفته‌اند که: حمزه قطعا و اصلا مساحت نکرد، نه اصل قم را، و نه ضیاعاتی که از اصفاهان با آن ضم و جمع کرده بودند، و آنرا حيازات نام نهاده.

و این روایت نزدیکست، و دور از کار نیست، زیرا که پسر او الیسع بن حمزه، بعد از او در مساحت قم شروع کرد- چنانچ در موضع خود در باب مساحت ذکر آن بیابد- جه اگر حمزه قم را مساحت کرده بودی، پسر او بعد از او مساحت نکردی.

و أبو علی کاتب «۴»، در کتاب همدان حکایت میکند، از ابي جعفر محمد بن عبدوس «۵»، که او گفت:

(۱). در بعضی از نسخه‌های خطی و چاپی: نپموده.

(۲). حيازت در اصطلاح فقه اسلامی به معنای به ملکیت در آوردن و ضمیمه نمودن زمین به دیگر اموال غیر منقول شخص از یکی راههای شرعی و قانونی تملک زمین است، لیکن بنا به گفته تاریخ قم اصطلاح حيازت در دیوان خراج قم در آن دوره به معنای (ضیاعاتی که از اصفاهان با آن (یعنی قم) ضم و جمع کرده بودند) استعمال می شده است.

(۳). روش دیوان خراج در محاسبه خراج زمینهای مزروعی در آن دوره به دو گونه بوده است، گاهی مساحت زمینها را به وسیله ذراع قانونی تعیین کرده و خراج آن را معین می کردند، و گاهی نیز مالکان بزرگ و دهقانان تعهد پرداخت خراج زمینهای خود را به حاکم یا دیوان خراج می کردند، بدون آن که زمینهای مورد تعهد آنان ذراع گردد، که روش اخیر نسبت به زمینهای بزرگ معمول بود.

(۴). أبو علی، عبد الرحمن بن عیسی حماد همدانی معروف به کاتب بکر بن عبد العزیز، نویسنده کتاب همدان.

(۵). نامی از او در منابع متداول یافت نشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۷

«ذراعی که اهل همدان بدان مساحت میکردند- پیش از روزگار مأمون «۱»- آنرا ذراع سابوری می گفتند، و آن ذراع عبارت از دوازده قبضه «۲» بود، و مثال آن بر ستون مسجد اعظم «۳» بقم منقش کرده‌اند، و نشان و نمودار آن تا الیوم باقیست.» تا بدینجا حکایت أبو علی است.

پس این کز که مثال آن مصورست در مسجد سهل بن الیسع بن عبد الله بمیدان الیسع، آن کزی است که حمزه بن الیسع از نزدیک هارون الرشید آورد، و آن ذراع به قم برشیدیه معروف و مشهور است، و بهمدان بسابوریه.

و همچنین: أبو علی در کتاب همدان حکایت می کند، از ابي جعفر محمد بن عبدوس، که او گفت که:

«ذراعی که عبد الله خردادبه بدان مساحت کرد، آن نه قبضه و دو انگشت بود- چنانچ میان آن ذراع، و ذراع سابوریه، تفاوت و نقصان برع و ثلث عشر باشد- و آن ذراع که بهمدان بوده است، و در دیوان آن، هشت قبضه و دو انگشت بوده است، و محمد بن الحسن «۴» از آن کز هیچ نبرید و کم نکرد، الا یک انگشت.»

و حمزه بن الحسن «۵» در کتاب اصفاهان روایت میکند که:

(۱). عبد الله مأمون فرزند هارون الرشید، و هفتمین خلیفه عباسی، از سال ۱۹۸ ه تا هنگام مرگ در سال ۲۱۷ ه خلافت را به عهده

داشت، وی یکی از مشهورترین خلفای بنی العباس شمرده می‌شود، وی در آغاز دوره خلافت برای نزدیکی به علویان، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را به ولایتعهدی خود برگزید.

(۲). قبضه، مشت بسته را گویند.

(۳). این مسجد بجز مسجد جامع قم می‌باشد، زیرا بر طبق تاریخ قم آن مسجد در نزدیکی پل بکجه و در نقطه مقابل کمیدان، یعنی در سمت راست رودخانه قرار داشته است، و مسجد میدان الیسع احتمالاً در محله میدان کهنه قم قرار داشته.

(۴). او احتمالاً مأمور دیوان خراج و مسئول تعیین مساحت زمینها در همدان بوده است.

(۵). مقصود حمزه اصفهانی، نویسنده کتاب اصفهان است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۸

«چون سنه تسع و ثمانین و مائه «۱» در آمد، والی و حاکم اصفهان عبد الله بن کوشید «۲» بود، پس رشید نامه نوشت، و پیغام فرستاد بعبد الله بن کوشید، در طلب کردن بقایای سالهای گذشته، از خراج قم، و بقایا باصطلاح «۳» ایشان موافقت «۴» گفته‌اند.

پس چون نامه و پیغام رشید بعبد الله رسید، نامه نوشت برادر خود عاصم - که از قبل «۵» او بقم والی بود - و او را از آن آگاهی داد، و بدان فرمود.

چون عاصم بر آن وقوف «۶» یافت، بقایا و کسور اموال از اهل قم طلب داشت، و با ایشان عنف «۷» و درشتی نمود. اهل قم در دار الخراج برو جمع آمدند، و او را بکشتند.

و در مدت پنجاه و یکسال، هر سال بقیه از مال قم بر اهل قم مانده بود؛ ابتدای آن از ظهور دولت خلفای بنی عباس تا سال صد و هشتاد و یک.

چون سال صد و هشتاد و چهارم در آمد، رشید از رقه «۸» مدینه السلام - که آن

(۱). سال ۱۸۹ هجری.

(۲). در تاریخ اصفهان این نام (عبد الله بن کوشید) ضبط شده است، و یادی از او در منابع نیامده است.

(۳). در نسخه اصل: باصلاح ضبط شده است.

(۴). موافقت: ظاهراً جمع غلط کلمه (مانده) است، که مقصود مانده یا باقیمانده خراج سالهای گذشته می‌باشد.

(۵). طرف.

(۶). آگاهی.

(۷). خشونت و شدت عمل.

(۸). رقه (به فتح اول و دوم و تشدید آن) در لغت به معنای سرزمین پستی که در نزدیکی آبی که بر آن چیره می‌گردد، یا زمینی که دارای خاک نرم باشد را گویند، و این صفت نام برای چندین شهر شده است، که مشهورترین آنها (که اطلاق نام رقه حمل بر آن می‌شود) شهر رقه که در مرز میان عراق و شام و بر روی رود فرات و در نزدیکی صفین قرار دارد می‌باشد، امروزه شهر رقه جزو کشور سوریه است. یاقوت حموی در «معجم البلدان» از ۷ شهر به نام رقه نام می‌برد، از

تاریخ قم، متن، ص: ۷۹

بغدادست - حکم فرمود و اشارت کرد بستدن «۱» بقایای پنجاه و یکسال گذشته. و ابا صالح «۲» یحیی بن عبد الرحمن کاتب را والی دیوان خراج کردانید، و بقایا بر تمامی ممالک خود حواله فرمود.

و همچنین، عبد الله بن هیشم بن بسام «۳» راوندی «۴» را امر کرد در طلب کردن اموال، و استخراج کردن.

پس خلقی عظیم بذین سبب تلف و هلاک شدند، از مسلمانان و عمال «۵» و کتّاب، و مردم را ازین رهگذر داهیه «۶» و مصیبتی عظیم برسید، تا غایت که رشید مجموع عمال و کتّاب و حکام را خائن کردانید، و بسیاری را بکشت، و بخود مباشر طلب بقایا و کسور کشت، تا غایت که قوت‌های «۷» ایشان و سائر اطعمه «۸» بفروخت، و اسبان و دیگر چهارپایان برید «۹»، - که آن را بزبان اهل قم اسبان یام «۱۰» گویند - به عوض مال ایشان بستند. و تا غایت

این رو برای یادآوری برخی از این رقه‌ها (جز رقه مشهور) باید به قید و پسوند آن اشاره نمود، یکی از این موارد رقه دار السلام بغداد می‌باشد که به گفته «معجم البلدان» در سمت مغرب رودخانه دجله در بغداد و در نقطه مقابل منطقه تاج (که در بخش شمال شرقی دجله قرار دارد) باغ بزرگی بوده است که در آن یکی از کاخ‌های بنی العباس قرار داشته، که یاقوت از آن با (و هو عظیم جدا جلیل القدر) یاد می‌کند.

(۱). در نسخه چاپی: برسیدن.

(۲). در نسخه اصل و چاپی: (أبا صلح) ضبط شده، که بر طبق رسم الخط عربی کهن است.

(۳). در نسخه چاپی: نسام.

(۴). در اصل: روندی.

(۵). مأمورین جمع آوری خراج.

(۶). مصیبت و دردسر و گرفتاری.

(۷). جمع قوت: خوراک و ما یحتاج زندگی.

(۸). جمع طعام: خوراک.

(۹). برید: پست، چهارپایان برید اسبانی را گویند که به کار کشیدن گاریهای پستی و نقل و انتقال مسافر در کاروانسراها و شهرها مشغول بودند.

(۱۰). در برهان قاطع آمده است: یام اسبی را گویند که در هر منزلی بگذارند تا قاصدی که بسرعت

تاریخ قم، متن، ص: ۸۰

که نکذاشت که هیچ طایفه از صادر و وارد به بغداد کذر کنند، تا نباید که بعضی از مال کسر آید، و مجموع اموال از مردم هر مملکتی بستند و جمع کرد، تا غایتی که ایشانرا هیچ نماند.

و این سال را، سال موانید نام نهادند، یعنی سال بقایا «۱».

پس بقایای همه شهرها مستخلص «۲» کردند، و محصل کردند، مگر بقایای اصفهان، که در آن تأخیر افتاد؛ بسبب اهل قم، که در ادای آن تمرد «۳» و سرکشی میکردند، و از ادای بقایا امتناع می نمودند، و عمال را می کشتند یکی را بعد از آن دیگر. تا آنکه که عبد الله بن کوشید از قبل رشید والی شد، و هر روز از جانب رشید بذو فیج «۴» می آمد، و پیغام می آوردند در قدمه «۵» کردن در سندن بقایای سالها گذشته. و عبد الله بسبب بلدیه «۶» و همشهری، با قوم و مردم قم مدارا می کرد، و طریقه محبت و مودت که میانه او و میانه ایشان بود می سپرد، و رعایت حقوق قدیمه می نمود. تا آنکه که به واسطه کثرت فیوج، و بسیاری رسل «۷»، که از رشید بذو آمدند، حجت برو لازم شد، و عبد الله در طلب بقایا هیچ جاره ندید. پس او را ضرورت شد طلب کردن بقایا از ایشان، و در آن کوشش نمودن.

رود بر آن سوار شود تا منزل دیگر.

- (۱). یعنی سالی که باقیمانده (-بقایای) خراج سالهای پیشین در آن جمع آوری شد.
- (۲). یعنی مالیاتهای باقیمانده در دست مردم شهرها را از دست آنان خلاصی و رهائی بخشید و دریافت نمود.
- (۳). نافرمانی.
- (۴). در اصل و نسخه چاپی: فتح، و صحیح آن فیج می باشد که معرب پیک می باشد.
- (۵). در نسخه اصل: (قدقه) و در نسخه چاپی (قدغن) ضبط شده است، و ظاهراً تصحیف است، و ضبط صحیح آن (قدمه) است به معنای پیشی در کار گرفتن، و در پی و اثر چیزی رفتن (نگاه کنید به: لغت نامه دهخدا: ماده قدمه).
- (۶). بلدیه یعنی اهل بلد و شهر بودن.
- (۷). جمع رسول، به معنای فرستاده.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱

جون قصه بدين انجاميد، مردم قم براذر عبد الله را بکشتند، و در ضياع و ديه‌آیء خود متفرق شدند و پنهان گشتند، و عبد الله بن کوشيد بدين سبب معزول شد، و حسن بن تحتاخ را بعوض او بقم فرستادند.

جون عبد الله از قم بحضرت رشيد رسيد، يک هزار هزار درهم از خالصه مال خود برشيد بخشيد، و ازو درخواست کرد که قم را از اصفهان جدا کرداند، و هر يکی را علی حدّه مالی معین باشد. رشيد قبول نکرد، و بمنع آن فرمود، و گفت: من هرگز عملی «۱» را قسمت نکنم، و شهری همچو شهر اصفهان را جدا نکنم از ضیاعات و توابع آن.

عبد الله بجواب گفت که: اهل اصفهان بسبب اهل قم در بلاند، و بغایت در زحمت اند، و از ره گذر ایشان بدیشان چندین خرابی واقع می شود، زیرا که اهل قم درویش حال اند «۲»، و به وقت ادراک «۳» ارتفاع غلات برمی دارند، و از ادایء خراج تقاعد «۴» می نمایند، و تکاسل «۵» و تهاون «۶» می کنند، و چون عامل بدیشان می فرستند، در راهها و جوانب قم متفرق می شوند، و قصد قافلها «۷» می کنند، و با ایشان جمع می شوند. پس لا جرم «۸» عامل بقایائی که برایشان مانده است، بر ملاک «۹» و اربابان اهل اصفهان قسمت می کند، تا غایت که عجز اهل قم اصلی «۱۰» شده، و مالی معین کشته بر اهل اصفهان.

- (۱). ضیاع و روستاها و توابع هر شهر را عمل و اعمال آن شهر گویند.
- (۲). درویش حال: فقیر.
- (۳). وقت ادراک: وقت بارور شدن محصولات کشاورزی را گویند.
- (۴). بازنشستن و کار انجام ندادن.
- (۵). تکاسل و کسل: سستی.
- (۶). کوتاهی.
- (۷). قافلها: جمع قافله، یعنی به کاروانها حمله کرده و دستبرد می زنند.
- (۸). ناچاری.
- (۹). جمع مالک.
- (۱۰). یعنی اصل اولی در خراج اهل قم همانا کسر مقداری از آن است، که چون باید خراج به طور

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲

جون رشيد اين بشنيد، بفرمود تا قم را از اصفهان جدا کنند، و خراج اشاعره «۱» از جمله خراج شهر وضع «۲» کرد. و مبلغ خراج شهر، سهزار هزار و پانصد هزار درهم بوده است.

پس خراج اصفاهان و کرج «۳»، بعد از جدا کردن قم از اصفاهان- چنانچ اول مقرّر شد- بر دوازده هزار هزار درهم و کسری [فراهم آمد].

تا بدینجا قصّه و حکایت حمزه بود، و قصّه و روایت در این معنی این بود، و آنچه اهل قم روایت کرده‌اند از حمزه در جدا کردن قم از اصفاهان- چنانچ در اول فصل ذکر کرده شد- نزدیک آن می‌شود، که حمزه بن یسع، و عبد الله هر دو در یک وقت قصد حضرت «۴» کرده باشند، و الله اعلم.

کامل به دیوان خراج در بغداد پرداخت شود، از این رو حاکم این کسر را از مردم اصفاهان می‌ستانند، و این ستاندن- به علت پرداختن اهل قم- جزئی از پرداختیهای همه ساله اهل اصفاهان گردیده بوده، که موجب پریشانی و ظلم بر مردم می‌گردید.

(۱). جمع اشعریان که عمده ساکنین شهر قم در آن دوره را عربهای اشعری تشکیل می‌داده‌اند.

(۲). برداشتن.

(۳). مقصود کرج ابی دلف عجلی است که شهر اراک کنونی می‌باشد.

(۴). یعنی حضرت هارون الرشید.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳

فصل سئم از باب اول «در ذکر آنچه داخل قم است، و خطّه «ا» آن، از ضیاعها و مواضع، و نامه‌ء دیه‌آء آن، و ذکر باروئی که کرد بر کرد قم کشیده‌اند، کهنه و نو» روایت کنند اهل قم، که:

اشاره

«یزدانفازار «۲»- صاحب ناحیت ابرشتجان «۳»- جون عرب اشعریان بقم نزول

(۱). خطّه و خطط (به کسر خاء)، به معنای نقشه ساختمان‌سازی و تقسیمات یک شهر می‌باشد.

(۲). در اصل: یزدانفادار ضبط شده، ولی در ادامه چندین بار این نام را با ذال ضبط کرده است.

(۳). در ضبط سین و شین آن اختلاف است، و در تاریخ قم و دیگر منابع به هر دو ضبط آمده است، و درباره موقعیت جغرافیایی آن در راهنمای جغرافیایی تاریخی قم ص ۸۰ آمده است:

(مزرعه ابرستجان (بر وزن بهمن نشان) از مزارع قدیم قم است، سابقا قلعه و سکنه داشته، ولی حال قلعه آن خراب است، از رودخانه مشروب می‌شود، در دامنه کوه یزدان که در نیم فرسخی شهر است واقع است). و درباره کوه یزدان در همان منبع (در ص ۱۱۵) آمده است:

(کوه یزدان در یک فرسخی شهر قم بلکه نزدیک‌تر در طرف غربی واقع است ... به اسم یزدان از آن جهت خوانده می‌شود که پیش از بنای اعراب شهر قم را، بزرگ مجوسان که در قریه ابرستجان- که در دامنه این کوه است- منزل داشته، اسم او یزدان فادار بوده، و این کوه را مرتع حشم خود قرار داده، لهذا به کوه یزدان شهرت گرفته). و باز در همان منبع (در ص ۱۸۸) آمده است: (کوه یزدان: این کوه ما بین مغرب و جنوب قم واقع است، یک فرسخ تا شهر مسافت دارد).

موقعیت کوه یزدان امروزه در غرب بزرگراه کمربندی قم- تهران که از انتهای جاده اراک و در ناحیه معروف به شاه جمال آغاز می‌گردد و به میدان هفتاد و دو تن- نقطه شروع بزرگراه قم- کاشان و قم- تهران- ختم می‌گردد قرار دارد. امروزه یکی از محله‌های نوساز قم به نام «یزدان شهر» می‌باشد که بخشهای جنوبی آن بر دامنه دنباله رشته کوه یزدان می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴

کردند «۱»، ایشانرا در قریه ممجان «۲» فرود آورد. عبد الله بن سعد «۳» را در سرآیء مردی که نام او

(۱). در سال ۷۴ هجری.

(۲). یکی از هفت روستای دشت قم کهن، که از بهم پیوستن آنها شهر قم کنونی برآمد، در تاریخ قم ص ۴۲ آمده است: (بلده ممجان یعنی نفس شهر قم)، همچنین در همان منبع (ص ۶۰) آمده است: (ممجان که امروزه قصبه قم است)، و ایضا در ص ۳۳ آمده است: (تمامی اراضی ممجان و مالون و جلنبدان قصبه بلده قم گشتند...)، از مجموع این گفته‌ها برمی آید که بخش مرکزی قم کهن که مغرب و شمال آن ساحل شرق رودخانه قم تا آغاز باجک و سمت شرقی و جنوبی آن روستای مالون (- زمینهای پیرامون بقعه شاه احمد قاسم) بوده است. لیکن استاد علی اصغر فقیهی در (تاریخ مذهبی قم: ص ۸۲-۸۱) درباره موقعیت جغرافیایی ممجان (یا به لهجه اهل قم منیجان) می گوید: (کمیدان در سمت شمال غربی خاک فرج و قبرستان وادی السلام فعلی و طرف مغرب رودخانه است، بنابراین منیجان در روبروی آن، در سمت مشرق رودخانه و در اطراف چهار امامزاده تا شاه سید علی و تا حدود راه سراج و قنوات ادامه داشته، و امروز در همین حدود آثار و اطلاعاتی دیده می شود، و قبرستان این قسمت شهر که به نام مالک آباد بوده، هنوز باقی و همان قبرستان متروکی است که در ما بین شاهزاده سید علی و شاهزاده ابو احمد (به تعبیر مردم قم امامزاده میانی) دیده می شود).

در اینجا لازم به یادآوری است که هنگامی که مشغول تصحیح این بخش از کتاب بودم، سوگمندان خبر درگذشت مرحوم استاد علی اصغر فقیهی را شنیدم، این مرد بزرگوار که نزدیک به یک قرن زندگی کرد، از چهره‌های فرهنگی قم بشمار می رفت، وی سالهای متمادی در مقام آموزگاری خدمت نمود، و معلمی و وظیفه شناس و کوشا بود، وی از دیرباز به تحقیق و تفحص در تاریخ پرداخت، و کتابهای متعددی در این زمینه نوشت که مهمترین آنها دو اثر جاودانه او درباره وهابیت و آل بویه می باشد، وی بعدها به تاریخ قم روی آورد، و در این زمینه آثار ارزشمندی (اعم از کتاب و مقاله و رساله) بر جای نهاد، و نوشته‌های او درباره قم، و بویژه درباره تعیین موقعیت جغرافیایی نامهای تاریخی از ارزش والایی برخوردار است، و در شمار منابع تحقیق درباره قم بشمار می رود. وی مردی متواضع، در کمال ادب و فروتنی و سخاوت علمی بود، که در دادن اطلاعات هرگز بخل و تنگدستی بخود راه نمی داد. خانه او در خیابان باجک روبروی مسجد رضوی قرار داشت، و همواره آمادگی پذیرایی از طالبان علم بود. به گفته برادرش وی در سال ۱۲۹۲ شمسی بدنیا آمد، و در روز ۲۸ رمضان سال ۱۴۲۴ ه برابر با دوم آبان ۱۳۸۲ ش درگذشت، و در مقبره سوم جنوب شرقی صحن اتابکی به خاک سپرده شد.

(۳). عبد الله و احوص فرزندان سعد بن عبد الله اشعری، نخستین اشعریانی بودند که در سال ۷۴ ه

تاریخ قم، متن، ص: ۸۵

ذاذخره بود فرود آورد. و احوص - که برادر او بود- در سرای مردی که نام او خربنداد بود. پس از آنک از برای هر دو برادر- عبد الله و احوص- در این هر دو سرآی، همه آنج مردم بدان محتاج شوند، از اوانی «۱» و رخوت «۲» و طرح «۳» و فرش و آلات و غیر آن، معد «۴» و محصل گردانیده بود، و مرتب داشته.

بعضی از اهل قم روایت کنند، که:

«جون عرب اشعریان بقم آمدند، خیمها بزدند، و فرود آمدند. چون متمکن شدند، و قرار گرفتند، و بسیار شدند در صحاری، در شش دیه سراها و مقامها «۵» ساختند، و منزل گرفتند، و بار و بنه بدان نقل کردند، و آن شش دیه: ممجان، و مالون، و قزدان «۶»، و سکن «۷»، و جمر، و کمیدان».

از عراق گریخته و به سوی ایران آمدند، و در دشت قم مستقر شده، و شهر قم را بنا نموده یا توسعه دادند.

(۱). آوانی جمع آنیه که ظرف می‌باشد.

(۲). رخوت، جمع قیاسی کلمه رخت، که استعمالی نامتعارف و غلط می‌باشد، زیرا جمع رخت، رختها است.

(۳). زیرانداز.

(۴). آماده.

(۵). جمع مقام یعنی محل اقامت و سکونت.

(۶). در ضبط این نام اختلاف است، علامه حلی در ایضاح آن را قزدان آورده، و در تاریخ قم هفت بار با ضبط «غزدان» و دو بار

«قزدان»، و اهالی قم آن را امروزه «قزون» تلفظ می‌کنند، استاد علی اشرف صادقی معتقد است که: (قزدان تاریخ قم مصحف قزوان

بوده، و آن همان غزوان کنونی است (نشریه میراث شهاب: شماره ۲۹/ ص ۶۰)، ولی دکتر مدرسی طباطبایی در (تربت پاکان ج ۲/

ص ۱۲ و ۴۹۴) ضبط آن را «قزوان» دانسته است. غزوان کنونی مزرعه‌ای است در شرق قم و از نهر شهرستان مشروب می‌شود.

تاریخ دار الایمان قم ص ۷۰، تاریخ و جغرافیای قم ص ۱۸۵).

(۷). درباره ریشه لغت سکن یا سجن دکتر علی اشرف صادقی در (نشریه میراث شهاب/ شماره

تاریخ قم، متن، ص: ۸۶

و آنج حمزه اصفاهانی در کتاب خود آورده است که: «در هفت دیه مقام ساختند»، غلط و سهوست، زیرا که جلنبدان و ممجان نام

دیه واحده است، و هر دو عبارت از یک دیه‌اند، و آن را این دو نام است.

و جلنبدان- جنانچه مشاهده می‌رود- موضع حصن «۱» است، که دزپل «۲» می‌گویند، و ممجان موضع دیه است، که آنرا باب

شهرستان می‌گویند، که آن شهرست، و فارقین «۳» که کرد بر کرد آن بوده، آل سعد آنرا بینباشتند، و در آن وقت که بقم نزول

کردند، و بعضی از اثر

۲۹/ ص ۵۸) می‌گوید: (مؤلف تاریخ قم ص ۶۳ درباره سجن می‌گوید: «این دیه را از بهر آن سجن نام نهادند که ریگستان و

سنگلاخ بوده است و زمینی که در آن سنگ و ریگ باشد، آن را سجن و سکن خوانند. «سکن» بی‌شک باید «سگن» خوانده شود،

و «سجن» معرب آن است، «سگن» مشتق است از Sag- صورت پهلوی کلمه سنگ، که در نام سگسر - «سگسر» در متون

جغرافیایی قرنهای سوم و چهارم، و در کلمه «سجیل» معرب سنگ گل نیز دیده می‌شود، و پسوند en- (مخفف) -een ویژه

نسبت و جنس. پس تلفظ این کلمه باید Sagen- و محل آن نیز باید همان حوالی خاک فرج باشد).

(۱). قلعه.

(۲). در برخی از نسخه‌ها با ضبط در پل آمده است، که محلّ پلی بوده است به نام بکجه بر روی رودخانه قم که بخش کمیدان (در

مغرب رودخانه، یعنی زمینهای وادی السلام و خاکفرج کنونی) را به بخش غربی شهر متصل می‌کرده است، و در نزدیکی در پل

مسجد جامع کهن قم قرار داشته است.

(۳). فارقین معرب پارچین است، چنانکه یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل نام (میافارقین) بدان اشاره دارد و می‌گوید: (و فارقین

و هو الخلاف، بالفارسیه یقال له بارجین)، و درباره معنای آن در صحاح الفرس آمده است: (چوب یا خار باشد که گرد باغ و بر سر

دیوارها پرچین می‌کنند، تا کسی بر نتواند رفت). و گفته تاریخ قم نیز شاهد بر این معنا است آنجا که می‌گوید (بینباشتند ... و این

قدر است که حمل توان کرد) و این کار متعارف است که پیرامون باغ و خانه‌های روستایی دیواری از چوب و خار و خاشاک قرار

می‌دهند تا از عبور و نفوذ ناهلان جلوگیری کنند.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۷

آن باقی است، آنجا که در سرآیء ابی علی بن عبدیل است، و آنجا که میدان الیسع است، آنجا که فارقین سوراناباد «۱» است، و آنجا که باب چهار طاق است، و آنجا که باب علی بن فرج است.

این قدر است که حمل «۲» توان کرد، و گمان توان برد، که سورناباد دیه یا محلتی بوده است بانفراد.

علی الجملة، درین خلاف کرده‌اند، که جنبادان و ممجان و سورناباد، یک بقعه بوده است، و یک ضیعه جامعه، که آنرا بذین آسامیء مفرده نام کرده‌اند؟ خدا بذین عالم تر است. مع هذا فارقین سورناباد اثر آن باقیست، آنجا که سرآیء مالک بن علی حاجبست «۳».

و من کمان می‌برم که ممجان اسم رستاقی «۴» است، که جامع ضیاعی است که بذین ناحیت‌اند، تا غایت «۵» که من خوانده‌ام - در قباله نو و کهنه - که ممجان از ناحیت ابوراست، پس در خاطر من آمد، که ابورا در وقتی جامع ضیاع این ناحیت بوده است.

(۱). در نسخه چاپی و برخی از نسخه‌ها: شورناباد.

(۲). حمل: احتمال.

(۳). حاجب: کسی را گویند که اخبار و گفته‌های مردمان را به آگاهی خلیفه و سلطان می‌رساند، و از او برای حضور آنان طلب رخصت و اجازت می‌کند. و (حاجب) در لغت به معنای پرده‌دار است که مردم را از حضور بدون اجازه به خدمت سلطان و خلیفه منع می‌کند. و منصب حجابت از دیرباز یکی از منصبهای مهم دربار پادشاهان و سلاطین و خلفا و امیران بوده است، و حاجب همواره از قرب و منزلت فراوانی نزد پادشاه برخوردار بوده است و رتبه او پس از وزیر بوده، و گروهی از سربازان و دستیاران و نوکران او را در انجام وظیفه‌اش یاری می‌داده‌اند. (نگاه کنید به: رسوم دار الخلافة: ص ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۷۱، ۷۷، ۷۸).

(۴). در تاریخ قم ص در توضیح معنای اصطلاح رستاق آمده است: (و تفسیر رستاق به حیازه کرده است، یعنی دو سه ناحیت که به جنب یکدیگر باشند، و اسم رستاق بر مجموع آن جاری گردانند، و گویند رستاق فلان).

(۵). تا آنجا که.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۸

اما دیگر مواضع و محلات ازین دیهآیء هفت کانه:

وسون، جعفرآباد، لاسود، ساروا، و بذین محلات چندین کوجه و مواضع است، و هر یکی را نامی بوده و بانفراد.

القصة: مجموع این از اراضیء این دیهآیء شش کانه است.

و پس «۱» از جمله مواضع این دیهآیء شش کانه، و محلات و جوانب آن، سرروز است. و آن را بدان سبب سرروز نام نهادند، که در آن هنگام که قسمت آب آنجا کرده‌اند، گفته‌اند بزبان عرب رأس الوؤز، یعنی سرروز، و وز چوبی است که بدان قسمت آب می‌کنند، و آنرا نصب کرده‌اند از برآیء قسمت نصیبهآیء دیها از آب.

دیگر از مواضع: سر اوذارست؛ یعنی به زبان عرب رأس الوذارق، و بزبان عجم سر وذارق، و بكثره مرور ایام قاف را ترخیم «۲» و حذف کرده‌اند.

و این موضع در وقتی از اوقات هم مقسم «۳» آب بوده است.

دیگر از جمله مواضع قم: باب جوش است، بدان سبب این موضع را در جوش نام نهاده‌اند، که در ایام ماضیه درین موضع آب را قسمت کرده‌اند، و بفارسی این موضع را کوشیه گفته‌اند، پس مخفف گردانیدند آنرا، و معرب ساختند، و گفتند: باب جوش. تا

آنکاه که سعد بن مالک بن أحوص، نهر سعد را در میان شهر جاری کردانید «۴»، پس بسبب آن کوشیه باطل شد، و این اسم برین موضع بماند.

(۱). یعنی در پس این محلات، محله دیگری است به نام سروز.

(۲). ترخیم الاسم: و هو حذف آخره تخفیفا (مصباح المنیر، ماده رخم).

(۳). مقسم: محل تقسیم آب.

(۴). در تاریخ قم ص آمده است که: (اول جوئی که به شهر روانه شد، جوی سعد است، که آن را سعد بن مالک بن أحوص روانه کرد با دیهی که آن را احداث کرده بود- بر در دروازه ری- که آن را سعد آباد می خوانند).

تاریخ قم، متن، ص: ۸۹

و تمامی اراضی مَمَّجان و مالون و جلنبدان قصبه «۱» بلده قم کشتند، تا بعضی از صحاری قزدان و سکن و جمر و کمیدان. و بعضی از صحاری این دیه‌آء چهارکانه بر حالت زرع «۲» بماند، و آنرا بوقت مساحت پیمودند، و در ضیاع خارجیّه «۳» در کتاب دستور «۴» یاد کردند و بنوشتند، و الله أعلم.

(۱). در نسخه چاپی: قصبه آمده است که تصحیف است، و قصبه چنانکه در لغت نامه‌های عربی آمده است: (قصبه البلاد: عاصمتها) می باشد، که با آنچه مصنف تاریخ قم می گوید تناسب دارد.

(۲). یعنی وضعیت روستایی خود را که لازمه آن کشت و زرع است از دست نداد.

(۳). مقصود زمینهای کشاورزی بیرون از محدوده مرکزی شهر است.

(۴). نام دفترچه دستور العمل روش و چگونگی جمع آوری خراج زمینهای کشاورزی، که عاملان خراج ملزم به پیروی از آن بودند.

تاریخ قم، متن، ص: ۹۰

«ذکر باروئی که بقم محیط بوده، نو و کهنه»

روایت «۱» عجم روایت کرده اند، که:

«باروئی قم، یزدانفازار رئیس ناحیت أبرشتجان بنا کرده است، و سبب آن بود، که در آن روز کار که لشکر دیلم «۲» بنهاند و قم و غیر آن می آمدند، و در بعضی از غذاها «۳» روی بجانب قم باز کردند، و با کثرتی تمام بأبرشتجان نزول کردند، و بر أهل أبرشتجان تعدی و جور بی اندازه کردند، تا غایت که أهل أبرشتجان از ایشان بترسیدند، و شب و روز بخدمت ایشان قیام نمودند، و چند کاو و کوسفند از بهر ایشان بکشتند، و بسیاری شراب دادند.

اتفاقا که نظر [رئیس] دیلم برزنی از زنان آن دیه آمد، و آن زن صاحب جمال بود، چنانچ رئیس دیلم از حسن او تعجب کرد، و میل خاطر بدو کرد، و متعرض او شد. یزدانفازار ازین معنی عار و عیب و ننک داشت، و در میانه قوم خود برفت، و ایشانرا ازین حرکت اعلام داد، و سرزنش و عیب کرد ایشان را به فعل دیلمی.

(۱). جمع راوی، روایت کنندگان، و مقصود از روایت عجم، مورخین محلی قم بوده اند که تاریخ شهر خود را ثبت و ضبط کرده، و از وضعیت آن پیش از ورود عربها به آن آگاهی داشتند، و اخبار و گزارشهای آن را روایت می کردند.

(۲). سرزمین کوهستانی که در جنوب و مغرب گیلان، و به محاذات کوهستانهای ناحیه طالقان و طارم را دیلم یا دیلمان گویند، و

مرکز آن رودبار می‌باشد، این منطقه و دیگر مناطق گیلان و طبرستان به علت وجود کوهستان‌های سر به فلک کشیده، که موانع طبیعی در برابر پیشروی سربازان و لشکریان بحساب می‌آمد، تا قرن دوم هجری از دسترسی سربازان مسلمان بدور ماند، و مردمان آن بر کیش زرتشتی باقی بودند، از این رو شهرهای پیرامون این منطقه همچون قزوین به عنوان (تغر) و قرارگاه لشکریان و مجاهدین مسلمان بشمار می‌رفت، و دیلمیان هراز چند یکبار به مناطق جنوبی که در سیطره مسلمانان بود شیخون می‌زند، از جمله این مناطق ساوه، قزوین، نهاوند، همدان، قم بوده است. (نگاه کنید به: بلدان الخلافة الشریقه، ترجمه عربی، ص: ۲۰۶-۲۰۷).

(۳). غزا: جنگ.

تاریخ قم، متن، ص: ۹۱

پس قوم یزدانفازار پیش او جمع آمدند، و گفتند که ما مطیع و منقادیم «۱»، بهر چه تو مصلحت بینی. یزدانفازار قوم دیلم را آن قدر مهلت داد تا مست شدند، بعد از آن او با قوم و تبع «۲» در منازل ایشان افتاد و همه را بکشتند؛ مگر رئیس ایشانرا، که با طائفه از دیلم بگریخت، و بجانب شهر خود متوجه شد.

پس یزدانفازار قوم و حشم «۳» خود را گفت: این حرکت که ما کردیم با دیلم، حرکتی است که از بیم و خوف آن خواب نمی‌توان کرد، و از ایشان غافل نمی‌توان نشست، من درین باب فکری کرده‌ام، و رأی اندیشیده‌ام، که ما از بطش «۴» ایشان به سبب آن احتراز «۵» توانیم کرد، و از دشمن ایمن توان بودن.

قوم یزدانفازار گفتند: راه ما پی رو راه تست، بفرمای تا چه مصلحت دیده، و چه فکر اندیشیده؟ گفت: مصلحت آن می‌بینم که ما دیواری عالی «۶»، کرد این دیها- که ما بتمامی در آن فرود آمده‌ایم- بکشیم، و منظرها «۷» نزدیک بیکدیگر، در اندرون دیوار بنا نهیم، و دیدبانانرا بر آن بنشانیم، تا چون دیلم بجانب ما حرکت کنند، ما از ایشان بر خبر باشیم، و ایشان ظفر نیابند، و بر ما متفرق نشوند.

(۱). انقیاد: فرمانبرداری و اطاعت

(۲). تابع و پیرو.

(۳). در اصل (حشر)، و ضبط صحیح آن (حشم) است که به معنای غلامان و نوکران می‌باشد.

(۴). عقوبت و انتقام.

(۵). در اصل: اعتراض، که تصحیف است، و صحیح آن احتراز می‌باشد که به معنای پیشگیری و دوری و ممانعت می‌باشد.

(۶). عالی: بلند و استوار.

(۷). دیده‌بانی.

تاریخ قم، متن، ص: ۹۲

قوم یزدانفازار سخن را محافظت کردند، و به جان و مال مساعدت نمودند، و آن قدر مال که دیوار و مناظر بدان بنا توانست کرد بذل کردند، و معدّ «۱» گردانیدند.

پس یزدانفازار دیواری که از جانب ابرشتجان بود، بنیای آن قیام نمود، و از جانب جمکران، اسفربد بن جلین «۲» بنا نهاد، و پسر او صفین میان ابرشتجان و جمکران ایضا دیوار کشید، جناح از دیلم ایمن شدند، و حصار گرفتند.

جنین کویند، که: دیلم چندین بار شب مراغه «۳» کردند، و بیدار «۴» داشتند، فرصت نیافتند.

و بعضی دیگر کویند، که:

«یزدانفازار قوم خود را جمع کرد، و هزار مرد از ایشان که مؤدّی «۵» خراج بودند برشمرد و تعیین کرد، که هر یک مرد از ایشان هزار

درهم جمع کند، و معدّ سازد. و این درهم را مجموع در بیت المال بنهند. و هر مردی از ایشان، مردی جنکیء شجاع دلیر، با آن مال ضمّ «۶» کند، تا چون دشمن روی بذیشان آرد دفع آن بکنند. و اگر سلطان وقت بریشان حمله آرد، بدان هزار هزار درهم و لشکر، او را باز گردانند.

(۱). معد و اعداد: آمادگی.

(۲). احتمالا- ضبط صحیح نام فرزند جلین، اسفرابد باشد، زیرا مصنف تاریخ قم هنگام یاد کرد روستاهای قم ص: می گوید: (اسفراباد: جلین آن را بنا کرده است، از بهر پسر خود اسفرابد، و بنام او نهاده است، و اسفرابد را حدیثی هست ...).

(۳). کذا در اصل، و در نسخه چاپی: مراقبه، و شاید مراد از مراغبه، رغبت بوده باشد، و گرنه این ضبط تصحیف مراقبه است.

(۴). در نسخه چاپی: پنذار.

(۵). پرداخت کننده خراج، و معمولاً مردانی خراج کامل را می‌پرداختند که از لحاظ قوت و نیروی جسمانی در سلامت کامل بسر می‌بردند.

(۶). افزودن و همراه کردن.

تاریخ قم، متن، ص: ۹۳

قوم یزدانفازار بهر چه فرمود جنان کردند. چون سالی بر ایشان بگذشت، و یزدانفازار از آن جهت که خائف «۱» بود ایمن کشت، بناکردن این دیوار مصلحت دید. پس ازین دیوار، آن یکنیمه که فرا پیش ابرشتجان بود، یزدانفازار بنا کرد، و اسفید «۲» آن یکنیمه که فرا پیش جمکران بود بنا نهاد، جناح میان ایشان موضعی نماند، بلکه بنآء دیوار بیکدیگر برسانیدند، و این دیوار بسرفت و جبل و کشویه و اسفراباد «۳» متصل شد.

پس از آن جون عرب بقم نزول کردند، و آن را مالک و متصرف شدند، و آبینه بسیار بقم بنا نهادند، و باروی بر آن بگردانیدند، و این باروی از باغ دولت «۴» بکشیدند بر کنار رودخانه تا درب نضر «۵»، جناح رودخانه در میان آن جاری بود، و از درب نضر بکشیدند تا درب حسن بن علی از یکجانب رودخانه- یعنی که رودخانه بر یک طرف افتاده بود- و از آنجا بکشیدند تا درب قزدان و سعد آباد و جمر، تا آنکاه که بیاغ دولت متصل گردانیدند، و

(۱). بیمناک و ترسان.

(۲). کذا در اصل و احتمالا صحیح آن اسفرابد است، زیرا پیش از این از او و اقدام او به ساختن دیوار فرایش جمکران یاد نمود.

(۳). این چهار موضع، روستاهای پیرامون جمکران می‌باشند، که به نوشته تاریخ قم برخی از آنها را جلین بن آذر توح برای فرزندان خود، و برخی دیگر از آنها را کیخسرو ملک ساخته است.

(۴). کذا در اصل و احتمالا صحیح آن دوله است، که معمولاً در عربی تاء در آخر نام تاء مقصوره می‌باشد نه تاء طویله، چنانکه در برخی از نسخه‌ها نیز با این ضبط آمده است، و احتمالا دوله نام یکی از اشعریان قم بوده است، چنانکه بزودی از فرزندان او با نام (ولد دوله) یاد می‌شود که دارای سرا و کوشک بر کنار رودخانه قم بوده‌اند.

(۵). در اصل این نام با صاد معجمه (نضر) می‌باشد، لیکن در برخی از نسخه‌های تاریخ قم و در «انوار المشعشعین: ج ۱ ص ۱۲۱» این نام با ضبط (نصر) آمده، و ظاهراً ضبط نخست صحیح است، چنانکه نام او در اسانید اصول کافی نیز (در باب مولد الحجّه علیه السلام) همین گونه آمده است، او از اعیان و متمکنین اشعریان قم در قرن دوم و سوم بوده که دارای سرا و کوشک و باغ مشهوری در منطقه رمله (در شمال شرقی در قسمت شرق رودخانه قم) بوده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۹۴

رودخانه بر طرف آن افتاده بود، یعنی باروی بر کنار آن بنا نهاده بودند.

و همچنین، بر ظاهر کمیدان، فرایش صحاریء مزدجان و غیر آن، بارویء حصین «۱» محکم بکشیدند.

پس جون علی بن هشام «۲» در خلافت مأمون، با لشکر بقم فرود آمد «۳»، در سنه عشر و مائتین «۴» هجریه، آن باروی را بیران «۵» کرد و خراب کردانید. اهل قم بعد از آن دیگر باره بنا نهادند، و مرمت نمودند. و جون علی بن عیسی طلحی «۶» با لشکری تمام، در سنه سبع

(۱). استوار و محکم.

(۲). در تمامی نسخه‌ها (هاشم) ضبط شده که خطاست، و به نوشته طبری (حوادث سال ۲۱۷ ه) علی بن هشام و برادرش حسین بن هشام، دو تن از بزرگان خراسان بودند که به یاری مأمون شتافته و او را یاری نمودند، و از نزدیکان او بشمار می‌رفتند، علی به ولایت بلاد جبل و آذربایجان و ارمیتیه رسید و ثروت کلانی بهم زد، و با مردمان به ظلم رفتار نمود. عاقبت در سال ۲۱۷ ه توسط عجیف بن عنبسه دستگیر و به‌مراه برادرش اعدام گردید، و سر او را در شهرهای خراسان و عراق و جزیره و شام و مصر گردانیده، و در نهایت آن را در دریای مصر انداختند.

(۳). در تاریخ طبری در پایان حوادث سال ۲۱۰ هجری آمده است: (و فی هذه السنه خلع اهل قم السلطان و وضعوا الخراج، ذکر أن سبب خلعهم اینه انهم كانوا استكثروا ما عليهم من الخراج، و كان خراجهم ألفی ألف درهم ... فرفعوا الیه یسألونه الحطّ، و یشكون الیه ثقله علیهم، فلم یجبههم المأمون الی ما سألوه، فامتنعوا من ادائه، فوجه المأمون الیهم علی بن هشام، ثم أمده بعجیف بن عنبسه، و قدم قائد لحمید یقال له محمد بن یوسف الكح بعرض من خراسان، فكتب بالمصیر الیه الی قم لحرب أهلها مع علی بن هشام، فحاربهم علی فظفر بهم، و قتل یحیی بن عمران، و هدّم سور قم، و جباها سبعة آلاف ألف درهم، بعد ما كانوا یظلمون من ألفی ألف درهم).

(۴). سال ۲۱۰ هجری.

(۵). بیران: ویران که نقیض آباد باشد، و در لغت‌نامه‌ها با ضبطهای مختلف همچون: بیرام، بیرانه آمده است (نگاه کنید به: لغت‌نامه دهخدا: ماده بیران).

(۶). در تمامی نسخه‌ها (طلحی) ضبط شده است، لیکن طبری در (حوادث سال ۲۱۶ ه) می‌گوید: (و هرب جعفر بن داود القمی الی قم و خلع بها، آنگاه در حوادث سال ۲۱۷ ه

تاریخ قم، متن، ص: ۹۵

عشر و مائتین «۱» قصد ایشان کرد، اهل قم در احکام آن باروی بکوشیدند، و محکم کردانیدند. و همچنین قائم «۲» بود، تا آنگاه که مفلح ترکی «۳»، بر مقدمه «۴» موسی بن بغا «۵» در خلافت معتز «۶» بدر قم فرود آمد؛ در سنه أربع و خمسین و مائتین «۷»، و بارویء شهر را خراب کرد «۸». دیگر باره اهل قم آنرا اعاده «۹» کردند، و بنا نهادند.

پس از آن جون اذکوتکین بن ساتکین ترکی «۱۰»، با کاتب خود أبو الحسن بن احمد ابن الحسن المادرایء، در خلافت معتز بقم فرود آمد، در سنه احدی و تسعین و مائتین «۱۱»،

می‌گوید: (و فیها بعث علی بن عیسی، القمی جعفر بن داود القمی فضرب أبو اسحاق ابن الرشید عنقه).

(۱). سال ۲۱۷ هجری.

- (۲). برپا.
- (۳). مفلح ترکی مشهور به (مفلح الأسود) خادم خلیفه المقتدر بالله عباسی، و از فرماندهان نزدیک بدو، او مورد اطمینان خلیفه بود، و همواره پیامهای خلیفه را ابلاغ می‌کرد. در سال ۳۵۶ ه در مصر درگذشت.
- (۴). پیش‌آهنگ لشکر.
- (۵). موسی بن بغا، نام دو تن از فرماندهان ترک خلفای دوره میانی عباسی می‌باشد، یکی به نام بغا الکبیر و دیگری بغا الصغیر می‌باشد، موسی بن بغا صغیر در سال ۲۵۱ هجری کشته شد.
- (۶). زبیر بن جعفر ابن المتوکل، مشهور به المعتر بالله، دوازدهمین خلیفه عباسی، چهار سال و نیم خلیفه بود، و در سال ۲۵۷ هجری در سامراء درگذشت.
- (۷). سال ۲۵۴ هجری.
- (۸). طبری در پایان حوادث سال ۲۵۴ هجری می‌نویسد: (و فیها أوقع مفلح و با جور بأهل قم، فقتلا منهم مقتله عظیمه، و ذلک فی شهر ربیع الاول منها).
- (۹). بازسازی.
- (۱۰). یکی از فرماندهان ترک در دوره المعتر بالله عباسی، طبری در حوادث سال ۲۵۳ هجری می‌گوید: (... فوجه المعتر الیه فی شهر رمضان ساتکین).
- (۱۱). سال ۲۹۱ هجری، این تاریخ با خلافت معتر تناسب ندارد، زیرا خلافت او از سال ۲۵۲ تاریخ قم، متن، ص: ۹۶
- بکلی خراب کردانید «۱»، جناح اثر آنرا نکذاشت. پس از آن اهل قم دیگر باره آن را اعاده کردند و بنا نهادند»، مضمی هذا «۲».
- چنین گویند بعضی از رواة عجم، که:
- «وجوه و اشراف آل سعد را بر کنار رودخانه قم سراها و کوشکها بودند، که بجهت نزهت و تفریح «۳»، و ترفیه خاطر «۴» در آن می‌نشستند، و برودخانه و بساتین «۵»- در فصل ربیع «۶»- مشرف «۷» می‌گشتند، و در آن نظر می‌کردند. چون رودخانه در ولایت عباس بن عمرو غنوی «۸»، در سنه اثنتین و تسعین و مائتین «۹» هجریه، جاری و روان شد، سیلی عظیم برسید، و آن سراها و کوشکها مجموع، با سرآیء محمّد بن الیسع بن حمزه «۱۰»- که الیوم
-
- لغایت ۲۵۷ هجری است و سال ۲۹۱ هجری از سالهای دوران خلافت المکتفی بالله عباسی است، و در صورت تصحیف (خمسین) به (تسعین) باز سال ۲۵۱ دوره خلافت المستعین بالله عباسی است نه المعتر بالله.
- (۱). در منابع تاریخی یادی از این حمله به شهر قم نیامده است.
- (۲). اشاره به پایان این گفتار درباره باروی قم، که مصنف تاریخ قم از بعضی از راویان نقل کرد.
- (۳). تفریح کردن: سیر کردن و گردش نمودن جهت گشادگی خاطر (لغت‌نامه دهخدا: ماده تفریح).
- (۴). ترفیه خاطر: آسودگی و آسایش دادن و خوشوقت گردانیدن (لغت‌نامه دهخدا: ماده ترفیه).
- (۵). جمع بستان به معنای باغ و بوستان.
- (۶). فصل بهار.
- (۷). از بلندی به پایین نگاه کردن، یا نظاره کردن از بالا به پایین را اشراف گویند.
- (۸). اطلاع دقیقی از او در دست نمی‌باشد، تنها از گفتار تاریخ قم استفاده می‌شود که در برخی از سالهای دهه پایانی قرن سوم

هجری (در سال ۲۹۲ تا ۲۹۶ هجری) امارت قم را به عهده داشته است، و در دوره امارت او برای هفتمین بار زمینهای کشاورزی قم را مساحت کردند، و پیش از این او مدتی را در دوره قیام صاحب الزنج در سال ۲۷۳ ه در بصره گذرانیده، و شاهد قیام آنان بوده است.

(۹). سال ۲۹۲ هجری.

(۱۰). او محمد بن الیسع بن حمزه بن الیسع بن عبد الله بن سعد اشعری است، نیای او حمزه بن

تاریخ قم، متن، ص: ۹۷

معروفست به سرآیء حمولی الآبی - خراب شدند. و ایشان را در شهر مثل آن سراها و کوشکها بودند، و در آن ساکن می‌گشتند. یکی از دو طرف وادی - از جانب شهر «۱» - سرای و بستان ولد دولت، و جوسق «۲» و سرایء سهل بن علیء بن سهل، و جوسق محمد بن سهل بود، در درب و محلت ولد حمزه بن الیسع، و بسیاری از سراها و منظرها «۳» ازین سرای تا قنطره بکجه «۴» - آنجا که مسجد جامع است - بودند.

و پس از آن جوسق ابن عبدویه بن عامر، و سراها و کوشکها و بساتین، از کوشک عبدویه، تا آنجا که حد قهیان «۵» و درب نصر است، و بر آن طرف که فرا پیش

الیسع از اعیان و اشراف قم بشمار می‌رفت، و از سوی مردم قم به بغداد رفت و به خدمت هارون الرشید رسید، و به همت او برای نخستین بار قم کوره مستقل گردید و از کوره اصفهان جدا شد، و قم را امیرنشین نمود، و خود نخستین امیر قم گردید، چنانکه پیشتر درباره او به تفصیل سخن رفت، و از نوشته تاریخ قم برمی‌آید که در فاصله یک قرن از این وقایع، فرزندان و نوادگان او جایگاه اجتماعی خود را از دست دادند، تا آنجا که سرا و کوشک نیای خود را به شخصی از اهالی آبه به نام حمولی آبی واگذار کردند، که آن سراها به نام او شهرت یافته بود.

فسبحان من لا یدوم الا ملکة.

(۱). مقصود سمت مشرق رودخانه قم است، که بخش اعظم شهر کهن قم در آن قرار داشت.

(۲). جوسق معرب کوشک است که در لغت به معنای قصر کوچک آمده است.

(۳). منظره ایوانی را گویند که مشرف به باغ یا رودخانه‌ای بوده باشد.

(۴). در نقطه مقابل بخش کمیدان (که در سمت غرب رودخانه قم و در زمینهای کنونی وادی السلام و پیرامون آن بوده) و در سمت شرق رودخانه قم مسجد جامع کهن قم (بجز مسجد جامع یا جمعه کنونی قم) قرار داشته است، که در برابر آن پل یا قنطره‌ای بوده که دو سمت شهر را به هم ارتباط می‌داده است، نام این پل، قنطره بکجه بوده است.

(۵). ضبط این نام در «انوار المشعشعین: ج ۱ / ۱۲۱»، قهستان آمده است، اما در تاریخ قم در دو جای دیگر و هنگام ذکر خراج طسوجهای (- نواحی) قم از این موضع نام برده است، و در هر دو مورد قهیان جزئی از طسوج یا ناحیه لنجروود شمرده شده است، و در هر دو مورد از سیاق

تاریخ قم، متن، ص: ۹۸

کمیدان «۱» است - کوشکی و بستانی که معروفند بدادود جمال «۲» بودند، مقابل قنطره سهلویه - و سراها و کوشکها از آنجا، و از درب جابر، تا برابر قنطره بکجه بسیاری بوده‌اند، و اربابان و خداوندان آنرا یاد نکرده‌اند.

پس از آن سرآیء یحییء بن علیء - جدّ ابی سهل بن ابی طاهر «۳» - بود، مقابل این پل - یعنی پل بکجه، و سراها و بستانها و کوشکهایء دیگر تا کوشک و بستان حماد بن نصر، و جوسق آل طلحه برمله، و سراها و بستانها و کوشکهایء دیگر که خداوندان

آنرا نمی‌شناسند و نمی‌دانند، و بیشترین آن مندرس و منهدم شده‌اند- تا آنجا که سر باغاتست، و آنجا نیز جوسق مزاحم است، و کوشکها و منظرهایء دیگر.

گفتار تاریخ قم و نام مواضعی که آورده است (همچون: کمیدان، ممجان، سعدآباد، جمر، مالون، فرآبه، قزدان، طبشقوران) می‌توان استنباط کرد که در آن دوره طسوج لنجروود (امروزه لنجروود که به لنگرود مشهور است روستایی است در ۱۵ کیلومتری مشرق قم در آغاز جاده کاشان و پس از کوره‌های آجرپزی، و در نقطه‌ای که راه به روستاهای واقع در کوهستانهای قم آغاز می‌شود) بخش عمده شهر قم کهن را در بر می‌گرفته است، یعنی از شمال غربی که کمیدان باشد آغاز می‌شده، و تمامی محلات شهر در شرق رودخانه و در منطقه مرکزی و جنوبی (- مالون) و بخشهایی از منطقه شرقی (بجز سراج و جمکران) تا حد روستای لنجروود را شامل می‌شده است، و احتمالاً- نام قهیان معرب کوهیان است، بویژه آن که لنجروود خود در پایین و دامنه بخش کوهستانی قم قرار دارد.

(۱). یعنی شرق رودخانه قم که شمال منطقه وسیعی از باجک تا حدود بقعه شاه سید علی می‌باشد.

(۲). در اصل (حمّال) که به احتمال قوی صحیح آن جمّال (- شتردار) است، که معمولاً- در آن دوران شترداران مردان متمکن و ثروتمندی بوده‌اند، که شتران خود را برای راه انداختن کاروانهای مسافرتی و تجارتی اجاره می‌داده‌اند، و گرنه یک فرد حمّال و بارکش نمی‌تواند دارای کوشک و بستان بوده باشد.

(۳).؟

تاریخ قم، متن، ص: ۹۹

و بر نهر طبشقوران «۱»، آنجا که درب حسن بن علی است بر باغات، بزمین کوشکها و منظرها که بآبی الهیجا، و ابن الطبری، و حسن بن علی، و برادر او متکه بن علی «۲»، و ولد اُبی خالد- که منسوبند بابنین «۳»- و ولد آدم بن عبد الله، مشهور و معروف بوده. و آنجا منازل بسیار بوده‌اند، که مردم در آن فرود آمده‌اند، پس از آن خراب شده‌اند، و باغات بر آن ساخته»، و الله أعلم بالصواب.

(۱). نهر طبشقوران که در «انوار المشعشعین: ج ۱/ ۱۷۲» به نام جوی طبشقوران آمده است، از جویهایی است که از رودخانه قم سرچشمه می‌گرفته، و به سمت دیه طبشقوران و دیگر مزارع و محله‌های مشرق و شمال رودخانه قم کهن می‌رفته است، این دیه نیز جزئی از طسوج لنجروود شمرده شده است. درباره ریشه این نام در تاریخ قم ص آمده است: (طبشقوران: ایندیه قومی از اهل طبشین بنا کرده‌اند، و نام آن طبشگران بوده است، پس معرب گردانیدند و گفتند که طبشقوران).

(۲). در اصل: عالی ضبط شده است.

(۳). ظاهراً یعنی به آنها ابنی، ابن فلان و ابن فلان گفته می‌شود.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰

فصل چهارم از باب اول «در یادکردن اول مسجدی که به قم بنا نهادند،

اشاره

و منبر در آن نصب کردند، تا آنکه که مسجد جامع بقم بنا نهادند، و منبر از آن بمسجد جامع نقل کردند. و در یادکردن سرآهایء خراج و دار الضرب، و سرآهایء حاکمان، و زندانها که بقم بوده‌اند، و غیره».

*** «ذکر مسجد جامع و منبر بقم»

چنین گویند، که:

«جون عبد الله بن سعد أشعری بقم فرود آمد، در قم بغایت زاهد و عابد بود، و راغب «۱» آن بود که بقزوین رود، زیرا که نمیخواست که نماز در سرآه‌ء مجوس بگذارد. و همه روز حدیث می‌کرد و سخن می‌گفت، که من ازینجا رحلت می‌کنم. پس برادرش أحوص او را گفت که: این مکان هم ثغری «۲» است، که دیلم «۳» بدان

(۱). مایل بودن و رغبت داشتن.

(۲). خط مرزی میان سرزمینهای مسلمان‌نشین (- دار الاسلام) و سرزمینهای کافر‌نشین (- دار الکفر) که احتمال هجوم و حمله و نفوذ سربازان دشمن در آن می‌رود، و معمولاً محل استقرار سربازان و مجاهدان مسلمان می‌باشد را ثغر یا به صیغه جمع ثغور بر وزن فلس و فلوس گویند.

(۳). مقصود از دیلم، ایرانیانی بوده‌اند که در نواحی جنوب غربی دریای خزر و گیلان زندگی می‌کرده‌اند و این مناطق تا سالهای پایانی قرن نخست هجری همچنان بیرون از مجموعه

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱

متوجه می‌شوند، و زحمت می‌دهند در هر سالی؛ اگر غرض ترا آنست که بثمر قزوین روی، تا دفع کفار و مخالفان کنی، و اجر و ثواب حاصل کنی، اینجا نیز دیلم می‌آیند، پس اینجا مقام کن، تا من از برآیء تو مسجدی بنا نهم، تا تو در آن نماز بگذاری. پس از آن أحوص از برآیء برادرش عبد الله، مسجد عتیق «۱» بدزپیل «۲» بنا نهاد، و

دار الاسلام قرار داشت و ساکنان آن به اسلام تشریف نیافته بودند، از این رو هر از چند گاهی به بخشهای مسلمان‌نشین جنوب گیلان و مازندران، که شامل مناطق قزوین و ساوه و قم می‌شده تاخت و تاز می‌کردند، و با غنائم جنگی و اسیر باز می‌گشتند، از این رو مناطق مرزی بخشهای یاد شده، به عنوان ثغر به شمار می‌رفت، و همواره سربازان و مجاهدان مسلمان در آن به حراست سرزمینهای دار الاسلام به پاسداری (- مرابطه) مشغول بودند.

(۱). صفت عتیق یا کهن بعدها- یعنی یک قرن پیش از نگارش این کتاب- بر این مسجد گذارده شد، و آن هنگامی بود که أبو صدیم در سال ۲۶۵ هجری در دوره خلافت المعتمد بالله عباسی مسجد جامع دیگری در قم بنا نهاد، از این رو مسجد کهن ساخته أحوص بن سعد أشعری از مسجد جامع بودن برافتاد و به صفت عتیق یا کهن مشهور گردید.

(۲). در برخی از نسخه‌های تاریخ قم و برخی از نوشته‌های برگرفته از آن، این کلمه با ضبط در پل آمده است که احتمالاً نادرست باشد، زیرا که در نسخه‌های کهن همواره ضبط این نام دزپیل می‌باشد، و دز در لغت فارسی به معنای قلعه و حصار است، که گاهی مزید مؤخر نام مکان قرار می‌گیرد، مثل (اسپی دز، رویین دز، کهن دز، قهندز)، و گاهی مزید مقدم نام مکان، مثل (دزبار، دزمار) (لغت‌نامه دهخدا: ماده دز). و اما دزپیل قم به تصریح تاریخ قم پللی بوده است بر روی رودخانه قم، و کرانه شرقی این پل بیشتر قلعه و باروی روستای مَمَّجان بوده، که خود قلعه و پیرامون آن به نام جلنبادان مشهور بوده است، و بعدها و پس از بهم پیوستن روستاهای شش گانه یا هفت گانه دشت قم، و فراهم آمدن شهر قم، پلی که بخشهای شرقی را به بخش غربی (- کمیجان که بر روی زمینهای وادی السلام و فضاهای پیرامون امروزی آن قرار داشته) پیوند می‌زده است، در نزدیکی این دژ ساخته شد، و احتمالاً به علت مجاورت با قلعه کهن جلنبادان، نخست به نام پل دژ جلنبادان شهرت یافت، و بتدریج این نام طولانی در محاورات عامه مردم، به شیوه معمول میان آنان، با حذف و تقدیم و تأخیر کلمات آن به نام دز پل

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲

پیشتر از آن موضع «۱» آتشکده بود، آن را خراب کرد «۲»، و بر جای آن مسجد بنا نهاد، و کرد بر کرد آن رواقها بگردانید «۳»، و یکدر از آن مسجد بر بستان سرآیء برادر خود عبد الله کشاد. و

مستقر گردید، و نویسنده تاریخ قم به بیانی گویا از مشاهدات خود از موقعیت جغرافیایی این پل بر روی رودخانه قم، در (فصل سیم از باب اول) یاد کرده، و می‌گوید: (و جلنبدان- چنانچ مشاهده می‌رود- موضع حصن است که دزپل می‌گویند، و ممجان موضع دیه است که آن را باب شهرستان می‌گویند)، این گفتار گویای این است که در آن دوران پس از گذر از پل و ورود به ساحل شرقی رودخانه قم، نخست بخش قلعه و دژ جلنبدان بوده است، و پس از آن دروازه ورودی به بخش‌هایی از شهر قم که در ساحل شرقی،- و به باب شهرستان معروف بوده- قرار داشته است، و احتمالاً- در نزدیکی این پل، مسجد جامع کهن قم که احوص برای برادرش سعد اشعری ساخت قرار داشته، و از گفته تاریخ قم برمی‌آید که در نزدیکی این مسجد، پل دیگری بوده است که به (پل بکجه) مشهور بوده، که احتمالاً پلی جز دزپل می‌باشد.

(۱). در نسخه چاپی: پیشتر از آن آن موضع.

(۲). ساختن مسجد در جایگاه معابد پیشین از دیرباز معمول بوده است، نمونه‌های فراوانی از مساجد ساخته شده در مجاورت یا بر روی کلیساها (همچون مسجد جامع اموی دمشق- مسجد ایاصوفیا در استانبول) و کنیسه یهودیان یا دیرها یا آتشکده‌های مجوسیان وجود دارد، از مساجدی که پیشتر آتشکده بوده، و بعدها بر روی ساختمان پیشین آن، با تغییر جایگاه محراب، مسجد ساخته شده، می‌توان از مسجد جامع کهن بروجرد نام برد، که هم اکنون کاوشهای باستان‌شناسی بخشی از ساختمان اصلی آتشکده را در زیر ساختمان مسجد آشکار کرده است. از دیگر نمونه‌ها مسجد جامع کهن ساوه است، که هم اکنون در حاشیه شهر قرار دارد، و از بناهای دوره سلجوقی می‌باشد.

(۳). مساجد ساخته شده در قرن اول هجری معمولاً دارای ساختمانی ساده، که عبارت از یک نمازخانه اصلی سرپوشیده به سمت قبله، بهمراه محرابی در میانه دیوار جنوبی، و رواقها و شبستانهایی در سه سمت دیگر که همگی حیاطی را در میان خود در بر می‌گرفتند بود، امروزه یکی از معدود مساجد باقیمانده از آن دوران مسجد تاریخانه دامغان است، که به گفته باستان‌شناسان از نمونه‌های مساجد نخستین یک ایوانه ایران است، احتمالاً مسجد جامع کهن قم

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳

نیز نمونه دیگری از این گونه مساجد بوده، که همگی دارای یک ایوان و فاقد هر گونه تزئینات هنری و گچ‌بری و جز آن بوده‌اند، بعدها در قرن سوم و چهارم هجری بتدریج ساخت مساجد چهار ایوانه همراه با تزئینات هنری و محرابهای سنگی یا آجری رواج یافت. امروزه اثری از مسجد جامع کهن و عتیق قم نمی‌باشد، از این رو درباره جایگاه و موقعیت جغرافیایی آن در قم کنونی میان مورخین و قم‌شناسان اختلاف نظر وجود دارد، دکتر مدرسی در (تربت پاکان:

۱۱۵/۲) مسجد امام حسن عسکری علیه السلام که امروزه بخش وسیعی از محدوده چهارراه بازار و خیابان حضرتی و حد فاصل دو پل علی‌خانی و پل میدان نور را در بر دارد را مسجد جامع عتیق قم می‌داند، می‌گوید: (مسجد جامع عتیق قم منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، از کهن‌ترین مساجد این شهر است، دور نیست آن همان «مسجد عتیق» نخستین مسجد بنا شده در این منطقه باشد، که پیشتر آتشکده بوده، و احوص بن سعد اشعری آن را ویران ساخته، و بر جای آن مسجد مزبور را به در پل بساخت، و گرداگرد آن رواقها بگردانید)، لیکن صفی‌الدین محمد نویسنده کتاب خلاصه البلدان مسجد جامع أبو الصّدیم، حسین بن علی بن

آدم اشعری را که در سال ۲۶۵ هـ میان قم (مقصود بخشهای مشرق رودخانه قم) و کمیدان (بخشهای غربی رودخانه قم) بنیاد کرد، همان مسجد جامع عتیق قم می‌داند. و بنا بر شواهد و قرائن مسجد جامع (یا جمعه) کنونی در محله دروازه ری از خیابان آذر احتمالا همان مسجد ساخته ابو الصدیدم بوده است. مرحوم استاد علی اصغر فقیهی (تاریخ مذهبی قم: ۱۲۸) معتقد است که (محل مسجدی که اشعریان بنا کردند در نزدیکی های خاکفرج و وادی السلام امروزی بوده است)، لیکن همان گونه که در پاورقی پیشین گفته شد، به تصریح تاریخ قم، مسجد جامع عتیق ساخته احوص اشعری در نزدیکی دزپل بوده است، از این رو مسجد باید در مشرق رودخانه و در نزدیکی ساحل رودخانه- و نه در بخش کمیدان و غربی شهر- ساخته شده باشد، از این رو انطباق آن بر مسجد ابو الصدیدم (مسجد جامع کنونی) یا بر بخشهایی از زمینهای خاکفرج بسیار بعید است. اما مسجد امام حسن عسکری علیه السلام نیز نمی‌تواند مسجد جامع عتیق بوده باشد، زیرا منطقه این مسجد در قرن اول هجری بدور از روستاهای ۶ یا ۷ گانه قم، و از دسترس مردم دور بوده است، و طبیعی است که معمولا- آتشکده یا مسجد در میان محله‌های مسکونی یا در محوطه‌ها و فضای باز نزدیک آنها ساخته می‌شده است، از این

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴

عبد الله مدّت حیوة خود در آن مسجد نماز می‌گزارد. و چون عبد الله وفات یافت، آن بستان و سرای را از مسجد جدا کردند.

و گویند که: آن سرا مشهور و معروف بود به مردی، که او را ثبخین «۱» لقب نهاده بودند.

بعد از آن چون «۲» حمزه بن الیسع اشعری قم را کوره کردانید بانفراد «۳»، و از اصفهان جدا کرد، و منبر درین مسجد بنهاد «۴»، در سنه تسع و ثمانین [و مائه] «۵» هجریه.

رو بنظر می‌رسد طبیعی‌ترین جایگاه برای انتساب آن به مسجد جامع عتیق، همانا محدوده‌ها و فضاهای پیرامون بقعه چهار امام‌زاده در سمت راست رودخانه می‌تواند باشد.

(۱). کذا در اصل و در دیگر نسخه‌های تاریخ قم، که معنای معقولی برای آن نمی‌توان تصور کرد، گرچه احتمال می‌رود تصحیف (ثخین) بوده باشد، که به معنای مرد چاق و تنومند، و یا شجاع مرد افکن است.

(۲). کلمه (چون) در این جمله ظاهرا زیادی است، و موجبی برای استعمال آن دیده نمی‌شود.

(۳). یعنی قم را که پیشتر یکی از توابع شهر اصفهان بود، (باصطلاح امروز شهرستان) مستقل نمود.

(۴). یکی از لوازم اداری شهر شدن در آن دوران بنای مسجد جامع است، که در آن امام جمعه یا حاکم منصوب از طرف خلیفه یا والی نماز جمعه و عید را برپا می‌داشت، و طبیعی است که لازمه این دو فریضه مذهبی همانا وجود منبری است که بر آن خطبه جمعه و عید و یا فرامین و احکام خوانده شود، از این رو نصب منبر در مسجد رمز و نشان شهرشدن بشمار می‌رفته است، در «طبقات الشافعیه: ج ۱/ ۳۲۸» آمده است: «قال الاستاذ أبو منصور: نحو مأه منبر- یعنی مأه مدینه- فی بلاد أذربيجان و ماوراءها یختص بالشافعیه». و با توجه به نوشته تاریخ قم سال ۱۸۹ هجری مبدأ شهرشدن قم و رسمیت یافتن آن است، که به همت حمزه بن یسع ابن عبد الله اشعری، که از امیران با نفوذ و صاحب نام و دوستدار عباسیان بود انجام پذیرفت، و خود او نیز از سوی خلیفه عباسی هارون الرشید به عنوان نخستین حاکم شهر قم منصوب گردید، و بدو برای تاسیس تشکیلات اداری- بویژه دیوان خراج و اندازه‌گیری حدود اراضی و مزارع و ممتلكات قمیان و تعیین میزان خراج آنها- اختیار تام داده شد.

(۵). سال ۱۸۹ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵

و حمزه اصفهانی در کتاب خود آورده است، که:

«جون قم را تکویر (۱) کردند، تا مدت شش سال دیگر بقم منبر نبود، جون سال خمس و تسعین و مائه (۲) در آمد- و امین (۳)، علی بن عیسی بن ماهان را با لشکر بسیار بفرستاد بجنک خیل (۴) مأمون، و او را بری و قم و اصفهان و نهاوند و همدان والی کردانید- و حمزه منبر در مسجد دزپل بنهاد، و این مسجد غیر جامع بود، و این منبر در آن بماند (۵) تا بایام خلافت معتمد (۶). پس از آن ابو صدیم، حسین بن علی [بن آدم بن عبد الله (۷)، در

(۱). تکویر یعنی کوره (- شهرستان) گردانیدن.

(۲). سال ۱۹۵ هجری.

(۳). محمد امین فرزند هارون الرشید پنجمین خلیفه عباسی، پس از مرگ هارون در ۳ جمادی الآخر سال ۱۹۳ هجری به خلافت رسید، وی در سال ۱۹۴ هجری دو برادر خود یعنی عبد الله مأمون (که حاکم ولایات مشرق بود) و قاسم المؤمن (که حاکم و فرمانروای ولایات مغرب که شامل بلاد الشام بود) را از ولایتعهدی و حکومت عزل نمود، و فرزند خود موسی الناطق بالحق را به ولایتعهدی برگزید و از مأمون بیعت برای او را طلب نمود، که با مخالفت مأمون روبرو گردید، از این رو در ۱۵ جمادی الآخر سال ۱۹۵ هجری علی بن عیسی بن ماهان را با لشکری گران به جنک مأمون به ری گسیل داشت، که در جنک ری طاهر بن الحسین معروف به طاهر ذو الیمینین (فرمانده لشکر مأمون) علی بن عیسی بن ماهان را شکست داد، و او را به قتل رسانید، عاقبت امین در شب یکشنبه ۲۴ صفر سال ۱۹۸ ه توسط سربازان طاهر بن الحسین که بغداد را فتح نموده بودند به قتل رسید، و در بقعه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام (- مقابر قریش) دفن گردید.

(۴). خیل مأمون، یعنی اسب سواران مأمون، که کنایه از لشکر است.

(۵). این منبر بمدت ۸۳ سال در این مسجد باقی ماند، یعنی از سال ۱۹۵ هجری تا سال ۲۷۹ هجری.

(۶). المعتمد علی الله عباسی، پانزدهمین خلیفه عباسی بود، که پس از مرگ الموفق بالله عباسی در ۲۳ صفر سال ۲۷۸ هجری به خلافت رسید، لیکن پس از یکسال و چند ماه در ۱۹ رجب سال ۲۷۹ هجری در بغداد درگذشت و در سامراء مدفون گردید.

(۷). أبو صدیم (تصغیر صدام) کنیه حسین بن علی بن آدم بن عبد الله اشعری است، گر چه نام او

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶

سنه خمس و ستین و مائتین هجریه (۱)، مسجد جامع بر بیرون شهر بنا نهاد (۲)، و منبر از

در سلسله اسناد روایات اصول کافی آمده است، لیکن ترجمه‌ای از او در کتب رجال و تراجم نیامده است، اما از نوشته تاریخ قم برمی آید که او از بزرگان و اعیان و اشراف قم در دوره خود بوده، و از موقعیت و جایگاه والایی در میان مردم قم برخوردار بوده است، بویژه آن که در سال ۲۶۵ هجری اقدام به ساختن مسجد جامع قم (احتمالاً مسجد جمعه کنونی در محله دروازه ری قم) نمود، که خود نشان از تمکن مالی، و نفوذ اجتماعی، و اعتبار دیوانی نزد والی و حاکم عباسی دارد، و چنین شخصیتی با این موقعیت و مکان، که در سالهای پیش و پس از غیبت صغری می زیسته، بی تردید در ارتباط با امامان معصوم مقیم در سامراء- یعنی امام هادی و امام عسکری و امام زمان علیهم السلام- بوده، و در مسائل جانشینی امام نیز مورد نظر و مشورت قرار گرفته است، و شاهد بر این گفتار روایتی است که شیخ کلینی رحمه الله در (باب مولد الصاحب علیه السلام) در کتاب اصول کافی نقل می فرماید، در این روایت گرچه کنیه حسین بن علی ابن آدم، أبو صدام و أبو الصدام ضبط شده است، لیکن ظاهراً بقرائتی که در روایت وجود دارد مقصود همان أبو الصیدیم است، و احتمالاً ضبط أبو صدام صحیحتر باشد، زیرا تصغیر نام بزرگان خلاف معمول است. در این روایت آمده است: «علی بن محمد، عن سعد بن عبد الله، قال: إن الحسن بن نصر و أبا صدام و جماعة تكلموا بعد مضي أبو محمد

علیه السلام فيما أبدى الوكلاء، و أرادوا الفحص، فجاء الحسن بن نصر الى أبي صدام، فقال: إني أريد الحج، فقال له أبو صدام: آخره هذه السنة...»، همچنين در واقعه اخراج محمد بن موسى بن محمد بن علی الرضا معروف به مبرقع از قم به کاشان (که تفصیل این واقعه در تاریخ قم آمده است) که در هنگام غیبت أبو صدیم از قم رخ داد، پس از بازگشت او به قم، مردم را در این کار ناشایست سرزنش و نکوهش نمود، و بزرگان قم را برای بازگرداندن محمد بن موسی به کاشان گسیل داشت، و او را محترمانه به قم عودت داده، و حرمت او را پاس داشت؛ تمام این رفتارها نشانه از شخصیت بزرگوارانه و نجیبانه و نفوذ اجتماعی و موقعیت والای او دارد. شیخ محمد علی اردستانی کچوئی در «ریاض المحدثین: ص ۲۴۳» در ترجمه او می گوید: (رجل مشهور، جلیل القدر، و کان من أكابر العرب، و من رؤسائهم فی قم ... و هذا المسجد الجامع الذی بقم و الیوم مشهور بمسجد الامام علیه السلام من بناء الحسين بن علی بن آدم المکنی بأبی صدام).

(۱). سال ۲۶۵ هجری.

(۲). به گفته برخی از قم‌شناسان احتمالاً مسجدی را که أبو الصدیم بنا نموده است، مسجد کهنی

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۷

مسجد دزیل بدان نقل کرد.

تا اینجا حکایت حمزه بود.

و روایتست از حسن بن محمد «۱» که او گفت، که:

«این مسجد که بر خارج شهر است، أبو الصدیم آنرا بنا نکرده است، بل که مسجد جامع، که میان قم و کمیدانست، در میان دو موضع که عرب بدان فرود آمده بودند- زیرا که منازل عرب بعضی در شهر بودند، و بعضی بکمیدان «۲»- أبو الصدیم آنرا بنا نهاده است، و مناره آن در وقت عامل شدن یحیی بن اسحاق «۳»، و امیر شدن دکا بنا نهاده‌اند؛ روز

است که امروزه در میان مردم قم به نام مسجد امام حسن عسکری علیه السلام مشهور است، و در نزدیکی بازار شهر قم قرار دارد. «تربت پاکان: ۱۱۵ / ۲»، لیکن مرحوم فقیهی معتقد است که مسجد جامع کنونی قم در محله دروازه ری همان مسجد ساخته أبو الصدیم است (تاریخ مذهبی قم: ص ۱۳۴).

(۱). احتمالاً- مقصود از حسن بن محمد، حسن بن محمد اشعری است، که علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار یک روایت تاریخی درباره تاریخ قم از او نقل فرموده است. در «ریاض المحدثین:

ص ۲۰۳ ترجمه شماره ۱۸۷» آمده است: (فی المجلد الثانی عشر من البحار: ابن قولویه، عن الكلینی، عن الحسن بن محمد الاشعری و محمد بن یحیی و غیرهما، قالوا: کان احمد بن عبد الله بن خاقان علی الضیاع و الخراج بقم...). لازم به یادآوری است که حسن بن محمد بن حسن قمی از منابع فراوانی در تدوین تاریخ قم استفاده کرده است، که گزارش مفصل این منابع در (کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۳۱-۱۷) آمده است.

(۲). شهر قم کهن و کنونی از دو بخش تشکیل شده است، که قم در اصطلاح پیشینیان نام منطقه شرقی و بزرگ‌تر شهر بود که «ممجان» یا «منیجان» نیز خوانده می‌شده است، قسمت کوچکتر که از کمیدان در شمال غربی تا نزدیک مزدیجان در غرب را فرا می‌گرفته است، و یک بارو گرداگرد آن بوده است، به نام «کمیدان» شناخته می‌شده، بنابراین منظور از شهر یا قم در برابر «کمیدان» منطقه‌ای وسیع با این پهنه بوده و رودخانه، با آنچه از جمر در شمال تا بابلان در جنوب بر دو کناره آن بنیاد گردیده بود، میان آن دو قرار داشته است. نگاه کنید به (تربت پاکان:

(۳). یحیی بن اسحاق در رجب سال ۲۹۱ هجری، از سوی أبو الفضل خراسانی حامد بن العباس،

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۸

یکشنبه سیزده روز از ماه رمضان گذشته، سنه احدی و تسعین و مائتین (۱)».

و من یافتم از تواریخ (۲)»، که:

«مفلح ترکی (۳) که امیر قم بود، منبر در مسجد جامع بقم بنهاد، در سنه ستین و

که عهده‌دار و ضامن خراج نواحی وسیعی از ایران بود، به ولایت قم منصوب شد، ولایت او بر قم پیرو شکایت قمیان از والی خود اسد بن جمهور بود، که أبو الفضل خراسانی او را عزل نمود، و یحیی را بجای او نصب کرد. و یحیی در نخستین اقدام خود به تعیین مساحت قم پرداخت، تا میزان خراج آنان را معین کند. تفصیل این وقایع در (فصل اول از باب دوم) تاریخ قم آمده است.

(۱). در اصل سال (احدی و تسعین و مائه) آمده است، که برابر است با سال ۱۹۱ هجری، لیکن صدگان آن یقیناً خطاست، و صحیح آن مائتین باید باشد، زیرا أبو الصّدم مسجد را در سال ۲۶۵ هجری بنا کرد، و ۲۶ سال بعد مناره آن در دوره حکومت یحیی بن اسحاق بر قم - که در سال ۲۹۱ هجری بود - ساخته شد.

(۲). مؤلف کتاب تاریخ قم از منابع متعددی برای فراهم آوردن کتاب خود استفاده کرده است، برخی منابع و مصادر عمومی متداول در عصر خود بوده است، که نام آنها را آورده است، و در برخی موارد از مآخذ مربوط با عناوین کلی یاد کرده است، همچون: من یافتم از تواریخ، که در این فقره از کتاب آمده است (نگاه کنید به: کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۲۰).

(۳). مفلح ترکی و موسی بن بغا (بغا الکبیر) هر دو از فرماندهان ترک، و سرلشکران عباسی در دوره غلبه و استیلای ترکان بر دار الخلافه بغداد و سامراء بودند، بویژه ابن بغا که از نفوذ فراوانی در دستگاه خلافت و بر شخص خلیفه داشت، نفوذ او بگونه‌ای بود که شاعری از آن دوره در نکوهش خلیفه گفت:

خلیفه بین وصیف و بغایقول ما یقوله کالبیغاء دربارہ دورہ امارت مفلح بر قم آگاهی چندانی در دست نمی‌باشد، جز آن که از گزارش تاریخ قم برمی‌آید که او یکبار به سرکردگی سربازان پیشاهنگ لشکر موسی بن بغا در دوره خلافت المعترّ بالله عباسی در سال ۲۵۴ هجری، و یکبار دیگر در سالهای پیش از سال ۲۵۲ هجری، و یکبار دیگر در سال ۲۶۰ هجری به قم آمده است. به نوشته تاریخ قم مفلح در سال ۲۶۰ هجری امیر قم بود، و در همین سال اقدام به نصب منبر در مسجد جامع قم نمود.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۹

مائتین (۱)».

و این روایت بخلاف آن روایتست، مگر منبر را مفلح ترکی نو کردانید؛ فأما نصب منبر در مسجد جامع، در ابتدایء حال نبود، الا در وقت مذکور.

و کویند که: مسجدی که معروفست بسعد آبادی (۲) در بازار (۳) قم، نماز جمعه به رسم

(۱). سال ۲۶۰ هجری.

(۲). مقصود از سعدآبادی، سعد بن مالک بن أحوص اشعری است، که از اعیان و بزرگان خاندان اشعری در قرن دوم هجری بوده است، وی نواده أحوص است که به‌مراه عبد الله برادر پرهیزگارش از عراق به قم هجرت نمودند، و در قم سکونت نموده، و مقدمات شهرنشینی و تاسیس شهر قم را فراهم کردند. وی بنا به نوشته تاریخ قم نخستین کسی است که نهری را از رودخانه قم به سمت مشرق قم حفر نمود و جاری کرد، و آب را به روستایی که از آن او بود - و اقدام به احیاء و کشت زمینهای آن نمود -

رسانید، این روستا که نام او را بر خود داشت به روستای سعد آباد مشهور بود، و در زمینهای شمال شرقی قم، در محدوده دروازه ری از جنوب، و چهار امامزاده و شاه سید علی از شمال را در بر می‌گرفته است، او دومین شخصی است (پس از نیای خود احوص که مسجد دزپل را به جای آتشکده قم بنا نهاد) که در قم مسجد ساخت، که به مسجد سعد آبادی مشهور بود، و مدتی در آن نماز جمعه نیز برگزار می‌شد.

(۳). از موقعیت جغرافیایی محدوده بازار قم در شهر کنونی اطلاع دقیقی در دست نمی‌باشد، لیکن به احتمال قوی می‌توان بازار کهنه قم امروز را که در محله دروازه ری (در شمال خیابان آذر) و در غرب مسجد جمعه (یا جامع) قرار دارد، و در میان مردم قم به میدان کهنه مشهور است، بازار کهن قم دانست، و بر صحت این احتمال قرائنی وجود دارد، از آن جمله: در تاریخ قم هنگام ذکر جویهای قم و نواحی آن می‌گوید: (اول جوئی که به شهر روانه شد جوی سعد است، که آن را سعد بن مالک بن احوص روانه کرد به دهی که آن را احداث کرده بود، بر در دروازه ری که آن را سعدآباد خوانند)، از این گفتار معلوم می‌گردد که در جایگاه دروازه ری و پیرامون آن روستایی را سعد بن مالک بن احوص اشعری بنا نمود، و برای آبیاری زمینهای کشاورزی آن جویی را از رودخانه قم (از ساحل شرقی آن) منشعب کرد، و آب را به زمینهای روستا رسانید، و دور نیست که مسجد روستای سعد آباد یا مسجد سعدآبادی همین مسجد

تاریخ قم، متن، ص: ۱۱۰

مسجد جامع مدّتی در آن می‌کزاردند.

[ذکر مسجد قریه جمکران]

و هم کویند که:

«اول مسجدی که بذین ناحیت بنا نهادند- پیش از آمدن عرب بذین ناحیت- مسجد قریه جمکران «۱» بود، و مردی از اهل اسلام نام او خطّاب بن

جمعه (یا جامع) یا بخشی از آن بوده باشد، که بعدها توسط أبو الصّدیم اشعری یا شخص دیگری توسعه یافته باشد. و بر طبق شیوه شهرسازی اسلامی همواره مسجد در میان مجموعه بازار و مجموعه‌های تجارتي ساخته می‌شده است، از این رو مسجد کوچک سعد آبادی بعدها بر اثر توسعه شهرنشینی در آن بخش از شهر، بزرگتر گردانیده شد، تا بتواند نیازمندیهای جمعیتی را پاسخگو باشد، و توسعه آن بگونه‌ای بود که به بازار شهر متصل گردانیده شد. مرحوم علی اصغر فقیهی در (تاریخ مذهبی قم: ص ۱۳۲) می‌گوید: (بازار قم در آن روزگار نمی‌دانیم در کدام نقطه بوده، علی القاعده باید در بیرون دروازه ری، و در محل کوره‌پزی‌های سابق باشد، زیرا بتدریج که شهر به طرف جنوب غربی آمد، بازار هم به همین سمت امتداد یافت، ابتدا در محل فعلی درخت پیر بازار بوجود آمد، و سپس در قرون بعد کم کم به طرف حرم حضرت معصومه علیها السلام کشیده شد، و با وجود آمدن رسته بازارهای جدید بازار قدیم از میان رفت).

علاوه بر این در تأیید گفتار نخست، مرحوم فقیهی در پاورقی همین صفحه از کتاب می‌فرماید: (در قباله‌هایی که از قدیم در دست است به جای محله درخت پیر میان شهر، و به جای چاله میدان کهنه، و همانجائی که دو مناره عهد سلجوقی قرار دارد، سربازار نوشته شده است).

(۱). این مسجد جز مسجدی باید باشد که امروزه در جنوب شرقی روستای جمکران قرار دارد، و به نام مسجد صاحب الزمان علیه السلام در میان مردم مشهور است، زیرا تا کنون هیچ سند معتبر و قابل اعتمادی دال بر پیشینه کهن مسجد کنونی بدست نیامده

است، و شهرت کنونی آن زائیده داستانی است که ساختمان آن را به امام زمان علیه السلام نسبت می‌دهد، این داستان نخستین بار در بیاضی که در آن ۱۰ رساله فلسفی و عرفانی و تاریخی نوشته شده آمده است، بیاض از آن ابو الشرف محمد مهدی بن علی نقی بن نعمت الله حسینی قمی متخلص به توحید، خطیب و واعظ قم، زنده در سال ۱۱۱۶ هجری، از فضلاء قم در اوائل قرن یازدهم هجری و از شاگردان تاریخ قم، متن، ص: ۱۱۱

قاضی سعید قمی و معاصر علامه مجلسی رحمه الله. او در پایان این بیاض حکایت بناء مسجد جمکران قم را در ۴ صفحه به نقل از کتاب «مؤنس الحزین فی معرفه الدین و الیقین» من مصنفات اُبی جعفر محمد بن بابویه قمی آورده است، و بیش از دو قرن بعد حاجی نوری رحمه الله عین نوشتار ۴ صفحه سابق الذکر را نخست در کتاب کلمه طیبه (ص ۴۵۷-۴۶۰ چاپ اسلامیه)، و از آنجا با اندک تغییری در کتاب نجم الثاقب (ص ۱۵۵-۱۵۷ چاپ ۱۳۲۹ تهران) آورده است، (کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۶۳)، و جالب آنکه حاجی نوری این واقعه را به اشتباه به محدث مشهور سید نعمت الله جزائری منتسب نموده. و بعید به نظر نمی‌رسد که مسجد جمکران کنونی، مشهور به مسجد صاحب الزمان (عج)، همان مسجدی باشد که خطاب از قبیله بنی اسد آن را بنا کرد، و بعدها در دوره‌های متأخر و با اشاعه داستان حسن بن مثله جمکرانی رونق فزاینده‌ای یافت. تا دو دهه قبل ساختمان کوچک آن که از ساخته‌های قرن سیزدهم هجری بود برقرار بود، لیکن در سالهای اخیر ساختمان کهن مسجد تخریب و بر روی آن و با افزودن دهها هزار متر مربع از زمینهای کشاورزی پیرامون آن مسجد عظیمی بنا گردید، که از بزرگترین مساجد ایران بشمار می‌رود. پیشتر از این هنگام تحقیق کتاب (انوار المشعشعین فی ذکر شرافه قم و القمیین) در باب دهم (ج ۱، ص ۴۴۳) به مناسبت اشاره به بنای مسجد جمکران، در پاورقی به این نکته پرداخته‌ام که: (محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، ابو جعفر، مشهور به شیخ صدوق، از بزرگان محدثین و فقها و نویسندگان امامیه است، اهمیت او در سلسله محدثین و فقهای امامیه و ارزش نوشته‌ها و روایات و تألیفات او، و نقش او و اندیشه‌هایش در تفکر امامیه مورد اتفاق تمامی شرح حال‌نگاران است، و همگی به تفصیل درباره او و کتابهایش سخن گفته‌اند. شیخ نجاشی (متوفای سال ۴۵۰ ه) و شیخ طوسی (متوفای سال ۴۶۰ ه) در دو کتاب (رجال) خود درباره او و کتابهایش به تفصیل سخن گفته‌اند. نجاشی بیش از ۱۶۰ کتاب و رساله برای او یاد کرده است، دقت او در یادکرد نوشته‌های او به گونه‌ای است که رساله‌های کوچک و نامه‌های چند برگی او را نیز آورده است، لیکن نامی از کتاب (مؤنس الحزین فی معرفه الحق و الیقین) نیاورده است. از سوی دیگر این گونه نام‌گذاری با سجع و قافیه به دور از شیوه نام‌گذاری شیخ صدوق است، و تناسبی با تألیفات او ندارد، علاوه بر آن که اساساً کتابی به این نام برای نویسنده‌ای - صدوق یا جز او - یاد نشده تاریخ قم، متن، ص: ۱۱۲

است، یعنی در تاریخ مؤلفات امامیه کتابی به این نام به نویسنده‌ای امامی مذهب نسبت داده نشده، از این رو با توجه به مجموعه قرائن و شواهد، به یقین می‌توان ادعا کرد، چنین کتابی هرگز نوشته نشده، و وجود ندارد، بنابراین مطالب نسبت داده شده به آن نیز همان حکم را دارد، و گذشته از تمام آنچه گفته شد، فوت شیخ صدوق رحمه الله در سال ۳۸۱ ه بوده، در حالی که واقعه‌ای که حسن بن مثله جمکرانی ادعای وقوع آن را می‌کند، در سال ۳۹۳ ه، یعنی دوازده سال پس از فوت شیخ صدوق می‌باشد. و احتمال تصحیف در ضبط سال و تاریخ واقعه، بگونه‌ای که با دوره زندگی شیخ صدوق تناسب داشته باشد - چنانکه برای تصحیح این واقعه احتمال آن را داده‌اند - بر خلاف اصل است، یعنی اصل نخست صحت ضبط تاریخ است، مگر قرینه قطعی‌ای بر خلاف آن یافت شود، از این رو نقل این قضیه در کتاب شیخ صدوق - بر فرض بودن چنین کتابی - نامعقول است. علاوه بر این، در هیچ یک از

منابع حدیث و کتابهای دعا و زیارتنامه‌های بقعه‌ها و مزارها و مساجد متبرکه، نام و یادی از این مسجد، و استحباب نماز مخصوصی در آن نشده است. این نکته از این جهت اهمیت دارد که شهر قم از دیرباز مورد توجه شیعه و امامان معصوم بوده، و همواره محل آمد و شد امامزادگان و محدثین و فقیهان قرار داشته، و در صورت صحت روایت جمکرانی، بی‌تردید از آن در کتابها و روایات خود یاد می‌کردند، و شیعیان را به زیارت این مسجد تشویق می‌کردند، (چنانکه درباره مساجد سهله و مسجد کوفه و مسجد براثا و مسجد قبا و جز اینها وجود دارد). اما آنچه در سالهای اخیر به عنوان شاهی بر سندیت و اعتبار این مسجد گفته می‌شود (یعنی رفتن برخی از مراجع تقلید و علما و مقدسین به آنجا، و برخی نقل قولها از آنان) و همواره در نوشته‌ها بدان اشاره می‌شود، اعتبار و ارزشی ندارد، زیرا اولاً متعلق به نیم قرن اخیر است و از سابقه کهنی برخوردار نمی‌باشد، و ثانیاً در صحت بسیاری از این گفته‌ها و نقل قولها شک و تردیدهایی وجود دارد، و خلاف آن نیز نقل شده است، و از همه مهمتر آن که روستای جمکران و دشتها و کوهپایه‌های پیرامون آن همچون کوه دو برادران و کوه خضر، از دیرباز یکی از تفرجگاههای مردم قم بشمار می‌رفته که معمولاً روزهای تعطیل و جمعه و عید، بسیاری از مردم و علما برای تفریح و تفريح به این دشتها می‌رفتند، و شاید در این میان در مسجد آنجا نیز نماز می‌گزارند، که این سفرها و نماز شاهی بر صحت داستان جمکرانی تاریخ قم، متن، ص: ۱۱۳

نمی‌تواند باشد. ولی لازم به یادآوری است که نبود سند در منابع کهن امامیه برای دستور امام علیه السلام به ساختمان مسجد جمکران از ارزش و قدسیت این جایگاه نمی‌کاهد، زیرا مسجدی است که به نام مبارک حضرت حجت علیه السلام ساخته شده، و محل نماز و عبادت مومنین، و جایگاه توسل به درگاه خداوند و ائمه طاهرین علیهم السلام می‌باشد، و بنابر روایات این گونه مکانها محل تردد ملائکه بوده، و اقتضای استجاب دعا و توسل مردمان نیازمند را دارد، لیکن این حقیقت را نباید پنهان داشت، که تا کنون هیچ سند صحیح و دلیل قاطعی بر اعتبار انتساب این مسجد یافت نشده است، مگر آن که کسی بر قاعده اصولی تسامح در ادله سنن اعتماد نموده، و گفته منسوب به شیخ صدوق رحمه الله را در حدّ روایت معتبر بداند، یا رفتار و اعتقاد فقهای متأخر را حجت دانسته و دلیل بر اعتبار انتساب این مسجد قرار دهد، که شواهد چندی بر این گفته اخیر می‌توان یافت، از آن جمله نوشته‌ای است به خط علم الهدی فرزند فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ هـ) که در میان مجموعه‌ای از نامه‌ها و مکاتبات و نوشته‌های او در نسخه‌ای خطی در کتابخانه آیه الله مرعشی رحمه الله می‌باشد (که دوست دانشمند جناب آقای رسول جعفریان عکس آن را در اختیارم قرار داد)، در این یادداشت آمده است:

(فی سنه ۱۰۸۰ در جوار والد، مولانا حجة الله فی العالمین روحی فداه مشرف شدیم به حرم اهل بیت صلوات الله علیهم، و بعد مشرف شدیم به زیارت مسجد مقدس جمکران که از مضافات قم المشرفه می‌باشد. حقیر فقیر شنیدم از والد مکرم روحی فداه که مولانا شیخ محمد بهاء الدین عاملی عطر الله مرقده و مولانا حضرت علامه آخوند ملا محمد تقی مجلسی عطر الله مضجعه به این مکان مقدس مشرف می‌شدند).

نویسنده تاریخ قم در (فصل ششم) به نقل از راویان بومی شهر قم (رواه عجم) ساخته شدن و نام گذاری جمکران را منسوب به جم ملک که از پادشاهان افسانه‌ای ایران است می‌داند، و در این باره می‌گوید: (اول دیه‌ای که بدین ناحیت بنا نهادند جمکرانست، و جم ملک آن را بنا کرده است)، و با توجه این که «کران» به معنای کنار در مقابل میان است، چنانکه می‌گویند (حیره شهری است به کران بادیه) یا (کران بیابان) (لغت‌نامه دهخدا: ماده کران)، جمکران به معنای کناره‌ای که جم پادشاه آن را آباد کرده و ساخته، می‌باشد. و ممکن است کلمه (جم) تصحیف شده جم، که به معنای آب فراوان است بوده باشد، و جمکران به معنای کرانه و

أسدی «۱»- که بزمین ناحیت افتاده بود- آن را بنا کرده بود، و در آن تنها نماز می‌کرد، و چون مختار بن ابی عبید ثقفی «۲» بکوفه خروج کرد، و طلب قصاص خون حسین بن علی علیهما السلام می‌نمود، کشندگان حسین بن علی ازو بگریختند، و در میان ایشان

کناره‌ای که در آن آب فراوان و چشمه‌های متعدد است باشد. در پاورقی صفحه ۵۸۴ برهان قاطع ذیل ماده «چم» آمده است: مردم دارالمرز و مردم مرو شاهجهان چشم را چم گویند، که به عربی عین خوانند، و چون هم اکنون گیلانیان چشم را چم cum گویند، بنابراین در شعر امروزی بنظر می‌رسد چم با جیم فارسی مستعمل باشد.

(۱). ترکیب این نام خطاست، زیرا اسدی نام پدر خطاب نمی‌باشد، بلکه نام عشیره و طایفه‌ای است که خطاب بدان منتسب بوده است، و آنان قبیله بنی اسد می‌باشند که از قبایل عرب مهاجر به عراق در دوران فتوحات اسلامی بودند، و در کوفه و پیرامون آن، و بخصوص در آبادیهای منطقه غاضریه (کربلای امروزی) سکونت گزیدند، و برخی افراد این طایفه پس از واقعه کربلا اقدام به دفن شهدای کربلا نمودند.

(۲). مختار بن ابی عبید بن مسعود بن عمرو ثقفی، او و پدرش از بزرگان بنی ثقیف (قبیله‌ای که سکونتگاه آنان شهر طائف بود) بودند، مختار از فرماندهان شجاع و نام‌آور در دوره خلافت عمر بن الخطاب بود، و در جنگهای فتح عراق مشارکت داشت. او را با صفاتی همچون شجاع، صاحب رأی، سخنور، زیرک توصیف کرده‌اند، عمر بن سعد بن ابی وقاص شوهر خواهر او صفتیه بود. زندگی مختار فراز و نشیبهای فراوانی داشته است، و درباره اعتقادات او سخنان گوناگونی گفته شده است، ولی روایات صحیحی درباره نیکی اعتقادات او در منابع امامیه آمده است (نگاه کنید به: معجم رجال الحدیث: ۹۴/۱۸). مختار در سال ۶۵ هجری به داعیه خون‌خواهی امام حسین علیه السلام در کوفه قیام کرد، و بسیاری از شرکت‌کنندگان در واقعه کربلا را به قتل رسانید، و سرور و شادمانی را به خانه‌های شیعیان و علویان بازگردانید، و عاقبت در مصاف با لشکر مصعب بن الزبیر- که از سوی برادرش عبد الله بن الزبیر که به جنگ او آمده بود- در رمضان سال ۶۷ هجری کشته شد. در روایات آمده است که امام زین العابدین علیه السلام پس از شنیدن خبر مرگ مختار برای او از خداوند طلب رحمت نمود، و فرمود:

(جزی المختار خیرا...). آرامگاه او امروزه در بیرون باروی مسجد جامع کوفه در زاویه جنوب شرقی آن قرار دارد، و زیارتگاه مردم است.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۱۵

بنی اسد بودند از قوم غاضریه «۱»، و بزمینجانب افتادند بنزدیک این مرد، و پیش او اقامت کردند و بودند.

پس چون حجاج بن یوسف «۲» بر عراقین «۳» والی شد، سعید بن جبیر «۴»- که از جمله

(۱). مقصود از این گفته مترجم تاریخ قم، قومی است که در غاضریه ساکن بوده‌اند، و غاضریه نام دشتی است در شمال غرب کوفه که در قرن نخست هجری در آن تعدادی روستا از آن جمله:

کربلا- نوایس- عین التمر، و جز اینها بوده است، از این رو گاهی از کربلا با نام غاضریه نیز یاد می‌شود. در معجم البلدان آمده است: (الغاضریه: منسوبه الی غاضره من بنی اسد، و هی قریه من نواحی الکوفه قریه من کربلا).

(۲). حجاج بن یوسف ثقفی از والیان مشهور دوره اموی بر عراق بود، جنایات و قتل‌عامهای وی در دوره امارت ۲۰ ساله او بر عراق در تمامی منابع تاریخی آمده است. وی نخستین بار در دوره خلافت عبد الملک بن مروان در سال ۷۵ هجری به امارت عراق رسید، و در سال ۹۵ هجری در دوره خلافت ولید بن عبد الملک در شهر واسط به هلاکت رسید.

(۳). در اصطلاح جغرافی‌دانان مسلمان از دو شهر کوفه (در میانه عراق) و بصره (در منتهی الیه جنوب شرقی عراق) با نام عراق یا

عراقین یاد می‌شود.

(۴). سعید بن جبیر بن هشام، وی از تبار ایرانیان ساکن در کوفه است، و در همانجا در دوره خلافت امیر المؤمنین (ع) زاده شد، و بعدها به مکه هجرت نمود، او از طبقه تابعین بشمار می‌آید، و از بزرگانی است که شیعه و سنی بدو احترام می‌نهند، شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را از شیعیان و از اصحاب امام زین العابدین علیه السلام دانسته است، وی مشهور به زهد و تقوی و پرهیزکاری است، نام او در سلسله اسناد روایات فراوانی قرار گرفته است، او با دو تیره از عربها انتساب ولاء داشت، و به عنوان مولی بنی‌آسد، و مولی بنی‌والیه از او یاد می‌شود، وی از شورش و اعتراض ابن‌الاشعث بر علیه حجاج و عبد‌الملک بن مروان که به قیام‌القرآء مشهور است حمایت نمود، از این رو همواره حجاج مترصد دستگیری او بود، در برخی روایات از سفر او به اصفهان (و فارس) یاد شده که در آنجا برای مردم حدیث می‌خواند. عاقبت در سال ۹۵ هجری در مکه دستگیر و به واسطه منتقل گردید، و در شعبان همان سال به دستور حجاج به شهادت رسید، و حجاج نیز ۱۵ روز پس از شهید شدن، او به بیماری مرموزی به هلاکت رسید. (سیر اعلام النبلاء: ۴/۳۲۷).

تاریخ قم، متن، ص: ۱۱۶

موالی «۱» بنی‌آسد بود- از حجاج بکریخت، و قصد این ناحیت کرد، و بواسطه محبتی که او را با بنی‌آسد بود، به نزدیک این طائفه آسدیّه- که بجمکران بودند- نزول کرد، و شش ماه اینجا بماند. و چون خبر او بأمیر قاسان و اصفاهان رسید، و بدانست که او از حجاج کریخته است، و حجاج طالب اوست، او را بکرفت و بنزدیک حجاج فرستاد، و حجاج او را بکشت «۲».

و کویند که:

«سعید از قم به ناحیت آذربایجان رفت، و از آنجا بمکه باز کردید، و پناه بمکه برد، پس او را بکرفتند و به حجاج فرستادند، تا حجاج او را بکشت «۳».

(۱). موالی جمع مولی است، و انتساب غیر عرب به یکی از تیره‌های عرب را ولاء می‌گویند، که این سنت در قرنهای نخستین هجری فراوان بوده است، و بسیاری از ایرانیان مسلمان برای کسب اعتبار و حمایت و جز اینها با یکی از خاندان مشهور عرب این گونه رابطه انتساب ایجاد می‌کردند، و بدان مشهور می‌شدند.

(۲). ابن سعد در «الطبقات الکبری: ۶/۲۶۴» و ذهبی در «سیر اعلام النبلاء: ۴/۳۳۶» روایت کردند که سعید بن جبیر و طلق بن حبيب و گروهی از یارانشان را خالد بن عبد الله القسری (والی مکه) دستگیر و به نزد حجاج در واسط فرستاد، و در آنجا به قتل رسیدند.

(۳). این روایت مطابق با گزارش منابع تاریخی است، چنانکه در پاورقی پیشین آمد.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۱۷

«ذکر دار الضرب، و سراهای والیان و حاکمان، و زندانها بشهر قم»

دار الخراج بشهر قم- قدیما و حدیثا «۱»- این سرآئیسست که الیوم «۲» معروفست به دار الخراج، مشهور به سرآیء یزد بن نار مجوسی. پس از آن الیسع بن عامر بن عمران اشعری از ورثه یزد بخرید، و آنرا دیوان «۳» خراج ساخت. و در شهر قم بجز ازین سرای

(۱). مقصود از «قدیما و حدیثا» آن است که از هنگامی که قم کوره یا شهر مستقلی از اصفهان در سالهای پایانی قرن اول هجری گردید، تا هنگام تالیف کتاب در سال ۳۷۸ هجری، همواره تشکیلات جمع‌آوری مالیات و خراج شهر قم در این سرا بوده است.

(۲). امروزه.

(۳). دیوان (به کسر دال) کلمه‌ای است فارسی که به زبان عربی راه یافته، از این رو از کلمات معرب شمرده می‌شود، برخی از زبان‌شناسان عرب اصل این کلمه را در فارسی برگرفته از کلمه «دیان» به معنای دیو یا شیطان دانسته‌اند، از آن جهت که کاتبان و دفترداران دیوان، در دقت و آگاهی و نفوذ در اسرار مردم و دارائیهای آنان، با دیو و شیطان شباهت دارند، جوایقی در «المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم: ص ۱۵۴» می‌گوید: (أی کتّاب یشبهون الشیاطین فی نفاذهم). و در لسان العرب دیوان به معنای (مجمع الصّحف) و (الدّفر الذی یکتب فیه اسماء الجیش و أهل العطاء) تعریف شده است، لیکن برخی دیگر آن را کلمه‌ای عربی از ریشه تدوین و نوشتن دانسته‌اند، در «الشّهاب: ۹۴» آمده است: (هو عربیّ من دوّنت الکلمه، اذا ضبطها و قیدتها، لانه موضع تضبط فیه احوال الناس و تدوّن). گرچه این واژه در صحاح الفرس نیامده است، لیکن بی‌تردید این کلمه باید معرب بوده باشد، و شواهد تاریخی دال بر آن است، زیرا اصل تشکیلات دیوان در اسلام در دوره خلافت عمر بن الخطاب و پس از فتح ایران، نمونه‌برداری از تشکیلات اداری دوره ساسانی به وجود آمد، و تا دوره خلافت عبد الملک بن مروان (۶۵-۸۶ ه) ادامه یافت، و در تمام این سالها دیوان مطابق با روش دیوان اداری ایرانیان، و به وسیله ایرانیان موالی، و با اصطلاحات فارسی برقرار بود، و عبد الملک در سالهای میانی خلافت خود اقدام به تعریب دیوان نمود، و اصطلاحات فارسی آن را تعریب کرد. در کتاب «الاعلان بالتویخ لمن ذمّ التاریخ: ص ۹۷» آمده است: (خلفای بنی العباس برای اولین بار وزیر گرفتند، زیرا بنی امیه امر اموال و خراج و تقسیم آن را به کتاب شهرها که از

تاریخ قم، متن، ص: ۱۱۸

دار الخراج نبوده است؛ لکن دار الخراج به قریه ویدستان «۱»، و سرآیء حبس، که بعضی از عمّال «۲» قم که به قریه جمکران فرود آمده بودند، آن هر دو سرای را به دست فرا گرفته بودند، یکی را دار الخراج ساخته بودند، و یکی را دار الحبس. و چون ابو علی، أحمد بن محمد [بن] «۳» رستم اصفهانی «۴» والی عمل «۵» قم شد، دیوان خراج را باسرآیء حسین بن

طرف امراء گماشته شده بودند تفویض می‌کردند، دیوانهای شام بزبان رومی، و دیوانهای مصر بزبان قبطی، و دیوانهای عراق بزبان فارسی بوده است، و کاتبان این دواوین فقط نصاری و مجوس بودند، سلیمان بن سعد القضاء در زمان عبد الملک بن مروان دواوین شام را بزبان عربی نقل کرد).

اما خراج، مالیات سالیانه‌ای است که از مردم و املاک آنها گرفته می‌شود.

(۱). یکی از روستاهای ناحیه جمکران، در تاریخ قم در (فصل ششم، در ذکر رستاقهای قم) آمده است: (اول دیه که بدین ناحیت بنا کردند جمکران است ... بعد از آن موضعی دیگر که بدان بنا نهادند ویدستان است، و آن موضع بیشه‌ای بوده است پر از درخت بید، درختهای آن ببریدند، و در موضع آن بنا نهادند، و بدان سبب آنرا ویدستان نام کردند).

(۲). عمّال جمع عامل که به معنای کار گزار است.

(۳). کلمه (بن) در نسخه اصل افتاده است، لیکن در (فصل دوم، در مساحت هشتم)، نام این عامل با کلمه (بن) میان محمد و رستم آمده است، که همو صحیح می‌باشد.

(۴). ابو علی، احمد بن محمد بن رستم اصفهانی، که گویا از مصر به ایران مهاجرت کرده، عامل خراج اصفهان و فارس و شهرهای جنوب ایران در اوائل سده چهارم هجری است، درباره زندگانی او اطلاعاتی در منابع تاریخی و رجالی نیامده است، تنها اثری که تاکنون از او باقیمانده، وقف زمینهای کشاورزی تعدادی از روستاهای شهرستان زواره و دیگر ولایات اصفهان بر فرزندان و نوادگان خود است، که این موقوفه در سندی وقفی که یکی از کهن‌ترین اسناد وقف اسلامی بشمار می‌رود ثبت شده، متن عربی این وقفنامه

که تاریخ تنظیم آن رمضان سال ۳۱۶ هجری است تا کنون باقیمانده است، علاوه بر آن که همچنان بخشهای از زمینهای وقفی او در تصرف نوادگان دختری او که برخی از سادات طباطبایی اصفهان می‌باشند قرار دارد. (نگاه کنید به: مقدمه دیوان مجمر، ص: ب، و مقاله: (موقوفات احمد بن محمد بن رستم) در نشریه: وقف میراث جاویدان، شماره ۴۶، ص ۵۶).

(۵). والی عمل همان کارگزار خراج است.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۱۹

نضر بن عامر اشعری انداخت «۱». سبب آنکه ابو علی در سرآیء حسین بن نضر نزول کرده بود، و از سرآیء اُبی جعفر محمد بن علی طلحی بدان نقل کرده بود، پس چون محمد بن ادریس قمی کاتب را بجایء او عامل کردانیدند، دیگر باره او دیوان خراج را با دار الخراج قدیمه انداخت.

و دار الضرب «۲» بقم، آن سرآیء است که الیوم معروفست بدار الضرب، در درب «۳» و کوجه که مشهور است و معروف، بکوجه و درب دار الضرب.

و این دار الضرب حجره «۴» بود از حجرهایء سرآیء یزد، آن حجره را از آن سرای جدا کردند، و در او باین کوجه و درب کشودند «۵».

و حکایت کنند که:

«ضربان «۶» که در قم بودند، اصل ایشان از اصفهان بوده است، و این عمل ضرب در

(۱). یعنی دیوان خراج را در سرای حسین بن نضر بن عامر اشعری قرار داد.

(۲). محل ضرب سکه.

(۳). در عربی کوجه‌های فرعی که از خیابانهای اصلی (- شارع) یا خیابانهای فرعی (- السبکة) منشعب می‌گردد را در صورت باز بودن درب، و در صورت بن‌بست بودن زقاق گویند، و برخی هر دو را درب و زقاق می‌دانند.

(۴). اتاق.

(۵). یعنی سرای یزد دارای حجرات و اتاقهای متعددی بود، که از کوجه‌ای بدان سرا می‌رفتند، و هنگامی که یکی از اتاقهای آن سرا را دار الضرب قرار دادند، ارتباط آن را با سرا قطع نموده و برای آن دری جدا به کوجه‌ای دیگر - که نام آن کوجه بتدریج به نام «درب دار الضرب» مشهور شد - گذاشتند. در تاریخ مذهبی قم ص ۱۷۸، به نقل از کتاب گنج شایان ص ۱۷۲ آمده است:

«طبق اظهار پاره‌ای از افراد مورد اعتماد، تا سی چهل سال پیش، در نزدیکی کوجه سنگ‌بند، کوجه‌ای به نام دار الضرب وجود داشته است». امروزه کوجه سنگ‌بند در محله سیدون از محلات خیابان چهارمردان قم می‌باشد.

(۶). ضرب از صیغه مفاعله است، نام کسی است که پول و سکه می‌سازد.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲۰

میانہ ایشان موروثی بوده، و از اکابر بأصاغر «۱» می‌رسید، و آنج از آن حاصل می‌شد بر یکدیگر قسمت میکردند، و از صرافان شهر، هیچکس با ایشان درین شغل و حاصل شریک نبود، و هر فرزند که از ایشان «۲» در وجود می‌آمد، او را از نصیب ولادۀ «۳»، نصیبی نبوده «۴» است از منافع دار الضرب. و این رسم «۵» در میان ایشان، جاری و مستعمل بوده و هست.

و بعضی از مشائخ خبر کردند مرا، و روایت کردند از محمد بن احمد صییرفی، معروف به دلّال، که: «او در وقت صرافی بقم، دیناری دید که بقم زده بودند به نام معتز «۶»».

و حال آنکه دار الضرب بقم نبوده است، الا در وقت امیر کردانیدن رکن الدوله، اُبی علی حسن بن بویه الدلیمی «۷» را، و در آیام

عامل شدن أبو القاسم علی بن محمد بن

(۱). «أكابر» جمع منتهی الجموع کبیر یا بزرگ، و «أصاغر» جمع منتهی الجموع صغیر یا کوچک است، و مقصود این است که این حرفه از پدران به فرزندان ارث داده می‌شد.

(۲). ظاهراً یعنی از فرزندان ضربان.

(۳). در اصل «ولادۀ» با تاء قصیره، و در «انوار المشعشعین: ج ۱، ص ۱۴۱» این کلمه «ولایت» ضبط شده است.

(۴). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها ضبط این کلمه (نبوده)، و احتمالاً ضبط صحیح آن باید (بوده) باشد، تا معنای این جمله درست و گویا باشد.

(۵). مقصود اختصاص داشتن ضرب سکه در دار الضرب به یک خاندان اصفهانی است.

(۶). المعتر بالله عباسی، محمد ابن متوکل ابن المعتصم ابن الرشید، یازدهمین خلیفه عباسی، در سال ۲۳۲ هجری متولد و در سال ۲۵۲ هجری پس از خلع المستعین بالله عباسی به خلافت رسید، و در سال ۲۵۵ هجری از خلافت کناره گرفت، و شش روز بعد به هلاکت رسید.

(۷). در اصل و دیگر نسخه‌ها: (أبی علی بن حسن بن بویه) ضبط شده که خطاست، او أبو علی، الحسن بن بویه بن فناخسرو ملقب به (رکن الدوله) است که ولایت اصفهان و ری و همدان و تمامی عراق عجم را به عهده داشت، او پدر عضد الدوله و برادر معز الدوله می‌باشد، و در سال ۳۶۶ هجری درگذشت.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲۱

الحسن الکاتب، در سنه اثنتی و خمسین و ثلثمائه «۱» هجریه. و این روایت مستبعد است «۲».

و بعضی دیگر گویند که: «در أيام القدیم، بقم دار الضرب بوده است».

فأما این روایت بصحت نیپوسته است.

*** [منازل و مقام «۳» حاکمان و والیان قم]

منازل و مقام «۳» حاکمان و والیان قم، در ابتدای تکویر «۴» قم، از جانب ناحیت کمیدان «۵» بوده است، زیرا که عرب به قریه ابرشتجان «۶» بودند، منع می‌کردند ولایه «۷» و حکام را که در میانه شهر فرود آیند. پس ولایه در ابتدای تکویر قم، بدین سبب در ناحیت جانب

(۱). سال ۳۵۲ هجری.

(۲). درباره نخستین سکه ضرب شده در قم آگاهی مستندی در دست نمی‌باشد، لیکن با توجه به سکه‌هایی که تاکنون یافت شده، و در موزه‌ها و مجموعه‌های داخلی و خارجی از آنها یاد رفته، می‌توان گفت که نخستین سکه در نیمه دوم قرن دوم هجری، در قم ضرب شده است (یعنی در دوره خلافت مهدی عباسی)، و پیش از آن دار الضربی در قم وجود نداشته است، بویژه آن که پیش از این تاریخ همچنان قم از توابع ولایت اصفهان بشمار می‌رفته است، و نیازی به دار الضرب نبوده. از این رو اعتقاد مصنف تاریخ قم به این که آغاز ضرب سکه در قم به دوره رکن الدوله دیلمی و در سال ۳۵۲ هجری، و بعید دانستن ضرب آن در دوره المعتر بالله عباسی (خلافت در سال ۲۵۲ ه) نادرست است، زیرا به نوشته دکتر مدرسی در (قم‌نامه: ۴۱ و ۴۲): (هم اکنون در مجموعه‌های اروپایی و آمریکایی سکه‌هایی با تواریخ ۱۶۰-۲۲۵-۲۲۷-۲۴۰ و اندی-۲۵۰-۲۷۶-۲۸۶-۳۲۷ به نام خلفای عباسی، و با تواریخ

۳۲۷-۳۲۹ بنام امرای سامانی هست که در قم ضرب شده است).

(۳). محل اقامت.

(۴). تکویر یعنی کوره یا شهر شدن است.

(۵). کمیدان ناحیه مغرب رودخانه قم بوده است، که بخشهایی از منطقه وادی السلام و خاکفرج تا میدان نو امروزین را شامل می‌شده است.

(۶). از روستاهای منطقه و ناحیه جمکران در جنوب شرقی قم.

(۷). ولایة: جمع والی.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲۲

کمیدان فرود می‌آمدند، در سرآئی که معروفست بولد یزدانفازار. و پس از آن بمزدجان «۱» در سرآئی که معروفست بشاهجان. پس از آن به کمیدان در سرآئی که معروفست بشعیب بن عبد الله اشعری، و از جائی دیگر «۲» که فرایش ناحیت جمکران است، در سرآئی که معروفست قدیما «۳» بسرآئی مؤبدان، پس از آن به قریه ویدستان «۴». و روایتست که: «بعضی از ولایة قم، براوستان «۵» نزول کردند، پس از آن در شهر

(۱). یا مزدیجان، یکی از شش آبادی تشکیل‌دهنده شهر قم کهن، که در غرب رودخانه و در جنوب غربی کمیدان قرار داشته است، و اکنون جزء شهر شده، در آنجا آتشکده‌ای کهنه و دیرینه بود که دری از طلا داشت و در سال ۲۸۸ هجری به دست بیرون ترک امیر قم ویران گردید، (تاریخ قم: فصل ۷، مختصر البلدان ابن فقیه: ۲۴۷)، این منطقه امروزه به نام محله شاه جعفر معروف است که از نوادگان امام کاظم علیه السلام می‌باشد.

(۲). یعنی از دیگر جاهای پیرامون شهر که ولات و حکام در آن فرود آمدند، منطقه‌ای بوده است در جنوب شرقی قم، و میان بخش شرقی شهر قم و بخش جمکران.

(۳). یعنی از دیرباز به سرای مؤبدان مشهور بوده است، و مؤبد نام عالم و دانای زرتشتیان است، و با توجه به این که جمکران پیش از اسلام سکونتگاه مردم بوده، و دارای آتشکده‌ای بوده است، از این رو طبیعی است که در نزدیکی آن خانه و سرای عالمان زرتشتی قرار داشته باشد، و نگارنده در سال ۱۳۶۵ شمسی در یک کیلومتری جنوب غربی مسجد جمکران و در نزدیکی کوههای آن منطقه باقیمانده ستونهای آتشکده‌ای کهن را میان کشتزار دیدم، که نزد روستائیان و کشاورزان به نام ستونهای گبری مشهور بود.

(۴). یکی از روستاهای ناحیه جمکران، در تاریخ قم در (فصل ششم: در ذکر رستاقهای قم) آمده است: (اول دیه که بذین ناحیت بنا کردند جمکران است ... بعد از آن موضعی دیگر که بدان بنا نهادند، ویدستان است، و آن موضع بیشه‌ای بوده است پر از درخت بید، درختهای آن ببریدند، و در موضع آن بنا نهادند، و بدان سبب آنرا ویدستان نام کردند).

(۵). براوستان یکی از روستاهای کهن دشت قم بشمار می‌رود، و تا سالهای اخیر خرابه‌های آن به صورت چند تپه باستانی برقرار بود، این روستا در مشرق قم و در میانه دو منطقه بقعه علی بن جعفر علیه السلام و مسجد جمکران قرار دارد، و در آن بقعه امامزاده شاه جعفر غریب

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲۳

آمدند، و منازل ایشان سرآهای فرزندان حمزه بن الیسع بن عبد الله اشعری بود:

از سرآئی ابی ورقا، و سرآئی طاهر بن ابی طاهر، و سرآئی علویّه بن حسن [بن] خزرج، و سرآئی ابی القاسم بن ابی الصدیدم، و

سرآیء حسن بن علی بن آدم، و سرآیء محمّد بن أحمد بن علی بن آدم- ملقب بهنجیل-، و سرآیء عبد الله بن آدم- که الیوم معروفست به محمّد بن حسن قمی کاتب- ملقب بزمرویه، و سرآیء سهل بن علی بن سهل، و کوشک او بر کنار رودخانه، و کوشک مزاحم بر سر باغات، و جوسق «۱» طلحی که آنجاست. مضمی هذا «۲».

می‌باشد. در «تربت پاکان: ج ۲ / ص ۱۸» آمده است: (در شرق قم نزدیک مزرعه براوستان تپه‌هایی است که آن را در اصطلاح محلی «قل درویش» (گویا مخفف قلّه درویش) می‌نامند.

این تپه‌ها آثار آبادانی پیشین دیه براوستان است)، و در ص ۱۶۲ منبع پیشین آمده است: (شاه جعفر غریب: در چند کیلومتری شرق شهر، نزدیک راه قم به کاشان، کنار تپه‌های مشهور به (قل درویش) بقایای شهر قدیم براوستان است). و در (فصل ششم، در ذکر رستاقهای قم) از تاریخ قم آمده است: (نام این دیه در قدیم انبارستان بوده است، زیرا که انبارهای عجم بزمین دیه بوده است، و براوستان آن پشته بزرگ است به نزدیک براوستان، اهل آن ناحیت آن را به فارسی (ابرائجان) نام کردند، یعنی پشته اهل براوستان)، و در «انوار المشعشعین: ج ۱ / ۲۴۹» آمده است: (در مجالس المؤمنین مذکور است: مجد الملک، أبو الفضل، أسعد بن محمد بن موسی البراوستانی القمی. صاحب معجم البلدان گفته که: براوستان دیهی است از قم، و از آنجا وزیر مجد الملک أبو الفضل أسعد بن محمد براوستانی، که وزیر سلطان برکیارق بن ملکشاه بود). مجد الملک از وزیران نیکوکار سلاجقه بشمار می‌رفت، و آثار خیر متعددی از او در تاریخ مذکور است، از آن جمله ساختمان بقعه امامان معصوم علیهم السلام در بقیع، و ساختمان بقعه عبد العظیم حسنی در ری که امروزه باقیمانده ساختمان این وزیر در سر در ورودی شمالی بقعه با کتیبه خط کوفی آن آشکار است.

(۱). معرّب کوشک.

(۲). یعنی پیشتر گذشت، لازم به یادآوری است که مصنف تاریخ قم در پایان (فصل سوم) و

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲۴

[ذکر محبس و زندان که به قم بوده]

اول محبسی و زندانی که بقم بوده است، حجره بوده از سرایء یزد «۱»- که آن دیوان بوده- در آن کشاده کردند، با کوچه که نزدیکست بدر درب اللجامین «۲». پس از آن آنرا باطل «۳» کردند، و هم آنجا که سرآهایء ولایه و حکام بودند زندان کردند، و هر جای که ولایه فرود می‌آمدند، بقرب «۴» ایشان زندان خانه پیدا می‌کردند.

و از بعضی از مشائخ که بقم بودند بمن رسید، که:

«عرب که بقم بودند، ولایه را منع می‌کردند که در شهر نزول «۵» کنند، تا نباشد که با ایشان اختلاط کنند، و بر نفع و ضرر «۶» ایشان واقف «۷» شوند، و اموال ایشان مشاهده کنند، و زنان و کنیزکان و خدمتکاران ایشانرا ببینند. و همچنین حیوانات و مرغان شکاری، و اسلحه- از شمشیر و تیغ و غیر آن- ببینند، و بر حال ایشان واقف و مطلع کردند».

هنگام (ذکر باروی نو و کهنه به قم)، به تفصیل درباره این سراها و کوشکها که متعلق به وجوه و اشراف آل سعد و بر کنار رودخانه در سمت شرق آن قرار داشت، سخن گفت.

(۱). پیشتر نویسنده تاریخ قم در آغاز این فصل آورد که: (دار الخراج به شهر قم قدیم و حدیثا، این سرائی است که الیوم معروفست به دار الخراج، مشهور به سرای یزد بن نار مجوسی، پس از آن الیسع بن عامر بن عمران أشعری از ورثه یزد بخزید و آن را دیوان

ساخت).

(۲). لجام (به فتح لام و جیم) یا افسار، وسیله‌ای آهنی است که درون دهان چهارپا قرار می‌گیرد و دارای دو بند است که به سوار توانایی در اختیار گرفتن حیوان را می‌دهد. و اللجام کسی را گویند که سازنده این وسیله است، و درب اللجامین، گذری بوده است که سازندگان لجام و افسار در آن به این کار می‌پرداختند.

(۳). یعنی این رسم کهن را از میان برداشتند، و جایگاه زندان را از جایگاه نخست آن به نزدیکی سرای والیان بردند.

(۴). نزدیک.

(۵). فرود آمدن و سکونت گزیدن.

(۶). ضرر، ضرر، که مقصود نقاط ضعف و قوت است.

(۷). آگاهی یافتن.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲۵

و همچنین بعضی از مشائخ روایت کنند، از بعضی ولایه قم، که گفتند که:

«ما مدت چندین سال بقم والی و عامل بودیم، ما هیچ زنی از زنان عرب ندیدیم، و نظر ما بر هیچ زنی نیامد».

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲۶

فصل پنجم از باب اول «در ذکر کاریزها» و جوئها، و رودخانها، و آسیاها که بقم بوده‌اند، و ذکر مقاسمت «۲» آبهای آن، و عدد مستقهای «۳» آن

اشاره

(۱). کاریز یا قنات یکی از سیستم‌های هوشمند جمع‌آوری آبهای زیرزمینی، و هدایت آنها به روی زمین است، در صحاح الفرس آمده است: (کاریز آب روان باشد زیرزمین که به جایها برسد)، این روش که ظاهراً فقط در ایران متداول است، از هزاران سال قبل معمول بوده، و هم اکنون در برخی از شهرهای کویری ایران کاریزهای چند هزار ساله برقرار می‌باشد، هر کاریز از یک دالان زیرزمینی (گاهی درازی آن دهها یا صدها متر و بلکه چند کیلو متر می‌باشد) تشکیل شده که از نقطه‌های دوردست آبهای زیرزمینی را توسط این دالان که با شیب ملایمی به سطح زمین حرکت می‌کند جمع‌آوری و هدایت می‌کند، و در نهایت آب را به درون حوضچه و استخری که محل تجمع آب است می‌رساند.

(۲). صیغه اشتقاق نامأنوس و نادرستی از ماده (قسم) است، و ظاهراً مقصود نویسنده چگونگی تقسیم آب می‌باشد.

(۳). «مستقها» جمع «مستقه» است، مستقه و ناوقه نام دو واحد اندازه‌گیری آب در قم کهن بوده است، و در لغت‌نامه صحاح الفرس یادی از آنها نشده است، لیکن احتمالاً از نامهای فارسی کهن می‌باشد که از دیرباز در قم رایج بوده است، در «راهنمای جغرافیای تاریخی قم: ص ۷۴» آمده است: (مستقه نام پیمانه‌ای برای اندازه‌گیری آب در قم در دوره پیش از اسلام، تا مدت‌ها پس از اسلامی شدن قم نیز رایج بوده، لیکن مقدار آن هم اکنون برای ما نامعلوم است).

همچنین مصنف تاریخ قم در ادامه همین فصل (فصل پنجم از باب اول) به تفصیل درباره معنای مستقه سخن رانده، و می‌گوید: (مستقه عبارتست از: آهنی مانند ذراع، که بر آن علامت و نشانها‌اند، که بدان قسمت آبها می‌کنند، هر علامتی دلیلت بر مقدار مستقه. و بعضی دیگر گویند که مراد از مستقه جزویست از اجزاء این آب).

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲۷

روایت کرده‌اند اهل قم، که:

«در آیام عجم «۱» بقم کاریزها بسیار بوده‌اند، و خراب شده‌اند و فرود آمده «۲»، و آثار آن نابدید شده. چون عرب بقم آمدند، زیاده بر بیست کاریز آب بقم بیرون آوردند، و روان گردانیدند، و آنها این‌اند که ذکر خواهد رفت:

[۱] کاریز عبد الله بن سعد اشعری، خوشاب «۳».

[۲] کاریز عبد الله بن سعد، شوراب.

[۳] کاریز سعد بن مالک بن احوص.

[۴] کاریز عمران و الیسع، ابنی «۴» عبد الله اشعری.

[۵] کاریز عبد الرحمن و محمد، ابنی عبد الله بن سعد.

[۶] کاریز ابی بکر بن عبد الله بن سعد.

[۷] کاریز مالک «۵» بن سعد بن مالک بن احوص.

(۱). اشاره به دوران ساسانی می‌باشد.

(۲). خراب شدن کاریز معمولاً در اثر فروریختن و فرود آمدن سقف دلانه‌های زیرزمینی می‌باشد، از این رو همواره و طی سالیان مقنیان و کاریزبانان پر لایروبی کف و دیواره کاریز، و مرمت و استحکام سقف آن مواظبت می‌کنند.

(۳). خوشاب یا شیرین، در مقابل شوراب یا شور است، و کاریزها بر دو گونه‌اند، بدین گونه که اگر هنگام حفر چاه و راهروهای زیرزمینی منتهی به آن، از رگه‌های آب شیرین عبور کند، آب کاریز شیرین و خوشاب خواهد بود، و اگر به رگه‌های آب شور بخورد آب کاریز شوراب خواهد بود، در قم تا سالهای اخیر چندین کاریز خوشاب و شوراب برقرار بود، از آن جمله کوچه جوی‌شور (یا به لهجه قمی جوبشور) که از آن آب شور عبور می‌کرد، و یا جوی خوش آب کوچه ممتاز، و جوی خوش آب باجک که چاه آن در برابر مسجد رضوی قرار دارد.

(۴). ابنی تشیه ابن می‌باشد، به معنای دو فرزند.

(۵). در اصل «ملک» که صحیح آن مالک است، زیرا در رسم الخط عربی معمولاً مالک را ملک نوشته، ولی «مالک» تلفظ می‌کنند.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲۸

[۸] کاریز اسحاق «۱» بن سعد، و علی بن آدم.

[۹] کاریز مرزبان بن عمران بن عبد الله بن سعد.

[۱۰] کاریز محمد بن عیسی بن عبد الله بن سعد، و سعد بن سعد بن عبد الله.

[۱۱] کاریز موسی بن یعقوب بن عبد الله بن سعد.

[۱۲] کاریز آدم و محمد، ابنی علی بن آدم الاوّل «۲».

[۱۳] کاریز آدم و محمد، ابنی علی بن آدم الثانی.

[۱۴] کاریز سعد و محمد، ابنی عامر بن سعد بن مالک [بن] احوص.

[۱۵] کاریز موسی بن آدم.

[۱۶] کاریز اسماعیل بن عیسی بن عبد الله، و اسماعیل بن سعد.

[۱۷] کاریز اَبی غالب.

[۱۸] کاریز عطاء بن مزید، من موالیهم «۳»،

[۱۹] کاریز نعیم بن سعد بن مالک الکبیر،

[۲۰] کاریز سعد بن زیاد بن مالک الکبیر،

بعضی از اهل قم روایت کرده‌اند که:

(۱). در اصل «اسحق» که بنا بر رسم الخط عربی کهن «اسحق» نوشته می‌شود ولی «اسحاق» تلفظ می‌شود.

(۲). در میان اشعریان قم دو تن به نامهای علی بن آدم بودند و هر دو فرزندان به نامهای آدم و محمّد داشتند، از این رو برای

تفاوت میان آنها به علی بن آدم نخستین پسوند الأوّل و به دومی پسوند الثانی افزودند.

(۳). از موالی اشعریان، یعنی عطاء بن مزید گرچه از تیره اشعریان قم نبود، ولی به رسم آن روزگار با آنان همپیمان شده، از این رو

از موالی آنان بشمار می‌رود.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۲۹

«آب این کاریزها در رودخانه «۱» می‌انداختند، و بیشتر آن بضعیتها «۲» و مزارع می‌بردند، در جوئهایی که از سر رودخانه بر گرفته

بودند، تا آن ضیعتها و مزارع. و بعضی از آن آب در جوئهایی کوچک روانه گردانیده بودند، تا به قصبه بلده ممّجان «۳»- یعنی

نفس شهر قم- از برآیء باغات و بساتین «۴»، و از برآیء آنک در زمستان در جاههایء محجّر «۵» نهند، و دیگر منافع و مصالح، تا

غایت که در بیشترین مواضع و محلّتها و دربهایء قم این آب بر ظاهر روان بود، و بعضی از آن در زیر زمین بکنکها و کولها «۶»

روان کرده بودند- و از برآیء کارخانه «۷»- و حوضهایء بزرک و جائها که آب از آن کشند، و انبارات «۸»- یعنی

(۱). مقصود از رودخانه درین گفتار، جز از رودخانه اناربار یا رودخانه قم است، که شهر قم را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم

می‌کند، و آب آن از تیمرتین سرچشمه می‌گرفته، و بر خلاف جهت حرکت آب رودخانه‌ها از جنوب به شمال جریان داشته و دارد،

بلکه مقصود آبراههای کوچکی بوده است که کمی از جوی عریضتر می‌باشد، و آب کاریزها را در آن قرار می‌دادند تا به سوی

کشتزارها برود، هم اکنون چندین نمونه از این رودخانه‌ها در کوچه‌ها و محله‌های قم در جریان است، که آب چاهها و قناتها را به

کشتزارهای پیرامون شهر هدایت می‌کند.

(۲). ضیعه و ضیاع، در عربی زمینهای کشاورزی را گویند.

(۳). شهر قم کهن از دو بخش تشکیل شده بوده، و قم در اصطلاح پیشینیان نام منطقه شرقی و بزرگتر شهر بود که «ممّجان» یا

«منیجان» نیز خوانده می‌شد، که مصنف در اینجا از این بخش با تعبیر (قصبه بلده) یاد می‌کند، که مقصود مرکز شهر است، و قسمت

کوچکتر قم از کمیدان در شمال غربی تا نزدیک مزدیجان (شاه جعفر کنونی) در مغرب رودخانه را فرا گرفته است.

(۴). بساتین جمع بستان: کشتزار و باغ.

(۵). محجّر اشتقاق از ماده «حجر» یا سنگ است، که مقصود از دیوار سنگ‌چین شده می‌باشد.

(۶). کولها جمع «کول» که در صحاح الفرس: (جایی که آب تنک ایستاده باشد) تعریف شده، که احتمالاً- مقصود او آب‌انبار

می‌باشد، شاید (کنگ) نیز به همین معنی باشد.

(۷). ظاهراً مقصود از این آبهای ذخیره‌شده در آب‌انبارهای محله‌ها یا خانه‌ها، برای استفاده در کارهای شست و شو و نوشیدن در

خانه می‌باشد.

(۸). انبارات، جمع غیر قیاسی و ناصحیح از کلمه انبار.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳۰

برکها «۱»- تا هر کس که می‌خواهد از آن جوئها به باغجها و بستانها و حمامات، و سائر مصلحتها، از عمارات و غیر آن می‌برد، باسانی و بسهولت، بی‌مشقتی و زحمتی و مانعی. و از آن جوئها انواع حیوانات آب میخورند، تا ثواب آن به ارواح صاحبش واصل می‌شد «۲».

و این کاریزها جاری و روان بودند، و آبها بر ظاهر «۳» شهر و داخل آن می‌رفت- جنانج یاد کردیم- تا آخر روز کار عجم. پس این کاریزها روی در نقصان نهادند «۴»، و باندک روزکاری خراب شدند، و فوّهات «۵» آن- یعنی در کاریزها، و مستقها که در زیرزمین کنده بودند- باقی مانده بود، و اثر آن ظاهر «۶» بود.

پس جون أحمد بن علی المرورودی «۷» بقم آمد، و والیء قم شد، قومشانرا «۸» به بیرون آوردن آب این کاریزها بداشت، و مالی بسیار بر آن خرج کرد، و آبهای آن بکشاد، و به شهر روان کردانید، تا بمیان بازار آن آب برسید، آنجا که رأس المزبله «۹» می‌گویند، و مردم

(۱). برکها، جمع برکه که به معنای گودالی که در آن آب جمع گردد.

(۲). کذا در اصل، و صحیح آن واصل شود است.

(۳). حومه و پیرامون شهر.

(۴). احتمالاً- نقصان و کمی آب این کاریزها، بر اثر آشفستگی اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران در آن دوره بوده است، زیرا کاریز و قنات همواره باید مورد رسیدگی و لایروبی سالیانه قرار گیرد، و رسوبات دیواره و کف کاریز زدوده شود، تا جریان رگه‌های آب همواره به آب‌دهی خود باقی باشد، و به نظر می‌رسد در سالهای پایانی حکومت ساسانیان، آشفستگی امور و گرفتاریهای داخلی و خارجی کشور، مانع از رسیدگی به این امور گردید، از این رو در فاصله چند سال آب کاریزها کم و کمتر گردید، و در نهایت بطور کامل از آب‌دهی باز ایستاد.

(۵). در اصل: قورجات، و صحیح آن (فوّهات) است که به معنی دهانه چاه می‌باشد، و دلیل بر این گفتار، توضیح مصنف است که در دنباله سخن خود می‌گوید: (یعنی در کاریزها ...).

(۶). آشکار.

(۷)؟.

(۸). ظاهراً معرّب کموش است، که در بعضی ولایات ایران چاه‌کن را گویند.

(۹). رأس المزبله: یعنی جایگاهی که نخاله و خاکروبه در آن جمع‌آوری می‌شود، که به نظر

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳۱

شهر از بیر «۱» آبی که آنجا بود آب بر میداشتند و میخورند، و آن بیر آب تا بامروز ظاهر است.

جون أحمد از قم بیرون رفت، دیگر باره آن آب باز ایستاد و منقطع شد. تاریخ قم متن ۱۳۱ فصل پنجم از باب اول «در ذکر

کاریزها، و جوئها، و رودخانها، و آسیاها که بقم بوده‌اند، و ذکر مقاسمت آبهای آن، و عدد مستقهای آن» ص: ۱۲۶

گویند: بل که بر آن حیلت کردند تا آن آب کشاده کنند «۲»، و هیچکس را مقذور نمی‌شد که آن آب را بیرون آرد، پس آب به شهر قم مدّتی نمی‌یافتند، و بغایت عزیز الوجود می‌بود، تا غایت آن مقدار آب که بنجشکی «۳» بدان سیراب شود متعذّر بود، و دشخوار «۴» بدست می‌آمد. تا آنکاه که مؤید الدوله «۵»- رحمه الله- باستعانت و مدد و عنایت صاحب الجلیل، کافی الکفاه، اُبی

القاسم اسماعیل بن عبّاد- ائیده الله- از برآیء أبی العباس أحمد بن علی شادی «۶»- که عامل قم بود- بیرون آوردن آب بعضی ازین کاریزها

می‌رسد در آغاز یا انجام بازار قم (که پیشتر درباره جایگاه و موقعیت جغرافیایی آن سخن رفت) جایگاهی برای انباشت زباله بوده است.

(۱). احتمالاً- بیر آب همان بئر آب یا چاه است، که آب کاریز بدرون آن می‌رفته و جمع می‌شده است، و شاهد بر صحت این احتمال ادامه گفتار مؤلف است، که به آشکار بودن سر آن چاه اشاره می‌کند و می‌گوید: (و آن بیر آب تا بامروز ظاهر است)، لازم به یادآوری است که در لهجه امروز مردم عراق همزه بئر همواره یاء تلفظ می‌شود، و برای یاد کرد چاه، بیر می‌گویند نه بئر، و از آنجایی که عربهای ساکن قم از شهر کوفه عراق بودند، احتمالاً این نحوه تلفظ نیز در میان آنان در آن دوره رایج بوده است که بعدها به روایت راویان نیز سرایت کرده است.

(۲). در أصل: نکنند.

(۳). در صحاح الفرس آمده است: بنجشک: معروف بود، و عرب عصفور خواند.

(۴). دشخوار: مرکب از (دش) به معنای خلاف و ضد، و (خوار) به معنای سهل و آسان است، که مرکب هر دو به معنای مشکل و دشوار است (نگاه کنید به: لغت‌نامه دهخدا: ماده دشخوار).

(۵). مؤید الدوله، أبو منصور بویه بن رکن الدوله بن بویه دیلمی، از پادشاهان آل بویه، متوفای سال ۳۷۳ هجری، صاحب بن عبّاد پس از درگذشت ابو الفتح علی بن أبی الفضل بن العمید وزارت مؤید الدوله را به عهده گرفت.

(۶)؟

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳۲

قیام نمود، و قنّاءان «۱» را بر آن داشت، و مالی بسیار بر آن خرج کرد، تا آنکاه که آب سه کاریز بکشاد و روان کرد. اوّل کاریزی که آن را کاریز زیرک «۲»- آزاد کرده بعضی از عرب بقم- کوبند، و عمارت آن در سنه احدی و سبعین و ثلثمائه «۳» هجریه بود، و آبهاء آن بشهر روانه کردانید، در جوئنهائی که آن را استحداث کرده بود، و آن آب در میان بازار، و بیشترین محلّتها و موضعها و دربها «۴» و کوچها روان شد. پس لا جرم بر متوطنان آن شهر، و مسافران از صادر و وارد آسان شد بر گرفتن آن آب، و بدین سبب همه روزه دعا و ثنائی بسیار، از برآیء صاحب الجلیل، و مؤید الدوله می‌گفتند، و ایشانرا بدعایء خیر یاد می‌کردند، و این آب جاری بود و منقطع نشد، و الله أعلم.

(۱). قنّاء آن: جمع مقنّی که چاه کن را گویند.

(۲). در نسخه اصل: زیرک، و در برخی دیگر از نسخ: بزرک آمده است، و احتمالاً صحیح آن زرک (تصغیر زر) است، بویژه آن که او (آزاد کرده بعضی از عرب بقم) بوده است، و در فارسی زر از نامهای مردان بوده است همچون زریاب.

(۳). سال ۳۷۱ هجری.

(۴). درب جمع آن دروب، کلمه‌ای است عربی به معنای کوچه‌های باریک اعم از راه‌دار و بن بست.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳۳

«ذکر قسمت آب این کاریزها، و منبع و چشمه‌گاه آن، و جای ظاهر شدن آن، و مستقهای آن، و تفسیر کردن مستقه و ناوقه».

از بعضی از فرزندان علی بن ابراهیم بن علی بن محمد بن عیسی بن عبد الله اشعری، و از محمد بن عبید الله بن محمد داود بن حکیم بن حکم عیاف، روایتست که:

ایشان گفتند که: «بعضی از این کاریزها، منشأ و منبع آن به جانب بیابانی است که معروفست بکسریشت «۱»، از جانب چپ رودخانه قم؛ چون از قم براه سردآب روند «۲».

[بعضی از این کاریزها منشأ آن بجانب و نزدیکی رباط حوض است، که در راه سردآب واقع است، از دست راست رودخانه. چونکه از قم به راه سردآب روند] «۳»

و منبع و منشأ این کاریزها تا به نزدیک دیه مطرفاباد «۴» است، آنجا که حفره است که آنرا هفته دوش می‌گویند، و آبهای این کاریزها بدان [کوه فرود می‌آیند، و ظاهر می‌شود، و از آنجا روان می‌شود به رودخانه فراهنجات، یعنی در کوره کاریز آن جانب بسیار ظاهرند].

و نیز هم از این هر دو روایت است، که:

«آنجا چشمه‌ایست شور، که آب این کاریزها بدان» «۵» مختلط می‌شود. و بدان سبب

(۱). در نسخه (۲): کویشت

(۲). راه سردآب یکی از شش راهی است که قم کهن را به ولایات پیرامون خود مرتبط می‌ساخته است، مصنف تاریخ قم در (فصل اول، باب ذکر طرق قم) می‌گوید: (سیم: راه همدان، که آن را سردآب گویند)، این راه از نزدیکی مسجد جامع کهن قم که در بخش شرقی و راست رودخانه قم بوده آغاز می‌شده است، و با عبور از رودخانه (احتمالاً از پل بکجه که در زمینهای محله باجک کنونی قرار داشته) به سمت شمال غربی می‌رفته است.

(۳). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

(۴). مطرف آباد یکی از روستاهای طسوج رودبار است که ظاهراً این طسوج شامل زمینهای غرب منطقه منظره (در ۲۵ کیلومتری جاده قم-تهران) را می‌شده است.

(۵). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳۴

شور شده‌اند، و زعوقت «۱» آبها این کاریزها از آنجاست.

و جائهای ظاهر شدن آبها برودخانه متصل و ملاصق است، و مجموع آن در رودخانه روان، و از رودخانه به شهر وضعتها و جوئها روان می‌شود، (پس «۲» مصب «۳» آب کاریزهای کسریشت و رودخانه از یسار «۴» اوست، و مصب فرود آمدن آب کاریزهای [ناحیت] «۵» رباط، از حوضیست که در یمین «۶» وادی واقع است» «۷».

و مستقه «۸»: عبارت است از آهنی مانند ذراع، که بر آن علامات و نشانها اند، که بدان قسمت آبها کنند، هر علامتی دلیلت بر مقدار مستقه.

و بعضی گویند که: مراد از مستقه، جزویست از اجزاء این آب.

(۱). زعوقت از ماده «زعق» گرفته شده است، و در لسان العرب این گونه تعریف شده است: (زعق الماء و الطعام، زعوقه: کان مراً غلیظاً لا یطاق شربه) یعنی: آب و خوراک آن گونه تلخ و سنگین باشد که قابل نوشیدن یا خوردن نباشد.

(۲). میان برگ ۳۰/الف و ۳۰/ب از نسخه اصل افتادگی وجود دارد، از این رو دارنده این نسخه افتادگی را که به مقدار نیم برگ

می‌باشد در برگ ۳۱/ب با خطی دیگر افزوده است.

(۳). مَصَّب اسم مکان به معنای جایگاه ریزش آب است که برگرفته از ماده «صَبَّ» یا ریزش و فرود آمدن می‌باشد.

(۴). یمین: چپ، مقصود این است که آب کاریزها از منابع خود در زیر باروی زمین بخش غربی قم جریان می‌یافتند، آنگاه از

کناره چپ رودخانه قم وارد رودخانه شده، و سپس به کشتزارهای بخش شرقی قم می‌رفته است.

(۵). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

(۶). راست.

(۷). در نسخه (۲) و (۳) این گونه است: و مصب فرود آمدن آب کاریزه‌ها ناحیت رباط حوض، از یمین وادی است.

(۸). احتمالاً اصطلاح «مستقه» برگرفته از ماده «سقی» است، که به معنای خوراندن یا نوشیدن مایع است، که در نوشتن آب به

دیگری و یا سیراب کردن زمین و درخت نیز استعمال می‌شود.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳۵

و ناوقه: عبارتست از آن مقدار آب، که شخصی در میان آب رود، و بمقدار یک کز میان دو پای بکشاید، و آب به زیر هر دو

زانوی او برسد، آن مقدار آب ناوقه گویند.

و گویند که: ناوقه عبارت از آنست که مردی در میان آب رود، و هر دو سر زانو بر زمین نهد، و به مقدار یک کز میان آن کشاده

دارد، و هر دو إليه «۱» خود از زمین بردارد، و آن مقدار که از آن فرجه «۲» بیرون رود، آن را ناوقه گویند؛ بشرط آنکه میان هر دو

زانو، از آنجا که زانو بر زمین نهاده باشد، پست‌تر «۳» و فروتر نباشد.

(۱). نشیمنگاه.

(۲). شکاف و سوراخ.

(۳). در نسخه چاپی: نشیب‌تر.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳۶

«ذکر قسمت آب کاریزها»

بدستوری که در دیوان محمد بن علی بن ابراهیم بن علی [بن] «۲» محمد بن عیسی بن عبد الله است، از آن جمله:

[۱] کاریز عبد الرحمن بن عبد الله بن سعد: نود و پنج مستقه.

[۲] کاریز عمران و الیسع ابنی عبد الله: نود و چهار مستقه.

[۳] کاریز ابی بکر «۳»: نود و چهار مستقه [«۴»].

[۴] کاریز سعد بن مالک «۵» معروف، بزرک «۶»: صد و سی و هشت مستقه، و

(۱). بخشی از سیاهه نام و مقدار کاریزها در نسخه اصل گرفتار آشفتگی شده، و قسمتی از آن از میان رفته است، و بعدها به خطی

به جز خط اصلی نسخه بازنویسی شده. از این رو برای تکمیل بخشهایی از آن از نسخه (۲) و (۳) و چاپی استفاده شده است. که در

آنها نیز در برخی موارد تکرار وجود دارد، از این رو در مجموع، حاصل جمع مستقه‌ها و دانگ‌ها که مصنف در پایان هر سیاهه از

آن یاد می‌کند، با مقدار یادشده در هنگام شمارش کاریزها در نسخه اصل با نسخه چاپی برابری ندارد، بلکه بیشتر است، و این

ناشی از تکرار نام برخی از کاریزها و یا اختلاف در اندازه و کمیت آب آن می‌باشد.

(۲). در نسخه اصل حرف عطف واو آمده، که احتمالاً صحیح آن «بن» است، زیرا در باب قبل، در (ذکر قسمت آب این کاریزها)، نام این اشعری - که به نظر می‌رسد دفاتر دیوان تقسیم آب کاریزهای قم از قرن دوم تا قرن چهارم در اختیار خاندان او بوده، و او و پدران او مسئولیت تقسیم آب را در شهر بعهدہ داشته‌اند، و بعدها هنگام تالیف تاریخ قم مؤلف از دفاتر او استفاده کرده است - این گونه آمده است: علی بن ابراهیم بن علی بن محمد بن عیسی بن عبد الله اشعری.

(۳). در «انوار المشعشعین ج ۱ / ص ۱۵۰» نام مالک این کاریز ابو بکر بن عبد الله بن سعد ضبط شده است.

(۴). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

(۵). او سعد بن مالک بن احوص اشعری است.

(۶). در نسخه (۲) و (۳)، و در نسخه چاپی: بزیرک ضبط شده، و ظاهراً کلمه «معروف» صفت سعد بن مالک است، که از اشراف و

بزرگان عرب قم بوده است، و او نواده احوص اشعری

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳۷

چهار «۱» دانک مستقه.

[۵] کاریز مالک: صد و بیست و دو مستقه،

[۶] کاریز علی بن آدم، و اسحاق بن سعد: پنج مستقه، و چهار دانک و نیم از مستقه.

[۷] [کاریز عطاء بن مزید: چهار «۲» مستقه، و پنج داتق «۳».

[۸] کاریز مرزبان بن عمران: هفت مستقه، چهار داتق، و نیم داتق «۴».

[۹] کاریز محمد بن عیسی بن عبد الله، و سعد بن سعد «۵»: سیزده مستقه، و سه دانک از مستقه [«۶»].

[۱۰] کاریز موسی بن یعقوب «۷»: بیست و یک مستقه «۸».

[۱۱] کاریز اَبی غالب: چهار دانک و نیم از مستقه.

[۱۲] کاریز نعیم: دو مستقه، و چهار دانک [از «۹» مستقه.

است که به‌مراه برادرش عبد الله به قم آمدند و شهر قم اسلامی را پایه‌گذاری کردند. هم چنین کلمه «بزرگ» نیز ظاهراً صفت کاریز است، که یکی از پر آبتترین و بزرگترین کاریزهای قم در آن دوره بوده است.

(۱). در نسخه چاپی: پنج داتق از مستقه.

(۲). در نسخه (۲) و (۳) و در نسخه چاپی ص ۴۴: چهل و پنج.

(۳). داتق (به کسر نون) معرّب دانگ است (المعرّب: ۱۴۵)، و در مقدار دانگ اختلاف است، صاحب القاموس آن را ۱/۶ درهم، و

دیگران آن را ۱/۸ درهم دانسته‌اند.

(۴). در نسخه (۲) و (۳) و نسخه چاپی ص ۴۴: و نیم از مستقه.

(۵). در نسخه چاپی، ص ۴۴: کاریز محمد بن عیسی بن سعد: سیزده مستقه، و سه دانگ از مستقه.

(۶). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

(۷). در انوار المشعشعین ج ۱ / ص ۱۵۰: کاریز موسی بن یعقوب بن عبد الله بن سعد.

(۸). در نسخه چاپی، نام این کاریز دو بار تکرار شده است.

(۹). افزوده از نسخه چاپی، ص ۴۴.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳۸

[۱۳] کاریز آدم، و محمد ابنی «۱» علی بن آدم «۲» الأول: بیست و سه مستقه، و چهار دانق «۳».

[۱۴] کاریز آدم، و محمد ابنی «۴» علی بن آدم الثانی: چهار مستقه و دو دانک «۵».

[۱۵] کاریز سعد و محمد پسران عامر بن سعد: چهار مستقه، و دو دانک «۶».

[۱۶] کاریز موسی بن آدم: هفده مستقه «۷».

مجموع: هفتصد و هشت مستقه و دانگ، و نیم مستقه. از آن جمله: دانکی و نیم مستقه، که عبارت از صد و هفتاد و هفت مستقه، و دو حبه «۸» و دانک، و نیم از حبه است، در رودخانه روان گردانیدند، از برای کافه مردم، که بیاعات و مزارع و منافع خود به برند، بی مانعی و منازعی. و باقی پانصد و سی و یک مستقه، و دانکی، و چهار دانک و نیم حبه مالکش باشد.

[۱۷] ایضا «۹»: کاریز اسماعیل بن عیسی، و اسماعیل بن سعد: بیست و یک مستقه، از آنجمله: خمسی در رودخانه روان کرده‌اند، که آن چهار مستقه و خمس مستقه است، از برای کافه مردم.

(۱). در نسخه (۲) و (۳) و چاپی ص ۴۴: بن، و در نسخه اصل: ابنا.

(۲). در نسخه چاپی، ص ۴۴: الآدم.

(۳). در نسخه (۲) و (۳) و چاپی ص ۴۴: بیست و پنج مستقه، و یک نیمه مستقه.

(۴). در نسخه اصل: بن.

(۵). افزوده از نسخه اصل.

(۶). در نسخه (۱) و (۲) و نسخه چاپی ص ۴۴: کاریز ولد سعد و محمد بن عامر: بیست مستقه، و چهار دانگ مستقه.

(۷). در نسخه (۱) و (۲) و نسخه چاپی ص ۴۴: نوزده مستقه و دو دانگ از مستقه.

(۸). حبه: شش یک دانگ، سدس سدس مثقال، (لغت نامه دهخدا: ماده حبه).

(۹). همچنین.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۳۹

پس نصیب مالکش سیزده مستقه، و چهار خمس مستقه باشد. و آن مساتیق «۱» که ربعی از آن بر کافه مردم مباح نکرده‌اند، صد و بیست و نه مستقه، و چهار دانک مستقه‌اند.

از آن جمله:

[۱۸] کاریز عبد الله، خوشاب: سی مستقه، و چهار دانک مستقه.

[۱۹] کاریز عبد الله، شوراب: سی و چهار مستقه.

[۲۰] کاریز سعد بن «۲» زیاد: شصت و پنج مستقه.

پس مجموع مساتیق کاریزها مذکوره، با ربع و خمس، هشتصد و پنجاه و نه مستقه‌اند، الا نیم دانک.

*** [ذکر قسمت آب کاریزها به دستور آل سعد]

نسخه‌ای دیگر که آل سعد «۳» آن را نوشته‌اند، و انشا کرده‌اند، از برآی ضیعتها که کرد بر کرد قم‌اند، و مبلغ «۴» مستقهای آن، و آنج دانکی و نیم از آن بر کافه مردم مباح کرده‌اند، و آنج خمسی، و آنج نه ربع و نه خمس - جنانج دستور قدیم «۵» بدان ناطق است - اینست:

از آنجمله که دانکی و نیم از آن، از بهر کافه مردم گذاشته‌اند:

[۱] کاریز عبد الرحمن، و محمد، ابی عبد الله بن سعد: هشتاد و سه مستقه، و چهار دوانیق مستقه.

(۱). جمع مستقه.

(۲). در اصل: و.

(۳). به نظر می‌آید که نظام تقسیم‌بندی آب کاریزهای شهر قم در دو دیوان ضبط بوده است، که اندکی با یکدیگر اختلاف داشته‌اند، از این رو مصنف تاریخ قم از هر دو دستور و دیوان استفاده کرده است، نخستین دستور در اختیار فرزندان محمد بن علی بن ابراهیم بوده است که پیشتر گزارش آن گذشت، و دومین دستور در اختیار خاندان آل سعد اشعری بوده است.

(۴). مقدار و اندازه.

(۵). مقصود از دستور قدیم، همانا دفاتر دیوانی است که نزد فرزندان محمد بن علی ابراهیم بن علی بوده است، که پیشتر گزارش آن گذشت.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴۰

[۲] کاریز عمران و یسع، ابی عبد الله: نود و چهار مستقه.

[۳] کاریز ابی بکر بن عبد الله بن سعد: نود و سه مستقه.

[۴] کاریز سعد بن مالک: صد و سی و دو مستقه، و چهار دوانیق.

[۵] کاریز مالک بن سعد: صد و بیست و سه مستقه، و سه دوانیق.

[۶] کاریز علی بن آدم، و اسحاق بن سعد: پنج مستقه، و چهار دانک و نیم از مستقه.

[۷] کاریز عطاء بن مزید: سی و چهار مستقه، و چهار دوانیق.

[۸] کاریز اسحاق بن سعد، و علی بن آدم: پنج مستقه، و چهار دوانیق، و نصف دانق.

[۹] کاریز مرزبان بن عمران: هفت مستقه، و چهار دوانیق، و نصف دانق.

[۱۰] کاریز محمد بن عیسی بن عبد الله، و سعد بن سعد [بن عبد الله]: سیزده مستقه، و سه دوانیق.

[۱۱] کاریز موسی بن یعقوب: بیست و یک مستقه.

[۱۲] کاریز ابی غالب: چهار دوانیق، و نیم دانق.

[۱۳] کاریز نعیم بن سعد: دو مستقه و پنج دوانیق.

[۱۴] کاریز آدم و محمد، ابی علی بن آدم الاوّل: بیست و سه مستقه، و چهار دوانیق.

[۱۵] کاریز سعد و محمد، پسران عامر بن سعد: چهار مستقه، و دو دانک.

[۱۶] کاریز آدم و محمد، ابی علی بن آدم الثانی: چهار مستقه، و دو دانک.

[۱۷] کاریز موسی بن آدم: صد و شصت و هفت مستقه.

مجموع: ششصد و هفتاد و یک مستقه و دانقی، و نصف دانقی است.

از آن جمله: دانکی و نیم- که صد و شصت و هفت مستقه، و چهار دوانیق، و چهار حبه، و نیم حبه- که از برای مردم، و پانصد و سی سه مستقه، و دانقین، و حبه‌ای و نصف حبه‌ای، نصیب و حاصل مالک.

و آنج خمسی از آن مباح کرده‌اند بر سیل عموم، اینست:

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴۱

[۱] کاریز اسماعیل بن عیسی، و اسماعیل بن سعد: بیست و یک مستقه،

[۲] کاریز عبد الله بن سعد، خوشاب: سی و سه مستقه و دانقی «۱».

پس مجموع مساتیق این دو کاریز، پنجاه و چهار مستقه است، و دانقی است از مستقه.

از آن جمله: خمسی که ده مستقه و پنج دوانیق است، وقف است و مباح بر کافه مردم، و باقی چهل و سه مستقه و دانقین حاصل مالک.

و آن کاریزها که ازیشان نه خمس و نه ربع موقوف و مباح بوده، باتفاق قومشان «۲» و قنآن و عدلان «۳»، که از قبل «۴» ولایه و حکام و اربابان بر سر کاریزها بوده‌اند، سه مستقه و دانقین از آن وضع «۵» کرده‌اند از برای جمهور مردم، و آن دو کاریز است:

[۱] کاریز عبد الله بن سعد، شوراب: سی و پنج مستقه و دانقین،

[۲] کاریز سعد بن زیاد: شصت و هفت مستقه،

مجموع مساتیق این دو کاریز: صد و دو مستقه است، آنچه از آن وضع کرده‌اند از برای مردم، سه مستقه است و دانقین - جناج یاد کردیم - باقی نود و نه مستقه.

و آنچه از این قنوات فاضل آمده از حساب: دو مستقه و پنج دوانیق.

پس مجموع: هشتصد و چهل و هشت مستقه، و سه دوانیق، و حبه، و نصفی از

(۱). پایان افتادگی در میان برگ ۳۰/الف.

(۲). ظاهراً معرب کموش است، که در برخی از ولایات ایران چاه کن را گویند.

(۳). عدلان جمع فارسی عادل است، اینان اشخاصی بودند که در نزد مردم به درستکاری و انصاف مشهور بودند، از این رو از سوی والیان و حاکمان و اربابان برای نظارت بر تقسیم آب کاریزها منصوب می‌شدند، امروزه این گونه افراد که در تشکیلات قضائی برخی کشورهای عربی به خدمت مشغول هستند (کاتب عدل) گفته می‌شود.

(۴). از سوی.

(۵). کم کردن، و انداختن.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴۲

حبه باشد.

و دیگر هم از زیاده «۱» و فاضل از حساب مستقه‌های قنوات مذکوره، بیست و هشت مستقه: بیست مستقه از آن در نهر مَمّجان «۲»، و چهار مستقه از آن که در حفرها، و گوه‌های «۳»، و نشیپها «۴» که در میان زرع بوده، و جوئهایی که بعد از آب‌دادن کشت آن را کشته‌اند، و به موضعه‌های دیگر که آنرا بوده برده‌اند.

و یک مستقه جعفر بن داود بن عمران تصرف کرده، و یک مستقه آنرا نصر بن عامر داشته.

و آنچه آل سعد بر آن وقوف نیافته، و آدم بن موسی، و علی بن تاجیکه، و عبدیل بن مالک در آن خلاف کرده‌اند، در قسمت کردن علی بن هندو «۵»: دو مستقه دیگر.

پس مجموع آن مساتیق مع الزیادات: ششصد و هفتاد و شش مستقه، و سه دوانیق، و حبه و نصفی باشد.

(۱). در نسخه چاپی: زیاده.

(۲). شهر اصلی قم کهن، که در سمت راست رودخانه قم قرار داشته است مَمّجان یا منیجان نامیده می‌شده است، و از شمال آن رودخانه‌ای منشعب از رودخانه قم جریان داشته است، که بنابر روایت تاریخ قم از روبروی کمیدان جدا می‌شده، و بر اراضی گمر و

سعد آباد می‌گذشته، و تا نزدیک درب ری - که پیرامون سعدآباد بود - می‌رسیده است، بنا به گفته تاریخ قم این نهر را سعد بن عبد الله اشعری به منظور آبیاری زمینهای خود که به نام سعدآباد - در نزدیکی دروازه ری - بود حفر نمود، و احتمالاً - مقصود از نهر ممجان همان نهر سعد بوده باشد. (نگاه کنید به:

تربت پاکان: ج ۲ / ۹۲).

(۳). در تمامی نسخه‌ها (گوها) ضبط شده، و احتمالاً تصحیف (گوها) باشد.

(۴). نشیب: پست، نقیض فراز (لغت‌نامه دهخدا: ماده نشیب).

(۵). در پاورقی شماره (۱) نسخه چاپی: ص ۴۷ آمده است: در محاسن اصفهان تألیف مافروخی:

أبو الفرج هندو القمی ضبط گردیده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴۳

پس معلوم شد که آب رودخانه با ربع و خمس، و وضع «۱» - که آن سه مستقه و دو دانق بود - هشتصد و پنجاه و هشت مستقه، و سه دوانیق‌اند.

(۱). کاستن و کم کردن.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴۴

«ذکر صورت آب رودخانه، و کیفیت منبع و منشأ آن بقم»

روایت کرده‌اند بعضی از مردمان قم، که:

«آب این رودخانه که میان قم و کمیدان جاری است، و مصب و رفتن آن با قمرودست «۱»، اصل این از ناحیت ثیمره «۲» است، که ز منبعی «۳» و موضعی که بنزدیک قریه

(۱). رودخانه قم که در گذشته به نام «رود اناربار» نامیده می‌شده است، و امروزه به رودخانه قم یا قمرود مشهور است، از ارتفاعات خوانسار سرچشمه می‌گیرد، و پس از عبور از استانهای اصفهان و مرکزی وارد استان قم می‌شود، و پس از سیراب کردن دشت سلفچگان و نیزار توسط قمرود در ۲۲ کیلومتری شمال شرق قم به رود قره‌چای می‌ریزد، رود اناربار در دوره‌های پیش از اسلام در مسیری در مشرق شهر قم اسلامی جریان داشته است، و آب آن که از سوی جنوب به شمال جاری بوده، به سوی منطقه سراج در شمال شرقی شهر می‌رفته است، لیکن طی سالیان متمادی بتدریج بر اثر بالا آمدن رسوبات و گل و لای، آب آن به زیر افتاد و از جانب غربی شهر جریان یافت، و آب آن به دیه قمرود روانه شد، و به مرور ایام این مسیر نو رودخانه قم گردید، و پس از آن تاکنون تغییر نیافته است. (تربت پاکان: ۱۶/۲)، اما دهستان قمرود که مصنف از آن یاد می‌کند، و رودخانه آن را مصب و منتهی الیه رودخانه قم می‌داند، همچنان به همین نام برقرار است، این دهستان در شمال قم قرار دارد (شمال بزرگراه و جاده قم - کاشان) و مرکز آن دیه قمرود در دو فرسنگی شهر می‌باشد، و از روستاهای کهن است که در تاریخ قم به تکرار از آن نام برده شده است. در این منطقه تپه‌های باستانی فراوانی وجود دارد که نشان از تمدن کهن و سکونتگاه می‌باشد. و در سالهای دهه هفتاد شمسی گروهی از باستان‌شناسان ایرانی از دانشگاه تهران، تحقیقات خود را بررسی تپه‌های باستانی و لایه‌های رسوبی و آثار به جای مانده از ساکنین دشت قمرود قرار داد، و گزارش پژوهشها و کاوشهای خود را به تفصیل در کتاب سودمندی که از سوی سازمان میراث فرهنگی به چاپ رسید ارائه نمود، این بررسی نشان‌دهنده دوره‌های تاریخ سکونت اقوام ایرانی پیش از اسلام در این دشت می‌باشد.

(۲). بیشتر در (فصل اول) این کتاب به تفصیل درباره ثیمره، و ضبط این نام، و موقعیت جغرافیایی آن سخن رفت.

(۳). در نسخه چاپی، ص ۴۷: از منبعی.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴۵

اسفیده است، از ناحیت ثیمره کبری.

و کویند که: آنجا کوهی است که آن را [این] «۱» خوانند، از جهت آن کوه و طرف؛ آنرا جانان خوانند، آب از آن بیرون می‌آید، [و در رودخانه اصفهان می‌رود، که آن را زنده رود می‌خوانند. آب یک طرف دیگر کوه- که آن را مانان می‌خوانند- به جانب نیمور «۲» و نی‌زار «۳»] «۴»، و از آنجا بقم [روان است].

و هر گاه که آب رودخانه قم زیاده بر احتیاج ضیعت‌آء حوالی قم بودی، آن زیاد را بقم روان کردند. پس آن آب بقم‌رود، به موضعی که آنرا صحرای مسیله «۵» خوانند فرو می‌رفت و ناپدید می‌شد.

و بعضی روایت کرده‌اند- هم از مردم قم- که:

«آن آب که مستغنی «۶» بودند از آن، و بدان احتیاج نداشتند، از رودخانه‌آء «۷» قمرود و

(۱). در نسخه اصل و چاپی، ص ۴۷ بیاض است، و این نام در دو نسخه دیگر آمده است.

(۲). نیمور: قصبه مرکزی دهستان نیمور بخش حومه شهرستان محلات در ۱۱ هزار گزی جنوب محلات، متصل به جاده دلیجان به محلات، و در دامنه سردسیری واقع است، و آبش از رودخانه لعل‌بار (رود قم). این ده سر راه شوسه دلیجان به خمین واقع است. (لغت‌نامه دهخدا: ماده نیمور).

(۳). روستای نیزار در جنوب شهر قم و در میانه جاده قدیم قم- اصفهان قرار دارد.

(۴). افزوده از نسخه (۲) و (۳)، و انوار المشعشعین: ۱/ ۱۶۳.

(۵). در نسخه اصل این نام کمی ریز نوشته شده است، و به نظر می‌رسد کاتب نسخه نخست جای آن را سفید گذاشته و بعدها دو کلمه (صحرای مسیله) را افزوده است، و در نسخه (۲) و (۳). از این موضع به نام (مسیله) یاد شده است، و ظاهراً مقصود از صحرای مسیله، دریاچه نمک است که در جنوب شرق قم و شمال شرق کاشان واقع است و آبهای رودخانه‌های قم و پیرامون آن بدان می‌ریزد.

(۶). بی‌نیاز.

(۷). در دشت قم تعدادی رودخانه جریان داشته و دارند، که عبارتند از: قمرود- قره‌چای (این دو

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴۶

قارص و سناباد می‌رفت، تا بیابانی که به نزدیک دیر کج «۱» است، که آن موضع را [مسیله] «۲» خوانند، و آنجا سوراخی بزرگست، آن آب در آنجا می‌رود، و نمیدانند که از آنجا بکجا می‌رود.

و آب رودخانه قم، بیشتر اُیام و شهور «۳» سال جاری بوده است، و در بعضی از اوقات منقطع و بریده شده، مگر آن قدر آب که در جوئها می‌بستند، و بضیعت‌آئی که نزدیک شهر بود می‌بردند»، و الله اعلم.

*** «ذکر آبهای که بآب رودخانه اضافه کرده‌اند، از مواضع دیگر، از ثیمره و انار»

و آن آبها را باصطلاح اهل عرب، اوغرات «۴» کویند.

در شمال شرقی قم به هم می‌پیوندند) فشافویه- کرج- جاجرود، و تمامی اینها پس از گذشتن از میان دشت حوض سلطان (دریاچه‌ای که در دشت پست میان قم و جنوب بلندیهای علی‌آباد در ۴۰ کیلومتری شرق جاده قم- تهران امروزی) به دریاچه نمک می‌ریزد.

اما دریاچه (حوض سلطان) از آبهای بلندیهای پیرامون خود تشکیل می‌شد، که امروز، با بستن مسیر آن آبها دریاچه حوض سلطان خشک شده و تبدیل به نمکزار گردیده است.

(۱). دیر گچ یا دیر گچین، یا دیر کاج که در برخی منابع تاریخی معرب آن نیز که «دیر جص» است آمده، یکی از قلاع بزرگ کهن و باستانی میان قم و ری بوده است، و پیشتر به تفصیل درباره آن سخن رفت. خرابه‌های این قلعه امروز در شمال شرقی دریاچه حوض سلطان (در ۴۰ کیلومتری شمال جاده قم- تهران) قرار دارد.

(۲). در نسخه اصل و چاپی: ص ۴۷ بیاض است، و این نام در دیگر نسخه‌ها آمده است.

(۳). شهور جمع شهر: ماه.

(۴). در کتابهای جغرافیا و بلدان عربی، اصطلاح اوغرات و ایغار به معنای زمینی که از پرداخت خراج و مالیات سالیانه معاف باشد آمده است، در کتاب «بلدان الخلافة الشرقية» (ترجمه عربی) ص ۲۳۳ به نقل از ابن حوقل آمده است: (وقد اوغرت لهم ایغار، أي أنها معفاة من

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴۷

و بعضی از مشایخ قم چنین گویند که:

«در ایام عجم و روزگار ایشان، پیش از آمدن عرب بقم، بغیر از جوئی «۱» و زیره و قرطم «۲»، زراعتی دیگر نکرده‌اند، و بقم سبزه و اورکار «۳»، از مثل: پیاز و سیر و کندنا «۴» و خیار. و خربزه و انواع ترها زراعت نکرده‌اند، بسبب واسطه کمآبی، و دیگر آنک چون از نوزد یکماه بگذشتی، أهل ثیمره و أنار، آب رودخانه قم را بار بستندی، و نکذاشتندی که بذینجانب آید.

پس چون عرب بقم نزول کردند، و متمکن شدند، و دست یافتند، روی بناحیت ثیمره و أنار نهادند، و أهل ثیمره و أنار را گفتند، که از دو کار با ما یکی بکنید:

اول: آنک با ما عدالت و سویت کنید، بذین آب که در رودخانه‌های شما جاریست، بعضی شما برمی‌بندید، و بعضی به شهر ما روانه می‌گردانید.

دوم: آنک چون آب را در ایام [تابستان] «۵» نمی‌گذارید که بجانب ما آید، هرز آب زمستانی نیز بشهر و جانب ما روانه مکنید. شما ذر ایام زمستان چون از آب مستغنی‌اید، و بدان احتیاج ندارید، در رودخانه می‌اندازید، و قم و وضعیتهای آن، بسبب آن در وقتی از

الخراج، ما خلا ما یدفع سنویا من المال الی الخلیفه)، و در همین منبع به نقل از «معجم البلدان یاقوت: ۱/ ۴۲۰» آمده است: (و فی مادة الإیغارین تفسیر لمعنی «الإیغار»، قال: الإیغار اسم لکل ما حمی نفسه من الضیاع و غیرها، و یمنع منه، و لا یسمی الإیغار ایغاراً حتی یأمر السلطان بحماتیه، فلا تدخله العمال لمساحة خراج و لا مقاسمه غلّة). ولی مصنف تاریخ قم برای این اصطلاح معنائی جز این آورده است، که در ادامه سخن او می‌آید.

(۱). جو.

(۲). نام عربی گیاه کاجیره یا گل رنگ، از این گیاه در خوراک و در رنگ آمیزی استفاده می‌شود.

(۳). در (لغت‌نامه دهخدا: ماده اورکار) آمده است: این کلمه در تاریخ قم مرادف با تره‌بار از قبیل خیار و خربزه و غیره بکار رفته، و

در فرهنگهای موجود دیده نشده.

(۴). در صحاح الفرس آمده است: گندنا: تره باشد بر شکل خنجر.

(۵). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴۸

اوقات خراب می‌کرد؛ چنانکه ما در زیان و خرابی آن با شما شریکیم، در نفع و فائده آن در ایام تابستان و بهار و خریف «۱» ما را شریک گردانید.

أهل ثیمره و أنار قبول نکردند، و از آن امتناع نمودند، و در حصار و کوشکها کریختند، و محاصره «۲» کردند.

پس چون حال میان ایشان بزمین رسید، عرب دست برآوردند، و سدها که در میان رودخانهها نهاده بودند مجموع خراب کردند، و آب مجموع را بجانب قم روانه گردانیدند، و بقم باغات ساختند، و انواع سبزه و اورکار زراعت کردند، و کشتزارهای ثیمره و أنار بکلی خشک گشتند، و خراب شدند.

و همه اوقات عرب با ایشان کوشش می‌کردند، و کارزار می‌نمودند، و مردم ایشانرا باسیری می‌گرفتند، و بذیشان بانواع مضرت و زیان می‌رسانیدند، و سدهای رودخانه ایشان می‌شکافتند و خراب می‌کردند، تا أهل ثیمره و أنار از قوه و بطش ایشان عاجز شدند، و در دفع ایشان هیچ جاره و حیل نداشتند، و مقاومت با ایشان نمی‌توانستند کرد.

پس بناچار بر حکم عرب فرود آمدند؛ و گفتند که ما مطیع و منقادیم، و طلب رضای شما می‌کنیم، و متابعت سیرت شما می‌نماییم؛ امّا زمینهای ما ریکستانست، و صبر از آب ندارد، و زود خشک می‌شود، و زمینهای شما نه ریکستان و نه شورستان است، و اگر کمتر آب بدان رسد تفاوتی نکند، و زیان ندهد.

پس امتحان و آزمایش کردند، پاره از کل قم بر گرفتند، و پاره از کل زمین ثیمره، و انتظار کشیدند تا بوقت خشک شدن آن؛ کل ناحیت قم بمدّت ده روز خشک شد، و کل ناحیت ثیمره پنج روز.

پس بر آن اتفاق کردند، که دو دانک از آب أهل قم را باشد، و چهار دانک أهل

(۱). پاییز.

(۲). یعنی خود را از تعرض دشمن در حصار قرار دادند.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۴۹

ثیمره و أنار.

هر دو گروه قسط «۱» و نصیب خود [«۲» از آب، در هر ماهی بدو دفعه فرا میکردند، در پانزده روز اول از ماه أهل قم، اول ماه پنج روز تصرف کنند، (و بعد از ایشان أهل ثیمره و أنار ده روز تصرف کنند) «۳»، و بدین ترتیب در پانزده روز آخر نوبت با سر گیرند، تا آنکاه که ماه تمام شود».

و امّا بعضی دیگر می‌گویند، که:

«أهل قم در دفعه دوم پنج روزه آخرین آب تصرف میکردند، و در دفعه اولی پنج روز اول، جنانج در هر ماهی پنج روز اول ماه و پنج روز آخر ماه، آن آب را فرا میکردند، و باقی ایام- بیست روز- أهل ثیمره فرا میکردند.

و بعد از آن اتفاق کردند، که أهل قم از طلوع آفتاب سواری بفرستند تا بر کنار رودخانه قم- بر بالای رودخانه بجانب ثیمره- براند تا بوقت غروب آفتاب، و درین میانه بهر سدی و بندی از جوئهای ثیمره و أنار که برسد بشکافد و بکشاید، و آبهای آن در وادی قم روانه گرداند، به شریطه مذکوره.

پس اهل قم سواری را بفرستادند، تا از وقت طلوع آفتاب براند بشتاب و سرعت، و بوقت غیوبت و فروشدن آفتاب، به پل دیه تیره از دیه‌آء تیمره رسید، جانج از قم تا بدانجا مقدار بیست و سه «۴» فرسخ بود، و از آنجا تا سدّ بالائین که بالای آن هیچ سدّی دگر نبود، و چند کام مانده بود، نه وقت مانده بود، و نه اسب او را قوت، پس آن سوار تازیانه را از پیش بینداخت، و بر موضع بند آمد، و اسب او هم آنجا بیفتاد، و آن موضع را اسفان بند نام

(۱). قسط: حصّه و نصیب.

(۲). از اینجا در نسخه اصل به مقدار دو برگ افتادگی دارد، که با استفاده از نسخه چاپی ص ۴۹ و ۵۰ و دیگر نسخه‌ها تکمیل گردیده است.

(۳). افزوده از نسخه چاپی.

(۴). در نسخه چاپی: نه.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵۰

کردند، بنام آن اسب.

پس این رسم بماند، و هر ماهی اهل قم بیرون می‌آمدند با مردم بسیار، و برزیکران، و آب‌ه‌آء تیمره و انار را می‌شکافتند، و در وادی «۱» قم روانه می‌کردند، از سی عدد جوی از جوئهای تیمره صغری و انار. بر سر آب می‌بودند، و محافظت می‌کردند، تا مدّت پنج روز.

پس به قم انواع غلّات و زراعت نمودند، انواع سبزه از جالیز و پنبه، و انواع بقول «۲» بکشتند، و زراعت نمودند.

و این آب که از جوئهای تیمره و انار (در وادی) «۳» می‌انداختند، و باصطلاح او را غری کویند، مشتق از ایغار، و ایغار در لغت جمعست و اضافت، یعنی آب انار و تیمره اضافت می‌کنند، و جمع می‌کردند با آب رودخانه قم. مضمی هذا «۴».

پس بگاهی که آب بقم عزیز الوجود «۵» و اندک بودی، این آب از تیمره و انار، با آب وادی قم، از وقت حاجت و احتیاج بدان، تا بوقت آنک از آن مستغنی شدند، جمع و اضافت می‌کردند، در هر ماهی بر شریطه مذکوره، یعنی در هر ماهی ده روز بدو دفعه.

و کویند که: آب این وادی در ایام القدیم «۶» در موضعی جاری بوده است، که آنرا

(۱). دشت.

(۲). بقول: جمع «بقل» بمعنای گیاه لپه‌دار.

(۳). افزوده از نسخه چاپی.

(۴). یعنی پیشتر گذشت، که اشاره‌ای است به گفتار خود در آغاز این باب، که چگونه اهالی قم آبهای قنوت و کاریزها را به رودخانه ریخته و تقسیم می‌کردند.

(۵). کمیاب.

(۶). همچنان که مصنف در ادامه سخن خود درباره مسیر کهن رودخانه می‌گوید، و پیشتر هم گذشت که رودخانه قم در دوره‌های پیش از اسلام در مسیری در مشرق شهر قم اسلامی جریان داشته است، و آب آن که از سوی جنوب به شمال جاری بوده، به سوی منطقه سراج

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵۱

وادی عتیق «۱» کویند، نزدیک دروازه اصفهان، بالای قبه علی بن عیسی طلحی «۲»، و بزبان فارسی آنرا رود گلشان خوانده‌اند، و

الیوم مواضع روان‌شدن آن آب، و آثار خرق و

در شمال شرقی می‌رفته است، لیکن طی سالیان متمادی و بتدریج بر اثر بالا آمدن رسوبات و گل و لای فرو نشسته بر ته رودخانه، آب رودخانه به زیر افتاد، و از مسیر طبیعی کهن قدیم خود منحرف گردید، و در سمت غربی شهر (مسیر کنونی) جریان یافت، و تاکنون تغییر نیافته است.

(۱). دشت کهن.

(۲). علی بن عیسی طلحی اشعری قمی، از صاحب منصبان و فرماندهان سپاه عباسی در دوره خلافت مأمون، وی به روایت تاریخ قم نخست در سال ۲۱۰ هجری به سرکردگی سپاهی برای سرکوبی شورش مردمان قم به محاصره قم پرداخت، آنگاه بار دیگر در سال ۲۱۲ هجری از سوی ولیعهد مأمون معتصم عباسی، در ایام خلافت مأمون به ولایت قم منصوب شد، و در دوره ولایت او بار دیگر زمینهای قم را مساحت کردند، و مالیاتی بیش از آن که پیشتر می‌پرداختند از مردم مطالبه نمود، و به گفته تاریخ قم در باب (مساحت‌های قم): (پس اهل قم بسبب عمل و فعل و دفع او، امر او را نافرمانی می‌کردند، تا او را معزول کردند). نجاشی در رجال النجاشی درباره علی بن عیسی و فرزندش می‌گوید: (محمد بن علی بن عیسی القمّی:

کان وجها بقم، امیرا علیها من قبل السلطان، و كذلك کان أبوه يعرف بالطلحی، له مسائل لابی محمد العسکری علیه السلام...)، از گفته نجاشی آشکار است که پدر و پسر هر دو والی قم بوده‌اند. بعدها و پس از فوت علی بن عیسی طلحی در بقعه‌ای در مشرق شهر قم که پیشتر بنام دروازه اصفهان مشهور بود، و امروزه به نام دروازه کاشان (در نزدیکی بقعه منسوب به علی بن جعفر عریضی) نامیده می‌شود مدفون گردید، و بر بقعه او قبه‌ای (- گنبد) قرار داشت که به قبه علی بن عیسی شهرت یافته بود، امروزه اثری از این قبه نمی‌باشد، گرچه دکتر مدرسی احتمال می‌دهد که بقعه منسوب به علی بن جعفر عریضی باید در شمال شهر قم در نزدیکی نهر سعد بوده باشد، و این بقعه از آن علی بن عیسی طلحی، وی در «تربت پاکان: ج ۲/ ۴۳» می‌گوید: (در کتاب قم از قبه «علی بن عیسی طلحی» نزدیک دروازه اصفهان، که رودخانه قم در «ایام القدیم» از بالای آن جریان داشته است یاد می‌شود. گذشت که دروازه اصفهان همین دروازه کاشان و مسیر پیشین رودخانه همان مجرای صفی آباد بوده، بنابراین آن قبه در پیرامون همین جا قرار داشته است).

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵۲

دریدن «۱» آن ظاهر است. و مصب آن وادی بجانب رستاق سراج «۲» بوده است، پس آن موضع بسبب مرور آب «۳» مرتفع شد، و آب از آن به زیر افتاد، از جانب چپ از طرف شهر، تا آنکاه که آب بکلی باینجانب دیگر شهر- که الیوم رودخانه است «۴»- افتاد، و این موضع «۵» بسبب رفتن آب منخرق و شکافته شد، تا رودخانه کشت، و آب در آن بجانب قمرود روانه شد». و برقی درین باب گوید، که:

(۱). یعنی در هنگام تصنیف کتاب تاریخ قم گرچه چند قرن از تغییر مجرای نهر قم از سمت شمال به مغرب می‌گذشته است، لیکن همچنان آثار مجرای قدیمی رودخانه از پیچ و خمهای آن، هنوز آشکار بوده است.

(۲). رستاق یا دهستان سراج منطقه‌ای است در شمال شرقی شهر کنونی قم، که همچنان بهمین نام مشهور است، این بخش دارای روستاهای متعددی بوده و هست، مصنف تاریخ قم در (فصل سوم از باب دوم) نام بیش از ۳۰ روستا و دشت این منطقه را آورده است، و در (فصل ششم) هنگام (ذکر رستاقهای قم) می‌گوید: (سراج: راوی می‌گوید: بذین موضع قطعا و اصلا عمارت نبوده است، اول عمارتی که درو بنا نهادند سرایکی بود، گفتند سرایچه، بعد از آن معرب کردند و گفتند سراج). امروزه برخی از

روستاهای آن جزء محله‌های شمال جدید الاحداث شهر شده است، از آن جمله روستای مالک آباد که مدفن امامزاده سید ابو احمد ابن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن حنفیه ابن امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد، روستای مالک آباد کهن امروزه بنام محله شاه سید علی (شاسدلی به لهجه مردم قم) معروف است.

(۳). یعنی بر اثر سالها و قرن‌ها گذر آب از این مجرا، که باعث ته‌نشین شدن گل و لای و رسوبات می‌گردد، سطح مجرای رودخانه بالا-آمده، و بتدریج از شیب مجرا که به سمت مشرق بود کاسته شد، تا در نهایت به انسداد این مجرا، و جریان آب در مسیر شیب‌دار دیگری، که همان مسیر مغرب شهر است استقرار یافت.

(۴). مسیر کنونی رودخانه قم.

(۵). همو.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵۳

«ازین آب بقریه قارص «۱» یکجوی روانه کردید، پس به مرور ایام آب آن موضع را می‌شکافت، و فراخ می‌گردانید، تا رودخانه کشت، و آبهای تیره بدان روانه شدند، و آن وادی اینست که ایوم آب در آن می‌رود».

تا بدینجا حکایت برقی است.

و رودخانه عتیق «۲» بعد از آن که (مدتی مدید «۳») «۴» خشک بود «۵»، بنزدیک قریه جهستان «۶» و غیره، دیگر باره چشم‌های آب زاینده شد، مدت سی و یک سال، و آب‌های آن شور و بسیار بود، و بچندین ضیعت‌ها از رستاق سراج و لنجرود میرفت، و ازین رودخانه با هر ضیعه و مزرعه، جوئی بر گرفتند، زیرا که کاریزهای سراج آب بر آن غلبه کرد، و

(۱). از روستاهای دهستان سراج، و تاریخ قم در (فصل اول) موقعیت جغرافیایی آن را این گونه آورده است: (موضعی براه ری که آب‌های تیرتین و آثار در آن روان می‌شد)، و در (فصل سوم از باب دوم)، هنگام شمارش روستاهای بخش سراج، از ده قارص با عنوان (بائره) یاد می‌کند.

(۲). در نسخه (۲) و (۳): عتیق.

(۳). طولانی و دراز.

(۴). افزوده از نسخه چاپی.

(۵). در نسخه چاپی: خشک شده بود.

(۶). جهستان احتمالاً تحریف شده قهستان است، و در تاریخ قم هنگام یاد کرد طسوج‌های قم، جهستان را یکی از روستاهای طسوج لنجرود شمرده است، که امروزه لنجرود (یا لنگرود در تلفظ و استعمال محلی) از روستاهای بخش قهستان و واز کرود در جنوب شرقی قم بشمار می‌رود که پس از جمکران و در کنار راه قدیم قم-کاشان قرار دارد. و مصنف تاریخ قم در (فصل ششم از باب اول)، هنگام ذکر رستاق‌های قم، درباره علت نام‌گذاری این روستا روایتی عامیانه را به نقل از راوی خود آورده است که: (راوی چنین گوید: که این دیه را جهستان کابل، که ملک برو خشم گرفته بود بنا کرده است، و گویند که بنده‌ای بود سید بر او خشم گرفته بود، از کابل بیرون آمد با جماعتی از حواشی، و بقم نزول کرد، و جهستانرا بنا نهاد و منزل کرد، و بشهر قم از نسل ممالیک او جمعی هستند معروف).

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵۴

مواضع آن بنشیب افتاد، و جوئ‌های آن باطل شدند، الا بعضی از آن، تا بکاهی که بکلی آب از آن منقطع شد، و با حال اول کردید، و الله اعلم.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵۵

«ذکر جوئیهای «۱» قم و نواحی آن»

اول جوئی که بشهر روانه شد، جوی سعد است، که آن را سعد بن مالک بن أحوص «۲» روانه کرد، بادیهیء که آن را احداث کرده بود، بر در دروازه ری «۳»، که آن را سعد آباد میخوانند.

و چنین کویند، که: «سعد مردان کاری را از قومشان «۴» و قنّاء آن و برزیکران معدّ «۵» کرد، با کلنگها و بیلها و سایر اسباب و آلات حفر، تا چون شب درآمد این جوی را بر میان شهر برکرفت، و آب را در آن روانه کرد. و چون صبح صادق برآمد، آب را از شهر بیرون برده بود. و بواسطه کثرت و بسیاری آن (آب) «۶»، بر حدود سرآهایء مردم روان شده بود، و بر موضعهایء که آن را حریم و مانع نبود، و بسبب آن منع می نمودند «۷».

- (۱). مقصود از این جویها، انشعابات است که از رودخانه اصلی قم به منظور آبرسانی به کشتزارها گرفته شده است.
 - (۲). او نواده یکی از دو برادر (أحوص و عبد الله) اشعری از اهالی کوفه است، که به قم هجرت کرده، و شهر قم اسلامی را برپا کردند.
 - (۳). امروزه همچنان این محله در شهر کهن قم به نام دروازه ری مشهور و برقرار می باشد، این محله در بخش شمال خیابان آذر (پایین شهر)، و در شمال بازار و میدان کهنه و شمال غرب مسجد جامع (یا جمعه) می باشد.
 - (۴). معرّب کموش است که در بعضی ولایات ایران چاه کن را گویند، همچنین قنّاء آن که جمع قنّاء یا مقنّی است.
 - (۵). در نسخه چاپی، ص ۵۰: مقرر. و معدّ به معنای آماده کردن و فراهم آوردن است.
 - (۶). افزوده از نسخه چاپی: ص ۵۰.
 - (۷). در نسخه چاپی و نسخه های خطی: می نمودند، لیکن ظاهرا صحیح آن: نمی نمودند است.
- چنانکه در نسخه ای از تاریخ قم آمده و مرحوم سید جلال الدین تهرانی در پاورقی صفحه ۵۰ تاریخ قم چاپی، بدان اشاره نموده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵۶

و بعضی دیگر کویند، که:

«این نهر آن هنگام (شد) «۱»، که زمین آن همه صحرا بود، و سرآها و بناها بر آن نبود، بعد از آن بنا کردند و استحداث نمودند»، و الله أعلم.

(۱). افزوده از نسخه چاپی، ص ۵۱.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵۷

[ذکر نهر قورج]

«ذکر نهری که آنرا قورج «۱» کویند- بعضی کنده- که از وادی قم بر گرفته اند، با جانب قریه برزآباد «۲»، و ناحیت سراج، و غیر آن»

آن جوئی را مالک بن سعد از برای قریه برزآباد استحداث کرده است، و پس از آن ارباب ناحیت سراجیه در آن شریک شدند، و آن آب را از وادی قم فرا گرفتند، [به] آنجا که درب سهلویه «۳» است، و آنجا که پشت‌های سعدآباد است می‌رود «۴».

(۱). قورج (؟) در منابع جغرافیایی قم یادی از این رود نیامده، و احتمال می‌رود (قورج) تصحیف (کرج) بوده باشد، که نام آن در «قم‌نامه: کتابچه تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوات و بلوکات دارالایمان قم: ص ۹۶» این گونه آمده است: (مزرعه کرج ... مشروب از رودخانه نهر کرج). که هر دو در مشرق شهر قم و زمینهای میان قم و کاشان واقع است.

(۲). برزآباد (؟) در منابع جغرافیایی قم یادی از موقعیت جغرافیایی آن نیامده است. تنها در «قم‌نامه: کتابچه حالات و کیفیت بلده و بلوکات و مزارع دار المؤمنین کاشان: ص ۲۹۳» از مزرعه برزآباد یاد شده که در محدوده زمینهای کاشان می‌باشد.

(۳). سهلویه همان سهل بن علی بن سهل بن یسع اشعری است، که از اعیان و بزرگان و متمکنین قم در آن دوره بوده است، محدوده مسکونی او یکی از مناطق مشهور قم در قرن دوم هجری بشمار می‌رفته است، و بنا به نوشته تاریخ قم در باب (ذکر طرق قم) یکی از هفت دروازه قم به نام درب سهلویه بن علی بوده است که از آنجا به سمت ساوه می‌رفته‌اند، این درب در قسمت شرقی شهر قم و در نزدیکی رودخانه، نزدیک پشت‌های سعدآباد گمر بوده است، که احتمالاً در محدوده بازار کنونی قم قرار داشته است، علاوه بر این سهلویه سازنده یکی از بزرگترین پلها و قنطره‌های چهارگانه قم می‌باشد که به نوشته تاریخ قم در باب (ذکر قنطره‌های قم) دارای یازده طاق بوده است، این پل احتمالاً در همان مسیر درب ساوه و در جایگاه کنونی پل علیخانی برقرار بوده، او همچنین برپاکننده مسجدی بوده است که به نام او شهرت داشته، که در میدان الیسع (یکی از میادین قم) که احتمالاً این مسجد و میدان در همان محدوده سابق الذکر می‌باید باشد، به نوشته تاریخ قم مثال گز و ذراعی که هارون الرشید برای اندازه‌گیری ضیعه‌های قم فرستاد، و به ذراع رشیدیّه مشهور بود، بر دیوار یا ستون این مسجد قرار داشت، که این نشان از اهمیت و موقعیت مسجد و سازنده آن دارد.

(۴). موقعیت این جوی را می‌توان این گونه تصویر کرد که این جوی پس از انشعاب از رودخانه

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵۸

[میزان آبدهی جویها و نهرهای قم]

و عدد جویهائی که از سر رودخانه بر گرفته‌اند، به ضیعت‌های که بنزدیک شهرست می‌روند، بیست جوی «۱». و مقاسمات مستقهای آبهای آن- جناح ابراهیم بن علی «۲»، و محمّد ابن عیسی بن عبد الله اشعری، و فرزندان او محمّد بن علی بن ابراهیم تفصیل کرده‌اند، و در دیوان آب به قم مسطورست- اینست که یاد کرده می‌شود:

- قم در محدوده شمال بازار کنونی قم، به سمت مشرق ادامه می‌یافت، و پس از عبور از محله مسکونی سهلویه و میدان الیسع، به پشت‌های سعدآباد، که حدّ فاصل میان درب سهلویه و قریه سعدآباد (درب ری کنونی) می‌باشد رسیده، و از شمال آن به سمت زمینهای کشاورزی سعدآباد، و بعداً در مشرق آن به قریه برزآباد می‌رسید، و زمینها را سیراب می‌کرد. لازم به یادآوری است که زمینهای بخش شرقی رودخانه قم پست‌تر از بخش غربی آن است از این رو آب رودخانه بطور طبیعی تا منتهی الیه شرق شهر جریان می‌یافت، چنانکه بستر رودخانه قم در دوره‌های پیش از اسلام نیز در مشرق شهر جریان داشت، لیکن بعدها بر اثر ته‌نشین شدن رسوبات مجرای آن به سمت غرب تغییر یافت، نگارنده خود شاهد بود که در سالهای طغیان رودخانه قم، همواره سیلاب رودخانه به سمت محلات شرقی شهر سرازیر بود، در حالی که بخشهای غربی از این سیلابها مصون بودند.

(۱). در متن تاریخ قم نام بیست و دو جوی و نهر آمده است.

(۲). در تمامی نسخه‌ها، و نسخه چاپی، ص ۵۱ میان علی و محمد حرف ربط واو می‌باشد، لیکن به نظر می‌رسد صحیح آن (بن) باید باشد، زیرا اولاً- خود مصنف تاریخ قم در (فصل پنجم باب ذکر قسمت آب کاریزها) دفاتر دیوان آب قم را از آن علی بن ابراهیم بن علی بن محمد بن عیسی بن عبد الله اشعری می‌داند، و ثانیاً در این باب سخن از دو دفتر دیوان است یکی از آن پدر که همو ابراهیم بن علی اشعری است، و دیگر از آن فرزندان او که دو تن می‌باشند یکی فرزند او به نام علی بن ابراهیم و دیگری نواده او به نام محمد بن علی بن ابراهیم.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۵۹

به حساب و تفصیل ابراهیم بن علی، در سنه ست و ثمانین و مأتین فارسیه. «۱» / (بحساب و تفصیل) «۲» محمد بن علی، که فرزندزاده اوست، در سنه سبع و اربعین و ثلثمائه هجریه «۳»

[۱] جوی ازدورقان: سی و یک مستقه، و دو دانک حبه، و ربع سدس حبه / چهل مستقه.

[۲] جوی براوستان: نود و چهار مستقه، و چهار دوانیق، و دو حبه / سی و پنج مستقه.

[۳] جوی طبشقوران: صد و سیزده مستقه، و چهار دوانیق، و دو حبه / صد مستقه.

[۴] جوی خمیمن: چهل و یک مستقه، و نیم دانک / نود مستقه.

[۵] جوی الیسع و کرکان: بیست و یک مستقه، و چهار دوانیق، و حبه / هشت مستقه.

[۶] جوی اُبی «۴» بکر باسرفت «۵»:

دو مستقه، و سه دوانیق / -

[۷] جوی سرروز با جوی اُبی بکر: هفت مستقه، و سه دوانیق و نصف دانقی، و نصف حبه، و عشر سدس حبه / دو مستقه، و سه دوانیق.

(۱). سال ۲۸۶ یزگردی مطابق با سال ۳۲۱ هجری.

(۲). سال ۳۴۷ هجری.

(۳). افزوده از نسخه چاپی: ص ۵۱.

(۴). در نسخه (۲) و (۳): اُبا بکر.

(۵). در نسخه (۲) و (۳): میرفت.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۶۰

[۸] جوی جمکران: هفتاد و هفت مستقه، و حبه / شصت مستقه «۱»

[۹] نهر «۲» اُبرشتجان: هفتاد و هشت مستقه، و سه دوانیق / هفتاد مستقه [۳]

[۱۰] نهر دینار جوهر: بیست و نه مستقه، و چهار دوانیق، و نصف دانق / سی مستقه.

[۱۱] نهر مؤنه «۴»: نه مستقه، و پنج حبه / بیست و شش مستقه.

[۱۲] نهر مسکران و کره «۵»: سه مستقه / سه مستقه.

[۱۳] نهر شهرستان: پنج مساتیق «۶» / جهل مستقه.

[۱۴] نهر مَمَّجان: بیست و یک مستقه «۷» / سی و پنج مستقه.

- (۱). در نسخه چاپی، ص ۵۱: شصت ... مستقه.
- (۲). در نسخه چاپی، ص ۵۱: (جوی). هم چنین تمامی نهرهای لاحق الذکر در نسخه چاپی، با نام جوی آمده است.
- (۳). پایان افتادگی نسخه اصل، که با استفاده از نسخه (۲) و (۳) و چاپی تکمیل گردید.
- (۴). در نسخه (۲) و (۳): نهر دیبارجومه، و در «انوار المشعشعین، ج ۱/ ۱۷۳»: نهر میمونه.
- (۵). در نسخه (۲) و (۳): یعنی کرج.
- (۶). در نسخه چاپی، ص ۵۲: مستقه.
- (۷). در حاشیه نسخه اصل در زیر نام این نهر آمده است: (قصبه بلده) که اشاره‌ای است به این که این نهر در میان یکی از دو بخش شهر اصلی قم که سمت شرقی است و ممّجان یا منیجان نامیده می‌شده، جریان داشته است.
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۶۱
- [۱۵] نهر جمر: نه مستقه، و چهار حبه / چهار دوانیق.
- [۱۶] نهر مرواه: هفتاد و چهار مستقه / صد و چهل مستقه.
- [۱۷] نهر مزدجان: پنجاه و دو مستقه / هفتاد مستقه.
- [۱۸] نهر فرابه: سیزده مستقه -
- [۱۹] نهر کمیدان: پنجاه و هفت مستقه و دانگی / هشتاد مستقه.
- [۲۰] نهر سعد آباد: سی و هشت مستقه، و دانقین / هفتاد مستقه.
- [۲۱] نهر میانرودان: بیست و یک مستقه و دو حبه / شانزده مستقه.
- [۲۲] نهر عامر: / هشت مستقه، و دانقی، و پنج حبه «۱»
- پس بحساب و تفصیل ابراهیم بن علی: هشتصد و ده مستقه، و دانقی، و دو حبه، و پنج‌دانک حبه، و ربع و عشر و سدس حبه، حاصل شد. و بحساب و تفصیل فرزندزاده او محمد بن علی: نهصد و بیست و چهار مستقه، و دو دوانق، و پنج حبه.
- راوی چنین گوید که:
- «این آب را به قم بانفرد، دواوین بوده است، در دست معتمدان آل سعد، و خرید و

(۱). در نسخه چاپی صفحه ۵۲ این مقدار آب در بخش دیوان ابراهیم بن علی قرار گرفته، و در قسمت دوم بیاض است.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۶۲

فروخت، و حواله و هبه بدان کرده‌اند، و اصول املاک خود بدان محافظت نموده‌اند.

و قیمت مستقه صد و بیست دینار بوده است، و زیادت کرده‌اند تا بدویست دینار رسیده، و بهر مستقه ده دینار بدیوان رسانیده‌اند، و از هر ده دینار دو دینار اکره «۱» داده‌اند.

و همچنین: این آب را قیمت و بهآ بوده است، تا آنکاه که جیل «۲» و دیلم بذین نواحی غلبه کردند، دیوان آب باطل شد، و اقطاع «۳» بنهادند، و آب را قیمت نماند، تا غایت که چندین مستقه آب بهیچ نمی‌خریدند.

(۱). کری، یگری: لایروبی کردن جوی و نهر، و آکر، آکرا: به معنای اجرت و دستمزد لایروبی و کندن و عمیق نمودن کاریز و نهر می‌باشد.

(۲). در اصل و نسخه (۲) و (۳) و چاپی (ص ۵۳): جیل، و در پاورقی (۱) آمده است: جیل معرّب گیل و گیل اهالی گیلان را

گویند، ولی احتمالاً صحیح آن خیل باید باشد، و همو مقصود مصنف است، زیرا که چند بار در بابهای نخستین کتاب از خیل دیلم یاد کرده است، که به معنای سواران دیلمیان کافر است که در آن دوره به قلمرو مسلمانان شیخون می‌زدند.

(۳). یعنی زمینهای کشاورزی را بهمراه حق آب آنها به برخی از دهقانان و کشاورزان در برابر مالیات سالیانه معینی واگذار کردند.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۶۳

«ذکر آسیاهای که بقم بوده‌اند»

آسیاها به قم پنجاه و یک بوده‌اند، سی و نه آبادان، و دوازده خراب.

تفصیل خراب و آبادان، از آسیاهای قم بر سر رودخانه:

[۱] آسیاء محمّد: دو در یک حصار.

[۲] آسیاء و دیزبخت: خراب، یکی.

بر نهر براوستان «۱» هفت آسیاء:

[۱] آسیاء مرزکه: بقرب [کهنه] «۲»: یکی.

[۲] آسیاء شاذوکه علیا: و بقرب صحرای تاجیکاباد، دو در یک حصار.

[۳] آسیاء عبد الله: بقرب باغ مرزبان، دو در یک حصار.

[۴] آسیاء نو: بقرب زنیلاباد، دو در یک حصار.

[۵] آسیاء عبید الله: بقرب کرکان، دو در یک حصار.

[۶] آسیاء سعد: بقرب ازدورقان، دو در یک حصار.

[۷] آسیاء سیاووشان: بقرب ازدورقان، دو.

بر نهر طبشقران «۳» چهار آسیاء:

(۱). قریه براوستان از روستاهای پیرامون قم قدیم بوده است، این روستا در شرق قم میان دروازه کاشان و جمکران در نزدیکی راه

قم - کاشان، و تپه‌های (قل درویش) واقع است، و در آن بقعه شاه جعفر قرار دارد.

(۲). مضاف الیه کهنه در نسخه‌ها نیامده است.

(۳). در نسخه أصل ضبط حرکات این نام این گونه آمده است: فتح طاء و باء و سکون شین و ضم قاف. و اصل این کلمه را

طبشقران فارسی دانسته که تعریب شده است، لیکن مرحوم علی اصغر فقیهی در (تاریخ مذهبی قم: ۵۹) اصل این کلمه را تبشقران

با ضبط کسر تاء و باء و سکون شین دانسته است. طبشقران یکی از روستاهای طسوج لنجروود بوده که در شرق شهر

تاریخ قم، متن، ص: ۱۶۴

[۱] آسیاء مبارک باد «۱»: أبو الفضل محمّد بن علی بن محمّد بن حمزه «۲» [علویه] «۳» استحداث کرده است، در سنه احدی و

سبعین و ثلثمائه «۴»، بقرب صحرای سکن، یکی.

قم، در نزدیکی راه قم - کاشان قرار داشته است. در تاریخ قم در (فصل ششم، باب ذکر رستاقهای قم) آمده است که: (این دیه

قومی از اصل طبشین بنا کرده‌اند، و نام آن طبشقران بوده، پس معرّب گردانیدند و گفتند که طبشقران).

(۱). در «انوار المشعشعین: ۱۶۶ / ۲» درباره موقعیت جغرافیایی این روستا آمده است: (مراد از زمین مبارک آباد، همین زمینی

می‌باشد که یک طرف آن متصل به زمین خاک‌فرج می‌باشد، و یک طرف آن متصل به رودخانه می‌باشد، که آن را زمین سکن می‌گویند... و الیوم اثری از آن آسیاء باقی نیست، و معلوم نباشد که در چه موضعی از آن زمین آسیاء بوده، و الیوم آن زمین را زراعت کنند، و گویند که آن زمین وقف می‌باشد). دکتر علی اشرف صادقی در (نشریه میراث شهاب: ش ۲۹، ص ۵۸) درباره محل این روستا می‌گوید: (همان جایی در ساحل چپ رودخانه است که چهل و اندی سال پیش میدان بارفروشها در آن ساخته شد، و خاک‌فرج در شمال آن قرار دارد). لیکن در (تربت پاکان: ۱۷۳/۲) این روستا از روستاهای شمال شرق و شرق قم شمرده شده است، که در ابتدای آن بقعه شیخ نور الدین (یا شیخ جمال نور الدین) قرار دارد. و به نظر می‌رسد که گفته دو منبع نخستین صحیح باشد، زیرا مصنف تاریخ قم در بیان موقعیت این آسیا می‌گوید: (بقر صحرای سکن) که مقصود از سکن ریگستان و سنگلاخ است، و به گفته دکتر علی اشرف صادقی: سکن بی‌شک باید «سگن» خوانده شود و «سجن» معرب آن است، و سگن مشتق از صورت پهلوی کلمه سنگ می‌باشد، و محل این صحرا باید حوالی خاک‌فرج بوده باشد.

(۲). به احتمال قوی این أبو الفضل همانی است که در میان قمیان به نام سلطان محمد شریف مشهور، و بقعه او در کوی سلطان محمد شریف در نزدیکی مدرسه ملا محمد صادق (جدّ خاندان روحانی در قم) قرار دارد، و مصنف در (باب ذکر اعقاب و سادات عریضه در قم) به تفصیل درباره او سخن می‌گوید. در نسخه (۲) و (۳) نام او با پسوند (علویّه) آمده است، که احتمالاً به حذف مضاف الیه می‌باشد، و صحیح آن (نقیب علویّه) باید باشد، زیرا به نوشته تاریخ قم پدر و نیای او نقیب علویان در قم بودند.

(۳). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

(۴). سال ۳۷۱ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۶۵

[۲] آسیاء یونس: بقر میان رودان و سکن، دو در یک حصار.

[۳] آسیاء بابویه: بقر زنیلاباد «۱»، دو در یک حصار.

[۴] آسیاء شاذوکه سفلی: بقر میانرودان، دو در یک حصار.

بر نهر جمکران چهار آسیاء دائره «۲»:

[۱] آسیاء خطّاب: معروف بما جیلویه، بقر باغ امیر حسن جمکران، یکی.

[۲] آسیاء جوسق «۳»: بقر کرکان: دو در یک حصار.

[۳] آسیاء عتیقه: بقر باغ مرزبان، دو در یک حصار.

[۴] آسیاء اَبی الهیجا «۴»: بقر صحرای تاجیکاباد، دو در یک حصار.

بر نهر شهرستان «۵» شش آسیاء دائره:

(۱). از روستاهای جنوب شهر قم کهن، که در فاصله ۳ کیلومتری جنوب دروازه مالون (جایی که اکنون بقعه شاه محمد قاسم قرار دارد) قرار داشته است، و امروزه یکی از محلات قم است که به همان نام کهن آن مشهور می‌باشد.

(۲). آباد و قابل استفاده.

(۳). معرب کوشک.

(۴). علی بن اَبی الهیجا، از متمکنین و وجوه اشراف اهل قم در قرن سوم هجری، مصنف تاریخ قم از کوشک و منظره او که بر روی رودخانه قم (در سمت مغرب) قرار داشته سخن می‌گوید، همچنین او را از ده کفیلی دانسته است که مادرانی (فرستاده المعتضد بالله عباسی به مردم قم برای وصول مالیات سرانه) از آنان مطالبه خراج قم را نمود، که نشان از موقعیت اجتماعی او دارد.

(۵). یکی از روستاهای شمال شرق قم در نزدیکی درب کنکان (به کسر دو حرف) یا «درب کهنکان»، که این درب یکی از ۵ دروازه قم کهن بوده است، و موقعیت کنونی آن را می‌توان جایی دانست که اکنون راه سراجیه از راه اصلی قم به کاشان در مدخل شهر از جانب شرق جدا می‌شود (تربت پاکان: ۲/ ۱۴، ۲۲، ۲۴)، امروزه این محل بخشی از محدوده شهرکهای جدید الاحداث حومه شهر، در منتهی الیه مشرق خیابانی که از برابر بقعه شاه سید علی می‌گذرد قرار دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۶۶

[۱] آسیاء [نو به زنیلاباد] «۱» معروفه بروغرانه: و حسین بن محمد بن حسین صفار، معروف بابن بغدادی آن را ساخته است، یکی.

[۲] آسیاء رضائیه «۲»: بقرب زنیلاباد، یکی.

[۳] آسیاء هاشمکین «۳»: بقرب خمیهن، یکی.

[۴] آسیاء لثانه «۴»: بقرب خمیهن، یکی.

[۵] آسیاء کرچنه «۵»: بقرب خمیهن، یکی.

[۶] آسیاء شهرستان «۶»: بنزدیک آن، یکی.

بر نهر فراهه سه عدد آسیاء دائره:

[۱] آسیاء متجه: بقرب باغات بنین، یکی.

[۲] آسیاء اُبی خالد: بقرب باغ میانرودان، یکی.

[۳] آسیاء نوازن: بقرب مهربیان خراب، دو در یک حصار.

بر نهر سکن «۷» یک آسیاء:

[۱] آسیاء مهر اسفند: بقرب مهربیان، یکی.

(۱). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

(۲). از خاندانهای سادات حسینی مهاجر از عراق به قم و ساکن در آن، سادات رضائیه از فرزندان موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهما السلام می‌باشند، و مصنف تاریخ قم در (فصل دوم از باب سوم در ذکر طالبیه که بقم آمدند)، به تفصیل درباره این خاندان سخن گفته است.

(۳). در نسخه ۲ و ۳: هاشمکن، و در نسخه چاپی: هاشمکین.

(۴). در نسخه چاپی، ص ۵۴: لثانه.

(۵). در نسخه چاپی، ص ۵۴: کرچینه.

(۶). از روستاهای مشرق شهر قم کهن.

(۷). صحرای سکن در شمال غرب قم کهن قرار داشته است.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۶۷

بر نهر سعدآباد «۱» دو آسیاء:

[۱] آسیاء عبدویه: معروفه بولدکان، دو در یک حصار.

[۲] آسیاء احمد: بقرب مهربیان، دو در یک حصار.

بر نهر محمدآباد طبشقوران یکی:

[۱] آسیاء مقاتل: بقرب طبشقوران «۲»، یکی.

بر نهر کمیدان:

[۱] آسیاء الیسع: بیاب سرفت «۳»، دو در یک حصار.

[۲] آسیاء ادریس: بقرب باغ ادریس، یکی.

[۳] آسیاء اُبی علویّه: بقرب میدانه «۴» بکمیدان، یکی.

بر نهر مزدجان «۵» چهار آسیاء:

[۱] آسیاء شعیب: بیاغ شعیب، یکی.

[۲] آسیاء سوریتی: بقرب باغ رباح و شعیب، دو در یک حصار.

[۳] آسیاء رباح: بیاغ رباح، یکی.

(۱). این نهر را سعد بن عبد الله اشعری از رودخانه قم، به سمت باغات و مزارع خود در روستای سعدآباد، که در شمال غرب قم،

در نزدیک دروازه ری قرار داشت حفر نمود.

(۲). در صحرای سکن، در شمال غرب قم کهن.

(۳). از روستاهای جنوب شرق قم در نزدیکی بخش کوهستانی آن، در تاریخ قم در باب (ذکر بعضی از قریه‌های قم) بنای آن را به

کیخسرو ملک نسبت داده است (و آن را سراف نام نهادند، و بزبان ایشان یعنی سر آب، به عربی رأس الماء).

(۴). ضمیر هاء افزوده شده به کلمه (میدان) به معنای نسبت است، یعنی بقرب میدان اُبی علویّه که در کمیدان بوده است.

(۵). مزدیجان از روستاهای قم کهن بوده است که در بخش غربی رودخانه قم قرار داشته، و حدّ فاصل آن تا رودخانه بخش

کمیدان قرار داشته است، امروزه در این بخش که در جنوب خیابان امام خمینی و به موازات آن می‌باشد، بقعه شاه جعفر از نوادگان

امام کاظم علیه السلام قرار دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۶۸

[۴] آسیاء جوسق: در خماباد «۱»، یکی.

بر نهر اُبرستجان «۲» دو آسیاء:

[۱] آسیاء ورجانه: بر در شادقولی، یکی.

[۲] آسیاء شاهین: باب سوران، یکی.

بر نهر یسع آباد ده آسیاء:

[۱] آسیاء لقیط: بیاب تاجیکاباد، یکی.

[۲] آسیاء بقرب براوستان: خراب، یکی.

[۳] آسیاء اُبو الصّدیم: بقرب صحرای تاجیکاباد، خراب، دو:

یکی: بر آب یسع آباد.

و یکی: بر آب خمیهن.

[۴] آسیاء دولین: بیاب زنیلاباد، خراب، یکی.

[۵] آسیاء یحیی: باب کرکان، خراب، یکی.

[۶] آسیاء یسع: در اُزدورقان، خراب، یکی.

[۷] آسیاء عمران: اُیضا در اُزدورقان، خراب.

[۸] آسیاء اسماعیل پراوستانی: خراب.

[۹] آسیاء نو: باب بندار آباد، خراب، یکی.

[۱۰] آسیاء خراب: یکی.

(۱). در تاریخ قم این روستا یکی از دیها و رستاقهای کاشان شمرده شده، و بنای آن را به خمانی دختر بهمن نسبت داده است.

(۲). آخرین بخش شرقی قم کهن را جمکران و ابرستجان تشکیل می‌داده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۶۹

بر نهر جمر «۱» دو آسیا:

[۱] آسیاء محمد طیب: بر پس باغ یوله، یکی.

[۲] آسیاء عمران: یکی. علی بن الحسن بن علی بن محمد، در سنه اربع و سبعین و ثلاثمائه «۲» آن را استحداث کرده است، در

حصار عتیق، بدرج سهلویه «۳»، بعد از آن آن حصار خراب شد.

آنچه از این آسیاها که وقفت:

[۱] آسیاء یونس: نیمدانک.

[۲] آسیاء شاذوکه: نیمدانک.

[۳] [آسیاء] «۴» باغ ادريس: نیمدانک.

[۴] [آسیاء] «۵» شاهین: یک نیمه.

[۵] آسیاء ورجانه: مفرد.

[۶] آسیاء ابي خالد: مفرد.

[۷] آسیاء کهنه: دانکی و نیم.

[۸] آسیاء عبد الله: نیمدانک.

(۱). اراضی جمر یا گمر (و سعدآباد) در شمال شهر قم کهن قرار داشته، که امروزه در محدوده زمینهای شرقی میدان جهاد (میانه

خیابان باجک) که در آن بقعه چهار امامزاده است قرار گرفته.

(۲). سال ۳۷۴ هجری.

(۳). یکی از دروازه‌های قم کهن که در ساحل شرقی رودخانه قرار داشته است، و در تاریخ قم در فصل (ذکر طرق قم) از آن یاد

شده، و آن را راه ساوه دانسته است.

(۴). همان.

(۵). افزوده از نسخه چاپی، ص ۵۶.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷۰

فصل ششم از باب اول «در ذکر عدد رستاقه‌آء شهر قم، و ضیاع آن از عربی و عجمی، و آنچه از دیگر شهرها که به نزدیک قم اند با قم جمع کرده‌اند، و اضافت نموده، و آن را محوزه می‌خوانند»

برقی در کتاب بنیان «۱» جنین آورده است، که:

«رستاق قم سیصد و شصت و پنج دیه است، از آنجمله:

[جمکران، و براوستان، آزدورقان، و سرفت، و مزدجان، و سجاران: قدیمه‌اند، و غیر آن که مندرس و باطل شده‌اند.

(۱). احمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی البرقی، أبو جعفر، دانشمند و محدث مشهور شیعی (متوفای ۲۷۴-۲۸۰). شرح حال او در تمام منابع رجالی آمده است، ضبط نام این کتاب در منابع به تفاوت آمده است، در برخی (تبیان) و در برخی (البلدان) و تنها در تاریخ قم با ضبط (بنیان) آمده است، لیکن در بیشتر منابع همان نام نخست آمده است، و نجاشی آن را «البلدان و المساحه» دانسته، لیکن همو در شرح حال محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی آورده است: (قال محمد بن عبد الله بن جعفر: كان السبب في تصنيفي هذه الكتب، أني تفقدت فهرست كتب المساحه التي صنفها احمد بن أبي عبد الله البرقي ...). دکتر مدرسی نام صحیح کتاب را تبیان دانسته و می‌گوید: (عنوان بنیان گویا صورت مصحف «تبیان» است). (کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۱۸)، لیکن ظاهراً صحیح همان است که نجاشی از آن خبر داده است یعنی «البلدان و المساحه» که مرادف آن «بنیان» می‌باشد نه تبیان، از این کتاب امروزه اثری نمی‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷۱

دیگر از رستاق قم:

ساوه است، و آن دویست و سی و سه دیه است، از آن جمله [«۱»]:

شابستانان، خطاب «۲» آباد، دزج، ساسفجرد، دشت نوح.

دیگر از رستاقهای قم:

رستاق قهستان است، و آن جهل و دو دیه است، و کمج «۳» که در آیام القدیم بوده و مندرس شده، از آنجمله است.

[دیگر: از رستاق جاست، و آن دوازده دیه است]. «۴»

دیگر: رستاق طبرش «۵» سی و دو دیه، از آن جمله: طرخران، فیم، جاویزه، که مندرس کشته و نابدید شده است.

دیگر:

(۱). افزوده از نسخه چاپی و (۲) و (۳).

(۲). در نسخه (۲) و (۳): حطام آباد.

(۳). در ضبط حرکات حروف این نام اختلاف است، و به صورتهای: کمج (به فتح کاف و کسر میم)، یا کمج (به ضم کاف و کسر

جیم)، یا کمیج در منابع آمده است، و کم یعنی قم و کمیج یعنی قمی، و زبان قمی کهن پیش از اسلام را کمج می‌گفته‌اند، برخی

از معاریف قمی با همین نام مشهورند از آن جمله: ناصح الدین أبو جعفر کمج، که عبد الجلیل رازی در «کتاب النقص:

ص ۸ او را یاد کرده است، همچنین رازی در النقص (چاپ اول: ص ۱۶۲، چاپ دوم:

ص ۱۹۵) از مدرسه استاد أبو الحسن کمیج در قم یاد می‌کند، علاوه بر این دو، أبو طاهر کمج قمی است که مافزوخی در کتاب

محاسن اصفهان (متن عربی: ص ۳۳) از او یاد می‌کند.

لازم به یادآوری است، که در شمال شرقی اراک و مغرب شهرستان تفرش، روستایی (امروزه شهر) قرار دارد به نام (کمیج) که

احتمال می‌رود برخی از بزرگانی که به کمیج قم منسوبند از این (کمیج) بوده باشند.

(۴). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

(۵). در نسخه (۲) و (۳): دیگر رستاق طبرش، یعنی تفرش.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷۲

رستاق وزواه: بیست و سه دیه.

رستاق فراهان: دویست و ده دیه، از آنجمله:

بورقان، ولاشجرد، بورآباد، بهبود اناباد، و شمس آباد، بحقیقت خراب کشته‌اند و نابدید شده.

و همدانی «۱» در کتاب بلدان ذکر رساتیق «۲» و طساییح «۳» قم کرده است، برین صورت:

«طسوج لنجروود، طسوج رودآبانی «۴»، طسوج ابرشتجان، طسوج سراج، طسوج قمرود، طسوج رودبار، طسوج وازه کروود.

رستاق جبل، رستاق ساوه، رستاق خوی.

شق میلاد جرد، شق آبه.

طسوج فیستین، طسوج جزستان.

رستاق انار، رستاق جاست، رستاق قاسان.

و از طسوج روده: دو دیه نی «۵»، و چهار تخت آباد.

و از رستاق فراهان: طسوج فراهان، طسوج کوزدر، طسوج دور آخر.

و از رستاق ورّه: طسوج جهروود، طسوج جوز، طسوج جرکان، طسوج ارونده جرد.

رستاق طبرش داخل و خارج: طسوج وزواه.

(۱). أبو عبد الله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، نویسنده کتاب (البلدان) که پیشتر درباره او سخن رفت، در سالهای اخیر مختصر این کتاب که توسط کاتبی شامی به نام الشیزری تلخیص شده، و نسخه منحصر به فرد آن در کتابخانه آستان قدس رضوی علیه السلام می‌باشد، توسط فؤاد سزگین به صورت فاکسمیل در آلمان به چاپ رسیده است.

(۲). جمع رستاق یا روستا.

(۳). جمع طسوج یا دهستان و ناحیه.

(۴). در نسخه (۲) و (۳) و چاپی ص ۵۷: رودآبان.

(۵). احتمالا به معنای نیزار.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷۳

و تفسیر رستاق: بحیازّه کرده است، یعنی دو سه ناحیت که به جنب یکدیگر باشند، و اسم رستاق بر مجموع آن جاری گردانند، و گویند: رستاق فلان.

و تفسیر طسوج: بناحیت کرده‌اند.

و حمزه «۱» در کتاب اصفهان یاد کرده است که:

«تکویر «۲» قم بر چهار رستاقست، از جمله رساتیق اصفهان، و چند دیه دیگر از دیگر رستاقهای اصفهان، و بیشترین آن دیها از رستاق قاسان و ثیمره‌اند، و رستاقهای دیگر از همدان و نهاوند. و از ری، با وجود آنکه بنزدیک قم است، هیچ چیز از آن با قم اضافت نکرده‌اند، سبب آنکه بیابانها و شورستانها میان قم و ری واقع‌اند، و دیهای ایشان به یکدیگر متصل نبوده و نیست.

رستاقهای چهارگانه اصفهانی:

رستاق کمیدان، رستاق اناربار، رستاق ورّه، رستاق ساوه.

و مراد برستاق ساوه، شهر ساوه نیست که از کوره همدان است، بل که غیر آن است، و الیوم «۳» شهریست که آن را میلاد جرد «۴» میخوانند. و این دو رستاق ساوه می‌خوانند، یکی از رستاق اصفهان بوده است، و آن دیگر از همدان. و حدّ این هر دو رستاق بیکدیگر متصل است، و هر دو را ساوه میخوانند. و فرق «۵» میان ایشان باصفهان و همدان است، و چنین گویند که: ساوه اصفهان، و ساوه همدان. و مثل این بسیارست، چنانچ دو رستاق

(۱). حمزه بن حسن اصفهانی، نویسنده کتاب اصفهان.

(۲). کوره و شهر گردانیدن.

(۳). یعنی سال ۳۷۸ ق، که سال تألیف کتاب تاریخ قم است.

(۴). میلاد (- مهرداد)، و جرد به معنای آباد است، یعنی مهردادآباد، و به گفته استاد پرویز اذکائی (ساوه‌نامه: ص ۲۲)، این نام از اسامی خاص پارتی است، یعنی سلسله اشکانی است که دولتی نامتمرکز و ملوک الطوائف بود.

(۵). یعنی راه تشخیص میان این دو رستاق، پسوند نسبت هر کدام به همدان یا اصفهان است.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷۴

دستی «۱»، که یکی را دستی ری میخوانند، و آن دیگر را دستی همدان، و هر دو را موسی بن بغا «۲» جمع کرد، و هر دو را یک کوره گردانید، و غزوی نام نهاد.

و عدد دیه‌های این رساتیق چهار کانه بقم - بر وجهی که مثبت است در کتاب ربوع «۳» و در دیوان فارسی «۴»، و در دستورات «۵» قدیمه - سیصد و چهل و سه دیه‌اند، و بیست و سه طسوج:

رستاق کمیدان: هفت طسوج، و نود و پنج دیه.

رستاق آناربار: هفت طسوج، چهل و دو قریه.

رستاق ورّه: پنج طسوج، و هفتاد و نه قریه.

رستاق ساوه: چهار طسوج، و هفتاد و هفت دیه «۶».

فأما رستاقهای قم درین ساعت، عدد آن بیشتر ازین است، زیرا که طسوج هر

(۱). درباره موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی این رستاق در (بلدان الخلافة الشریة ترجمه عربی: ص ۲۵۵) آمده است: (و کانت دستوا (أو دستی) فی ایام بنی امیه دار ضرب للنقود. و یطلق هذا الاسم علی کوره کبیره، أجلّ قراها یزدآباد. و کانت دستوا فی ایام الأمویین مقسومه بین الری و همدان، و الذی انتهى الینا أن طریق الری الذاهب من الری الی اقلیم أذربيجان رأسا، کان یخترقها عادلا عن قزوین. و لم یبق لإسم دستوا أثر فی الخارطة، إلا أن موضعها ینبغی أن یكون جنوب قزوین، و قد صارت تعدّ فی ایام بنی العباس من أعمالها).

(۲). از سرلشکران و فرماندهان ترک دوره المعتز بالله عباسی.

(۳). در تمامی نسخه‌ها ضبط این نام «ربوع» آمده است، که احتمالاً - تصحیف «ربوع» باشد که جمع ربع و ارباع است، به معنای منزلگاه و سکونتگاه، و در همین سیاق برای مثال می‌گویند:

ارباع خراسان، یا ارباع اصفهان به معنای شهرها و روستاهای این دو منطقه.

(۴). مقصود دفترهای دیوان خراج شهرها و روستاهای بلاد فارس است، که در آن نام و شمارش ساکنان آن ضبط بوده است.

(۵). مقصود از آن مجموعه فرامین و احکام دیوانی، درباره زمینها بایر و دایر، و مالکان آن، و چگونگی و مقدار جمع‌آوری خراج

و مالیات سالیانه آنها می‌باشد.

(۶). مجموع دیه این چهار طسوج کمتر از عدد ۳۴۳ است که در متن بدان اشاره شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷۵

رستاقی، رستاقی کردانیده‌اند، که باز مشتمل است بر چند طسوج، و کتاب ربوع بzdین ناطق است.

در قدیم سراج، و وازه کرود «۱»، و قهستان، و رودبار، و لنکرود، طسوجهای کمیدان بوده‌اند.

و طخروود، و خوزان، و فیستین «۲»، و وزواه، طسوجهای رستاق ساوه.

و دوراخر، و جوز، و ترور، و راونده جرد، و طبرش، طسوجهای رستاق ورّه.

و فاردان، و دیلجان، و جاست، و قهستان، و هنبرد، و نمپور «۳»، طسوجهای رستاق اُناار.

جنین کوید حسن بن محمّد «۴»، که:

این حکایات مجموع متفاوتند، و بر خلاف یکدیگرند، پس بدرستی که تفصیل برقی زائد است بر همه، و کلام همدانی بنسبت با

آنچ در سیاق حساب مساحت یافته‌اند، غیر صحیح است، و آنچ اصفاهانی «۵» گفت که: «از ضیاع ری هیچ چیز با قم اضافه

نکرده‌اند، و در حوز آن نکرفته‌اند»، غلط و سهو است، بحقیقت و درستی که از ری با قم، بیشتر رستاق خوی اضافه کرده‌اند، و

کتاب ری «۶» بzdین ناطق است. و مأمونیه- که از جمله مواضع قم بوده است- ایضا نقل کرده‌اند با ری، در سنه عشر و [ثلثمائه] «۷»

هجریه، و همچنین مشکویه «۸»، و چند دیهای دیگر.

(۱). از روستاهای جنوب شرقی در شهر قم کهن.

(۲). در اصل: فیتسین. تاریخ قم متن ۱۷۵ فصل ششم از باب اول «در ذکر عدد رستاقهای شهر قم، و ضیاع آن از عربی و عجمی، و

آنچ از دیگر شهرها که به نزدیک قم‌اند با قم جمع کرده‌اند، و اضافه نموده، و آن را محوزه می‌خوانند» ص: ۱۷۰

(۳). یا نیمور که از آبادیهای پیرامون تفرش می‌باشد.

(۴). مصنف تاریخ قم.

(۵). مقصود حمزه اصفهانی، نویسنده تاریخ اصفهان است.

(۶). مقصود از کتاب ری دفتر مالیات دیوانی، و خراج شهر ری و توابع آن می‌باشد. (نگاه کنید به: کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم:

ص ۲۴).

(۷). افزوده از نسخه (۲) و (۳)، و در اصل بیاض است، که تاریخ برابر است با سال ۳۱۰ هجری.

(۸). این خردادبه (ح ۲۷۰ ق) در کتاب «المسالک و الممالک چ لیدن، ص ۲۲» هنگام ذکر بلاد

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷۶

و من که مصنف این کتابم، حکایات ایشان بی‌تغییر و تبدیل، بر هیئت و ترتیب «۱» آن، خود یاد کردم، و اکنون آن روایت و

حکایت، که صحیح و ظاهر است، و دستور قم بر آن جاری است، در باب رستاقها و ضیعتهای آن، یاد می‌کنم، و آن اینست:

«رستاق قم بیست و یک‌اند، و ضیعتهای آن نهصد «۲» دیه است، از آن جمله:

[۱] لنجروود «۳»: بیست و هفت دیه است.

[۲] رودابان «۴»: چهل و هفت دیه.

[۳] ابرشتجان «۵»: ده دیه.

[۴] رودبار «۶»: بیست و پنج دیه.

[۵] سراجیه (۷): سی دیه.

[۶] قهستان (۸) با مزارع: شصت و سه دیه.

جبل، منازل راه همدان تا ری را این گونه آورده است: «از همدان تا درنوا ۵ فرسخ ... تا ساوه ۵ فرسخ، از آنجا تا مشکویه ۹ فرسخ، از آنجا تا قسطنانه ۸ فرسخ، از آنجا تا ری ۷ فرسخ»، از این رو روستای مشکویه در ۹ فرسنگی شرق ساوه، و در فاصله ۲۴ فرسنگی غرب ری قرار داشته است.

(۱). در اصل: تربیت.

(۲). مجموع دیه‌های این رساتیق افزون بر نهصد می‌باشد.

(۳). روستایی است در جنوب شرقی قم و در آغاز راه قدیم قم- کاشان، در سمت جنوب جاده و پس از ایستگاه پلیس راه، و آغاز راه فرعی قهستان، این روستا هم اکنون برقرار است، و در استعمال محلی «لنگرود» تلفظ می‌شود.

(۴). در نسخه ۲ و ۳. رودنان. این روستا در شرق قم واقع بوده، که در آن روستاهای متعددی بوده است، که مشهورترین آن براوستان و جمکران است.

(۵). یا ابرستجان (چنانکه در برخی منابع ضبط شده) در جنوب شرقی قم، و در منطقه قهستان قم بوده است.

(۶). از روستاهای بخش میانی قهستان قم.

(۷). در شمال شرق قم که تا کنون به همین نام پابرجاست.

(۸). ارتفاعات و کوهستانهای جنوب شرقی قم.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷۷

[۷] وازه کرود «۱» با مزارع: جهل و شش دیه.

[۸] انار «۲»: شصت دیه.

[۹] وراردهار «۳»: هفده دیه.

[۱۰] جاست «۴»: دوازده دیه.

[۱۱] ورّه «۵» با مزارع: سی و سه دیه.

[۱۲] جهرود «۶» با مزارع: سی و هفت دیه.

[۱۳] وادی اسحاق «۷» با مزارع: سی و پنج دیه.

[۱۴] قاسان با مزارع: هفتاد و هفت دیه.

[۱۵] وزواه «۸» با مزارع: صد و سی و شش دیه «۹».

(۱). در جنوب شرقی قم.

(۲). روستاهای کنار رودخانه کنونی قم، در (فصل اول) تاریخ قم آمده است: (و انار اسم وادی قم بوده، و بار اسم کنار وادی و رهگذر آن، و این رستاق را اناربار نام کردند، از برای آنکه بر کنار وادی واقع شده).

(۳). در نسخه (۲): و لاورد. و در نسخه (۳): ولادوهار، در «انوار المشعشعین: ۱ / ۳۴۸» به نقل از علامه مجلسی رحمه الله آمده است: (وراردهار اسم بعضی رساتیق قم و توابع می‌باشد، و در او هفده قریه بود، و از رساتیق اصفهان بوده، پس ملحق شده به قم). احتمالاً این موضع همان روستای اردهال کنونی باشد، که در منتهی الیه مشرق قهستان قم، و در چند فرسنگی جنوب غربی کاشان قرار

دارد.

- (۴). از روستاهای بخش جنوبی منطقه قهستان قم.
 (۵). در بخش آغازین قهستان قم.
 (۶). در جنوب شرقی شهر قم و در مسیر شهرستان تفرش.
 (۷). در اصل: اسحق، در جنوب قم و در منطقه‌ای که جزو خلجستان به شمار می‌رود، و پیش‌تر آن را «وادی اسحاق» می‌خوانده‌اند، و در آن روستاهای تقرود و راهجرد در کنار رودخانه اناربار در مسیر جاده قم- ساوه می‌باشد.
 (۸). در مغرب قم و پیرامون آوه، در مسیر جاده قم- ساوه.
 (۹). در نسخه (۲) و (۳): پنجاه و یک دیه.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷۸

[۱۶] [طبرش «۱» داخل و خارج با مزارع: چهل و شش دیه.

[۱۷] ساوه «۲» با مزارع: صد و سی و شش دیه [«۳»].

[۱۸] خوی «۴» قمی- سوی «۵» الزازی-: سی و دو دیه.

[۱۹] فراهان با مزارع: چهل و سه دیه.

[۲۰] کوزدر «۶» با مزارع: چهل و چهار دیه.

[۲۱] دور آخر «۷» با مزارع: بیست و هشت دیه.

اما آن دیها که از شهرهای دیگر، که بنزدیک قم‌اند، و با قم اضافه کرده‌اند، این‌اند:

«از ناحیت همدان: رستاق کوزدر «۸»، با وادی عمّار «۹»، رستاق طبرش داخل و خارج،

(۱). معرّب تفرش، که در جنوب غربی قم قرار دارد.

(۲). مراد از ساوه شهر کنونی ساوه نمی‌باشد، بلکه غیر از آن است، و به گفته تاریخ قم در (فصل ششم، در ذکر رساتیق قم): «الیوم (یعنی سال ۳۷۸ ه) شهری است که آن را میلادجرد می‌خوانند».

(۳). افزوه از نسخه (۲) و (۳).

(۴). پیشتر در شمال غرب قم، و در مسیر قم- ری باستان، دو روستا به نامهای خوی بوده است، آن که به قم نزدیکتر بود به نام خوی قمی، و آن که به ری نزدیکتر بود به نام خوی رازی مشهور بود.

(۵). یعنی بجز، مقصود خوئی است که جزو روستاهای قم می‌باشد، نه خوئی که جزو روستاهای ری.

(۶). از روستاهای بخش خلجستان قم، که میان طبرش (تفرش) و ساوه و جهرود قرار داشته است.

(۷). از روستاهای پیرامون فراهان.

(۸). در اصل کوزدر ضبط شده است، لیکن احتمالاً صحیح آن گودرز باشد، منسوب به گیو بن گودرز، و با ضبط ویو بن جودرز، و بیب بن جودرز نیز آمده است، تاریخ قم هنگام گزارش درباره آوه و روستاهای آن، از گیو نام برده، و می‌گوید او آوه را به دستور کیخسرو بر دریاچه ساوه بساخت. به گفته استاد پرویز اذکائی، این نام به‌مراه نام بسیاری از روستاهای بلاد جبال مصدر و موسوم به نامهای اشکانی «پهلوی» می‌باشد. (ساوه‌نامه: ۲۱-۲۲)، همو در (همدان‌نامه: ص ۶۷-۶۸ و ۱۳۴ و ۱۳۶) درباره خاندان گودرزیان و فرزندان و احفاد او و آبادیهای ساخته‌شده به وسیله این خاندان، که به نامهای آنان نامیده شده، و از یادکرد آنان در شاهنامه، و طبقات پادشاهان و امرای این خاندان، و فتوحات و لشکرکشیهای آنان به سرزمینهای مشرق ایران و بابل به تفصیل سخن

گفته است.

(۹). اطلاع دقیقی از موقعیت جغرافیایی این دشت در منابع بدست نیاوردم، لیکن بعید به نظر

تاریخ قم، متن، ص: ۱۷۹

رستاق فراهان.

و از ناحیت روزه «۱»- که از جمله نواحی همدانست:- نی، و چهار تخت باد، و غیر آن.

و از ناحیت ری: رستاق خوی.

و از ناحیت اصفهان:- بجز از نوبت اول- رستاق قاسان، رستاق وراردهار، رستاق اصفهان، و پس از مدتی هر چه از تیمرتین «۲» با

حوز «۳» خود گرفته بودند، باصفهان نقل کردند.

و از بعضی ثقات «۴» روایتست، که:

«ضیعت‌های که عرب از همدان باقم نقل کرده‌اند، بابتیاع «۵» شرعی از سلمه بن سلمه

نمی‌رسد دشتی که در میانه راه قم- اراک (- کرج)، و در محدوده جغرافیایی طبرش و فراهان قرار دارد، و در آن روستایی به نام عمروآباد تاکنون برقرار است، همین وادی عمّار بوده باشد.

(۱). نام ناحیت روزه (یا روده) در برخی منابع تاریخی و جغرافیایی آمده است، کهنترین منبع المسالک و الممالک ابن خردادبه

(متوفای حدود ۲۷۰ ه) است، که هنگام ذکر بلاد جبل، منازل طریق همدان تا ری را با مسافت آنها این گونه آورده است: (از

همدان تا درنوا ۵ فرسخ، از آنجا تا بوزنجر ۵ فرسخ، از آنجا تا زرّه ۴ فرسخ، از آنجا تا طرزه ۴ فرسخ، آنگاه تا اساوره ۴ فرسخ، از

آنجا تا بوسته و روزه ۳ فرسخ)، پس روزه در چهار منزلی غرب ساوه قرار داشته است. در باب ۳۱ کتاب حدود العالم درباره ناحیت

جبال و شهرهای آن می‌گوید: (ساوه، آوه، بوسته، روده، شهرکهایی اند انبوه و آبادان، و با نعمت بسیار و خرم، و هوایی درست، و

راه حجّاج خراسان). هم‌چنین ابن فقیه همدانی در کتاب مختصر البلدان، روستای روده را به‌مراه:

ساوه، نسا، خرقان، را از روستاهای همدان شمرده است. و به نوشته استاد پرویز اذکائی روزه همان رودک امروزین می‌باشد.

(ساوه‌نامه: ۶، ۸، ۱۲، ۲۴).

(۲). در اصل و در دیگر نسخه‌ها: تیمرتین، ولی صحیح آن تیمره و تیمرتین می‌باشد، که پیشتر توضیح آن گذشت.

(۳). یعنی جزو حوزه مستملکات خود در آورن.

(۴). ثقات: جمع ثقه، مردمان راستگو و مورد اطمینان.

(۵). ابتیاع: خریدن و تملک کردن.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۸۰

همدانی «۱»، و غیر او، بذیشان منتقل شده بودند، و آنج از ناحیت اصفهان با حوزه خود

(۱). خاندان «بنو سلمه» یکی از عشایر عرب مهاجر به ایران، و ساکن در منطقه جبال و بویره در منطقه میان قم و همدان بودند، و در

دوره‌ای در قرن دوم هجری ریاست شهر همدان را عهده دار بودند، استاد دکتر پرویز اذکائی درباره این خاندان، و ریشه و تبار و

اعلام و شخصیتها، و نقش آنان در تحولات منطقه جبال تحقیق عالمانه و مفصّلی نموده است (همدان نامه: ص ۳۵۴-۳۴۴) که به

طور فشرده به بخشی از آن اشاره می‌شود: (یکی از طوایف عرب کوچیده به همدان، خاندان «بنو سلمه» بود، امیر المؤمنین علیه

السلام پس از جنگ صفین (۳۷ ق) عمرو بن سلمه را به کارگزاری همدان گماشت، قویا احتمال می‌دهیم که هم وی سر دودمان

طایفه عرب «بنو سلمه» همدان، و جدّ رؤسای آنجا (تا نیمه سده ۳ ق / ۹ م) بوده باشد. اما زنجیره تباری عمرو بن سلمه را کسی یاد نکرده، تنها ما گمان می‌بریم یعلی بن عامر بن سلمه بن ابی بن سلمی بن ربیع بن ریان بن عامر، که بر خراج ری و همدان و ماهین گمارده شد، همانا از تبار ضبّه بن أدّ طانجی (یعنی ضبّی) بوده است. مؤرخان به روایت از عمرو بن یحیی بن عمرو بن سلمه (یا هم از یحیی بن سلمه) چنین یاد کرده‌اند، که علی بن ابی طالب علیه السلام پس از جنگ صفین همراه با مردم به سراپرده یزید بن قیس ارحبی یمانی - که از سخنوران و دلاوران بود - در آمد، دست‌نماز گرفت و نماز گزارد، پس او را بر ری و همدان و اصفهان امیر ساخت، اما چون وی در همان سال (یعنی سال ۳۷ ه) در گذشت، عمرو بن سلمه را ولایت همدان داد، از این رو ما گمان می‌بریم که خاندان کارگزار «بنو سلمه» در همدان، حسب قرائن بایستی از هواخواهان امام علی علیه السلام و بسا شیعی بوده‌اند. ناصر الدین کرمانی در «نسائم السحر: ص ۷۹-۸۰» می‌گوید: «بنی سلمه در همدان طایفه‌ای بودند که در آنجا توطن نمودند، و دروازه «عبد العزیز» را در همدان آنان ساختند، و به ایشان منسوب است، کتابخانه ایشان در آن شهر آوازه‌ای داشته، چنانکه ابو تمام طائی در خانه آنان فرود آمد و کتاب «الحماسه» را تألیف کرد.

حسن بن محمد بن حسن قمی در بیان رساتیق و ضیاع و توابع قم و همدان اشاراتی دیگر به بعضی اعضاء این خاندان دارد. مصنف تاریخ قم درباره سلمه که از یک چشم بی‌بهره بوده است می‌گوید: او عامل رشید بر جبل (منطقه کوهستانی غرب ایران) ضیعه و دیه‌های میان قم و همدان داشت، و همواره از قَلت دخل و گرانی خراج آن شکایت داشته است، تا آن که آنها را به ایتباع شرعی به اشعریان قم می‌فروشد، و از آن پس خراج این دیه‌ها از صورت خراج

تاریخ قم، متن، ص: ۱۸۱

کرفتند، از اربابان و خداوندان آن بدفعات خریده بودند. و کویند که: بیشترین این دیه‌ها محوزه «۱»، بقوّت و شجاعت مالک شدند، بسبب آنک همه یکدل و یکزبان بودند، و مجتمع و متفق، و الله أعلم.

و برقی در کتاب «۲» خود آورده است، که:

«جون عرب بقم نزول کردند، زمین دیه‌ها فرا می‌کرفتند، و بر آن بنا می‌نهادند، و عمارت می‌کردند، و عشر آن بدیوان می‌رسانیدند. و همچنین برقی آورده است، که:

مجموع ضیعتها که عرب را بقم بود، همه نو و اسلامی بودند، و عرب اشعری آن را بنا کردند، و استحیایء «۳» آن نمودند، و کاریزها بیرون آوردند، و برزیکرانرا بدان فرستادند.

بعضی در اصل دیه و ضیعت نبوده، و ایشان بابتدا آنرا بنا کرده‌اند، و بعضی در آیام القدیم بوده‌اند و خراب شده، ایشان دیگر باره آن را عمارت کرده‌اند، و آن دویست و پنجاه دیه و مزرعه و حیزی «۴» دیگرست، از آن جمله:

[نام رستاقهای قم و بنیان آن]

سعدآباد: سعد بن مالک بن أحوص آنرا بنا کرده است، و آن جوی که بنو مشهور

همدان بیرون آمده، و جزو خراج قم گردید، نام مناطق فروخته‌شده که در تاریخ قم آمده (و می‌توان آن را یکی از بزرگترین معاملات زمین بشمار آورد) عبارتند از: ساوه - وزواه - طبرش - جهرود - گوزدر، و جز اینها.

(۱). به حیازت و مالکیت درآمده.

(۲). نام کتاب احمد بن محمد بن خالد برقی (متوفای ۲۷۴ - ۲۸۰) به اختلاف ضبط آن «بنیان» یا «بیان» یا «تبیان» می‌باشد، که پیشتر

درباره آن سخن رفت.

(۳). احیا کردن زمین از اصطلاحات فقه اسلامی است، به معنای آباد کردن زمین بایر و مرده.

(۴). در همه نسخه‌ها - به جز چاپی - چیزی. و چیزی به معنای حیات است که به تملک در آوردن زمین از راه احیا و کشاورزی آن گویند.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۸۲

است، و آن را سعد آباد می‌گویند؛ در یکشب بدان روانه کرد. (۱)

مالک‌آباد سراجیه: مالک بن احوص آنرا بنا کرده است، و بنام خود آنرا نام نهاد، و بذو منسوبست.

شعباباد: شعیب بن عبد الله بن سعد آنرا بنا کرده است، و نهر «۲» آنرا استحداث کرد، و کاریز آن بیرون آورد، و بنام خود نام «۳» نهاد.

عمران‌آباد: عمران بن عبد الله بن سعد بنا نهاد، و کاریز آن انشا کرد، و بنام خود بنا نهاد.

یعلی‌آباد: یعلی بن حماد بنا کرده است، و کاریز آن بیرون آورده، و آنرا بنام خود نام کرده.

حمزه‌آباد: آنرا حمزه بن الیسع بنا کرده است، و کاریز آن بیرون آورده، و بذین سبب بذو باز میخوانند.

باغات بنین: بنین بن ابی خالد - که نام او زکریای بن مالک بن احوص است - آنرا بنا کرده است، و نام نهاده بنام خود.

و همچنین است سبیل «۴» و طریق دیگر ضیاع و هستات «۵» و باغات عربیه، و نامهای ایشان، و نامهای بناکنندگان ایشان.

و من بذین قدر که یاد کردم از دیگر ضیعتها، قناعت می‌کنم، و اختصار می‌نمایم، زیرا که مشهور و منسوب‌اند با بناکنندگان آن، و از ذکر ایشان عدول می‌کنم، با ذکر ضیاع عجمیه، بر وجهی و صفتی که برقی و غیر او حکایت کرده‌اند و گفته:

(۱). بیشتر درباره سعد بن مالک، و سعد آباد، و موقعیت جغرافیای آن به تفصیل سخن رفت.

(۲). در نسخه (۲) و (۳): مدینه، و در نسخه اصل (شهر) ضبط شده، و در نسخه چاپی: نهر که همین صحیح است.

(۳). در نسخه چاپی: بنا.

(۴). راه.

(۵). در برخی از نسخه‌ها: (دهات) ضبط شده، و در نسخه اصل (هستات) که همین صحیح است، و هستات: جمع (هست) به معنای

دارایی و ضیاع و ملک. (لغت‌نامه دهخدا: ماده هست)

تاریخ قم، متن، ص: ۱۸۳

اول: ممجان «۱»: که امروز قصبه «۲» قم است، و نام او مان «۳» امهان بوده است، یعنی منازل کبار «۴» و اشراف جمکران.

جنین گفته‌اند روات عجم که: اول دیه که بذین ناحیت بنا نهادند، جشجه «۵» بود، یعنی چیزی اندک.

و گویند که: صاحب جمکران، چون بر عاملان و بنایان گذر کرد، گفت: چه کار کرده‌اید؟

گفتند: جشجه، بزبان ایشان، یعنی اندک چیزی، پس این موضع را بذین نام نهادند.

بعد از آن موضعی دیگر که بدان بنا نهادند، ویدستان است، و آن موضع بیشه بوده است پر از درخت بید، درختهای آن بریدند، و

در موضع آن بنا نهادند، و بدان سبب آنرا ویدستان نام کردند.

و بجمکران؛ جلین «۶» بن آذرتوح آزادمند «۷» بنا نهاد، و آن را قصبه است، و من در باب عجم یاد کنم آنرا ان شاء الله.

و بجمکران کوهی است مشرف بر آن «۸»، و آنرا ویشویه خوانند، و بر آن قلعه است بلند

(۱). مَمَّجان یا منیجان که نام بخش شرقی شهر قم کهن و کنونی می‌باشد.

(۲). قصبه البلاد: عاصمتها. سکونتگاه اصلی مردمان یک منطقه را قصبه گویند.

(۳). در «صحاح الفرس: ص ۲۵۲» آمده است: مان: خانه باشد.

(۴). بزرگان.

(۵). در «انوار المشعشعین: ج ۱، ص ۴۳۹» این کلمه «چبچه» آمده است، و در نسخه چاپی تاریخ قم ص ۶۰ به صورت «چشمه»، و نسخه بدل آن به صورت «چشمجه»، که ظاهراً صورت معرّب آن است آمده، و به گفته دکتر علی اشرف صادقی «مجله میراث شهاب: شماره ۳۹، ص ۵۵»:

ظاهراً صورت درست‌تر همان است که در تاریخ قم چاپی آمده است.

(۶). در «همدان‌نامه: ص ۶۷» جلین جمکرانی از جمله ملوک طوایف پارتی در سرزمین جبال شمرده شده است.

(۷). در اصل بیاض به مقدار یک کلمه.

(۸). سر تا سر جنوب جمکران را رشته کوههایی در بر گرفته است، که مرتفع‌ترین آنها دو کوهی

تاریخ قم، متن، ص: ۱۸۴

کهنه قدیمی، و صاحبش را نمی‌دانند، و گویند که اسکندر «۱» آنرا بنا کرده است، و آب را بر آن روانه کردانید.

و از برقی حکایتست که: جمکران را سلیمان بن داؤد علیه السّلم بنا کرده است.

و این روایت از خلافتی خالی نیست، سبب آنکه بزمین ناحیت، هیچ بنائی منسوب با سلیمان بن داؤد نیست، و بدو باز نمی‌خوانند، و العلم عند الله.

و جمکران: از آن ماکین بوده است، و خدای عزّ و جلّ او را پسری داد، نام او جلین، او در جمکران کوشکی بساخت، و آن هنوز باقیست. و همچنین ده محلّت و درب بنا کرد، و بعد از آن دو محلّت و درب با آن اضافت نمود، چنانچ مجموع دوازده باشند. و بر در هر محلّتی و دربی آتش کده بود، و باغی بنا نهاد، و کنیزکان و بندکان خود را در آن ساکن کرد.

و فرزندان و اعقاب ایشان الی یومنا هذا «۲» در آن مساکن اند، و بر یکدیگر افتخار می‌کنند.

و جلین را بر خلاف این، حکایت و سخن هست، إن شاء الله که در باب عجم یاد کنم.

اسفراباد: جلین آنرا بنا کرده است؛ از بهر پسر خود اسفراباد، و بنام او نام نهاد. و اسفراباد را حدیثی هست، آنرا نیز در باب عجم یاد کنم.

اذینجشنسفا باد: آنرا جلین از برای پسر خود اذینجشنسف بنا کرده است، و منسوبست باو.

است که یکی به نام «کوه خضر» و دیگری به نام کوه «دو برادران» (دو بردرون به لهجه قمی) مشهور می‌باشند، ادامه این رشته کوهها از سمت مغرب به کوههای یزدان- در جنوب شرقی شهر قم و در منطقه معروف به یزدان‌شهر- می‌پیوندد.

(۱). از دیرباز در میان مردم معمول بوده است که ساخته‌های استوار و کهنی که سازنده آنها را نمی‌شناختند به دیوان، یا فراعنه، یا سلیمان، یا اسکندر مقدونی نسبت می‌داده‌اند.

(۲). تا به امروز.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۸۵

نجو کاباد: جلین آنرا از برای پسر خود نجو که بنا کرده است.

سرفت: کیخسره ملک «۱» آنرا بنا کرده است.

و کویند که: جون کیخسره بذین موضع رسید که سرفتست، و آن دریا که بود کرد بر کرد آن آبها، کاریزها و رودخانها بدان دریاچه روی نهاده بود، کیخسره گفت که: این موضع بس مناسبست از برای بنانهادن و عمارت کردن، بفرمود «۲» تا بدان موضع سرفت بنا نهادند، و آنرا سراف نام نهادند بزبان ایشان، یعنی سرآب، و بعربی رأس الماء.

راوی کویند که: کیخسره از شهر شیر «۳» بذینجانب در طلب اژدرها بیامد، چون بذین ناحیت رسید، موضعی که در آن اژدرها می بود بکاوید و بشکافت، اژدرها بکریخت و بر آن پشته «۴» رفت، پس کیخسره آنجا سرفت بنا نهاد، و با او منجمی بود، کیخسره را گفت که:

ای ملک! زود باش که بذین بطیحه «۵»- یعنی جای جمع شدن آب- بنائی و عمارتی پیدا شود، و این آب بذین موضع باز خوشد «۶» چنانچ پنجاه کز بکنند تا بآب برسد، و بکمتر

(۱). یا کیخسرو، از پادشاهان هخامنشی، او سازنده تعدادی بنا و آتشکده می باشد، همچون آتشکده «آذر گشنسب» و جز آن، علاوه بر آن ساختمان کاخ بزرگی در ناحیه «شیز» در فارس و آتشکده آن بدو منسوبست، کی لسترنج در «بلدان الخلافة الشریة: ص ۲۵۹» و دکتر پرویز اذکائی در «همدان نامه: ص ۳۳ و ۵۵» از او یاد کرده اند.

(۲). در اصل: بفرمود بفرمود.

(۳). در اصل و دیگر نسخ: شیر آمده است، لیکن احتمالا صحیح آن «شیز» باید باشد، که به گفته دکتر پرویز اذکائی «همدان نامه: ص ۵۵»: همان «تخت سلیمان» کنونی می باشد که در آن آثار باقیمانده از دوره هخامنشی همچنان پابرجاست، و به گفته برخی از مؤرخین زادگاه زردشت می باشد، و یاقوت این نام را تصحیف جیس می داند، درباره این شهر و کاخ هخامنشی آن که از ساخته های کیخسرو است کی لسترنج در «بلدان الخلافة الشریة: ص ۲۵۹»، به تفصیل سخن گفته است.

(۴). تپه خاکی که می توان پشت آن جای گرفت.

(۵). بطیحه، بطحاء: دشت.

(۶). خوشید (بر وزن کوشید) به معنای خشک شد و خشکید، و خوشیدن (بر وزن پوشیدن) به

تاریخ قم، متن، ص: ۱۸۶

از آن آب بیرون نیاید. و زود باشد بذین بطیحه درین ساحت «۱» که آب واقع شده است، عمارتی بنا نهند، و پس از آن مسکنهای معموره بسیار واقع شود، و در آن مساکن جمعی از متکبران و معجبان «۲»، و اهل شادی و فرح، و طرب و ناز و نعمت، فرود آیند. پس منجم گفت: ای ملک! من بریشان این حکم کردم، و این کوه بلند که برین دیه مشرفست، و بر آن هیچ درختی و نباتی رسته نشده است، و نیز در آن هیچ چشمه آب نیست، مجموع دلیل حکم من اند، و امارات و علامات بر آن. و بعضی کویند که: کیخسره ملک بر سر آن کوه- که نزدیکست بدیه سرفت- قلعه بنا نهاد، و جبه خانه «۳» کردانید، و آثار آن الی یومنا هذا «۴» باقیست.

ابریستان: اردوان اصغر بن بلاش «۵» آنرا بنا کرده است.

و بعضی دیگر کویند که: رستم دستان آنرا بنا کرده است.

و کویند که: نام ابریستان پیش ازین، استجان بوده است، اهل این دیه، قومی را از پی روان پیغمبر بکشتند، حق سبحانه و تعالی بر ایشان خشم گرفت، و این دیه را بزمین فرو برد، بعد از آن این دیه- که امروز قائم است- بعوض آن، بر بالائی آن بنا کردند، و

معنای خشکیدن و خشک شدن. (برهان قاطع: ماده خوشید)

- (۱). در اصل: سیاحت، که ظاهراً خطاست و صحیح آن «ساحت» است، که به معنای فضای پهناور و فراخ می‌باشد.
- (۲). معجب: خودپسند.
- (۳). جبهه خانه: اسلحه‌خانه، قورخانه، مخزن لشکر. در فارسی به معنای جای اسلحه و ابزار جنگ از جبهه عربی به معنای زره و سنان مأخوذ است، (لغت‌نامه دهخدا: ماده جبهه خانه).
- (۴). تا به امروز.
- (۵). اردوران (- یا وردان/ بردان) بن بلاش (- ولوگس/ ولامش/ ویس) از خاندان گودرزیان پارتی می‌باشند. (نگاه کنید به: همدان‌نامه: ۶۷ و ۱۳۴)
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۸۷
- گفتند: ابرستجان، یعنی بالاتر استجان «۱». و بدین دیه اشراف و بزرگان عجم ساکن بوده‌اند، و از آتشکده‌ها، آتشی آنست که بخوزان «۲» است.
- و کویند که: بابرستجان شازده آتش کده «۳» بوده است، و رئیس این دیه یزدانفاذار «۴» بوده در روز کار بنی امیه، و یزدانفاذار «۵» آن کسی است که باروی قم کشیده است، چنانچ ذکر آن گذشت.
- سجاران: سیاران بن فهره فراسیاب «۶» ترکی آنرا بنا نهاده است، و پذیر او سهره «۷» بعوض و قصاص سیاوش بگشتند. و کویند که: سجاران را سیاآن بن دستان، برادر رستم بنا کرده است.

- (۱). در اصل: بالاتر ابرستجان.
- (۲). به گفته تاریخ قم (فصل ششم: ذکر رستاقهای قم) خوزان یکی از طسوجهای رستاق ساوه بشمار می‌رفته است. و همو در ادامه همین فصل می‌گوید این نام برگرفته از سخن بهرام است که به أصحاب خود گفت: او زیند، یعنی کارزار کنید و بکشید، پس آن موضع را نخست اوزان نام نهادند، و بمرور ایام گفتند: خوزان.
- و همو در پایان فصل هفتم از دستور بهرام جور به نقل آتش مهرین از آتشکده قم به خوزان سخن می‌گوید. و دکتر پرویز اذکائی «همدان‌نامه: ص ۱۳۶» این نام را یکی از نامهای مادی منطقه میان ساوه و همدان می‌داند، و به خطای مینورسکی که آن را به غلط «خوجان/ قوجان» دانسته اشاره می‌کند.
- (۳). در «صحاح الفرس: ص ۲۸۶»: کده (به فتح کاف) خانه بود.
- (۴). در اصل: یزدانفار آمده است، لیکن در جاهای دیگر از اصل و دیگر نسخه‌های تاریخ قم چندین بار «یزدانفاذار» ضبط شده است.
- (۵). همان.
- (۶). در نسخه چاپی: سیاران بن سهره بن افراسیاب، آمده است. افراسیاب پادشاه ترکان بود که به جنگ ایرانیان آمد، که داستان آن در شاهنامه آمده است.
- (۷). کذا در اصل، و احتمالاً تصحیف (فهره) باشد. و در نسخه (۲) و (۳) نیامده است.
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۸۸
- و بعضی دیگر کویند که: سجاران و ابرستجان، فیران بن ویسیان «۱»، وزیر افراسیاب بنا کرده است، در آن تاریخ که افراسیاب بر ایران شهر غلبه کرد.
- و این هر دو دیه، قدیمترین بناهای ناحیت کبوده دشت «۲» اند، و بر آن کوه که نزدیک سجاران و ابرستجان است، قلعه‌ای است

کهنه، حصین (۳)، محکم.

مزدجان: آنرا مردی از عجم بنا کرده است، و بنده را از بندکان خود نام او مزده، بر عمارت و بنای آن موکل کردانید. پس مزده (۴) دیه و شهر مزدجانرا بنا کرد، و بنام خود باز خواند. و بدان دیه جوئی از وادیء قم برکرفت، و آب بدان روانه کرد، و آن جوئیء را به نام خواجه‌اش (۵) بنا کرد، و نام خواجه او، [خربنده بود] (۶). بنده خود را گفت که: چه کردی؟ مزده گفت که: شهر را بنام خود بنا کردم، و جوئی را بنام تو، و هیچ چیز را بقا و حیوة نیست الاّ بآب، چنانچ حقّ سبحانه و تعالی می‌فرماید که: وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (۷).

(۱). در نسخه (۲) و (۳): دلیسیان.

(۲). ظاهرا نام کهن دشت جمکران، که تنها از سمت جنوب در میان رشته کوههای قهستان قم محصور است، کبوده دشت بوده است، و سجاران و ابرستجان و جز اینها روستاهای پراکنده در این طسوج و ناحیه بوده‌اند.

(۳). استوار و محکم. امروزه اثری از این قلعه نمی‌باشد، تنها بر روی یکی از این رشته کوهها که به «کوه خضر» شهرت دارد جایگاهی است منسوب به حضرت خضر علیه السلام که ساختمان آن جدید الاحداث است، و در سفرنامه‌های دوره قاجاری از آن یاد شده است، دور نمی‌باشد که قلعه کهن بعدها جایگاه عبادت و خلوت گزینی جمعی از پرهیزکاران شده باشد. گر چه در ادامه شرقی و جنوبی رشته کوههای جنوب جمکران آثار قلاع دیده می‌شود.

(۴). در اصل: فرده.

(۵). سرور و آقا.

(۶). در تمام نسخ بیاض است، مگر در نسخه (۲) که نام او خرنده آمده است.

(۷). سوره انبیاء: آیه ۳۰.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۸۹

خواجه مزد بر مزده خشم گرفت، و گفت: تو آنچ مشهور و معروفست بنام خود بنا کرده، که آن مدینه (۱) و دیه است، و جوئی آب که بغیر از خواص کسی آنرا نمی‌شناسد و نمی‌داند، بنام من بازخوانده. و مزده را بذین سبب بکشت، و نام مزده مملوک (۲) بر مزدجان افتاد، و بذو باز میخواند.

و در کتاب سیر مملوک عجم آورده‌اند که: باروئیء شهر مزدجان (۳)، بهرام جور (۴) بنا کرده است.

کمیدان: چنین کویند که، کمیدان (۵) پیش از بنا و عمارت، چراگاه مادیانها (۶) بوده است، و بذین سبب او را کمیدان میخوانند، یعنی جایء مادیان.

و این تفسیر بلا شک، موافق و مناسب این نام نیست، لیکن من چنانچه یافتم یاد کردم.

و مترجم این کتاب، حاجی حسن قمی چنین کوید، که:

این از دو وجه خالی نیست:

اول: چنانچ گفته‌اند که این دیه جایء مادیانها بوده است، و این لفظ بمرور ایام قلب (۷) کردند، و گفتند [ک] میدان (۸).

(۱). شهر.

(۲). برده.

(۳). در نسخه (۲) و (۳): باروئی شهر قم و مزدجان.

(۴). همان بهرام گور است، که معرّب آن جور می‌باشد.

(۵). در نسخه چاپی: دیه کمیدان.

(۶). ماذیان (یا مادیان): مفرد است به معنای یک اسب ماده، و ماده دیگر حیوان را مادیان نمی‌گویند. (لغت‌نامه دهخدا: ماده مادیان)

(۷). تغییر جایگاه اصلی حروف را در دستور زبان عربی قلب گویند.

(۸). در نسخه (۲) و (۳): کمیدان.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹۰

دویم: آنک کوئیا جمعی که بذین مراعی «۱» ساکن بوده‌اند، اسبانرا محافظت نموده‌اند در بیشتر اوقات، چنانچ عادتست درین موضع اسب دوانیده‌اند، یا این اسبان بخود دویده‌اند. و مقرّست که موضعی که در آن اسب می‌دوانند، میدان میخوانند، پس بذین جهت این دیه را کمیدان نام کردند، و العلم عند الله.

خماباد: خماء «۲» دختر چهارزان «۳» بنا کرده است.

مهرییان: این دیه را از بهر آن مهرییان نام نهادند، که بذین دیه و موضع قسمت آب بوده است، و آبیان بزبان عجم جایء قسمت کردن آب باشد، و بر این آب و موضع مردی مهر نام موکل بوده است، پس این دیه را بذین جهت مهرییان نام کردند. سجن «۴»: این دیه را از بهر آن سجن نام نهادند، که ریکستان و سنک‌لاخ بوده است،

(۱). چراگاهها.

(۲). در نسخه چاپی: خمانی دختر بهمن.

(۳). درباره بانوی سازنده این روستا، و نسب و جایگاه اجتماعی، و ضبط صحیح نام و خاندان او، دکتر پرویز اذکائی طی تحقیقی در «همدان‌نامه: ص ۲۶» می‌گوید: («همای») humai (دخترکی ویشتاسپ) Kawi wistaspa (مذکور در اوستا (یشت ۱۳، بند ۱۳۹) خواهر اسفندیار، سی سال پادشاهی کرد، و ابنیه و بلاد چندی موسوم یا منسوب به اوست، مانند:

«خمیهن» در اصطخر، و قریه «خمانیه» بر کنار دجله، و جز اینها، خصوصا که به روایتی او «همدان» را بنا کرده است. البته «همای چهارزاد (HomayeCehrazad) - شریف النسب "ایشتارزاد" "که دخت بهمن یا زن اردشیر (...).

(۴). درباره ضبط نام این دیه و ریشه آن دکتر علی اشرف صادقی در «نشریه میراث شهاب: ش ۲۹، ص ۵۸» آورده است: («سکن» بی‌شک باید «سگن» خوانده شود، و «سجن» معرّب آن است.

«سگن» مشتق از sag-، صورت پهلوی کلمه سنگ، که در نام سگسر - «سنگسر» در متون جغرافیایی قرنهای سوم و چهارم، و در کلمه قرآنی «سجبل» معرّب «سگ گل» نیز دیده می‌شود، و پسوند en- (مخفف -een) ویژه نسبت و جنس. پس تلفظ این کلمه باید

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹۱

و زمین که در آن سنک و ریک باشد آنرا سجن «۱» و سنکن خوانند. پس به حقیقت که درین لفظ تخفیف کرده‌اند، و گفتند سجن و سنکن.

خمیهن «۲»: مؤبد مؤبدان بذین دیه باغی، که آنرا باغ مؤبد گویند بنا نهاده است، و جنین گویند که: درین باغ هزار خانه و باغ و رز «۳» بوده است، و مؤبد با اهل و عیال و تبع خود در آن فرود آمده بود، و پس از مدّتی دختر شهران، بانو «۴» نام، خمیهن را بنا کرد، و با مهریار بن مؤبد در آن ساکن شد. و من قصّه و حکایات ایشان، إن شاء الله که در باب عجم یاد کنم.

براوستان «۵»: جنین کویند که بعضی از ملوک از دور آتشی دیدند بر صحرای

egas -

و محل آن نیز باید حوالی خاک فرج باشد). و در (المعرب: ص ۱۸۱) آمده است: قال ابن قتیبه: «السَّجِل» بالفارسیه: «سنگ» و «کل»، آی: حجاره و طین.

(۱). در نسخه (۲) و (۳): سنجن.

(۲). روستایی است از دیه‌های ناحیه و طسوج رودآبان که در مشرق قم کهن قرار داشته است، و این جز شهرستان خمین کنونی است.

(۳). در نسخه چاپی: باغ رز. شاید کلمه «رز» تصحیف «وروازه» باشد که به معنای غرفه است «صحاح الفرس: ص ۲۹۲»، و در نسخه (۲) میان کلمه «باغ» و «رز» و میان دو حرف کلمه «رز» و پیش و پس آن فاصله‌ای است که احتمال می‌رود جای حروفی بوده است، که در نسخه مادر که از آن نسخه (۲) گرفته شده قرار داشته، و ناسخ به علتی از خواندن آن در مانده است، و تنها فواصل آن را با گذاشتن جای خالی آن رعایت کرده، چنانکه در چندین مورد شکلی شبیه کلمه‌ای را که نتوانسته است بخواند ثبت کرده. و شاید (باغ و رز) یعنی باغبان باشد.

(۴). در چاپی: دختر آن شهر بانو، و در نسخه (۲) دختران شهر بانو، و در نسخه (۳): دختر شهران بانو

(۵). در چند کیلومتری شرق قم، در جنوب راه قم به کاشان، و در مغرب جمکران، در دشتی که در نزدیکی راه قرار دارد، در گذشته دور شهر قدیم «براوستان» قرار داشته است، امروزه تنها

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹۲

براوستان، گفتند: آن چیست؟

گفتند: برازه است آن، یعنی زبانه آتش، بفرمود تا بدان موضع این دیه را بنا کردند، و نام نهادند به برازستان، پس بمرور ایام قلب کردند، و گفتند براوستان.

و براوستان از جمله بزرگترین دیه‌ها است، و گویند که: نهایت آن تا خزادجرد است. و خزادجرد نیز بر زمین براوستان بنا کرده‌اند. و بعضی دیگر کویند که: نام این دیه در قدیم انبارستان بوده است، زیرا که انبارهای عجم بزمین دیه بوده است.

و براوستان «۱» آن پشته بزرگست بنزدیک براوستان، اهل آن ناحیت آنرا بفارسی ابرآنجان نام کردند، یعنی پشته اهل براوستان. و روایت کنند که: براوستان آنجا بوده است که الیوم پشته است، و اهل براوستان مردمانی بد و شریر بوده‌اند، و ایشانرا غله بسیار بوده است، و از فروختن آن منع کرده‌اند و در قحط سالها و تنگ سالها، تا غایت که مردم از بی‌قوتی بجان رسیده‌اند «۲»، و هرگاه که اهل براوستان غله فروخته‌اند، اول آن غله را بر تابها «۳» و قرقانها «۴» بریان کرده‌اند، و بعد از آن بفروخته‌اند، تا نباید «۵» غله که از ایشان بخرند زراعت نمایند، و غله بسیار گردد، و نرخ غله

تپه‌های اندکی که بقایای آن شهر است دیده می‌شود، که معروفترین آنها تپه «قل درویش» می‌باشد، و در نزدیکی آن بقعه امامزاده شاه جعفر غریب قرار دارد.

(۱). در نسخه چاپی و دیگر نسخه‌ها: (براوستان)، ولی در اصل (پراوستان) آمده است، که موضعی است جدای براوستان، و در نزدیکی آن، چنانکه مصنف بدان اشاره دارد.

(۲). در اصل: رسیده از.

(۳). در برهان قاطع: (تاب: به معنای آهن تافته است)، ظاهراً همان وسیله‌ای است که امروزه خوراک را در آن سرخ می‌کنند، و آن را تاوه گویند.

(۴). در نسخه چاپی: قرغانها آمده است، و در برهان قاطع: قزقان: دیگ و پاتیل بزرگ.

(۵). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها، و شاید صحیح آن نباشد بوده باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹۳

کم «۱» شود، و قحط سالی بفراخ سالی مبدل شود، ایشان غله را بریان می‌کردند، تا چون ازیشان بخرند و زراعت نمایند رسته نکردد، و غله ایشان بروائی «۲» فروخته شود.

حق سبحانه و تعالی، دیه براوستانرا، و مردم آنرا بزمین فرو برد، و سرای و موضع ایشانرا زیر و زیر کردانید؛ تا غایت که نشیب آنرا بلند کردانید، و بلند آنرا نشیب و نکونسار کرد.

و کویند که: در بعضی از اوقات، ظرفها و آبدانها و خمها «۳» بزمین دیه یافتند مقلوب «۴» و سرنگون، پس بعوض آن دیه، براوستان بنا نهادند.

و کویند که: در براوستان کنیزکی بوده است صالحه، از آن یکی از وجوه اهل براوستان، آن غله که خواجه او بدو دادی، که بریان کند و بفروشد، آن کنیزک صالحه، بعضی از آن بریان کرده، و بعضی دیگر بریان ناکرده با آن آمیخته کردی و بفروختی، و تقرّب درین بخذآیء عزّ و جلّ کردی، تا چون مردم آنرا بخرند و زراعت نمایند، و بدان منتفع شوند، آن کنیزک صالحه را بروز قیامت ثوابی و اجری عظیم باشد. آن غله که از آن کنیزک می‌خریدند، و صحیح و بریان ناکرده را از بریان کرده جدا می‌کردند، و زراعت می‌نمودند، و آن کنیزک را بدعایء خیر یاد می‌داشتند.

پس چون حق سبحانه و تعالی خواست که آن دیه را با اهلش بزمین فرو برد، بدان کنیزک ندا کردند که: ای کنیزک صالحه، ازین ضیعه «۵» بیرون رو، که خشم خدا نصیب ایشانست، و نظر باز پس مکن.

(۱). ارزان شود.

(۲). روا آمدن: خوش آمدن، موافق میل بودن، مقبول و مطبوع آمدن، خوشایند بودن. (لغت نامه دهخدا: ماده روا)

(۳). در اصل: خمبئها.

(۴). در اصل: مغلوب. مقلوب: واژگون.

(۵). زمین.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹۴

پس چون آن کنیزک از دیه بیرون آمد، باز پس نکریست، در حال با سنک شد! نعوذ باللّه من عذابه و سخطه، و نستله توفیقنا لرضائه برحمته.

شهرستان: بعضی از مردم قم روایت کنند که، این دیه خمائی «۱» بنا کرده است، بر دست مردی نام او شهر، و او این دیه را بنا نهاد بنام خود.

وچهر: این دیه را جلین «۲» از برآیء پسر خود وجهر بنا کرده است، و بنام او باز خوانده است.

طبشقوران «۳»: هیشم «۴» از عمر کسری روایت کند، که او گفت که:

این دیه قومی از اهل طبشین بنا کرده‌اند، و نام آن طبشگران بوده است، پس معرّب گردانیدند و گفتند که: طبشقوران.

فرايه: این دیه را فرالا- «۵» بنا کرده است، و او مردی بوده است از ملوک کابل، ملک اعظم برو خشم گرفت، و از پیش خودش

براند، او با جماعتی از حواشی «۶» و ممالیک «۷» و

(۱). پیشتر هنگام سخن درباره دیه «خماباد» درباره بانوی سازنده آن که همایی (یا خمائی) دختر کی ویشناسب، خواهر اسفندیار می‌باشد، سخن رفت.

(۲). جلین جمکرانی، از خاندانهای پارسی حاکم در بخشهایی از مغرب ایران، که پیشتر درباره او سخن رفت.

(۳). در «تاریخ مذهبی قم: ص ۵۹» ضبط این نام: تبشگران (به کسر تاء و باء و سکون شین آمده.

(۴). نام «هیثم» دو بار در تاریخ قم آمده است، که در هر دو بار از راوی به نام «عمر کسری» درباره سازنده دو روستا در قم روایت می‌کند، و نویسنده تاریخ قم در هر دو مورد یادی از نام پدر این راوی نمی‌کند، و نگارنده برغم جستجوی فراوان، در هیچ یک از منابع رجالی نشانی از این راوی نیافته است.

(۵). در نسخه چاپی: فرابه.

(۶). حواشی، جمع حاشیه: اطرافیان.

(۷). ممالیک، جمع مملوک: برده.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹۵

خدمتکاران خود از پیش او بیرون آمد، و آمد تا بزمین قم، و بزمین موضع فرود آمد، و این دیه را بنا کرد و منزل ساخت.

و کویند: آنرا فرابه بزمین علت نام نکردند، بل که بسبب آن نام کردند که آب آن بسیار بود، فرابه یعنی پر آب.

برز آباد: فرالا «۱» آنرا بنا کرده است.

جهستان: راوی چنین گوید که:

این دیه را جهستان کابل «۲»، که ملک برو خشم گرفته بود بنا کرده است.

و کویند که: بنده بود سید او بر او خشم گرفته بود، از کابل بیرون آمد با جماعتی از حواشی، و بقم نزول کرد، و جهستانرا بنا نهاد و منزل کرد، و بشهر قم از نسل ممالیک او جمعی هستند معروف.

کمج «۳»: کی بن میلاد «۴» آنرا بنام خود بنا کرده است، و الیوم مندرس است.

(۱). در نسخه چاپی: فرابه.

(۲). یعنی جهستان از اهل کابل.

(۳). در منابع این نام به سه صورت ضبط شده است: کمج (به فتح کاف و کسر میم)، یا کمج (به ضم کاف و کسر میم)، یا کمیج.

و «کم» یعنی «قم»، و «کمج» یعنی قمی، و کم نام کهن قم قبل از تعریب می‌باشد، و جیم نسبت است، و کمجی یعنی قمی، علاوه بر

این زبان قمی کهن را نیز کمج می‌گفته‌اند. (فارسی قمی: مقدمه)، در کتابهای تاریخ و رجال نام بعضی از اعلام قم با نسبت کمجی

آمده است همچون: أبو طاهر کمج القمی (محاسن اصفهان مافروخی: ص ۳۳)، ناصح الدین أبو جعفر کمج «النقض عبد الجلیل

رازی: ج ۱، ص ۲۲۶ و ج ۲، ص ۲۲۲»، استاد أبو الحسن کمج، عبد الجلیل رازی در «النقض» از مدرسه‌ای به نام او در قم یاد

می‌کند «النقض:

ج ۱، ص ۱۶۴ و ج ۲، ص ۱۹۵».

(۴). بنا بر تحقیق دکتر پرویز اذکائی (همدان‌نامه: ص ۱۳۴-۱۳۵) میلاد (- مهرداد/ میترادات) از خاندانها پارسی ساکن و حاکم در

غرب ایران بوده‌اند، که اعضای این خاندان بانی و سازنده

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹۶

سراج «۱»: راوی گوید که:

بذین موضع قطعاً و اصلاً عمارت نبوده است، اول عمارتی که درو بنا نهادند سرایکی بود، گفتند سرایجه، بعد از آن معزب کردند، و گفتند سراج.

دینجان «۲»: معنی آن ده انیان است، یعنی دیه شجاعان، و درین دیه از فرزندان عجم قومی بوده‌اند که بشجاعت منسوب بوده‌اند، و نی بزبان عجم شجاع باشد، و ده یعنی قریه، پس ده انیان، یعنی ده شجاعان.

نواران: چنین گویند که اول دیه از دیه‌های سراج که بنا نهادند، این دیه بوده است، ازین جهت گفتند: نواران.

خرزاد «۳»: جرد: ابن مقفع «۴» گوید که: این دیه مردی از عجم، نام او خرزاد بنا کرده است، و او را خرزاد گرد نام نهاده است، پس تخفیف کردند و گفتند: خرزاد جرد.

تعدادی روستا میان قم و همدان می‌باشند، از آن جمله: جرجین (- گرگین/ و نون)، هرمز، و هلمان (- بهرامان) و برذین (- وردان/ بردان)، مثلاً- میلاد جرد (گرد/ کرد- آباد) را میلاد بن جرجین بن میلاد ساخته است. کی بن میلاد سازنده «کمج» احتمالاً فرزند مهرداد/ میترا دات دوم اشکانی (۱۲۴- ۹۰ ق م) فرمانروای غرب ایران (- مادستان) بوده است.

(۱). از روستاهای حومه شمال شرق قم، که همچنان با همین نام پابرجاست، و امروزه در شمال منتهی الیه مشرق خیابان شاه سید علی قرار دارد.

(۲). از روستاهای دشت سراج در شمال شرق قم.

(۳). در اصل: خزاد، که صحیح آن «خرزاد» می‌باشد، چنانکه مصنف در ادامه بدان اشاره می‌کند.

و «جرد» به فتح جیم (- گرد/ کرد) به معنای «آباد» می‌باشد.

(۴). محدث مشهور، حاج شیخ عباس قمی در «هدیه الأجاب: ص ۱۰۲» آورده است: ابن المقفع: (عبد الله الفارسی، منشی، ادیب. گویند در اصل بر ملت مجوس بوده، اسم او روزبه بود، لکن مانند ابن ابی العوجا و ابن الاعمی در طریق زندقه بودند، و او یکی از اشخاصی است که عالم بلغت عربی و فارسی بوده، و کتبی را از فارسیه بعربیت نقل کرده، که از جمله: کتاب مزدک، کتاب کلیله و دمنه است)، در حدود سال ۱۴۵ قمری سفیان بن معاویه مهلبی امیر بصره او را در تنور انداخت و بسوزانید.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹۷

مقطعه: ابن مقفع گوید که: این دیه بیب بن جودرز «۱» بنا کرده است، و نام او بفارسی آججویه است، و او را آججویه برای آن نام کردند، که بر کنار آب واقع شده بود.

و بعضی دیگر گویند، که: نوشروان زنان مرازله «۲» را، بعد از آن که مردان ایشانرا بکشته بودند، بذین دیه فرستاد، و فرموده که: ایشانرا به پلیدترین و زشت‌ترین و سخت‌ترین کارها، مثل کوچها رفتن، و مزبلها «۳» را از نجاست پاک کردن، عقوبت کنند، و این طائفه را به فارسی آججویه «۴» میخوانند، یعنی اینها بنسبت با آن طائفه که کشتند، همچو آب جوی است بعد از آن که منقطع شود، و در حفرها و کوها «۵» بماند، و در اسلام

(۱). بیب (یاویو) احتمالاً- تحریف شده، یا تعریب شده «گیو» می‌باشد، که فرزند جودرز (معزب گودرز) بوده است، بنا به نوشته دکتر پرویز اذکائی (همدان‌نامه: ص ۶۷، ۱۳۵) خاندان گودرزیان از خاندانهای پارتی می‌باشند که به ملوک جبال (- شهر یاران

کوهستان) شهرت داشته‌اند، و نام آنان در شاهنامه آمده است، هر یک از ابناء «گودرز» یعنی: و لیس (- ولوگس / ولاش / بلاش)، گیو، بهرام. و همچنین احفاد او: وراز بن گیو، بیژن بن گیو، یک یا چند قریه در منطقه (میان قم- همدان) ساخته، یا روستاهایی را آباد کرده‌اند، که بعضا به نام خود ایشان موسوم و معروف شده است.

(۲). مرازله (؟)، اگر «مرازله» صفت زنان باشد، («رذل» به معنای پست و فرومایه) چنانکه این صفت با پسوند تاء تأنیث مقصوره آمده است، شاید معنی این گونه باشد که انوشروان زنان بدکاره را- پس از کشتن مردانشان- بدین دیه فرستاد، و اگر صفت برای مردان این زنان بوده باشد، بدین معنا است که انوشروان پس از کشتن مردان بدکار و فاسق، همسران آنان را به این دیه فرستاد.

(۳). مزبله: جایگاه خاکروبه و زباله.

(۴). اب: پیشوند نفی است که در فارسی به صورت بی آمده است، همین واژه در پهلوی به صورت ape نیز آمده است. جه: زن بدکار، زن سبک، روسپی، زانیه، فاحشه (فرهنگ پهلوی:

ص ۱ و ۲۴۳). و در برهان قاطع: جه: بلغت زند و پازند زنان فاحشه و بدکاره را گویند.

(۵). در «صحاح الفرس» آمده است: گو: مغاک باشد در جایگاهی بزرگ یا کوچک. و مغاک: گوی یا غدیری باشد در زمین یا در کوه یا در جای دیگر.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹۸

مقطعه نام نهادند، و سبب آن بود که اصحاب و لشکر [یزید بن] مهلب «۱» در آن وقت که قطری «۲» و اصحاب او به طبرستان بر [یزید بن] مهلب زدند، و برو غلبه کردند، متفرق شدند، و لشکر [یزید بن] مهلب منهزم «۳» کشتند، چون بمقطعه رسیدند پیری مجوسی را بر آن دیدند، از اهل جدل و کلام و بحث، آن شیخ از ایشان پرسید: که شما را چه مذهب و ملت و کیش است؟ گفتند که: مذهب ما ضرر و زحمت به مردم رسانیدن، و متعرض ایشان شدن، و فرزندان را کشتن.

شیخ گفت: پیش از آنکه بییم کنید، و حجت گیرید، و اعلام کنید، و ایشانرا باسلام دعوت کنید، و مردم را بذیشان فرستید و تعریف کنید، و مذهب و ملت خود بریشان عرض کنید؟

اصحاب مهلب گفتند که: بلی.

شیخ مجوسی «۴» گفت: این حرکت و معنی و اعتقاد که شما بر آنید، در حالت کوزکی

(۱). یزید بن المهلب بن ابي صفره ازدی، سردار مشهور دوره بنی امیه، و والی عراق پس از مرگ حجاج بن یوسف ثقفی. در سال ۵۳ هجری بدینا آمد و در ۱۲ صفر سال ۱۰۲ هجری کشته شد. طبری و جز او از مورخین، اخبار و حوادث و جنگ و گریزهای او در طبرستان و عراق را به تفصیل آورده‌اند. (نگاه کنید به: وفيات الاعیان: ۶ / ۳۰۹ - ۲۷۸)

(۲). أبو نمامه، قطری (جمونه) بن الفجاءة بن مازن، سرکرده خوارج، او در سال ۶۶ هجری و پس از ولایت مصعب بن الزبیر بر عراق، بر علیه خلافت اموی قیام کرد، نخست به جنگ مصعب رفت، و سپس به مدت ۲۰ سال با حجاج و لشکریان بنی امیه می‌جنگید، و در این جنگها دهها هزار نفر به هلاکت رسیدند، عاقبت در سال ۷۸ هجری به دست سفیان بن ابرد کلبی به هلاکت رسید، و بنا به روایتی در سال ۷۹ هجری در طبرستان کشته شد. گویند نام شیخ نشین قطر برگرفته از نام او یا بالعکس است. (نگاه کنید به: وفيات الاعیان: ۴ / ۹۳).

(۳). منهزم، انهزام، هزیمت: فرار پس از شکست در جنگ و مبارزه را گویند.

(۴). در نسخه اصل: مجوس.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۹۹

الهام شما کرده‌اند، یا چون بزرگ شدید، و از اهل دانش و عقل کشتید، این شغل بیاموختید؟

گفتند: ما آموخته‌ایم در حالت بزرگی و عقل.

شیخ [گفت]: چگونه شما که اهل عقل و فکرید، روا میدارید از برای خود کشتن و غارت کردن، و از دیگران روا نمی‌دارید، و

فرزندان و آنها که در شکم آبستنان‌اند شما را از کجا معلوم شده است، که ایشان کافرانند، و کافر خواهند بودن؟

پس بعضی از ایشان تصدیق سخن مجوسی «۱» کردند، و بعضی تکذیب او، و متفرق شدند، و بعضی کشتن اطفال حرام کردند، و

بعضی بر آن باستاندند، پس این دیه را از بهر آن مقطعه نام کردند، که این طائفه ازینجا از یکدیگر منقطع شدند، و متفرق گشتند. و

آن مجوس را طلب کردند تا او را بکشند، که در میانه ایشان تفرقه انداخت، و ایشان را پراکنده کردانید، او را نیافتند، و برو قادر

نشدند.

میم (۲):

راوی گوید که: این دیه را بدان سبب میم نام نهادند، که یکی از آکاسره «۳» فرمود تا که از مواضع متفرقه، جند خروار خمر جهت

او بیاوردند «۴»، و برو عرض کردند، و او از هر جائی بعضی بیاشامید، و خمر میم را پسند کرد، و گفت بزبان عجم: می‌ام، یعنی

خمر

(۱). در نسخه اصل: مجوس.

(۲). میم (به کسر میم نخست و فتح یاء و سکون میم دوم)، از روستاهای واقع در بخش کوهستانی قم که در جنوب شرقی قم

می‌باشد، این روستا بنا بر تقسیمات اداری کهن قم در بخش (قهستان و وازکرد) واقع بوده، و در تاریخ قم آمده است: (میم: از قراء

قدیم قم، که شراب آن مشهور و مرغوب بوده است)، «نگاه کنید به: تربت پاکان: ج ۲ / ۱۸۹».

(۳). آکاسره جمع کسری، و کسری معرب خسرو می‌باشد، از این رو معنای (آکاسره) خسروان می‌باشد.

(۴). در نسخه چاپی: بیاورند.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۰۰

اینست، پس بذین سبب این دیه را بذین اسم نام نهادند.

رستاق صرم «۱»:

این رستاق شش دیه است، و مجموع این شش دیه - سهلیه و جلیه «۲» - صد فرسخ بوده است، از آن جمله:

خوزهاباد: خوز بن اروند آن را بنا کرده است، و بر سه جریب زمین بذین دیه کوشکی بنا نهاده است بر پشته‌ای مشرف منبع «۳»، و

اساس و بنیاد آن از قرار زمین «۴»، کرد بر کرد این پشته، سی کز بدرازنا، و ده «۵» کز بپهنا، به سنک و کچ بر آورده است تا بر ظاهر

زمین «۶»، و بر بالای این کچ و سنک بدرازنا تا چهل کز، و بپهنا هفت کز، و در کوشه‌های چهار کانه این کوشک، کوشکی بنا

کرده است منبع و رفیع، درازی آن سی کز، و بر پشته بنا نهاده است.

و کویند که: وزن هر خشتی که درین عمارت بکار برده‌اند، سی من است.

و برابر این کوشک بر سر کوهی، که آن را کوه خور گویند، - و آن کوه جان بلندست که

(۱). صرم (به فتح صاء و سکون راء) از روستاهای بخش کوهستانی (بخش قهستان و وازکرد) قم، و جنوب شرقی شهر قرار دارد،

و تا کنون به همین نام پابرجاست.

در «تربت پاکان: ۲ / ۱۷۶» آمده است: صرم در چهار فرسنگی جنوب شرقی قم. نام آن در تلفظ محلی «سلم» است که همین نیز

درست تر است، همچون برخی دیگر از روستاهای قم که به نام سرداران و بزرگان باستانی ایران خوانده شده، مانند «گیو» و «قباد و بیژن» و «شیرویه» (سیرویه).

(۲). سهلیه: یا سهل به معنای دشت. جبلیه: جبل یا به معنای کوه. روستاهای سهلیه و جبلیه به معنای روستاهای این رستاق که برخی از آن در کوهپایه، و برخی دیگر در دامنه یا در دشتهای پایین دست کوه واقع‌اند.

(۳). مشرف و منیع: بلند و دور از دست‌اندازی.

(۴). قرار زمین: پی یا لایه‌های سنگی زیرین زمین.

(۵). در نسخه چاپی: سی گز بدراز تا چهل گز.

(۶). ظاهر زمین: روی زمین.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۰۱

هیچ کس قادر نیست که بر آنجا رود- جوسقی «۱» بنا کرده است مثل مناره، درازی آن سی کز، و بر سر آن نیزه دراز نشانده است، و بر سر آن دو مورش «۲» آویخته است، یکی منع برق و سرما می‌کند، و یکی منع بادها، باذن الله تعالی و قدرته.

و از یکجانب این دیه موضعی است که آنرا سلم‌ور گویند، بر کوهی بلند.

و گویند که: آن دژی بوده است اسکندر آنرا خراب کرده است.

و در برابر این کوه چشمه هست، و آب آن گرم، که هر کس را که بیماری و علتی سرد باشد، یا بادی در اعضا او باشد، چون خود را بدین آب بشوید بقدرت خدای عز و جل شفا یابد. و از اطراف و جوانب کسانی را که کر «۳» و علتی سرد بودی؛ بدین چشمه قصد می‌کردند، و بدین آب غسل می‌نمودند و شفا می‌یافتند.

راوی گوید که: برون «۴» ترکی امیر قم، در سنه ثمان و ثمانین و مائتین هجریه «۵»، و بروایتی دیگر سنه ثلاث «۶»- قصد این چشمه کرد، و کرد بر کرد این چشمه کاروان سرآئی بنا نهاد، تا مردمانی که بسبب دوا قصد این آب کنند، درین کاروان‌سرای فرود آیند، و اثر

(۱). جوسق: معرب کوشک.

(۲). مورش: مهره کوچک و ریز که زنان به رشته کشیده، و از آن دست‌بند و گردن‌بند سازند، و به تازی خرز گویند (برهان قاطع: ماده مورش).

(۳). گر: کچلی.

(۴). برون یا بیرون، از امرا و فرماندهان ترک لشکر عباسی (در قرن سوم هجری، و دوره‌ای که ترکان بر لشکر و دار الخلافه چیره بودند) وی در سال ۲۸۸ هجری به قم لشکر کشی نمود، و چندی نیز امارات قم را به عهده داشت، وی در این لشکر کشی یکی از آتشکده‌های کهن زرتشتیان را به دیه مزدیجان (در غرب قم کنونی که به شاه جعفر مشهور است) ویران نمود. «تاریخ قم: ذکر بعضی از آتشکده‌های ناحیت قم. مختصر البلدان: ۲۴۷، تربت پاکان: ۳۵/۲».

(۵). سال ۲۸۸ هجری.

(۶). سال ۲۸۳ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۰۲

آن الی یومنا «۱» باقی است.

مزارع خورآهاباد: جنداب، و جور، و کران، و اسحاقآباد «۲».

و خورّهاباد را دو کاریز است: یکی را باد کویند، و یکی را مهرین.

و همدانی «۳» در کتاب خود آورده است، که:

صرم از ناحیت قم است، و اهل آن دیه را مهره است دعوی می‌کنند که آن طلسم سرماست، چون فصل ربیع «۴» باشد، و ترسند که کشت ایشان، و میوه‌های ایشان از سرما نقصان یابد، این مهره را بیرون آرند، و بر سر نیزه بندند، کشته‌های ایشان بسلامت بمانند، و هیچ نقصانی در آن واقع نشود، و سرما در آن اثر نکند، باذن الله تعالی و قدرته.

سیوبرد «۵»، و سینجرد:

این هر دو دیه را سیب و سین که از اهل عجم‌اند بنا کرده‌اند، و این هر دو دیه را کاریزی است بسیار آب، و نام آن کاریز جبّ است.

جنین کویند که: آب هر دو دیه از آن هفتاد کس بوده است، و هر یکی را برین کاریز رزی «۶» بوده است، و حاصل هر رزی آن مقدار بوده است، که صاحبش با اهل و تبع و عیال بدان معاش کرده است، و او را کفاف بوده است.

(۱). تا به امروز.

(۲). اسحاق آباد یا (دیار اسحاق) یا (وادی اسحاق) همان دشتی است که در جنوب غربی قم میان قم و ساوه قرار دارد، و امروزه به نام خلجستان مشهور است. (نگاه کنید به: قم‌نامه: ص ۷۵).

(۳). مقصود کتاب البلدان، ابن الفقیه، أبو عبد الله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی است، که در سال ۱۸۸۴ م در دو مجلد در لیدن توسط مولر، و مختصر آن در ۱۸۸۵ م در یک مجلد در لیدن به چاپ رسید.

(۴). بهار.

(۵). در نسخه (۲) و (۳): سیوب.

(۶).؟، احتمالا به معنای سهم و حصّه.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۰۳

و ایضا: این هر دو دیه را کوشکی است بلند و محکم.

جروندکان:

جروند فارس آنرا بنا کرده است، و بذین دیه رزهاوند «۱»، و کوشکی حصین، و کاریزی که آنرا ... «۲» کویند، چون «۳» نمیدانند که بانی آن که بوده است.

و آن دیه بر ده سهم نهاده‌اند، و در قدیم آنرا قلعه نبوده است، درین اواخر بنا کرده‌اند.

و راوی کوید که: دخل این دیه هزار هزار دینار بوده است؛ بواسطه معموری و پاکی و زیادتی زمین، و ریع «۴» آن.

ورزنه:

بانی آن نمیدانند که بوده است، و کویند که زمین آن صد جریب است، از آن صد کس، هر کسی را یکی. و بسیار آب بوده است، جناح از هر جریبی آن قدر حاصل شده است، که صاحبش بدان معاش کرده است.

رستاق جهرود «۵»:

بیب بن جودرز «۶» آنرا بنا کرده است، و آنرا ویرود نام کرده است، بعد از مدّتی دیگر که رود گفتند، بعد از آن معرّب کردانیده‌اند و گفته‌اند جهرود.

جیوه: ایضا بیب بن جودرز بنا کرده است، و جیوه اوّل ضیعه است که بجهرود بنا کرده‌اند.

- (۱). احتمالا به معنای کشاورز یا باغبان.
- (۲). در تمام نسخه‌ها نام کاریز بیاض است.
- (۳). در اصل: جوان.
- (۴). ربیع: محصول.
- (۵). یکی از چهار ناحیه ساوه، که نام آنها را لسترنج در «بلدان الخلافة الشرقیة» به نقل از حمد الله مستوفی آورده است. جهود در شمال غربی جاده اراک-قم، و در نزدیکی تفرش قرار دارد، و بیشتر ساکنان آن از خلج‌ها می‌باشند. خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله منسوب به این ناحیه است.
- (۶). معزب گیو بن گودرز است، که پیشتر درباره او به تفصیل سخن رفت.
- تاریخ قم، متن، ص: ۲۰۴
- آمره: کیخسره ملک آنرا از برای خاصه خود بنا کرده است، و آتشکده او بوده است.
- رستاق انار: آنرا نام نهاده‌اند به انار بن سیاران بن سهره بن فراسیاب ترکی.
- خورهد «۱»:
- این دیه را- با میل آن- اسکندر بنا نهاده است، و بذین دیه چهار ستون است از سنگ مدور، متساویه، که در آن هیچ نتوی «۲» و فرجه و نقصانی و زیادتی نیست، کوئیا آن ستون‌ها تراشیده‌اند و یک سنکست «۳».
- و کویند که: بر سر این ستونها قبه بوده است از سنک، و الیوم بیفتاده است.
- و بذین دیه حوضهائی طولانی بوده‌اند از سنک مثل جوئها، و آجر و سنکهای آن جنان درهم برده‌اند «۴» که کوئیا مجموع یکپاره است. و اهل آن دیه کوسفندان خود را برابر آن دوشیده‌اند، و درین حوضها روان گردانیده‌اند تا بدیه آمده است، و اهل هر جوئی شیر کوسفندان خود؛ بقسطی که میان ایشان جاری و معلوم بوده است، فرا گرفته‌اند و برداشته.
- و بذین دیه چشمه است در بیخ درختی، و چنین کویند که این چشمه همه اوقات خشک باشد، و جون آدمی بنزدیک این چشمه رسد، و سخن گوید، بقدره خدای عزّ و جلّ آن چشمه شکافته شود، و آبی سرد، خوش طعم، صافی از آنجا بیرون آید، و جون بیاشامد و خاموش شود، دیگر باره باز ایستد!
- و بسیاری از مردم اینچنین دیده‌اند، و بذین خبر داده
- و روایت کرده‌اند که: بذین دیه چشمه است که آن را حمّه کویند، از پشته‌آیء بلند آن، و در قدیم الدهر عوض دهقان آن را کنده است، و آب آن بیرون آورده. و آب آن

- (۱). از روستاهای رستاق انار، واقع در دشت میان قم- ساوه.
- (۲). نتوء: فرورفتگی. فرجه: سوراخ.
- (۳). یعنی از یک قطعه سنگ یکپارچه تراشیده شده است.
- (۴). در چاپی: بوده‌اند.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۰۵

کرم است، و از بیماریه‌آیء بارده «۱» شفا دهد، باذن الله تعالی و قدرته، و از شهرها مردم بذین چشمه آیند، و بذین آب غسل کنند و شفا یابند.

ور، و أحوصاباد «۲»، و طاقان: ایضا آنرا عوض دهقان بنا کرده است. و این دیها قدیم‌ترین ضیاع انارند.

افشیدجرد «۳»، و ویر: این هر دو دیه، بیب بن جودرز بنا کرده است.

هنبرد، و وردهد، و وسکان، و زرقان، و فونج: توس بن نوذر «۴»، و بیب بن جودرز، بر دست قباد بن قباد- مهندس آن روزکار- این دیها را بنا کرده است.

فاردان، و شیدازیند: این هر دو دیه بیب بن جودرز بنا کرده است، و در موضع شیدازیند، اسب کزه أشقر «۵» از بهر او زین کردند، که پیش از آن بر آن زین نهاده بودند، و آن موضع بشید زین باز میخوانند، و بعد از مدتی شیدازیند نام کردند. مهر جشنسفاپاد: مهر میشت آنرا بنا کرده است.

روقان: اردشیر بن بابک آنرا بنا کرده، و نام آن بفارسی رودکان بوده است، بعد از آن معرب کردانیدند و گفتند روقان.

جوسق «۶»: اردشیر بن بابک بفرمود تا این جوسق را میان روقان و خانشاه بنا کردند، تا منظره باشد از برای کسی که در روقان بنشیند، بعد از آنک بنا نهادند نام نهادند بخانشاه.

(۱). بارد: سرد، و بارده: سردی.

(۲). احوص آباد، منسوب به أحوص است که نام یکی از اشعریان قم می‌باشد.

(۳). تمامی این مجموعه روستاهای یادشده، جزو طسوج طبرش (تفرش کنونی) که در جنوب غربی قم می‌باشد، قرار داشته‌اند.

(۴). در نسخه (۲) و (۳): باتفاق.

(۵). أشقر: بور.

(۶). معرب کوشک.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۰۶

سکان:

راوی کوید که: سبب بنای آن آن بود، که جون اردشیر «۱» روی از اصفهان باز پس کرد، بعد از آنک شهر فناه ملک اصفهان را بکشت، و این شهر «۲» از جمله ملوک طوائف بوده است- و ملوک طوائف آنکسانی‌اند که اسکندر بریشان مالک شد، و ایشانرا ملوک طوائف نام نهاد، بسبب آنک اسکندر بر هر یکی بناحیتی مالک شده بود، و طوائف بحسب لغت نواحی باشد- اردشیر بموضع نیاستر «۳» قاسان فرود آمد، و نیاستر بنا کرد، پس از آنجا رحلت کرد، و بموضع خانشاه فرود آمد، و پیش از فرود آمدن بدین موضع، بینای آن فرموده بود، و اردشیر در آن حالت بر کنار وادیء قمرود نزول کرده بود. و ملوک همه اوقات منزل و مقام بر کنار رودخانها، و در کوهها، و شهرهای که تحمل لشکر و غلبه آن توانند کرد ساخته‌اند، و فرود آمده‌اند. پس از آن اردشیر از خانشاه بدود آهک «۴» آمد، و آنجا فرود آمد، و لشکر ملک ری و

(۱). اردشیر بن بابک بن ساسان بانی امپراتوری ساسانی (۲۲۴-۲۴۲ م)، در کتاب (همدان‌نامه:

۷۰-۷۱) آمده است: اردشیر بابکان پس از نبرد پیروزمندانه که با اردوان چهارم اشکانی (ح ۲۱۳-۲۲۴ م) در دشت هرمزگان بکرد و او را کشت، و خود را شاهنشاه خواند (۲۸ آوریل ۲۲۴ م) یکسر از آنجا به کشور ماد آمد، و همدان را به زور گرفت، و پس از آن به فتح سرزمین جبال و آذربایجان، و بعدا ارمنستان و موصل (آدیابن) توفیق یافت. هفت خاندان برجسته ملوک طوائف عهد ساسانی را «ریسپوهران» می‌گفتند که سه تایی آنها «قارن‌ها» و «سورن‌ها» و «اسپهدها» تبار اشکانی داشتند، همچنین خاندانهای دیگر مانند «سپندیارها» و «مهران‌ها» را نیز گفته‌اند که خون اشکانی داشته‌اند.

(۲). مقصود شهر فَنّاه است.

(۳). مقصود شهر نیاسر کنونی است، که در فاصله ۸۰ کیلومتری کوهستانهای مشرق قم، و ۲۵ کیلومتری کوهستانهای مغرب کاشان قرار دارد. و در آن بر فراز تپه‌ای بازمانده یکی از کهنترین آتشکده‌های ایران که ساخته اردشیر بابکان است قرار دارد.

(۴). در سمت جنوب قم در مسیر جاده قدیم قم- اصفهان و در اراضی کنار رودخانه، و پس از

تاریخ قم، متن، ص: ۲۰۷

ملک همدان روی بَدُو نهادند، و لشکر ری بروقان و دود آهک فرود آمدند، و لشکر همدان بسگان و هنبرد «۱» فرود آمدند.

جون اردشیر «۲» کثرت و غلبه هر دو لشکر بدید، نذر کرد که جون او برین هر دو لشکر ظفر یابد، در موضع ظفر آتشکده بنا نهد.

پس لشکر بیکدیگر رسیدند، و اردشیر بریشان ظفر یافت، و همه را بکشت، و هیچکس ازیشان زنده بنماند.

اردشیر بخوانشاه بموضع خود باز کردید، چون مطمئن و آرامیده شد، کمان و تیر خود را بخواست، و از موضع خوانشاه بینداخت به

حدّ قریه هنبرد، به موضع سگان بیفتاد- و رودخانه «۳» میانه آن و میانه خوانشاه جاری بود- پس اردشیر بفرمود تا در آن موضع که

تیر در آن بر زمین آمده بود، دیه بنا کنند، و آتشکده سازند.

پس بر حکم و فرموده او سگانرا بنا نهادند، و در آن آتش برافروختند، و جهل خانه از جهودان بیاوردند و ایشان را مجوسی کردند،

و مجاور این آتشکده گردانیدند.

راوی گوید که: این موضع را از برای آن سگان نام نهادند، که چون اردشیر ببنای

نیزار، و پس از روستای ساریه خاتون، دیه «دودهک» (احتمالاً تصحیف دود آهک) قرار دارد.

(۱). سگان (یا سلکان) و هنبرد (یا هنبر) از روستاهای طسوج طبرش (یا تفرش) می‌باشند، که در جنوب غربی قم قرار دارد.

(۲). اشاره به وقایع جنگ سهمگینی است که میان اردشیر بابکان و اردوان پهلوی پادشاه کوهستان (که در نهاوند می‌زیست و از

نیرومندترین خاندانهای ملوک طوایف اشکانی بود) و پادشاه ری رخ داد، صحنه این جنگ (خانشاه) بوده است، که در جنوب قم،

و در نزدیکی رود أنار قرار دارد. گر چه اردشیر پیشتر در نبرد پیروزمندانه خود با اردوان چهارم اشکانی در دشت هرمزگان او را

کشت، و خود را شاهنشاه خواند (در ۲۸ آوریل ۲۲۴ م)، لیکن این نبرد موقعیت او را در مرکز و غرب ایران تثبیت نمود، و زمینه

گسترش امپراتوری او را به سمت غرب فراهم آورد. (نگاه کنید به: همدان نامه: ص ۷۰-۷۱).

(۳). که همان رود أنار (رود کنونی قم در بخشهای کوهستانی جنوب شهر) می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۰۸

آن فرمود، او را گفتند که: در کدام موضع بنا نهیم؟

گفت: افراسراکان، یعنی: بر سر کوهی که از آن رودخانه می‌آید.

پس این دیه را بنا کردند، و سرکان نام نهادند، پس مردم بمرور ایام گفتند سگان.

دود آهک:

جنین کویند که: این دیه آتش کده بوده است، و بدان آتونها «۱» بوده‌اند، و در آن آجر و کچ و آهک پخته‌اند، و دود آن به

آسمان بررفته، و مردم گفته‌اند: دود آهک، و بدین سبب آنرا دود آهک نام نهادند.

و نیز کویند که: جون اردشیر از اصفهان باز کردید، و بخانشاه نزول کرد، و از آنجا بدود آهک آمد، و در آنجا بحمام رفت، و از

دود و تنن «۲» آهک بتنک آمد، گفت:

این چیست؟

گفتند: دود آهک، پس آنرا دود آهک نام نهادند.

و نیز کویند که: چون اردشیر از اصفاهان باز گردید، و بخانشاه نزول کرد، راوی گوید که چون اردشیر بموضع خانشاه، حرزی و حاجزی و مانعی میان اردوان ملک «۳»، و میان حیازاتی «۴» که از شهرها جمع کرده بود بدید کرد، و بهمدان رفت، و ملک «۵» آنجا را بکشت،

(۱). در حاشیه این کلمه در نسخه اصل آمده است: (دم و گلخن)، که مقصود جایگاه آتش می‌باشد. و در صحاح الفرس آمده است: گلخن: مزبله باشد، یعنی تون گرمابه.

(۲). نتن: (به فتح نون و کسر تاء و سکون نون دوم) بوی نامطبوع.

(۳). اردوان چهارم اشکانی، آخرین پادشاه از سلسله پادشاهان اشکانی بود (ح سال ۲۱۳-۲۲۴ م) که اردشیر بابکان به جنگ او رفت، و در دشت هرمزدگان بر او چیره شد، و او را بکشت، و آنگاه خود را (در ۲۸ آوریل ۲۲۴ م) شاهنشاه نامید. (همدان‌نامه: ۷۰).

(۴). جمع غیر قیاسی حاز، یحوز، حیازه، به معنای مستملکات از شهرهایی که به حوزه نفوذ و سیطره درآمده باشد.

(۵). به گفته برخی از محققین نام این پادشاه «فرّخان» که احتمالاً یکی از فرزندان اردوان بوده می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۰۹

پس از آن ملک ماهین «۱» را بکشت و آمد بخلوان «۲»، و از آنجا باهواز، و از آنجا بمدائن «۳»، تا آنکه که اردوان بن بلاش-ملک اعظم- را بکشت.

هنبرد «۴»:

راوی گوید که: مطبخهای اردشیر بهنبرد بودند، و بدین سبب او را بدین نام کردند، که هنبرد بزبان عجم سیری «۵» بود.

[ذکر قلعه‌های قم]

راوه: این دیه را ریزویه بنا کرده است- صاحب قلعه که بر کوه خوشتر است- و آنرا قلعه ریزدان بشن «۶» می‌گویند، و آن بواسطه بلندی، بر ناحیت دور آخر و فراهان مشرفست.

راوی گوید که: هیچ کس بر فتح این قلعه قادر نبوده است، بواسطه حصانت «۷» و محکمی آن.

چنین کویند که: چون افراسیاب بر ایران شهر «۸» غلبه کرد، قصد این قلعه کرد،

(۱). بخشهایی از منطقه کوهستانی همدان که شامل دینور و نهاوند و جز اینها می‌شده است.

(۲). از شهرهای باستانی ایران که در منتهی الیه کوهستانهای غرب ایران و در نزدیکی (مشرق) قصر شیرین کنونی واقع بوده است.

(۳). شهر مدائن (یا تیسفون باستانی) امروزه در ۲۵ کیلومتری جنوب بغداد و در مغرب رودخانه دجله قرار دارد، و در آن آرامگاه سلمان فارسی و تاق عظیم و تالار کاخ و تختگاه ساسانی قرار دارد.

(۴). از روستاهای طسوج طبرش (تفرش کنونی) که در جنوب غربی شهر قم، و در دشت میان قم- ساوه قرار داشته است.

(۵). در «فرهنگ پهلوی: ص ۲۰۳» آمده است: هنبار han-bar: انبار، آذوقه، پر، مملو، مجموعه.

(۶). بشن احتمالاً- تحریف و تصحیف شده کلمه «پشتوان» و «پشتیوان» (و به تلفظ امروزی/ پشتیبان) که به گفته صحاح الفرس به معنای شخص و جایی که مردم بدان پناه می‌بردند و ایشان محکمی و قوت یابند.

(۷). حصین، حصانت: استواری.

(۸). ایران شهر کنایه از سرزمین ایران است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱۰

ریذویه - که صاحب قلعه بود - محاصره کرد، و در بروی افراسیاب در بست، چنانچ افراسیاب را در فتح آن هیچ حیلتي نماند، و همچنین ریذویه را در برخیزانیدن افراسیاب را از آنجا.

پس از مدتی ریذویه بفرمود تا استری شموس «۱» را بیاوردند، و پوستهای خشک کهنه تنک برو آویختند، و شب در میانه لشکر افراسیاب سربدادند، چو دواب «۲» و اسبان آوازهای آن پوستهای خشک که بر زمین و ریک می آمدند بشنیدند بر میدند، و لشکر افراسیاب بترسیدند، و کمان بردند که از قلعه بریشان شیخون کرده اند، پس لشکر افراسیاب شمشیر را بکشیدند، و یکدیگر را می کشتند، تا بیشتر ایشان کشته شدند. پس افراسیاب با جمعی اندک روی بهزیمت نهاد، و ریذویه ازیشان خلاص یافت. قلعه‌ای که آنرا «۳» خوانند، بنزدیک روقان:

راوی گوید که: آنرا بهمن بن رستم بنا کرده است، و آن قلعه منبع و حصین و محکم است، و هیچ کس بر فتح آن قادر نبوده است، یکی از ملوک عجم مردی را با یک خروار جوز «۴» بذین قلعه فرستاد، و فرمود تا این جوز را بر ایشان عرضه کند، و در وقت خرید و فروخت با ایشان حیلت کند، باشد که بر ایشان غالب گردد، و آن قلعه بدست آورده شود.

مرد بر فرموده ملک با جوز روی بذین قلعه نهاد، چون بذین قلعه رسید مردم قلعه پیش او باز آمدند، و با او خرید و فروخت می کردند، و جوز از او می خریدند، و با او درین باب مناظره می کردند، و آن مرد با ایشان مکاسی «۵» و خرده نگیری می کرد، و ایشان زمان زمان

(۱). شموس: صفت اسب و استر می باشد، به معنای توسن و چموش، که پشت نهد و سرکش باشد، (لغت نامه دهخدا: ماده شموس).

(۲). دواب جمع دابه: چهارپایان.

(۳). در تمام نسخه‌ها: بیاض.

(۴). گردو.

(۵). مکاس: کم کردن در ثمن، و پایین آوردن قیمت. و گویند مکاس مغالبه بین خریدار و

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱۱

متعرض می شدند، و جوزهای او بر می گرفتند، و بهاء آن آنچ ایشان می دادند او زیاده بر آن طلب می کرد، تا آنکه که بعمد و قصد اظهار ملامت کرد، و روی بر ایشان ترش کرد، و جوال «۱» جوز آنجا بریخت، و بریشان نفرین کرد، و گفت که: بی بها برگیرید.

جون جوز بریخت، مردم قلعه بتامی بنزدیک او دویدند، و بجوز درافتادند، و می گرفتند، و جمع می کردند. مرد جوزفروش سبقت گرفت، و در قلعه رفت و در بیست، و بیالای قلعه برآمد، و علامتی که میان او و ملک بود اظهار کرد، ملک با لشکر خود بجنید و بیامد، و این قلعه را بذین حیلت گرفت.

قلعه فک:

این قلعه بدو فرسخیء دلیجان «۲» است، و آن را بحصانت و محکمی صفت «۳» کرده اند.

و آن قلعه است که أبو القاسم علی بن محمد کحلی «۴» در آنجا محاصره کرد، و بر بیری - فارس ترکی «۵»، صاحب لشکر سقانی

«۶»- در آن در بست، و مدتی محاصره کرد، و بیری برین قلعه قادر «۷» نمی‌شد، تا روزی از روزها أبو القاسم «۸» سر از سوراخی بیرون کرد تا نفسی

فروشنده است، و این چنان است که صاحب کالا از خریدار قیمتی بخواهد و او پیوسته به وی مراجعه کند، و اندک اندک از آنچه خواسته است کم کند تا بر قیمتی که مورد قبول هر دو باشد توافق کنند. (لغت‌نامه دهخدا: ماده مکاس).

(۱). جوال: از کلمات پهلوی از ریشه جوال juwal به معنای کیسه (فرهنگ پهلوی: ۲۴۴)، و در برهان قاطع: جوال: آن ظرفی باشد که از پشم بافته که چیزها در آن کنند.

(۲). دلیجان در ۵۰ کیلومتری جنوب قم، و بر راه قم- اصفهان قرار دارد.

(۳). توصیف.

(۴).؟

(۵). فارس ترکی: یعنی جنگاور ترک.

(۶). کذا در اصل، و در نسخه چاپی (سنگانی).

(۷). قادر: قدرت یافتن، چیره شدن.

(۸). در اصل: أبو القسم.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱۲

بر آرد، و حال آنک سنک منجیق می‌انداختند، سنکی از منجیق بجست، و در هوا پرید و ریزیده «۱» شد، و از آنجا سنککی بس کوچک بر سر أبو القاسم آمد و بشکست، و در دماغ «۲» او افتاد، و در ساعت بمرد. و أصحاب و أهلش قلعه را تسلیم کردند، و از قلعه بیرون آمدند.

و أبو القاسم درین قلعه از قبل «۳» عامل جربادقان «۴» می‌نشست، و هر سالی مالی معین از وی می‌ستد، و محافظت قلعه می‌نمود.

قلعه یزدان افشان:

این قلعه هم بدین نزدیکی است، و بانی «۵» آنرا نمی‌دانند، و از ساکنان آن خبری نمی‌شناسند، زیرا که کهنه و قدیم است، و این قلعه بر کوهی است بلند، هم اینجا آستانه آن از چوبست، و از دور میبینند، و تا الیوم باقی است.

و جنین کوبند که: این قلعه بس منبع و محکم بوده است.

قلعه ابل:

این قلعه بقرب نراق «۶» است، بر کوهی که آن را بل می‌کوبند، و فرا پیش آن رودخانه است، و این قلعه نیز منبع بوده است.

(۱). ریزیده: پراکنده و منتشر، و خردشده، و ریزریز شده، و پاشیده. (لغت‌نامه دهخدا: ماده ریزیده).

(۲). دماغ: سر آدمی، بلکه محتویات درون سر از قبیل مخ و مغز و جز اینها که آسیب رسیدن به آنها باعث مرگ می‌شود را گویند.

(۳). قبل (به کسر قاف و فتح باء): از طرف، به نمایندگی.

(۴). جربادقان یا جرباذقان، یا جرفاذقان، گلپایگان کنونی است. کی لسترنج در «بلدان الخلافة الشرقية: ترجمه عربی، ص ۲۵۴»

می‌گوید: (جرباذقان نام معرب کلپیکان است، و صورت نام کهن آن کربائیکان بوده، و مستوفی آن را به معنای «جایگاه گلها» تفسیر کرده است، و نام آن را به لفظ گلبادگان آورده است).

(۵). در اصل: باقی.

(۶). از توابع شهر کاشان که در ۱۰ کیلومتری شمال شرقی آن قرار دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱۳

قلعه‌ای که در قدیم آنرا «۱» خوانده‌اند، و اکنون منسوبست بآبی الحسین بن اُبی سهل، و این قلعه بنزدیک قالهرست «۲»، و قلعه بلند و حصین و محکم است.

و گویند که: درین قلعه زیاده بر صد خانه از سنگ تراشیده‌اند، و میان آن قلعه و راه آن قلعه حاجزی «۳» و مانعی بوده است، و آن آنچنان بوده، که مقابل در آن قلعه مناره بنا کرده‌اند از سنگ، و بندبان بر آنجا رفته‌اند، و از سر آن مناره بدان قلعه نردبانی نهاده‌اند، و از آنجا بقلعه رفته‌اند، و بر آن کذر کرده.

و [أبو] حسین بن اُبی سهل، درین قلعه بوده است، و آنرا پناه‌گاه خود ساخته، چون او وفات کرده است، اُبو اسحاق «۴» ابراهیم بن محمد قمی حاجب «۵»، زن او - عایشه - را خواسته «۶»، و بر آن قلعه مالک شده.

ثیمره «۷» کبری: ابن مقفع گوید که: آنرا به ثیمر اکبر بن خراسان نام نهاده‌اند.

(۱). در تمام نسخه‌ها: بیاض.

(۲). نام این روستا ضمن نام بلوکات و توابع کاشان در (کتابچه تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوت و بلوکات دار المؤمنین کاشان) نوشته شده به سال ۱۲۹۶ (دوره ناصری) که در کتاب (قم‌نامه: ص ۳۰۴) چاپ شده آمده است: (فریه قالهر: از قراء ییلاقی است، قدری وقف و قدری ملک است).

(۳). حاجز: سد و مانع.

(۴). در اصل: اسحق.

(۵). درباره این قمی اطلاعاتی در منابع نیامده است، لیکن پسوند (حاجب) که بر نام او افزوده شده است، نشان از مقام و منصب بالایی او در دار الخلافه می‌دهد، منصب حجابت یا پرده داری از مناصب دار الخلافه بغداد در دوره بنی العباس بوده است، و صاحب چنین منصبی معمولاً از نزدیکان و مقربان خلیفه بشمار می‌رفته است.

(۶). خواستن زن، احتمالاً کنایه از خواستکاری و اختیار او به همسری است.

(۷). پیشتر در آغاز کتاب درباره ضبط این علم جغرافیایی سخن رفت، و گر چه در منابع و نسخه چاپی این نام تیمره ضبط شده است، لیکن چون در اصل همواره تیمره آمده است، از این رو در این تحقیق همواره این ضبط در متن قرار داده شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱۴

[ذکر تیمره کبری، و تیمره صغری]

تیمره صغری: به تیمر اصغر بن خراسان نام کرده‌اند.

و گویند که: این هر دو تیمره جایء جمع شدن آب رودخانها بوده است، و آبها در آن جمع شده‌اند، و آنرا هیچ منفذی و مجری نبوده است، سبب آنک کرد بر کرد آن کوهها بوده‌اند، جمّ الملک دیوی را فرمود- نام آن مر «۱»- تا آن کوهها را ببرد، و آب را روان کند، و جمّ الملک آن دیو را گفت بزبان فارسی «۲»: کن مر، یعنی ای مر عمل کن.

پس تیمره کبری را از برای این نام نهادند، که جم آن دیو را گفت که کن مر.

پس آن دیو آن کوه را بیرید، و آب روانه کرد، و آب رودخانه قم، و رودخانه ویدهند بشیمره جمع شده است.

پس چنین گویند که: آن موضع که آن دیو بریده است، تا بامروز ظاهر و روشن و معلوم است.

پس چون آب برفت، و بقیه از آنجا بیش نماند، پشتکها در میانه آب بدید آمدند، جم را گفتند که: آب باز خشکید، و بعضی زمین بدید آمد. و آن پشتکها بزبان ایشان تَهه تَهه «۳» بود.

پس ناحیت اعلی از تیمره کبری بنا نهادند، و آنرا طسوج تهق نام نهادند، الی یومنا هذا «۴».

و جم بفرموده مره را- که او برادر آن دیو بود که نام او مر بود- تا آب از تیمره صغری بگرداند، او بر فرموده او چنان کرد، پس نام نهادند کره مره.

(۱). در اصل: مر آن.

(۲). مقصود از زبان فارسی، زبان پهلوی/ فهلوی است.

(۳). احتمالاً- ریشه این کلمه از تهک یا تهیک پهلوی بوده باشد، در «فرهنگ پهلوی: ص ۴۲۵» آمده است: تهیک tahik: تهی و خالی. و در «صحاح الفرس» آمده است: تهک: تهی باشد و برهنه گویند: «تهی و تهک» بر سبیل اتباع.

(۴). تا به امروز.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱۵

پس این هر دو رستاق را مرومره نام نهادند، و آن هر دو، دو برادرند از دیو.

راوی گوید که: فتح این هر دو تیمره به جنک بوده است، بر دست احنف بن قیس «۱» بروایت قول عتاب «۲».

اما فتح معروف و مشهور آن، بر دست ابو موسی اشعری بوده است، و احنف از امرا و محکومان «۳» او بوده است.

و گویند: به قریه خمیهن- که از قری تیمره است- مسجدی است، منسوب بآبی موسی اشعری، چون نواحی اهواز و اصفهان را فتح کرد، تیمرتین را نیز فتح کرد.

دلجان: به دلجان بن تیمر نام نهاده‌اند.

نمیور «۴»:

از حیزات «۵» انارست، و آتشکده آن، و آتش در آن، بشتاسف «۶» ملک نصب کرده است

(۱). احنف بن قیس بن معاویه بن حصین التیمی، بزرگ خاندان بنی تمیم، در دوره زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد، و از فرماندهان لشکر اسلام بود، و فتح شهر مرو رود در نزدیکی بلخ بدو منسوبست. وی از فرماندهان امیر المؤمنین در جنگ صفین، و به شجاعت و بزرگی نفس و خویشتنداری مشهور بود، در سال ۶۷ یا ۷۱ در کوفه درگذشت. (سیر اعلام النبلاء: ۴/ ۸۶).

(۲). یادی از او در منابع نیامده است، و احتمال می‌رود او ابو بکر محمد بن عبد الله بن احمد بن عتاب، از نزدیکان خیشمه بن

سلیمان بن حیدره (متوفای سال ۳۴۳ ه)، که کتابی در «فضائل الصحابه» جمع‌آوری نموده است باشد. (نگاه کنید به: سیر اعلام النبلاء: ۱۵/ ۴۱۶).

(۳). زیر دست.

(۴). در منابع جغرافیایی متأخر قم با ضبط «نمیور» آمده است، و در صورت صحت چنین ضبط و انطباق آن با نمیور کهن مذکور در

تاریخ قم، می‌توان موقعیت کنونی آن را تعیین کرد، امروزه روستای نمیور در سمت جنوب قم، در مغرب جاده قم- اصفهان می‌باشد، و از توابع شهرستان محلات بشمار می‌رود، و بر روی سرشاخه‌های رودخانه قم قرار دارد.

(۵). یعنی از مستملکات حوزه رود انار بشمار می‌رود.

(۶). احتمالاً مقصود (گشتاسب هخامنشی) پدر داریوش هخامنشی است، که نام او در تعدادی از لوحه‌های سنگی آمده، و در قرن

پنجم پیش از میلاد می‌زیسته است. (نگاه کنید به: همدان‌نامه: ۵۱).

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱۶

و برافروخته، و آنرا چندین اوقافت.

و کویند که: نمبور سه برادر بنا کرده‌اند: درونه، و یزدانفست، و ستیستاد. تاریخ قم متن ۲۱۶ ذکر تیمره کبری، و تیمره صغری
ص: ۲۱۴

خفرهاد: خواهر ایشان خفریده بنا کرده است، و بنام خود نام نهاده.

و گویند که: خفرهاد بن سهره، برادر سیاران بنا کرده است، و بنام خود نهاده، و آن بنائی عجبت، و تا الیوم قائم و محکم است، و

نقشهای آن باقی‌اند، کوئیا نقاشان و صانعان آن با مداد در آن آمده‌اند، و شبانگاه بیرون رفته.

و صحیح آنست که آتشکده آن، بشتاسف ملک بنا کرده است. و خفرهاد؛ بندویه بن سنفاد، خال «۱» کسری پرویز بنا کرده است،

چنانچ شرح آن در اخبار او گذشت.

[در ذکر قاسان]

قاسان «۲»: ذکر قاسان اینجا یاد کردم، بواسطه آنک بیشترین ضیاع آن با حوز «۳» قم گرفته‌اند.

ابن مقفع گوید که: هر دو قاسانرا «۴» بدو قاسان، پسران خراسان نام کرده‌اند.

و چنین کویند که: قاسان اکبر ابن الضحاک است، که او را بیوراسف میخوانند «۵»، و قاسان اصغر پسر افریدون است.

(۱). دائی.

(۲). در کتابهای جغرافیا از دو شهر بنام قاسان یاد شده است، یکی در ماوراء النهر و دیگری در مرکز فلات ایران، و اعلام و رجال

بسیاری به هر دو شهر منسوبند، از این رو برای تمیز این دو از یکدیگر، نخستین را با نام قاسان و نسبت بدو را قاسانی یا کاسانی، و

دومین را قاشان یا کاشان و نسبت به آن را قاشانی و کاشانی قرار داده‌اند. جغرافی‌نویسان اسلامی به تفصیل درباره این شهر که در

۸۰ کیلومتری جنوب قم واقع است سخن گفته‌اند، و مستوفی می‌گوید کاشان را زبیده همسر هارون بنا کرده است (بلدان الخلافة

الشرقیة: ص ۲۴۴).

(۳). یعنی برغم آن که کاشان از حدود قم بدور است، لیکن از جهت ثبت در دیوان نفوس و خراج، روستاها و ضیاع آن را جزو

حوزه مستملکات قم بحساب آورده‌اند.

(۴). ظاهرا اشاره به قاسان ایران و قاسان ما وراء النهر است.

(۵). در نسخه چاپی: میخوانند.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱۷

و قول او بنزدیک ایشان درست و روشن ترست.

و کویند که: قاسانرا نام نهاده‌اند برود خانه که او را بزبان عجم کاسه می‌کوینند، و کویند که قاسان دریا بوده است، و آنرا کاس رود

خوانده‌اند، و اول موضعی که از آن آب باز خوشید «۱» موضع بطریده بود، و این بطریده بلندترین موضع است، پس چون آب

بطریده کم شد، و زمین او ظاهر کشت، بزبان عجم گفتند که: بدید آمد، پس از بهر این بطریده «۲» نام نهادند. و بعد از آن موضع

درام ظاهر شد، و کفت «۳» درانبر، یعنی مجمع شعب «۴»، پس ازین جهت آنرا درام نام کردند.

و کویند که: نام آن در اصل درام بوده است، یعنی در شادی، پس تخفیف کردند و کفتند: درام.

و نیز گفته‌اند که: فرعون موسی «۵» ازین دیه بوده است!

و برقی «۶» روایت کند: از آن جمله که عجم در آن غلو کرده‌اند، از وصف بیوراسف:

یکی آنست که: گفته‌اند که بیوراسف زمین قاسانرا باز کردانید، و ظاهر آن باطن کردانید. و بقاسان رودخانه نبوده است، اما کاریز آن بنسبت با کاریزهای آن ناحیت بیشتر و زیادت تر بوده‌اند، و بیوراسف بهیچ موضعی و جائی نکذشتی، الا که باهل آن موضع چیزی بمیراث بکذاشتی، جناح باصفاهان اطعمه و حلوا بکذاشت، و از ایام اولی یومنا هذا طعامهایء کزیده، و حلواهای کونا کون باصفاهان موجودند. و بقاسان حیل و دروغ

(۱). خوشید: خشک شدن (صحاح الفرس).

(۲). بطریقه معرب کلمه پهلوی/ فهلوی پت دیت می‌باشد، در «فرهنگ پهلوی: ص ۲۵۹» آمده است: پت دیت pat - dit : پدید، پدیدار، آشکار.

(۳). در نسخه چاپی: گفتند.

(۴). در حاشیه نسخه اصل (ق ۴۹/ ر) در زیر این کلمه آمده است: در غاله.

(۵). یعنی فرعون معاصر حضرت موسی علیه السلام.

(۶). در اصل: براقی آمده است که خطاست، و صحیح آن برقی است که تاریخ قم روایات تاریخی چندی درباره تاریخ قم از او روایت کرده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱۸

بکذاشت، و بقم ظلم و جور و نیکو نوحه کردن بکذاشت، و بری غدر و مکر و خدیعه، و آنک مردان آن کم از زن باشند، و اختیار ایشان بدست زنان باشد، و ماذکی «۱» بر ایشان غالب باشد، و بهمدان بهتان «۲» و دروغ گفتن، و سبکی اظهار کردن.

[در ذکر نمک قم]

و دیگر: از وصف بیوراسف که عجم درو غلو کرده‌اند آنست که، عجم می‌گویند که افریدون بیوراسف را در ریسمانی بست، او ریسمانرا بکشید و با ریسمان بگریخت، افریدون در پی او برفت، او را یافت بموضعی که امروز برابر قم است، و معدن نمک است، در آنجا بقضا حاجت نشسته بود، و غائظ «۳» او نمک شده، و معدن نمک کشته، و نمک قم و حوالیء آن از آنجاست.

برقی گوید که: نمک قم پاکیزه‌ترین و خوبترین نمکها است، زیرا که آن آبی است که در آن حالت که فسرده «۴» میشود صافی است، و هیچ خاک با آن آمیخته نشده است، و دیگر نمکهایء، خاک با آن آمیخته شده. و نمک قم در تابستان فسرده میشود.

و دیگر آنک: هیچ کس آنرا منع نمی‌تواند کرد در تصرف آن، و خراج بر آن نمی‌توان نهادن، و هر گاه که منع کنند، یا خراج بر آن نهند، آن آب منقطع شود و نابدید گردد، و هیچ اثر نمک آنجا نماند، و این معنی هم اندر ایام جاهلیت، و هم اندر ایام اسلام تجربه کرده‌اند و آزموده. و این نمک همه اوقات مباح «۵» بوده است، و هر کس که خواسته است برداشته است، و تصرف کرده، و این کوه نمک «۶» معروف است و مشهور است، و الی

(۱). ظاهرا مقصود صفات زنانگی است.

(۲). نسبت به دروغ به کسی دادن.

(۳). مدفوع.

(۴). فسرده: منجمد گردیده و بسته شده، (لغت نامه دهخدا: ماده فسرده).

(۵). مباح بودن و اباحه: آزاد بودن و اختیار داشتن.

(۶). در (کتابچه طوائف و ایلات دارالایمان قم) نوشته شده به سالهای ۱۲۹۵-۱۲۹۶ (دوره

تاریخ قم، متن، ص: ۲۱۹

یومنا هذا قائم و باقی است.

و بذین گونه چندین مواضع و معادن پوشیده‌اند تا بامروز، و کویند که این معادن در دامن کوه‌اند، و من که مصنف این کتابم آنرا دیده‌ام، و هم شنیده‌ام از کسی که برین کوه رفته بود، که او گفت که من آب آنرا بغایت پاکیزه و خوش طعم یافتم، و در آن چند درخت انجیر نیز دیدم.

و نیز گفت که: تو چون برابر آن آب بایستی، و خواهی که قصد جانب مغرب کنی، آن آب که برابر تو باشد، بسیار و مجتمع نماید، و چون از جانب مغرب بروی، و پایان آن آب بررسی، آن آب را باریک و اندک یابی، و چون معاودت «۱» نمائی، و روی بجانب مشرق کنی، و بنیمه آن بررسی، آن آب را در طرف مشرق باریک و اندک یابی، و از جانب مغرب از پس پشت خود، بسیار و مجتمع بینی.

و همچنین: چون از ساوه بیرون آیی بجانب قم، آن آب براه تو واقع شده باشد، و یکنیمه آن از جانب مغرب بسیار نماید، و یک نیمه دیگر از جانب مشرق اندک نماید، و چون از قم بساوه روی بر عکس آن نماید، از جانب مشرق بسیار، و از جانب مغرب اندک.

ناصری) که در ضمن کتاب (قم‌نامه: ص ۱۲۲) چاپ شده، آمده است:

(جبل گدن گلمز، مشهور به کوه نمک، در غربی شهر قم، در اول ملک جعفر آباد ساوه واقع است، تا شهر قم چهار فرسخ است. نمک سفید شفاف دارد، به طریقه چشمه‌سار از درهای آن آب صافی جاری است. قدری که بسته می‌شود، در روی آب آن جاری است. نمک قم و عراق و کرمانشاهان و فراهان از آنجاست. طرفه آن که هر کس می‌آورد نمک بیاورد هر قدر نمک که کند بعد از آن نمک خشک کننده پیدا می‌شود برمی‌دارد. تا نمک نکند نمک خشک پیدا نمی‌شود. مساحت کوه نمک، دور او سه فرسخی است از این قرار به طریقه مساحت هزار و هشت صد خروار بذرافشان زیر کوه نمک است. در سابق یکی از اهل بدعت خواسته بود اجاره از حکومت بر آن ببندد، تا دو سال چشمه‌سار نمک به کلی خشک شد، تا آن که رفع بدعت آن مرد بشود. و الله العالم. کسی نمی‌تواند بالای او برود).

(۱). معاودت: بازگشتن.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲۰

وراز آباد: این دیه را نام نهاده‌اند بوراز بن قاسان اکبر.

و کویند که: وراز بن بیب آنرا بنا کرده است.

دنجرده: دنجرده بن قاسان اکبر آنرا بنا کرده است.

خواصر: خواصر برادر خناصر آنرا بنا کرده است.

وزهشت:

کویند: چون افریدون بیوراسف را باسیری بگرفت، و زنجیر در کردن او کرد، و او را بدان محکم بند نهاد، روئی «۱» باز کرد و بیامد و بوزهشت نزول کرد. و بذین وزهشت آب بسیار جمع شده بود، و مجمع آب بود، و بزغهای «۲» بسیار در آن بودند، و آواز

بسیار می‌کردند، چنانچه افریدون از آوازه‌های ایشان بتک آمد، و نمی‌توانست آنجا نزول کردن، پس آن موضع را بدین سبب وزهشت نام نهادند.

نیاستر «۳»: اردشیر بن بابک آنرا بنا کرده است، و آنچنان بود که چون او از اصفهان باز کردید، و ملک اصفهان و اشراف اهل بیت او، و سرهنگان او را کشته بود، و فرمود تا سرهای ایشان در جوالها «۴» نهاده، همراه وی می‌آوردند، چون بچشمه نیاستر رسید، آن

(۱). در نسخه چاپی: روزی.

(۲). وزغ، قورباغه.

(۳). آبادی نیاستر (که امروزه نیاسر تلفظ می‌شود) در کوهستانهای شمال غرب کاشان واقع است، به علت موقعیت جغرافیایی آن که از آب و هوای مصفاً و مناظر طبیعی و فرح‌بخش برخوردار است، رو به آبادانی و توسعه نهاده است، و چشمه کهن و چهار طاق آتشکده باستانی آن که به گفته باستان‌شناسان یکی از قدیمترین آتشکده‌های ایران بشمار می‌رود، و از ساخته‌های اردشیر بابکان (سر سلسله ساسانیان) می‌باشد، همچنان پابرجاست. نام نیاسر و روستاهای تابعه آن به تفصیل در «کتابچه تفصیل احوالات دار المؤمنین کاشان» در ضمن کتاب «قم‌نامه: ص ۳۰۵» آمده است.

(۴). جمع جوال، در (فرهنگ پهلوی: ص ۲۴۴) آمده است: جوال **juwal**، کیسه، و در برهان قاطع: جوال: آن ظرفی باشد از پشم بافته که چیزها در آن کنند.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲۱

چشمه را دید که آب از سر آن کوه می‌جوشید، و بدامن آن فرو می‌رفت، پس چون بسیاری از آن آب بدید آمد، و آن موضع را بغایت خوش یافت، بفرمود تا بدان موضع نزول کردند، و از آنک کسی از پس او آید ایمن شد. بعد از آن سر و تن بنشست، و مجلس شراب ساخت، و بفرمود تا اسباب آن مهیا کردند، و ملهیات «۱» و مشتهیات «۲» از انواع لهو و لعب، اصناف اسباب طرب و فرح بمجلس خود دعوت کرد، و حاضر کردانید، و بدین چشمه بنشست و با اصحاب شراب خورد، و مجلس او را بانواع ریاحین پر کردند.

افریدون گفت که: این ریاحین اصحاب حرب نیست، و مناسب حال ایشان نیست.

پس بفرمود تا آن سرها که از اصفهان آورده بودند، برابر او بنهادند، و گفت بزبان عجم: هرائید خرن افرینان سر.

یعنی: مجلس خود را بسرهای شجاعان و دلیران و ابطال «۳» بیارائید، و ساخته کردانید.

پس چند روز آنجا مقام «۴» کرد، و بفرمود تا بر آن چشمه شهری بنا کردند؛ با آتشکده، و آنشهر را نیان سر نام نهادند، بسبب قول اردشیر که گفت: هرائید خرن افرینان سر، پس تخفیف کردند و گفتند: نیاستر.

هراسکان: آنرا افراسیاب- ملک ترک- بنا کرده است، آنکاه که بر ایران شهر «۵» غالب شد، و برو غلبه کرد.

هللیل: هللیل بن قاسان آنرا بنا کرده است.

(۱). اسباب لهو.

(۲). آنچه اشتها را می‌افزاید.

(۳). ابطال: جمع بطل، شجاع و دلیر.

(۴). مقام: اقامت گزیدن.

(۵). کنایه از سرزمین ایران.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲۲

آران «۱»: آنرا آران بن قاسان بنا کرده است.

انوشاباد «۲»: این دیه را از بهر آن بزدین نام کردند، که یکی از آکاسره «۳» بدان ناحیت بگذشت، بچشمه که آنجاست فرود آمد، آن چشمه و موضع را خوش یافت، بفرمود تا بدانجا دیه بنا نهادند، و انوشاباد «۴» نام کردند.
فین «۵»: آنرا بشتاسف «۶» بنا کرده، در آن وقت که با ارجاسف «۷»-ملک ترک- کارزار کرد،

(۱). از آبادیهای حومه شهر کاشان می‌باشد که امروزه تبدیل به شهر شده است، و در فاصله ۲۵ کیلومتری شرق کاشان قرار دارد. و نام آن، و نام روستاهای تابعه آن به تفصیل در «کتابچه تفصیل احوالات دار المؤمنین کاشان» در ضمن کتاب «قم‌نامه: ص ۲۹۶» آمده است.

(۲). این روستا امروزه به نام (نوش‌آباد) معروف است، و جزو توابع کاشان بشمار می‌رود، و نام آن و آبادیهای تابعه آن به تفصیل در «کتابچه تفصیل احوالات دار المؤمنین کاشان» در ضمن کتاب «قم‌نامه: ص ۲۹۶» آمده است.

(۳). آکاسره: جمع کسری، معرب خسرو.

(۴). در (فرهنگ پهلوی: ص ۲۵) آمده است: انوشک an-os-ak: انوشه، جاویدان، بی‌مرگ.

بمعنی خوش و خرم و خوشحال باشد.

(۵). از آبادیهای مشهور حومه کاشان می‌باشد، که در شمال غربی شهر قرار دارد، و از دیرباز قریه فین و چشمه آن مورد توجه پادشاهان و امرا و مردم بوده است «بلدان الخلفه الشرقيه»:

ص ۲۴۴ ترجمه عربی». در «کتابچه تفصیل احوالات دار المؤمنین کاشان» در ضمن کتاب «قم‌نامه:

ص ۲۸۲» نام فین آمده است، و آن را دو قریه دانسته که از چشمه فین مشروب می‌شوند، (و سلاطین صفویه در آنجا عمارت دلگشا و باغات باصفا ساخته‌اند، و در کنار باغ آنجا خاقان خلد آشتیان فتحعلی شاه قاجار عمارتی سلطانی بنا کرده است که خیلی تعریف دارد)، و در همین بنا میرزا تقی خان امیر کبیر به قتل رسید.

(۶). احتمالاً مقصود گشتاسب هخامنشی، پدر داریوش هخامنشی است.

(۷). ارجاسف: معرب ارجاسب، نام نیره افراسیاب است، که در توران پادشاهی کرد، و در روئینه دژ مسکن داشت، و چندین پسر گشتاسب کشته بود، و سهراب پدر گشتاسب را که ترک پادشاهی کرده در بلخ عبادت مشغول بود بقتل در آورد. عاقبت اسفندیار بن گشتاسب روئینه دژ را گرفته ارجاسب را کشت (لغت‌نامه دهخدا: ماده ارجاسف).

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲۳

و کاریزهای آن دیه را باشارت جم ملک بیرون آورده‌اند، و بسیار آب‌اند، و این دیه از قاسان اصفهان است.

ابروز «۱»: هیثم روایت کند از عمر کسری، که او گفت که:

«این دیه را ویروز «۲» بن یزدجرد بنا کرده است، آنکاه که روی بهیاطله آورده بود، و قصد ایشان کرد، و این دیه را بنام خود نام نهاد، پس بمرور ایام گفتند ابروز».

راوند «۳»: این دیه را راوند اکبر بن ضحاک بیوراسف بنا کرد، و بدان نزول فرمود.

و کویند که: بیب بن جودرز «۴»- که آبه را بناحیت ساوه بنا کرده است- این دیه او بنا کرده است. و بیب جون خواست که بحضرت ملک رود، از جی اصفهان بیرون آمد، و براوند نزول کرد، و از آنجا رحلت کرد و به آبه نزول فرمود.

راوی کوید که: بنا و عمارت راوند و آبه بس بیکدیگر مانده است.

و این روایت اخیراً صحیح‌تر و روشن‌تر است.

قلعه هنزفر:

این قلعه بر کوهیست که معروف و مشهورست بدین اسم، بنزدیک سسه و وراز آباد،

(۱). امروزه از موقعیت جغرافیایی آن اطلاعی نداریم، و نام آن نیز در «کتابچه تفصیل احوالات دار المؤمنین کاشان» نیامده است.

(۲). احتمالاً تلفظ پهلوی فیروز است.

(۳). از آبادیهای مشهور حومه کاشان، که امروزه در شمال شرقی شهر قرار دارد، و از دیرباز موقعیت و جایگاه آن نزد جغرافی دانان

معروف بوده است، یاقوت در معجم البلدان می گوید:

(راوند: بفتح الواو، و نون ساکنه، و آخره دال مهملة: بلیدة قرب قاشان و اصفهان. قال حمزة:

و اصلها راهاوند، و مضاه الخیر المضاعف...)، علماء و دانشمندان متعددی از این شهر برخاسته‌اند که مشهورترین آنان قطب

راوندی می باشد.

(۴). معرب گودرز.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲۴

و این قلعه آن قلعه‌ایست که چون ارجاسف- ملک ترک- بر مملکت بشتاسف- ملک عجم- غلبه کرد، بشتاسف درین قلعه رفت و

حصار کرد، و حصن و حرز «۱» خود ساخت.

راوی گوید که: ابو موسی اشعری، بر دست بعضی از رئیسان لشکر خود، رستاق قاسان بجنک فتح کرد.

و نیز گویند که: نفس کاشان نیز ابو موسی اشعری فتح کرده است.

فراهان «۲»: فراهان بن همدان بنا کرده است.

اسکن «۳»: براذر او رکن بن همدان آنرا بنا کرده است.

فارسه «۴»: فارس بن فراهان آنرا بنا کرده است.

بهبوداناباد «۵»: بهبود بن همدان آنرا بنا کرده است.

ولاشجرد «۶»: ابن مقفع گوید که: این دیه بلاش بن فیروز بنا کرده است.

(۱). پناهگاه.

(۲). این شهر در منتهی الیه مغرب حدود کاشان قرار داشته است، و امروزه ضمن حوزه اداری استان مرکزی داخل شده، در «کتابچه

تفصیل احوالات دار المؤمنین کاشان» در ضمن کتاب «قم‌نامه:

ص ۳۰۰» نام آن آمده است، و درباره آن می گوید: (قریه‌ای است به غایت کوچک، بیلاق خوبی است، تا شهر کاشان هفت فرسخ

است، و در وسط سه کوه واقع است)، و یاقوت در «معجم البلدان» یکبار با نام فراهان (من رساتیق همدان)، و یکبار دیگر با نام

فرهان (بالفتح ثم السکون، ملاحه فی رستاق همدان...) از او یاد کرده.

(۳). نویسنده تاریخ قم در (فصل دوم- در خراج قم) این قریه را از رستاقهای فراهان شمرده است.

(۴). همان.

(۵). همان.

(۶). نویسنده تاریخ قم در (فصل دوم- در خراج قم) این قریه را از روستاهای رستاق فراهان شمرده است، و ضبط نام آن را در (باب

دوم- فصل سوم (والاشجرد) و (ولاشجرد) آورده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲۵

جوخواست «۱»: این دیه را جوخواست بن خراسان بنا کرده است، و بنام خود باز نهاده.

بورقان «۲»: بوران دختر کسری آنرا بنا کرده است.

ولانجرد: والان بن فراهان اکبر بنا کرده است.

وارود «۳»:

راوی گوید که: این موضع بیابانی بوده است، و زنی گوسفندانرا بذین بیابان می‌جرانید، و کودکی خرد با خود همراه داشت، گرگ

آن کودکی را برگرفت، و روی در بیابان نهاد، آن «۴» زن در پی کرک می‌دوید، و فریاد و افغان می‌کرد، و بزبان عجم می‌گفت:

وارودا، یعنی: واپسرا، و رود بزبان عجم کودکی بود.

پس این موضع را از برای این وارود نام نهادند.

رستاق طبرش «۵»: روایتست از ابن مقفع که ضیعتهای «۶» آنرا طبرش بن همدان بنا کرده است، و بعمارت آن فرموده.

(۱). نام این روستا در (فصل سوم- از باب دوم) کتاب تاریخ قم جزو روستاهای رستاق فراهان آمده است.

(۲). همان.

(۳). در نسخه اصل این نام بدین گونه نوشته شده است: وا- رود.

(۴). در نسخه چاپی: و آن.

(۵). رستاق طبرش (که امروزه تفرش تلفظ می‌شود) یا طبرس، در جنوب غربی قم قرار دارد، و در گذشته بر طبق تقسیم‌بندی

دیوانی جزو بلوکات قم بشمار می‌رفته است، در «کتابچه طوایف و ایلات دارالایمان قم» در ضمن کتاب «قم‌نامه: ۷۵» آمده است:

(تفرش و فراهان و دیار اسحاق- که الآن دهات خلج خوانده می‌شود- جزو جمع قم بوده).

(۶). جمع ضیعه به معنای سرزمین.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲۶

ساوه و آبه «۱»: از بعضی متقدمان «۲» حکایت است که: آبه دریائکی بوده است، یکی از پادشاهان عجم اتفاقاً که بر آن بگذشت،

در جوانب آن دریاچه صیدن «۳» کردن خوش یافت، بفرمود تا آن آب را بکشادند، و کوشکی بدان موضع بنا کردند، و ببالای آن

برآمد، آثار کهنه و قدیمه دید، گفت: این نشانها و علامتها و اثرها چیست؟

یکی از حاضران گفت بزبان ایشان: خد بود، پس آنموضع را بود نام نهادند، و تا بدین وقت آبادان است.

و برقی از بعضی رواة عجم حکایت کند، که:

«اول موضعی که از مواضع و رساتیق ساوه و حوالی آن بنا نهادند آبه بود، و بیب بن جودرز آنرا بنا کرده است. و سبب بناء آن آن

بود که، کیخسرو بدانجا رسید، و آن دریاچه بود، و در موضع و جای آبه، [آبی] «۴» پاکیزه و صافی بود، بدان آب فرود آمد، و

بزبان عجم گفت که: بدین آب سا ای فاستی،

یعنی: این آب محتاجست بسایه و بنایی و عمارتی، پس آبه را بقول کیخسره که گفت آب، آبه نام کردند.

و کویند که: بیب بن جودرز از کیخسره خواست که بدانجا عمارتی کند، و بنائی

(۱). آبه/ آوه از رستاقهای کهن و مشهور میان قم و ساوه، جزو حوزه بخش جعفرآباد شهرستان ساوه است، و در حدود ۳۰

کیلومتری مغرب قم بر کنار زرینه‌رود خشکیده قرار دارد. و امروز دهستانی است که جاده قم- آوه- ساوه از میانه آن می‌گذرد، و تپه‌های باستانی متعدد و چند بقعه پیرامون آن قرار دارد. به گفته دکتر پرویز اذکائی (ساوه‌نامه: ۱۲-۱۵) نام «آوه» پیشینه کهنی دارد، و به دورانهای مادی باز می‌گردد، و در واقع آوه تحریف شده «آباخینه» یا «آباکینه» یونانی، و «اباکه» یا «اپاکه» و «آواکته» باستانی مادی است.

(۲). پیشینیان.

(۳). در نسخه (۲) و (۳): بناکردن، و در نسخه چاپی: صیدکردن.

(۴). افزوده از نسخه (۲) و (۳) و چاپی.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲۷

نهد، کیخسره او را دستوری «۱» داد، پس بیب قریه آبه بنا کرد؛ باذن و اجازت کیخسره.

و کویند که: جون بیب بن جودرز «۲» در صحبت کیخسره از بلاد ترک باز کردید، در صحرائی بلند از صحاری و مواضع قم فرود آمد، و بدان صحرا هیچ عمارتی و بنائی نبود، پس بیب آبه را بنا کرد، و میلاد بن جرجین، میلادجرد.

و بعضی دیگر کویند که: ابتداء بنای رستاق ساوه، در ایام کیخسره بود، و آن چنان بود که جون کیخسره بهمدان فرود آمد، و همدانرا زینستان ایران شهر نام بود، یعنی خزینه سلاحها و مالها «۳»،

و این همدان را بمالی معین از آل کردام «۴» ستده بودند، و هیچ کس دیگر را با آن کاری نبود.

و مراد از آل «۵» کردام، رستم بن کردام است، و او را سی و دو برادر بوده‌اند.

راوی کوید که: در آن روزگار بجبال «۶»، بغیر از همدان و ری و اصفهان، شهری دیگر نبوده است.

(۱). فرمان.

(۲). گیو بن گودرز از خاندانهای حکومتگر پارتی.

(۳). در «همدان‌نامه: ص ۵۴» آمده است: روایات قدیم حاکی است که همدان بزرگترین شهر کوهستان بود، چنانکه سه (چهار) فرسنگ درازنایی آن از دامنه کوه الوند بود، تا دهکده‌ای که بدان «زینوآباد» گویند، که به معنای «زرادخانه» باشد، که ظاهراً همانجایی است که شاهان عهد باستان- و از جمله داریوش هخامنشی- سلاح و مهمات نظامی را در آنجا ذخیره داشتند.

(۴). از خاندانهای پارتی اشکانی که اعضای این خاندان (بهمراه سه خاندان دیگر که عبارتند از:

جلین جمکرانی، گودرز (گوتراس)، میلاد (مهرداد- میتراوات) روستاهای میان قم- ساوه را آباد کرده‌اند (همدان‌نامه: ص ۱۳۴).

(۵). خاندان، طایفه.

(۶). مقصود از جبال، منطقه کوهستانی مغرب ایران که محدوده کردستان تا ایلام و اصفهان و قم و ری را شامل می‌شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲۸

پس چون کیخسره از همدان برخاست، و بجانب فراسیاب عزیمت کرد؛ در طلب خون پدرش سیاوش، چون بزرقار «۱» رسید- و این بزرقار «۲» بزبان عجم اسفید «۳» نام بود- نظر کرد با ساوه و قم، و در آن حال هر دو دریا یکی بودند، پس کیخسره بفهلوی «۴» مثل زد و گفت:

خدش درمان برم افش بوشام‌بذش کسخر کرام ماوش در نشانان.

و جون بیب بن جودرز از کیخسره این فهلوی بشنید، و بیب بنزدیک او فرود آمده

- (۱). در اصل «زرقار» ضبط شده است، لیکن در چندین موضع دیگر از تاریخ قم با ضبط «زرقان» آمده که ظاهراً همین صحیح است، و از روستاهای طسوج ساوه بشمار می‌رود، و واقعه مذکور در تاریخ قم که حرکت کیخسره باشد، میان قم و ساوه بوده است.
- (۲). در اصل آمده است: (و این زرقاق بزبان عجم ...) که ظاهراً خطای ناسخ است در ضبط نام زرقان.
- (۳). در اصل: «اسبقده» ضبط شده است، و صحیح آن «اسفید» است، چنانکه نویسنده تاریخ قم در (فصل دوم از باب دوم) هنگام یاد کرد (طسوج جبل از طسوج ساوه) از این آبادی یاد می‌کند.
- (۴). مراد از اصطلاح «فهلویات» یا «فهلوی» در متون کهن فارسی، دو بیتی‌ها و قطعات منظوم و کلمات قصار و مثالهای مأثور یا کلمات منثور است، حمزه اصفهانی (متوفای حدود سال ۳۶۰ ق) گفته است که سخن ایرانیان باستان بر پنج زبان روان می‌گردید که عبارتند از: پهلوی، دری، پارسی، خوزی، سریانی، اما پهلوی سخن پادشاهان در نشست‌هایشان بدان روان می‌گردیده، و آن زبانی است منسوب به «پهله»، و این نامی است که بر پنج شهر گذارده می‌شود: اصفهان، ری، همدان، ماد نهاوند و آذربایجان، لیکن شیرویه بن شهردار همدانی (متوفای ۵۰۹ ق) شهرهای پهلویان را هفت شهر: همدان، ماه سبدان، قم، ماد بصره، صیمره، ماد کوفه، و کرمانشاه دانسته است. باید گفت که فهلویات قدیم شهرهای «پهله» را هرگز نباید از مقوله ادب عوام دانست، زیرا در دوران اسلامی (تا سده ۸ ق) فهلوی همچنان زبان مشترک و متداول بین مردم آن نواحی بوده، و گویش خاص نیز کما بیش فهلوی بوده است. و اساساً فهلوی گویش ویژه مردم مغرب و جنوب غربی ایران زمین، در مقابل گویش «دری» که ویژه مردم مشرق و خراسان می‌باشد بوده است. (مقاله «زبان کهن همدانی» نوشته پرویز اذکائی در همدان‌نامه ص: ۳۲۷-۳۲۸)

تاریخ قم، متن، ص: ۲۲۹

بود، پسر خود بیژن را گفت:

ای پسرک من، سخن و کفتار ملک شنیدی، اینجا بباش، و این آبرا بکشای.

راوی گوید که: در آن روزگار هیچ مردی قوی‌تر و داناتر، و بعلم‌شنا و استادتر از بیژن نبود، پس بیژن از پذیر و ملک باز پس استاد، و آنجا بماند، و دو خیک را بیاد پر کرد، و درهم بست، و بر آن بنشست «۱»، و در آن دریا رفت و تا بمیان آب برفت، و کرد بر کرد آن بر می‌آمد، و شناو می‌کرد، تا آنکه که جای کشودن آب بدانست و بیافت، پس قنّاء آن قومشانرا «۲» بر آن بداشت، و بکشودن آن آب امر کرد. و ثقات «۳» و اهل اعتماد، از وکلا و نواب و معماران بر سر ایشان بازداشت، تا آن آب را بجانب ناحیت خوی «۴» بکشادند و روان کردند، و بعد از آن بیژن در عقب پذیر و ملک بیامد، و بذیشان پیوست، و از آن قصه ملک را خبر نکرد و آگاهی نداد، تا آنکه که کیخسره به فراسیاب ظفر یافت و او را بکشت، و شهر او- که معروف و مشهورست بزبان عجم بوهشت کنک- خراب کرد، و رستم بن دستانرا و جمعی از اسپهزده «۵» با او آنجا بکذاشت، و خود چون برسید بموضعی که آنرا التویه گویند- از ناحیت خوی- بر اندرون ساوه و آبه مشرف و مطلع شد، پس یافت آن ناحیت را که از آب خشک بود.

پس کیخسره بیب بن جودرز را گفت: من چیزی ازین عجیب‌تر ندیدم، من این موضع را پر آب بکذاشتم، و اکنون خشک شده است!؟

بیب ملک کیخسره را گفت: یاد داری ای ملک، که چون بقریه اسفند «۶» رسیدی مثل

(۱). در نسخه چاپی: نشست.

(۲). قومش: (یا کومش) به معنای مقنی (لغت‌نامه دهخدا: ماده قومش).

(۳). مردان درستکار و راستگو.

(۴). مقصود خوی رازی است که از روستاهای جنوب ری بوده است.

(۵). اسپهبد یا اسپهبد یا سپهبد در «صحاح الفرس» آمده است: سپهسالار و سر لشکر و امیر باشد.

(۶). در اصل: اسبفد.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۳۰

زدی، که چون حق سبحانه و تعالی ترا ظفر دهد بفراسیاب، و مظفر و منصور باز کردی، این آبرا بکشائی، و این موضع را عمارت کنی، چون من این فهلوی از تو بشنید، بنده تو بیزن را وصیت کردم به کشودن این آب، حق سبحانه و تعالی بدولت تو او را توفیق داد، و او را راه نمود بکشودن این آب.

پس چون ملک سخن بیب بشنید شادمانه کشت، و خرم شد، و فرح افزود، و بیزنرا بدعائی خیر یاد کرد و ثنا گفت، [و در حق او این فهلوی، گفت:

خزه دی بهاکش تو پورزاده‌افرنک الشتر تمامی نحیره یوم «۱»] و چهار خلعت فاخر، و چهار اسب با زین و لکام از طلا، و مکمل بجواهر و لاءلی، و چهار شمشیر با کمر زرین، کیخسره به بیزن بخشید، و از نواحی خراسان و جرجان چندین مواضع با قطاع بدو داد.

بعد از آن کیخسره، امرا و اسپهزده را بزبان عجم گفت که: هر کسی سایه بگیرد، یعنی هر یکی از شما موضعی فرا گیرد، و عمارت کنید، پس هر یکی ازیشان ناحیتی فرا گرفتند، و بدان بنا نهادند.

و بیب بن جودرز از میان ایشان بیرون آمد، تا بچشمه که آنرا پرآف می‌گویند- یعنی بسیار آب- و بدان چشمه آبه بنا نهاد، و بواسطه بسیاری آب آن چشمه، آبه را آبه نام «۲» نهاد، و بدان دو کوشک بنا نهاد، و سه کاریز آب بیرون آورد:

یکی را: ورزاجرد.

و یکی را: وروجرد.

و یکی را: وادی «۳» ویده و اسفندق نام کرد.

(۱). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

(۲). در اصل: بنا، و در دیگر نسخه‌ها: نام.

(۳). دشت.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۳۱

و جوئی که آنرا ماذق می‌گویند از رودخانه، [که معروف است به وفریان بدان روانه کرد.

و گویند که: آن مواضع که بدان کوشک أسفل که «۱»] بنا نهاده‌اند از آبه، و مسکن خواص لشکر، و جای بازستن اسبان بوده است، که معد «۲» و ساخته کردانیده بودند، و آماده کرده از برآی دشمن، چون خروج کند بر ایشان، و قهر کند ایشانرا، یا بشب ناکاه بر ایشان شبیخون کند.

و برقی در کتاب بنیان آورده است، که:

می‌گویند فرعون از آبه بوده است، و هر کس از اهل آبه که تو او را بینی، سرخ‌روی و أزرق «۳» چشم، بدان که او از نسل فرعون است!

و همچنین برقی کوید، که:

سرای فضلوویه متطّب «۴» در آن، از سرآی فرعون بوده است، و سرای و مسکن فرعون از دروازه وزوا بوده، تا دروازه بنان بن موسی.

قردین:

راوی گوید که: ملک کیخسره چون بکوه اندس و ماهین «۵» رسید، دیه قردین بنا نهاد، و او را قردین از برای آن نام نهادند، که ملک کیخسره عمله و بنا آن خود را روزی

(۱). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

(۲). آماده شده.

(۳). ازرق: آبی.

(۴). متطبب: طبابت کننده.

(۵). بخش کوهستانی همدان به نام ماهین (یا جبال) می‌باشد، یعقوبی در تاریخ یعقوبی میزان خراج «ماهین» و همدان را در زمان معاویه حدود چهل میلیون درهم آورده است (همدان‌نامه):

(۹۰)، در تاریخ قم نیز یک بار (در فصل ششم از باب اول) از کشتن اردشیر، ملک ماهین پس از کشتن ملک همدان، و بار دیگر (در فصل متعلق به آمدن عرب به قم) از فرار اشعریان از کوفه و نزول آنان به ماهین سخن گفته است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۳۲

گفت: کردید این «۱».

و بدین دیه ایوانی و درگاهی بزرگست و مشرف «۲»، و اساس آن از سنک و کچ است، و باجر و جص «۳» طاق آن بسته‌اند، و آجرهای آن بنرجات «۴»، بعضی را در بعضی برده‌اند، همچو دندانها. و این عمارت و بنا بزرگترین عمارتها و بناهای عجم است و بدین ناحیت، پس از ایوان مدائن «۵»، و اساس آن از روی آب در قعر زمین بسنگ برآورده‌اند، و این ایوان

(۱). یعنی این دیه مدت‌ها (گردید این) نامیده می‌شد، و به مرور زمان گردین، و سپس معرب گردید و گاف آن به قاف تبدیل و قردین شده است.

(۲). از موقعیت جغرافیایی چنین کاخ باشکوهی آگاهی دقیق در دست نداریم، گر چه احتمال می‌رود این ایوان و کاخ طاق بستان، و یا به احتمال قویتر معبد آن‌هایتا باشد که بازمانده‌های ستونهای سنگی آن در شهر کنگاور می‌باشد، و درباره شکوه و عظمت آن در منابع تاریخی سخن فراوان رفته است (نگاه کنید به: همدان‌نامه: ص ۵۲، ۶۳).

(۳). جص: گچ.

(۴). نرجات:؟.

(۵). ایوان مدائن یا طاق کسری، که در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر بغداد، و در شهری به نام (مدائن) یا (سلمان‌باک) قرار دارد. در نوروز سال ۱۳۸۳ شمسی از این بنا دیدن کردم، و تنها بازمانده کاخ ساسانی، تاق عظیم و مرتفع آن، و شکاف گشاد و عریض سقف تالار در ضلع جنوبی ساختمان می‌باشد، و دیگر بخشهای آن همگی از میان رفته است، آنچه در این بازدید جلب توجه نمود، یکی آن که کلیه تاسیسات و دیوارهای حفاظتی پیرامون محوطه کاخ به غارت رفته بود، و دیگر آن که دو گروه از کودکان را مشاهده کردم که به بازی مشغول بودند، گروهی بر سقف مرتفع تالار، و گروهی دیگر در محوطه زیرین تاق. و در نزدیکی دیوارهای غربی تالار (که طبق معمول باید جایگاه تخت و شاه‌نشین بوده باشد) گله‌ای از گوسفندان به استراحت عصرانه پس از چرای روزانه مشغول بودند!! ابن ابی الحدید مدائنی (متوفای ۵۶۷ ه) که خود از اهالی مدائن است، در (شرح نهج البلاغه) روایت می‌کند: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام به سوی جنگ صفین می‌رفت به مدائن رسید، و در گوشه‌ای از تالار آن نماز

بجای آورد، آنگاه در پاسخ یکی از یاران خود که در توصیف

تاریخ قم، متن، ص: ۲۳۳

بر آن بنا نهاده‌اند. و بر راست و چپ، و کرد بر کرد آن خانها و حجره‌ها از آجر و کچ بنا نهاده‌اند، و اکثر آن مندرس و نابدید شده، و آثار و علامات آن ایوان باقی‌اند.

و گویند که: این ایوان از ایوان مدائن، بروزگاری دراز، قدیمتر و کهنه‌تر است.

اندس «۱»:

ایضا کیخسره «۲» بنا کرده است. و سبب آن بود که، روزی او بصید بیرون آمد «۳»، و بکوه اندس رسید، دابّه «۴» او برمید، اصحاب خود را گفت که: دابّه من برمید، برین کوه بروید، و تفحص کنید، و بجوئید.

اصحاب متفرّق شدند، و دابّه را طلب می‌کردند، پس درین میانه در موضعی که آنجا بود، و آنرا سوذره گفتندی - یعنی بربان عجم سه راهه - دیوی را دیدند، برو ظفر یافتند، و به پیش کیخسره آوردند. کیخسره آنرا در آن موضع بکشت، پس آذینها بستند، و برکتها «۵» نشستند، جناح رسم و عادت ایشان بود در اوقاتی که بر دشمن ظفر می‌یافتند، و جامه‌آئی سفید بپوشیدند.

کیخسره در خلوتخانه که از برای عبادت و طاعت جهت او ساخته بودند بنشست، و حق سبحانه و تعالی را پرستش کرد، و شکر گفت. چون از آنجا فارغ شد، خدمتکارانرا

ذلت سازندگان کاخ به شعر یکی از شعرای عرب تمثیل جسته بود، فرمود: بهتر آن است که این آیه را تلاوت کنی: (کم ترکوا من جنات و عیون و کنوز و مقام کریم...). هنگام بازدید از این کاخ مکررا این آیه شریفه و قصیده جاودانه خاقانی را از خاطر گذراندم:

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

(۱). در نسخه (۲) و (۳): اندیس.

(۲). در نسخه چاپی، همواره (کیخسره) با ضبط (کیخسرو) آمده است.

(۳). در نسخه چاپی: آمده.

(۴). دابّه: چهارپا، اسب.

(۵). در صحاح الفرس آمده است: برگ: ساز و مهمانی و مانند آن باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۳۴

گفت: چه دارید؟، یعنی از برده با شما چیست؟

گفتند: قوم و مردم دیلم. کیخسره گفت: از بهر ایشان اینجا بنائی نهید، و آنرا مه اندیش نام کنید.

و این سخن در وقت رمیدن دابّه او اشتقاق کرده‌اند، و از آنجا گرفته‌اند.

و از حق سبحانه و تعالی درخواست کرد، که آن آب را مبارک و میمون و بسیار کرداند، بدین عبارت که: سوذیمنه باد این آب آفر همه جهان.

و آن روز روز تیر «۱» از ماه تیر بود، و از آنروز باز رسم و عادت شده است که بدان آب - و آب دیگر چشمها درین روز - غسل کنند.

بعضی دیگر «۲» روایت کرده‌اند در بناء اندس، که:

(۱). در کتاب «گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان: ص ۶۴۷ و ۶۶۱» آمده است: (جشن تیرگان:

یکی از پراهمیت‌ترین اعیاد، و سرشار از سنت‌ها و آیین‌ها و رسوم بوده است. این جشن در روز سیزدهم از ماه تیر، که تیر روز نام داشت برگزار می‌گشت، و به نام جشن آبریزگان، یا اسم‌هایی در این حدّ و معنی مشهور است. برای برگزاری و وجه تسمیه این جشن علل بسیاری ذکر کرده‌اند، مهم‌ترین این علل خاطره تجاوز افراسیاب و تورانیان به ایران است در زمان منوچهر شاه پیشدادی. علت دیگری که برای برگزاری این جشن که با شادی و آب‌پاشی همراه است، مربوط به دوران کیخسرو می‌شود، در موقعیتی ویژه کنار چشمه‌ای کیخسرو بیهوش می‌شود، یکی از سردارانش از آب چشمه به چهره وی می‌افشاند، شاه به هوش می‌آید. این حادثه به صورت و گونه‌ای مقدس روایت شده، و از آن هنگام به بعد به خاطره آن روز، مردم کنار رودها و چشمه‌ها و برکه‌ها با شادمانی به هم آب می‌پاشند. ابو ریحان بیرونی نیز به تفصیل درباره این جشن و علل آن سخن رانده است).

(۲). ظاهراً مقصود نویسنده تاریخ قم از (بعضی دیگر)، همانا أبو ریحان محمد بن أحمد بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ ه) است که در «الآثار الباقیه عن القرون الخالیة ص ۲۷۰» در فصل (القول علی ما فی شهر الفرس) آورده است: «تیرماه: و الیوم الثالث عشر منه، و هو «روز تیر» عید یسمی «التیرکان» لاتفاق الاسمین، و له سببان ... و السبب فیہ: أن کیخسرو لما انصرف من حرب تاریخ قم، متن، ص: ۲۳۵

ذکر آتشکده بهرام

«جون کیخسره از جنگ فراسیاب باز کردید، بناحیت ساوه کذر کرد، و بکوهی که مشرفست بر ناحیت ساوه برآمد، و بچشمه که بر آنجاست تنها از لشکر فرود آمد، ناکاه از آن موضع جئی را دید ازو بترسید و بیهوش شد، درین میان یکی از اصحاب او بر حال او واقف شد، و جون او از هوش باز آمد، گفت بزبان عجم: ای ملک مه اندیش- یعنی مترس- و رشاشات «۱» آب بر روئی او می‌ریخت، تا آنکاه که کیخسره تمام با هوش آمد، اصحاب خود را بزبان عجم گفت که: او زنید، یعنی کارزار کنید، و بکشید این طائفه را.

پس اصحاب بهرام «۲» بریشان حمله کردند، و ایشانرا مجموع بکشتند، پس آن موضع را اوزان نام نهادند، بسبب سخن بهرام که گفت: او زنید، پس بمرور ایام گفتند: خوزان.

و نام این دیه اول، شاه شهرستان بوده است، پس چون ایشانرا مجروح کردند بجراحات بسیار، بهرام باز کردید، و اصحاب خود و آنکسانی را که بحضرت او بودند بفرمود، تا هر یک سپر خود بخاک پر کردند، و آوردند تا بدان چشمه بریختند، و بیائها «۳»

افراسیاب، اجتاز فی هذا الیوم بناحیه ساوه، و صعد الجبل المّطل علیها، و نزل علی عین ماء منفردا عن معسکره، فترایا له الملك، ففرع و اغمی علیه، و وافق ذلك وصول و یجن بن جودرز الیه، و قد أفاق، فرش علی وجهه من ذلك الماء، و أسندها الی صخرة هناک، و قال له:

أيها الملك ماندیش- ای لا تخف- و أمر ببناء قرية العین، و سمّاها مه‌اندیش، فحخّف و جعل «اندیش»، و جرى رسم الاغتسال بهذا الماء.

(۱). رشاشات: جمع رش، آب پاشیدن را گویند.

(۲). مقصود بهرام بن گودرز است، که خاندان گودرز اصفهانی یکی از ملوک الطوائف پارتی سرزمین جبال در دوران کیخسرو بوده‌اند، و در شاهنامه اشاره‌ای به وقایع و جنگهای این خاندان شده است. گودرز دارای سه فرزند به نامهای: ولیس (- و لوکس /

ولاش/ بلاش)، گیو، بهرام بوده است، و هر یک از این فرزندان و نوادگان گودرز روستاهایی را ساخته و یا آباد کرده‌اند، و بعضا به نام خود ایشان معروف و مشهور است. (همدان‌نامه: ص ۶۷).

(۳). جمع پا.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۳۶

بینباشند، و بعد از آن بفرمود تا کچ و آجر آوردند، و آنرا محکم کردند، و با زمین برابر کردند، و بعد از آن بفرمود تا آتش کده آنجا بنا نهادند، و سورین قمی «۱» را امر کرد تا آن آتش که بقم بود، بدان موضع آورد، و بدان آتش کده برافروختند، و آن آتش از جمله آتش مهرین بود.

و کویند که: این آتش پیش بهمن بن اسفندیار مدّت حیوة «۲» او می‌افروختند، و نمی‌گذاشتند که بمیرد و بنشیند. و کویند که: آتشی ملوک هرگز نشانده‌اند.

و جون بهمن [بن] اسفندیار را وفات نزدیک رسید، اصحاب خود را گفت بزبان عجم: این آتش را مهر «۳» دارید.

و کویند که: «سبب خشنودی بهرام از آن آتش، آن بود که بهمن مردی غیور و ذو سطوه «۴» بود، و ملوک را بیطش و قوت خود قهر و قمع کردی. یکی از ملوک در دفع او حیلت

(۱). نام «سورین قمی» دو بار در تاریخ قم آمده است، درباره او اطلاعاتی در منابع تاریخی نیامده است، و احتمالا او آتش بان آتشکده قم در دوره بهرام بوده است، و واژه یا نام سوری یا سورین فارسی (مثل چهارشنبه سوری) در پهلوی به گونه «سوریک» صفت است، چون سور به معنای سرخ و «ایک» پسوند صفت می‌باشد، به معنای سرخ و سرخ‌رنگ است. نام «سورین قمی» در هر دو بار که در تاریخ قم آمده است به مناسبت دستور بهرام به انتقال بخشی از آتش آتشکده قم - که به «آتش مهرین» شهرت داشته - به آتشکده نویناد خوزان می‌باشد.

اما آتشکده قم که در اینجا بدان اشاره شده، آتشکده‌ای بوده است در دیهی به نام مزدجان/ مزدیجان (خیابان شاه جعفر کنونی در غرب رودخانه قم، به موازات خیابان امام خمینی)، که به نظر می‌رسد از اهمیت والایی نزد پادشاهان ساسانی برخوردار بوده است. این آتشکده کهنه و دیرینه دری از طلا- داشت، و تا قرن سوم هجری برپا بود، و در سال ۲۸۸ هجری به دست بیرون ترک امیر قم ویران گردید. داستان ساختمان و ویرانی این آتشکده در تاریخ قم، در باب (ذکر بعضی از آتشکده‌های ناحیت قم) به تفصیل آمده است.

(۲). حیات و زندگانی.

(۳). در صحاح الفرس آمده است: مهر: به معنای عشق است.

(۴). ذو- دارای، سطوه- اسم مصدر از ماده سطا، یسطو، سطوا، سطوه می‌باشد، به معنای

تاریخ قم، متن، ص: ۲۳۷

کرد، اژدرهائی «۱» کوچک برگرفت و در حقه کرد، و بانکشتری خود سر آن مهر کرد و بهمن فرستاد، و نامه نوشت بدو که من جوهری قیمتی بتو فرستادم، که من مثل و مانند آن در عالم ندیده‌ام، آنرا بر دست خادم خودم بهدیه بتو فرستادم، و می‌باید که از وزرا و امرای خود کسی را بران اطلاع ندهی، و همچنین رسول «۲» مرا، و بغیر از تو کسی دیگر سر آن حقه نکشاید.

جون رسول با حقه بدو رسید، بهمن کمان برد که چنانچ گفته است همانست، و هم غیر آن نکرد، جون سر حقه بکشاد اژدرها «۳» بر روی او جست، پس آتش بدان اژدرها زبانه زد و بسوزانید، چنانچ از اهل عجم روایتست.

پس ازین جهت بهرام بمحافظت این آتش فرمود، و او را بر دیگر آتشها تفصیل «۴» نهاد، تا شکر نعمت او گزارده باشد، و الله

أعلم.

طسوج [خوزان] «۵»:

راوی کوید که: این موضع بهرام جور «۶» بنا کرده است، آنکاه که از اهل خوزان منهزم شد، و او را بذین نام نهاد. بعد از آن دیگر باره روی بذیشان باز کرد، و بر ایشان ظفر یافت، جناج یاد کردم. آن روز روز عید گرفت، و آن روز رام روز «۷» بود از ماه مهر.

کسی که با قوه قهریه و زور خود دیگران را ذلیل می کند، هم چنین به معنای: زورمند، زورمدار، زورگو.

(۱). در نسخه چاپی: ازدهایی.

(۲). فرستاده.

(۳). در نسخه چاپی: ازدها.

(۴). برتری دادن.

(۵). در هیچ یک از نسخه‌های نام این طسوج نیامده است.

(۶). جور معزب گور.

(۷). رام روز که روز بیست و یکم مهرماه می باشد، و مصادف است با جشن مهرگان بزرگ، یکی

تاریخ قم، متن، ص: ۲۳۸

طخروود «۱»:

همچنین برقی کوید که: این دیه را از برای آن بذین نام نهادند، که بر جای رود و

از اعیاد کهن زرتشتیان که در ماه مهر برگزار می شده، و بدین خاطر به جشن مهرگان نیز مشهور است. و به گفته مؤرخین دو جشن نوروز و مهرگان دو جشن مهم فصلی و طبیعی ایرانیان بوده است، یکی در آغاز بهار و دیگری در آغاز زمستان. نام این جشن برگرفته از نام مهر است که به زعم زرتشتیان، بزرگترین ایزدان است، و در «اوستا» بدان اشاره رفته است. بنا به گفته برخی از پژوهشگران در تاریخ دیانت زرتشتی، جشن اصلی مهرگان باید در هنگامه طبیعی آن (در مقارنه با نوروز) یعنی آغاز پاییز و اول مهر ماه باشد، لیکن چون شانزدهم این ماه نیز روز مهر است، به همین جهت به موجب اقتران دو نام ماه و روز، مطابق معمول جشن اصلی را در این روز گرفته‌اند. این جشن در تمام دوران اسلامی و تا کنون همچنان در میان زرتشتیان متداول و محترم است، و دارای آئینها و تشریفات ویژه خود است، که مهمترین آن قربانی گوسفند می باشد. زرتشتیان در گذشته مهرگان را مطابق تقویم قدیم فارسی در بهمن ماه برپا می کردند، اما در حال حاضر آن را در دهم مهر ماه برگزار می کنند. أبو ریحان بیرونی در «الآثار الباقیه عن القرون الخالیة ص ۲۷۴» می گوید: (و الیوم الحادی و العشرون منه و هو «رام روز»، هو المهرجان العظیم، و سببه ظفر افریدون بالضم حاک و أسره...). لازم به یادآوری است که شیوع برگزاری جشن مهرگان در دوره بنی العباس بگونه‌ای بوده که این جشن از محدوده مجوسیان ساکن در عراق و ایران فرارفته، و به یک جشن عمومی تبدیل گردید، و در دربار خلفاء و امرا نیز برگزار می شد، از این رو نام مهرجان (- مهرگان) تاکنون همچنان در زبان عربی به معنای جشن و جشنواره مورد استفاده است. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به (گاه شماری و جشن‌های ایران باستان: ص ۵۲۲ تا ۵۰۷).

(۱). یکی از روستاهای بخش خلجستان کنونی قم، که در جنوب غربی شهر قم (در مسیر قم - ساوه) واقع است، بخشهایی از این منطقه که امروزه داخل محدوده شهر قم است، پیشتر «وادی اسحاق» نامیده می شده است و در تاریخ قم نیز به همین نام آمده است، روستای «طخروود» که امروزه به نام «تقروود» یا «تغروود» تلفظ می شود در ۵ فرسنگی جنوب غربی قم واقع است، این منطقه در پایان

دوره ساسانی - چنانکه از تاریخ قم برمی آید - بسیار آباد و معتبر بوده است، و سربازان آن در جنگ نهاوند نیز حضور داشته‌اند. در بیرون این روستا بقعه شاهزاده طاهر قرار دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۳۹

سیل واقع شده بود، و بزبان عجم تغارود بود.

و بعضی دیگر گویند، که: معنی آن بزبان عجم ته خرّه است، بسبب آنکه چون این موضع را بنا کردند، اهل طخروود بر بانی آن ببرکت و خیر دعا کردند، و گفتند: بتو خرّه باد، یعنی بر تو مبارک باد.

راوی گوید، که: در اوّل اسلام چهار هزار سوار را، با دیگر خدمتکاران باسفندهان «۱» بکشتند، و هیچکس ازیشان جان سلامت نبرد، الا یکمرد. و این چهار هزار سوار از طخروود بیرون آمدند، و با هر سواری خادمی و سیسی «۲» و خبازی «۳» و طبّاحی بود، و بجنگ مسلمانان آمده بودند بناحیت نهاوند.

و بعضی دیگر گویند، که: بادان «۴» صاحب یمن «۵» از اهل طخروود بوده است، و سراها

(۱). ظاهراً اسفندهان همان روستای اسفندان نهاوند است، شهرستان نهاوند در ۵۰ کیلومتری جنوب همدان قرار دارد، و از شهرهای دوره ساسانی بشمار می‌رفته است، و دارای سه رستاق بوده است که یکی از آنها رستاق اسفندان یا اسفندهان بوده، و در این رستاق در جنگ نهاوند (در سال ۲۱ ه) که به «فتح الفتوح» مشهور است، چهار هزار نفر از سربازان گسیل شده از منطقه طخروود قم در مصاف با لشکریان مسلمان کشته شدند. (همدان‌نامه: ۱۱۲، بلدان الخلافة الشرقية: ۲۳۲ ترجمه عربی).

(۲). مهتراسب.

(۳). نانوا.

(۴). در دوران ساسانی شمال و جنوب عربستان، یعنی سرزمین «حیره» در شمال و «یمن» در جنوب، جزو قلمرو فرمانروایی شاهان ایران بود، و جزو مستعمرات آنان بشمار می‌آمد، و فرمانروایان آن از دو خاندان ایرانی بودند که در آنجا حکومت می‌کردند. فرمانروای یمن از خاندان «باذان» بود، بادان، یا باذان یا «باذام» بن مهران (یا ساسان) بن جرون است، او پس از آن که خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) خرّه خسرو (امیر یمن) را برکنار کرد، در حدود سال ۶۰۰ م امیر یمن گردید، که پس از «وهرز» دیلمی تا ظهور اسلام در صنعاء فرمانروا بود، و گویند اسلام آورد (حدود سال ۱۰ ه)، و پس از درگذشت او بنا به روایتی فرزندش «شهر بن باذان» به حکومت یمن رسید (تاریخ ایرانیان و عربها، نولدکه: ص ۲۴۲، ۳۶۳، ۳۹۸، ۴۱۱، ۵۱۹، تجارب الامم: ج ۱/ ۱۵۶، فتوح البلدان: ۱۱۵، همدان‌نامه: ۸۴ و ۸۵).

(۵). صاحب یمن، کنایه از والی و فرمانروا است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۴۰

و بناهای او بطخروود بذو معروف و مشهورند.

هریسان «۱»:

برقی روایت کند، که: این دیه را دارآیء بن دارا بنا کرده است، و بنام درم خریدکان خود نام نهاده است، و بذین دیه از ممالیک «۲» او یکی را وریسان نام بوده است، دارا گفت که این دیه بنام او نام کنید، پس بمرور ایام تخفیف کردند، و گفتند: هریسان.

و جنین گویند، که: از هریسان چهار هزار جریب انار دانه، بمطبخ کسری بمدائن برده‌اند.

دارستان: دارا بن دارا آنرا بنا کرده است، و آنرا بذین نام نهاده است.

و گویند: بذین دیه درختان بسیار بوده‌اند، بذین سبب آنرا دارستان نام کرده‌اند «۳».

فیستین: این دیه را بهرام بن جودرز بنا کرده است، چون به موضع فیستین فرود آمد، کیخسره ملک او را گفت: کجا فرود آمدی؟ بهرام بزبان عجم گفت: انو که شاه اسبان (۴). پس گفت: اینجا دیه‌ای بنا نه، و آن را فیستین نام کن،

(۱). یکی از روستاهای طسوج خوزان از بلوک ساوه، واقع در جنوب غربی قم، در دشت میان قم و ساوه.

(۲). ممالیک: جمع مملوک به معنای برده زرخرید.

(۳). دار: چوب، درخت، تیر، چوبه دار، بام، سقف (فرهنگ پهلوی: ۱۰۴)، و در برهان قاطع آمده است: دار: مطلق درخت را گویند، و چوبی که دزدان را از آن بخلق آویزند، و چوبی که بدان خانه را پوشند.

(۴). انو که *a-nev-ak-ik* نانیکویی، محروم بودن از نیکویی، چه احمق است، (لغت‌نامه دهخدا: ماده انو ک).

تاریخ قم، متن، ص: ۲۴۱

کمج «۱»: کی بن میلاد «۲» این دیه را بنام خود بنا کرده است.

جونجران «۳»: جانان بن میلاد آنرا بنا کرده است، و کونجران نام نهاده است، و سبب آن بوده که از مردم این ناحیت و مذهب ایشان میپرسیدند، و امتحان می‌کردند، و بزبان عجم می‌گفتند: جون ایران؟ یعنی: اهل این موضع، چه دین و چه مذهب دارند؟ پس از این جهت، این دیه را بذین لفظ نام نهادند.

طرخران: این دیه کیخسره بنا کرده است، و بذین دیه دواب «۴» او می‌چریدند، بذین سبب ترخران نام نهادند، پس بمرور ایام گفتند طرخران.

خسرها باد «۵»: این دیه را کیخسره بنا کرده است، و بنام خود نام نهاده.

و کویند که: کسری پرویز بنا کرده است، و روایت اول صحیح‌ترست.

(۱). در دو جای دیگر از تاریخ قم این نام تکرار شده است، نخست در آغاز (فصل ششم) آمده است: (دیگر از رستاقهای قم، رستاق قهستان است، و آن چهل و دو دیه است، و کمج که در ایام القدیم بوده و مندرس شده از آن جمله است)، و دیگر بار هنگام یادکرد رستاقهای قم آمده است، که: (کمج: کی بن میلاد آن را به نام خود بنا کرده است، و الیوم مندرس است). لازم به یادآوری است که کمج علاوه بر آن که نام این دیه می‌باشد، نام کهن قبل از تعریب قم نیز می‌باشد، و ضبط آن به سه صورت آمده است: کمج (به فتح کاف و کسر میم)، یا کمج (به ضم کاف و کسر میم)، یا کمیج، و کم یعنی قم، و جیم در جایگاه یاء نسبت است، و کمج یعنی قمی، علاوه بر آن که زبان قمی کهن را نیز «کمج» می‌گفته‌اند. (فارسی قمی: مقدمه).

(۲). خاندان میلاد (یا مهرداد یا میترادات) یکی از چهار خاندان پارتی اشکانی حاکم در مغرب ایران، که تعدادی از روستاهای میان قم - ساوه - همدان را ساخته یا آباد کرده‌اند، و بعضاً به نام آنها مشهور است.

(۳). از روستاهای شق آبه و میلادجرد است، که در مغرب قم، میان قم - ساوه قرار داشته.

(۴). دواب، جمع دابّه، چهارپا، بویژه دراز گوش.

(۵). خسرها باد یا خسره آباد که صحیح آن خسروآباد یا خسروجرد باید بوده باشد، از روستاهای ساوه، که مصنف تاریخ قم نام آن را هنگام ذکر خراج روستاهای ساوه یاد خواهد کرد.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۴۲

ولیس جرد «۱»: این دیه را ولیس بن جودرز بنام خود بنا کرده است.

فالیزبانان:

از برقی روایتست، که: این دیه را ویبل - صاحب باغ کسری - بنا کرده است.

روزی ویبل گفت، بزبان عجم: ایذن بالیزی شاهد کردن.

یعنی: اینجا باغی توان ساختن. پس آن باغ را بنا کرد، و بذین نام نهاد.

میلاذجرد: میلاذ بن جرجین آن موضع را بنا کرده است، و آن آنجان بوده است که میلاذ بدان موضع فرود آمده بوده است، و در

آن وقت رودخانه بوده، و جای سیل.

کیخسره ازو پرسید که: تو کجا فرود آمده؟

میلاذ بفهلوی گفت: بلائی فرود آمده‌ام، یعنی برودخانه، و جای سیل فرود آمده‌ام.

پس کیخسره او را گفت که اینجا دیه بنا نه، میلاذ آن دیه را بنا کرد، و بنام خود نام نهاد،

جرجینجرد «۲»: جرجین بن میلاذ آنرا بنا کرده است، و بنام خود نام کرده.

انجیلاوند: این دیه از ساوه جبل «۳» است، و آنرا انجیل بن نودرز بنا کرده است، و چون او بذین موضع فرود آمده است، این موضع

بیشه بوده است پر از درخت انجیر، بدان موضع این دیه بنا کرده است، و انجیلاوند نام نهاده.

(۱). ویلسجرد یا ویلسجرد از دیه‌های طسوج خوزان از رستاقهای ساوه، و ویلس (- ولوگس / ولانش / بلاش) یکی از سه فرزند

گودرز، از خاندانهای پارسی اشکانی حاکم در مغرب ایران (همدان‌نامه: ۶۷).

(۲). جرجین (- گرگین / و نون) یکی از چهار فرزند میلاذ / مهرداد، و مهردادیان یکی از خاندانهای پارسی حاکم در مغرب ایران

بودند، و روستاهایی را به نام خود ساخته یا آباد کردند (همدان‌نامه: ۶۷)، این دیه در تاریخ قم یکی از دیه‌های طسوج فیستین، از

رستاق ساوه شمرده شده است.

(۳). بخشهای جنوب غربی ساوه را که منطقه‌ای است کوهستانی، «ساوه جبل» یا کوهستان ساوه گویند.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۴۳

دزج «۱»: باذان صاحب یمن «۲» آنرا بنا کرده است، و در آن موضع بر تخته سرائی بنا کرده است برابر کوشکی که آنجاست، و

باذان نام نهاده، و تا الیوم قائم است، و بذو معروف و مشهور.

هتفادقین: فادقین بن جرجین بن میلاذ آنرا بنا کرده است.

فیدجین: فید بن جین بن میلاذ آنرا بنا کرده است.

وروکان «۳»: این دیه بیب بن جودرز بنا کرده است،

سافسجرد «۴»: ایضا بیب بنا کرده است، و بر عمارت آن مردی نام او بشتاسف موکل کرده است، پس درین هر دو نام تخفیف

کردند، و غلبه کردند، و تغییر کردند «۵»، و گفتند:

سافسجرد، و در اصل بشتاسف کرده بوده است.

و قومی دیگر کویند، که: این دیه بشتاسف ملک بنا کرده است.

و طایفه دیگر کویند، که: معنی نام این دیه بزبان عجم، شاه اسف کرد بوده است، یعنی ملک اسب خود اینجا براند، پس این دیه را

بذین نام کردند، طریز «۶» ناهید:

این دیه را بنام ناهید دختر جودرز نام کرده‌اند، و کله کوسفند و اسب و اشتر او بذین

- (۱). در اصل نام این روستا این گونه ضبط شده است: «دز-ج»، این دیه در تاریخ قم یکی از دیه‌های طسوج فیستین، از رستاق ساوه شمرده شده است.
- (۲). صاحب یمن، یعنی فرمانروای یمن.
- (۳). در تاریخ قم یکی از دیه‌های رستاق ساوه و جزستان شمرده شده است.
- (۴). از دیه‌های رستاق رودبار در بخش کوهستانی مشرق قم.
- (۵). یعنی در اصل بشتاسف گرد/ جرد بوده است، و با حذف باء و تاء تخفیف کردند، و با تبدیل شین به سین در بشتاسف تغییر دادند، پس شد ساسف آنگاه نام موکل بر عمارت را بر نام سازنده آن (که بیب بن گودرز یا جودرز است) غلبه و برتری دادند، و بدو شهرت یافت.
- (۶). در سندی متعلق به سال ۲۵۵ هجری که در تاریخ قم آمده است (قریه طریز ناهید از رستاق ساوه از کوره قم) شمرده شده است.
- تاریخ قم، متن، ص: ۲۴۴
- موضع چریده‌اند، و بدان موضع بوده‌اند، و بدان جای بسیار پشم و موی جمع شده است، و باصطلاح عرب پشم و موی را طراز «۱» گویند، پس این دیه را بدین سبب طریز ناهید نام کردند.
- و نیز گویند که: آنرا بزدین سبب بزدین لفظ نام نکرده‌اند، بل که آنرا بزهره که از ستارگان هفت کانه است نام کرده‌اند، و نام آن ستاره بفارسی آناهید هست، یعنی این دیه طراز ناهیت «۲» است.
- و علی بن موسی اوسته «۳»، از پدر خود روایت کرده است، که:
- «طریز ناهید دوازده سهم بوده است، از ضیعت‌های همدان، و آن کاریزی کم آب بوده است، پس بائر «۴» شده، و این دیه از آن مردی بوده است نام او سلمه از اهل همدان، یک چشم، و همه وقت از قَلت دخل، و کرانی خراج آن شکایت کرده است. حسن بن محمد ابن عمران بن عبد الله بن سعد اشعری ازو بخرید، و کاریز نو بر زمین دیه ورزنه ایوب از بهر آن بدید کرد، چون ایوب پسر موسی اشعری - صاحب جوسق «۵» و میدان بسروز، که صاحب ورزنه بود - حسن را از کندن آن کاریز، و بیرون آوردن آب آن منع کرد، تا آنکه که حسن یک نیمه از طریز ناهید بایوب بخشید، پس یک نیمه طریز ناهید حسنی «۶» گشت،
-
- (۱). در «لسان العرب» آمده است که طراز فارسی معرب است، و درباره معنای آن گوید: الطراز: هو الموضع الذی تنسج فیہ الثیاب الجیاد.
- (۲). در اصل: ناحیت ضبط شده است.
- (۳). مصنف تاریخ قم بسیاری از مطالب کتاب را از افواه راویان گرفته است، از بعضی بی‌واسطه و از بعضی دیگر با واسطه. از جمله راویانی که سه بار از آنان بلا واسطه نقل می‌کند، علی بن محمد اوسته است که ترجمه‌ای از او در منابع نیامده است، و در رابطه با همین دیه طریز ناهید مصنف تاریخ قم در (فصل اول از باب دوم، در مساحت‌های قم) سندی را آورده است، که در آن از حصه عبد الله جشنسفیار ملقب به «اوشته» و هندو بن وار در این دیه یاد شده است.
- (۴). خشک شدن.
- (۵). معرب کوشک.
- (۶). از باب نسبت به حسن بن محمد بن عمران بن عبد الله بن سعد اشعری.
- تاریخ قم، متن، ص: ۲۴۵

و یک نیمه ایوبیه، و باتفاق یکدیگر زمینهای بسیار از دیه هرمز فنهاباد، و دشت نوح، و کوبالاباد بخریدند، و با آن اضافه کردند. و همچنین بعضی از زمین ورزنه ایوب، و بعد از آن طریز ناهید را بر هفتاد و نه سهم و نصف سهمی نهادند، و از جمله کبار ضیاع گشت».

هرمز فنهاباد: این دیه را بنام هرمز فنه بن جرجین بن میلاد بن جرجین نام کرده‌اند.

وراباد «۱»: این دیه را وار بن میلاد [ذ] بنا کرده است، بنام خود.

وهلمان: این دیه را وهلمان بن برزین بن جرجین بنا کرده است.

زرجرد: این دیه بنام زر بن هرمز بن اذان بن جرجین بنا گردیده است.

شابستانان: این دیه یکی از آکاسره بنا کرده است، و باقطاع بعضی از خدمتکاران و خواجه‌سرایان خود داده. و خایه کشیده «۲» را بزبان عجم شابستام گویند. پس این دیه بذیشان باز میخوانند.

جرجنبان: از ساوه همدانست.

از برقی روایتست که: «این دیه را از بهر آن بزدین نام کرده‌اند، که مردی بچشمه که بر پس ساوه است فرود آمد، و چاشت می‌خورد، و انبانی پر از نان و پنیر با خود داشت، چون طعام بخورد برخاست، و بکنار چشمه آمد تا آب خورد، کرکی از پس او درآمد، و انبان نان و پنیر برگرفت و برفت، آن مرد در پی او می‌دوید، و میگفت که: کرک انبان برد، پس این دیه را نام جرجنبان کردند»، و الله اعلم.

(۱). در نسخه چاپی: و ارباد، که ظاهرا با توجه به نام سازنده آن همین صحیح است.

(۲). یعنی برده اخته شده.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۴۶

فصل هفتم از باب اول «در ذکر بعضی از طلسمات، و چشمهای نمک به قم، با ذکر بعضی از نواحی مشهور» ذکر طلسمات و کانهای نمک بقم»

اشاره

از برقی روایتست، که:

«چون بلیناس «۱» ببلاد جبل رسید، بشهر قم طلسمی از بهر دزدی کردن تعبیه کرد، پس دزدی کردن بقم تا بقیامت باقی باشد. و طلسمی دیگر از بهر قلت نان و کمی آن تعبیه کرد، پس نان بقم اکثر اوقات اندک، و کران و عزیز بود.

(۱). بلیناس (Balinas)، یا بلنیوس، بلنیاس، افولونوس، حکیم و منجم یونانی، کسی است که از او به عنوان دارنده طلسمهای فراوان یاد شده است، و او در حقیقت همان آپولونوس تیانی (Apollonios Von Tyana) از دانشمندان مکتب فیثاغوری بوده، که در سده نخستین میلادی می‌زیسته است، و در جهان باستان از یونان به رم و مصر و بین‌النهرین و ایران و هندوستان سفر کرده است. گفته‌اند که شیر همدان (که همچنان پیکره اصلی آن در میدان سنگ شیر همدان پابرجاست) را او به عنوان طلسم از برای دفع سرما، یا به جهت حفاظت شهر فراهم کرده است. (مقاله بالینوس در «دائرة المعارف اسلام» El) طبع سال ۱۹۶۰ م، ص ۹۹۴، و همدان‌نامه: ص ۲۴۰ و ۲۴۱. «ابو بکر صولی در کتاب «اخبار الراضی بالله و المتقی لله:

ص ۲۸۳» آورده است: (و ذکر بلیناس فی کتابه الذی ذکر فیه الکسوفات، و هو کتاب قدیم قد اُلف فی قدیم الدهر، امر ملک بابل،

فقال: (...).

تاریخ قم، متن، ص: ۲۴۷

و همچنین: در راههای قم- و آن شش‌اند- طلسمی تعبیه کرد، پس راههای قم همیشه مخوف باشند.

و بدان سبب بلیناس این طلسمها بقم تعبیه کرد، که از اهل قم راضی و خشنود نبود، سبب آنک- چنانک روایتست که- اهل قم حقّ او نکزاردند، و خدمتی که لائق «۱» بود درباره او بجای نیاوردند.

و همچنین کویند، که: بالای سَجّاران «۲» طلسمی از بهر ماران تعبیه کرد، تا همه ماران بیکجا جمع شوند. چون بلیناس این طلسم بالای سَجّاران تعبیه کرد، همه ماران آن نواحی بکوهی که بالای سَجّارانت- بیک فرسخی- جمع شدند.

و طلسمی دیگر بزیر سَجّاران تعبیه کرد، از بهر کژدمان «۳»، پس ازین جهت بزین نواحی و جوانب کژدم کم‌اند.

و طلسمی دیگر برابر نمکستان، بسی کز زمین از آن دور، برابر درخت مملحه «۴» پنهان کرد، تا آب آن چشمه همه اوقات جاری و روان بود، مادام «۵» تا در تصرّف آن منع نکنند، و بر آن خراج ننهند. هرگاه که سلطان وقت از آن کوه نمک منع کند، و نکذارد که از آنجا نمک برند، یا خراج بر آن وضع کند، در حال آن چشمه خشک شود. و این معنی معروف و مشهور است، و بارها تجربه و امتحان آن نموده‌اند.

و طلسمی دیگر از یسار «۶» نمکستان بسی کز تعبیه کرده است، تا نفاطت «۷» آن آب

(۱). لائق: شایسته.

(۲). از روستاهای رستاق رود آبان، که در بخش کوهستانی شرق قم واقع بوده است.

(۳). عقرب.

(۴). ملح- نمک و مملحه: نمک‌زار.

(۵). تا هنگامی که.

(۶). چپ.

(۷).؟

تاریخ قم، متن، ص: ۲۴۸

بملاحت آن آمیخته نشود.

و طلسمی دیگر از راست آن بسی کز زمین دور، تعبیه کرده است، از برای معدن ارزیر «۱»، تا کسی آنرا بنداند و نشناسد.

و طلسمی همچنین بسی کز زمین، از پس آن پنهان کرد، از برای معدن آهن، تا کسی معدن آهن بنداند بدان موضع.

و دو طلسم بر کوهی که مشرفست بر کوه نمک پنهان کرده است، تا معدن زر، و معدن نقره، در آن کسی بنداند، و پنهان و پوشیده باشد.

و این در روز کار ملک قباد بوده است.

و چنین کویند، که: عمر بلیناس هزار و پنجاه سال بوده است، و او بعد از دانیال پیغمبر بود.

و جنین کویند، که: بلیناس حکمت از بطلمیوس آموخته است.

و بعضی دیگر کویند، که: این صفات که یاد کردیم، بر کوه خستر که مشرفست و مطلع «۲» است بر وادی اسحاق «۳» آنجااند،

بتخصیص معدن طلا، و بر آن کوه عقاقیر «۴» بسیار است، از اطراف اهل فارس بدان کوه آیند، و عقاقیر جینند، و جمع کنند.

(۱). در صحاح الفرس آمده است: (ارزیر: نوعی از معدنیات بود، سپیدرنگ)، و در حاشیه به نقل از نسخه‌ای آمده است: ارزیر: قلع است.

(۲). روبرو.

(۳). در ۵ فرسنگی جنوب قم، در مسیری که امروزه جاده قم- آوه- ساوه قرار دارد، پیش‌تر به نام «وادی اسحاق» یا دشت اسحاق نامیده می‌شده است، و در تاریخ قم بدان اشاره شده است، در این دشت دو روستای تفرود (یا طغرود به لهجه محلی) و راهجرد و دیگر دبه‌های کنار رودخانه اناربار قرار دارند. در جنوب جاده کنونی قم- آوه کوههایی است که مشرف است بر «وادی اسحاق»، و احتمالاً همانی است که در اینجا از آن با نام کوه خشر یاد شده است. و در کتاب «قم‌نامه: ص ۷۵» آمده است: (وادی اسحاق همان خلیجستان است).

(۴). عقاقیر: جمع عقار، دارو و دوا.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۴۹

و همدانی در کتاب «۱» خود آورده است، که:

«قباد بلیناس را فرمود که در اقلیم او آفات ببندد، و طلسمات آن تعبیه «۲» کند، بلیناس چون بقم رسید، این طلسمات- که برقی روایت کرد- تعبیه کرد، و ماران بسجاران در کوهی جمع کرد، و تا با امروز در آنجااند، و بعد از آن از قم بفراهان رفت، و در فراهان شوره زمینی بود که شتر با بار، و اسب با سوار، بدان فرو می‌رفت، بلیناس کرد بر کرد آن دو طلسم تعبیه کرد، تا مردمان از آن ب راحت افتادند».

برقی گوید که:

«از عجائب قم نمکستانی است که بفراهانست، بقرب فارجان، و آن مانند دریائکی است چهار فرسخ طول آنست، و دو فرسخ عرض آن. چون وقت خریف «۳» درآید، مردم آن ناحیت از آب مستغنی «۴» شوند، مجموع آبهای آن موضع بدان دریائک روانه گردانند، و همه اوقات خریف و زمستان آب در آن جمع شود. چون ایام بهار درآید، و مردم دیگر باره آب محتاج شوند، آن آبها از آن موضع باز بندند، و مجموع آب آن دریاچه نمک گردد، و کردان و سائر مردم آن نمک را برند «۵»، و بهمه بلاد جبل و غیر آن برند».

(۱). مقصود کتاب البلدان ابن فقیه، أبو عبد الله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی است، که کامل آن به اهتمام مولر در سال ۱۸۸۴-۱۸۹۱ میلادی در دو مجلد در لیدن چاپ شد، و مختصر آن را دخویه در یک مجلد به سال ۱۸۸۵ م در لیدن به چاپ رساند.

(۲). کار گذاشتن.

(۳). پاییز.

(۴). بی‌نیاز.

(۵). بریدن.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۵۰

«ذکر بعضی از آتشکده‌های ناحیت قم»

چنین گوید همدانی در کتاب خود، که:

« [در] دیه از دیه‌ای قم، نام آن مزدجان «۱»، آتشکده کهنه و دیرینه بوده است، و در این آتشکده آتش آذرگشنسب «۲» بوده است، و این آتش از جمله آتشفشانی بوده که مجوس در وصف و حق آن غلو کرده‌اند، مثل: آتش آذرخره، و آن آتش جمشیدست، و اولین آتشفاست.

دیگر: آتش ماجشنسب، که آن آتش کیخسره است.

و مجوس درین هر سه آتش غلو کرده‌اند، بحیثیتی «۳» که عقول و اوهام از وصف و ضبط آن قاصراند، مثل آنک روایتست که مجوس گفته‌اند که:

با زردشت «۴» ملکی «۵» بود، و زردشت بنزدیک بشتاسف شهادت می‌آورد، و کواهی می‌داد بدانک آن ملک رسول است، و پس از مدتی آتش گشت.

فاذا آتش جم: بجانب آزر «۶» بود، انوشروان آنرا بکاریان «۷» - بناحیت فارس - نقل

(۱). مزدجان یا مزدیجان، یکی از چند روستا و آبادی تشکیل دهنده شهر قم در قرن نخست هجری می‌باشد، این روستا در مغرب شهر و رودخانه واقع بوده است، و امروزه بخش شاه جعفر که به موازات خیابان امام (از سمت جنوب در جهت شرق به غرب) است را تشکیل می‌دهد.

(۲). معرّب «آذرگشنسب»، این آتش کهن منسوب به کیخسرو/ کیخسره ملک بوده، اما مخصوص طبقه رزمیان و سپاهیان، و در آتشکده مشهور «فردجان» همدان قرار داشته است.

(همدان‌نامه: ص ۳۳).

(۳). به گونه‌ای که.

(۴). مقصود زرتشت پیامبر مجوسیان است.

(۵). ملک: فرشته.

(۶). آزر یا آزر می دخت اسد آباد، که جایگاه آن پیش از گردنه مشهور اسدآباد بوده است (همدان‌نامه: ص ۴۲۷).

(۷). استاد پرویز اذکائی در (همدان‌نامه: ۳۰-۳۳) تحقیق عالمانه و گسترده‌ای درباره ریشه کلمه

تاریخ قم، متن، ص: ۲۵۱

کرد، پس چون عرب درین طرف متمکن شدند و دست یافتند، عجم بترسیدند از آنک این آتش بمیرد و بنشیند، پس آنرا دو بهره «۱» کردانیدند، بهره‌ای بکاریان بگذاشتند، و بهره‌ای بفسا «۲» نقل کردند، تا چون یکی ازین دو فرو می‌رد، آن دیگر بماند.

و اما آتش ماجشنسب: که آن آتش کیخسره است، بموضع برزه «۳» آذریبجان بود، انوشروان در حال آن نظر و فکر فرمود، و آنرا بشیز «۴» - که اولین موضعی است از مواضع آن ناحیت - نقل کرد، زیرا که این آتش بنزدیک ایشان، بغایت عظیم و محترم بوده است.

«کاریان» انجام داده است، و سیر تاریخی و تحول این کلمه را از دوره مادها و آشوریان تا پایان عصر ساسانی بررسی نموده است، و

در پایان می‌گوید: «(بیت کاری) در وهله اول به مفهوم «مردمستان» (- دار القوم، بیت الناس) و نیز به معنای «سپاه شهر» (- سپاهان/

اسپهان) دار الجند، قرارگاه نظامی، پادگان و لشکرگاه باشد. اگر چندان هم مطمئن نباشیم که اسم ایالت همدان باستان «بیت کاری»

(کاریگان/ کاریان) - «سپاهستان» و «آزاد مردمستان» بوده، اکنون یقین داریم که نامجای «کارگان/ کاریان» در ناحیت فراهان همدان

بوده، و این همان «کاریان» است که آتش کهن «آذرگشنسب» منسوب به کیخسرو، اما مخصوص طبقه «رزمیان و سپاهیان» (-

کاریان) در آتشکده مشهور «فردجان» همدان، نزدیک آنجا، بعدها به «گنزه» (شیز) آذربایجان انتقال یافت، آتشکده مشهور «کاریان» فارس نیز به معنا و مختص «سپاهیان» بوده است.
(۱). بهره: قسمت.

(۲). فسا از شهرهای کنونی استان فارس، و در قرن چهارم هجری دومین شهر بزرگ کوره دارابجرد بشمار می‌رفته است، (بلدان الخلافة الشریقه: ص ۳۲۷، ترجمه عربی).

(۳). به گفته کی‌لسترنج در «بلدان الخلافة الشریقه: ص ۱۹۹» به نقل از مستوفی، روستای برزه در جنوب شهر مراغه قرار داشته است.

(۴). از شهرهای اقلیم فارس در دوره ساسانی، کی‌لسترنج در «بلدان الخلافة الشریقه: ص ۲۵۹، ترجمه عربی» می‌گوید: «تخت سلیمان» و فیها برکه صغیره ینجس الماء منها و لا یشخ مهمما حمل منه. و هذه الآثار قد عدها بعضهم من بقایا مدینه شیز، التي اشار إليها البلدانیون العرب القدماء. و ذکرها المستوفی أيضا باسم ستوریق. و وصف ابن خردادبه فی المئه الثالثة (التاسعة) بیت النار فی الشیز، فقال: هو عظیم القدر عند المجوس، و يقال له آذر جشنس، کان اذا ملک منهم الملك زاره من المدائن (طیسفون) ماشیا). تاریخ قم، متن، ص: ۲۵۲

و در کتاب مجوس «۱» جنین یافته‌ام، که:

بر آتش آذرچشنسفرشته موگلتست، و ببرکه «۲» همچنین فرشته است. و بکوهی از ناحیت آن- که آنرا سبلان گویند- همچنین ملکی است، و این فرشتگان مأموران بتقویت و تمشیت صواحب جیوش «۳».

پس انوشروان گفت: مرا دست نمیدهد که آتش آذرچشنس و آتش برکه، به سبلان نقل کنم، تا این هر سه آتش بیکجا جمع شوند، فاما من آتش آذرچشنس با آتش برکه نقل کنم، تا هر دو ملک یکدیگر را معاونت می‌کنند.

و اما آتش زردشت: آتشی است که بناحیت نيسابور بوده است، و آنرا از آنجا نقل نکرده‌اند، و از جمله اصول «۴» آتשהا بوده است. و آن آتش که مجوس در آن غلّو کرده‌اند، آتش آذرچشنس است، که بمزدجان «۵» بوده است.

و متوکلی «۶» چنین گوید، که:

یکی از مجوس که آتش آذرچشنس دیده بود، مرا حدیث کرد، و گفت که:

(۱). کتاب مجوس ظاهرا نام دیگر «کتاب سیر الملوک العجم»، نوشته أبو علی عبد الرحمن بن عیسی ابن حمّاد همدانی، معروف به کاتب بکر بن عبد العزیز است، این کتاب یکی از منابع قمی در تدوین تاریخ قم است.

(۲). برکه: به معنای آبگیر.

(۳). صواحب: جمع ناصحیح صاحب، که درست آن أصحاب است. جیوش: جمع جیش یا لشکریان، و صواحب جیوش به معنای سرکردگان و فرماندهان لشکر.

(۴). آتش مادر.

(۵). در نسخه اصل: بفردجان.

(۶). ؟

تاریخ قم، متن، ص: ۲۵۳

جون مزدک «۱» بر قباد «۲» غلبه کرد، قباد را کفت: وظیفه جنان است که تو این آتשהا را باطل کردانی، الا سه آتش را، و این دیگر آتش را بنزدیک نقل کنی.

و همچنین مجوسی روایت کرد، که:

آتش آذرچشنسف از آتشکده بیرون آمد، و با آتش ماجشنسف باذریبجان متصل شد، و بدان آمیخته شد، و چون آنرا بر می‌افروختند، آتش آذرچشنسف سرخ پیدا و ظاهر میکشت، و آتش ماجشنسف سفید، و این گاهی می‌بود که پیه «۳» را در آن می‌انداختند.

و راوی میگوید، که: چون مزدک را بکشتند، دیگر باره مردم آتش‌ها را بجای خود نقل کردند، و آتش آذرچشنسف باذریبجان نیافتند، و همه اوقات تفحص آن می‌نمودند، و بر اثر آن میرفتند، تا معلوم کردند که آن بمزدجان «۴» مراجعت کرده است، و باز کردید، پس همه اوقات بذین قریه این آتشکده بوده است، تا آنکاه که برون ترکی - امیر قم - بذین دیه رسید، و بر آروهای آن منجیقها و عزادها نصب کرد، و آن را در سنه ثمان و ثمانین و

(۱). مزدک پسر بامداد، درباره او اطلاعات اندکی در دست است، گویند داعیه اصلاح مذهب مانی، و قصد از میان برداشتن طبقات مردم، و تساوی آنان در استفاده از وسائل زندگی در روی زمین را داشت، قباد پادشاه ساسانی در دوره اول سلطنت خود (۴۸۸ تا ۴۹۸ م) طرفدار آئین مزدک شد، که بر اثر شورش نجبا سلطنت را از دست داد، و بعدها پس از مرگ قباد و هنگام جانشینی انوشیروان، عیسویان و زرتشتیان بر علیه مزدکیان همداستان شده، و تمامی سران آنان به قتل رسیدند (نگاه کنید به: لغت‌نامه دهخدا: ماده مزدک، و به تاریخ سلطنت قباد و ظهور مزدک).

(۲). قباد پسر فیروز بن یزگرد، پدر انوشیروان، نوزدهمین پادشاه از سلسله ساسانی (۴۸۸ - ۵۳۱ م)، و مدت سلطنت او چهل و سه سال بود. در دوره سلطنت او مزدک دعوی نبوت کرد (لغت‌نامه دهخدا: ماده قباد).

(۳). احتمالا به معنای «پیغه» که در تعریف آن در صحاح الفرس آمده است: (چوبی باشد خود رنگ، بغایت پوسیده و نرم شده ... و چون چخماخ زنده آتش در آن گیرد).

(۴). در اصل: بفرزدجان، که خطاست.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۵۴

مائتین «۱» بکرفت، و فتح کرد، و باروی آن خراب کرد، و آتشکده را زیر و زبر کردانید، و آتش را بنشانند، و از آن باز آن آتش و آن آتشکده باطل کشت، و دیگر آنجا آتش کده نبود». حکایت همدانی تا اینجا بود.

و نیز گویند که: مسلمانان در زمان خلافت عبد الملک [بن] مروان «۲»، و والی و حاکم شدن حجاج بن یوسف «۳» بر عراقین «۴»، بر اهل این دیه خروج کردند، و با ایشان محاربه «۵» کردند، و این دیه را مسخر کردانیدند، و در آتشکده بکنندند، و آن دو مصراع «۶» بودند از طلا، و آنرا برکنندند، و به پیش حجاج بردند، و حجاج آنرا بمگه فرستاد تا بر در کعبه درآویختند. و الله أعلم. و اما آتش مهرین: - که بناحیت قم بوده است - بهرام جور سورین قمی را بفرمود تا آنرا بخوزان نقل کرد، چنانچ ما در فصل ششم، آنجا که بحث خوزان کردیم یاد کردیم.

و اما آتش بشتاسف:

چنین گویند، که: آن آتش، آتشی است که بنیمور «۷»، بناحیت انار بوده است.

(۱). سال ۲۸۸ هجری.

(۲). چهارمین خلیفه اموی (از تیره مروانی)، در رمضان سال ۶۵ هجری به خلافت رسید، و در روز ۱۴ شوال سال ۸۶ هجری به هلاکت رسید، و مدت خلافت او بیست و یک سال و اندی بود.

(۳). حجاج بن یوسف ثقفی در نیمه سال ۷۵ هجری، پس از مرگ والی عراق بشر بن مروان (برادر عبد الملک بن مروان) به ولایت عراق منصوب گردید، و تا هنگام مرگ در سال ۹۵ هجری- در دوره خلافت ولید بن عبد الملک بن مروان- به مدت ۲۰ سال بر عراق حکومت راند.

(۴). مقصود از عراقین دو شهر کوفه (در میانه عراق) و بصره (در جنوب عراق) می‌باشد، که دو شهر مهم عراق آن دوران بشمار می‌رفته، و به هر کدام به تنهایی عراق می‌گفتند.

(۵). حرب و محاربه: جنگیدن.

(۶). مصراع: لنگه. در حاشیه نسخه اصل و به خط کاتب نسخه آمده است: بزبان قمی: دوبران.

(۷). یکی از روستاهای حاشیه رودخانه انار در جنوب شهر قم، در نزدیکی شهر محلات، و

تاریخ قم، متن، ص: ۲۵۵

و اما آتش ورّه: بناحیت ورّه «۱» بوده است، و آنرا آتش ورّه گفته‌اند، و بشتاسف ملک آنرا نصب کرده است، و ما شرح و ذکر آن در اخبار ورّه بن یندوست یاد کنیم، إن شاء الله تعالی.

پیشتر در تاریخ قم از آن با ضبط (نمیور) یاد کرد.

(۱). ناحیت ورّه یکی از رستاقهای واقع در جنوب غربی قم، و میان قم و ساوه، این رستاق در دورانهای کهن از آبادانی و اهمیت فراوانی برخوردار بوده، و دارای چهار طسوج به نامهای:

جهرود، جوزه، جرکان، ارونده جرد بوده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۵۶

فصل هشتم از باب اول «در ذکر اخباری که در فضیلت قم و نواحی، و ساکنان آن آمده است، و ذکر آفاتی که بدین ناحیت رسیده‌اند»

ابو عبد الله فقیه همدانی، در کتاب بلدان آورده است، که:

ابو موسی اشعری روایت کند، که او از امیر المؤمنین علی علیه السلام سؤال کرد، که:

بسلامت «۱» ترین شهرها، و بهترین موضعها، جون فتن و محن «۲»، و هرج و مرج ظاهر شود، کدام است؟

امام فرمود که: (بسلامت «۳» ترین موضعها در آن وقت و زمان، زمین جبل باشد. جون خراسان بهم برآید، و میان اهل جرجان و طبرستان حرب «۴» و کارزار واقع شود، و سجستان خراب گردد.

و سلامت ترین موضعها قصبه قم باشد، که از آن انصار و یاوران کسی که بهترین مردم است پیذر و ماذر، و جدّ و جدّه، و عم و عمّه، بیرون آید، و آن ناحیت زهرا می‌گویند).

و بلدان که: آن ناحیت موضعی است که جبرئیل علیه السلام بدان فرود آمده است، و آن آن موضع است که از آن آبی بیرون آید، که هر کسی که از آن بیاشامد، از درد و رنج

(۱). در نسخه چاپی: سلامت.

(۲). فتن: جمع فتنه. محن: جمع محنت، سختی.

(۳). در نسخه چاپی: سلامت.

(۴). حرب: جنگ.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۵۷

خلاص یابد. و آن کل که عیسی علیه السلام از آن صورۀ شب‌پزه ساخت، و باد در وی دمید، و او بقدرت خدای تعالی زنده شد و پیرید- چنانچ حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید از آن حکایت می‌کند درین آیت که: وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ «۱» الی آخر الآیه- بزمین آب ساخت، و کل آن از آنجا کرده است.

و امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام از آن چشمه آب خورده، و بدان موضع غسل فرموده است، و از آن مقام کبش «۲» ابراهیم، و عصای موسی، و انکشتی سلیمان علیه السلام بیرون آمده است. و ایضا همدانی روایت میکند، از ابی منذر هشام بن سائب کلبی «۳»، که: «جون قتیبه بن مسلم «۴» بر فیروز بن کسری «۵» یزدجرد «۶» ظفر یافت- در آن وقت که

(۱). آل عمران: آیه ۴۹-۴۸.

(۲). کبش: قوچ.

(۳). کلبی یا ابن کلبی نسابه، ابو منذر هشام بن محمد بن سائب، نسب‌شناس، مورخ، آگاه به اشعار و امثال و وقایع عرب جاهلی و صدر اسلام. او در کوفه زاده شد و تربیت یافت، بخشی از آگاهیها و دانش خود را از پدرش محمد بن السائب- که او از علمای کوفه بود و به تفسیر و تاریخ آگاهی داشت، و در سال ۱۴۶ ه درگذشت- فرا گرفت، او نزدیک به یکصد کتاب از خود بر جای گذاشت که از منابع بسیار مهم تاریخ و انساب دوره جاهلی و صدر اسلام بشمار می‌رود. کلبی در سال ۲۰۶ ه در کوفه درگذشت.

(۴). قتیبه بن مسلم بن عمرو بن حصین بن ربیع باهلی، از فرماندهان بلند مرتبه و شجاع، و فاتح خوارزم و بخاری و سمرقند و فرغانه و بخشهای بزرگی از ترکستان، ولایت خراسان بزرگ را به مدت ۱۰ سال به عهده داشت، و در سال ۹۶ هجری به دست سربازان ولید بن عبد الملک اموی در سن ۴۸ سالگی به قتل رسید.

(۵). در اصل و دیگر نسخه‌ها: (فیروز بن کسری بن یزجرد) ضبط شده که (بن) دوم زیادی است.

(۶). فیروز (پیروز) پسر یزدگرد شهریار، آخرین پادشاه ساسانی، وی پس از قتل پدر به تخارستان

تاریخ قم، متن، ص: ۲۵۸

خراسان را فتح کرد، و مسخر کردانید- دختر فیروز را- شاهفروند نام- بگرفت، و با آن دختر صندوقکی بود، و قتیبه او را با صندوق با پیش حجاج بن یوسف فرستاد- و حجاج او را به پیش «۱» ولید بن عبد الملک «۲» [بن] مروان فرستاد، و ولید از وی پسری؛ یزید «۳» ناقص نام آورد- و حجاج سر آن صندوق را بکشد، در آنجا کتابی یافت در ذکر خواص شهرها- که قباد آنرا از دیگر شهرها جدا کرده بود، [و] تمییز «۴» نمود- و ذکر وزن آبها و خاکها، تا هر موضع که نیکوتر و بهتر باشد، قباد بدان شهری جهت منزل خود بنا نهاد.

چنین گوید مصنف این کتاب، حسن بن محمد، که:

من از آن کتاب، خواص قم بر گرفتم و بدانستم، و بر آن اختصار «۵» کردم، و آنچنان یافتم که:

«بهترین مواضع بنزعت «۶»، از اقلیم «۷» مملکت قباد، سیزده موضع اند:

رفت و امپراطور چین در سال ۶۶۲ م او را پادشاهی ایران شناخت، پیروز سپس به چین رفت و جزء مردان مستحفظ مخصوص امپراطور درآمد، و در سال ۶۷۷ در محلی موسوم به چانگ گان آتشکده‌ای ساخت، و در همین سال بمرد (لغت‌نامه دهخدا: ماده

پیروز).

- (۱). در نسخه (۲) و (۳): حجاج او را به پیش خود فراخواند و سر آن صندوق را بگشاد ...
 - (۲). پنجمین خلیفه اموی، شوال سال ۸۶ هجری به خلافت رسید، و در نیمه جمادی الآخره سال ۹۶ هجری در سال ۵۱ سالگی به هلاکت رسید. او سازنده مسجد جامع اموی در دمشق است، و به فسق و شرابخواری همچون دیگر خلفا مشهور و معروف است.
 - (۳). در تمامی نسخه‌ها (یزد) ضبط شده که نادرست است، و صحیح آن یزید ناقص می‌باشد، که نام یکی از فرزندان ولید است.
 - (۴). تمیز یعنی بیان و آگاه نمودن از مزیت و خصوصیت.
 - (۵). احتمالاً صحیح آن «اقتصار» باید باشد، به معنای بسنده و اکتفا کردن، اما ضبط «اختصار» که در تمام نسخ آمده است به معنای تلخیص و کوتاهتر کردن است.
 - (۶). نزهت: تفریح و انبساط خاطر و زدودن خستگی.
 - (۷). مقصود جنس اقلیم است، شامل تمامی اقالیم مملکت قباد که سرتاسر ایران بوده است.
- تاریخ قم، متن، ص: ۲۵۹
- اول: تل «۱» مآستر بقم: و کویند که آن پشته است که بر طبرش «۲» مشرفست.
- و همچنین یافتیم که: نیکوترین و بزرگترین اهل بقمه‌آ «۳» اقلیم او، اهل ده موضعند، و قم یکی از آن ده کانه است.
- و کمترین اهل اقلیم او در نظر کردن در خواتم «۴» کارها، و عواقب امور، اهل هشت موضعند، و طخروود- که از جمله قری قم است- یکی از آن مواضع هشت گانه است، و ازین قریه طخروود چهار هزار مرد باسفیدهان «۵» بکشتند، بسبب خفت و کم عقلی ایشان، چنانچ در فصل ششم ازین باب یاد کردیم.
- و همچنین راوی کوید، که:
- قباد از مدائن «۶» تا شهر بلخ بقمه‌ای پاکیزه‌تر و خوش آب‌تر، و نسیم او لذیذتر از قرمیسین «۷» تا عقبه «۸» همدان نیافت، و بدین موضع از برای خاصه خود، عمارتی پاکیزه بنا کرد، که کرد بر کرد او هزار کرم «۹» و باغ بودند.
- و از جمله روایات شیعه در فضیلت قم، و اهل قم، این خبر است، که:

(۱). تپه، بلندی.

- (۲). معرب تفرش کنونی، که در مغرب قم قرار دارد، و پیرامون آن را ارتفاعات خلجستان و ساوه، که به سمت غرب ادامه دارد، فراگرفته است.
- (۳). جمع بقمه، یعنی جایگاه.
- (۴). خواتم: جمع خاتمه، پایان، عاقبت.
- (۵). موضعی در نزدیکی نهاوند، که در آن جنگ معروف نهاوند رخ داد، و در آن مسلمانان بر لشکریان ساسانی پیروز شدند، و تفصیل آن در فصل پیشین گذشت.
- (۶). مقصود شهر تیسفون است که در مغرب دجله، و در جنوب شهر بغداد کنونی است.
- (۷). معرب کرمانشان یا کرمانشاه کنونی.
- (۸). عقبه: گردنه، و «عقبه همدان» ظاهراً مقصود گردنه اسدآباد یا پای تاق است، که در مغرب همدان و در مسیر کرمانشاه قرار دارد.
- (۹). کرم: (به فتح کاف و سکون راء) درخت انگور.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶۰

روایت کرد مرا حسن بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه «۱» باسانید صحیحه، از اَبی عبد الله الصادق علیه السلام که: مردی بحضرت بزرگوار او درآمد، و گفت: ای پسر دختر رسول خدای، مسئله میخوام که از تو بپرسم، که پیش از من کسی آنرا از تو نپرسیده باشد، و پس از من هم از تو نپرسد.

صادق علیه السلام فرمود، که: چنان میدانم که تو از جایء برانگیختن مردم از قبور، و زنده شدن ایشان، و محشر و منشر «۲» سؤال خواهی کرد.

مرد گفت: بلی یابن رسول الله، بحق آن خدائی که محمد را بحق بخلق فرستاد تا ایشانرا بیهشت بشارت داد، و بدوزخ بیم کرد، که: (بعثه بالحق بشیرا و نذیرا)، که من سؤال نمی کنم از تو، اِلَّا از محشر و منشر هر قومی.

صادق علیه السلام زبان مبارک برکشود، و فرمود که:

«همه مردم را به بیت المقدس محشر و منشر بود، اَلَّا بقعه‌ای بزمین جبل، که آنرا قم گویند، که اهل آن موضع و شهر را در کور ایشانرا محاسبه کنند، و از کورها بجنت حشر کنند.

بعد از آن فرمود که: اهل قم مغفور و آمرزیده‌اند.

راوی گوید که: چون مرد این فضیلت درباره قم و اهل قم بشنید، از جای برجست و گفت: یابن رسول الله! این کرامت و فضیلت خاصه اهل قم راست؟

امام فرمود: بلی، که خاصه اهل قم راست، و آنکسانی را که قائل و معتقد باشند بمقال و اعتقاد ایشان، و قائم باشند آنکسانی را که قائل و معتقد باشند بمقال و

(۱). برادر میانی شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، حسن گرچه به فقاہت شهرت نیافت، لیکن مردی زاهد و عابد و بدور از مردم بود. به فرموده علامه مجلسی در «بحار الانوار:

۳۲۴/۵۱» از او تنها همین یک روایت در فضل شهر قم روایت شده است.

(۲). حشر و نشر: زنده شدن دوباره در روز رستاخیز.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶۱

اعتقاد ایشان.

بعد از آن امام جعفر صادق، علیه و علی آباءه السلام و التَّحِيَّةُ و الإِکْرَامُ، فرمود که: ای مرد از برای تو زیاده برین فضیلتی یاد کنم درباره اهل قم؟

مرد گفت: بلی یابن رسول الله. تاریخ قم متن ۲۶۱ فصل هشتم از باب اول «در ذکر اخباری که در فضیلت قم و نواحی، و ساکنان آن آمده است، و ذکر آفاتی که بدین ناحیت رسیده‌اند» ص: ۲۵۶

ام فرمود که: حدیث کرد مرا پذیرم محمد باقر، و او از پدرش امام زین العابدین، و او از جدش صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، که او فرمود که:

«در آن شب که مرا ازین کلبه غبرا «۱» بر آن کنبند خضرا «۲» آوردند، نظر صائب من بر بقعه افتاد بزمین جبل، بغایت سبز و خرم، و زمین آن از زعفران نیکوتر، و بوی او از مشک خوشتر، پس درین میان ناکاه بدان موضع پیری را دیدم بزانو درآمده، و تکیه بر سر هر دو زانویء خود کرده، و برنسی «۳» بر سر نهاده- یعنی کلاهی بارانی-.

پس جبرئیل علیه السلام را گفتم: حبیبی «۴» این چه بقعه است، و ماوی و منزل کدام قوم است؟

جبرئیل علیه السّلم فرمود: یا رسول الله، این بقعه را قم گویند، و درین بقعه شیعه وصی تو، و پسر عم تو علی بن ابی طالب علیه السّلم باشند.

پس گفتم: ای جبرئیل این پیر که در اینجا بزانو درآمده است چه کسی است؟

گفت: این ابلیس علیه اللّعه است.

گفتم: از ایشان چه میخواهد؟

گفت: میخواهد که این طایفه را از وصی تو امیر المؤمنین علی علیه السّلم برگرداند،

(۱). غیرا: خاکی، و کلبه غیرا کنایه از دنیای زمین است.

(۲). گنبد خضرا اشاره به آسمان است، و کنایه از واقعه معراج است.

(۳). برنس: کلاهی پشمین که معمولاً- راهبان مسیحی بر سر می گذارند، و از پشت سر به جامه بلند آنها وصل است، و قسمت

فوقانی آن در بالای سر مخروطی شکل و نوک تیز است.

(۴). حبیب: دلداده، محبوب.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶۲

و ایشانرا با فسق و فجور خواند.

پس گفتم: ای جبرئیل مرا بنزدیک او بر.

جبرئیل علیه السّلم مرا بنزدیک او برد، به کمتر از درفشیدن برقی؛ و گفتم او را که:

ای ملعون برخیز، و با طائفه مرجیه «۱» ملحد مشارکت کن در زنان و مآلهای ایشان، که اهل قم شیعه من، و شیعه وصی و پسر عم

من علی بن ابی طالب اند، علیه الصلوة و السّلم» «۲».

دیگر: محمد بن ابی الحسین بن ابی الخطّاب «۳»، روایت میکند از محمد بن الحسن الحضرمی «۴»، و او از محمد بن بهلول، ابی

سلم «۵» عبدی، و او روایت میکند از ابی

(۱). مرجئه: یکی از فرقه‌های کلامی اسلام است، که در قرون نخستین فعالیت فراوانی داشته‌اند، و برخی اصول آن را ساخته و

پرداخته معاویه دانسته‌اند، بنابر اعتقاد مرجئه و اهل الارجاء، هیچ مسلمان گناهکار و فاسقی را نمی‌توان بخاطر افعال ناشایست و

کفر آور، فاسق یا کافر یا مرتد نامید، و او را مستوجب لعن و نفرین دانست، زیرا حکم فسق و کفر متعلق به پروردگار است، و اوست

که باید در روز قیامت چنین حکمی را بر مردم براند، از این رو مسلمان اگر چه مرتکب بزرگترین گناهان و جنایتها گردند (نظیر

معاویه و یزید و حجاج و دیگر خلفای ستمکار) همچنان مسلمان شمرده می‌شوند، و از حرمت و عدالت برخوردار بوده، و کسی حق

غیبت و لعن و نفرین یا مبارزه با او را ندارد، و او حق امامت را نیز دارد.

(۲). این روایت را علّامه مجلسی رحمه الله به همین سند در «بحار الانوار: ۲۱۸/۶۰» به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۳). در «بحار الانوار: ۲۱۸/۵۷» نام این راوی محمد بن الحسین بن ابی الخطّاب ضبط شده است، و ظاهراً کلمه «أبی» اول زیاد

است.

(۴). در نسخه چاپی مصحح آیه الله شیرازی زنجانی آمده: محمد بن الحسن الحضرمی را در کتب رجال نیافتم، و شاید مصحف

حسن بن محمد حضرمی باشد. در «کافی ج ۲/ ص ۲۵۳» چنین آمده است:

«محمد بن المثنی الحضرمی عن محمد بن بهلول بن مسلم العبدی» و در ص ۲۵۵: (محمد بن یحیی [الخثعمی])، عن محمد بن بهلول

العبدی، قال: سمعت ابا عبد الله (ع) ... بعید نیست که «الحسن» تصحیف «یحیی» یا «المثنی» باشد.

(۵). در نسخه اصل: (سلم) ضبط شده، ولی با توجه به سندی که در پاورقی قبل گذشت، احتمالا

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶۳

عبد الله علیه السلام، که او فرمود که:

«خاک قم پاکیزه و مقدّسه است، و اهل قم از ما اند و ما از ایشانیم، و چون یکی از ایشان که مضطر و عاجز شده باشد، و بیلائی مبتلا شده، چون حقّ سبحانه و تعالی را بخواند، البتّه او را اجابت کند. و پیش از ایشان هیچ طآیفه و اهل شهری را این کرامت و فضیلت نبوده است، و هیچ جبّاری «۱» و کردن کشی و ستمگری بذیشان قصد بدی نکنند، الاّ که حقّ سبحانه و تعالی او را بآتش جهنم بسوزاند «۲»».

و ایضا: بأسانید از ابي عبد الله الصادق علیه السلام روایتست، که او فرموده، که:

«شهر قم شهر ما و شهر شیعت ماست، شهریست پاکیزه و مقدّسه و مطهّره، و ولایت و دوستی ما و اهل البیت ما قبول کرده است. هیچ جبّاری و ظالمی و سرکشی بذیشان قصد بد نکند، و بذیشان بد نخواهد، الاّ که حقّ سبحانه و تعالی برو بتعجیل عقوبت فرماید، مادام تا با برادران خود خیانت نکنند و نورزند. چون ایشان خیانت کنند در حقّ بکدیگر، و شعار و دثار «۳» خود سازند، حقّ سبحانه و تعالی جبّاران و کردنکشانرا بر ایشان مسلط گرداند.

بعد از آن فرمود که: اهل قم انصار و یاوران قائم ما علیه السلام اند، و رعایت کنندگان حقوق ما

پس سر مبارک سوی آسمان کرد، و فرمود که: «اللّهم اعصمهم من کلّ فتنه، و نجهم

مسلم درست باشد.

(۱). جبّار: زورگو و ستمکار.

(۲). این روایت را علامه مجلسی به همین سند در «بحار الانوار: ۶۰ / ۲۱۸» به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۳). شعار: لباس و پوشش رو، دثار: لباس و تن پوش زیرین، و شعار و دثار کنایه از رفتار ظاهر و باطن است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶۴

من کلّ هلكة».

یعنی: خذاوندا، پاكا، مژها! اهل قم را از هر فتنه و بلا نگاه دار، و ایشانرا از هلاک رستکاری ده و برهان «۱».

و از سعد «۲» بن عبد الله بن ابي خلف روایتست، که او گفت که: حدیث کرد مرا حسن بن محمد بن سعد، از حسن بن علی

خزاعی، و او از عبد الله سنان، و او از ابي عبد الله علیه السلام، که از وی سؤال کردند، و گفتند:

«یا ابا عبد الله! چون حقّ سبحانه تعالی این امر و فرمان با شما ردّ کند- یعنی چون قائم آل محمد ظهور کند- اهل جبال کجا باشند،

که ما در بعضی از روایات خوانده ایم و شنیده ایم که بعضی از شهره آء جبل را خسف «۳» و نکونسار کنند؟

(۱). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰ / ۲۱۸» به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۲). در اصل «سعید» آمده است که خطاست، و صحیح آن سعد است، و او أبو القاسم سعد بن عبد الله بن ابي خلف اشعری قمی،

یکی از مشهورترین راویان و فقیهان امامیه است، نجاشی در رجال خود می گوید: (شیخ هذه الطائفة و فقیهها و وجهها)، برای او

دهها کتاب ذکر شده است، از آن جمله «کتاب فضل قم و الکوفه»، و از او در منابع امامیه ۱۱۴۲ حدیث روایت شده است. سعد بر

طبق شیوه آن دوران به مسافرت های علمی متعددی پرداخت و از بسیاری از شیوخ حدیث سنی و شیعه استماع حدیث نمود. او گر چه

در دوره پیش از غیبت صغری می‌زیست، لیکن ظاهراً توفیق مصاحبت امام حسن عسکری علیه السلام را بدست نیاورد، از این رو از اصحاب امام شمرده نمی‌شود. درباره جایگاه علمی و نقش او در تاریخ حدیث و فقه امامیه گفتار فراوان است. اجمالاً می‌توان ادعا نمود که در میان محدثین و راویان قم شخصیتی به اهمیت او کمتر می‌توان یافت، و به فرموده پدرم شهید آیه الله حاج شیخ احمد انصاری قمی، بر طبق شجره کهنی که در نزد بزرگان خانواده بود، و از نیاکان دور به آنان رسیده بود، نسب خاندان انصاری قمی به این بزرگوار باز می‌گردد. سعد در سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ ه یا ۲۹۹ ه درگذشت. (معجم رجال الحدیث: ۸/ ۷۴-۸۶).

(۳). فرو رفتن زمین را خسف گویند.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶۵

امام علیه السلام فرمود: و یحکم، و آی بر شما، در جبال موضعیت که آنرا بحر کویند، شما از جبال می‌پرسید یا از بحر؟ گفتند: یا ابا عبد الله بحر کدام موضع است از مواضع جبال؟ فرمود: شهرست که آنرا قم کویند.

او را گفتند: یا ابا عبد الله! بجه سبب بحر را قم نام نهاده‌اند؟

امام فرمود: سبب آنکه قم معدن ماست، که اهل بیت رسولیم.

فاما ری، و آی بر ری، از هر دو بال و طرف آن، چه امن و سلامتی آن، بسبب قم و اهل قم است.

گفتند: یا ابا عبد الله! دو جناح و طرف ری کدام‌اند؟

فرمود: یکی بغداد است، و یکی خراسان، بتحقیق شمشیرهای خراسان و شمشیرهای بغداد بری بیکدیگر رسند، حق تعالی عقوبت بر ایشان تعجیل فرماید، و ایشانرا هلاک کرداند. پس اهل ری ازین سبب پناه با اهل قم دهند، و اهل قم ایشانرا جای و مقام دهند، و در میان ایشان بامن و استراحت بنشینند، و از قم بموضعی که آنرا اردستان کویند نقل کنند» (۱).

و هم از راوی «۲» روایتست، که او فرمود که مردی از اهل بصره، نام او عبد الواحد، مرا

(۱). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/ ۲۱۲» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۲). در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری زنجانی آمده است: به احتمال قوی این گفته که (هم از راوی ... بدین معنی است که از همان راوی سابق الذکر که سعد بن عبد الله بن ابي خلف اشعری قمی بود روایت می‌کند، از این رو بعید نیست کلمه «راوی» تحریف و تصحیف «روی» بوده باشد. و شاهد بر این گفتار آن است که در بحار الانوار آمده است: و باسناده، عن عبد الواحد البصری.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶۶

حدیث کرد و گفت، که از ابو وائل بن داود شنیدم، و او از عبد الله اللیثی، که او گفت: حدیث کرد مرا ثابت بنانی «۱»، از انس [بن] مالک، که او گفت که:

«من روزی بنزدیک پیغامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم، ناکاه امیر المؤمنین علی علیه السلام در آمد، پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را گفت: بمن آی یا ابا الحسن، و در بر گرفت او را، و میانه هر دو چشم مبارک او بوسه نهاد، پس فرمود:

یا علی! حق عز اسمه، ولایت و محبت و دوستی تو بر مجموع آسمانها و زمینها عرض کرد، آسمان هفتم سبقت گرفت بولایت تو، حق تعالی آنرا بعرش کرامت کرد، و محلّ عرش کردانید، و بعد از آن آسمان چهارم سبقت گرفت بولایت تو، حق سبحانه و تعالی آنرا بیت المعمور مشرف و مکرم کردانید، و بعد از آن آسمان دنیا، پس حق سبحانه و تعالی آنرا بدین قنادیل درفشنده، و مصاییح درخشنده، مزین و مکرم کردانید، و زمین مدینه را بقبول کردن ولایت و محبت تو، آنرا بوجود من مکرم کردانید، و کوفه را بوجود

و حضور تو، و بعد از آن زمین قم سبقت گرفت، و ولایت و محبت تو قبول کرد، حق عزّ اسمہ آنرا به عرب کرامت کرد، و دری از درهای بهشت بر آن کشاده گردانید» (۲).

و هم از وی روایتست، که او گفت: حدیث کرد مرا محمد ابن قتیبہ همدانی، و حسن بن علی کمشارجانی «۳»، و گفتند: حدیث کرد ما را علی بن نعمان، از ابی الأکراد علی بن میمون صائغ، که او گفت که: از ابی عبد الله شنیدم، که او فرمود که:

(۱). در نسخه اصل (تبانّی) ضبط شده است، و بنا بر آنچه در پاورقی «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۲» آمده در بسیاری از نسخه‌ها (ثابته الشبانی) و در برخی دیگر (ثابت النباتی) ضبط شده، و ظاهراً صحیح آن (بنانی) است، و او ثابت بن أسلم البنانی (به ضم) است که به بنانه- یعنی بنی سعد بن لوی- منسوب است که از انس بن مالک روایت می‌کند.

(۲). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۲» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۳). ضبط این نام در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۲» الحسن بن علی الکشمارجانی می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶۷

«حقّ عزّ و علا- بکوفه بر همه شهرها حجّت گرفت. بمؤمنان کوفه بر همه اهل شهرها از مؤمنان، و بشهر قم بر همه شهرها حجّت گرفت، و باهل قم بر همه اهل مشرق و مغرب از جنّ و انس حجّت گرفت، و حقّ عزّ و علا قم و اهل قم را بر روی زمین از جنّ و انس هرگز مستضعف نکذاشت، و همه اوقات ایشانرا بتوفیقات و تأییدات سبحانی مشرف گردانید.

و بعد از آن فرمود که: دین و اهل دین بقم خوار باشند، و اگر نه چنین بودی مردم بقم و جانب قم شتابان شدند، و چون مردم بدان مسارعت نمودندی و بشتافتندی، قم خراب شدی، و اهل آن باطل شدند، و خدائرا بقم و اهل قم بر دیگر شهرها حجّت نماندی. و چون حال بدین رسیدی، و حجّت خدا بر خلق نماندی، آسمانها و زمینها بر جای نایستادندی، و خلائق طرفه العینی مناظره و حجّت بر یکدیگر نیاوردندی.

و در همه اوقات و ساعات بلا از قم و اهل قم مدفوعست، و زود باشد که روزکاری در آید که خدائرا بر همه خلایق حجّت باشد بقم و اهل قم، و این در زمان غیبت قائم آل محمد بود، قم و اهل قم قائم مقام حجّت شوند، تا بوقت ظهور قائم علیه السّلم، و اگر حق عزّ و علا- قم و اهل قم را قائم مقام حجت نکرداند، از مدّت غیبت او تا بوقت ظهور او، عالم و هر چه دروست بزمین فرو شود با اهلش، و خراب گردد.

و بدرستی و راستی که فرشتگان همیشه بلا از قم و اهل قم دفع می‌کرداند، هیچ جباری و کردنکشی بقم و اهل قم بید قصد نکنند، الاّ که حق عزّ اسمہ [که] شکننده جباران است او را بشکند، و قهر و قمع کند، و آن جبار را از قم و اهل قم مشغول گرداند بچیزی دیگر، و آن جبار را بداهیه و مصیبتی و دشمنی مبتلا گرداند، تا او بسبب آن دشمن و واقعه، از قم و اهل قم خاطر او فارغ شود، و بدان نپردازد.

بعد از آن فرمود که: حقّ سبحانه و تعالی، جابره روی زمین را- در ایام دولت ایشان- ذکر قم و یاد آن از خاطر ببرد، تا ایشان قم و اهل قم را فراموش کنند، چنانچ ذکر

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶۸

حقّ عزّ و علا فراموش کرده باشد» (۱).

و ایضا: بدین اسانید «۲» روایتست از صادق علیه السّلم، که او ذکر و یاد کوفه می‌کرد، و می‌فرمود که:

«عن قریب باشد که کوفه روزکاری از مؤمنان خالی گردد، و علم و دانش در آن نابدید شود، چنانچه مار که در سوراخ رود و پنهان شود، و از وی اثر نماند، و علم و دانش بشهری که آنرا قم گویند ظاهر شود و روشن گردد، و معدن اهل علم و فضل شود،

که بر روی زمین هیچ مستضعفی و سست دینی بنماند، تا غایت که زنان پرده‌نشین در پردها بعلم امامت و ولایت عالم کردند، و این حکم بذیشان برسد. و این معنی بنزدیک «۳» غیبت و نابدید شدن حجّه الله بود.

پس حقّ سبحانه و تعالی قم را، و اهل قم را، قائم مقام و حجّت گرداند بر خلق او، و اگر نه چنین بودی، زمین و هر چه بر روی اوست بخود فرو بردی، و خلافت را بر یکدیگر حجّت بنماندی. همچنین علم و دانش از قم بدیگر شهرها و ولایت فائض و منتشر کرد،

(۱). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۲» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۲). اسانید: جمع اسناد و سند. یکی از شیوه‌های متعارف میان محدثین و راویان اخبار و روایات دینی آن است که در آغاز هر روایتی سند خود را تا منبع خبر و گوینده آن سلسله‌وار یاد می‌کنند، و با بررسی این سلسله از اشخاص است که رتبه حدیث از لحاظ صحیح - حسن - موثق - ضعیف - مرسل - مسند و جز اینها معلوم می‌گردد. در برخی موارد که نویسنده کتاب یا جمع‌کننده احادیث هنگامی که تعدادی روایت را با سند یکسانی روایت می‌کند، خود را بی‌نیاز از تکرار آن سند یکسان که در آغاز نخستین حدیث آمده است در بقیه می‌بیند، از این رو در آغاز دیگر احادیث می‌گوید: بهمان سند یا اسناد.

(۳). در نقل مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۳» آمده است: (عند ظهور قائمنا)، یعنی در هنگام آشکار شدن و ظاهر شدن قائم ما، از این رو آنچه در متن به عنوان ترجمه این بخش آمده است که (و این معنی بنزدیک غیبت ...) نادرست می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۶۹

تا بمشرق و مغرب برسد، چون حال بذین نوع باشد، حجّت خدای عزّ و جلّ بر خلق او مؤکّد گردد، تا غایت که بر روی زمین هیچ کس نباشد که از قم این علم بدو نرسد، و بدو نرسانند، پس بنزدیک آن حجّت خدای عزّ و جلّ ظاهر شود - یعنی قائم آل محمد - و بر همه خلق واجب و لازم بود که بطاعت وی - یعنی محمّد مهدی - مسارعت و مبادرت نمایند، چون قائم آل محمد ظاهر گردد، و سبب نعمت و عذاب و سخط حقّ عزّ اسمه بود بر خلافت عالم، زیرا که حقّ عزّ اسمه و علا خلق خود را عذاب نکند، و از ایشان انتقام نکشد، الا پس از انکار کردن ایشان کسی را، که او حجّت خدا باشد بر ایشان «۱» و الله أعلم.

و ایضا از وی «۲» روایتست، که او گفت:

حدیث کرد مرا أبو مقاتل سبل «۳» دیلمی - نقیب «۴» ری - که شنیدم از ابي الحسن علی بن محمد «۵» علیه السلام، که او فرمود که: «قم را از برای آن قم نام نهاده‌اند، که آن بقعه است که از طوفان نوح علیه السلام بحمايت بوده است، و محفوظ و مصون. و قم قطعه‌ایست از بیت المقدّس، و در ایام طوفان نوح بذین مقام رسیده است که امروز قم است، اینجا مقام کرد و بایستاد «۶»، و این

(۱). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۳» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۲). یعنی سعد بن عبد الله بن ابي خلف اشعری قمی علیه الرحمه.

(۳). در «بحار الانوار» نام (سبل) نیامده است.

(۴). نقیب کسی را گویند که از طرف خلیفه یا امیر یا پادشاه، تمشیت امور، و رسیدگی به خواسته‌ها و نیازها، یا نظارت بر حسن رفتار و انجام خواسته گروهی به عهده او گذاشته می‌شود، و او عهده‌دار پاسخ‌گویی در برابر پادشاه و خلیفه است. یکی از مهمترین نقابتها در تاریخ اسلام، نقابت طالبین یا اشراف بوده است که عهده‌دار رسیدگی به امور متعلق به سادات و علویان و هاشمیان بوده، و تا کنون در برخی از کشورهای اسلامی برقرار است.

(۵). مقصود امام دهم یعنی حضرت هادی علیه السلام می‌باشد.

(۶). در حاشیه نسخه اصل بر روی این کلمه «بایستاد» با خط ناسخ آمده است: یعنی زمین قم.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷۰

زمین را بقم نام نهادند» (۱)

همچنین ابو مقاتل کوید، که:

از ابی الحسن علی بن محمد علیهم السّلم شنیدم، که:

«شب معراج که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را با آسمان بردند، در آسمان چهارم نظر کرد بقبّه از نور، که آنرا چهار رکن بود بجهار در؛ کوئیا استبرق سبز بود، از خزّمی و سبزی و پاکی و تازکی. چون نظر صائب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آن قبّه آمد، فرمود که:

ای جبرئیل! این چه قبّه است، که من در همه آسمان مثل و مانند و بهتر و نیکوتر ازین ندیدم؟

جبرئیل علیه السّلم گفت که: این صورت شهریست که آنرا قم گویند، که بندکان خدای از مؤمنان در آن جمع شوند، و انتظار تو کشند از برای قیامت و حساب، تا تو شفیع امت کردی. و همچنین مؤمنان و زاهدان در آن جمع شوند، و انتظار محمد «۲» کشند، و شفاعت کردن او درباره دوستان «۳» آل محمد علیهم السّلم «۴» و الله أعلم.

و هم از وی روایتست: از حسن بن یوسف، و او از خالد بن یزید «۵»، و او از ابی عبد

(۱). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۳» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۲). محمد نام مبارک امام زمان علیه السلام می‌باشد.

(۳). در حاشیه نسخه اصل بر روی این کلمه، حرف «را» افزوده شده است.

(۴). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۰۷ و ۲۰۸» به دو سند یکی از کتاب الاختصاص شیخ صدوق، با اندک افزوده‌ای در پایان روایت، و دیگری را به همین سند از تاریخ قم آورده است.

(۵). در نسخه اصل: (خالد ابی یزید) ضبط شده است که ظاهراً خطاست، و صحیح آن ابو یزید خالد بن یزید العکلی کوفی است، که از راویان موثق می‌باشد، و دارای کتابی به نام (النوادر)

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷۱

الله علیه السّلم، که او فرمود که:

«حقّ جلّ و علا از جمیع شهرها «۱»، کوفه و قم و تفلیس را برگزیده است»

و ایضا: راوی روایت کند از احمد بن محمد بن عیسی، و او از حسن بن [محبوب الزّراد] «۲»، و او از ابی جمیله المفضّل بن صالح «۳» أسدی، و او از حبلی «۴»، که او گفت که: من از ابی عبد الله شنیدم، که او فرمود، که:

«جون همه شهرها پر فتنه و بلا کردند، و آشوب و اضطراب در جهان عام شود، بر شما باد که پناه باقم دهید، و با حوالی و نواحی آن، که بلا از قم مدفوع و مصروفست» «۵».

و هم او کوید که: حدیث کرد مرا احمد بن خزرج بن سعد، از برادر خود موسی بن خزرج «۶»، که او گفت که:

بوده که روایات خود از امام صادق علیه السلام را در آن روایت کرده بود. (نگاه کنید به: معجم رجال الحدیث: ۴۰/۷).

(۱). در نسخه اصل: «شهرهای» آمده است، و در دیگر نسخه‌ها بدون یاء که موافق متن عربی روایت، که علامه مجلسی آن را در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۳» به همین سند نقل کرده می‌باشد.

(۲). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها «محمود» آمده که ظاهراً خطا است، و صحیح آن «محبوب» است، چنانکه در «بحار الانوار: ۵۷/۲۱۴» آمده است: عن الحسن بن محبوب، عن أبي جميله المفضل بن صالح، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام، «همچنین لقب (سزاج) نیز خطا است، و صحیح آن (الرزاد) است، چنانکه در منابع رجالی به آن اشاره شده است. (نگاه کنید به: معجم رجال الحدیث: ۱۰۶/۵)

(۳). در نسخه اصل این نام بنا بر رسم الخط کهن عربی (صلح) ضبط شده است.

(۴). این نام در سلسله سند «بحار الانوار ۵۷/۲۱۴» نیامده است، بلکه بجای او (عن رجل) می‌باشد، و احتمالاً «حبلی» تصحیف و تحریف «حبلی» بوده باشد، چنانکه در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری زنجانی بدان اشاره شده است.

(۵). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۴» به همین سند از تاریخ قم نقل کرده است.

(۶). موسی بن الخزرج بن سعد بن عبد الله اشعری، بزرگ اشعریان قم در آغاز سالهای قرن سوم

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷۲

«من شنیدم از اَبی الحسن رضا علیه السّلم، که او مرا گفت روزی از روزها: موضعی که آنرا ورا ردهار گویند میدانی و می‌شناسی؟ گفتم: بلی، مرا بدان موضع دو ضیعه است.

أبو الحسن الرضا گفت: بدان ملازم باش و متمسک شو،

و فرمود سه نوبت که: نعم الموضع ورا ردهار، یعنی نیک موضعی است ورا ردهار» (۱).

و ایضا روایتست از: از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از سعد بن سعد (۲) اشعری، و (۳) از جمعی، از اَبی عبد الله [علیه السّلم]، که او فرمود:

«جون بلا در جهان منتشر گردد و واقع شود، کوفه و حوالی آن از سواد ایمن شود، و اهل آن در امن و راحت باشند. و از بلاد جبل همچنین قم سلامت بود، و نیک موضعی است مرد خائف طائف (۴) را» (۵).

هجری، و او همانی است که به هنگام تشریف‌فرمائی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام به قم، به پیشواز او رفت، و افسار شتر او را بدست گرفت، و آن بانو را به خانه و سرای خود فرو آورد، و در مدت اقامت در خدمت او بود، و پس از فوت آن بانو را در میان باغ خود دفن نمود.

(۱). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۴» به همین سند از تاریخ قم نقل کرده است.

(۲). در نسخه اصل (اسعد) آمده، که ظاهراً خطاست - زیرا چنین کسی در اسناد روایات شیعه نمی‌باشد - و صحیح آن «سعد» است، و سعد بن سعد بن احوص بن سعد بن مالک اشعری قمی، از راویان مشهور شیعه که تمامی رجالیین او را توثیق نموده‌اند، و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است. علاوه بر این علامه مجلسی در بحار الانوار همین روایت را به نقل از تاریخ قم روایت کرده می‌گوید: سعد بن سعد بن سعد اشعری عن جماعة، و در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری نیز به این مطلب اشاره شده است.

(۳). در حاشیه نسخه آیه الله شبیری آمده: ظاهراً کلمه «و» زیادی است.

(۴). خائف طائف: یعنی مردی که بر جان خود می‌ترسد، و در حال گشتن و فرار از شهری به شهر دیگر است.

(۵). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۴» به همین سند از تاریخ قم نقل کرده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷۳

و ایضا روایت کند: از محمد بن سهل بن یسع، از پدر خود، و او از جدّ خود، و او از اَبی عبد الله علیه السّلم، که او فرمود، که:

«جون (مفقود شود امن در بلاد، و مردمان)» (۱) بر پشت اسبان نشینند، و از زنان و بویء خوش اعتزال نمایند، فالهرب الهرب الهرب، بکرزید و سخت بکرزید از همسایگی ایشان.

گفتم: خذای تعالی و تقدس، جان و مال و تن مرا فدای تو کرداند، کجا کرزیم، و پناه با کدام موضع دهیم؟ فرمود: با کوفه و کرد بر کرد آن، و با زمین قم و حوالی آن، که ازین هر دو شهر بلا مدفوع و مصروفست» (۲).

و ایضا روایت کند: از یعقوب بن یزید کاتب، و او از محمد بن ابی [عمیر] (۳)، و او از جمیل بن درّاج (۴)، و او از زراره بن أعین، که او گفت که: من از صادق آل محمد علیهم السلام شنیدم، که او فرمود که: «اهل خراسان اعلام مانند، و اهل قم انصار و یاوران ما، و اهل کوفه اوتاد مانند، و

(۱). در اصل میان () بیاض بوده، و بعدها با خط دیگری آنچه در متن آمده است بر آن افزوده شده است.

(۲). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۴» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۳). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها این نام (محمد بن ابی عمرو) ضبط شده، که خطاست و صحیح آن محمد بن ابی عمیر است، که از راویان مشهور می‌باشد.

(۴). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها در سلسله سند آمده است: محمد بن ابی عمرو، و او از جمیل بن (نوح دراج، و او از زراره بن) درّاج و او از زراره بن أعین ... که آنچه میان قوس آمده است خطاست، چنانکه به این خطا در نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری اشاره شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷۴

اهل این سواد از مانند، و ما از ایشان» (۱).

دیگر: سهل بن زیاد رازی و غیر او روایت کنند، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی (۲)، که او گفت: حدیث کرد مرا اسحاق بن ناصح - مولى جعفرین - که شنیدم از ابی الحسن الأول (۳)، که او فرمود که:

«قم آشیانه آل محمد علیهم السلام است، و مأوای و جای شیعت ایشان، اُمّیا جمعی جوانان ایشان بمعصیت پذیران خویش، و استخفاف و سخره داشتن ایشان پیران و بزرگترینان خود، زود باشد که هالک شوند، مع هذا که «۴» حق عزّ و علا - بلا از ایشان دفع کرده است، بسبب بیزار شدن ایشان از دشمنان، و همچنین هر بدی را» (۵).

و ایضا: سهل روایت میکند از حسین بن محمد کوفی، و او از محمد بن حمزه بن قاسم علوی، و او از عبد الله بن عباس هاشمی، و او از محمد بن جعفر بن محمد، و او از پدر خود ابی عبد الله علیه السلام، که او فرمود:

«داهیه و عنائی و بلائی که بشما رسد، بر شما باد که بقم وطن کنید، که قم مأوای فاطمیان، و راحت جایء مؤمنانست، و روزکاری آید که دوستان و محبتیان ما از ما منافرت نمایند، و دوری اختیار کنند، و درین ایشانرا مصلحت و بهبود بود، تا بندانند که ایشان انصار و دوستان مانند، تا خونها و مالهاء ایشان در امان بود، هیچ کس بقم و اهل قم بدی

(۱). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۴» به همین سند از تاریخ قم روایت کرده است.

(۲). او عبد العظیم حسنی است، که در شهر ری مدفون می‌باشد.

(۳). مقصود امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشد.

(۴). احتمالا کلمه (که) تصحیف و تحریف کلمه (کله) باشد، که معمولا همراه با (مع ذلک) می‌آید.

(۵). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۴» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷۵

نخواهد، الا که حق سبحانه و تعالی او را خوار و ذلیل گرداند، و از رحمت خودش دور دارد» (۱).

و همچنین سهل گوید که: حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم جعفری، از محمد بن فضیل بن ربیب بن داود بن کثیر رهقی، از جمعی از اهل حدیث، از ابی عبد الله علیه السلام، که او فرمود که:

«حق سبحانه و تعالی فرشته آفریده است، و او را بر قم موکل گردانیده تا بالهآء خود بسر ایشان فرو گذاشته است، و می افشاند و می جنباند، تا هیچ جباری و کردنکشی بذیشان قصد نکند بیدی، الا که حق سبحانه و تعالی او را همچو نمک در آب گذاخته گرداند، و ناچیز کند» (۲).

و هم او گوید که: حدیث کرد مرا احمد بن عیسی بزّاز (۳) - ملقب باین تَغْرَه قمی - از ابی اسحاق علفان نیشابوری، از واسط بن سلیمان، از ابی الحسن الرضا علیه السلام، که او فرمود که:

«بهشت را هشت در است، یکی در از آن اهل قم را است.

پس فرمود: طوبی لهم، ثم طوبی لهم، ثم طوبی لهم» (۴).

ایضا روایتست: از محمد بن احمد بن عیسی (۵)، از محمد بن خالد برقی، از بعضی

(۱). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۲۱۴/۶۰» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۲). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۲۱۷/۶۰» به همین سند، با افزوده‌ای در پایان آن به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۳). در نسخه اصل لقب این راوی (بزار) ضبط شده، و ظاهراً صحیح آن (بزّاز - پارچه‌فروش) باید باشد، چنانکه بدان در (بحار الانوار: ۲۱۵/۶۰) اشاره شده است.

(۴). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۲۱۵/۵۷» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۵). در «بحار الانوار: ۲۱۵/۵۷»: احمد بن محمد بن عیسی.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷۶

اصحاب ما (۱)، از ابی عبد الله علیه السلام، که گفتند:

«ما در حضرت او نشسته بودیم، و هیچ ذکر خراسان در میان نبود، پس بابتدا امام فرمود: خراسان خراسان، سجستان سجستان، کوئیا من می بینم و مشاهده می کنم، که اهل ری بر شتران نشسته‌اند، و بجانب قم میرانند، و این گاهی باشد که پنج یک از دو ذانک روی بذیشان آرند» (۲).

یعقوب بن یزید روایت کند، از ابی الحسن کرخی، از سلیمان صالح، از ابی عبد الله علیه السلام که:

«روزی از روزهای فتنه‌آی بنی عباس، و آنچه از ایشان بمردم می رسد در حضرت ابی عبد الله باز می گفتند.

ما گفتیم: جانهای ما فدای تو باد، چون چنین باشد مفرّ و کریزگاه، و ملجأ و پناه کجا بود؟

فرمود: از عراق به کوفه و حوالی آن، و بقم و حوالی آن.

پس فرمود که: در قم شیعت و دوستان ما باشند، و بنا و عمارت در آن بسیار شود، و مردم بدان قصد کنند و جمع شوند، تا غایت

که دیه جمر در میان عمارت بناهای آن واقع بود» (۳).

و همچنین در روایت شیعه آمده است که:

«قم در عمارت، و کثرت مردم؛ قیمت زمین آن بنوعی برسد، که آن مقدار که اسبی را بر آن ببندند بهزار درهم باشد» (۴).

(۱). در «بحار الانوار: ۵۷/ ۲۱۵»: عن بعض أصحابه.

(۲). این روایت را علامه مجلسی به همین سند- بجز جمله پایانی روایت را- در «بحار الانوار:

۶۰/ ۲۱۵» به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۳). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/ ۲۱۵» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۴). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/ ۲۱۵» به همین سند به نقل از تاریخ قم

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷۷

و امیر المؤمنین علی علیه السلام، در خطبه که از بصره بیرون آمده است، آن را در آن حالت خوانده- بعد از واقع شدن جنگ جمل- در ذکر حربها و جنگها «۱»، در آن خطبه یاد کرده است که:

«حسنی صاحب طبرستان خروج کند، با کثرتی و غلبه، و انبوهی از سواران و پیادگان، و تا به نيسابور بیاید، و آنرا فتح کند، و اموال آن قسمت نماید، و پس از آنجا بجانب اصفهان توجه نماید، و آید تا بقم، و زود باشد که او را با اهل قم واقعه عظیم دست دهد، که در آن واقعه خلقی بسیار کشته شود، و هلاکت و شکست بر اهل قم بود، پس اهل قم پشت بر کنند و هزیمت نمایند، پس فرزندان و زنان ایشانرا برده ببرند، و منزلهای ایشان غارت کنند، و سراهای ایشانرا خراب گردانند، و مردم قم پناه دهند با کوهی که آنرا ورادهار گویند، و حسنی چهل روز بشهر ایشان بیاید، و از ایشان بیست مرد را بکشد، و دو مرد از ایشان بر کرج بر دار کند» «۲»، مضمی هذا «۳».

دیگر: علی بن عیسی، حدیث کند از ایوب بن یحیی بن جندل «۴»، از [أبی] «۵» حسن اول علیه السلام، که او فرمود که:

روایت کرده است.

(۱). این گونه خطبه‌های امیر المؤمنین علیه السلام، که در آن حضرت از وقایع و حوادث آینده خبر می‌داد، به نام (ملاحم) شهرت دارد، چنانکه علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/ ۲۱۵» از این روایت با تعبیر (و فی خطبه الملاحم لأمر المؤمنین علیه السلام) یاد می‌کند.

(۲). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/ ۲۱۵» به همین سند به نقل از تاریخ قم روایت کرده است.

(۳). جمله (مضمی هذا) به معنای آن است که این گفتار پیشتر گذشت، که ظاهراً در اینجا بی معناست، زیرا پیشتر این روایت نیامده است.

(۴). در «بحار الانوار: ۵۷/ ۲۱۶»: یحیی الجندل.

(۵). در تمام نسخه‌ها: «حسن اول» ضبط شده که خطاست، و باید (أبی الحسن اول) بوده باشد،

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷۸

«خواننده مردم را با حق «۱» از اهل قم، حق عزّ و جلّ بر دست او طائفه از مردم جمع کند، همچو پارهای آهن باشند، (و یاران او در آن وقت و در آن روز، فرزندان مالک بن عامر باشند، دل‌های ایشان همچو پاره‌های آهن بود) «۲»، بادهائی جهنده ایشانرا ببلغزانند، و از حرب و جنگ نکول نکنند، و باز ناستند، و بد دل نشوند، و بر پروردکار خود توکل نمایند، و العاقبة للمتّقین» «۳».

و همچنین روایت کنند: از محمد بن ابی الحری، و او از أبو الفضل اسباطی، و او از ابی عفّان بصری «۴»، که او گفت که: ابی عبد الله علیه السلام فرمود که:

«هیچ میدانی که قم را چرا قم نام کردند؟

ما گفتیم: که خدای، و رسول خدای، و تو بدان عالم‌تری و داناتر.

فرمود: از برای آن قم نام نهادند، که اهل آن با قائم آل محمد علیه السلام جمع شوند، و با او قائم و مستقیم باشند، و او را نصرت و مدد نمایند» (۵).

و همچنین: علی بن عیسی کوید، که حدیث کرد مرا علی بن محمد بن ربیع

که کنیه حضرت کاظم علیه السلام می باشد، چنانکه در «بحار الانوار: ۵۷/۲۱۶»: (عن ابی الحسن الاول) آمده.

(۱). در نسخه (۲) و (۳): مردم را با خلقی از اهل قم.

(۲). میان () در «بحار الانوار: ۵۷/۲۱۶» نیامده است.

(۳). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۷» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۴). در «بحار الانوار: ۵۷/۲۱۶» آمده است: (و باسناده عن عَفَّانِ البَصْرِيِّ) و نام دو تن راوی مذکور در تاریخ قم را نیاورده، لیکن

در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۶» به همین سند به نقل از تاریخ قم آمده است.

(۵). در «بحار الانوار: ۵۷/۲۱۶» آمده است: (و باسناده عن عَفَّانِ البَصْرِيِّ) و نام دو تن راوی مذکور در تاریخ قم را نیاورده، لیکن

در «بحار الانوار: ۶۰/۲۱۶» به همین سند به نقل از تاریخ قم آمده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۷۹

سلیم «۱»، از صفوان بن یحیی بیاع سابوری «۲»، که او گفت:

«من روزی در صحبت امام ابی الحسن علی بن ابی طالب «۳» نشسته بودم، ذکر قم و اهل قم، و میل کردن ایشان با محمد مهدی علیه

السلام می کردند.

امام ابی الحسن بر ایشان ترخم فرستاد، و گفت: رضی الله عنهم.

یعنی: خدا از ایشان راضی باد.

بعد از آن فرمود که: بهشت را هشت در است، و یکدر آن با قم است، و اهل قم کزیدکان شیعت مانند، بنسبت با شیعیان دیگر

شهرها، حق سبحانه و تعالی محبت و ولایت ما در طینت ایشان سرشته است، و وجود ایشان مستقر و قرارگاه آن گردانیده» (۴).

و ایضا: روایت کنند از بعضی اصحاب ما، که فرمودند که:

«روزی ما در حضرت ابی عبد الله نشسته بودیم، این آیت بر خواند که:

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ

(۱). در «بحار الانوار: ۵۷/۲۱۶» آمده است: محمد الربیع، عن صفوان بن یحیی بیاع السابری.

(۲). در نسخه اصل نام این راوی این گونه ضبط شده: (صفوان بن یحیی بن بیاع سابوری) که در این نام کلمه (بن) دوم زیادی

است، همچنانکه ضبط (سابوری) نادرست است، و صحیح آن (سابری) می باشد که نام نوعی پارچه بافتنی بوده است، و (بیاع

سابوری) یعنی فروشنده آن.

(۳). در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شیری آمده است: این عبارت مراد بدون شک ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه

السلام می باشد، زیرا صفوان بن یحیی از اصحاب حضرت رضا است نه حضرت امیر علیهما السلام. و ظاهراً علی بن ابی طالب

مصحف آنست. و احتمال این که کلمه (بن ابی طالب) از باب انتساب بجده اعلی باشد بسیار مستبعد به نظر می رسد، اگر چه انتساب

بجده اختصاراً- نظیر محمد بن بابویه- شایع است، ولی تاکنون تعبیر از حضرت رضا، بعلی بن ابی طالب معهود نبوده، و با احتمال

بسیار بعید مراد از ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام حضرت امیر المؤمنین است، و واسطه بین صفوان بن یحیی و آن

حضرت ساقط شده. علاوه بر آن، (علی بن ابی طالب) در «بحار الانوار: ۲۱۶/۵۷» مذکور نمی‌باشد.
(۴). این روایت رای علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۲۱۶/۶۰» به همین سند، به نقل از تاریخ قم آورده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۸۰

الدَّيَّارِ وَكَانَ وَعَدَا مَفْعُولًا «۱»

ما گفتیم: جانهای ما فدای تو باد، این گروه بندکان کیستند، و کدام طائفه‌اند؟

سه بار فرمود که: هم و الله اهل قم، یعنی و الله که ایشان اهل قم‌اند «۲».

و الله أعلم.

(۱). سوره اسراء: آیه ۱۷.

(۲). این روایت را علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۲۱۶/۶۰» به همین سند به نقل از تاریخ قم آورده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۸۱

باب دوم «در یادکردن مساحت‌های واقعه بقم، و ذکر مال‌هائی که وضع کرده‌اند بر آن.»

اشاره

و ذکر ارتفاع آن. و ذکر مبلغ خراج بقم بر وجه مساحت؛ و اعتماد بر آن. و نام‌های ارتفاع ضیعت‌های آن. و ذکر اختلاف انواع خراج بقم؛ تا آن‌گاه که شیخ ابو الحسن عباد بن عباس «۱» رحمه الله در سنه خمس و ثلاثین و ثلاثمائه «۲» هجریه مقرر کردانید. و ذکر نجوم «۳» و دفعات مال خراج. و رسمها و خراج آن. و رسوم صدقه بقم. و ذکر آنج در امر خراج آمده است در روزگار عجم و در زمان اسلام. و ذکر وجوه اموال و احکام زمینها.

(۱). شیخ ابو الحسن عباد بن عباس طالقانی، پدر کافی الکفاة ابو القاسم اسماعیل بن عباد، مشهور به صاحب بن عباد. مصنف تاریخ قم از معاصرین او بشمار می‌رود، و به نظر می‌رسد از نزدیک با او آشنائی داشته است، در مقدمه کتاب تاریخ قم در توصیف او می‌گوید: (شیخ الامین - رضی الله عنه - آن کسی است که از گزیدگان رجال زمان خود به علم و ورع و ترسکاری و فضل و کمال و امانت و قناعت و سیاست و کفایت و حسن سیرت فائق و راجح آمده، و در ایام وزارت او، رکن الدوله قدس الله روحه را همیشه مأمون و مشار الیه، و ناصح و مصلح امور رعایا و سائر اصناف مردم بوده، تا بحیثیتی که چون به جوار ایزدی واصل شد، مدتی مدید، و عهدی بعید، بر گذشتن او تأسف و تحسیر می‌نمودند). و شیخ آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعه ق ۴ ص ۱۴۴ در ترجمه او می‌گوید: (عباد بن عباس الوزير الامین، أبو الحسن الطالقانی، المتوفی ۳۳۵. کان وزیر رکن الدوله و کاتبه، کما أن ابنه الصاحب کافی الکفاة اسماعیل بن عباد کان وزیر ابنه فخر الدوله ابن رکن الدوله. و یاقوت حموی در معجم البلدان در «طالقان» درباره او می‌گوید: (... عباد بن العباس بن عباد ابو الحسن الطالقانی، سمع عباد أبا خلیفه الفضل بن الحباب و البغدادیین فی طبقته. قال ابو الفضل: و رأیت له فی دار کتب ابنه ابی القاسم بن عباد بالری کتابا فی احکام القرآن ینصر فیہ مذهب الاعتزال، استحسنه کل من رآه، و روی عنه أبو بکر بن مردویه و الاصبهانیون). در فهرست تاریخ قم سال وفات او ۳۳۰ هجری آمده است: (شیخ امین أبو الحسن عباد بن عباس رحمه الله، در آن سال که او را وفات رسید، و آن سنه ثلاثین و ثلاثمائه هجریه بود)، لیکن در آغاز (باب دوم) از تاریخ قم آمده است: (آن‌گاه که شیخ ابو الحسن عباد بن عباس رحمه الله در سنه خمس و ثلاثین و ثلاثمائه هجریه مقرر

گردانید) که نشان می‌دهد تا این سال حیات داشته است.

(۲). سال ۳۳۵ هجری.

(۳). نجوم جمع نجم، گرچه در لغت به معنای ستاره است، لیکن از آنجایی که عرب در دوره‌های کهن وظایف و تکالیف مالی و دینی خود را با توجه به طلوع و غروب برخی ستاره‌ها انجام می‌دادند، از این رو سررسید آن تکالیف را «نجم» می‌گفتند، و بتدریج این اصطلاح را توسعه داده، و شامل مطلق وظایف و تکالیف و تعهدات قرار دادند، (مصباح المنیر: ماده «نجم»).

تاریخ قم، متن، ص: ۲۸۲

و این باب مشتمل است بر پنج فصل:

تاریخ قم، متن، ص: ۲۸۳

فصل اول «در ذکر مساحت‌های واقعه بقم، و اوقات آن، و ذکر آنکسانی که متولی و مباشر مساحت بوده‌اند، از عمال و غیر عمال، بر اختلاف روایات».

بحقیقت و درستی که بقم، چند نوبت کوره قم مساحت «۱» کرده‌اند، و هر عاملی که آمده است؛ قم را مساحت کرده و پیموده، مگر بعضی که اعتماد بر مساحت دیگران کرده‌اند، و این مساحتها بعضی آنند که تمام شده‌اند، و بعضی ناتمام مانده. و آنج از مساحتها که تواریخ بذکر آن ناطقاند، و راویان- از اهل قم و غیره- روایت کرده‌اند، هشت مساحتست:

اول: مساحت حمزه بن الیسع اشعریست:

و این مساحت در سنه تسع و ثمانین و مائه «۲» هجریه بود، و آن چنان بود که حمزه درین سال قصد هرون الرشید کرد، و بنزدیک او رفت، و از وی درخواست کرد که مال قم از اصفهان جدا گرداند. رشید سخن او را اجابت کرد، و ملتمس «۳» او را مبذول داشت، و از وی قبول کرد، و عاملی را با وی بفرستاد تا ضیعت‌های قم را بپیماید، و کزی «۴» که آنرا رشیدیّه

(۱). مساحت: اندازه‌گیری وسعت زمینهای کشاورزی، بمنظور تعیین مقدار خراج سالیانه هر زمین.

(۲). سال ۱۸۹ هجری.

(۳). خواسته، و مورد تقاضا.

(۴). گز: مقیاس طول، معادل ذرع، و هر گز ۱۶ گره است، امروزه گز را معادل (متر) گیرند. (لغت نامه دهخدا: ماده گز).

تاریخ قم، متن، ص: ۲۸۴

خوانند- و بدان معروف و مشهور است- بدو داد، حمزه با قم معاودت «۱» نمود، و قم را مساحت کرد و پیمود.

و کویند که: درین سال مساحت واقع نشد، و حمزه بر آنج دستور خراج اصفهان از خراج قم ناطق بود اختصار «۲» کرد، و مال ضیعت‌هایی که از دیگر شهرها با حوز «۳» قم گرفته بودند، با خراج قم اضافه کرد.

و این ذراع «۴» رشیدیّه که یاد کردیم، آن ذراع است که بعاصمیّه معروفست، عبد الله بن کوشید- عامل اصفهان- آنرا با برادر خود عاصم بن کوشید بقم فرستاد، پیش از آنک قم را کوره و شهر گردانیده بودند «۵»، تا قم را مساحت کند و بپیماید، اهل قم او را بکشتند.

و کویند که: او را از برای آن بقم فرستاده بود، تا بقایای سالهای گذشته، که آنرا موانید «۶» میخوانند- و رشید بدان عمال را مطالب می‌نمود- تا استیفای آن نماید و بستاند. پس اهل قم فرمان نبردند، و او را بکشتند.

و نیز گفته‌اند که: این ذراع رشیدیّه- که حمزه بقم آورد- غیر ذراع عاصمیّه است، این جداست و آن تنها.

مساحت دؤم: مساحت عامر بن عمران بن عبد الله اشعری است:

- (۱). بازگشتن.
 - (۲). در اصل «اختصار» آمده است که ظاهراً خطاست، و صحیح آن «اقتصار» باید باشد، بمعنی بسنده و اکتفا کردن، که همو مقصود مصنف است.
 - (۳). یعنی جزو حوزه مالیاتی شهر قم قرار داشتند.
 - (۴). وسیله اندازه گیری.
 - (۵). یعنی پیش از سال ۱۸۹ هجری، زیرا در این سال خلیفه عباسی هارون الرشید خواهش حمزه ابن الیسع اشعری را اجابت نمود، و شهر قم را کوره مستقل قرار داد، و آن را از اصفهان جدا نموده، و برای آن دیوان جداگانه‌ای تشکیل داد.
 - (۶). احتمالاً جمع غیر قیاسی کلمه (مانده) فارسی.
- تاریخ قم، متن، ص: ۲۸۵
- رشید او را در آخر سنه اثنین و تسعین و مائه «۱» والی قم کردانید. چون عامر ابن عمران از پیش رشید با قم معاودت نمود، ابتدا «۲» بمساحت قم کرد، و این مساحت باتمام نرسانید، سبب آنک درین میانه، در سنه ثلث و تسعین «۳» وفات یافت.
- مساحت سئم: مساحت علی بن عیسی طلحی است:
- معتصم «۴» در ایام خلافت «۵» مأمون، علی بن عیسی را در سنه اثنی عشر و مائتین «۶» عامل قم کردانید، و میان او و میان بنی عمّ او از آل سعد «۷» تبعادی و دوری بود. علی بن عیسی قم را به پیمود، و هفتصد هزار درهم بر مال اصلی او - که در آن وقت بر آن اعتماد کرده بودند - زیادت کرد. پس اهل قم بسبب عمل و فعل و رفع «۸» او، امر او را نافرمانی می کردند؛ تا او را معزول کردند.
- مساحت چهارم: مساحت الیسع بن حمزه اشعریست:
- و سبب آن بود که الیسع چون از بنی اعمام خود مستوحش «۹» بود، قصد سرّ

- (۱). سال ۱۹۲ هجری.
- (۲). شروع و آغاز.
- (۳). یعنی سال ۱۹۳ هجری، از این رو جز چند ماهی ولایت قم را عهده دار نبود.
- (۴). ابو اسحاق محمد بن هارون الرشید، مشهور به (المعتصم بالله) عباسی، هفتمین خلیفه عباسی، که پس از مرگ مأمون در سال ۲۱۸ هجری به خلافت رسید، و ۱۰ سال خلافت او بدرازا کشید.
- (۵). عبد الله بن هارون الرشید، ملقب به مأمون از سال ۱۹۷ هجری لغایت ۲۱۸ هجری بر مسند خلافت بود.
- (۶). سال ۲۱۲ هجری.
- (۷). مقصود آل سعد بن عبد الله اشعری است، که از شهرت بسزایی در قم آن دوران برخوردار بودند.
- (۸). رفع یعنی بالابردن، که مقصود افزودن بر خراج و مالیات قم است.
- (۹). ترسان.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۸۶

من رأی «۱» کرد؛ در روز کار خلافت معتصم، و از وصیف «۲» ترکی - امیر امرا - درخواست کرد، و ضمان نامه داد، که قم را مساحت کند و بیماید، بر سبیل سویت و عدالت، و مال آن بسیاری زیادت آرد، چنانچه هیچ کس تظلم ننماید و شکایت نکند.

وصیف ترکی درین سخن او را اجابت نمود، و او را با محمّد بن هاشم بادغیسی - امیر قم - بقم فرستاد، و روانه کردانید در سنه خمس و عشرين و مائتین (۳).
 پس جون الیسع به قم آمد، اهل قم را دلخوشی و استمالت داد، و بمعاونت و شفقت و تخفیف در مساحت ضیعتها آیشان وعده‌ها آ مرغوبه «۴» داد، پس اهل قم بدو، و بصحبت او، بقول و فعل او مأثل شدند.
 پس از آنک مصقله بن اسحاق، و محمّد بن عامر بن سعد، ایشانرا نهی می کردند، و می گفتند که الیسع بدین سخنان می خواهد که شما را بفریبد، ایشان منتبه «۵» نشدند و باز نایستادند.
 پس الیسع ابتدا کرد بمساحت قم، تا مال آن بهشت هزار هزار درهم برسانید و رفع

(۱). شهر سامراء (یا سرّ من رآی) در ۸۰ کیلومتری شمال بغداد، که چندی دار الخلافه گردید.
 (۲). وصیف ترکی یکی از مشهورترین امیران ترک لشکر عباسیان، که به (امیر الامراء) نیز شهرت داشت، او در اصل یکی از غلامان معتصم بود، و بعدها بر اثر لیاقت به فرماندهی لشکر رسید، و سپس منصب حجابت را برای چهار خلیفه عباسی - یعنی معتصم و واثق و متوکل و منتصر - به عهده گرفت. او در سال ۲۵۳ هجری در آغاز خلافت المعز بالله در سامراء کشته شد.
 (۳). سال ۲۲۵ هجری.
 (۴). این صیغه چنانکه در میان فارسی زبانان متداول و مستعمل است، معمولاً - به حذف مضاف می آید، و گفته می شود جنس مرغوب، و در واقع صحیح آن مرغوب الیه است، و گرنه مرغوب به تنهایی در زبان عربی قابل حمل بر معنای خواستن و نخواستن است، یعنی اگر گفته شود مرغوب عنه به معنای نخواستن است، و اگر گفته شود مرغوب الیه دلالت بر خواستن می کند.
 (۵). آگاه شدن، و احتمال می رود ضبط صحیح آن (متنبه) بوده باشد.
 تاریخ قم، متن، ص: ۲۸۷

کرد، و دو نسخه ناطقه «۱» بدان بنوشت، و آن دو را در پاره کتان پیچید، و بانکشتی خود مهر کرده، و در سرای محمّد بن هاشم بسپرد، تا بوصیف ترکی برساند، و او بحضرت خلیفه برد «۲»، و محمّد بن عامر بر آن حیلت کرد، تا آن مساحت را باطل کردانید، چنانچه شرح آن بیاید.
 و بعضی دیگر کویند که: «این مساحت در روز کار والی و حاکم شدن یحیی بن هرثمه «۳» بود بشهر قم، و آل سعد بعد ازین مساحت بصحبت او میل کردند، و او را در شهر بردند، و بمیدان الیسع فرود آوردند، پیشتر از آن بکمیدان «۴» فرود آورده بود». و این روایت متفاوتست، و از خلافی خالی نیست، زیرا که یحیی در سنه ثلاث و اربعین و مائتین «۵» والی قم شد، در روز کار خلافت متوکل «۶»، چه اگر این مساحت درین وقت بودی، محمد بن مجّمع «۷» یاد کردی، و مساحت اَبی الجارود یاد نکردی.

(۱). ناطق: گویا.
 (۲). در اصل: بوده، و در نسخه (۲) و (۳): بود، و در نسخه چاپی: برد.
 (۳). در نسخه اصل: (هرتمه) ضبط شده است.
 (۴). یعنی یحیی بن هرثمه نخست در روستای کمیدان که در شمال غربی قم آن دوران (از حدود میدان نو تا وادی السلام و میدان الهادی) بود مستقر شد، و پس از اطمینان یافتن اهالی قم از او، وی را بدرون شهر - که در سمت شرقی رودخانه قرار داشت - انتقال دادند، و او را به یکی از مهمترین میداین شهر قم (که میدان الیسع اشعری بود) فرود آوردند، و پیشتر در «باب اول» به تفصیل درباره این دو بخش قم، و میدان الیسع سخن رفت.

(۵). سال ۲۴۳ هجری.

(۶). جعفر بن محمد بن هارون نهمین خلیفه عباسی ملقب به المنتصر بالله و مشهور به (المتوکل علی الله)، پس از مرگ برادرش الواثق بالله در روز ۲۴ ذی الحجه سال ۲۳۲ هجری به خلافت رسید، و در شب چهارشنبه سوم شوال سال ۲۴۷ هجری به قتل رسید، و مدت خلافت او چهارده سال و نه ماه و اندی روز بود.

(۷). مصنف تاریخ قم برای تدوین کتاب خود از مجموعه‌ای از منابع استفاده کرده است، که

تاریخ قم، متن، ص: ۲۸۸

و من که مصنف این کتابم، کتابی «۱» از آن محمد بن مجمع «۲» خوانده‌ام، و نسخه آن اینست:

«این کتابیست مشتمل بر آنک جمع از شهود- که در آخر این کتاب نام ایشان برده‌اند- کواهی دادند، در تاریخ شعبان سنه خمس و خمسين و مائتين «۳»، بنزدیک محمد ابن مجمع- عامل امیر المؤمنین «۴» اطلال الله بقائه- بر خراج کوره قم، که همه حصه معروفه بحصه عبد الله جشنسفیار ملقب باوشته، و هندو بن وار در قریه طریز ناهید، از رستاق ساوه، از کوره قم، و آن یک جزو است از جمله هشت جزو، که عبارت از مجموع این قریه معروفه مسماه «۵» است.

درین کتاب:

از عبد الله بن جشنسفیار، و هندوی بن وار، و ایشان مالک‌اند بتملیکی «۶» صحیح شرعی، و در دست ایشان جاری و نافذ بحقی ثابت، ملکی صحیح و صریح، و در «۷» قدیم الدهر بتصرف ایشان. و مساحت این حصه مرتفع «۸»، و نامزد شده بنام ایشان،

تفصیل آن در «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم» از ص ۱۷- ۳۱ آمده است، یکی از این منابع، تعدادی از اسناد تاریخی است که یکی از آنها صورت مجلس و گواهی مورخ شعبان ۲۵۵ هجری برای محمد بن مجمع (عامل قم) می‌باشد.

(۱). مقصود سند و نوشته است.

(۲). او کارگزار خراج قم در سال ۲۵۵ هجری بوده، و یادی از او در منابع نیامده است.

(۳). سال ۲۵۵ هجری.

(۴). در این سال دو خلیفه بر مسند خلافت بودند، از آغاز آن تا نیمه رجب المعترف بالله عباسی، و پس از مرگ او در ۲۰ رجب المعتمد علی الله عباسی به خلافت رسید.

(۵). نامیده شده، سابق الذکر.

(۶). در نسخه چاپی: بتملیک.

(۷). یعنی از.

(۸). کلمه «مرتفع» در اینجا به معنای رسانده شده است، یعنی آنچه در این سند آمده است، آن

تاریخ قم، متن، ص: ۲۸۹

فی سنه سبع و عشرين و مائتين «۱»- جز از آنج بعد از آن بخریدند- و مال ایشان بر ایشان حوالت کرده شد، و در دیوان خراج بکوره قم نوشته آمد.

و کواهانی که درین کتاب نام ایشان مثبت «۲» بوده، اینجماعت‌اند:

عبد الله بن عامر بن عبدویه، حسن بن علی بن آدم، احمد بن اسحق بن سعد، محمّد بن سعد بن زکریا، محمّد بن عبد الله الخطابادی، عبد الله بن خزرج [بن] عبدیل، سعد ابن محمّد بن الحسن بن سعد، عیسیء بن محمّد، احمد بن محمّد [بن] عامر، محمّد بن علی ابن عبد الله [بن] خزرج، عبد الله بن الحسن بن سعد، مالک بن سعد بن موسی، جعفر بن حسن بن حمّاد، أحوص بن حسین

بن سعد، علی بن الحسین بن احوص، علی بن عبد الله بن خزرج، محمد بن اسحق بن محمد [بن] اسحق، عبد الله بن الحسین بن سعد، مالک بن سعد بن موسی، جعفر بن سعد بن سعد، محمد بن الحسن بن محمد [بن] عمران، علی بن طیفور». و از قومی اهل قم «۳» روایتست که: «ذراع رشیدیّه، ابراهیم بن شاذوکه - نام او ملک بن محمد احوص بود - بقم آورد». و این غلط است، زیرا که ابراهیم روزگار رشید را در نیافت، ولیکن ابراهیم بن الیسع بود - و او را در آن مساحت اثری محمود بود، و سیرت پسندیده از وی بازماند، و حمزه بن

مقدار از حصه این زمین است، که در اسناد ثبت شده، و در سال ۳۲۷ هجری به نظر و عرض حاکم قم رسیده، و در دیوان خراج کوره قم به ثبت رسیده است، و آنچه از حصه و سهم زمین به نظر آنان رسیده، جز آنی است که بعدها دو شخص سابق الذکر خریده و به املاک خود افزوده‌اند.

(۱). سال ۲۲۷ هجری.

(۲). اسم مفعول صیغه «ثبت» به معنای ثبت شده.

(۳). یکی از منابع مصنف در تدوین کتاب تاریخ قم، نقل از منابع و مصادر شفاهی است، که به نام آنها تصریح نمی‌کند، از آن جمله می‌گوید: از قومی اهل قم.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹۰

معلی اشعری، او را و مصقله بن اسحق را، در شعری که منسوبست بذو مدح کرده است، و الیسع را ذم و نکوهش - مکر ابراهیم درین مساحت از عراق ذراعی دیگر بقم آورده است.

اما من که مصنف این کتابم، این روایت و این خبر ندیده‌ام و نشنیده‌ام، و الله أعلم.

مساحت پنجم: مساحت اُبی الجارود، منذر بن منصورست:

و اُبو الجارود، عامل «۱» قم در زمان خلافت واثق «۲»، و امارت عبد الرحمن بن حبیب طوسی.

و اُبو الجارود قم را مساحت کرد و بیمود، در سال سبع و عشرين و مائتین «۳»، و مال آن بمساحت او سهزار هزار درهم بوده است. و اُبی الجارود بقم عامل بود، تا سنه تسع و عشرين و مائتین «۴»، و پس از آن از قم باز کردید، مستوحش و متنفر از اهل قم، و برادر خود احمد بن منصور را بر جای خود خلیفه کرد و بکذاشت، چنانچ من در باب ولأه و حکام حکایت و ذکر او کردم «۵».

(۱). نماینده دیوان الخراج، که مسئولیت جمع‌آوری خراج شهر را به عهده داشت، عامل یا عامل خراج می‌گفتند.

(۲). هارون بن محمد بن هارون الرشید، ملقب به الواثق بالله، نهمین خلیفه عباسی، پس از مرگ المعتصم بالله عباسی در ۱۱ ربیع الاول سال ۲۲۷ هجری به خلافت رسید، و در ذی حجه سال ۲۳۲ هجری به هلاکت رسید.

(۳). سال ۲۲۷ هجری.

(۴). سال ۲۲۹ هجری.

(۵). طبق فهرستی که مصنف در آغاز کتاب آورده است، باب یازدهم کتاب دارای یک فصل بوده است، درباره والیان و حاکمان قم از سال ۸۹ هجری (سال کوره و شهرشدن قم) تا سال ۳۷۸ هجری، که ۲۰۱ نفر می‌باشند، و این باب از بابهای مفقود کتاب تاریخ قم است، و از سخن او که می‌گوید: (چنانچ من در باب ولأه و حکام حکایت و ذکر او کردم) می‌توان استفاده کرد که

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹۱

مساحت ششم: مساحت بشر بن فرج است:

سبب درین مساحت، آن بود که اهل قم شکایت کردند از بد معاملتی عمال، که در اندک مدتی پیاپی بقم آمدند، و هر کس که می‌آمد مال «۱» آن بزیاده می‌کرد، و ازیشان:

احمد بن محمد بن یحیی [بن] فیروز، و محمد بن ابی مریم، و احمد بن محمد بن جراح بودند.

پس بشر بن فرج را با اهل قم بقم بفرستادند، تا ناظر و مشرف بود در آنج اهل قم از آن شکایت می‌کردند، و بازبیند که این شکایت ازیشان بموقع است یا نه. و این در روزگار خلافت معتضد «۲»، و ولایت وصیف «۳» بود.

پس بشر در ماه رجب، سنه اربع و ثمانین و مائتین «۴» بقم فرود آمد، و عباس بن الفضل را نیز با وی عامل کرده بودند، پس بشر را عامل قم کردانید. و بشر قم را مساحت کرد، و بسهزار هزار درم و کسری رفع «۵» آن بنوشت، پس از آنک حصصی معافه و مسلمه «۶»-

تاریخ قم بطور کامل، احتمالاً در ۴ جلد تدوین شده، لیکن بعدها بدلانلی نامعلوم سه جلد آن که در بردارنده ۱۵ باب کتاب بوده از میان رفته است، و تنها جلد نخست آن که دارای ۵ باب است در قرن هشتم بدست مترجم کتاب رسیده.

(۱). یعنی هر عامل که می‌آمد خراج استحقاقی اهل قم را افزایش می‌داد.

(۲). أبو العباس احمد بن طلحه، ملقب به المعتضد بالله عباسی، چهاردهمین خلیفه عباسی در رجب سال ۲۷۹ هجری به خلافت رسید، و نزدیک به ۱۰ سال خلافت کرد، و در ربیع الآخر ۲۸۹ هجری به هلاکت رسید.

(۳). مقصود وصیف ترکی امیر الامراء می‌باشد.

(۴). سال ۲۸۴ هجری.

(۵). یعنی افزایش و ارتفاع مالیات.

(۶). جمع حصه یا سهم، معافه: مورد عفو خلیفه که از مالیات مستثنی بود. مسلمه: ظاهراً به معنای مالیاتهای پیش پرداخته شده.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹۲

که در دستهای مردم بود، که آنرا مساحت نمی‌کردند- وضع «۱» کرد، و معاف و مسلم داشت، و این مساحت معروفست بمساحت عبره «۲».

مساحت هفتم: مساحت یحیی بن اسحق است:

و سبب درین مساحت آن بود که میان أسد بن جمهور- عامل قم- و میانه اهل قم خلافتی واقع شد، پس از اهل قم پنجاه مرد- بعضی از عرب، و بعضی از عجم- بحضرت حامد بن عباس بن حسن «۳» رفتند، و او بکرج «۴» بود- و نیز کویند که بهمدان بود- و این صورت در جمادی الآخر سنه احدى و تسعین و مائتین «۵» بود.

چون آن پنجاه مرد از قم بحضرت عامل رسیدند، از اسد شکایت کردند، و تظلم نمودند، و التماس کردند که عاملی عادل را بفرستد، تا ضیعتهای ایشان بر وجه تعدیل «۶» مساحت نماید.

پس حضرة حامد، أسد را از ایشان معزول کرد، و یحیی بن اسحق را بعوض او بریشان عامل کردانید. پس اهل قم در صحبت یحیی در رجب هم ازین سال باقم معاودت نمودند، و یحیی هم درین ماه بمساحت ابتدا کرد، و در محرم سنه اثنتی و

(۱). وضع کردن: از ذمه برداشتن.

؟(۲)

(۳). حامد بن العباس، متولی جمع آوری خراج سواد (منطقه میانی و جنوب عراق) بود، در سال ۳۰۶ هجری المقتدر بالله عباسی او

را به وزارت نصب کرد، او را مردی کریم، خوش‌رو، لیکن شدید و بدون گذشت در جمع‌آوری خراج توصیف کرده‌اند. حامد در سال ۳۱۱ هـ بدستور المقتدر از وزارت عزل، و بدست ابن الفرات مسموم گردید، و در واسط در گذشت.

(نگاه کنید به: تاریخ ابن الاثیر: ۸/ ۱۳۹)

(۴). مقصود کرج آبی دلف است که شهر اراک کنونی بوده.

(۵). سال ۲۹۱ هجری.

(۶). یعنی به صورت عادلانه.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹۳

تسعین «۱»، در خلافت مکتفی «۲» و امارت عباس بن عمرو غنوی «۳»، تمام کرد و فارغ شد، و مال آن بانددک چیزی کمتر از مساحت بشر رفع کرد.

و من نمی‌دانم بجه سبب بود که ذکر مال مساحت نکرد، و مال مساحت بشر بن فرج ذکر کردند؟، و مساحت بشر پیش از مساحت یحیی بود بمدتی، اما این قدر معلوم است که ارتفاع مساحت یحیی از ارتفاع مساحت بشر کمتر بود، و الله اعلم.

مساحت هشتم: مساحت ابو الحسن «۴» [علی] بن احمد الصیمری «۵» است:

و سبب این مساحت آن بود که، محمد بن ادریس قمی کاتب، نامه نوشت بعلی بن عیسی وزیر «۶» در رفع آبی علی احمد بن محمد بن رستم اصفاهانی «۷»، پس ابو علی را

(۱). سال ۲۹۲ هجری.

(۲). علی بن احمد ملقب به المکتفی بالله عباسی، پانزدهمین خلیفه عباسی، در ربیع الآخر سال ۲۸۹ در بغداد خلیفه گردید، و در ذی القعدة سال ۲۹۵ هجری، پس از ۶ سال و ۷ ماه خلافت در گذشت.

(۳). عباس بن عمرو غنوی یکی از امیران دولت عباسیان در دوره خلافت المعتضد عباسی است، طبری در حوادث سال ۳۸۷ هـ خبر انتصاب او را به امارت یمامه و بحرین، و گسیل او به جنگ ابو سعید جنابی قرمطی، و شکست او در برابر قرامطه و به اسارت در آمدن او، و جز این اخبار درباره غنوی را آورده است.

(۴). در نسخه چاپی (أبو الحسن)، و در نسخه اصل در عنوان (أبو الحسن) و در ادامه دو نوبت (أبو الحسن) ضبط شده، که ظاهراً همین باید صحیح باشد.

(۵). در نسخه اصل این نسبت (الصیمری) و در دیگر نسخه‌ها (الصیمری) ضبط شده، که همین صحیح باید باشد، و (الصیمری) با ضاد غلط است، و این نسبت یا به رودی است در بصره که پیرامون آن چند روستا است، و یا به شهر (الصیمرة) که در قرن چهارم هجری در نزدیکی شهر بروجرد کنونی قرار داشته است.

(۶). علی بن عیسی بن داود بغدادی، یکی از مشهورترین وزیران خلفای عباسی، چندین مرتبه در دوره المقتدر بالله عباسی به وزارت رسید، و در سال ۳۳۴ هجری در گذشت.

؟(۷)

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹۴

معزول کردانید، و محمد «۱» را بجای او والی کردانیدند، و بعد از آن ابو الحسن عبید الله بن عیسی بن جراح «۲» را بقم فرستاد تا ناظر باشد، و بعد از آن ابو الحسن علی بن احمد صیمری را، در سؤال سنه احدی و ثلثمائه «۳» عامل کردانیدند. پس ابو الحسن، محمد بن ادریس را حبس کرد، و شهر قم را مساحت کرد؛ در سنه اثنتین و ثلثمائه «۴»، و مساحت او در سنه ثلث و ثلثمائه «۵» تمام

شد، و این مساحت بسهزار هزار درهم مرتفع شد، و الله أعلم و أحکم.

و بعضی از مساحتها که باتمام نرسیدند، بسبب ناتمامی آن ذکر آن نکردند.

و گویند که: پس از صیمری، علی بن محمد بن سهل دینوری «۶»- که بقم عامل بود- قم را پیمود و مساحت کرد، در سنتی «۷»

عشر و احدی عشر و ثلثمائه «۸»، و پیش از وی ابو مسلم محمد بن بحر اصبهانی- عامل قم- قم را مساحت کرده است، در سنه تسع

و ثلثمائه «۹»، و پس از این مساحت، [ضیعتهای] عرب از عجم جدا کرد.

و همچنین: در سنه ثمان عشر و ثلثمائه «۱۰»، قم را مساحت کرده و پیموده، اما درین

(۱). یعنی محمد بن ادریس قمی کاتب.

؟.(۲)

(۳). سال ۳۰۱ هجری.

(۴). سال ۳۰۲ هجری.

(۵). سال ۳۰۳ هجری.

؟.(۶)

(۷). در نسخه چاپی: سنه.

(۸). سال ۳۱۰ و ۳۱۱ هجری.

(۹). سال ۳۰۹ هجری.

(۱۰). سال ۳۱۸ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹۵

مساحت دوّم اندک مساحتی اتفاق نیفتاده، و آن دیه بوده است یا ناحیتی، پس از این جهت این مساحت را ذکر نکرده‌اند و مبلغ آن نکرده.

و از مجموع مساحت، اعتماد بر مساحت بشر بن فرج بوده است، خصوصا در مزارع، و در مساحت صیمری در باغات و بساتین مشجره «۱» معینه.

چنین گوید مصنف این کتاب، که:

جون بذین موضع رسیدم ازین کتاب، آن حکایت که ابو علی، عبد الرحمن بن عیسی همدانی، کاتب بکر «۲»، از ابی جعفر محمد بن عبدوس «۳» روایت کرده، و او از ابی عمرو بن سلمه همدانی «۴» با خاطر آمد، بضرورت آنرا- ایضا- درین کتاب ذکر کردم، و آن آنچنان بود که:

«عمران بن هرون همدانی انکار مساحت ضیاع خود کرد؛ بتزدیک بعضی از والیان و حاکمان دواوین، و فرمود که در این مساحت بر من ظلم کرده‌اند.

پس صاحب دیوان او را گفت: دو گواه عادل بر صدق سخن خود بگذران، بر آنک درین مساحت بر تو ظلم رفته است.

(۱). بساتین: جمع بستان به معنای باغ. مشجره: شجر یعنی درخت، و مشجره یعنی درخت کاری.

(۲). أبو علی عبد الرحمن بن عیسی بن حماد همدانی، معروف به کاتب بکر بن عبد العزیز، نویسنده کتاب همدان، یکی از منابع

مصنف تاریخ قم در تدوین کتاب خود است، که در هفت موضع از کتاب او نقل می‌کند.

(۳). أبو عبد الله محمد بن عبدوس جهشیاری وزیر، متوفای سال ۳۳۱ ه ق و نویسنده کتاب ارزشمند (الوزراء و الکتاب) که چندین بار چاپ شده است.

(۴). سلمه [سهل؟] ابن سلمه همدانی، کارگزار ایالت جبال در زمان هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ه)، وی احتمالاً از خاندان «بنو سلمه» است، که در سراسر قرن دوم و نیمه نخست قرن سوم در همدان ریاست داشتند، برخی از مورخین خاندان «بنو سهل» در همدان را از «آل دلف» که از قبیله «عجل» بوده‌اند دانسته‌اند. (همدان‌نامه: ۳۴۶-۳۴۸).

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹۶

عمران گفت: أصلحك الله «۱»! تو بدو مساح «۲» و زمین پیمای بر من حکم میکنی، و ممکن که ایشان هر دو از اهل ذمت باشند، و از اهل اسلام نباشند، تا بدان چه رسد که عادل باشند، و درباره من حکم نمی‌کنی الا بدو عادل؟! و انصاف و معدلت، و حکم نصفت غیر از نیست. و من دو عدل بر آنک بر من ظلم کرده‌اند درین مساحت نکذارم، ولیکن دو کواه بیارم که ایشان هر دو، از زمین پیمای تو عالم‌تر و بر خبرتر باشند!»، و الله أعلم بالصواب.

(۱). خداوند تو را نیکو دارد.

(۲). مساح: (به تشدید سین) یعنی کسی که شغل او مساحت کردن و پیمودن و اندازه‌گیری زمینها می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹۷

فصل دوم از باب دوم «در یاد کردن ارتفاعها» و خراج مال آن بقم»

چنین گوید مصنف این کتاب، که:

کتابی «۲» یافتم که در آن کتاب ذکر مالها که هر سال بقم معین، و وضع کرده بودند، و بر آن دستورات «۳» نوشته، و مال «۴» هر بابی از آن جدا کرده، و رسم و عادت مساح و زمین پیمای، و اوضاع و اعمال ایشان. پس من درین موضع آنرا ایراد کردم و بنوشتم، تا اصلی و دستوری بود مساح و زمین پیمای را مساحت کردن، و زمینها پیمودن، و حرز «۵» کردن موضع را، و آن اینست:

(۱). مقصود از «ارتفاع» افزایش یافتن، یا افزودن بر خراج سالیانه زمینهای کشاورزی است.

(۲). مصنف تاریخ قم در تدوین کتاب خود از مجموعه‌ای از منابع استفاده کرده است - که به تعدادی از آنها پیشتر اشاره رفت - که هر کدام از ارزش و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است، در این باره در «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۳۰ آمده است: «از امتیازات کتاب قم» یکی همین این است که مؤلف آن برخی از اسناد دیوانی قدیم را به صورت اصل و کامل نقل کرده که در متن مترجم پاره‌ای به همان شکل، و برخی به برگردان فارسی دیده می‌شود» از جمله این وثائق و اسناد تاریخی «کتاب ذکر مالها به قم» است، که مصنف در دو موضع از آن استفاده برده است.

(۳). دستورات: جمع «دستور»، احکام صادره از سوی دیوان خراج، که به موجب آن صاحبان ضیعتها ملزم به پرداخت خراج سالیانه خود بودند را «دستور» گویند.

(۴). در اصل: ماتی.

(۵). تعیین حد و مرز ضیعه‌ها و زمینهای کشاورزی.

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹۸

«ذکر مرسوم و وظیفه مساح بقم، و رسوم و اوضاع، و آنج در باب مساحت می‌باید دانستن، و بجای می‌باید آوردن:

می‌باید که مسّاح؛ صور «۱»- که بزبان قم آنرا مرز کویند- و سواقی و آنهار «۲» را مساحت نکند و نیپماید، و همچین زمینهای باثر و نامزروع نیپماید؛ «۳» و چون در میانه زرع واقع شده باشد، و مساحت کرده، بعد از آن اسقاط کند، و آنرا از حساب مساحت وضع «۴» کند.

دیگر: زرعی که بواسطه آفتی نشو و نما نکرده باشد، یا پنبه که رسته «۵» نشده باشد، یا رسته شده باشد و آب نداده باشند، و حقاّبه «۶» آن بدان نرسیده باشد، و از آن منع کرده باشند. صاحبش را بر صدق سخن او سوکند دهند، و بعد از آن او را با موضعی که مثل آن بود نسبت نمایند، و قیاس کنند.

دیگر: نهری که بر هر دو طرف آن میانه «۷» نشانده باشند، اعم از آنک معرّش باشد یا غیر معرّش- و بزبان قمی «۸» ساباط کویند- طول آن بیپماید بدان مقدار که برسد، در نیم کز

(۱). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها، و احتمالاً تصحیف کلمه (سور) که به معنای مرز دیوارکشی شده مزارع و باغها است باشد.

(۲). سواقی: جمع «ساقیه»، جوی. انهار: جمع نهر، رود.

(۳). یعنی اگر زمین بایر و نامزروعی در میان زمین کشاورزی و مزروع قرار داشت، و مسّاح تمامی زمین را یکجا مساحت کرد، باید بعداً از مجموع مساحت بمقدار زمین بایر کم کند.

(۴). برداشتن و کم کردن.

(۵). روئیدن.

(۶). حق آبه: طبق معمول روستاها در مناطق کویری، که آب زمینهای کشاورزی از راه قنات تأمین می‌شود، هر زمینی به تناسب مساحت آن، مقدار معینی حق داشتن آب از قنات یا رودخانه را دارد، که به آن حق آبه گویند.

(۷). مقصود راهروهایی است که معمولاً در دو سمت رودخانه به منظور عبور افراد یا دسترسی به آب یا استراحت و تفرّج ساخته می‌شود، و این جایگاه‌ها گاهی سقف‌دار است که بدان «عربش» یا «معرّش» گویند، و گاهی بی‌سقف که از آن «غیر معرّش» تعبیر می‌کنند.

(۸). و صحیح آن است که گفته شود: (به زبان عربهای ساکن قم) و گرنه «ساباط» کلمه‌ای است

تاریخ قم، متن، ص: ۲۹۹

ضرب کنند و بزنند. و اگر بر یکطرف نشانده باشند، طول آن در دانکنیم یک کز ضرب کنند، و بر آن حساب کنند.

و حکم درخت بر کنار آنهار همین است.

دیگر: کرمی «۱» و باغی که چهار ساله بود، که میانه آنرا نشانده باشند، آنرا بر کروم «۲» جدید و حدیثه نویسند، و یک نیمه از آنج بررز «۳» معموره قدیمه تمام بار نهاده باشند، بر آن کرم وضع کند و بنویسد.

دیگر: کرمی که آنرا مطّیق «۴» کویند- باصطلاح اهل قم آنرا غیر ساباط کویند- مثل باغات و کروم قم، آنرا بیپمایند، دو دانک جهت سواقی «۵»- که آنرا بزبان قمی کوز «۶» کویند- در حساب نیارد.

دیگر: کرمی که خراب باشد، آنرا خراب نویسد. و کرمی که میانه را بر پی یکدیگر نشانده باشند؛ بل که میانهای آن متفرّق باشند آنرا بشمارد، و بیست و چهار اصل میانه را

عربی که در «لسان العرب» در وصف آن آمده است: (السباط: سقیفه تحتها ممّز نافذ)، یعنی راهروی سقف‌داری است که از زیر آن عبور کنند.

(۱). کرم: (به فتح کاف و سکون راء) درختهای مو و انگور، انگورستان.

(۲). کروم: جمع «کرم» به معنای درخت مو.

(۳). رز: درخت انگور (لغت‌نامه دهخدا: ماده رز).

(۴). بوته مو بر دو گونه است: ۱- کرم مطّیق (یا غیر سابط): مویی است که ساقه و پایه بوته‌های متعدد آن به گونه‌ای در هم تنیده‌اند که قابل تمییز و تشخیص نمی‌باشند، در «لسان العرب» گیاه «طباق» را گیاهی دانسته است که پایه بوته‌های آن بقدری در نزدیکی یکدیگر است که (لا یکاد یری منه واحده منفرده)، یعنی یکدانه از آن به تنهایی قابل دیدن نمی‌باشد.

۲- مویی که هر پایه آن به تنهایی رشد کرده و بر روی سابط (سقفهای چوبی مخصوص آویزان کردن مو) قرار می‌گیرد.

(۵). سواقی: جمع «ساقیه»، پشته و بلندی دو سوی جوی آب را گویند.

(۶). در صحاح الفرس آمده است: کوز: (چفته بود، یعنی خمیده)، و چون دو سمت ساقیه معمولاً- خمیده می‌باشد، احتمالاً این اصطلاح برگرفته از این لفظ باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۰۰

به قفیزی «۱» حساب کند. و آنک از خضریات «۲» و دیگر درختها که در کروم معینه باشد، آنرا حساب ننماید، و مضایقه نکند، و بر حساب کرم اختصار «۳» نماید.

دیگر: باغی که درختهای مثمره «۴» در آن متفرّق باشند، درختها را بشمارد، و هر سی و شش درخت قفیزی حساب کند.

و باغی که درختهای میوه در آن در پهلوی یکدیگر نشانده باشند، آن باغ را نیبماید، و نبیند که چه مقدار است.

و درختهایی که غیر مثمره «۵» باشد- اعمّ از آن که «۶» متفرّق باشند، یا غیر متفرّق- آنرا حساب نکند و نیبماید، و مال بر آن وضع نکند.

و درختی که چهار سال بود که آنرا نشانده باشند، آنرا بر درختها نو نویسند «۷»، و در حساب نیاورد.

و زمین زعفرانی «۸» که خراب شده باشد، خراج آن یکنیمه آبادان حساب کند.

(۱). قفیز یکی از واحدهای اندازه‌گیری بشمار می‌رفته است، و قفیز از زمین ۱/۱۰ جریب می‌باشد، که هر جریب (گر چه در تعیین مقدار آن به اختلاف شهرها و کشورها اختلاف است) ده هزار ذراع می‌باشد.

(۲). خضریات (به فتح خاء): جمع «خضر» به معنای سبزی.

(۳). صحیح آن است که «اقتصار» گفته شود نه «اختصار»، زیرا نخست به معنای بسنده کردن است- که معمولاً مراد نویسند است- و دومی به معنای خلاصه کردن.

(۴). مثمره مؤنث «ثمر» یا میوه است.

(۵). درخت بی‌بار.

(۶). در چاپی: آنک.

(۷). در چاپی: نویسد.

(۸). یعنی زمینی که در آن زعفران کاشته می‌شود. لازم به یادآوری است که در دوره‌های پیشین زعفران یکی از گیاهان و بوته‌هایی بوده که در قم به عمل می‌آمده است، بدین معنی که زمین و خاک قم استعداد و آمادگی پروراندن گیاه زعفران را داراست، لیکن بعدها به دلائل نامعلومی کاشت آن به طور کلی از قم ورافتاد، و امروزه اثری از کاشت آن در قم نمی‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۰۱

و درختهای جوز «۱» و فستق «۲» - تمام بار، و میانه، و دون «۳» - هر یک جدا بنویسد، و در دفتر اثبات کند. و درختی که بر کنار جوی، یا بر کنار سواقی «۴» و آدویه «۵» واقع شده باشد، آنرا نشمارد، و بدان التفات نکند، و در حساب نیاورد، و در دفتر ننویسد.

و بهر صد جریب زمین غلّه و پنبه و انکور و زعفران و خضریات «۶»، شازده درم و چهار دانگ درهمی حقّ مسّاح و معابر است. ده درم از آن مسّاح، و ششم درهم و چهار دانگ درهمی از آن معابر.

و معابر: کسی را کویند که عمّال و ولات «۷»، بعد از آن که مسّاحان و حرّازان «۸» مواضع بیموده و مساحت کرده باشند، او را بفرستند تا برین مواضع بگذرد، و احتیاط کند، و باز ببیند، که مسّاحان سهوی و میلی و محابائی «۹» نکرده‌اند. و بهر ده درخت جوز، یک درهم از آن مسّاحان و معابران است.

و بهر آسیائی دآثره «۱۰»، نیم درهم.

(۱). جوز: گردو.

(۲). فستق: (به ضم یا کسر فاء) معرّب پسته.

(۳). کم بار.

(۴). سواقی: جمع «ساقیه»، کنار نهر و رودخانه.

(۵). آدویه: جمع «وادی» به معنای دشت.

(۶). خضریات: سبزی.

(۷). در اصل: و ولایت.

(۸). حرّازان: جمع «حرز» یعنی حرزکنندگان، و اینان کسانی هستند که حدود زمینهای کشاورزی را اندازه گیری کرده و مرز میان دو زمین را معین می کنند.

(۹). سهو: اشتباه. میل: همسویی با خواسته مالک زمین. محابی: نوعی رشوه گرفتن است که در برابر پایین آوردن قیمت کالای فروخته شده به مسّاح، او خراج زمین را کمتر می نویسد.

(۱۰). دآثره: برقرار و آباد و در حال کار کردن.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۰۲

و از هر ده سر از اهل ذمّت - که ایشان جهودان و ترسایانند - دو درهم.

و بهر سی حوض دوشاب «۱» یکدرهم.

دیگر: مسّاح می باید که از کردو «۲» و باغ بیرون نیاید، تا برزیکر و معمار با ارباب حاضر نشوند و نبینند، و بعد از آن آنج بر آن موضع و زمین مقرر شود، بحضور ایشان بنویسد، و چون نوشته باشد، بمهر خود و خداوند ملک مهر کند، و بعد از آن بعرض رساند.

و چون معابر بدین مواضع که مساحت کرده باشد، چون از ده یکی را گذاشته باشند، آنرا حساب نکند، و آن مواضع که فراموش کرده باشند، و بعد از مساحت و عبرت «۳» معلوم شود، از آن عشر خراج بستاند، که این بغایت مبارکست، و بقال داشته‌اند.

و قری «۴» و مواضعی که بعد از مساحت استحداث کرده باشند، و ایشانرا مالی معین مذکور نبود، آن دیها را بر دیهای آن ناحیت قیاس نمایند و حساب کنند».

و أبو بکر، محمّد بن یحییء صولی «۵»، در «کتاب» «۶» آورده است، که:

(۱). دوشاب: پر آب.

(۲). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها و نسخه چاپی، لیکن احتمالاً خطا باشد و صحیح آن کرود است که جمع کراة به معنای زمینی که با دستگاه (از رودخانه یا چاه) آبیاری می‌شود. و شاید ضبط صحیح آن «کردر» باشد که در صحاح الفرس آمده است: کردر: زمینی پشته پشته و دره و کوه باشد.

(۳). کلمه «عبرت» در اینجا بر خلاف معنای واقعی خود استعمال شده، و مجازاً به معنای عبور از چیزی و بحساب نیاوردن آن است.

(۴). قراء یا قری: جمع «قریه» است به معنای روستا.

(۵). أبو بکر محمد بن یحیی بن عبد الله (یا عباس) الشطرنجی، از شاعران و ادیبان و ظریفان قرن سوم و چهارم هجری. او از ندیمان چند خلیفه عباسی بود، و یکی از کتاب‌بازان معروف بغداد بشمار می‌رفت، اشعاری چند در مدح أهل البيت عليهم السلام سرود، و در سال ۳۳۶ در حالت اختفاء در بصره درگذشت، و علت اختفاء او را روایت خبری در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام دانسته‌اند. صولی یکی از منابع تدوین کتاب تاریخ قم بشمار می‌رود، و مصنف از دو کتاب او یکی «الکتاب» یا «ادب الکتاب» و دیگری «تاریخ صولی» اطلاعات تاریخی نقل کرده است.

(۶). در «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم» ص ۱۹ آمده است: (کتاب «الکتاب» أبو بکر محمد بن

تاریخ قم، متن، ص: ۳۰۳

«در مساحتی که میان ارباب ضیاع «۱» و سلطان واقع می‌شود، لابد و ضرورتست علم ضرب و قسمت. و چون مساحت قطعاً از زمینی پیماید، و طول و عرض آن احتیاط کند، می‌باید که طول آن در عرض آن پیماید، یا عرض آن در طول، و میانه این هر دو نوع هیچ تفاوتی نیست، و حاصل هر دو یکی است.

و نیز لابد است که بدانند، که شصت کز زمین بذراع هاشمیّه - که آن کزی است - و دو دانک کز دست «۲»، آن مقدار را بنزدیک اهل حساب و اصطلاح ایشان، أشل «۳» گویند.

و أشل ده باب بود، و بابی عبارت از شش کز، و کزی عبارت از شش قبضه، و قبضه عبارت از چهار انگشت.

پس یک کز، عبارت از بیست و چهار انگشت باشد.

و مساحت و زمین پیمای، که اراضی و صحاری و مواضع را پیماید، و خواهد که مال سلطان بر آن وضع کند، می‌باید که قبضه‌ها و انگشتها رعایت نکند، و در آن بغایت باریک «۴» نرود.

و آنج من ذکر اصابع «۵» و قبضه اینجا کرده‌ام، غرض و مقصود من آنست که چون ذکر طول و عرض و ذراع در میانست، معرفت ذراع گفته شود، تا معلوم گردد که کزی عبارت از چند انگشت و چند قبضه است. و غرض و مقصود من آن نیست که مساحت در مساحت

یحیی صولی، که باید همان «ادب الکتاب» او، چاپ بهجۀ الأثری (المطبعة السلفية - ۱۳۴۱ ق) باشد. در نسخه (۲) و (۳): کتاب خود، و در نسخه چاپی [خود] آمده است.

(۱). ضیاع یا ضیعه: زمین کشاورزی.

(۲). مضاف و مضاف الیه، ظاهراً به معنای مقدار مسافتی که به وسیله دست معین می‌گردد.

(۳). در لسان العرب ماده «أشل» آمده است: (الأشل من الذرع بلغة أهل البصرة، يقولون: كذا وكذا حبلا، وكذا وكذا أشلا، لمقدار معلوم عندهم).

(۴). کنایه از سختگیری کردن.

(۵). أصابع: جمع «اصبع»، انگشتان.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۰۴

دقت نماید «۱»، و قبضه و انکشت نکذارد، بل که می‌باید که التفات بزمین جزئیات ننماید، و مال سلطان نکذارد که از جانی دیگر تلف شود، که بسیار تجربه و امتحان نموده‌اند که ترک این کسور «۲» و جزئیات، سبب برکتست در مال سلطان، و زیادتی در آن، و دعای خیر رعایا. و در تنک گرفتن مساحت، و رعایت کردن انکشت و قبضه، سبب خرابی، و شومی و بدنامی است و کم خیری، و دعای بد درباره سلطان وقت. مضمی هذا.

و چون زمینی را یابند که مساحت آن - بذراع هاشمی - سه هزار و شصت «۳» کز است، بدانند که آن یک جریبست. و جریبی عبارت از ده قفیزی است، و قفیزی سیصد و شصت کز، و قفیزی عبارت از ده عشیر است، و عشیری سی و شش کزست. پس معلوم شد که جریبی عبارت از صد عشیر است.

و چون خواهند که زمینی را مساحت کنند:

اولاً: طول آن باز بینند که چند بابست - و باب یاد کردیم که عبارت از شش کز است - آنج حاصل شود از بابها، هر ده را اشل کیرد، و آنج کم از ده باشد بر حال خود بگذارند، کویند: اشلی و چند باب. و آنج کم از شش باشد، نسبت دهند آنرا با باب، و کویند: نصف باب چون سه کز باشد. و ثلث باب چون دو کز باشد.

[و ثانیاً]: بعد از آن عرض را بپیمایند، بزمین نوع که یاد کردیم.

پس ابواب طول در ابواب عرض بزنند، آنج حاصل شود بهر شش باب عشیری «۴» حساب کنند، و هر ده عشیری قفیزی، و هر ده قفیزی جریبی. و هر چه کم از شش باشد بر

(۱). در چاپی: نماید.

(۲). کسور: جمع «کسر» که مقصود کسر اعداد ریاضی، و لزوم عدم توجه به اجزاء کوچک در محاسبات کلان خراج شهرها می‌باشد.

(۳). کذا در اصل، و در نسخه چاپی: ششصد.

(۴). در اصل: عشری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۰۵

حال خود بگذارند، و همچنین هر چه کم از شش کز بود، مثلاً کویند: این زمین چند جریب، و چند قفیز، و چند عشیر، و چند باب، و ثلث یا نصف یا سدس باب است.

و در کتاب همدانی «۱» یاد کرده‌اند، که:

«چون درخت جوز «۲» بیخ آن در زمین کشیده شود، بحیثیتی که باب مساحت بر آن دائر گردد، و مقدار طول آن یک باب بود، آن درخت را اصل کیرند.

و أبو بکر بن عبد الرّحیم گفته است، که:

چون بیخ درخت جوز یکقامت مرد کشیده بود، آن درخت را اصل و خیار کویند، و دو درهم مال آن بود.

و چون بیخ آن درخت چهار دانگ یابی - یعنی چهار کز کشیده شود، و بیاب نرسد - آن درخت میانه بود، و مال آن درهمی و دو دانگ درهمی بود.

و چون دو دانک بایی کشیده شود، یا زیاده‌تر، و بجهار دانک باب نرسد، آن درخت دون بود. و فروتر چهار دانک درهمی لازم شود.

و درختان جوز، چون ایشانرا فروع و شاخ نباشد، و آن درختانرا باصطلاح «۳» طاقات کویند، و بهر هشت طاق درهمی لازم شود.

(۱). ابو علی کاتب، عبد الرحمن بن عیسی بن حماد همدانی (ح ۲۵۵-۳۲۷ ق) مکتبی به ابو علی کاتب، که نسبت کتابت برای او از امیر بکر بن عبد العزیز عجلی کرجی (ح ۲۷۰-۲۸۵ ق) آمده است. وی تاریخ‌دان و زبان‌شناس و شاعری برجسته بود، از تألیفات او «کتاب همدان» است که نخستین تک‌نگاری مفرد و مستقل درباره شهر همدان و حومه است، که بر جای نمانده است. این کتاب یکی از منابع مصنف در تدوین تاریخ قم می‌باشد، که در هفت جا از آن نقل قول می‌کند.

(۲). جوز: گردو.

(۳). در اصل: باصلاح.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۰۶

و ابن ماسک یاد کرده است، که:

چون سیمری «۱» همدانرا مساحت کرد و پیمود، درخت بادام را مساحت نکرد و نشمرد، و در حساب نیاورد، و همچنین درخت سنجد و زعرور «۲»، چه درخت مثمره و میوه دار، درخت امرود «۳» و زردآلودست.

فاذا درخت شفتالو و آلوده، در حساب طاقات اند، بهر سیصد طاق یک درم لازم شود.

و همچنین فرموده‌اند که: طلب مساح از آکره سوکند، و بذیشان سوکند دادن، تا دلالت نمایند بر کشت، ظلم است «۴». و چون ایشان را سوکند دهند، می‌باید که توریه کنند، یعنی در باطن و خاطر خود سخنی در آرند تا از سوکند بیرون آیند.

و از جمله حیلت آکره بر مساح یکی آنست که:

زمین را تقلیب «۵» کرده باشند و بازگردانیده، و او در آن سوکند راست کو بود.

(۱). سیمری، یا صیمری که پیشتر درباره او سخن رفت.

(۲). در المصباح المنیر آمده است: (الزعرور: بالضم، ثمر من ثمر البادیة، يشبه التبق فی خلقه، و فی طعمه حموضة) یعنی: میوه‌ای است از میوه‌های گیاهان صحرا که در خلقت شبیه میوه نبق (- ززالک) و در طعم آن کمی ترشی می‌باشد.

(۳). امرود: در پهلوی ارموت، که همان گلابی است. (لغت‌نامه دهخدا: ماده امرود)

(۴). یعنی مساحان نباید کارگران مزدکار (- آکره) را با سوگند دادن، وادار به راهنمایی و خبر دادن از موارد تخلف کشاورزان نمایند، زیرا این کار ظلم است. و اگر مساحان چنین ظلمی را در حق آکره مرتکب شوند، و آنان را وادار به سوگند کردند، آکره می‌تواند سوگند بجای آورد، لیکن باید توریه کند، و توریه در سوگند- که یکی از راههای فرار از دروغ می‌باشد- بدین گونه تعریف شده که (أن تطلق لفظا ظاهرا فی معنی و ترید به معنی آخر يتناوله ذلك اللفظ، لکنه خلاف ظاهره)، یعنی کلمه‌ای که بر معنایی دلالت دارد را بر زبان برانی، لیکن معنایی جز معنای ظاهری آن قصد نمایی.

(۵). تقلیب: برگرفته از ماده «قلب»، زیر و رو کردن خاک.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۰۷

و دیگر از حیلت آکره بر مساح، آنک: برزیکر سوکند یاد کند که هر دست زمین که از آن من باشد، ترا بدان ببرم، و بتو بنمایم. و بعد از سوکند او را بزمینهای خود می‌گذرانند و می‌برد، و او را نکوید که این زمین از آن من است، الا آن موضع را که مصلحت

داند. پس سوکند درین صورت براست یاد کرده باشد، زیرا که او را بهمه مواضع کذر داد، و نظر او بر همه آمد، پس همه را دیده باشد.

و جون مساح «۱» صاحب ضیعت را که مساحت خواهد نمود، سوکند دهد که او با مساح، صنعت «۲» و حیلت نکند در مساحت، و بعضی از حدود آن ضیعت ترک نکند. پس خداوند ضیعت سوکند خورد که من با تو صنعت نکنم بر حق سلطان. اگر تو بر «۳» من ظلم کنی، من با تو صنعت کنم بر آنچه تو ظلم بکنی بر من، و الا سخن من قبول کن بغیر از سوکند.

پس درین صورت، اگر خداوند ضیعت؛ صنعت و حیلت کند در ترک بعضی از مساحت، بزه مند شود، زیرا که سلطان را در مال او هیچ حقی نیست، و او سوکند براست خورده باشد، زیرا که بعضی از مساحت که سلطانرا بر آن حقی نبوده است ترک کرده است. و هم چنین گفته است که: هر شهری قابلیت مساحت ندارد.

و من از فضل بن مروان روایتی یافتم، که او گفت: من همدانرا نیمودم الا که خراب شد. و همچنین گفته است، که:

اهل همدان پیش حجّاج بن یوسف رفتند، و تظلم نمودند از بسیاری آفات، و دواوین عجم باستشهاد «۴» و دستور آوردند. پس حجّاج در آن نظر کرد، جون بذکر همدان

(۱). در اصل: مساحت، که خطاست، و در نسخه (۲) و (۳) و چاپی: مساح آمده است.

(۲). صنعت: یعنی مصانعه و تباری کردن.

(۳). در نسخه چاپی: با.

(۴). یعنی دستور العمل دیوان خراج دوره ساسانی را به حجّاج ارائه کردند، که در آن آمده بود که

تاریخ قم، متن، ص: ۳۰۸

رسید، یاد کرده بودند که:

ریع «۱» و زرع همدان از آفتی خالی نیست، گاهی در کشت، گاهی در زرع، گاهی در درخت، گاهی در میوه.

و بزبان عجم «۲» ذکر کرده بودند، که: (کشت همدان یام بکشت، یام بورزست، یام بدروجه از آفت خالی نب).

و از زمین عرب «۳» جز از عشری چیزی دیگر نسته‌اند؛ و این وظایف و وضائع «۴» و مساحت در زمین عجم بوده است.

و همچنین درین کتاب قصه مضحکه آورده است، و آن اینست، که:

«طاهر بن الحسین «۵»، بنزدیک عبد الرحمن بن جبلة انباری «۶» بشهر همدان حاضر

از زمینهای آفت زده خراج دریافت نمی‌شود، و از آنجایی که دیوان خراج اسلامی بر طبق دیوان خراج ساسانی تنظیم شده بود، از حجّاج خواستند بر طبق دستور و روش متداول عمل نماید.

(۱). ریع: محصول.

(۲). مقصود زبان پهلوی / فهلوی است.

(۳). یعنی زمینهای کشاورزی عربهای مهاجر و ساکن در همدان، که دارای زمینهای کشاورزی بوده‌اند.

(۴). وضائع: جمع «وضع» یعنی احکام و قوانین موضوعه.

(۵). طاهر بن الحسین بن مصعب بن زریق، أبو طلحة الخزاعی، مشهور بن ذو الیمینین (- دارنده دو دست راست)، سپهسالار ارتش

مأمون، و فرمانده لشکریان او در جنگ با برادرش امین، که به پیروزی او انجامید، و بدستورش سر امین را از تن جدا کردند. او به

شجاعت و سخاوت و کرم و سخنوری معروف بود، عمر طولانی نمود و در سال ۲۰۷ هـ درگذشت. تاریخ قم متن ۳۰۸ فصل دوم از باب دوم «در یاد کردن ارتفاعها، و خراج مال آن بقم» ص: ۲۹۷

(۶). در اصل، (جبله انبوی) و صحیح آن «عبد الرحمن بن جبله انباری» است، که از فرماندهان لشکر امین در جنگ با مأمون بود، و امین او را به همراه ۲۰۰۰۰ تن به مقابله با طاهر بن الحسین فرستاد، و در جنگی که در نزدیکی همدان رخ داد از طاهر شکست خورد. تاریخ قم، متن، ص: ۳۰۹

شد «۱»، عبد الرحمن اصحاب خود را جمع کرد، و امری و شغلی که او را بود با ایشان در آن مشورت می کرد، پیری همدانی از جمله مساحان آنجا حاضر بود، چون بدید که آن جماعت با یکدیگر سخن می گفتند، کمان برد که ایشان مکر بحث مساحت می کنند.

پیر برخاست و گفت: اصلحك الله یا امیر، این کار با تمام نرسد الا بمساحت.

عبد الرحمن چون این سخن بشنید، او با قوم خود بخنده افتاد، و بسیاری بخندیدند.

عبد الرحمن گفت: بلی ای شیخ، ما درین فکریم.

پیر بنشست، و زمان بزمان انتظار می کشید، که عبد الرحمن امر مساحت بذو تفویض کند، مضمی هذا».

جنین کوید مصنف این کتاب، که:

این قدر یاد کردم در باب مساحت، تا بذو منتفع شوند و بدانند، و در مساحت بعمل آرند.

و اکنون با ذکر مالها که بقم وضع کرده اند رجوع کنم، و وعده که داده ایم بدان وفا نمایم «۲»:

«هفت بار مال را بقم وضع کرده اند، و آنرا- باصطلاح اهل دیوان- هفت وضعه می گویند و هفت طسوق:

(۱). اجتماع این دو تن در همدان به هنگام جنگ امین با مأمون در سال ۱۹۵ هـ بود، در این سال امین علی بن عیسی بن ماهان را به همراه ۴۰۰۰۰ تن، و مأمون طاهر بن الحسین را به مقابله او گسیل داشت، که او را در نزدیکی ری شکست داد، و علی بن عیسی کشته شد، آنگاه بار دیگر امین عبد الرحمن بن جبله انباری را به مصاف طاهر فرستاد، که او نیز شکست خورد، و بهمدان پناه آورد، و سپس از طاهر امان خواست و تسلیم او گردید. (تاریخ یعقوبی: ج ۲ / ۴۳۸، الفتوح: ۸ / ۲۹۵، تاریخ طبری: ۳ / ۷۹۸)

(۲). در اصل: وفایم.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱۰

وضیعه اولی: درین وضعه در هر جریبی از زرع کندم و جو و نخود و مرجو «۱»، پانزده درم، و دانکی از درهمی وضع کرده اند در وضعه.

و نوبت دوم: بر جریبی ازین که یاد کردیم، سیزده درهم، و دانکی وضع کرده اند.

وضیعه ستم: دوازده درم و دانکی.

وضیعه چهارم: پانزده درم و دانکی.

وضیعه پنجم «۲»: نه درهم و دانکی.

وضیعه ششم: شش درهم و دانکی.

وضیعه هفتم: سه درهم و دانکی.

پنبه:

وضیعه اولی: بهر جریبی سی و هشت درهم.

وضیعه دوم: سی درهم.

جریبی از درخت: در همه رساتیق قم سی و هشت درهم.

کروم «۳»:

وضیعه اولی: هر جریبی پنجاه درهم.

وضیعه دوم: سی و دو درهم.

کرم «۴» خراب: مال آن نصف مال آبادان بود، یعنی در وضیعه اولی بیست و پنج درهم، و در وضیعه ثانیه شانزده درهم بهر جریب. از بقول «۵»، و خیارزار، و جالیز، و جزز «۶»، و شلجم، و پیاز، و سیر، و

(۱). گیاهی از تیره جو و نخود.

(۲). کلمه (پنجم) در حاشیه آمده است.

(۳). کروم جمع «کرم»: انگور.

(۴). کرم خراب: انگور ناسالم.

(۵). بقول: جمع «بقل»، لپه.

(۶). جزز: هویج.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱۱

تره، و دیگر خضریات: در وضیعه اولی بیست و پنج درهم، وضیعه دوم «۱» پانزده درهم.

رطاب: - آنرا بزبان قمی اسپس «۲» گویند- بهر جریب در وضیعه اولی سی درهم، وضیعه ثانیه پانزده درهم.

جریبی از جاروس «۳»: در همه رساتیق قم چهارده درهم.

کنجید، و زیره، و قرطم «۴»: در همه رساتیق قم، هر جریبی پانزده درهم.

شنبلیده، و کسن «۵»، و سبدز «۶»: در همه رساتیق، نه درهم و دانکی.

و بهر شش درخت فستق و زیتون درهمی، و در هر سی و شش طاقات فستق و زیتون یک درهم.

و ما یاد کردیم، که مراد بطاقات از درخت، درختهایی اند که ایشانرا شاخ نباشد.

و در هر حوض دوشاب، در همه رساتیق قم دو درهم.

جالیزی که آب آن نه از رودخانه باشد، خراج آن دو دانک جالیزی بود که آب از رودخانه خورد.

(۱). در نسخه چاپی: ثانیه.

(۲). در «فرهنگ پهلوی: ص ۴۸» آمده است: اسپست: asp -ast یونجه. و در برهان قاطع آمده است: اسپست: و آن علفی است

که بترکی یونجه خوانند، و بعربی فصفصه.

(۳). جاورس: معرب گاورس، نوعی از غلات.

(۴). قرطم: (به کسر قاف و طاء و ضم آنها)، دانه‌ای است چون کتان، که مصارف پزشکی و درمانی دارد (لغت‌نامه دهخدا: ماده

قرطم).

(۵). کسن: گاودانه (لغت‌نامه دهخدا: ماده سبدز).

(۶). سبدز: در (لغت‌نامه دهخدا: ماده سبدز) آمده است: این کلمه نام سبزی یا گیاهی است که غیر خودرو بوده، و در تاریخ قم در

دو مورد آمده، و مؤلف آن را در ردیف شنبلیده و کسن، که کرسنه و گاودانه باشد آورده، و ظاهراً احتمال می‌رود که مصحف (شبدرد، شغدرد) باشد که گیاهی است که حیوان بیشتر خورد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱۲

و در هر درخت جوز تآم، درهمی و نصفی، درخت میانه از جوز یک درهم، درخت دون «۱» از جوز نیم درهم.

آسیاهای رودخانه: بهر یکی هفتاد درهم.

آسیاهای قهستان: وضعه اولی بیست و پنج درهم، وضعه دوم دوازده درهم.

مزارعان و معاهدان از اهل ذمت: جزیه سرهای ایشان بر دو صنف بوده است:

صنف اول: هر مردی بیست و چهار درهم.

صنف دوم: دوازده درهم.

جماعت [صاحبان] احشام و صحرانشینان، دو صنف‌اند:

صنف اول: هر مردی دوازده درم.

صنف دوم: هر مردی شش درم.

طاقات از درختهای بزی «۲»: بهر طاق درخت پنج درم.

و رز معرش «۳»- که آن را به زبان قمی سابط کویند- بهر رستاقی وضعه مال آن، مثل وضعه زرع بوده است.

و رز معرش، که میانه آن یکساله بوده است، وضعه آن بهمه رستاقهای یکی بوده است.

تفصیل ضیعتها و دیها بر هر قسط:

تفصیل ضیعتها و دیها، بر هر قسط مالی از مالهای هفت کانه طسق و مال اول:

(۱). کمتر و کوچکتر.

(۲). بیابانی.

(۳). رز معرش: احتمالاً به معنای انگوری که بر روی سایبان (- معرش) به عمل می‌آید، (نگاه کنید به: لغت‌نامه دهخدا: ماده رز).

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱۳

طسوج و ناحیت رود آبان «۱»: جمکران، خمیهن، ناصح آباد، ملکاباد، ابور، هست «۲» ولد سعد، اسفرآباد، هست ولد محمد بن عبد

الله، هست عبید الله ابی بکر، نجو کاباد، جوسق دختره، هست عبد الرحمن عبد الله، یسع آباد، دزنوج، هست محمد ابی بکر،

هست ادريس، هست دربجند «۳»، اذینجشنسفا باد، وچهر، اسحاق آباد، هست ایوب موسی، هست یحیی ابی بکر، هست متویه ابی

بکر، هست عبد الرحمن یحیی، هست البحتری، صحرای سعد بن عبد الله، هست آدم عبد الله «۴»، هست محمد شعیب، جعفر آباد،

علیاباد، شهرستان، قلاور، زنیلاباد، مسکران، مزرعه باغ عبد الرحمن، ازدورقان، ویدیشان، براوستان، کره، صحرای موسی یعقوب،

دشت ریاد، کرکان، یحیی آباد (من نسخه عتیقه:

خریر آباد منها)، باغ المرزبان.

طسوج لنجروود «۵»: قولاباد، باغ شعیب، باغ جعفر، باغ زکریا، باغ اسحق بن عمران، باغ ادريس، جوسردکان، مزدجان، سکه «۶»

ولانبر، سکه جرجان، سکه الکایجار، هست اسحق، موونه، صحرای اسحق، برزآباد، جهستان، اسفدن، خماباد، کمیدان، ممجان،

سعد آباد، جمر، مالون، فراهه، محمدآباد، قزدان، قهیان، میانرودان، باغ مقاتل، باغ عبد الرحمن، طبشقوران، سکن، مهرینان، نوازن،

[باغ] محمد عمران.

- (۱). ناحیت رود آبان، در مشرق قم، در دشتهای واقع در غرب رشته کوههای قم قرار دارد.
- (۲). شاید این کلمه، هستک (hastak) پهلوی بوده باشد، که به معنای ثروت، مال، دارایی است، چنانکه در «فرهنگ پهلوی ص ۲۱۳» آمده است، و در اینجا ظاهراً به معنای روستا و آبادی است.
- (۳). کذا در اصل، و احتمالاً صحیح آن «هست درب جند» باشد.
- (۴). در حاشیه نسخه اصل آمده است: داود.
- (۵). روستاهای واقع در مشرق قم، در چند کیلومتری شهر، و در آغاز راه کاشان، و آغاز راه فرعی قهستان (امروزه پس از زندان قم و پلیس راه قم - کاشان قرار دارد)، این طسوج شامل بخشهای بزرگی از شمال و مشرق قم قدیم بوده است.
- (۶). سگه: کوچه.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱۴

- طسوج ابرشتجان «۱»: سگه ورجانه، هست سعد بن نعیم، هندجان، ولنان، سگه الوارجان «۲»، شهر ماه، الرن، هحوکان، رکستان اُبی خالد، سرفت، مران، شادقولی، واوان، جاززان، اوجانکان، محمّد آباد، عبد الله آباد، سوران، هست ادریس.
- طسوج سراج «۳»: زیتونه، کبرکان، باغ عبد الله، سوره، شعیبآباد، بطلیجرد، دشت یعقوب، احوص آباد، الدیمجان، ملکآباد، اششره آدم، مهران، التومذجان، عمرآباد، حمزه آباد، یعلی آباد، علیآباد، مرزآباد، نوح آباد، یحیی آباد، کهل، نواران، الدینجان، یعقوب آباد، عبد السلام آباد، محمّد آباد، اسحق آباد.
- طسوج وازه کرود «۴»: الصرم، سگه کران، سگه جوان، سگه ورزنه، خوراهآباد، سیوب، سینجرد.
- طسوج رودبار: شاسفجرد، سوسک، طاقان، الجنبند.
- طسوج قاسان: هلیل، آران، هراسکان، انوشآباد، درم، و دساکران، وکلاران، طسموغان، مشکان، زنجه، دزه، سسه، بطریده، کردیه، فادکآباد، و شاد، بول، وزهشت، کهنویه، کردوه، محمّد آباد، ورزآباد «۵»، درمهر «۶»، موسی آباد «۷»، محمّد

(۱). منطقه اُبرشتجان یا اُبرستجان در مشرق قم و جمکران.

(۲). در حاشیه اصل: نسخه الرازجان.

- (۳). این طسوج در شمال شرق قم قرار داشته، و تا به امروز همچنان به همین نام مشهور است، و امروزه زمینهای شمال منتهی الیه مشرق خیابان شاه سید علی را در بر گرفته است.
 - (۴). این طسوج در مشرق قم پس از طسوج جمکران، و در بخشهای کوهستانی قم قرار دارد.
- احتمالاً- نام «وازه کرود» برگرفته از دو کلمه وازه/وازنج که به معنای: جایی که انگور رسته باشد، (صحاح الفرس: ۵۵)، و کلمه کرود احتمالاً جمع (کراده) است به معنای انگورستان، یا زمینهایی که در سایه درختان بلند در آن انگور به عمل می آید، و این نام هم اکنون در عراق نام دو محله بسیار بزرگ در دو سمت رودخانه دجله در بغداد است (کراده مریم- کراده داخل) که پیشتر انگورستان بوده است.

(۵). در حاشیه اصل: من نسخه عتیقه.

(۶). در حاشیه اصل: منها، که مقصود همان نسخه عتیقه است.

(۷). در حاشیه اصل: منها، که مقصود همان نسخه عتیقه است.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱۵

آباد «۱»، زنجیره، محمد آباد «۲»، دسه، یزدگرد آباد، محمد آباد، دبول.

رستاق ساوه: طسوج فیستین: جرجینجر، کهکود، تاجیک‌آباد، ارجین، الورم، مهرکانکه، علیاباد، واشکان، خیرکین، شیدکین، فابکین، هرمزدآباد، حند ابروزآباد، ورزنه ایوب، الهیلفسان، فیستین، الدزج، خطاباد، کوهینان، محمد آباد «۳»، موسی آباد «۴»، مرخوناباد «۵»، محمد آباد، هیلخان.

طسوج خوزان: جوسق، هبر، دیزوآباد، طیرنیا، استوج، خوزان «۶»، حمّاد آباد، هلول، هریسان، هیفادقین و (مزرعه آن)، واراآباد، طرخران، ولیسجر، اندس، عشز آباد (من نسخه عتیقه).

شقّ میلادجر: اشتارین، جاوگرد، ارکین، متی آباد، عبد الوهاب آباد، شعیب آباد، جونجران، خیرکین، انجیلانوند (فی نسخه جیلین)، هرمزدینارآباد، خورشید آباد، دشت نوح، طریز ناهید، کوبالاباد.

وضیعه و طسق دؤم:

رودابان، یحیی آباد، باغ مرزبان، حزیرآباد. و این هر سه دیه در وضیعه و طسق اولی گذاشته‌اند.

طسوج وازکرد: زنکاباد، کوار، دشت صرم (که آن لنجرود است، و در نسخه

(۱). در حاشیه اصل: منها، که مقصود همان نسخه عتیقه است.

(۲). در حاشیه اصل: منها، که مقصود همان نسخه عتیقه است.

(۳). همان.

(۴). در حاشیه اصل: منها، که مقصود من نسخه عتیقه است.

(۵). همان.

(۶). در نسخه چاپی: خوزان.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱۶

عتیقه: جعفر آباد سفلی)، اباسکند، عبد الرحمن آباد.

خورهد و دساکرها «۱»: موسی آباد، و محمد آباد، محمد خزرچ، سنی آباد، محمد آباد محمد بن عیسی، سلیماناباد.

مقطعه و دساکرها، وهی: لسان «۲»، فراذران، کویا، محمد آباد، سلغی وارینجان، آذرنگو، ورمانکه، موسی آباد.

خزادجر و دساکرها، وهی: قناه «۳» ورازآباد، وامهرین، مجد آباد ولد عبد الملک، محمد آباد محمد بن عیسی، قناه فتح، باغ محمد

احمد، احمد آباد، فینجان محمد بن عیسی، سلیماناباد.

طسوج رودبار: مهرجرد، ایرینکه، روز بهرامان، ولکاباد، سهران، دسکره (خورخداهان)، دسکره (سفلی)، مطرفاباد، موشان، جوستر،

ماخورسان، دسکره (ادزلی) کهنه، عبد الله آباد، معویه آباد، احمد آباد سفلی، احمد آباد علیا منها.

دساکر شاسفجر: وان، بود، بن، ونده، زراونده، کهک، سکک.

رستاق ساوه و جزستان: عبدول آباد، استینجین، وروکان، شابستان، برزکان، رزونان، معویه آباد، سذینان، دیرکان، مسکران، ادریس

آباد سفلی، مهرکان، کرکان، اشتادآباد، فورینجر، مارکان سفلی، قولکان سفلی، جاززان، رزجرد، اسحق آباد، طخورد، عمراناباد،

مادکان علیا، مدکان، فاران، ماتکان، جعفر آباد، اردونان.

شقّ آبه: فارقین، سیاست، اسفلجین، اسجان، علیاباد، ادریس آباد، میشزان (من نسخه عتیقه)، سلقند (منها)، موسی آباد، ملکاباد،

خرّم آباد، مدینه، بندار آباد، علیاباد

(۱). در حاشیه نسخه چاپی آمده است: «دساگر» جمع «دسکره» لغتی است فارسی، که جمع آن را به عربی بسته‌اند. دسکره مطلق شهر را گویند، ولی مطابق سیاق عبارت این کتاب مقصود دیه و آبادی چندی است که جزء قسمتی دیگر باشد، مانند آن که بگوئیم بلوک شمیران و دساگرها.

(۲). کذا در اصل و در دیگر نسخه‌ها.

(۳). قنائه: کانال.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱۷

(سلفند منها)، کهک (منها).

رستاق ورّه، و طسوج اروندجرد: بوستانه، سرفحان، جرینکان، الدیزجان، راوه، فراواذجرد، والانجرد، سرداب، اروندجرد، داودباد، نضرآباد.

و دساگرها، و هی: حسناباد، وجه کونه، ایوب آباد سفلی (من نسخه عتیقه)، ایوب آباد علیا (منها). و یسفات ابامیم، عمرانآباد، سلیمان آباد، ابراهیمآباد، وی روز کند، سرفجه (منها)، مزرعه حواشر (منها)، مصقلباد (منها)، سعد آباد، ایرینکه، سنبولآباد (منها)، اسباط آباد.

طسوج الدور دور آخر: دز نوح، انقان، وگمان، سیابشت، الرورحان، الشیروان، شهرد، اطروان، اباش، ابرکوس، دستجرده ازهر، خورزن، شانکر، ورزم، کهل، محمّد آباد خورزن (من نسخه عتیقه)، حمزه آباد (منها)، سهلاباد (منها)، یعلی آباد (منها)، احمد آباد (منها)، ملک آباد شهود (منها)، محمد آباد (دز نوح منها)، عبد الرحمن آباد (منها)، جعفر آباد (ابرکوش منها)، عیسی آباد (منها)، ملک آباد شروان، نوکه (منها)، ابراهیم آباد.

طسوج فراهان: کارجان، شهر جرده.

طسوج طبرش: همروده، رجاب.

رستاق انار: شیدازیند، خانجرد، هنبرد، فروس، سلکان، کارجه، اندریقان، سهرانرود، طرزه، جرجبشت، مهرجشنسفاباد، الرزقائن، افشیدجرد، النحیروان، مردور، کهندیر، وردهد (من نسخه عتیقه)، فونج (منها)، الرین، خاخواه (منها)، ولیکان و مزرعتها (منها)، میقان (منها)، سندکان (منها)، ور (منها)، اسحق آباد (منها)، عمرآباد (منها)، محمّد آباد (منها)، کباروآباد (منها)، علیآباد (فونج منها)، صلح آباد (منها)، مزرعه اَبی القسم (منها)، مبارکآباد (منها)، ارض بین کارجه و صلح آباد، و مزرعه اَبی القسم.

رستاق قاسان: جوشقان، نیاستر (و مزارعها)، القریتین، هسانرود، سرفجه، یحیرآباد (و هی خماباد) رنجرد (من نسخه عتیقه)، خیرناباد، ارمک، سرود، یحیی آباد، موسی آباد.

رستاق انجیل: جزن، ازناوه، وسف، ویرنج، دسکره، سهرینان (من نسخه عتیقه)،

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱۸

ناوه.

رستاق طبرش: کندج همدانی و اصفاهانی.

وضیعه و طسق سئم: طسوج جبل:

نوید، سلیمن آباد، عمرانآباد، ازناوه، برآشاذوبه، دوکان، دسکره دروج، واذکستان، جروندکان، اسحق آباد، دسکره مهرجرد، کوکان، مایرکان، مال علیا، مال سفلی، کبودذر، سلیل آباد، طبره، ورنجیلاباد، دسکره عین، هاوه، احوص آباد، باغ یعلی، بیرکآباد، انکان، سکان، باغ استلک، هرکان، نوآباد، دسکره، سلکآباد.

و از طسوج ساوه، طسوج جبل:

بوزواه، اسفید، جزه، زاماذان در (فی نسخه ذامذجرد)، وسقونجرد، کهکان، جوان، شهردوشان، بینبر، جزیه، دسکره، وانکان، ونار، خورخران، سرابر آباد، جرامد، غاهان آها، سلوقان، موشه (فی نسخه عتیقه)، الدین (منها)، جوراب، باغ معدہ (منها)، استاندر (منها)، تاجیکاباد (منها)، انارسابه (منها)، طهرانرود (منها).

و از شقّ آبه: انجیلاوند، زبر قاناباد، میشرار، سلقند.

و از شقّ میلادزجرد: اسجین.

و از رستاق طبرش اصبهانی و همدانی:

طرخران، باکین، ورزبه، نی (فی نسخه نشین)، سفدکان، احمد آباد (من نسخه عتیقه).

و از رستاق ساوه، طسوج جزستان: سروشکین، کر، کاسویه، وید، دینار، ایرانک (نسخه ابواب)، ولاشباباد، اورمکان، عباس آباد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۱۹

و از رستاق قاسان، (و بجز خیزناباد رستاق ساوه) «۱»:

رستاق خوی «۲»:

لالکان، ازناوه، وزدهر، خابو (فی جاری) «۳»، کرده (فی الثالث) «۴»، فیدل (فی الثالث)، انار، مصعب، قیده (فی الثالث)، ابرجس، پیکان (فی الثالث)، ورجانه، کهک، هرمزآباد، کشمیره، کوزک، رناش، قبادان بزن، ناوه، وشنوه، فرده، باغ ابهل، قه (فی العقبه) «۵»، من الثالث)، جریناباد.

وضیعه، و طسق چهارم:

رستاق خوی «۶»: موون، مقاتل آباد، الراسفجان، سرود، العلیا، قناه (اسمعیل)، مهرقین، سیار آباد، فارود (نسخه: جاورد)، قناه جمال، کنجرد، مجاسع «۷» آباد، یا نوح آباد، هراباد، فیده، سنجان، دستجرد، شادجرده، (زمین احمد)، ارمک منقوله، علیاباد، و هفنها، قناه الصلت، شبرقین، طیفورآباد، جرکان، بارحین، خلد آباد، کرده، آبار «۸» مصعب، فیدل، بینکاه، فرده، موسی آباد، سرود سفلی. رستاق ورّه: نی چهار تخت آباد، غسان آباد.

(۱). افزوده از نسخه (۱) و (۲).

(۲). مقصود خوی اصفهانی است، زیرا پیشتر مصنف آورد که دو رستاق خوی وجود داشته است: یکی رستاق خوی رازی، و دیگری رستاق خوی اصفهانی.

؟(۳)

؟(۴)

(۵). عقبه: گردنه.

(۶). مقصود خوی رازی است.

(۷). کذا در اصل، و احتمالا تصحیف «مجاشح».

(۸). آبار: جمع «بئر»، چاه.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲۰

رستاق ورّه، طسوج جهرود: استانکاوند، جوزوزن، حسکانه «۱»، واشامکان، ورسان سفلی، طیانون، ورزنه، ورسان علیا، امروده، دستجرده، نوکاباد، رسکان، نایه، وشاره، سنجدکان، کهندان، یحیی آباد، طیانون، عامر آباد (منها)، ملک آباد نابه (منها)، عیسی آباد (منها)، محمّد آباد (منها).

رستاق طبرش: فابکیر، رویشکان، جیوه، بکیرآباد، باغ (خانی)، کندره، انارک، سهراید.
 طسوج جوز و جرکان: آهویه، تلفستان، لنجرود، هرازواه، اشنجان، موشه، کردحان، جوزه، اسکند، آذینه، سیاوشان، مروان، همروده،
 صقراباد، حمّادآباد، استجان، محمّد آباد مروان، محمّد آباد محمّد بن صفر (منها)، یحیی آباد (منها)، زکریّآباد (منها).
 وازین طسوج: خورجه، وارود، جوبکان، جرودان، شهراب، جونک، سکدز، واجان، جرکان، راجان، نصر آباد، جعفر آباد، موسی
 آباد، عامر آباد. (من نسخه عتیقه).

رستاق کوزدر: الفارسجان، سهل آباد، دسکان، تبرته، کمان، درون، احمد آباد.
 رستاق فراهان: بشیر آباد، تیرازآباد، یزدینآباد، اسروان، زیراونده، ویسمه، بهبودانآباد، زورقند، فارسه، داؤد آباد، الفارجان، دستجرد،
 جوشه، ایرکویه، سوسار، کرکان، خوزهاباد، ویده، میقان، بزرحسار.
 اسکن و مزارعها: هرمزدآباد، علیآباد، وادینآباد، خشابه (من نسخه عتیقه)، اسنجران، محمد آباد وید، محمد آباد فارسه (منها)،
 حیرآباد، ویسمه (منها)، و الاشجرد (منها)، اشتاقان (منها)، ورزنه (منها)، و رآباد (منها).
 و در طبرش داخل و جاست و فالق: بهر جریبی زمین بیست و پنج درهم مقرّر بوده است.

(۱). در اصل این نام تکرار شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲۱

رطاب «۱» (سییس): در همه رستاقها - بغیر از رستاق طبرش داخل و جاست و فالق - بهر جریبی پانزده درهم.

جاروس «۲»: در جمیع رستاقها بهر جریبی چهارده درهم.

جوز «۳»: در مجموع رستاقها درخت تمام، یک درهم و نیم، میانه «۴»، یک درهم، دون «۵» نیم درهم.

کنجید، و زیره، و قرطم: بهمه رستاقها، بهر جریبی پانزده درهم.

شنبلیده، و کسن، و سبذر: در همه رستاقها بهر جریبی نه درهم و دانکی.

نخود و نیژو «۶»: بهمه رساتیق مثل و مانند زرع بوده است.

آسیاها: آنج بر کنار رودخانه واقع بوده‌اند، برستاق قم و ساوه و خوی - سوی قهستان، و رستاق ورّه، و طبرش، و انار، و فراهان، و
 کوزدر - بهر آسیائی هفتاد درهم سته‌اند.

و آسیایی که در قهستان قم، و ساوه، و رستاق انار، و فراهان، و کوزدر، و جبال کاشان، و جبال خوی، و طبرش خارج بوده، بهر
 آسیائی بیست و پنج درهم.

و آسیاهای طبرش داخل، و جاست، و خوابه، و تود، و سینکان، و ویشت، و ویدشک، و ویرنج، و تحاوند، و انجیلکان، و ورّه، و
 طاقان، و هستوقان، و جوسق و شتکان، و کروکان، و هیره، جرینکان، و کرمهد، و مزوش، و سهرار و الحمیّه، بهر آسیائی دوازده
 درهم.

(۱). یونجه.

(۲). جاورس: معزب (گاورس) نوعی از غله است، ارزن (لغت‌نامه دهخدا: ماده جاورس).

(۳). گردو.

(۴). گردوی متوسط.

(۵). گردوی پست.

(۶). نیژو: به معنای عدس باشد، (لغت نامه دهخدا: ماده نیژو).

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲۲

حوضه‌های دوشاب: در جمیع رساتیق بهر حوضی دو درهم.

مزارعان و معاهدان «۱»: در جمیع رستاقها- بغیر از طبرش داخل و جاست و فالق- هر مردی بیست و چهار درهم.

و در طبرش داخل و جاست و فالق: هر مردی دوازده درهم.

ارباب بیوت «۲»: در همه مواضع- غیر از طبرش داخل و جاست و فالق- هر مردی دوازده درهم.

و در طبرش داخل و جاست و فالق: هر مردی شش درهم.

کروم «۳»: خراب: خراج آن یکنیمه خراج رزهای آبادان بوده است.

درخت زیتون و فستق «۴»: بهر شش درخت دو درهم.

جالیزی که آب از بیخ زمین کشد، در همه رستاق، خراج دو دانگ جالیزی بوده است، که آنرا آب داده باشند.

و من در آخر دفتری که در آن ذکر این طسوق و ضیعتها بوده، ذکر ضیعتهای همدان و نهاوند یافتیم، آنرا نیز یاد کردم، و آن اینست:

وضایع ماه البصره «۵» که آن نهاوندست:

(۱). معاهد: اهل ذمه.

(۲). مردان مالک خانه مسکونی.

(۳). کروم جمع «کرم» به معنای انگور، درخت مو.

(۴). فستق: بادام زمینی.

(۵). ماه البصره یعنی سرزمین ماد/ ماه که متعلق به بصره باشد، این را از این جهت به بصره نسبت دادند، که لشکریان گسیل شده از

بصره، ناحیه نهاوند را فتح کردند، از این رو جزو اعمال خراج بصره قرار گرفت، و بدو منتسب شد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲۳

کندم آب داده «۱»: بهر جریبی شش درهم، و نیمدانک درهمی.

جو: چهار درم و نیم.

کندم که آب از زمین کشد: درهمی، و نیمدانک درهمی.

جو: درهمی و چهار دانگ درهمی.

مرجو «۲»: دو درهم.

نخود: چهار درهم.

شنبلیله: چهار دانگ درهمی.

سبذ: دو دانگ درهمی.

کروم: هر جوی چهار درهم.

کنجید: چهار درهم.

زعفران: سی درهم.

جاروس: یک درهم و نیم.

پنبه: پانزده درهم.

وضیعه و طسق پنجم:

شَقَّ «۳» آبه و میلادجرد:

خاوچین، ورزنه، مهرباب، اشتروریز، ابوستق، کلفسحین، دره، جونجران، خیرکین، انارک، هرازوآباد.
رستاق طبرش همدانی و اصبهانی:

(۱). مقصود گندمی است که آب باران خورده است (- دیم).

(۲). مرجو: نوعی عدس (لغت‌نامه دهخدا: ماده مرجو، و نیژو).

(۳). شق: ناحیه، بخش.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲۴

طاران، دورحین، باغ (بیدادی)، اشه، فورجه، الهفتحان، الجفتحان، فسنگان، الدارقان، سوزان، بازرجان، جریان، طرزه، نعوسان، فرک، درید، کریدوع، بئین، سبدان، کوکان، فرکین، طاه، کهک، الدهین، زیراسف، الیحان، دنجر، سینجان، وردورجه، کبوران، رشیخان، هرازواه، طرخران، حسداب، جنداب.

رستاق انار: - طسوج جاست- ویر، سنیکان، خراخاه (نسخه: خاخاه)، الدین، ولیکان، میقان، فونج، وردهد، وشتکان، واران، هرازکان، وسقونقان، کروکان، بیحکان، کبود، فربه، زر، دسکره مایزدانان اَبانویه، دزسهرینان.
و از شق میلادجرد: - انارک- و از کوزدر، ورّه، اسفشوان اصبهانی، و همدانی، و سلمه آباد.

طسق و وضیعه ششم:

از طسوج سراج: جرستان، اروار، مهرینان، واسط، سنولاباد، زیادآباد، مهاباد.

طسق و وضیعه هفتم:

قمرود، درانبر، و موضعها در آن که آب از زمین کشد، ترتیب این نواحی برین طسوق و وضائع، و وظائف بوده:

پنبه: در مجموع رستاقها- جز از رستاق ورّه، و طسوج وزواه، و رستاق انار.

و از جبال قاسان: دنجر و حیزناباد، و درّه.

و از جبال قم «۱»: حزن، و ازناوه، و وسف، و ویرنج، و روح، و دسکره سهرینان، و باوره، و سلیمن آباد، و عمراناباد، و ارفارود، و بر اشتادویه، و دوکان، و دسکره اسحق، و جروندکان، و مهرجرد، و کوکان، و بابرکان، و مال علیا، و مال سفلی، و کبود دره، و سلیک آباد، بطریده،

(۱). مقصود از «جبال قم» بخش کوهستانی قم است که در مشرق قم قرار دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲۵

و نیرکان، و اروندجرد، و دسکره عین، و هاوه، و ورنجانباد، و احوص آباد، و باغ یعلی، و بیرکان، و ویلکان، و نوند، و باغ آسته، و باغ استلک، و قمرود، و فالق.

از شق آبه: بهر جریبی سی و هشت درهم.

پنبه: در رستاق ورّه، و طسوج وزواه، و رستاق انار، و از جبال قاسان دنجر، و خیراباد، و درّه، و قمرود، و درانبر، و از جبال قم دیهای که از آن استثنا و بیرون کردیم، بهر جریبی سی درهم.

درخت: در همه رساتیق بهر جریبی سی و هشت درهم.

کروم: بهمه رساتیق- جز از طبرش داخل، و جاست، و فالق- بهر جریبی سی و دو درهم.

زعفران: بهمه رستاقها- جز از طبرش داخل، و جاست، و فالق- بهر جریبی شصت و دو درهم.

طبرش داخل، و جاست، و فالق: بهر جریبی چهل و دو درهم.

ترّها، و خیارزارها، و جالیزها، و جزر، و شلجم، و پیاز، و سیر، و سائر خضریات: در همه رستاقها- جز از طبرش داخل، و جاست، و فالق- بهر جریبی بیست و پنج درهم.

جوز: درخت اصل و تام، یک درهم.

درخت میوه‌دار: بهر ده درخت یک درهم.

آسیاها: بهر یک پانزده درهم.

وضیعتها مال همدان:

گندم، و جو، و نیژو: هشت درهم و دو دانک درهمی.

کشتی که آب از بیخ زمین کشد: سه درهم و دانکی.

انواع بقول، و خضریات: شانزده درهم.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲۶

کروم: بیست و هشت درهم.

شنبلیله و جاورس: سه درهم و دانکی.

زعفران: چهل و سه درهم و دو دانک.

نخود و کنجید: ده درم.

درخت میوه‌دار: بهر سه درخت یک درهم.

طاقات درخت: بهر درخت یکدرهم.

جوز: درخت نیکو، دو درهم. میانه یک درهم و چهار دانک.

دون، چهار دانک درهمی.

حوض دوشاب: یک درهم.

پنبه: شصت و دو درهم.

آسیاها: سی درهم.

معاهدان: هر سری بیست و چهار درهم.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲۷

فصل سوّم از باب دوم «در ذکر خراج قم، که اعتماد در آن بر مسآحتهای واقعه بقم کرده‌اند، جانجه دستور جمل القرى «۱» بقم بدان ناطق است، بر اختلاف روایات»

من که مصنّف این کتابم، اصلی و قانونی یافتم، مشتمل بر اصل خراج مجموع قم، پس من آنرا مقدّم داشتم، و آن اینست: «مبلغ مال وظیفه خراج سنه سبع و ثمانین و مائتین «۲»، و آنچ از قم بجائی دیگر نقل کرده‌اند، و حواله نموده، با پنجاه هزار و هشتصد و بیست و سه درهم و چهار دانک درهمی، که از اصفاهان بقم نقل کرده‌اند؛ مجموع آن که یاد کردیم:

نقره: سهزار هزار و سیصد و هفتاد درهم (۳)، و چهارصد و سی هشت درهم و نصف درهمی است.

(۱). مصنف در تدوین کتاب تاریخ قم از برخی دفاتر حساب، و اسناد دیوان قم، که او در دوره حکومت برادرش بر این شهر از آن بهره برده یاد می‌کند، یکی از این دفاتر «دستور جمل القری بقم» است یعنی قانون محاسبه خراج مجموع روستاهای قم، لیکن به گفته مصنف این دستور به علت اختلاف در روایت آن قابل اعتماد نمی‌باشد، از این رو مصنف اصل و قانون دیگری که به نظرش قابل اعتماد بود ارائه می‌کند، و این را بر آن دستور مقدم می‌دارد.

(۲). سال ۲۸۷ هجری.

(۳). در اصل: درم و هفتاد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲۸

از آن جمله: درین سال نود هزار و نهصد و هفتاد و یکدرهم و نیم، و نیمدانک درهم با کرج نقل کرده‌اند، برین موجب: از رستاق تیمره «۱»:

اصل: پنجاه هزار، و هفت هزار و ششصد و دو درهم، و دانکی نیم درهمی.

اضافت: بیست و دو هزار و دویست و پنج درهم، و پنجدانک و نیم درهمی.

جمله «۲»: هفتاد و نه هزار و هشتصد و هشت درهم، و دانک درهمی.

از مال اصلی:

کسب: دو هزار و پانصد و پنجدانک درهمی.

مرحرن: یازده هزار و سیصد و شصت درهم.

سوره: دو هزار و چهارصد و پنجاه و هشت درهم، و پنجدانک درهمی.

نشر: سهزار و دویست و هفتاد و هشت درهم، و پنجدانک درهمی.

ورزنه: سی و پنج هزار و دویست و پنجاه درهم و نیم، و نیمدانک درهمی.

فرايه: یکهزار و پانصد و دو درهم و دانکی، و نیم از درهمی.

ورجان: یکهزار و سیصد و سی و یک درهم، و چهار دانک درهمی.

رستاق فراهان:

اصل: هشت هزار و پنجاه و سه درهم.

اضافت: سهزار و صد و چهار درهم، و دانکی نیم درهمی.

جمله: یازده هزار و صد و پنجاه و هفت درهم، و دو دانک نیم درهمی.

(۱). پیشتر گذشت که نام صحیح این موضع «تیمره» یا «تیمرتین» است، گر چه مصنف همواره از آنها با ضبط «تیمره» یاد می‌کند.

(۲). یعنی مجموع خراج دریافتی.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۲۹

اصل مال حصه مرزاد مرد آباد: پنج هزار و صد و سی و سه درهم.

بورقان: دو هزار و نهصد و بیست درهم.

الباقی بعد ذلک: با مبلغ پنجاه هزار و هشتصد و بیست و سه درهم، و چهار دانک درهمی، که از مواضع منقوله اصفاهان ستده‌اند:

نقره: سهزار هزار، و دویست هزار، و چهار صد و شصت و شش درهم، و پنج‌دانگ نیم درهمی.

بعد از آن، آنج لابد بود، از وضع کردن آن از کسور و منقولات و خیرات و مبرّات، وضع کردند، و آن دویست و بیست و نه هزار و هفتصد و شصت درهم، و دانگی نیم درهمی است، از آن جمله:
خراج ضیعت‌های عامه.

وضیعت‌های مقبوضه از احمد بن محمد بن فیروز: هفتاد و هفت هزار و چهل و هفت درهم.

خراج ضیعت‌های عباسیه: یک‌هزار و صد و چهل و پنج درهم و دانگینیم درهمی.

منقول با ساوه همدانیه، با اسم احمد بن محمد بن شهریار، و علی بن حمدان و متابعان ایشان، از اهل مشکویه: چهل و پنج‌هزار، و نهصد و بیست و هفت درهم.

منقول ایضا با ساوه همدانیه، از خراج احمد بن عبد‌العزیز، از خراج قریه دوانیق:

پانصد و پنجاه و پنج درهم.

منقول با همدان، از خراج احمد بن حسن بن یحیی بن امان: هزار و پانصد و پنجاه درهم.

منقول از مال رؤس «۱»- که آن بر سیل شمار سرهاست نه بمساحت و عبرت-: سه هزار و پانصد و هشتاد و هفت درهم.

(۱). رؤوس: جمع رأس، به معنای یک نفر.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۳۰

باقی بعد از این: دو هزار هزار، و نهصد هزار، و هشتاد و شش هزار، و پانصد درهم، و چهار دانگ درهمی.

قیمت آن از زر سرخ طلا بهر دو مصارفه- که رسم قم بدان جاری بوده است، چنانچ بعد از این می‌آید:- صد و هفتاد و شش هزار و چهارصد و هفده دینار، و دو دانگ دینار طلا.

و هر جا که اضافه عدد با درهم کنند، مراد از آن نقره بود. و چون اضافه با دینار کنند، مراد از آن یک مثقال طلا بود؛ از آنجمله:

قیمت باقی از خاصّه و وظیفه خراج قم- چون آنج از اصفهان با آن نقل کرده‌اند ضم نکنیم- و آن دو هزار هزار، و نهصد و سی پنج‌هزار، و هشتصد و هفتاد و هفت درهم، و دانگی نیم درهمی است.

از زر سرخ طلا: صد و هفتاد و دو هزار، و ششصد و نود و هشت دینار و چهار دانگ دیناری.

مصارفه: هر هفده درهم بدیناری.

قیمت: پنجاه هزار و هشتصد و بیست و سه درهم و چهار دانگ درهمی، که از اصفهان با مال قم ضم و جمع کرده‌اند، بمصارفه هر سیزده درهم و چهار دانگ درهمی، بیک مثقال طلا، سهزار و هفتصد و هیجده دینار و نیم‌دانگ و عشر دیناری.

و مبلغ مال کفایت در مال قمی خاصّه- غیر از مال منقول از اصفهان، که کفایت آن داخل آنست- یعنی کفایت در صد و هفتاد و دو هزار، و ششصد و نود و هشت دینار، و چهار دانگ دیناری، در هر هزار دینار، بیست و پنج دینار، چنانچ مجموع، چهار هزار و ششصد و هیجده دینار و دو دانگ و ستسو دیناری باشد.

پس معلوم شد که قیمت مال وظیفه خراج قم، با کفایت آن از زر سرخ، صد و هشتاد هزار و هفتصد و سی و چهار دینار است.

بعد از آن وضع کردند ازین جمله، آنج واجب و لابد بود وضع کردن آن از مال‌های

تاریخ قم، متن، ص: ۳۳۱

منقول، با ایغارین و ماه البصره، و خراج ضیاع فرائیه:

زر سرخ طلا: دو هزار و نهصد و هفت دینار و چهار دانگ، و ستسو دیناری.
مال منقول با ایغارین از خراج قریه خورزنه، و از چهار دانگ قریه ایرقان:
سیصد و هشت دینار، و دو دانگ نیم دیناری.

مال منقول با ماه بصره، از خراج قریه حرلوا: هزار و ششصد و شصت و چهار دینار و نیم، و نیمدانگ دیناری.
خورزنه: صد و پنجاه و شش دینار.

ایرکان: صد و پنجاه و دو دینار، و دو دانکنیم دیناری.

خراج ضیاع فراتیه: نهصد و سی و هفت دینار.

باقی بعد ازین از مال قم- با مال کفایت در آن- از زر سرخ طلا: صد و هفتاد و هفت هزار، و هشتصد و بیست و هفت دینار.

*** و من بعد از این ذکر، یافتیم که جمله مال کوره قم، که بمساحت ارتفاع آن کرده‌اند، و مقرّر کردانیده- بغیر ازین که یاد کرده شد:- دو هزار هزار و هفتصد و هفتاد و سه هزار، و پانصد و سیزده درهم بوده است.

و مساحت محمّد بن علی بن سهل، و محمّد بن بحر «۱»، با بقایای سالهای گذشته زیاده برین است.

*** و من نسخه دیگر یافتیم، بمهر احمد بن محمّد «۲»- عامل قم- ناطق بمبلغ مال

(۱). این دو تن از عاملانی بودند که به قم گسیل شدند، و زمینهای کشاورزی قم را مساحت کردند.

(۲). احمد بن محمد فیروزان، عامل قم در سال ۲۸۲ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۳۲

وظیفه خراج کوره قم، در سنی «۱» اثنین و ثلث و اربع و خمس و ثمانین و مائتین «۲»، و احمد آن نسخه را بآبی القسم عبید الله بن سلیمان «۳» فرستاده، مشتمل بر بسیاریء اسباب خراج قم. پس من آنرا درین موضع یاد میکنم، و آن اینست:
«مبلغ مال وظیفه و خراج بکوره قم، در سنه اثنین و ثمانین و مائتین «۴»، که احمد بن محمّد فیروزان آنرا به حضرت وزیر رفع کرد، و بدو باز نموده:

سه هزار و چهارصد و هفتاد و نه هزار، و هشتصد و نود و پنجدرهم.

قیمت آن بمصارفه «۵» هفده درهم بدیناری- بعد از وضع «۶» کردن اخراج موقوفات «۷»، و مواضع معافه «۸»، و مسلّمه «۹»، و کسورات «۱۰»- زر سرخ طلا: دویست و چهار هزار، و ششصد و شصت و نه دینار، و نیم دینار، و نیم دانگ پنجدانگ «۱۱» دیناری.

(۱). سالهای.

(۲). سال ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ هجری.

(۳). ابو القاسم، عبید الله بن سلیمان بن وهب بن سعید، یکی از کاتبان مشهور دوره عباسی، که المعتضد بالله عباسی او را وزارت داد، او در سال ۳۸۸ هجری درگذشت.

(۴). سال ۲۸۲ هجری.

(۵). یعنی قیمت برابری و صرافی.

(۶). برداشتن و کم کردن.

(۷). کسر کردن مبلغ عایدی از زمینهای کشاورزی موقوفه از اصل خراج، زیرا عایدات موقوفات پس از دریافت به مصارف خود می‌رسد، و به بیت المال واریز نمی‌گردد.

- (۸). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها آمده است (مواضع و معافه) که ظاهراً او میانی زیادی است، و صحیح آن باید (مواضع معافه) باشد، که به معنای زمینهایی است که به دستور سلطان از پرداخت خراج و مالیات معاف شده است.
- (۹). مسلمة: زمینهایی که از پرداخت مالیات و خراج رهایی یافته است. (لغت‌نامه دهخدا: ماده مسلمة).
- (۱۰). مبالغی از مال خراج که باید از صاحب زمین گرفته شود، لیکن به جهتی - همچون آفت - کم محصولی - کم آبی - و جزایتها - از او گرفته نشده، و از مبلغ مالیات سرانه او کسر می‌گردد.
- (۱۱). در حاشیه نسخه به خط کاتب آمده است: (لعلّ نیمدانک دیناری).

تاریخ قم، متن، ص: ۳۳۳

باز از اصل مال این سال: چهل و چهار هزار و پانصد و شصت درهم منکسر شده، و سهزار هزار و چهارصد و سی هزار درهم عقد و وظیفه بر آن منعقد شده، و در دفتر مال وظیفه مقرر گشته.

جزیه سرهای اهل ذمّت «۱» بقصبه قم: پنجهزار و سیصد و پنج دینار، و الله أعلم و أحکم.

مبلغ مال که درین سال، اهل منقول «۲» را بر آن مصادره کرده‌اند، و نسخه آن احمد بن محمد «۳» به حضرت وزیر رفع کرده، بعد از آنک محمد بن اسحاق، و محمد بن حسن با احمد رفع کرده بودند: بیست هزار دینار طلا، کسور آن دویست و شصت دینار. پس مجموع مال این سال بقیمت طلا: دویست و بیست و چهار هزار، و نهصد و پنجاه و نه دینار، و نصف و خمس دیناری باشد. بعد از آن آنج لابد بود در وضع کردن آن وضع کردند، و آن: پنج هزار و صد و شصت و هفت دینار و نصف و ثلث دینار است، و چهل و نه هزار و نهصد و هشتاد و هشت دینار، و ثلث و خمس دیناری.

از آنجمله: هفتاد هزار و دویست و چهل و هشت دینار و ثلثی و خمس دینار، از بقایای سالهای گذشته که بر ایشان باقی مانده بود، بغیر از بیست هزار دینار مال مصادره، که ایشانرا بر آن مصادره کرده بودند، دویست و شصت دینار کسور آن.

پس مجموع مال موضوع: پنجاه و پنج هزار و صد و شش دینار، و ثلثی و خمس

(۱). با توجه به این که پیشتر مصنف به نقل از تاریخ قم خراج معاهدان را «هر سری بیست و چهار درهم» قرار داد، و این که به قیمت آن روز مصارفه هفده درهم بدیناری بود، تعداد اهل ذمّت بقم حدود ۳۷۵۷ نفر می‌باید باشند.

(۲). یعنی مقدار مالی که از دارندگان اموال منقول - همچون غلام - گوسفند و چهارپایان و جز اینها - به عنوان خراج دریافت شده است.

(۳). احمد بن محمد فیروزان عامل قم در سال ۲۸۲ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۳۴

دینار بود.

باقی بعد ازین عقد وظیفه، سنه اثنتی و ثمانین و مائتین «۱» بعد الوضع «۲» منعقد شده و مستقر گشته:

زر سرخ طلا: صد و شصت و نه هزار، و نهصد و سه دینار،

ازین مال آنج استخراج کرده شده است، و اصل کشته: صد و شصت و چهار هزار، و بیست و نه دینار است.

از آنجمله احمد بن محمد فیروز کوید، که:

پیشتر ازو عمال استخراج کرده‌اند، نود و یک هزار و شصت و هشتاد و پنج دینار، و او با پنجاه هزار و نهصد و بیست و پنج دینار زیاد بر آن استخراج کرده.

و عباس بن محمد دو هزار و نهصد و هفتاد و هشت دینار.

و محمد ابی مریم، صد و پنجاه و پنج دینار. و بشر بن فرج، از مال صلح، در شهر سنتی اربع و خمس و ثمانین و مائتین «۳» - جناح من در روزنامجات یافتم - استخراج کرد، و زیاده کردانید، تا آن دستور شد چهارده هزار و چهارصد و هشتاد و شش دینار.

باقی: پنجهزار و هفتصد و چهار دینار که مستخرج نشده.

مبلغ مال وظیفه خراج بکوره قم، سه ثلث و ثلثین و مائتین «۴»:

که جماعت عباس بن محمد بدو رفع «۵» کردند، و بدو باز نمودند، و بشر بن فرج بر آن

(۱). سال ۲۸۲ هجری.

(۲). در اصل: الموضع.

(۳). سال ۲۸۴ و ۲۸۵ هجری.

(۴). سال ۲۳۳ هجری.

(۵). یعنی کار گزاران عباس بن محمد، که خراج را محاسبه نموده و بدو عرضه کردند.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۳۵

عقد بست و مهر نهاد، با مال ضیعت‌های مقبوضه از علی بن عبد الله، و محمد بن علی بن سعد، و احمد بن علی غسان. و با آن مبلغ که بر آل عبد العزیز بن دلف «۱» واجب و لازم شده بود، و با جزیه سرهای اهل ذمت بقصبه قم - جز از قصبه‌های منقوله - و صدقات، و کسور که از وظیفه خارج‌اند: سهزار هزار درم.

و مبلغ مال وظیفه ضیعت‌های منقوله، با آنج در آن بر عمر بن عبد العزیز، و بکر بن عبد العزیز «۲»، و جز ایشان، از خراج ضیعت‌های ایشان لازم و واجب شده - جز از مال صدقات و کسور - دویست و سیزده هزار و سیصد و سی و سه درم.

پس مجموع مال این سال، با ضیعت‌های منقوله: سهزار هزار و دویست و سیزده هزار، و سیصد و سی و سه درم باشد.

قیمت آن بمحاسبه هفده درم بدینار زر سرخ: صد هزار و هشتاد و نه هزار و نوزده دینار، و ثلث و ربع دینار.

کسور آن: دو هزار و چهارصد و پنجاه و هفت دینار، و ثمن عشر، و ثلث عشر دینار.

و احمد بن محمد فیروز، از جزیه رؤس «۳» این سال، صد و سی و هشت دینار

(۱). خاندان «بنی عجل» از گروه عجلیان خزاعی، که تبار آنان به ربیعۀ بن نزار عدنانی می‌رسد، در اوائل قرن دوم هجری به منطقه جبال در غرب ایران کوچیدند، و در میانه همدان و اصفهان صاحب اقطاع شدند، و ناحیت «کرج» (شهر اراک کنونی) را محل استقرار عشیره خود نمودند و به آبادانی آن پرداختند، و در نیمه‌های قرن دوم و پس از سقوط بنی امیه و همکاری سربازان قبیله «بنی عجل» در پیروزی عباسیان، این خاندان به امارت بلاد جبال رسیدند، و روز به روز بر شوکت و اقتدار آنان افزوده شد، و از میان آنان امرای مشهوری همچون ابو دلف، قاسم بن عیسی عجلی (۱۸۵-۲۲۶ ه) برخوردار است، که در دوره هارون و مأمون و پس از آنان به وزارت و امارت رسید. تنها اثر باقیمانده از این خاندان «جامع ابی دلف» است که در ۳۰ کیلومتری شمال شرقی سامراء قرار دارد، و دارای مئذنه / گلدسته مشهوری است.

(۲). این دو تن از بزرگان خاندان عجلی می‌باشند.

(۳). رؤس: جمع «رأس»، سر.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۳۶

استخراج کرده است «۱».

پس مجموع مال این سال - با کسور و جزیه رؤس - زر طلا: صد و نود و یک هزار، و هفتصد و شش دینار، و ثلثی و ثمن و نصف عشر دینارست.

بعد از آن وضع کردند آنج سیل و طریق آن وضع بود، از ضیعت‌های مقبوضه از علی بن عبد الله، و محمد بن علی بن سعد، و احمد بن علی غسان، چنانچ مثبتست «۲» در دیوان عباس بن محمد، و آنج محمد بن ابی مریم باز کرد، و کتب و دستورات بامضای آن ناطق بودند،

و مال ضیعت‌های خراجیه، که در دست موسی بن احمد بن محمد بن علی عیسی طلحی بودند، و ضیعت‌های عمر بن عبد العزیز، و بکر بن عبد العزیز، و ایغار محمد بن احمد ابن عبد العزیز، و ضیعت‌های ورثه حسین بن معقل، و خراج آنج امر و فرموده شده بود که نقل کنند با عمل ساوه «۳»: سیزده هزار و دویست و هشت هزار و چهارصد و بیست و پنج دینار، و ثلث و خمس و ثمن و عشر دینار.

از آنجمله آنج استخراج کرده‌اند: صد و چهل و هفت هزار و دویست و هفتاد و چهار دینارست، برین موجب: استخراج عباس بن محمد: هشتاد و دو هزار و صد و هشتاد و چهار دینار.

(۱). پیشتر گذشت که با توجه به جزیه دریافتی از اهل ذمه قم در سال ۲۸۲ هجری، تعداد اهل ذمه ساکن در قم و مشمول خراج حدود ۳۷۶۰ نفر بودند، لیکن با توجه به جزیه دریافتی در سال ۲۳۲ هجری (یعنی نیم قرن قبل از محاسبه پیشین)، و در صورت صحت و عدم خطا در ضبط رقم دریافتی، تعداد اهل ذمه در قم نزدیک به صد نفر بوده است، که نشان می‌دهد طی نیم قرن تعداد اهل ذمه چند برابر شده است. گرچه احتمال خطا در این ضبط زیاد است و این نسبت طبق معمول و متعارف باید عکس بوده باشد. (۲). ثبت و نوشته شده.

(۳). عمل ساوه، یعنی دفتر حساب خراج عامل ساوه.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۳۷

کسور آن: یک هزار و شصت و هشت دینار، و ثلث و نصف عشری.

استخراج محمد بن ابی مریم: سی و هفت هزار و شصت و پنجاه و پنج دینار، و خمس و سدس دینار.

کسور آن: چهارصد و هشتاد و نه دینار.

استخراج احمد بن فیروز: دویست و سی دینار.

استخراج بشر بن فرج: بیست و پنج هزار و سیصد و چهار دینار.

کسور آن: سیصد دینار.

باقی: از زر سرخ طلا، سی و یک هزار و صد و پنج دینار، و ربع و سدس و ثمن عشر دینار، که مستخرج نشد و واصل «۱» نکشت.

بشر بن فرج کوید که: من با اهل قم قرار دادم، که ازین مبلغ سی هزار دینار در سنه اربع و ثمانین و مائتین «۲» بدیوان برسانند. ایشانرا تأخیر کردند، و در ادای آن تهاون «۳» نمودند، تا سال خمس و ثمانین «۴» در آمد، و ایشان این مبلغ را با وظیفه و مال این سال در این سال برسانیدند.

مبلغ مال، و وظیفه خراج بکوره قم، در سنه اربع و ثمانین و مائتین «۵»، با مال منقول با کوره دیکر، و سیلقانی «۶»، چنانچ بشر بن فرج استخراج کرده است:

سهزار هزار، و دویست و بیست و شش هزار، و شصت و سیزده درهم، از آنجمله

- (۱). دریافت.
 - (۲). سال ۲۸۴ هجری.
 - (۳). تهاون: سستی.
 - (۴). سال ۲۸۵ هجری.
 - (۵). سال ۲۸۴ هجری.
 - (۶).؟، کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها.
- تاریخ قم، متن، ص: ۳۳۸
- وظیفه خراج - سوی المنقول - سهزار هزار درهم.
- مال منقول: دویست و سیزده هزار، و سیصد و سی و سه درهم.
- مال سیلقلانی: سیزده هزار و صد و هشتاد و هشت درهم.
- کسور آن: - بهر هزار هزار درهم سیزده درهم - جهل و یکهزار و نهصد و جهل و شش درهم.
- مال جوالی: - یعنی جزیه رؤس اهل ذمت بقصبه قم، و حوالتهای مضاف «۱» با مال وظیفه خراج - پنجهزار و سیصد و پنج درهم.
- پس مجموع مال این سال: - جز از آنج اهل شهر را بدان مصادره کردند، و مصالحه کردند برو، از بقایای سنتی اثنتی و ثلث «۲» که پنجهزار دینار بوده است: - سه هزار هزار، و دویست و هفتاد و سهزار، و هشتصد و هفتاد و چهار درهم.
- قیمت آن بمصارفه و محاسبه هفده درهم بیک مثقال طلا از زر سرخ: صد و نود و دو هزار و پانصد و هشت دینار، و خمس و ثلث و عشر دینار.
- از آنجمله آنج استخراج کرده شده است: صد و پنجاه و هفت هزار، و هفتصد و شصت دینار، برین موجب:
- استخراج محمد بن ابی مریم: بر وجه استعجال از جزیه رؤس و حوالتها، سیصد و شانزده دینار.
- استخراج بشر بن فرج: تا بوقت مصارفه آن، از جمله صد و شصت و چهار هزار و نهصد و سی دینار، با کسورات از مال سنه اربع «۳»، و صلح از بقایای سنه اثنتی «۴». و بعد از آن

- (۱). اضافه شده.
 - (۲). سالهای ۲ و ۳ که مقصود سال ۲۸۲ و ۲۸۳ است.
 - (۳). سال چهارم یعنی سال ۲۸۴ هجری.
 - (۴). سال دوم یعنی سال ۲۸۲ هجری.
- تاریخ قم، متن، ص: ۳۳۹
- آنج از مال صلح استخراج کرد، وضع «۱» کرد و بنهاد، چه آن از این عمل «۲» موضوع «۳» بود.
- پس خالص استخراج او - سوای بقایای سنه اثنتی «۴»: - چهارده هزار و چهارصد و هشتاد و هشت دینار باشد.
- و باقی از استخراج بشر بن فرج: صد و پنجاه هزار، و چهارصد و جهل و چهار دینار.
- استخراج احمد بن محمد: - ایضا تا بوقت مصارفه - هفت هزار دینار.
- بعد از آن باقی ماند در شهر، با آنج بر اهل اطراف، و عمر بن عبد العزیز، و اسباب «۵» او، و ضعفای «۶» شهر، و کریندگان «۷»، و کم یافتگان، و ناپدید شوندگان «۸» موجه شده، زر سرخ:
- بیست هزار و هفتصد و جهل و هفت دینار، و ثلثی ثلثی عشر.

ازین جمله، بر اهل اطراف، و عمر بن عبد العزیز، و اسباب او: هشت هزار و صد دینار، و بر سائر اهل کورها: دوازده هزار و شصت و چهل و هفت دینار، و ثلثی ثلثی عشر.
و مبلغ مال و وظیفه خراج بدین کوره، سنه خمس و ثمانین و مائتین «۹»، با مال منقول: سهزار هزار و شصت و پنجاه و شش هزار و شصت و پانزده درهم.
کسور آن: - بهر هزار درهم، سیزده درهم: - چهل و هفت هزار و پانصد و سی و شش درهم.

- (۱). برداشتن و از حساب خارج کردن.
- (۲). «عمل» مقصود عامل جمع آوری خراج است، مصنف می گوید که آنچه را از اموال خراج محاسبه کرده بود، از صورت حساب خود بیرون نهاد زیرا ضمن محدوده او بشمار نمی رفت.
- (۳). در اصل: موضع که خطاست، و صحیح آن «موضوع» است یعنی برداشته شده.
- (۴). جز مقدار خراج باقیمانده از سال دو، یعنی سال ۲۸۲ هجری.
- (۵). یعنی منسویین سببی عمر بن عبد العزیز بطور مطلق.
- (۶). ضعفا: جمع «ضعیف» کسانی که توانایی و تمکن پرداخت خراج را ندارند.
- (۷). کسانی که از پرداخت خراج سر باز زده و از برابر مأموران دیوان خراج می گریزند.
- (۸). کسانی که بر اثر غیبت مالیات پرداخته اند، لیکن غیبت آنها با عذر موجه است نه برای فرار از پرداخت خراج.
- (۹). سال ۲۸۵ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۴۰

و از مال جزیه رؤس اهل ذمت، که در عقد وظیفه خراج آنها استثنا و اخراج کرده اند: پنجهزار و سیصد و پنج درهم.

پی آنچه عقد وظیفه بر آن منعقد و مقرّر کشته بدین سال: سهزار هزار و هفتصد و نه هزار و چهارصد و پنجاه و شش درهم. قیمت آن بمحاسبه و مصارفه هفده درهم بدیناری زر سرخ: دویست و هجده هزار و دویست و سه دینار، سدس و ثمن دینار. بعد از آن آنج لابد بود از آن وضع کردند، چنانچه بشر بن فرج بوضع آن فرموده، و مقرّر کرده، مع «۱» الکسور: چهارده هزار و دویست و هفتاد و نیم دینار.

و باقی بعد از آن [از] عین «۲» رائج: دویست و چهار هزار، و صد و سی دینار، و ثلثی و ثمن دینار، و الله اعلم. الزیاده فی ذلک «۳»: بر آنج امیر مقرّر گردانیده، و قرار داده در وظیفه خراج سنه اربع و ثمانین و مائتین «۴» - زر رائج: بیست و پنج هزار دینار، و شصت و بیست و سه دینار، و نصف دینار.

و زیاده بر وظیفه خراج سنه ثلث «۵»: بیست و پنجهزار و هفتصد و پنج دینار، و ثلث عشر دینار.

و در وظیفه خراج سنه اثنتی «۶»: سی و چهار هزار، و سیصد و بیست و هفت دینار، و

(۱). با.

(۲). صحیح آن «عین رائج» است زیرا کلمه «عین» مونث است، و مقصود از «عین رائج» پول نقد رایج می باشد.

(۳). مقدار خراج افزوده شده، بر آنچه که طبق مقررات دیوان خراج بر مردم زمین دار مقرر بوده است.

(۴). سال ۲۸۴ هجری.

(۵). سال ۲۸۳ هجری.

(۶). سال ۲۸۲ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۴۱

ثلثی ثمن دینار.

و در آخر این عمل، جمله استخراج مال این سالها یاد کرده بودند، برین موجب:

«استخراج سنه اثنتی و ثمانین و مائتین «۱»- زر طلا:- و شصت و چهار هزار و بیست و نه دینار.

و استخراج بقایا «۲» که اهل شهر را بر آن مصالحه کردند: صد و چهل و نه هزار، و پانصد و چهل و سه دینار.

و استخراج از مال صلح و بقایا، در شهور سنتی اربع و خمس و ثمانین «۳»: چهارده هزار و صد و هشتاد و هشت دینار.

و لسنه ثلث «۴»: صد و چهل و هفت هزار، و دویست و هفتاد و چهار دینار.

و لسنه اربع «۵»: صد و پنجاه و هفت هزار، و هفتصد و شصت دینار.

و لسنه خمس «۶»: دویست و چهار هزار، و صد و سی دینار، و ثلثی ثمن دینار.

آنچ اضافه کردند با آن، از بقایای سنه اربع و ثمانین «۷» و ما قبل آن، وزیر بمطالبت آن از اهلش امر کرد، و فرمود که پیش از

مال سنه خمس و ثمانین «۸» بادای آن مشغول شوند: و آن پنجاه و شش هزار و هفتصد و هفتاد و یک، و نصف و خمس دینار طلا

بوده.

(۱). سال ۲۸۲ هجری.

(۲). بقایا جمع «باقی» مقصود خراج باقیمانده و پرداخت نشده از سالهای قبل.

(۳). ماههای دو سال ۲۸۴ و ۲۸۵ هجری.

(۴). برای سال ۲۸۳ هجری.

(۵). برای سال ۲۸۴ هجری.

(۶). برای سال ۲۸۵ هجری.

(۷). سال ۲۸۴ هجری.

(۸). سال ۲۸۵ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۴۲

از آن جمله بقیه صلح از بقایای سنه اثنتی و ثمانین «۱»: پنجهزار و نهصد و شصت دینار است.

و بقایای سنه ثلث «۲» که با اهل آن شرط کرده بودند، که در سنه خمس و ثمانین «۳» ادا «۴» کنند: سی هزار دینار.

و بقایای سنه اربع «۵» که بشر آنرا وضع کرده بود و تخفیف نموده: بیست هزار و هفتصد و چهل و هفت دینار.

و آنچ بشر وضع کرده بود و انداخته، اهل بلد را از مال سنه اربع، بی‌اذن و امر امیر- و آن سی هزار درهم بود- پس امیر قهر کرد، و

بمطالبت آن فرمود از زر طلا: هزار و هفتصد و شصت و چهار دینار، و ثلث و خمس دینار.

پس جمله آنچ عقد بستند بذو از مال و وظیفه سنه خمس و ثمانین «۶»، و آنچ اضافه کردند با آن از مال بقایا- زر طلا:- دویست و

شصت و دو هزار دینار، و شصت و دو دینار، و خمس و سدس و ثمن دینار.

و در آخر این عمل احمد بن محمد، اقرار کرده برفع «۷» این عمل، و اقرارنامه نوشته بخط خود، و مبلغ آنچ همدانی در کتاب خود

آورده است، و محمد بن ابراهیم- عامل قم- او را بدان خبر داده از خراج قم، با احتسابات بر آل عجل، و آنکسانی که در ناحیت

«۸» ایشان

- (۱). سال ۲۸۲ هجری.
- (۲). سال ۲۸۳ هجری.
- (۳). سال ۲۸۵ هجری.
- (۴). اداء کردن: پرداخت کردن.
- (۵). سال ۲۸۴ هجری.
- (۶). سال ۲۸۵ هجری.
- (۷). رفع، یعنی گزارش کردن صورت خراج، به دیوان خراج در دار الخلافه بغداد.
- (۸). همان گونه که پیشتر گذشت، آل عجل بر بخشهای وسیعی از بلاد جبل، میان همدان و اصفهان حکومت رانده و املاک وسیعی را مالک بودند.
تاریخ قم، متن، ص: ۳۴۳
بوده‌اند، و با آنچه بر اهل اطراف متوجه کشته: سهزار هزار و دویست و سی هزار درهم.
و مبلغ مال ضیاع منقوله: دویست بیست هزار و سیصد و سی درهم.
پس مجموع آن معین شد: سهزار هزار، و چهارصد و چهل هزار، و سیصد و سی و پنج درهم.
قیمت آن بمحاسبه هفده درهم بدیناری، زر طلا: دویست و یک هزار و پانصد و چهل و نه دینار». و
و ایضا یافتیم در عمل عاملان علی بن عیسی «۱»- وزیر مقتدر «۲»- تقدیر و اندازه ارتفاعات و اخراجات مملکت، در سنه ست و
ثلثمائه «۳»، و تقدیر نفقات و اخراجات از آن، و نقصان ارتفاعات از نفقات و اخراجات، و آن عمل مشتمل بود بر ذکر مالهای
مملکت، و نفقات خلافت و اخراجات آن، و در آن یاد کرده بودند که:
ارتفاعات مملکت- بغیر از مال صدقات، که آن بر ارباب صدقات، از فقراء و مساکین و غیر ایشان از مستحقین زکوة صرف
می کردند، و داخل وظیفه خراج نمی کردند- از طلا، چهارده هزار هزار، و بیست و نه هزار، و هشتصد و بیست و چهار دینار است.
و همچنین یاد کرده بودند که:

- (۱). أبو الحسن، علی بن عیسی بن داود بن الجراح، بغدادی، کاتب (متولد ۲۴۰ و اندی)، از وزیران دولت عباسیان، در چند نوبت به
وزارت خلیفه المقتدر بالله العباسی و القاهر بالله عباسی، رسید. به علم و فصاحت و بلاغت مشهور بود، او در دو نوبت در سال ۳۰۱
هجری به مدت ۴ سال و در سال ۳۱۵ هجری به وزارت رسید. در اواخر سال ۳۳۴ هجری، در سن ۹۰ سالگی در گذشت.
 - (۲). جعفر بن احمد بن طلحه، ملقب به المقتدر بالله عباسی، پانزدهمین خلیفه عباسی، در سال ۲۹۵ هجری به خلافت رسید، و در
روز چهارشنبه ۲۷ شوال سال ۳۲۰ هجری به قتل رسید.
 - (۳). سال ۳۰۶ هجری.
- تاریخ قم، متن، ص: ۳۴۴

مبلغ نفقات و اخراجات، از زر طلا: شانزده هزار هزار «۱» و هشتصد و چهل و هشت هزار، و سیصد و دوازده دینار بوده‌اند، چنانچ
در هر سالی دو هزار هزار و شصت و هشت هزار، و چهارصد و هفتاد و شش دینار، نفقات و اخراجات خلافت، زیاده بر مملکت او
بود، و از مال بیت المال خالصه خود، شصت و سی و دو هزار دینار در نفقات خلافت اضافت می کرد، و بعد از آن هزار هزار و

چهارصد و سی شش هزار، و چهارصد و هفتاد و شش دینار، از برای تتمه نفقات و اخراجات درمی‌بایست، و خراج مملکت و بیت المال بدان وفا نمی‌کرد.

و همچنین در آن یاد کرده بودند که:

مبلغ مال قم درین سال، با مبلغ هشت هزار و دو بیست و بیست و نه دینار، مال ضیعت‌های خالصه «۲»، با مبلغ دو بیست و پنجاه هزار، و چهارصد و چهل و هشت دینار طلا رسیده. و از آنجمله مبلغ دو بیست هزار دینار احمد بن علی خراسانی «۳» استخراج کرده است، مضمی هذا.

چنین گوید مصنف این کتاب، که:

جون من ازین قصص و روایات برداختم، و فارغ شدم، اکنون بیان می‌کنم مبلغ مساحت بشر بن فرج، و علی بن احمد ضیمری «۴»، که درین وقت و درین زمان اهل قم بر مساحت ایشانست، و مبلغ مساحت بشر بن فرج من درین اعتماد یاد کردم، و بیان کردم، و گفتم که چه مقدار است،

(۱). در نسخه چاپی: شانزده هزار هزار، و در نسخه اصل: شانزده هزار هزار هزار.

(۲). زمینهای خالصه، زمینهای کشاورزی را گویند که جزء املاک دولتی بشمار آمده، و خالصه و خاصه سلطان و پادشاه می‌باشد.

(۳). احمد بن علی خراسانی در سالهای ۳۰۶ و ۳۰۷ هجری والی قم بود.

(۴). پیشتر ضبط نام این عامل (صیمری) و (سیمری) آمده بود.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۴۵

بعد از آن آنج با ساوه و همدان و ایغارین «۱» نقل کرده‌اند، بدفعات و اوقات، که احتیاج بتعداد آن نیست، [و] «جمل القری بقم» «۲» بدان ناطق است، با پنجاه و هفت هزار و شصت درهم، که از ثیمره نقل می‌کردند با ایغارین «۳»، دو هزار هزار و شصت و پانزده هزار و دو بیست و شش درهم، و ربع و سدس درهمی.

و مبلغ مال و حاصل مساحت ضیمری، بعد از انتقالات، و زیاده و نقصان، که من قدر آن در هیچ جای نیافتم - چنانچ «دستور جمل القری بقم» بذکر آن ناطق است: - سی و نه هزار درهم، که در «دفاتر رساتیق» «۴» ذکر کرده‌اند.

خارج ازین جمله: نقره، دو هزار هزار و نهصد و شش هزار، و چهارصد و پنجاه و شش درهم و ثلثی درهم.

و من یافتم بخط علی بن الحسین بن عبد الله عیسیء کاتب، که:

«مبلغ دستور خراج بکوره قم، بمساحت ضیمری، لسنه خمس و أربعین و ثلثمائه «۵»،

(۱). «ایغارین» یا «ایغاران» نام چندین آبادی در محدوده میان کرج و همدان و قم و ساوه که در تیول برخی خاندانهای حاکم بوده است. در «معجم البلدان» آمده است: (الایغاران: بالكسر، و الغین معجمه، و ألف وراءه، و ألف اخری للثنيه و نون: اسم لعدۀ ضیاع من عدۀ کور أوغرت لعیسی و معقل ابنی أبی دلف العجلی، رحمه الله تعالی، و قيل لها: الایغاران ای ایغارا هذین الرجلین، و هما الکرج و البرج. و الایغار: اسم لكل ما حمی نفسه من الضیاع و غیرها و یمنع منه ...).

(۲). مقصود کتاب «دستور جمل القری بقم» است، که منبع مصنف در ذکر خراج قم در این فصل می‌باشد.

(۳). در نسخه چاپی: با ایغارین نقل کردند.

(۴). یکی دیگر از منابع مورد استفاده مصنف، در تدوین کتاب تاریخ قم، مجموعه «دفاتر رساتیق» یا «دفاتر رساتیق قدیمه» می‌باشد، که از آنها در دوره حکومت برادرش بر شهر قم بهره برده است.

(۵). سال ۳۴۵ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۴۶

با وقف و خراج مجان «۱»، و ابرکویه «۲»: دو هزار هزار و هفتصد و هفتاد هزار، و سی و یک درهم بوده است.

از آن جمله ضیعت‌هایء بائره که ایشانرا ارتفاع نبوده مدت چند سال، بسبب معطل شدن کاریزها و جویهای آن، و خراب شدن حصنهای «۳» آن، و جلای وطن کردن آکره «۴» آن، با نهصد و هفتاد و یک دینار از آسیاهایء معطله: صد و نود و چهار هزار، و چهارصد و چهل و دو درهم.

و باقی: دو هزار هزار و پانصد و هفتاد و پنج هزار، و پانصد و هفتاد و نه درهم.

خراج وقفیة «۵»: چهارصد و دو هزار، و پانصد و هشتاد و هشت درهم، عن «۶» مجان و ابرکویه.

المضمون، و المحفوظ «۷»، و الاقطاع الى الوقت المذكورة «۸»: دو هزار هزار و صد و شصت و یک هزار، و نهصد و پنجاه و هفت درهم.

و یافتم در دستور و عمل عاملان بر اذرم، ابو القاسم علی بن محمد بن الحسن الکاتب «۹»، که:

(۱). یکی از رستاقهای فراهان.

(۲). یکی از رستاقهای فراهان.

(۳). حصنها: جمع «حصن»، قلعه.

(۴). اکره: مزدبگیر. تاریخ قم متن ۳۴۶ فصل سوم از باب دوم «در ذکر خراج قم، که اعتماد در آن بر مسآحتهای واقعه بقم کرده‌اند،

جانجه دستور جمل القری بقم بدان ناطق است، بر اختلاف روایات» ص: ۳۲۷

(۵). در نسخه چاپی: و قضیه.

(۶). عن: از.

(۷). در أصل: المحظور.

(۸). در نسخه چاپی: المذكور.

(۹). برادر مصنف این کتاب چند سالی به حکومت و والی گری قم منصوب بوده است، وی در

تاریخ قم، متن، ص: ۳۴۷

«مبلغ اصل خراج بقم بمساحت ضیمری «۱»: دو هزار هزار و نهصد درهم بوده.

از آنجمله، المضمون تا آخر سنه ثلث و خمسين «۲» و ثلثمائة «۳»: هزار هزار و شصت و هفت هزار، و سیصد و پنجهزار و نهصد درهم.

الأقطاع مع ما فيه من الوقف: هزار هزار و سیصد و پنجهزار و نهصد درهم.

المضمون «۴»: دویست و هشتاد و سه هزار، و دویست و پانزده درهم.

مجموع آن: دو هزار هزار و پنجاه و شش هزار، و چهارصد و پنجاه و دو درهم.

تفاوت در آن بسبب نقصان تفصیلات و دستور از جمع «جمل القری»: دویست و چهل و چهار هزار، و چهارصد و چهل و هشت درهم.

نقصان تفصیلات از «دستور»، از جمله «۵» دو هزار هزار و هفتصد و هفتاد هزار درهم:

صد و چهارده هزار و بیست و دو درهم.

نقصان دستور از جمع «جمل القری»: صد و سی هزار و چهارصد و بیست و شش درهم».

دوره سلطنت آل بویه در قرن چهارم هجری، و ظاهراً به عنایت أبو الفضل بن العمید- که خود قمی بود- از سوی رکن الدولة دیلمی به ولایت و حکومت قم منصوب شد، از مدت حکومت او آگاهی دقیقی نداریم، لیکن به تصریح مصنف وی در سال ۳۵۳ هـ حاکم قم بوده است، و از کارهای نیک او برانداختن سنت مشاهره/ ماهیانه از قم بود، که پیش از او اسماعیل جلی حاکم قم از سوی قابوس بن وشمگیر وضع کرده بود.

(۱). طبق نوشته تاریخ قم شهر قم را چند تن از عاملان قم در دوره‌های متفاوت مساحت کردند، که هشتمین مساحت از آن ابو الحسین بن احمد الصیمری است، که در سال ۳۰۲ هجری اقدام به مساحت قم نمود، و پس از یکسال آن را بیابان رساند. و این مساحت تا سالهای مدیدی مورد اعتماد عاملان قم بود.

(۲). در اصل: خمس که خطاست.

(۳). سال ۳۵۳ هجری.

(۴). در اصل: المحذور.

(۵). مجموع.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۴۸

جمله مال مساحت بشر بن فرج، و مساحت ضیمری باسم رستاقها، بر وجهی که «دفتر جمله القری» (۱) و «دفتر رستاقهای قائمه» (۲) در دیوان بدان ناطق است، و درین زمانه اعتماد بر آن است:

الرساتیق:

عبره: یعنی مساحت بشر بن فرج/ مساحت علی بن احمد الضیمری لنجرود: صد و بیست و پنجهزار و هشتصد و دوازده درهم، و ثلث ربع/ صد و نود و سهزار و سیصد و چهل درهم، و ثلثی ربع، الزودابان: صد و پنجاه و پنجهزار، و هشتاد و پنج درهم،/ دو بیست و چهل هزار و پانصد و پنجاه و سه درهم و ثلثی ربع، ابرشتجان: چهل و شش هزار و هفتصد و شصت و یکدرهم،/ هشتاد هزار و سی و شش درهم و ثلث.

الزودبار: سی و یک هزار و هفتصد و نود و شش درهم،/ چهل و چهار هزار و هشتاد درهم و ثلث، سراجه: صد و سیزده هزار و هشتاد و سه درهم و پنجاهانک درهمی،/ دو بیست و بیست و هشت هزار و هفتصد و صد و سی و شش درهم و ثلث جبل: نود و سه هزار و سیصد و سی و سه درهم،/ صد و هشت هزار و هفتصد و چهل و هشت درهم و خمس ربع، و از کرد: چهل و چهار هزار و شصت و پنجاه و دو درهم،/ شصت و یک هزار و چهار صد و هشتاد و یکدرهم و ربع و سدس درهمی،

(۱). «دفتر جمله القری» یا دفتر مالیات تمامی روستاها، یکی از منابع محلی قم، که مصنف در تدوین تاریخ قم از آنها بهره جسته است.

(۲). (دفاتر رستاقهای قائمه) یا دفتر مالیات و مساحت روستاهای آباد و پابرجای قم، یکی دیگر از منابع محلی قم بشمار می‌رود، که مصنف در تدوین تاریخ قم از آنها بهره جسته است.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۴۹

انار: صد و پنجاه و شش هزار و هشتصد و چهل و سه درهم و ثلث،/ دو بیست و پنجاه و دو هزار و صد و شصت و چهاردهم، و راردهار: چهل و پنج هزار و هفتصد و نود و چهار درهم و دانقی،/ بیست و چهار هزار و سیصد و شصت و دو درهم و ثلث ربع،

جاست: چهل و سهزار و هفتصد و شصت و دو درهم،/ سی و هفت هزار و پانصد و یازده درهم و ربع، ثیمره: پنجاه و هفت هزار و پانصد و نود و نه درهم/ بعد از آنک بشر بن فرج ناحیت ثیمره را مساحت کرد، او را با ایغارین در سنه سبع و ثمانین نقل کردند، و داخل مساحت ضمیری نشد.

قاسان: صد و پنجاه و هشت هزار و صد نود و دو درهم،/ صد و هشتاد و یک هزار نود و دو درهم «۱» ورّه: هفتاد و سهزار و پانصد و هفده درهم،/ هفتاد و چهار هزار و چهار صد و بیست درهم و ربع سدس، جهرود: هشتاد و نه هزار و هشتصد و شصت و یک درهم،/ هشتاد هزار و هشتصد و شصت و هفت درهم و ربع درهمی، وادی اسحاق: پنجاه هزار و شش هزار و صد و پنجاه درهم،/ پنجاه و هشت هزار و نهصد و پنجاه و یک درهم، طبرس داخل و خارج: صد و ده هزار و پانصد درهم و دانکی،/ صد و چهل و شش هزار و پانصد و سی و پنج درهم و دانکی درهمی،

(۱). در نسخه چاپی: صد و هشتاد و یک هزار درهم.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۵۰

وزواه: هشتاد هزار و چهار صد و پنجاه و هفت درهم،/ هفتاد و یک هزار و چهار صد و سی و هفت درهم، و ربع درهمی، ساوه: پانصد و پنجاه و چهار هزار و دویست و پانزده درهم و ثلث،/ پانصد و نود و یک هزار و پانصد و سه درهم، خوی: صد و سی و دو هزار شصت و بیست درهم،/ هشتاد و نه هزار و صد و هشتاد و دو درهم، فراهان: صد و هفتاد و شش هزار و چهار صد و چهل و شش درهم،/ صد و هفتاد و شش هزار و چهل و شش درهم و ثلث ربع، کورد: صد و هفتاد و شش هزار و چهار صد و چهل و شش درهم،/ صد و هفتاد و شش هزار و چهل و شش درهم و ربع، دور آخر: صد و یک هزار و پانصد و هشتاد درهم،/ هشتاد و پنجاه هزار و شصت و هفتاد و شش درهم،*** و چون بzdین موضع رسیدم، خواستم که این خراج با اسم هر قریه و موضعی بیان کنم، بر وجه تفصیل، جناح با اسم هر رستاقی مجملا ذکر کردم. پس ترک این قصد کردم، سبب آنک ذکر این خراج بنام هر دیه و موضعی در دیوان قم مثبت بود، و اهل این شهر و روزگار بدان واقف و عالم بودند. پس اقتصار «۱» کردم بر ذکر اسامی ضیعتها و دیهای مجزّد از مال و خراج، آن جمله مواضع و دیها که باب اول ازین کتاب بمجموع آن ناطق است، هر چند که ذکر آن در فصل مساحتها گذشت، فاما بر وجه ترتیب و تنسیق نبود.

(۱). در اصل: (اقتصار) که ظاهرا خطاست، و این خطا را مصنف یا مترجم یا کاتب در سرتاسر کتاب مرتکب شده است، و همواره به جای «اقتصار» که به معنای بسنده کردن است، «اقتصار» که به معنای تلخیص و مختصر کردن می‌باشد، آورده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۵۱

پس ازین جهت، من نامهای ایشان اینجا تکرار می‌کنم بر وجه ترتیب، و هی هذه «۱»:

رستاق لنجروود:

سعد آباد، جمر، مزدجان، طبشقوران، موونه، قهیان، باغ رباح، سکن، مهربیان، خماباد، جویردکان، باغ شعیب، قولاباد، میانرودان، قزدان، برزآباد، باغ ادریس، باغ زکریا، جهستان، صحرآی اسحق، کمیدان، محمّد آباد طبشقوران، فراه، اسفدن (من باغ رباح)، مهاباد، بیان آباد.

الزّودبان:

براوستان، هست «۲» ولد سعد، هست محمّد بن عبید الله، مسکران، اسفرا باد، خمیهن، قلاور، ملکاباد مسکران، هست محمّد ابی بکر، جوسق دخت خرّه، هست محمّد بن شریح، علیاباد علی بن عبید الله، ناصح آباد، نجوکاباد، دشت زیاد، و جهر، ابور، اسحق آباد،

زنیلاباد، هست یحیی، در نوح (بائره)، علیاباد علی بن آدم، یسع آباد، ویدستان، باغ مرزبان، جمکران، شهرستان، هست عبد الرحمن، هست ادريس، هست التحری، هست محمّد بن شعيب، هست داود، باغ عبد الرحمن، هست شعيب، جعفر آباد، هست ایوب، ازدورقان، دربجند، هست بابویه، وادی مصعب، هست معاویّه، باغ احمد بن محمد بن الصّیلت، کرکان، کره، صحرائ صحرائ موسی بن یعقوب، وادی مصقله، صحرائ ورثه مزاحم (و یقال: باغ المرزبان، نسخه: صحرائ موسی بن صعب)، هست عبید الله، صحرائ عبد الرحمن، صحراء یعقوب، ابرشتجان، سواران، سکک «۳» ابرشتجان شادقولی، سجّاران و

(۱). «هی» ضمیر مؤنث اشاره به نامها، «هذه» ضمیر اشاره به نزدیک است.

(۲). احتمالاً کلمه «هست» همان هستک hastak پهلوی بوده باشد که به معنای ثروت و مال و دارایی است و در «فرهنگ پهلوی ص ۲۱۳» آمده است، و در اینجا به معنای مزرعه یا آبادی است.

(۳). سکک: (به کسر سین و فتح کاف)، جمع سگّه به معنای کوچه که امروزه (زقاق) تلفظ می‌شود.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۵۲

سککها، هست ادريس، هندجان، ورجانه، سعدوکان، محمّد آباد، سرفت.

تفصیل سکک ابرشتجان:

شهرابه، سگّه واوان، مزرعه عبید الله، رکستان «۱» ابی بکر، رکستان ابی خالد، سگّه الدین، موان، جازران، الدارجان، اوجانکان، همچوکان «۲».

الزودبار:

موسستان، الغیصه «۳» من سکوک، رود بهرامان، مظرفاباد، سوسک، طاقان، حورسنان، کهنه (بائره)، سیقان، رجاودیر تخت و ارضها، ساسفجرد، معاویه آباد (بائره)، ایرینکه، سهراز، خور خذاهان، عبدویه آباد، الحنبد (بائره)، ونداوسقان (بائره) جوستر، رجا محمّد و اراضیها (بائره)، اراضی کنجینه، باغ سهل بن حمدون (بائره)، احمد آباد ساسفجرد، ولکاباد من طاق (بائره)، آدم آباد سفلی (بائره)، مهرجرده، وانکجاره، رجا الهلالیه، رحاسبول، سراجه:

عمراناباد، نوح آباد، بطلیجرد، کیرکان (بائره)، ملکاباد (بائره)، اشتره (المالحه) «۴»، التومذجان، علیاباد (بائره)، اشتره آدم، مهروان (بائره)، یعلی آباد (بائره)، شعيب آباد، الدینجان، دشت یعقوب، احوص آباد، نواران (بائره)، سوره (بائره)، زیتونه (بائره)، یحیی آباد، مرزآباد (بائره)، حمزه آباد (بائره)، باغ عبد الله، الدیمجان، واسط (بائره)، صحراء عبد الرحمن، صحراء المرح، متوکاباد، یعقوب آباد، رحاء الوادی، قارض (بائره)، صحرائ قمروود.

الجبیل:

دستجرده «۵»، سهرینان، لجان، جوین آباد، عمراناباد، واذکستان، باغ مطر، باغ یعلی،

(۱). احتمالاً معرب ریگستان.

(۲). در نسخه چاپی: همچوکان.

(۳). احتمالاً «الغیصه» به معنای برکه آب.

(۴). شوره‌زار.

(۵). امروزه به لهجه محلی (دستجرد) مشهور است.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۵۳

براشتاذویه، وتابح، میم «۱»، قه، سلیمان آباد، باغ شعیب، طیره، باوره، فوه، جروندکان، وسف، قبادانبن، ابرجس، جانه، دوکان، هرمزدآباد، ویرنج «۲»، وشنوه «۳» و مزارعها: حسناباد و واشجرد، فرده «۴»، ویدهند «۵»، باغ استه، مزرعه و روح (بائره)، قریه دره، ارجه، بیرکان، از نارود، دسکره (عین «۶»)، لنجان، (و یقال: لنکانه، بائره)، و اذاستلک: کهک «۷»، اسحق آباد، بابرکان، حزن، استلک، کشمیره، مزرعه کهندیز، نوند، ازناه، ورجانه، باغ ادیرس، مال علیا، کبود دره، مال سفلی، مزرعه احوص آباد، مزرعه مهرجرده، مهرجرده، محمد آباد کرم‌چکان «۸»، محمد آباد باده، مزرعه بیکان.

واز کرد:

سلیجرد، قنآه قهچ، نوآباد، قنآه دامهرن، آذرخواست، قنآه وزار، لنجرو، خورهاباد، الکوار، سیوب، متکاباد (بائره)، آذرانکویه، دسکره، واینجان، اسحق آباد (بائره)، لسان (بائره)، مزرعه بجه، کوکدین، استقول (بائره)، دسکره بانازادان، کریان، فستجان، دسکره، مزرعه ور، دسکره معروف، سیدی آباد، محمّد آباد سهل، علیاباد، المقطعه، موسی آباد خورهد، جرم الصیرم، ابراهیم آباد، عبد الرحمن آباد، خورهد، فالیه، محمّد آباد، المقطعه، لوینیان، محمّد آباد محمّد بن عیسی، موسی آباد، المقطعه (و یقال: قنآه موسی آباد)، فراذران، جوان الصرم، مانکن المقطعه، جنداب، ورزنه الصرم، علویه آباد، زنکاباد، تودجاه،

(۱). امروزه به لهجه محلی میم (به کسر میم اول و فتح یاء) خوانده می‌شود.

(۲). در اصل: ویرنج، و امروزه در تلفظ محلی «ویربج» خوانده می‌شود.

(۳). این آبادی همچنان به همین نام سرسبز و خرم پابرجاست، و یکی از مشهورترین بیلاقات منطقه کوهستانی قم بشمار می‌رود.

(۴). این آبادی امروزه به نام «فردو» مشهور است.

(۵). این آبادی امروزه در تلفظ عامیانه (بیدهند) یا (بیتهند) خوانده می‌شود.

(۶). چشمه.

(۷). امروزه کهک یکی از شهرهای استان قم بشمار می‌رود.

(۸). این آبادی در تلفظ عامیانه «کرمجگون» خوانده می‌شود.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۵۴

فرکاباد، ترکاباد، (و یقال: مزرعه مبارکاباد)، کمجانه، باغ باجیکه، دسکره اسرار.

انار:

ورحب (مزارعها: الباغ و کهک)، الدین، وردهد، کهندیر، اندرمقان، مبارکاباد (بائره)، واذکستان (بائره)، ولیکان (بائره)، خرنق، ررقان العلیا، روبتج، هستوقان، مزرعه اندنح، سهرانرود، سلیکاباد، طاقان، جنب، میقان، داود آباد، خانجرد، راوه و مزارعها، فروس، مزرعه علیاباد من راوه، اسحق آباد (من راوه)، مزرعه بلوسان (من راوه)، مزرعه خرمابان (من راوه)، مزرعه کهک (من راوه)، کارجه (من راوه)، انجیلکان (و مزارعها: اسماعیل آباد و مزرعه انجیلکان)، طرزه و مزارعها، مردور، مزرعه احمد آباد، تحاوند، ززفان سفلی، وادی اورمه، وادی ابراهیم، ماذجرد، محمّد آباد داود، ویر، هنبر، مزرعه اَبی الهیثم، النحیرکان، جندمین، مهر جشنسفا، و (و مزارعها: راو، ویرکان)، خورهد و مزارعها، فونج (و مزارعها: علیاباد، فویح، مزرعه حنّان)، سکان، جرجیشت، افشیدجرد، ماخذاه و مزرعه ازناه، وندرستان، مزرعه مبارکباد (و مزارعها: مانکاباد، مزرعه بیناه، مزرعه مهر آباد من افشیدجرد)، احوص آباد، شیدازیند، مزرعه آسمانه، مزرعه تود، الحمسه، الکان (بائره)، کهک (بائره)، الفاردان (من السلطانی، باسم علی بن محمد حمزه العلوی)، الروقان (من السلطانی، باسم محمد بن الحسن الحاجب).

وراردهان:

تود، سنیکان، الجوسق و مزارعها، سهراز، ویدشک، ویشت، هیره، جرینکان، کرمهد، کرجار، مرزوش، خوابه. جاست:

در سهرینان، یحکان، کروکان، وسقونقان، مرازکان، کبوده، ابالویه، وشتکان، متیرکان، وسقوندر، واران، زر، الثیمره (منقوله الی الأیغارین فی سنه سبع و ثمانین و تاریخ قم، متن، ص: ۳۵۵ مائتین «۱»)، نشره، کب، سورۀ، ورزنه، مرحرن، مرآداد، الوارجان. قاسان:

بول، هلیل، دنیاره، صلح آباد، محمد آباد علیا، درام، سسه و محمد آباد، جعفر آباد خورکنه، وشاذ، أنوشاباد، حسناباد و نصرآباد، اسماعیل آباد، حمزه آباد، محمد آباد، رنجه، حیرناباد، قریه دره، مزرعه یحیی آباد، مزرعه نرجسینه، نیاستر، هلال «۲» (من نیاستر)، علیاباد، أنوشاباد، محمد آباد، درام، قریه اران «۳»، مشکان، یزدکرد آباد، بطریده، مزرعه یزدکرد آباد، زنجه، دنجرده، طسموغان، داود آباد، یحیی آباد (و یقال: حرزآباد)، وید، هراسکان، یسع آباد آدم، موسی آباد، علیاباد (بائره) گردنه فادکاباد، ارمک، وزهشت، سرفجه، سرود العلیا، سرود السفلی، هسانرود کهنویه، القریتین، مزرعه ابراهیم آباد، ایول آباد، الفرسین، سلیمن آباد، سه دارم، یحیی آباد، دم آباد، الجوسقان، خماباد، محمد آباد دنباره، ورازاباد، نسلج، بنراه (من نسلج)، استرق کوزن، کیلاه، مهاباد، جیلان، قریه ازوار، جیالکرد، کوزن، سه (من کوزن)، عقیلاباد، مزرعه سهر آباد، سلیمن آباد، جرکان، بهرام آباد، فلاسان و طرزه، علیاباد علی، اهر (مزرعه ویده)، مزرعه کسنج، مهرآباد (و یقال: لسر آباد). وره:

هراوراه، مهروان، اسکندر، آذینه، أنارک، جرکان، اشتجان، خماباد اشتجان، زکریاباد، جوزه، الکردجان، لنجرود، عامر آباد، موسی آباد، عبد الله آباد آهویه، سهر و کب عبد الله، سهرایر، وارود، نصرآباد، یحیی آباد، شهراب، سکدر (و مزارعها: در کر)، خوروان، آهویه،

(۱). در سال ۲۸۷ هجری به حوزه ایغارین منتقل شد.

(۲). امروزه در مشرق شهر کاشان و در بخش کویری آن روستای است که در آن بقعه منسوب به هلال بن علی بن ابی طالب (ع) قرار دارد.

(۳). امروزه شهر آران همچنان با همین نام در مشرق شهر کاشان، و در نزدیکی بیدگل پابرجاست.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۵۶

راجان، واجان، جونک (بائره)، جونکان (بائره)، سیاوشان، همروده، موشه، نصرآباد اسکندر، صقر آباد، خورجه، دستجرد، سیاوشان.

جهرود:

وشاره، جیوه، طیانون، مزرعه یانوح، عامر آباد (من وشاره)، ملکاباد وشاره (و هی):

مزارع کانه، اورسکان، مزرعه مرنه، لمفستان، مزرعه مرخ، مزرعه بیدابدیده، فانکیر، اسکان، نابه: (مزرعه اندین و مزرعه فرح).

وادی اسحاق:

همروده اسحق آباد، والانجرد، داودباد و الانجرد، قنات کردآباد، جرینکان، بوستانه، سرداب و مزارعها، تلاب السفلی، تلاب العلیا (و یقال: حسناباد)، اللدیزجان، محمد آباد بابکان، سعد آباد، ایوب آباد علیا، ابامیم، ایوب آباد السفلی، ارونجدرد، مصقلیاباد، داودباد

مصقله.

مزارع اروندجرد:

و هی: جولقند، مزرعه الکسر، مزرعه زرقناه، مزرعه سلیلاباد، مزرعه جوربخت، پنبر، فراواذجرد، محمّد آباد سورنیان، وزهید، عبد الرحمن آباد، مهدی آباد، نصر آباد، عرامر آباد، افشه، هرمزدآباد، مهاباد، رجاب.

طبرش: فسنگان، فیم، کوکان، کهک، مزرعه کوکان، در سیر (و مزارعها: سبقوس، کوندعی)، نفوسان، کریان، النحسین، زورحسین، احوص آباد، سواران، قریه روبنج، سبذن، ورزنه آشه، کوهین، الیحان، ورجه، فرسل، خوررنه (من مزل و من ساوند، مزرعه الحلیمان و هی آسته)، الحقیحان، طرزه، فرل (و مزارعها: مزرعه ویده، و مزرعه اساید رویدو، استاندر، حسناباد، الهیفان، مثل نان، جالیز و اخار)، باغ بندادی، کبوران، سن «۱»،

(۱). در نسخه چاپی: هنین.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۵۷

احمد آباد فیم، طاه «۱»، بهمناندست، رستیحان، طرخران، ساکین «۲»، زیراسف.

وزواه:

کهندان (و مزارعها: کوخ و اسفند)، انجیله (و مزارعها: دستجرده)، حمیرقان، مزرعه حمیرقان، حره (و مزارعها: اسفیداندر، ایازهر، مایندان، تاجیکاباد)، حرامد، باغ مسعده، جورابه (منها)، خرازان، بنیر، حشوان، شهر دوشان، مزرعه فودینجرد، انارستانه، مزرعه طهرانرود، السیلوقان، مزرعه موشک، مزرعه بطیبارد، مزرعه الدین، عبدویه آباد، مزرعه وان، قریه نی، جزنه، کهیاب، اسفند، ویشکان، وسفونجرد، حیلور، مهرکان، محمّد آباد (و یقال: باغ حرقه)، سرابر اسبان، کوهه (مزارعها: سلمه آباد، و یقال: سلمه الدلر)، کداهه، مزرعه خانه، وارکان، آهاه، ویا، مهران، وارکیان، خوامه، استلک، قاهان، نوند، کاسواه، مهرانزید، رایاونده، مزرعه، مزرعه ورّه، مزدعه عمراناباد، اندزه، من کاسوره، تاجیکاباد، ورّه، مزرعه عمراناباد، ویدستان، مزرعه پایندان.

ساوه:

عبید الله آباد (بائره)، علیاباد حمّاد، مشران، و حمزه آباد، ادیس آباد سفلی، اردونان، ورزنه ایوب، موسی آباد، ورزنه ازناه، یحیی آباد، دیزاربه، مزرعه کاسویه، برکان، وروکان، مدینه، حاوحین، زابلین، بیان آباد، سهل آباد، عثمان آباد، زوونان «۳»، مزرعه عثماناباد، شعیب آباد، وندود و مزارعها، محمد آباد، خوزان، غسان آباد، مزرعه محمد آباد ویده، فرل، قریه مسکران، قولکان، طلحه آباد (بائره)، ولاشباباد، هرمزدانیار آباد، دشت نوح، رزجرد، الهیلقان، ملکاباد، صقران، ادیس آباد علیا، عیسی آباد و علیاباد (بائره)، فاران، فاذقین، اسفلحین، مسندکان، اسان، دادستان، استوج، فسین، هلول، مزرعه عمراناباد (و مزارعها:

(۱). در نسخه چاپی: طساه.

(۲). در نسخه چاپی: تساکین.

(۳). در نسخه چاپی: زودنان.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۵۸

حسناباد)، مزرعه آل محبوب من فیستن، اسحق آباد، ارحین، حاوحین، وردهد، اوکین، کلفسحین، مدینه حمزه، عبدول آباد و سایشت، ماذکان، ویزکان، ابوستق، علیاباد عبدیل، مهرکانکه، هریسان، کوبالاباد، شابستان، (من عبدول آباد)، هیفاذقین، فرل، سلقند، مرزناباد، الدّرج، علیاباد ملک، استیخین، مبارکاباد، عمراناباد، ورزنه الفالق، نیوشت، خسرها، هبر، سذنیان، فابکین، علیاباد،

حاجرد، علیاباد، خیرکین، دنیین، موسی جزستان، حمادآباد، سذینان، خورشید، مهرکان، سیدکین، انجیلانوند، سچین (و مزارعها): یعقوب آباد، کهک، سروشکین، دستک، جرجینجرد، علیاباد، مهرباب، اندس (و مزارعها): هزاروآباد، محمدآباد اندس، جرجینجرد، ایخان، زبرقانآباد، الوالمان، وسلماباد، طریز ناهید، طخرد (و مزارعها): جعفرآباد، عیسی آباد، ازوار (منها)، مرزآباد، اورمکان، کامکان (من طخرد)، مزرعه دیزوآباد، کهکوزه و تاجیکآباد، جوسق، نی و مزرعه کهک، طرخران، کومآباد، انجیلانوند (بائره)، اصبهانی، مزرعه قمرود، علیاباد العلیا، نشابه، جندابروزآباد، منتی اباد النصف (من قریه الدوانیق)، النصف (من مزرعه روسیل)، محمّد آباد، واشکان، استارحان، فاران (بائره)، جونجران، فیدحین، علیاباد فهج، یسع آباد واشکان، استورین، وریاباد، مزرعه دادارم، مزرعه ویده، طیرینان، بندرآباد سلقند، حسینآباد، محمدآباد اوکین (بائره)، رکین (من محمدآباد)، ملکآباد ورجه (بائره)، بندرآباد (بائره)، دشت نوح (بائره).

خوی:

علیاباد الصقر، الراسفجان، لنجرو، بانوح آباد، قنّاء اسمعیل، بینکاه، فندل، حمزه آباد، خلدآباد، سرودین، ادیس آباد، مهرقین، جرکان حرمان، سیارآباد، آباد مصعب، احمدآباد (مسکونه)، قنّاء الصلت، موان، سنجان، نیرآباد، شبرقین، دستجرد، و هفتآباد، مقاتل آباد، مجاشع آباد، موسی آباد، فیده، لالکان، علیاباد، سرود العلیا، سرود السفلی، بارحین.

فراهان:

خلدآباد، اسروان، شهرجرد، اسنجران، فارسه، خورّهاباد، ویسمه، تیرازآباد، التاوزن، محمدآباد فارسه، الحّصه، الکارجان، الداریان، مغان، منتی آباد (من ولاشجرد)، خورزینه،

تاریخ قم، متن، ص: ۳۵۹

الدون، کرکان، حسناباد، الثمن، کورزه، اشتاذوان، ورزنه (بائره)، نوزه (من آزاد مرد آباد)، بهبود آباد، احوص آباد، ایرقویه، ایرکویه، موسی آباد، میقان، (من کورزه منقوله «۱»)، داودآباد، الفارجان، ترو، رورقند، جوقان، جوخواست، جوشه، اسکن، الفراهان، قیده، عبد الله آباد، لردساباد، البورقان، بشیرآباد، ولاشجرد (باسم عبد الله الخازن، منقوله).

کوردر «۲»:

فشل، ریحدان، قریه درون، مهاباد، الواسقان، خزّان، اوقان، وروقان، ماستر، محمّدآباد، دسکان، الحسینیّه، رکین، الجوسق، طوخاب، الدلفیه، تبرته، اسنچونه، اسفشوان، کمان، چشمه، سهل آباد، الفارسحان، سوره، وسکان، سلمه آباد، النصف، بزجان، حورسان (مزارعها) انس وانیده: المحمّديه، الفردجان، جینحین، جانوس، ارتوبه، همعاود، فرمهن، مرسفجان، دهکوزدر، جریوا، الخومجان، سهند (مزرعتها) ربخبرو، قریه اراه، و یحنید.

دوراخر:

دستجرده (الازهر)، حورزن، احمدآباد اباش، ملکآباد شهود، ملکآباد شروان، احمدآباد (أبی طاهر)، سهل آباد. مزرعتهای جعفرآباد: ایرکوش، نوک (بائره)، علیاباد (بائره)، یعلی آباد (بائره)، سیابشت، اطروان، ایرکوس و علیاباد، محمّدآباد (دزنوح)، ریراوند (بائره)، حمزه آباد، ابراهیم آباد، وکان، شیروان، دزنوح، انقان، الزّورجان، شهود، عبد الرّحمن آباد، شانکر، قریه (ورزن).

(۱). یعنی روستای میقان پیشتر از کوره زه بوده، و در تقسیم بندیهای اداری به کوره فراهان منتقل شده است.

(۲). در نسخه چاپی: کوزدر.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۶۰

فصل چهارم از باب دوم «در ذکر اختلاف ضرائب» ۱» خراج بقم، تا آنکاه که شیخ ابو الحسن عبّاد بن عباس «۲» رحمه الله، آنرا در سنه خمس و ثلثین و ثلثمائه «۳»، مقرر و معین گردانید. و در ذکر نجوم و دفعات مال خراج، و رسوم و مؤن و اخراجات آن، و رسوم صدقه بقم»

اشاره

خراج بیشترین شهرها، مقرّر و معین و موصوف، و آنرا قانونی و دستوری بوده، که رجوع با آن کرده‌اند، و اعتماد نموده، الّا خراج قم، که در ضرائب آن اختلاف بسیارست.

چنین گویند که: اصل این تعیین خراج قم، که آن بنسبت بیشتر و زیادت تر بوده است، و معروف و مشهور در میانه مردم، و اصحاب و ارباب خراج شهر، و بر دست اُبی

(۱). ضرائب: جمع «ضریبه»، مالیات.

(۲). شیخ امین عبّاد بن عباس بن عباد طالقانی، پدر صاحب بن عبّاد، وزیر مشهور آل بویه، متوفای سال ۳۳۰ یا ۳۳۵ هجری، و پیشتر در آغاز (باب دوم) همین کتاب به تفصیل درباره او سخن رفت.

(۳). سال ۳۳۵ هجری. لازم به یادآوری است که مصنّف تاریخ قم در بخش «فهرست ابواب کتاب» سال وفات عبّاد بن عباس را ۳۳۰ هجری دانسته است: (آن سال که او را وفات رسید، و آن سنه ثلاثین و ثلاثمائه هجریه بود).

تاریخ قم، متن، ص: ۳۶۱

الفتح، علی بن محمّد بن سهل «۱»- عامل قم- در سنه خمس و ثلثمائه «۲» مقرر و روشن شده، بمساحت «۳» علی بن احمد ضیمری، واقعه در سنه ثلث و ثلثمائه «۴»، با مساحت اُبی الفتح.

پس ازو بهر هزار درهم، سی و شش دینار طلا مقرّر بوده است، بهر هزار درهم که متوجّه شده، در عوض قیمت آن، شصت و شش دینار طلا رسانیده‌اند.

و در سنه ست و سنه سبع و ثلثمائه «۵»، در زمان امارت و ولایت احمد بن علی خراسانی، همچین و برین دستور بوده بی‌زیاده و نقصان.

و أبو مسلم محمّد بن بحر الأصبهانی- عامل قم- در سنه تسع و ثلثمائه «۶» برین زیاده گردانید، و خراج عرب بقم از خراج عجم جدا کرد، و مقرّر گردانید که عرب، بهر هزار درهم، شصت و شش دینار بدهند. و عجم، شصت و شش دینار و چهار دانگ دیناری. و أبو الفتح دینوری «۷»، در سنه عشر و احدی عشر و ثلثمائه «۸» هم بذین دستور مقرّر

(۱). در تاریخ قم دو تن با نام مشابه «علی بن محمد بن سهل» به منصب ولایت خراج قم رسیدند، نخست أبو الفتح علی بن محمد بن سهل، عامل قم سال ۳۰۵ هجری، و دیگری علی بن محمد بن سهل دینوری «عامل امیر المومنین بر خراج و ضیعتها بکوره قم» در سال ۳۱۰ و ۳۱۱ هجری، احتمالاً- این دو نام از آن یکی است، که در دو نوبت عامل خراج قم گردیده‌اند، گرچه تصریحی در این باره در تاریخ قم نیامده است.

(۲). سال ۳۰۵ هجری.

(۳). یعنی بر طبق مساحت و اندازه گیری ابو الحسن علی بن احمد ضیمری (یا صیمری/ سیمری) که در سال ۳۰۱ هجری انجام پذیرفت، و تا چند دهه به صورت دستور و قانون برای عاملان بعدی قم قرار داشت.

- (۴). سال ۳۰۳ هجری.
- (۵). سال ۳۰۶ و ۳۰۷ هجری.
- (۶). سال ۳۰۹ هجری.
- (۷). أبو الفتح علی بن محمد بن سهل دینوری، عامل قم که احتمالاً در دو نوبت یعنی سالهای ۳۰۳ و ۳۱۰ و ۳۱۱ عامل خراج کوره قم بوده است.
- (۸). سال ۳۱۰ و ۳۱۱ هجری.
- تاریخ قم، متن، ص: ۳۶۲
- کردانید، بی‌زیاده و نقصان.
- و در سنه اثنی عشر، و سنه ثلث عشر، و سنه اربع عشر و ثلثمائه «۱»، ایضا بدین دستور بوده.
- و در سنه خمس عشر و ثلثمائه «۲»، پنجدانک دیناری، بسبب ابن داود جهبذ «۳» زیاده کردانیدند، جناج شصت و هفت دینار و نیم شده.
- و در سنه ست عشر و ثلثمائه «۴» چهار دینار و نیم زیاده شد، بسبب قسمت هرون عرب الحال «۵». جناج ضریبه خراج هفتاد و دو دینار کشته.
- و در سنه سبع عشر و ثلثمائه «۶» زیاده بر آن کشته، بسبب قسمت:
- قسمت اول: سه دینار و نیمدانک، و اقطاع پسر مهدیء جهبذ، جهت خلل آوردن و تلف کردن او دو دینار و دو دانک دیناری.
- قسمت ثانیه: سه دینار و دو دانک دیناری.
- و در سنه ثمان عشر و تسع عشر و ثلثمائه «۷»، قرار بهفتاد و دو دینار شد.
- و بیشترین مردم برین دستور بود، مال و خراج می‌رسانیدند، و بعد از آن با هفتاد و

- (۱). سالهای ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ هجری.
- (۲). سال ۳۱۵ هجری.
- (۳). جهبذ معرّب «کهبذ»، در صحاح الفرس آمده است: (کهبذ: چند معنی دارد: اول: دهقان باشد. دوم: خزینه‌دار بود، یا آن که سیم و زر پادشاه باو سپارند و او بخزینه سپارد). و در تاریخ قم در (ذکر رسم جهبذ بقم) آمده است: (جهبذ شخصی است که ارباب خراج او را بدیوان آرند، تا صاحب عهد شود که مال و متوجهات ایشان بتمام بستاند و بدیوان رساند).
- (۴). سال ۳۱۶ هجری. و در اصل: ست عشر و ثمانمائه آمده، که یقیناً خطای کاتب یا مترجم است.
- (۵).؟، کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها.
- (۶). سال ۳۱۷ هجری.
- (۷). سال ۳۱۸ و ۳۱۹ هجری.
- تاریخ قم، متن، ص: ۳۶۳
- دو دینار کردند، پس از آن کسورات «۱» منسوبه و معروفه بعجز و تکمله «۲»، و «۳» اضافت می‌کردند.
- و همچنین: هر کس که خلل «۴» بمال او در می‌آمد- بسبب عجز ارتفاع او از ضمان «۵» او- عجز ضمان او بر سائر ارباب خراج قسمت می‌نمودند، تا غایت که ضریبه خراج در ایام عمال و کماشتکان و کارکنان ماکان بن کاکی «۶»، و اسفار بن شیرویه «۷»

الدیلمیین «۸»، و

- (۱). کسورات: جمع «کسر» به معنای کمبود و کاهش به وجود آمده در رقم مقرری سالیانه در مال خراج، که بر اثر عجز و عدم توانائی پرداخت مالیات، و یا افزایش رقم مقرری بر رقم پیش بینی شده سال قبل.
- (۲). در اصل: «تکلمه» که خطای ناسخ است.
- (۳). حرف «واو» یا اضافی است که باید حذف شود، و یا واو استینافی است، و در هر حال نمی‌تواند «واو» عطف بوده باشد.
- (۴). مقصود از خلل، کاستی است.
- (۵). یعنی بر اثر بالا رفتن سرانه مالیاتی، شخص از پرداخت آن مقدار از خراج که ذمه او بدان ضامن بود، عاجز و ناتوان می‌گردد.
- (۶). ما کان نام یکی از حکام بوده که پدر او کاکی نام داشت، و از حاکمان مازندران بود، و کاکی به معنای کاکو است یعنی خالو، وی به شجاعت معروف بود، و آل بویه در بدو حال ملازمت ماکان را می‌کردند، همچنین اسفار بن شیرویه و مرداویج بن زیار و برادرش ابو طاهر وشمگیر همه متابعت او می‌کردند، او در عهد نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱) بر او طغیان کرد، و بر جرجان مسلط شد، و در هنگام جنگ با امیر ابو علی احمد بن محتاج چغانی در سال ۳۲۹ هـ کشته شد. (لغت‌نامه دهخدا: ماده ماکان).
- (۷). اسفار بن شیرویه یکی از سران دیالمه بود، بعلت ستم‌کاری ماکان او را از خود دور کرد، از این رو نخست به بکر بن محمد، و سپس به نصر بن احمد سامانی مرتبط شد، و نصر او را به ولایت جرجان نصب کرد، و جنگهای فراوانی نمود، عاقبت به دست یکی از گماشتگان خود- یعنی مرداویج بن زیار دیلمی- در سال ۳۱۶ هـ مغلوب و کشته شد (لغت‌نامه دهخدا: ماده اسفار).
- (۸). تشبیه دیلمی.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۶۴

مرداویج بن زیار جیلی «۱»، و برادر او وشمگیر «۲»، بدویست دینار برسیده، بهر هزار درهم دویست دینار می‌رسانیدند، و زیاد بر آن.

و همچنین: حال ارباب خراج بقم، با عاملان قم بوده، در الحاق عجز دیگران بضممانات توانگران «۳»؛ تا آنکه که شیخ أبو الحسن، عبّاد بن العباس «۴»- وزیر رکن الدوله- رحمهما الله، در سنه خمس و ثلثین و ثلثمائه «۵» بقم رسید، و در آن سال عامل قم اَبی علی حسن بن محمد قمی «۶» بود، جمعی از ارباب خراج بقم مانده بودند، تظلم و شکایت نمودند، و گفتند هر کس که ارتفاع او از ضمان ناقص می‌آید، نقصان [رسیده به] «۷» او، بر ما قسمت

- (۱). مرداویج بن زیار مکنی به أبو الحجاج، موسس سلسله امیران زیاری (آل زیار) است، که از سال ۳۱۶ هـ تا ۴۳۵ هـ در ایران شمالی و مرکزی و جنوبی امارت داشتند (لغت‌نامه دهخدا: ماده مرداویج).

(۲). وشمگیر بن زیار (۳۲۳-۳۵۷ هـ)، از پادشاهان دیلمی آل زیار، که پس از قتل برادرش مرداویج به امارت رسید، او جنگهای متعددی با لشکریان ماکان بن کاکی و آل بویه و جز اینها داشت، عاقبت در هنگام شکار از اسب بزیر افتاد و بمرد. (لغت‌نامه دهخدا: ماده وشمگیر).

(۳). یعنی در آن دوره هر مؤدی مالیاتی که از پرداخت بخشی از خراج خود به عامل ناتوان می‌گردید، عامل برای آن که در میزان سرانه مالیاتی شهر قم کمبود و نقصانی پیش نیاید، مقدار نقص و کمبود را بر عهده توانگران می‌گذاشت، از این رو توانگران علاوه

بر پرداخت خراج خود، ملزم به پرداخت خلل خراج مردمان ناتوان هم بودند.

(۴). أبو الحسن عباد بن عباس طالقانی، پدر صاحب بن عبّاد، که وزارت رکن الدوله بویه را به عهده داشت.

(۵). سال ۳۳۵ هجری. و پیشتر گذشت که مصنف تاریخ قم در (فهرست ابواب کتاب)، سال وفات عبّاد بن العباس را ۳۳۰ هجری آورده، که ظاهراً خطاست.

(۶). برادر مؤلف.

(۷). در اصل و در دیگر نسخه‌ها (نقصان رسد او) ضبط شده، که صحیح آن: «نقصان رسیده به او» باید باشد، و احتمالاً خطای در ترجمه یا خطای ناسخ است.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۶۵

می‌کنند، و ما از آن در تنک و زحمتیم.

أبو الحسن عبّاد، این حالت «۱» را بغایت مستعظم و بزرگ و ناموجه یافت، و منکر «۲» آن شد، و فرمود که: چون هر عامل که بقم آید، و خراج دیگران که در ادای آن عاجز شوند، بر سائر ارباب خراج حوالت نماید، بدان رسد و بدان کشد که همه عاجز و مضطر و درویش و بدحال کردند، و خراج بکلی خلل پذیرد و بر افتد، و شهر خراب گردد.

أبو الحسن عبّاد، این معنی و حرکت بغایت ناموجه و غیر محمود یافت، و بسی تقریر «۳» و توییح نمود.

بعد از آن بفرمود تا «دستور خراج»، و «دفتر دیوان» و نویسندگان حاضر کردند، و قرار ضریبه «۴» خراج شهر مقرر گردانید، و با قرار آورد، و بفرمود که بهر هزار درهم، صد و نه دینار بستانند:

اصل: شصت و شش دینار.

عجز و تکمله «۵»: جهل و سه دینار.

و أبو الحسن عبّاد نامه نوشت، و پیغام داد بکتاب و نویسندگان، بعقد دستور برین قانون، و فرمود که: برین باشند، و بر آنچه او مقرر گردانیده هیچ زیاد، و تغییر و تبدیل نکنند، و بفرمود تا دستور «۶» نوشتند، و او بدان مهر نهاد، و ارباب خراج را بدان حکم کرد که مال بدهند، و هیچیکس از آن تجاوز ننماید، و همچنین دیگر ضرائب خراج که فروتر از آن

(۱). یعنی بار کردن ناتوانی و کمبود خراج گروهی از مؤدیان مالیاتی را، بر عهده متمکنین و دارندگان.

(۲). منکر آن شد، یعنی آن را استنکار کرد و نادرست خواند.

(۳). سرکوفت زدن و توییح کردن عاملان این کار را.

(۴). حکم. ضریبه: مالیات، خراج.

(۵). در اصل: تکلمه، که خطاست.

(۶). دستور: قانون.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۶۶

بودند، همچنین در مرتبه خود قرار داد، و مقرر گردانید.

و آن دستور معروف و مشهور کشت ب «دستور عبّاد»، مترجم و مفسر «۱»، و منسوب بسنه اربعین و ثلثمائه «۲».

پس مردم ازین زحمت و بلا- و ظلم خلاص یافتند، و ایمن شدند از زیادتی و افرونی که عاملان بعد از آن بر ضریبه خراج ایشان زیاد کردند. و همه اوقات و ساعات أبو الحسن عبّاد را بدعآء خیر، و جمیل «۳» نصفت و عدالت یاد می‌کردند، و ترحم می‌فرستادند. و تا بغایت از آن روز کار باز تا بذین ایام «۴» حمد او می‌گویند، و فعل او را ستایش می‌نمایند، و روح او را بروح و ریحان «۵»، و

ترجم و رضوان، از حضرت رحمن می‌طلبند، و الله أعلم و أحکم.

(۱). یعنی قانون (دستور عیاد) نوشته شده به زبان عربی را، به فارسی ترجمه نموده، و پیرامون آن شرح و تبصره‌های برای اجرای آسان آن قرار داده شد.

(۲). سال ۳۴۰ هجری، احتمالاً این تاریخ متعلق به دوره‌ای است که آن دستور به صورت قانون مدونی درآمد، و مورد عمل عاملان خراج قرار گرفت، و گرنه عیاد بن عباس در سال ۳۳۵ هجری (یا ۳۳۴) به گفته «تاریخ قم» و دیگر مؤرخین (وفیات الاعیان: ۸/ ۲۳۲) وفات یافت.

(۳). جمیل: نیکوئی، یعنی او را بر نیکوئی انصاف و عدل ستودند.

(۴). یعنی از هنگام تدوین آن دستور و تنفیذ آن، تا زمان تدوین تاریخ قم همچنان مردم بر روح عباد بن عباس ترحم نموده، و از او به نیکوئی یاد می‌کردند.

(۵). اشاره به این که خداوند تعالی عباد بن عباس را مشمول وعده خود در آیه شریفه: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ، واقعه: آیه ۸۸ و ۸۹ نماید.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۶۷

«ذکر نجوم ۱» خراج، و دفعات آن بقم»

در ایام قدیم خراج قم در سالی دوازده ماه بدوازده دفعه رسانیده‌اند، ماه اول فروردین، و ماه آخر اسفندارمذ «۲»، تا آنکه که در ایام خلافت معتضد «۳» کیسه «۴» واقع شد- چنانچ من بعد از این حکایت کنم- چون کیسه واقع شد، ابتدا کزاردن خراج هر سالی ماه خرداد گرفتند، و ختم بماه اردیبهشت کردند. درین دوازده ماه بدوازده دفعه، ارباب خراج هر

(۱). پیشتر گذشت که «نجوم» جمع «نجم» است، به معنای ستارگان آسمان، لیکن از آنجایی که عرب در دوره‌های کهن، وظایف و تکالیف مالی و دینی خود را با توجه به طلوع و غروب برخی ستارگان معین در آسمان انجام می‌دادند، از این رو سر رسید آن تکالیف را «نجم» می‌گفتند، و بتدریج این اصطلاح را توسعه داده، و شامل مطلق وظایف و تکالیف و تعهدات قرار دادند.

(۲). اسفندارمذ (یا سپندارمذ) از ریشه «سپنته آرمئی تی» Sepenta - Armaiti، این واژه مرکب است از سپنته spenta یا سپند، به معنای پاک و مقدس، و آرمئی تی Armaiti به معنای فروتنی و بردباری، و مرکب این دو به معنای سازگاری و فروتنی و بردباری نیک و مقدس است. این واژه در پهلوی به گونه سپندارمذ Spandarmat، و در فارسی سپندارمذ و اسفند تغییر شکل یافته، که روز پنجم از هر ماه، و ماه دوازدهم سال است. روز پنجم اسفند به مناسبت تقارن نام روز و ماه جشن بوده است، که همراه با آداب و رسوم و تشریفات ویژه برگزار می‌شده، این جشن مردگیران یا مژدگیران بوده است، که ویژه زنان بوده. ابو ریحان بیرونی نیز به این جشن اشاره دارد. (نگاه کنید به: گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان: ۶۸۷).

(۳). ابو العباس احمد بن طلحه، ملقب به المعتضد بالله عباسی، سیزدهمین خلیفه عباسی، در رجب سال ۲۷۹ هجری به خلافت رسید، و به مدت ۹ سال و اندی- یعنی تا سال ۲۸۹ هجری- خلیفه بود.

(۴). بر طبق تقویم ایرانی کهن، هر سال را ۳۶۰ روز می‌گرفتند، و هر ماه را ۳۰ روز بدون کم و کسر، و در هر ۶ سال یک ماه کیسه می‌کردند، و آن سال را سال کیسه می‌نامیدند، و در هر ۱۲۰ سال دو ماه کیسه می‌کردند، این روش تا چند قرن پس از اسلام ادامه یافت، و سپس به وسیله گروهی از منجمین و ریاضی‌دانان- از جمله خیام نیشابوری- تصحیح و تعدیل گردید.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۶۸

یک خراج خود میرسانیدند، و عقود معقوده، و دستورات محتومه «۱»- که در آن وقت و زمان، بنام ارباب خراج و جهابذه «۲» بوده- ناطقاند بدين که ما یاد کردیم.

و همچنین: امر خراج بدين دستورداری و جائز «۳» بود. تا آنکاه که عاملان جبل «۴» و دیلم «۵»- بروایت شیخ قزوینی «۶» و غیره، که مرا حکایت کردند- بقم عامل شدند، نجوم خراج در روزگار پیشین نه ماه کردانیدند، اول آن ماه اردیبهشت و آخر آن ماه دی. پس جون رکن الدوله- رحمه الله- بدين ناحیت رسید «۷»، نجوم خراج ده ماه کردانید،

(۱). محتومه: حتمی و اکید. مدرسی طباطبایی در (کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۲۴) این دو را یکی از منابع تاریخ قم بشمار آورده است. و احتمالاً صحیح آن (مختومه) است.

(۲). جهابذه: جمع «جهبذ» که به معنای کفیل مؤدیان مالیات و خراج می‌باشد.

(۳). صحیح این عبارت این گونه است: «امر خراج بدين دستورداری و جواز بود»، یعنی دستور خراج، همواره تا سالها بدين گونه نافذ و جاری در میان مردم قم بود.

(۴). در اصل و دیگر نسخه‌ها و نسخه چاپی: «جبل» که مقصود بلاد جبل است، که شامل بخشهای کوهستانی غرب ایران از کردستان در شمال تا ایلام در جنوب، و از دشتهای عراق در قصر شیرین در مغرب تا قم و ری اصفهان در غرب می‌باشد. لیکن ظاهراً صحیح این کلمه «جیل» است که اشاره به گیلان یا جیلان می‌باشد، بویژه آن که مقارن این کلمه نام دیلم آمده است که هر دو اشاره به منطقه گیلان می‌باشد.

(۵). مراد از «عاملان جبل و دیلم» عاملان علویان طبرستان می‌باشند، که این علویان زیدی مذهب- که نسب آنان به امام حسن علیه السلام می‌رسد- مدت ۶۴ سال (از سال ۲۵۰ تا ۳۱۶ قمری) بر نواحی گیلان و مازندران حکومت راندند، که در برخی دوره‌ها سیطره قدرت و حاکمیت آنان قم را نیز فرا گرفت.

(۶). شیخ قزوینی (۴) یکی از منابع و مصادر شفاهی مصنف در تدوین تاریخ قم است، که به تصریح مصنف بدون واسطه از او حکایت کرده و نقل می‌کند. به گفته دکتر مدرسی طباطبایی در (کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۲۵) مصنف از ۱۳ تن به طور شفاهی بالواسطه یا بالمباشرة نقل کرده است.

(۷). حسن رکن الدوله به‌مراه علی عماد الدوله فرزندان بویه- که از رؤسای یکی از طوائف ساکن

تاریخ قم، متن، ص: ۳۶۹

اول آن ماه اردیبهشت، و آخر آن ماه بهمن. و امر و دستور خراج چند گاه برین منوال بود، تا آن زمان که صاحب الجلیل، کافی الکفاه، أبو القسم اسماعیل بن عبّاد- ائیده الله «۱»- در وقت وزارت او مر رکن الدوله- رحمه الله- و فخر الدوله- ائیده الله- بقم رسید «۲»، نجوم خراج دوازده ماه کردانید، اول آن ماه خرداد ماه- بر رسم معتضد- و این معنی در سنّی «۳» تیف «۴» و سبعین و ثلثمائه «۵» بود.

پس ارباب خراج بدين دستور و قانون، خرم و شادمانه و منتفع کشتند، و بسی مولانا صاحب الجلیل، کافی الکفاه، أبو القسم اسماعیل بن عبّاد را ثنا گفتند، و دعا کردند.

در مرتفعات دیلم و جبل بودند- در سال ۳۱۸ هجری از خدمت سامانیان روی تافتند، و به‌مراه تعدادی از سرداران گیلی و دیلمی به طرف جنوب تاخته، و بتدریج تمامی مرکز و جنوب و غرب ایران را تسخیر کردند، و در سال ۳۳۴ هجری وارد بغداد شدند، و

خلیفه المستکفی بالله امارات آنان را به رسمیت شناخت، و به سه برادران بویه القابی عطا نمود. و امارت آل بویه بیش از یک قرن دوام یافت. قم و اصفهان در سال ۳۱۸ هجری به تسخیر رکن الدوله درآمد.

(۱). اسماعیل بن عبّاد مشهور به صاحب بن عبّاد در سال ۳۸۵ هجری درگذشت، و در هنگام تصنیف این کتاب - یعنی سال ۳۷۸ هجری - همچنان در حیات بود، از این رو مصنف برای سلامتی و تأیید او دعا می‌کند.

(۲). صاحب بن عبّاد در سال ۳۷۳ هجری در زمان وزارت فخر الدوله دیلمی به قم آمد، و سال مالی خراج را منظم و معین کرد، پدرش عبّاد بن عباس نیز پیش از سال ۳۳۵ هجری، هنگامی که وزارت رکن الدوله را به عهده داشت به قم آمده، و وضع خراج را سر و سامان داد، و مردم را از تعدی و ظلم عاملان رها کنید. (تاریخ مذهبی قم: ص ۱۶۴).

(۳). سنّی، جمع «سنه»: سالها.

(۴). در نسخه (۲) و (۳): بیاض، و در نسخه چاپی: ثلث. و در اصل: تیف، و در لغت عرب آمده است: «التیف: من واحد الی ثلاث»، یعنی فاصله یک تا سه سال را تیف گویند.

(۵). سالهای سیصد و هفتاد و تیف (- یک تا سه سال).

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷۰

و در کتاب عبّاسی «۱» مذکور و مسطور «۲» است که:

«ابو نصر حسن بن علیّ قمی منجم «۳» ایضا، در کتابی که او را بوده مترجم، و مشهور بکتاب تاریخ خلفا و روزکارها و عیدهای ایشان، یاد کرده، و حکایت نموده که:

«عجم را افتتاح «۴» و ابتدای خراج ایشان در هر سالی، در ماه فروردین بوده در اول سال ایشان، زیرا که آفتاب درین هنگام ببرج حمل درمی‌آید، در اوّل آذر، و غلّت و

(۱). این کتاب یکی از منابع مصنف در تدوین تاریخ قم بشمار می‌رود، که در چهار مورد از او درباره اخبار دوره بنی‌العباس روایت می‌کند. دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی در (کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم ص: ۱۹) می‌گوید: (کتاب عبّاسی از احمد بن اسماعیل بن سمکه بن عبد الله، أبو علی بجلي، استاد ابو الفضل بن العمید، که کتابی بزرگ و در احوال و اخبار خلفاء و دولت عبّاسی، و در حدود ده هزار برگ بوده، و کتابی به این بزرگی و جامعیت در این باب نوشته نشده بوده است (فهرست شیخ: ۳۱ چاپ نجف، فهرست نجاشی: ۷۱، ذریعه: ۳/ ۲۶۴ و ۱۵: ۲۱۱) و ایضا ۴۲۰. P: Tradition surviral، ترجمه محقق کوشا جناب آقای رسول جعفریان، و با تشکر از راهنمایی ایشان که بدین منبع اشارت فرمود.

(۲). مسطور: نوشته شده.

(۳). در هیچ یک از منابع موجود نامی از این منجم قمی نیامده است، تنها سید ابن طاووس در «فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم: ص ۱۲۷» آورده است: (و ممن اشتهر بعلم النجوم بدقه رأیه من علماء الشیعۀ، الشیخ الفاضل نصر بن الحسن القمی، وصل الینا من تصانیفه کتاب المدخل فی علم النجوم)، همچنین مرحوم سید محسن امین عاملی در «اعیان الشیعۀ: ۵/ ۲۱۰» آورده است: (الشیخ أبو نصر الحسن بن علی القمی: حکى عن الجزء الثانی من مجله الشرق (احتمالا مقصود مجله المشرق است، که از سال ۱۸۹۸ م تا کنون از دار المشرق در بیروت منتشر می‌شود) أن له کتاب «البارع فی احکام النجوم و الطوالع» من الکتب الفارسیه القدیمة، توجد نسخه ناقصه منه فی المكتبة الملیة فی برلین، تاریخ کتابتها سنه ۸۰۶هـ، و أنه استظهر أنه الف حدود سنه ۳۲۷)، و شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز همان گفتار ابن طاووس را تکرار کرده است (الذریعه: ۲۰/ ۲۴۷).

(۴). شروع و آغاز.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷۱

خضریات در نوروز مستدرک «۱» و رسیده می‌شود، پس از این جهت استفتاح خراج درین وقت می‌کردند، پس چون کیسه عجم در اسلام بیفتاد، فصول سال ایشان بگردیدند، و ادراک غلات واپس افتاد، پس از این جهت بذیشان زحمت و رنج رسید، در ادای خراج «۲» بتنک آمدند، سبب واپس افتادن ادراک غلات و ارتفاعات از ابتدای دادن خراج. و این معنی بدین دستور جاری بود، تا آخر روز کار معتمد «۳».

چون مردم بتنک آمدند، شکایت بنزدیک عبید الله بن سلیمان وزیر «۴» بردند، عبید الله ایشانرا وعده داد، و قبول کرد که درین کار با جهت ایشان نظر فرماید، و اندیشه کند.

تا روزی از روزها معتمد در بعضی از متزهات «۵» و بستانها «۶» و عشرت خانها، بعیش و نشاط و طرب مشغول بود. پس وزیر حدیث در پیوست، و عنان سخن بدین کشید که چگونه باشد حال طائفه و قومی، که درین وقت و هنگام ازیشان طلب خراج کنند، و ابتدای آن ازین وقت گیرند، و حال آنست که غلات در صحاری، بنسبت همچو گیاه‌اند، و میوها برکهااند؟! معتمد چون این سخن از وزیر خود عبید بشنید، فرمود که: در ایام القدیم درین وقت

(۱). مستدرک و درک: یعنی رسیدن میوه و محصول.

(۲). در اصل: خرج، که خطاست.

(۳). احمد بن جعفر المتوکل مشهور به المعتمد بالله عباسی، دوره خلافت او از سال ۲۵۵ تا ۲۷۹ هجری بود.

(۴). ابو القاسم عبید الله بن سلیمان بن وهب (۲۲۶-۲۸۸ ه)، وزیر المعتمد بالله و المعتضد بالله دو تن از خلفای بنی العباس، و پیش از او پدرش (سلیمان بن وهب وزیر المعتمد بالله)، و پس از او پسرش القاسم بن عبید الله منصب وزارت خلفا را داشتند.

(۵). در اصل: متزهات، و صحیح آن متزهات است، جمع «متزه» اسم مکان برگرفته است «نزهت» به معنای جایی که شادی آور است.

(۶). بستان: بوستان و باغ.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷۲

استفتاح و ابتدای کزاردن خراج نبوده؟

عبید الله گفت: بلی، فامایا ادراک غلات در آن زمان درین وقت بوده است، زیرا که سال طبیعیه که در آن فصول چهارکانه تمام می‌شوند، سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی است و کسری، و حال آنکه فرس بدین ربع روز در سالهای خویش کیسه می‌کردند، پس بهر صد و شانزده سال ماهی زیاده می‌کردند، پس بنا بر این همیشه در وقت نوروز ایشان ادراک غلات بوده. پس چون پادشاهی عجم زوال پذیرفت، و کیسه ربع ایشان بیفتاد، ادراک غلات واپس افتاد بهر چهار سال یک روز.

پس چون معتمد این سخن از معتمد «۱» علیه، از وزیر صاحب رأی، نیکوخواه، و مشفق «۲» بر رعیت بشنید، و بر حقیقت این معنی واقف شد، خواست که رسم استفتاح و ابتدای خراج بازپس اندازد، أجل تاختن آورد «۳»، و اتفاق نیفتاد.

پس چون خلافت به معتضد «۴» رسید، و او خلیفه شد، عبید الله انتظار می‌کشید و چشم میداشت، تا معتضد در بعضی از متزهات مجلس سازد، و وقت خوش بود، این حکایت و قصه بسمع خلیفه برساند.

و این همه از اهتمام عبید الله وزیر بود، درباره رعیت، و حال ایشان.

تا روزی از روزها، معتضد در بعضی از متزهات مجلس ساخت. وزیر فرصت غنیمت دانست، حکایت رعیت و خرابی ایشان، بسبب تأخیر ادراک غلات از وقت دادن خراج، بعرض رسانید، و همان حکایت که با معتمد گفته بود، بحضرت معتضد باز راند.

(۱). معتمد علیه: کسی که بدو اعتماد است. که مصنف در اینجا به تناسب وزن معتمد (که نام خلیفه عباسی است) با وصف «معتمد علیه» از عبید الله بن سلیمان وزیر یاد کرده است.

(۲). مشفق: دلسوز.

(۳). مرگ او فرا رسید.

(۴). خلافت احمد بن طلحه المعتضد بالله، از سال ۲۷۹ تا هنگام مرگش در سال ۲۸۹ هجری بود.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷۳

معتضد سبب آن پرسید؟، پس عبید الله «۱» شرح آن باز راند.

پس معتضد فرمود: حیل و تدبیر چیست، در آنک استفتاح و ابتدای خراج، در وقت ادراک غلات بود، چه خراج بر غلات و ارتفاع است؟

پس عبید الله وزیر حساب کرد، و بسیار فکر و اندیشه نمود، و حال آنکه از آن سال باز که کیسه در آن ترک کرده بودند، تا اثنین و ثمانین و مائتین «۲» هجریه، دویت و چهل سال گذشته بود.

پس عبید الله وزیر فرمود که: وظیفه آنست که ما دو ماه واپس گذاریم، و رسم استفتاح بر ماه سرانیان «۳» نهیم، تا ابد بر یک حال بماند، و متغیر نکردد، زیرا که ایشان کیسه ربع معتبر می‌دارند، و رعایت آن می‌نمایند.

پس دو ماه را واپس گذاشتند، تا روز اول ماه خرداد، تا سنه اربع و ثمانین و مائه «۴» یزدجریه، و آن روز روز چهارشنبه بود، سیزده روز از ماه ربیع الآخر گذشته، لسنه اثنین و ثمانین و مائتین «۵» هجریه، روز را نوروز معتضد «۶» نام کردند؛ بسبب وضع کردن او استفتاح و

(۱). در اصل: عبد.

(۲). در اصل و تمامی نسخ رقم صدگان (مائه) ضبط شده، که خطاست، و صحیح آن باید (ائتین و ثمانین و مائتین)، یعنی سال ۲۸۲ هجری بوده باشد، تا تناسب با سالهای خلافت معتضد و وزارت عبید الله بن سلیمان داشته باشد.

(۳). مقصود ماههای روم شرقی است، که همچون ماههای شمسی ایرانی همواره ثابت است، و همواره روز ۱۱ آذار/ مارس، برابر با روز اول فروردین جلالی، و آغاز اعتدال ربیعی یا بهار است.

(۴). سال ۱۸۴ یزدگردی.

(۵). در اصل: «مائه» آمده است، که خطا است و باید «مائتین» یعنی سال ۲۸۲ بوده باشد، تا با دوره خلافت المعتضد بالله تطابق یابد.

(۶). درباره نوروز معتضدی در کتاب «گاه‌شماری و جشن‌های ایرانیان باستان ص ۳۲۲» آمده است:

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷۴

ابتدای خراج درین روز، و بفرمود تا در دیوانها بنوشتند و ثبت نمودند، و نامها نوشت بذین دستور، از زحمت تأخیر خراج از وقت ابتدای استفتاح گزاردن، و وضع بعمال و کارکنان دیگر شهرها، و حال آنکه آن روز آفتاب در اوج خود بود.

پس ببرکت عبید الله وزیر، و اهتمام او درباره رعیت و مردم، بذین دستور از زحمت تأخیر خراج- از وقت ابتدای استفتاح گزاردن آن- خلاص یافتند. و این رسم و دستور بدین قاعده و قانون بماند «و الله أعلم و أحکم».

(نوروز معتضدی در زمان خلافت المعتضد بالله (۲۷۹-۲۸۹ هجری) معمول شد، در دوران خلافت عباسیان بنابر رسم و آئینی که

در دوران ساسانی برقرار بود، مالیات‌ها در آغاز سال گردآوری می‌شد، اما چون از عهد انوشیروان به بعد کیسه انجام نشد، سال سیار شد- یعنی نوروز از جای حقیقی‌اش که آغاز اعتدال ربیعی یا بهار باشد دور شد- و در امر وصول مالیات اختلال به وجود آمد. المتوکل علی الله فرمان داد تا کیسه کنند، و تقویم را اصلاح نمایند، اما این کار به عهده تعویق افتاد، چون به سال ۲۴۷ هجری کشته شد، المعتضد پس از وی به خلافت رسید، دستور داد کار را به نتیجه رسانند، به همین جهت در سال ۲۷۹ هجری کیسه کردند، و نوروز را به یازدهم ماه رومی حزیران، مصادف با اول خرداد ماه پارسی قرار دادند، که به «نوروز معتضدی» مشهور شد.

بیرونی شرحی درباره نوروز معتضدی آورده می‌گوید: «چون پارسیان از کیسه دست باز داشتند، ماه‌هاشان بیشتر شدند، و نوروز پیش از رسیدن برآمد، و خراج پیش از غله گشاده شد، و دهقانان سواد به رنج افتادند، و برزگران را دشخوار شد. پس متوکل نیت بر آن نهاد که نوروز را سپس‌تر برد، تا رعیت را آسان شود، و نرسیده است به تمام کردن آن ... و از پس او خلیفه را اندر این شغل نبود مگر معتضد را که او جز این همت نبود، پس نوروز را به یازدهم روز حزیران (- ماه نهم از سال سریانی) برد. و دیگر ماههای پارسی، و آنچه اندر آن است از روزگاریها به حسب نوروز از پس برده شد».

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷۵

«ذکر کفایت در خراج بکوره قم»

در ایام قدیم امر جنان بوده است، که ارباب خراج را بقم تکلیف و الزام کرده‌اند، بهر هزار دینار بیست و پنج دینار دیگر ستده‌اند، و بعد از مدتی کفایت بر دو صنف نهاده‌اند:

یکی: چنانچ یاد کردم.

و دیگر: آنک بهر هزار دینار، سی و سه دینار، و دو ذانک دیناری ستده‌اند.

و من در اخبار مهتدی «۱»، مرویه از عبید الله بن سلیمان بن وهب «۲» خوانده‌ام که:

«عبید الله گفت: قصه کسور در حضرت مهتدی رفع کردند «۳».

مهتدی پذیرم را گفت که: مرا از حال این کسور اعلامی ده.

گفت: یا امیر المؤمنین! بدان که عمر بن الخطاب خراج بر اهل سواد «۴» نواحی مشرق که فتح کرد قسمت نمود، و خراج نهاد هم

زر و نقره؛ دراهم و دنانیر که بخراج می‌رسانیدند، منقوش و مضروب بود بضراب کسری «۵»، و آنرا بعدد و شمار میدادند، و اعتبار

وزن

(۱). المهتدی بالله عباسی، دوازدهمین خلیفه عباسی است، که پس از مرگ المعتز بالله در سال ۲۵۵ هجری، و خلافت المعتمد علی الله در رجب سال ۲۵۶ هجری به مدت چند ماه به خلافت رسید.

(۲). دکتر سید حسین مدرسی طباطبائی در «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۲۰»، یکی از منابع مصنف در تدوین تاریخ قم را کتاب «اخبار مهتدی» مروی از عبید الله بن سلیمان بن وهب دانسته است.

(۳). یعنی موضوع کسری خراج ناشی از عدم کیسه کردن سالها را به خلیفه گزارش کردند.

(۴). سواد (- سیاه) نام بخشهایی از منطقه میانی تا جنوب عراق که در دو سوی رودخانه فرات و دجله قرار دارند، و سرتاسر آن پوشیده از نخلستان می‌باشد، از این رو رنگ سبز درختان که معمولا به سیاهی متمایل است را سواد گویند، این منطقه از دیرباز سکونتگاه اقوام بشری بوده است، و پیشینه آن به دوران پیش از طوفان حضرت نوح علیه السلام که در همین منطقه رخ داده است

باز می‌گردد.

(۵). تا دهه هفتم سده نخست هجری، پول رایج در جهان اسلام دینار زر رومی، و درهم نقره

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷۶

نمی‌کردند، و التفات «۱» بتفاوت بعضی بر بعضی در وزن نمی‌کردند، پس حال مردم ازین جهت بفساد کشید و تباه شدند، و بعد از آن دراهم و دنانیر طبریّه «۲»- که چهار دانگ مثقالی وزن ایشان بود- بعوض دینار تمام- که وزن آن یک مثقال بود- میرسانیدند و میدادند، و دینار تمام را ترک کردند، و بر طبریّه اقتصار «۳» کردند.

پس جون زیاد بن عبید «۴» بر عراق والی شد، بفرمود تا دینار وافی کسروی «۵» بستانند،

ساسانی بود، که بر روی این درهمها به گفته مصنف «ضرب کسری» یا نقش و شعار دولت ساسانی نقش بسته بود، این شعار عبارت است از نقش آتشکده بهمراه دو نگهبان در دو سوی آن در یکطرف سکه، و پیکره پادشاه در سمت دیگر. و در دوره اسلامی در دو سمت کناره سکه به خط پهلوی اسم جلاله نقش گردید. این وضعیت تا دوره عبد الملک بن مروان اموی ادامه داشت، و در میانه سالهای دهه هفتاد هجری، به پیشنهاد امام باقر محمد بن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام درهم اسلامی ضرب شد. (۱). توجه.

(۲). درباره ماهیت و حقیقت درهم طبری، آنستاس ماری الکرملی بغدادی در کتاب «النقود العربیة و علم النمیات» ص ۲۴ پاورقی شماره ۷ می‌گوید: (الطبریة: من الدراهم المضروبة فی طبرستان. و ظن قوم أنّ الطبریة من الدراهم المنسوبة الی طبریة (قصبه الاردن)، لكن المنسوبة الی هذه المدينة یقال فیها طبرانی بزیدة الالف و النون. و ظن آخرون أنّها منسوبة الی طبریة، قریة بواسط التي یقال فی النسبة الیها طبری و طبرک، بتحریک الأحراف الثلاثة الأولى، لكنه لم یضرب فیها دینار).

(۳). در اصل: اختصار آمده است، که نادرست است، چنانکه پیشتر بدان اشاره شد.

(۴). در تمامی نسخه‌ها این نام به همین ضبط آمده است، و بی‌تردید خطا است، زیرا در میان هفتاد و یک والی که از سال ۱۷ هجری تا سال ۶۵۶ ه بر کوفه حکومت راندند، حاکمی به نام زیاد بن عبید وجود ندارد (تاریخ الکوفه براقی: ۲۷۱)، و به احتمال قوی قصد مصنف همانا عبید الله بن زیاد بن ابیه باید باشد، که در سال ۶۰ هجری از سوی یزید بن معاویه به ولایت کوفه (علاوه بر بصره که پیشتر والی آن بود) رسید، و مقدمات جنگ کربلا را فراهم نمود. عبید الله در سال ۶۷ هجری توسط ابراهیم بن مالک الاشر فرمانده لشکر مختار بن ابی عبید ثقفی کشته شد.

(۵). یعنی دینار ساسانی (کسری معرب خسرو، و کسروی معرب خسروی است، که منسوب به

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷۷

کسی درین معنی قیام نمی‌نمود، پس زیاد خراج بر ایشان مضاعف کردانید، و توانکرانرا بدادن کسروی الزام کرد، و مؤنت «۱» اخراجات «۲» بر ایشان حوالت کرد، و الزام کرد ایشانرا بکسروی نارواج برواج «۳».

پس از آن ملوک بنی مروان «۴» درین تکالیف و کفایت، بسیاری زیاده کردند، تا غایتی که مردم از آن بتنک آمدند، و بی‌طاقت شدند.

پس جون عبد الملک بن مروان «۵» والی شده، درین دو وزن وافی «۶» و ناقص نظر کرد، و اندیشه نمود، و زیادتی وافی بناقص ملحق کرد، و بفرمود تا درهمی بزدند که وزن آن پنج دانگ مثقالی بود، و دینار یک مثقالی را ترک کردند.

پس مهتدی کفت: عبد الملک نظری و فکری نیکو کرده است، پس این کسور از کجا واقع شده‌اند؟

خسرو پرویز می‌باشد) که از جهت عیار و وزن کامل بوده باشد.

(۱). مؤنت: هزینه، مخارج.

(۲). اخراجات: جمع خراج.

(۳). یعنی مردم را وادار نمود که دینار کسروی رایج - که از جهت عیار و وزن کامل بود - را بجای کسروی ناقص پرداخت کنند. به

عبارت دیگر محاسبه میزان خراج با دینار کسروی ناقص بود، ولی مردم را به پرداخت آن به دینار کسروی تمام وادار نمودند.

(۴). از سال ۶۵ هجری، و پس از کناره‌گیری معاویه بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان از خلافت، تا سال ۱۳۲ هجری، هشت خلیفه

از تبار مروان بن الحکم بن ابی العاص به خلافت رسیدند، که نخستین آنان عبد الملک بن مروان (۸۶-۶۵) بود، و آخرین آنها

مروان بن محمد مشهور به مروان الحمار، اینان را به جهت نام پدرشان مروان بن الحکم، مروانی گویند.

(۵). عبد الملک بن مروان بن الحکم (۸۶-۶۵ ه) چهارمین خلیفه اموی، و نخستین خلیفه مروانی است، در دوران او نخستین درهم

اسلامی و با شعار و نوشته اسلامی ضرب شد، و از آن پس درهم و دینار اسلامی جایگزین درهم ساسانی و دینار بیزانسی گردید.

(۶). کامل.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷۸

و گفت: عمر [بن] خطّاب امر کرد، که از اهل عراق خراج در «۱» رسم متوسّط و میانه، که در آن حیفی و میلی نباشد بستانند.

ولیکن حجاج بعد ازین، ایشانرا بوظیفها و کسور هدایا، و نوروز، و مهرجان «۲» الزام و تکلیف کرد «۳»، و سنن جائره وضع کرد و

بنهاد، و سلیمان «۴» و ولید «۵» هم بدین دستور خراج بستند. پس جون خلافت بعمر بن عبد العزیز «۶» رسید، بترک

(۱). در نسخه چاپی: و.

(۲). معرّب مهرگان، جشن مهرگان یکی از جشنهای باستانی ایرانیان بوده، که در روز شانزدهم از مهرماه برگزار می‌شده است.

(۳). یکی از رسوم متداول در دوره خلافت بنی امیه و پس از آنان بنی العباس، که وسیله‌ای برای جمع‌آوری مال توسط والیان و امرا

و حکام بشمار می‌رفت، همانا گرفتن مالیات و خراجی به نام رسم عیدی، در برخی از اعیاد متداول، نزد ساکنین اصلی سرزمینهای

فتح‌شده در عراق و بلاد الشام و ایران بود، که این ساکنین معمولاً کشاورزان و دهقانان ایرانی یا نبطی و جز اینها از غیر عربها بودند.

(۴). سلیمان بن عبد الملک بن مروان، ششمین خلیفه اموی، که از سال ۹۶ هجری تا سال ۹۹ هجری خلیفه بود.

(۵). ولید بن عبد الملک بن مروان، پنجمین خلیفه اموی، که از سال ۸۶ هجری تا سال ۹۶ هجری بود، او یکی از خلفای فاسق و فاجر

بنی امیه بشمار می‌رود. ساختمان عظیم مسجد اموی در دمشق از ساخته‌های او بشمار می‌رود.

(۶). عمر بن عبد العزیز بن مروان بن الحکم، هفتمین خلیفه اموی، که به مدت دو سال و پنج ماه، یعنی از سال ۹۹ تا ۱۰۱ به خلافت

رسید. وی تنها خلیفه مروانی است که از او به نیکی یاد می‌شود، و تمامی مورخین عدل و انصاف و تقوای او را ستوده‌اند، از

کارهای نیک او که در تاریخ به نام او ماندگار است. یکی: برداشتن سنت معاویه در ناسزاگوئی به امیر المؤمنین علیه السلام بر فراز

منبرها، و در خطبه‌های نماز جمعه، و دیگری: بازپس دادن فدک به علویان است، این دو کار بگونه‌ای نزد شیعیان جلوه نمود، که

سید رضی در قصیده‌ای طولانی به مدح او پرداخته و می‌گوید:

یابن عبد العزیز لو بکت العین فتی من امیه لبکیتک

انت نرّهتنا عن السّب و الشتم و لو امکنتی الجزاء لجزیتک

تاریخ قم، متن، ص: ۳۷۹

این وظیفه و کسور و هدایا بأجمعها «۱» أمر کرد. و جون او وفات یافت، دیگر باره اعاده کردند و بأسر «۲» گرفتند، بر رسم و دستور

پیشین.

مهتدی گفت: رحم الله عمر بن عبد العزيز، خدای بر عمر بن عبد العزيز رحمت کناد، چه همه چیز از اقوال و افعال و سیر «۳» او نیکو و پسندیده و مستحسن بوده است.

بعد از آن گفت که: مقدار این کسور چند است؟

گفت: بهر هزار دینار بیست و پنج دینار، که «۴» در روانه کردن خراج به بیت المال خرج «۵» کرده‌اند، و در مصلحتهای آن صرف کرده‌اند.

پس مهتدی گفت: معاذ الله، پناه می‌گیرم بخدا از آنک من بجور حکم کنم، و این نفقه «۶» و اخراجات «۷» نه از مال خراج واجبت، و نه از مال ایشان. و بحقیقت و راستی بمن رسیده است، که بکسری ابرویز «۸» باز نمودند و بعرض او رسانیدند، که صاحب «۹» اهواز زیاده بر هفت هزار درهم کفایت «۱۰» کرده است، و جمع و ضبط نموده، و بیت المال فرود آورده. چون کسری این بشنید، توقع «۱۱» و نشان فرمود بیاز کردانیدن این مال بأجمعها بر قوم و ارباب خراج، و فرمود که:

(۱). باجمعها: تمامی.

(۲). بطور کامل.

(۳). سیر: جمع سیره، روش.

(۴). تا آخر جمله، در نسخه (۲) و (۳) نیامده است.

(۵). در تمامی نسخه‌ها با ضبط «خراج» آمده است، که احتمالاً صحیح آن «خرج» باید باشد.

(۶). هزینه.

(۷). اخراجات: جمع خرج.

(۸). کسری ابرویز: معرّب خسرو پرویز.

(۹). صاحب اهواز: والی اهواز.

(۱۰). یعنی صاحب اهواز، زیاده بر هفت هزار درهم را خراج مناسبی برای ولایت خود دانسته است.

(۱۱). توقع: امضاء، کنایه از صدور حکم.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸۰

هر آن پادشاهی که بیت المال خود بمال رعایا، که بجور و ظلم و غیر راستی از ایشان سته شده باشد و گرفته، پر کند و معمور «۱» سازد، حال او همچو حال کسی باشد، که کل از ستونهایء سرای و بنیاد خانه بکند، و بدان سقف و طرح «۲» آن را تطین «۳» کند، عن قریب «۴» بود که آن سرای و خانه بر سر خداوندش فرود آید و خراب گردد.

و حسن بن مخلد «۵» اشارت کرد بمهتدی، که این خراج- با این زوآند و کفایات- بر حال خود می‌باید گذاشت، و از دست نمی‌باید داد، که بذین کفایت مالی بسیار حاصل می‌شود، حیف بود که ضایع گردد.

مهتدی ابا «۶» کرد، و امتناع نمود، و عزیمت کرد بر رفع «۷» آن از ارباب خراج، و واجب کردانیدن آن در خاصه مال خود. پس او را بدان زودی بکشتند. و الله أعلم.

(۱). معمور: آبادشده.

(۲). طرح: بلندی دیوار را گویند (لسان العرب: ماده طرح).

(۳). تطین: (از ماده طین - گل)، گل مالیدن را گویند.

(۴). بزودی.

(۵). در اصل حسن بن مخلد (با تشدید لام) ضبط شده است، که نادرست است، حسن بن مخلد ابن الجراح، أبو محمد البغدادی، از وزیران و کاتبان و سیاستمداران دوره میانی بنی العباس، در سال ۲۰۹ هجری بدینا آمد، و سه نوبت به وزارت المعتمد علی الله عباسی (خلیفه از سال ۲۵۵ لغایت ۲۷۹ هجری) نائل آمد، و بعدها مورد غضب او قرار گرفت و به مصر گریخت، و احمد ابن طولون مسئولیت نظارت بر اقالیم تحت فرمان خود را بدو سپرد، عاقبت در سال ۲۷۱ هجری در زندان انطاکیه بهلاکت رسید. مورخین او را به نظم و دقت و حسابرسی دقیق و جمع آوری خراج توصیف کرده‌اند، و درباره‌اش گفته‌اند: (کان آیه فی حساب الدیوان). نگاه کنید به (سیر اعلام النبلاء: ۷/۱۳).

(۶). اباء: امتناع و سرپیچی.

(۷). رفع: برداشتن.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸۱

«ذکر اطلاق و رهنیدن در ضمان اهل قم را»

یعنی: چون آنکس که ضامن خراج خود شده باشد، و ضمان نامه باز داده، چون خراج خود بگذارد، و خواهد یافتجه «۱» و وصول مال ضمان بستاند، چه قدر حق کاتب یافتجه و اطلاق نامه «۲» بوده است؟، حال آنکه حقّ الأطلاق وقتی بوده است، که خراج بقم بضمان «۳» و عقود «۴» بوده است، و روانه کردانیدن غلّت، برقعهای «۵» عمّال و توقیعات ایشان بوده است، و الیوم خراج قم بضمان و عقد نیست، بل که خراج بر قانون مقرّر، و دستور معین است بنام هر یک. و حقّ اطلاق باعتبار خراج پیشین رسم کردند، و آن بهر هزار دینار دو دینار بوده است.

«ذکر رسم جهبذ بقم»

و مراد بجهبذ شخصی است که ارباب خراج او را بدیوان «۶» آرند، تا صاحب عهده شود که مال و متوجهات ایشان بتمام بستاند، و بدیوان رساند. «۷»

و رسم در ایام سلطان چنان بوده است، که ارباب خراج بقم، جهبذ را نصب کرده‌اند، و او را ضامن شده، و ضمان نامه با عمّال قم باز داده، که هر آنچه جهبذ از خراج بستاند، و در

(۱). یافتجه: معرّب یافته است، که به معنای قبض وصول و حجّت و اصل خط باشد (لغت نامه دهخدا: ماده یافتجه).

(۲). اطلاق نامه: سندی که نشان دهنده رهایی شخص از تعهدات مالی است.

(۳). یعنی در دوره‌ای نیاز به سند حق الاطلاق و آزادی عهده بوده است، که متمکین و زمین داران پیشتر بر طبق سند و عقدنامه‌ای خود را ضامن و مدیون دیوان خراج می کردند، و پس از پرداخت خراج نیاز به سند و وثیقه الاطلاق داشتند.

(۴). عقود: جمع «عقد» یا قرارداد.

(۵). رقعه: دستنوشته.

(۶). مقصود دیوان خراج است.

(۷). یعنی در برابر دیوان خراج متعهد و مسئول و ضامن گردد، که اموال خراج را جمع آوری نموده و به بیت المال برساند.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸۲

دست و تحت الید و قبض او آید، از وجوه اموال، بعهدہ ایشان بود، و برین [قیاس] «۱» بریشان عقد نامها می نوشتند، و می نهادند، و بر آن کواه می گرفتند. و من از آن «۲» عقدنامها نسخه یافتیم در بعضی از «دفاتر قدیمه عتیقه» «۳»، و آن اینست:

«هذا كتاب لعبد الله «۴» جعفر «۵»، الامام، المقتدر بالله امير المؤمنين، اطل الله بقائه، كتبه له من وقع بخطه فيه، و أشهد على نفسه في هذا الكتاب، من أهل الخراج بكورة قم، العرب منهم و أبناء العجم:

أن فلان بن فلان، عامل امير المؤمنين على اعمال الخراج و الضياع، لسنة كذا، و بقايا ما قبلها، طالبنا باقامة جهبذ تجرى على يده اموال الخراج و الضياع، و ما يجرى معهما بقم، اذا «۶» كان الرسم جاريا علينا بذلك، و علينا يجب اقامة الجهبذ، و ضمانه بنفسه، و بصحة ما يجرى على يده، فاخترنا لذلك فلان بن فلان الجهبذ، و نصبناه جهبذا، تجرى

(۱). افزوده از نسخه چاپی.

(۲). در نسخه چاپی: و من از عقدنامها نسخه‌ای.

(۳). در «کتاب شناسی آثار مربوط به قم: ص ۲۴» درباره مصادر و منابع تدوین تاریخ قم آمده است که: برخی دیگر دفاتر حساب و اسناد دیوان قم بوده که او در دوره حکومت برادر خویش بر این شهر از آن بهره برده، و بسیار جاها در متن کتاب- بخصوص در باب دوم- بدان استناد می جوید، از این جمله: بعضی از دفاتر عتیقه قدیمه که «عقدنامه جهبذ به قم» در آن بوده است.

(۴). در اصل و در تمامی نسخه‌ها (عبد الله بن جعفر)، لیکن خطا است، و صحیح آن «عبد الله جعفر» بدون کلمه (بن) میان دو نام می باشد، زیرا این تعهدنامه برای خلیفه نوشته شده است نه فرزند او، و خلیفه جعفر بن احمد بن طلحه المقتدر بالله عباسی است، که معمولاً دیوانیان و کاتبان در آغاز از او با عبد الله (- بنده خدا) جعفر یاد می کنند.

(۵). أبو الفضل جعفر بن احمد بن طلحه ملقب به المقتدر بالله عباسی، شانزدهمین خلیفه عباسی که از سال ۲۹۵ هجری تا هنگام ترور در سال ۳۲۰ هجری خلیفه بود.

(۶). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها، و صحیح آن «اذ» است، همانگونه که با ترجمه فارسی آن نیز مطابقت دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸۳

على يده أموال هذه الكورة، لهذه السنة الخراجية، و بقايا ما قبلها، و تضمنناه بنفسه، و ما يجرى معه ببلدنا لهذه السنة، و بقايا ما قبلها و بعدها، و ما يجب في ذلك من الكسور و الكفاية، الذين جرى الرسم بهما، و ما صار و يصير عليه من حق الجهبذ فيما يجرى على يده، ما دامت الجهبذ في يده.

و سألنا فلان بن فلان اقامته، و تقيضه ما يستخرج من مال الخراج، و ما يجرى معه ببلدنا لهذه السنة، و بقايا ما قبلها و بعدها، و ما يجب في ذلك من الكسور و الكفاية، الذين جرى الرسم بهما، و ما صار و يصير عليه من حق الجهبذ، فيما يجرى على يده من وجوه الأموال، و من سائر الجبايات، على أن يكفل كل واحد منا بنفسه، و يضمن كل واحد منا ما يجرى على يده، و يصير في قبضه، و نحضره متى طولبنا باحضاره، و يخرج مما يجب عليه، على أن يكون المرجع في أمره، و المعمول عليه ما يصير في قبضه، و يجب فيه من الكسور الى ما يرفع به كاتب الزوز بقم؛ الزوزنامجات الى الديوان، من مال الاستخراج، و يدفع به البراءة الى المؤدين له، و في سائر الأموال ما يكتب به المحاريم في كل يوم، و في حق الجهبذ الى ما ينطق به العقد عليه، و في الحمل و النفقات الى ما ينفذ اليه من الصيكاك، من فلان العامل الى ذلك، و ضمنا فتضمنناه لأمير المؤمنين، و لعامله فلان، و من يقوم مقامه فلان بن فلان الجهبذ بنفسه، و ما يصير في قبضه، على أن نحضره متى طالبنا فلان العامل به، من ليل أو نهار، و يقوم مقامه، و من دونه بما يجب عليه، و يلزمه الخروج منه على الشرائط المذكورة في هذا الكتاب.

و متی ما «۱» لم یصحّ ذلك علی ما اشترط علیه، كان علیه الخروج منه، مع ما یعقد علیه من حقّ الجهبذه، و یکون جمیع ذلك لازما لنا معه و من دونه، حتّی یصحّ لأمیر المؤمنین و لعامله، و من یقوم مقامه، أخذنا بذلك جمیعا و أشتاتا، و کلّ واحد منهما علی حاله، و مع فلان الجهبذ، و من دونه لا یرى أخذه أحدنا الباقین، حتّی یصحّ لأمیر المؤمنین جمیع ما یجب له علی فلان الجهبذ، و یصیر فی قبضه من أموال سنه کذا

(۱). در اصل: متیما.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸۴

و ما قبلها و ما بعدها، ما اقام علی [ما] نصبناه له، و قلّدناه اياه من هذا الجهبذه. و علی أنّ کلّ واحد منّا کفیل فی ذلك لأصحابه، و ضامن عنهم، دخلوا فيه و تضمّنوه فی هذا الكتاب، حیثا لذلك ضامن عن میتنا، و شاهدنا عن غائبنا، و ملثنا عن معدننا، و لا برآءة لنا و لا لواحد منّا، الاّ بالوفاء بما ضمّناه و عقدناه علی أنفسنا. شهد علی اقرار من وقع بخطّه، و ثبت اسمه آخر هذا الكتاب جمیعا، الشهود المسمّون فيه بجمیع ما فيه، بعد أن قرىء علیهم ما فيه، فأقرّوا بمعرفته، و ألزموه أنفسهم فی صحّه من عقولهم، و جواز أمر لهم و علیهم و بذلك، فی شهر کذا لسنة کذا» ترجمه و تفسیر آن:

«این کتابی است از آن عبد الله جعفر «۱» الامام، المقتدر بالله امیر المؤمنین، أطال الله بقائه، که بنوشته‌اند از برای عبد الله - مشار الیه - جمعی، که بخطّ خود درین کتاب تویق «۲» و نشان خود ثبت نموده‌اند، و بر خود اشهاد «۳» کرده درین کتاب، از عرب و ابنای عجم، از اهل خراج کوره قم، که فلان بن فلان، عامل امیر المؤمنین بر عمل و خراج و ضیعتها بقم لسنة کذا، و بقایای سألهای گذشته، ما را مطالب نمود باقامت و نصب کردن جهبذی، که اموال خراج و ضیعتها بقم، و کفایت او بجمع او آیند، و این رسم بر ما جاری بوده است الی یومنا هذا.

و بر ما واجب شد اقامت و نصب کردن جهبذ، و ضامن شدن نفس و وجود او، و آنچ بدست و تحویل او آید، پس ما اختیار کردیم، و برکزیدیم از بهر این معنی، فلان بن فلان جهبذ را، و ما او را نصب کردیم، و جهبذ خود کردانیدیم، تا اموال این کوره لهذه السنة

(۱). در اصل و دیگر نسخه‌ها: «عبد الله بن جعفر»، و پیشتر گذشت که خطا است، و درست آن عبد الله جعفر می‌باشد.

(۲). تویق: امضاء.

(۳). اشهاد: گواه گرفتن.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸۵

الخراجیه، و بقایای ما قبل آن، در تحت الید و تصرّف او آیند، و ما ضامن نفس و وجود او شدیم، و آنچ از اموال خراج بقبض و تحت الید او آید، مادام که جهبذه در دست او باشد.

و ما درخواه کردیم از فلان بن فلان، عامل امیر المؤمنین، باقامت و نصب کردن این فلان جهبذ، و باقبض و تصرّف او دادن آنچ از مال خراج استخراج کرده شود، و آنچ جاری مجری او باشد، بکوره و بلد ما درین سال، و بقایای ما قبل آن، و آنچ از کسور و کفایت، که رسم و عادت بدان جاریست، واجب و لازم شود.

و همچنین حقّ جهبذه و سائر وجوه اموال، و سائر وجوه جبايات که بقبض و تحویل او آیند، بر آنک هر یک از ما کفیل و پابندان نفس این جهبذ بود، و هر یک از ما ضامن شود، از آنچ بقبض و تصرّف او آید، و هر گاه که از ما طلب حضور او نمایند، ما او را حاضر کردانیم، و از عهده آنچ واجب بود برو بیرون آییم، مبنی بر آنک مرجع این ضمان، و بقایای آن در آنچ در قبض او آید، و

کسورات آن، تا آنکه بود که کاتب روز نامج بقم، روزنامجات از مال استخراج بأهل دیوان رفع کند، و برات بگذارند کان خراج برسانند، و در دیگر مالها، همچنین کتاب و نویسندگان در هر روزی تفصیل بنویسند و در حقّ جهبذ، تا آنکه که عقدنامه حقوق جهبذ نوشته شود، و در نفقه و اخراجات بردن مال خراج بیت المال، تا آنکه که از فلان عامل، چک و برات بکفایت حقوق جهبذ بجهبذ آید، بتوقعات و علامات صحیحه.

پس فلان عامل سخن ما را درین معنی پاسخ داشت، و فلان بن فلانرا جهبذ ما کردانید، و ما را ضامن و صاحب عهده فلان جهبذ کردانید، و ما ضامن و صاحب عهده شدیم از جانب امیر المؤمنین، و عامل او فلان بن فلان، و آنکسی که قائم مقام و نایب مناب او باشد، بنفس و وجود فلان جهبذ، و آنج بقبض و تصرف او آید، و بهر وقت که از ما طلب حضور او کنند، اگر شب باشد و اگر بروز، و اگر بکاه بود و و اگر بیکاه، ما فلان عامل را حاضر کردانیم. و اگر او غائب شود، و ما از احضار او عاجز شویم، از عهده هر آنج بقبض او آمده باشد، و برو واجب و لازم شده، از شرائط مذکوره درین کتاب، بیرون آییم. و هر گاه که

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸۶

آنج بقبض و تصرف فلان جهبذ آمده باشد، مصحح نشود با شرائط مشروطی و واجبه برو- که او را واجب بود بدان وفا نمودن، و از عهده آن بیرون آمدن- با آنج عقدنامه بذکر آن مشعر بود از حقوق جهبذه، و جمیع آنچه یاد کردیم، لازم و واجب بود بر ما با حضور وجود جهبذ، و با غیبت او، تا اموال امیر المؤمنین و عامل او، و آنکس که قائم مقام و نایب مناب او باشد، مصحح و درست شود، و منکر نکردد.

و همچنین امیر المؤمنین و عامل او، و آنکس که قائم مقام و نایب مناب او باشد، مخیر بود، و اختیار دارد، در آنک مطالبت این اموال از مجموع ما نماید، و اگر خواهد از هر یک ما مطالبت آن نماید، و هر یک از ما قائم مقام و نایب مناب آن دیکرست، با وجود جهبذ و با عدم وجود او، چون یکی از ما حصّه خراج خود برسانند، ذمت او از عهده مال و خراج دیگران «۱» بری نشود، و همچنان ضامن بود، تا هر آنچه بر فلان جهبذ واجب و لازم بود از شرائط مذکوره، و هر آنج بقبض و تصرف او آمده باشد از مالهای سنه کذا، و بقایای ما قبل آن، از بهر امیر المؤمنین، مصحح و درست کردد. و مادام که فلان جهبذ بذین عمل اقامت نماید، و این اموال بدو مفوض بود، و این امر که در کردن او انداخته‌ایم، و او را بدان نصب کرده‌ایم، بدان مشغول بود.

همچنین هر یک از ما کفیل و ضامن اصحابش بود، آنکسانی که داخل این ضمانت اند، و درین کتاب ضامن شده‌اند، و همچنین زنده از ما ضامن مرده است از ما، و حاضر از غائب، و توانگر از درویش، و ذمت ما و ذمت هر یکی از ما بری نشود، الا بوفاکردن بدانج ما ضامن آن شده‌ایم، و عقد بر آن بسته‌ایم.

پس گواه «۲» شدند بر اقرار «۳» این جمع، که بخط خود در آخر این کتاب نشان خود ثبت کرده‌اند، و نام خود نوشته، جمعی از شهود که نام ایشان در آخر این کتاب ذکر رفته است،

(۱). در نسخه چاپی: دیگری.

(۲). در نسخه اصل: (گواه) تکرار شده است.

(۳). در اصل (قرار)، و صحیح آن «اقرار» باید باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸۷

بهر آنج درین کتاب مسطور است و مذکور «۱»، پس از آنک هر آنج درین کتاب مسطورست، بریشان خواندند، و ایشان اقرار کردند، و معترف شدند بمعرفت و دانستن آن، و بر نفس خود واجب و لازم کردانیدند، در حال صحت نفس، و کمال عقل، و جواز امور، و نفاذ تصرفات، و ذلک فی شهور کذا لسنة کذا.

نسخه دیگر که احمد بن اسحق زعفرانی جهبذ، بنام خود باز داده است، و آن اینست:

«این کتابیست که از بهر عبد الله جعفر (۲) الامام، المقتدر بالله، امیر المؤمنین: احمد بن اسحق قمی زعفرانی نوشته است- و منزل او بقم بود- و این کتاب مبنی است بر آنک:

علی بن محمد بن سهل عامل امیر المؤمنین بر خراج و ضیعتها بکوره قم، در سنه عشر و ثلثمائه (۳)، و بقایا ما قبل آن مطالبه کرد از ارباب خراج بزمین کوره، بوقتی که علی بن محمد بن سهل عامل قم، در حاصل شدن مال خراج از ارباب آن احساس می نمود که بتمامی حاصل نمی شود، و در تصحیح آن بکمان بود در دست جهبذی، که اموال خراج این سال باجمعها، بقبض و تحت الید و تصرف او آیند، ایشانرا مطالبت کرد باقامت و نصب کردن جهبذی دیگر، که خراج کوره قم بأسرها بقبض و تصرف او آیند، و بتحویل او بود، و بنویسد که ما او را نصب کردیم، و ضامن او و آنج بدست و تصرف او آید شدیم.

(۱). در اصل و دیگر نسخه‌ها (مزبور) ضبط شده، و ظاهرا صحیح آن باید «مذکور» بوده باشد.

(۲). در اصل: «أبی عبد الله بن جعفر» ضبط شده که خطا است، همان گونه که پیشتر و در تعهدنامه پیشین گذشت، زیرا این نوشته را کاتبان دیوان خراج برای عرضه به خدمت خلیفه أبو الفضل جعفر بن احمد بن طلحه المقتدر بالله عباسی تهیه دیده‌اند، و رسم آن دوران بر این بود که از خلیفه با نام «عبد الله جعفر» یاد می کردند. و دو کلمه «أبی» و «بن» از افزودنیهای ناسخان است.

(۳). سال ۳۱۰ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸۸

پس همه جمع شدند که جهبذی اختیار کنند، و ضمان نامه او بنفس و بمال با امیر المؤمنین باز دهند، و بعد از آن از علی بن محمد درخواه کردند، که هر آنج در این سال از خراج استخراج کرده شود بفرماید، تا بدست من فرود آرند، تا بتمامی بقبض و تصرف من آید، و مصحح گردد، و بعد از آن بیت المال، و بحضرت خلیفه نقل کنند، یا در اخراجات و نفقات مصلحتهای خود بدستوراتها (۱)، و براتهای علی بن محمد، یا کسی که قائم مقام او باشد، صرف و خرج کرده شود.

و من نیز درخواه کردم از علی بن محمد، که در کردن من اندازد، و بمن مفوض (۲) نماید، و رجوع کند آنج ارباب خراج بقم اختیار نموده‌اند از برای او، مرا ضامن و صاحب عهده گرداند بدانک من قیام نمایم و بایستم، و مال خراج سنه عشر (۳)، و بقایای آن، بتمامی بقبض و تصرف خود آرم (۴)، و مؤدیان و اهل خراج را بر رسومها و عاداتها صحیحه، که در میان ایشان جاری و مشهور و معروف بود، از گذاردن و رسانیدن کسور، و کفایت سلطانی، و اجرة جهبذ، و عقد وزن بر عادت عمال پیشین مقرر دارم، و هیچ چیز بر آن زیاده نکنم، و طریقه سائر جهابذه با ایشان سپرم، و هیچ یکی را از ایشان در وزن و عقد حیف و میل روا ندارم، و با ایشان جز بمعامله و عدالت و نصفت زندگانی نکنم، و بهر وقتی و ساعتی که بعضی از اموال خراج بمن فرود آورند، جهت ایشان بدان برات بنویسم، در حضور و مجلس کاتب روزنامج، که از قبل اهل خراج اختیار کرده باشند، تا بر جهابذه مشرف و ناظر باشد، و آن ساعت و روز در آن برات یاد کنم، در هر ماهی آنج در روزهای آن فرود آورده باشند، و کاتب روزنامج آنرا ثبت نموده، و مفصل نوشته باشد، جمع نمایم و

(۱). در نسخه چاپی: بدستور آنها.

(۲). مفوض: تفویض کردن و حواله دادن.

(۳). سال ۱۰ که مقصود ۳۱۰ هجری است، که معمولا هنگام تکرار آن از ذکر صدگان چشم پوشی می شود.

(۴). در نسخه چاپی: آورم.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۸۹

مهر کنم، و بدیوان رفع نمایم، چنانج جملها این دوازده ماه، با بروات و کتاب روزنامج، و تفصیل آن موافق بود بی زیاده و نقصان، و آنج ازین مال اشارت نمایند که بخزینہ و بیت المال نقل می باید کرد، نقل کنم، و وزن نمایم، و اجرت نقاد «۱» و وزان «۲» و سائر اخراجات آن، از مال سلطان احتساب نمایم، و حساب نکنم، و کرایه و اجرت چهارپایان که بذیشان مال بیت المال رود نقل رود. و همچنین بدرها «۳» و اجرت رسول و نویسندہ، و جز آن از نفقات و اخراجات، از مال سلطان نبود، بل که از آنج از ارباب خراج بعلت اجرة جهبذ، و حق وزان و وزن سنده باشم، در آن صرف نمایم، چنانج بدان وفا کند و زیاده آید بر آن. و هر آنج از فضل و زیادتی صرف، و اجرت سائر مصلحتهای اموال خراج بقم، در شهور خراج سنه عشر و ثلثمائه «۴»، آخر آن انقضا و انتهای ماههای خراج این سال، بعد از هر نفقه و اخراجات و مؤنت که بر من لازم و واجب بود، چنانج در دیگر جهابذہ لازم شده باشد، اقتدا و تتبع «۵» کردن بذیشان در نقل کردن خراج به بیت المال بحضرت، و همچنین آنج فاضل آید از اجرت کسی که در تحصیل این مال مدد و معاونت نموده باشد، مثل نویسندہ که حساب بدست او بود، و رسولی که مصاحب و همراه مال بود؛ تا آنکاه که به بیت المال فرود آورد، و تصحیح نماید.

و آنج فاضل آید از وجهی که آنرا در بهای کاغذ و کرباس همیانها و زنبیلها و توبرها، و جز آن از نفقات- و آن هزار و سیصد دینارست- مجموع آنج یاد کردیم به بیت المال برسانم و

(۱). صیغه مبالغه «نقد»، و «نقاد» صراف را گویند.

(۲). صیغه مبالغه «وزن»، و وزان کسی را گویند که شغل او ترازو داری، و کشیدن وزن کالا است.

(۳). بدره: نام کیسه‌ای است که اموال جمع آوری شده در آن قرار داده می شده است، و بر طبق این قرارداد، هزینه ساخت این بدرها نیز بعهده مالیات دهندگان بوده است.

(۴). سال ۳۱۰ هجری.

(۵). پیروی و دنباله روی کردن.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹۰

بسپارم، با هزار و سیصد دینار اجرت جهبذ، چنانج درین دوازده ماه از ماههای خراج سنه عشر و ثلثمائه «۱»، بهر ماهی آنج واجب شود بقسط و نصیب، و آن صد و هشتاد دینار و دو دانک دیناری بود برسانم، بی آنک از وقت آن تأخیر نمایم، یا در ادای «۲» آن عذری و علتی و حجتی انکیزم.

و هر آنج درین کتاب بر من شرط کرده شد، مخالفت نمایم، مثل معامله و معاش کردن با اهل خراج، و جز ایشان از مؤدیان اموال، بعدالت و انصاف، چنانج عادت سائر جهابذہ، و رسوم ایشان بدان جاری بوده.

پس اجابت کرد، و پاسخ داشت مرا در آنج ازو درخواه کردم، و مرا ضامن مال کردانید، و من ضامن آن شدم بر وجهی که در کتاب، بیان و صفت و شرط کرده شد. ذمت من ازین ضامن بری نشود، الا بیرون آمدن از عهده آن بنجوم مذکورہ درین کتاب، و من برین جمله بر نفس خود کواه گرفتم. فی شهر ربیع الأول سنه احدی عشر و ثلثمائه «۳».

و من در کتابی یافتم، عملی و دستوری، ناطق بقدر منفعتهای جهبذ، جنین نوشته بودند که:

«جهبذ بقم، بهر هزار دینار از اجرة جهبذ، بیست و پنج دینار دیگر با مال سلطان رد کرده اند، چنانج بذین نود و شش دینار، دو دینار و دو دانک و نیم دیناری برسد. پس آنج در دست جهبذ بماند از هر صد دینار، پنج دانک نیم دیناری باشد، چنانج در هر هزار دینار، نه دینار و دانکی جهبذ را بود. و مبلغ مال کفایت نمودن بذین کفایت، صد و هفتاد هزار درهم

(۱). سال ۳۱۰ هجری.

(۲). پرداخت.

(۳). ماه ربیع الاول سال ۳۱۱ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹۱

بوده است، و زر طلا یکهزار و پانصد و ده دینار و همچنین بر جهبذ واجب و لازم بود، که رد کند و بازگرداند از فضل وزن، و جبر نقصانها در مال، و خراج شهر، و آن صد و هشتاد هزار درهم است، بهر هزار درهم پنج درهم باز گرداند، چنانچ نهصد درهم بود و الله أعلم.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹۲

«ذکر رسم و دستور در ستدن خراج بقم قدیما، و سبب گرفتن آن، و وجوه ستدن آن بخراج ولد الأب» مراد به «خراج ولد الأب» آنست که: از هر قبیله آنکس که مشهور و معروف بود، خراج آن قبیله بنام آنشخص باز خوانند، و آنرا «خراج ولد الأب» گویند. چنین روایت کرده‌اند، اهل دانش و معرفت بامر خراج بقم، از پیران و بزرگان خود، که ایشان گفته‌اند، که: در قدیم رسم آنچنان بوده است، که عامل بقم، ده مرد را از بزرگان عرب بقم، ضامن و وظیفه مال خراج گردانیده‌اند، و باسم سلطان برایشان عقدنامه بسته‌اند و مهر کرده، و امر سائر ارباب خراج با این ده مرد بوده است نه با عامل. و چون بعضی از ارباب خراج بحصه مال خود- بسبب عجز، یا غیر آن- خلل «۱» در می آورد، آن ده مرد کفلا «۲» بدانج وقت زمان اقتضا می کرد، ضیعه ایشانرا تدبیر و فکر می نمودند، گاهی بمی فروختند، و گاهی برهن می کردند. و ازینجاست معنی سخن عبد الله بن سلیمان وزیر، در آن هنگام که صفیة دختر محمّد بن علی بن عیسی طلحی «۳» بنزدیک او تظلم نمود، و شکایت کرد از طلب کردن بنی عم «۴» او- آل سعد- او را بخراج ولد الأب.

(۱). اختلال و کمبود.

(۲). کفلاء: جمع «کفیل»، ضامن.

(۳). علی بن عیسی طلحی از فرماندهان لشکر عباسیان بود، که در سال ۲۱۷ هجری به دستور مأمون برای سرکوب مخالفت مردم قم با حاکم و مأموران دیوان خراج به قم آمد. و به نظر می‌رسد علی بن عیسی در قم ساکن شد، و سکونت او سالیان طولانی برقرار بود و با دختری از آل سعد ازدواج نمود، و از اهالی قم گردید، تا جایی که نواده او یعنی صفیة دختر محمد به همان سختی افتاد که مردم قم دو نسل قبل از او گرفتار آن شده بودند، و نیای او برای سرکوب آنان به قم لشکر کشی نمود.

(۴). عموزادگان.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹۳

پس وزیر نظر با کتاب و اصحاب خود کرد، و گفت:

این زن از بنی عم خود بقم، بسبب این رسم قبیح، که در میانه ایشان مستعمل و جاری بوده و معتاد شده است، شکایت می کند، و آن آنچنانست که چون یکی از ایشان بسبب عجز بخراج خود خلل در می آورد، و بدان سبب غیبت می نمود، ضیعه او را برو می فروختند، و چون او باز می کردید میگفت ضیعه مرا که بفروخت؟ او را می گفتند: که اصحاب ما بفروختند.

پس چون میکفت: که آنرا بخرید؟

میکفتند: اصحاب ما.

پس چون میکفت: که بر آن کواه است؟

می گفتند: اصحاب ما.

پس اگر میخواست و اگر نمیخواست، کردن می نهاد و تسلیم می شد، و حکم ایشان بضرورت برو گزارده می شد.

پس این معنی در میانه ایشان بدان رسید، که پرده‌های ایشان دریده شد، و درویش شدند، و جلائی و وطن کردند.

و چنین کویند که: سبب اصلی درین حرکت و رسم آن بوده است، که عاملان قم عاجز می شدند از ستدن خراج از ارباب ضیعتها،

و خداوندان املاک، و سائر وجوه خراج، بسبب زیادتی قوت مردم قم، و دلیری و کستاخی نمودن بر عمال. پس بضرورت عمال ده

مرد را از وجوه عرب، ضامن جمیع مال، و وظیفه خراج می گردانیدند، و بر ایشان - جناح ذکر رفت - عقود و ختمات «۱» می بستند،

و مهر می نمودند، پس بدین سبب بضرورت این رسم در میان ایشان مستعمل و معتاد گشت، جناح ذکر رفت.

(۱). ختمات: جمع «ختم» به معنای مهر، که مقصود گرفتن سندهای قبول ضمانت از آنان می باشد، بگونه‌ای که نتوانند از پرداخت

خلل و کسری مالیات و خراج سرباز زنند.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹۴

پس هر آنکس که بر حقیقت این واقف نمی بود، انکار این رسم می کرد، و مستعظم میداشت، تا غایت در بعضی از اوقات سبب

وبال «۱» بریشان می شد.

چنین کویند که: جون علی بن هاشم «۲» بقم آمد، و پس از او مفلح ترکی «۳»، و پس از او مادرانی «۴»، ازین کفلائی ده گانه بجمله

مال خراج مطالبت نمودند، و هلاک ایشان درین سبب واقع گشت.

و همچنین: از بر آئی این رسم، أبو القسم بن صدیم «۵» را بعراق بردند، در خلافت

(۱). زحمت و سختی.

(۲). علی بن هاشم فرمانده لشکری است که مأمون عباسی در سال ۲۱۰ هجری برای سرکوب مردم قم، که به مخالفت با حاکم و

مأمورین دیوان خراج برخاسته بودند فرستاد، به نوشته تاریخ قم نخستین اقدام علی بن هاشم ویران کردن باروی قم بود، تا بدین

وسيله مقاومت مردم قم را درهم شکند.

(۳). مفلح ترکی از سرهنگان لشکر موسی بن بغا بود، که در سال ۲۵۴ هجری فرماندهی پیشقراولان لشکری را بعهده داشت که بر

در دروازه قم فرود آمدند، تا زمینه آمدن لشکری را فراهم کند که به فرماندهی موسی بن بغا عازم قم بود، تا به سرکوب مخالفت

مردم قم با حاکم و مأمورین دیوان خراج پردازد. به نوشته تاریخ قم مفلح ترکی نخست باروی قم را ویران نمود.

(۴). ابو الحسن بن احمد بن الحسن المادرائی (یا المادرائی)، کاتب اذکوتکین بن ساتکین ترکی، فرمانده ترک عباسی (در دوره‌ای

که سربازان ترک بر دار الخلافه و خلیفه نفوذ داشتند)، که به همراه لشکری گران در سال ۲۹۱ هجری در دوره خلافت المعتز بالله

عباسی برای سرکوب شورش مردم قم، که به مخالفت با مأمورین دولتی پرداخته، و از پرداخت خراج سالیانه سرباز می زدند، بر در

دروازه قم فرود آمد، و نخستین کار او ویران کردن برج و باروی شهر بود، نسبت او یا به (ماذران) است که نام قلعه‌ای بوده است در

مغرب همدان در راه صحنه، و یا به (ماذریا) که روستائی بوده است در شمال شهر واسط عراق. احمد بن علی مادرائی از کاتبان

دیوانی قرن سوم هجری بشمار می رود، و أبو بکر صولی در (کتاب الاوراق): ص ۲۱۰ می گوید او را در سال ۲۷۷ هجری در بصره

دیده است.

(۵). مصنف تاریخ قم در دو جای دیگر از کتاب خود این نام را با ضبط «أبو القاسم بن أبي

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹۵

معتضد «۱»، بسبب شکایت کردن بنی اب او از ولد آدم بن عبد الله ازو «۲»، پس از آنک مادرائی، أبو القاسم را الزام کرده بود بخراج ولد الالب.

پس راست که ابو القاسم سبب این رسم عرض کرد، و کشف نمود، او را معذور داشتند، و بذین سبب از بر آئی او امضا نوشتند، و از آن بنکردانیدند. پس ابو القاسم معزز و مکرم باز کردید، و ضیعتهای ولد آدم در دست او بودند، تا آنکه که وفات یافت.

الصدیم» آورده است. صدیم یا ابی الصدیم (صدیم تصغیر صدام) از شخصیت‌های برجسته و صاحب نام و متمکن خاندان عرب اشعری ساکن در قم، در سالهای میانی قرن سوم هجری بوده است، نام او حسین بن علی بن آدم اشعری است، و ساختمان مسجد جامع عتیق قم (احتمالا مسجد امام حسن عسکری علیه السلام کنونی) میان قم و کمیدان را در سال ۲۶۵ هجری بنیان نهاد (تربت پاکان: ۱۱۵/۲) علاوه بر این به گفته شیخ محمد علی کچوئی اردستانی در ریاض المحدثین ص ۲۴۳، نام حسین بن علی بن آدم القمی، مکنی به ابی الصدیم در روایتی در کافی در (باب مولد الصاحب علیه السلام) آمده است، در این روایت ابی الصدیم به همراه چند تن دیگر از اعیان قم برای تحقیق و تفحص درباره جانشین امام حسن عسکری علیه السلام به مشورت می پردازد. و همو از مرآة العقول نقل می کند که: (قال الکشی: أبو صدام (بکسر الصاد) غیر مذکور فی الرجال)، آنگاه اردستانی می گوید: (قال مؤلف هذا الكتاب، محمد علی بن الحسین عقی عنها: لا یخفی أن أبا صدام المذكور فی الحدیث، کنیه لصاحب الترجمة، أعنی الحسین بن علی بن آدم، و یستظهر من هذا الحدیث أنه رجل مشهور جلیل القدر، و کان من أكابر العرب و من رؤسائهم فی قم. و أيضا فی مرآة العقول مذکور ما يدل علی أنه کان من رؤساء أهل قم.

اقول: و هذا المسجد الجامع الذی کان بقم، و الیوم مشهور بمسجد الامام علیه السلام کان من بناء الحسین بن علی بن آدم، المکنی بأبی صدام).

(۱). المعتضد بالله عباسی، خلافت از سال ۲۷۹ هجری تا سال ۲۸۹ هجری.

(۲). یعنی بسبب شکایت کردن اقوام پدری ابی صدیم از تیره آدم بن عبد الله اشعری از رفتار او در جمع آوری خراج، زیرا او جهبذ و کفیل بود تا خراج آنها را جمع آوری نموده و بدیوان برساند، از این رو بر فرزندان آدم بن عبد الله سخت می گرفت.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹۶

و همچنین علی بن ابی «۱» الهیجا «۲» در روزکاری «۳» مادرائی، بذین سبب از شهر بیرون آمد. و عبد الله بن احمد [بن] حماد درویش کشت.

و همچنین جمعی از وجوه و اشراف و بزرگان و توانکران عرب، درویش و بدحال شدند.

و من کتابی معقود و مکتوب بدان ده نفر مرد «۴» یافتیم، که ضامن مال خراج قم یکساله شده بودند، و نسخه آن اینست:

«این کتابیست از آن امیر المؤمنین فلان، و عامل فلان بن فلان بکوره قم، که بنوشتند از بر آئی او فلان بن فلان، و فلان بن فلان، که از ما فلان عامل درخواه کرد، که ما را ضامن وظیفه مال خراج این کوره لسنه کذا کردند، و مبلغ آن چندین هزار درهم است از نقره، بمصارفه و محاسبه هفده درهم دیناری رائج، چنانچ چندین هزار دینار باشد، بنقد بیت المال و وزن آن، بر آنک ما این مال بقبض جهبذ منصوب از بهر این شغل فرود آریم، در نجوم اهل خراج بقم، و آن دوازده ماهست، اول آن ماه خرداد از ماههای سنه کذا، و آخر آن ماه اردیبهشت از ماههای سنه کذا، هر ماهی آنج بقسط واجب شود، یا آنج ملحق شود بدو- از تکلمه و عجز و

توابع و لواحق- برسانیم، و در رسانیدن آن دفعی و مطلی «۵» نمائیم، و بهیچ علتی و حجتی اختلال و احتجاج نکنیم، و مال هر ماهی از وقتش و محلش باز پس نداریم، و درین زمان دعوی هیچ آفتی از سماوی و ارضی نکنیم، و همچنین بسبب باز جوشیدن چشمها و کاریزها، و نقصان عمارت، و ارزانی و اندکی أسعار بهانه نیاریم، و سخن نکوئیم، و نه بسبب خلل در آوردن خلل در آوردنده، و کریختن

(۱). در اصل (أبو) ضبط شده که صحیح آن: «أبی الهیجاء» است.

(۲)؟

(۳). در نسخه (۲) و (۳) و چاپی: روزگار.

(۴). در نسخه چاپی: ده نفر یافتیم.

(۵). ملاحظه کردن: سر دوانیدن طلبکار.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹۷

عاجزی، و نه بهیچ چیزی از وجوه که رخنه در اندازد در مال این ضمان. و جون از بعضی از ما با بعضی تنی ازین خراج منتقل و حوالت کرده شود، آن بعض مال از آنکس، موضوع و مدفوع بود از جمله مال او، و مضاف و ملحق بود با ضمان آنکس از ما، که این مال بذو منتقل شده باشد.

پس ما اجابت کردیم، و قبول نمودیم، و ما را ضامن آن کردانیدند، پس ما از برآیء امیر المؤمنین، و عامل او «۱»، و آنکس که قائم مقام او باشد، ضامن آن شدیم، ضمانی صحیح، جائز، لازم از جانب ما، ذمت ما ازین ضمان بری نکردند، الا قیام بدان، و از آن بیرون آمدن، هر یک از ما درین زمان کفیل و پابندان اصحاب خود، و ضامن است ازیشان مادام تا درین ضمان داخل باشد. و درین کتاب هر یک از ما، زنده از مرده، و حاضر از غائب، و توانگر از درویش، ضامن است. و ذمت هیچ یک از ما بریء نشود، الا بویا نمودن بدانج ما ضامن آن شده‌ایم.

و ما بر نفس خود عقد بستیم از برآیء امیر المؤمنین، و عامل او، و آنکس که قائم مقام و نائب مناب او باشد، و عهد کردیم که ما را اگر خواهد، بأجمعنا بذین مال مطالبت نماید، یا پراکنده و جدا. و جون یکی از ما نصیب خود از مال خراج برساند، ذمت او بریء نکردد از باقیء نصیب دیگران، تا آنکاه که جمیع مال ضمانرا استیفا نمایند و بستانند.

و بدین جمله جمعی از شهود- که درین کتاب نام ایشان برده‌اند- کواه شدند بر اقرار این جمع، که بخط خود تویق و نشان کرده‌اند، و نام خود ثبت نموده در آخر این کتاب، بعد از آنک هر آنج درین کتاب مسطور و مزبور است، جهت احتیاط حرفا بحرف بر ایشان خواندند، پس ایشان بمعرفت آن اقرار کردند، و معترف شدند، و بر نفس خود واجب و لازم کردانیدند، در صحت عقول، و جواز امور، فیما لهم و علیهم «۲»، و ذلک فی شهر کذا، لسنة

(۱). در نسخه چاپی: آن.

(۲). آنچه بر له یا علیه آنان می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹۸

کذا»، و الله أعلم بالصواب.

و خراج ضیعتهای ایشان منسوب بوده به «خراج بنی أب»، و آنرا «أحیاز» نام نهاده، چنانج از هر قبیله یکی که معروف و مشهور بوده، خراج آن قبیله بنام او تعیین رفته، و همه را در یک سلک کشیده، و صفت داده به «حیز فلان»، و جمیع خراج تفرقه کرده بر

أحیاز، چنانچ درین موضع ذکر میکنم:

أحیاز ولد الأحوص:

از آن جمله:

[۱] حَیْزُ ولد مُحَمَّد بن سعد بن ملک بن احوص.

قوم او: عبدویه کرد دامان، و احمد بن مُحَمَّد بن سعد، و علی بن عبدویه.

[۲] حَیْزُ ولد مُحَمَّد بن سعد بن ملک،

جمع او: مُحَمَّد بن حیه، و القزادنه، و مُحَمَّد بن حسولی، و أخوه عیسی.

[۳] حَیْزُ: ولد أَحوص بن سعد بن ملک.

قوم او: مُحَمَّد بن أَحوص.

[۴] حَیْزُ ولد اسحق بن سعد بن ملک.

مردم او: محمد بن اسحق، و مصقله بن اسحق،

[۵] حَیْزُ ولد زکریآء بن سعد بن ملک.

جمع او: علی بن ملک بن سعد، و الفرادنه.

[۶] حَیْزُ ولد اسحق بن أَحوص الکبیر.

مردم او: متوکه بن اسحق.

[۷] حَیْزُ ولد موسیء بن أَحوص.

قوم او: ایوب بن موسی، و مطرف بن موسی.

[۸] حَیْزُ ولد ملک بن سعد.

تاریخ قم، متن، ص: ۳۹۹

جمع او: مرزبان بن ملک.

[۹] حَیْزُ: ولد حسین بن سعد بن ملک.

مردم او: میلوویه، و مملوسه، و غیرهم.

[۱۰] حَیْزُ ولد أبی خالد زکریآء بن ملک بن أَحوص.

قوم او: بدین بن أبی خالد، و مُحَمَّد بن حسن شنوله.

[۱۱] حَیْزُ ولد عیسیء بن سعد بن ملک.

مردم او: علی بن عیسی بن یعلی بن عیسی، و پسر او حسن بن علی.

[۱۲] حَیْزُ ولد عامر بن سعد بن ملک.

جمع او: عبدویه بن عامر.

[۱۳] حَیْزُ ولد مُحَمَّد بن ملک بن احوص.

قوم او: ... «۱»، حسن بن متویه.

[۱۴] حَیْزُ ولد سعد بن احوص.

مردم او: جعفر بن سعد بن سعد، و خزرج بن سعد، و علی بن عبدیل.

[۱۵] حَیْزُ ولد بن مُحَمَّد بن أَحوص.

قوم او: ابراهیم بن شاذوکه، و سهل بن ابراهیم.

أحیاز ولد عبد الله بن سعد، و آل طلحه:

[۱] حَیْز ولد عمران بن عبد الله «۲».

قوم او: عامر بن عمران، و یحییء بن عمران، و ابراهیم بن حسن عامر.

[۲] حَیْز ولد أبی بکر بن عبد الله.

مردم او: احمد بن حمّاد، و عبدویه بن حمّاد، و معاویه ابی بکر.

(۱). بیاض در أصل و دیگر نسخه‌ها.

(۲). در نسخه (۲) و (۳): عبد الله بن عمران.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۰۰

[۳] حَیْز: ولد عبد الله بن أبی بکر.

جمع او: علی بن أبی الهیجا، و یحییء بن علی، و أبی طاهر بن یحیی، و أبی سهل ابن ابی طاهر.

[۴] حیز ولد آدم عبد الله.

اهل او: ابو القاسم بن أبی الصّدیم «۱».

[۵] حیز ولد الیسع بن عبد الله بن أبی بکر.

جمع او: حمزه بن الیسع، و سهل بن علی.

[۶] حیز ولد عمر بن عبد الله.

قوم او: أبی غسان ملک علیء بن عامر، و عبدیل بن ملک، و أبی عبد الله الحسین ابن علی غسان.

[۱] حیز آل طلحه بن عبد الله بن سائب بن ملک.

قوم او: عیسی بن موسی، و علی بن عیسی، و محمّد بن علی بن عیسی، و أبو محمّد ابن عبد الله، و اخوه «۲» أبو جعفر محمّد بن

علی، و ابنه «۳» أبو الحسن علی بن محمّد الطلحی.

«حیز ولد الأباء»

بذات سبب ایشانرا به «ولد الأباء» نام نهادند، که عدد ایشان و اسباب ایشان «۴»، و ایشان:

(۱). در نسخه چاپی پس از این حیز آمده است: (حیز: ولد آدم بن عبد الله.

قوم او: ابی غسان ملک علی بن عامر، و عبدیل بن ملک، و أبی عبد الله الحسین.

(۲). برادرش. تاریخ قم متن ۴۰۰ «حیز ولد الأباء» ص: ۴۰۰

(۳). فرزندش.

(۴). بیاض در اصل به مقدار یک کلمه.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۰۱

ولد عبد الرّحمن بن عبد [الله] بن سعد، و الیاس بن عبد الله، و عبد الله بن عبد الله، و محمّد ابن عبد الله، و شعیب بن عبد الله، و

عبد الملک بن عبد الله، و داؤد بن عبد الله، و موسیء بن عبد الله، و عیسیء بن عبد الله، و یعقوب بن عبد الله.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۰۲

«ذکر صورۀ خراج بقم، و صورۀ اهل آن از عرب، و ذکر اسباب بقم»

بعضی از کتاب دیوان قم یاد کرده‌اند، که:

امر و رسم خراج بقم بزرگتر بوده است، بنسبت با دیگر شهرها و کوره‌ها «۱»، و در دیوان قم در آن هنگام، از نویسندگان تاریخات و تحویلات، و نویسندگان آحیاز و ایغارات «۲» و استخراج و جهبذه، و از رؤسای فیوج «۳»، و فزاشان و بوابان «۴»، بسیار و بی حد بوده‌اند.

و در خراج ستدن اختیار جهبذ را بوده است، و کاتب تاریخ و روزنامه را که بر جهبذ مشرف بوده‌اند، نه عاملان قم را، سبب آنک اهل قم از عرب، چون غالب بودند و توانا، از ادای خراج امتناع نمودندی، و چون بر ایشان غلبه و انبوهی کردند، نهادندی بخواری و مذلت، و مکروه و ناشایست، از زدن و رنجانیدن و دشنام شنیدن، تا باشد که از خراج که می‌رسانند، بعضی در ایشان بماند و نرسانند، پس بوقت استخراج مال خراج از ایشان، مطالبت مال می‌نمودند، و ایشان امتناع میکردند «۵»، تا بدان میرسید که ایشانرا سرنکون در می‌آویختند و میزدند، و سرآهای ایشان خراب می‌کردند، و ضیعت‌های ایشانرا بدست فرو می‌گرفتند «۶»، و اموال ایشانرا بر میداشتند.

و أبو محمد، الحسن بن الحسين بن عبد الله بن مهدی الکاتب «۷»، حکایت کرد از

(۱). کوره‌ها: جمع «کوره»، به معنای ولایت، و تکویر یعنی تقسیم‌بندی ولایتی.

(۲). ایغارات: جمع (ایغار) به معنای اقدام پادشاه به بخشیدن زمین به شخصی، به همراه معاف نمودن او از پرداخت خراج و مالیات (لغت‌نامه دهخدا: ماده ایغار).

(۳). فیوج: جمع «فیج» معرب پیک.

(۴). بواب: دربان.

(۵). در اصل: و می‌کردند.

(۶). یعنی با قیمت ارزان می‌فروختند.

(۷)؟

تاریخ قم، متن، ص: ۴۰۳

برای ابی الفضل محمد بن الحسین العمید «۱»، از نادرها و قصیه‌های عجیبه، که از اهل خراج عرب بقم واقع شده‌اند، و آنرا شعار خود گردانیده:

اول: آنک از یکی از عرب قم طلب خراج می‌کردند، و او اصرار می‌نمود بر ندادن آن، و شکایت میکرد و میگفت که: بغایت بدحال و دستتکم، و هیچ ندارم. تا بدان رسید که او را سرنکون در دیوان در آویختند، و از جیب او صره «۲» از دنانیر در افتاد، که زیاده و بیشتر از خراج او بود. پس آن قدر که بر او متوجه شده بود از آن صره دنانیر برداشتند، و آنج فاضل و زیاده آمد با او رد گردانیدند، و او را باز گشودند.

پس آن مرد عرب باز کردید، و تحسر «۳» می‌خورد بر آنج ازو برداشتند، بی‌رضا و ارادت او!

و همچنین: حکایت کرد از برآی ابی الفضل [محمد] بن الحسین العمید، که یکی از عرب قم، که معروف و مشهور بود بکسر «۴» خراج. یکی از عمال قم او را در نمان بخواند، و مبلغ خراج او از خاصه مال خود بدو داد، و گفت:

این را بستان، و فردا بر سر دیوان که همه مؤدیان و دهندگان خراج حاضر باشند، تو این مبلغ را بحصّه خراج خود بده، تا دیگران متابعت «۵» تو کنند، و خراج خود بدهند، تا در مال سلطان کسری و خللی و نقصانی واقع نشود.

(۱). مرحوم محدّث حاج شیخ عباس قمی در هدیه الأجاب در ترجمه أبو الفضل محمد بن الحسین بن العمید القمی، می گوید: (العالم الفاضل الادیب الاریب، يدعی الجاحظ الأخير، و الاستاد و الرئيس. يضرب به المثل فی البلاغ، و ینتهی الیه الاشارة بالفصاحة و البراعة. در علم فلسفه و نجوم و ادب اُحد عصر خود بوده. وزارت رکن الدولة دیلمی با وی بوده و صاحب بن عبّاد را بملاحظه مصاحبتش ابن العمید «صاحب» می گفتند. توفی سنه ۳۶۰ هـ بغداد).

(۲). صرّه: کیسه‌ای از چرم که در آن پول می گذاشتند.

(۳). تحسّر: حسرت خوردن.

(۴). کسر خراج: یعنی ناقص و کم گذاشتن خراج تعیین شده بر ذمه او.

(۵). متابعت: پیروی.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۰۴

آن مرد عرب اقبه «۱» بستد، و گفت: بالرأس و العین «۲»، بهر آنج فرمائی قیام نمایم. و از پیش او بیرون آمد و بخانه باز کردید. پس چون مؤدیان و ارباب خراج را بدیوان حاضر کردند، و از آن مرد عرب- که عامل مبلغ خراج او از خاصه مال خود بذو داده بود، که تا بر سر دیوان در مجمع مؤدیان بدهد- طلب خراج از او کرد، او بر عادت معهوده خود ابا «۳» کرد، و امتناع نمود، و گفت: چیزی ندارم که بدهم.

عامل او را بنزدیک خواند، و ازو سؤال کرد پنهانی که: مبلغ خراج که من بتو دادم کجا بردی بیار بده، نه میان من و تو شرطی رفته است؟

گفت: آن دنانیر که تو بمن دادی، مرا مهمی پیش آمد، در آن صرف کردم، و خرج نمودم.

پس جندانک عامل سعی و کوشش کرد، بغیر از ضایع شدن مبلغ مال خود که بذو داده بود، فائده و حاصل ندید.

و ایضا حکایت کرد، که:

یکی از عرب بسبب آنک خراج بسیار بر وی متوجه بود، جائی متواری شد، و کیل او معروف به احمد بن محمد الصلت بن العباس، بدیوان بنزدیک عامل حاضر آمد، و خلوتی گرفتند، و وکیل قصه صاحبش با عامل باز میراند، و التماس می کرد که در خراج صاحبش نظری نماید، و سبک فرماید، و در میانه سخن نزدیکتر می شد، تا ناگاه برجست و هر دو خصیه «۴» عامل در مشت گرفت و بیفشرد، و عامل فریاد و آواز می کرد، و او را از آن منع می نمود، و او دست باز نمیداشت! عامل گاهی نرم، و گاهی درشت با او سخن میکفت، با او در نمی گرفت، تا آنگاه که

(۱). اقبه: کلمه‌ای است ترکی به معنای اشرفی و پول طلا. (لغت نامه دهخدا: ماده اقبه).

(۲). بالرأس و العین: بر سر و چشم، که کنایه از اطاعت و قبول و فرمانبرداری است.

(۳). ابا: امتناع کردن.

(۴). خصیه: بیضه، خایه.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۰۵

عامل عهد کرد و عقد بست که بعقب «۱» این، مکروهی به احمد بن الصیلت نرساند، و او را ایذا «۲» نکند و نرنجانند، و خراج

صاحبش باصلاح آورد، و او را ایمن کردند. «۳» (بعد از آن احمد خایه عامل را رها کرد، و عامل بر عهد وفا نموده، و بفرمود که غلات صاحبش بر ندارند، و خراج او سبک گردانید.

أبو الفضل چون این حکایت بشنید، بسیاری بخندید، و از آن تعجب نمود.

پس از آن ابو محمد گفت: اهل محلّت قزدان «۴» از فرسان «۵» عرب قم بوده‌اند، و آن کسانی بوده‌اند فتنه انگیخته‌اند، تا غایت که بسبب طمع ایشان در کسر خراج، و کم کردن آن، فرزندان خود را تحریض «۶» می‌کردند در خوردی «۷»، و خبره می‌کردانیدند بر کسر خراج، و می‌آموزانیدند چنانکه مردم مرغان شکاری را در حالت خوردی، در طلب (صید) «۸» چیره گردانند، و تعلیم دهند و بر آغالانند «۹».

(۱). عقب: پس از.

(۲). ایداء: اذیت.

(۳). دو صفحه از اصل مفقود است، که از نسخه (۲) و (۳) و نسخه چاپی افزوده شده است.

(۴). یکی از شش یا هفت آبادی که با توسعه آنها شهر قم کهن به وجود آمد، این دیه که یکی از روستاهای طسوج لنجرود (یا لنگرود) بشمار می‌رفته است، در مشرق قم و پس از جمکران و در آغاز راه روستاهای قهستان قم قرار داشته است. در «انوار المشعشعین ج ۱ / ص ۴۴، ۱۸۴، ۲۲۸»، این دیه با ضبط «غزوان» آمده است.

(۵). فرسان: جمع «فارس» به معنای جنگاور و شجاع و دلیر، یا اسب‌سوار شجاع.

(۶). در نسخه‌ها: «تحریض» که احتمالاً خطا است، و صحیح آن «تحریض» می‌باشد، به معنای تحریک کردن و واداشتن به آموختن یا انجام کاری. و احتمال بسیار دوری می‌رود که مقصود «تحریض» باشد به معنای ترغیب و تشویق به مال‌پرستی و دنیاخواهی.

(۷). خردی: کودکی.

(۸). افزوده از نسخه چاپی.

(۹). آغال: کسی را بر جنگ یا کاری دیگر تیز کردن باشد (صحاح الفرس: ص ۲۰۴).

تاریخ قم، متن، ص: ۴۰۶

و بمن چنین رسانیدند از بعضی از ایشان، که شاخهای کوچکتر از درخت می‌گرفتند، و پسران خورد خود را بروی «۱» (خود) «۲» درمی‌انداختند، (و بدان چوبها) «۳» ایشان را میزدند، و در زبان ایشان مینهادند، که بگوئید:

«اللّٰه اللّٰه أيتها الاستاد، تأمل فی حالی، فقد وقع الیرقان علی غلّتی فأفسدها. و وقع الدّود علی قطنی فأکله. و أضع «۴» الجراد و القمل سائر ما بقی».

یعنی: اللّٰه اللّٰه ای استاد! اندیشه کن در حال من، بحقیقت که زنکار در غلّه من واقع شد، و آنرا تباہ گردانید. و کرم واقع شد در پنبه‌زار من افتاد و بخورد، و آنچ باقی ماند ملخ بکلی بخورد.

کودک در زیر چوب این کلمات را تکرار میکرد، و باز می‌گفت، تا آنکاه که یاد می‌گرفت، چنانچ بوقت حاجت، او بدان مستظهر می‌شد.

پس أبو الفضل دیگر باره بخندید، و تعجب نمود.

و بعضی از مشایخ گفتند، که:

این حکایت و روایت درست است، زیرا که همّت قوم و غرض ایشان، پیوسته در کسر خراج بوده است، و پاکیزه گردانیدن سراها و فرشها و جامهای ایشان. و آنک اسباب چهارپایان ایشان نیکو باشد «۵»، و مرغان شکاری ایشانرا آب و طعمه و علف بسیار بود، و

ساحهای «۶» ایشان خوب بود، و پیوسته بذل طعام کنند، و عطا دهند، و ذکر ایشان بسماحت

- (۱). بروی: به صورت.
 - (۲). افزوده از نسخه چاپی.
 - (۳). همان.
 - (۴). در نسخه خطی: ضاع، و در چاپی: احتاج [اجتاح] و ظاهراً صحیح آن باید «اجتاح» باشد که به معنای درنوردیدن است، و این کلمه تناسب با جمله ملخها دارد.
 - (۵). در نسخه چاپی: و آنک اسبان و سائر چهارپایان ایشان نیکو بود.
 - (۶). کذا در نسخه (۲)، و در نسخه (۳) مفقود است، و در چاپی: ساحهای. و در حاشیه نسخه تاریخ قم، متن، ص: ۴۰۷ و شجاعت منتشر بود.
- پس از اینجهت بارها بر ایشان «۱» بسبب خراج، بلا و هلاکت رسید:
- اول: آنک نافرمانی کردند، و عاملان مأمون را فرمان نمیدرند، و عصیان نمودند، تا مأمون علی بن هشام «۲» را با خیلی «۳» تمام بدیشان فرستاد، تا ایشانرا بکشت و خراب کرد، و مالی بسیار جمع کرد.
- دیگر: در خلافت معتصم «۴»، بر روی علی بن عیسی «۵» بیرون آمدند، و نافرمانی کردند، تا معتصم علی بن عیسی را با لشکری چند بر سر ایشان فرستاد، تا ایشان را خراب گردانید، و سراها و منازل و باغات و بساتین ایشان را بسوزانید، (و بسیاری زیان بدیشان رسانید) «۶»
- پس همچنین: در خلافت مستعین «۷»، و واقع شدن فتنه میان او و میان معتز «۸»، امتناع

چاپی مصحح آیه الله شبیری آمده است: (احتمالاً «ساختهای» صحیح باشد، و مقصود ابنیه است).

- (۱). در نسخه چاپی: ایشانرا.
- (۲). علی بن هشام یکی از فرماندهان مأمون عباسی، که در سال ۲۰۰ هجری از طرف حسن بن سهل (وزیر و پدر همسر مأمون متوفای سال ۲۳۶ هجری) والی بغداد شد (نگاه کنید به: تاریخ طبری، حوادث سال ۲۰۰ هجری).
- (۳). خیل: اسب.
- (۴). المعتصم بالله عباسی از سال ۲۱۸ هجری لغایت ۲۲۷ هجری خلافت نمود.
- (۵). أبو الحسن، علی بن عیسی بن داود بن الجراح، البغدادی الکاتب (۲۴۳-۴۳۴)، از وزیران دوره میانی خلافت عباسی که پیشتر یاد او رفت.
- (۶). افزوده از نسخه چاپی.
- (۷). احمد بن محمد بن المعتصم، المستعین بالله عباسی، از سال ۲۴۸ هجری لغایت ۲۵۲ هجری که خود را از خلافت عزل نمود، و آن را به المعتز بالله تسلیم نمود، به مدت ۳ سال و ۸ ماه خلیفه بود.
- (۸). زبیر بن جعفر المتوکل ملقب به المعتز بالله عباسی، پس از خلع المستعین بالله در سال محرم تاریخ قم، متن، ص: ۴۰۸

نمودند از ادای خراج، و پس از آن چند سال دیگر، تا مستعین مفلح ترکی را بفرستاد، تا کشتش «۱» کرد و مال بسیار جمع کرد. پس از آن در خلافت معتمد «۲»، مدت چند سال عصیان کردند، و مادرانی «۳» را- که کاتب اتکوتکین «۴» بود- منع کردند از آنک در شهر آید، تا آنکه که بر ایشان ظفر یافت، و خراج هفت ساله جمع کرد. پس همچنان نافرمانی کردند در خلافت معتضد «۵»، و عاملان او را غارت کردند، پس معتضد، ابراهیم کیلغ «۶» را بفرستاد، تا در میانه ایشان کشتش کرد، و بعضی را بکشت، و بعضی را برده فرا گرفت، و بعضی را از خانمان «۷» آواره «۸» کردانید.

سال ۲۵۲ هجری به خلافت رسید، و در رجب سال ۲۵۵ هجری خود را از خلافت خلع نمود، و چند روز پس از آن نیز بهلاکت رسید.

(۱). کشتش: کوشش و سعی و تلاش.

(۲). احمد بن جعفر المتوکل، المعتمد علی الله عباسی، از رجب سال ۲۵۵ هجری لغایت رجب سال ۲۷۹ هجری خلیفه بود.

(۳). این لقب که از آن چند تن از یک خانواده کاتب دار الخلافه بودند، و در تاریخ طبری، حوادث سال ۲۷۶ هجری این نام (المادرانی) ضبط شده است.

(۴). در نسخه اصل این نام (اتکوتکین) و (ادکوتکین) و در نسخه چاپی (ازکوتکین) ضبط شده، و در تاریخ طبری، حوادث سال ۲۷۶ هجری (اذکوتکین) ضبط شده است، و او متولی امور خراج در دوره خلافت المعتمد علی الله عباسی بود.

(۵). ابو العباس احمد بن طلحه المعتضد بالله، چهاردهمین خلیفه عباسی، که از رجب سال ۲۷۹ هجری لغایت ربیع الاول سال ۲۸۹ هجری خلیفه بود.

(۶). در تمامی نسخه‌ها این نام (کیلغ) ضبط شده که ظاهراً خطاست، و صحیح آن (کیغغ) است، و ابراهیم کیغغ و برادرش ابرون کیغغ دو تن از فرماندهان ترک نژاد لشکر المعتضد بالله و المکتفی بالله عباسی بودند، ابرون که در معیت اکرتمش ترکی در ری بود بر اثر شورش مردم بدست محمد بن هارون در رجب سال ۲۸۹ هجری کشته شد. (نگاه کنید به: تاریخ طبری: حوادث سال ۲۸۹ هجری).

(۷). در نسخه چاپی: خان و مان.

(۸). پایان افتادگی نسخه اصل.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۰۹

یکی از اسباب هلاک، و فانی شدن ایشان، این بود که یاد کردیم. و تمامی هلاک و نیست شدن ایشان، افتراق «۱» کلمه ایشان بود. یعنی بعد از آنکه همه یکدل و یک زبان بودند، هر کسی از ایشان رأی و اختلافی و اختیاری گرفت، و گروه گروه شدند، و هر بچند روز برجمی «۲» دیگر کرد می آمدند، و بارها خذلان «۳» یکدیگر می کردند. و چون قصه «۴» پیش می آمد، تدارک و اصلاح آن هر یک با دیگری می گذاشت، و آن همچنان در توقف می افتاد.

پس چون حمزه بن الیسع «۵» والی ایشان شد، و پس از او پسر او علی بن حمزه، و پس از وی عامر بن عمران، فرزندان احوص مخالفت نمودند و متابعت نکردند.

و چون یحیی بن عمران بر عاملان بیرون آمد و عصیان کرد، هیچ کس با او در آن موافقت نکرد، و ازو دور شدند، تا غایت که علی بن هشام «۶» برو ظفر یافت.

(۱). افتراق: جدائی و پراکندگی.

- (۲). در نسخه (۲) و (۳): بر جمعی، و در چایی: بر جسمی. و ظاهراً مقصود از «برجم» بیرق و نشان برافراشته شده است.
- (۳). خذلان: ترک کمک و یاری و همیاری و پشتیبانی کردن، یا تأخیر در انجام آن.
- (۴). مقصود واقعه و حادثه است.

(۵). اطلاعات و آگاهی‌هایی درباره حمزه بن الیسع - که بر طبق شواهد و قرائن از اشعریان قم، و از تیره یسع بن عبد الله در مقابل تیره أحوص بن عبد الله بوده است - در دست نداریم، و در کتابهای رجال از حمزه بن الیسع اشعری قمی و فرزند او احمد بن حمزه یاد شده است، و آنان از اصحاب و راویان احادیث امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بشمار آمده‌اند (انوار المشعشعین: ص ۲۶۰)، لیکن احتمال این که یکی از راویان حدیث و اصحاب امام از سوی خلیفه به ولایت شهر قم برگزیده شده باشد بسیار ضعیف به نظر می‌رسد، گر چه گفته مصنف تاریخ قم درباره این والی، و سالهای ولایت او با دوره امامت آن دو امام بزرگوار تطابق دارد.

(۶). در تمامی نسخه‌ها: (علی بن هاشم) ضبط شده، که صحیح آن (علی بن هشام) می‌باشد، چنانکه پیشتر گذشت.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۱۰

و فرزندان عبد الله در حرب مفلح، عیسی بن الحسن را خذلان «۱» کردند، تا او را بکشند.

و همچنین با محمد بن علویه بن سعد، و علی بن عبد الله جيله «۲»، و غیر ایشان، خذلان کردند، تا ایشان را بکرفتند، و بحضرت امیر بردند، و ایشانرا بکشند.

و پیشتر ازین، علی بن محمد خزرج، و جعفر بن محمد بن سعد را خذلان کردند، و بکذاشتند تا ایشانرا بکرفتند و بعراق «۳» بردند، پس جعفر را بکشند. و علی بن خزرج را محبوس کردانیدند، و مدتی محبوس بود، تا آنکاه که خلاص یافت.

همچنین خذلان یکدیگر می‌کردند، تا دشمنان اموال و اسباب ایشانرا بدست فرا می‌کرفتند، و بر ایشان دلیری می‌کردند.

و همچنین گاهی غالب «۴» می‌شدند، و گاهی مغلوب «۵». تا آنکاه که جیل «۶» و دیلم بزمین ناحیت غلبه شدند، پس بعضی از ایشان جلای وطن کردند، و بعضی هلاک شدند، نعوذ بالله من سوء العواقب.

(۱). خذلان: سر افکنده.

(۲). این نام در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها (جیله) ضبط شده، و احتمال دارد ضبط صحیح آن (جبله) بوده باشد.

(۳). مقصود دار الخلفه بغداد در عراق است.

(۴). غالب: چیره و پیروز.

(۵). مغلوب: شکست خورده.

(۶). جیل: معرّب گیل، که مقصود مردم گیلان است.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۱۱

«ذکر مال مشاهر [ه] بقم، که آنرا باصطلاح أهل قم ماهیانه کویند»

روایت کردند مرا - نه یکی بلکه بسیاری - از مشایخ و پیران اهل قم، که:

مشاهره بقم، اسمعیل جیلی - امیر قم از قبل وشمکیر «۱» جیلی - وضع کرده است و بنهاده، فی سنه سبع و عشرين و ثلثمائه «۲». و از جمله قواعد ناپسندیده اوست.

و این مشاهره مدّتی بر سرها وضع کرده بودند، و ارباب خراج روزکاری بسبب این در بلا و زحمت بودند، تا آنکاه که جعفر بن احمد بن علی بابویه «۳»، و حسین بن محمد سردابی «۴»، در وضع «۵» آن از ارباب خراج شروع کردند، پس آنرا وضع کردند، و بر اهل بازار «۶» نهادند، هدیه نوروز و مهرجان «۷» نام کردند، و مهرجان روزیست «۸» در آیام خریف «۹».

بعد از آن اهل قم ازین حالت در حضرت رکن الدّوله «۱۰» - رحمه الله - شکایت کردند و

(۱). وشمگیر بن زیار (۳۲۳-۳۵۷ ه) برادر مرویج، از امیران دولت آل زیار در طبرستان.

(۲). سال ۳۲۷ هجری.

؟(۳)

؟(۴)

(۵). وضع: برداشتن.

(۶). یعنی این مالیات را به بازرگانان اختصاص دادند، پس از آن که بر تمامی مردم بود.

(۷). «مهرجان» معرّب «مهرگان» که از جشنهای معروف ایرانیان بوده است.

(۸). کلمه «روز» در اینجا برگردان و ترجمه «یوم» است که در متن عربی بوده است، و «یوم» در اصطلاح زبان عربی علاوه بر آن که

به روز گفته می‌شود، استعمال صیغه مفرد (- یوم) و جمع آن (- ایام) در معنای روزهای ویژه همچون روز عید استفاده می‌شود، که در این جمله مصنّف و مترجم اراده معنای دوم را نموده‌اند.

(۹). خریف: پائیز.

(۱۰). أبو علی الحسن بن بویه بن فنا خسرو، یکی از پادشاهان آل بویه و پدر عضد الدوله دیلمی، در سال ۳۶۶ ه درگذشت.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۱۲

تظلم نمودند، رکن الدوله قبول فرمود، که بوضع «۱» آن توجیع فرماید، و حکم کند.

و مبلغ مشاهره در آن هنگام نه هزار دینار بوده است، و آنرا در «عقود عاملان» ذکر کرده بودند، بر سیل احتساب «۲». تا آنکاه که برادرم أبو القسم کاتب والی شد. مال مشاهره را از اصل عقد- باذن رکن الدوله و اجازت او، و بعنایت ابي الفضل بن عمید- وضع کرد، و ذکر آن بکلی بیفتاد، الا مکر بآبه و رساتيق آن، که آنرا استخراج می‌کردند و می‌ستدند.

پس از آن مشاهره طریذ ناهید «۳» را بینداختند. و پس از آن صاحب الجلیل «۴»، - ائده الله - در سنه سبع و سبعین و ثلثمائه «۵»، آنچ بشهر آبه بر سرها قسمت می‌کردند، از اموالی که از جزوم «۶» نهاده بودند بینداخت، و ایشانرا از آن خلاص داد.

(۱). وضع: برداشتن.

(۲). یعنی در دفاتر دیوانی عاملان جمع‌کننده خراج قم، این مشاهره و ماهیانه ثبت بود، و آنان موظف به جمع‌آوری آن از مردم قم بودند، و از آنان حسابرسی می‌شده است.

(۳). طریذ ناهید یکی از آبادیها و روستاهای میان قم و همدان بوده است، درباره این روستا در «فصل ششم از باب اول» تاریخ قم آمده است: (طریذ ناهید: این دیه را بنام ناهید دختر جودرز نام کرده‌اند، و گله گوسفند و اسب و اشتران او بدین موضع چریده‌اند، و بدان موضع بوده‌اند، و بدان جای بسیار پشم و موی جمع شده است، و باصطلاح عرب پشم و موی را طراز گویند ... و نیز گویند که آن را بدین سبب بدین لفظ نام نکرده‌اند، بل که آنرا بزهره که از ستارگان هفت گانه است نام کرده‌اند، و نام آن ستاره بفارسی آنهاید است ...).

(۴). صاحب الجلیل، کافی الکفاه أبو القاسم اسماعیل بن عتّیاد بن عتّیاس طالقانی، مشهور به صاحب بن عبّاد، متوفای سال ۳۸۵ هجری، از مشاهیر وزیران ادیب و ادیبان وزیر، که در فضل و بلاغت و کتابت و سخنوری سرآمد روزگار خود و بعد از آن بود. آرامگاه او که زیارتگاه است و دارای صحن و سرا و ضریح می‌باشد در نزدیکی مسجد جامع کهن اصفهان قرار دارد.

(۵). سال ۳۷۷ هجری.

(۶). جزوم: ظاهراً جمع (جزم) به معنای اشخاص عاجز و ناتوان از پرداخت خراج و مالیات (نگاه کنید به: لغت‌نامه دهخدا: ماده جزم).

تاریخ قم، متن، ص: ۴۱۳

«ذکر مال عمال، و اهل نزول» «۱» در نواحی قم»

در اصل از برآی اصحاب سیارات «۲» و بدارقه «۳» بقم قسمتی کرده‌اند. و همچنین از برآیء فرود آمدن عاملان در نواحیء قم. تا روزی این قسمت و این حالت را بر یکی از عمال رفع کردند، و بحضرت باز نمودند، پس وبالی «۴» شد، و اصلی کردانیدند که بهر ناحیت بعبره «۵» معلومه استخراج می کردند، و این عین ظلمست. پس از آن با رکن الدوله درین باب شکایت کردند، و تظلم نمودند. او با مبلغ دوست دینار آورد، و زیاده بر آن طرح فرمود و ترک کرد. و الله أعلم بالصواب.

(۱). مقصود از این عنوان، مالیاتی بوده است که از اهالی روستاهای قم که در مسیر عبور عمال و کار گزاران دولتی - بویژه عمال خراج - قرار داشته‌اند گرفته می شده، و این عاملان در هنگام گذر به سمت محل مأموریت خود در این آبادیها و روستاها نزول کرده و اندکی به استراحت می پرداخته‌اند، تا پس از آن به راه خود ادامه دهند، در این مدت مردم روستا یا جهیز آنها موظف بوده‌اند که هزینه این عمال را تأمین کنند، و از آن جایی که این هزینه به مرور زمان فزونی یافت، به گفته تاریخ قم وبالی بر مردم شد، از این رو رکن الدوله دیلمی آن را کاهش داده، و به رقم معینی محدود نمود.

(۲). ظاهراً مقصود از اصحاب سیارات، چهارپایانی بوده‌اند که از طرف والی موظف به نقل و انتقال عمال دولت به شهرها و اطراف می شده‌اند.

(۳). بدارقه: ظاهراً جمع «بدرقه» است، و مقصود همراهان و نگهبانانی بوده‌اند که بهمراه مأمورین خراج و جز آنها به اطراف اکناف سفر می کردند.

(۴). وبالی: رنج و زحمت و سختی.

(۵). عبره معلومه: اعتبار معلوم.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۱۴

«ذکر مال نصف العشر بقم»

ازین مال از برآیء کردان «۱»، و حمایت کنندگان آنکسانی که درین روزگار غلبه کرده‌اند و پراکنده شده، قسمت کرده‌اند و ستده. و چون این طائفه مطیع و فرمان بردار شده‌اند، برین نصف عشر اقتصار «۲» کرده‌اند.

و نیز اهل ضیعتها «۳» را بعلت نویسندگان خود، و حواشی و خدمتکاران، و مرافق «۴» و منافع اصحاب خود، بمثل این تکلیف کرده‌اند و ستده «۵»، و هیچ حمایت نکرده‌اند «۶». و چون عاصی و نافرمان بوده‌اند، آن قدر که خواسته‌اند استخراج کرده‌اند.

و این نیز ظلم است، زیرا که اصل خراج که بر مردم وظیفه گردانیده‌اند، و وضع کرده، از برآیء حمایت و رعایت «۷» بوده است، که نکذارند که بهیچ آفریده از ارباب خراج، بهیچ وجهی بذیشان مضرتی و مکروهی برسد. و اموال و املاک و اولاد و اهالی ایشان، از همه آفات محفوظ و مصون بود.

(۱). کردان:؟، احتمال دارد جمع (کرد) بوده باشد، و احتمال دارد مقصود گردان لشکر و سرباز باشد.

(۲). در نسخه «چاپی»: اختصار آمده است که خطاست.

(۳). ضیعتها: جمع «ضیعه» یا زمین کشاورزی.

(۴). مصنف «مراقق» را بزودی در موضوع (ذکر وجوه اموال و منافع آن بقم ...) تعریف کرده و توضیح می‌دهد.

(۵). یعنی والیان قم برای پرداخت مخارج دستگاه اداری خود، که شامل نویسندگان و خدمتکاران و مأمورین پیرامون خود، و نگهداری ساختمانهای دولتی، مالیات نصف العشر (- ۱۰/۲) را ظالمانه از مردم می‌گرفتند، زیرا بر طبق دستور و قانون، رعیت تنها ملزم به پرداخت خراج سالیانه بودند.

(۶). یعنی والیان بر خلاف وظیفه خود از منافع مردم حمایت نکردند، بلکه چون اهل قم نافرمان و عاصی بودند، و معمولاً دار الخلافه به شکایت آنان توجهی نمی‌کرد، از این رو در حدّ خواسته خود بر آنان مالیاتهای گوناگون بسته، و آنها را به زور دریافت (- استخراج) می‌کردند.

(۷). رعایت: سرپرستی و حمایت.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۱۵

و سلطان چون از کوره و مملکتی وظیفه خراج سال بسال بستاند، باید که بر ایشان مشفق «۱» بود و حامی، و نکذارد که هیچ کس ایشانرا تعرّضی رساند، و ازین جهت بزرگان گفته‌اند: الحمايه «۲» ثمّ الجبايه.

یعنی: وظیفه اولاً آنست که رعایا را حمایت کند، و در حقّ ایشان شفقت برد، بعد از آن از ایشان خراج بستاند.

و درین زمان و روزگار خراج می‌ستانند، و باقیء ارتفاع «۳» را غارت می‌نمایند.

(۱). مشفق: شفقت و رحمت داشتن.

(۲). در اصل: الحمايه (به فتح حاء) که خطاست، و صحیح آن: حمی، یحمی، حمایه، و این مثل بدین معنی است که بر سلطان است که نخست از خراج دهندگان حفاظت و حمایت کند، تا در امنیت به کار پردازند، بعد از آنان مطالبه خراج کند. و مصنف در فصل بعدی این مثل را آورده و می‌گوید: (یعنی اول حمایت می‌باید، پس از آن مال ستدن).

(۳). ارتفاع: مقصود درآمدها و منافع می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۱۶

«ذکر مال خراج ببلده قم»

یعنی مالی که بعد از وظیفه خراج، ارباب- جهت مصلحتی- بعمال و مردمان او داده‌اند، یا ایشان بخود ستده‌اند، و چون رفع عمال «۱» نوشته‌اند، و حساب ایشان کرده‌اند، ایشان ستده‌اند، بعد از وظیفه خراج با مال خراج ضمّ «۲» کرده‌اند، تا آن نیز رسم و دستور شده است.

این رسم از جمله رسمهای مستحدثه «۳» است، و در ایام عامل شدن ابی هاشم «۴» عبد الله بن محمد اصبهانی «۵» بشهر قم بنهادند، در سنه خمس و خمسين و ثلثمائه «۶».

و این ابی هاشم مردی بس شَرّیر «۷» بوده است. چون او والی شد، قصد ارباب خراج کرد، و عزیمت نمود بر تفتیش «۸» ضمانات ایشان، و ضرائب «۹» خراج ایشان. پس ارباب خراج یکهزار و پانصد دینار بر سبیل بَرّ و هبه بذو دادند، و این مبلغ بر اکره «۱۰»

خود قسمت

(۱). مالی که - علاوه بر خراج - عمال ملزم به جمع آوری آن بوده‌اند.

(۲). ضم: ضمیمه کردن و پیوستن.

(۳). مستحدثه: نو، جدید الاحداث.

(۴). در اصل و نسخه چاپی: ابی شهاب، ولی در نسخه (۱) و (۲): ابی هاشم، و احتمالاً - این کنیه اخیری صحیح است، زیرا در تمامی نسخه‌ها (از جمله نسخه اصل) بلافاصله پس از آن آمده است: (و این ابی هاشم مردی بس شریر بوده است).

(۵).؟

(۶). سال ۳۵۵ هجری.

(۷). صیغه مبالغه «شور».

(۸). تفتیش: بازرسی، بازبینی. ضمانات: تعهدات مالی.

(۹). ضرائب: جمع «ضریبه»، به معنای مالیات، و مقصود در اینجا مالیاتهای افزون بر خراج است.

(۱۰). اکره: کارگرانی را گویند که به اجاره ارباب زمینی درآمده، و کار خود بر روی زمین را در برابر مزد معینی بدو اجاره داده‌اند. امروزه این کلمه در گفتگوهای عامه مردم نیز مورد استفاده قرار گرفته و گفته می‌شود: عمله و اکره، یا به خطای شایع (اکله).

تاریخ قم، متن، ص: ۴۱۷

نمودند، بمحاسبه هر هزار دینار یک دینار و نیم، و ازین یک دینار و نیم بعضی اُکار «۱» ملتزم آن می‌شد، و از بعضی صاحب و اربابش، مثل نصف و ثلث و ربع، و این وضع و قسمت را اخراج نام نهادند.

و چون ابو هاشم را معزول کردند، و حساب او را بازدیدند، این مال خراج اصلی کشت، تا غایت که تا بدین وقت می‌ستانند.

این نیز ظلم و جور است، زیرا که این مالیت که ارباب خراج، جهه صلاح «۲» خود داده‌اند، تا بدیشان شری و مکروهی عائد «۳» نشود، نه از بر آئی آنک اصلی کردند، و بر ایشان وبالی «۴» سازند، و با وظیفه خراج ضم و ملحق کردند.

(۱). اُکار: اجاره کننده، ارباب زمین را گویند که گروهی از مردان را برای کار بر روی زمین اجاره (اکراء) می‌کند.

(۲). صلاح: مصلحت.

(۳). عائد: گرچه در لغت به معنای بازگشت است، لیکن در اینجا به معنای توجه و اصابت کردن است.

(۴). وبال: رنج و زحمت و سختی.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۱۸

«ذکر وجوه اموال و منافع آن بقم، که آنرا باصطلاح مرافق گویند، و رسوم عمال، و عمل ایشان بقم در ایام القدیم»

مال خراج - بر وجهی که در فصل سیم گذشت -:

قریه یزنا باد - که خراج وظیفه است -: صد و بیست دینار.

مال ضیاع خاصه - بر وجهی که در باب سلطانی مذکور است -: صد و ده دینار.

و با اضافت و ملحق بدان: صد و هفتاد و یک دینار.

مال عرصه واقعه در بازار بیاب الشاه: دویست دینار.

تقدیر مال صدقات: هر سالی - جز از مال خراج - ده هزار دینار.
 مستثنی در مراعیء «۱» شهر: - جز از ضیعت‌هایء خاصه - یک هزار و هشتاد دینار.
 استخراج در هر ماهی از ماهها: پنجاه دینار.
 مرفق جهیده.
 مال جزیه اهل ذمت.
 مرفق مال اهل ذمت.
 مرفق صدقات از منزلها و بناها.
 مرفق فصل و کیل و وزن.
 مرفق کاده «۲».
 مرفق متولیء تحویلات.
 مرفق ارزاق عرفا «۳» مثل: حربی «۴»، و رئیسان محلّتها، و فیوج «۵»، و

-
- (۱). مراعی: جمع «مرعی» به معنای چراگاه.
 (۲). در نسخه چاپی: کاره.
 (۳). عرفا: جمع عریف، یکی از مراتب و درجات پایین نظامی است، که امروزه همردیف گروهبان است.
 (۴). در اصل: چربی، و در نسخه چاپی: جویی. و ظاهراً صحیح آن «حربی» باید باشد، زیرا عریف عنوانی است از آن سر گروه که دارای افراد متعدد است، از آن جمله عریف در حرب، عریف در محلّه، عریف در شهر و جز آنها.
 (۵). فیوج: جمع «فیج» معرّب «پیک».
 تاریخ قم، متن، ص: ۴۱۹
 بوابان «۱»، و اعوان: مبلغ آن هر ماهی نود دینار.
 رسم کتاب اُحیاز.
 رسم نویسندگان یافتجها «۲».
 رسم نویسندگان قبالات ضمانها.
 رسم متولیان غلّات و پنبه، و امینان.
 رسم عاملان رستاقها.
 رسم اسبان «۳» بمهروان، و قمرود، و علفزارها.
 حقّ خراج از نمکستان بفارجان،
 رسم آنج در قمرود و مهروان زراعت کنند،
 رسم آنج بقمرود زراعت کنند، و آن خمس است از ارتفاع و حاصل آن.
 رسم اصحاب وقف.
 رسم وادیء قارص از نی «۴»: سی دینار،
 رسم کسی که متولی شود، و از مواضع ممنوعه خراج بستاند، و ضامن گردد. بدین معنی که ازو نیز چیزی ستده‌اند.
 رسم وکلا، و امنا، و ناظران در محظور «۵»، چون شروط ایشان نوشته شود.

«۶» (این رسوم و مرافق در ایام سلطان بوده، و از آنجمله الیوم آنچ وقت و زمان اقتضای آن می‌کند می‌ستانند، و آن دیگر نمی‌ستانند).

(۱). بواب: صیغه مبالغه، به معنای دربان.

(۲). یافتجه: رسید پرداخت مال.

(۳). در اصل: اسنان.

(۴). یعنی مالیاتی که از نیزارهای دشت قارص گرفته می‌شده است.

(۵).؟

(۶). دو صفحه از اصل مفقود است، که از نسخه (۲) و (۳) افزوده شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۲۰

«ذکر اخبار و روایات که در باب وجوه اموال صدقات آمده»

یافتم در کتاب ابی بکر صولی «۱» از ذکر وجوه اموال که رسم آن چگونه بوده است «۲»، که آنرا به بیت المال نقل می‌کرده‌اند «۳»، و ذکر اصناف آن، و آن کسی «۴» که برو واجب باشد. من آنرا بعد از ذکر وجوه اموال قم یاد می‌کنم، هر چند که از شرط این کتاب نیست «۵»، زیرا که در دانستن آن فواید «۶» است.

صولی کوید، که «۷»:

«اموال سه صنفند: فیء «۸»، و کانی و معدن، و آنچ از دریا بدر آرند.

و وجوه فیء پنج‌اند:

از آنجمله: آنچ خدای تعالی روزی مسلمانان کرده است، از آن چیزی که بیابند در شهری که فتح کرده باشند، بعد از ساکن شدن حرب «۹»، و منتقل شدن سراها و منازل از

(۱). مقصود از این کتاب، ادب الکتاب أبو بکر محمد بن یحیی صولی است، که یکی از منابع مصنف در تدوین تاریخ قم است و در ده مورد از آن روایات تاریخی نقل کرده است، و به گفته دکتر مدرسی طباطبایی «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۱۹» این کتاب توسط بهجه الأثری در سال ۱۳۴۱ ق، در المطبعة السلفیة مصر بچاپ رسیده است.

(۲). در نسخه چاپی: ذکر وجوه اموال آن احوال که رسم آنچنان بوده است.

(۳). در نسخه چاپی: کنند.

(۴). در نسخه چاپی: و آنکسانی.

(۵). زیرا به گفته مصنف، شرط تدوین کتاب، ذکر تاریخ قم و متعلقات آن است، و گفته صولی ارتباطی با قم ندارد.

(۶). در نسخه چاپی: فایده.

(۷). ادب الکتاب: ص ۱۹۸.

(۸). الفیء: خراج، غنیمت جنگی.

(۹). ساکن شدن حرب: یعنی پایان جنگ.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۲۱

اسم کفر با اسلام. پس آن فیء بود نه غنیمت.

وجه دؤم: جزیه رؤوس «۱» اهل ذمّت.
 وجه سوّم: آنچه از نصاری «۲» بنی تغلب «۳» بستانند، و آن زکوة است مضاعفه دیگر.
 وجه چهارم: آنچه از تجارات اهل ذمّت بستانند.
 وجه پنجم: آنچه از تجارت مشرکانی که بعهد و پیمان در بلاد اسلام در آیند. از تجارات اهل ذمّت نصف عشر بستانند، و از تجارات اهل شرک عشری.
 مال دوّم: معدن، و وجوه آن چهارند:
 اوّل: کنج است، و آن مالیت است که در جاهلیت، کفار آنرا دفن کرده باشند، هر کس که آنرا بیابد خمس از آن را بسطان دهد، و چهار خمس خود بردارد.
 دوّم از وجوه معدن: موضعی که در آن زر و نقره و ارزیز «۴» و مس و روی و آهن باشد.
 و در اینها خلاف کرده‌اند:
 اهل عراق «۵» می‌گویند: حکم گنج دارد، و خمس از آن بسطان دهند، و چهار خمس

(۱). رؤوس: جمع «رأس» به معنای سر، و کنایه از انسان کافر ذمی است، که کافران اهل کتاب را گویند، که در میان مسلمانان در سرزمین اسلامی زندگی می‌کنند.
 (۲). نصاری: جمع نصرانی.
 (۳). در چاپی: (بنی تغلب) ضبط شده است. و در ادب الکتاب: ص ۱۹۸: (الوجه الثالث: ما یؤخذ من نصاری تغلب) آمده.
 (۴). در نسخه (۲): ارزیز، که خطاست، و در صحاح الفرس آمده است: (ارزیز: نوعی از معدنیات بود سپید رنگ)، و در پاورقی صحاح الفرس به نقل از نسخه‌ای آمده است که: (ارزیز: قلع است).
 (۵). مقصود از اهل عراق در اصطلاح فقهی، فقهای سنی مذهبی بوده‌اند که از آنان با عنوان (اهل رأی و قیاس) یاد می‌شده است، که همانا پیروان ابو حنیفه (متوفای سال ۱۵۰ هـ) و شاگردان او همچون محمد بن الحسن شیبانی و ابو یوسف قاصی و جز اینها هستند، که در استنباط تاریخ قم، متن، ص: ۴۲۲ خود بردارد «۱».

و اهل حجاز «۲» می‌گویند که: حکم زکوة دارد.
 سّم: هر آنچه بر روی دریا بیابند، از عنبر و لؤلؤ؛ و در آن خلاف کرده‌اند:
 اهل عراق می‌گویند که: در آن هیچ چیز، از خمس و غیر آن، واجب نمی‌شود، و آن بمنزلت صید است.
 و غیر ایشان می‌گویند که: در حدیث عمر بن الخطاب آمده است: که یعلی بن منیه «۳»

احکام شرعی بیشتر بر رأی و قیاس و استحسان عقلی و جز این از ادله ظنیّه اعتماد می‌کردند، و کمتر به حدیث می‌پرداختند، و بیشتر احادیث روایت شده در منابع اهل سنت را دروغ و نادرست می‌دانستند.

(۱). در چاپی: و چهار خمس دیگر خداوند معدن.
 (۲). حجاز بخشی از سرزمین عربستان است، و در اصطلاح جغرافیایی، نوار ساحلی کنار دریای سرخ، از منطقه ینبع در شمال، تا نزدیکیهای مرز یمن در جنوب را حجاز گویند، که در آن سه شهر مهم کهن عربستان، یعنی مکه و مدینه و طائف (و امروزه شهر

جده نیز به آنها افزوده شده است) در این نوار قرار دارند. و اهل حجاز در اصطلاح کتابهای فقهی، به آن گروه از فقهای سنی مذهب می‌گویند، که در مدینه ساکن بوده و از دیدگاههای فقهی متفاوتی با دیگر فقیهان سنی برخوردار بودند، فقیه برجسته اهل حجاز در قرن دوم هجری مالک بن انس است که در مدینه ساکن بود.

(۳). در تمامی نسخه‌ها و در ادب الکتاب ص: ۱۹۹ با ضبط «یعلی بن منبه» آمده، که نادرست است، و صحیح آن «یعلی بن منیه بنت غزوان» می‌باشد، او یعلی بن امیه بن ابی عیبه تمیمی مکی (هم‌پیمان قریشیان) است. از صحابه‌ای است که در روز فتح مکه از ترس شمشیر اسلام ظاهری آوردند، ولی کفر و نفاق همچنان در روح و جان آنان باقی بود، چندی والی نجران و یمن گردید، و در جنگ جمل فعالانه شرکت کرد، و اموال فراوانی را در این راه بذل و بخشش نمود، و به گفته ذهبی (أنفق اموالا جزيله فی العسکر کما ینفق الملوک). چند حدیث از او در منابع حدیثی اهل سنت آمده است. مرگ او حدود سال ۶۰ هجری می‌باشد (سیر اعلام النبلاء: ۳/ ۱۰۰).

تاریخ قم، متن، ص: ۴۲۳

- که عامل یمن بود- نامه نوشت بعمر بن الخطاب، که مردی عنبری بر کنار دریا یافته است، حکم آن چیست؟
عمر بجواب باز نوشت که: آن سببی است از اسبابهای «۱» خدای، و در آن و در هر چه از دریا بیرون آید خمس واجبست.
پس ابن عباس [رضی الله عنه] «۲» گفت: این رأی منست.
مال چهارم: غنیمتی که مسلمانان یابند از مالهای مشرکان، در آن خمس واجبست.
مال پنجم: صدقات است. و ذکر آن در موضع آن بیابد، إن شاء الله (وحده العزیز) «۳»

«ذکر وجوه صدقات، از غلات و غیر آن»

چنین کوید صولی، که «۴»:

هر چه از زمین حاصل شود، ده یک از آن بیاید دادن، چون آن غله پنج وسق بود «۵».
و وسقی: عبارت از شصت صاع، و صاع پنج رطل است «۶»، و ثلث رطل بغدادی بقول اهل حجاز.
و بنزدیک اهل کوفه «۷»، صاعی عبارت از هشت رطل بغدادی است.

(۱). در نسخه چاپی: سبهای.

(۲). افزوده از ادب الکتاب: ص ۱۹۹.

(۳). افزوده از نسخه چاپی.

(۴). ادب الکتاب: ص ۲۰۱.

(۵). یعنی هر گاه مجموع بدست آمده از کشت به پنج وسق رسید، باید ۱/۱۰ آن را به عنوان زکات و صدقه پرداخت نمود.

(۶). پایان قسمت مفقود از اصل.

(۷). مقصود از اهل کوفه همانا فقهای اهل عراق هستند، که پیشتر درباره آنان سخن رفت. لازم به

تاریخ قم، متن، ص: ۴۲۴

بشرط آنکه این زرع و کشت، آب رودخانه یا آب باران خورده باشد «۱». و اگر آن کشت را بدولاب «۲» یا مانند آن، مثل کاریز «۳» و جز آن، که بر آن زحمتی کشیده باشند، نصف عشری بمی باید داد.
«۴» (و همچنین در روایت شیعت «۵» آمده است که:

«چون آب بدلو «۶» دهند، نصف عشر بیاید دادن. و آنج از رودخانه یا از رودخانه آب خورد، عشری «۷»». و همچنین صولی کوید، که: «۸»»

تذکر است که یکی از موارد اختلاف میان فقهای مسلمان در اوزان و مقادیر است، بدین معنی که در برخی از روایات یا فتاوی فقهاء نام برخی از واحدهای وزن یا حجم آمده است همچون: صاع، رطل، کز و جز اینها، و از آنجایی که در مقدار واقعی وزن این واحدها میان شهرهای مختلف اختلاف بوده است، از این رو فتاوی فقهاء نیز متفاوت شده است.

(۱). پرداخت زکات محصولات و تولیدات کشاورزی بر دو گونه است: عشر و نیم عشر، زکات نخست مشروط به این است که کشت از راه دیم (آب باران) یا آب رودخانه سیراب گردیده باشد، و زکاة دوم که مبلغ کمتری است، برای محصولی است که آب آن از چاه و نظایر آن فراهم گردیده باشد.

(۲). دولاب: وسیله‌ای است چوبی که از دو بخش تشکیل شده، بخشی افقی که به چهارپا بسته می‌شود، و بخشی عمودی که بر میانه آن تعدادی سطل یا چیزی شبیه آن تعبیه شده، و تا نیمه به درون آب چاه یا رودخانه فرو می‌رود، هنگامی که چهارپا قسمت افقی را به صورت دایره می‌چرخاند، قسمت عمودی به گردش درآمده، و متناوباً سطلها درون آب رفته و آن را به درون جویی که به سمت زمین می‌رود منتقل می‌کند.

(۳). قنات.

(۴). افزوده از مصنف تاریخ قم، و گرنه رأی فقهای شیعه در کتاب صولی نیامده است.

(۵). مقصود شیعه است.

(۶). دلو: سطل.

(۷). وسائل الشیعه: باب ۴ کتاب الزکاة، حدیث ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷.

(۸). ادب الکتاب: ص ۲۰۱.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۲۵

خمس از آن کسی است که حقّ تعالی (در قرآن مجید) «۱» یاد کرده است، آنجا که می‌گوید: *وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ «۲»*

یعنی: یک سهم از آن خذآی است، و یک سهم از آن رسول خذآی، و یک سهم از آن ذی القربی، یعنی خویشان نبی، که ایشان بنی هاشم بن عبد مناف، و بنی [عبد] المطلب بن عبد مناف اند خاصه، نه جمله «۳» بنی عبد مناف «۴»، که حقّ تعالی نام زد کرده است، زیرا که پیغامبر صلی الله علیه و آله از برآی بنی هاشم و بنی عبد المطلب تعیین کرده است، تا غایت که عثمان بن عفان درباره عبد مناف با رسول سخن کرد، که ایشانرا نیز داخل کردند.

رسول فرمود: چنین نکنم، چه بنو عبد المطلب در جاهلیت و اسلام با ما بوده‌اند، و از ما مفارقت نکرده‌اند «۵»، و انکشتان با هم آورد، و تمثّل زد بدان، و گفت که: بنو [عبد] المطلب با ما، مانند این انکشتان اند متصل بهم.

و سهمی دیگر: از آن یتامی «۶»، که نه از بنی هاشم و عبد المطلب باشند.

و سهمی دیگر: از آن مساکین «۷»، که نه از بنی هاشم باشند و عبد المطلب.

و قومی دیگر کویند که: مراد به یتامی و مساکین، یتامی و مساکین عبد المطلب و

(۲). سوره انفال: آیه ۴۱.

(۳). جمله: همگی.

(۴). یعنی خمس تنها از برای دو تیره از فرزندان عبد مناف می‌باشد، تیره هاشم، تیره عبد المطلب، و دیگر تیره‌های عبد مناف، همچون: بنو عبد شمس (و فرزندان او: بنو حبيب، بنو ربیع، بنو عبد العزی، بنو امیه، بنی عبد امیه)، بنو نوفل و جز اینها از این حق محرومند.

(۵). در اصل: کرده‌اند، که خطاست.

(۶). یتامی: جمع یتیم.

(۷). مساکین: جمع مسکین که همان فقیر است.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۲۶

بنی هاشم‌اند.

دیگر: از آن ابن السبیل، که آن مهمان و رهگذری باشد.

و در سهم خدا و رسول خدا خلاف کرده‌اند:

بعضی دیگر کویند: آنج فرموده است: فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ مِفْتَاحُ «۱» کلام است- و مراد بدان نیست که یک سهم از آن خداست، همچنان که در عرب کویند: «هذا لله و لك» این خدا راست و ترا، «و اعتقك الله و اعتقتك»، یعنی خدا ترا آزاد کرد و من ترا آزاد کردم، و درین هر دو سخن مراد خدا نیست، بلك از برای مفتاح کلام، و تفأل ذکر خدا آورده است- و خمس پنج سهم است، و شش سهم نیست.

و قومی دیگر کویند که: چون غنیمی حاصل شدی، رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک فراز «۲» کردی، و آنج در دست او آمدی از برای خانه کعبه بنهادی، و فرمودی که: این سهم خداست- و این روایت مالکی «۳» است- و آنج باقی بماندی، بر پنج سهم نهادی، پس سهمی از آن رسول خدا باشد، و سهمی از آن ذی القربی، و سهمی از آن یتامی، و سهمی از آن مساکین، و سهمی از آن ابن السبیل.

و ابن عباس «۴» کوید که: مال خمس چهار ربع است:

ربعی از آن رسول خدای و قرابت او، و آنج خدای فرموده است: لِلَّهِ و (لِلرَّسُولِ این دو سهم از آن قرابت رسول است، و رسول از آنجا نصیب نمی‌گرفت.

(۱). مقصود آغاز و شروع کلام است، که معمولاً نام خداوند را تبرکاً می‌آورند، نه آن که حقیقه بخشی از مال به خدا اختصاص داشته باشد.

(۲). فراز کردن: دراز کردن.

(۳). یعنی این گونه تقسیم را مالک بن انس، امام مذهب مالکی- یکی از مذاهب عامه- روایت کرده است.

(۴). عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، و شاگرد امیر المؤمنین علیه السلام، و نیای خلفای بنی العباس.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۲۷

پس ربعی از آن قرابت رسول، و ربعی از آن یتامی، و ربعی از آن مساکین، و ربعی از آن ابن السبیل باشد.

و قومی دیگر کویند، که: سهم خدا، و سهم رسول خدا یکی است، و رسول خدای بعضی از مال خمس بهر کس که مصلحت

دیدید ببخشید، و باقی بیتامی و مساکین و ابن السبیل، که حق تعالی نامزد کرده است بدادی، و در آنج صلاح مسلمانان در آن بودی.

و قسمت او عدلست، و آنج فرموده است عین حق و صوابست.

و بعد از وفات رسول، در سهم او، و سهم ذی القربی خلاف کرده‌اند:

بعضی گفته‌اند، که: سهم ذی القربی از آن قرابت رسول علیه السّلم است.

بعضی دیگر گفتند، که: از آن قرابت خلیفه است، و سهم پیغامبر علیه السّلم پس از او از آن خلیفه است.

پس اتفاق کردند، و رأیء ایشان یکی شد، که این هر دو سهم در خیل «۱» و عدّه «۲»، و ساز لشکر در راه خدا، و مصلحت مسلمانان صرف کنند.

و در ایام أبو بکر و پس از او، این دو سهم در خیل و مصلحت مسلمانان خرج می کردند، و صرف می نمودند.

و اما مال صدقات: که آن زکوة است، مستحقان آن هشت صنف‌اند، که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است، آنجا

که میفرماید: *إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* «۳».

(۱). خیل: اسب.

(۲). عدّه: ساز و برگ لشکر.

(۳). سوره توبه: آیه ۶۰.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۲۸

میفرماید که: مال صدقات، از آن فقرا و مساکین است. و از آنهایی که مال صدقه را جمع کنند. و در آن سعی نمایند. و از آن جمعی که نه اهل اسلام باشند، فاما بسبب عطیه مدد مسلمانان نمایند، در کارزار کردن با کافران حربی. و بندگانی که در دست خواجهکان خود در زحمت باشند. و جمعی که قروض «۱» بسیار بر ذمت ایشان باشد، و از گزاردن آن عاجز باشند، بشرط آنکه در ملاهی و مناهی «۲» صرف ننموده باشند. و سبیل الله، مثل:

مدرسه و خانقاه و مساجد و پل و رباط و غیر آن. و ره کذری که از شهر و منزل خود دور باشد.

و فقیر بنزدیک لغت: کسی بود قوتی بکوشش و جهد «۳» تمام حاصل کند، و او را کافی بود، و زیاده بر آن نبود.

و درین سخن احتجاج «۴» بقول راعی «۵» می کند، شعر:

أما الفقير الذي كانت حلوبته وفق العيال فلم يترك له سبد «۶» و مسکین هم بنزدیک لغت: کسی بود که او را قوت نبود.

و شافعی «۷» میگوید، که: مسکین غیر ازین است که اهل لغت حد آن گفته‌اند،

(۱). قروض: جمع «قرض».

(۲). ملاهی: جمع «لهو» به معنای شاد خواری کردن، مناهی: جمع «نهی» به معنای محرمات.

(۳). جهد: تلاش و سعی.

(۴). احتجاج: بر آوردن حجت و دلیل. استشهاد کردن، شاهد آوردن.

(۵). الزاعی (... - ۹۰ه) عبید بن حصین بن معاویه بن جندل النمیری، أبو جندل. یکی از شاعران بلند مرتبه دوره اموی. برخی او را

در طبقه نخست از شعراء صدر اسلام، همچون فرزدق و جریر قرار داده‌اند. او از طرفداران بنی امیه بود، و اشعار و قصائدی در مدح

آنان سروده است. (خزانة الأدب: ۳/ ۱۵۰-۱۵۱، معجم الألقاب المستعارة: ص ۱۳۹).

(۶). در پاورقی (۱) ادب الکتاب: ص ۲۰۳ آمده است: این بیت در مدح عبد الملک بن مروان سروده شده، و (حلوبه) شتر شیرده است، و (سبد) کم موی را گویند.

(۷). محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰-۲۰۴ هـ) امام مذاهب شافعی از مذاهب اهل سنت.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۲۹

تمسک بقول خذ آیه عز و جل که میفرماید: أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ «۱»، آن جمعی که خداوند کشتی بودند، حق سبحانه و تعالی ایشانرا مساکین خواند، پس مسکین کسی بود که بقدر او را چیزی بود، نه آنک او را هیچ نبود. و در سهم مؤلفه القلوب «۲» خلاف کرده‌اند:

قومی میگویند که: درین وقت سهم ایشان نیست، زیرا که اسلام و اهل اسلام قوت گرفته‌اند، و سهم ایشان راجع «۳» است با سهم دیگران، و داخلست در آن.

و بعضی دیگر گویند، که: شاید که امام کسی را که مصلحت بیند، او را الفت و دل خوشی دهد. و جون مصلحت خود در آن بیند، و این سهم ازان او باشد.

أما سهم عاملان «۴» بر صدقات: امر ایشان با امام است، آنج مصلحت بیند از برآی ایشان تعیین کند.

و مراد برقاب آنست که: بنده را از مال زکوة بازخرند، و آزاد کنند.

و شافعی گوید که: بنده را از مال صدقه نخرند و آزاد نکنند، لکن بنده که خود را از خواجه خریده باشد، و مکاتب «۵» شده، از مال کتابت عاجز شود، سهمی از مال صدقات بنو

(۱). سوره کهف: آیه ۷۹.

(۲). مؤلفه القلوب، کافرانی را گویند که دولت اسلامی به جهت رعایت مصالحی، از مال صدقات و زکاة به آنان داده، تا دل‌های آنان را به اسلام نزدیک کند، یا مسلمانان را از شر آنان دور نگه دارد.

(۳). راجع: بازگشت.

(۴). عاملان: جمع «عامل»، مأموران جمع آوری صدقات و زکات.

(۵). مکاتب: بر طبق قانون برده‌داری که در فقه اسلام آمده، برده می‌تواند تقاضای آزادی خود را از مالک خود در مقابل پرداخت پول معینی بنماید، و در صورت موافقت مالک، برده می‌تواند بتدریج با کسب پول از راه‌های گوناگون (همچون کارکردن- هدیه گرفتن- صدقه

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳۰

دهند، تا مال کتابت بخواجه دهد و آزاد گردد.

و مراد بغارمان: قومی باشند که قرض سنده باشند، و در غیر معصیت، و صلاح خود و صلاح مسلمانان صرف کرده باشند.

و فی سبیل الله: بعضی گویند که مراد، مصالح غزا «۱» کردن با دشمنان دین است.

و بعضی دیگر گفته‌اند که: آنکسانی‌اند که با جمعی که مالی زکوة بندهند، و منع کنند، کارزار کنند، و با ایشان حرب کنند، تا حقوق خدای از مال خود اخراج کنند.

و ابن السبیل «۲»: مسافری است که در سفر از نفقه خود عاجز گردد، و از مال صدقه آن قدر بنو دهند که او را بشهر خود برساند.

و مراد بسبیل اینجا، طریق است.

«ذکر احکام زمینها»

صولی گوید، که: «۳» در زمین سه حکم است:

[زمین اول]: زمینی است که عسری از حاصل آن بیاید دادن، و آن زمینی است که از آن عرب باشد، و بر آن بطوع «۴» یا بکراهیت اسلام آورد.

[زمین دویم]: و زمینی است که مسلمانان بغنیمت بیابند، خمسی از آن امام بود، و باقی میانه مسلمانی که آن دیار را فتح کرده باشند مشترک بود.

پذیرفتن و جز اینها) بتدریج خود را آزاد کند، این قرارداد را «کتابت» و این برده را «مکاتب» گویند.

(۱). غزا، یغزو، غزوا: جنگیدن، هجوم بردن.

(۲). ابن السبیل: درمانده در راه را گویند، یعنی کسی به مسافرت رود و در میانه سفر به هر دلیل با از دست دادن یا تمام شدن پول از ادامه سفر به سمت خانه و کاشانه یا مقصد خود بازماند.

(۳). ادب الکتاب: ص ۲۰۹.

(۴). به طوع: به اختیار.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳۱

و زمین ستم: زمینی است که بعد از آنک بائر شده باشد، و از جمله موات کشته، کسی آنرا احیا کند، و آبی از برآی آن بیرون آورد، یا چشمه بدید کند. آن زمین حکم زمین عشر دارد، الا آن آب که بدان زمین روانه کرده باشند، از آب خراج بود، پس آن زمین حکم زمین خراج داشته باشد.

پس این زمینها چون ملک الیمین «۱» باشند، و در اسلام خریده باشند، هیچ چیز بغیر از زکوة بر خداوندش لازم نشود. اگر آب رودخانه یا آب باران خورد عسری از آن بدهد، و جون بدولاب و مانند آن- از کاریز و غیر آن- آب داده باشد، نصف عسری بدهد، چنانچ از پیش یاد کردیم.

و زمینی که بصلح «۲» فتح کنند بر خراجی معین، آنج بر آن صلح کرده باشند از خراج بدهند، و ملک از آن ایشان بود.

دیگر: زمینی که بجنک و کارزار بکیرند، در آن خلاف کرده‌اند:

بعضی گویند: سبیل آن غنیمت است، خمسی از آن بدهند، و باقی بر یکدیگر قسمت کنند، میان آن کسانی که آن ناحیت را فتح کرده باشند.

و سهم اول از آنکسانی بود که حق تعالی نام ایشان در کلام مجید ذکر کرده است، چنانچ رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده است.

و قومی دیگر گویند که: حکم آن امام راست:

اگر خواهد آنرا غنیمت کرداند، چنانچ رسول علیه السلام فرموده است در فتح حنین «۳».

(۱). ملک الیمین: به ملکیت اشخاص حقیقی در آمدن را گویند.

(۲). سرزمینهای کافران را گویند، که پس از آن که ارتش اسلام آنان را به محاصره می گیرد، طی قراردادی با آنان بر شروطی صلح می کند. یعنی کافران ملزمند خراج خود را بر طبق شرایط صلح نامه به دولت اسلامی بپردازند، لیکن در هر حال مالک زمینهای

خود نیز می‌باشند، و زمینهای آنان جزء اراضی خراجیه که از آن تمامی مسلمانان است بشمار نمی‌رود.

(۳). حنین (به ضم حاء و فتح نون) منطقه‌ای است در ۲۶ کیلومتری شرق مکه و در مسیر نجد،

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳۲

و اگر خواهد آنرا فیء «۱» کند، و از آنجا نه خمس دهد و نه قسمت کند، و بر کافه مسلمانان وقف باشد، علی کرور «۲» الشهور و الأعوام «۳»، جناح عمر در ایام خلافت خود کرده است، چون مسلمانان در خلافت او سوادى «۴» را فتح کردند، گفتند: این را میان ما قسمت کن.

عمر گفت: مسلمانانی که پس از شما بیایند از آن ایشان چه بود؟، و نیز می‌ترسم که بسبب قسمت آنها «۵» میان شما بفساد انجامد، پس آن دیار را بر اهل «۶» آن سواد مقرر داشت، و بر سرهای ایشان جزیه نهاد، و بر زمینها خراج، و می‌ستد.

و راوی گوید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باقطاع «۷» بجمعی بدادی. و

که امروزه به نام «وادی الشرائع» معروف است. در این دشت در سال ۸ هجری جنگ مشهور به «جنگ حنین» میان لشکریان پیامبر صلی الله علیه و آله و قبیله هوازن و ثقیف رخ داد، و این آخرین جنگ و غزوه مهم و سرنوشت‌ساز در دوران زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌رود، و در قرآن کریم به حوادث این جنگ اشاره شده است.

(۱). فیء: خراج و غنیمت جنگی.

(۲). کرور: گذر و گذشتن و طی شدن.

(۳). الشهور: جمع «شهر»، ماه. أعوام: جمع «عام»، سال.

(۴). سواد: سیاهی، سرزمینی را گویند که دارای درختان فراوان باشد، که معمولاً زیادی سبزی درختان از دور سیاه به نظر می‌آید، از این رو بدان سواد می‌گویند. بخشهای میانی و جنوبی عراق که میان دو رودخانه دجله و فرات قرار دارند، و سرزمین حاصلخیزی است، و دارای نخلستانهای فراوانی می‌باشد را سواد گویند.

(۵). در اصل: آبها.

(۶). اهل آن سواد، همان کافرانی ذمی بوده‌اند، که با دولت اسلامی بر دادن جزیه و خراج صلح کردند.

(۷). اقطاع: یا قطیعه، زمینهای دولتی را گویند که از سوی حاکم و سلطان به شخص یا اشخاصی واگذار می‌شود.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳۳

نمکستان که به مأرب «۱» است، با ابیض بن حَمَّال مَأْرَبِی «۲» باقطاع بداد.

پس مردی رسول را گفت: یا رسول الله! آب عمد «۳» تو باقطاع بدو دادی- و مراد بآب عمد آبی است که مسلمانان عمد و قصد کردند بفتح آن، و بحرب و جنگ مسخر کردند- تو آنرا باقطاع بابیض دادی؟

رسول بفرمود: تا رد کردانید، و بامضائی آن حکم فرمود، چون آن مرد گفت: آب عمد، رسول علیه السّلم بدید که آن چیز میان همه مردم مشترکست.

و رسول حقّ هیچ مؤمنی و معاهدی باقطاع نداده است، و بدین سنت اقطاع جاری است. و خلفا پس از وی ایضا باقطاع حکم کرده‌اند.

و روایت کردند از طاوس «۴» که رسول فرمود، که:

(۱). مأرب: (به سکون همزه، و کسر راء) سرزمینی است در یمن که از آن قبیله ازد بوده است. و به نقل یاقوت حموی در معجم

البلدان مأرب میان حضرموت و صنعاء و در فاصله چهار روز از صنعاء قرار دارد. و در این منطقه و در تنگنای میان سه کوه، سد مشهور مأرب که در دورانهای کهن ساخته شد و مدتها مورد استفاده بود، تا آنگاه که به فرموده قرآن (سیل العرم) آن را از جای برکند.

(۲). در اصل: بیض بن حمار مارکبی، که خطاست، و صحیح آن به اتفاق تمامی محدثین و سیره نگاران: ابيض بن حمال مأربی است. ابن حجر عسقلانی در (الاصابة: ۱/ ۱۴) آورده است:

(أبيض بن حمال - بالحاء المهملة - ابن مرثد (یزید) بن ذی لحيان - بضم اللام - ابن سعد بن عوف بن عدی بن مالک المأربی السبائی. روی حدیثه أبو داود و الترمذی و النسائی فی الکبری و ابن ماجه و ابن حبان فی صحیحہ، أنه استقطع النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما وفد علیه الملح الذی بمأرب، فأقطعه إياه ثم استعاده منه) (التاریخ الکبیر: ۲/ ۵۹، معجم البلدان: ۵/ ۳۴) و در (ادب الکتاب: ص ۲۱۱) آمده است: (و استقطعه ابيض بن جمال المازنی الملح الذی بمأرب، فأقطعه إياه).

(۳). در نسخه اصل و تمامی نسخه‌ها: (آب عمد) ضبط شده، ولی در ادب الکتاب: ص ۲۱۱ آمده است: (الماء العد).

(۴). در اصل: طاولس.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳۴

«زمین عادی - یعنی زمینی که قبل از فتح موات بود - از آن خدای است، و آن از آن شما است، یعنی که باقطاع بمردم دهند».

اما شهرهای مسلمانان «۱»: دو صنف‌اند: آبادان و خراب.

زمینها و منازل آبادان: از آن صاحبش بود.

و زمینهای خراب موات، بر دو قسم‌اند:

یک قسم: آنست که مردم مالک آن شوند، و آنرا زنده و معمور گردانند، و بعد از آن خراب گردد، و موات شود. این زمین از آن

خداوندش بود، و هیچ کس بی‌اذن و دستوری خداوندش در آن تصرف ننماید، و حکم زمینهای آبادان دارد.

دیگر از زمین موات و خراب: زمینی است که رسول علیه السلام فرموده است: «من أحيا «۲» ارضا مواتا فهي «۳» له «۴»

یعنی: هر کس که زمین خراب و موات زنده و معمور گرداند، آن زمین از او بود.

و احیای زمین آن بود، که تو زمین را که در آن منازعی و مخاصمی نبود، آنرا در حوز و تصرف خود آوری، و آب بزحمت و

دشواری بدان روانه کردانی، و در آن عمارت و بنا نهی.

و نشان احیای زمین چهاراند: دو ظاهر و دو باطن.

اما آنچه ظاهراند: بنانهادن، و درخت نشانند است.

و آن دو که باطن‌اند: بر گرفتن جوی، و کندن چاه است.

(۱). ادب الکتاب: ص ۲۱۳.

(۲). در اصل: أحيی.

(۳). در تمامی نسخه‌ها: (فهو) ضبط شده که خطاست.

(۴). این حدیث با ضبطهای متفاوت - در عین وحدت معنی - روایت شده است، (نگاه کنید به:

کنز العمال: ج ۳/ ۹۰۵۲، ۹۰۸۹، ۹۰۹۱، ۹۰۴۸، ۹۰۵۹، ۹۰۹۰، ۹۰۹۲ و ج ۶/ ۱۵۴۶۴).

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳۵

و گفته‌اند که: هر کس را که معدنی را باقطاع بنود دهند، او مالک آن شود «۱»، همچو مالک شدن زمین «۲».

و بعضی دیگر گویند: مالک آن نشود تا در آن عمل نکنند، و الا با تصرف او گذارد که در آن عمل کند.

(۱). در نسخه چاپی: آن مالک او شود.

(۲). در نسخه چاپی: زمینی.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳۶

«ذکر مال صدقه، و فرائض و رسوم آن، که از اهل علم» (۱) روایت کرده‌اند»

صدقه و زکوة چهارپایان بقم، در روز کار سلطان - اعزّه الله:

هر سال چهارپایان را می‌شمردند، و ضبط می‌کردند، و بعد از آن زکوة آن می‌ستدند.

و درین روز کار چهارپایان را، بل که در هر ناحیتی بعدت آن مالی معین شده است نمی‌شمردند، و سال بسال می‌ستانند.

و در سنه اربع و ستین و ثلثمائه «۲»، در وقت عامل شدن اُبی عبد الله، الحسین بن محمد اصفهانی معروف بکاموئی، در شهر قم

زیاده بر هزار دینار اضافه کردند، و تکلمه مال صدقات گردانیدند، و الله أعلم.

پس آنچه زکوة آن واجب است، از چهارپایان:

یکی: شتر است، بشرط آنکه در صحرا مدت یکسال تمام چریده باشند، و بار نکشند. و بهر پنج سر یک کوسفند باید داد. و

چون بده رسند دو کوسفند. و چون بیانزده رسند سه کوسفند. و چون به بیست رسند چهار. و چون به بیست و پنج رسند بنت

مخاضی «۳» بدهند، یا ابن لبونی «۴»، تا سی و پنج. و بعد از آن بنت لبونی «۵» بدهند. و چون از آن

(۱). یکی از منابع مصنف در تدوین تاریخ قم، همانا روایت کردن از «اهل علم» است، که احتمالاً مقصود او فقیهان قمی است، که

حکم شرعی درباره احکام شرعی متعلق به اصناف زکاة را می‌دانسته‌اند.

(۲). سال ۳۶۴ هجری.

(۳). بنت المخاض: بچه شتر یکساله‌ای را گویند که وارد سال دوم شده باشد، و علت این نامیدن از آن جهت است که در این

هنگام مادر این بچه شتر به شتر دیگری حامله (- مخاض) است.

(۴). ابن لبون: بچه شتر نر دو ساله‌ای را گویند که وارد سال سوم شده باشد، و علت این نامیدن از آن جهت است که در این هنگام

مادر این بچه شتر دارای شیر است.

(۵). بنت لبون: بچه شتر ماده دو ساله‌ای را گویند که وارد سال سوم شده باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳۷

بگذرد و بچه و پنج رسد، حقه «۱» بدهد. و بشصت جذعه «۲» بدهد. و بهفتاد و پنج دو بنت لبون بدهد، و بنود دو حقه بدهد. و

چون بصد و بیست رسد بهر پنجاه حقه بدهد، و بهر چهل بنت لبونی بدهد.

و همچنین بذین دستور «۳» هر چند که زیاده شود می‌دهد.

و صولی در کتاب آورده است، که: «۴»

«از پنج شتر یک کوسفند بدهند، تا آنکاه که به بیست و چهار برسد. و از بیست و پنج تا بسی و پنج بنت مخاضی بدهند یا ابن

لبونی. و چون بسیء و شش رسد بنت لبونی بدهد، تا بچه و پنج. و چون بچه و شش رسد حقه آبتن بدهد تا بشصت. و چون

بشصت و یکی برسند جذعه بدهد تا هفتاد و پنج. و چون بهفتاد و شش رسد، دو بنت لبون بدهد تا بنود. و چون بنود و یک رسد،

دو حقه بدهد تا بصد و بیست. و چون بصد و بیست و یکی رسد سه بنت لبون بدهد.

پس همچنین بهر ده که زیاد می‌شوند سال بمی‌کردد، با فریضه زیاد می‌شود».

تمام شد حکایت صولی.

دوم: آنج زکوة بدان تعلق می‌گیرد کاو است، که در صحرا چرد و کار نکند.

از سی کاو تبعی «۵» یا جذعی، یا تبعه یا جذعه بدهند. و چون چهل تمام شود بقره

(۱). حقه: (به کسر حاء) شتر سه ساله‌ای را گویند که وارد سال چهارم شده است، و علت این نامیدن از آن جهت است که این شتر

آمدگی جفت‌گیری یا باربری را داراست.

(۲). جذعه: شتر چهار ساله‌ای را گویند که وارد سال پنجم شده است.

(۳). دستور: قاعده و قانون.

(۴). ادب الکتاب: ص ۲۰۰.

(۵). تبع: بچه شتر نر یکساله را گویند، و علت این نام‌گذاری از آن جهت است که به‌مراه مادرش به چراگاه می‌رود.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳۸

مسنه «۱» بدهند. و چون بشصت رسند دو تبع یا دو جذع یا دو جذعه بدهند. و چون بهفتاد رسند، بقره مسنه و تبعی بدهند. و چون

بهشتاد رسند دو گاو مسنه بدهند. و چون بر هشتاد زیاد شوند، هر چند که زیاد باشند، بهر چهل سه بقره مسنه بدهند. و بهر سی

سر تبعی. و آنج میان دو نصاب «۲» باشد از آن چیزی ندهند، و آنرا اوقاص «۳» گویند.

و صولی أيضا چنین می‌گوید: و در آخر سخن خود یاد کرده است که: «۴»

«چون از نصاب بگذرند، هر چند که باشند، از هر سی تبعی یا تبعه بدهند، و از هر چهل مسنه».

بغیر از این اختلاف در لفظ، میان او و میان دیگران خلاقی دیگر نیست.

سئم: کوسفندان

بهر چهل سر کوسفند که علف از صحرا خوردند، یک کوسفند بدهند، تا آنکاه که بصد و بیست رسند. و چون بصد و بیست و

یکی شوند، دو کوسفند بدهند، تا آنکاه که دویست شوند. و چون دویست و یکی شوند، سه کوسفند، تا آنکاه که بجهارصد

برسند.

چون بر آن زیاد شوند، چهار سر کوسفند بدهند. بعد از آن بهر صد که زیاد می‌شود، یک سر کوسفند میدهند. و آنج از مات

«۵» بعد از آن که بجهارصد رسیده باشند، فاضل و افزون

(۱). مسنه: گاوی که دو سالگی آن پایان رسیده و وارد سال سوم شده است.

(۲). یعنی افزایش تعداد شتر و گاو هنگامی زکاه آور است که به حد نصاب شرعی برسد، همچون ۳۰ گاو، ۴۰ گاو، ۶۰ گاو، ۷۰

گاو ...، از این رو زکات تعداد ۴۱ گاو لغایت ۵۹ گاو، همان زکات ۴۰ گاو است، و این افزایش بحساب نمی‌آید.

(۳). اوقاص: از ماده (وقص) که عبارت است از مال افزون بر نصاب، که بر آن مال زکاه واجب نگردد (لغت‌نامه دهخدا: ماده

وقص).

(۴). ادب الکتاب: ص ۲۰۰.

(۵). صدگان.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۳۹

بود، از آن چیزی ندهد، مادام تا صد دیگر بر آن زیاده نشده باشد «۱» برین دستور.

و حساب می‌کنند تا عدد مال بآخر رسد، چون از کوسفند و کاو آنج واجب شده باشد نیابند، بل که بالآیء آن یابند، یا کمتر از آن، آنج بقیمت و سال بالاتر باشد بدهند، و تفاوت بازستانند.

و اگر ساعی و عامل صدقه کمتر از حق خود بستانند، صاحب مال آنج عامل بکذاشته باشد، بخود برساند و تهاون «۲» نکند.

و صاحب مال چون خواهد که از شتر و کاو زکوة بدهد، باید که هر کوسفند زاینده و نازاینده بشمرد، و آنج بیکجا جمع بود تفرقه و پراکنده نکرداند، و آنج پراکنده باشد جمع نکند، از خوف دادن زکوة. و چون بیکدیگر آمیخته شده باشند بسویت بازینند، و حساب کند.

و بصدقه کوسفند یا کاوی که خداوند «۳» عوار و عیب بود یا پیر بود بدهد، و نرسد صدقه کیرنده را که چهارپائی که نتاج «۴» آن نزدیک بود فراگیرد، و نپرورده، و نه آنج راعی «۵»

(۱). در گوسفند ۵ نصاب می‌باشد:

۴۰-۱ گوسفند: یک گوسفند ۲-۱۲۱ گوسفند: دو گوسفند ۳-۲۰۱ گوسفند: ۳ گوسفند ۴-۳۰۱ گوسفند: ۴ گوسفند ۵-۴۰۰ گوسفند: در مقابل هر یکصد گوسفند یک گوسفند زکات می‌باشد، و این دستور و قانون به همین ترتیب در افزایش گوسفندها جاری است، و پس از تجاوز از ۴۰۰ رأس، تنها با رسیدن به صد یک رأس گوسفند گرفته می‌شود، مثلا اگر تعداد گوسفندان به ۶۸۰ رأس رسید، تنها ۶ رأس گوسفند زکاه بر او می‌باشد، و ۸۰ رأس تا هنگام تکمیل و رسیدن آن به ۱۰۰ از زکات معاف است.

(۲). سستی.

(۳). خداوند: دارای. عوار: نقص و عیب.

(۴). نتاج: (به کسر نون) تولید، کنایه از حمل و نزدیکی زایمان.

(۵). راعی: چوپان.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۴۰

شیر آن خورد، و نه فحل «۱» از کوسفند «۲».

و همچنین: اختیار کردن کزیده و قیمتی «۳» نکند، الا مکر که خداوند مال بدان راضی بود.

و قاعده در زکوة ستن کوسفند آنچنان است، که:

اولا: کوسفندانرا فراهم آورد، و بیکجا جمع کند، و بعد از آن دو بهره «۴» کرداند، و صاحبش اختیار دهد تا هر کدام که خواهد فرا گیرد. بعد از آن عامل آنج واجب بود در فرأئض آن بجایء آورد، و کوسفندان از آن قطعه دیگر بگیرد.

و نشاید که از اصحاب ماشیه «۵» و چهارپایان، ارباب صدقه در موضعی جمع کند، از برای فراگرفتن زکوة ایشان، و حال آن باشد که بسبب آن موضع بذیشان مضرت رسد.

و از هر کس که صدقه کوسفندان بستانند، برات بدانج سته باشد جهت وی؛ یعنی صاحب صدقه بنام او و نام پدر او، و حلیه «۶» و نشان او بنویسد.

(۱). فحل: نر، کنایه از چهارپای نری که برای تولید مثل قرار داده می‌شود.

(۲). یعنی عاملان و جمع کنندگان زکات و صدقات موظفند از گرفتن چند گونه از چهارپایان به عنوان زکات پرهیز کنند: ۱- چهارپایان مریض و معیوب و پیر. ۲- چهارپایانی که زائیدن آنان نزدیک است، ۳- نپرورده، یعنی بچه چارپایی که تازه زائیده شده

و هنوز پرورش نیافته است.

۴- چهارپائی که چوپان از شیر آن برای خوراک خود استفاده می‌کند. ۵- چهارپائی که برای تولید مثل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

(۳). یعنی عامل حق گرفتن چهارپای قیمتی و ارزشمند را به عنوان مال زکات ندارد، مگر آن که صاحب آن خود رضایت دهد.

(۴). بهره: قسمت، گروه.

(۵). ماشیه: گله چهارپا.

(۶). احتمالاً به معنای «ما يتحلّى به الانسان» است، که مقصود نوشتن سند و برات و ذکر خصوصیات صفات معروف دهنده زکات در آن می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۴۱

و آنچه از فرائض جمع شده باشد، بمن یزید «۱» بفروشد، و در فروختن آن احتیاط تمام بجای آورد. و غبطت و مصلحت مسلمانان و مستحقان زکوة در آن بجای آورد، و هیچکس را بر خرید آن اکراه ننماید و جبر نکند.

و همچنین صولی یاد کرده است، که: «۲»

«زکوة در آنچه ما یاد کردیم واجب نشود، مادام تا سائمه نباشد.

و مراد بسائمه آنست که: در گیاه‌زاری که همه مسلمانان در آن یکسان بوند چریده باشند، چه اگر ایشانرا از خاصه مال خود علف داده باشند، زکوة در آن واجب نبود، هر چند که بنصاب برسند.

و اهل حجاز گویند: در اسب و بنده و دواب وحشی زکوة نیست، بغیر از زکوة فطر «۳»، و آن نیز آزادگانرا می‌باید.

و یاقوت و مرجان و جامه، و همه عروض از اقمشه و امتعه نیست، الا زکوة تجارت، که در آن ربع عشری واجبست، چنانچ بهر بیست دینار نیم دینار بیاید دادن، و بهر بیست درهم پنج درهم.

و در حلّی و حلال «۴» خلاف کرده‌اند، چون از زر و نقره بود.

و از جواهر هیچ چیز نمی‌باید دادن، مگر از برآیء تجارت خریداری باشند، چه در هر

(۱). من یزید: (من) موصوله است به معنای الذی، (یزید) یعنی کسی که بیشتر می‌پردازد. و ترکیب این دو به این معنی است که عامل زکات موظف است اموال جمع‌آوری شده را به مزایده گذارد، و مال را به آن کسی که (من یزید) است، یعنی (پول بیشتری می‌دهد) واگذارد.

(۲). ادب الکتاب: ص ۲۰۰ و ۲۰۱.

(۳). مقصود زکات فطرت (فطرت- تولد و به وجود آمدن، یا سلامتی وجود) است، که در شب عید فطر استخراج، و در روز عید به فقیران پرداخت می‌گردد.

(۴). حلّی: زیورآلات، حلال: جمع حلّی.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۴۲

مالی که آن از برآیء تجارت بود- از مثل: جواهر و متاع و قماش و بنده و اسب- ربع عشر قیمت آن، در آن واجب و لازم شود بدهند.

و در اسب خلاف کرده‌اند، و همچنین در بندگانی که کافر باشند، و از برآیء تجارت بود.

و از بندگان مسلمان زکوة فطر بیاید دادن، و چون کافر بوند، و از برای تجارت دارند، در آن خلافتست. روایت کرده‌اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که او فرمود: (و لیس فی الجبهه و لا فی النخه و لا فی الکسعه «۱»)، یعنی در جبهه و نخه و کسعه

زکوة واجب نیست.

و مراد از جبهه اسبانند، و نخه استران، و کسعه دراز کوشان»، و الله اعلم بالصواب.

«نسخه برات مال صدقات چون بستانند»

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتابی است از فلان بن فلان، عامل امیر المؤمنین بر اعمال خراج و ضیعتها بقم لسنة کذا.

بدرستی که من زکوة کوسفندان تو ببلده قم، فریضه یکساله بستدم، و قبض کردم. تاریخ قم متن ۴۴۲ «ذکر احکام زمینها» ص :

۴۳۰

کس از عمال و اعوان که بر تو رسد، باید که متعرض «۲» تو نشوند الا بوجه صواب، و سیل خیر، ان شاء الله.

(۱). ابو بکر احمد بن الحسين بن علی بیهقی، در السنن الكبرى: ۴/ ۱۱۸، این حدیث را با نقلهای مختلفی آورده است، که در برخی

از کلمات آن اختلاف و تفاوت وجود دارد، و روایتی را که مطابق نقل مصنف تاریخ قم می‌باشد، روایتی است که بیهقی به نقل از

أبو عبيدة آورده: (فی حدیث النبى صلی الله علیه و سلم: لیس فی الجبهه و لا فی الكسعه و لا فی النخه صدقه) ...

قال أبو عبيدة: قال أبو عبيدة: الجبهه الخيل، و النخه الرقيق، و الكسعه الحمير).

(۲). در أصل: معترض، که خطاست.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۴۳

و کتب فی المحرم «۱» سنة کذا.

نقش انکشتی که براه بدان مهر کرده‌اند:

بسم الله، برکه من الله، لعبد الله فلان عامل امیر المؤمنین علی الصدقات بقم، لسنة کذا.

(۱). ثبت ماه محرم در این سند به جهت آن است که آغاز سال هجری و جمع آوری خراج سالیانه می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۴۴

«ذکر سال فرائضها صدقات از شتر و کاو و کوسفند»

از روایت صولی «۱»، و غیر آن:

شتر: بچه ناقه «۲» در آن ساعت که بر زمین آید، پیش از آنکه بدانند که نر است یا ماده، آنرا سلیل و حوار کویند. پس اگر نر بود

سقب کویند، و اگر ماده بود حایل «۳».

و همچنین حوار کویند، تا آنکه که او را از مادر جدا گردانند، پس آنرا فصیل کویند. و چون بدان وقت رسد که چیزی برو توان

نهادن- و آن گاهی بود که در سال دؤم درآمده باشد- آنرا ابن مخاض کویند. و چون ماده باشد بنت مخاض کویند، تا آنکه که

سال ستم برو درآید، پس ابن لبون و جدعه. چون سال پنجم تمام شود و ششم درآید، ثنی و ثنیه کویند. و در سال هفتم رباعی و

رباعیه. و در سال هشتم «۴» سدیس و سدس، مذکر و مؤنث یکسان باشد در آن.

و در مجموع این حالات که یاد کردیم، [نر را] بکر کویند، و ماده را قلو ص.

و چون سال نهم درآید بازل و بازله کویند. و چون بدین مرتبه رسید، نر را جمل کویند و ماده را ناقه. و بعد از آن کویند: مخلف

عام، و مخلف عامین «۵».

و چون بزرگ شود، و دندان ناب «۶» او بزرگ گردد، نر را عود خوانند، و ماده را عوده، و آن

(۱). ادب الکتاب: ۲۰۵.

(۲). ناچه: ماده شتری که به سنّ بارداری و شیردهی رسیده باشد.

(۳). در نسخه اصل و جز آن: (حائل) ضبط شده که نادرست، و صحیح آن (حابل) است، چنانکه در ادب الکتاب: ص ۲۰۵ نیز این گونه ضبط شده است.

(۴). در اصل و نسخه چاپی: ششم، که خطاست، چنانکه در ادب الکتاب: ص ۲۰۵ (فی السنه الثامنة) آمده است.

(۵). مخلف: پشت سر نهاده، مخلف عام، یعنی یکسال پشت سر نهاده، و مخلف عامین، یعنی دو سال پشت سر نهاده.

(۶). ناب: دندان نیش.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۴۵

در وقت چهارده سالگی بود.

و در حالت بزرگی نیز آنرا بچندین نام میخوانند، و ما ذکر آن نمی‌کنیم، و بر آن اقتصار «۱» می‌نمائیم.

کاو: بچه کاو چون از مادر بر زمین آید، عجل کویند، پس تبع، تا آنکه که هشت ماهه شود، پس آنرا جذع کویند، تا آنکه که یکساله گردد. و چون در سال دؤم در آید، نر را ثنی و ماده را ثیه. و در سال سئم رباعی و رباعیه. و در سال چهارم سدیس- و سدس نر و ماده در آن یکسان باشند- و در سال پنجم صالح «۲» و صالحه.

و نیز: آنرا در سال دؤم جذع کویند، و در سئم ثنی، و در چهارم رباع، و در پنجم سدیس، و در ششم صالح کویند.

کوسفند: بچه کوسفند چون از مادر بر زمین افتد- اگر از میش باشد و اگر از بز، و اگر نر باشد و اگر ماده- آنرا سخله و بهمه کویند، و چون چهار ماهه باشد، و آنرا از مادر جدا گردانند ... «۳»، پس چون که از بز متولد شده باشد، نر را جفر کویند، و ماده را جفره. و چون قوی تر گردد عریض کویند. پس عتود.

و در مجموع این حالات، نر را جدی کویند، و ماده را عناق.

(۱). در اصل: اختصار، که خطاست.

(۲). در مصباح المنیر آمده است: (صلغ: کلّ ذات ظلف (یصلغ) (صلوغا) دخل فی السادسة، و قیل فی الخامسة...).

(۳). در تمامی نسخه‌ها میان دو کلمه (گردانند) و (پس) بیاض است، که ظاهراً ناشی از خطای کاتبان بوده، و افتادگی در متن نمی‌باشد، چنانکه ترجمه نیز مطابق متن کتاب ادب الکتاب:

ص ۲۰۷ می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۴۶

و چون از میش بود، حمل و خروف کویند، و ماده را رخل و خروقه.

و در سال دؤم جذع و جذعه کویند.

اصمعی «۱» میکوید: چون هشت ماه برو «۲» بگذرد یا نه ماه، یا مانند آن، آنرا جذع کویند.

و در سال سئم ثنی و ثیه. و در سال چهارم رباعی و رباعیه. و در پنجم سدس. و در ششم صالح و «۳» صالح، و صالحه و صالحه.

و نیز کویند: چون بجذع رسد، نر را تیس کویند، و ماده را عنز.

اسب: بچه اسب چون از مادر بزاید، و بر زمین آید، نر را مهر کویند، و ماده را مهره، و خروف نیز کویند. و چون از مادر جدا کنند

فصیل گویند. بعد از آن فلق و فلو گویند «۴». و چون یکساله گردد حولی گویند. چون دو ساله شود جذع گویند. و چون دو «۵» دندان پیشین او بیفتد، و بجای آن دیگر برآیند- و آن در سال سئم بود- آنرا ثنی گویند. و در سال چهارم

(۱). أبو سعید عبد الملک بن قریب بن عبد الملک، أصمعی بصری. یکی از بزرگان لغت و شعر و ادب عرب، گویند که او شانزده هزار ارجوزه شعر از بر داشته است. وی در سال یکصد و بیست و اندی هجری بدینیا آمد، و در سال ۲۱۵ هجری درگذشت. او نوشته‌ها و تألیفات فراوانی در لغت و شعر و ادب داشته است، لیکن بیشتر آنها از میان رفته است، و تنها گفته‌هایی از او در کتابها و منابع نقل شده است. قاضی نور الله شوشتری رحمه الله او را از نواصب شمرده است. (سیر اعلام النبلاء: ۱۰/ ۱۷۵، هدیة الاحباب: ۱۱۳).

(۲). یعنی هشت یا نه ماه بر گوسفند دو ساله بگذرد.

(۳). و او به معنای (یا) است.

(۴). در ادب الکتاب: ص ۲۰۷ آمده است: (فاذا استتمّ نبات روضعه، فهو «فلو»، يقال: فلیت و أفلیت).

(۵). در چاپی: هر دو دندان.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۴۷

رباع بود، این گاهی بود که دندان رباعی او بیفتد، و بجای آن دیگر برآیند. و چون دندان سداسه او بیفتند، و بجای آن دیگر برآیند، گویند قارح «۱» عام، و قارح عامین، تا هشت سال. پس آنرا مذل «۲» گویند، و الجمع مذل «۲»، و الله أعلم.

(۱). قارح: حالتی را گویند که دندانهای موقت حیوان از میان رفته، و رویش دندانهای دائمی تکمیل می‌گردد. در المصباح المنیر آمده است: (قرح) ذو الحافر (یقرح) (قروحا): انتهت أسنانه، فهو (قارح) و ذلك عند إكمال خمس سنين).

(۲). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: (مذکی) و (مذاکی) ضبط شده که نادرست است، و صحیح آن (مذل) و (مزال) است، چنانکه صولی بدان در «ادب الکتاب: ص ۲۰۷» اشاره دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۴۸

فصل پنجم از باب دوم «در ذکر آنچه گفته‌اند در امر خراج بروز کار عجم و در اسلام»

این مبحث هر چند که در آن ذکر شهر قم نمی‌رود، فامّا من آنرا درین موضع ایراد میکنم، و بیان می‌نمایم، زیرا که در خواندن و شناختن و دانستن آن فائده است. و این اخبار در این فصل «۱» که من ذکر آن میکنم، از آنجمله است که من در اول این کتاب شرط کرده‌ام، که این کتاب را باخبار (و روایات) «۲» و حکایات که بشهر قم تعلقی ندارد بیاریم، و تزیین کنم، (و آرایش دهم) «۳».

چنانچ از اهل معرفت و دانش باسباب خراج یاد کرده‌اند، که:

ملوک عجم بر غلات مزرعتها و ضیعتها، حصّه و نصیبی معلوم معین کرده‌اند، مثل:

نصف و ثلث و خمس تا بعشر، بحسب مقاسمت نهاده‌اند، و سنده بقدر دیهها و مواضع بشهرها و آب‌ها، و بعد آن، و بحسب زیادتی نشو و نما، و ارتفاع و ریع «۴» و محصول هر موضعی.

(۱). از اینجا تا چندین صفحه بر گهایی از نسخه اصل افتادگی دارد، و ما برای تکمیل کتاب از نسخه (۲) و (۳) و چاپی کمک

گرفته‌ایم.

(۲). افزوده از چاپی.

(۳). همان.

(۴). ربیع: افزایش محصولات.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۴۹

روزی از روزها قباد «۱» بطلب صیدی بر پشته بود، اتفاقاً تنها از طرفی برفت، نظر او بر بستانی پر از میوه آمد، زنی را دید که در آن بستان نان می‌پخت، و کودکی نزدیک او ایستاده بود، و زمان بزمان میخواست که دست بدان میوه کشد، و (از آن) «۲» فرا گیرد، و آن زن از آن منع میکرد، و باز میزد. پس کودک میگریست. چون زن با سر تنور می‌آمد «۳»، دیگر باره پسرک قصد چیدن میوه میکرد، زن دیگر بار (تنور را میگذاشت، و پسر را) «۴» از آن منع میکرد.

چون قباد آن حالت را بدید، از آن زن پرسید که: چرا تو کودک را از چیدن این میوه منع میکنی؟

زن گفت: این میوه میان ما و ملک «۵» مشترکست، و (صاحب) «۶» و عامل او اینجا حاضر نیست، پس حلال نبود کودکان ما درین میوه تصرف کردن، مادام که «۷» قسمت کرده نشود.

قباد چون چنان دید رحم کرد، و آب در چشم آورد، چون بموضع و مجلس بازآمد، خواست (که بفرماید که) «۸» تا مقاسمت براندازند، و خراج بجای آن وضع کنند، پس وفات یافت و اتفاق نیفتاد.

و بعد از آن کسری انوشروان ملک «۹» شد، و خراج را بجای آن وضع کرد- چنانچ

(۱). قباد یکم ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ م).

(۲). افزوده از چاپی.

(۳). در نسخه چاپی: پس زن سر تنور گردید، چون دیگر باره.

(۴). افزوده از چاپی.

(۵). ملک: پادشاه.

(۶). افزوده از چاپی.

(۷). در نسخه چاپی: تا.

(۸). افزوده از چاپی.

(۹). در نسخه چاپی: مالک.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵۰

پدرش فکر و قصد کرده بود- بر ضیعتها و مزارع و باغات و بساتین و کروم «۱» رستاقها و شهرها و مملکتها «۲» وضع کرد و بنا نهاد، و معین گردانید. و جزیه بر سرها «۳» نهاد، آلا از چند کس که ایشان را از جزیه معاف و مسلم داشت:

اول: اهل بیوتات «۴».

دوم: طائفه زنان.

سیم: کتاب و اهل علم، از طلبه و حفاظ و غیر آن.

چهارم: جمعی که برسم خدمتکاری پیش دیگران باشند، و خدمت ایشان کنند.

پنجم: هر آنک سال او به بیست نرسیده باشد، یا از پنجاه گذشته باشد.

ششم: از طایفه درویشان و عجزه «۵» و مساکین.

هفتم: جمعی که بسبب علّت و مرض از جای بر نتوانند خاست، و آنچنان کسیرا زمینی میگویند، و مانند آن از کور و شل و مفلوج و غیر آن

و کسری انوشروان بفرمود تا بسه دفعه بستانند، و در سرایی که آن را به سه مژه «۶» گفتندی جمع کنند.

و مراد بسه مژه، سه نجم «۷» و دفعاتست.

(۱). کروم: جمع «کرم»: انگور، مو.

(۲). در نسخه چاپی: بساتین و کروم در ساقهای هر شهری و مملکتی وضع کرد.

(۳). در نسخه چاپی: بر سر.

(۴). بیوتات: جمع «بیت» که مقصود خاندانهای ریشه‌دار و متمکن و بانفوذ می‌باشد.

(۵). عجزه: جمع «عاجز»، ناتوان.

(۶). در نسخه‌های (۲) و (۳): بسمره. و در نسخه چاپی: سمزه آمده است. و صحیح آن است که در متن ضبط شده است، که به معنای سه بار می‌باشد.

(۷). نجم: «ستاره»، و پیشتر گذشت که عرب همواره وقایع تاریخی و اجتماعی و دینی خود را از روی ستارگان گاه‌شماری می‌کرد، که بتدریج ماه به معنای تاریخ و گاه‌شماری متداول گردید، از این رو همواره «نجم» به معنای زمان و تاریخ است.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵۱

و بعضی دیگر گویند که: آن (سرای را سرای) «۱» شمره می‌گفتند، مأخوذ «۲» از شمار، از سخن اهل عجم، که «آن» «۳» حساب و شمار است.

و همدانی «۴» در کتاب خود از مدائنی «۵» حکایت میکند، که او گفت، که:

«اول کسی که زمین مساحت کرد و به پیمود، و دواوین «۶» نهاد، و حدود و خراج پدید کرد قباد بود. بحلوان «۷» دیوان خراج ساخت، و آنرا «دیوان عدل» نام نهاد. و مجموع مالی که از هر وجهی و رسمی که در مملکت فرس جمع کردند، ده بار «۸» صد هزار هزار درهم بوده

(۱). افزوده از نسخه چاپی.

(۲). مأخوذ: برگرفته.

(۳). افزوده از نسخه چاپی.

(۴). أبو علی، عبد الرحمن بن عیسی بن حمّاد همدانی، معروف به کاتب بکر بن عبد العزیز، نویسنده «کتاب همدان» که از کتب مفقوده است، و یکی از منابع مصنف بشمار می‌رود. و پیشتر به تفصیل درباره او سخن رفت.

(۵). خاتم المحدثین حاج شیخ عباس قمی در «هدیه الأحباب: ص ۲۵۶» می‌گوید: (المدائنی:

شیخ متبحر و خبیر مطلع ماهر، أبو الحسن علی بن محمد البصری المدائنی، صاحب تصانیف کثیره است، که از جمله: کتاب خطب النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام، و کتاب من قتل من الطالبین، و کتاب الفاطمیات است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج از او بسیار نقل می‌کند. وفاتش به سن نود سالگی در بغداد سنه ۲۲۵ بود).

(۶). دواوین: جمع دیوان.

(۷). حلوان (به ضم حاء و سکون لام) از شهرهای مهم عراق عرب در سالهای پایانی عهد ساسانیان، این شهر در منتهی الیه شرق میانی عراق و در مغرب قصر شیرین کنونی قرار داشته است، و یکی از چند شهر آبادان عراق تا قرن ششم هجری بشمار می‌رفته، و بعدها بتدریج شهر از میان می‌رود، و تنها نام او در کتابها و منابع باقی مانده است، این شهر را هاشم بن عتبہ ابن اُبی وقاص در سال ۱۶ یا ۱۹ هجری پس از فرار یزدگرد از آن به سمت اصفهان، فتح نمود.

(۸). در نسخه چاپی: باره.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵۲

است. و ملک چون یکنیمه از مال جبایت «۱» بستدی، یکنیمه از برای مردم بگذاشتی، مردم در فراخ دستی وسعت حال، و خوشدل بودند. و چون بیشتر (ی از یکنیمه) «۲» بستندی «۳»، مردم بقدر آن در زحمت بودندی، و بذیشان زیان رسیدی.

پس قباد از سواد «۴» صد و پنجاه هزار هزار مثقال جمع کرد، و از عراق از برای انوشروان شصت «۵» هزار حاصل گردانید، و از برای کسری ابرویز «۶» خراج هجده مملکت، چهار هزار هزار و بیست هزار هزار برسیدی، و در بیوت «۷» اموال نهصد هزار هزار در حرز «۸» نهادند. و صد هزار هزار در دست جمهور مردم بگذاشتند، پس مردم هلاک شدند و خراب گشتند، تا غایت که کنیزکی را بدرهمی میفروختند.

و عبد الرحمن بن سلیمان حکایت کرد، که:

مال این اقلیم هزار هزار هزار «۹» درهم بوده است، که در دست رعیت کم شده، و در دست سلطان زیادت گشته «۱۰»- و هر آنچه در دست سلطان کم شده، و در دست رعیت زیادت گشته «۱۱»- و این مال باستخراج گنجها و معدنها و حاصل «۱۲» دریاها بوده، و مجموع هزار

(۱). جبایت: خراج جمع آوری شده، و (جابی) جمع کننده این مال را گویند.

(۲). افزوده از نسخه چاپی.

(۳). در نسخه چاپی: بستدی.

(۴). ظاهراً مقصود سواد عراق است، که در میانه شرقی عراق تا جنوب آن قرار دارد.

(۵). در چاپی: ششصد.

(۶). کسری ابرویز: خسرو پرویز، کسری معرب خسرو است.

(۷). بیوت: جمع بیت به معنای خانه و سرا.

(۸). حرز: جایگاه حفاظت شده.

(۹). در نسخه چاپی: هزار هزار.

(۱۰). در نسخه چاپی: شده.

(۱۱). همان.

(۱۲). در نسخه چاپی: حواصل.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵۳

هزار هزار «۱» درهم بوده است.

و (چنین) «۲» گویند که: اول کسی که بر زمین عشر نهاد کیقباد بود.

راوی گوید که: ملوک فرس سواد را دوازده رستاق شمرده بودند، و شصت طسوج حساب کرده، و طول زمین سواد از علس «۳»

است- که شهری «۴» است بر طریق و جاده سرّ من رای «۵»- تا عبّادان «۶»، و صد و بیست و پنج فرسخ است. و عرض آن از (سر) «۷» پشته حلوان تا بعذیب «۸» هشتاد فرسخ. چنانچ طول و عرض «۹» در هم ضرب کنند ده هزار فرسخ

(۱). در نسخه چاپی: هزار هزار.

(۲). افزوده از نسخه چاپی.

(۳). کذا در تمامی نسخه‌ها، و ضبط درست آن در کتابهای جغرافیای بلدان علث می‌باشد. در معجم البلدان آمده است: العلث: (بفتح اوله و سکون ثانیه و آخره ثاء مثلثه) و هی قریه علی دجله بین عکبرا و سامراء. ذکر الماوردی فی «الاحکام السلطانیة» أنّ العلث قریه موقوفه علی العلوین. شهر علث در ۷۰ کیلومتری شمال بغداد، و در ساحل شرقی رودخانه دجله قرار داشته است، و به گفته مقدسی در «المراصد» شهری آبادان و سرسبز بوده است. این شهر تا سالهای پایانی قرن هفتم هجری برقرار بود، لیکن پس از تغییر مسیر رودخانه دجله در سال ۶۴۰ هجری به سمت غرب، بتدریج از آبادانی این شهر کاسته شد، و در مدت کوتاهی به همراه چند شهر دیگر در همان ناحیه (همچون عکبرا- آوانا- بصری) از میان رفت. (بلدان الخلافة الشریة: ۷۲).

(۴). در نسخه چاپی: که آن شهری.

(۵). سرّ من رای یا سامرا، یکی از شهرهای عراق، که در ۱۱۵ کیلومتری شمال بغداد و در مشرق رودخانه دجله قرار دارد، و به علت آن که مدفن امام علی الهادی و امام حسن عسکری علیهما السلام و زادگاه امام زمان (عج) می‌باشد، از جمله شهرهای مقدس بشمار می‌رود. این شهر را معتصم ابن هارون الرشید در سال ۲۲۱ هجری بپا داشت، و تا سال ۲۷۹ هجری دار الخلافة هفت تن از خلفای بنی العباس بود.

(۶). شهر آبادان کنونی.

(۷). افزوده از نسخه چاپی.

(۸). در نسخه (۲) و (۳): بغداد، و در نسخه چاپی بعذیب ضبط شده است، که همو ظاهرا صحیح است، و عذیب منطقه‌ای است در بصره.

(۹). در نسخه چاپی: طول او در عرض ضرب کنند.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵۴

بود. و هر فرسخ بذراع مرسله «۱» دوازده هزار کز باشد، و بذراع هاشمیّه نه هزار کز.

و هر فرسخی صد و پنجاه اشل «۲» است. و هر هزار فرسخ، بیست و دو هزار و پانصد جریب «۳» زمین است، چنانچ هزار «۴» فرسخ دویست و بیست و پنج هزار جریب بود. و بسبب آجام «۵» و اِکام «۶» و زمینهایء شوره، و جوئها و مواضع شهرها، و دیهایء مسکونه، و میان کوچها دو دانک بینداختند، چنانچ صد و پنجاه هزار جریب زمین بماند. بعد از آن یکنیمه از آن خراب و نامعمور قیاس «۷» کردند، و یکنیمه آبادان، که مشتمل بود بر کروم «۸» و باغات و بساتین و نخلستان و درختستان و عمارات دأئمه. چنانچ بهر جریبی بر سبیل تخمین و تقریب، دو درهم از خراج واقع «۹» شده باشد، و این کمتر از عشرست. و این بجز از خراج اهل ذمّت و صدقات و زکوة است، چه این هر دو خارج وظیفه

(۱).؟، ظاهرا یکی از انواع اندازه گیری می‌باشد.

(۲). اشل: یکی از واحدهای قدیم اندازه گیری مساحت می‌باشد، جمع آن «الأشول»، که به گفته أنستاس ماری الکرملی (المساعد: ۲۳۶/۱) کلمه‌ای است نبطی (یکی از زبانهای کهن که در میانه و شمال و مغرب عراق پیش از اسلام بدان سخن می‌گفته‌اند، و

بعدها از میان رفته است). مقدار این واحد به گفته (مصباح المنیر ج ۱ / ۹۵) معادل ده قصبه است، که هر ده ذراع یک قصبه می‌باشد، بنابراین هر اشل معادل یکصد ذراع می‌باشد.

(۳). جریب: یکی از واحدهای اندازه‌گیری مساحت در قدیم بوده است، و درباره مقدار آن اختلاف است، فیومی در مصباح المنیر می‌گوید: (و یختلف مقدارها بحسب اصطلاح اهل الأقالیم، کاختلافهم فی مقدار الرطل و الکیل و الذراع ...).

(۴). پایان افتادگی نسخه اصل.

(۵). آجام: جمع «أجمه» به معنای نیزار.

(۶). إکام: صیغه جمع «أکمه»، به معنای تپه سنگی. و در اصل: آکام آمده است.

(۷). قیاس: اندازه‌گیری.

(۸). کروم: جمع «کرم» به معنای تاکستان، مو، انگور.

(۹). واقع شدن: کسر کردن و کم شدن.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵۵

خراج‌اند.

دیگر گفته‌اند که: سواد از نزدیک قادسیه «۱» است تا اول حدّ جبل «۲»، و تا بحلوان نیست. و طول آن - که بمساحت درآمده است، و پیموده «۳» شده - از نزدیک تخوم «۴» موصل «۵» است، و همچنان کشیده می‌آید از طرف آب «۶» تا بکنار دریا، تا آنکه که بیلاذ عبادان برسد؛ از جانب شرقیء دجله. و عرض آن از دامن کوه، از زمین حلوان تا زمین عذیب. راوی گوید که: سواد دواند:

(۱). قادسیه نام منطقه‌ای است در جنوب عراق، که امروزه این منطقه به نام (استان قادسیه) نام گذاری شده است (بیشتر به نام لواء الدیوانیه معروف بود)، و مرکز آن شهر دیوانیه است، که در ۹۰ کیلومتری جنوب شهر نجف، و در ۳۰۰ کیلومتری شمال بصره قرار دارد. در صحرای واقع در مشرق این شهر جنگ معروف قادسیه میان لشکریان مسلمان به فرماندهی سعد بن ابی وقاص، و لشکریان ساسانی به فرماندهی رستم در سال ۱۶ هجری رخ داد، که به شکست ساسانیان انجامید.

(۲). در فاصله ۲۰۰ کیلومتری مشرق قادسیه، رشته کوههای زاگرس جنوبی قرار دارد، که حدّ فاصل میان دشتهای منطقه میانی عراق و لرستان ایران می‌باشد، این منطقه در تقسیم بندیهای جغرافی دانان مسلمان حدّ (- مرز) جبل (- کوهستان) بشمار می‌رفته است.

(۳). پیمودن: اندازه‌گیری کردن را گویند.

(۴). تخوم: جمع «تخم» به معنای حد و مرز یک سرزمین.

(۵). شهر موصل مرکز استان نینوی، یکی از چند شهر بزرگ و مشهور عراق، که در ۴۰۰ کیلومتری شمال بغداد، و در سمت مغرب رودخانه دجله قرار دارد. این شهر پایتخت سلسله آشوریان بوده است، که خرابه‌های آن هم‌اکنون پیرامون شهر می‌باشد. در میانه شهر و بر روی تپه‌ای بقعه حضرت یونس بن متی علیه السلام قرار دارد.

(۶). مقصود رودخانه دجله است که از مشرق شهر موصل می‌گذشته است، از این رو طول سواد عراق را از مغرب رودخانه دجله در ناحیه موصل، تا شهر عبادان (- آبادان کنونی) که در سمت مشرق مسیر کهن دجله (و اروند رود کنونی) قرار داشته پیموده‌اند.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵۶

یکی: سواد کوفه: و آن سکر «۱» است تازاب «۲»، حلوان است تا قادسیه.

و دؤم: سواد بصره: و آن از اهواز است و دست میسان «۳» و فارس.

و راوی کوید که: بابل «۴» دوازده فرسخ در دوازده فرسخ بوده است، و آنرا اسکندر «۵»

(۱). ضبط این نام در تمامی نسخه‌ها (سکر) آمده است، که چنین نامی در موقعیتهای جغرافیای تاریخی کوفه و سواد پیرامون آن وجود ندارد، از این رو احتمال می‌رود این نام تحریف (السِّكْرَة) باشد، که به گفته یاقوت در معجم البلدان: (ماء قرب القادسیه، نزله بعض جیش سعد ایام الفتح). هم چنین احتمال می‌رود این نام تحریف (کسکر) بوده باشد، که به گفته جغرافی دانان اسلامی: (کسکر: کوره واسط)، و واسط از ساخته‌های حجاج بن یوسف ثقفی در سالهای ۸۳-۸۶ هجری می‌باشد، از این رو واسط گفتند که در میانه بغداد و بصره و اهواز قرار داشته است.

(۲). در برخی نسخه‌ها ضبط این نام (زهاب) آمده است که خطاست، و صحیح آن «زاب» است که در نسخه اصل و چاپی هم این گونه ضبط شده است، (گرچه در نسخه اصل: (راب) ضبط شده است لیکن مقصود (زاب) است که احتمالا- نقطه راء آن افتاده است). و زاب دو رودخانه مهم بهمین نام در شمال عراق می‌باشد، که یکی الزاب الأعلى (میان دو شهر موصل و اربیل جریان دارد)، و دیگری الزاب الاسفل است، که در مشرق رودخانه نخست است، و هر دو رودخانه از کوهستانهای آذربایجان و کردستان ایران سرچشمه گرفته، و در نهایت در دجله می‌ریزد.

(۳). در نسخه اصل و چاپی: «دست» ضبط شده است، که احتمالا معرب «دشت» فارسی است.

و میسان منطقه وسیعی است در جنوب شرقی عراق در مشرق رودخانه دجله، و در غرب استان خوزستان، که در کتابهای جغرافی دانان اسلامی دشتهای این منطقه با نام (دست میسان یا دستمیسان) آمده است. کی لسترنج در (بلدان الخلافة الشرقیة: ص ۶۳) می‌گوید:

(... و كانت المذار فی ایام الفتح الاسلامی بلدة جلیله، و هی قصبه میسان، و عرفت ایضا بدستمیسان، بینهما و بین البصره اربعه ایام، و بها مشهد عامر عظیم فیہ ضریح عبد الله بن علی بن اَبی طالب).

(۴). بابل یکی از شهرهای کهن جهان، و مرکز حکومت بابلیان، که در اواخر هزاره سوم قبل از

(۵). بر طبق نوشته مورخین اسکندر مقدونی در سال ۳۰۰ ق م عراق را پس از شکست ارتش ایران فتح نمود.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵۷

خراب کرده است.

و همچنین کویند که: جون عمر خطّاب أمر کرد بمساحت و پیمودن مساحت سواد، جریه‌های آن سی و شش هزار هزار درهم بودند، و بهر جریبی از کندی چهار درهم بنهاد، و از جو دو درهم، و از نخلستان هشت درهم، و از انکورستان و رطاب «۶» شش درهم، و بر شصت هزار آدمی از اهل ذمت جزیه بنهاد

و شعبی «۷» کوید که: عثمان بن حنیف «۸» از برای عمر خطّاب سواد را مساحت کرد، و پیمود، سی و شش هزار جریب بود، و بهر جریب یک درهم و یک قفیز وضع کرد، و تعیین نمود.

و شعبی کوید که: سبب وضع کردن عمر خراج را بر زمینها، آن بود که مذهب «۹» خراج بعینه، همچو مذهب اجارت و کرایتست، کوئیا که هر یک جریب بیکسال بیکدرهم و یک قفیز بکرایه و اجاره داده است، و از آنجمله نخلستان و درختستان بیرون کرد، تا آنکاه که خرما و میوه برسد، بعد از آن خراج بر آن نهاد. چه هر گاه که نرسیده باشد، خراج

میلاذ برپا شد. نام آن بر گرفته از (باب ایلی) یا (بابیلیم) به معنای دروازه خدایان می‌باشد.

امروزه ویرانه‌های آن در ۵ کیلومتری شمال شهر حله و ۹۵ کیلومتری جنوب بغداد قرار دارد.

(۶). خرماى نیمه رسیده را رطب گویند.

(۷). الشَّعْبِي (به فتح شین معجمه و سکون عین مهملة): عامر بن شراحیل کوفی، از بزرگان علمای اهل سنت، که او را به فقاہت و وثاقت ستوده‌اند، و او را ابن عباس زمان خود خوانده‌اند، گرچه او به خاطر دشمنی با اهل البیت علیهم السلام نزد امامیه مذموم و مطعون است.

مرگ او در سال ۱۰۴ ه در کوفه بود.

(۸). عثمان بن حنیف بن واہب انصاری، یکی از صحابه خوشنام، که امیر المومنین علیه السلام او را والی بصره نمود، و هنگام آمدن طلحه و زبیر با آنان به مخالفت برخاست، و با آنان جنگید، برادر دیگر او نیز همزمان والی مدینه بود. ذہبی در «سیر اعلام النبلاء ج ۲ / ۳۲۰» به پیمودن سرزمین سواد و مساحت برداری از آن در زمان عمر خطاب اشاره کرده است.

(۹). مقصود حقیقت و واقع مفهوم دو عنوان است.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵۸

بر آن وضع کردن بیرون از عدالتست. و از این جهتست که میوه پیش از ظاهر شدن صلاح «۱» آن نشاید فروختن، هر چند که می‌فروشند.

و بعضی دیگر روایت کرده‌اند، که: عثمان بن حنیف «۲» چون سواد را مساحت کرد و بیمود، بهر جریبی از انکورستان، ده درم وضع کرد، و تعیین نمود. و بر هر جریبی از نخلستان پنج درهم، و بهر جریبی از قصب «۳» شش درهم.

و روایتی دیگر آنست که: او بهر جریبی آبادان و خراب یکدرهم و یک قفیز «۴» تعیین کرد، و بر هر جریبی بجز از مؤنت «۵» و اخراجات. و بر جریب رطبه «۶» پنج درهم و پنج قفیز. و بر جریب درخت ده درم و ده قفیز. و درین روایت نخلستان ذکر نکرده‌اند.

و در حدیثی دیگر آمده است، که: او درخت خرما را مساحت نکرد، جهت معاونت و تقویت رعیت بکذاشت، و بر جریب انکورستان ده درم معین کردانید. و بر جریب رطبه شش درهم، و بر جریب کنجید پنج درهم، و بر جریب خضریات «۷» از: تره و پیاز و سیر، و غیر آن سه درهم. و بر جریب پنبه پنج درهم. و بر زمین خراب نامعمور هیچ تعیین نکرد؛ هر چند که آب بدان میرسید. و وظیفه خراج سواد بمساحت و دستور او، بمبلغ صد هزار هزار برسید.

(۱). ظاهر شدن صلاح، ترجمه تحت اللفظی اصطلاح «بدوّ الصلاح» است، که در کتابهای زکات فقه اسلامی آمده است، و مقصود از آن رسیدن میوه بر درخت می‌باشد.

(۲). در اصل: خنیف.

(۳). قصب: نی، نی‌زار.

(۴). قفیز: یکی از واحدهای اندازه‌گیری وزن در دورانهای پیشین بوده است، که امروزه منسوخ شده، و در مقدار وزن آن هم - به تفاوت کشورها و شهرها - اختلاف شده است، و معدل وزن آن را به واحدهای امروزی می‌توان برابر ۱۶ کیلوگرم دانست.

(۵). مؤنت: مخارج زندگی سالیانه.

(۶). احتمالاً مقصود زمینهای جالیزکاری شده باشد.

(۷). خضریات: سبزی.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۵۹

و بروایتی دیگر: صد هزار هزار، و بیست و هشت هزار هزار درهم.

و در روز کار عثمان صد هزار هزار حاصل شده است. و در روز کار معاویه با پنجاه هزار هزار درهم آمده. و از هدیه نوروز و

مهرجان «۱» مثل آن حاصل شده. و در روز کار ابن زبیر «۲» با شصت هزار هزار آمده، و از هدایا بیست هزار هزار درم جمع کردند، و در اُتیام عبید الله [بن زیاد، زیاده بر آن، صد هزار هزار و بیست هزار هزار جمع کردند، و از آن جمله شصت هزار هزار درهم، بعطیه «۳» و بخشش بمقاتله «۴» و اهل حرب میدادند. و حجاج [بن] یوسف لعنه الله چهل هزار هزار درهم جمع کرد، و بعد از آن با بیست و پنج هزار هزار آمد.

و بروایتی دیگر: با بیست و هشت هزار هزار درهم، و دو هزار هزار در رعیت بکذاشت، و کشتن کاو حرام کرد، تا کاو بسیار شود، تا بسبب آن کار حرث «۵» و کشت بنظام کرد. و در روز کار عمر بن عبد العزیز، بعد از اسقاط و طرح هدایای نوروز و غیر آن، بشصت هزار هزار درهم رسید.

و بروایتی دیگر: بصد و بیست و چهار هزار هزار.

و در روز کار عمر بن هبیره «۶» - بجز از طعام لشکر، و مأکول کارکنان و اصناف از عمله

(۱). مقصود جشن مهرگان است.

(۲). عبد الله بن زبیر بن العوام - نوه عمه پیامبر صلی الله علیه و آله - در سال ۶۴ هجری - در دوره خلافت یزید بن معاویه - در مکه متحصن شد، و خود را خلیفه نامید، و از مردم بیعت گرفت، و در جنگهای متعددی با لشکریان اموی به جنگ پرداخت، و بر بخشهایی از حجاز و عراق مستولی گردید، عاقبت در سال ۷۳ هجری در مکه بر اثر اصابت تیری به هلاکت رسید.

(۳). عطیه: بخشش، هدایادادن.

(۴). مقاتله: جنگ کنندگان و سربازان.

(۵). حرث: شخم زدن.

(۶). در تمامی نسخه‌ها ضبط این نام (هیره) آمده که خطاست، او عمر بن هبیره بن معاویه بن

تاریخ قم، متن، ص: ۴۶۰

لشکر - بصد هزار هزار درهم رسید.

و من شکایت‌نامه دیدم و خواندم، که یکی از اربابان نهانند، از دست امیر نهانند سهلان بن فرسان الدیلمی «۱»، بکتیاب و نویسندگان رکن الدوله «۲» رحمه الله فرستاده بود، و در آن یاد کرده. پس من درین موضع از مظلومه و شکایت‌نامه، از خلاصه معانی او بر وجه اختصار «۳» بعضی یاد کردم، چه اختصار در سیاق و نظم، اولی است از اطناب و اکتار «۴». و تکرار سخن و الفاظ بمعنی واحد، در مواضع احتجاج و شرح و برهان بر آن آوردن، اولیست از ایجاز و اختصار. چنین نوشته بودند و یاد کرده، که:

«اول کسی که او را بشهنشاه نام کردند، اردشیر بن بابک «۵» بود، و او اول کسی است که خراج بدید کرد و سنت کردانید، عجم آنرا مستعظم و مستکره «۶» شمردند، و گفتند:

آنچ باقی خواهد ماند بر آنچ فانی خواهد شد، وظیفه می کردانی، و تعیین می نمائی.

یعنی: خراج را بر بدنه‌آء فانیه وضع میکنی، زیرا که مقاسمت عدل تر است، و اولیتر

سکین، أبو المثنی، فزاری شامی است، که سالها والی سرتاسر عراق (ولایت کوفه و بصره) بود، و چندین بار منصوب و معزول گردید، و عاقبت در سال ۱۰۷ ه درگذشت. بعدها فرزند او یزید بن عمر نیز به امارت و ولایت عراق رسید. (سیر اعلام النبلاء: ۴/

(۱)؟

(۲). الحسن بن بویه بن فناخسرو، پادشاه آل بویه، متوفای سال ۳۶۶ ه

(۳). در نسخه اصل: «اقتصار» آمده است که نادرست می‌باشد.

(۴). اطناب: (به کسر الف) دراز گوئی. اکثار: (به کسر الف) زیاد گوئی.

(۵). اردشیر بابک مشهور به اردشیر بابکان، بانی امپراتوری ساسانی (۲۲۴-۲۴۲ م)، پس از نبرد پیروزمندانه که با اردوان چهارم

اشکانی (حدود ۲۱۳-۲۲۴ م) در دشت هرمزگان بکرد، و او را کشت، خود را در ۲۸ آوریل سال ۲۲۴ میلادی «شاهنشاه» خواند.

(همدان‌نامه: ۷۰)

(۶). مستعظم: گران دانستن. مستکره: ناخوش دانستن.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۶۱

از خراج.

و حکم خراج که بر وجه عدل بود، آنست که:

بعد از وضع مؤن، و اخراجات و نفقات، و تفکر نمودن در اسعار و نرخها، و امن و خوف، و قیمت کردن، و فروآوردن بهر وقت و

زمانی بر قدر ارتفاع، خراج را وضع کنند و معین گردانند.

و ابو هریره «۱» در باب امر خراج از رسول صلی الله علیه و آله و سلم «۲» روایت کند، که او فرمود که:

«من از عراق و اهل آن، درهمش و قفیش منع کردم، و از شام دینارش و مدش وضع کردم، و بترک آن بگفتم، و از مصر دینارش

و اردبش»

(۱). ابو هریره یکی از راویان مشهور حدیث نزد اهل سنت، درباره نام و سال تولد، و بسیاری از خصوصیات زندگی او پیش از

اسلام اختلاف فراوانی است، تا آنجا که درباره نام او سی و چند قول آورده‌اند، شاید بتحقیق بتوان او را درغگوترین، یا یکی از

مشهورترین محدثین دروغ‌گو دانست، شهرت درغ‌گوئی و جعل حدیث او بگونه‌ای بود که عمر او را با تازیانه زد، و او را از

حدیث گوئی منع نمود، و او تا هنگام مرگ عمر روایت حدیث نکرد. او بعدها در دوران معاویه به شدت به جعل حدیث در فضائل

معاویه و بنی امیه، و نکوهش امیر المومنین علیه السلام پرداخت، و در این راه به امارت و ولایت کوفه و ثروت فراوانی رسید.

مذاهب اهل سنت بخش بزرگی از عقاید خود در اصول و فروع را از او دارند، و صدها حدیث او در منابع حدیث آنان آمده است.

درباره درغ‌گوئیهای ابو هریره کتابهای فراوانی نوشته شده است، از آن جمله: «ابو هریره شیخ المصیره» نوشته شیخ محمد ابو ریّه

(از علمای ازهر) و جز آن. مرحوم محدث قمی در هدیه الأحاب ص ۵۰ آورده است: (ابو هریره صحابی معروف، هفت سال پس

از هجرت اسلام آورد، او درغ‌گوترین مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، تا آنجا که عمر او را بخاطر فراوانی

حدیثش تازیانه زد، و گفت: «او درغ‌گو است و باید روایت حدیث از رسول خدا را ترک کند، و گرنه او را به کوههای دوس باز

می‌گردانم»، هم چنین عائشه او را به درغ‌گوئی متهم می‌کرد، و احادیث او را نمی‌پذیرفت».

(۲). در اصل: صلعم آمده است که مخفف صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۶۲

و مراد باردب: ظرفی است که بدان در مصر کیل «۱» کنند.

و اول موضعی که عمر بن الخطاب مساحت کرد، و بپیمود کوفه بود، چنانچ ذکر آن گذشت. و عمار بن یاسر «۲» را بکوفه فرستاد،

و امر صلوة و عبادات بنو مفض کرد «۳»، و عبد الله بن مسعود «۴» را قاضی گردانید، و عثمان بن حنیف را بر مساحت عامل

کردانید. و از برآیء ایشان هر دو، هر روزی یک کوسفند فرض و تعیین کرد، یکنیمه جهت عمّار، و دانکی نیم جهت عبد الله، و دانکی نیم از برآیء عثمان، و گفت که:

«من دیه را ندیدم که از آن هر یک روز یک کوسفند باخراجات بستانند، الا که هر جند زودتر خراب شود».

و اینقدر از اخراجات مستعظم و بزرگ داشت.

و گواه و دلیل بر آنک بزمین سواد ازو رسم شده، قول زهیر «۵» است:

(۱). کیل کردن: وزن کردن.

(۲). عمار فرزند یاسر و سمیه، که هر دو از نخستین شهیدان اسلام در مکه و پیش از هجرت بشمار می‌روند، و خود عمّار نیز یکی از نخستین ایمان‌آوردگان به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، زندگانی و شخصیت او مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی داشته باشد. وی در جنگ صفین به شهادت رسید، و درباره او پیامبر فرمود: (عمّار تقتلك الفئة الباغیة...)، یعنی عمار را گروه شورشگر می‌کشند.

(۳). یعنی امامت جماعت و جمعه، و پاسخ گوئی به سؤالهای دینی را بدو داد.

(۴). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها این نام (عثمان) ضبط شده که خطاست، و صحیح آن (عبد الله بن مسعود) است که از بزرگان صحابه می‌باشد، و به نوشته مؤرخین از سوی عمر به منصب قضاء کوفه منصوب شد، (نگاه کنید به: کتاب الخراج، ابو یوسف قاضی: ص ۳۶).

(۵). زهیر بن ابی سلمی مزینی، یکی از مشهورترین شاعران عرب در دوره جاهلی، و به گفته ابن سلّام او از طبقه نخست شاعران عرب دوره جاهلی می‌باشد. و او از اصحاب «معلقات» بشمار می‌رود که شعر آنان بر دیوار کعبه آویزان بوده است. وی در سال ۱۳ هجری درگذشت.

(معجم الشعراء الجاهلیین: ۱۵۴)

تاریخ قم، متن، ص: ۴۶۳

شعر

فتغلل لکم ما لا تغلّ لاهلهاقری بالعراق من قفیز و درهم «۱» و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلم مردی را بر عکبر «۲» عامل کردانید، و در وقت فرستادن او را بر ظاهر، بحضور مردم سخن درشت گفت با او، و پنهانی با وی گفت:

«می‌باید که در ستن خراج از اهل این موضع، درازکوش و کاو نفروشی، و نه جامه تابستانی و زمستانی»

و این وصایت بدو، جهت رأفت مسلمانان، و نظر مرحمت درباره ایشان فرمود.

و مثل این که یاد کردیم، عمر بن عبد العزیز «۳» وصیت کرده است بعبد الحمید بن عبد الرحمن «۴»، بوقتی که او را بعراقین روانه می‌کردانید.

و راوی کوید که: جون عبید الله بن سلیمان بن وهب «۵» - که وزیر بود و مشرف -

(۱). دیوان زهیر بن ابی سلمی: ص ۱۰۸.

(۲). ضبط صحیح این نام (عکبرا) می‌باشد، شهری بوده است در ۷۰ کیلومتری شمال بغداد، و در جنوب سامراء کنونی، که بر ساحل شرقی رودخانه دجله قرار داشته. این شهر تا پایان قرن هفتم هجری برقرار بود، لیکن پس از تغییر مسیر رودخانه دجله در سال ۶۴۰ ه به سمت غرب، بتدریج از آبادانی آن کاسته شد، و در مدت کوتاهی از میان برفت. شیخ محمد بن محمد بن النعمان معروف

به شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ) بزرگترین فقیه و متکلم امامی در این شهر دنیا آمد.

(۳). عمر بن عبد العزیز بن مروان بن الحکم اموی، هفتمین خلیفه اموی، که از سال ۹۹ هـ لغایت ۱۰۱ هجری خلیفه بود.

(۴). در تمامی نسخه‌ها این نام (عبد الرحمن بن عبد الحمید) ضبط شده است! و او عبد الحمید ابن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب است، که از طرف عمر بن عبد العزیز به ولایت کوفه منصوب شد، و پس از سال ۱۱۰ هـ در حران درگذشت. نگاه کنید به (سیر اعلام النبلاء: ۵/ ۱۴۹، کتاب الخراج، أبو یوسف قاضی: ص ۸۶).

(۵). ابو القاسم، عبید الله بن سلیمان بن وهب بن سعید، از وزیران و کاتبان مشهور دوره دوم تاریخ قم، متن، ص: ۴۶۴

برسید، در خراج نظر کرد، و طسق «۱» و رسومها و صرفها و تقویمات بأسر «۲» گرفت، بحسب آنج روزکار و وقت اقتضا می‌کرد، و حکم نکرد که ابتدا در جمیع اوقات و ازمنه بر آن دستور باشد. و بشهرهای جبل عقد دستورات بست، و قانون نهاد بر آنج زمان اقتضای آن می‌نمود در تقویم و تقدیر، بسبب زیادتی نرخها، و کمی آن، و راوئی «۳» غلات، و کسادی آن. بناحیت ری فرود آمد، و رئیسان و کدخدایان ری، هر آنج میان او و میان ایشان مقرر شد اتفاق کردند، و متابعت نمودند، تا آنکه که ذکر صرف «۴» درهم بنسبت با دنانیر در میان آمد، و دستپارجه «۵» که با خود داشت یک دینار در در گوشه آن بسته بود، آن دینار برکرفت و بیازار فرستاد تا بقیمت آن دراهم بستند، و ایشانرا بر آن قرار داد، و او را بدان مدح کردند. و علی بن محمد بن الفرات «۶»- که او را بعراق قاضی الکتاب نام نهاده بودند- جون

خلافت عباسی، که در دوره خلافت المعتضد بالله عباسی به وزارت رسید، و در سال ۲۸۸ هـ درگذشت. نگاه کنید به: (تاریخ طبری، حوادث سال ۲۸۴ و ۲۸۸ هجری).

(۱). خراج مقرر بر روی زمین را «طسق» (به فتح طاء و سکون سین) گویند. ابن منظور آن را فارسی معرب دانسته است، گرچه نامی از آن در «المعرب» جوالیقی نیامده است. در لسان العرب آمده است: (الطسق: ما یوضع من الوظیفه علی الجریان من الخراج المقر علی الأرض، فارسی معرب ... و فی «التهذیب»: الطسق شبه الخراج له مقدار معلوم، و لیس بعربی خالص. و الطسق: مکیال معروف).

(۲). بأسر: بطور کامل و تمام.

(۳). کذا در اصل، و احتمالا صحیح آن روئی بوده باشد، چنانکه در نسخه چاپی آمده است، به معنای فراوانی و وفور.

(۴). صرف: بازگرداندن، و یا تبدیل نمودن از حالتی به حالت دیگر و از شیء به شیء دیگر، و نام «صرافی» که حرفه و شغل صرافان پول می‌باشد برگرفته از این ماده است.

(۵). دستارجه: (دستارچه) مصغر دستار یا دستار کوچک، به معنای حوله (لغت‌نامه دهخدا: ماده دستارجه).

(۶). ابو الحسن، علی بن محمد بن الفرات، از وزیران مشهور دوره دوم خلافت عباسی، که در

تاریخ قم، متن، ص: ۴۶۵

او را وزیر ساختند، هر آنج عبید الله بن سلیمان ساخته بود خلاف آن کردند، و آنج نقص آن واجب بود «۱» نقص «۲» کرد، و بازشکافت، و رسوم و سنن با سر گرفت، بحسب اقتضای زمان.

و همچنین علی بن عیسی را جون وزیر کردانیدند، مخالفت عبید الله بن سلیمان و ابی الفرات کرد، و تقریرات و دستورات بحسب زمان و وقت با سر گرفت، چه سنن خراج و دستورات آن، همچون فرآئض شرعی نیستند، تا بقیامت پی روی آن کنند، و از آن بنکردانند، بل که حق حکم قوانین خراج، و حق دستورات آن آنجنان است که در هر روزکار بقدر زیادتی و نقصان ریع «۳» و

ارتفاع بازینند. و اگر نقصان باید کردن نقصان کند، و اگر زیاد باید کردن زیاد کند، بحسب اقتضای زمان و وقت، بسبب تسعیر «۴» و تقویم، و رواج و کساد، چه صدقه «۵» غنم و ابل «۶» و کاو که وظیفه آنست، که در آن چنانچ رسول صلی الله علیه و آله فرض و واجب کرده است، تجاوز نکنند. و از هر نوع آنج واجبست شود بعینه آن بستانند. مع هذا «۷» از آن تجاوز میکنند، و بمی گردانند، و بعوض آن درهم و دینار بمی ستانند، چون صلاح وقت اقتضای روزگار در آن می بینند.

سال ۳۱۲ هجری به قتل رسید، هلال صابی در کتاب «تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء: ص ۸-۲۶۰» احوالات او را به تفصیل آورده است.

(۱). در اصل و دیگر نسخه‌ها (و آنج نقص آن بود واجب بود ...) که ظاهرا فعل «بود» در اینجا زیادی است.

(۲). در نسخه چاپی: نقص.

(۳). در اصل و نسخه چاپی: ریع، که ظاهرا نادرست است، و صحیح آن «ریع» باید باشد که به معنای فزونی و رشد می باشد، چنانکه در مصباح المنیر آمده است: (الریع: الزیاده و النمو).

(۴). تسعیر: برگرفته از ماده «سعر»، به معنای قیمت و بها و ارزش.

(۵). صدقه: زکات.

(۶). غنم: گوسفند. ابل: شتر.

(۷). مع هذا: در عین حال.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۶۶

و أبو الحسن بن محمد بن احمد بن یحیی بن ابي البغل «۱»، چون بیلااد جبل آمد تا دستور بندد، و قوانین نهد، نامه نوشت بعلی بن عیسی - در روزگار وزارت حامد بن عباس «۲» - که عبید «۳» الله بن سلیمان او را در سنه اربع و ثمانین و مائتین «۴» بجبل فرستاده است، و او را فرموده است که ابتدا باصفاهان کند، و دستوری که یحیی بن هرثمه در سنه ستین و مائتین «۵» بسته است باطل گرداند، و دستوری دیگر ظاهر و روشن، بحسب اقتضای زمان و حال و وقت، مجدد و نو گرداند.

و میان او و میان اهل اصفاهان مناظرات بسیار رفت، و اهل اصفاهان از کرانیء ضرائب «۶» و وضائع اموال خراج - چون مساحت کردند و پیمودند - تظلم نمودند، و شکایت کردند از دور امر خراج، و با سر گرفتن آن، و تضعیف «۷» و زیادتی در آن، و عاجز شدن از قیام بدانج بر ایشان لازم و واجب شده از وظیفه خراج، با وجود اجتماع و اتفاق مردم، بر پاکیزگی و زیادتی، و نشو و نمو زمینهای اصفاهان، و بر آنک اراضی اصبهان بر اراضی

؟(۱)

(۲). حامد بن العباس از کارگزاران عالی رتبه دار الخلافه بغداد در دوره خلافت المعتضد بالله عباسی بود، طبری در حوادث سال ۲۷۸ هجری آورده است: (و لإحدى عشرة خلت من هذه السنة (یعنی سال ۲۷۸) ولی حامد بن العباس الخراج و الضیاع بفارس، و کانتا فی ید عمرو ابن الیث الصیفاری، و دفعت کتبه بالولایة الی أخیه احمد بن العباس، و کان حامد مقيما بواسط، لأنه کان یلیها و کور دجلة).

(۳). در اصل: (عبد الله) ضبط شده که خطاست، و صحیح آن (عبید الله) است، و او عبید الله بن سلیمان بن وهب، کاتب المعتضد بالله عباسی (نگاه کنید به: تاریخ طبری، حوادث سال ۲۸۴ هجری).

(۴). سال ۲۸۴ هجری.

(۵). سال ۲۶۰ هجری.

(۶). ضرائب: جمع ضریبه، به معنای مالیات.

(۷). تضعیف: مضاعف و دو برابر کردن.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۶۷

سواد بصره و عراق- که مثل بدیشان میزنند در نشو و نمو، و وفور ریع، و کثرت ارتفاع، و قوّه اسعار «۱»- راجح و فائق و زیاده و افزونند.

چون نامه بعلی بن عیسی رسید، او را از این شغل عفو کرد، و این امر و شغل با خود گرفت، و بر آن تدبیر کرد، و جناح روزگار اقتضای آن می کرد مقرر کردانید و دستور بست.

و چون علی بن عیسی گفته باشد: با وجود آنکه روزگار امن و سلامت بوده، و حمایت و رعایت سلطان در باب رعیت شامل بوده، که پس از حلوان تا جبل مساحت نمی پذیرد، و استقامت ندارد، زیرا که زمینهای آن در کوهها و رودخانهها و دامان کوهها است، و نی «۲» و ذراع بر آن واقع نمی شوند، و بر وجه تقدیر و تخمین نمی توان دانست. و هر آنج بدین مواضع بر سر کوهها رسته میشود، آب از عروق «۳» زمین می کشد، و چون آفتاب بر آن می تابد سوخته می شود، و ریع و ارتفاع آن نقصان می پذیرد.

و چنین گویند که: حسن تحتاخ «۴»- و او مردی شری «۵» بوده است- و ضائع «۶» نهایند او

(۱). اسعار: جمع «سعر» به معنای قیمت و ارزش.

(۲). مصنف چند نوبت هنگام یادکرد پیمودن و مساحت زمینهای خراجی، از کلمه (نی) همراه با (ذراع) یاد کرده است، که ظاهراً مقصود از (نی) وسیله و آلتی بوده است به طول معین که در اندازه گیری مساحت زمین از آن استفاده می شده است.

(۳). عروق: جمع «عرق» به معنای رگ و ریشه.

(۴). در اصل: تختاخ، او حسن تحتاخ طالقانی است، که مصنف تاریخ قم پیشتر در (فصل دوم از باب اول)، ضمن نام کسانی که قم را مساحت کرده و پیمودند از او یاد کرد، و او در سال ۱۸۹ هجری از سوی هارون الرشید برای تعیین مساحت زمینهای قم، و تعیین خراج آن به همراه حمزه اشعری از بغداد به قم آمد.

(۵). شریر: صیغه مبالغه «شر» به معنای انسان شرور.

(۶). و ضائع: جمع «وضیعه» به معنای قرارداد، و در اینجا به معنای مقدار مالیات و خراج قرار داده شده می باشد، مصنف تاریخ قم در تعریف این لفظ در (باب دوم از فصل دوم) می گوید:

تاریخ قم، متن، ص: ۴۶۸

نهاده است، و کز آن ناقص کردانید «۱»، و در نقصان آن با ایشان میل «۲» و حیف «۳» کرد، و بر طسق «۴» زیاده کرد. و غایت و نهایت آن چهار درهم یا پنج درهم بود، او بشش درهم و پنجدانک درهمی برسانید. و این کز خلاف کز وافر «۵» است، که آنرا «کز شاه اصفهائیه» میگویند.

و پس از آن صالح «۶» بن شیرزاد «۷» نهایند والی شد، و حدودهای آن از نواحی آن و نواحی کرج «۸»، در هر دیه بعلت چراگاهها و علف زارها از برآی دوآب خلفا که بشیر «۹» امیر بسته بودند قطع کرد، و باز برید، و آنرا حیازات نام نهاد.

(هفت بار مال را به قم وضع کرده اند، و آن را به اصطلاح اهل دیوان هفت وضیعه می گویند، و هفت طسوق).

(۱). بدین معنی که طول واحد اندازه گیری مساحت زمینهای کشاورزی را، که پیشتر طولانی بود کاهش داد، بدین گونه که اگر

گز اندازه‌گیری مساحت آن برابر ۵ ذراع بود، آن را به ۴ ذراع کاهش داد، که موجب افزایش مساحت زمین و افزایش مالیات و خراج می‌گردید.

(۲). میل: انحراف از روش مستقیم.

(۳). حیف: از ماده «حاف، یحیف، حیفا» به معنای ظلم و جور است.

(۴). طسق: خراج.

(۵). وافره: برگرفته از ماده «وفور» به معنای فراوانی، و در اینجا به معنای گزی که در آن نفع و سود کشاورز و زمیندار مورد توجه بوده، و با آنها در اندازه‌گیری زمین به مسامحت و گشادی رفتار شده است.

(۶). در نسخه اصل این نام بر طبق رسم الخط عربی با حذف الف میانی (صلح) ضبط شده است.

؟(۷)

(۸). مقصود کرج اُبی دلف است که شهری بوده در نزدیکیهای شهر کنونی اراک در قرن دوم و سوم هجری، و آن را اُبو دلف قاسم بن عیسی عجلی بساخت، و حاکم‌نشین بخشهای وسیعی از بلاد جبل بود. (معجم البلدان: کرج).

(۹). ضبط این کلمه در نسخه‌ها متفاوت است، در نسخه اصل (بشیر امر)، و در نسخه (۲) (بشیر امیر)، و در نسخه چاپی: (بشر امیر) آمده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۶۹

و چون او را بر فعل ناپسندیده او عتاب «۱» کردند، او بر نفس خود حلم کرد، بر آنک او را در روز قیامت در آرند، و او را کوبند که:

ای صالح قلم بستان، و بآتش دوزخ در رو که: «قم یا صالح و خذ قلمک وضائع و ادخل النار».

و در آن روز کار که این وضائع، و وظائف و دستورات و قوانین بستند، امن و سلامتی و عدم خوف بود، و برزیکران و اربابانرا بمشاهره «۲» و پایء مزد بدارقه «۳» و قسمتهایی الزام و تکلیف نمی‌کردند. و کفایت در مال در هر ده درهم، پنجدانگ درهمی بود، و نقد خراج از بهاء غله، مرتفع و حاصل می‌شد. و حمایت و رعایت قائم بود، چنانچ بهیچ وجه از وجوه، و بهیچ فردی از افراد مردم، ضرری بنفس و مال نمی‌رسید، و هیچ کس بدیشان تعرضی «۴» نمی‌رسانید، و از این جهت گفته‌اند: «الحمایة ثم الجبایة»، یعنی: اول حمایت می‌باید کردن، پس از آن مال ستدن.

و جعفر بن قاسم کرجی «۵»، دستور ده ساله ماه البصره «۶» بیست، و قانون نهاد، سال اول آن سنه اثنی و ثلثمائه «۷».

(۱). عتاب: سرزنش و نکوهش کردن.

(۲). مشاهره: ماهیانه.

(۳). احتمالاً جمع غیر قیاسی و ناصحیح از کلمه فارسی (بدرقه) باشد، و بدرقه عبارت از مقدار پول و جنسی بوده است، که والیان ظالمانه از اربابان و بزرگان- علاوه بر اصل خراج- به عنوان سر راهی و هزینه دریافت می‌کرده‌اند.

(۴). در نسخه چاپی: تعرضی زیاد.

؟(۵)

(۶). کلمه (ماه) معرّب (ماد) است، شهر نهاوند پس از آن که در جنگ فتح الفتوح در سال ۲۱ هجری فتح گردید، جز و اعمال خراجی شهر بصره قرار گرفت، یعنی عایدات و درآمد خراج این منطقه از آن لشکریان مستقر در پادگان بصره گردید، از این رو اسم «ماه البصره» بر آنجا افتاد، یعنی سرزمین ماد که متعلق به بصره است.

(۷). سال ۳۰۲ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۷۰

و حکایت کنند که: ماسان و دونان و خفروء «۱»، مخصوص کردانید و استثنا کرد، که هر سال ارتفاع و زراعت و محصول آن باز بینند، زیرا که زمین آن بس «۲» تنک بوده، و نشو و نمای آن اندک. زیرا که در دامان کوهها و سر کوهها بوده‌اند.

و محمد بن قاسم کرجی «۳»، سه‌ساله عقد دستور ایغارین [بست]، سال اول آن سنه سبع و تسعین و مائین «۴»، بعد از آنک مردم آن جلائی و وطن کرده بودند و کریخته، از سبب عاجز شدن ایشان از قانون بلد، و بسبب عجز ایشان از آنج بر ایشان لازم شده مره بعد اخری «۵»- از صد هزار دینار با چهل هزار دینار آمده.

پس وزیر علی بن محمد بن قاسم «۶» مردم را الفت داد، و جمع کرد، و استمالت و دلخوشی داد، و از اصل وظیفه ده هزار دینار- جهت کسانی که بحال ایشان اختلال راه یافته بود- وضع کرد و بنهاد، بشرط آنک ایشانرا برین دستور مقّرر دارد، مادام تا سلطان آنرا بیند «۷» و مصلحت بود. ایشان قبول نکردند، و تا آنکاه که ضامن شد، که جون سلطان بعد از گذشتن این سه سال این دستور باطل گرداند، زمینهای که احتمال مساحت نداشته باشد، و غلات او بدو خراج وفا نکند، از ایشان یک خراج بستانند. و برین دستور شصت سال بگذشت، و باطل نکردانید.

(۱). نام این سه روستا در هیچ یک از منابع جغرافیایی نیامده است. لیکن از سیاق عبارت فهمیده می‌شود که احتمالاً از روستاهای نهاوند بوده است.

(۲). در نسخه چاپی: بسی.

(۳).؟

(۴). سال ۲۹۷ هجری.

(۵). چندین بار، دفعات متعدده.

(۶). اشاره‌ای به نام او در منابع نیافتم، و به احتمال قوی او فرزند محمد بن قاسم کرجی است، که به‌مراه برادرش جعفر بن قاسم کرجی از ربع آخر قرن سوم، تا سالهای دهه نخستین قرن چهارم هجری، امارت کرج اُبی دلف را به عهده داشتند.

(۷). در نسخه چاپی: پند.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۷۱

و همچنین: حسن بن محمد بن بدال «۱» در سنه تسعین و مائین «۲»، عقد دستور بست، بعد از آنک سو کند داد بوجوه «۳» و صلحا «۴»، که بتعدیل او راضی‌اند.

و چنین گویند که: میزان خراج که در آن حیف و میل و عدول «۵» نیست، مساحتست، با شرائط و احکام بحسب اقتضای ازمه و اوقات.

اول: می‌باید که در حمایت ایشان تأمل «۶» کنند.

بعد از آن در اصلاح ذراع، و تقویم و تسعیر و تنزیل، بحسب هر زمان و وقتی، و وضع و بنهادن آنج واجب بود وضع کردن آن، و یکسان کردن نی، و بعد از آنک از هر زرعی «۷» و کشت‌زاری، سه قطعه زمین فراگیرند: نیک و بد و میانه، و در دیگر بزنند، و دو دانک از هر یک فراگیرند، و از آنجا حظّ و بهره برزیکر جدا کنند، و آنچ باقی بماند بقیمت وقت تسعیر «۸» کنند، و در خلاصه حاصل تأمل کنند؛ بعد از اخراج «۹» نفقات، و جهت ارباب بحقّ رقبه آن زمین و ملک قسط بیرون کنند، و آنج محتاج می‌شوند در صرف آن در مصالح و مزد امنا و اجرا «۱۰».

- (۱).؟
- (۲). سال ۲۹۰ هجری.
- (۳). وجوه: جمع «وجه» به معنای صورت و چهره، که کنایه از بزرگان شهر است.
- (۴). صلحا: جمع صالح یا نیکان.
- (۵). عدول: بازگشت از حکم و قرار نخستین.
- (۶). تأمل: از ماده «أمل» به معنای مراقبت و مواظبت، و یا طلب آنها می‌باشد.
- (۷). در أصل و نسخه چاپی: ذرعی، که خطاست، و صحیح آن زرع می‌باشد به معنای کشت.
- (۸). تسعیر: برگرفته از ماده (سعر) به معنای قیمت و بها.
- (۹). در أصل: خراج.
- (۱۰). امنا: جمع أمين، کسانی بودند که بر انجام صحیح جمع‌آوری خراج زمینهای خراجی نظارت می‌کردند، و مزد آنها از عین اموال خراج پرداخت می‌شد، اجرا: ظاهراً جمع غیر قیاسی و ناصحیح کارگران اجرت‌گیر روی زمین می‌باشد.
- تاریخ قم، متن، ص: ۴۷۲
- عبید الله «۱» بن سلیمان در آن وقت که بجبل آمد، بامر و اجازت معتضد «۲»، و دستوری نیکو بیست بحسب اقتضای آن زمان. و قاعده مستحسن «۳» بنهاد، و بفکر و تدبیر خود و سائر وزرا از پس او، مثل: علی بن محمد بن الفرات، و علی بن عیسی، و غیر ایشان، در آن بذو اقتدا کردند.
- و چون صاحب ضیعت را مضطر کردند تا تسلیم ضیعت کند، یا او بر سبیل تبرع آنرا تسلیم کردند، بحق رقبه مستحق آن شود، که در آنج سلطان را در آن خراج نبود معارض او نشوند، و او آزاد بود، از مثل بهای کاو، و مثل مراعی «۴» و سکنی و اجور امنا، و غیر آن که خارج‌اند از کتاب وضائع.
- و علی بن عیسی حکم کرد از برآی اهل ایغارین - در روز کار والی شدن ابی الحسین احمد بن سعد «۵» به ایغارین - از برای آنکسی که ضیعه خود تسلیم کردند، و برضای او بستاند، که از غله آن ضیعه قوت او بذو دهند، و در اموال بأجمعها بر آن بکشایند، یعنی هر آنج بمساحت بر صاحب ضیعه لازم شود، ازو مطالبت نمایند، و متعرض او نشوند، و او را زحمت ندهند.
- تا بدینجا حکایت نهادندی بود.
- و جعفر بن یحییء برمکی «۶» کوید، که:

- (۱). در أصل: عبد الله.
- (۲). مقصود أبو العباس، احمد بن طلحه، مشهور به المعتضد بالله عباسی، چهاردهمین خلیفه عباسی از تاریخ ۲۷۹ - ۲۸۹ هجری.
- (۳). نیکو.
- (۴). مراعی: جمع «مرعی» به معنای چراگاه.
- (۵).؟
- (۶). أبو الفضل جعفر ابن أبو علی یحیی بن خالد بن برمک، جعفر و پدر و نیای او خالد هر سه از تاریخ قم، متن، ص: ۴۷۳
- «خراج ستون ملک است، و بهرام جور ملک پنج سال از رعیت خود خراج برداشت، تا غایت بسبب مشغول شدن ایشان بلهو و لعب و

شادی، عمارات بخرابی مبدل شدند.

پس بهرام ایشانرا الزام و تکلیف کرد بخراج بآثر و معمور، تا بآثر را بدان سبب معمور گردانیدند، و ارتفاع آن بر ارتفاع آبادان زیاده کشت.»

و حکایت کرده است ابو بکر محمد بن یحیی صولی در کتاب «کتاب» (۱)، از اهل علم، که:

«وظیفه در ستدن خراج آنست که: کسی را نزنند، و علف (۲) و شدت نمایند، و بعوض دنانیر و دراهم، اقمشه و امتعه و جامه و اسباب و آلات بستانند.

و روایت کرده‌اند، که:

امیر المؤمنین علی علیه السلام چون خراج و جزیه ستدی، از اهل سوزن سوزن، و از اهل ریسمان ریسمان، و از اهل صنعتی آنج ایشانرا در دست بودی بستدی، و خمر و خوک- و هر آنج در شرع حرام است- نستدی، و بسبب خراج، کاو [و] درازکوش ایشان نفروختی.

مشهورترین وزیران و صاحب منصبان خلافت بنی عباس، از دوره ابو جعفر منصور تا هارون الرشید بودند، هر سه تن به علم و فضل و سیاست و درایت شهره بودند، لیکن در میان تمامی خاندان برمک، جعفر سرآمد آنان بود، و در دوره خلافت هارون به اوج عظمت خود رسید، و قدرت و مکتت او با خلیفه برابری بلکه فزونی داشت، لیکن عاقبت جعفر و فرزندان و پدر و برادر او در سال ۱۸۷ هجری به دستور هارون الرشید به زندان افکنده شده و به قتل رسیدند. (سیر اعلام النبلاء: ۵۹ / ۹)

(۱). مراد از کتاب همانا (أدب الکتاب) است، لیکن این حکایت و روایت پس از آن در کتاب (ادب الکتاب) مطبوع نیامده است.

(۲). علف: خشونت و تندی.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۷۴

و در حدیث سوده بنت عماره «۱» آمده است «۲»، که:

با معاویه بن ابی سفیان وصف امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌گفت:

«گفت: روزی من بحضرت او در آمدم، و شکایت کردم بسبب مردی که او را والی صدقه و مال زکوة ما گردانیده بود.

گفت با او که: میان او و میان ما نیست، الا همچو میان لاغر و فربه، یعنی آنج کزیده و فربه است می‌ستاند، و آن دیگر می‌گذارد.

چون من بحضرت او رسیدم، او در نماز استاده بود، چون از نماز فارغ شد از روئی حفاوت «۳» و رأفت و شفقت مرا گفت: ألك

«۴» حاجه، ای «۵» ترا حاجتتست؟

من این «۶» قصه و خبر با وی باز راندم.

امیر بگریست، و گفت: «اللهم انی لم آمرهم بترك حقك، و لا بظلم خلقك».

خداوندا! من ایشانرا نفرمودم که حق ترا ترك کنند، یا خلق ترا ظلم کنند.

بعد از «۷» آن از جیب خود پاره پوست همچو پوست انبان بیرون آورد، و بر آنجا نوشت:

(۱). در اصل و دیگر نسخه‌ها ضبط این نام سوره بنت عمار آمده است که خطاست. او سوده بنت عماره بن الأشر الهمدانیه، از

زنان شاعر و سخنران و ادیب صدر اسلام می‌باشد، که در جنگ صفین شرکت نمود، و اشعار حماسی او در نکوهش معاویه و بنی

امیه و تشویق سربازان به جنگ با لشکریان شام مشهور است، سخنان او در مجلس معاویه به دفاع از امیر المؤمنین علیه السلام را

مورخین آورده‌اند. (نگاه کنید به: اعیان الشیعه: ۳۲۴ / ۷، اعلام النساء: ۲۷۰ / ۲).

(۲). این واقعه را علامه مجلسی در بحار الانوار: ۱۱۹ / ۴۱ به نقل از کتاب کشف الغمّه اربلی: ۱ / ۱۷۳ نقل کرده است.

(۳). حقاوت: احترام و خوشامد گوئی.

(۴). در اصل و نسخه چاپی: الک.

(۵). ای: یعنی، و در نسخه چاپی: آیا.

(۶). در نسخه چاپی: آن.

(۷). در نسخه چاپی: بعد آن.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۷۵

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قَدْ جَاءَ تَكْمٌ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ.

اذا قرأت کتابی هذا، فاحفظ ما فی یدک، یرد علیک من یقبضه منک» (۱).

یعنی: چون کتاب «۲» من بخوانی، آنج در دست تو است محکم نگاه دار، تا چون دیگری بتو آید از دست تو بستاند.

بعد از آن سوده دختر عمارة «۳» گفت:

بحقّ خدای، که امیر المؤمنین علی علیه السّلم آن پوست را مهر نکرد، و سر آن نجسبانی، و بمجّرد آنک من این سخن گفتم، و آن دو لفظ را بر آن پوست بنویسند، او را از عمل معزول گردانید.

و همچنین صولی در کتاب «کتاب» آورده است، که:

«جون سهل بن حنیف «۴» با مال مساحت سواد با پیش عمر بن الخطاب آمد، عمر او

(۱). در «بحار الانوار: ۱۱۹ / ۴۱» این گونه آمده است: (... وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. فاذا قرأت کتابی هذا، فاحفظ بما فی یدک من عملنا حتی یقدم علیک من یقبضه منک، و السلام).

(۲). کتاب: نامه.

(۳). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: سوره دختر عمار.

(۴). پیشتر مصنّف تاریخ قم به نقل از شعبی روایت کرد که سواد عراق را عثمان بن حنیف برادر سهل بن حنیف مساحت کرد. و سهل بن حنیف، أبو ثابت انصاری اوسی عوفی است، که از صحابه نیکوکار و خوشنام می‌باشد، و در جنگ بدر و دیگر غزوات شرکت داشت، و از امیران لشکر امیر المؤمنین علیه السلام بشمار می‌رفت، و در هنگام ورود ناکشین (عائشه و طلحه و زبیر) به بصره و وقوع جنگ جمل او والی بصره بود، و به مخالفت با آنان برخاست، که حوادث آن واقعه در کتابهای تاریخ به تفصیل آمده است. وی در سال ۳۸ هجری در کوفه درگذشت، و امیر المؤمنین بر جنازه او نماز گزارد. (سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۳۲۵).

تاریخ قم، متن، ص: ۴۷۶

را گفت، کمان می‌برم که تو زیاده بر آنج زمین طاقت دارد وضع کرده و بنهاد، سهل گفت که: من بر زمین ننهادم مالی، الا که آنرا طاقت بیشتر از آن بوده.

و أبو علیّ کاتب «۱» در «کتاب همدان» در حدیثی طویل یاد کرده است، که:

جون رشید بهمدان می‌گذشت، چون بر پشته آمد که بر ضیعت‌های همدان، و مواضع آن مشرف بود، هیچ عمارتی ظاهر ندید، و هیچ کسی که بعمارت و زراعت مشغول باشد. آنرا بدو ناپسندیده یافت، و از خرابی آن پرسید؟

او را گفتند که: خرابی این در ایام عامل شدن، و پیش از او و پس از او بوده.

رشید گفت: مردی از اهل این کوره را پیش من حاضر کردانید.

قاسم بن حکم عربی «۲» را بحضرت او آوردند، و این قاسم بهمدان متولیء شغل قضا بود.

رشید گفت که: از چه سبب این شهر شما خراب شده است، و خراب کننده آن که بوده است؟

قاسم گفت: عاملان شرّیر این شهر را خراب کردانیدند، بسبب زیادتی مال و خراج.

رشید گفت: از جمله مال که بر اهل این شهر که تعیین شده است که بدهند- و آن شش هزار هزار درهم است- هزار [هزار] درهم بذیشان بخشیدم.

قاسم گفت: بذین قدر حال ایشان بصلاح مبدّل نمی آید.

رشید گفت: دو هزار هزار درهم بخشیدم، و وضع کردم.

قاسم گفت: بذین قدر هم حال ایشان بصلاح مبدّل نمیشود.

رشید گفت: که سه هزار هزار درهم کم کردم.

(۱). أبو علی، عبد الرحمن بن عیسی بن حمّاد همدانی، معروف به کاتب بکر، که بیشتر شرح حال او گذشت.

(۲). نام او در فهرست «کتاب اخبار القضاة» محمد بن خلف بن حیان و کیع: ۴۸/۳ آمده است، ولی در متن کتاب آن را نیافتم.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۷۷

قاسم گفت: ممکن که این قدر مال که از ایشان کم فرمودی، ایشان بیای بایستند، و رمقی در ایشان آید، بشرط آنکه امیر المؤمنین یکی را اختیار کند، تا این مال بقسط و نصیب و سویت و عدالت قسمت کند، تا قویان بر ضعیفان ستم نکنند، و این مال که امیر المؤمنین بخشیده است، از برآیء خود اختیار نکنند، و مملکت همچنان خراب بماند.

پس رشید حسن بن تحتاح را اختیار کرد، و او را سو کند داد بر آنک طلب عدل و انصاف کند، و حقّ را اظهار نماید، و ظلم و جور و حیف و میل روا ندارد، و حسن از رشید قبول نمود.

پس حسن فرمود، تا اهل شهر جریبهایء زمین عمارت ایشان نسخه کنند، و بعرض رسانند.

اهل شهر با خود گفتند که صلاح آنست، که ما از جریبها ضیعتها، بعضی به پیش حسن رفع کنیم.

پس فکر و اندیشه کردند، و بقسط مال وظیفه جریبهایء زمینهایء خود بعرض رسانیدند، پس بهر جریبی از کندم و جو هفت درهم و دو دانک درمی تعیین کرد.

و پس از رشید، مأمون یک درهم دیگر کم کردانید.

پس چون این قسمت وضعه شد، هیچ ضیعه از ضیعتها نماند که صلاحیت مساحت پذیرفت.

پس بضرورت، وزراء و عمّال بعد از آن در باب امر خراج، از مساحتها با ضمانات و مقاطعات عدول کردند.

راوی گوید که: اهل همدان و دینور، با بعضی از خلفا بسبب کرانیء خراج خویش تظلم کردند، و شکایت نمودند، [که] ایشان [را] مخیر کردانند.

اهل همدان درخواه و التماس کردند، که از بقایا جهت ایشان هزار هزار درهم بیندازند. پس آن قوم که بر ایشان مال سال گذشته مانده بود، بدان بهرمند شدند، و دیگران از آن محروم گشتند.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۷۸

و اهل دینور اختیار کردند که از وضعیتهایء ایشان بعضی تخفیف کنند، پس چنان کردند، و نفع و فائده آن بهمه مردم برسید، و از پس ایشان بفرزندان ایشان.

و شرط کردند که عمّال، هر یک سال ارتفاع هر ضیعه که اهل آن حاصل کنند، و بدست آرند، باز ببینند، و چون واقف شوند، و بر آن چیز که در دست ایشان بگذارند، تا دیه را بدان باصلاح آرند، و هر سال مثل آن ازیشان طلب دارند و بستانند. راوی گوید که: آفت همدان از بسیاری برفست، و اندکی آن.

اما بسیاری برف: کشت را قطع می‌کردند، و زراعت را بازپس می‌اندازد.

و اما اندکی برف: سبب اندکی آب می‌شود، و بسبب آن کروم «۱» در غله می‌افتد، و چشمها خوشیده می‌کردند، و کشت از بی‌آبی «۲» نقصان «۳» می‌پذیرد.

راوی گوید که: ضیعت محصل «۴» بدینور در دست عامل بود یکسال، تا بر ارتفاع آن واقف شد، پس آن ضیعت را بدان قدر ارتفاع بصاحبش داد.

و بهمدان از ضیعت محصل، هیچ «۵» چیز بدو نمیدادند، الا در ایام احمد بن محمد منصور بن بسام «۶».

و آورده‌اند که: عجز «۷» هر رستاقی از رستاق همدان، دیگر باره بر سائر ارباب خراج قسمت می‌کردند، چنانچه بهر هزار درهم ده درهم برسید، و بعد از آن به بیست درهم، تا بسی درهم.

(۱). کروم: جمع عربی غیر قیاسی و نادرست کلمه فارسی «کرم».

(۲). در نسخه چاپی: از پی آن.

(۳). کمبود و کاهش.

(۴). محصل: اسم مفعول حاصل به معنای بدست‌آمده و تولیدشده، و «ضیعت محصل» یعنی زمینهای کشاورزی که از آن محصول بدست می‌آید.

(۵). در نسخه اصل: پنج.

(۶).؟

(۷). عجز: کاهش و ناتوانی.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۷۹

و همچنین گوید که: مصارفه «۱» هر هزار دیناری، بیست و سه درهم بود، پس با بیست و دو درهم و نیم آمد، پس با شازده درهم و چهار دانگ درهم، بعد از آن با هفده درهم و چهار دانگ درهمی. بعد از آن عبید الله بن سلیمان «۲» پانزده درهم رد کرد، پس از آن بر چهار درهم و ربع درهمی قرار دادند، پس از آن اهل خراج ثمن «۳» درهمی از برآیء جهبذ بگذاشتند، پس با چهارده درهم و ثمن درهمی دستور و قانون کشت.

(۱). مصارفه: صرافی و تبدیل پول.

(۲). عبید الله بن سلیمان بن وهب، از امیران دوره المعتضد بالله عباسی بود، که مأمور رسیدگی و نظر در خراج و تقویم آن در نواحی و شهرهای جبل گردید. و مصنف تاریخ قم پیشتر چندین بار از او یاد کرده است.

(۳). ثمن: یک هشتم.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۸۰

بسم الله الرحمن الرحيم

باب سوّم «در ذکر طالبیه، یعنی اولاد و اعیان ابی طالب «۱» که بقم آمده‌اند، و منزل ساخته و وطن گرفته. و ذکر بعضی از

فضیلت‌های مرویه درباره ایشان، بعد از ابتدا و افتتاح بذکر ولادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، و فاطمه دختر رسول خدای، و ائمه علیهم السلام، و عدد فرزندان، و مدت عمر، و وقت وفات ایشان»

اشاره

و این باب مشتمل است بر دو فصل:

(۱). أبو طالب، بن عبد المطلب، بن هاشم، بن عبد مناف، بن قصی، بن کلاب، بن مره، بن کعب، ابن لؤی، بن غالب، بن فهر، بن مالک، بن النظر، بن کنانه، پدر گرامی امیر المؤمنین علیه السلام بزرگ بنی هاشم و مکه بود، عمری نسابه در کتاب (المجدی فی انساب الطالبیین: ص ۷) می‌گوید: نام ابو طالب، عبد مناف است، و شش فرزند داشته است، چهار پسر به نامهای: طالب، و عقیل، و جعفر، و علی علیه السلام. دو دختر به نامهای فاخته (یا فاخته بنابر مشهور) مکنتی به ام هانی، و جمانه، و فاصله میان هر یک از فرزندان ده سال بوده است. که بزرگترین آنان طالب و کوچکترین علی علیه السلام بود، و مادر تمامی آنها فاطمه بنت اسد بن هاشم علیها السلام بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را مادر می‌خواند، و در مدینه در گذشت. نسب‌شناسان فرزندان این چهار بزرگوار را طالبیین می‌نامند.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۸۱

فصل اول «در ذکر موضع ولادت امیر المؤمنین علی، و فاطمه دختر رسول خدا، علیهم السلام، و عدد اولاد، و مدت عمر، و وقت وفات ایشان»

«ولادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام»

نام ابی طالب «۱»، عبد مناف بن عبد المطلب است.

امیر المؤمنین علی علیه السلام بکعبه «۲» در وجود آمده است، روز پنج شنبه، هشت روز از ماه ربیع الاول گذشته «۳»، بعد از سال فیل بسی سال، و بروایتی بیست و هشت سال.

(۱). برخی از نسب‌شناسان، أبو طالب را کنیه، و عبد مناف را اسم پدر امیر المؤمنین علیه السلام دانسته‌اند، و گروهی دیگر نام و کنیه را یکی دانسته‌اند. (المجدی: ص ۷)

(۲). بدنیا آمدن علی بن ابی طالب علیه السلام درون کعبه از وقایع متواتر تاریخی است، که در منابع فراوانی بدان اشاره رفته است، بدین معنی که تعداد فراوانی از مورخین و تبارشناسان ولادت آن حضرت را در کعبه دانسته‌اند، که پیش از او و پس از او کسی در کعبه زاده نشده است؛ از آن جمله حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵ ه) است که در کتاب «المستدرک: ج ۳ ص ۴۸۳» می‌گوید: (و قد تواترت الأخبار أن فاطمه بنت أسد ولدت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فی جوف الکعبه). و در این باره در منابع و تک نگاریها سخن بسیار شده است، از آن جمله کتاب (علی ولید الکعبه) نوشته علامه شیخ محمد علی اردوباری، متوفای ۱۳۸۰ قمری است که با استفاده از دهها منبع تاریخی و حدیثی و رجالی به تحقیق در این موضوع پرداخته است.

(۳). مشهور نزد مورخین آن است که حضرت در روز (شب) جمعه، سیزده روز از ماه رجب گذشته بدنیا آمد، برخی از منابع که به این تاریخ اشاره دارند، عبارتند از: شریف رضی در «خصائص الائمة» و شیخ طوسی در «التهذیب» شیخ مفید در «الارشاد» علامه مجلسی در «جلاء

تاریخ قم، متن، ص: ۴۸۲

و امیر المؤمنین علی، اول هاشمی است که میان دو هاشمی مولود کشته است، فرزند هاشم است بدو اعتبار: یکی از طرف پدر، و یکی از طرف مادر.

و مادر او فاطمه «۱» بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است.

و امیر بنه سالکی به پیغمبر ما، محمد مصطفی بکروید و ایمان آورد، و بروایتی بده سالکی. و شب آدینه نوزده شب از ماه رمضان گذشته، عبد الرحمن «۲» ملعون او را در کوفه ضربت زد، و روز یکشنبه نه روز از ماه رمضان مانده، و چهل سال از هجرت رسول گذشته، از دار دنیا بدار عقبی رحلت کرد، و روح شریفش بدرجات جنات عدن طیران «۳» کرد. و عمر امام شصت و سه سال، و مدت امامت او سی سال. و مدت خلافت او چهار سال و نه ماه.

«ذکر فرزندان او»

از ترائب «۴» و بطن «۵» فاطمه زهرا:

العیون و علامه حلّی در «کشف الحق»، کنجی شافعی در «کفایة الطالب»، عبد العزیز دهلوی در «ازالۀ الخفاء» و جز اینها.

(۱). عمری نسّابه در کتاب «المجدی: ص ۱۱» می گوید: (فاطمه بنت اسد بن هاشم هاجرت علیها السلام و قبرها بالمدينة، و کان یسمیها النبی صلی الله علیه و آله و سلم امی، و لها أحادیث فی علو المنزلة شهیره کثیره، و هی اول هاشمیة ولدت هاشمیا).

(۲). عبد الرحمن بن ملجم مرادی.

(۳). طیران: پرواز.

(۴). ترائب: جمع «تریبه»، دنده‌های سینه، که در قرآن نیز در آیه (يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ) بدان اشاره شده است.

(۵). بطن: شکم.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۸۳

امام حسن، و امام حسین، و محسن سقط «۱»، و زینب «۲»، و امّ کلثوم «۳» کبری.

از ترائب و بطن خوله، دختر ایاس بن جعفر بن قیس بن مسلمه «۴» بن عبد الله بن یربوع بن ثعلبه «۵» بن الدؤل بن حنیفه بن لجیم بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن اقصی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیع بن نزار «۶» رحمه الله علیهم: محمّد الاکبر «۷».

از ترائب و بطن صهباء:

عمر، و رقیة الکبری، و این دو بیک شکم آمده‌اند.

(۱). موضوع وجود فرزندی از علی و فاطمه علیهما السلام به نام محسن، که پیش از تولد، بر اثر حادثه هجوم مخالفین به خانه حضرت، و ضربه وارده به حضرت زهرا علیها السلام سقط گردید، در منابع بسیاری - اعم از سنی و شیعه - آمده است، و همگی بدون هیچ گونه تردیدی وجود او را ذکر کرده‌اند، برای نمونه نگاه کنید به: کافی: ۱۸ / ۶، خصال: ۶۳۴، تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۱۳، مناقب ابن شهر آشوب: ۳ / ۳۵۸، تاریخ طبری: ۵ / ۱۵۳، الکامل فی التاریخ: ۳ / ۳۹۷، انساب الأشراف: ۲ / ۱۸۹، الإصابه: ۳ / ۴۷۱، لسان المیزان: ۱ / ۲۶۸، میزان الاعتدال: ۱ / ۱۳۹، قاموس المحيط: ۲ / ۵۵.

(۲). در نسخه اصل در بالای کلمه «زینب» با قلم نازک و بخط کاتب کلمه «کبری» نوشته شده.

- (۳). شیخ مفید در «الارشاد: ج ۱ / ص ۳۵۴» نام این دختر را (زینب الصغری المکتبیه ام کلثوم) آورده است، و عمری نسابه در «المجدی: ص ۱۱» نام او را رقیه دانسته.
- (۴). ضبط این نام در کتاب «المعقبین من ولد الامام امیر المؤمنین علیه السلام: ص ۵۸» نوشته نسابه عقیقی (متوفای سال ۲۷۷ هـ) «مسعله» می‌باشد.
- (۵). در اصل: یرتوع بن تعلبه که خطاست.
- (۶). در نسخه چاپی: بزار، که خطاست.
- (۷). در اصل: محمد بن الأكبر آمده است که خطاست. و محمد الأكبر، مشهور به محمد بن الحنفیه می‌باشد، زیرا مادر او از بنی حنیفه بود. او در سن ۶۵ سالگی در طائف درگذشت، پیروان مذهب کیسانی او را امام خود می‌دانستند.
- تاریخ قم، متن، ص: ۴۸۴
- و بعضی دیگر گویند، که: ماذر ایشان ام حبیب بنت «۱» ربیع بن لجم بن عبد بن علقمه بن حرث بن عتبه بن سعد بن حشیم بن بکر بن حبیب بن تغلبه بن وائل بوده است.
- و این توأمین «۲» آخرین فرزندان امام علیه السلام بوده‌اند.
- و از ترائب و بطن ام منذر «۳»، دختر حزام بن خالد بن ربیع بن ولید:
- عباس اکبر «۴»، و عثمان، و جعفر، و عبد الله «۵».
- و این هر چهار را بکر بلا شهید کردند. و عباس را آن روز سی و چهار سال بوده است، و او را «ولد السقاه» «۶» نام نهاده بودند، و کنیت بأباقره «۷» کرده، بسبب آنکه مشک آب در کردن انداخت و برفت، که جهت امام حسین [بن] علی علیهما السلام آب آرد، آن ملاعین

(۱). در اصل: بن.

(۲). توأمین: همزاد، دوقلو.

- (۳). عمری نسابه در «المجدی: ص ۱۲» این دو فرزند را از (بنی النهشلیه) دانسته، و شیخ مفید در «الارشاد: ج ۱ / ص ۳۵۴» می‌گوید: (و محمد الأصغر المکتبی ابا بکر و عبید الله، الشهدان مع أخیهما الحسین علیه السلام بالطف، أمهما لیلی بنت مسعود الدارمیه).
- (۴). او أبو الفضل عباس، جنگاور و پرچمدار امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا، و به «قمر العشیره» و «قمر بنی هاشم» نیز شهرت دارد، همسر او لبابه دختر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بود، تن او در آرامگاه باشکوهی در کربلا آرمیده، و سر مطهر او در مقبره باب الصغیر دمشق به‌مراه تعداد دیگری از سرهای شهدای کربلا مدفون است.
- (۵). عمری نسابه در «المجدی فی الأنساب: ص ۱۵» می‌گوید: (و عثمان بن علی علیه السلام یکنی ابا عمر، و قتل و هو ابن احدی و عشرين سنه، و جعفر أبو عبد الله قتل و هو ابن تسع و عشرين سنه، و عبد الله أبو محمد الأكبر قتل و هو ابن خمس و عشرين سنه، و دمه فی بنی دارم، ام الأربعة أم البنین بنت حزام الکلابیة، قتلوا جمیعا بالطف، رضی الله عنهم).
- (۶). احتمالا صحیح این لقب «السقاه» باشد، چنانکه در منابع بدان اشاره شده است نه «ولد السقاه» زیرا خود او سقا بود.
- (۷). قره: مشک آب را گویند، و «أباقره» یعنی مشک‌دار.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۸۵

مخاذیل «۱» او را شهید کردند.

و عثمانرا بیست و یکسال بود، و جعفر را نوزده «۲» سال، و عبد الله را بیست و پنج سال.

و از ترائب و بطن لیلی، دختر مسعود بن خالد بن مالک بن ربیع بن سلمی بن حمد بن دارم: ابو بکر «۳»، و عبد الله. ابو بکر را بکربلا شهید کردند «۴»، و او را عقب نبود. و عبد الله را در جنک مختار بن ابی عبید ثقفی با مصعب بن زبیر، بنزدیک کوفه شهید کردند «۵»، رحمهم الله. و از ترائب و بطن اسما ابنه «۶» عمیس الخنعمیه «۷»:

(۱). ملاعین: جمع ملعون. مخاذیل: جمع مخذول، به معنای پست و فرومایه.

(۲). در «المجدی فی الأنساب: ص ۱۵» عمر او بیست و نه سال ضبط شده است.

(۳). عمری نسابه در «المجدی: ص ۱۲» این دو فرزند را از (بنی النهشلیه) دانسته، و شیخ مفید در «الارشاد: ج ۱ / ص ۳۵۴» می گوید:

(و محمد الأصغر المکتی ابا بکر، و عبید الله الشهیدان مع أخیهما الحسین علیه السلام بالطف، امهما لیلی بنت مسعود الدارمیه).

(۴). در کتابهای مقتل آمده است: (و خرج ابو بکر بن امیر المؤمنین، و اسمه محمد، قتله زحر بن بدر النخعی). مقتل خوارزمی: ج

۲ / ص ۲۸، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴ / ص ۱۰۷.

(۵). در «المجدی فی الأنساب: ص ۱۶» آمده است: (و وجدت فی بعض الكتب أن عمر شهد حرب المصعب بن الزبیر، و كان من

أصحابه، و أنه قتل و قبره بمسکن، و هذه رواية باطلة بعيدة عن الصواب...).

(۶). ابنه: دختر.

(۷). اسماء بنت عمیس بن معبد بن الحارث الخنعمیه، امّ عبد الله، از نخستین زنان مسلمان که در مکه اسلام آورد، و به همراه نخستین

شوهر خود جعفر بن ابی طالب علیهما السلام به حبشه هجرت نمود، و پس از شهادت جعفر طیار در جنگ مؤته به همسری ابو بکر

در آمد، و از او فرزندی به نام محمد بن ابی بکر در سال حجّه الوداع دنیا آورد، و پس از مرگ او به همسری امیر المؤمنین در آمد،

و محمد در خانه حضرت پرورش یافت، اسماء از زنان نیکوکار و باوفا

تاریخ قم، متن، ص: ۴۸۶

یحیی، و در حال خردی پیشتر از پدر وفات یافت.

و او را سه برادر مازری بوده‌اند: عبد الله، و محمد، و عون، پسران جعفر بن ابی طالب - و محمد بن ابی بکر.

و از ترائب و بطن امّ سعید، بنت عروه بن مسعود بن معتب «۱»:

امّ الحسن، و رمله.

و ایشانرا برادران مازری بوده‌اند: یزید بن عتبه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه.

دیگر از فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام:

زینب صغری، امّ کلثوم «۲» صغری، و رقیه صغری، و امّ هانی، و امّ کرام «۳»، و امّ جعفر - و او را جمانه خوانده‌اند - و امّ سلمه، و

میمونه، و خدیجه «۴»، و فاطمه، و امامه؛ و مادر ایشانرا ذکر نکرده‌اند «۵».

و از دوستان اهل بیت علیهم السلام بود، و با فرزندان حضرت زهرا علیها السلام با مهربانی رفتار می نمود، او تا سالها پس از

شهادت امیر المؤمنین زندگی کرد. (سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۲۸۲).

(۱). عمری در «المجدی فی الأنساب: ص ۱۲» برای امّ سعید سه فرزند به نامهای (محمد الأصغر، امّ الحسن، و رمله بنت الثقفیه)

می شمارد، اما شیخ مفید در «الارشاد: ج ۱ / ص ۳۴۵» می گوید: (و امّ الحسن و رمله، امهما امّ سعید بنت عروه بن مسعود الثقفیه).

(۲). عمری نسابه در «المجدی فی الأنساب: ص ۱۲» می گوید: (و امّ کلثوم، هی نفیسه).

(۳). عمری نسابه و شیخ مفید نام این بانو را «امّ الکرام» ضبط کرده‌اند. المجدی: ص ۱۲، الارشاد:

ج ۱/ ص ۳۵۴.

(۴). در برابر دروازه اصلی ورودی مسجد جامع کوفه، که به (باب الفیل) شهرت دارد، و در سمت شمال غربی مسجد می‌باشد، بقعه‌ای قرار دارد که به خدیجه بنت امیر المومنین علیه السلام نسبت داده می‌شود.

(۵). شیخ مفید در «الارشاد: ج ۱/ ص ۳۵۵» می‌گوید (لأمهات شتی)، یعنی این فرزندان از آن مادران متعدد بوده‌اند.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۸۷

و زینب کبری در عقد نکاح عبد الله بن جعفر بن اَبی طالب «۱» بوده است، و عبد الله ازو پنج فرزند آورده:

علی، و جعفر، و عون اکبر، و عیاص «۲»، و امّ کلثوم.

و عمر خطّاب امّ کلثوم را بخواست «۳»، و درین خلاف کرده‌اند، زیرا که امّ کلثوم بس

(۱). عبد الله فرزند جعفر بن اَبی طالب، برادرزاده امیر المؤمنین علیهما السلام، در حبشه هنگام هجرت پدر و مادرش اسماء بنت عمیس بدنیآ آمد، و در هفت سالگی اسلام آورد، پس از شهادت پدرش در مؤتة پیامبر صلی الله علیه و اله کفالت او را به عهده گرفت، و در دامان پیامبر پرورش یافت، از او به بزرگی و جلالت و سخاوت و کرم یاد شده است، در جنگ صفین فرماندهی بخشی از لشکریان را به عهده داشت، و در هنگام واقعه کربلا به علت بیماری از افتخار شرکت در آن محروم ماند، لیکن فرزندان خود را روانه نمود، تا در رکاب امام حسین علیه السلام شهید شدند. او در سال ۸۰ یا ۸۴ یا ۸۵ یا ۹۰ هجری درگذشت.

(۲). در نسخه چاپی: عیاض و در دیگر نسخه‌ها «عیاص»، احتمالاً این نام تصحیف «عباس» باشد و نسخه‌نگاران به علت تشابه میان شکل دو نام عباس را عیاص ضبط کرده، علاوه بر آن که چنین نامی در میان نام علویان نامأنوس است، و عمری نسابه در «المجدی: ص ۱۹» می‌گوید: (زینب الکبری خرجت الی عبد الله بن جعفر بن اَبی طالب علیه السلام، فأولدها علیا و عوناً و عباساً و غیرهم).

(۳). موضوع ازدواج عمر بن الخطاب با امّ کلثوم، از مواردی است که از دیرباز مورد بحث بوده است، و روایات تاریخی درباره آن گوناگون است، آن دسته از روایات که وقوع و تحقق آن را ثابت می‌کند، غالباً روایات مرسل و ضعیف و متناقض و غیر قابل قبول است، و دسته دیگری از روایات می‌گوید (هو اول فرج غضب فی الاسلام). عمری نسابه در «الأنساب: ص ۱۷» می‌گوید: (خرجت امّ کلثوم بنت علی من فاطمه، و اسمها رقیة الی عمر بن الخطاب، فأولدها زیدا، و مات هو و امه فی یوم واحد. و کان الشریف الزاهد النقیب الإخباری بیغداد أبو محمد الحسن بن أحمد بن القاسم بن محمد العوید العلوی المحمدی رحمه الله یروی أنّ الذی تزوجها عمر شیطانة، و آخرون من أهلنا یزعمون أنّه لم یدخل بها، و آخرون یقولون: هو اول فرج غضب فی الاسلام. و المعول علیه من هذه الروایات ما رأیناه آنفا

تاریخ قم، متن، ص: ۴۸۸

خرد بوده است که وفات یافته است.

و فضل بن شاذان نيسابوری «۱» آورده است که:

«عمر امّ کلثوم دختر جرجول خزاعی را خواسته بود، مردم غلط می‌کنند بامّ کلثوم کبری، دختر امیر المؤمنین علی» «۲».

و رقیه «۳» در عقد نکاح مسلم بن عقیل بوده است، و مسلم ازو سه فرزند آورده:

عبد الله الشهید بکربلا، و علی، و عبد الله.

و زینب صغری «۴»، در عقد نکاح محمّد [بن] عقیل بوده است، محمد بن عقیل ازو عبد الله آورده ... «۵»

و امّ هانی «۶» در عقد نکاح عبد الله اکبر ابن عقیل بوده است، و عبد الله اکبر ازو چهار فرزند آورده: محمّد، و عبد الرحمن، و

سلمی، و امّ کلثوم.

من أن العباس بن عبد المطلب زوّجها عمر برضا أبيها عليه السلام و اذنه و أولدها عمر زیدا).

برای آگاهی بیشتر از این موضوع تاریخی، و تحلیل روایات آن، نگاه کنید به کتاب (ترویج علی علیه السلام بنته من عمر)، نوشته

سید جعفر مرتضی‌العاملی. تاریخ قم متن ۴۸۸ «ذکر فرزندان او» ص: ۴۸۲

(۱). فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری، مکنی به ابو محمد، از مشایخ حدیث و معتمدین محدثین و فقهاء و متکلمین امامیه، در اواسط قرن سوم هجری است، او از اصحاب چهار امام بوده، و نزدیک یکصد و هشتاد کتاب بدو نسبت داده‌اند، وی در سال ۲۶۰ هجری درگذشت. (نگاه کنید به: رجال نجاشی، تلخیص مجمع الآداب، ق ۱، ج ۴، ص ۶۰۹).

(۲). این گفته را در کتاب الايضاح منسوب به فضل بن شاذان نیافتم، لیکن در بحار الانوار: ۳۳۸ / ۲۰ به نقل از منابع متعددی از اهل سنت آمده است.

(۳). المجدی فی الأنساب: ص ۱۸.

(۴). همان.

(۵). بیاض در اصل به مقدار ۳-۴ کلمه.

(۶). عمری نسابه در «المجدی فی الأنساب: ص ۱۸» می‌گوید: (قال أبو علی: و خرجت میمونه بنت علیّ الی عبد الله الأکبر ابن عقیل).

تاریخ قم، متن، ص: ۴۸۹

و محمد را بکربلا شهید کردند.

و میمونه «۱» در عقد نکاح عبد الله اصغر ابن عقیل «۲» بوده، و عبد الله ازو پسری آورد عقیل نام.

و امّ کلثوم- که او را نفیسه می‌خواندند- در عقد نکاح عبد الله اکبر بن عقیل «۳» بود، عبد الله اکبر دختری امّ عقیل نام ازو آورد.

و میمونه «۴» در عقد نکاح عبد الرحمن بن عقیل بود، و عبد الرحمن ازو دو فرزند آورد:

سعید و عقیل.

و فاطمه «۵» در عقد نکاح سعید «۶» بن عقیل بود، و سعید ازو دختری آورده حمیده نام.

و امامه در عقد نکاح صلت «۷» بن عبد الله بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب بود، و صلت ازو دختری آورد نفیسه نام، و در

حباله او وفات یافت.

و دیگر از دختران امیر المؤمنین علیّ را، ذکر وفات و ترویج نکرده‌اند.

پس مجموع فرزندان از ذکور و اناث: بیست و هشت نفس و وجودند، دوازده

(۱). عمری نسابه در «المجدی: ص ۱۸» می‌گوید: (و خرجت نفیسه، و هی ام کلثوم الصغری الی عبد الله بن عقیل الأصغر).

(۲). در اصل: عبد الله بن اصغر عقیل.

(۳). در اصل و دیگر نسخه‌ها آمده است: (در عقد نکاح عبد الله بن مسلم عقیل بود) که خطاست و نام (مسلم) به خطا از ناسخ یا

کاتب آمده است، بلکه صحیح آن است که در نکاح عبد الله بن عقیل بوده باشد.

(۴). عمری نسابه در «الانساب: ص ۱۸» می‌گوید: (و خرجت میمونه بنت علیّ الی عبد الله الاکبر ابن عقیل)، و همسر

عبد الرحمن بن عقیل را امّ هانی دانسته است.

(۵). المجدی فی الأنساب: ص ۱۸.

(۶). این نام در «المجدی فی الأنساب: ص ۱۸»، ابی سعید بن عقیل ضبط شده است.

(۷). در ضبط این نام اختلاف است، در «المجدی: ص ۱۸» آمده است: (و خرجت امامة بنت علی الی الصلیب بن عبد الله بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب).

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹۰

پسر، و شانزده دختر.

و از فرزندان امیر المومنین علی: حسن، حسین، و محمد، و عمر، و عباس را عقب بوده است، و دیگرانرا نبوده.

و در شجره أنساب علویّه «۱»، بغیر ازین پنج که یاد کردیم، پنج پسری «۲» دیگر ذکر کرده‌اند: عون، و عبد الله أصغر، و جعفر، و محمد الأصغر، و عبد الرحمن.

و این پنج را عقب نبوده است.

و همچنین چهار دختر در آن ذکر کرده‌اند:

رمله الصغری، و امّ أبیها الكبرى، و امّ أبیها الصغری، و امّ هانی.

(۱). کتاب شجره أنساب علویّه از احمد بن أحمد مادرانی.

(۲). در نسخه چاپی: پسر.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹۱

«ذکر ولادت فاطمه زهرا علیها السّلم، و مدّت حیوة، و وقت وفات او»

فاطمه زهرا علیها السّلم بمکه در وجود آمده است، پس از آنکه جبرئیل علیه السّلم برسول علیه السّلم آمد بینج سال، و مادر او خدیجه است دختر خویلد الأسدی.

و امیر المؤمنین علی علیه السّلم بمدینه او را عقد نکاح بسته است، و در حباله خود آورده، و در آن وقت او را نه سال بود. و چون او را وفات رسید، عمر او هجده سال و هفتاد و پنج روز بود. و بعد از وفات رسول هفتاد و پنج روز در قید حیات بود، و الله اعلم.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹۲

«ذکر ولادت أبو محمّد، الحسن بن علی علیهما السّلم، و ذکر فرزندان او، و مدّت حیوة، و وقت وفات او، و مدت امامت و خلافت او، و ذکر مشهد و قبر او»

امام حسن بمدینه در وجود آمده است، روز «۱» سه شنبه پانزدهم ماه رمضان، سنه اثنتین «۲» هجریّه، و بروایتی سنه ثلث «۳»، سال بدر «۴».

و مادر او فاطمه زهرا علیها السّلم. و در خلافت معاویّه بن ابی سفیان بمدینه او را وفات رسید، در ماه صفر سنه تسع و اربعین «۵» هجریّه، و بروایتی سنه سبع و اربعین «۶»، و در شجره «۷» سنه اثنتین و خمسين «۸».

و مدّت عمر او چهل و هفت سال و یکماه بود.

و کویند که: مدّت امامت او شش سال و پنج ماه بود، و مدت خلافت چهار ماه.

و زن او اسماء «۹» ملعونه، دختر اشعث [بن قیس «۱۰»]، بر فرموده معاویه، و مشورت

(۱). شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۵/۲» می‌گوید: (ولد بالمدينة، ليلة النصف من شهر رمضان، سنة ثلاث من الهجرة).

(۲). سال دوم هجری.

(۳). سال سوم هجری.

(۴). مقصود سال وقوع جنگ بدر که در رمضان سال سوم بود.

(۵). سال ۴۹ هجری.

(۶). سال ۴۷ هجری.

(۷). مقصود کتاب شجره أنساب علویّه، نوشته احمد بن احمد مادرانی است.

(۸). سال ۵۲ هجری.

(۹). اتفاق مؤرخین و تبارشناسان بر این است که نام همسر حضرت که او را سمّ خورانید «جعدۀ بنت الأشعث بن قیس» می‌باشد، نه اسماء.

(۱۰). اشعث بن قیس بن معدی کرب کنندی، از امیران عرب پیش از اسلام، که امارت کنده را به عهده داشت، در سال ۲۳ قبل از

هجرت بدنیا آمد، و پس از ظهور اسلام ایمان آورد، و پس از

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹۳

مروان «۱»، او را زهر داد تا بدان شهید شد.

و مشهد و تربت او به بقیع است.

عدد فرزندان امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه [السلام]:

حسن «۲»: از ترائب و بطن خوله دختر منصور «۳» بن ریان بن سیار «۴» است، و فاطمه دختر

فوت پیامبر صلی الله علیه و اله از پرداخت زکات به ابو بکر امتناع ورزید، و با لشکریان او جنگید، لیکن در میانه جنگ تسلیم شده، و همه همراهان خود را به کشتن داد، و خود به دامادی خلیفه در آمد، و امّ فروه خواهر ابو بکر را (که زنی نابینا بود) به همسری گرفت، در جنگهای فتح ایران شرکت داشت، در دوره خلافت امیر المؤمنین از افسران او بود، و در جنگ صفین شرکت کرد، لیکن به تبانی با سران خوارج، فتنه بالا بردن قرآن و توقف جنگ و حکمیت را به وجود آورد، دختر او جعدۀ به همسری امام حسن علیه السلام در آمد.

عاقبت در سال ۴۰ هجری پس از صلح امام حسن علیه السلام در کوفه بمرد، و بنا بر روایتی نیای او معدی کرب از ایرانیان مهاجر به عراق بوده، و نام او «خرزاد» می‌باشد. (نگاه کنید به: اعلام زرکلی: ۱/ ۳۳۲).

(۱). مروان بن الحکم بن ابی العاصی بن امیّه بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی اموی، پدر او حکم یکی از دشمنان پیامبر صلی الله علیه و اله و از سران منافقین بود، پیامبر او را از مدینه بیرون راند، و بعدها عثمان او را باز گرداند، در روایات از مروان با صفت «الوزغ بن الوزغ» (مارمولک فرزند مارمولک) یاد شده است، پدر و پسر و خاندانشان (بنی العاص و بنی مروان) از دشمنان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بودند، وی از دستیاران نزدیک عثمان و معاویه و یزید بود، و به تحریک او جنگ جمل براه افتاد، و در جنگ صفین به همراه معاویه بود، مدت کوتاهی پس از کناره‌گیری معاویه بن یزید بن معاویه به خلافت رسید، و در سال ۶۵ ه در دمشق به مرض طاعون به هلاکت رسید، بعدها فرزند او عبد الملک بن مروان به خلافت رسید.

(۲). مشهور به حسن مثنی، مورخین او را به زیبایی و جمال صورت و کرم و اخلاق نیکو وصف کرده‌اند، و چهره او به پیامبر صلی الله علیه و اله بسیار شبیه بوده است، و در خانه حضرت زهرا علیها السلام - که هم‌اکنون درون مسجد النبی صلی الله علیه و اله است - زندگی می‌کرد، او به‌مراه عموی خود به کربلا رفت و مجروح گردید، و بروایتی دیگر اسیر گردید، و اسماء بنت خارجة او را شفاعت نموده و آزاد کرد. الارشاد: ۲/ ص ۲۵.

(۳). در «المجدی فی الأنساب: ص ۱۹» و «کتاب المعقبین: ص ۵۹»: نام او (منظور) ضبط شده است.

(۴). در اصل: ابن سیار.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹۴

امام حسین علیه السلام، در حباله حسن بن حسن بوده است، و چون او را وفات رسید عمر او هشتاد و پنجسال (۱) بود. دیگر از فرزندان او:

زید، و امّ الحسن، و امّ الخیر، از ترائب و بطن امّ البشر (۲)، دختر ابی مسعود بن عقبه ابن عمرو بن ثعلبه.

و زید متولی صدقات رسول علیه السلام بود، و سلیمان بن عبد الملک او را از آن معزول کردانید، و بعد از آن عمر بن عبد العزیز دیگر باره او را والی آن کردانید.

دیگر از فرزندان امام حسن علیه السلام:

عمر، قاسم، و ابی بکر، هر سه بکربلا شهید آمدند.

دیگر از فرزندان او:

عبد الرحمن، و او را عقب نبود، و به ابوا (۳) وفات یافت، در حالتی که احرام حج گرفته بود، در صحبت عمّ خود حسین بن علی علیهما السلام.

و عبد الله عباس، و عبد الله جعفر.

و چون او را (۴) وفات رسید، سر و روی او بیوشانیدند، و او را حنوط ناکرده دفن کردند، زیرا که شارع (۵) رخصت نمی‌دهد که محرم را کافور کنند، که: «الحرام کالحلال الا فی

(۱). در «مناهل الضرب فی أنساب العرب: ص ۹۲» آمده است: (عاش خمس و تسعين سنه، و قيل:

مائة سنه، و توفي بحاجز، و هو موضع بين مکه و المدینه).

(۲). در «کتاب المعقبین: ص ۵۹» آمده است: (امّ بشیر، فاطمه بنت ابی مسعود عقبه بن عمرو بن ثعلبه الانصاری).

(۳). ابواء: نام جایگاهی است میان راه مکه و مدینه، که در آن بقعه مادر پیامبر می‌باشد.

(۴). دنباله سخن درباره عبد الرحمن بن حسن بن علی علیهم السلام است، که در حال احرام در گذشت.

(۵). شارع: شرع اسلام.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹۵

الکافور». (۱)

دیگر از فرزندان او:

حسین أثرم، از ترائب و بطن امّ اسحق، دختر طلحه بن عبد الله، و این حسین را «طلحه الجود» لقب کرده بودند، و او را عقب نبوده است.

دیگر: امّ الحسن، و امّ عبد الله، و فاطمه، و امّ سلمه، و رقیه، مادر ایشان ام الولد بود.

دیگر از فرزندان او:

عبد الله، و او را بکربلا شهید کردند، و امام حسین علیه السلام دختر خود را سکینه با او عقد نکاح شرعی بسته بود، پیش از آنکه میان ایشان زفاف و عروسی واقع شود او را شهید کردند.

و مادر عبد الله، دختر سلیل بن عبد الله، برادر جریر بن عبد الله بجلی (۲) بوده است.

و از فرزندان امام حسن علیه السلام، حسن و زید و عمر را عقب و نسل بوده است، و دیگرانرا نبوده، و الله اعلم.

(۱). یعنی مرده مسلمان را اگر محرم به حج باشد همچو دیگر مسلمانان کفن می‌کنند بجز کافور.

(۲). از صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله که در سال آخر اسلام آورد، و در جنگهای فتح ایران شرکت نمود، و فرماندهی بخشی از لشکر سعد بن ابی وقاص را در جنگ قادسیه به عهده داشت، در دوره خلافت امیر المؤمنین علیه السلام از طرف حضرت به سفارت نزد معاویه رفت، لیکن خیانت نموده و به معاویه پیوست، از این رو حضرت خانه او را در کوفه آتش زد. او در سال ۵۱ هجری در شراه درگذشت. (سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۵۳۰).

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹۶

«ذکر ولادت امام شهید مظلوم، حسین بن علی علیهما السلام، و اولاد و اعقاب او، و مدت حیات و امامت و خلافت، و وقت وفات او، و ذکر مشهد و تربت او»

حسین علیه السلام بمدینه در وجود آمده است، روز پنج شنبه، سه روز از ماه شعبان گذشته، سنه ثلث من الهجرة (۱).
و در شجره: سنه اربع از سال احزاب (۲).

و مادر او فاطمه زهرا، دختر رسول خدای است، و او را بکربلا روز دوشنبه عاشر (۳) محرم شهید کردند، در سنه احدی و ستین (۴)، و عمر او پنجاه و شش سال و پنج ماه بوده است، و بروایتی پنجاه و هفت سال، و بروایتی مدت امامت او سیزده سال و ده ماه بود، و پانزده روز.

و کشته او - لعائن الله علیه، تتری مره بعد اخری (۵) - سنان بن انس نخعی ملعون بوده است.

و مدت حمل امام حسین، و شیر خوردن او سی ماه تمام بوده است. و شش ماه در شکم مادر بوده است، و بیست و چهار ماه شیر خورده است.

و میان ولادت او، و میان ولادت حسن شش ماه و ده روز بوده است.

و قبر و مشهد و تربت امام حسین علیه السلام بکربلاست.

عدد فرزندان او:

امام علی اکبر (۶): از ترائب و بطن شهر بانویه، ابنه (۷) یزدجرد بن شهریار بن شیرویه ابن کسری ابرویز.

(۱). سال ۳ هجری.

(۲). سال ۴ هجری، که در آن جنگ احزاب رخ داد.

(۳). عاشر: دهم.

(۴). سال ۶۱ هجری، و در اصل: (سبعین) ضبط شده است.

(۵). که لعنت خدا بر او باد، یکی پس از دیگری.

(۶). مقصود امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است.

(۷). ابنه: دختر.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹۷

و علی أصغر: که بکر بلا کشته آمد، از ترائب و بطن لیلی دختر اُبی مرّه بن عروه بن مسعود بن معقب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن قسی.

أما آنچه مردم می گویند که: علی اکبر بکر بلا کشته آمد غلط است، زیرا که چون امام حسین را شهید کردند، علی اکبر را بعد از آن پسری آمد ابو جعفر الباقر نام، و عمر او بچهار سال برسد.

دیگر از فرزندان او:

جعفر: و او را عقب نبوده است، و ماذر او از قضاغیه «۱» بوده است.

و عبد الله: و او را بکر بلا شهید کردند، ماذر او را بر کنار داشت، ناکاه تیری از هوا در آمد و بر وجود مبارک او آمد، و بدان شهید کشت.

دیگر: سکینه، و او را آمنه نیز نام بوده است، و از ترائب و بطن رباب، دختر امری القیس بن عدی بن ادريس بن جابر بن کعب بن علیم بن کلب بن ویره بوده است.

و سکینه «۲»، زن مصعب بن زبیر «۳» بوده است، و بعد از کشته شدن مصعب، زن عبد الله

(۱). در اصل: قضاغه، و قضاغه یکی از قبایل عرب است، و نسبت به آنان قضاغیه است.

(۲). در «انساب الاشراف: ۱۳۹/۲» آمده است که سکینه نخست به همسری پسر عموی خود عبد الله بن الحسن بن علی بن اُبی طالب علیهما السلام در آمد، و پس از فوت او به همسری مصعب بن الزبیر و پس از کشته شدن او، عبد الملک بن مروان از او خواستگاری نمود، لیکن او امتناع نمود، و به همسری عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن حزام بن خویلد در آمد، و پس از او أصبغ بن عبد العزیز بن مروان و دو تن دیگر از او خواستگاری کردند، که به ازدواج نیانجامید. سکینه مورد علاقه و محبت امام حسین علیه السلام بود، و گویند که امام علیه السلام درباره او سروده است:

لعمرک إتنی لأحب أرضاتحل بها سکینه و الرباب سکینه در سال ۱۱۷ هجری در مدینه در گذشت و در بقیع دفن گردید. (المجدی فی الأنساب:

۹۲، الإرشاد: ۱۳۵/۲).

(۳). مصعب بن الزبیر بن العوام، نوه عمّه پیامبر صلی الله علیه و اله، در سال ۲۶ هجری دنیا آمد، از فرماندهان

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹۸

بن [عثمان بن عبد الله بن] «۱» حکیم بن حزام «۲» بن خویلد بن أسد بن عبد العزّی «۳» بن قصی [کردید]، و او آن کسی است که حزامیه را بذو نسبت میکنند، و افتخار ایشان بخدیجه دختر خویلد زن پیغمبر صلی الله علیه و اله است.

و قریش او «۴» را از عبد الله [بن عثمان بن عبد الله بن] «۵» حکیم بازستند، زیرا که او کفو «۶» او نبود، و بهمسری او نشایست.

و عبد الله بن [عثمان بن عبد الله بن] حکیم حنّاط «۷» بوده است، و از قریش بمال بیشتر.

دیگر از فرزندان حسین [بن] علی علیهما السلام:

برادرش عبد الله بن زبیر بود، و در پایداری دولت او نقش مهمی ایفا کرد، عبد الله او را در سال ۶۷ هجری والی بصره نمود، و به

جنگ مختار ثقفی رفت و او را به شهادت رساند، عاقبت در جنگی که با لشکریان عبد الملک بن مروان داشت، در سال ۷۱ (یا ۷۳) هجری در دیر جاثلیق، در منطقه دجیل در ۳۰ کیلومتری شمال بغداد، به دست افسران محمد بن مروان کشته شد. (الأعلام: ۷/ ۲۴۷)

(۱). افزوده از: أنساب الاشراف: ۲/ ۱۳۹، جمهره النسب: ۷۲.

(۲). در اصل و دیگر نسخه‌ها: خزام. و صحیح آن حزام است. (نگاه کنید به: انساب الاشراف: ۲/ ۱۳۹).

(۳). در اصل و دیگر نسخه‌ها: عبد العزیز، که خطاست و صحیح آن عبد العزّی می‌باشد که نیای حضرت خدیجه می‌باشد. (جمهره النسب: ۶۸).

(۴). دنباله سخن درباره سکینه بنت الحسین علیه السلام است، و ضمیر او اشاره به آن بانوی بزرگوار است.

(۵). عبد الله بن حکیم بن حزام بن خویلد (نوه برادر حضرت خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و اله) به همراه عائشه در جنگ جمل شرکت کرد، و در آن جنگ بهلاکت رسید. و نواده او یعنی عبد الله بن عثمان بن عبد الله حکیم به همسری سکینه بنت الحسین نائل گردید، و به گفته کلبی در کتاب «نسب قریش: ص ۷۲» از او فرزندی به نام عثمان آورد.

(۶). کفؤ: هم‌شأن و هم‌ردیف بودن را گویند.

(۷). حنّاط: فروشنده حنطه را گویند، که عبارت است از گندم و دیگر مواد خوراکی.

تاریخ قم، متن، ص: ۴۹۹

فاطمه: از بطن و ترائب امّ اسحق، دختر طلحه بن عبید الله «۱» بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّه. و فاطمه را چند برادر و خواهر مازری بوده‌اند، مثل:

طلحه الجود، ابن الحسن بن علی.

و امّیه، دختر عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر.

و فاطمه را تشبیه و مانند کی بحور العین کرده‌اند، و ذکر تزویج و وفات او نیافته‌اند. «۲»

و در شجره «۳» ذکر پسری دیگر کرده‌اند محمد نام، و او بکر بلا شهید آمده است.

و از فرزندان امام حسین، علی اکبر، یعنی علی زین العابدین را عقب بوده است.

(۱). در اصل و دیگر نسخه‌ها: عبد الله، و در دیگر منابع: عبید الله آمده است، و طلحه بن عبید الله بن عثمان از صحابه بزرگوار بود، که در جنگ بدر شرکت داشت، و در جنگ جمل در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسید. (جمهره النسب: ۸۰، الارشاد: ۲/ ۱۳۵).

(۲). عمری نسابه در «المجدی: ۹۱» درباره فاطمه بنت الحسین علیهما السلام می‌گوید: (و أمّا فاطمة فخرجت الی ابن عمّها الحسن المثنی، فأولدها ثلاثه كالغصون، فلما احتضر قال لها یا ابنه عمّ، لك بعدی من المال و الولد ما یکفیک، فاحذری الأرواح، فان فعلت فایاک أن تتزوجی عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفّان، فأنه عدوی و أبوه عدو أبی، و جدّه عدو جدّی، و قبیلته عدو قبیلتی. فلما مات الحسن رحمه الله، راسلها عبد الله و اختلف الناس فی السبب، و اتفقوا علی انها تزوجته، و أولدها محمد بن عبد الله بن عمرو العثماني الملقّب: بالدیاج. فلما قیل لها فی ذلك، قالت: ما كنت بذیاً و لا الحسن نبیاً!!).

(۳). کتاب شجره أنساب طالبيّة، نوشته احمد بن احمد مادرانی.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۰۰

امام زین العابدین را به ابی محمد، و ابی بکر، و ابی القاسم ایضا «۱» کنیت کرده‌اند. و او سنه [سبع] و ثلثین «۲» هجریه در وجود آمده است.

و ماذر او شهر بانویه بنت «۳» یزدجرد ملک «۴»، بدرد «۵» زادن و وضع حمل بامام زین العابدین علیه السّلم وفات یافت. و امام زین العابدین در سنه خمس و تسعین «۶» وفات یافته است، و عمر او پنجاه و هفت سال و چهارده روز بود. و بروایتی دیگر: وفات او در ماه محرّم سنه اربع و تسعین «۷» بوده است، و مدّت عمر او پنجاه و پنجسال، و ماذر او امّ ولد «۸» بوده است، و او را سلافه خوانده‌اند، و نام او جهان‌شاه بنت یزدجرد بوده است. و قبر و مشهد و تربت او، قبر عمّ «۹» او حسن بن علی علیهما السّلم بقیع است.

(۱). یعنی علاوه بر کنیه ابو الحسن، به سه کنیه دیگر هم نامیده می‌شده است.

(۲). سال ۳۷ هجری. شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۱۳۷/۲» ولادت حضرت را سال ۳۸ هجری دانسته است.

(۳). دختر.

(۴). در اصل: بن ملک.

(۵). در اصل: بدر.

(۶). سال ۹۵ هجری.

(۷). سال ۹۴ هجری.

(۸). ام ولد: کنیزی که از ارباب خود بچه‌دار شود را گویند.

(۹). یعنی در نزدیکی قبر عمومی خود مدفون گردید. و شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۱۳۸/۲» می‌گوید: (و دفن بالبقیع مع عمّه الحسن بن علی علیهما السلام).

تاریخ قم، متن، ص: ۵۰۱

عدد اولاد او، که ایشانرا أسباط «۱» نام نهاده‌اند

محمّد الباقر.

و حسن، و او را عقب نبوده است.

و حسین أكبر، لا عقب له «۲».

و عبد الله «۳» جدّ حمزه و کویته «۴».

و علی، جدّ أفضیّه «۵».

ماذر ایشان: امّ عبد الله، دختر حسن بن علی علیهما السّلم.

دیگر از فرزندان امام ابی الحسن علیه السّلم:

عمر: جدّ شجریه «۶».

و زید «۷»: جدّ زیدیه، و بکوفه شهید آمد.

(۱). أسباط، جمع «سبط» فرزندان و نوادگان دختری را گویند، از این رو علت چنین نام‌گذاری درباره فرزندان صلیبی امام زین

العابدین علیه السلام، از مصنّف تاریخ قم نامعلوم است، و در هیچ منبع دیگری بدان اشاره نشده است.

- (۲). یعنی او را عقب نبوده است.
- (۳). مشهور به عبد الله الباهر.
- (۴). مقصود حمزه القمی، و حسین کوبی است، که مادر آنها رقیه دختر جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بود، و بعدها مصنف به تفصیل درباره آنان سخن می گوید.
- (۵). أفضس: لقب یکی از خاندانهای حسینی است، که بعدها درباره برخی از افراد آنان سخن خواهد آمد.
- (۶). دو تن از خاندانهای علوی، که بعدها درباره آنان سخن خواهد آمد.
- (۷). زید بن علی بن الحسین علیهما السلام، از امامزادگان والا مقام که به علم و فضل و شجاعت مشهور بود، در سال ۷۹ هجری متولد شد، نخست ساکن کوفه بود، و به درس و تدریس اشتغال
- تاریخ قم، متن، ص: ۵۰۲
- و حسین أصغر: جد السیلقیه «۱».
- و در شجره جز ازینها: عبد الرحمن، و سلیمان؛ و قصه و ذکر اینها نیافته اند «۲».

داشت، هشام بن عبد الملک از او در هراس شد و بر او سخت گرفت، و او را پنج ماه در شام زندانی نمود، سپس او را آزاد نمود، و مدتی در کوفه و مدینه سکونت گزید، و پس از فزونی گرفتن جنایات بنی امیه در عراق، او به مخالفت با خلافت برخاست، و هزاران نفر از عراقیان پیرامون او جمع شدند، و در سال ۱۲۰ هجری با او بر بازگرداندن مردم بر کتاب و سنت و حاکمیت اهل بیت علیهم السلام بیعت کردند، هشام بن عبد الملک به والی خود بر عراق - یوسف بن عمر ثقفی - دستور جنگ با او را داد، و او حکم بن صلت که دست نشانده او در کوفه بود را به جنگ زید فرستاد، و جنگ سختی در ۳۰ کیلومتری شمال کوفه رخ داد، که زید بن علی بر اثر اصابت تیری به شهادت رسید، پیروانش جنازه او را در میانه رودخانه (برای جلوگیری از مثله کردن که شیوه بنی امیه بود) دفن کردند، لیکن بنی امیه جنازه او را یافته، و سر او را بریدند، تن او چندین سال در کوفه بر دار بود، اما سر او را به دمشق برده، و بر دروازه شهر آویزان کردند، سپس به مدینه برده و یکشنبه روز بر ضریح پیامبر صلی الله علیه و اله آویزان بود، سپس به مصر برده و آن را در مسجد جامع آویزان کردند. اما تن مبارک او را پس از سالها آتش زدند. روایات فراوانی درباره بزرگواری و جلالت زید وارد شده است، عمری نسابه در «المجیدی: ۱۵۶» می گوید هنگامی که خبر شهادت زید به امام صادق علیه السلام رسید فرمود: (رحم الله زیدا عمی، لو تم له الأمر لوفی). بر طبق روایات امامیه او هرگز دعوی امامت ننمود، بلکه پیرو امام باقر و صادق علیهما السلام بود، لیکن بعدها جمعی ادعای امامت را بدو نسبت دادند، امروزه مذهب زیدیه یکی از مذاهب شیعه می باشد، و پیروان آن در یمن و عربستان می باشند. در جایگاه شهادت او که در نزدیکی شهر کفل (میان کوفه و حله) قرار دارد، بقعه باشکوهی ساخته شده است، که مردم به زیارت آن می روند. (نگاه کنید به: مقاتل الطالبیین: ۱۲۷، الاعلام: ۳/ ۵۹، تاریخ طبری: ۸/ ۲۶۰، تاریخ یعقوبی: ۳/ ۶۶).

(۱). دو تن از خاندانهای علوی، که بعدها درباره آنان سخن خواهد آمد.

(۲). شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۲/ ۱۵۵» می گوید: (و عبد الرحمن و سلیمان لام ولد).

تاریخ قم، متن، ص: ۵۰۳

«ذکر امام پنجم، ابي جعفر محمد بن علي الباقر علیهما السلام، و ولادت او، و ذکر اولاد و اعقاب او، و مدت حیوة و وقت وفات او، و ذکر قبر و

مشهد او»

محمد باقر علیه السلام سنه سبع و خمسين «۱» از ماذر در وجود آمده است، و ماذر او امّ عبد الله، دختر حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

و محمّد باقر، اوّل کسی است که نسب ولادت او از جهت ماذر و پدر، بحسن و حسین میرسد «۲».

و او بمدینه در ماه ذی الحجّه سنه أربع عشر و مائه «۳» وفات یافته است.

و بروایتی: سنه سبع عشر و مائه «۴».

و او را پنجاه و هفت سال بوده است، و بروایتی شصت پنج سال و چند ماهی، و بروایتی شصت و سه سال.

و مدّت امامت او بیست و یکسال بوده است، و بروایتی بیست و چهار سال.

و او در «۵» قبر پدرش و جدّش بقیع مدفونست.

عدد اولاد او:

جعفر الصادق، و علی، و عبد الله، و زینب، و امّ سلمه «۶» که او را زینب نام

(۱). سال ۵۷ هجری.

(۲). شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۲ / ۱۵۸» می گوید: (هو هاشمی من هاشمیین، و علوی من علویین). و عمری نسّابه در

«المجدی: ۹۴» می گوید: (و هو اول من جمع ولاده الحسن و الحسین علیهما السلام).

(۳). سال ۱۱۴ هجری.

(۴). سال ۱۱۷ هجری.

(۵). یعنی در کنار قبر پدر و جدش مدفون است.

(۶). این بانو همسر محمد الأرقط ابن عبد الله الباهر ابن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام بود.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۰۴

بوده است «۱».

و در شجره بجز ازینها: عبد الله و زینب.

و بغیر از صادق دیگرانرا عقب نبوده است.

(۱). عمری نسّابه در «المجدی: ۹۴» درباره اولاد امام باقر علیه السلام می گوید: (امّ سلمه، خرجت الی الأرقط فولدت له اسماعیل، و

زینب الصغری خرجت الی عیبید الله بن محمد بن عمر بن علی ابن ابی طالب علیه السلام، و جعفر الصادق علیه السلام، و عبد الله

أولاد و انقرض، و علی كانت له بنت، و زید و عبد الله ابن الثقفیة درج، و ابراهیم ابن الثقفیة أيضا درج، و العقب من جعفر علیه

السلام وحده).

تاریخ قم، متن، ص: ۵۰۵

«ذکر امام ابی عبد الله، جعفر بن محمّد الصادق، و ولادت او، و عدد اولاد و أعقاب او، و مدّت حیوة و وقت وفات او، و مدّت امامت، و ذکر

تربت او»

امام جعفر صادق علیه السلام سنه ثلث و ثمانین «۱» در وجود آمده است، و او از ترائب و بطن امّ فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی

بکر «۲» بوده است.

و وفات او بمدینه، در ماه شوال سنه ثمان «۳» و اربعین و مائه «۴» بود.

و مدت حیوة او شصت و پنج سال، و مدت امامت او سی و سه سال و ده ماه بود، و در قبر پدرش مدفونست «۵»، و درین قبر حسن بن علی بن ابی طالب، و علی بن الحسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد علیهم السلام بقیع مدفونند.

(۱). سال ۸۳ هجری.

(۲). امّ فروه مادر بزرگوار امام صادق علیه السلام که از زنان مشهور و باشخصیت بود، از دو سمت پدر و مادر با خلیفه اول نسبت نسبی داشت:

از سوی پدر او قاسم بود که از فقیهان مدینه بشمار می‌رفت، و قاسم فرزند محمد بن ابی بکر بود که هنگام چهار سالگی پدرش ابو بکر فوت کرد، و مادرش اسماء بنت عمیس به همسری امیر المؤمنین علیه السلام نائل گردید، و محمد در دامن و خانه امیر المؤمنین پرورش یافت، از این رو حضرت درباره او می‌فرمود: (محمد ولدی من صلب ابی بکر)، محمد از فرماندهان لشکر امیر المؤمنین در جنگهای او بود و به ولایت مصر منصوب شد، و معاویه او را با خورائیدن سم به قتل رساند، و عائشه خواهر ناتنی او بشمار می‌رود.

اما از سوی مادر: مادر امّ فروه، اسماء دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بود.

و سید جعفر أعرجی در «مناهل الضرب: ص ۳۸۹» می‌گوید: (و امّه امّ فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر، و امّها اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر، و الی ذلک أشار الصادق علیه السلام بقوله: «ولّدتنی أبو بکر مرتین»).

(۳). در اصل: ثمانین.

(۴). سال ۱۴۸ هجری.

(۵). یعنی در کنار قبر پدرش.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۰۶

عدد اولاد او:

اسمعیل «۱».

(۱). اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام که شیخ مفید در «الارشاد: ۲/ ۲۰۹» درباره او می‌گوید: (کان اسماعیل اکبر اخوته، و کان أبوه علیه السلام شدید المحبّة له و البرّ به و الإشفاق علیه، و کان قوم من الشیعة یظنون أنه القائم بعد أبیه و الخلیفه له من بعده، اذ کان اکبر اخوته سنا و لمیل أبیه الیه و اکرامه له، فمات فی حیاة أبیه بالعریض، و حمل علی رقاب الرجال الی أبیه بالمدينة حتی دفن بالقیع. و روی أن أبا عبد الله خرج علیه جزعا شديدا، و حزن علیه حزنا عظیما، و تقدم سریره بلا حذاء و لا رداء، و أمر بوضع سریره علی الارض قبل دفنه مرارا کثیرة، و کان یکشف عن وجهه و ینظر الیه، یرید علیه السلام بذلك تحقیق أمر وفاته عند الظانین خلافته له من بعده، و ازاله الشبهة عنهم فی حیاته. و لمات اسماعیل - رضی الله عنه - انصرف عن القول بامامته بعد أبیه من کان یظن ذلك فاعتقده من أصحاب أبیه علیه السلام، و أقام علی حیاته شر ذمّة لم تکن من خاصّیة أبیه و لا من الرواة عنه، و کانوا من الیابعد و الأطراف). (نگاه کنید به: المجدی فی الأنساب: ۹۶). به رغم ورود روایات فراوانی در وفات اسماعیل در زمان حیات امام جعفر صادق علیه السلام، اسماعیلیه اعتقاد به زندگانی او نمودند، و او را امام پس از پدرش دانستند، اسماعیلیه که یکی از مذاهب شیعه بشمار می‌رود، و به شیعه شش امامی نیز مشهور می‌باشند، (همراه با مذهب زیدیه) یکی از کهنترین مذاهب شیعه می‌باشد که همچنان پابرجاست، و در یمن و عربستان و هند و آفریقا پیروانی دارد، و خلافت فاطمی در مصر بر اساس معتقدات این مذهب برپا

گردید. قبر اسماعیل پیشتر در بیرون قبرستان کنونی بقیع قرار داشت، و دارای بقعه‌ای بود که بنام او مشهور بود، پدرم شهید آیه الله حاج شیخ احمد انصاری قمی که در سال ۱۳۵۴ شمسی به حج مشرف شده بود، نقل فرمود که چند بار به زیارت قبر او رفتم، و این بقعه در مشرق مسجد النبی صلی الله علیه و اله میان مسجد و بقیع قرار داشت، تا این که روزی کارگران را در حال تخریب بقعه (جهت توسعه فضای پیرامون مسجد النبی) دیدم، و سپس جنازه او را که سالم از قبر بیرون آورده شده بود دیدم که با تشریفات خاصی به درون بقیع برده، و در شمال غربی بخش کهن بقیع دفن نمودند. امروزه قبر او که با چند قطعه سنگ علامت گذاری شده در شمال شرق قبر مطهر امامان معصوم علیهم السلام قرار دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۰۷

و عبد الله «۱»، و او را عقب نبوده است،

و امّ فروه.

ماذر ایشان، فاطمه دختر حسین بن الحسن بن علی بن ابی طالب است «۲».

دیگر از فرزندان:

موسی «۳»، و اسحق «۴»، و محمد «۵»، و فاطمه.

ماذر ایشان امّ ولد بوده است، نام [او] حمیده بربریه «۶».

و دیگر: علی «۷»، و ماذر او را یاد نکرده‌اند.

(۱). در «المجدی: ۹۵» آمده است: (عبد الله الأفطح، قال بعض الرواة اکبر ولد أبیه ... ادعت الشیعۀ فیہ الامامۀ، و یقال لأصحابه: الفطحیة).

(۲). در «الارشاد: ۲/ ۲۰۹» شیخ مفید آورده است: (فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام)، لیکن در «عمده الطالب: ۲۳۳» آمده است: این بانو، فاطمه بنت الحسین الأثرم ابن الامام الحسن بن علی بن ابی طالب می‌باشد، که این صحیح است. (۳). حضرت موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام.

(۴). عمری در «المجدی: ۹۸» درباره او می‌گوید: (و اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام، ولد بالعریض و مرض و زمن، و کان محدثا ثقة فاضلا، و یقال لأصحابه: الفطحیة).

(۵). شیخ مفید در «الارشاد: ۲/ ۲۱۱» می‌گوید: (کان محمد بن جعفر شجاعا سخیا، و کان یصوم یوما و یفطر یوما، و یری رأی الزیدیه فی الخروج بالسیف). همسر او خدیجه بنت عبد الله بن الحسین بود، او در سال ۱۹۹ هجری بر علیه مأمون در مکه قیام نمود، لیکن شکست خورد، و او را نزد مأمون به خراسان بردند، و او از او درگذشت، و او را اکرام نمود، و سالها نزد او زندگی کرد، و در خراسان درگذشت.

(۶). ساکنان اصلی کشور مراکش را بربر گویند، که مردانی جنگاور و شجاع بوده‌اند، و در فتح اندلس و بخشهایی از آفریقا شرکت داشتند، و حمیده از اهالی این سرزمین می‌باشد.

(۷). او مشهور به علی بن جعفر عریضی است، که یکی از فاضلترین فرزندان امام صادق علیه السلام پس از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام بود، شیخ مفید در «الارشاد: ۲/ ۲۱۴» درباره او می‌گوید: (و

تاریخ قم، متن، ص: ۵۰۸

و در شجره، بغیر ازینها:

از پسران: عباس لا عقب له «۱».

و از دختران: امّ کلثوم، و بریهه، و کریمه، و اسما، و فاطمه صغری ذکر کرده‌اند.
و از فرزندان امام جعفر صادق، اسمعیل و موسی و اسحق و علی را عقب بوده است، و بس.

- کان علی بن جعفر رضی الله عنه راویة للحديث، سدید الطریق، شدید الورع، کثیر الفضل، و لزم أخیه موسی علیه السلام، و روی عنه شیئا کثیرا). درباره مقام علمی و فضل و دانش و دیانت و تقوی او سخن بسیار است، از او مجموعه روایتی به نام (مسائل علی بن جعفر علیهما السلام) بجای مانده که از اهمیت بسزایی برخوردار است. وی در سال ۲۱۰ هجری در گذشت، قبر او در مسجدی که سالها در آن تدریس می‌کرد، در روستای عریض (در ۸ کیلومتری مشرق مدینه که امروزه بخشی از شهر مدینه شده است) قرار داشت و زیارتگاه شیعیان بود، لیکن وهابیان در سال ۱۴۲۳ هجری مسجد و بقعه را منهدم نمودند، و جنازه او که سالم در گور قرار داشت را به قبرستان بقیع منتقل کردند، و در مشرق بقعه امامان معصوم علیهم السلام دفن نمودند. در قبرستان درب بهشت یا درب کاشان قم، بقعه‌ای است مشهور به بقعه علی بن جعفر، که به احتمال قوی از آن فرزند یا نواده او می‌باشد، گر چه برخی از شرح حال نگاران آن را مدفن خود علی بن جعفر عریضی دانسته‌اند.

(۱). یعنی او فرزندی نیاورد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۰۹

«ذکر ابي الحسن موسی بن جعفر علیه السلام، و ذکر اعتاب و اولاد او، و مدت حیوة، و مدت امامت، و وقت وفات، و ذکر قبر و مشهد او»

امام موسی کاظم علیه السلام بأبوا «۱»، سنه ثمان و عشرين و مائه «۲» در وجود آمده است «۳».

و بروایتی دیگر: روز یک شنبه، هفت روز از ماه صفر گذشته، سنه تسع و عشرين و مائه «۴».

و شیعه او را بعد الصالح نام نهاده‌اند، و ماذر او حمیده بربریه است «۵».

و امام ابي [الحسن] موسی کاظم را، أبو الحسن، و أبو ابراهیم، و أبو حمزه کنیت بوده است «۶»، و چون خدای عزّ و جل رضا را علیه السلام بذو داد، امام موسی کاظم فرمود که:

«من بکنیت خود بر پسر علی بخل کردم، ازین وقت کنیت کنید مرا بأبو ابراهیم، و ابي الحسن، و ابي حمزه، و ابي علی».

و رشید او را از مدینه برد، و با او بوده تا بکعبه، و چون براه بصره باز کردید، او را بنزدیک عیسی بن جعفر بن منصور «۷» بازداشت، و پس از آن او را در روز بیستم شوال، سنه

(۱). ابواء منطقه‌ای است در میانه راه مکه و مدینه، در ۳۰ کیلومتری مشرق رایغ، در نزدیکی میقات جحفه، که در نزدیکی آن واقعه غدیر خمّ انجام پذیرفت. در ابواء آرامگاه آمنه بنت وهب، مادر گرامی پیامبر صلی الله علیه و اله قرار دارد.

(۲). سال ۱۲۸ هجری.

(۳). الارشاد: ۲/ ۲۱۵.

(۴). سال ۱۲۹ هجری.

(۵). در «مناهل الضرب: ص ۳۹۲» آمده است: (و یکنی أبا الحسن و أبا ابراهیم، و امّه امّ ولد اسمها حمیده من اهل المغرب، و قیل: اسمها نباته).

(۶). الارشاد: ۲/ ۲۱۵، مناهل الضرب: ۳۹۲.

(۷). والی بصره.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۱۰

تسع و سبعین و مائه «۱» بغداد فرستاد، و بنزدیک سندیء «۲» بن شاهک «۳» محبوس کرد، و روز جمعه پنج روز از ماه رجب گذشته، سنه ثلث و ثمانین و مائه «۴» بغداد وفات «۵» یافت، پس از

(۱). سال ۱۷۹ هجری.

(۲). در اصل: سیدیء، که خطاست.

(۳). یادی از او در هیچ یک از منابع مورد مراجعه نیامده، و از گفته مؤرخین برمی آید که او یکی از صاحب منصبان، و از نزدیکان مورد اعتماد هارون الرشید در بغداد بوده است. و به احتمال قوی (با توجه به نام پدرش که شاهک/ تصغیر شاه/ بوده) او همچون برامکه از ایرانیان خدمتگزار در دستگاه خلافت بوده، و با خاندان برمکیان، یا خصوص فضل بن یحیی برمکی خصومت و دشمنی داشته است، شیخ مفید در «الارشاد: ۲/ ۲۴۱» هنگام گزارش وقایع دستگیری موسی بن جعفر علیهما السلام و زندانی شدن آن حضرت در منزل فضل بن یحیی، و پیامدهای آن می گوید: (و أمر (العباس بن محمد) بالفضل فجرد و ضربه السندی بین یدیه مائه سوط). سندی بن شاهک در تمامی منابع امامیه به علت زندانی کردن امام در منزل خود، و فشار و سخت گیری فراوانی که بر آن حضرت وارد کرد، و سپس به طور مستقیم در به شهادت رساندن آن حضرت (به وسیله خوراندن سم، یا ریختن سرب گداخته در گلوی آن حضرت) مورد لعن و نفرین و مذمت قرار دارد، به گفته ذهبی در «سیر اعلام النبلاء: ۶/ ۲۷۳» سندی خواهری داشت نیکوکار و باایمان، که در دوره زندانی بودن حضرت در منزل سندی بدو خدمت می کرد، و روایتی از او در عبادتهای طولانی حضرت نقل شده است، همچنین از عبد السلام بن سندی بن شاهک، روایتی درباره وقایع پس از شهادت امام آمده است، که آنان برای سرپوش نهادن بر جنایت خود جماعتی از عدول را از کرخ (منطقه شیعه نشین بغداد) آورده و جنازه امام را به آنها نشان دادند، که حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. یکی از نوادگان او به نام ابو الفتح محمود بن الحسین بن السندی بن شاهک، معروف به کشاجم است از شاعران دوستدار اهل بیت علیهم السلام بشمار می رود.

(۴). سال ۱۸۳ هجری.

(۵). به اتفاق تمامی مؤرخین و سیره نگاران، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در زندان هارون به شهادت رسید. برخی این جنایت را به سندی بن شاهک، و برخی دیگر به یحیی بن خالد برمکی نسبت می دهند، عمری نسابه در «المجدی: ۱۰۶» می گوید: (فأمر یحیی بن خالد السندی بن شاهک، فلفه فی بساط و غم علیه حتی مات علیه السلام)، نگاه کنید به: الارشاد: ۲/ ۲۴۴، عمده الطالب: ۱۷۷.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۱۱

آنک چهار سال و چند ماه محبوس بود.

و عمر او پنجاه و چهار سال بوده است، و بروایتی پنجاه و پنج سال.

و مدت امامت او سی و پنجسال و چند ماه، و قبر و تربت او بمقابر قریش «۱» است، در جانب غربی بغداد.

عدد اولاد او «۲»

علی الرضا، و ابراهیم، و فضل، و عباس، و اسمعیل، و احمد، و محمد، و عبد الله، و عبید الله، و حسن، و حسین، و جعفر، و حمزه، و هرون، و داود، و سلیمان، و اسحق، و قاسم، و جعفر.

(۱). در سال ۱۴۶ هجری ساختمان شهر بغداد، بدست أبو جعفر منصور عباسی، در غرب رودخانه دجله به پایان رسید، و او پایتخت

خود را از شهر هاشمیه بدان انتقال داد. و در شمال این شهر زمینی را برای دفن مردگان قریش و بنی هاشم برپا نمود، و یکی از نخستین کسانی که در آن دفن شدند؛ جعفر پسر منصور بود، بعدها امام کاظم و امام جواد علیهما السلام در آن دفن شدند، و بتدریج گورستان «مقابر قریش» نام خود را به «مشهد الکاظمیین» یا «کاظمین» تغییر داد. محدوده کنونی صحن مطهر کاظمین همان مقابر قریش کهن است، و صدها تن از امراء و بزرگان و وزراء و علماء طی دوازده قرن گذشته در آن دفن شده‌اند.

(۲). در شمارش تعداد فرزندان حضرت کاظم علیه السلام میان مورخین اختلاف است، عمری نسابه در «المجدی: ۱۰۶» تعداد آنها را سی و هفت دختر، و بیست و دو پسر، که مجموع آنها پنجاه و نه فرزند است آورده، اما شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۲/۲۴۴» مجموع آنها را سی و هفت فرزند دانسته است، و نام ۱۹ دختر و ۱۸ پسر را آورده است. و ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۱۷۷»، و سید جعفر أعرجی در «مناهل الضرب: ۳۹۲» آنان را شصت فرزند، سی و هفت دختر و بیست و سه پسر دانسته است. و أبو نصر نجاری (متوفای سال ۳۵۷ هـ) در «معالم أنساب الطالبیین: ۱۴۱» آنان را چهل فرزند، هجده پسر و بیست و دو دختر دانسته است. علاوه بر این اختلاف در تعداد فرزندان، مؤرخین و نسب‌نگاران در نام این فرزندان نیز اختلاف کرده‌اند، هم چنین در نام و تعداد فرزندانی که نسل آنها ادامه یافت اختلاف وجود دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۱۲

و امّ فروه، و امّ ابیها، و محمودة، [و] امامه «۱»، و میمونه، و علیّه، و فاطمه، و امّ کلثوم، و آمنه، و زینب، و [امّ] عبد الله، و امّ القاسم، و حکیمه، و أسماء، و صرحه «۲».

ماذر ایشان امّ ولد بوده است، و عدد ایشان در شجره بیست و دو دختراند.

پس مجموع فرزندان او: چهل نفس و وجوداند، و از پسران او دوازده پسر را عقب بوده است، و الله أعلم بالصواب.

(۱). در اصل: محمود امامة.

(۲). چنین نامی در هیچ یک از منابع نیامده است. و احتمالاً صحیح آن بریهه یا عطنه باید باشد، که در بسیاری از منابع به نام این دو بانو اشاره شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۱۳

«ذکر امام هشتم ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام، و ذکر ولادت او، و عدد اولاد و أعقاب او، و مدّت امامت و عمر، و وقت وفات او، و ذکر تربت او»

امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام و الاکرام، «۱» (روز آدینه، پانزده روز از ماه ذی القعدة گذشته، سنه ثلث و [و خمسين و مائة] «۲» - و بروایتی: سنه احدى و خمسين [و مائة] «۳» در وجود آمده است - پس از وفات امام صادق علیه السلام به پنج سال. و بروایتی: سنه ثمان و اربعین [و مائة] «۴».

و ماذر او کنیزک بوده است نجمه نام، و بروایتی امّ البنین «۵».

و مأمون رضا علیه السلام را از مرو بمدينه، در صحبت رجاء بن [أبی] الضحاک «۶»

(۱). در اصل یک ورق افتادگی دارد که از نسخه (۲) و (۳) و چاپی تکمیل گردیده است.

(۲). سال ۱۵۳ هجری.

(۳). سال ۱۵۱ هجری.

(۴). سال ۱۴۸ هجری، و شیخ مفید در «الارشاد: ۲/ ۲۴۷» همین روایت را اختیار فرموده است.

(۵). در نام مادر بزرگوار امام رضا علیه السلام اختلاف شده است، عمری نَسابه در «المجدی: ۱۲۸» نام این بانو را: (ام ولد اسمها سلامه، بالتخفیف فی اللّام) دانسته است، و شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۲/ ۲۴۷» او را امّ البنین دانسته است، و در «معالم انساب الطالبیّه: ۱۴۴» آمده است:

(امّه امّ ولد یقال لها تکتم). و قبر این بانوی بزرگوار در قبرستان مشربه امّ ابراهیم در منطقه العوالی، در مدینه منوره قرار دارد.

(۶). رجاء بن ابی ضحاک جرجانی، از عمّال دولت عباسی، که در زمان مأمون رئیس دیوان خراج گردید، و سپس در ایام المعتصم بالله به ریاست خراج دمشق، و در ایام الواثق بالله به ریاست خراج لشکر دمشق و اردن رسید، وی در سال ۲۲۶ هـ به دست علی بن اسحاق کشته شد (نگاه کنید به: الاعلام زرکلی، لغت‌نامه دهخدا: ماده رجاء)، شیخ مفید در «الارشاد: ۲/ ۲۵۹» متولی احضار امام از مدینه به طوس را عیسی بن یزید الجلودی دانسته است، می‌گوید: (و کان المأمون قد أنفذ الی جماعه من آل ابی طالب، فحملهم الیه من المدینة، و

تاریخ قم، متن، ص: ۵۱۴

براه بصره و فارس و اهواز «۱» [خواست]، و از برای او در آخر سنه مأتین «۲» بیعت بولایت عهد بستند.

و امام علی بن موسی الرضا علیهما السّلم را بطوس زهر داد، و روز دوشنبه شش روز از ماه صفر مانده، سنه ثلث و مأتین «۳» مدفون آمد.

و عمر او چهل و نه سال و چند ماه بوده است، و مدت ولایت «۴» عهد دو سال و چهار

فیهم الرضا علی بن موسی علیها السلام، فأخذ بهم علی طریق البصره)، همچنین أبو الفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین: ۵۲۳»، و قتال نیشابوری در «روضه الواعظین: ۳۶۹». اما اکثر منابع حدیثی و تاریخی در مورد رجاء بن ابی الضحاک و یاسر خادم اتفاق دارند، و به نظر می‌رسد صحیح همان باید باشد که متولی و مسئول سفر امام رجاء بوده باشد، زیرا جلودی همان کسی بود که به دستور هارون الرشید خانه‌های علویان و فرزندان علی علیه السلام را در مدینه غارت کرد، و خراب نمود، و حتی از جامه و زیورآلات آنان نیز نگذشت، و همگی را به یغما برد، از این رو بدور از عقل است که مأمون چنین مأمور جنایتکار و خطرناک و بدنامی را عهده‌دار چنین مسئولیت سیاسی خطیری نماید. نگاه کنید به: (عیون اخبار الرضا: ۲/ ۳۹۸، الکامل فی التاریخ: ۴/ ۱۶۲، تاریخ الطبری، حوادث سال ۲۰۱ هجری، مروج الذهب: ۲/ ۴۴۱، تاریخ یعقوبی: ۲/ ۴۶۵، اصول کافی: ۲/ ۴۰۷).

(۱). در آن دوره برای رسیدن به مرو دو راه وجود داشته است:

یکی: مدینه به بصره، و از راه سوق الاهواز به سمت فارس، و سپس از راه کویر و بیابان میان ایالت‌های فارس و خراسان که به مرو ختم می‌شد.

دوم: از مدینه به سمت کوفه، و سپس مدینه السلام بغداد، و سپس به سمت بلاد جبل که از قم و ری و خراسان می‌گذشت، و بالاخره به مرو منتهی می‌شد.

و مأمون راه نخست را انتخاب کرد، زیرا کوفه و بغداد و قم سه شهری بود که علویان و شیعیان فراوانی در آن ساکن بودند، و عبور امام از آنها مخاطره‌آمیز بود.

(۲). سال ۲۰۰ هجری.

(۳). سال ۲۰۳ هجری.

(۴). در نسخه (۲): مدت امامت و ولایت عهد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۱۵

ماه. و قبر و تربت او بدیهیست از دیهای طوس، که آنرا سناباد میخوانند، بنزدیک نوقان، در سرای حمید بن عبد الحمید الطائی الطوسی «۱»، در پهلوی «۲» رشید.

و دعبل «۳» شاعر، در آنک قبر رشید و امام علی بن موسی الرضا بجنب یکدیگرند،

(۱). در ضبط نام صاحب سرایی که در آن هارون دفن شد اختلاف است، در «تاریخ طبری:

حوادث سال ۱۹۳ ه) نام او نخست (جنید بن عبد الحمید) ضبط شده، و سپس او را (حمید بن ابی غانم الطائی) می‌داند، و در برخی دیگر از منابع (الارشاد: ۲/ ۲۷۱) این نام (حمید بن قحطبه) آمده است.

(۲). شیخ مفید در «الارشاد: ۲/ ۲۷۱» می‌فرماید: (و فیها قبر هارون الرشید، و قبر ابی الحسن علیه السلام بین یدیه فی قبلته). یکی از بزرگان که هنگام ترمیم سردابه مدفن مطهر حضرت علیه السلام حاضر بود، برای من نقل کرد که درون سرداب که در زیر ضریح قرار دارد، صورت سه قبر قرار دارد، در قسمت بالا- (نزدیک جایگاهی که امروزه به بالا- سر مشهور است، و پیشتر به نام مسجد الرأس نامیده می‌شده است) قبر مطهر امام علیه السلام که با کاشیهای سبز پوشیده شده است، و در پایین پای حضرت قبر هارون (دقیقا در زیر گنبد که به قبه هارونی مشهور است)، و در میانه این دو، قبر سومی قرار دارد که متعلق به یکی از شاهزاده‌های تیموری می‌باشد. و در نزدیکی قبر این شاهزاده صورت دری (که بعدها پوشیده شده است) و راهرویی است که به صحن کهنه می‌رفته است.

(۳). حسن یا (عبد الرحمن) یا (محمد) ملقب به دعبل بن علی بن رزین بن عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی، از شعراء و ادیبان مشهور عرب، که به کلام و حدیث و تاریخ نیز آگاه بود، در سال ۱۴۸ هجری در کوفه زاده شده، و در بغداد زندگی کرد، از سالهای جوانی به سرودن شعر روی آورد، و به شهرها و سرزمینهای اسلامی، از آن جمله به حجاز و مصر و ری و خراسان سفر کرد، و چندین سفر به شهر قم نمود، که همه ساله بدو هدایا و اموال فراوانی می‌دادند. در خراسان هنگام ولایتعهدی امام رضا علیه السلام حضور داشت، و قصیده‌ای سرود. او از شیعیان پاک نهاد بود، و به مصاحبت امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام نائل آمد، و در سال ۲۴۶ هجری در نزدیکیهای اهواز به شهادت رسید. از او اشعار و قصائد متعددی در مدح اهل البیت علیهم السلام بر جای مانده است، که مشهورترین آنها قصیده تائیه اوست، که در آغاز آن آمده است:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

تاریخ قم، متن، ص: ۵۱۶

شعری «۱» گفته است، و آن اینست:

شعر

أرى أمية معذورين إن عذروا «۲» و لا أرى لبني العباس من عذر

[أبناء حرب و مروان و أسرتهم بنو معيط و لاة الحقد و الوغر] «۳»

قوم قتلتم علی الإسلام أولهم حتی اذا استمكنوا جازوا علی الكفر

أربع بطوس علی قبر «۴» الزکیّ به إن كنت تربع من دین «۵» علی وطر

قبران فی طوس: خیر الناس کلهم و قبر شرهم، هذا من «۶» العبر

ما ینفع الرّجس من قرب الزّکی و لاعلی الزّکیّ بقرب الرّجس من ضرر «۷»

هیئات کلّ امریء رهن بما کسبت له یداه، فخذ ما شئت أو فذر

(۱). این قصیده دارای ۲۴ بیت است، که مصنف تاریخ قم تنها ۶ بیت آن را (ابیات ۱۸-۲۴) آورده است، و تمامی آن در «دیوان دعبل بن علی الخزاعی: ص ۱۹۸-۱۹۵» آمده است، که می‌گوید: (قال یصف ما أصاب آل البیت من مصائب و یذکر الامام الرضا). علاوه بر این به گفته دکتر مدرس طباطبایی در (کتابشناسی آثار مربوط به قم: ص ۲۳) به این قصیده در منابع زیر اشاره شده: (معجم البلدان: ۴/ ۵۰، عیون اخبار الرضا: ۳۵۹، زهر الآداب: ۱/ ۱۰۱-۱۰۲، روضه الواعظین: ۲۰۳، مواسم الأدب: ۱/ ۱۷۵ و ۲/ ۱۳۹، معاهد التنصیص: ۲/ ۲۰۴، الأغانی:

۲۰/ ۱۳۸، بشاره المصطفی: ۳۰۹-۳۰۱، امالی شیخ طوسی: ۶۱ و ۶۲).

(۲). در دیوان دعبل بن علی خزاعی: ص ۱۹۷: قتلوا.

(۳). افزوده از دیوان دعبل.

(۴). در اصل: قرب.

(۵). در اصل: طین.

(۶). در اصل: علی.

(۷). این بیت و بیت پیشین، از دیرباز بر پیشانی مسجد بالا سر، درون حرم امام رضا علیه السلام و در برابر ضریح مطهر آن بزرگوار بر روی کاشی قرار دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۱۷

عدد اولاد او

محمد، و موسی و او را عقب نبوده است، و چند دختر که نامهای ایشان ذکر نکرده‌اند و نیافته، و الله أعلم.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۱۸

«ذکر امام اَبی جعفر محمّد بن علیّ علیهما السّلام، و ولادت او، و عدد فرزندان او، و مدّت عمر و امامت او، و وقت وفات، و ذکر قبر و مشهد او»

امام محمّد تقی علیه السّلم روز آدینه، نیمه ماه رمضان در وجود آمده است- و بروایتی نوزده روز از ماه رمضان گذشته- سنه خمس و تسعین و مائه «۱».

و ماذر او سبیکه نوبّه «۲» است، و بروایتی صفیه از جهینه «۳».

و کویند که: نام او حصانه و درّه بوده است، و رضا علیه السّلم او را خیزران «۴» نام نهاده بوده است، و او از خاندان امّ ابراهیم «۵» ابن رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

و محمد تقی علیه السلام از آنهاست که در کهواره سخن گفته است، و در حالت کودکی و خردی «۶» از طرف حق سبحانه و تعالی حکمت و دانش بدو آمده است «۷».

(۱). سال ۱۹۵ هجری.

(۲). نوبه، یکی از ولایتها و استانهای کشور سودان می‌باشد.

(۳). در نسخه چاپی: جهینه. و جهینه یکی از قبایل عرب است.

(۴). أبو نصر بخاری در کتاب «سّر الأنساب العلویة: ص ۱۴۶» آورده است: (امّه ام ولد یقال لها: خیزران، من مولّدات المدینة).

(۵). یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و اله، که نام او ماریه قبطیه بوده است. بنا به گفته مؤرخین این بانوی بزرگوار را مقوقس حاکم اسکندریه، در سال ۷ هجری به پیامبر هدیه نمود. او زنی با ایمان و پارسا و دوستدار پیامبر و خاندان او بود، و از زیباترین زنان پیامبر شمرده می‌شد، او مادر ابراهیم تنها فرزند پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله بود، که در کودکی درگذشت. عایشه- دیگر همسر پیامبر- او را دشمن بود، از این رو پیامبر او را در مزرعه‌ای در العوالی- بیرون مدینه- که به مشربه ام ابراهیم مشهور است، جای داد. وی در دوره خلافت عمر در سال ۱۶ هجری درگذشت، و در بقیع دفن گردید. (الاصابة فی تمییز الصحابة: ۸/۱۸۵).

(۶). در دیگر نسخه‌ها: خوردی.

(۷). شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۲/ ۲۹۴-۲۸۱» بآبی را جمع نموده است، به نام (طرف من الأخبار عن مناقب أبي جعفر عليه السلام و دلائله و معجزاته)، و در آغاز می‌گوید: (و کان تاریخ قم، متن، ص: ۵۱۹

و معتصم او را بیغداد فرستاد، دو شب از ماه محرم مانده بود، سنه عشرين و مائتين «۱» که بیغداد رسید، و در بغداد در آخر ذی قعدة «۲» همین سال او را وفات برسد. و بروایت عباسی «۳»: روز شنبه پنجم ذی الحجة.

المأمون قد شغف بأبي جعفر عليه السلام، لما رأى من فضله مع صغر سنّه و بلوغه في العلم و الحكمة و الأدب و کمال العقل، ما لم يساوه فيه أحد من مشايخ أهل الزمان (...)، آنگاه در ادامه روایات تاریخی فراوانی در این مورد آورده است.

(۱). سال ۲۲۰ هجری.

(۲). الارشاد: ۲/ ۲۹۵.

(۳). در نسخه اصل (عیاشی) ضبط شده است که خطاست، و صحیح آن (عباسی) است، که مقصود «کتاب عباسی» نوشته احمد بن اسماعیل بن سمکه بجللی است، که کتابی بزرگ در احوال و اخبار خلفای بنی العباس بوده، و از میان رفته است. (نگاه کنید به: الذریعة: ۳/ ۲۶۴ و ۱۵/ ۲۱۱).

در نسخه (۲) و (۳) ضبط این نام عیاشی آمده است، که ظاهراً خطاست، و در چهار مورد دیگر در تاریخ قم مصنف از کتاب عباسی نقل کرده است، و نام این کتاب أخبار الدولة العباسیة است، نوشته أبو علی احمد بن اسماعیل بن سمکه البجلی القمی (اوائل قرن چهارم) که به کوشش دوری و المطلبي در سال ۱۹۷۱ در بیروت به چاپ رسید. درباره این کتاب و نویسندگان آن، دکتر سید حسین مدرس طباطبایی در «میراث مکتوب شیعه: دفتر اول، ص ۴۹۰ پاورقی شماره ۱۱۲» می‌گوید: (به نظر می‌رسد موشه شارون نخستین کسی بود که ضمن مقاله‌ای که در سال ۱۹۷۳ انتشار یافت اظهار کرده (چنان که در کتابش با عنوان Black Banners From The East: ۲۳۳-۲۳۶ آمده) است که کتاب مورد بحث جزئی از کتاب العباسی است که حسن بن محمد قمی در تاریخ قم: ۱۴۵-۱۴۶-۲۰۰-۲۳۶-۲۳۷ از آن نقل کرده است، زیرا دو نقل اخیر در متن چاپ شده آمده است. نقل دیگری از مؤلف کتاب العباسی أبو علی احمد بن سمکه نحوی در تاریخ قم: ۲۱۷-۲۱۸ تقریباً به طور یقینی از همین کتاب می‌باشد، گر چه به آن تصریح نشده است ... در داستانی که در تاریخ قم: ۲۷-۲۱۸ آمده، وی مصاحب أبو مسلم محمد بن بحر اصفهانی در دیدار از علویان سرشناس قم بوده، زمانی که وی به عنوان حاکم در سال ۳۰۹ به این شهر وارد شده است).

تاریخ قم، متن، ص: ۵۲۰
 و عمر او بیست و پنجسال و سه ماه و دوازده روز بوده است.
 و بروایتی: بیست و دو روز.
 و بروایتی: دو ماه و بیست و سه روز «۱».
 و مدّت امامت او هفده سال و نه ماه.
 و گویند که: زن او امّ الفضل «۲» دختر مأمون، زهر در سوراخ ذکر «۳» او کرد، و او بدان شهید شد «۴». و او بجنب جدّ خود، موسی بن جعفر علیهما السّلم در مقابر قریش مدفونست، و میان قبر او و قبر جدّش موسی بن جعفر علیهما السّلم دیوار است «۵».

(۱). در نسخه (۲): دو ماه و بیست روز.

(۲). عمری نسیابه در «المجدی: ۱۲۸» می گوید: (زوجه المأمون بنته امّ الفضل، و نقلها الی المدینه) و شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۲ / ۲۸۱» می گوید: (زوجه المأمون ابنته امّ الفضل، و حملها معه الی المدینه، و کان متوفرا علی اکرامه و تعظیمه و اجلال قدره).

(۳). ذکر: آلت مردانگی.

(۴). شیخ مفید در به شهادت رسیدن امام تردید دارد، و در «الارشاد: ۲ / ۲۹۵» می گوید: (و قیل:

إنّه مضی مسموما، و لم یثبت بذلك عندی خبر فأشهد به). اما مشهور نزد مورخین امامیه آن است که حضرت بوسیله سمّ به شهادت رسیده است، چنانکه عیاشی در «تفسیر»: ج ۱ / ۳۲۰، و ابن شهر آشوب (به نقل از ابن عیاش) در «المناقب: ۴ / ۳۷۹» بدان اشاره کرده‌اند.

(۵). تا سالهای پایانی قرن چهارم هجری، بقعه هر یک از دو امام علیهما السلام در اتاق جداگانه‌ای با گنبدی از چوب ساج قرار داشته است، لیکن پس از آتش‌سوزی سال ۴۴۶ ه، و سیل بنیان افکن سال ۴۶۶ ه، ساختمان بقعه تجدید بنا گردید، و دیواره میان دو اتاق برداشته شده، و بر روی دو قبر مطهر گنبد و صندوق قیمتی قرار داده شد، مهمترین بازسازی در آن دوره را ابو الفضل براستانی قمی در سال ۴۹۰ هجری انجام داد. و پس از آن شاه اسماعیل صفوی، و سپس فرهاد میرزا در دوره قاجاریه، که همچنان شکوه و عظمت و زیبایی خیره‌کننده آن برقرار است. (تاریخ المشهد الکاظمی: ۲۴-۳۵).

تاریخ قم، متن، ص: ۵۲۱

عدد اولاد او «۱»:

علیّ عسکری، و موسی جدّ رضائیه بقم، و خدیجه، و حکیمه، و امّ کلثوم «۲».

و ماذر ایشان امّ ولد بوده است.

(۱). پایان افتادگی نسخه اصل.

(۲). عمری نسیابه در «المجدی: ۱۲۸» نام فرزندان حضرت جواد علیه السلام را این گونه آورده است:

(محمد، و علیا، و موسی، و الحسن، و حکیمه، و بریهه، امامه، و فاطمه). اما شیخ مفید در «الارشاد: ۲ / ۲۹۵» اولاد حضرت را: علی، موسی، فاطمه، و امامه دانسته است.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۲۲

«ذکر امام اَبی الحسن، علی بن محمد العسکری علیهما السّلم، و ذکر ولادت و اولاد و اعقاب او، و مدّت عمر و وقت وفات او، و مدّت امامت او،

و ذکر تربت او»

امام ابی الحسن، علی نقی بن محمد عسکری (۱)، روز سه شنبه سیزدهم روز از ماه رجب گذشته، در وجود «۲» آمده است. و بروایتی: روز پنج شنبه، هشتم ماه رجب، سنه اربع عشر و مائتین «۳». و بروایتی: روز سه شنبه، نیمه ماه ذی الحجّه «۴».

(۱). درباره علت ملقب شدن امام علیه السلام به عسکری (-انتساب به لشکر و ارتش) این است که خلیفه عباسی المعتصم بالله ابن الرشید، در سومین سال خلافت خود (سال ۲۲۱ هجری) بر اثر درگیری میان سربازان ترک در بغداد، که موجبات آشفته‌گی اوضاع سیاسی و اجتماعی دار الخلافه بغداد گردیده بود، پایتخت خود را به سامراء منتقل کرد، و تمامی لشکریان خود را در لشکرگاههای سامراء جای داد، از این رو نام دیگر سامراء عسکر گردید، و انتساب به آن نیز عسکری است. عمری نسابه در «المجدی: ص ۱۳۰» می‌گوید: (و إنما سَمِيَ العسکری، لأنَّ سامراء کانت تسمی العسکر، و أقام هو و ابنه علیهما السلام بها).

(۲). زادگاه حضرت علی بن محمد العسکری مشهور به امام هادی علیه السلام، روستایی بوده است به نام (صریا)، که به گفته ابن شهر آشوب در «المناقب: ۴/ ۳۸۲» از ساخته‌های حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام بوده، و در جنوب شرق مدینه قرار دارد، که امروزه بر اثر توسعه شهر جزئی از محلات شهر در منطقه العوالی شده است، نویسنده در سال ۱۴۲۳ هجری به زیارت باغ زادگاه امام علیه السلام مشرف شدم، این باغ بزرگ علاوه بر دارا بودن درختهای نخل دارای محصولات صیفی‌کاری بود، و کشاورزان و باغبانان آن از شیعیان محله العوالی معروف به شیعیان نخواستله بودند، باغ دارای چاهی بود که آب گوارایی داشت، و از عمق ۴۰ متری آب بالا می‌آمد. در مجاورت این باغ قبرستان کهنه و مندرسی قرار دارد، که متعلق به شیعیان مدینه است. ملکیت این باغ امروزه از آن آل حکیم از هندیهای مهاجر به مدینه می‌باشد.

(۳). سال ۲۱۴ هجری.

(۴). شیخ مفید در «الارشاد: ۲/ ۲۹۷» این روایت را اختیار فرموده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۲۳

و بروایتی: چهارده روز از ماه ذی الحجّه مانده بود، سنه اثنی عشر و مائتین «۱».

و ماذر او سوسن نام، کنیزک بوده است «۲».

و بروایتی: جمانه، و منقوشه المغربیه، و عاتکه.

و بروایتی دیگر: امّ الفضل دختر مأمون.

و متوکل امام را با یحیی بن هرثمه بن اعین، از مدینه بسر من رأی فرستاد، روز دوشنبه سه روز از ماه رجب گذشته، سنه ثلث و ثلثین و مائتین «۳».

و چنین کویند که: زنی در روز کار او دعوی کرد که، او زینب دختر امیر المؤمنین علی ابن ابی طالبست، و او را زینب کذابیه نام کرده بودند. متوکل در باب آن زن، و قصه و دعوی او در نسب با علی علیه السلام متحیر و درمانده شد. ابی الحسن علی نقی را علیه السّلم حاضر کرد، و با او گفت که: این زن دعوی می‌کند که او دختر علی بن ابی طالبست، تو چه می‌فرمائی؟ ابو الحسن فرمود: دانستن و تحقیق کردن آن آسان کاریست.

متوکل گفت: طریق آن چیست؟

فرمود که: حق سبحانه و تعالی، کوشت و پوست هر آنکسی که از بطن و نسل فاطمه و علی است - از فرزندان حسن و حسین علیهما السّلم، بر همه سباع «۴» حرام کرده است، پس تو این زنرا پیش شیر یا ددی دیگر انداز، اگر این زن راست می‌گوید که دختر علی

است، شیر متعزّض او نشود، و او را نخورد، و اگر دروغ میکوید شیر او را بخورد. چون زن این قصّه و حکایت شنید، فریاد بر آورد و گفت: من دروغ گفتم، و دختر

(۱). سال ۲۱۲ هجری.

(۲). عمری نسابه در «المجدی: ۱۳۰» و شیخ مفید در «الارشاد: ۲۹۷۰۲» می‌گویند: (و هو لامّ ولد تدعی سمانه).

(۳). سال ۲۳۳ هجری.

(۴). سباع: جمع «سبع»، درنده.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۲۴

أمیر المؤمنین علیّ نیستم.

پس متوکل سر او را بتراشید، و او را بر دراز گوش نشانند در راه سرّ من رأی، تا آن زن بر نفس خود کواهی داد، و در میانه مردم آواز بر آورد و ندا کرد، که او در آن دعوی کذاب «۱» بوده است و دروغ کوی، و میان [من و] «۲» رسول خدای «۳» و علیّ و فاطمه علیهم السّلم نسبتی و قرابتی و پیوندی نیست. بعد از آن بشام رحلت کرد و برفت.

و گویند که: علیّ بن جهّم «۴» متوکل را گفت، که:

«اگر تو قول ابی الحسن را بر وجود او آزمایش کنی، حقیقت نسب او بشناسی و بدانی، یعنی ابی الحسن را بر شیران کرسنه عرضه کن، تا ترا «۵» حقیقت امامت او معلوم شود.

چون متوکل این سخن را از علیّ [بن] جهّم بشنید، بفرمود آنکس را که بر سباع و شیران موکل بود، تا شیر کرسنه را بصحن سرآی متوکل حاضر کردند.

آنشخص بر فرموده متوکل، سه شیر کرسنه درّنده را حاضر کردانید، و متوکل بر غرفه «۶» و دریجه از سرآی خود بنشست، و بفرمود تا ابی الحسن علیّ نقی را بسرآی او

(۱). کذاب: زن دروغگو.

(۲). افزوده از نسخه (۲) و (۳).

(۳). در اصل: میان خدای و رسول خدای.

(۴). ابو الحسن علی بن جهّم بن بدر بن الجهم قرشی، یکی از شاعران مشهور دوره عباسی، و از نزدیکان و منادمان المتوکل عباسی.

وی با امیر المؤمنین علیه السلام دشمنی و عداوت فراوانی داشت، از این رو همواره متوکل را به شدت عمل با شیعیان ترغیب می‌کرد، متوکل او را در سال ۲۳۲ (یا ۲۳۹) هجری به خراسان تبعید کرد، او بعدها به عراق بازگشت، و سپس به شام هجرت نمود،

و در سال ۲۴۹ هجری در راه بازگشت از حلب به عراق توسط گروهی از مردمان قبیله بنی کلب کشته شد. (وفیات الاعیان: ۳/ ۳۵۵)

(۵). در نسخه چاپی: تو را.

(۶). غرفه: اتاق.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۲۵

حاضر کردانیدند.

چون امام پآیء مبارک در اندرون سرای متوکل نهاد، متوکل بفرمود تا در سرآیء را دربستند، و صحن سرآیء را با امام و شیران گذاشتند.

جنین کوید علی بن یحییء منجم «۱»، که:

من و پسر حمدون «۲» در آن ساعت بر غرفه پیش متوکل نشسته بودیم، چون امام ابی الحسن علیه السّلام نیامده بود، کوشه‌آیء مردم به زئیر «۳» و آواز شیران کر می‌شدند «۴»، و نزدیک بود که از کرسنکی یکدیگر را بخورند.

چون امام ابی الحسن علی نقی - علیه و علی آباءه التّحیة و السّلم - درآمد، و شیران او را بدیدند، پیش او باز رفتند و خاموش شدند، چنانچ ما هیچ آواز از ایشان نمی‌شنیدیم. و چون بنزدیک امام ابی الحسن علی نقی رسیدند، تبصص «۵» و تملق و فروتنی می‌کردند، و کرد بر کرد امام علیه السّلم برمی‌آمدند، و امام علی نقی بآستین مبارک، از روی شفقت و لطف و نوازش بسر «۶» و روی ایشان درمی‌کشید، و ایشان خود را در خاک مذلت می‌انداختند، بعد از آن بآدب همه بختند و خاموش شدند، و امام بر میان سرآیء متوکل

(۱). أبو الحسن علی بن یحیی بن ابی منصور، شاعر، منجم، مؤرخ، که از ندیمان متوکل عباسی و چند خلیفه پس از او بود، ذهبی درباره او می‌گوید: (کان ذا فنون و عقلیات و هذیان، و توسع فی الأدبیات)، او کتابی به نام (أخبار اسحاق الندیم) داشته است. و در سال ۲۷۵ هجری درگذشت. (سیر اعلام النبلاء: ۲۸۲ / ۱۳، و فیات الاعیان: ۳ / ۳۷۳، معجم الادباء: ۱۵ / ۱۴۴).

(۲). حمدون بن اسماعیل الندیم، شاعر و از ندیمان متوکل عباسی، که در سال ۲۴۳ هجری ندیم او گردید، و سالها به منادمت خلیفه پرداخت. (اعلام الوری فیما نسب الی سامراء: ۵۸).

(۳). زئیر: نعره شیر.

(۴). در نسخه چاپی: شد.

(۵). تبصص: تکان دادن حیوان دم خود را از جهت شادی یا ترس. (لسان العرب: ماده بصص).

(۶). در نسخه چاپی: بر سر.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۲۶

بگذشت و بنردبان برآمد، و بر غرفه پیش متوکل زمانی مدید «۱» نشسته بود.

پس امام ابی الحسن برخاست، و از غرفه بزیر آمد تا بمنزل خود باز رود، دیگر «۲» باره شیران با امام تبصص و تملق نمودند و فروتنی کردند، چنانچ در اول حال کردند «۳».

و امام ابی الحسن علی نقی علیه السّلم بسر من رأی، بیست و ششم ماه جمادی الاخری، سنه اربع و خمسين و مائتین «۴» وفات یافت «۵»، و او را در سرآیء او بسر من رأیء، در شارع کوفه «۶» دفن کردند، و او را چهل و یکسال و نه ماه عمر بود، [و بیست و یک سال] و ده روز بسر من رای اقامت کرده است، و مقیم بوده «۷».

(۱). مدید: مدت‌دار، طولانی.

(۲). در نسخه چاپی: و دیگر.

(۳). یعنی همان گونه که این شیران در آغاز ورود امام علیه السلام تبصص و تملق کردند، همچنان در هنگام رفتن آن حضرت.

(۴). سال ۲۵۴ هجری.

(۵). شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۲ / ۳۱۱» تاریخ وفات امام علیه السلام را رجب سال دویست و پنجاه و چهار هجری ضبط کرده است، و در «المجدی: ۱۳۰» بدون ذکر ماه، سال وفات را دویست و پنجاه و چهار دانسته است.

(۶). شارع کوفه یا خیابان کوفه، بر طبق اصول و قواعد نام‌گذاری محله‌های شهرهای کهن اسلامی هر سمت شهر را به نام شهر

مهمی که در پیش روی آن قرار داشته نام‌گذاری می‌کرده‌اند، (همچون قم که دارای دروازه ری- دروازه کاشان- دروازه همدان بوده است) از این رو چون سرای حضرت در بخش جنوبی شهر که به سمت بغداد و کوفه بوده است، آن را به این نام نامیده‌اند، لیکن عمری نسابه در «المجدی: ۱۳۰» نام دیگری برای این خیابان آورده است، می‌گوید: (قبره بسامراء فی شارع ابي أحمد ابن الرشید)، و احتمالاً هر دو نام یک خیابان باشد.

(۷). بنا بر نوشته مصنف تاریخ قم، امام عسکری علیه السلام، در روز سوم ماه رجب سال ۲۳۳ هجری به سامراء وارد، و در ۲۶ جمادی الآخر سال ۲۵۴ درگذشت، که مجموع مدت اقامت امام علیه السلام در تاریخ قم، متن، ص: ۵۲۷

امامت او سی و سه سال و هفت ماه بوده است.

و در شجره آورده‌اند که: او را در ایام خلافت معتز زهر دادند، و او بدان شهید آمد.

عدد اولاد او:

حسن، و محمد «۱»، و حسین، و جعفر کذاب «۲».

این شهر ۲۱ سال و ۱۰ روز می‌باشد. لیکن شیخ مفید در «الارشاد: ۳۱۲/۲» این مدت را ده سال و چند ماه ضبط کرده است.

(۱). أبو جعفر محمد بن علی، فرزند امام دهم، یکی از امامزادگان جلیل القدر و والامقام، که شیعیان درباره او احتمال امامت را می‌دادند. وی در مدینه بدنیا آمد، و هنگامی که پدرش به دستور خلیفه عباسی از مدینه به سامراء آورده شد او کودک بود، و سالها بعد برای دیدار پدر به سامراء سفر کرد، و هنگام بازگشت به حجاز، در یک منزلی جنوب سامرا در روستای بلد در منطقه دجیل بیمار شد، و در سال ۲۵۲ ه درگذشت، و همانجا به خاک سپرده شد، بقعه او همواره مقصد زیارت شیعیان بود، و در سال ۱۳۱۱ ه به دستور آیه الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی ساختمان بقعه تجدید بنا و توسعه یافت، و نیم قرن بعد مرحوم حاج آقا محمد قمی- فرزند آیه الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی- ساختمان باشکوه و وسیعی با صحن و سرا و گنبدی بزرگ پیا ساخت که تاکنون پابرجاست، و هم‌اکنون بقعه این امامزاده که در ۵۰ کیلومتری شمال بغداد قرار دارد، یکی از زیارتگاههای مهم عراق بشمار می‌رود.

(نگاه کنید به: المجدی: ۱۳۰، مراقد المعارف: ۲/۲۶۲).

(۲). جعفر بن علی العسکری، برادر امام حسن عسکری، و عموی امام زمان، به گفته عمری نسابه در «المجدی: ۱۳۰» او پس از فوت امام حسن عسکری در مال و منصب برادر خود طمع نمود، و داشتن فرزندی را برای برادر خود انکار نمود، و برخی از فراعنه از او حمایت نمودند، و او بر کنیزان برادرش مستولی شد، آنگاه در ادامه سخن خود آورده است که: (وقیل: إنّه فارق ما کان علیه قبل الموت و تاب و رجع، فلما زعم أنّه لا ولد لأخیه، و ادّعی أنّ أخیه جعل الامامه فیهِ، سمی الکذاب و هو المعروف بذلک). برخی نیز بنا بر شهرت توبه جعفر، او را جعفر التّوّاب نامیده‌اند.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۲۸

و از صادق علیه السلام روایتست، که او از پدر خود، و او از پدر خود روایت میکند که:

رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، که:

«چون پسر من جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از ماذر در وجود آید، نام او را جعفر صادق نام نهید، که از فرزندان او مردی در وجود آید که نام او جعفر باشد، و دعوی امامت کند، و او در آن معنی دروغ گو بود» «۱».

و در شجره: از فرزندان امام ابی الحسن علی نقی، بغیر از این که یاد کردیم، فرزندی دیگر علی نام ذکر کرده‌اند، و او را عقب

نبوده است، و الله أعلم بالصواب.

(۱). این روایت در منبعی جز «تاریخ قم» نیامده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۲۹

«ذکر امام ابی محمد الحسن العسکری، و ولادت او، و مدّت عمر و امامت او، و وقت وفات او، و ذکر قبر و مشهد و تربت او»

امام حسن بن علیّ عسکری بسرّ من رأی «۱»، روز جمعه هشت روز از ماه ربیع الاوّل «۲» گذشته، از مادر در وجود آمده است.

و گویند که: آخر سنه اثنتین و ثلثین و مائتین «۳» و بروایتی: سنه احدی و ثلثین و مائتین «۴».

و مادر او امّ الولد بوده است، و او را سمانه «۵» خوانده‌اند، و معروفه بامّ الحسن بوده است.

و امام حسن عسکری - علیه و علی آبائه التحیّیه و السّلم - روز آدینه سه روز از ماه ربیع الاوّل گذشته، سنه ستّین و مائتین «۶» - و

بروایتی: سنه احدی و ستّین و مائتین «۷» - در خلافت معتمد «۸»، بسرّ من رأی وفات یافته است، و او را بیست و هشت سال بوده

است، و بروایتی بیست و نه سال «۹».

و مدّت امامت او پنج سال و هشت ماه و پنج روز بوده است.

(۱). به روایت شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۳۱۳ / ۲» امام حسن عسکری در سال ۲۳۲ هجری (سال پیش از انتقال امام علی

النقیّی از مدینه به سامراء) در مدینه بدنیا آمد.

(۲). در اصل: الأولى. و شیخ مفید در «الارشاد: ۳۱۳ / ۲» ولادت را در ماه ربیع الآخر آورده است.

(۳). سال ۲۳۲ هجری.

(۴). سال ۲۳۱ هجری.

(۵). عمری نسابه در «المجدی: ۱۳۰» سمانه را نام مادر امام علی النقیّی دانسته است، و شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد: ۳۱۲ / ۲»

می‌گوید: (و امّه امّ ولد یقال لها: حدیث)، و کلینی علیه الرحمه در «اصول کافی: ۵۰۳ / ۲» نام مادر حضرت را حدیث یا سوسن

دانسته است.

(۶). سال ۲۶۰ هجری.

(۷). سال ۲۶۱ هجری.

(۸). المعتمد بالله عباسی.

(۹). اصول الکافی: ۵۰۳ / ۱، الارشاد: ج ۲ / ۳۱۳ و ۳۳۶.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳۰

و روایتست «۱» که:

«چون أبو بکر محمد «۲» بن عبید الله بن یحییء بن خاقان بقم آمد، جهت نظر و اشراف بر کار و بار عاملان بقم، بسیاری وصف

امام حسن عسکری کرد، و فضائل او بیان فرمود، و گفت که:

پدزم عبید الله بن یحیی الوزیر، امام حسن عسکری را بسیار تعظیم و اجلال کردی، و او را موقّر و محترم داشتی، و بعد از وفات او

برادرش جعفر کذاب قصد پدرم عبید الله [بن] یحیی کرد، و بنزدیک او آمد، و از او درخواست کرد که او را مرتبه برادرش ابی محمد

الحسن العسکری بدهد، و بحضرت سلطان تربیت «۳» کند.

و پذیرم را گفت: چون ملتمس مرا مبذول داری، دویست هزار دینار بتو دهم، هر سالی بیست هزار دینار «۴».

(۱). این روایت را شیخ کلینی علیه الرحمه در «اصول کافی: ۵۰۳/۱» بسند صحیح، از دو تن از راویان ثقه، یعنی حسین بن محمد الأشعری، و محمد بن یحیی قمی روایت کرده است. هم چنین شیخ مفید نیز این روایت را در «الارشاد: ۳۲۱/۲» به یک واسطه (ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، شیخ شیخ مفید) از شیخ کلینی روایت کرده است، و این روایت بسیار طولانی است، لیکن مصنف تاریخ قم تنها بخش کوتاهی از آن را آورده است.

(۲). در «اصول کافی: ۵۰۳/۱ و الارشاد: ۳۲۱/۲» ضبط این نام، احمد است، لیکن صحیح آن محمد می‌باشد، چنانکه در اصل و در دیگر منابع رجال و تاریخی آمده است. ذهبی در «سیر اعلام النبلاء: ۹/۱۳» در ترجمه این خاندان می‌گوید: (ابن خاقان الوزیر الکبیر، أبو الحسن عبید الله بن یحیی بن خاقان الترقی، وزر للمتوکل و للمعتمد، و جرت له امور، و قد نفاه المستعین الی برقه، ثم قدم بغداد بعد خمس سنین، ثم وزر سنه ست و خمسين. و قد وزر ابنه أبو علی محمد بن عبید الله، و وزر حفیده أبو القاسم عبد الله بن محمد للمقتدر سنه اثني عشره و ثلاث مئه)، و بنا به نقل شیخ کلینی، أبو علی محمد بن عبید الله از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است (و کان شدید النصب). (نگاه کنید به: الکامل فی التاریخ: حوادث سال ۳۰۰ هجری).

(۳)؟، احتمالاً (ترتیب) باشد.

(۴). در «اصول کافی: ۵۰۵/۱ و الارشاد: ۳۲۴/۲» آمده است: (فقال: اجعل لی مرتبه أخی و

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳۱

پذیرم او را باز زد، و در روی او سخن درشت گفت، و او را گفت:

اگر تو بنزدیک شیعت پذیر و برادرت امامی، و ترا پیشوا و امام میدانند، تو بتربیت دیگران مرتبه امامت نخواهی یافت، چه سلطان وقت شمشیر و تازیانه خود کشیده است، بر هر آنکسی که دعوی آن می‌کند، که پذیر و برادرت امام بوده‌اند، و ایشانرا امام و مقتدای و هادی و پیشوا میدانند، می‌خواهد که دمار از ایشان برآرد.

و چنین گویند که: عبید الله [بن] یحییء وزیر، جعفر کذاب را گفت که:

ای [أحمق] «۱»، تو نمیدانی که این مرتبه شریفه، و درجه منیفه، عطیه است از جانب خدای عزّ و جلّ، اگر تو اهل و سزاوار این مرتبه باشی، از معونت سلطان، و یاری دادن او ترا، دریافتن این مرتبه، باید که مستغنی و بی‌نیاز باشی.

پس عبید الله جعفر کذاب را بس حقیر یافت، و بفرمود که او را بصحبت او بار ندهند، و از آن منع کنند.

عقب او:

الخلف القائم صاحب الزمان محمد مهدی علیه السلام.

أوصل اليك في كل سنة عشرين ألف دينار).

(۱). افزوده از اصول کافی، و الارشاد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳۲

«ذکر ولادت قائم آل محمد علیه السلام، و وقت غیبت او، و اخبار داله بر وجود شریف او»

امام محمد مهدی علیه السلام، روز آدینه، هشت روز از ماه شعبان گذشته- و بروایتی: شب آدینه- یکنیمه «۱» از ماه شعبان برآمده، سنه خمس و خمسين و مائتين «۲» از ماذر در وجود آمده است.

و بروایتی: سنه سبع و خمسين و مائتين «۳».
 و در شجره: سنه ثمان و خمسين و مائتين «۴».
 و نام شریف او، نام پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و کنیت او أيضا کنیت او، نام محمد، و کنیت ابو القسم.
 و در حال غیبت امام علیه السلام، نهی است فرزند بنام و کنیت او نهادن «۵».

(۱). روایت مشهور نزد امامیه، ولادت آن حضرت در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری است، نگاه کنید به: «اصول کافی: ۱/ ۵۱۴»
 و الارشاد: ۲/ ۳۳۹» که هر دو تنها همین روایت را آورده‌اند، با این که معمولا در دیگر موارد اشاره به تاریخهای گوناگون می‌کنند.
 همچنین نگاه کنید به فرموده شیخ طوسی در: کتاب الغیبه: ۲۳۴.

(۲). سال ۲۵۵ هجری.

(۳). سال ۲۵۷ هجری.

(۴). سال ۲۵۸ هجری.

(۵). آنچه در روایات امامیه آمده است، آن است که شیعیان از آوردن نام صریح آن حضرت نهی شده‌اند، نه از نامیدن کودکان خود به نام آن حضرت، و علامه مجلسی علیه الرحمه در «بحار الانوار: ۳۱/ ۵۱» بابتی را فراهم آورده، و در آن روایات نهی کننده از نام آوردن را جمع آوری نموده است، و مرحوم محدث قمی در «سفینه البحار: ۴/ ۷۹۷» می‌فرماید: (قد وردت روایات کثیره فی أنه لا یحل ذکره علیه السلام باسمه، و فی بعض الروایات: یحرم علیهم تسميته. و فی التوقيع: من سَمَانی فی مجمع من الناس باسمی، فعليه لعنة الله. و عن أبي

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳۳

و ماذر محمد مهدی، کنیزک بوده است نرکس «۱» نام، و بروایتی صقیل نام.

و محمد بن علی ماجیلویه، روایت می‌کند بآسانید صحیحه، از محمد بن عثمان عمری، که او گفت:

«أبی محمد الحسن بن علی، روزی از روزها پسر خود را - محمد مهدی - بر ما عرض کرد، و او را بما نمود، و ما در منزل او سرای کردیم، و ما چهل نفر بودیم.

أبی محمد حسن عسکری ما را گفت، که:

این فرزند پس از من امام و پیشوای شماست، و خلیفه است از قبل «۲» من بر شما، او را فرمان برید، و پس از من پراکنده شوید، و براه متفرقه مروید، که درین هالک شوید.

بحقیقت که بعد از امروز، دیگر شما محمد مهدی را نخواهید دیدن.

محمد [بن] عثمان گفت:

چون ما از حضرت امام ابی محمد حسن عسکری بیرون آمدیم، بسی بنگذشت الّا که امام از دار دنیا بدار بقا رحلت کرد، و ازینجهان نمان شد، و در آنجهان عیان گشت».

و أبو الفضل، [محمد بن] الحسین بن الحسن العمید «۳» کوید که:

عبد الله علیه السلام، قال: صاحب هذا الأمر رجل لا یسمیه باسمه الّا کافر). و مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه: ج ۱۱» نام کتابها و رساله‌های متعددی با عناوین (رساله فی حرمة تسمیه الحجّة) و (رساله فی النهی عن التسمیه) و (رساله تحريم التسمیه) و (رساله فی تحريم تسمیه صاحب الزمان) و جز اینها را آورده است، که همگی در خصوص ممنوعیت نامیدن صریح آن حضرت

است، نه نام‌گذاری بنام آن بزرگوار.

(۱). در تمامی منابع از این بانوی بزرگوار با نام (نرجس) که معرب نرگس است یاد شده است، و گفته شده است که او از اسیران روم (ترکیه امروزی) بوده است، و نسب او به یکی از حواریون عیسی بن مریم علیهما السلام می‌رسد.

(۲). قبل: از سوی.

(۳). ادیب و کاتب و سیاستمدار و وزیر، که یکی از مشهورترین وزیران آل بویه بشمار می‌رود،

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳۴

«روزی بحضرت امام حسن عسکری در آمدم بسر من رأی، تا او را تهنیت کنم بولادت پسر او امام محمد مهدی علیه السلام». و غرض ازین روایت، اخبار و دلایل است بوجود قائم آل محمد علیه السلام «۱».

و همچنین روایت است، که:

«عبد الله بن عباس علوی، استقبال کرد حسین بن حسن أفضس را، و پیش او باز رفت، و ازو پرسید از سبب توجه کردن او بسر من رأی، و مقصد و مقصود او؟»

حسین بن حسن را بجواب گفت که: بسبب تهنیت ابی محمد حسن عسکری،

سالها وزارت رکن الدوله بن بویه را به عهده داشت، صاحب بن عبّاد طالقانی- وزیر معروف- نام و شهرت خود را از همراهی او بدست آورد، و درباره او جمله مشهور خود را گفت، که:

(بدئت الکتابه بعبد الحمید و ختمت باین العمید)، از او با القابی همچون: الاستاذ، لسان المشرق، الوزير الکبیر یاد شده است، تمامی ترجمه‌نویسان شرح حال زندگانی او و پدرش را به تفصیل آورده‌اند، (نگاه کنید به: مجمع الآداب ابن فوطی: ۲/ ۲۱۸ و ۴/ ۲۹۵، سیر اعلام النبلاء: ۱۶/ ۱۳۷، و فیات الاعیان: ۱۰۳). شیخ آقا بزرگ تهرانی به تفصیل درباره او در «طبقات اعلام الشیعه: ق ۴/ ص ۲۶۹» سخن گفته و می‌گوید: (محمد بن الحسن العمید بن محمد، أبو الفضل الکاتب الخراسانی، و هو ابن أبی الفضل الحسن بن الحسن العمید، الذی فاز بقاء الحیة عند تهنة أیبه بولادته فی سامراء، کان وزیر رکن الدوله بن بویه، أخذ الأدب عن احمد ابن اسماعیل القمی المعروف بسمکة، و أخذ عنه الصحاب بن عبّاد. و قد جمع له معاصره مؤلف تاریخ قم أشعار أبی جعفر محمد بن علی العطار القمی الشاعر. توفی ۳۶۰ هـ عن یتف و ستین سنة من عمره).

(۱). موضوع وجود امام زمان علیه السلام، و اخبار و دلایل آن حضرت از دیرباز مورد توجه محدثین و مورخین مسلمان بوده، و کتابها و تالیفات فراوانی در این باره فراهم آمده است، که به مهمترین آنها که توسط محدثین خبره و ثقة نوشته شده است اشاره می‌شود: کتاب الغیبه نعمانی، کتاب الغیبه شیخ مفید، کتاب الغیبه شیخ طوسی، کتاب المحجّه و تبصرة از سید هاشم بحرانی، منتخب الأثر از آیه الله صافی گلپایگانی.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳۵

بولادت پسر او امام محمد مهدی علیه السلام «۱».

و امام محمد مهدی سنه ستین و مائتین «۲» غیبت نموده است الی یومنا هذا، «یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید».

(۱). این روایت را شیخ طوسی علیه الرحمه در «کتاب الغیبه: ص ۲۲۹» بسند خود آورده است، می‌گوید: (أخبرنا جماعة، عن أبی محمد هارون بن موسی التلعکبری، عن احمد بن علی الرازی، قال: حدّثنی محمد بن علی، عن حنظله بن زکریا، عن الثقة، قال: حدّثنی عبد الله بن العباس العلوی- و ما رأیت أصدق لهجة منه، و کان خالفنا فی أشياء كثيرة- قال: حدّثنی أبو الفضل الحسن بن

الحسن العلوی، قال: دخلت علی ابي محمد علیه السلام بسر من رأى، فهنأته بسيدنا صاحب الزمان عليه السلام لما ولد).

(۲). سال ۲۶۰ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳۶

فصل دوم از باب ستم «در ذکر طالبیه که بقم آمدند و وطن ساختند، و ذکر انساب و بعضی اخبار ایشان، پس از تقدیم فضیلت‌های ایشان که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست»

اشاره

ذکر آنچه در فضائل طالبیه؛ روایات ثقات یاد کرده‌اند، از حضرت رسالت علیه [السلام]:

[۱] روایت کند محمد بن عیسی یقطینی، از عبد الله بن ابراهیم عقیان قرشی، و او از عم خود عبد العزیز بن علی، و او از سعید [بن]

مسیب، و او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله، که او فرموده است، که:

«هیچ امتی و قومی هالک نشوند، الا آنکاه که با اهل البیت پیغمبر خود اهانت و خواری کنند، و فرزندان و عترت او را خوار و حقیر دارند. و چون ایشانرا خوار و ذلیل دارند، البتّه هالک شوند» [۱].

[۲] دیگر: روایت کند منصور بن عباس، از عبد الله بن الفضل هاشمی، از

(۱). روایتی بدین مضمون در منبعی جز تاریخ قم نیامده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳۷

خال «۱» خود سلیمان نوفلی، از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله، که او فرموده است، که:

«خذأثرا دوست دارید، از برآی آنچ برای شما مقدور و ساخته گردانیده است، از نعمتهآ خود، و دوست دارید مرا از برآی خدای، و خویشان و عترت مرا دوست دارید از برآی من» [۲].

[۳] و محمد بن [بن] یحیی، از محمد بن الحسن بن علی بن ابراهیم بن حسین بن حسن «۳» بن علی [بن] موسی الرضا روایت میکند، و او از جدّ خود، که رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که:

«هر کس که مرا دوست دارد، و فرزندان مرا دوست دارد، حق سبحانه و تعالی روز قیامت شرم دارد از او، که او را بر افعال بد او سرزنش و توبیخ نماید، و بفرماید که او را بسرای محبت - که آن بهشتست - فرود آورند، ببرکت محبت «۴» با من و فرزندان من».

و هر کس که مرا دشمن دارد، فردآی قیامت حق سبحانه و تعالی سؤال نکند نه از نیکی و نه از بدی، تا او را بآتش جهنم بسوزاند» [۵].

[۴] و روایت کند یعقوب بن زید «۶»، از محمد بن اُبی عمر «۷»، از بعضی از مردمان او، از

(۱). خال: دائی.

(۲). روایتی بدین مضمون در منبعی جز تاریخ قم نیامده است.

(۳). در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شیری زنجانی آمده است: (اولادی برای حسن در کتب انساب موجود پیش اینجانب ذکر نشده، و به احتمال قوی نسب طولانی مذکور، نسب چند نفر است که سهوا نسب یک شخص گردیده).

(۴). در اصل: محمد.

(۵). روایتی بدین مضمون در منبعی جز تاریخ قم نیامده است.

(۶). در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری زنجانی آمده است: (یزید- عمیر صحیح است، به مستدرک: ج ۲ / ص ۴۰۰ مراجعه شود).

(۷). همان.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳۸

أبی عبد الله علیه السلام، که او فرمود، که:

«جَدَّ مَا مُحَمَّدٌ مِصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فرموده است که: تاریخ قم متن ۵۳۸ فصل دوم از باب ستم «در ذکر طالبیه که بقم آمدند و وطن ساختند، و ذکر انساب و بعضی اخبار ایشان، پس از تقدیم فضیلت‌های ایشان که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست» ص: ۵۳۶

د باشد که من روز قیامت از برآی چهار طائفه، و چهار صنف مردم، شفاعت کنم، و اگر بمثل ایشانرا کناه همه اهل دنیا بود:

اول: کسی که از برآی ذریت من شمشیر کشد، و ایشانرا نصرت و یاری دهد «۱».

دوم: مردی که ذریت مرا در حال فقر و فاقه و دست‌تنگی، بدانچ در دست او باشد از مال «۲» و منال سخاوت کند، و با ایشان بخشش نماید.

سوم: مردی که ذریت مرا بدل و زبان دوست دارد.

چهارم: مردی که [چون] ذریت من مضطر و عاجز و درمانده باشند، حاجتی از حاجات ایشان برآرد، و در گذاردن حاجات ایشان سعی نماید «۳».

[۵] و احمد بن محمد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، و او از علی بن معلی، و او از هذیل ابن حنّان، و او از براذر خود روایت میکند، که او گفت، که:

«حضرت صادق علیه السلام [را] گفتم، که:

«مرا پیش یکی از آل محمّد حقی و مالی بود، و بمن نمود، و دفع و مطل «۴» می نمود، پس بدان سبب من او را سخن درشت گفتم، و بر آن پشیمانم.

صادق علیه السلام فرمود که: آل محمّد را دوست دارید، و ذمتهای ایشانرا بری «۵»

(۱). در نسخه چاپی: نصرت دهد، و یاری کند.

(۲). در اصل: مغال.

(۳). الکافی: ۴ / ۶۰ حدیث ۹، من لا یحضره الفقیه: ۲ / ۳۶ ح ۲، الخصال: ۱۹۶.

(۴). دفع: راندن، مطل: در مصباح المنیر آمده است: (مطله بدینه: اذا سوّفه بوعده الوفاء مرّة بعد اخرى)، مطل یعنی عقب انداختن پرداخت قرض با وعده پس وعده دادن.

(۵). بری: رهانیدن، آزاد کردن.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۳۹

کردانید، و ایشانرا بحلّ «۱» کنید، و بغایت ایشانرا کرامی دارید. و چون با ایشان مخالطه و آمیزش کنید، و معامله و خرید و فروخت نمائید، با ایشان درشتی مکنید، و ناسزا مگوئید «۲».

[۶] و هم احمد بن محمد، روایت کند از حسن بن محبوب، و او از قعقاع بن مزار التمیمی، که او گفت:

«من و پسر عمّم بحضرت أبی عبد الله علیه السلام در آمدیم، من او را گفتم: من پسر «۳» حاجب بن زراره‌ام، که کمان خود را از

بر آئی قوم خود برهن کرد، و بدان وفا نمود.

صادق علیه السّلم فرمود که: آنج تو بدان مَنّت می‌نهی بر ما، بقدر حسب و نسب تست، بدرستی که حقّ سبحانه و تعالی محمد علیه السّلم را بکافه «۴» مردم فرستاد، از عرب و عجم، بعضی را از ایشان بر اسلام بکشتیم، و کارزار کردیم، و طائفه را باسیری بکرفتیم، و مَنّت نهادیم بر ایشان. و فرقه و طائفه حقّ سبحانه و تعالی ایشانرا بما راه نمود، و توفیق داد تا ما را بشناختند، تو از کدام فرقه ازین فرق سه کانه؟

راوی میگوید که: چون ما از صحبت اَبی عبد الله بیرون آمدیم، پسر عمّ مرا گفت:

بحقّ خدا بدین سخن که اَبی عبد الله فرموده، همه عرب و عجم را بندکان خود کردانید، و آزاد کردکان او «۵».

[۷] و روایت کند یوسف بن حارث «۶»، و او از محمد بن جعفر أحمر، و او از اسمعیل بن

(۱). حلّ: آزاد کردن و گشودن.

(۲). روایتی بدین مضمون در منبعی جز تاریخ قم نیامده است.

(۳). او عطارد بن حاجب بن زراره است. نگاه کنید به: معجم رجال الحدیث: ج ۱۷ / ۲۰ و ۲۱ / ۳۶۴.

(۴). کافه: همه.

(۵). این حدیث را در هیچ منبعی نیافتیم، تنها محدّث نوری رحمه الله در «مستدرک الوسائل: ج ۱۲ / ۴ - ۳۷۵ ح ۱۴۳۳۷» به نقل از تاریخ قم آورده است.

(۶). در نسخه اصل: (حرث) ضبط شده است، با اسقاط اَلف بر طبق رسم الخط کهن عربی.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴۰

عبّاس، و او از زید بن جبیر «۱»، و او از داؤد بن حصین، و او از اَبی رافع، و او از امیر المؤمنین علیّ بن اَبی طالب علیه السّلم، که او فرمود، که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که: «هر کس عترت و عرب را دوست ندارد، او یکی از سه طائفه است:

یا منافق است، یا بزنا در وجود آمده است، یا مادر او که بدان حامله شده است، او را حیض بوده است» «۲».

[۸] و روایت کند سلمه، از حسن بن یوسف، از صلح «۳» بن عقبه، از اَبی الحسن موسی بن جعفر، که او فرمود، که:

«مردم سه فرقه‌اند: عرب، و مولی، و علج.

مولی کسانی‌اند که ما را دوست دارند، و بما تولی کرده‌اند.

و علج کسانی‌اند که از ما تبرّا «۴» کرده‌اند، و نصب «۵» عداوه ما نموده‌اند «۶».

و الله أعلم بالصّواب.

(۱). در «الخصال: ۱۱۰ ح ۸۲» سند روایت این گونه ضبط شده: (اسماعیل بن عباس بن یزید بن جبیر، عن داود بن الحسن).

(۲). الخصال: ص ۱۱۰ حدیث ۸۲، وسائل الشیعه: ۳۱۹ / ۲ حدیث ۲۲۴۴. این حدیث در منابع حدیثی با الفاظ مختلف آمده است، ولی در هیچ یک کلمه (عرب) نیامده است.

(۳). در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شیری زنجانی آمده است: (صالح با الف است، و اسقاط الف بجهت رسم الخط می‌باشد).

(۴). تبرّی: دوری و بیزاری جستن.

(۵). نصب و ناصبی: کسی را گویند که اهل بیت علیهم السلام را دشمن دارد، و در روایات صحیحه از امامان معصوم علیهم

السلام آمده است که: (الناصب لنا أهل البيت أنجس من الكلب) یعنی: کسی که ما اهل البیت را ناصب باشد از سگ ناپاک‌تر است.

(۶). ثقة الاسلام کلینی رحمه الله در (الكافی: ۸ / ۱۶۶ حدیث ۱۸۴)، این روایت را به سندی جز سند مصنف روایت کرده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴۱

«ذکر جمعی از طالبیه که بشهر قم و ناحیت آن نزول کرده‌اند، و وطن گرفته، بر نسق امامت، و ترتیب نسب حسنیّه»

اول کسی که از فرزندان حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب «۱»، که بقم نزول کرد و مقیم شد، [أبو عبد الله احمد] «۲»، فرزند أدرع «۳»: أبو هاشم محمد بن علی «۴» بن عیید الله «۵» بن

(۱). مشهور به حسن مثنی و داماد امام حسین علیه السلام.

(۲). افزوده از «عمدة الطالب: ۱۶۵-۱۶۸»، در تمامی نسخه‌های تاریخ قم این سلسله نسب ناقص و بدون دو نام آمده است، و در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری زنجانی آمده است:

(در این نسب سقط واقع شده، و نسب کامل عبد الله از این قرار است: عبد الرحمن بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب. و اسم عبد الله در نسب مکرر نیست. و اذرع- با ذال معجمه- مصحف ادرع- با دال مهمله- است. رجوع شود به قاموس به کلمه (درع)، و لباب ابن اثیر و انساب سمعانی به کلمه (أدرعی) و أبو هاشم محمد بن علی و اولادش، در «عمدة الطالب ص ۱۷۶، چاپ نجف» نوشته شده، و در این کتب ادرع لقب أبو جعفر محمد بن عیید الله عموی أبو هاشم است، و لقب علی- پدر أبو هاشم- باغر (یاغز خ ل) است.

رجوع شود به «عمدة الطالب ص ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷»، و بقیه کتب مزبور).

(۳). در أصل: اذرع آمده است، ولی ضبط این کلمه در «عمدة الطالب: ۱۶۷ و ۱۶۸» ادرع است، که همین صحیح است، و نام نوعی لباس است، چنانکه حیوانی را گویند که تن او سیاه و سر او سفید باشد، یا نیمی از تن سیاه و نیم سفید. بنگرید به: «لسان العرب: مادة «درع»».

(۴). در «عمدة الطالب: ۱۶۷» آمده است: (أبو الحسن علی باغر بن عیید الله بن عبد الله بن الحسن بن جعفر، و سبب تلقیه باغر أنه صارع باغر التركي غلام المتوکل العباسی، و كان شديد القوة، و هو الذي فتك بالمتوکل فقهره العلوی، فتعجب الناس منه، و سمی باسم ذلك التركي، و امه شیبائیة).

(۵). در «عمدة الطالب: ۱۶۶» آمده است: (عیید الله امیر الكوفه، ولّاه اياها المأمون العباسی).

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴۲

عبد الله «۱» بن الحسن [بن جعفر] بن الحسن [بن الحسن] بن علی بن ابی طالب بوده است.

و ادرع لقب پدر «۲» اوست، و بعضی از خلفا او را بذین اسم لقب نهاده‌اند.

و اذرع از نامهای سباع است، و او را بدان سبب بذین اسم لقب کردند، که در کوفه در راه قبر امیر المؤمنین علی علیه السلام شیری خبیث، بسیار موی بوده است، و هر کس که در آن راه گذشته است، آن شیر او را خورده است، و مردم ازین جهت در زحمت بوده‌اند.

[محمد بن] «۳» علی بن عیید الله «۴» روزی از کوفه بذین راه بیرون آمد، و آن شیر را بکشت، و پای او می کشید تا بکوفه، و اهل کوفه چون چنان دیدند، [محمد بن] «۵» علی بن عیید الله را بذین اسم لقب کردند بنام آن شیر، چه آن شیر را موی بسیار و دراز

بوده است، و عرب هر شیری را که بذین صفت بود، او را ذراع «۶» خوانند.

و أبو هاشم را سه فرزند بوده است:

(۱). مشهور به عبد الله المحض که دو فرزندش محمد و ابراهیم در مدینه بر علیه منصور عباسی قیام کردند، و مأمورین منصور عبد الله را دستگیر و به عراق روانه نمودند و او در زندان به شهادت رسید، بقعه او امروزه در شهر هاشمیّه در ۴۰ کیلومتری شمال شهر کوفه قرار دارد.

(۲). یعنی ادرع لقب پدر أبو عبد الله احمد است، که نامش أبو هاشم (یا أبو جعفر) محمد بن علی ابن عبید الله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن المثنی بوده است. ابن عنبه در «عمده الطالب: ۱۶۸» درباره او می گوید: (يقال له الأدرع، قيل لقب بذلك لانه كان له ادراع كثيرة). قال الشيخ تاج الدين: قتل اسدا أدرع فلُقب بذلك، و كان رئيسا بالكوفة و مات بها و دفن بالكناسة).

(۳). افزوده از عمده الطالب: ۱۶۸.

(۴). در اصل و دیگر نسخه‌ها: عبد الله ضبط شده است که خطاست، بنگرید به: عمده الطالب: ۱۶۸.

(۵). افزوده از عمده الطالب: ۱۶۸.

(۶). بنگرید به: لسان العرب، ماده «درع».

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴۳

أبو عبد الله احمد «۱»، و أبو علی الحسن «۲»، و أبو محمد الحسن «۳».

و از ابي عبد الله احمد: [عیسی بن احمد، و أبو الحسن عبید الله بن أحمد] «۴» در وجود آمده است.

و از ابي علی الحسن بن أبو هاشم «۵» در وجود آمده است.

و «۶» از أبو محمد الحسن بن ابي هاشم از دختر احمد بن علی الشجری «۷» «۸» در وجود آمده است.

پس أبو محمد الحسن بن ابي هاشم، از قم بیصره رفت، و معز الدوله «۹» بیصره او را

(۱). در عمده الطالب: ۱۶۷: (و كان قد خَلَفَ بقم، و نزل بقم).

(۲). در اصل و دیگر نسخه‌ها: أبو علی الحسن آمده است، لیکن در «عمده الطالب: ۱۶۷» سومین فرزند أبو هاشم را «أبو الحسن عبید الله بن ابي هاشم» ضبط کرده است و در نسخه چاپی مصحح آیه الله شیرازی زنجانی آمده است: (در تهذیب الانساب ۸۹، و

عمده الطالب ۱۷۶ بجای (أبو علی الحسن) أبو الحسن عبید الله ثبت شده کرده، و در چاپی عمده ابو الحسن عبید الله می باشد).

(۳). ابن عنبه در «عمده الطالب: ۱۶۷» می گوید: (و له ولد بقم).

(۴). در اصل و دیگر نسخه‌ها بیاض است، و افزوده از «عمده الطالب: ۱۶۷» و انوار المشعشعین: ۸۷/۲ که در منبع نخست آمده

است: (ابو عبد الله احمد بن ابي هاشم، و كان قد خَلَفَ علی نقابه و نزل بقم، له بنصیبین: عیسی بن احمد، له اولاد، و باصفهان: أبو الحسن عبید الله بن احمد، له اولاد).

(۵). در اصل بیاض، لیکن در «عمده الطالب: ۱۶۷» می گوید: له ولد بنصیبین.

(۶). این حرف در «انوار المشعشعین: ۸۷/۲» (أما) ضبط شده است، و در اینجا أبو محمد الحسن ابن ابي هاشم فرزند دختر احمد بن

علی شجری فرض شده است، که ظاهراً خطاست، و در هیچ منبعی از منابع تبارشناسی نیامده است، بنگرید به: عمده الطالب: ۱۶۷.

(۷). در «انوار المشعشعین: ۸۷/۲» آمده است: (اما أبو محمد حسن از دختر احمد بن علی الشجری ابن محمد بن عمر بن علی بن

عمر اشرف بن امام زین العابدین علیه السلام بوجود آمده).

و شجری انتساب به منطقه «مسجد شجره» است، که در حومه غرب شهر مدینه قرار دارد، و حاجیان از آنجا احرام بسته و به سمت مکه می‌روند، این منطقه به نام «آبارعلی» یا «أبیارعلی» نیز شهرت دارد.

(۸). در اصل و تمامی نسخه‌ها بیاض است، و در کتابهای انتساب یادی از فرزند یا فرزندان او نشده است.

(۹). احمد بن بویه بن فنا خسرو، معز الدوله (۳۰۳-۳۵۶) از پادشاهان آل بویه حاکم در عراق،

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴۴

نقیب «۱» سادات کردانید، و بصره وفات یافت، و اعقاب او آنجا آمدند.

و اُبی هاشم به اصباهان، از ساداتی که بشهر جی نزول کرده بودند، پسر عمّان «۲» اند.

و ابو الحسن محمّد [بن احمد بن محمد] «۳» بن احمد بن [ابراهیم] «۴» طباطبا «۵»، شاعر ادیب از ایشانست، و اولاد و اعقاب، و توالد

و تناسل ایشان بسیار است.

او در آغاز هیزم‌کش بود، لیکن همت بلند او را به پادشاهی رساند، و پس از او دو برادر مهترش عماد الدوله و رکن الدوله به پادشاهی رسیدند. معز الدوله در سال ۳۳۴ هجری در دوره خلافت المستکفی بالله عباسی بغداد را فتح نمود، و ۲۲ سال بر عراق حکومت راند. و در بغداد درگذشت، و در حرم کاظمین علیهما السلام دفن گردید.

(۱). نقابت از مناصب ساخته‌شده دوره عباسی است، و نقیب- که معمولا از سوی خلیفه یا پادشاه از میان بلند پایگان علوی تعیین می‌شده است- عهده‌دار رسیدگی به تمامی کارهای متعلق به سادات و شریفان علوی و هاشمی می‌گردید. این منصب تا نیمه‌های قرن بیستم در عراق و برخی دیگر کشورهای اسلامی برقرار بود. و از آنان با عنوان «نقیب الاشراف» نیز یاد می‌شده است.

(۲). یعنی پسر عمو می‌باشند.

(۳). افزوده از کتاب «الأصیلی: ۱۱۴» نوشته تاج الدین ابن الطقطقی.

(۴). همان.

(۵). ابراهیم طباطبا ابن اسماعیل بن ابراهیم الغمر بن الحسن المثنی، سر سلسله سادات حسنی طباطبائی می‌باشند، که از سادات جلیل القدر است، و دارای سیزده فرزند بود، وی نخستین سید حسنی است که در زمان منصور دستگیر و در زندان کوفه در سال ۱۴۵ هجری به شهادت رسید، آرامگاه او در محله «حیّ کنده» در فاصله یک کیلومتری مسجد جامع کوفه قرار دارد، و از دیرباز زیارتگاه بوده است (بنگرید به: المجدی: ۷۲، و الأصیلی: ۱۱۲)، و در آغاز قرن بیستم میلادی ملک فیصل بن حسین هاشمی (نخستین پادشاه عراق که از نسل او هستند) آرامگاه او را بازسازی نمود. نواده او أبو الحسن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبا می‌باشد، که ابن الطقطقی در «الأصیلی: ۱۶۶» درباره او می‌گوید: (أبی الحسن الشاعر الاصفهانی، صاحب کتاب الشعر). و عمری نسابه در «المجدی: ۷۴» می‌گوید: (و منهم الشریف الشاعر المجید المعروف، و مولده اصفهان، و هو أبو الحسن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن طباطبا).

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴۵

و از فرزندان حسن بن الحسن «۱» بن علیّ براوند قاسان «۲»، از آنهایی که از همدان نقل «۳» کرده‌اند:

عبید الله بن الحسن بن علی بن محمّد «۴» بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علی بن اُبی طالب.

و از عبید الله بن الحسن: أبو محمّد جعفر، و أبو جعفر محمد، و أبو القسم عبید الله، در وجود آمده‌اند «۵».

(۲). راوند قاسان، همان روستای (امروزه شهر) راوند، در حومه شمال شرقی کاشان امروزی است، که از شهرهای کهن این منطقه می‌باشد، و بزرگان فراوانی بدو منسوبند.

(۳). یعنی در همدان سکونت داشتند، و از آنجا به راوند کوچ کردند.

(۴). محمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن المثنی، مشهور به محمد السلیق (بر وزن امیر)، ابن عنبه در «عمدة الطالب: ۱۶۵» درباره او و فرزندانش می‌گوید: (اما محمد السلیق، فولده السلیقیون ببلاد العجم، و عقبه ینتهی الی عبید الله بن الحسن السلیق بن علی بن محمد السلیق، له اعقاب متفرقون بقزوین و المراغه و همدان و راوند، و یکنی عبید الله هذا أبا الفضل، ... قال شیخ الشرف العبدلی النسابة: رأیت ببغداد عبید الله بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن محمد السلیق، فی أيام نقابه أبا الحسن علی بن أحمد العمری، شعرانیا یتصوف، و له ولد ببخاری. و من ولد أبا الفضل، عبید الله بن الحسن بن علی بن محمد السلیق، السید العالم الفاضل المحدث الادیب المصنف، ضیاء الدین أبو الرضا، فضل الله بن علی بن عبید الله بن محمد بن عبید الله بن محمد بن علی بن الفضل عبید الله المذكور، و هو المشهور بفضل الله الراوندی ...) و در «المجدی: ۸۳» آمده است: (ابن علی بن جعفر بن عبید الله بن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن بن جعفر، و هم براوند- من رستاق قاسان- و کان عبید الله بن الحسن بن علی- یکنی أبا الفضل- و قطن بهمدان، و له عدة من الولد متفرقون، منهم بقزوین و المراغه و همدان و راوند).

(۵). بنگرید به: «عمدة الطالب: ۱۶۷»، با تفاوت.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴۶

و از جعفر بن عبید الله: أبو الحسن محمد، و أبو الحسن علی، و أبو القاسم الحسن پیدا شده.

و از محمد بن جعفر: أبو الفضل، و أبو محمد بدید آمد.

و از فرزندان علی و حسن- پسران جعفر- ذکر کرده‌اند.

و از محمد بن عبید الله: أبو الفضل عبید الله، و أبو علی احمد در وجود آمده است «۱».

و از عبید الله بن عبید الله: أبو الحسن علی، و أبو طالب الحسن.

و از فرزندان زید «۲» بن الحسن بن علی بن ابی طالب، از ساداتی که از طبرستان نقل

(۱). همان.

(۲). أبو الحسن زید، فرزند امام حسن علیه السلام، به گفته ابن عنبه در «عمدة الطالب: ۶۵» او متولی صدقات پیامبر صلی الله علیه و اله در دوره خلافت ولید بن عبد الملک بود، و از یاری عموی خود امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا امتناع ورزید، و پس از شهادت حضرت به یاری عبد الله بن الزبیر (که شوهر خواهر او بود) شتافت، و با او بیعت کرد. او مردی کریم و خوشنام بود، در سال ۱۲۰ در سن نزدیک یکصد سالگی در منطقه بطحاء (در ۶ مایلی مدینه) وفات کرد، و او را در بقیع به خاک سپردند. از او دو فرزند باقی ماند: یک پسر به نام حسن بن زید که از طرفداران بنی العباس بود، و أبو جعفر منصور عباسی او را والی مدینه نمود، او در دوره امارت خود بر مدینه بر عموزادگان خود (تیره امام حسین (ع))، و دیگر عموزادگان حسنی خود) ظلم فراوانی نمود، و به دستور منصور خانه امام صادق علیه السلام را آتش زد. او نخستین کسی است که لباس سیاه پوشید، و آن را شعار علویان نمود. در سال ۱۶۸ هجری در دوره هارون در حجاز به هلاکت رسید. دومین فرزند زید، دختری بود به نام (نفیسه)، که به همسری ولید بن عبد الملک بن مروان (یا جز او، به اختلاف روایت) درآمد، و در مصر درگذشت، درباره عبادت و فضل و کمال این بانو سخن بسیار است، بقعه او در قاهره می‌باشد، و نزد مردم به (ست نفیسه) شهرت دارد، و یکی از مهمترین زیارتگاههای قاهره بشمار می‌رود.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴۷

کردند و بقم آمدند:

أبو القاسم [أحمد] «۱» بود «۲»- که جدّ أبي القاسم الرازی «۳» است- و نام او احمد بن محمّد بن جعفر بن عبد الرحمن «۴» بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی است، و از طبرستان «۵» بقم آمد، و بقم وطن ساخت.

و أبو القسم- که نام احمد بن عیسی بن احمد است- حکایت کرده است، که:

«جدّ او ابو القسم، احمد بن محمّد بیغداد محبوس بود، بسبب مالی که بر ذمّت او بود. بشهر قم مکر و حیل کرد تا از آنجا بگریخت، و بطبرستان آمد، بنزدیک الدّاعی الحسن بن زید «۶»، بجهت خویشی که میان ایشان بوده، و مدّتی آنجا بود، تا آنکه آنگاه که

(۱). افزوده از «الفخری فی انساب الطالبین: ۱۴۹»، که در این کتاب به تفصیل درباره نسب احمد ابن محمد بن جعفر بن عبد الرحمن شجری ابن القاسم بن حسن بن زید سخن رفته است. بنا به نوشته او، أبو القاسم احمد ملقب به کرکوره (یعنی کر و کور) بود، و هفت فرزند داشت، که اولاد و اعقاب آنان در ری و مصر و بغداد، صنعاء یمن، و عمان، و کوفه، و شیراز، و طبرستان، و چالوس، و استرآباد، و قم، و راوند و جز اینها پراکنده‌اند.

(۲). در نسخه اصل آمده است: (أبو القاسم بود، که جدّ که جدّ أبي القاسم الرازی است)، و ظاهراً بیاض میان این دو جمله در نسخه اصل، و کلمه (که جدّ) از خطای ناسخ می‌باشد، و عبارت کتاب بدون این دو استوار است، چنانکه در «انوار المشعشعین: ۲/ ۱۱۱» بدون این دو آمده است.

(۳). در «منتقله الطالبین: ۲۵۳» آمده است: (بقم: أبو القاسم أحمد الرازی ابن عیسی بن احمد کرکوره ابن محمد بن جعفر بن عبد الرحمن الشجری).

(۴). معروف به عبد الرحمن الشجری، منسوب به منطقه «مسجد شجره» در حومه مدینه.

(بنگرید به: مناهل الضرب: ۹۶).

(۵). در «منتقله الطالبین: ۲۰۹» می‌گوید: (بطبرستان من اولاد محمد بن احمد کرکوره بن محمد ابن جعفر بن عبد الرحمن الشجری).

(۶). حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن مثنی، ملقب به «الدّاعی الی الحقّ» یکی از امامان مشهور زیدیّه، در سال ۲۵۰ هجری در دوره خلافت متوکل عباسی در

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴۸

حسن بن زید را در وقت کشتن علویّه بگرفتند. پس ابو القسم از طبرستان بیرون آمد، و بجانب قم توجه کرد، در راه دزدان بر وی آمدند، و هر چه همراه داشت غارت کردند و ببرند. چون بقم رسید، عرب در کرامت و رفق و مدارا کردن، و با او شفقت نمودن برو، مبالغه کردند.

چون أبو القاسم میل عرب با جانب سادات و علویّه که بقم بودند بدید، بنزدیک ایشان مقام کرد، چون خبر او بحسن [بن] زید رسید، نامه نوشت باهل قم، که ابي القسم بی‌اذن و اجازت و دستوری من بدان طرف آمده است، او را بمن فرستید؛ اگر خواهان آن هست و اگر نیست.

چون مکتوب «۱» باهل قم رسید، بر ابي القاسم عرض کردند، چون أبو القاسم مکتوب بخواند، گفت: بروم بجانب او.

پس عرب در مسجد سهل بن الیسع «۲»، بمیدان الیسع جمع آمدند، و أبو القاسم هم آنجا در سرآئی نزول کرده بود، کس فرستادند و او را طلب کردند. أبو القسم بدان جمع حاضر آمد.

پس عرب گفتند که: حقوق این علوی در ذمت ما ثابتست، و ما را حرمت داشتن او واجب است، چه التجا «۳» بما کرده است، و بنزدیک ما آمده است. لازم است ما را قضایء «۴»

طبرستان و دیلمان قیام کرد، و آن مناطق را تسخیر نمود، و جنگهای زیادی با لشکریان عباسی کرد، او مؤسس و بنیان‌گذار دولت علوی در طبرستان می‌باشد، در سال ۲۷۰ هجری در آمل درگذشت. (اعلام المؤلفین الزیدیه: ۳۱۹).

(۱). مکتوب: نوشته، نامه.

(۲). سهل بن یسع اشعری قمی، از بزرگان و متمکنین قم، که پیشتر درباره او و میدان و مسجدش، و موقعیت جغرافیایی احتمالی آن، سخن رفت.

(۳). التجاء: پناه آوردن، روی کردن.

(۴). قضاء کردن: بجای آوردن، انجام دادن.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۴۹

حقوق او کردن، و بدانچ ما را در دست بود، با او بخشش و مؤاسا «۱» کردن.

پس عرب از برآیء او مالی بسیار- نقد و جنس، و اسب و استر- قسمت کردند، و تحصیل نمودند، و بدو دادند.

و أبو علیء عبدیل «۲»، از پدر خود روایت کند، که:

«آن دو آب «۳» و بغال «۴» که بأبی القاسم دادند مجموع با زین و مفرش «۵» بودند، و جمعی را با او بیدرقه بفرستادند، تا آنجا که از دزد و حرامی خوف داشتند».

چون أبو القاسم بحضرت حسن بن زید رسید، نیکو اعتقادیء مردم قم، و اکرام و اشفاق «۶» ایشان درباره او، از سادات علویه بقم، بازگفت.

حسن بن زید بغایت «۷» خرم و شادمانه شد، و أهل قم را بسیاری شکر گفت.

پس أبو القاسم از حسن بن زید دستوری خواست، که دیگر باره بقم رود، و حسن او را دستوری داد. چون أبو القاسم با قم مراجعت کرد، بشهر قم زن خواست، و متأهل «۸» شد، و مدتی بقم مقیم بود، پس بطبرستان رفت، و بطبرستان ازو: طاهر، و عباس، و عیسی، و جعفر، و حمزه، در وجود آمدند.

و أبو القاسم بطبرستان وفات یافت «۹».

(۱). مواسا، مواسات: یاری کردن، پشتیبانی نمودن.

؟(۲)

(۳). دواب: جمع دابه، چهارپا.

(۴). بغال: جمع بغل، استر.

(۵). مفرش: فرش شده و آراسته.

(۶). اشفاق: شفقت و ترحم.

(۷). بغایت: بی نهایت، بی اندازه.

(۸). متأهل: اهل و زن اختیار کردن.

(۹). منتقلة الطالبيّة: ۲۰۹.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۵۰

و طاهر «۱» از طبرستان بقم آمد، و بقم ساکن شد، و امّ القاسم دختر حسن «۲» بن حمّاد الأشعری، ملقب باین میش را بخواست، و در حباله خود گرفت، و از او:

أبو الحسن «۳» محمد، و أبو طالب المحسن، و أبو القاسم علی، و أبو العباس احمد «۴» آورد.

پس أبو العباس احمد «۵» [بن] طاهر از قم بکاشان رفت، و آنجا ساکن بود، و بکاشان سه پسر آورد:

أبو القاسم علی، و أبو منصور احمد، و أبو علی حمزه.

و أبو القاسم علی بن محمد از کاشان بقم آمد، و بقم ساکن شد، و بقم از دختر أبو القاسم رازی، أبو الفضل محمد آورد، و از خواهر او بکاشان حسن.

و [از] ابو منصور احمد بن محمد، دو پسر در وجود آمدند:

یکی: ابو زید المطهر.

و دیگر: أبو الغیث طاهر.

(۱). طاهر بن أبی القاسم احمد بن محمد بن جعفر بن عبد الرحمن شجری. در «منتقله الطالبيّه:

۲۲» آمده است: (فأعقب احمد بن جعفر بن عبد الرحمن بن البطحائي)، باز همو در مدخل (الری) ص ۱۵۶ می گوید: (من نازله قم،

طاهر بن القاسم بن احمد کرکوره، ابن أبی جعفر محمد بن عبد الرحمن الشجری، و امه امّ ولد. بقیه عقبه من رجلین:

من أبی الحسین محمد تنبی، امه خدیجه بنت الحسین بن حمّاد الأشعری.

و من أبی الحسن علی و قیل: یکنی أبو القاسم، امه امّ کلثوم بنت احمد الرازی.

(۲). در «منتقله الطالبيّه: ص ۱۵۶: الحسین.

(۳). همان.

(۴). در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شیری آمده است: (شاید احمد مصحف محمد باشد، و تصحیف این دو کلمه به

یکدیگر بسیار شایع است).

(۵). در اصل: محمد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۵۱

و ابو القاسم علی بن طاهر از قم بری رفت، و در ری ساکن شد، و در آنجا پسری آورد طاهر نام، و بعد از آن بنیسا بور رفت.

و اما عباس «۱» بن احمد بطبرستان مقیم شد، و اعقاب و اولاد او هم آنجا اند.

و عیسی بن احمد بری آمد، و وطن ساخت، و در آنجا دو پسر آورد:

أبو القاسم احمد رازی، و أبو محمد الحسن حسکا «۲».

و این پسر اخیر را عقب نبوده است:

و ابو القاسم احمد بن عیسی الرّازی، از ری بقم آمد و ساکن شد، و بقم أبو الحسن عیسی، [و] چند دختر آورد «۳».

و برادرش «۴» بری بماند، و او را مالی بسیار بوده است، و بازرگانی کرده، و در سنه سبعین و ثلاثه «۵» از خراسان بری معاودت «۶»

می نمود، چون بخوآر «۷» رسید وفات یافت.

(۱). عباس بن أبی القاسم احمد بن محمد بن جعفر بن عبد الرحمن الشجری.

(۲). در نسخه چاپی: حسکا.

(۳). در «انوار المشعشعین: ۲/ ۱۱۴» آمده است: (و اما أبو القاسم احمد رازی از ری بقم آمد و ساکن شد، و به قم أبو الحسن عیسی و چند دختر از او بوجود آمد)، و در نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری زنجانی آمده است: (ظاهراً عبارت صحیح این است: و بقم ابو الحسن عیسی و چند دختر آورد).

(۴). یعنی برادر أبو القاسم احمد رازی، که نام او أبو محمد الحسن حسکا بود، در ری ماندگار شد، و همچون برادرش به قم مهاجرت نمود.

(۵). سال ۳۷۰ هجری.

(۶). معاودت: بازگشت.

(۷). در «معجم البلدان: ۲/ ۳۳۶» آمده است: (خار- آخره راء- موضع بالری). و در فهرست «منتقلة الطالبیه: ص ۳۷۸» که در ذیل کتاب منتقلة الطالبیه است، آمده: (خوار الرّی: بضم اوله و آخره راء، مدینه کبیره من اعمال الری، بینها و بین سمنان علی طریق خراسان، کانت أهمّ مدینه فی شرق الری، و سمّیت بخوار الری، تمییزاً آلهما عن خوار التی فی فارس فی ناحیه حفرک).

تاریخ قم، متن، ص: ۵۵۲

و جعفر و حمزه، پسران [أبو القاسم احمد بن محمد] «۱» بطبرستان مقیم شدند، و عقب ایشان آنجاست، و عدد ایشان معلوم نیست. و جدّ الداعی «۲»- الحسن بن زید بن الحسن بن علی- بمدینه والی و حاکم بوده است، در آخر ایام بنی امیه، و در ایام بنی عباس. چنین گویند که: ابراهیم بن هرمه «۳» شاعر بصحبت او درآمد، ابراهیم را گفت:

(۱). در اصل بیاض است، و افزوده با توجه به سلسله نسب این دو است، که بیشتر نویسندگان تاریخ قم به آن اشاره نموده است.

(۲). (داعی) یا (داعی الی الحق) از القاب و مراتب آن دسته از امامان و بزرگان مذهب زیدیه است، که در راه نشر مذهب زیدی قیام بالسیف (- شمشیر) نموده، و به جنگ و مبارزه پرداخته است، و این لقب (الداعی) از آن نبیره حسن بن زید است، که بزودی مصنّف نام او را می آورد، نه خود حسن بن زید، زیرا حسن بن زید نمی تواند داعی بوده باشد، چون او هرگز قیام بالسیف نمود، بلکه از دوستان ولید بن عبد الملک اموی بود، و به گفته ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۶۵»: (کان مظاهراً لبنی العباس) یعنی پشتیبان بنی العباس بود، و از سوی منصور بر مدینه والی و حاکم بود، و برای تقویت دولت عباسیان به مبارزه شدید با عموزادگان حسنی و حسینی خود قیام نمود، و به دستور منصور خانه امام صادق علیه السلام را نیز به آتش کشید. (بنگرید به: عمدة الطالب: ۶۵ و مناقب ابن شهر آشوب: ۳۱۵) و پیشتر نیز درباره او سخن رفت.

(۳). ابو اسحاق، ابراهیم بن علی بن سلمه بن عامر الفهری المدنی، یکی از بزرگترین شاعران و بلیغان دوره بنی امیه و بنی العباس، و به گفته ابن قتیبه: او آخرین شاعری است که به شعرش احتجاج می شود. در سال ۷۰ هجری متولد، و در دوره خلافت هارون الرشید پس از سال ۱۵۰ هجری درگذشت، او از دوستان و طرفداران اهل بیت علیهم السلام و علویان بود، و اشعاری در مدح آنان سروده است. داستانهای چندی در اعتیاد او به شرابخواری و حدّ خوردن بر آن در منابع آمده است. درباره زندگانی و شعر او به تفصیل در الاغانی سخن رفته است. (نگاه کنید به: خزانه الادب: ۱/ ۴۲۴، الاغانی: ۴/ ۳۶۷، نسمة السحر: ۴۲، سیر اعلام النبلاء: ۶/ ۲۰۷).

تاریخ قم، متن، ص: ۵۵۳

ای پسر هرمه! من نیستم از آن کسانی که دین خود را بفروختند، از ترس مذمت کردن تو، و امید مدح «۱» کردن تو. و اگر من ترا مست بیابم، من بر تو دو حد «۲» بزنم، یکی حدّ شرب «۳»، و یکی حدّ مستی، و بدانکه [چون] ترا بنزدیک من حرمتست، حدّی

دیگر بزعم «۴».

پس هر مه برخاست، و این شعر انشا کرد:

نهانی ابن الرسول عن المدام و ادبني بأداب الكرام

و قال لي: اصطر عنها و دعها الخوف الله لا خوف الا نام

و كيف تبعدني «۵» عنها و حببي لها حب تمكّن في العظام «۶»

اری طیب الحلال علی خبثا و طیب النفس فی خبث «۷» الحرام و نام الدّاعی: محمّد بن زید بن محمّد بن اسمعیل بن الحسن بن زید بن علی بن

(۱). در اصل: قدح آمده است، لیکن باید مدح باشد که به قدح تصحیف شده است، زیرا سیاق عبارت اقتضای امید مدح را دارد نه قدح.

(۲). حدّ: عقوبتهایی را گویند که در شرع اسلام برای آنها اندازه معین قرار داده شده است، در مقابل «تعزیر» که اندازه آن به صلاحدید قاضی می‌باشد.

(۳). شرب: نوشیدن می را گویند.

(۴). تفصیل این گفتار در «نسمه السحر بذکر من تشیع و شعر: ص ۴۵» به روایت از کتاب «الجلس الممتع» آمده است، که: (و قيل إنّ أبا محمد الحسن بن زید بن الحسن علیه السلام، لما تولّى المدينة لأبي جعفر دخل عليه ابن هرمة ...) و در این نقل آمده است که او را به دو حدّ و عید داد: (لأضربنك حدّ الخمر، و لأزيدنّ لموضع حرمتك بی)، لیکن از گفتار تاریخ قم این گونه فهمیده می‌شود که او را به سه حدّ و عید دارد.

(۵). در نسمه السحر: ۴۵: تصبّری.

(۶). در نسمه السحر: ۴۵ عظامی.

(۷). در نسمه السحر: ۴۵: خبث.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۵۴

أبی طالبست، و براذر او حسن بن زید را أيضا «الدّاعی» نام بوده است، و او را بدان خوانده‌اند «۱».

*** دیگر از سادات حسّیه «۲» که بقم آمده‌اند: ششدی «۳» اند، و نام [او] حسین ابن محمّد است، از ری بقم آمد، و اعقاب او بقم هستند، و نسب او جائی ندیدم «۴»

(۱). در «المجدی: ۳۴» آمده است: (ولد زید بن محمد بن اسماعیل، الشریف الأمير الداعی الحسن، صاحب العجائب بطبرستان، دعا الى نفسه و سفك الدماء، و أباد العباد و البلاد. و محمد بن زید، جلیل القدر، ظهر بعد أخیه، و كان ذا جود و شجاعه و مروءة)، همچنین در کتاب «الفخری فی انساب الطایبین: ص ۱۶۱» آمده است: (أما زید بن محمد الأکشف ابن اسماعیل جالب الحجارة، فله ابنان: الحسن بن زید، الدّاعی الکبیر ملک طبرستان لا عقب له.

و أبو عبد الله محمد الدّاعی، ملک بطبرستان بعد أخیه).

(۲). در اصل و دیگر نسخه‌ها و نسخه چاپی: (حسّیه) که خطاست، زیرا سخن همچنان درباره سادات حسنی است.

(۳). ششدی (یا ششدیو) یا (شیشدیو)، لقب أبو جعفر، محمد بن أبی عبد الله الحسین بن عیسی ابن محمد البطحانی، ابن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن علیه السلام می‌باشد. بنابه گفته عمری نسّابه در «المجدی: ۲۵» این شخص در بلخ به مکاری، و در

طبرستان به شش‌دیو معروف بوده است، او درباره علت این نام‌گذاری می‌گوید: (و تفسیره علی ما بلغنی: سته مجانین)، یعنی تفسیر این نام آن گونه که به من رسیده است شش دیوانه، (احتمالاً مقصود شش دیو، و دیوانه تصحیف دیو است) می‌باشد.

بنگرید به: (سر الانساب العلویة: ۱۰۶-۱۱۵، عمدة الطالب: ۷۰، منتقلة الطالبیة: ۲۵۳)

(۴). نسب او به تفصیل در تمامی منابع تبارشناسی کهن، همچون «سر الانساب العلویة» از ابو نصر

تاریخ قم، متن، ص: ۵۵۵

و نخواندم «۱».

بخاری، و «المجدی» و «منتقلة الطالبیة» و «عمدة الطالب» و جز اینها آمده است. او ابو هاشم حسین بن ابی جعفر محمد (معروف به شش‌دیو) بن ابی عبد الله حسین بن عیسی بن محمد البطحانی ابن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام. عمری نسابه به تفصیل درباره تک تک افراد این نسب در «المجدی: ص ۲۲ تا ۲۶» سخن گفته است، وی در پایان می‌گوید: (قال شیخنا أبو الحسن النسابة: كان أبو نصر البخاری یذكر غمزا فی بنی شش‌دیو). و در «منتقلة الطالبیة: ص ۲۵۳» آمده است: (أبو هاشم الحسین بن ابی جعفر محمد شش‌دیو ابن ابی عبد الله الحسین بن عیسی بن محمد البطحانی، یلقب سراهنک. انتقل منها (قم) الی أبهر، و مات بها، و عقبه عبد الله أبو طالب، و العباس، و محمد سراهنک، و الحسن سراهنک، و أم الحسن، و أسماء).

و در «عمدة الطالب: ص ۷۰» آمده است: (و أما أبو عبد الله الحسین بن عیسی بن البطحانی، فله ثلاثة اولاد و هم: محمد المعروف بشش‌دیو، فله عدد من الاولاد و متفرقون فی البلاد، منهم:

علی الأ-کبر المکاری يعرف بخربنده، و علی الرویانی، و حمزة، و الحسین، و سراهنک، و احمد، و علی، و لكل منهم عدد من الاولاد، و لهم اعقاب كثيرة).

با توجه در گفتار این تبارشناسان، اختلاف در منسوبین به لقب مکاری، و سرهنک آشکار می‌شود، ابن طباطبا و برخی دیگر، سرهنک را لقب ابو هاشم الحسین دانسته‌اند، و برخی دیگر او را یکی از فرزندان او.

(۱). ابن طباطبا در «منتقلة الطالبیة: ص ۲۵۳» به نقل از ابن ابی جعفر - یکی دیگر از سادات حسینی که به قم هجرت کرده‌اند - آورده است که: (بقم من اولاد القاسم بن حمزة بن احمد بن عبید الله بن محمد بن عبد الرحمن الشجری)، سپس خود او می‌گوید: (قلت: ما رأیت ذکر هم فی کتاب قم)، و ظاهراً مقصود او از این کتاب، اصل عربی تاریخ قم، نوشته حسن بن محمد بن حسن قمی است. تاریخ قم، متن، ص: ۵۵۶

«سادات حسینیة»

اول کسی از سادات حسینی که بقم آمد، أبو الجنّ، الحسین بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق علیه السلام بود «۱».

(۱). در ضبط سلسله نسب، و نام و کنیه و لقب این سید حسینی اختلاف فراوانی میان نسخه‌های تاریخ قم، و بحار الأنوار، و أنوار المشعشعین، رخ داده است، بگونه‌ای که کشف نام و کنیه و سلسله نسب واقعی صاحب این واقعه بر همگان دشوار گردیده است. ضبط این سلسله در کتابهای یادشده این گونه است:

۱- در نسخه اصل تاریخ قم: أبو الجنّ، الحسین بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام. و کنیه «أبو الجنّ» در این نسخه ۱۰ بار تکرار شده است، که نشان دهنده آن است که کنیه «أبو الحسن» نمی‌باشد، چنانکه در برخی نسخه‌ها

آمده است.

۲- در نسخه (۲) و (۳) تاریخ قم و نسخه چاپی، با این تفاوت که در پاورقی نسخه چاپی یادآوری شده که کنیه «أبو الحسن» در اصل نسخه او «أبو الجنّ» ضبط شده است، و کچوئی اردستانی در «أنوار المشعشعین: ج ۲/ ۲۱۹» که ادعا می‌کند، از سه نسخه کهن تاریخ قم استفاده کرده است آورده است: «أبی الحسن، الحسین بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام».

۳- در «بحار الانوار: ج ۵۰/ ۳۲۴» به نقل از ترجمه تاریخ قم که نزد علامه مجلسی رحمه الله بوده است: الحسین بن الحسن بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام.

همان گونه که ملاحظه می‌شود، هیچ گونه پیوستگی میان این سلسله نسب وجود ندارد، از این رو به نظر نگارنده این آشفتگی در طبقات نسب، برگرفته از خطای نسخه اصل است، که به دیگر نسخه‌ها و کتابها سرایت کرده، و می‌توان گفت که آغاز و انجام این سلسله صحیح است، و جابجایی در نامهای میانی رخ داده است، بدین گونه که کنیه (أبو الجنّ) که در آغاز آمده، و ۱۰ بار دیگر با همین ضبط در نسخه اصل آمده، کنیه پدر کسی است که واقعه بدو منسوب است، و او از نوادگان علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام است، نه محمد بن اسماعیل که در تمامی نسخه‌ها آمده است، از این رو باید نامهای میانی مجدداً تنظیم گردد، تا با گفته تبارشناسان متناسب باشد، از این رو سلسله نسب (چنانکه فخر رازی بدان اشاره دارد) این تاریخ قم، متن، ص: ۵۵۷

گونه باید باشد: «أبی الحسن علیّ، ملقب به أبی الجنّ، ابن محمد بن علی بن اسماعیل الاعرج ابن جعفر الصادق علیه السلام. و شاهد بر این مدّعی گفته تمامی تبارشناسان است (که نام آنها در پایان آمده) که «أبو الجنّ» را از نسل محمد بن علی بن اسماعیل دانسته‌اند، نه محمد بن اسماعیل، زیرا به گفته آنان نسل اسماعیل أعرج ابن جعفر الصادق علیه السلام از دو تن به نامهای: علی و محمد بوده است.

۱- اما نسل محمد بن اسماعیل از دو تن گسترش یافته است:

الف: جعفر الشاعر (یا الأصغر) که دارای نسل گسترده‌ای بوده است، به نام (بنو البغیض) و در مصر و مغرب پراکنده‌اند.
ب: محمد که فرزندان او در مصر گسترده‌اند.

ج: احمد

۲- اما نسل علی بن اسماعیل نیز از سوی دو تن گسترش یافته است:

الف: اسماعیل الثانی، که به گفته عبیدلی نسیابه در «تهذیب الانساب: ص ۱۷۴»، و فخر رازی در «الشجرة المباركة: ۱۱۷» عقب نداشته است، و به گفته دیگران فرزندان او در شمال آفریقا، و بویژه در مغرب گسترده‌اند.

ب: محمد الشعرائی، و به گفته فخر رازی، تنها نسل علی بن اسماعیل از اوست، این محمد تنها یک فرزند داشته است به نام (علی)، مکتبی به (أبو الحسن)، و ملقب به (أبو الجنّ)، و این أبو الجنّ تنها یک فرزند داشته است به نام (الحسین) که در قم بوده. اما سلسله نسبی که در نسخه‌های «تاریخ قم و بحار الانوار و أنوار المشعشعین» آمده با گفته تبارشناسان علوی توافق ندارد، زیرا نسل جعفر بن محمد بن اسماعیل از دو تن به نامهای: احمد و محمد است، که در مصر و شمال آفریقا گسترده بوده‌اند، و یادی از وجود آنها در مشرق اسلامی و ایران نیامده است، علاوه بر آن که جعفر بن محمد بن اسماعیل فرزند یا فرزندان به نام الحسین بن الحسین، یا الحسن بن الحسین، یا الحسین بن الحسن ملقب به أبو الجنّ نداشته است. هم چنین یادی از این شخص با سلسله نسب یادشده، در نسخه‌های تاریخ قم در کتاب منتقلة الطالبیة (که نام چند تن از علویان مهاجر به قم را به نقل از کتاب قم - که ظاهراً همین تاریخ قم

است- آورده) نیامده است، که نشان از ناشناخته بودن این شخص با این سلسله نسب نزد آنان

تاریخ قم، متن، ص: ۵۵۸

چون أبو الجنّ، بشهر قم آمد، و حقّ سبحانه و تعالی او را پسری داد، أبو الحسن علیّ نام.

و از علیّ بن [أبی] الجنّ، أبو عبد الله الحسین در وجود آمد، و از [أبو] عبد الله الحسین، علیّ «۱».

و از مشائخ «۲» قم روایتست، که:

«أبو الجنّ شرب «۳» آشکارا کردی، روزی قصد سرآیء احمد بن اسحق اشعری «۴» کرد،

می‌باشد، و ابن طباطبا در «منتقله الطالبیه: ص ۲۵۶» تنها از یک تن از فرزندان اسماعیل، آنهم از تیره محمد بن احمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام (و نه از تیره جعفر بن محمد بن اسماعیل) یاد می‌کند، که از فقیهان قم بوده است. گذشته از تمامی این دلائل، گفتار فخر رازی در «الشجرة المبارکة فی أنساب الطالبیه»: ص ۱۱۷-۱۱۸ است که می‌گوید: (و أمّا علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام، فعقبه من رجل واحد، هو محمد، و له أولاد آخرون لم یعقبوا. و عقب محمد بن علی هذا من رجل واحد اسمه علی أبو الحسن یلقب ب «أبی الجنّ»، و يعرف ولده ب «ابن أبی الجنّ»؛ و عقب أبی الحسن من ابن واحد اسمه الحسین أبو الحسن، بقم).

بنگرید به: (تهذیب الأنساب: ص ۱۷۴، المجدی: ۱۰۴، عمده الطالب: ۲۱۶-۲۲۲، منتقله الطالبیه: ۲۵۶، معالم أنساب الطالبیین: ۱۳۷-

۱۳۹، الفخری: ۲۳، التذکره فی الأنساب المطهره:

۱۶۸، الأصبلی: ۱۹۶-۱۹۷).

(۱). در اصل: و از عبد الله بن الحسین بن علیّ.

(۲). مشائخ: جمع شیخ، بزرگان.

(۳). شرب: باده گساری.

(۴). احمد بن اسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالک بن الأحوص اشعری، یکی از راویان و فقیهان بزرگ قم در قرن سوم هجری، و ندیده یکی از دو برادر اشعری، که از کوفه به قم هجرت کردند، و شهر قم کنونی را پایه‌ریزی نمودند. او از اصحاب امام نهم و دهم و یازدهم بود، و بنا بر برخی روایات به شرف دیدار امام زمان علیه السلام در کودکی نائل آمد. او وکیل امامان معصوم در قم، و نماینده قمیان نزد آنان بود، از این رو برای دیدار امام و رساندن وجوهات و اموال مردم

تاریخ قم، متن، ص: ۵۵۹

بسبب حاجتی که او را بود، و احمد بقم وکیل وقف بود، چون أبو الجنّ بنزدیک سرآیء احمد رسید، احمد او را بار نداد، و او را از صحبت خود منع کرد، أبو الجنّ ملول و غمگین با منزل خود مراجعت کرد.

بعد از آن احمد بن اسحق قصد خانه کعبه کرد، چون بسرّ من رأی رسید، خواست که بحضرت حسن بن علیّ عسکری علیه السلام رود، و او را زیارت کند، چون برسید دستوری «۱» خواست، امام او را اجازت دخول نداد، و او را از زیارت و صحبت منع کرد، و بار نداد.

پس احمد متحیر شد، و درماند، و نمیدانست که بجه سبب او را از صحبت و زیارت خود منع می‌کند.

احمد بسیاری سر بر آستانه آن حضرت نهاد، و بسیاری بگریست، و گفت: ای نور دیده هر دو عالم، و ای برکزیده اولاد آدم، چه بی ادبی از من صادر شده است، که مرا بحضرت خود راه نمیدهی؟

پس امام او را دستوری داد، در آمد، فرمود که:

ای احمد! یاد داری که فرزندزاده «۲» ما أبو الجَنّ در شهر قم، بدر خانه تو آمد، و تو او را بار ندادی. احمد بگریست، و سوکند خورد که من او را از صحبت خود منع نکردم، الا از برآیء

قم به خدمت امام علیه السلام سفرهای متعددی به بغداد و سامراء نمود. روایات زیادی از او در منابع حدیثی امامیه نقل شده است. او در سال ۲۵۳ یا ۲۵۴ هجری هنگام بازگشت از یکی از مسافرتهاى خود از بغداد به قم، در میانه راه درگذشت. امروزه بقعه او در نزدیکی شهرستان سرپل ذهاب قرار دارد. بنگرید به: (رجال نجاشی: ۹۱، معجم رجال الحدیث: ۲/ ۴۷۲). (۱). اجازه شرفیابی خواستن.

(۲). فرزندزاده نسبت نادرستی است، از این رو علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار آن را به (ابن عمّنا) - عموزاده تغییر داده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۶۰

آنک تا او ترک شرب خمر کند، و از آن توبه کند.

امام گفت: ای احمد راست کفتی، ولیکن باید که حقّ سادات علویّه بشناسی، و ایشانرا حرمت داری در هر حال که باشند، و بنظر حقارت بذیشان نظر نکنی که بزه مند شوی، و گرفتار آئی.

چون احمد بن اسحق باقم مراجعت نمود، سید ابو الجَنّ در صحبت جمعی بسیار از مردم بدیدن احمد رفت، چون نظر احمد بر سید ابو الجَنّ آمد، از جایء برجست، و به پیش او باز دوید، و بسیاری اعزاز «۱» و اکرام کرد، تا او را در صدر بنشانند.

ابو الحسن این حالت از احمد بدیع «۲» و غریب دید، ازو سؤال کرد که درین مدّت هرگز چنین «۳» لطف و ترحیب «۴» درباره من نکردی، ازین نوبت موجب چیست؟

احمد قصّه رفتن خود بصحبت امام حسن عسکری بسرّ من رآی، و منع کردن امام او را از صحبت شریف خود، بسبب سید ابو الجَنّ بازگفت.

چون ابو الحسن این قصّه بشنید، بسیاری بگریست، و گفت:

امام تا بدین غایت مرا حرمت می نهد، پس روا نباشد که من بغیر رضایء خدای عمر و زندگانی گزارم.

پس گفت: توبه کردم، و با درگاه حقّ رجوع نمودم، و پشیمان شدم از افعالی که از سر جهل و نادانی مباشر آن می شدم. و برخاست و بسرا و منزل خود باز کردید، و آلات شراب بشکست، و در مسجد همه اوقات اعتکاف گرفت، تا آنکاه که او را وفات رسید، و او

را بمقبره بابلان «۵» دفن کردند، و قبر او بقبه فاطمه ابنه موسیء بن جعفر علیهم السّلم متصل

(۱). اعزاز کردن: بزرگ داشتن.

(۲). بدیع: کاری بی سابقه.

(۳). در اصل: چندین.

(۴). ترحیب: خوشامد گوئی و پذیرائی.

(۵). گورستان و مقبره بابلان (به ضم باء دوم چنانکه در تاریخ مذهبی قم: ۹۵ آمده است) یکی از

تاریخ قم، متن، ص: ۵۶۱

سه گورستان قم در قرن سوم بشمار می رفته است. درباره این نام و سرآغاز و علت و ضبط آن اطلاع دقیقی در دست نمی باشد،

دکتر علی اشرف صادقی در تحقیقی پیرامون بابلان می‌فرماید: (بابلان قبرستانی بوده است در محل صحن آینه کنونی و میدان آستانه، و محل باغ ملی سابق، که عده‌ای از طالبیان و راویان اخبار در آنجا مدفون بوده‌اند. حرکت حرف (ب) دوم این کلمه معلوم نیست، اما پسوند آن پسوند نسبت است، که در پایان بسیاری از جاینام‌ها دیده می‌شود. بنابراین، جزء اول این نام باید نام شخصی باشد که این مکان به او منسوب شده است، ظاهراً این نام - یعنی بابل - شکلی تحبیبی از کلمه (باب) یا (بابا) بوده، و احتمالاً (بابل) تلفظ می‌شده. کلمه بابویه نیز صورت تحبیبی دیگری از همین نام است. «فصلنامه میراث شهاب: شماره ۲۹، ص ۵۶». این گورستان پیش از دفن حضرت فاطمه علیها السلام باغی بوده است به همین نام، از آن موسی بن خزرج اشعری (بزرگ اشعریان قم، و میزبان حضرت در مدت اقامت در قم) که پس از دفن حضرت در بخشی از آن، ظاهراً از حالت باغ بیرون آمده است، به گفته مصنف تاریخ قم بابلان نام منطقه‌ای بوده است که در آن باغ موسی بن خزرج قرار داشته. مرحوم علی اصغر فقیهی در «تاریخ مذهبی قم: ۹۵، می‌گوید: (آیا باغ بابلان قبرستان بوده است؟ دقیقاً نمی‌دانیم، ولی به موجب قرائنی قبرستان عمومی نبوده است، زیرا در آن وقت قم دارای دو قبرستان عمومی، یکی در جنوب شهر و یکی در شمال بوده است، احتمال دارد در این مکان قبرستانهای خانوادگی وجود داشته، و فاطمه معصومه را در قبرستان خانوادگی موسی بن خزرج واقع در باغ بابلان دفن کرده‌اند). و در تاریخ قم در چند مورد از این باغ با نام «مقبره بابلان» یاد شده است، که یکی همین ابو الجنّ است که می‌گوید:

(او را بمقبره بابلان دفن کردند). قبرستان نخستین بابلان نباید از محدوده بقعه حضرت فاطمه و صحن کهنه فراتر می‌رفته است، و خود بقعه که همچنان گنبد خانه آن شکل و محدوده نخستین، با بازسازیهای بعدی در قرن ۷ و ۸ هجری را دارد، پس از دفن حضرت به قبرستان ویژه علویان تبدیل گردید، به نظر می‌آید بعدها مردم برای تبرک جستن مردگان خود را پیرامون آن بقعه - بویژه از دو سمت شمال و شرق - دفن نمودند، و بتدریج محدوده قبرستان بابلان توسعه یافت. بنا بر شواهد و قرائن تاریخی و میدانی، محدوده این قبرستان توسعه یافته را این گونه می‌توان دانست: از سمت شمال از دیوار مسجد امام حسن عسکری علیه السلام و تاریخ قم، متن، ص: ۵۶۲

چهار راه بازار تا سه راه بازار، و از سمت جنوب از مسجد یا تکیه محمدیه (که در نوسازیهای اخیر جزء شبستانهای جنوبی حرم مطهر قرار گرفت) تا بخشهای جنوبی کوچه ارک، و تا نزدیکیهای محله یخچال قاضی و مسجد سلماسی (که در حفاریها و کانال کشیهای سالهای اخیر در کوچه‌های این منطقه گورهای متعددی، با سنگ قبرهای کهن از زیر خاک آشکار شد، برای نمونه نگارنده چندین بار گور، با سنگهای کهن در یکی از فرعیهای کوچه ارک که در پشت حسیّیه ارک و در برابر حمام آملک می‌باشد دیده است)، و از سمت مغرب رودخانه قم و از سمت مشرق از قسمتهای جنوبی کوچه ارک و در امتداد آن تا گذر خان و ادامه آن (با عبور از خیابان چهارمردان) تا کوچه آب‌انبار سید عرب تا سه راه بازار. در این محدوده وسیع بویژه در بخشهای مرکزی (همچون میدان آستانه و باغ ملی و قبرستان شیخان) و شرقی آن نشانه‌های فراوانی از این قبرستان بزرگ دیده می‌شود، به گفته پیرمردان قم که اواخر دوره قاجار را درک کرده‌اند، تمامی محدوده فوق‌الذکر مملوّ از قبور بوده است، بدین صورت که در فاصله سه راه بازار و چهار راه بازار کنونی، به همین عرض تا دیوارهای حرم مطهر هیچ ساخته‌ای جز قبور مردگان، و چند بقعه با گنبد دیده نمی‌شود. و شاهد بر این مدعی چند عکس باقیمانده از آن دوره است، از جمله عکسهای که مادام دیولافوا در سفرنامه خود آورده، و آنها را پیش از یکقرن قبل از این محدوده برداشته است. در برخی از منابع تاریخی از وجود دو مرده‌شوی خانه (یکی در نزدیکی بقعه ابن بابویه، و دیگری در نزدیکی مدرسه دار الشفاء) در این محدوده یاد رفته است. این قبرستان تا سالهای ۱۳۱۰ شمسی به همین وسعت برقرار بود، و در این سال به هنگام گذر رضا خان از شهر قم تغییرات عمده‌ای در آن رخ داد، که عمدتاً خیابان کشیهای متعدد در درون و پیرامون آن بود، که بنیان آن قبرستان کهن را از میان برد، و تنها سه قطعه از آن قبرستان باقی

ماند، که عبارت بودند از: قبرستان شیخان، قبرستان ابن بابویه، و باغ ملی.

اما باغ ملی: (محدوده وسیع میان خیابان ارم و حضرتی، تا خیابان حد فاصل شیخان، که قسمتی از آن در برابر ساختمان مدرسه آیه الله گلپایگانی رحمه الله و بانک ملی قرار داشت) که در حقیقت ادامه قبرستان شیخان بشمار می‌رفت، و مدفن گروه زیادی از محدثین و راویان و علماء بود، و در دوره رضا خان به خواست مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری برای تاریخ قم، متن، ص: ۵۶۳

حفظ قبور آنان این محدوده را به باغ باصفایی تبدیل کردند، و صورت قبر دو تن از علمای مشهور مدفون در آن را (که عبارتند از علی بن ابراهیم قمی متوفای پس از سال ۳۰۷ ه و صاحب تفسیر قمی، و محمد بن قولویه متوفای ۲۹۹-۳۰۱ محدث و فقیه آن دوره) نیز ترمیم نموده، که در دو سمت این باغ قرار داشت، و قمیان همواره در حفظ حرمت آن کوشا بودند، حتی در دوره رژیم پهلوی از ساختن آبریزگاه در آن ممانعت بعمل آمد، لیکن در سال ۱۳۷۷ شمسی با خیانت گروهی از مسئولین شهادت شهر قم و با استفاده از غفلت بزرگان حوزه، این محدوده تخریب و تبدیل به بازاری برای فروش متاع دنیا گردید، و نگارنده خود ناظر بود که شبها دستگاههای حفاری با گودبرداری، جمجمه و استخوانهای مؤمنین مدفون در این قبرستان را بیرون آورده و به بیرون شهر انتقال می‌دادند، بی‌تردید لعنت و نفرین ارواح مؤمنین مدفون در آن شامل بانیان، و دست‌اندرکاران این هتک حرمت، و دودمان آنها در دنیا و آخرت خواهد بود.

اما قبرستان ابن بابویه: که محدوده زاویه شمالی خیابان چهارمردان را در بر داشته، بتدریج و روز به روز کوچکتر گردید، بخش عمده آن که زاویه خیابان چهارمردان را در بر داشت، نخست به گاراج ماشینهای قم- کاشان تبدیل شد، و سپس بر روی زمین آن پاساژی بنا گردید که همچنان پای برجاست، و بقعه ابن بابویه در پس آن قرار گرفت.

اما قبرستان شیخان: (یا مقبره الشیوخ، که در برخی از متون تاریخی از آن یاد شده است) به رغم دست‌اندازیهای شهرداری، و تصرف زمینهای پیرامون آن برای ساختن مغازه و بازارچه، بگونه‌ای که چشم‌انداز خارجی آن از میان رفته است، همچنان محدوده کهن خود را تا به امروز حفظ کرده است. دکتر حسین مدرسی طباطبایی در گزارشی که نیم قرن قبل درباره محدوده قبرستان بابلان و پیرامون آن تهیه کرده است (تربت پاکان: ۲/ ۱۰۵) می‌گوید:

(گورستان بابلان: از بقایای این گورستان که اکنون همه آن جز قسمتی بسیار کم به صورت خیابان و میدان و ابنیه و باغ ملی درآمده، دو بقعه نوساز، یکی مدفن علی بن ابراهیم نگارنده تفسیر قرآن و در گذشته پس از ۳۰۷، و دیگری مدفن محمد بن قولویه فقیه و محدث عصر خود و در گذشته ۲۹۹-۳۰۱ در میان باغ ملی به جای مانده است. قبر میرزا حسن لاهیجی قمی حکیم و دانشمند قرن یازدهم در گذشته ۱۱۲۱ هجری در کنار جوی آب خیابان ارم، نیز

تاریخ قم، متن، ص: ۵۶۴

و باز دو سیده «۱» است، ازینجانب که از شهر روی «۲» بدان دارند «۳»، چون زیارت فاطمه علیها السّلم می‌روند «۴»، و الله اعلم.

بقعه علی بن بابویه، و قاضی سعید هیدجی داخل همین گورستان بوده است. قسمت بسیار کم بازمانده این گورستان که اکنون (مقبره شیخان) خوانده می‌شود مدفن گروهی از محدثان و راویان قرون نخست و دانشمندان و فقیهان و شخصیت‌های روحانی دوره‌های بعد است، که در آن میان بقعه زکریا بن آدم صحابی جلیل امام هشتم، و میرزای قمی فقیه و دانشمند بزرگ آغاز قرن سیزدهم، و نیز قبر آدم بن اسحاق، و أبو جریر زکریا بن ادريس از صحابیان امامان اهل بیت که قبر اخیر بالوحي قدیم به خط ثلث زیبا مشخص است، زیارتگاه اهالی است).

لازم به یادآوری است، که تا پیش از خیابان کشیهای اخیر تمامی مجموعه و محوطه آستانه و حرم مطهر و قبرستان بابلان در بیرون شهر قم قرار داشت، و بخشهای مسکونی شهر قم عمدتاً در محلات قدیمی شهر، - که در مشرق و شمال شرقی دشت قم- و در فاصله نسبتاً دوری از حرم بود، لیکن از این پس بتدریج شهر به سمت پیرامون حرم کشیده شد، و محلات و ساختمانهای نو آستانه را در بر گرفت، بلکه بتدریج توسعه و خانه‌سازی به سمت جنوب حرم مطهر گسترش یافت.

(۱). کذا در اصل، و در نسخه چاپی: متصل و باز است.

(۲). در دیگر نسخه‌ها و چاپی: ری.

(۳). به نوشته تاریخ قم بقعه حضرت فاطمه علیها السلام دارای دو در بوده است، یکی: در برابر رودخانه در سمت غرب، که دری بس کوتاه و کوچک بود، و بعدها در سال ۳۵۰ هجری فراخ و بزرگ گردیده است. و دیگری: به سمت شمال (زیرا شهر کهن قم در قسمتهای شمال و شمال شرق شهر کنونی قم قرار داشته است)، احتمالاً همین دری که اکنون از گنبدخانه بقعه به ایوان طلا باز است، و از نوشته تاریخ قم برمی‌آید که بقعه ابو الجنّ بیرون محدوده بقعه حضرت فاطمه، و در برابر آن، یعنی احتمالاً در جایگاه کنونی ایوان طلا قرار داشته، و بعدها از میان رفته است.

(۴). این خبر را علامه مجلسی رحمه الله به نقل از تاریخ قم در بحار الانوار: ۳۲۳/۵۰ آورده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۶۵

دیگر از سادات حسینیّه، از فرزندان موسی‌ء بن جعفر علیهما السّلم، که بقم آمدند:

فاطمه بود، دختر موسی‌ء بن جعفر علیهما السّلم.

چنین گویند بعضی از مشائخ قم، که:

جون امام علیّ بن موسی الرضا علیهم السّلم را از مدینه بیرون کردند تا بمرورود؛ از برآیء عقد بیعت بولایت عهد برآیء او، فی سنه مائتین «۱»، خواهر او فاطمه بنت موسی‌ء بن جعفر علیهم السّلم، در سنه احدی و مائتین «۲» بطلب او بیرون آمد، چون بساوه «۳» رسید بیمار شد.

پرسید که: میان من و میان شهر قم چه قدر مسافتست؟

او را گفتند که: ده فرسخست.

خادم خود را بفرمود تا او را بردارد و بقم برد، خادم او را بقم آورد، و در سرآیء موسی‌ء ابن خزرج بن سعد اشعری «۴» فرود آورد «۵»، و نزول کرد.

(۱). در سال ۲۰۰ هجری.

(۲). سال ۲۰۱ هجری.

(۳). شهرستان ساوه در ۵۰ کیلومتری شمال غربی قم قرار دارد.

(۴). موسی بن خزرج بن سعد بن مالک بن الأحوص الاشعری، او نبیره یکی از دو برادری است که از کوفه به قم هجرت کردند، و شهر قم کنونی را بنیان نهادند، یادی از موسی بن خزرج در منابع حدیث و تاریخ نیامده است، جز در تاریخ قم در قضیه آمدن حضرت فاطمه علیها السلام به قم، و از نوشته این تاریخ برمی‌آید که او از متمولین و متمکنین و از بزرگان آل سعد اشعری در قم بوده است. در خبری که در «بحار الانوار:

۶۰/۲۱۴» آمده است احمد بن خزرج بن سعد (برادر موسی) به نقل از برادر خود روایت می‌کند، که امام رضا علیه السلام از او درباره ناحیه وراره‌هار (احتمالاً اردهال کنونی در نزدیکی کاشان) سؤال نمود و از آنجا تعریف نمود. امروزه خانه موسی بن خزرج

در میدان میر (که مدت ۱۷ روز حضرت فاطمه در آن سکونت گزید) زیارتگاه است، و تنها اثر باقیمانده از این خاندان از قرن ۲-۳ هجری است، که تاکنون برقرار است.

(۵). در نسخه چاپی: آمد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۶۶

و روایت صحیح و درست آنست، که:

«چون خبر بآل سعد (۱) رسید، همه اتفاق کردند که قصد سستی (۲) فاطمه کنند، و از او درخواه نمایند که بقم آید. از میانه ایشان موسی بن خزرج تنها هم در آنشب بیرون آمد، و چون بشرف ملازمت سستی فاطمه رسید، زمام ناچه (۳) او بگرفت، و بجانب شهر بکشید، و بسرآی (۴) خود او را فرود آورد، و هفده روز در حیوة بود. چون او را وفات رسید، بعد از تغسیل و تکفین و نماز، موسی بن خزرج در زمینی که او را بود بابلان، آنجا که امروز روضه مقدسه اوست دفن کرد، و بر سر تربت او از بوریها (۵) سایه ساخته بودند، تا آنگاه که زینب دختر محمد بن علی الرضا علیهم السلام این قبه بر سر تربت او بنا نهاد».

(۱). یعنی خاندان سعد بن مالک بن احوص اشعری، که بانفوذترین تیره از تیره‌های خاندان اشعری ساکن در قم در آن دوره بودند.

(۲). السیّده (- بانو) و جمع آن: السیّدات و مخفّف آن سئات است، به معنای بانوان، و مجازاً مخفّف آن (سستی) نیز به معنای بانو از دیرباز در زبان عربی استفاده شده است.

(۳). ناچه: شتر.

(۴). سرای موسی بن خزرج اشعری در جنوب شهر قدیم قدیم، و در غرب میدان زکریا بن آدم قرار داشته است، و یکی از معدود آثار باقیمانده از آن دوران تا کنون بشمار می‌رود، البته به نظر می‌آید بخش کوچکی از سرای موسی بن خزرج - که همان استراحتگاه یا نمازخانه حضرت - هم اکنون باقی مانده باشد، و دیگر قسمتهای سرای او جزئی از میدان و کوچه‌های پیرامون گردیده باشد.

(۵). بوریاء: حصیر بافته شده از نی، در لسان العرب آمده است: (البوری و البوریة و البوریاء و الباری و الباریاء و الباریة: فارسی معرب، قیل: الحصر المنسوج، و فی الصحاح: التی من القصب. قال الأصمعی: البوریاء بالفارسیة، و هو بالعربیة باری و بوری). و در «المعرب من الکلام الأعجمی ص ۴۶» آمده است: (قال ابن قتیبة: البوریاء بالفارسیة، و هی بالعربیة: باری و بوری).

تاریخ قم، متن، ص: ۵۶۷

حسین بن موسی بن بابویه (۱)، از محمد بن حسن بن احمد بن الولید (۲)، که او را روایت کردند (۳)، که:

«جون فاطمه را وفات رسید، و بعد از غسل و تکفین او را بمقبره بابلان، بر کنار سردابی (۴) که از برآی او ترتیب کرده بودند حاضر آوردند. آل سعد با یکدیگر خلاف کردند،

(۱). علی بن حسین بن موسی بن بابویه (مشهور به والد الصدوق و شیخ القمیین) پدر شیخ صدوق، او سه فرزند از همسر دیلمی خود به نامهای محمد (شیخ صدوق) و حسن و حسین دنیا آورد. راوی این روایت در تاریخ قم سومین فرزند یعنی حسین بن علی می‌باشد، که برادر تنی شیخ صدوق بوده است، نجاشی و شیخ طوسی و دیگران او را ستوده و ثقه دانسته‌اند، از او روایتهای فراوانی در منابع حدیث امامیه آمده است، و دارای سه کتاب بوده است. شیخ منتجب الدین علی بن عبید الله بن الحسن بن الحسین صاحب

کتاب «فهرست» از نوادگان اوست. بنابر روایت علامه مجلسی در «بحار الانوار: ۵۱/۳۲۴» او دارای حافظه بسیار قوی بوده است، و پیش از رسیدن به ۲۰ سالگی دارای کرسی تدریس در قم بوده.

(۲). محمد بن الحسن بن ابی یزید احمد بن الولید، ابو جعفر القمی، از محدثین و راویان بنام قم، شیخ نجاشی در رجال از او با عناوینی همچون: (شیخ القمیین و فقیههم و متقدمهم و وجههم، ثقه ثقه عین، مسکون الیه، عظیم المنزلئ، عارف بالرجال) یاد می‌کند، بیشتر روایات خود را از استادش سعد بن عبد الله اشعری روایت می‌کند.

(۳). به احتمال قوی این روایت- همچون بیشتر روایات ابن الولید- از سعد بن عبد الله اشعری روایت شده است.

(۴). سرداب (مركب از دو كلمه سرد و آب) از كلمات فارسی است که در زبان عربی (معرب) نیز رایج است (المعرب فی الکلام الأعجمی: ۱۹۹) و نام زیر زمینی است که به عمقهای متفاوت معمولاً- در مناطق گرمسیر در زیر خانه کنده می‌شود، تا در هنگام گرما مورد استفاده قرار گیرد.

از دیگر استعمالات سرداب، استفاده از آن برای دفن مردگان است (که به آن دخمه نیز می‌گویند) که علاوه بر حفظ حرمت مرده، امکان ساختمان‌سازی بر روی آن را آسان می‌نماید. و سردابی که در این روایت از آن یاد شده، همچنان تا کنون باقی است، یعنی در زیر فضای گنبدخانه کنونی بقعه حضرت فاطمه علیها السلام سردابی قرار دارد، که ورودی آن از کنار یکی

تاریخ قم، متن، ص: ۵۶۸

در باب آنک که سزاوار آنست که در سرداب رود، و فاطمه را دفن کند.

پس از آن اتفاق کردند بر آنک خادمی بغایت پیر، از آن یکی ازیشان- قادر نام- را حاضر کردند، تا فاطمه را در کور نهد «۱»، و کسی را بطلب او فرستادند، در میان این گفت و کوی، از جانب رمله «۲» دو سوار «۳» برآمدند، دهن بر بسته «۴»، و روی بزمین مردم نهادند. چون بنزدیک جنازه فاطمه رسیدند، از اسب فرود آمدند، و بر فاطمه نماز کردند، و در سرداب

از پایه‌های (ستون جنوب غربی) گنبد می‌باشد، که به وسیله چند پله به زیرزمین می‌توان رسید، در کف سرداب محوطه‌ای است محصور که در میانه آن قبر حضرت فاطمه علیها السلام قرار دارد، قبر مطهر حضرت که کمی از زمین بلند است با کاشیهای سبز پوشیده شده است، و کف سرداب با آجرهای نظامی قطور و کهن فرش شده، و سقف ضریبی آن در ارتفاع سه متری از کف سرداب ساخته شده است.

(۱). از این نوشته صاحب تاریخ قم دو نکته استفاده می‌شود:

۱- این متن تاریخی تا اندازه زیادی گویا و روشن است، و نشان می‌دهد که تا سال ۲۰۱ هجری شهر قم در یتول و قبضه قدرت و نفوذ آل سعد اشعری بوده، و آنان زمامداران حقیقی شهر بوده‌اند، بگونه‌ای که حضرت فاطمه علیها السلام را تنها افراد این خاندان میزبانی نموده و سپس تشییع نموده، و او را در میان یکی از باغهای خود دفن نمودند.

۲- این متن همچنین نشانگر این است، که تا این سال هنوز در قم فعالیت علمی آغاز نشده، و در قم فقیه یا محدث و راوی برجسته صاحب حوزه و حلقه درسی، یا از علویان صاحب نام مهاجر به قم نبوده است، و گرنه با وجود هر کدام از حضور آنان یاد می‌شد، و یا لا اقل از او برای دفن حضرت دعوت می‌گردید، نه آن که برای رفع اختلاف میان خود به خادمی پیر قادر نام قناعت نمایند.

(۲). رمل و رمله به معنای شن و سرزمین شنی است، و احتمالاً مقصود از رمله- که نام جایگاه معین و مشخصی نمی‌باشد- شنزار است، یعنی از سوی کویر یا بیابان که در سمت شمال و شمال غرب می‌باشد.

(۳). در اصل به ضمه آمده است.

(۴). اشاره به آمدن از راه دور است، زیرا سواری که به راه دور می‌رود و اسب می‌تازد، برای در امان ماندن از گرد و غبار دهان و

بینی خود را با پوششی می‌بندد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۶۹

رفتند، و فاطمه را دفن کردند، پس از کور بیرون آمدند، و برنشستند و برفتند، و هیچ کس را معلوم نشد که آن دو سوار که بودند». و محرابی که فاطمه علیها السّلم نماز کرده است، در خانه‌ای «۱» از سرای موسی بن خزرج تا با کنون ظاهرست «۲».

(۱). یعنی اتاقی.

(۲). محراب یادشده امروزه درون ساختمان و شبستانی است که در سمت جنوب محراب ساخته شده، این عبادتگاه که مورد توجه مردم و زیارتگاه است، و مشهور به «ستیه» است، در خیابانی به نام ۴۵ متری، میان دو قسمت از محله‌های قدیمی شهر - یعنی محله چهارمردان، و محله دروازه ری در خیابان آذر - قرار دارد، در برابر ستیه میدان یا چهار سوقی است که به «میدان میر» شهرت دارد. امروزه محراب و شبستان پیرامون آن فاقد هر گونه اثر تاریخی است، بلکه بر طبق سنت معمول و متداول در ایران (که ساخته‌های کهن و قدیمی را که هر آجر آن گویا و شاهد تاریخ گذشته خود برای آیندگان است و می‌تواند سندی از اصالت ساختمان باشد تخریب و نوسازی می‌کنند) در سالهای اخیر ساختمان کهن آن تخریب، و محرابی نو با کاشیکاری سبک امروز ساخته شده است، کچوئی اردستانی در (انوار المشعشعین:

۲/ ۲۶۸) به نقل از مرآة البلدان آورده است که: (موسی بن خزرج در آنجا مسجدی بنا نموده، معلوم می‌شود که موسی آن مسجد را بعد از وفات فاطمه علیها السلام در خانه خود ساخته، الیوم آن مسجد مخروبه می‌باشد، و الحال محراب عبادت فاطمه در آنجا معلوم و موجود است، و آن محراب در میان یک حجره می‌باشد، و دور آن محراب را به شکل تنوری ساخته‌اند، لهذا مشهور شده محراب عبادت فاطمه به «تنور حضرت»، به حدی مشهور شده که زواری که به قم می‌آیند، می‌گویند می‌رویم به زیارت تنور حضرت.

درباره میدان میر در (تربت پاکان: ۲/ ۲۰) آمده است: (میدان میر در برابر ستیه که خانه موسی بن خزرج - میزبان حضرت فاطمه در توقف کوتاه هفده روزه ایشان در قم - بوده. نام کامل آن «میدان میر سراج» است، که پیش‌تر به همین نام شناخته می‌شده، و این میر سراج باید همان «میر سراج الدین علی قمی» از اعظام این ولایت باشد، که مدتی به نیابت امیر معصوم صفوی وزارت طهماسب نمود، و در روز یکشنبه ۲۷ - ۲۴ - ۹۸۵ به دست اجلاف و

تاریخ قم، متن، ص: ۵۷۰

و چون پس از وفات فاطمه، امّ محمّد «۱» دختر موسی رضائیه «۲» وفات یافت، او را در جنب قبر فاطمه دفن کردند. و پس از او خواهر او میمونه ابنه «۳» الرّضائیة، و او را نیز هم آنجا دفن کردند، و قبه «۴» بر سر تربت ایشان بنهادند؛ متصل بقبه فاطمه علیها السّلم.

و درین دو قبه شش قبراند:

قبه اولی «۵»:

[۱] قبر سنی فاطمه ابنه موسی بن جعفر علیهم السلام.

اوباش قم، به تحریک بعضی از ملازمانش در مشهد محمودآباد، بیرون دروازه کنکان قم کشته شد، او مزرعه قمرود قم را که از بایرات قدیم بود آباد نمود، و قناتی چند در سر رودخانه قم احداث کرد).

(۱). به احتمال قوی نام او زینب بنت موسی بن محمّد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام است، زیرا به گفته تبارشناسان موسی

فرزند حضرت جواد علیه السلام دو دختر به نامهای زینب و میمونه داشته است، که هر دو پس از فوت برادرشان محمد بن موسی (که دارای فرزندی نبوده است) در قم از او ارث بردند. نگاه کنید به: (منتقله الطالبیه: ۲۵۴).

(۲). موسی بن محمد (امام جواد) بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام مشهور به موسای مبرقع، نیای سادات رضوی و برقی و مبرقع در ایران و عراق و هند و از آنجایی که امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام به (الرضا) مشهور و ملقب بود، فرزندان و نوادگان و خاندان ایشان تا سالها در میان مردم به نام (رضائیة) یا (رضویة)، یا (ابن الرضا)، یا (أبناء الرضا) مشهور بوده و همچنان هستند.

(۳). ابنه، بنت: دختر.

(۴). در لسان العرب آمده است: قبه از ماده (القبو) به معنای (الطاق المعقود بعضه الی بعض)، یعنی سقفی که (آجرهای آن) برخی در دیگری گره خورده باشد. از این رو تمامی سقفها - اعم از سطح یا قوسی شکل - قبه نام دارد، گرچه در اصطلاح بنایان، تنها سقف قوسی یا گنبدی شکل را قبه گویند، چنانکه امروزه نیز گنبدهای مساجد و بقاع متبرکه را قبه گویند.

(۵). در اصل: أول، که باید (اولی) باشد، زیرا متعلق آن (قبه) است که مؤنث می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۷۱

[۲] و قبر امّ محمد «۱» بنت موسی، خواهر محمد بن موسی «۲» علیهم السلام.

[۳] و قبر امّ اسحق، جاریه «۳» محمد بن موسی.

در قبه ثانیه:

[۱] قبر امّ حبیب، جاریه ابی علی، محمد بن احمد بن [موسی بن محمد بن علی] «۴» الرضا علیهم السلام. و این کنیزک «۵» ماذر امّ کلثوم، دختر محمد بوده است.

[۲] و قبر امّ القاسم، دختر علی کوبی «۶».

(۱). او زینب بنت موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام است، که در پاورقی صفحه پیشین درباره او سخن رفت.

(۲). محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام، فرزند موسای مبرقع، و نواده امام جواد علیه السلام.

(۳). جاریه: کنیز.

(۴). نواده موسی مبرقع فرزند امام جواد علیه السلام، و نسب کامل او را نویسنده تاریخ قم در چند صفحه آینده خواهد آورد. ابن عنبه در «عمدة الطالب ص ۱۸۲» می‌گوید: محمد أعرج (- لنگ) تنها فرزند احمد بن موسی مبرقع است، و فرزند او أبو عبد الله احمد (بن محمد بن احمد بن موسی) نقیب قم بوده است. و به گفته ابن طباطبا در «منتقله الطالبیه: ص ۲۵۴»: أبو علی محمد الاعرج از مهاجران کوفه به قم بود، و مادر او از قبیله اشعث کوفه یا بنی کنانه بود، و فرزند او ابو عبد الله احمد (متولد در سال ۳۱۱ ه متوفی در ۳۵۸) نقیب قم است، و مادر او امّ ولد است.

(۵). از گفته تاریخ قم برمی‌آید، که محمد أعرج فرزند احمد بن موسی مبرقع، با کنیز خود (که در اصطلاح شرعی به این گونه کنیزها امّ ولد گویند) ازدواج نموده، و از او دختری آورد به نام (امّ کلثوم).

(۶). کوبی لقب یکی از سادات حسینی است، که در سال ۲۵۰ بر اثر فشار زندگی به همراه جمعی دیگر از سادات حسنی و موسوی، از مدینه به سمت بلاد جبل هجرت کردند، سرکرده آنان کوبی بود، او حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل أرقط ابن محمد بن علی ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می‌باشد. و طبری در «تاریخ طبری

تاریخ قم، متن، ص: ۵۷۲

[۳] و قبر میمونه «۱»، دختر موسی، خواهر محمد بن موسی علیهم السّلم.

و این در که برابر رودخانه «۲» است - از قبه فاطمه دختر موسی بن جعفر - بس کوچک و کوتاه بوده است، و أبو الحسین زید بن احمد بن بحر اصفهانی «۳» - عامل «۴» بلده قم، در سنه خمسین و ثلثمائه «۵» آنرا فراخ و بزرگ کردانید، هم در طول و هم در عرض. و این دو در که الیوم «۶» بر آن قائم «۷» اند بر آن آویخته کردانیده.

حوادث سال ۲۵۱ هجری آورده است: (فی شهر ربیع الأول من هذه السنه، کان ظهور المعروف بالکوکبی بقروین و زنجان و غلبته علیهما، و طرده عنها آل طاهر)، همچنین طبری در حوادث سال ۲۵۳ هجری درباره شکست کوکبی و یارانش به تفصیل سخن گفته. و این علی کوکبی احتمالاً فرزند یا نواده حسین بن احمد باید باشد، که در قم سکونت داشته است.

(۱). میمونه یکی از دو دختر موسای مبرقع است، که به‌مراه زینب (امّ محمد) خواهران محمد ابن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهما السلام می‌باشند.

(۲). به نوشته تاریخ قم، در سالهای قرن چهارم هجری، بقعه حضرت فاطمه تنها دو در داشته است، نخستین آن بزرگ که به سمت جنوب (در برابر شهر که در سمت جنوب و جنوب غربی بوده است) در محلّ کنونی ایوان طلا و دیگری دری کوچک که به سمت مغرب (در برابر رودخانه اناربار یا رودخانه قم) قرار داشته است.

(۳). ابو الحسین زید بن احمد بن بحر اصفهانی، برادرزاده ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی است. به گفته تاریخ قم در (بخش ذکر سادات رضائیه) ولایت قم را داشت، و سنی مذهب و بر اندیشه اعتزال بود، و با مردم قم به نیکویی رفتار نمود، و پس از او در سال ۳۵۰ ه برادر زاده اش ابو الحسین زید به ولایت قم منصوب شد.

(۴). عامل: والی، حاکم، فرماندار.

(۵). سال ۳۵۰ هجری.

(۶). الیوم: الآن، امروز، مقصود دو دری است که در سالهای ۳۷۸ ه هنگام تصنیف تاریخ قم برقرار بوده، و مصنف آنان را دیده است.

(۷). قائم: برقرار.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۷۳

و روایت کرده‌اند، که:

«جماعتی از مردم ری در صحبت ابي عبد الله الصادق عليه السّلم درآمدند، و گفتند: ما از مردم و اهل ری ایم.

ابی عبد الله الصادق عليه السّلم فرمود: مرحبا «۱»، براذران مرا از اهل و مردم قم.

مردمان گفتند: ای امام، ما از مردمان ری ایم.

دیگر باره صادق عليه السّلم فرمود: مرحبا، براذران ما را از اهل قم.

تا آن جماعت سه کزّت «۲» این سخن را تکرار کردند، و امام هر نوبت می‌فرمود:

مرحبا، براذران قمیان ما را.

پس امام فرمود: خذ آثرا حرمیست؛ و آن مکه است. و رسول خدا را حرمی است؛ و آن مدینه است. و امیر المؤمنین علی را حرمی است؛ و آن کوفه است. و ما را حرمی است؛ و آن شهر قم است. بدانید که زود باشد که بشهر قم زنی از فرزندان من، فاطمه نام، دفن کنند، و هر کس که زیارت او دریابد، ببهشت رود، و بهشت او را واجب شود.

راوی میکوید که: در آن زمان که ابی عبد الله الصادق علیه السلام این سخن فرمود، موسیء کاظم در شکم مادرش هنوز پیدا نشده بود، و مادرش بدو حامله نکشته» (۳).

و در روایتی دیگر، هم از صادق علیه السلام روایتست، که:

«زیارت قبر فاطمه علیها السلام، معادل و موازی و برابر بهشتت بی شک» (۴).

(۱). مرحبا: خوش آمد گویی.

(۲). کژه: بار، مرتبه.

(۳). این روایت را علامه مجلسی در (بحار الانوار: ۶۰/۲۱۶) به همین سند از تاریخ قم نقل کرده است.

(۴). این روایت را علامه مجلسی در (بحار الانوار: ۶۰/۲۱۹) به نقل از کتاب (تاریخ المشاهد و

تاریخ قم، متن، ص: ۵۷۴

دیگر از سادات حسینیّه، [و] از سادات رضائیّه، از فرزندان موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام، صاحب رضائیّه است:]

أبو علی، الحسین «۱» بن محمد بن نصر بن سالم «۲»، کوید، که:

القبور الواقعة فی بلدة قم) که احتمالا مقصود همین تاریخ قم است روایت کرده است، لیکن این روایت را به امام صادق علیه السلام نسبت نداده است بلکه فرموده: (و روی ...).

(۱). ضبط این نام را مصنف تاریخ قم یک بار (حسین) و یک بار (حسن) آورده است، که با توجه به کنیه (أبو علی) که معمولا در عرب افرادی که نام آنها حسین است را أبو علی می گویند، ضبط حسین باید صحیح باشد.

(۲). در هیچ یک از منابع موجود بطور مستقل یادی از او و پدرانش نشده است، تنها شیخ آقا بزرگ تهرانی در (طبقات اعلام الشیعه: ق ۴ ص ۱۱۹) از شخصی با نام الحسین بن محمد بن الحسن بن نصر (مصرخ ل الحلوانی، صاحب کتاب نهج الحیاة یاد می کند، که نام او را از میان سند روایتی در باب ۱۴۰ کتاب الیقین نوشته سید بن طاووس استخراج نموده است، و سید این روایت را از نسخه‌ای که تاریخ کتابت آن سال ۳۷۵ هجری، و می تواند در زمان حیات کاتب و بخط او بوده نقل کرده است. آنگاه علامه تهرانی احتمال داده است که تاریخ کتابت نسخه باید ۴۸۵ ه بوده باشد، سپس او را همان نویسنده کتاب (نزهة الناظر) دانسته است، که از أبو القاسم فرزند شیخ مفید معاصر أبو لیلی جعفری - خلیفه شیخ مفید و متوفای ۴۶۳ - روایت می کند. اما اتان گلبرک در «کتابخانه ابن طاووس ص ۴۶۷» نیز ضمن نقل گفته‌های شیخ آقا بزرگ تهرانی، همراه با ضبطهای متفاوت نام حلوانی، او را از اعلام قرن پنجم، و زنده در سال ۴۸۱ ه دانسته است، و محمد حسین جلالی در (فهرست التراث: ج ۲ ص ۴۹۳) بار دیگر تمامی گفتار علامه تهرانی را درباره حلوانی تکرار نموده است. با توجه به آنچه گذشت آشکار است که فردی که مصنف تاریخ قم در سال ۳۷۸ هجری چند بار (دو بار به تصریح، و بقیه موارد بدون ذکر نام) از او درباره نسب علویان قم به طور مستقیم روایت می کند، نمی تواند حسین بن محمد حلوانی باشد، که علامه تهرانی او را از اعلام قرن پنجم، و زنده در سال ۴۸۱ ه دانسته است. مصنف تاریخ قم سه بار نام او را آورده است، دربار نخست نام او را بطور کامل آورده، و در بار دوم أبو علی بن نصر بن سالم، و در بار سوم أبو علی بن الحسن بن نصر ضبط کرده است، و در پایان فصل متعلق به (سادات حسینیّه) می گوید که أبو علی بن نصر بن سالم، نائب أبو الحسن موسی بن احمد بن محمد بن موسی مبرقع (که نقابت علویان در قم را داشت) بود، و در سال ۳۷۲

تاریخ قم، متن، ص: ۵۷۵

«اوّل کسی که از سادات رضویه، که بقم آمدند از کوفه «۱»، أبو جعفر محمد بن موسی

هجری أبو محمد الحسن بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی مبرقع (برادر نقیب علویان در قم) را (مصاحب و نائب و کارساز) أبو علی بن نصر قرار دادند، آنگاه مصنف تاریخ قم مختصری درباره أبو علی بن الحسن بن نصر، و پیشینه خاندان او آورده، و می‌گوید: (أبو علی بن نصر بن سالم پیوسته حق‌گزاری این خاندان کرده است، و شرایط نصیحت بجای آورده است، و بصحبت او کار و شغل أبو الحسن به نظام بوده است، و او را بهره تمام، و معرفتی اوفر، و اسباب معماری و کشت و زرع بوده است، و او و پدرش بدین خاندان معروف و مشهور بوده‌اند، و چنین رسیده است به من که جدّ او سالم از جمله آزادکردگان أبو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام (امام جواد) بوده است، و در صحبت رضائیه به قم آمد).

(۱). در تمامی منابع معتبر تبارشناسی، نخستین کس از سادات رضائیه، از فرزندان حضرت جواد علیه السلام را که به قم هجرت نمود، محمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا علیهما السلام دانسته‌اند، لیکن در نسخه‌های تاریخ قم این نام با اختلاف ضبط شده است، در نسخه‌های متاخر تحریف شده نام او (موسی بن محمد بن علی علیهما السلام) آمده، لیکن در نسخه‌های صحیح (محمد بن موسی بن محمد بن علی علیهما السلام) می‌باشد، از آن جمله در نسخه اصل که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته است. در نسخه اصل مالک نسخه بنا بر اعتقاد خود که موسی را نخستین کس می‌دانسته، و ضبط نام در نسخه را اشتباه کاتب فرض کرده، دو کلمه (محمد بن) را تراشیده، که با دقت می‌توان باقیمانده مرکب نام (محمد بن) را در جای خالی مشاهده نمود، آنگاه در حاشیه نسخه آورده است (مراد موسای مبرقع است)، و بدین دست اندازی در نسخه بسنده نکرده، بلکه پیرو آن تمام مواردی که نام (محمد بن موسی) آمده، در حاشیه نسخه به خیال خود به تصحیح آن پرداخته، و در حاشیه با علامت گذاری نوشته است (موسی بن، صحیح). از این رو برای تأکید بر صحت نسخه اصل، و این که نخستین کس (محمد بن موسی) می‌باشد، می‌توان به دلایل و شواهد زیر استناد جست:

الف. جایگزین کردن نام پدر به جای فرزند، و حذف نام پسر و اطلاق نام پدر (مشهور یا غیر مشهور) بر فرزند، از سیره‌های متعارف نزد عرب بوده و هست.

ب. در تمامی نسخه‌های تاریخ قم (اعم از صحیح و نادرست) کنیه نخستین شخص، أبو جعفر ذکر شده، که به نوشته تبارشناسان کنیه (محمد بن موسی) است نه (موسی بن محمد بن علی علیهما السلام).

ج. در نسخه اصل تاریخ قم، در همین باب ده بار از نخستین کس که به قم آمده با نام (محمد بن تاریخ قم، متن، ص: ۵۷۶

موسی) یاد شده است، که احتمال خطای در نوشته کاتب را از میان می‌برد.

د. اغلب تبارشناسان متقدم و خبره، تنها از محمد و احمد (دو فرزند موسی بن محمد الجواد علیه السلام) یاد کرده، و آنها را مدفون در قم قرار داده‌اند، و هرگز از پدر آنها یاد نکرده، و اگر پدر (یعنی موسی) پیش یا همراه با فرزند خود در قم بود، مقتضی برای یادکرد او پیش از یاد فرزندان وجود داشت، برای نمونه: در شرح کتاب «سر الانساب العلویة: ص ۱۴۷» نوشته ابو نصر بخاری (متوفای ۳۵۷)، از فرزندان و نوادگان احمد بن محمد بن موسی یاد کرده است که در قم بوده و دفن شده‌اند. در «المجدی فی الانساب ص: ۱۲۸» آمده است: (فأما موسی، فأعقب و لم یكثر، و ولده بالزی و قم). ابن طباطبا (از تبارشناسان بنام، که کتاب خود را در خصوص طالبیان مهاجر در سال ۴۷۱ ه فراهم آورده است، و نسخه عربی تاریخ قم را نیز داشته است و بدان اشاره می‌کند) در «منتقلة الطالبیه: ص ۲۵۳» می‌گوید: (من ناقلة الکوفة: أبو جعفر محمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا، امه امّ ولد، لا عقب له،

توفی لثمان بقین من شهر ربیع الآخر، سنه ست و تسعین و مائتین، و دفن فی داره المعروف الیوم بالمشهد، و عرفت فیما بعد بمحمد بن ابی خلف الأشعری الملقب بمتولہ. و محمد بن موسی اول من دفن فیها رحمہ اللہ، فورثتہ اختہ زینب و میمونہ، بنات موسی بن محمد بن علی بن الرضا... و ذکر الأجلماء من النسبأه أن محمّد بن موسی بن محمّد بن علی الرضا لم یعقب. سپس به آمدن برادرزاده سابق الذکر یعنی ابو علی محمد الأعرج، ابن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا می پردازد. در این متن ابن طباطبا نخستین شخص از خاندان رضائیه در قم را ابو جعفر محمّد دانسته است، و اگر پدرش موسی به قم مهاجرت نموده بود، بر طبق قاعده نسب‌شناسان باید نخست او را یاد می کرد.

ه. مرحوم شیخ محمد علی بن حسین نائینی اردستانی کچوئی (متوفای ۱۳۳۵)، در کتاب «انوار المشعشعین ج ۲ ص ۳۱۳» (در متن و پاورقی شماره ۱) می گوید: (چهار نسخه از ترجمه کتاب تاریخ قم را ملاحظه نمودم، دو نسخه از آن اسمی از موسی مبرقع نبرده، بدل موسی، اسم فرزندش محمد بن موسی بود، و دو نسخه از آن، موسی مبرقع را ذکر نموده. بنا بر آن دو نسخه‌ای که موسی نوشته اشکالاتی بر آن وارد آید...)، آنگاه به ذکر چند اشکال مهم پرداخته است که تمامی آنها درست بوده، و دلیل قاطعی است بر این که نخستین مهاجر به قم از این خاندان محمّد بن موسی است، و همو است که برقع به صورت داشته، از این رو به (برقعی) یا (مبرقع) مشهور شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۷۷

ابن محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام بود، و در سنه ست و خمسین و مائتین «۱» از کوفه بقم آمد، و بقم مقام کرد، و پیوسته برقع «۲» بروی فرو گذاشتی، تا آنکاه که عرب بقم بزو پیغام فرستادند، که ترا از مجاورت و همسایگی ما بیرون می باید رفتن.

پس ابو جعفر محمد از قم بکاشان رفت، چون بکاشان رسید، احمد بن [عبدال] عزیز

و. دکتر سید حسین مدرسی طباطبائی در «تربت پاکان ج ۲ / ص ۷۸» می گوید: (در کتاب قم نخستین کس را که از رضویان به قم آمده است (محمّد) فرزند (موسی) می داند... تحریفی که در برخی نسخ متأخر ترجمه کتاب قم در این مورد راه یافته، و نخستین کس را (موسی بن محمد) می نمایاند خطایی است آشکار، و تحریفی بسیار واضح، که جای سخن گفتن ندارد).

آنگاه در حاشیه می گوید: «کتاب قم: ۲۱۵-۲۱۶» نسخه‌ای که اساس چاپ قرار گرفته، همانند نسخه مجلسی در بحار، و تحفه الزائر از نسخ محرف بوده، لیکن در همه نسخ درست کتاب، مطلب به شکل صحیح آمده است، و در کهن ترین نسخه خطی آن (شماره ۲۴۷۲ کتابخانه ملی ایران- برگ ۱۵۵ عکس ما) نیز به شکل درست بوده که بعدها کسی در آن دست برده، و در کناره همان برگ علی اکبر فیض (مؤرخ قم در دوره ناصری) شرحی در این باب نگاشته است. به هر حال کسانی که اصل عربی کتاب قم را در دست داشته‌اند، نخستین کس را فرزند موسی مزبور دانسته‌اند، از جمله: «منتقله الطالبیه ص ۲۵۳ چاپ نجف، و النقص ص ۳۲۳» و بسیاری از کتب متأخر، که نسخ درست ترجمه را اساس کار قرار داده‌اند نیز به همین گونه سخن گفته‌اند، از جمله: «زهر الربیع جزائری: ۲۱۱-۲۱۲ چاپ بیروت، کشکول شیخ بهائی، کأس السائلین حسن بن نظر علی رشتی کیخی، پدر میرزای قمی: ۱۹ ر، نسخه شماره ۸۸۳ کتابخانه ملک تهران، و نوشته‌های دیگر»، از خلاصه البلدان برمی آید که در قرن یازدهم مزار مورد سخن را مقبره موسی مبرقع می گفته‌اند، لیکن مدفون در آن را محمد بن موسی می دانسته‌اند،... (و محمد بن موسی در شب چهارشنبه ۲۱ شهر ربیع الثانی سنه ۲۹۶ در قم فوت گردید، و او را در خانه‌ای که به جهت او قمیان خریده بودند دفن کردند، و الحال قمیان در آن خانه زیارت او می کنند، و به مقبره موسای مبرقع معروف است).

(۱). سال ۲۵۶ هجری.

(۲). برقع (به ضم باء و سکون راء و فتح قاف): نقاب.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۷۸

ابن [ابی] دلف العجلی «۱» او را اکرام کرد، و ترحیب «۲» نمود، و خلعت‌های بسیار، و بارکیر «۳» هائی نیکو، و چندین تجمل بدو بخشید. و مقرّر کردانید که هر سال یک‌هزار مثقال طلا، با یک سراسب مسرّج «۴» بدو دهد.

پس أبو الصّیدیم الحسین بن علی بن آدم «۵»، و یکی دیگر از رؤسای عرب، در عقب بیرون آمدن محمد بن موسی از قم رسیدند، اهل قم را بسبب بیرون کردن محمد بن موسی توییح کردند.

پس رؤسای عرب را بطلب ابی جعفر محمد «۶» فرستادند، تا شفاعت کردند، و او را بقم باز آوردند، و بسیاری اعزاز «۷» و اکرام کردند، و از مال خود از برآی او سرآئی بخریدند. و

(۱). أبو دلف، قاسم بن عیسی عجلی (متوفای ۲۲۶ ق)، از فرماندهان و امرای لشکر و دولتمردان شجاع و کاردان عباسیان، در دوره هارون و معتصم بود، که در جنگ با بابک خرم دین و دیلمیان پیروزیهای فراوانی کسب نمود، از این رو امارت و فرمانروایی بلاد جیل بدو سپرده شد، و او و فرزندانش و نوادگان او به مدت یکصد سال تمام (از ۱۸۵ تا ۲۸۵ ق) بر نواحی غرب و مرکز ایران حکم راندند و گاهی همدان و گاهی اصفهان را مرکز حکومت خود کردند، و شهر کرج (امروزه باقیمانده آن روستایی است به نام کره رود در حومه شهر اراک) را أبو دلف آبادان کرد، و بدو هم منسوب است. ذهبی در «سیر اعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۶۴» آورده است: (و فی ذریته امراء و علماء) که یکی از آنان احمد بن عبد العزیز است، که نواده اوست. طبری در تاریخ خود درباره حوادث دوره او سخن گفته است. وی در سال ۲۸۰ هجری درگذشت (نگاه کنید به:

تاریخ طبری: حوادث سال ۲۸۰ هجری)، بسیاری از خاندان ابی دلف از شیعیان پاک‌نهاد بودند.

(۲). ترحیب: مرحبا گفتن، خوشامد گوئی.

(۳). در صحاح الفرس آمده است: بارگیر یعنی اسب.

(۴). سرج: زین.

(۵). أبو الصّیدیم (یا ابو صدام) حسین بن علی بن آدم اشعری قمی، از بزرگان قم در قرن دوم هجری، و پیشتر در بخشهایی آغازین کتاب شرح زندگانی او گذشت.

(۶). در اصل: ابی جعفر بن محمد.

(۷). اعزاز: از ماده (عزیز) به معنای عزت نمودن فراوان.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۷۹

همچنین چند سهم از قریه هنبرد «۱» و اندریقان و کارچه از برآی او، از ورثه مزاحم بن علی اشعری «۲» بخریدند، و بیست هزار درم از برآی او قسمت کردند، و بدو دادند.

و از غیر ابی علی روایتست، که:

«جون عرب قم به ابی جعفر محمّد بن موسی پیغام فرستادند، که ترا از همسایگی ما بیرون می‌باید رفتن، او برقع از روی برانداخت، و ایشان او را بشناختند «۳».

(۱). هنبرد (یا هنبر) و کارچه و اندریقان، از روستاهای طسوج طبرش (یا طبرس / تفرش) می‌باشد، این طسوج شامل روستای متعددی بود و هست، که در جنوب غربی قم واقع می‌باشند.

(۲). مزاحم بن علی اشعری، یکی از اعیان و متمکنین و ثروتمندان قم، از خاندان سعد بن عبد الله اشعری در قرن دوم هجری، درباره زندگانی او هیچ گونه اطلاعاتی در منابع تاریخی نیامده است، تنها مصنف تاریخ قم در سه نوبت از او یاد کرده است، آنهم به مناسبت یادکرد املاک او، دو نوبت درباره کوشک مزاحم (جوسق مزاحم) که ظاهراً در مشرق رودخانه قم و روبروی روستای کمیدان قرار داشته، و از کاخهای معروف قم در آن دوره بشمار می‌رفته، و از موقعیت آن همه مردم آگاه بوده‌اند. و در نوبت سوم از خرید چندین سهم از روستاهای که از آن مزاحم بوده، و پس از او به ورثه او رسیده است، لیکن روستاها همچنان به نام مالک مشهور و سرشناس او شهرت داشته است، این سهام را رؤسای عرب در قم از ورثه مزاحم خریده و به خدمت محمد بن موسی مبرقع تقدیم داشتند.

(۳). اقدام قتیان به تقاضای بیرون رفتن أبو جعفر محمد بن موسی از قم، و دوری نمودن او از همسایگی ایشان، بویژه آنکه این تقاضا از سوی عرب قم مطرح گردیده، بسیار عجیب و سؤال برانگیز است، عرب که همواره به میهمان‌نوازی و پناه‌دادن به غریب، و دفاع از مظلوم شهره آفاق بود، بویژه عرب قم که برای حفظ اعتقادات شیعی، و نجات از ظلم والیان بنی امیه سختی هجرت را به جان خریدند و به همراه وابستگان خود به قم هجرت کردند، و همواره پذیرای آوارگان و فراریان از عراق و حجاز و شام بودند، و دهها تن از آنان - بخصوص علویان - را با روی گشاده پذیرفته و به آنان خانه و پناهگاه دادند، چگونه است که از امامزاده صحیح النسبی همچون محمد بن موسی تقاضای دوری از قم را می‌کنند؟

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸۰

پس محمد گفت: همت و اعتقاد ایشان «۱» محقق شد. و این سرای و سهام و اموال بذو دادند.

پس محمد بن موسی قصد [أحمد بن] عبد العزیز بن [أبی] دلف کرد، و [أحمد بن] عبد العزیز او را اعزاز و اکرام کرد، و خلعتها و مرکبها بخشید، و وظیفه «۲» سالیانه معین کرد، جناح یاد کرده شد. و بعد از آن با قم مراجعت نمود، دیگر باره اهل قم او را اعزاز و اکرام کردند، و از

احتمالی که اکنون در اندیشه نگارنده می‌آید (و قرائن و شواهد متعددی بر آن وجود دارد) و می‌توانم آن را عامل اصلی راندن محمد بن موسی از سوی شیعیان عرب قم بدانم، آن است که قتیان همواره از مجاورت و پناه‌دادن و پذیرفتن محدثان و راویان غیر موثق و ضعیف، یا روایت‌کنندگان از ضعفاء، و یا افراد مشهور به انحرافات فکری و اعتقادی بیم داشتند، و آنها را از نشر حدیث و اعتقاد خود در قم منع می‌نمودند، و در چندین مورد اقدام به اخراج آنها از قم نمودند (همچون اقدام به طرد احمد بن محمد بن خالد برقی، و طرد حسین بن منصور حلاج) از این رو با توجه به این که موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام (موسای مبرقع مشهور به ابن الرضا) نزد جامعه شیعیان بغداد به انحرافات اخلاقی، و ارتباط با دربار خلافت عباسی، و منادمت با متوکل، و شرکت در مجالس میگساری متهم و مشهور بود (در این باره نگاه کنید به: اصول کافی: ۱/۵۰۲، و الارشاد: ۲/۳۰۷) موضوعی که بزرگان قم از آن آگاهی داشتند، از این رو با شنیدن خبر ورود ابن الرضا به قم، در تکاپوی ممانعت از تاثیرات منفی حضور او در قم برآمدند، و از آنجایی که به گفته مؤرخین همواره برقع (- نقاب) بر روی می‌انداخت، او را ابن الرضا موسی بن محمد و نه فرزندش أبو جعفر محمد بن موسی دانستند، از این جهت او را از قم طرد کردند، لیکن پس از آگاهی از شخصیت او هنگامی که نقاب از چهره برافکند، رؤسای قم به طلب او بیرون رفتند، و پس از عذرخواهی او را محترمانه به قم بازگرداندند، و حق او را بجای آوردند.

(۱). اشاره به اهالی قم.

(۲). حقوق و مستمری.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸۱

دنیای «۱» ممتّع «۲» و مرفّه گردانیدند، جناح مستغنی شد، بعد از آن او را احتیاج نبود که بشهرهای دیگر رود، بجهت وجه معاش «۳». و بقم املاک خرید، و آب و زمین پیدا کرد، و متوطن شد. و بعد از او خواهرانش: زینب، و امّ محمد «۴»، و میمونه، دختران موسی بن محمد «۵» در طلب «۶» او از کوفه بقم آمدند. و بعقب ایشان بریهه دختر موسی بیامد، و ایشان «۷» بمقبره بابلان، آنجا که قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السّلم است مدفون اند «۸».

و محمّد بن موسی بقم مقیم بود، و از آنجا بجائی دیگر نرفت، تا آنکاه که او را وفات رسید، در شب چهارشنبه، روز آخر ماه دی، هشت روز از ماه ربیع الآخر مانده، سنه ستّ و تسعین و مائتین «۹» هجریّه، و او را در سرآئی که معروف بود بدو- که الیوم مشهورست

(۱). آنچه متعلق به دنیا است.

(۲). مورد استمتاع و استفاده و بهره قرار گرفته شده.

(۳). گذران زندگی.

(۴). به احتمال قوی ام محمد کنیه زینب است، نه آنکه نام مستقلی برای یکی از دخترهای موسی بن محمد باشد- چنانکه پیشتر بدان اشاره شد- و در نسخه اصل او عطف بعدها افزوده گردیده است.

(۵). در نسخه چاپی: محمد بن علی، و در برخی از نسخه‌های خطی: موسی بن محمد.

(۶). به دنبال و در پی او.

(۷). مقصود از ایشان بجز زینب است که او در بابلان دفن نگردید. در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری آمده است: (زینب دختر موسی در مقبره برادرش محمّد بن موسی دفن گردیده).

(۸). امروزه در زیرزمین بقعه حضرت فاطمه علیها السلام اثری از قبر بریهه و دیگر بانوان وابسته به این خاندان وجود ندارد، و در سردابه زیر ضریح مطهر تنها یک قبر می‌باشد که آنهم از آن حضرت فاطمه است. آقای کشفی معاون تولیت آستانه، که اطلاعات جامعی از وضعیت حرم و بیوتات آستانه در اختیار دارد در این باره به نگارنده فرمود: مرحوم آیه الله مرعشی نجفی معتقد بودند که قبور این بانوان در جهت جنوب غربی و در محل بقعه شاه عباس دوم (که امروزه مسجد امام خمینی نام دارد) قرار دارد، لیکن برغم حفاریهای طولی و عرضی در آن محدوده اثری (جز یک طاق آجری که سردر ورودی سردابه حضرت فاطمه در دوره‌های دور بوده است) یافت نشد.

(۹). سال ۲۹۶ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸۲

بمشهد «۱» او- دفن کردند. و در قدیم «۲» آن سرای معروف بوده است بمحمّد بن الحسن بن ابی خالد اشعری، ملقب بشیئوله «۳»، و اوّل کسی را که بدین سرای دفن کردند، محمّد بن موسی «۴» بود، و خواهران او زینب و میمونه، دختران موسی بن محمّد «۵» ازو

(۱). همان بقعه‌ای که امروزه در جنوب شرقی بقعه چهل اختران قرار دارد که در سال ۱۳۸۰ شمسی ساختمان کهن آن ویران و بر جای آن بقعه بزرگتری ساخته شد.

(۲). در «منتقله الطالیئه: ص ۲۵۳» آمده است: (و دفن فی داره المعروف الیوم بالمشهد، و عرفت فیما بعد بمحمّد بن ابی خلف (کذا و صحیح آن خالد است) الأشعری، الملقّب بمتوله).

(۳). محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری قمی، از محدثین و راویان شیعی در قرن دوم و سوم هجری، و از اصحاب امام کاظم و رضا و جواد علیهم السلام، حدود ۲۰ روایت از او در کتب اربعه روایت شده است، در ثقه بودن او میان علمای رجال شیعه اختلاف است، به گفته وحید بهبهانی او وصی سعد بن سعد اشعری بوده است، و وصی بودن از چنین شخصیتی دلیل بر نیکویی اعتقاد و عدالت ظاهری اوست. در ضبط لقب او میان علمای رجال اختلاف است، در کافی و رجال نجاشی (شینوله)، و در برخی از نسخه‌های فهرست شیخ طوسی (سنبله)، و در برخی دیگر (شنبوله)، و در نسخه اصل تاریخ قم (شیبوله)، و در «منتقله الطالیبه: ص ۲۵۴» (متوله) آمده است، و از معنای این لقب اطلاعی در دست نمی‌باشد. نگاه کنید به: (رجال نجاشی: شماره ۲۵۹، رجال طوسی: ۵۱، معجم رجال الحدیث: ۱۵/ ۲۰۰-۲۰۴).

(۴). در نسخه چاپی تاریخ قم ص ۲۱۶ آمده است: (موسی بن محمد بن علی بن موسی) که خطای آشکار است، از این رو آیه الله شیری در حاشیه نسخه چاپی قم مرقوم فرموده‌اند: (این عبارت راجع به خواهران محمد بن موسی است که بلا-عقب بوده، زیرا وارث موسی مبرقع که دارای عقب است نمی‌تواند خواهران وی باشند، و در این عبارت از ارث خواهران ام محمد ذکر نشده، و احتمالاً-ام محمد قبلا-وفات کرده بوده است، و تقدم وفاتش بر وفات میمونه در ص ۲۱۴ س ۹ گذشت، و بعید نیست که قبل از برادر نیز وفات کرده باشد. و به احتمال دیگر زینب و میمونه خواهران ابوینی برادر باشند، و ام محمد خواهر پدری که در این صورت ام محمد بهر تقدیر نمی‌تواند وارث برادر باشد، و همچنین خواهران بریبه).
درباره فرموده ایشان درباره ام محمد، پیشتر گذشت که ام محمد کنیه زینب است، نه نام یکی از دختران موسی بن محمد، و خواهران محمد بن موسی.

(۵). در اصل: (محمد بن موسی بن علی) که خطاست.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸۳

میراث گرفتند «۱».

و احمد بن احمد مادرانی در کتاب شجره آورده است، که:

«ابی جعفر، محمد بن موسی «۲» چون بقم وفات یافت، و امیر قم- عتّاس بن عمرو غنوی «۳» بود- بر وی نماز کرد، و بعد از آن بریبه «۴» زن محمد بن موسی «۵» وفات یافت، و بجنب «۶» مشهد او، او را دفن کردند، و پسران عم او: یحیی و ابراهیم، پسران جعفر بن علی الكذاب «۷» از بریبه میراث گرفتند. چون بریبه بقم وفات یافت،

(۱). علت میراث بردن دو خواهر آن است که محمد بن موسی بلا عقب بود، و از همسرش که بریبه دختر پسر عمویش جعفر کذاب ابن امام علی النقی علیه السلام بود، فرزندی نداشت، از این رو ارث او به طبقه دوم وراثت او یعنی خواهرانش رسید.

(۲). در نسخه چاپی تاریخ قم: ابی جعفر موسی بن محمد بن علی بن موسی.

(۳). امیر و والی قم در دهه پایانی قرن سوم هجری، احتمالاً از سال ۲۹۲ هجری (که در این سال قم را مساحت کردند) تا سال ۲۹۶ هجری (که بر جنازه محمد بن موسی نماز گزارد)، و به احتمال فراوان (با توجه به نماز گزاردن او بر جنازه امامزاده جلیل القدری همچون محمد بن موسی) شیعی مذهب بوده است.

(۴). بریبه دختر جعفر (مشهور به جعفر کذاب) فرزند امام دهم است، که همسر محمد بن موسی مبرقع بود.

(۵). در نسخه چاپی آمده است: بریبه زن موسی بن محمد بن علی بن موسی.

(۶). نزدیک، یعنی زن را در نزدیکی قبر همسر خود دفن کردند، که امروزه در بقعه مشهور به (چهل اختران) می‌باشد.

(۷). و مناسب آن است که گفته شود: پسران جعفر الكذاب، ابن علی بن محمد بن علی بن موسی علیهم السلام. و نسبت کذاب

(درغگو) از آن جعفر فرزند امام دهم است، که پس از وفات برادرش اما حسن عسکری علیه السلام ادعای امامت نمود، و از این رو نزد شیعه به درغگو شهرت یافت، و به علت ارتباطش با دربار خلفای بنی العباس نزد شیعیان بدنام بود، بنا بر برخی روایات (اصول کافی: ۱/ ۳۳۶، حدیث ۴) او توبه نمود، از این رو به جعفر تَوَاب نیز خوانده می‌شود. جعفر در سال ۲۷۱ هجری در سن ۴۵ سالگی در سامراء درگذشت، و در خانه پدرش (همان جا که امروزه صحن و سرای حضرت عسکریین علیهما السلام در سامراء می‌باشد) مدفون گردید.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸۴

ایشان بقم نبودند «۱»، چون از آن آگاهی یافتند، بقم آمدند و ترکه او برداشتند «۲».

ابراهیم دیگر باره از قم برفت، و یحییء صوفی بقم اقامت کرد، و بمیدان زکریآء ابن آدم «۳»، بنزدیک مشهد حمزه بن امام موسیء بن جعفر علیهم السلام وطن و مقام گرفت، و ساکن بیود، و شهر بانویه دختر امین الدین، أبو القسم بن مرزبان بن مقاتل را بنکاح شرعی در حباله خود آورد، و ازو: أبو جعفر، و فخر العراق، و سَیِّه در وجود آمدند، [و از ایشان فرزند بسیار] «۴» معروف بصوفیه، و انساب ایشان معلوم نیست، زیرا که در قدیم انساب اجداد ایشان نوشته‌اند.

بعد از آن میمونه دختر موسی «۵» وفات یافت، او را بمقبره بابلان دفن کردند، و این قَبه که بقبه فاطمه علیها السّلم ملاصق «۶» است، بر سر تربت او بنا کردند «۷»، و خواهر او زینب

(۱). جعفر کذاب ساکن سامراء بود، و احتمالاً فرزندان وی بهمراه پدر در سرّ من رأی ساکن بوده‌اند.

(۲). بریهه همسر محمد بن موسی مبرقع بود، و از شوهر خود فرزندی نداشت، و چون هنگام مرگ از طبقه اول وراثت او کسی در قید حیات نبود از این رو ارث او به فرزندان طبقه دوم که پسر عموهای او بودند رسید.

(۳). احتمالاً مقصود از این میدان، فضایی است که امروزه در سمت شمال بقعه حمزه بن موسی (ع) قرار دارد، و در کنار این میدان مسجد و آب‌انباری قرار دارد که قمیان بر این اعتقادند که بر روی خانه زکریا بن آدم بنا شده است. و زکریا بن آدم بن عبد الله بن سعد اشعری قمی، از راویان و فقیهان جلیل القدر شیعه در قرن دوم و سوم هجری، و از اصحاب امام رضا و جواد علیهما السلام بود، و قبر او در مقبره شیخان پابرجاست و زیارتگاه عموم است.

(۴). افزوده از نسخه مصحح آیه الله شیری.

(۵). یعنی موسی مبرقع، و خواهر محمد بن موسی مبرقع.

(۶). ملاصق: چسبیده.

(۷). پیشتر گذشت که در قرن چهارم هجری، در محل کنونی بقعه فاطمه علیها السلام دو قبه وجود داشته است، یکی از آن حضرت فاطمه در همین جایگاه کنونی آن، و دیگری در شمال بقعه کنونی، احتمالاً در محل ایوان طلا، و یا بنا به احتمال آیه الله مرعشی نجفی رحمه الله در جنوب غربی، در محل بقعه شاه عباس دوم (مسجد امام خمینی کنونی)، که بعدها قبه دوم از میان برفت و تنها قبه حضرت فاطمه با تغییراتی در ارتفاع و وسعت بقعه و بیوتات اطراف باقی و پابرجا ماند.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸۵

[بنت] موسی ازو میراث گرفت.

و بعد از آن، ابو علی «۱» محمّد بن احمد بن موسیء بن محمّد بن علی الرضا علیهم السّلم، از کوفه بقم آمد «۲». و بعضی از دختران او: فاطمه، و امّ سلمه.

جون ابو علی محمّد بقم رسید، عرب قم در اعزاز و اکرام او مبالغه کردند.

و گویند که: عرب بذو پیغام فرستادند، که از شهر ما بیرون باید رفتن!

أبو علی محمد بجواب گفت: این شهر از آن شما نیست، ملک و زمین از آن خدای است، هر کس که خواهد در آن فرود آید.

پس عرب عذر خواستند، و او را از خود خشنود «۳» کردند، و کرامی داشتند.

و أبو علی محمد مردی فاضل بوده است، و بغایت پرهیزکار، و خوش محاوره «۴»، و خوش منظر، و فصیح و دانا و عاقل.

و روایت کند احمد بن اسمعیل بن سمکه نحوی «۵»، که:

(۱). وی نوه موسی مبرقع، از نسل فرزند او احمد است، که دارای عقب بوده. اما محمد بن موسی بلاعقب از دنیا رفت.

(۲). در «منتقلة الطالبیه ص ۲۵۴» آمده است: (من نازله الکوفه: أبو علی محمد الأعرج بن أحمد ابن موسی بن محمد بن علی بن

الرضا، امه من الأشاعثه کوفیه، و قیل هی کنانیه، و یقال أبوه ورد قم).

(۳). در نسخه چاپی: او را خوشنود کردند.

(۴). محاوره: گفتگو، سخن.

(۵). أبو علی بجلّی قمی، احمد بن اسماعیل بن عبد الله ملقب به سمکه، که مصنف تاریخ قم در چند باب مستقیماً از او روایت

می‌کند، او از اعیان علمای عرب ساکن در قم در قرن سوم و چهارم هجری بوده است، و شرح حال او را ابن الندیم و شیخ طوسی و

نجاشی در کتابهای فهرست و رجال خود آورده‌اند، نجاشی درباره او می‌گوید: (کان من أهل الفضل و

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸۶

«جون أبو مسلم محمد بن بحر اصبهانی، والی و عامل قم شد، هر روز جمعه بر نشستی و زیارت رؤسای قم برفتی، و حقوق ایشان

بگذاردی، و حرمت‌داری کردی.

اتفاقاً روز جمعه سوار شد، و من در صحبت او بودم، ابتدا «۱» کرد زیارت ابي علی محمد [بن موسی بن علی] الرضا.

چون بصحبت او درآمد، أبو علی در موضعی پاکیزه نشسته بود، و جامه‌های سبز «۲» پوشیده. أبو علی سلام کرد، و اکرام نمود، و

سعی «۳» او را شکر گفت.

چون أبو مسلم از صحبت او بیرون آمد، براه سرآیء عباس بن عبد الله علوی «۴» رفت، چون بدر سرآیء او رسید، فرود آمد و در

صحبت او رفت، او را دید در سرآیء خود نشسته، و کرد بر کرد او قفصه‌های قمریان «۵» و مرغان نهاده بودند!

ابو مسلم سلام کرد، و باز کردید، و آمد تا بسرآیء ابي سهل بن ابي طاهر اشعری، و او را نیز بدید و زیارة «۶» کرد، و حق او

بکزارد.

الأدب و العلم)، و استاد أبو الفضل محمد بن الحسين بن العمید بشمار می‌رود، چندین کتاب را بدو نسبت می‌دهند که مهمترین آنها

«کتاب العباسی فی اخبار الخلفاء و الدوله العباسیه» می‌باشد.

(۱). آغاز کردن.

(۲). جامه سبز شعار و لباس علویان بود، و جامه‌های سیاه شعار و لباس عباسیان، و مأمون عباسی در سال ۲۰۱ هجری پس از

ولایتعهدی امام رضا علیه السلام لباس سیاه از تن بدر کرد و لباس سبز را در بر کرد، (نگاه کنید به: «تاریخ طبری حوادث سال ۲۰۱

ه).

(۳). یعنی أبو علی زحمت‌انداختن أبو مسلم خود را به جهت دیدار از او را شکرگذاری نمود.

(۴). یکی از امامزادگان علوی ساکن در قم، که درباره او اطلاعاتی در منابع تبارشناسی نیامده است.

(۵). قمریان: جمع (قمری) مرغ و پرندۀ ای است از فاخته کوچکتر با طوق، و بسیار مأنوس و خوش منظر و خوش آواز، و چون لفظ (یاکریم) کامل الحروف از صوت آن ظاهر می‌گردد، عامه مردم او را مرغ یا کریم می‌نامند. (لغت‌نامه دهخدا: ماده قمری).

(۶). کلمه زیارت به معنای دیدار است و در دستور زبان عربی با تاء قصیره (ة) و در فارسی با تاء

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸۷

پس برنشست و آمد تا بصحبت علی بن أحمد بن علی الشجری «۱»، و او را سلام و زیارت کرد، و باز کردید. و مرا گفت: ای ابا علی! من تشبیه نمیکنم ابي علی بن الرضا، در سکون و نشستن و فضل، الا بائمه عليهم السلام، و عباس علوی را تشبیه نمی‌کنم، الا بمردمانی که ایشانرا دیده‌ام بی‌غداد، بدرب طاق «۲»، پس چرا شما بامامت این ابي علی قائل نمی‌شوید، و او را امام نمیدانید، با وجود آنکه مجموع خصلتهاىء خیر درو جمع و موجود است؟

من کفتم: معاذ الله «۳» که ما بغیر از ائمه دوازده کانه، که امامت ایشان محقق و روشن

طویله (ت) نوشته می‌شود.

(۱). خاندان شجری (که نسبت آنان به مسجد شجره در چند کیلومتری غرب مدینه که میقاتگاه حاجیان مدینه می‌باشد) از نسل عبد الرحمن شجری ابن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن ابن علی بن ابي طالب علیهما السلام می‌باشند، که در بخشهای وسیعی از ایران (بویژه در طبرستان) پراکنده شدند، و تفصیل انساب و فرزندان آنان در کتابهای تبارشناسی آمده است (نگاه کنید به: الفخری: ۱۴۴-۱۵۶)، تیره‌ای از آنان نیز در قم سکونت گزیدند، که علی بن أحمد بن علی شجری یکی از بزرگان این خاندان و از اعیان علویان قم در آن دوره بشمار می‌رفت.

(۲). باب الطاق نام یکی از محله‌های بزرگ و مشهور بخش شرقی بغداد (رصافه) در قرن دوم و پس از آن، که از حاشیه شرقی رودخانه دجله، در پای پلی که بدستور منصور عباسی ساخته شده بود، و به نام (الجمرالاول) شهرت داشت آغاز می‌گردید، و تا باب خراسان در شمال شرقی بغداد ادامه می‌یافته است، و بعدها در دوره آل بویه بیمارستان عضدی در مجاورت این پل ساخته شد. در آغاز این محله گذری قرار داشت، که دارای سقف آجری بود، از این رو به «درب الطاق» شهرت یافت، به گفته مؤرخین در این گذر مغازه‌های فروشندگان قرار داشته، و بتدریج به مهمترین و بزرگترین بازار شرق بغداد تبدیل گردید، و در هر قسمتی از آن صنفی از فروشندگان به کسب مشغول بودند، از آن جمله پرندۀ فروشان، و یاقوت حموی در معجم البلدان آورده است که عبد الله بن طاهر بن الحسين (از فرماندهان و وزیران صاحب نام عباسی در دوره مأمون) بر درب الطاق قمری را دید که نوحه می‌سراید، و آن را به قیمت گزافی خرید و آزار نمود، نگاه کنید به: (دلیل خارطة بغداد: ص ۱۱۳-۱۱۴).

(۳). پناه بر خدا.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸۸

است، و دوستیء ایشان ما را واجب و لازم است، و بدان اعتقاد داریم، دیگری را امام دانیم، چه اگر ابي علی دعوی امامت کند، با وجود شرف نسب، و شهرت و فضل او، ما ازو بیزار شویم، چنانچ از جعفر بن علی کذاب «۱» بیزار شدیم، بسبب دعویء امامت کردن او.

پس أبو مسلم گفت: من از اعتقاد و گفتار شما در تعجبم. و أبو مسلم را مذهب؛ مذهب اعتزال «۲» بوده است.

و أبو علی را بقم، بریهه و ام کلثوم خذای عزّ و جل روزی کرد و بداد، و بعد از ایشان أبو عبد الله احمد در وجود آمد، در ماه شوال، سنه احدی عشر و ثلثمائه هجریه «۳».

و أبو علی بقم وفات یافت، روز یکشنبه، روز اردیبهشت «۴» ماه اردیبهشت، سه روز از

(۱). مقصود جعفر کذاب ابن علی بن محمد بن علی الرضا علیهما السلام است.

(۲). معتزله یکی از مذاهب کلامی مهم اهل سنت بشمار می‌رود (در مقابل مذهب اشاعره و اهل حدیث) و از ویژگی‌های آن جنبه‌های تفکرات عقلانی و عقل‌گرایی و استنباط احکام از راه اعتماد بر قواعد عقلی و منطقی است، تاسیس این مذهب اعتقادی در اصول دین را به واصل ابن عطا (۸۰-۱۳۱ هـ) در بصره نسبت داده‌اند. اوج اقتدار و شکوفایی این مذهب در قرن سوم و چهارم هجری، و بویژه در دوره مأمون عباسی و دوره حکومت آل بویه بود، و بعدها با تسلط اهل حدیث و اشعریان بر دربار خلافت از شوکت و اقتدار معتزله کاسته شد، و بتدریج اندیشه آنان از میان اهل سنت رخ بریست، و هم‌اکنون تنها برخی از فرقه‌های زیدیه در اصول اعتقادی تابع مذهب اعتزال می‌باشند. امروزه میراث گراندقدر بر جای مانده از آنان مورد توجه اندیشمندان می‌باشد، ارکان اعتقادی معتزله در برخی موارد (بویژه در مباحث عدل و توحید) نزدیکی و تشابهات و داد و ستدهایی با اصول اعتقادی امامیه دارد. (۳). سال ۳۱۱ هجری.

(۴). بر طبق تقویم ایران باستان (زرتشتی - اوستایی)، روز سوم از هر ماه به نام اردیبهشت می‌باشد، نگاه کنید به: (گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان: ص ۶۴۱)، از این رو بر طبق گفته

تاریخ قم، متن، ص: ۵۸۹

ماه ربیع الاول گذشته، سنه خمس عشر و ثلثمائه «۱»، و او را بمقبره محمد بن موسی «۲» دفن کردند.

و از پسران او: ابا عبد الله احمد.

و از دختران: فاطمه و ام سلمه، و بریهه، و ام کلثوم «۳» از پس وفات او بازماندند.

و بعد از وفات او خواهرش ام حبیب «۴»، دختر احمد «۵» از کوفه بقم آمد، و با فرزندان برادرش بقم بیود «۶».

و بعد از آمدن او، زینب دختر موسی وفات یافت، و او را در مشهد برادرش «۷» محمد بن موسی دفن کردند، و ام محمد بنت احمد ازو میراث گرفت «۸».

مصنّف تاریخ قم ابو علی در روز سوم ماه اردیبهشت (که بر طبق تقویم فارسی کهن مصادف بوده است با جشن اردیبهشت گان) موافق با روز سوم ربیع الاول سال ۳۱۵ هجری در قم در گذشت.

(۱). سال ۳۱۵ هجری.

(۲). یعنی ابو علی محمد بن احمد را در بقعه عمویش (بقعه‌ای که هم‌اکنون در چهل‌اختران به نام بقعه موسی مبرقع مشهور است) دفن کردند.

(۳). در «منتقله الطالبیه: ص ۲۵۴» از دختر پنجمی به نام ام محمد یاد شده است.

(۴). معمولاً در میان عرب کنیه زن ام حبیبه می‌باشد نه ام حبیب، مگر آن که دارای فرزندی به نام (حبیب) بوده باشد.

(۵). احمد بن موسی مبرقع.

(۶). ظاهراً بدین معنی است که همسر و خانه و فرزندی نداشته است، و در قم ازدواج نکرد، از این رو با برادرزاده‌هایش زندگی می‌کرد و آنان از او ارث می‌برند.

(۷). که همان بقعه مشهور به بقعه موسی مبرقع، در محله مشهور به رضائیه یا چهل‌اختران می‌باشد.

(۸). ظاهراً بدین معنی است که همسر و خانه و فرزندی نداشته است، و در قم ازدواج نکرد، از این رو با برادرزاده‌هایش زندگی می‌کرد و آنان از او ارث می‌برند.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۹۰

و امّ محمّد بشهر قم، روز پنج‌شنبه، روز انیران «۱» از ماه مرداد، بیست و یکروز از ماه ربیع الآخر گذشته، سنه ثلث و اربعین و ثلثمائه «۲» وفات یافت، و او را در مشهد محمّد [بن] موسی «۳» دفن کردند، و فرزندان برادرش: اَبی عبد الله، و فاطمه، و امّ سلمه، و بریهه، و امّ کلثوم، میراث او برداشتند «۴». پس از آن ترکه او بابی عبد الله و فرزندان او دادند، و با خواهران او مصالحه کردند، بر چیزی که ایشان بدان «۵» راضی شدند، و او «۶» مجموع ترکه با املاک [را] برداشت.

پس فاطمه دختر محمّد بن احمد، شب پنج‌شنبه، روز تیر «۷» ماه بهمن، یازده روز از ماه شوال گذشته، سنه ثلث و اربعین و ثلثمائه «۸» هجریه وفات یافت، و او را ایضا در مشهد محمّد [بن] موسی دفن کردند، و امّ سلمه میراث برداشت، زیرا که ایشان هر دو از یک مادر بودند «۹».

(۱). بر طبق گفته مسعودی در التنبیه و الإشراف بر طبق تقویم ایران باستان (زرتشتی - اوستایی) روز سی‌ام از هر یک از ماههای دوازده‌گانه پارسی را روز انیران می‌گفتند، نگاه کنید به: (گاه شماری و جشنهای ایرانیان باستان: ص ۱۲۷، سطر ۱۸) از این رو بنا بر نوشته تاریخ قم، امّ محمد دختر احمد بن موسی مبرقع، در روز پنج‌شنبه، سی‌ام ماه مرداد، برابر با روز بیست و یکم ربیع الآخر سال ۳۴۳ هجری درگذشت.

(۲). سال ۳۴۳ هجری.

(۳). که همان بقعه مشهور به بقعه موسی مبرقع در محله مشهور به رضائیه یا چهل اختران می‌باشد.

(۴). ظاهراً بدین معنی است که همسر و خانه و فرزندی نداشته است، و در قم ازدواج نکرد، از این رو با برادرزاده‌هایش زندگی می‌کرد و آنان از او ارث می‌برند.

(۵). در نسخه چاپی: بدو.

(۶). یعنی اَبو عبد الله، احمد ابن اَبی علی محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهما السلام.

(۷). بر طبق تقویم ایران باستان (زرتشتی - اوستایی) روز سیزدهم از هر یک از ماههای دوازده‌گانه پارسی را روز تیر می‌گفتند، نگاه کنید به: (گاه‌شماری و جشنهای ایرانیان باستان: ص ۶۶۱)، از این رو فاطمه بنت محمد بن احمد بن موسی در روز سیزدهم بهمن ماه، برابر با روز یازدهم شوال سال ۳۴۳ هجری قمری در گذشته است.

(۸). سال ۳۴۳ هجری.

(۹). به گفته ابن طباطبا در «منتقله الطالبیه: ص ۲۵۴»، مادر فاطمه و امّ سلمه، کنیزی رومی بوده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۹۱

پس اَبی عبد الله و امّ سلمه اتفاق کردند بر آنکه اَبی عبد الله سدسی «۱» از ترکه فاطمه بردارد. تاریخ قم متن ۵۹۱ «سادات حسینیّه» ص: ۵۵۶

بعد از آن بریهه بنت محمّد [بن] احمد وفات یافت، و او را در مشهد محمّد [بن] موسی دفن کردند، و اَبو عبد الله و امّ سلمه و امّ کلثوم، بحسب سهام مفروضه «۲» ازو میراث گرفتند «۳».

و چون اَبو عبد الله «۴» بالیده شد، بقم رئیس و متصرف املاک و اموالی که پدر او، و محمّد بن موسی بدست آورده بود، گشت؛ و همچنین آنج از عمّه خود و خواهرانش بمیراث بدو رسیده بود.

و اَبو عبد الله مردی سخی و کریم بوده است، و بدل‌هایء مردم نزدیک، و نقابت علویّه - بعد از وفات اَبی القاسم علوی «۵» - بدو مفوض «۶» بوده است «۷».

- (۱). سدس: یک ششم.
- (۲). مقصود از (سهام مفروضه) سهم الارثی است که در شرع معین شده است که لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ یعنی هر مرد سهم دو زن را می‌برد. در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری آمده است: (ام سلمه با بریهه از مادر جداست، و ابو عبد الله و ام کلثوم نیز باید از مادر جدا از بریهه باشند، تا هر سه وارث وی شوند). برای آگاهی از صحت این گفتار نگاه کنید به «منتقله الطالبیه: ص ۲۵۴».
- (۳). چون بریهه همچو دیگر خواهران خود ازدواج نکرده بود، از این رو نزدیکترین طبقات وراثت او برادر و خواهران او بودند که از او ارث بردند.
- (۴). ابو عبد الله احمد بن محمد بن احمد بن موسی مبرقع.
- (۵). ابو القاسم علی بن ابی جعفر بن حمزه بن احمد علوی، از نسل عبد الله باهر ابن السجاد علیه السلام که در دههای نخستین قرن چهارم هجری نقابت علویان را عهده‌دار بوده است، و در سال ۳۴۰ هجری وفات کرد. گوشه‌های از زندگانی او را مصنف تاریخ قم در ذیل یاد کرد نسل عبد الله باهر خواهد آورد.
- (۶). واگذار.
- (۷). با توجه به این که ابو القاسم علوی در سال ۳۴۰ ه، و ابو عبد الله احمد در سال ۳۵۸ ه فوت کرد، مدت نقابت ابو عبد الله هیجده سال بوده است. و او در سن ۲۸ سالگی به مقام نقابت نائل شده است.
- تاریخ قم، متن، ص: ۵۹۲
- و ابو عبد الله همیشه بقم رئیس و ارباب بوده است، و در روز پنج شنبه، روز دی «۱» مهرماه، منتصف «۲» ماه صفر، سنه ثمان و خمسین و ثلثمائه «۳» هجریه، او را وفات رسیده است. و مدت عمر او چهل و شش سال بوده است. و در مشهد محمد بن موسی مدفونست، و بوفات او مردم قم را مصیبتی تمام بوده است.
- و ازو چهار پسر: ابو علی محمد، و ابو الحسن «۴» موسی، و ابو القاسم علی، و ابو محمد الحسن، و چهار دختر بازمانده‌اند.
- و پسران او بعد از وفات پدر، قصد حضرت رکن الدوله «۵» کردند بشهر ری، رکن الدوله ایشانرا تسلی داد، و بفرمود که جانب ایشان رعایت نماید، و خراج بر املاک ایشان ننهد.
- پس از آن بازگردیدند، و بقم باز آمدند.
- بعد از آن ام سلمه بنت محمد بن احمد وفات یافت، و او را در مشهد محمد بن موسی دفن کردند، و ام کلثوم خواهرش ترکه او برداشت. و از فرزندان محمد بن احمد بغیر از ام کلثوم نمانده بود، و پسر برادرش - ابو علی، محمد بن احمد - املاک ام سلمه به ام کلثوم داد، و آن املاک و اموال که بقسط «۶» بأبو علی رسیده بود، بتبذیر و اسراف تلف کرد، و

(۱). بر طبق تقویم ایران باستان (زرتشتی - اوستایی)، روز نخست از هر یک از ماههای دوازده گانه پارسی را روز دی می‌گفته‌اند، نگاه کنید به: (گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان: ص ۱۲۶ و ۵۵۵)، از این رو ابو عبد الله احمد بن محمد، در روز اول مهرماه، برابر با نیمه ماه صفر قمری در سال ۳۵۸ هجری در گذشته است.

(۲). نیمه.

(۳). سال ۳۵۸ هجری.

(۴). ضبط کنیه در اینجا ابو الحسین است، ولی بعد از این مکررا در اصل از او با کنیه ابو الحسن یاد می‌کند. آیه الله شبیری در

حاشیه نسخه چاپی می‌فرماید: (در تهذیب الانساب: ص ۱۴۹، و الشجرة المباركة ص ۸۱ از وی به أبو الحسن تعبیر شده است).

(۵). رکن الدوله، أبو علی، حسن بن بویه دیلمی.

(۶). احتمالا به معنای: اموالی که به حق بدو رسیده بود.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۹۳

املاک مجموع بفروخت، و پس از آن بناحیت خوراسان رفت، و مردم خوراسان او را اکرام کردند، و بصحبت و زیارت او رفتند، و قدر شرف و حق او بشناختند، و بخوراسان مقیم بود، تا او را پنهان و نهان بکشتند.

و بعضی دیگر گویند که: او را نکشتند، بلکه او را وفات رسید.

بعد از آن بقم امّ کلثوم بنت محمد بن احمد وفات یافت، و او را در مشهد محمد بن موسی، در قبر پدرش اَبی علی دفن کردند، و پسر برادرش اَبی عبد الله میراث او برداشت «۱».

و اَبو القسم [علی] بن اَبی عبد الله أيضا بخراسان رفت، بعد از آنک از دختر اَبی محمد الحسن بن محمد حمزه علوی بشهر قم، دو دختر آورد.

چون اَبو القسم بخراسان رسید، بعضی از رؤسای خراسان با او مواصلت و محبت ورزیدند، و اَبو القسم بطوس وطن گرفت، و کار و بار او بنظام شد، و دو پسر و یک دختر آورد.

و اَبو الحسن موسی بن احمد تنها بقم بماند، و بکار و بار برادرش اَبی محمد [الحسن] و خواهرانش قیام نمود، و ضیعت‌هایی که از پدرش بازمانده بود بدست آورد، و آنچه برهن بودند از رهن بیرون آورد. و قواعد و سیرت او مجموع نیکو و پسندیده بوده‌اند، و با مردم شهر قم معیشت و زندگانی بوجه احسن کردی، و حقوق ایشان رعایت نمودی، تا بغایت که کوئیا یکی از ایشان است.

پس اهل قم بصحبت او میل کردند، و او رئیس و سرور ایشان شد، و مؤید الدوله «۲»، و امیر فخر الدوله قدر او را بشناختند، و حق او را بدانستند، و بعضی از خراج او بدو بخشیدند، و مجری داشتند.

(۱). آیه الله شیبیری در حاشیه نسخه چاپی می‌فرماید: (وارث امّ کلثوم، فرزندان برادرش که چهار پسر و چهار دختر بوده می‌باشند).

(۲). مؤید الدوله و فخر الدوله، فرزندان رکن الدوله آل بویه دیلمی بودند، که پس از پدر خود به سلطنت رسیده، و هر کدام بر بخشهایی از متصرفات پدر خود حکومت راندند.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۹۴

پس در سنه سبعین و ثلثمائه «۱» بحج رفت، و ملک عضد الدوله «۲»، و تاج الدوله «۳» قدر او بشناختند، و او را کرامی داشتند.

و چون حج خانه خدا بکزارد، و بمدینه باز آمد، بر پسران عمّان «۴» خود شفقت نمود و رحمت افزود، و ایشانرا خلعت و عطا بخشید، پس او را شکر بسیار گفتند.

پس بجانب قم عزیمت نمود، و در ماه ربیع الآخر، سنه احدی و سبعین و ثلثمائه «۵» بقم رسید، مردم قم بقدم او بشارت نمودند، و شادی افزودند، و بر سر کوجها و محلّتها آذینها بستند، و صاحب الجلیل، کافی الکفّاء، اَبو القسم اسمعیل بن عبّاد بدو نامه نوشت، و او را بمعادوت «۶» از حج خانه خذآی تعالی، و مراجعت با شهر و منزل خود تهنیت کرد.

[«۷» و نسخه نامه آن را بسبب حسن عبارت درین موضع بنوشتم، و آن این است:

«کتابی اَطال الله بقاء الشّریف:

سیدی و ابن سادتی الأخیار، و ائمتنا الأبرار، أعلام العلم و الدّین، و حجج الله علی الخلق أجمعین.

- (۱). سال ۳۷۰ هجری.
 - (۲). عضد الدوله بن بویه دیلمی (۳۴۴-۳۷۲)، مقتدرترین و مشهورترین پادشاه از خاندان آل بویه است، که بر بخشهای وسیعی از ایران و عراق حکومت راند، دوران حکومت او یکی از باشکوهترین دوره‌های تمدن اسلامی بشمار می‌رود، آرامگاه او در درگاه ورودی حرم مطهر امیر المؤمنین علیه السلام در نجف قرار دارد.
 - (۳). از امیران آل بویه.
 - (۴). عموزادگان.
 - (۵). سال ۳۷۱ هجری.
 - (۶). بازگشت.
 - (۷). متن نامه صاحب بن عبّاد در نسخه اصل و چاپی نیامده است، لیکن در نسخه (۲) و (۳) و سه نسخه‌ای که نویسنده انوار المشعشعین در تدوین و تنظیم کتابش از آنها استفاده کرده، آمده است.
- تاریخ قم، متن، ص: ۵۹۵
- و أنا أحمد الله الذي أوتيته، فقد قضی حجه «۱»، و أدی فرضه، و استوفی نسکه، فحلّ من البيت العتيق بما رفع «۲» أبوه خليل الرحمن - على نبينا و عليه السلام - قواعد، و استبان شعائره، و عظم مواقفه، و رجا، حتّى جعل «۳» أفئدة من الناس تهوى اليه تعظيما، و طهره للطائفين و الزّكع السّجود تشريفا.
- و عاين مولد أبيه «۴» الأذنى رسول الله - صلى الله عليه و آله - و منشأه و مبعثه، و مبدأه و مضيّماه، و موقفه و منزل الوحي عليه و مهبطه، متحملا شقّ النفس في اجابته أذانه، و الإهداء ببرهانه. و زاره صلى الله عليه و آله في دار الهجرة، التي «۵» روضه الجنان من حفرتة، فمسك «۶» مسجده و سرير ضريحه و مشهده، و كاد يكلمه «۷» منبره، و جعلت الملائكة - عليه السلام - تسلّم عن غزته «۸»، و تدعوا له و تؤمّن دعوته مناجاته «۹» صلى الله عليه و آله، و كأنه خاطبه و ناداه «۱۰»، و كأنه يناطقه «۱۱». و قام على قبره، و كأنه حذاء وجهه، و توسّل بولايته، فقيل: أجبت.
- ثم أكرمه الله بمشهد سيدنا أمير المؤمنين، و مشاهد السّادات من ولده الطّاهرين

(۱). در «انوار المشعشعین: ج ۲ / ۳۰۹» حجّته.

(۲). در تمام نسخه‌ها: سادفع.

(۳). در نسخه (۲) و (۳): جعلت.

(۴). در نسخه (۲) و (۳): بيته.

(۵). در انوار المشعشعین: و.

(۶). در نسخه (۲) و (۳): فضحك.

(۷). در انوار المشعشعین: و حاذی کله.

(۸). در انوار المشعشعین: قربته.

(۹). در انوار المشعشعین: مناجاته.

(۱۰). در نسخه (۲) و (۳): يخاطبه و ناديه.

(۱۱). در انوار المشعشعین: ناطقه.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۹۶

صلوات الله عليهم أجمعين. فلم يخط خطوات إلا استنزل رحمة تهبط من بطنان العرش، و لم يدع دعوة إلا استمدّ قربة من مالك الخلق و الأمر، و عاد كيوم «۱» ولدته أمه بكفر السيئات، موفر الحسنات، قد أسعده الله بتقواه؛ كما أسعده بقرباه. فأما سروري بما أجراه في تلك المواطن الشريفة من ذكرى، و وصله بتلك الأدعية الكريمة من اسمي، فسرور من يرى السعادة رأى العيان، و يأمل «۲» الإجابة بناظر الإيمان، و وجد ذكره عند تلك المشاهد المقدسة، على نفسي حرّة، و في قلبي لوعة. و أنا أسأل الله أن يوصلني اليها «۳»، و يوفدني عليها «۴»:

يا ربّ سهّل زيارتي مشاهدهم فإنّ روعي أهوى ذلك الطينا «۵»

يا ربّ صيّر حياتي في محبتهم و محشرى معهم، آمين آمينا» [«۶» و أبو الحسن موسى بن احمد، مردی بس فاضل و متواضع، و متخلّق، و سهل الجانب بوده است. با عنفوان جوانی و حوادث سنّ، نقابت سادات علویّه بشهر قم و نواحی قم بذو مقوّض بوده است، و قسمت و وظائف، و رسوم و مرسومات و مشاهرات «۷» سادات آبه و قم و کاشان و خورزن، مجموع بدست و اختیار و فرمان او بوده است، و عدد ایشان در آن زمان- از مردان و طفلان «۸»- سیصد و سی و یک نفر بوده است. و وظیفه «۹» هر یک از ایشان

- (۱). در نسخه (۲) و (۳): لیوم.
 - (۲). در انوار المشعشعين: يتأمل.
 - (۳). در انوار المشعشعين: اليهما.
 - (۴). در انوار المشعشعين: عليهما.
 - (۵). در انوار المشعشعين: و ان روعي اهوى اولئك الطيينا.
 - (۶). پایان افزودگی از نسخه (۲) و (۳) و انوار المشعشعين ج ۲/ ص ۳۰۹-۳۱۰.
 - (۷). حقوق ماهیانه.
 - (۸). کذا در اصل و صحیح آن اطفال است.
 - (۹). مستمری ماهیانه که از سوی نقیب بدانان پرداخت می شده است.
- تاریخ قم، متن، ص: ۵۹۷
- در هر ماهی: سی من نان، و ده درم نقره بوده است.
- و هر کس از ایشان که وفات یافته است، نام او از کتاب مشاهره «۱» طرح «۲» کرده اند، و نام آنکس که از مادر در وجود آمده است، بجای او نوشته اند.
- و أبو الحسن را از امّ الولد پسری بوده است، نام او أبو جعفر محمّد، و دختری دیگر؛ از امّ ولدی دیگر أبو عبد الله احمد. و این أبو عبد الله روز شنبه، روز خور «۳» ماه مرداد، پنج روز از صفر گذشته، سنه اثنتین و سبعین و ثلثمائه «۴» از مادر در وجود آمده است، و ابو الحسن؛ دختر علی بن محمّد عمید «۵» را از برای پسر خود ابي جعفر بخواست، و در سنه اربع و سبعین و ثلثمائه «۶» بیکدیگر رسیدند، و زفاف واقع شد.

- (۱). کتاب مشاهره، دفتری بوده است که نام حقوق بگيران را در آن ثبت و ضبط می کرده اند.
- (۲). طرح کردن، کم کردن و پاک نمودن.
- (۳). در اصل حور (بدون نقطه خاء) ضبط شده است چنانکه شیوه کاتب نسخه است در برخی از موارد، و بر طبق تقویم ایران

باستان (زرتشتی - اوستایی) یازدهمین روز از هر یک از ماههای دوازده گانه پارسی را روز خور می‌نامیده‌اند. نگاه کنید به: (گاه‌شماری و جشنهای ایرانیان باستان: ص ۱۲۷، سطر ۱۸).

(۴). سال ۳۷۲ هجری.

(۵). ذو الکفایتین، أبو الفتح علی بن محمد عمید، فرزند أبو الفضل محمد بن الحسین بن العمید، پدر و پسر هر دو از وزیران شیعی باکفایت و درایت، و ادیبان والا مقام خاندان آل بویه بودند، نخست پدر به وزارت رکن الدوله بن بویه رسید، و پس از فوت او در سال ۳۵۹ یا ۳۶۰ هجری پسر سالها وزارت رکن الدوله به عهده داشت. ابن خلکان در «وفیات الاعیان: ۲ / ص ۱۱۱» درباره او می‌گوید: (و كان جلیلا نبیلا، سریا ذا فضائل و فواضل، و هو الذی کتب الیه الممتنبی الأبیات الخمسة الدالیة الموجودة فی دیوانه فی اثناء مدائح والده)، نگاه کنید به:

(طبقات اعلام الشیعة: ق ۴ / ص ۲۶۹).

(۶). سال ۳۷۴ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۹۸

و أبو الحسن بزیارت جدّ خود رضا علیه السلام، در سنه خمس و سبعین و ثلثمائه «۱» برفت.

و برادرش أبو محمد الحسن بن احمد «۲»، مردی متأذب و فاضل بوده است، و او را در سنه اثنتین و سبعین و ثلثمائه «۳» وظیفه تعیین کرده‌اند، و مصاحب و نائب و کارساز أبو الحسن أبو علی، [حسین بن محمد] «۴» بن نصر بن سالم بوده است، پیوسته حق‌گذار آں خاندان کرده است، و شرائط نصیحت بجای آورده است. و بصحبت او، کار و شغل أبو الحسن بنظام بوده است، و او را بهره تمام، و معرفتی او فر «۵»، و اسباب معماری و کشت و زرع بوده است، و او و پدرش بذین خانه‌دان معروف و مشهور بوده‌اند. و چنین رسیده است بمن، که:

جدّ او سالم، از جمله آزاد کردگان أبو جعفر، محمد بن علی الرضا «۶» علیه السّلم بوده است، و در صحبت رضائیة «۷» بقم آمد.

(۱). سال ۳۷۵ هجری.

(۲). او أبو محمد حسن بن احمد بن محمد أخرج، ابن احمد بن موسی المبرقع، ابن محمد بن علی الرضا علیهما السلام.

(۳). سال ۳۷۲ هجری.

(۴). افزوده از «انوار المشعشعین، ج ۲ / ص ۳۱۲».

(۵). فراوانتر.

(۶). حضرت جواد علیه السلام.

(۷). فرزندان و نوادگان امام رضا علیه السلام را تا یکقرن بعد از آن حضرت بنامهای: (ابن الرضا)، (ابناء الرضا)، (رضائیه) مشهور بوده و می‌نامیدند. و مقصود از رضائیه در اینجا احمد و محمد فرزندان موسی مبرقع می‌باشند.

تاریخ قم، متن، ص: ۵۹۹

و همچنین بمن رسیده است، که:

رضائیة دختران خود را بشوهر نمیدادند، زیرا که کسی که همسر و هم کفو «۱» ایشان بود نمی‌یافتند، و موسی بن جعفر را بیست و یک «۲» دختر بوده است، و از این جهت هیچ یکی را از ایشان بشوهر نداده است «۳»، تا غایتی که این معنی در میان دختران ایشان عادت شده است.

و محمد بن علی الرضا «۴» بشهر مدینه، ده دیه وقف کرده است بر دختران و خواهران

(۱). مرتبه، ردیف.

(۲). در تعداد و شمارش دختران حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اختلاف است، در «معالم أنساب الطالبین ص: ۱۴۱»، تعداد آنها ۲۲ دختر، و شیخ مفید در «الارشاد: ۲/ ص ۲۴۴» مجموع اولاد ذکور و اناث حضرت را ۳۷ آورده است، و ابن الطقطقی در «الاصیلی: ص ۱۵۲» تعداد دختران حضرت را ۲۴ دختر دانسته است، و عمری نسابه در «المجدی: ص ۱۰۶» و ابن عنبه در «عمدة الطالب ص ۱۷۷»، و اعرجی نجفی در «مناهل الضرب ص: ۳۹۳» تعداد آنان ۳۷ دختر دانسته‌اند.

(۳). در به وجود آمدن این وضعیت دو مسئله را باید در نظر داشت:

نخست: وضعیت امام کاظم علیه السلام، و دور بودن آن حضرت از مدینه طی سالهای متمادی، و زندانی شدن در بصره و بغداد، و تحت نظر بودن خانه و دوستان و یاران آن حضرت از سوی مأمورین امنیتی خلیفه عباسی هارون الرشید.

دیگر آن که: در آن دوره هدف بسیاری از ازدواج با دختران خاندان امامت، همانا کسب مقامات دنیوی یا سیاسی یا دینی بوده است، تا بدین وسیله دعوی امامت کرده و گروهی را بدور خود جمع نمایند، چنانکه در این قرن شاهد برآمدن فرقه‌های دینی و قیامهای دینی - سیاسی متعددی در میان بنی الحسن و زیدیه هستیم، چنانکه شاهد به وجود آمدن فرقه‌های مذهبی متنوعی همچون: زیدی - اسماعیلی - فطحی - واقفی و جز اینها می‌باشیم.

(۴). مقصود امام نهم حضرت جواد علیه السلام می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰۰

خود که شوهر نکرده‌اند، و از ارتفاعات «۱» آن دیها، نصیب و قسط رضائیه که بقم ساکن بوده‌اند، از مدینه جهت ایشان آورده‌اند.

(۱). درآمد و عایدات.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰۱

سادات موسویّه «سادات موسویّه از فرزندان ابراهیم «۱» [بن موسی بن جعفر]

چنین روایت کند أبو عبد الله الحسین [بن احمد الموسوی، که:

جدّ او أبو عبد الله، اسحق بن ابراهیم «۲» بن موسی بن ابراهیم بن موسی [بن جعفر علیهما السلام بقم آمد، و میخواست که بخراسان یا طبرستان رود، علی بن عبد الله جبلة اشعری «۳» [۴]، و، دیگر عرب بقم، او را فرمودند که: بزمین شهر مقام باید کرد، و ساکن می‌باید

(۱). در اصل: ابراهیم ضبط شده است که خطاست، و برخلاف رسم الخط ضبط نام اعلام در عربی است.

لازم به یادآوری است که بر طبق نوشته نسابین حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دو فرزند به نامهای ابراهیم داشته است، یکی: ابراهیم الاکبر که شیخ مفید در «الارشاد: ۲/ ۲۴۵» درباره او می‌گوید: (کان ابراهیم بن موسی سخیا شجاعا کریمًا، و تقلد الامرّة علی الیمن آیام المأمون من قبل محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابي طالب، الذی بايعه أبو السرایا بالكوفه، و مضی الیها ففتحها ...)، و گفته می‌شود که از او نسلی به وجود نیامده است «عمدة الطالب: ص ۱۸۳». و دیگری: ابراهیم الاصغر است، که دارای دو فرزند به نامهای موسی و جعفر بوده است، و نسل او از میان این دو است، این ابراهیم امامزاده جلیل القدر و بزرگواری بوده، و به سید ابراهیم مجاب مشهور است، و سید رضی و مرتضی از نسل او می‌باشند، بقعه او در زاویه شمال غربی رواق حرم مطهر امام

حسین علیه السلام در کربلا می‌باشد، و بنا به نقل مؤرخین جنازه سید رضی و مرتضی را بعدها به کربلا منتقل نموده، و در نزدیکی جدشان دفن کرده‌اند.

(۲). در اصل ابرهیم ضبط شده است.

(۳). اطلاعاتی درباره علی بن عبد الله جبلة اشعری در منابع تاریخی و رجالی نیامده است، و ضبط این نام در نسخه‌های تاریخ قم و انوار المشعشعین عبد الله جبلة است، و نجاشی در رجال از خاندان جبلة در کوفه یاد کرده، و می‌گوید (بیت جبلة بیت مشهور بالكوفة)، و عبد الله بن جبلة بن حیان را که از راویان و فقیهان شیعی کوفه (متوفای سال ۲۱۹ هـ) بوده است معرفی می‌کند، و خاندان جبلة را از تیره کنانی می‌داند که از قبائل و تیره‌های قریشی می‌باشد، نگاه کنید به «جمهره النسب: ص ۱۴۳» از ابن رو علی بن عبد الله جبلة اشعری یمنی قتمی نمی‌تواند از مهاجرین این خاندان به قم بوده باشد. مصنف تاریخ قم در بخش اسباب زوال و هلاکت قدرت عرب در قم، از علی بن عبد الله جبلة یاد کرده، و می‌گوید به علت عدم حمایت مردم قم از رؤسای خود، والیان بر آنان ظفر یافته و آنان را از میان برداشتند، و یکی از آنان را علی بن جبلة دانسته، و می‌گوید: (و علی بن عبد الله جبلة، و غیر ایشان خذلان کردند، تا ایشان را بگرفتند و بحضرت امیر بردند، و ایشانرا بکشتند).

(۴). افزوده از نسخه (۲) و (۳) و «انوار المشعشعین ج ۲/ ص ۲۵۰».

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰۲

شد، و او را بسیاری اعزاز و اکرام کردند، و با او عطا و بخشش نمودند. پس ابو عبد الله اسحق بقم باز ایستاد، و دختر خواست از فرزندان هندو اواخر «۱»، از آن دختر پسری آورد ابو علی احمد نام، و دختری دیگر. و از زنی دیگر: ابو احمد موسی، و حسن آورد.

و ابو علی از قم بآبه رفت، و بآبه از آل طلحه «۲» زنی بخواست، و از او چند فرزند آورد، و مدتی بآبه مقیم بود، و از آنجا دیگر باره با قم آمد، و بقم از دختر صائغ «۳» پسری آورد ابو عبد الله الحسین نام، و دختر ابو الحسن علی الكوکی «۴» بقم بخواست، [و ب] «۵» وجه معاش که بقم و آبه بود بدان قناعت می‌نمود، تا آنکه که بجوار حق رفت.

و پسرش ابو عبد الله حسین بن احمد بزرگ شد، و بس عاقل و دانا بود، و از دختر ابو القاسم حمزه بن علی حمزه:

و ابو الحسن علی، و ابو الفضل محمد، و ابو محمد الحسین، و چهار دختر دیگر آورد.

و از ابو احمد موسی بن اسحق [پسری] «۶» در وجود آمد و دختری، و ایشان بآبه «۷» و از حسن بن اسحق: «۸» و و دو دختر در وجود آمدند، و ایشانرا بقم پسری است نام، و دختری، و بآبه دو پسر و دختری.

(۱). در اصل و نسخه (۲) و (۳): هندو اواخر ضبط شده است، ولی در نسخه چاپی: هندو آمده است.

(۲). آل طلحه یکی از تیره‌های عربهای اشعری قم می‌باشند، که نسب آنان به طلحه بن عبد الله بن سائب بن مالک اشعری می‌رسد.

(۳). صائغ: زرگر.

(۴). خاندان کوکی در قم از سادات حسینی مهاجر به قم می‌باشند، که نسب آنان به ابو الحسن (ابو الحسین) محمد مشهور به

کوکی، ابن محمد بن علی بن محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام می‌رسد.

(۵). افزوده از نسخه چاپی.

(۶). در اصل بیاض، و افزوده از «انوار المشعشعین: ج ۲/ ص ۲۵۰».

(۷). در اصل به مقدار نیم سطر بیاض.

(۸). در اصل: بیاض.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰۳

و از سادات موسوی که بآبه بوده‌اند:

أبو الحسين محمد بن الحسن بن ابراهیم [بن] موسی «۱» است، و این أبو الحسين از کوفه بطلب «۲» عمش اسحق بن ابراهیم بآبه آمد، و بآبه وطن ساخت، و مقیم شد، و او را چند فرزند بودند: علی، و حسین، و ابراهیم.

و از پسرش حسین بن محمد: و، و دختری در وجود آمد، و نقابت سادات آبه بدو مفوض بوده است.

«۳» و جد ایشان موسی بن ابراهیم «۴» بن موسی بن جعفر، آنکسی است که بیمن خروج کرد، و دعوی امامت نمود، در سنه مائتین «۵» هجریه.

و بروایتی دیگر: او خروج کرد، و از یمن «۶» بیرون آمد، و زیاده از سه سال بیمن بود،

(۱). موسی بن جعفر علیه السلام.

(۲). در پی.

(۳). به احتمال قوی این گفته مصنف نادرست است، زیرا به اتفاق تبارشناسان ابراهیم الأكبر ابن موسی الکاظم علیه السلام بلاعقب بوده، و از او نسلی بر جای نمانده است تا جد این سلسله از سادات موسوی در قم بوده باشد، بلکه نیای این سلسله ابراهیم الأصغر باید باشد. ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۱۸۳» می‌گوید: (اما ابراهیم بن موسی الکاظم، و هو الاکبر، و امه امّ ولد نوبیه اسمها نجیة. قال الشيخ أبو الحسن العمري: ظهر باليمن أيام أبي السرايا. وقال أبو نصر البخاري: إن ابراهیم الأكبر ظهر باليمن، و هو أحد ائمة الزیدیة، و قد عرفت حاله و إنّه لم یعقب).

(۴). در اصل: ابراهیم.

(۵). سال ۲۰۰ هجری.

(۶). در تمام نسخه‌های تاریخ قم کلمه (یمن) ضبط شده است، که احتمالا- خطاست، و صحیح آن (مکه) است، زیرا به گفته مورخین ابراهیم بن موسی علیه السلام از مکه بیرون آمد و به یمن رفت و قیام و شورش خود را بر علیه عباسیان اعلام نمود، و بر آن سرزمین چیره گشت. طبری در حوادث سال ۲۰۰ هجری می‌گوید: (و کان ابراهیم بن موسی و جماعه من اهل بینه بمکه حین خرج أبو السرايا ... و بلغ ابراهیم بن موسی خبرهم، فخرج من مکه مع من کان معه من اهل بینه یرید الیمن ...).

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰۴

تا آنکه که حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان «۱» او را از یمن بیرون کرد، پس بمکه آمد، و بمامون «۲» مردم را دعوت کرد، و بعد از این چندین احوال دیگر برو بگذشتند، و بغداد وفات یافت، در ماه ربیع الآخر، سنه احدی و عشرين و مائتین «۳».

و سادات موسویه بقریه خورزن «۴» بوده‌اند.

(۱). در اصل: هامان. حمدویه و پدرش از فرماندهان عالی رتبه لشکر مأمون عباسی بودند، طبری در حوادث سال ۲۰۰ هجری می‌گوید (ذکر أنّ ابا اسحاق بن هارون الرشید حجّ بالناس فی سنه مائتین، فسار حتی دخل مکه و معه قواد کثیر، فیهم حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان، و قد استعمله الحسن بن سهل علی الیمن).

(۲). در اصل: بماموم.

(۳). سال ۲۲۱ هجری.

(۴). در اصل به مقدار یک سطر بیاض است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰۵

[سادات دیباجیه]

و بشهر قم از فرزندان محمد «۱» بن جعفر صادق، و از فرزندان علی «۲» بن محمد [بن] جعفر، سادات عزیزیه و سادات محسّیه‌اند. چنین گویند که: حسین «۳» بن علی بن محمد [بن] جعفر بقم آمد، و بقم وطن ساخت، و مقام کرد، و بقم از فرزندان او: محمد، و علی، و عبد الله، و محسن - ماذر او دختر [کسری] «۴» شاهین اشعری - و طاهر - لا ولد له - و جعفر - لا عقب له - در وجود آمدند «۵».

(۱). محمد بن جعفر الصادق علیه السلام به علت زیبایی به دیباج شهرت یافت. ابن عنبه در «عمده الطالب: ص ۲۲۶» می گوید: (محمد الدیباج بن جعفر الصادق علیه السلام، لُقّب بذلك لحسن وجهه، و یلقّب أيضا المأمون. و امه امّ ولد، و كان قد خرج داعيا الى محمد بن ابراهيم طباطبا الحسنی، فلما مات محمّد بن ابراهيم دعا محمّد الدیباج الى نفسه، و بویع له بمكّه، ثم اخذ وجيء به المأمون فعفا عنه، و مات بجرجان و قبره بها).

(۲). علی بن محمد الدیباج، مشهور به علی الخارصی است. ابن عنبه در «عمده الطالب: ص ۲۲۷» می گوید (علی الخارصی بن محمد الدیباج، فكان بالبصرة أيام أبي السرايا، فلما جاء زيد النار بن موسى الكاظم عليه السلام الى البصرة، خرج اليه علی الخارصی و أعانه).

(۳). در اصل: حسن، و در تمامی نسخ: حسین، و در اصل نیز هنگام یادکرد فرزندان او با ضبط حسین یاد می کند، که همین صحیح است، نگاه کنید به: «منتقلة الطالبیّه ص ۲۵۶».

(۴). افزوده از نسخه (۲) و (۳) و «انوار المشعشعین: ۲/ ص ۲۲۸».

(۵). ابن طباطبا در «منتقلة الطالبیّه ص ۲۵۶» آورده است: (بقم الحسين بن علی الخارص، ابن محمد الدیباج، عقبه أبو طاهر احمد، و علی، و عبد الله، و جعفر الأعمی. و قال أبو علی الحسن بن محمد بن السائب بن مالک الأشعری صاحب کتاب قم: جعفر لا عقب له. و عن ابن أبي جعفر الحسينی: جعفر هذا لا عقب له الا من ولده أبي الحسن محمد المجدور، و يعرف بابن بنت طباطبا الأجلّ، و هو ابن علی بن عبد الله جعفر بن الحسين بن علی الخارص، و من محمد لقبه جور قتله المعتضد بالری، و عبد الله بن الحسين، و المحسن بن الحسين. و قيل:

طاهر. و فی المشجرة: و حمزة و العباس و عبید الله).

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰۶

و محمد بن الحسين جورانی «۱» بآبه رفت، و مدتی آنجا بود، و از آنجا بری رفت، و در ری او را وفات رسید، و فرزندان و اعقاب او بقروین‌اند.

و علی بن الحسين، باحمد [بن] عبد العزیز «۲» متصل شد، و او بر بعضی از لشکر او امیر بود، و فرزندان و اعقاب او بقم هستند. و عبد الله بن الحسين بقم مقیم شده، و ازو محمد عزیزی در وجود آمده، و ماذر او فاطمه، دختر قاسم بن احمد بن علی [بن] جعفر «۳» است، خواهر ابو الحسين «۴»، که بمقبره مالون «۵» مدفونست، و او را آنجا زیارت کردند.

پس محمد عزیزی از قم بطرف بغداد رفت، و او را بنهروان «۶» بکشتند، و تابوت او بقم

(۱). در اصل حورانی ضبط شده است، ولی در انوار المشعشعین: ۲/ ۲۲۸، این نام به جورانی یا جور ضبط شده است که همو

صحیح است (نگاه کنید به: منتقله الطالبیه: ص ۲۵۶).

(۲). احمد بن عبد العزیز بن اُبی دلف عجلی، حاکم و فرمانروای بلاد جبل، در سالهای پایانی قرن سوم هجری.

(۳). مقصود علی بن جعفر عریضی فرزند امام صادق علیه السلام است.

(۴). أو ابو الحسین احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر عریضی است، که در «تاریخ قم» هنگام یادکرد فرزندان و اعقاب علی

بن جعفر عریضی ساکن در قم از او یاد خواهد شد، بقعه او در قم به (بقعه شاه احمد قاسم) مشهور است، که در یکی از

گورستانهای کهن قم، که به (قبرستان مالون) مشهور بوده دفن شده است، و بقعه او تاکنون پابرجاست، و زیارتگاه مردم می‌باشد.

(۵). مالون یکی از شش دیه‌ای است که شهر جدید قم در سالهای پایانی قرن نخست هجری، از بهم پیوستن آنها به یکدیگر به

وجود آمد، این روستا در جنوب شرقی قم کهن قرار داشته است، امروزه منطقه مالون در بخشهای مرکزی شهر قرار دارد، و تنها اثر

باقیمانده از آن روستای کهن، بقعه شاه احمد قاسم، از نوادگان علی بن جعفر عریضی، فرزند امام صادق علیه السلام می‌باشد، که

در میانه گورستان روستای مالون مدفون بوده است.

(۶). نهروان (به کسر نون و فتح آن) نام دشت وسیع و حاصلخیزی است که از شمال شرقی تا

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰۷

آوردند، و بنزدیک مسجد رضائیه «۱» او را دفن کردند «۲».

و از محمّد بن عبد الله، أبو الحسن علیّ در وجود آمد، و از علی بن محمّد: أبو عبد الله محمّد، و أبو محمد عبد الله همیرجه در

وجود آمدند.

و از محمّد بن علی: [عبد الله و علی] «۳» در وجود آمدند، و از [علی] «۴»، عبد الله بن علی در وجود آمدند.

و محسن بن الحسین «۵» ایضا بقم اقامت کرد و بود.

و بقم أبو محمد الحسن، و أبو عبد الله الحسین، و دختری دیگر، ازو در وجود آمدند.

جنوب شرقی بغداد را فرا گرفته، این منطقه در دوره خلافت عباسی توسط رودخانه‌ای برگرفته از رودخانه دجله به همین نام آبیاری

می‌شده است، منتهی الیه مشرق این دشت سلسله کوههای ایران می‌باشد. شهرت نهروان به علت واقعه جنگ امیر المؤمنین علیه

السلام با خوارج در سال ۳۹ هجری می‌باشد. نگاه کنید به: (معجم البلدان: ماده (نهروان)، بلدان الخلافة الشرقية: ترجمه عربی، ص

۷۴ و ۸۱).

(۱). خاندان احمد بن موسی مبرقع ابن محمد بن علی الرضا علیهما السلام به خاندان رضائیه شهرت داشته‌اند، و محل سکونت آنان

نیز به محلّه رضائیه و موسویان (چهل اختران امروزی) مشهور بوده است، و این مسجد نیز که در میانه محلّه محل سکونت آنان

ساخته شده به نام آنان شهرت یافته است، و احتمالا احمد بن موسی یا یکی از فرزندان و نوادگان او آن را ساخته باشد. این مسجد

امروزه در یکی از کوچه‌های فرعی شمال خیابان آذر در فاصله چند صد متری از کوچه منتهی به بقعه چهل اختران قرار دارد.

(۲). صاحب «انوار المشعشعین: ج ۲ / ۲۳۱» معتقد است بقعه سید سربخش، که در بخش قدیمی شهر قم (منتهی الیه خیابان آذر، در

یکی از کوچه‌های فرعی جنوبی، روبروی کوچه بقعه چهل اختران) قرار دارد متعلق به همین سید مقتول در نهروان است، گر چه بر

کتیبه بنا نام (اسماعیل ابن محمّد بن جعفر الصادق علیه السلام) حک شده است.

(۳). در اصل به مقدار یک سطر و نیم بیاض است، و نام افزوده از «انوار المشعشعین: ج ۲ / ۲۲۸» است.

(۴). در اصل: و از عبد الله بن علی و افزوده از «انوار المشعشعین: ج ۲ / ۲۲۸» است.

(۵). او برادر محمد بن الحسین جورانی است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰۸

و از حسن بن محسن «۱»، [حسین در وجود آمد] «۲». و از حسن بن الحسن «۳»، همی‌رجه در وجود آمد.

و از حسین بن محمد «۴»، أبو جعفر محمّد [در وجود آمد، و از محمد بن حسن، علیّ بوجود آمد، و آن علیّ ملقب بود به طاوس] «۵»، و بسیاری از اولاد و اعقاب ایشان بموصل و بغدادند.

و از محمّد بن الحسن [در وجود آمده] «۶»، و جدّ ایشان محمّد بن جعفر «۷»، ملقب بوده است بدیباج، بسبب تازکی «۸» و کشادگی، و خوب روئی او.

و محمّد بن جعفر دیباج، در سنه مائتین «۹» هجریّه بناحیت مدینه خروج «۱۰» کرد، و بر

(۱). در اصل: الحسین، که ظاهراً خطاست، زیرا حسن فرزند محسن بن الحسین جورانی است، نه فرزند حسین بن الحسین.

(۲). در اصل به اندازه نیم سطر بیاض، و افزوده از «انوار المشعشعین: ۲/ ص ۲۲۸».

(۳). در اصل این گونه ضبط شده است، و در «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۲۸» آمده است: و از او حسن همی‌رجه در وجود آمد، پس ظاهراً صحیح آن است که گفته شود: و از حسین بن الحسن بن محسن، حسن همی‌رجه در وجود آمد.

(۴). در «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۲۸»: و از حسن بن حسین.

(۵). افزوده از «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۲۸-۲۲۹».

(۶). در اصل: بیاض به مقدار یک سطر، و افزوده از «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۲۹».

(۷). مقصود امام جعفر صادق علیه السلام است.

(۸). طراوت و شفافیت.

(۹). سال ۲۰۰ هجری.

(۱۰). طبری در تاریخ طبری در حوادث سال ۲۰۰ هجری، به تفصیل درباره محمد دیباج سخن گفته است، او در آغاز به توصیف ویژگیهای او پرداخته می‌گوید: (کان شیخاً و ذاعاً محبباً فی الناس، مفارقاً لما علیه کثیر من أهل بینه من قبح السیره، و کان یروی العلم عن أبیه جعفر بن محمّد، و کان الناس یکتبون عنه، و کان یظهر سمتاً و زهداً)، و سپس قیام و خروج او را بر

تاریخ قم، متن، ص: ۶۰۹

آن ناحیت غلبه کرد، و مأمون [رجاء بن أبی] «۱» ضحاک را بدو فرستاد، تا امان نامه او قبول کرد، و با او بمر و بحضرت مأمون رسید. مأمون چون با او [عهد کرده بود]، بعهد وفا کرد، و او را کرامی داشت. و محمّد [بن] جعفر دیباج همه اوقات پیش مأمون بود، تا آنکه که بجرجان وفات یافت، بوقتی که مأمون بعراق متوجه شده بود، در سنه ثلث و مائتین «۲»، و مأمون بر او نماز گذارد، و بجرجان او را دفن کرد. و عبید الله بن حسن بن عبید الله بن عباس بن علیّ بن أبی طالب، و دیگر علویّه، مأمونرا بذین سبب شکر کردند.

و روایتست که:

[مأمون می] «۳» گفت: چه منع می‌کند مرا که فرزندان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را رعایت کنم، و حرمت دارم، و حال آنکه آنچه من امروز بدست فرا گرفته‌ام، حقّ ایشانست، و دولت می‌گذرد که این حقّ از ایشان بظلم سنده‌ام.

علیه خلیفه انکار نموده، و می‌گوید که پس از شکست أبو السرایا در عراق، و تضعیف قدرت و نفوذ خلافت در حجاز، و اخراج مأمورین دولتی از مکه، ناامنی و آشوب و هرج و مرج و دزدی در مکه شیوع پیدا کرد، بزرگان بنی الحسن گرد او جمع شده، و از

او خواستند برای آرامش اوضاع شهر خلافت را بپذیرد، و او را که مرد بزرگسالی بود- پس از امتناع فراوان- به خلافت نصب کردند، و مردم را به بیعت با او واداشتند. لیکن ابو الفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» او را بر مذهب زیدیه دانسته که قیام بر علیه حاکم ظالم را واجب می‌دانسته‌اند، از این رو او در مکه بر علیه خلیفه عباسی قیام نمود.

(۱). در اصل: حائر و در «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۲۶»: جابر، که هر دو خطاست، و صحیح آن رجاء ابن ابی الضحاک است، نگاه کنید به: (تاریخ طبری، حوادث سال ۲۰۰ هـ)، او عموزاده فضل بن سهل بود، که به‌مراه عیسی بن یزید جلودی از سوی مأمون برای سرکوب شورش مکه به حجاز آمد، و محمد دیباج را به خلع از خلافت واداشت.

(۲). سال ۲۰۳ هجری.

(۳). افزوده از: «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۲۷».

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱۰

و قبر محمد بن جعفر دیباج را بجرجان زیارت می‌کنند.

و بمن رسیده است، که: صاحب الجلیل، کافی الکفء، أبو القاسم اسمعیل بن عبّاد، بر سر تربت او عمارتی کرده است، در سنه اربع و سبعین و ثلثمائه «۱».

(۱). سال ۳۷۴ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱۱

[سادات عریضی]

دیگر از فرزندان علی بن جعفر صادق، و از فرزندان محمد بن علی بن جعفر، سادات عریضیه «۱» اند: روایتست که: حسین «۲» بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر صادق از مدینه بقم آمد، و پسر او علی با او بود. و از علی بن الحسین [به قم] «۳»:

أبو الفضل حسین، و أبو الحسن «۴» عیسی، و أبو جعفر محمد، و أبو القسم حمزه، و

(۱). انتساب این تیره از خاندان موسوی، به روستایی است به نام (عریض)، در حومه شهر مدینه منوره (که امروزه جزئی از محلات شرقی شهر است، و در مسیر جاده فرودگاه قدیم مدینه قرار دارد)، زبیدی در تاج العروس در ماده (عرض) می‌گوید: (عریض کزبیر، واد بالمدینه به اموال لأهلها، و الیه نسب الامام أبو الحسن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین العریضی، لأنه نزل به و سکنه، فأولاده العریضیون، و به يعرفون)، این روستا از املاک امام باقر و صادق علیهما السلام بشمار می‌رفت، و بعدها به فرزندان او رسید، و علی بن جعفر الصادق علیهما السلام در آن زندگی می‌کرد، و ظاهراً در همانجا وفات یافت، و در کنار مسجد و مدرسه خود مدفون گردید. این مسجد و مدرسه که دارای ساختمانی کهن بود، تا سالهای اخیر پابرجا بود، و بقعه او زیارتگاه زائران بود، لیکن در سال ۱۴۲۳ قمری مأمورین وهابی در ادامه سیاست تخریب آثار کهن اسلامی در مکه و مدینه، شبانه بقعه علی بن جعفر را نبش کرده، و جنازه او را (که پس از هزار و اندی سال سالم از خاک بیرون آمد) به بقیع منتقل کردند، و در مشرق بقعه چهار امام معصوم علیهم السلام دفن نمودند، و سپس مسجد و مدرسه را با خاک یکسان کردند. بقعه دیگری در قم نیز منتسب به علی بن جعفر است، که به احتمال قوی از آن نواده اوست، که بعداً درباره آن سخن خواهد رفت.

(۲). در اصل: حسن ضبط شده است، لیکن در دیگر منابع تبارشناسی حسین بن عیسی الاکبر ضبط شده است، نگاه کنید به: (منتقلة

الطالبيّة: ص ۲۵۵ به نقل از کتاب قم، عمده الطالب: ص ۲۲۵) که همو صحیح است، و خود مصنف چند سطر بعد از او با ضبط حسین یاد می‌کند.

(۳). افزوده از «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۳۶».

(۴). در اصل: أبو الحسین، لیکن بعد از او با کنیه ابو الحسن یاد می‌کند، و در نسخه چاپی:

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱۲

أبو علی احمد، در وجود آمدند.

پس أبو الفضل حسین بن علیّ جوانی عاقل بود و پارسا. و ازو:

أبو الحسن علیّ، و أبو العباس احمد، و دو دختر در وجود آمدند، و نقابت سادات آبه بذو مفوض بوده است.

و برادرش أبو الحسن عیسی بن علیّ، مردی پارسا بوده است، و بز نرسیده است، تا غایت که او را فرزند نبوده است.

و محمد و حمزه و أحمد، بجانب بغداد و فارس رفتند، و آنجا وطن کردند، و اولاد و اعقاب ایشان آنجا اند.

و از أبو الفضل «۱» روایتست که او گفت، که:

«جدّش حسین بن عیسی، در صحبت ابي علی بن الرضا «۲» بقم آمد، و بر شتران حسین بن ایوب ساریان نشسته بودند.

و برادرش أبو الحسن کوید که: او پیشتر آمد».

و از این هر دو برادر روایتست، که ایشان گفتند، که:

عریض دیه است از دیه‌آیء مدینه، بیک فرسخیء آن. و این دیه ملک باقر علیه السّلم بوده است، و صادق علیه السّلم این دیه را

وصیّت کرد در حقّ پسرش علی، و او در وقت وفات صادق دو ساله بوده است، و چون بزرگ شد بدان دیه آمد و ساکن گشت. و

فرزندان او را عریضیه بدین سبب میخوانند.

(أبو الحسن) آمده.

(۱). یعنی أبو الفضل حسین بن علی بن حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر عریضی.

(۲). مراد از ابي علی ابن الرضا، محمد أعرج ابن احمد بن موسی مبرقع است، که جدّ سادات رضویّه می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱۳

دیگر از سادات عریضیه، از فرزندان محمد بن علی «۱» بن جعفر، از آنها که از ری بقم آمدند:

علی بن حسین بن عیسی بن محمد [بن علی] بن جعفر است، و [آن علی بن حسین بن ری بوده، و از ری بقم آمده، به این طریق که

پدرش حسین به ری بوده، و از او به ری علی] «۲» در وجود آمد، و چون بزرگ شد، بقم آمد و ساکن گشت، و بقم أبو عبد الله

الحسین العریضی همیرجه «۳» ازو در وجود آمد.

و همچنین: از دختر ابو الحسین احمد بن علی علوی، سه پسر آورد:

محمد، و حسن - که معروفست بحسنویه - و أبو الحسن علی.

دیگر از فرزندان احمد «۴» بن علی بن جعفر: ابو عبد الله، حسین بن احمد بن علی ابن جعفر بقم آمد، و بقم وفات یافت، و او را بقم

یک پسر بوده است أبو علی شعرانی نام، و چون بزرگ شد بیغداد رفت، و آنجا ساکن شد، و اعقاب او آنجا اند «۵».

و مسکن و مقام احمد بن [علی بن] جعفر بدیه بوده است، از دیه‌آیء مدینه، نام آن

(۱). در اصل و نسخه چاپی: (علی بن محمد) آمده است که غلط است.

(۲). افزوده از: «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۳۹»، و در اصل این گونه بود: (و برادرش حسین بن علی بری آمد، و بری ازو در وجود آمد).

(۳). در «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۳۹» آمده است: در تاریخ قم حسین را همیرجه تعبیر کرده، و صاحب «عمده الطالب» او را حسین امیرکا تعبیر نموده، ظاهرا هر دو لفظ از برای تعظیم بیاورند.

(۴). دومین فرزند علی بن جعفر عریضی، احمد بن علی بن جعفر مشهور به احمد الشعرانی است، که ابن عنبه در «عمده الطالب: ص ۲۲۳» به تفصیل درباره تیره‌های این خاندان همچون: بنوجده، صاحب السجاده، الجذوعی سخن گفته است.

(۵). در «منتقلة الطالبیه: ص ۲۵۶» آمده است: (بقم: أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن الحسين بن أحمد الشعرانی بن علی العریضی، امه امّ ولد، عقبه: أبو الحسن محمّد، و أبو الحسين علی، و أبو علی الشعرانی، و أحمد، و القاسم، و زید، و عبد الواحد، و أحمد، و عبد الله).

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱۴

دیه جذوع «۱»، و ازین جهت فرزندا او را بجذوعیّه نام کرده‌اند.

دیگر از اولاد احمد بن علی بن جعفر:

ابو الحسین احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر «۲»، و نمیدانم که او یا «۳» پدرش بقم آمده‌اند. و چنین رسیده است بمن، که:

او مقعد «۴» و عتین بوده است، و آبله در چشمش پیدا شد، و بدان سبب هر دو چشمش تباه شد، و چون او را وفات رسید، او را بمقبره قدیمه بمالون دفن کردند، و تربت او را زیارت می‌کردند، و بر سر تربت او سایه بوده است. و چون اصحاب خاقان مفلحی «۵»، در سنه

(۱). جذوع (در برخی نسخه‌ها: جزوع ضبط شده که نادرست است) نام یکی از روستاهای پیرامون مدینه، لیکن هیچ اشاره‌ای به این ناحیه در کتابهای جغرافیا و بلدان، بلکه حتی در کتابهایی همچون «وفاء الوفاء» و دیگر کتابهای پیرامون جغرافیای مدینه و حجاز و عربستان نیامده است، و تنها این تاریخ قم است که به جذوع و جذوعیان (جذوعیّه) اشاره دارد. و اخیرا در «المعالم الأثیره فی السینه و السیره: ص ۸۹» یافتم که: (جزّعه: جاء ذكره فی كتاب رسول الله صلى الله عليه و آله لبلال بن الحارث المزني، أن له النخل و جزّعه شطره، ذا النخل. قال ابن سعد: فانه يعنى قرية، و لم أعرف قرية فی ضواحي المدينة بهذا الاسم).

(۲). در «منتقلة الطالبیه: ص ۲۵۵» آمده است: (بقم: أبو الحسين أحمد بن القاسم بن أحمد الشعرانی ابن علی العریضی. و مات هناك [و دفن] بمقبره مالون، و قبره یزار و یستشفی به. و قال السيد الامام المرشد بالله: أحمد بن القاسم بن أحمد الشعرانی انقرض، و امه امّ ولد [هی] امّ کلثوم بنت عبد الله بن اسماعیل بن ابراهیم بن محمّد بن عبد الله بن محمد بن علی الزینبی).

(۳). در نسخه چاپی: با.

(۴). در اصل و چاپی: معقد، اما مقعد به معنای زمین گیر و ناتوان از راه رفتن، اما عتین، در مصباح المنیر آمده است: (رجل عتین: لا یقدر علی اتیان النساء، أو لا یشتهي النساء)، از این رو عتین مردی است که توانایی نزدیکی با زنان را ندارد.

(۵). یکی از فرماندهان ترک که بدستور المکتفی بالله عباسی (۲۶۴-۲۹۵ هـ)، در سال ۲۹۵

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱۵

خمس و تسعین و مائتین «۱» بقم رسیدند، آن سایه تربت بکشیدند «۲»، و مدتی زیارت تربت او نمی‌کردند، تا آنکاه که بعضی از

صلحایء قم بخواب دیدند- در سنه احدی و سبعین و ثلثمائه (۳)- که ساکن این تربت مردی بس فاضلست، و در زیارت کردن تربت او ثواب و اجری بسیارست، پس دیگر باره بنای قبر او از چوب مجدد کردانیدند، و مردم زیارت کردن او با سر گرفتند «۴».

هجری برای سرکوب شورش یوسف بن اَبی السَّاج به سمت آذربایجان حرکت نمود، و ظاهرا پیشقراولان لشکر او در راه خود از قم عبور نمودند. طبری در حوادث سال ۲۹۵ هجری آورده است: (لثلاث عشر لیلۃ بقیت من جمادی الآخر، أمر خاقان المفلحی بالشخص الی أذربیجان لحرب یوسف بن اَبی السَّاج، و ضمَّ الیه نحو أربعة آلاف رجل من الجند).

(۱). سال ۲۹۵ هجری.

(۲). یعنی سایه را از سر تربت برداشتند.

(۳). سال ۳۷۱ هجری.

(۴). امروزه بقعه این امامزاده در محدوده مرکزی شهر قم قرار دارد، و به نام (بقعه شاه احمد قاسم) مشهور است، این بقعه در قبرستانی به نام مالون که نام یکی از روستاهای کهن قم باستان بوده قرار دارد، و در قرن گذشته از نزدیکی این بقعه، خندق شهر و دروازه قلعه می گذشته است، که امروزه در جنوب بقعه باقیمانده گودال خندق شهر نمایان است، در «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۴۳» آمده است: «مراد از قبرستان مالون، همان قبرستانی است که واقع بدری است که مشهور است در این زمانه به دروازه قلعه ...، و از تاریخ قم می توان استفاده کرد که خواهر او فاطمه بنت قاسم بن أحمد در نزد برادرش أحمد مدفونه است ...، و خشتهای قبر او از کاشیهای قیمتی بوده، لکن آنها را از قبر شریف دزدیده‌اند، و الحال از همین کاشیهای متعارف می باشد، و خشتهای آن به مثل خشتهای قبر علی بن جعفر عریضی بوده، و در این ازمنه از آن بقعه مبارکه علی بن جعفر ایضا چند خشتی برده‌اند».

موضوع خشتهای این دو بقعه، اشاره به سرقت مشهوری است که در یک قرن قبل رخ داد، و شبانه سارقین پس از کشتن نگهبان بقعه علی بن جعفر، تعدادی از خشتهای اطراف و سردر و درون بقعه، به همراه محراب ارزشمندی که همگی از کاشیهای نفیس قرن ۶ و ۷ هجری بودند

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱۶

و جمعی از ثقات گفته‌اند، که:

«جمعی که ایشانرا زحمتی «۱» کهنه بوده است، یا در عضوی از اعضاى ایشان زحمتی و علتی واقع شده، بر سر این تربت آمده‌اند، و طلب شفا کرده‌اند، بیرکت روح شریفش، از آن زحمت و علت شفا یافته‌اند».

دیگر از فرزندان حسن «۲» بن علی بن جعفر «۳»:

عبد الله بن حسن بن علی بن جعفر. ایضا بقم آمد، و عقب او مرا معلوم نشد. و او از جمله فقهاء و راویان احادیثست، و من در باب علما «۴» ذکر آن کرده‌ام «۵».

را دزدیده و به بیگانگان فروختند، که بعدها جزئی از نفائس تالارهای موزه هنر اسلامی برلین گردید، و هم‌اکنون یکی از گوهرهای چشم‌نواز این تالار می باشد.

(۱). زحمت: بیماری، درد و رنج، و زحمت کهنه یعنی بیماری مزمن.

(۲). او سومین پسر از میان چهار پسر علی بن جعفر عریضی است.

(۳). در اصل: حسن بن علی بن جعفر بن عبد الله بن حسن بن علی بن جعفر.

(۴). یکی از بخشهای مفقود کتاب تاریخ قم، باب شانزدهم آن است، که بر طبق گفته مصنف در پیشگفتار، در آن به معرفت ۲۶۶

نفر از علماء قم پرداخته است.

(۵). در «عمدة الطالب ص: ۲۲۳» برای عبد الله بن حسن بن علی بن جعفر، دو اولاد بنامهای: علی و موسی یاد کرده، و گفته هر دوی آنها دارای اعقابند، و حمیری در «قرب الإسناد» روایات زیادی از او نقل کرده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱۷

[در ذکر اولاد عبد الله باهر]

دیگر از فرزندان عبد الله «۱» بن علی بن حسین «۲» بن علی بن ابی طالب که بقم آمدند؛ محمد بن عبد الله بن علی «۳» بوده است، و او فقیه و عالم بوده است، و من او را در باب علما «۴» یاد کرده‌ام.

و ازو بقم: أبو الحسین علی «۵»، و «۶» و «۷» در وجود آمده‌اند، و او را بقم وجه معاش بوده است.

و از علی بن محمد: أبو الحسین محمد المعروف بکوکبی «۸»، و أبو محمد الحسن در وجود آمده‌اند.

(۱). او عبد الله بن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می‌باشد، او مشهور به عبد الله باهر بود، و باهر به معنی زیبایی و نور خیره‌کننده است، و شهرت عبد الله به باهر به جهت زیبایی و جمال صورت او بود، وی با امام باقر علیه السلام از یک مادر بودند، و مادرشان ام عبد الله دختر امام حسن علیه السلام می‌باشد، عبد الله مردی فقیه و وارسته بود، و متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و اله و امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه بود.

(۲). در اصل و نسخه چاپی: (حسن) ضبط شده است، که خطاست.

(۳). در «انوار المشعشعین: ۱۴۳/۲» ضبط این نام این گونه است: محمد بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله الباهر ابن امام زین العابدین بوده است، و آن محمد مکنی به ابی جعفر است.

(۴). یکی از بخشهای مفقود کتاب تاریخ قم باب شانزدهم آن است که بر طبق گفته مصنف در پیشگفتار، در آن به معرفی ۲۶۶ نفر از علماء قم پرداخته است.

(۵). بیاض در اصل.

(۶). بیاض در اصل.

(۷). بیاض در اصل.

(۸). در «انوار المشعشعین: ۱۴۳/۲»: أبو الحسن، و در «عمدة الطالب: ص ۲۳۵» آمده است: (و من بنی أحمد الدخ: أبو جعفر محمد بن أحمد يعرف بالکوکبی، له عقب، منهم: أبو الحسن أحمد ابن علی بن محمد المذکور، نقیب النقباء ببغداد أيام معز الدولة بن بویه).

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱۸

و أبو الحسین کوکبی ببغداد افتاد، و معز الدولة او را والی بصره کردانید، و مقدم و پیشوا و صاحب مرتبه شد، بعد از آن او را بعراق از این جهت مصادره واقع شد، و بعد از آن معز الدولة ببغداد او را نقیب علویّه کردانید، و همیشه پیشوا و نقیب بود تا باخر عمر.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۱۹

[در ذکر سادات حمزیه]

دیگر از فرزندان محمد بن عبد الله بن علی «۱» که بقم آمدند: سادات حمزیه‌اند.

چنین گویند که: حمزه «۲» بن احمد «۳» - برادر اَبی جعفر محمد «۴» بن احمد - مذکور از ناحیت طبرستان بقم آمد، پس از کشتن حسن بن زید «۵» برادرش را حسین بن احمد کوبی «۶»، و هر دو پسرش اَبو جعفر محمد، و اَبو الحسن علی بن حمزه بن احمد با او بودند، و

(۱). یعنی محمد الأرقط، ابن محمد عبد الله باهر، ابن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام.

(۲). او حمزه بن أحمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد الأرقط ابن عبد الله الباهر ابن علی بن الحسین علیهما السلام می‌باشد، که از طبرستان به قم هجرت کرد، و در آنجا سکونت گزید، ابن طباطبا در «منتقلة الطالبیه: ص ۲۵۶» آورده است که: (بقم من ناقلة طبرستان: حمزه بن أحمد بن محمد ابن اسماعیل بن محمد الأرقط ابن عبد الله الباهر، و معه ابناه: اَبو جعفر محمد، و امه ام ولد، و اَبو الحسن علی امه طبریة). و ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۲۳۵» می‌گوید: (حمزه بن احمد، و يعرف بالقمی).

(۳). مشهور به احمد الدخ، نگاه کنید به: «عمدة الطالب ص ۲۳۴».

(۴). ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۲۵۶» درباره او می‌گوید: (و كان فقیها عالما، اَبو جعفر محمد بن أحمد بن محمد بن اسماعیل (ابن جعفر) بن محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین.

عقبه اَبو الحسن علی).

لازم به یادآوری است که افزوده شدن نام (ابن جعفر) در این سلسله نسب خطاست، زیرا اسماعیل تنها فرزند محمد الأرقط است، و نسل او از وی می‌باشد، نه جعفر، نگاه کنید به:

«عمدة الطالب: ص ۲۳۳».

(۵). حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن الحسن بن زید بن علی بن اَبی طالب علیهما السلام، مشهور به الداعی الی الحق، یکی از امامان زیدیه طبرستان، که در سال ۲۵۰ هجری بر علیه متوکل عباسی قیام نمود، و بر نواحی طبرستان و دیلم چیره گشت، و دولت علویان طبرستان را پایه‌گذاری نمود، و در سال ۲۷۰ هجری درگذشت. «اعلام المؤلفین الزیدیه: ص ۳۱۹».

(۶). ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۲۳۴» می‌گوید: (الحسین الكوبی بن أحمد الدخ، خرج

تاریخ قم، متن، ص: ۶۲۰

بزبان طبری سخن می‌گفتند.

چون حمزه بقم آمد، بقم ساکن شد، و وطن ساخت، و بقم وجه معاشی «۱» اکتساب کرد، چون وفات یافت، او را بمقبره بابلان «۲» دفن کردند.

و پسرش اَبو جعفر [محمد] بن حمزه، پس از وفات پدر «۳»، رئیس و پیشوا گشت، و چند ضیعت باقم بادید «۴» کرد، و پل وادی «۵» و اشجان «۶» بیست، و رباطی «۷» آنجا بکج و آجر بساخت، حسب الله تعالی «۸».

فی ایام المستعین [المستعین بالله عباسی (۲۱۹-۲۵۲)] و تغلب علی قزوین و أبهر و زنجان، و ذلك فی سنة خمس (الصحيح احدی) و خمسين و مائتين، و كان معه ابراهيم ابن محمد بن عبد الله بن عبيد الله بن الحسن بن عبيد الله بن العباس بن علی بن اَبی طالب علیه السلام، فخرج الیه طاهر بن عبد الله بن طاهر، فقتل ابراهيم بموضع من قزوین، و انهزم الحسين الكوبی الی طبرستان، و التجأ الی الداعی الحسن بن زید، ثم بلغ الداعی عند كلام فغرقه فی برکه، و لا عقب له). مادر او یکی از دختران امام باقر علیه السلام بود (نگاه کنید به: المجدی: ص ۱۴۶).

- (۱). راه کسب و زندگی.
 - (۲). باغی که فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام در آن دفن شد، به بابلان مشهور بود.
 - (۳). در نسخه چاپی: پدرش.
 - (۴). یعنی پدید آورد.
 - (۵). وادی: دشت.
 - (۶). در برخی از نسخه‌ها، و «انوار المشعشعین: ج ۲ / ص ۱۴۴» این نام واشتجان ضبط شده است، و در حاشیه همین صفحه آمده است: (مراد از این اشتجان یکی از قراء روستاق ورّه می‌باشد، چنانکه از تاریخ قم مستفاد می‌باشد، ظاهراً از آنجا عبور و مرور قافله می‌باشد از زوار کربلا و غیره). احتمالاً واشجان معرّب واشگان باشد، و بنابر نوشته تاریخ قم در (باب خراج قم) واشکان یکی از دیه‌های رستاق ساوه از طسوج فیستین، در جنوب غرب قم می‌باشد، و در آن دوران مسیر حرکت کاروانها به سمت عراق بوده است.
 - (۷). جایگاهی که در آن مسافران و رهگذران بدون پرداخت اجرت به استراحت می‌پرداختند.
 - (۸). در راه کسب رضای پروردگار.
- تاریخ قم، متن، ص: ۶۲۱
- و بقم أبو القاسم [علی] «۱» و أبو محمّد الحسن در وجود آمدند.
- پس وفات یافت «۲»، و او را ایضاً «۳» بمقبره بابلان، آنجا که مشهد «۴» اوست دفن کردند.
- و پسرش أبو القاسم [علی] «۵» جوانی فاضل و کامل و عاقل در رسید «۶»، موصوف بقوّت و بطش «۷»، و املاکی چند- بغیر از آنک از پذیر بمیراث بذو رسیده بودند- بدست آورد، و پیشوا و مقدّم سادات شد، و نقابت «۸» علویه بشهر قم- بعد از عمّ او علی بن حمزه- بذو مَفْوُض «۹» بود.
- و از جاریه ترکیه «۱۰»، در سنه ثلث و أربعین و ثلثمائه «۱۱»، أبو الفضل محمّد آورد. و در شوال سنه
-
- (۱). در «انوار المشعشعین: ۲ / ۱۴۴» آمده است: (و به قم ابو القاسم علی، و أبو محمد حسن، از آن محمد بن حمزه بوجود آمدند). و در «عمده الطالب: ص ۲۳۵»، نام این مکنی به أبو القاسم را علی دانسته است.
 - (۲). یعنی أبو جعفر محمد بن حمزه وفات کرد، و او را در بقعه پدرش در مقبره بابلان دفن کردند.
 - (۳). ایضاً: همچنین، یعنی همچون پدرش او را نیز در بابلان دفن کردند.
 - (۴). در مجاورت قبه و مشهد و بقعه فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام در اواخر قرن سوم و قرن چهارم هجری، قبه و مشهدی بوده است که مدفن جمعی از سادات رضوی و موسوی بوده، و احتمالاً در شمال بقعه کنونی قرار داشته، و بعدها در جهت توسعه بقعه کنونی از میان رفته است.
 - (۵). یعنی أبو القاسم علی بن محمد بن حمزه.
 - (۶). احتمال می‌رود که (در رسید) تصحیف (و رشید) بوده باشد، چنانکه سیاق عبارت بر آن گواه است.
 - (۷). قدرتمند.
 - (۸). در فاصله میان نقابت علی بن حمزه، و برادرزاده‌اش أبو القاسم علی، شخص دیگری از نوادگان موسی مبرقع عهده‌دار نقابت علویان بقم گردید، در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری آمده است: (و بعد از او به أبو عبد الله احمد بن محمد بن احمد بن موسی مبرقع، متولد سال ۳۱۱ و متوفی سال ۳۵۸ ه رسید، چنانچه در ص ۲۱۸ و ۲۱۹ گذشت).

(۹). تفویض شده.

(۱۰). کنیزکی ترکی.

(۱۱). سال ۳۴۳ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۲۲

خمس و اربعین و ثلثمائه «۱» بحج رفت، و معز الدوله و سادات عراق و حجاز «۲» او را کرامی داشتند. و در شهر ربیع الآخر سنه ست و اربعین و ثلثمائه «۳» بقم باز کردید. و همیشه مقدم و پیشوا بود، تا آنکاه که وفات یافت. وفات او روز جمعه، روز آذر «۴»، ماه شهریر «۵»، سلخ «۶» شعبان سنه سبع و اربعین و ثلثمائه «۷»، و او را در قبه متصله بمشهد پذیرش «۸» دفن کردند.

و وصیت کرد برادرش، ابی محمد الحسن بن محمد، از برای پسرش ابی الفضل که او طفل بود.

پس ابی محمد الحسن ضیعتهای برادرش بنیابت ابی الفضل تصرف می نمود، تا

(۱). سال ۳۴۵ هجری.

(۲). حاشیه غربی شبه جزیره عربستان، از بندر ینبع در شمال، تا مرز یمین در جنوب را که موازی دریای سرخ می باشد، و در آن چند شهر مهم یعنی مکه و مدینه و جدّه و طائف قرار دارد، را حجاز گویند.

(۳). سال ۳۴۶ هجری.

(۴). بر طبق تقویم ایران باستان (پارسی- اوستائی)، روز نهم هر یک از ماههای سال، بنام روز آذر خوانده می شده است (گاه شماری و جشنهای ایران باستان: ص ۱۲۷)، از این رو ابو القاسم علی در روز جمعه، روز نهم ماه شهریر، برابر با آخرین روز ماه شعبان قمری سال ۳۴۷ هجری در گذشت.

(۵). در اصل: شهریر، و در دیگر نسخه‌ها و نسخه چاپی، و «انوار المشعشعین»: شهریر ضبط شده است، و ظاهرا ضبط مصنف نیز صحیح باشد، زیرا در منابع کهن بدان اشاره شده است، نویسنده (گاه شماری و جشنهای ایران باستان: ص ۶۳۹) می گوید: (در کتاب الأزمئه و الأمکنه، تالیف ابو علی مرزوقی اصفهانی، در گذشته به سال ۴۷۸ هجری، به جای شهریر، شهریر آمده).

(۶). در عربی روز آخر ماه را سلخ گویند.

(۷). سال ۳۴۷ هجری.

(۸). پدرش بیشتر در باغ بابلان، در قبه‌ای در نزدیکی بقعه فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام دفن شده بود.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۲۳

آنکاه که ابو الفضل ببلوغ رسید، پس املاک با تصرف او داد.

و ابو الفضل [محمد] «۱» بالیده و بزرک شد، و جوانی بس عاقل و نیکخواه، و بسیار حیا، و از اهل ثروت و املاک بود، و آنج از املاک پدرش بدو رسیده بود- بعد از آنک بعضی از آن فروخته بود- با تصرف خود گرفت، و بزراعت و عمارت آن مشغول شد، و از دختر ابو الحسن علی بن احمد الموسوی الرازی:

ابو و ابو و ابو «۲»، و دختری آورد.

و ابو محمد، الحسن بن محمد بن حمزه «۳» مردی گوشه‌نشین و کم سخن بوده است و قناعت کار، و از دختر عم خود علی بن حمزه «۴»، سه پسر آورد:

ابو و ابو و ابو «۵»، و این هر سه وفات یافته‌اند، و ایشانرا عقب نبوده است.

و پس از ایشان هم از دختر عمّش پُسرِ اَبو القاسمِ علیّ نام، و دو دختر در وجود آمدند، و از کنیزکی سیاه پُسرِ آورد، اَبو محمّد الحسن نام. و این پسر پس از پدر در وجود آمد بغداد، او را بکنیت و نام او بازخواندند. در سنه «۶» بحج رفت «۷»، و چون از حج باز کردید، در سنه «۸» وفات یافت.

(۱). مراد از این ابو الفضل محمد، همان امام‌زاده‌ای است که در میان مردم قم، به سلطان محمّد شریف مشهور است، و بقعه او در محله (سلطان محمد شریف) که یکی از محله‌های قدیمی قم می‌باشد که در جنوب میانه چهار مردان قرار دارد، و مورد توجه و زیارت و نذر و نیاز مردم قم می‌باشد.

(۲). در اصل بیاض.

(۳). یعنی عموی اَبو الفضل محمّد، که سرپرستی او را بعهدہ داشت، و پیشتر از مرگ او و دفنش در بابلان یاد کرد.

(۴). ابو الحسن علی بن حمزه بن احمد.

(۵). در اصل بیاض.

(۶). در اصل: بیاض.

(۷). یعنی اَبی محمد، الحسن بن محمّد بن حمزه.

(۸). در اصل: بیاض.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۲۴

و پسرش اَبو القاسم، علیّ بن الحسن، همچین مردی کوشه‌نشین و قناعت کار بوده است، و بر معاش پدر اقتصار «۱» کرده است، و او را از دختر اَبی سهل بن عبدیل «۲»- بعد از چند دختر- اَبی «۳» الحسن محمّد، در سنه خمس و سبعین و ثلثمائه «۴»، خذآیء تعالی داده است.

و اما «۵» [اَبی الحسن] علیّ بن حمزه [بن احمد]، بقم ضیعت و ملک بدست آورد، و مقدّم و پیشوا بود، و نقابت علویّه- بعد از اَبی علی احمد بن علی الشّجری «۶»- بذو مفوّض بوده است.

و بروایتی دیگر: شغل نقابت از برادرش «۷»، [اَبو جعفر] محمّد بن حمزه بذو رسیده است، زیرا که پسر برادرش، اَبی القاسم علیّ بن محمّد [بن حمزه] در وقت وفات پدر، خرد بوده است.

و ازو «۸»: ابو علی احمد، و اَبو جعفر محمد، و اَبو عبد الله الحسین، و اَبو محمّد الحسن

(۱). در اصل: اقتضا، و اقتصار به معنای قناعت و بسنده کردن است.

(۲). اَبی سهل بن عبدیل قمی.

(۳). در اصل: اَبو.

(۴). در سال ۳۷۵ هجری.

(۵). در اصل و نسخه چاپی: امام.

(۶). مصنف تاریخ قم ترجمه او را ضمن معرفی سادات شجریه آورده، و نسب او را این گونه می‌داند: اَبو علیّ، احمد بن علیّ بن محمّد [بن عمر الشّجری بن علی بن عمر، چنانکه در «عمده الطالب» آمده] بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن اَبی طالب علیهم السلام.

(۷). در اصل: (پدرش) که خطاست (چنانکه در نسخه مصحّح آیه الله شبیری بدان اشاره شده، و صحیح آن را ضبط برادرش دانسته

است)، همان گونه که خود مصنف در سطر بعد از پسر برادرش سخن می‌گوید و نه پدرش، که هرگز نقابت را بر عهده نداشته است، بلکه منصب نقابت از آن ابو جعفر محمد بن حمزه بود، و باید فرزندش (ابو القاسم علی بن محمد بن حمزه) بعد از فوت پدر نقیب گردد، لیکن به علت کمی سن، عمویش ابو الحسن علی بن حمزه نقیب گردید.

(۸). یعنی از ابو الحسن علی بن حمزه بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله الباهر ابن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۲۵

الغزیزی، و چند دختر در وجود آمدند.

و در سنه «۱» بشهر قم وفات یافت، و آنجا که مشهد برادرش «۲» است، او را دفن کردند. و فرزندان؛ املاک و اسباب او را بحسب ما فرض الله «۳» قسمت کردند، و هر یک بر محصول «۴» حصه خود قناعت و اقتضار «۵» کردند، و الله اعلم.

*** دیگر از فرزندان حسین «۶» بن احمد «۷» بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن علی «۸» بن عبد الله بن علی «۹»، که بقم آمدند: حمزه «۱۰» بن عبد الله بن الحسین کوی «۱۱» بود. حمزه «۱۲» بن عبد الله از ری بقم آمد،

(۱). در اصل بیاض.

(۲). یعنی ابو جعفر محمد بن حمزه بن احمد را در بقعه برادرش به مقبره بابلان دفن کردند.

(۳). یعنی ارث او را بحسب قانون خدا (قانون ارث در اسلام) تقسیم نمودند.

(۴). محصول: عایدات.

(۵). در نسخه چاپی: (اختصار) آمده است که خطاست.

(۶). حسین مشهور به کوی ابن احمد الدخ، که به گفته ابن عنبه در «عمده الطالب: ص ۲۳۴»:

(خرج فی ایام المستعین، و تغلب علی قزوین و أبهر و زنجان فی سنه احدى و خمسين و مائتين ... و انهمز الی طبرستان و التجاء الی الداعی الحسن بن زید، ثم بلغ الداعی عند کلام فغرقه فی برکه)، نگاه کنید به: «المجدی: ص: ۱۴۶».

(۷). این احمد مشهور به (الدخ) بوده است. نگاه کنید به: «عمده الطالب: ص ۲۳۴».

(۸). کلمه (بن علی) در این سلسله نسب نادرست است، زیرا نسل عبد الله الباهر تنها از یک نفر ادامه یافته است، که او محمد الأرقط است، نگاه کنید به: «عمده الطالب: ص ۲۳۳».

(۹). علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام.

(۱۰). او به حمزه الأصم مشهور است، احتمالاً این شهرت برگرفته از سنگینی گوش یا ناشنوایی او بوده است.

(۱۱). در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: (ظاهراً کوی لقب حسین است).

(۱۲). در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: (در «عمده الطالب: ص ۲۴۳ س ۶»

تاریخ قم، متن، ص: ۶۲۶

دو فرزند آورد: ابو الحسن علی، و عبد الله.

پس حمزه بقم وفات یافت «۱».

و از پسرش علی بن حمزه:

ابو عبد الله الحسین، و ابو محمد الحسن، و ابو جعفر محمد، و ابو الفضل محمد، و ابو طالب المحسن در وجود آمدند.

و برادرش عبد الله بن حمزه بری رفت، و آنجا وطن ساخت، و بری دو پسر آورد:

محمد و حسین، و اعقاب ایشان آنجاست.

و جدّ او «۲» محمّد بن اسمعیل، آنکسی است که رجاء بن الصّحاک، او را با علی بن موسی الرضا پیش مأمون برد، و مأمون در آن وقت بمر و بود، در سنه مائتین «۳».

و ذکر حسین بن احمد کوبی در باب تواریخ «۴» شرح داده‌ام.

درباره حمزه بن عبد الله بن الحسین، بعد از این که حمزه را با لقب اصم ذکر می‌کند می‌نویسد:

(حمزه الأصم کان بالری و انتقل منها الی قم)، لیکن حسین را بعنوان فرزند اسماعیل بن الحسین بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله بن علی معرفی می‌کند، و درباره حسین کوبی می‌نویسد که او بدون عقب است.

(۱). امروزه اثری از بقعه او در قم نمی‌باشد، و دور نیست که همچون دیگر افراد خانواده خود در باغ بابلان مدفون شده باشد.

(۲). یعنی جدّ حمزه بن عبد الله که نامش محمد بن اسماعیل است.

(۳). سال ۲۰۰ هجری.

(۴). باب یازدهم کتاب تاریخ قم بنا بر تقسیم مصنف (چنانکه در فهرست آغاز کتاب آمده است) درباره تاریخ رجال قم از سال ۷۹

ه لغایت ۳۷۸ هجری بوده، که این باب از بخشهای مفقود کتاب است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۲۷

[در ذکر اولاد حسین افسس]

دیگر از فرزندان علی «۱» بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، و از فرزندان پسر او حسن «۲» بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بوده است:

راوی گوید که: ابو الفضل الحسین «۳» از حجاز بقم آمد. و او برادر ابی الحسن علی، العالم «۴» الرئیس، الشجاع الفصیح الدینوری «۵» است، رحمه الله، که جدّ سادات اشرافست، که

(۱). علی کوچکترین و آخرین فرزند امام زین العابدین علیه السلام است، نام او علی الأصغر و کنیه او أبو الحسین، نگاه کنید به: «عمدة الطالب: ص ۱۷۴ و ۳۱۱»، و در سن سی و هفت سالگی در ینبع (منطقه‌ای در شمال غربی مدینه و عربستان در نزدیکی دریای سرخ) در گذشت.

(۲). مشهور به حسن افسس (و افسس کسی را گویند که بینی او بزرگ و پهن بوده باشد) مادرش کنیزی از مردمان سند بوده است، و حسن افسس هنگام مرگ پدر در شکم مادر بود، ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۳۱۱» تردیدها و تشکیکات و سخنهاى مردم و تبارشناسان درباره او را به تفصیل آورده است، و در آخر نسب او را صحیح و بدور از خدشه دانسته است. حسن به‌مراه محمد بن عبد الله (مشهور به ذی النفس الزکیة) بر علیه منصور عباسی قیام نمود، و پرچمدار او بود، و پس از کشته شدن محمد مدتها فراری و متواری بود، تا آنکه امام صادق علیه السلام - برغم دشمنی و مخالفت افسس با امام - در حق او نزد منصور شفاعت نمود، و او از وی در گذشت. او فرزندان فراوانی داشت، و نسل وی از سوی پنج فرزند او به نامهای: علی الحوری، عمر، حسین، حسن مکفوف، عبد الله قتیل البرامکه می‌باشد.

(۳). او أبو الفضل حسین بن حسن بن حسن افسس ابن علی بن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام می‌باشد.

(۴). در نسخه چاپی: ابن العالم.

(۵). عمری نسابه در «المجدی: ص ۲۱۴» درباره او می‌گوید: (أبو الحسن علی الدینوری، ابن الحسن بن الحسین بن الحسن الأفسس، ابن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام. و كان له خطر، فوجدت فی تعلیقی عن شیخی أبی عبد الله ابن طباطبا رحمه الله أن أبا الحسن علیا الدینوری وجد له بعد موته طیب بخمسين ألف دينار. و مولده سنة تسع و تاریخ قم، متن، ص: ۶۲۸)

الیوم بدینور «۱» و نواحی دینورند، و عدد ایشان بسیارست»، حفظهم الله ورعاهم، و کثر عددهم، بمحمد و آله. و أبو الحسن عیسیء بن علی العریضی العلوی «۲»، کوید که:

«ابو الفضل بقم آمد با جماعتی از دیلم «۳»، که ایشان با او اتفاق کرده بودند که با هم بیلاذ دیلم بروند، و با ابو الفضل خرید و فروخت و مبیعت کنند. چون أبو الفضل خواست که با ایشان از قم بیرون آید، اسبی که برو نشسته بود، قدم از جای برنکرفت، و نافرمانی کرد.

أبو الفضل ازو فرود آمد، و فرمود:

این حرکت بفال نیکو نیست، چه هرگز این اسب را این حرکت عادت نبوده است، پس مصلحت نیست ما را با دیلم رفتن. و عزیمت باطل کرد، و بقم باز استاد، و دیلم «۴» بازگردیدند.

و این اسب ابی الفضل را بنزدیک یکی از خلفا صفت «۵» کردند، و با او باز رانندند، چون

ثمانین و مائه، و عمر خمسا و ثمانین سنة باختلاف، و وفاته سنة أربع و سبعین و مائتین. و أمره أبو جعفر الأخير علیه السلام (امام حسن عسکری) أن یحلّ بالمدینور ففعل، و كان ذا علم و فضل).

(۱). شهری در ۲۵ مایلی غرب کنگاور، که در قرنهای پیش از اسلام تا قرن هشتم هجری، شهر آبادی بوده، و پس از حمله تیمور از میان رفته است، و به گفته کی لسترنج در «بلدان الخلافة الشرقیة: ص ۲۲۴ ترجمه عربی» خرابه‌های آن همچنان باقی است. در دوره اسلامی این شهر (ماه الکوفه) نیز نامیده می‌شده است.

(۲). عمری نسابه در «المجدی: ص ۱۳۶»، هنگام شمارش فرزندان علی بن جعفر عریضی - رحمه الله - یکی از آنان را عیسی بن علی عریضی دانسته، و می‌گوید دارای دو فرزند به نامهای حسن و احمد بوده است. و اگر راوی این روایت همین عریضی بوده باشد، باید کنیه او أبو الحسن باشد (چنانکه دکتر مدرسی در کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۲۷ این گونه ضبط کرده) نه أبو الحسین، چنانچه در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها ضبط شده است.

(۳). یعنی از مردم دیلم.

(۴). یعنی همراهان دیلمی او بازگردیدند.

(۵). توصیف نمودن.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۲۹

او بشنید نامه نوشت، و آن اسب را از أبو الفضل طلب کرد، و أبو الفضل اسب بدو فرستاد، و او دیه دود آهک «۱»، و دیه روقان و فاردان، از رستاق قم، از طسوج انار «۲»، در عوض بدو داد.

[و آن خلیفه گفت: اگر تو زین این اسب را به سوی من فرستی، من به غیر از این چیزی بتو ببخشم.

و آن زین رومی بوده از آهن، و من بر اسب أبو الفضل حسین بن حسن بن علی العلوی العریضی «۳» دیدم] «۴».

و ابو الفضل، الحسین بن الحسن بقم یک «۵» پسر آورده است، محمد نام.

و ابو الفضل بقم وفات یافته است. و او از فقهای بوده است که از حسن بن علی «۶» علیهما السلم روایت کرده‌اند، و من او را در

باب علما «۷» یاد کرده‌ام.

و چون پسرش محمد بن الحسین بقم بالغ و عاقل [شد] «۸»، درین ضیعتها «۹» مدتی متصرف شد، و بعد از آن از ضبط آن املاک عاجز، و آن املاک ازو با بعضی از عرب منتقل

(۱). امروزه این روستا به همین نام در کنار رود انار، در منطقه نيزار، و پیش از روستای ساریه خاتون (که در آن بقعه‌ای به همین نام می‌باشد) برقرار است.

(۲). نام بخش کناره جنوبی رود انار (رودخانه قم) که پس از نيزار (تقاطع راههای اصفهان-قم) واقع است.

(۳). در «المجدی: ص ۱۳۷» آمده است: (الحسن بن العریضی بن الصادق علیه السلام، فکان لامّ ولد، فأعقب أربع بنین و بنتا اسمها أمّ الحسن، و البنون: جعفر و الحسین و محمد و عبد الله).

(۴). افزوده از «انوار المشعشعین: ۲/ ۱۹۷».

(۵). همان گونه که پیشتر گذشت، به روایت عمری نسابه در «المجدی: ص ۱۳۶» او دو پسر به نامهای حسن و محمد داشته است.

(۶). مقصود امام حسن بن علی العسکری علیهما السلام می‌باشد.

(۷). باب شانزدهم کتاب تاریخ قم بابتی است (در ذکر اسامی بعضی از علمای قم)، که از بخشهای مفقود کتاب می‌باشد.

(۸). «انوار المشعشعین: ۲/ ۱۹۸».

(۹). ضیعتها: جمع (ضیعه) به معنای املاک غیر منقول.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۳۰

شدند، و بعد از مدتی سلطانی «۱» شدند.

و از محمد بن الحسین: أبو العباس احمد در وجود آمد، و او در مقبره‌ای «۲» که در درب علی بن الحسن العلوی العریضی «۳» است - نزدیک سعد «۴» نهر «۵» - مدفونست. و این درب معروفست بریهه «۶»، دختر ابي علی ابن الرضا علیه السلام.

و بمن جنین رسید که: این ابو الفضل بر ری غلبه کرد با جماعتی که با وی بودند، پس هزیمت «۷» شد، و بقم باز کردید، و بقم وطن ساخت.

دیگر از فرزندان «۸»:

(۱). یعنی داخل زمینهای خالصه متعلق به سلطان و دولت شد که مردم حق تصرف در آن را نداشتند.

(۲). از این گفته مصنف می‌توان استفاده کرد که او در جایگاهی مدفون شده است، که مقبره پیش از وفات او برقرار بوده است.

(۳). درباره موقعیت جغرافیایی این درب اختلاف است، اردستانی در «انوار المشعشعین: ج ۲/ ص ۱۹۸» معتقد است که درب

عریضی که در آن دوره مشهور به (درب بریهه) بوده، همین جایگاهی است که امروزه بقعه علی بن جعفر قرار دارد، و به (درب

کاشان) نیز شهرت داشته است، و بقعه مجاور بقعه علی بن جعفر را خاکجای ابو العباس احمد بن محمد بن ابو الفضل حسین بن

حسن أفضس بن علی بن امام زین العابدین علیه السلام دانسته است. لیکن دکتر مدرسی در «تربت پاکان: ج ۲/ ص ۴۴» می‌گوید:

(درب مزبور نزدیک نهر سعد بوده، و گذشت که مسیر آن نهر در شمال شهر بوده است، بنابراین مزار او را نیز باید در همان

محدوده جست).

(۴). نهر سعد، یکی از کانالهای متفرع از رودخانه قم بوده است، که آن را سعد بن مالک بن أحوص اشعری قمی در قرن دوم

هجری حفر نمود، و به گفته دکتر مدرسی (این جوی را سعد ابن مالک در نزدیکی گمر (شمال شهر) از رودخانه جدا کرد، و از

میان قسمتی از شهر که از اراضی گمر و پیرامون آن بود گذراند، و به مزرعه‌ای که نزدیک دروازه ری بنا کرده، و آن را «سعدآباد» نام داده بود روان ساخت. نگاه کنید به: «تربت پاکان: ۲/ ص ۱۹».

(۵). در اصل و تمامی نسخه‌ها: سعد نهر، و در «انوار المشعشعین: ۲/ ۱۹۸»: (نهر سعد) ضبط شده است.

(۶). بریهه دختر اَبی علی محمد أعرج ابن احمد بن موسی مبرقع ابن امام محمد تقی علیه السلام.

(۷). هزیمت: شکست خوردن.

(۸). یعنی از دیگر فرزندان حسن اَظفَس ابن علی بن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۳۱

عبد الله بن الحسن اَظفَس «۱» است، که از بصره بقم آمدند، [او] عبد الله بن العباس بن عبد الله بن الحسن اَظفَس است، از بصره بقم آمد.

این عبد الله، با علی بن محمد «۲» علوی «۳» - صاحب زنج «۴» - در بصره بود، چون صاحب

(۱). آیه الله شیری در حاشیه نسخه مصحح تاریخ قم می‌فرماید: (این نسبت بجد است، و نسب کامل وی از این قرار است: عبد الله بن العباس بن عبد الله الشهدی ابن الحسن اَظفَس، که در «عمدة الطالب آخر ص ۳۴۱» نام پسر او أبو عبد الله الحسین الأبیض بن عبد الله را ذکر نموده، و از سطر چهارم این کتاب هم معلوم می‌شود، که نام پدر عبد الله، عباس بوده، و برادرش حسن ابن عباس میباشد؛ مطالب یادشده درباره عبد الله الأبیض در ص ۳۱۹ چاپ دیگر «عمدة الطالب» آمده است). همچنین نگاه کنید به: «انوار المشعشعین: ج ۲/ ص ۲۰۰».

(۲). در نسخه چاپی: عبد الله.

(۳). در نام و نسب او اختلاف است، طبری در حوادث سال ۲۵۵ هجری با عنوان (خروج اول علوی بالبصرة) یاد می‌کند، و آنگاه می‌گوید (ظهر فی فرات البصرة رجل زعم أنه علی بن محمد بن احمد بن علی بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن اَبی طالب، و جمع الیه الزنج)، آنگاه به نقل از دیگران نام و نسب او را علی بن محمد بن عبد الرحیم ورزنی (از روستاهای ری) ضبط می‌کند، و دیگرانی او را از عبد القیس دانسته‌اند. و همین اختلاف و انکار انتساب علوی او را ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۲۶۸» زیر عنوان (اخبار علی بن محمد صاحب الزنج) به تفصیل آورده است.

اما صاحب زنج، در نیمه شوال سال ۲۵۵ هجری در اهواز قیام کرد، و بردگان را با وعده ثروت و زندگی بهتر بدور خود جمع نمود، و بر بصره و جنوب عراق مستولی گردید، و مدت ۱۴ سال و اندی امنیت و آسایش را از آن مناطق سلب کرد، و در جنگهای فراوانی با لشکریان خلیفه به نبرد پرداخت. گزارش تفصیلی وقایع او را طبری متناوبا از سال ۲۵۵ هجری تا سال ۲۷۰ آورده است. عاقبت او در سال ۲۷۰ هجری (در عمدة الطالب: سال مرگ او ۲۷۳ ضبط شده است) بدست الموفق بالله عباسی (برادر خلیفه و جانشین او) کشته شد. به گفته مورخین، صاحب الزنج - که گروهی از علویان بنی الحسن او را یاری و همراهی می‌کردند - به قتل و غارت و چپاول و تعدی به اموال مردم پرداخت، و در این راه زیاده‌روی نمود.

(۴). زنج معرب زنگ یا زنگی به معنای برده است، و از آنجایی که این قیام و شورش بر علیه

تاریخ قم، متن، ص: ۶۳۲

زنج را بکشتند، عبد الله و برادرش حسن بن عباس ازو بگریختند و بقم آمدند، و اینجا متوطن شدند «۱».

و از عبد الله بن عباس بقم: أبو الفضل العباس، و أبو عبد الله الحسین ملقب به ابیض «۲»، و سه دختر دیگر در وجود آمدند.

و عبد الله مذهب زیدیّه «۳» داشت، روزی از روزها عباس بن عمرو غنوی - امیر قم -

خلافت عباسی توسط بردگان، و برهبری علی بن عبد الله بود، از این رو مورخین از آن با نام (ثوره الزنج) یا (ثوره العبيد) یاد می‌کنند.

(۱). کچوئی در «انوار المشعشعین: ج ۲/ ص ۲۰۱» از این گفته مصنف استفاده نموده، که شهرت مدفون بودن عبد الله ایض در ری نادرست است، و احتمالاً او در قم مدفون است، زیرا مصنف تاریخ قم از هجرت او از بصره به قم خبر داده، و آنجا را وطن او دانسته، و از هجرت و سفر مجدد او به ری سخنی نگفته است، و آن که به ری رفته و در آنجا مدفون است، أبو عبد الله حسین بن عبد الله ایض است، چنانکه در تاریخ قم بدان اشاره کرده، و صاحب «عمده الطالب» به نقل از أبو نصر بخاری آورده. علاوه بر اینها ابن طباطبا در «منتقلة الطالبیه: ص ۱۶۴» به صراحت می‌گوید: (بالری من نازله الكوفه الشاعر أبو عبد الله الحسين بن عبد الله الأصغر الأبيض، ابن العباس بن عبد الله بن الحسن الأفضس).

(۲). عمری نسابه در «عمده الطالب: ص ۳۱۹» می‌گوید: (العباس بن عبد الله الشهيد فعقبه قليل، منهم الأبيض الشاعر، و هو أبو عبد الله الحسين بن عبد الله بن العباس المذكور، و قال الشيخ أبو الحسن العمري: الأبيض هو عبد الله بن العباس، فاما أبو نصر البخاري فقال: إنه الحسين بن عبد الله بن العباس، و قال: مات بالري سنة تسع عشر و ثلاثمائة، و قبره ظاهر يزار).

(۳). یکی از مذاهب شیعه، مذهب زیدیه است، که با امامیه تا امام زین العابدین علیه السلام اشتراک دارند، انتساب این مذهب از جهت زید بن علی بن الحسين علیهم السلام است، که امامزاده بزرگوار و شهیدی والا-مقام و مورد احترام امامیه می‌باشد، و در جنگی که با لشکریان هشام بن عبد الملك بن مروان در نزدیکی کوفه نمود، در سال ۱۲۲ هجری به شهادت رسید. بنابر بسیاری از روایات صحیح، زید هرگز داعیه امامت نداشت، بلکه برخی از پیروان او بعدها فقه و مذهبی را بدو منتسب نمودند. مذهب زیدیه چندین قرن در شمال ایران و عراق و

تاریخ قم، متن، ص: ۶۳۳

بصحبت عبد الله در آمد، و عبد الله بجهت او برنخاست، و هر دو پایء خود را در رویء وی بکشید و دراز کرد، و گفت:

ای امیر! معذور دار، که مرا زحمت «۱» نقرس است.

چون عباس از صحبت او بیرون آمد، گفت:

هیچ سلطانی مرا این چنین بنترسانید «۲»، که عبد الله مرا بترسانید. سبب آن بود که عباس بن عمرو، عبد الله را با صاحب زنج در بصره دیده بود.

و از بعضی روایتست، که:

«ایشان گفتند: ما از حسن [بن] علی «۳» علیهما السّلم، از صاحب زنج سؤال کردیم.

امام فرمود که: صاحب زنج [از] ما نیست».

و ابو الحسن، عیسی بن علی علوی عریضی، دعوی می‌کند که، محمّد بن الحسن ابن احمد ولید فقیه، روایت کرده است، که: «صاحب زنج که از علویّه است، و در میان ایشان صحیح نسبتست، لیکن علویّه و اهل شیعت، خود را از وی دور میدارند؛ بر وجه تقیّه»، و الله أعلم.

و از عباس بن عبد الله: أبو علی احمد در وجود آمد.

و ابو عبد الله الابيض ابن الحسين «۴» بن عبد الله بری رفت، و اعقاب او بری‌اند.

حجاز و یمن پیرو داشت، لیکن بتدریج از میان رفت، و امروزه تنها در یمن و عربستان پیروانی دارد. زیدیه در فروع دین بر مذهب

حنفی (با اندکی اختلاف)، و در اصول بر مذهب اعتزال می‌باشند، در دههای اخیر بر اثر تبلیغات سنیان (به ویژه وهابیان) در یمن، تحولات بسیاری در فروع دین و اصول آنان بروز کرده است.

(۱). زحمت: درد و بیماری.

(۲). در نسخه چاپی: نترسانید.

(۳). مقصود امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام است.

(۴). در اصل و دیگر نسخه‌ها: أبو عبد الله الابيض ابن الحسين، که (ابن) زائد است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۳۴

و از حسن بن عباس، أبو الفضل محمّد در وجود آمد، و او جوانی عاقل و پارسا و قناعت کار بوده است، تا آنکه که وفات یافته است.

*** دیگر از فرزندان عمر «۱» بن الحسن بن علی بن علی «۲»، که بقم آمدند:

محمد بن علی «۳» بن عمر بن الحسن بن علی بن علی است.

و از محمّد بن علی: أبو الحسين احمد «۴»، و أبو عبد الله الحسين در وجود آمدند، و ماذر ایشان دختر حسن بن علی بن عمر «۵» بوده است.

(۱). عمری نسابه در «عمدة الطالب: ص ۳۱۵» می‌گوید: (و اما عمر بن الحسن الأفطس، و شهد فحفا فأعقب من علی وحده، فأعقب علی بن عمر من خمسة رجال و هم: ... و أبو الحسن محمد و أبو عبد الله الحسين بقم).

(۲). یعنی فرزندان عمر بن الحسن أفطس ابن علی بن الحسين زین العابدین ابن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

(۳). در اصل: محمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر ...

(۴). کچوئی در «انوار المشعشعین: ۲/ ص ۲۰۵» می‌گوید: (مقبره أبو الحسين أحمد بن محمد در قم در خاکفرج می‌باشد، و مشهور

است به شاهزاده احمد، و احتمال کلی می‌رود که پسرش أبو القاسم علی و أبو الفضل و أبو سهل - دو پسران علی بن احمد - در همان بقعه، و در همان قبر مدفون باشند، و الله اعلم). لازم به یادآوری است که بقعه شاهزاده احمد از ساخته‌های قرن هشتم هجری

است (سال ۷۳۰ هجری که دوره ایلخانیان است)، که چندین بار ترمیم و بازسازی شده است، و بر روی سنگ بقعه از مدفون در آن این گونه یاد شده است: (هذا مضجع شریف الامام حارث بن الامام احمد بن الامام المعصوم زین العابدین ... بر روی بقعه

ساختمانی با گنبد مخروطی چند ترکه - همچون دیگر گنبد‌های مخروطی ساخته دوره ایلخانی که چند نمونه از آن در قم می‌باشد - قرار دارد، این بقعه هم‌اکنون در زاویه جنوب غربی میدان الهادی قرار گرفته است. نگاه کنید به: «تربت پاکان: ج ۲/ ص ۸۳-۸۴».

(۵). حسن بن علی بن عمر بن حسن أفطس ابن زین العابدین علیه السلام، و در نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: (صحیح این کلمه شاید حسین بن علی بن عمر باشد).

تاریخ قم، متن، ص: ۶۳۵

و ابو الحسين بشهر قم، بوجه معاشی که او را بوده است، اقتصار کرده است.

و از [او]: ابو القاسم علی در وجود آمده است.

و از علی بن احمد بن محمّد: أبو الفضل و أبو سهل در وجود آمدند.

و ابو عبد الله الحسين، از قم بی‌غداد رفت، و آنجا ساکن شد، تا آنکه که وفات یافت، در سنه اربع و سبعین و ثلثمائه «۱».

و ابو الحسين «۲» [احمد] «۳» بن محمد، در سنه خمس و سبعین و ثلثمائه «۴»، بشهر قم وفات یافت.

*** دیگر ساداتی که بقم آمدند از فرزندان عمر بن الحسن بن علی بن علی «۵»، از جانب اصفاهان، بروایتی «۶» علی بن موسی اوسته «۷»:

الحسین بن علی «۸» است. و بقم ازو: أبو طالب المحسن، و أبو محمد الحسن، و أبو الحسين علی، ملقب ببرطله «۹»، و دو دختر در وجود آمدند.

(۱). سال ۳۷۴ هجری.

(۲). یعنی ابو الحسین احمد بن محمد بن علی بن عمر بن الحسن افسس.

(۳). افزوده از انوار المشعشعین: ج ۲ / ص ۲۰۴.

(۴). سال ۳۷۵ هجری.

(۵). یعنی عمر بن الحسن افسس ابن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام. به نوشته ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۳۱۵»

عمر بن الحسن در واقعه فتح شرکت داشته، و نسل او تنها از یک فرزند به نام علی است.

(۶). در اصل و دیگر نسخه‌ها: بروایتی آمده است، و شاید صحیح آن (بروایت) باشد.

(۷). در تاریخ قم (فصل اول از باب دوم- در مساحت‌های قم) مصنف آورده است: عبد الله جشنسفیار ملقب به اوشته.

(۸). یعنی الحسین بن علی بن عمر بن الحسن افسس، کنیه او أبو عبد الله است.

(۹). در (عمدة الطالب: ص ۳۱۵) آمده است: (اما أبو عبد الله الحسین بن علی بن عمر بن

تاریخ قم، متن، ص: ۶۳۶

و اعقاب أبو طالب المحسن بن الحسین بقم آمدند، و او بقم وفات کرده است، و او را چند دختر بوده‌اند.

و [أبو محمد] حسن بن الحسین از قم بقریه خوزن «۱»، از ناحیت دور آخر «۲»، از کوره قم نقل کرد، و آنجا وطن ساخت، و اعقاب او هم آنجا ماند.

و اعقاب علی بن الحسین برطله بقم و آبه «۳» اند، و او را در آبه وفات رسیده است، و بعد از آن اولاد او ببلخ رفتند، و اعقاب ایشان آنجاست.

و ابو القسم ابراهیم بن «۴» ابی الحسن العلوی الأوی «۵»، از پدرش روایت کند که:

حسن بن علی بن عمر باصفاهان بود، و ازو باصفاهان أبو طالب المحسن «۶»، و أبو محمد الحسن، و أبو الحسین «۷» علی برطله، و جند دختر در وجود آمدند.

و أبو طالب بقم آمد و ساکن شد، و تأهل «۸» ساخت، و اعقاب او بقم‌اند.

الأفسس، فمن ولده بنو برطله، و هو علی بن الحسین القمی).

(۱). در ضبط نام این قریه اختلاف است، در اصل: (خورزن) و (خوزن) آمده، و در نسخه چاپی و برخی دیگر از نسخه‌ها:

(خورزن). و مصنف در (فصل دوم از باب دوم) خورزن را یکی از روستاهای طسوج دور آخر شمرده است.

(۲). در «انوار المشعشعین: ج ۲ / ص ۲۰۵» (دولآخر) ضبط شده است.

(۳). آبه یا آوه (Ava) در ۱۶ مایلی جنوب شرقی ساوه، در ۴۰ کیلومتری شمال غربی قم واقع است، که پیش از حمله مغول شهر

آبادی بوده است، و تمامی ساکنان آن شیعه‌مذهب، و امروزه یکی از بخشهای در حال توسعه است، و خرابه‌های شهر قدیم پیرامون آن نمایان است، و در آن و روستاهای پیرامون آن بقعه تعدادی از علویان می‌باشد نگاه کنید به: «ساوه نامه».

(۴). در «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۰۶»: ابراهیم بن علی.

(۵).؟

(۶). در اصل: (المحسن) با تشدید سین ضبط شده است.

(۷). در اصل و «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۰۶»: أبو الحسن ضبط شده، که ظاهراً خطاست، زیرا که پیشتر از او با کنیه ابو الحسن یاد کرد.

(۸). تاهل کردن: ازدواج نمودن.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۳۷

و برادرش حسن ایضا بقم آمد، و از آنجا بخورزن «۱» رفت، و آنجا مقیم شد.

و برادرش برطله بآبه رفت و ساکن شد، و ازو بشهر آبه: عباس، و طاهر، و حسن، در وجود آمدند.

و از عباس: و و «۲» و دختری در وجود آمدند.

و از حسن [بن] علی [برطله: علی أعرج] «۳» در وجود آمدند، و مسکن او بقم بود. تاریخ قم متن ۶۳۷ [در ذکر اولاد حسین أفتس] ص: ۶۲۷

از علی اعرج: «۴» در وجود آمد.

*** و از فرزندان علی «۵» بن الحسن الأفتس بن علی بن علی «۶»، که از آبه بقم آمدند:

ولد خزری «۷» بوده، و نام او محمد بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن

(۱). در ضبط نام این قریه اختلاف است، در اصل: (خورزن) و (خوزن) آمده، و در نسخه چاپی و برخی دیگر از نسخه‌ها:

(خورزن). و مصنف در (فصل دوم از باب دوم) خورزن را یکی از روستاهای طسوج دور آخر شمرده است.

(۲). در اصل و تمامی نسخه‌ها بیاض است.

(۳). افزوده از «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۰۶»، و در اصل: و از حسن علی در وجود آمدند.

(۴). در اصل و تمامی نسخه‌ها بیاض است.

(۵). علی بن الحسن الأفتس، مشهور به (علی الحریری) / و در برخی از نسخه‌ها (علی خزری) ضبط شده است / مادر او کنیزی بود

بنام عبادة، او شاعری فصیح بود، و پس از مرگ مهدی عباسی - فرزند منصور - با همسر او ازدواج نمود، لیکن موسی عباسی فرزند

مهدی این کار را خوش نداشت، و از او خواست او را طلاق دهد، و او امتناع نمود از این رو به دستور او به قتل رسید. ابن عنبه به

تفصیل درباره بزرگان این تیره از نسل حسن أفتس سخن گفته، و نام آنان را برشمرده است. نگاه کنید به: «عمدة الطالب: ص

۳۱۲».

(۶). علی بن الحسن زین العابدین علیهما السلام.

(۷). در ضبط این نسبت اختلاف است، در «المجدی: ص ۲۱۳»، (خزری)، و در «عمدة الطالب:

ص ۳۱۳» (حریری)، و در تاریخ قم (خزری)، و در برخی از کتابهای انساب (خزری)، و علامه سید محمد مهدی بحر العلوم در

حاشیه فرموده است: (الحریری بالحاء و الراء المهملتین ثم

تاریخ قم، متن، ص: ۶۳۸

علی «۱» بوده است، و از ایشان:

ابرهیم «۲» و «۳» علی پسران خزری «۴» به آبه آمدند، و وطن ساختند، و اعقاب ایشان آنجا اند.

و از فرزندان علی / بن عیسی «۵» بن محمد خزری:

أبو الحسن، علی بن الحسن بن علی بن محمد خزری بآبه، ادیب و شاعر بوده است، و در سنه احدی و سبعین و ثلثمائه «۶» او را وفات رسیده است.

و او را بآبه: أبو القسم ابرهیم، و ابو.... و أبو.... «۷»، و چند دختر بوده است «۸».

الیاء التحتانیة بعدها الرءاء المهملة ثم یاء النسبة، هكذا فی نسخة ابن مساعد، و فی بعض المخطوطات (الخزری) بالخاء المعجمة ثم الرءاء المهملة بعدها الزاء المعجمة ثم یاء النسبة) نگاه کنید به: «المجدی: ص ۲۱۳، حاشیه شماره (۱)».

(۱). یعنی: محمد خزری ابن علی بن علی الحریری ابن الحسن الأفظس ابن علی بن علی بن الحسن زین العابدین ابن علی علیهم السلام.

(۲). ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۳۱۳»، نسل علی خزری (یا حریری) را از (علی بن محمد الحریری بن علی بن علی الحریری) می‌داند، و نامی از فرزندی به نام ابراهیم و اعقاب او نمی‌برد.

(۳). در اصل: (ابرهیم بن علی)، و در بقیه نسخه‌ها: (ابراهیم و علی)، و ظاهراً صحیح آن (ابراهیم و علی) است، و در صفحات آینده از این دو برادر که از مدینه به آبه هجرت کردند یاد می‌شود.

(۴). در «انوار المشعشعین: ۲/ ۲۰۷»: خزری ثانی.

(۵). در اصل: (علی بن عیسی بن محمد خزری)، که خطاست، و در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: (زیادتی بن عیسی با سطر بعدی این کتاب، و «عمدة الطالب ص ۳۳۴ س ۵» منافی است).

(۶). سال ۳۷۱ هجری.

(۷). در اصل و دیگر نسخه‌ها بیاض است.

(۸). در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: (یکی از پسران، أبو الحسن علی، حسن التّج است که در «عمدة الطالب ص ۳۳۴ [در چاپ دیگر ص ۳۱۳] ذکر شده، و درباره اولاد او

تاریخ قم، متن، ص: ۶۳۹

و روایت کند ابو القسم ابراهیم بن علی بن الحسن العلوی، از پدرش علی بن الحسن، و او از عمّش «۱» ابراهیم بن محمد خزری، که او گفت، که:

«بمدینه جمعی از علویّه جمع شدند، بر آنک بجهد معاش بدیگر شهرها بروند «۲»، پس قصد ناحیت جبل کردند.

از بزرگان و مشهوران خزری:

محمد بن علی، و أحمد بن عیسی - ملقب بشیخ «۳» - بن علی بن حسین أصغر، ابن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السّلم، و کوکبی که آن حسین بن احمد «۴» ست، و ابن اعرابی، که محمد بن احمد اعرابی ابن محمد بن حسن «۵» بن علی بن عمر بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالبست، و عقیقی «۶»، که او حسن بن محمد بن

مفصلاً بحث کرده، و دیگری أبو طاهر محمد بن علی است که در «عمدة الطالب ص ۳۳۶ [در چاپ دیگر ص ۳۱۵] ذکر کرده، و بعضی از نواده‌های او را متعرض شده است).

(۱). یعنی عم پدرش.

(۲). یکی از علل عمده مهاجرت علویان از حجاز، همانا تنگدستی و فشار زندگی بود، زیرا در تمامی دوران خلافت بنی امیه، و

دوره نخست خلافت عباسیان، همواره علویان در فشار و سختی بودند، و عوامل دولت تمامی منابع ارتزاق آنان را بسته بودند، از این رو بسیاری از آنان برای امرار معاش و گذران زندگی مجبور به هجرت گردیده، تا در سرزمینهای دوردست بصورت گمنام یا با نامهای مستعار به کسب و زندگی پردازند.

(۳). لقب (شیخ) از آن احمد باید باشد، که به (عقیقی) نیز مشهور بوده، زیرا به گفته ابن عنبه «عمده الطالب: ص ۲۹۰» عیسی مشهور و ملقب به (کوفی) بوده است.

(۴). او حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الأرقط، ابن محمد بن علی بن الحسین بن علی ابی طالب علیهم السلام.

(۵). در اصل: حسین که ظاهراً خطاست.

(۶). در حاشیه نسخه آیه الله شبیری آمده است: (در «عمده الطالب آخر ص ۳۰۹» محمد پدر

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴۰

جعفر بن عبد الله بن الحسین [بن علی بن الحسین] بن علی بن ابی طالبست علیهم السلام، در میان ایشان بودند.

پس مجموع بآبه آمدند، و [از] دیگر شهرها [علویان] بسیار با ایشان جمع شدند، و خبر ایشان بعبد العزیز [بن ابی] دلف رسید، ایشان بهزیمت شدند «۱»، و محمد بن احمد اعرابی را بکرفت و اسیر کرد، و فرمود تا او را کردن بزنند «۲».

حسن را با لقب عقیقی یاد کرده، و حسن را در ص ۳۱۱ س ۹ ذکر کرده، و درباره او می نویسد که وی پسر خاله حسن بن زید حسنی است که بدست داعی کشته شد).

(۱). خاندان قاسم بن عیسی عجلی، مشهور به ابی دلف، که عبارتند از خود قاسم و فرزندش عبد العزیز بن ابی دلف، و نواده اش احمد بن عبد العزیز، بمدت یکقرن ولایت بخشهای عمده و بزرگی (یا تمامی) از بلاد جبل را بر عهده داشتند، که شامل سرزمینهای شمال غرب ایران کنونی تا اصفهان و قم و ساوه بوده است، از این رو اجتماع گروه بزرگی از علویان در آبه (در سال ۲۵۰ هجری) که در حیطه نفوذ و ولایت عبد العزیز بن ابی دلف بود، و با توجه به پیشینه خاندان علوی در قیام و شورش بر علیه خلفای بنی العباس، بویژه آن که در همین سال داعی علوی حسن بن زید پس از تکمیل چیرگی بر طبرستان، و اخراج سلیمان بن عبد الله و دیگر عاملان دار الخلافه از آنجا، لشکریان خود را به ری گسیل داشته بود، و از ری تا حدود همدان را به متصرفات خود افزوده بود، و محمد بن جعفر طالبی را حاکم آنجا گردانیده بود، همچنین در اواخر همین سال احمد بن عیسی بن علی ابن حسین الصغیر ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام به همراه ادریس بن موسی حسینی در ری قیام کرده و شهر را به تصرف خود درآوردند، (نگاه کنید به: تاریخ طبری، حوادث سال ۲۵۰ هجری)، تمامی این حوادث سبب گردید که هجرت علویان به آبه، و پیوستن گروهی دیگر از دیگر شهرها به آنان، و اجتماع آنان در آبه، موجبات هراس عبد العزیز بن ابی دلف را فراهم آورد، از این رو برای منع از شورش و قیام آنان اقدام به دستگیری سران آنان و شدت عمل نمود، و به گفته مصنف تاریخ قم پیش از جنگ، همگی (بهزیمت شدند)، و اجتماع آنان به گسستگی انجامید.

(۲). عمری نسابه در «المجدی: ص ۱۵۱» می گوید: (فأما محمد بن الحسن فأمه رقیه بنت عیسی ابن زید، خرج بالری، فاخذ أسیرا فی حبس محمد بن طاهر بنیشابور حتی مات. فمن ولده

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴۱

محمد بن احمد بذو سوکند داد بحرمت جدش، رسول خدای صلی الله علیه و آله، که او را نکشد.

عبد العزیز [بن ابی] دلف گفت: اگر بجای تو جدت بود، که او را بکشم!

پس محمد را بکشت.

پس آن گروه علویّه در قزوین شدند «۱»، و رئیس ایشان احمد بن عیسی شیخ بود.

و کویند که: امیر ایشان، حسین بن احمد «۲» کوکبی بود.

محمد بن أحمد بن محمد بن الحسن بن علی بن عمر الأشرف. قال أبی: قتله عبد العزيز بن دلف، ضرب عنقه صبوا بسواد قم فی أيام المعتمد. و كان لمحمد هذا ولد یکنی أبا الحسین، اسمه احمد قتل ببغداد علی نهر عیسی، و یعرف بالطبری).

(۱). طبری در ضمن حوادث سال ۲۵۱ هجری، می گوید: (و فی شهر ربیع الأول من هذه السنه، كان ظهور المعروف بالكوكبي بقزوین و زنجان، و غلبته علیها و طرده عنها آل طاهر، و اسم الكوكبي الحسين بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الأرقط ابن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب رضی الله عنه)، همچنین طبری مجددا در حوادث روزهای پایانی سال ۲۵۱ هجری بار دیگر از کوکبی، و احمد بن عیسی شیخ یاد می کند، و می گوید:

(و فیها أغار ابن جستان صاحب الدیلم، مع أحمد بن عیسی، و الحسین بن احمد الكوكبي علی الری فقتلوا و سبوا، و كان ما بها حين قصدوها عبد الله بن عزیز، فهرب منها، فصالحهم اهل الری علی ألفی درهم فأدّوها، و ارتحل عنها ابن جستان، و عاد إليها ابن عزیز، فأسر أحمد بن عیسی و بعث به الی نيسابور).

(۲). این نام در تمامی نسخه‌های تاریخ قم (محمد) ضبط شده، که ظاهرا نادرست است، زیرا پیشتر مصنف او را (احمد) ضبط کرده، که همین صحیح است، و او حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل أرقط ابن محمد بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علیهما السلام می باشد، که در سال ۲۵۱ هجری بر قزوین غلبه کرد. طبری در حوادث سال ۲۵۱ هجری آورده است: (فی شهر ربیع الأول من هذه السنه كان ظهور المعروف بالكوكبي بقزوین و زنجان و غلبته علیها و طرده عنها آل طاهر)، هم چنین طبری در حوادث سال ۲۵۳ هجری وقایع شکست و هزیمت ابن کوکبی را به تفصیل آورده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴۲

با اهل قزوین محاربت «۱» کردند، و ایشانرا بهزیمت فرستادند، و بر ایشان غالب شدند.

تا آنکاه که موسی بن بغا «۲» بعد از آن با ایشان محاربت کرد، و ایشانرا بهزیمت کرد، و ایشان بداعی حسن «۳» بن زید ملحق شدند.

و احمد بن عیسی شیخ بری رفت، و ساکن شد، و او را عمری دراز بوده است، و اعقاب او بری‌اند، و ایشان معروف‌اند بفرزندان خرمابادی «۴».

و امیر خراسان، اسمعیل بن احمد بن عیسی را بخراسان برد، و ازو اخبار می پرسید، و او از برآیء او حدیث می کرد و میگفت، پس او را اعزاز و اکرام کرد، و تفضیل «۵» نهاد، و بری بازکردانید.

و کویند: بل که اسمعیل بن احمد بری آمد.

و احمد بن عیسی بری وفات یافته است، و او را صد و بیست سال بوده است.

(۱). جنگیدن.

(۲). به نوشته طبری، موسی بن بغا در سال ۲۵۳ هجری، بهمراه لشکری گران که بر مقدمه آن مفلح ترکی بود برای جنگ با عبد العزيز بن أبی دلف به ناحیه جبل آمد، و تمامی آن منطقه را به نفوذ و سیطره دار الخلافه بازگردانید، و ۷۰ بار شتر از سرهای مخالفین و بیرقهای آنان را به سامرا فرستاد، از این رو استحقاق دریافت جایزه از خلیفه را یافت، (خلع المعتر علی بغا الشرابی فی شهر رمضان، و ألبسه التاج و الوشاحین، فخرج فیهما الی منزله).

(۳). در اصل و دیگر نسخه‌ها: حسن بن زید ضبط شده است که خطاست، زیرا در آن دوره الدّاعی الکبیر حسن بن زید زیدی حسنی بر طبرستان استیلا یافته بود، و پناه گاه بسیاری از علویان بشمار می‌رفت. اما محمد بن زید حسنی علوی برادر حسن بن زید الدّاعی الکبیر است، که پس از مرگ برادر حکومت طبرستان را به عهده گرفت، و در جنگی در نزدیکی جرجان در سال ۲۸۷ هجری کشته شد. نگاه کنید به: (أخبار ائمة الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان: ۲۱-۲۳).

(۴). خرم‌آباد نام یکی از روستاهای ری بوده است، و نسبت بدان (خرمابادی) می‌باشد، نگاه کنید به: «معجم البلدان: ج ۲/ ص ۳۶۱، ماده خرم‌آباد»، و احتمالاً اعقاب احمد بن عیسی در این روستا ساکن بوده‌اند، و بدان نسبت یافته‌اند.

(۵). تفضیل نهادن: بزرگ داشتن و احترام نهادن.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴۳

و کوجبی با پیش حسن بن زید «۱» باز آمد، و قصه و سرگذشت با او باز گفت.

و عقیقی ایضا بحسن بن زید متصل شد، و اعقاب او بناحیت طبرستان‌اند، و آنجا بکشت و زرع مشغول بوده‌اند.

و محمد بن علی خزری پیش حسن بن زید آمد، و مدّتی بنزدیک او بود، پس او را زهر داد و بمرد، و فرزندان او بآبه باز کردیدند، و آنجا مقیم شدند، و تأهل ساختند.

و ابو القاسم ابراهیم بن علی «۲»، بدین اسناد «۳» حکایت کند، که:

«ابراهیم بن محمد خزری گفت، که:

بر من و برادر علی، خبر پذیر ما و مستقرّ و قرارگاه مشتبّه شد. ما از مدینه بطلب او بیرون آمدیم، و من با خود گفتم که چاره نیست مرا در تفتیش و تفحص پذیرم، إلاً آنک من قصد صحبت مولای خود حسن بن علی عسکری علیه السّلم کنم، و ازو احوال پذیر خود بپرسم، تا او مرا خبر دهد و آگاه کند «۴».

(۱). در نسخه چاپی: (یزید) ضبط شده است، و حسن بن زید ملقب به الدّاعی الکبیر، از امامان زیدیه است که حکومت علویان طبرستان را پی نهاد.

(۲). ابو القاسم ابراهیم بن علی بن الحسن بن علی بن محمد الخزری العلوی الآبی، از جمله روایانی است که معاصر مصنف تاریخ قم بوده، و قمی بی‌واسطه از او دو روایت در رابطه با هجرت خاندان خزری از مدینه و سکونت آنان در آبه، و حوادث این دوران را نقل می‌کند، علاوه بر این که با پدر این راوی (یعنی ابو الحسن علی بن الحسن خزری) معاصر بوده، و او را به عنوان (بآبه ادیب و شاعر بوده است) یاد می‌کند، و می‌گوید در سال ۳۷۱ هجری (یعنی ۷ سال قبل از پایان تصنیف تاریخ قم) در گذشته است.

(۳). اسناد این روایت تاریخی را مصنف پیشتر این گونه آورده است: (ابو القاسم ابراهیم بن علی بن الحسن العلوی، از پدرش علی بن الحسن، او از عمّش ابراهیم بن محمد خزری، که او گفت که:).

(۴). بنا به اعتقاد شیعیان- که روایات صحیح فراوانی بر آن دلالت دارد- امامان معصوم علیهم السلام به

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴۴

پس من قصد سرّ من رأی کردم، و برفتم تا بدر سرآی «۱» او- یعنی بدر سرآی ابو محمد «۲» علیه السلام- رسیدم. کرم هنگامی بود، هیچکس را آنجا ندیدم، پس هم آنجا بنشستم و انتظار می‌کشیدم، تا کسی از خانه بیرون آید. پس ناگاه آواز در شنیدم که برآمد، پس کنیزکی از خانه بیرون آمد، و میگفت که: ابراهیم بن محمد خزری.

پس من بگریستم، و گفتم: لبیک «۳»، اینک منم ابراهیم بن محمد خزری.

پس آن کنیزک گفت که: مولای من ترا سلام میرساند، و میکوید این ترا بپذیرت رساند، و صرّه «۴» بمن داد که در آن ده دینار

بود، من آنرا بستدم و باز کشتم.

پس در راه مرا با یاد آمد، که من از مولای خود خبر پذیر و مقام [و] نپرسیدم، پس

علم امامت از تمامی حوادث و وقایع دوران خود آگاهند، و هرگاه اراده نمایند بنا به علم و قدرتی که خداوند در آنها نهاده است، می‌توانند از حوادث آگاه گردند، و دیگران را بدان خبر دهند، نگاه کنید به: «اصول الکافی: ج ۱ / کتاب الحجّه، ص ۲۵۸-۲۶۵»، از این رو این دو برادر که شیعیان پاک‌نهاد، و امام‌زادگان والا-مقامی بودند، و از این قدرت امام اطلاع داشتند، جهت آگاهی بخدمت حضرت عسکری در سامرا مشرف شدند.

(۱). سرای امام حسن عسکری، همان سرای پدرش امام علی الهادی علیهما السلام در سامراء بود، که نخست در آن امام دهم، و سپس امام یازدهم، و برخی دیگر از منسوبین آنان، همچون حکیمه خاتون دختر امام دهم، و نرجس خاتون همسر امام یازدهم، و مادر امام زمان، و جعفر بن علی مشهور به جعفر کذاب در آن مدفون شدند، و امروزه مجموعه آستانه عسکریین در برگرفته این خانه و سرا است، و تنها بخش باقیمانده از آن سرا سردابه آن خانه است که محل عبادت دو امام معصوم در فصل تابستان بوده، که امروزه همچنان به همان حالت اولیه در مغرب صحن مطهر قرار دارد، و به نام (سرداب غیبت) مشهور است.

(۲). کنیه امام حسن عسکری علیه السلام.

(۳). پاسخ به دعوت را لیک گویند.

(۴). کیسه چرمی کوچک که در آن سکه نهاده می‌شود.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴۵

خواستم که باز کردم، در آن میان مرا آن قول کنیزک یاد آمد، که گفت: این ترا بپذرت برساند «۱». پس من بدانستم که بپذیر خود می‌رسم.

پس در طلب او برفتم تا بطبرستان بذر رسیدم؛ بنزدیک حسن بن زید، و از آن دنانیر ده کانه یک دینار مانده بود. پس من قصه با پدر باز گفتم، و در صحبت او ببودم تا آنکه که حسن بن زید او را زهر داد، و بدان وفات یافت، و بآبه رحلت «۲» کردم.

(۱). در نسخه چاپی: رساند.

(۲). رحلت: سفر کردن.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴۶

[در ذکر سادات شجریه]

و بقم از فرزندان عمر «۱» بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب؛ سادات شجریه‌اند: و ابو علی، احمد بن علی بن محمد بن علی «۲» بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب- که از آن سادات شجریه است- بقم آمد، و جدّ او بدیه از دیه‌ایء مدینه، بیک فرسخی آن- نام آن دیه شجره «۳»- فرود آمده است، و مقام کرده، پس فرزندان او را بدان دیه لقب کرده‌اند، و بدان باز میخوانند.

(۱). مشهور به عمر الأشرف، وی مردی فاضل و جلیل و بزرگوار بود، و تولیت صدقات رسول خدا صلی الله علیه و اله و امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه را به عهده داشت. وی و زید شهید از یک مادر بودند.

و علت نامیدن او به (اشرف) از آن جهت است، که نسب او از سمت پدر و مادر به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌رسید، اما عمومی او به (عمر الاطرف) مشهور است چون تنها از یک طرف به آن حضرت نسبت دارد (نگاه کنید به: عمده الطالب: ص ۲۸۱).

(۲). او تنها فرزند عمر الأشرف است، و به علی الأصغر المحدث مشهور است، که از امام صادق علیه السلام روایت دارد، و بنا به گفته ابن عنبه او دارای سه فرزند بود، بنامهای: قاسم، عمر الشجری، ابو محمد الحسن. از این رو سلسله نسب این خاندان باید این گونه باشد: أبو علی، احمد بن علی بن محمد بن عمر الشجری، ابن علی بن عمر ابن زین العابدین علیه السلام.

نگاه کنید به: «اخبار ائمه الزیدیه: ص ۷۱، عمده الطالب: ۲۸۱ و ۲۸۲»، و در «منتقلة الطالبیه:

ص ۲۵۷» نیز به نقل از ابن طباطبا سلسله نسب أبو علی احمد النقیب بقم این گونه آمده است: (احمد بن علی بن محمد الشجری، ابن عمر بن عمر الأشرف)، لیکن او را از کسانی قرار داده است که از طبرستان به قم هجرت کرده‌اند نه از نیشابور، چنانکه در تاریخ قم آمده است.

(۳). نام این دیه برگرفته از درختی (- شجره) است که پیامبر صلی الله علیه و اله هنگام حج گزاردن در سایه آن نیت حج گزارد و لباس احرام در بر کرد، و آنجا را میقاتگاه حاجیان مدینه قرار داد. امروزه در جایگاه آن درخت، مسجد باشکوهی بنا شده است، که به (مسجد المیقات) نیز شهرت دارد.

این منطقه به نام (أبیار علی) نیز شهرت دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴۷

و این دیه از جمله میقاتهاست، که حاجیان از آنجا احرام می‌گیرند، بر راه مدینه، اول میقاتی که حج‌کننده از این راه احرام گیرد، این دیه است.

و کویند «۱» که: أبا علی شجری با لیلی نعمان دیلمی «۲» بود- صاحب «۳» لشکر حسن بن زید علوی- و با او بنیساور درآمد، چون لیلی را به نیساور «۴» بکشتند، أبو علی از نیساور بیرون آمد، و بقم آمد و وطن ساخت، در سنه عشر و ثلثمائه «۵»، و دختر عبد الله بن حماد بن نصر بن عامر أشعری «۶» را بخواست، و از او:

أبو جعفر محمّد، و أبو محمد الحسن الشجری، و أبو القسم علی، و أبو عبد الله جعفر، و أبو الحسين عبد الله، و ابو «۷»، و پنج دختر آورد، و ابو جعفر محمد را ذکر نکرده‌اند.

(۱). احتمالا راوی و گوینده این روایت أبو عبد الله محمد بن علی جعفری (از نوادگان عبد الله بن جعفر بن ابي طالب) است، که مصنف در خاتمه باب سوم همین قضیه را از او روایت می‌کند.

(۲). او ابي جعفر لیلی بن النعمان الديلمی الشاهی، یکی از جنگاوران و فرماندهان شجاع لشکر الناصر للحق (م ۳۰۴ ه) ابي محمد الحسن بن علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسن بن علی بن ابي طالب علیهما السلام (از امامان و حاکمان دولت علویان زیدی در طبرستان) بود، بنا به روایت مؤرخین لیلی در جنگ سختی که میان او و لشکریان خراسان به فرماندهی حمویه بن علی- معروف به کوسج- در روستای نوقان، در ۲ فرسنگی شهر طوس رخ داد، شکست سختی خورد، و در شهر طوس متحصن گردید، لیکن عاقبت در سال ۳۰۹ هجری در هنگام نبرد تن به تن مجروح شده و اسیر گردید، و سر او را بریده و به بغداد بردند. لیلی برادری داشت به نام زینور، که او نیز از لشکریان بود، نگاه کنید به: «اخبار ائمه الزیدیه: ص ۲۵-۲۶، ۴۴-۴۶، و الکامل فی التاریخ: حوادث سال ۳۰۹ ه».

(۳). فرمانده لشکر، و در «اخبار ائمه الزیدیه: ص ۳۴» درباره این منصب آمده است: (وقد كان الديلم عقدوا رئاسة الجيش للیلی بن النعمان).

(۴). به نوشته مورخین زیدی لیلی در طوس کشته شد نه نیشابور. اما ابن الأثیر در «الکامل فی التاریخ در حوادث سال ۳۰۹ هـ» قتل او را در نیشابور دانسته است.

(۵). سال ۳۱۰ هجری.

(۶).؟

(۷). در اصل و تمامی نسخه‌ها بیاض.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴۸

و نقابت علویّه در روز کار أبو علی، بدو مفوض بوده است؛ تا بوقت وفات او، و او را در مقبره بابلان، بمشهدی «۱» که معروفست بذو دفن کرده‌اند.

و پسرش أبو محمّد الحسن بن احمد شجری، جوانی عاقل در رسید، و بر وجه معاشی که او را بود قناعت می نمود، و پیوسته بنیابت از حکام و ولایه، أهل قم را از أهل غیّ «۲» و فساد، با مردانی چند حمایت می کرد، و محافظت می نمود، و همیشه تا باخر عمر مقدم و پیشوا و سرور بوده. و روز شنبه، روز آسمان «۳»، ماه فروردین، نه روز از ماه صفر مانده، سنه تسع و أربعین و ثلثمائه «۴» وفات یافت، و او را در قبر برادرش اَبی جعفر [محمّد] بمقبره بابلان دفن کرده‌اند.

و ازو سه پسر: أبو علی احمد، و أبو جعفر محمد، و أبو القسم علی العزیزی بازماندند، و یک دختر.

و أبو علی احمد جوانی عاقل، ذو فنون، بخت در رسید، و بر وجه معاشی که او را بود اقتصار «۵» می نمود، و مدت عمر خراج ازو نستندند، و روز پنج شنبه، روز آسمان، ماه دهم «۶»،

(۱). این مشهد در قرن چهارم و هنگام تصنیف تاریخ قم، در کنار بقعه حضرت فاطمه بنت موسی ابن جعفر علیهم السلام (احتمالاً در شمال و در جای ایوان طلا) برقرار بوده، که بعدها برای توسعه حرم از میان رفته است.

(۲). از ماده (غوی، یغوی، غیّا)، و أهل غیّ: به معنای مردمان جاهل و آشوبگر و گمراه.

(۳). بر طبق تقویم ایران باستان، بیست و هفتمین روز از هر ماه را (روز آسمان) می گفتند. نگاه کنید به: «گاهشمار و جشنهای ایران باستان: ۱۲۷»، از این رو أبو محمد الحسن بن احمد شجری در روز ۲۷ فروردین ماه شمسی، مطابق روز ۲۱ ماه صفر قمری، سال ۳۴۹ هجری در گذشته است.

(۴). سال ۳۴۹ هجری.

(۵). در نسخه چاپی: اختصار.

(۶). دی ماه بر طبق تقویم شمسی.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۴۹

ماه ربیع الآخر، سنه احدی و سبعین و ثلثمائه «۱» بقم وفات یافته است، و در قبر پدرش بمقبره بابلان مدفونست.

و ازو پسری طفل، الحسن نام بازماند، و مادر او رستاقیه «۲» بوده است.

و أمّا أبو جعفر محمد بن الحسن «۳» در حالت کوزکی بیغداد رفت، و کار و بار او بیغداد بنظام شد، و بنزدیک معزّ الدوله معزّز و مکرم بود، و بیغداد مالی بسیار کسب کرد، و بدست آورد، و بیغداد تأهل ساخت، و پنج پسر آورد:

أبو و أبو و أبو و أبو و أبو «۴»

و أما اَبی القسم «۵» علی بن الحسن العزیزی: او بقم بزرک شد، و بس متکلم و از أهل جدل و مباحثه بود، و نیکبخت و سعادت‌مند، و او را بقم از دختر اَبی هاشم «۶» «۷» بود.

و اما ابو القاسم علی بن احمد شجری - برادر ابو محمد [الحسن] شجری - در روز کار

(۱). سال ۳۷۱ هجری.

(۲). ظاهراً مقصود آن است، که مادر این طفل زنی از مردمان روستاهای پیرامون قم بوده است، نه از خاندانهای شریف یا عرب صاحب نام در قم.

(۳). ابو جعفر محمد بن الحسن شجری، ابن ابو محمد الحسن بن احمد شجری، ابن علی بن محمد بن عمر بن علی بن عمر الأشرف.

(۴). در اصل و تمامی نسخه‌ها بیاض.

(۵). در اصل و تمامی نسخه‌ها ضبط نام او این گونه است: (ابی القاسم الحسن بن علی العزیزی) که نادرست است.

(۶). در پاورقی «انوار المشعشعین: ۲ / ۱۹۱» آمده است: مراد از این ابی هاشم، محمد بن علی بن عبید الله بن عبد الله بن حسن بن جعفر بن حسن متقی ابن امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد.

(۷). در اصل و تمامی نسخه‌ها بیاض است، و در «انوار المشعشعین: ۲ / ۱۹۱»: دو پسر بود.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵۰

بجکم «۱» قصد بغداد کرد، و از بجکم و از توزون «۲» و معز الدوله، حکومت و ریاست یافت، و متمول و توانگر شد.

و در تاریخ ابو بکر الصولی «۳» آمده است، که:

«او والی کوفه شد، و در روز کار خلافت متقی «۴»، رفیع قدر و عالی مرتبه شد، تا بغایتی

(۱). بجکم از غلامان ترکی بود در خدمت ماکان بن کالی در طبرستان، بعدها با مرداوینج همدست شد، و در جنگهای او شرکت نمود، سپس به عراق آمد، و در خدمت امیران دار الخلافه قرار گرفت، و پس از جنگهای فراوان در اهواز و واسط بر مخدومین خود غلبه نمود، و در سال ۳۲۶ ه فاتحانه وارد بغداد شد، و خلیفه او را منصب امیر الامرائی داد، و او به مدت ۲ سال و ۸ ماه متنفذترین امیر دار الخلافه بود، که خلیفه نیز تحت سیطره او قرار داشت، عاقبت در سال ۳۲۹ ه در هنگام شکار کشته شد. نگاه کنید به: «الکامل فی التاریخ: حوادث سالهای ۳۲۶ تا ۳۲۹ هجری، و اخبار الراضی بالله و المتقی لله».

(۲). در نسخه اصل این نام (توزون) ضبط شده که نادرست است، او ابو الحسین توزون از امیران ترک دار الخلافه بغداد، در ایام المتقی بالله عباسی است، که نخست از طرف ابو الحسین بریدی به ریاست شرطه (- کلانتر) شرق بغداد (رصافه)، و سپس از طرف خلیفه به ریاست شرطه تمامی بغداد (محلہ کرخ و رصافه) منصوب، و در سال ۳۱۳ ه به منصب امیر الامرائی ارتقا یافت، و در سال ۳۳۴ ه درگذشت، نگاه کنید به: «الکامل فی التاریخ: حوادث سال ۳۳۰ تا ۳۳۴، رسوم دار الخلافه: ۹۴، اخبار الراضی بالله و المتقی لله».

(۳). ابو بکر صولی دارای کتابی در تاریخ خلفای بنی العباس، از ابو العباس سفاح تا ابن المعتز بوده است، به نام کتاب الأوراق که از میان رفته است، تنها بخشهایی از آن باقیمانده که یکی از متشرقین به نام ج. هیورث دن آن را در سال ۱۹۳۴ م به چاپ رساند، که از سه بخش: اخبار الشعراء المحدثین، اخبار الراضی بالله و المتقی لله، و اشعار اولاد الخلفاء تشکیل شده است، و در سرتاسر بخش دوم درباره بجکم و توزون و معز الدوله، و حوادث این دوران به تفصیل سخن رفته است.

(۴). المتقی بالله عباسی، ابراهیم بن جعفر بن احمد عباسی (۲۹۷-۳۵۷ ه)، بیست و یکمین خلیفه عباسی، که در دوران خلافت او

قدرت واقعی و حکومت در دست امیر توزون ترکی

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵۱

که خواست که او را بخلیفه نام نهند «۱».

و همچنین در تاریخ صولی آمده است، که:

«أبو القسم [علی] را متهم کردانید بآنک با عبد الله بن الراضی «۲» مواضعه کرده است بر خلافت، در ایام خلافت متقی، و امارت توزون «۳»؛ بل که ویرا بدین سبب در سنه تسع عشر و ثلثمائه «۴» بگرفتند «۵»، و به اهواز فرستادند، و آنجا او را زهر دادند، و بدان وفات یافت، و مدتی بر سر قبر او خیمه زده بوده است «۶».

و من در جائی دیگر خوانده‌ام، که:

«أبو القسم در یکشب، بقیمت سی هزار مثقال، طلا و جواهر ببخشید، بغیر از خلعتها و مرکبها، از اسب و آستر و اشتر»، و الله أعلم.

بود، وی خلیفه را در سال ۳۳۱ هـ دستگیر، و پس از خلع وی از خلافت وی را کور نمود، و تا هنگام مرگ در زندان نگه داشت.

(۱). این دو نقل در بخشهای باقیمانده از کتاب تاریخ صولی نیامده است، نگاه کنید به: «کتاب الأوراق».

(۲). او عبد الله بن ابي العباس احمد ابن المقتدر بالله عباسی (مشهور به الراضی بالله) که در سال ۳۲۲ هجری به خلافت برگزیده شد. (نگاه کنید به الکامل فی التاریخ: حوادث سال ۳۲۲ هجری).

(۳). در نسخه اصل (توزون) ضبط شده است.

(۴). سال ۳۱۹ هجری.

(۵). در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: (خلافت متقی از سال ۳۲۹ تا سال ۳۳۳ می‌باشد، و سلطنت معز الدوله از سال ۳۲۰ تا ۳۵۶، بنابراین علی بن احمد الشجری که در زمان متقی و معز الدوله میزیسته، سال وفات او ۳۱۹ نمیتواند باشد، و بعید نیست که کلمه (عشر) مصحف (عشرین) باشد.

(۶). این دو نقل در بخشهای باقیمانده از کتاب تاریخ صولی نیامده است، نگاه کنید به:

«کتاب الأوراق».

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵۲

و برادر جد ابي علی شجری، جعفر بن الحسن بن علی بن عمر، آنکسی است که در سنه ست و تسعين و مائه «۱» هجری بمدینه خروج «۲» کرد، و مردم را با مأمون دعوت کرد، و مأمون او را مدتی بر آن مقرر «۳» داشته بود، و او را در ماه ذی القعدة ازین سال معزول کردانید.

(۱). سال ۱۹۶ هجری.

(۲). در هیچ یک از منابع تاریخی از خروج و قیام جعفر بن الحسن الشجری یادی نشده است، نگاه کنید به: «تاریخ طبری: حوادث سال ۱۹۵-۱۹۶»، لازم به یادآوری است که در سال ۱۹۴ هجری محمد امین برادر خود عبد الله المأمون را از ولایتعهدی خلع نمود، که به جنگ و کشته شدن امین و خلافت مأمون انجامید، و ظاهراً مقصود از گفته مصنف که این شجری (بمدینه خروج کرد و مردم را با مأمون دعوت کرد)، همانا مخالفت او با اقدام امین به خلع مأمون است، نه قیام و خروج او بر علیه عباسیان.

(۳). در این جمله متعلق مقرر نامعلوم است، و نمی‌دانیم مأمون او را بر چه کاری مدتی مقرر داشته بوده و سپس او را عزل نموده است، تنها در «المجدی: ص ۱۵۱» آمده است که: (اما جعفر بن الحسن بن علی، فولی صدقات المدینه ایام المأمون، و لقب دیباجه، و امه محمدیه).

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵۳

[در ذکر اولاد محمد بن الحنفیه]

و دیگر:

از فرزندان محمد بن علی [بن] اَبی طالب، معروف بابن حنفیه «۱» بقم آمدند.
و پس از ایشان، از فرزندان عبد الله بن [جعفر بن] «۲» محمد بن علی بن اَبی طالب:
اول کسی از ایشان که از نصیبین «۳» بری آمد، احمد بن محمد «۴» بن علی بن عبد الله

(۱). محمد بن الحنفیه هاشمی قرشی (۲۱- ۸۱ ه) در مدینه بدنیا آمد، او برادر پدری امام حسن و حسین علیهما السلام می باشد، مادر او خوله دختر جعفر بن قیس بن سلمه بن ثعلبه بن یربوع از قبیله بنی حنفیه (یا منسوب به آنها) می باشد، که سکونتگاه این قبیله در منطقه یمامه، در دشتی به نام وادی بنی حنفیه، در جنوب شهر ریاض کنونی بود، او را به شجاعت و علم و تقوی و پرهیزگاری یاد کرده اند، وی یکی از فرماندهان لشکر، و جنگاوران بنام در جنگهای پدرش امیر المؤمنین علیه السلام بود. فرقه کیسائیه مدعی امامت او بودند، و معتقد بودند که محمد بن الحنفیه در جبل رضوی (کوهی در نزدیکی شهر ینبع) سکونت دارد، و همو مهدی است که در آخر زمان ظهور خواهد کرد. نگاه کنید به:

«الطبقات الکبری: ۹۱ / ۵، و فیات الأعیان: ۴ / ۱۶۹، معجم الذین نسبوا الی امهاتهم: ۹۱».

(۲). در «المجدی: ص ۲۲۵» آمده است: (عبد الله بن جعفر بن محمد بن الحنفیه، و کان لامّ ولد و روی الحدیث).

(۳). جغرافی دانان مسلمان، نصیبین (به فتح نون و کسر صاد و باء) را نام چند موضع دانستند، که عبارتند:

یک: شهر مشهوری که در منطقه جزیره، در غرب موصل، میان عراق و شام بوده، و امروزه از میان رفته است.

دو: شهری در سرزمین شام، بر کنار رود فرات، میان دو شهر آمد و حرّان، که به نصیبین الروم نیز مشهور بوده، و امروزه از میان رفته است.

سه: یکی از روستاهای شهر حلب. نگاه کنید به: «معجم البلدان، ماده نصیبین».

چهار: ابن طباطبا در «منتقله الطالیبه: ص ۳۲۷» می گوید: (اظنه من أرض الکوفه) گر چه اطلاق نام (نصیبین) همواره بر نخستین این چهار موضع است، لیکن از آنجایی که ابن طباطبا کتاب (منتقله الطالیبه) را به منظور حفظ نام و نسب علویان مهاجر تألیف کرده است، از این رو احتمال می رود که این تیره از فرزندان محمد بن الحنفیه از نصیبین کوفه به قم مهاجرت کرده باشند، گرچه جغرافی دانان از روستایی به این نام در کوفه یاد نکرده اند.

(۴). در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: (محمد بن علی تا آخر نسب در «عمده

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵۴

ابن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن اَبی طالب بود «۱»، و با او پسرش علی ابن احمد، و او در آن وقت طفل بوده است، و او را بری پرورانید.

و همچنین از محمد بن احمد بری: اَبو عبد الله الحسین «۲»، و اَبو زید محمد در وجود آمدند.

و اَبو عبد الله الحسین از ری بقزوین رفت، و ساکن شد، و اَعقاب او هم آنجا اند، و در میان اَعقاب او رئیسان و اربابان، علما و افاضل معروف و مشهور بوده اند.

و اَبو زید محمد بری مقیم شد، و ازو بری:

أبو....، و أبو....، و أبو....، و أبو.... «۳»، در وجود آمده‌اند.

بعد از آن احمد بن محمد، با پسرش علی بن احمد «۴»، از ری بقم آمدند. پس از مدتی

الطالب ص ۳۴۶ در چاپ دیگر ص ۳۲۴ بعنوان محمد المؤید ذکر شده، و در «أنساب أبو الحسن شریف: ص ۴۵ س ۳»، و در حاشیه نسخه خطی اینجانب: احمد بن علی بن احمد، که در صفحه بعد خواهد آمد ذکر گردیده).

(۱). در «منتقلة الطالبيّة: ص ۲۵۷» آمده است: (بقم من ناقلة نصيبين: أبو الحسن علي - مع أبيه أحمد الباهر - بن محمد بن علي بن عبد الله رأس المذري. عقبه أبو القاسم حمزة و احمد و محمد و الحسين و الحسن و طاهر).

(۲). در اصل: الحسن، و در نسخه مصحح آية الله شيرازي: الحسين، که همین ظاهراً صحیح است، زیرا در سطر بعد از او با همین کنیه و نام یاد می‌شود.

(۳). در اصل بیاض است، در «انوار المشعشين: ۲/ ۵۷»: (و از او به ری: أبو القاسم عزيزي، و ابراهيم، و احمد در وجود آمدند).

(۴). کچوئی در «انوار المشعشين: ۲/ ص ۵۹» احتمال می‌دهد که علی بن احمد، همانی است که بقعه او در قم است، و نسب او را ابن گونه آورده: (علی بن احمد بن محمد بن علی بن عبد الله ابن جعفر ابن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام. اما در لوحه زیارتنامه او نسب او: شاهزاده سید علی بن ابراهیم بن جعفر بن عباس ابن امیر المؤمنین علیه السلام ضبط شده است). بقعه مذکور پیشتر بیرون شهر قدیم قم، یعنی بیرون دروازه ری، که

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵۵

دیگر باره احمد بن محمد با ری معاودت «۱» نمود، و بری وفات یافت.

و پسرش بقم ساکن بود، و وطن ساخت، و بقم از امتهات اولاد «۲» هفت پسر آورد:

محمد، و حسین، و احمد، و حسن، و طاهر، و حمزه - اعنی «۳» أبو القسم «۴» - و اسمعیل «۵»، و پنج دختر.

و از محمد بن علی:

أبو حمزه [در وجود آمد] «۶»، و او را عقب نبوده است.

و أبو القسم «۷»، و او را - أيضاً - عقب نبوده است.

و أبو.....، و أبو..... «۸».

به بیرون شاهان مشهور است قرار داشت، و امروزه در اثر توسعه شهر در منتهی الیه حاشیه شمال شرقی شهر قرار گرفته، و به بقعه (شاه سید علی) مشهور است. این بقعه از بقاع امامزادگانی است که مورد توجه مردم می‌باشد، و دارای صحن و سرا می‌باشد.

(۱). معاودت: بازگشتن.

(۲). جمع امّ ولد، کنیزی که از صاحب خود بچه‌دار شده باشد.

(۳). اعنی: مقصودم.

(۴). در «انوار المشعشين: ۲/ ۵۷»: که مکنی بوده به ابی القاسم.

(۵). نام اسماعیل در میان نام فرزندان علی بن احمد محمدی در «منتقلة الطالبيّة: ص ۲۵۷» نیامده است.

(۶). افزوده از «انوار المشعشين: ۲/ ۵۷».

(۷). در «انوار المشعشين: ۲/ ۵۷» آمده است: (و أيضاً از عمویش أبو القاسم، حمزة بن علی، عقبی از او باقی نبوده)، لیکن به نظر

می‌رسد که گفته کچوئی خطاست، و أبو القاسم فرزند علی بن احمد است، و برادر أبو حمزه، نه عمویش.

(۸). در اصل و دیگر نسخه‌ها بیاض است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵۶

و بعد از آن محمد بن [علی] «۱» بری رفت و ساکن شد، و بری از زنی جعفریّه «۲» دختری آورد.

و از حسین بن علی بن ابی طالب «۳»:

المحسن «۴» عزیز، و أبو الفضل العباس، و یک دختر در وجود آمدند.

و أبو طالب المحسن بری نقل کرد، و بری از دختر عمّش محمد بن علی: محمد و علی و یک دختر آورد.

پس عباس وفات یافت

و از احمد بن علی «۵»: عبد الله، و قاسم، و حسین، و چهار دختر در وجود آمدند.

و از عبد «۶» الله بن احمد: أبو محمد در وجود آمد، و او و پسرش هر دو وفات یافتند، و ایشانرا عقب نبود.

و از قاسم بن احمد: احمد «۷» مهدی، و محمد أبو حرب در وجود آمدند.

(۱). در اصل: بیاض، و افزوده از «انوار المشعشعین: ۵۸ / ۲».

(۲). زنان و دخترانی از نسل شهید بزرگوار جعفر بن ابی طالب علیهما السلام مشهور به جعفر طیار را جعفریّه گویند، نگاه کنید به:

«المجدی فی الأنساب: ص ۲۲۴».

(۳). مقصود الحسین بن علی بن أحمد بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر ابن محمد ابن الحنفیه می باشد. و

در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: (یا کلمه (بن) زیادی است و یا (احمد) بعد از (بن) ساقط شده).

(۴). در اصل نام (المحسن) با ضم و فتح و تشدید سین آمده است.

(۵). یکی از هفت پسر علی بن احمد که مادرشان امّ ولد بود.

(۶). در تمام نسخه‌ها عیبید الله ضبط شده، که خطاست.

(۷). در اصل: احمد مهدی آمده است، که احتمالاً تکرار نام پیشین است، چنانکه در «انوار المشعشعین ۵۸ / ۲» نیز تنها نام مهدی

آمده است. و شاید کنیه مهدی (ابو احمد) بوده که (ابو) افتاده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵۷

و از حسن بن علی «۱»:

أبو المحسن، و أبو جعفر محمد «۲»، و أبو عبد الله محمد، و أبو احمد سراهنک، و الحسين العزیزی، در وجود آمدند.

و فرزند بزرگتر؛ أبو عبد الله محمد، به نيسابور نقل کرد، و آنجا ساکن شد، و تأهل ساخت، و اعقاب او آنجاست.

و پسری دیگر بخراسان رفت، و آنجا هالک «۳» شد.

و پسران دیگر را ذکر وفات و انتقال «۴» نکرده‌اند.

و از طاهر بن علی «۵»: أبو ... «۶»، و احمد، و أبو ... «۷»، و علی، و محمد، و یک دختر در وجود آمدند.

و از احمد بن طاهر: از دختر عمّش، احمد بن علی أبو طاهر، در وجود آمد.

و از علی بن طاهر: محمد در وجود آمد.

و از حمزه بن علی «۸»:

أبو جعفر محمد، و أبو الحسن «۹» علی، و أبو هاشم الحسين، و أبو طالب المحسن در

(۱). یکی از هفت پسر علی بن احمد که مادرشان امّ ولد بود.

(۲). در «انوار المشعشعین ۲ / ۵۸» این نام نیامده است، و تنها به کنیه بسنده شده است.

(۳). هالک: به هلاکت رسیدن و مردن.

(۴). انتقال: هجرت.

(۵). یکی از هفت پسر علی بن احمد که مادرشان امّ ولد بود.

(۶). در اصل و دیگر نسخه‌ها بیاض.

(۷). همان.

(۸). یکی از هفت پسر علی بن احمد، که مادرشان امّ ولد بود، و این حمزه مکنی به ابو القاسم بود.

(۹). در نسخه چاپی (أبو المحسن) ضبط شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵۸

وجود آمدند.

و از ابو جعفر محمد بن حمزه: احمد العزیزی در وجود آمد.

و از ابو هاشم الحسین بن حمزه: ناصر- از دختر عمّش اُبی یعلی- و یک دختر دیگر در وجود آمدند.

و از اسمعیل بن احمد «۱»: محمد، و یک دختر در وجود آمدند.

و ابو القاسم حمزه بن علی «۲»، مردی عاقل و پرهیزکار بوده است، و وجه معاشی که او را بقم بوده است، بر آن قناعت و اقتصار کرده است.

*** و هم از محمدیّه، از فرزندان جعفر بن محمد «۳» بن علی بن اُبی طالب، که از کوفه بقم آمدند:

ابو احمد، عبید الله بن احمد / بن جعفر / بن عبد الله «۴» بن [جعفر بن] محمد بن علی

(۱). یکی از هفت پسر علی بن احمد که مادرشان امّ ولد بود.

(۲). یکی از هفت پسر علی بن احمد، که مادرشان امّ ولد بود، و این حمزه مکنی به ابو القاسم بود.

(۳). محمد بن الحنفیّه.

(۴). نسب این بزرگوار در نسخه‌ها به اختلاف ضبط شده است، در نسخه اصل: ابو احمد عبید الله ابن احمد بن جعفر بن عبد الله بن

محمد بن علی بن اُبی طالب آمده که خطاست، و صحیح همان است که در متن ضبط شده، زیرا عبد الله فرزند جعفر است نه

عکس آن. و در «انوار المشعشعین: ۲ / ص ۶۰»: ابو احمد محمد بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن محمد حنفیّه ضبط شده. در

نسخه چاپی آمده است: ابو احمد عبید الله بن احمد بن جعفر بن عبید الله بن محمد، و در حاشیه همین نسخه آیه الله شیبیری

می‌فرماید: (ظاهر این است که جعفر فرزند بلاواسطه محمد است، و عبید نیست عبید الله محرف عبد الله باشد، و در عبارت تقدیم و

تأخیری روی داده، و صحیح آن: عبد الله بن جعفر بن محمد باشد، و این شخص در «عمده

تاریخ قم، متن، ص: ۶۵۹

بن اُبی طالبست.

و ابو القاسم محمدی «۱» آورده است، که:

«ابو احمد از کوفه بقم آمد، و مدتی بقم ساکن بود، پس وفات یافت، و از او کسی باز نماند. و او را بمقبره مالکاباد «۲»، در قبه

آجریّه «۳»، که بنزدیک آن قبه؛ بر مردکان نماز

الطالب ص ۳۴۶ چاپ نجف» ذکر شده، اگر چه در آن کتاب از احمد و عبید الله فرزندش اسم نبرده، ولی مخالف این کتاب هم در آنجا ذکر نشده، ولی اگر عبارت را بطور مذکور تصحیح کنیم، کتاب با «عمده الطالب» و «انساب أبو الحسن شریف» منافی خواهد بود).

(۱). احتمالاً مقصود از ابو القاسم محمدی، یکی از آن هفت برادری است که مادرشان ام ولد بود، و همگی فرزندان علی بن احمد (که احتمالاً همانی است که مشهور به شاه سید علی است) می‌باشند، و بیشتر یاد او رفت، و از آنجایی که ابو القاسم محمدی خود از نسل محمد بن الحنفیه است، از این رو اطلاعات و آگاهیهای او درباره نسب خاندانش در قم مستند و موثق باید شمرده شود، و صاحب «تاریخ قم» منبع اطلاعات خود درباره این تیره از علویان را او قرار داده است.

(۲). به نوشته تاریخ قم مالک آباد/ ملکاباد- مالکاباد/ یکی از قریه‌های منطقه سراجیه قم بوده است، و سراجیه نام دشتی است در شمال شرقی قم، که تاکنون همچنان به همین نام مشهور است و امروزه زمینهای آن بخشی از شهرکهای حومه قم در منطقه (شاه سید علی) تا آسایشگاه و پیرامون آن را در بر گرفته است. مرحوم استاد علی اصغر فقیهی در «تاریخ مذهبی قم: ص ۱۰۱» درباره این مقبره یا قبرستان می‌فرماید: (قبرستان (مالک آباد) امروز به صورت قبرستانی متروک در بیرون دروازه ری، در شمال شرقی شهر قم، در فاصله میان امامزاده شاه سید علی و امامزاده شاهزاده احمد قرار دارد، شاهزاده احمد همان ابو احمد است، که مردم قم هم اکنون او را از اولاد محمد حنفیه می‌دانند، و چون بقعه ابو احمد در حد فاصل میان بقعه شاهزاده سید علی، و بقعه چهار امامزاده است، عامه مردم آن را امامزاده میانی می‌نامند.

و در کتاب تاریخ قم آمده است، که در گورستان مالک آباد قبه‌ای بود به نام قبه آجریه، که در آن بر مردگان نماز می‌گزاردند، آثار این بقعه تا چند سال پیش بر جا بود، شاید هنوز هم اثر کمی از آن در فاصله پانزده متر از بقعه ابو احمد باقی باشد. همچنین در تاریخ قم ذکر شده است که مالک آباد سراجیه را مالک بن احوص بنا کرده است.

(۳). یعنی قبه و گنبدی که از آجر ساخته شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۶۰

می‌کنند، دفن کردند «۱».

ابو القاسم محمدی کوید، که:

«بغیر ازینها که یاد کردیم، از محمدیه بقم و ری و قزوین، و دیگر از بلاد جبل، و بلاد مشرق، کسی دیگر نیست».

و من که مصنف این کتابم، درین موضع یاد میکنم تاریخ ولادت محمد بن الحنفیه، و عدد فرزندان، و وقت وفات او، چنانچ از دیگر فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام یاد کردم «۲»:

(۱). در فاصله یکصد متری غرب بقعه شاه سید علی، بقعه دیگری قرار دارد، که صاحب «انوار المشعشعین: ج ۲ / ص ۶۱» احتمال می‌دهد که مدفون در آن بقعه همین ابو احمد عبید الله محمدی بوده باشد. امروزه این بقعه به یکی از نوادگان محمد ابن الحنفیه نسبت داده شده است، لیکن در لوح کاشی قبر، سلسله نسب مذکور این گونه آمده است: (هذا مرقد السيد المطهر أبو احمد بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد حنفیه ابن امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیهم السلام، فی سنه ۹۳۲) و در صورت درستی احتمال صاحب «انوار المشعشعین»، روشن می‌گردد که این دو تن، و گروه دیگری از اعقاب و منسوبین آنها، در این روستای پیرامون قم کهن، که مالک آباد نام داشته سکونت داشته‌اند، لیکن بنا بر نوشته دکتر مدرسی (تربت پاکان: ج ۲ / ص ۹۲) این مقبره احتمالاً از آن (أبو العباس احمد بن محمد بن حسین بن علی بن امام زین العابدین

علیه السلام باید باشد، که در درب علی بن حسن علوی عریضی نزدیک نهر سعد مدفون گردید).
 (۲). مقصود فرزندان امیر المؤمنین از حضرت فاطمه علیها السلام است، که پیشتر از آنان به تفصیل یاد کرد.
 تاریخ قم، متن، ص: ۶۶۱

[در ذکر ولادت محمد بن الحنفیه «ا»، و عدد فرزندان، و وقت وفات او]

نسبت او محمد بن علی بن ابی طالبست، معروف بمحمد [بن] حنفیه، و ماذر او را من در فصل اول از این باب یاد کردم.
 محمد [بن] حنفیه در سنه سبع عشر «۲» بمدینه در وجود آمده است، و بروایتی سنه تسع عشر «۳»، و امیر المؤمنین علی، او را محمد نام نهاد، و به ابی القسم کنیت کرد، و رسول خدا او را اجازت داده بود، و فرمود که:
 «ای علی! اگر ترا پس از من پسری آید، او را بنام من نام کن، و بکنیت من کنیت نه» «۴».
 و محمد [بن] حنفیه را پنج «۵» پسر بوده است:
 أبو هاشم عبد الله، و عون، و جعفر، و حمزه، و علی.
 و روایتست که:

«جون امیر المؤمنین علی علیه السلام، بصورت ازینجهان نمان می شد، بامام حسن و حسین وصیت فرمود که، برادر خود را- محمد [بن] حنفیه- نیکو دارید، و بدو نیکخواه باشید».

(۱). در حاشیه «عمده الطالب: ص ۳۲۳» آمده است: (کان محمد بن الحنفیه أحد رجال الدهر فی العلم و الزهد و العباده و الشجاعه، و هو أفضل ولد علی بن ابی طالب علیهما السلام بعد الحسن و الحسین علیهما السلام، و کانت وفاته سنه احدى و ثمانین من الهجرة، و له ستون سنه، و قیل: سبع و ستون سنه).

(۲). در سال ۱۷ هجری.

(۳). در سال ۱۹ هجری.

(۴). نگاه کنید به: «طبقات ابن سعد: ۵/ ۹۱، مسند أبو داود: حدیث شماره ۴۹۶۷، مسند الترمذی: حدیث شماره ۲۸۴۶، سیر اعلام النبلاء: ۴/ ۱۱۴».

(۵). در «المجدی: ص ۲۲۳، و عمده الطالب: ص ۳۲۳» تعداد فرزندان را ۲۴ نفر دانسته، و نام ۱۴ پسر را آورده است، و در «معالم أنساب الطالبین: ص ۲۵۱-۲۵۳ و در الفخری: ص ۱۶۷ و در الأصبلی: ص ۳۲۴» تعداد آنان را ۸ نفر آمده است، لیکن تمامی نسب‌شناسان بر این اتفاق نظر دارند که بسیاری از این پسران عقب نداشته، و فرزندی از خود بجای نگذاشته‌اند، از این رو ظاهراً گفته مصنف تاریخ قم ناظر به پنج فرزندی است که از آنان نسلی باقی مانده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۶۲

پس حسن و حسین صحیفه «۱» را که در آثار نبوت و امامت بود بمحمد دادند، و این صحیفه «۲» با محمد [بن] حنفیه بود، تا آنکه که بیمار شد. پس آن صحیفه پسرش أبو هاشم داد، و چون هشام «۳» بن عبد الملک [بن] مروان متهم «۴» شد بامامت ابی هاشم «۵» عبد الله بن محمد [بن] الحنفیه.

(۱). صحیفه: نوشته، کاغذ.

(۲). به نوشته مؤرخین شیعه، پیامبر صلی الله علیه و اله هنگام فوت، حوادث و وقایع مهمی که در آینده رخ می‌داد، و خود آن

حضرت از راه علم غیب بدان آگاه بود، به امیر المؤمنین علیه السلام منتقل نمود، و حضرت بخشهایی از آن را که متعلق به خلافت بنی امیه و بنی العباس بود، در صحیفه‌ای نوشته بود، که پس از شهادت به امام حسن و حسین علیهما السلام رسید، و از آنان به محمد بن الحنفیه، و پس از او به ابو هاشم، و از او به محمد بن علی بن عبد الله بن عباس (جدّ خلفای بنی العباس) رسید، لیکن اصل نوشته که به (صحیفه الدوله) مشهور بود، و در جعبه‌ای از مس قرار داشت، پس از مرگ محمد بن علی، به ابراهیم بن محمد بن علی، مشهور به (ابراهیم الإمام) رسید، و او در دوره خلافت مروان بن محمد، از بیم او آن را در زیر درخت زیتونی در سرزمین شراه دفن نمود، و بعدها هرگز یافت نشد، لیکن در طی این مدت بسیاری از بزرگان بنی العباس و بنی امیه و علویان از مضمون آن آگاه شده، و می‌دانستند بزودی خلافت بنی امیه از میان رفته و به بنی العباس می‌رسد، از این رو عباسیان و هاشمیان تلویحا و تصریحا از این خلافت سخن می‌گفتند.

موضوع این صحیفه را ابن ابی الحدید شافعی معتزلی در «شرح نهج البلاغه: ج ۷/ ص ۱۴۸-۱۵۰» به نقل از کتاب الکامل نوشته مبرد، و استاد خود نقیب ابو جعفر یحیی بن محمد بن ابی زید علوی، و او از ابان بن عثمان، از جعفر بن محمد صادق علیه السلام به تفصیل آورده است، و به گفته نقیب امام صادق فرمود که محمد بن الحنفیه تنها بر بخشی از آن صحیفه آگاهی یافت، و این که (لو اطلعاه علی أكثر منها هلک).

ابن الطقطقی حسینی (متوفای سال ۷۰۹هـ) در کتاب «الأصیلی: ص ۳۲۳» نیز قضیه صحیفه را به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند.

(۳). در اصل: هاشم، که خطاست، و هشام بن عبد الملک بن مروان از خلفای تیره مروانی بنی امیه است، که از سال ۱۰۵ هجری لغایت ۱۲۵ خلافت کرد.

(۴). کذا در اصل و در دیگر نسخه‌ها، و صحیح آن (ظنین شد) است، یعنی برای هشام ظن آمد که ابو هاشم دعوی امامت دارد، و احتمال دارد که مترجم تاریخ قم به خطا کلمه (آتهم) را که در اصل عربی بوده، و به معنای متهم کرده است، به (متهم شد) ترجمه نموده.

(۵). به گفته تبارشناسان محمد بن الحنفیه دو فرزند به نامهای عبد الله داشته است: عبد الله الأكبر، و عبد الله

تاریخ قم، متن، ص: ۶۶۳

پس ابو هاشم را بند بر نهاد و مجبوس «۱» کرد، و پس از مدتی او را از بند خلاص داد.

ابو هاشم از نزدیک پسر «۲» عبد الملک [بن] مروان بحمیمه «۳» رفت - که منزل و مقام علی «۴» بن عبد الله بن عباس بود - و آنجا بیمار «۵» شد. و چون او را وفات نزدیک رسید،

الأصغر، دومی بدون فرزند و عقب از دنیا رفته است، اما عبد الله الأكبر مکئی به ابو هاشم است، که عمری نسابه در «المجدی: ص ۲۲۴» درباره او می‌گوید: (هو امام الکیسانیه، و یکنی أبا هاشم، و عنه انتقلت البيعة الى بنی العباس، سمّه سلیمان بن عبد الملک فی لبن، و کان و سیما، جمیلا، حسن الفضل، قبره بالحمیمه من بلد الشام، امه امّ ولد تسمى نائله، و ولد عدة بنین و بنات، منهنّ: ریطه بنت ابی هاشم أمها نوفلیه، تزوجها زید بن زین العابدین علیه السلام فأولدها یحیی بن زید، قتیل الجوزجان).

(۱). زندانی.

(۲). مقصود هشام فرزند عبد الملک بن مروان است.

(۳). در اصل و تمامی نسخه‌ها، این کلمه (خیمه) ضبط شده است که خطاست، و صحیح آن (حمیمه) می‌باشد، یاقوت حموی در معجم البلدان می‌گوید: (الشراه: صقع بالشام بین المدینة و دمشق، و من بعض نواحیه القرية المعروفة بالحمیمه، کان یسکنها ولد علی

بن عبد الله بن عباس فی ایام بنی مروان). حمیمه روستایی است در شمال غرب عربستان و در جنوب اردن کنونی، و در ۷۵ کیلومتری سمت راست مسیر معان- بندر عقبه، که امروزه بخشی از خاک کشور اردن هاشمی می‌باشد.

(۴). علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، أبو محمد هاشمی مدنی، او نواده عباس عموی پیامبر، و فرزند عبد الله بن عباس عموزاده پیامبر، و نیای خلفای بنی العباس است، در سال ۴۰ هجری بدینا آمد، ابو العباس المبرّد در کتاب الکامل می‌گوید: عبد الله فرزندش را پس از ولادت به خدمت علی علیه السلام آورد، و آن حضرت پس از تحنیک و دعا، نام و کنیه خود را برو گذارد، و سپس نوزاد را به عبد الله بازگردانید، و فرمود: (خذ الیک أبا الأملک) بگیر پدر پادشاهان را. بعدها معاویه از روی دشمنی با علی علیه السلام کنیه او را به (أبو محمد) تغییر داد. علی ابن عبد الله از راه أبو هاشم از محتوی صحیفه آگاهی یافت، از این رو همواره فرزندان و علویان و طرفدارانش را به قیام، و گرفتن خلافت از بنی امیه ترغیب می‌کرد، از این رو هشام بن عبد الملک او را به روستای حمیمه تبعید نمود، و در همانجا در سال ۱۱۸ هجری در گذشت.

نگاه کنید به: «شرح نهج البلاغه: ج ۷/ ص ۲۲۴، سیر اعلام النبلاء: ۵/ ۲۵۲ و ۲۸۴».

(۵). بنا به گفته عمری نسابه در «المجدی: ص ۲۲۴»: أبو هاشم توسط سلیمان بن عبد الملک

تاریخ قم، متن، ص: ۶۶۴

وصیت کرد بمحمد بن علی بن عبد الله بن عباس، و این صحیفه را بدو داد «۱».

و او را بحمیمه «۲» وفات رسید، و او را هم آنجا دفن کردند.

و محمد بن علی بن عبد الله، در آن صحیفه یافت ذکر کسی «۳» از فرزندان او که خلیفه خواست بود، و ذکر آنکسانی که در باب خلافت مجّد و معین «۴» ایشان باشند.

پس محمد بن علی بن عبد الله در أمر خلافت شروع کرد، تا پس از و پسرش «۵» خلافت بیافت، و دعویء خلافت کرد، چنانک در کتاب عباسی «۶» واضح و مذکور است.

و پیوسته طایفه از شیعت «۷» که ایشانرا کیسانیه «۸» میخوانند، به امامت محمد [بن]

مسموم گردید.

(۱). ابن ابی الحدید شافعی معتزلی در «شرح نهج البلاغه: ج ۷/ ص ۱۵۰» آورده است: (فلما حضرته (یعنی أبو هاشم) الوفاء، عقیب انصرافه من عند الولید بن عبد الملک، مرّ بالشرأة؛ و هو مریض و محمد بن علی بها، فدفع الیه کتبه، و جعله وصیّه، و أمر الشیعه بالاختلاف الیه).

(۲). در اصل: بحمیمه، و در چاپی: بخیمه.

(۳). در «انوار المشعشعین: ۲/ ۴۹»: کسانی که.

(۴). مجّد: کوشا. معین: یاور.

(۵). او أبو العباس، عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس، مشهور به (سفّاح) است، که در شب جمعه سیزدهم ربیع الآخر سال ۱۳۲ هجری به عنوان نخستین خلیفه عباسی در مسجد جامع کوفه خطبه خواند، و به مدت ۴ سال و ۹ ماه خلیفه بود، و در شهر انبار در سال ۱۳۶ هجری در گذشت.

(۶). مقصود کتاب (أخبار الدولة العباسیة) نوشته ابن سمکه است، که پیشتر درباره آن سخن رفت.

(۷). یعنی شیعیان.

(۸). کیسانیه نام یکی از نخستین فرقه‌های اسلامی است، که در نیمه دوم قرن نخست هجری به وجود آمده، و به گفته مورخین

پیروان آن بر این اعتقاد بودند که پس از امیر المؤمنین سه فرزند او حسن و حسین علیهما السلام و محمد بن الحنفیه امامند، و سومین آنان همان مهدی موعودی است که در آخر زمان قیام خواهد کرد، از این رو گفته می‌شود بر این اعتقاد بودند که تاریخ قم، متن، ص: ۶۶۵

حنفیه قائل‌اند، و دعوی می‌کنند که محمد [بن] حنفیه در کوه رضوی «۱» است بمدینه. و کثیر عزه «۲» شاعر ازین طائفه بوده است، و درین مقوله و اعتقاد، این نظم

محمد زنده است، و در کوه رضوی غایبانه بسر می‌برد. درباره شخصیت کیسان هم اختلاف نظر است، گروهی آن را نام مختار بن ابی عبید ثقفی می‌دانند، و دیگران آن را نام یکی از موالی امیر المؤمنین دانسته‌اند، که از نزدیکان و صاحبان سر مختار بوده است، و در برخی روایات آن را نام ابا عمره شهربان (صاحب شرطه) مختار دانسته است. نام کیسانیه همواره با مختاریه همراه بوده است، و نزد مورخین شیعه و سنی مختار متهم نخست در فراهم آوردن و ترویج این مذهب بشمار می‌رود، و بر طبق روش معمول نزد نویسندگان سنی کتابهای «ملل و نحل» در معرفی مذاهب غیر سنی، مجموعه‌ای از اعتقادات عجیب و غریب به این مذهب نسبت داده شده، و سپس برای آنها دوازده فرقه با نامهای گوناگون ساخته شده است. لازم به یادآوری است که به نوشته سیره‌نگاران محمد بن الحنفیه شخصیتی بزرگوار، و آگاه به حقیقت شریعت، و بدور از این نسبتها بوده، و همواره مورد احترام دو برادر معصوم خود و فرزندان آنان و شیعیان بوده است. نگاه کنید به: «بحار الأنوار: ۳۴۵/۴۵، المقالات و الفرق:

۱۶۳، شرح نهج البلاغه مدائنی: ج ۹/ ۷۸، الفرق بین الفرق: ۲۶ و ۳۴، مقالات الإسلامیین: ۸۹، فرق الشیعه نوبختی: ۲۳».

(۱). کوهی است بزرگ به رنگ نزدیک به قرمز، در سمت راست دشت ینبع (در شمال مدینه)، و در شمال شرقی شهر (ینبع البحر) که در نزدیکی دریای سرخ واقع است. نگاه کنید به: «المعالم الاثیره فی السنه و السیره: ۱۲۸».

(۲). کثیر بن عبد الرحمن بن الأسود بن عامر خزاعی، ملقب به (کثیر عزه) برگرفته از نام معشوقه‌اش عزه بنت حمیل. او شاعری عاشق‌پیشه بود، در مدینه بدنیا آمد، ولی بیشتر عمر خود را در مصر گذرانید، چهره‌ای زشت، و قدی بسیار کوتاه داشت، چیرگی او در سرودن شعر او را مشهور نمود، تا آنجا که مرزبانی او را شاعر حجازیان در دوران اسلامی، و ابن اسحاق او را برترین شعرای اسلام دانسته‌اند. او از دوستان اهل بیت علیهم السلام و بر مذهب شیعه بود، و گفته می‌شود از پیروان کیسانیه بوده است، از این رو بر طبق معمول مؤرخین و شرح حال

تاریخ قم، متن، ص: ۶۶۶

گفته است «۱»:

شعر

الا إنَّ الائمه من قریش ولاة الامر اربعة سواء

علی و الثلثة من بنیه هم اسباطنا و الاوصیاء «۲»

فسبط سبط ایمان و بزو سبط قد حوته «۳» کربلاء

و سبط لا یدوق الموت حتی یقود الجیش یقدمه اللواء «۴»

یغیب «۵» لا یری عنا «۶» زمانا برضوی عنده غسل و ماء

نگاران سنی، اعتقادات عجیب و غریب، همچون قول به تناسخ و حلول و پیامبری بدو نسبت داده‌اند. وی در سال ۱۰۵ یا ۱۰۷ هجری در دوران خلافت یزید بن عبد الملک در مدینه درگذشت، و امام باقر علیه السلام در تشییع او شرکت فرمود. بغدادی در «خزانة

الادب: ج ۵/۲۲۴ می‌گوید: لحظاتی پیش از مرگ این دو بیت را سرود و جان بجان آفرین تسلیم کرد:

برئت الی الاله من ابن أروى و من دین الخوارج أجمعینا

و من عمر برئت و من عتیق غداه دعی امیر المؤمنین ابن أروى یعنی عثمان بن عفان، و عتیق نام أبو بکر است.

(۱). نگاه کنید به: «بحار الانوار: ج ۴۲/ ص ۷۸ به نقل از اکمال الدین شیخ صدوق. و در الأغانی: ۱۴/۹-۱۵»، لیکن أبو الفرج

اصفهانی در «الأغانی: ۷/۲۴۵» همین ابیات را به سند خود از حسن بن محمد بن جمهور قمی، از ابو داود المسترق، به سید حمیری

نسبت داده است.

(۲). در الأغانی: ۱۴/۹: هم الاسباط لیس بهم خفاء.

(۳). در الأغانی: ۱۴/۹: غیبت.

(۴). ضبط این بیت در «الأغانی: ۱۵/۹» این گونه آمده است:

و سبط لا تراه العین حتی یقود الخیل یقد مها اللواء

(۵). در اصل: تغیب.

(۶). در الأغانی: ۱۵/۹: عنهم.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۶۷

و سید «۱» [اسماعیل بن] محمد بن یزید بن ربیع بن مفرع الحمیری «۲»، هم ازین طائفه بوده است، و درین مذهب و اعتقاد این نظم

گفته است «۳»:

شعر

یا شعب رضوی انّ فیک لطیامن آل احمد طاهرا معمودا

هجر الأنیس و حلّ ظلّا باردافیه یراعی أنمرا و اسودا و همچنین گفته است:

شعر

لو غاب عنّا عمر نوح ایقنت منّا النّفوس بانّه سیئوب «۴» و سید [اسماعیل] بن محمّد، همه اوقات درین باب غلو کردی، تا آنکه که

بصحبت

(۱). سید لقب اسماعیل بن محمد حمیری است.

(۲). أبو هاشم، اسماعیل بن محمد، ملقب به (سید حمیری) یکی از مشهورترین شاعران و ادیبان عرب، او را با اوصافی همچون:

عالم، محدّث، ثقة، جلیل القدر، فصیح، بلیغ ستوده‌اند، و سنیان او را بخاطر طعنه بر منافقین و خلفای جور نکوهش کرده‌اند. و به

گفته ابو الفرج اصفهانی وی یکی از سه تن شاعری است که بیشترین شعر را در دوره جاهلی و اسلام سروده‌اند. و بیشتر سروده‌های

او در مدح خاندان پیامبر و امیر المؤمنین، و طعن و نفرین بر دشمنان آنان، و بویژه غاصبین خلافت بوده است. وی در سال ۱۰۵

هجری در بصره در خانواده‌ای خارجی مذهب زاده شد، و در میانسالی به مذهب کیسانی گروید، لیکن بعدها بر اثر دیدار با امام

صادق علیه السلام به مذهب حقّ توفیق یافت، نزدیک به ۴۰ سال با خلفای بنی العباس ارتباط داشت، و در مدح آنان قصیده‌های

فراوانی سرود، و از جوایز آنان بهره‌مند بود.

او در سال ۱۷۳ هجری در سالهای آغازین خلافت هارون الرشید در بغداد درگذشت. از برخی از معصومین علیهم السلام روایاتی

در مدح او آمده است. ابو الفرج اصفهانی در «الأغانی» به تفصیل درباره زندگی و اشعار او نوشته است.

(۳). المقالات و الفرق: ۳۶، بحار الانوار: ج ۴۲/ ص ۷۸.

(۴). همان.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۶۸

جعفر بن محمد صادق رسید، و در صادق علامات امامت مشاهده کرد، و از دو صفحه رویء مبارک او، دلالت وصیت «۱» مطالعه نمود. و از صادق علیه السّلم سؤال کرد در باب غیبت «۲».

صادق فرمود: غیبت حقّ است، ولیکن این غیبت واقع شود بامام دوازدهم، قائم آل محمد علیه السّلم. و سید را خبر داد بوفات محمد [بن] حنفیه، و آنک پدش محمد باقر، در وقت دفن کردن محمد [بن] حنفیه بر سر قبر او حاضر بوده است «۳».

جون سید این خبر و روایت از صادق علیه السّلم بشنید، از آن مقالت «۴» باز کردید، و از آن اعتقاد که داشت استغفار نمود، و پشیمان شد، و بامامت صادق علیه السّلم اعتقاد بست.

و در این باب قصیده انشاد «۵» کرد، که اول آن این بیت است:

تجعفرت باسم الله و الله اکبر و ايقنت أنّ الله یعفو و یغفر «۶» و در کتاب عبّاسی مسطور است، که:

«فرزندان عبّاس «۷» همه اوقات قائل بوده‌اند بامامت محمد [بن] حنفیه، و او را امام

(۱). مقصود وصایت و امامت است.

(۲). علت این سؤال به جهت اعتقاد کیسانیه بود به غایب شدن محمد بن الحنفیه، و ظهور او در آخر الزمان، و این که او همان مهدی موعودی است که در آخر الزمان ظهور خواهد نمود، و جهان را عدل و داد خواهد بخشید.

(۳). نگاه کنید به: «بحار الانوار: ج ۴۲/ ص ۷۹ به نقل از اکمال الدین شیخ صدوق».

(۴). مقالت: اعتقاد و گفتار.

(۵). در اصل و دیگر نسخه‌ها: انشا.

(۶). الاغانی: ۲۳۱ / ۷، المقالات و الفرق: ۳۷.

(۷). مقصود فرزندان عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است، که به خلافت رسیدند، نه دیگر برادران عبد الله.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۶۹

میدانستند؛ تا بروز کار محمد «۱» مهدی «۲» بن منصور. پس محمد مهدی بن منصور ایشان را بر آن داشت که تا بامامت عبّاس «۳» معتقد شوند، و عبّاس را امام گرفتند، و امام دانستند.

و بعد از عبد الله [بن] عبّاس، و بعد از علی بن عبد الله، و بعد از محمد بن علی، و بعد از ابراهیم «۴» بن محمد، پس سفّاح «۵» را، پس منصور «۶» را، و بعد از مهدی. پس همچنان کشیده شد در فرزندان او، یکی را پس از آن دیگر امام می‌دانستند.

و چون مختار بن [أبی] عبید ثقفی، بکوفه اظهار آن می‌نمود که من بیعت از برآیء محمد [بن] حنفیه می‌ستانم «۷»، و حال «۸» آن بود که [عبد الله بن الزبیر] عبد الله بن العباس «۹»،

(۱). او محمد ملقب به مهدی عبّاسی، فرزند عبد الله منصور عبّاسی، سومین خلیفه عبّاسی، که از ۶ ذی حجّه سال ۱۵۸ هجری، تا ۲۳ محرم سال ۱۶۷ هجری خلافت کرد.

(۲). در اصل: محمد مهدی علیه السّلم آمده که ظاهراً خطای ناسخ است، که مهدی را لقب امام زمان فرض کرده است.

(۳). عبّاس بن عبد المطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و اله است.

(۴). مشهور به ابراهیم الامام، که به دست مروان بن محمد (آخرین خلیفه اموی) به هلاکت رسید.

- (۵). او ابو العباس، عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، مشهور به سفّاح (- خونریز)، نخستین خلیفه عباسی، که در ۱۳ ربیع الآخر سال ۱۳۲ هجری در کوفه از مردم بیعت گرفت، و در ۱۲ ذی حجه سال ۱۳۶ هجری در انبار درگذشت.
- (۶). أبو جعفر، عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، ملقب به منصور، دومین خلیفه عباسی، که پس از مرگ برادرش أبو العباس سفّاح خلیفه گردید و در ۶ ذی حجه سال ۱۵۸ هجری، در نزدیکی مکه به هلاکت رسید.
- (۷). نگاه کنید به: «تاریخ طبری: حوادث روزهای پایانی سال ۶۴ هجری، و الکامل فی التاریخ حوادث سال ۶۶ هجری».
- (۸). یعنی در همان حال، عبد الله بن الزبیر، گروهی از بزرگان علوی را در اتاقتک چاه زمزم، در مسجد الحرام به جهت گرفتن بیعت زندانی نموده بود، و آنان را در صورت امتناع به مرگ تهدید می‌کرد.
- (۹). در اصل و دیگر نسخه‌ها (عبید الله) ضبط شده، که نادرست است.
- تاریخ قم، متن، ص: ۶۷۰

و علی بن الحسین «۱»، و حسن بن الحسن بن علی «۲» [را]، در حجره زمزم «۳» بازداشته بود؛ زیرا که ایشان از بیعت وی امتناع می‌نمودند. و عبد الله «۴» بن زبیر سوگند خورده بود، که اگر ایشان در مدتی که عبد «۵» الله نام نهاده «۶»، و تعیین کرده، بیعت نکنند، [آنان را بسوزاند و بکشد، پس محمد بن حنفیه مختار را از حال خود و همراهانش] آگاهی داد، و لشکر و مالی جند [بمکه] «۷» مختار «۸» فرستاد، و ابن الزبیر از مقاومت آن لشکر عاجز شد. پس از آن لشکر؛ عبد الله عباس، و علی بن الحسین، و حسن بن الحسن بن علی، که در بند بودند، بیرون آوردند. «۹»

- (۱). امام زین العابدین علیه السلام.
- (۲). مشهور به حسن مثنی که داماد امام حسین علیه السلام بود.
- (۳). از دیرباز تا اواخر قرن سیزده هجری، بر روی چاه زمزم جایگاه و اتاقی قرار داشت، که در آن وسائل بیرون کشیدن آب از چاه زمزم بود. این جایگاه در سال ۱۳۷۰ هجری، همزمان با توسعه مسجد الحرام از میان رفت.
- (۴). در اصل و دیگر نسخه‌ها: (عبید الله) ضبط شده است که خطاست.
- (۵). همان.
- (۶). یعنی مهلتی که تعیین کرده و معین نموده است.
- (۷). افزوده از «انوار المشعشعین: ۲ / ۵۱».
- (۸). در اصل و دیگر نسخه‌ها: بمختار.
- (۹). این واقعه را ابن الأثیر در «الکامل فی التاریخ: ۴ / ۲۴۹» در حوادث سال ۶۶ هجری با عنوان:
- ذکر حال ابن الحنفیه مع ابن الزبیر، و سیر الجیش من الکوفه) به تفصیل آورده است، لیکن در گزارش او بجز از محمد بن الحنفیه از سه تن دیگر که تاریخ قم نام آنها را آورده است یاد نمی‌کند، و می‌گوید: (فلما استولی المختار علی الکوفه، و صارت الشیعۀ تدعو لابن الحنفیه، خاف ابن الزبیر أن يتداعی الناس الی الرضا به، فآلح علیه و علی أصحابه فی البيعة له، فحبسهم بزمزم، و توعدهم بالقتل و الإحراق، و اعطاء الله عهدا إن لم يبایعوا أن ینفذ فیهم ما توعدهم به، و ضرب لهم فی ذلك أجلا. فأشار بعض من كان مع ابن الحنفیه علیه أن بیعت الی
- تاریخ قم، متن، ص: ۶۷۱
- پس محمد [بن حنفیه ابن علی بن] «۱» «۲» ابی طالب پیوسته بمکه، و ابن عباس بطائف «۲»، و علی بن الحسین، و حسن بن حسن بمدینه [بودند].

و جون حجاج بن یوسف، ابن الزبیر را بمکه محاصره کرد «۳»، بمحمد [بن] حنفیه ازو زحمتی «۴» برسید «۵»، و بدان شکایت کرد با عبد الملک بن مروان. پس عبد الملک بن مروان نامه نوشت [به حجاج بمکه] «۶»، از شکایت کردن محمد بن حنفیه ازو.

المختار يعلمه حالهم، فكتب الى المختار بذلك و طلب منه النجدة.... فوجه أبا عبد الله الجدلي، و ظبيان بن عماره- و بعث معه لابن الحنفیه أربعمائه ألف درهم- و أبا المعمر و هانئ بن قيس، و عمير بن طارق، و يونس بن عمران. فوصل أبو عبد الله الجدلي الى ذات عرق، فأقام بها فبلغوا مائه و خمسين رجلا، فسار بهم حتى دخلوا المسجد الحرام و معهم الرايات، ينادون: يا لثارات الحسين. حتى انتهوا الى زمزم، و قد أعد ابن الزبير الحطب ليحرقهم، فكسروا الباب و دخلوا على ابن الحنفیه. همچنين نگاه كنيد به شرح اين واقعه به روايتی ديگر از ذهبی در «سير اعلام النبلاء: ج ۴/ ص ۱۱۷».

(۱). در اصل و ديگر نسخه‌ها: محمد أشعث، که خطاست.

(۲). شهر طائف از شهرهای مهم منطقه حجاز عربستان، که در ۸۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه واقع است.

(۳). عبد الملک بن مروان در سال ۷۱ هجری مصعب بن الزبير (برادر عبد الله بن الزبير و والی عراق از سوی او) را در جنگ سختی که در نزدیکی (نهر دجيل) در منطقه (دير جاثليق) در شمال بغداد کنونی رخ داد شکست داد، و او را به قتل رسانيد، و بر عراق مسلط شد، آنگاه در سال ۷۳ هجری حجاج بن یوسف ثقفی را به همراه چند هزار نفر از سربازان شام برای جنگ با عبد الله بن الزبير گسیل داشت. نگاه كنيد به: «تاریخ طبری، و الکامل فی التاريخ، حوادث سالهای ۷۱ تا ۷۳ هجری».

(۴). زحمت: سختی و فشار.

(۵). نگاه كنيد به: «بحار الانوار: ج ۴۲/ ص ۱۰۶ به نقل از التوحيد شيخ صدوق، و ذهبی در سير اعلام النبلاء: ج ۴/ ۱۲۷» به تفصيل در اين باره سخن گفته، و متن نامه عبد الملک به حجاج را آورده است.

(۶). در اصل و ديگر نسخه‌ها آمده است: (نامه نوشته بمختار بکوفه) که نادرست است، زیرا

تاریخ قم، متن، ص: ۶۷۲

و همچنين: هر بجد وقت احوال برو می کردید، تا آنگاه که بمدينه در ربيع الأول، سنه احدى و ثمانين هجرية وفات يافت «۱».

و در تاريخ شيعت «۲»: سنه أربع و ثمانين.

و محمد حنفیه را شصت و پنج سال بوده است، رحمه الله عليه.

مختار در سال ۶۷ یا ۶۸ (به روايت واقدي) کشته شد، و اين واقعه در سال ۷۳ هجری، پس از کشته شدن عبد الله بن الزبير بدست حجاج در مکه رخ داد. علاوه بر اين اصل اين واقعه را ذهبی در «سير اعلام النبلاء: ج ۴/ ۱۲۷» به نقل از واقدي آورده است.

(۱). علامه مجلسی در «بحار الانوار: ج ۴۲/ ۸۱» به نقل از اکمال الدين شيخ صدوق بسند او از امام صادق عليه السلام، سال وفات را ۸۴ هجری دانسته است. اما ذهبی در «سير اعلام النبلاء: ج ۴/ ۱۲۸» وفات محمد بن الحنفیه را به نقل از أبو نعیم سال ۸۰ هجری، و به نقل از واقدي از فرزندش عبد الله بن محمد بن الحنفیه، محرم سال ۸۱ هجری در مدينه دانسته است.

(۲). اين نام ظاهرا از آن کتاب معینی به اين نام نمی باشد، بلکه مقصود کتابهای تاريخی شيعيان است که در آن سال وفات امامان معصوم عليهم السلام و فرزندانشان آمده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۷۳

دیگر ساداتی که بقم آمدند عمریه‌اند، فرزندان «۱» عمر «۲» بن علی بن ابی طالب:

أبو عبد الله العمري: ذكر نسب او نكرده‌اند، و او بكميدان فرود آمده است. مردی بس پرهیزکار و فاضل بوده است، و بكميدان «۳» وفات یافته است.

دیگر از فرزندان عمر بن علی «۴» بقم: دو زن بوده‌اند، و الله أعلم.

و همچنین: بعضی از فرزندان أبو طالب، و فرزندان جعفر [بن] ابی «۵» طالب بقم

(۱). در نسخه چاپی: از فرزندان.

(۲). این عمر را «عمر الأطراف» گویند، به جهت امتیاز او از «عمر الأشرف» ابن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام و این یکی را اشرف گویند به جهت منتهی شدن نسبتش از سوی پدر و مادر به حضرت زهرا علیها السلام. ابن عنبه در «عمدة الطالب: ص ۳۳۱» درباره عمر الأطراف می گوید:

کنیه او أبو القاسم یا أبو حفص است، و او آخرین فرزند امیر المؤمنین علیه السلام است، مادر او امّ حبيب بنت عباد بن ربیعہ است، که از یمامه یا عین التمر به اسارت گرفته شد، و زنی پاکدامن و سخنور و گشاده‌دست بود. عمر از همراهی برادرش امام حسین علیه السلام به کربلا سر باز زد، لیکن بعدها با عبد الله بن الزبیر بیعت کرد، و پس از مرگ او با حجاج بیعت کرد، او در سن ۷۷ سالگی درگذشت، و درباره علت وفات او اختلاف کرده‌اند.

(۳). کمیدان که روستا و خاستگاه کهن قم بوده است، امروزه در قسمتی از محدوده شمال قم قرار دارد، و احتمالاً زمینهای مشهور به خاکفرج و قبرستان وادی السلام و محدوده‌های پیرامون آن در سمت غرب رودخانه قم تا نزدیکی بقعه مشهور به صفورا و شاهزاده احمد بن محمد تا میدان تره‌بار را شامل می‌شده است، و بیشتر به تفصیل درباره موقعیت جغرافیایی آن سخن رفت.

(۴). در اصل: بیاض.

(۵). در اصل: أبو.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۷۴

بوده‌اند، نام ایشان «۱»

و بآبه دو شخص دیگر بوده‌اند، و بکاشان نیز بوده‌اند.

تمام شد ذکر انساب و اخبار علویّه که بقم بوده‌اند.

(۱). در اصل: بیاض.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۷۵

[در ذکر سادات عقیلیه و جعفریه]

و همچنین بعضی از فرزندان [عقیل بن] ابی طالب، و فرزندان جعفر [بن] ابی طالب بقم بوده‌اند.

راوی کوید که: حسین بن احمد بن حمزه بن قاسم [بن اسحاق] «۱» بن عبد الله «۲» ابن جعفر بن ابی طالب بقم آمد.

و [أبو] عبد الله «۳» محمّد بن علی جعفری «۴» روایت کند، که:

جدّ او الحسین بن احمد، و احمد بن علیّ الشجری «۵»، و مردی از فرزندان عقیل

(۱). نگاه کنید به «عمده الطالب: ص ۴۱-۴۲»، در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: (ظاهرا در کتاب سقط شده و صحیح آن: قاسم بن اسحق بن عبد الله بن جعفر است، و حسین بن احمد بن حمزه در «عمده الطالب ص ۲۷ س ۷» مذکور است. و نواده او محمد بن علی بن الحسین در «انساب ابو الحسن شریف ص ۳۶ س ۶» نسخه خطی اینجانب ذکر گردیده).

(۲). در نسخه اصل و چاپی (عبید الله) ضبط شده که خطاست، زیرا جعفر بن ابی طالب هرگز فرزندی به نام عبید الله نداشته، بلکه سه فرزند با نامهای: عبد الله، عبد الله الأصغر، عبد الله الأكبر الجواد داشته است، که این آخری شوهر حضرت زینب علیها السلام و پدر قاسم می‌باشد.

(۳). در اصل و دیگر نسخه‌ها (عبد الله بن) ضبط شده است، که ظاهرا تصحیف بوده باشد، و صحیح آن ابو عبد الله است که کنیه محمد می‌باشد، و او نواده حسین بن احمد بن حمزه بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر است، که درباره هجرت جدش به قم روایت می‌کند، و در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری نیز به این تصحیف اشاره شده است.

(۴). جعفری لقب تبار جعفر بن ابی طالب علیهما السلام است.

(۵). در اصل و تمامی نسخه‌ها: علی بن أحمد ضبط شده، که به احتمال قوی در این نام تصحیف و تقدیم و تأخیری رخ داده است، و ضبط صحیح این نام احمد بن علی الشجری است (چنانکه بدین تصحیف در حاشیه نسخه آیه الله شبیری اشاره شده است)، و او ظاهرا همانی است که مصنف نسب او را پیشتر در فصل متعلق به (در ذکر سادات شجریه) این گونه آورده است: ابو علی، احمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۷۶

ابو طالب «۱» بقم آمدند، در وقتی که لیلی بن نعمان دیلمی «۲» و صاحب خوراسان «۳» بنیساور بهم رسیدند، در سنه تسع/عشر/ و ثلثمائه «۴» هجریه. و جد او الحسین بن احمد با علی ابن احمد «۵» شجری بقم ساکن بودند، و مقام کردند، و تأهل «۶» ساختند «۷». و عقیلی «۸» بطرف و روجرد «۹» رفت، و آنجا متوطن شد.

(۱). یعنی عقیل بن ابی طالب علیهما السلام.

(۲). او ابو جعفر، لیلی بن نعمان دیلمی شاهی از جنگاوران شجاع، و فرماندهان امام الناصر للحق زیدی (حاکم دولت علویان در طبرستان) است، که پیشتر شرح حال او گذشت.

(۳). مقصود لشکریان صاحب خراسان سعید نصر است، که لشکری از بخارا به فرماندهی حمویه ابن علی برای جنگ لیلی فرستاد. وقایع این جنگ را ابن الاثیر در (الکامل فی التاریخ:

حوادث سال ۳۰۹ ه) آورده است. همچنین نگاه کنید به: «اخبار ائمه الزیدیه: ۲۵، ۲۶ و ۴۴، ۴۶».

(۴). در اصل و دیگر نسخه‌ها: تسع عشر و ثلثمائه (یعنی ۳۱۹ ه) که خطاست، و صحیح آن:

تسع و ثلثمائه است، چنانکه در تمامی منابع آمده است. نگاه کنید به: «الکامل فی التاریخ حوادث سال ۳۰۹ ه، اخبار ائمه الزیدیه: ص ۴۶».

(۵). در اصل و تمامی نسخه‌ها: علی بن أحمد ضبط شده، که به احتمال قوی در این نام تصحیف و تقدیم و تأخیری رخ داده است، و ضبط صحیح این نام احمد بن علی الشجری است (چنانکه بدین تصحیف در حاشیه نسخه آیه الله شبیری اشاره شده است)، و او ظاهرا همانی است که مصنف نسب او را پیشتر در فصل متعلق به (در ذکر سادات شجریه) این گونه آورده است: ابو علی، احمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

(۶). تأهل ساختن: ازدواج کردن.

(۷). مصنف پیشتر در بخش (در ذکر سادات شجریه) آورده است، که این شجری در سال ۳۱۰ هـ به قم آمد، و دختر عبد الله بن حماد بن نصر بن عامر اشعری را بخواست، و از او هفت پسر و پنج دختر آورد. و او نقابت علویان در قم را به عهده داشت، و پس از وفات در مقبره بابلان دفن شد.

(۸). یعنی آن مرد از فرزندان عقیل بن ابی طالب.

(۹). وروجرد/ ویروگرد، همان شهر بروجرد کنونی است، که در ۲۵۰ کیلومتری جنوب غربی قم قرار دارد.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۷۷

و از حسین بن احمد بن محمد: [احمد] «۱» و علی در وجود آمدند.

و از علی بن الحسین: أبو عبد الله محمد، و «۲» در وجود آمدند.

و أبو عبد الله محمد بن علی جعفری، جوانی عاقل، و لطیف طبع، و قناعت کار بوده است، و در سنه سبع و سبعین و ثلثمائه «۳» بقم وفات یافته است.

و از محمد بن علی جعفری: [.....] «۴» در وجود آمدند. و جد پدر او حمزه بن القاسم، در وقتی که محمد بن جعفر صادق

خروج کرد «۵»، در ایام «۶» خلافت مأمون، با محمد [ابن] جعفر بود، و محمد بن جعفر با لشکری چند، او را در ماه ربیع الآخر، سنه

مائتین «۷» هجریه به ینبع «۸» فرستاد. پس حمزه عاملی را از عمال هرون [بن] مسیب- امیر

(۱). در اصل و دیگر نسخه‌ها بیاض است، و در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است:

(شاید جای بیاض (احمد) باشد که در «عمده الطالب ص ۲۷ س ۳» نوشته شده).

(۲). در اصل: بیاض.

(۳). سال ۳۷۷ هجری.

(۴). در اصل و دیگر نسخه‌ها بیاض است به مقدار نیم سطر، و در نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: (موضع بیاض شاید

(اسحاق) باشد که در انساب ابو الحسن شریف ذکر شده است).

(۵). به نوشته طبری (در حوادث سال ۲۰۰ هـ) پس از کشته شدن أبو السرایا در عراق، و بازگشت قدرت در آنجا به عباسیان، گروهی

از بنی الحسن در مکه به نزد محمد بن جعفر الصادق علیه السلام- که پیرمردی محبوب و محترم و زاهد بود- آمده و او را به اعلان

خلافت واداشتند، و از مردم مکه و پیرامون آن برای او بیعت ستانند، لیکن پس از رسیدن اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی، از

خلافت دست کشید، و امان طلبید و به سمت جدّه رفت.

(۶). دوران.

(۷). سال ۲۰۰ هجری.

(۸). نام ینبع (به فتح یاء و سکون نون و ضمّ باء) در منابع کهن اشاره به دشت حاصلخیزی است در شمال غرب مدینه، که به (ینبع

النخل) نیز شهرت دارد، بعدها ینبع دیگری در ساحل

تاریخ قم، متن، ص: ۶۷۸

مدینه «۱»- نام او عبد الله بن سمیدع باصحابش بکرفت، و پیش محمد بن جعفر فرستاد، محمد بن جعفر ایشانرا بکشت «۲».

*** تمام شد ذکر آنکسانی که بقم و نواحی قم بوده‌اند از طالبیه، بر وجهی که من از مشائخ علویّه، و از أبو علی بن الحسن بن

نصر، و از علی بن موسی اوسته، و غیر ایشان شنیده‌ام، و ایشان مرا روایت کرده‌اند، بتوفیق الله تعالی، و حسن تیسیره.

دریای سرخ در همان سمت به وجود آمد، که به (ینبع البحر) شهرت یافت، و امروزه یکی از بندرها و شهرهای مهم عربستان می‌باشد.

(۱). در نسخه (۲) و (۳): پس حمزه جماعتی را از عمال هارون، با مسیب امیر مدینه.

(۲). نگاه کنید به: «تاریخ طبری: حوادث سال ۲۰۰ هجری».

تاریخ قم، متن، ص: ۶۷۹

باب چهارم «در ذکر آمدن عرب آل مالک» «۱» بن عامر الأشعری «۲» بقم و آبه.

اشاره

و متوطن شدن

(۱). ضبط این کلمه در نسخه اصل و برخی دیگر از نسخه‌ها بر شیوه رسم الخط کهن عربی است که «ملک»، با حذف الف نوشته شده، و بر روی میم اَلف مقصوره‌ای، که نشان از حذف اَلف است قرار می‌دهند، لیکن در هنگام خواندن آن را با الف «مالک» تلفظ کرده و بر زبان می‌آورند.

(۲). اشعری (به فتح اَلف و سکون شین و فتح عین و کسر راء) برگرفتند از (اشعر) است، که نام یکی از قبایل و خاندانهای مشهور عرب یمن می‌باشند، که پیش از اسلام در یمن سکونت داشتند، و پس از بعثت اسلام آوردند. به گفته سمعانی در کتاب «الأنساب: ج ۱/ ۱۶۶» اشعر نام نبت بن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبأ است، که چون نبت در هنگام ولادت موی فراوانی بر تن او بود، او را (اشعر) یا پرمو نامیدند، و پس از آن او و فرزندانش بدین نام شهرت یافتند، تعدادی از مردان این قبیله به مدینه هجرت کرده، و در شمار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله قرار گرفتند، و در وقایع و حوادث صدر اسلام تأثیرگذار بودند، و بعدها بنا بر طبیعت حوادث و رخدادها، به دسته‌بندیهای سیاسی آن دوران پیوستند.

مشهورترین فرد از این خاندان عبد الله بن قیس (مشهور به ابو موسی اشعری) است، که به جبهه خلفا پیوست، و در دوره خلافت عمر بن الخطاب فرماندهی لشکریانی را به عهده داشت که ری و قم و اصفهان و شوش را فتح کرد، و بعدها قاضی کوفه گردید، و در دوره خلافت امیر المؤمنین علیه السلام به مخالف با ایشان برخاست، و از جنگ جمل و صفین دوری جست، و مردم را از شرکت در آن نهی کرد، و عاقبت حکمیت را عهده‌دار شد، و با نیرنگ عمرو بن العاص امیر المؤمنین علیه السلام را از خلافت عزل، و معاویه را به خلافت برگزید، لیکن از سوی دیگر گروهی دیگر از عموزادگان او به حمایت امیر المؤمنین برخاستند، و از یاران

تاریخ قم، متن، ص: ۶۸۰

بذین هر دو شهر. و ذکر سبب انتقال ایشان از کوفه بقم و آبه، بر اختلاف روایات.

و ذکر سبب کشتن حجاج بن یوسف، محمد بن سائب «۱» بن مالک اشعری را»

ایشان گردیده، و بعدها مورد تعقیب و اذیت و آزار والیان کوفه قرار گرفته، و عاقبت به سمت قم گریخته، و در آنجا سکونت گزیدند. اما مالک بن عامر سر سلسله یکی از تیره‌های قبیله اشعری است، که به گفته تاریخ قم او نخستین کسی است که به پیامبر صلی الله علیه و اله ایمان آورد و مسلمان شد، و فرزندان و نوادگان او بعدها در کوفه و قم سکونت گزیدند، و ابن حجر عسقلانی

در «الإصابة في معرفة الصحابة: ۲۶ / ۶» درباره او می‌گوید: (مالک بن عامر بن هانی بن خفاف الأشعری، کان معمرًا و له وفادة، و له في ذلك قصيدة طويلة، يشرح احواله، يقول فيها: أتي النبي فبايعته على نأيه غير مستنكر له فدعا لي بطول البقاو بالبضع بالطيب الأكبر و يقول فيها: وعمرت حتى ملك الحيوة و مات لداتي من الأشعر فأنت لي سنون فأفنيتهافصرت أحكم للمعمر نسيت شبابي فأمضيته و صرت الي غاية المكبر و أصبحت في أمة واحدا أجول كالجمال الأصدر و ذكر فيها ما حضره في الجاهلية، ثم فتوح الاسلام كالقادسية و صفين مع علي. و قال في آخرها:

كأن الفتى لم يعش ليلة إذا صار رمسا على صور

و طول بقاء الفتى فتنه فأطول لعمر ك أو أقصر و يقال: إنه أول من عبر دجلة يوم المدائن، و له في ذلك قصيدة رجز، و كان ابنه سعد من أشرف اهل العراق، ذكره المرزبانى في معجم الشعراء).

از این رو مالک بن عامر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله است، که تا حدود سال ۳۷ هجری (سال پایان جنگ صفین) زنده بوده است، و فرزند او سعد بن مالک نیز از تابعین و یکی از بزرگان و اشراف کوفه بشمار می‌رفته است).

(۱). سائب بن مالک بن عامر اشعری از شخصیت‌های بانفوذ در جریان حوادث قیام مختار، در سالهای ۶۶ و ۶۷ هجری است، طبری در تاریخ خود، در حوادث این دو سال، در چند نوبت

تاریخ قم، متن، ص: ۶۸۱

و این باب مشتمل است بر دو فصل.

و من در اول این کتاب یاد کردم، که پیشتر از تصنیف این کتاب، عزم کرده بودم که اخبار جمله عرب که بقم بوده‌اند، در زمان جاهلیت «۱» و اسلام، در کتابی

از او یاد کرده است، و از گفته او برمی‌آید که سائب مشاور و وزیر و نزدیکترین کسان به مختار بوده است، و در مقدمه چینی برای قیام او نقش مهمی داشته است، به گفته طبری در حوادث سال ۶۶ هجری، او یکی از ۵ نفری بود که برای مختار (که در آن هنگام در زندان عبید الله بن زیاد در کوفه محبوس بود) از مردم بیعت می‌گرفت، و به مبارزه با عبد الله بن مطیع (فرستاده عبد الله بن الزبیر به کوفه) برخاست، و گفته او را (بر منبر مسجد کوفه) که به مردم وعده عدالتی بر شیوه و سیره عمر و عثمان می‌داد پاسخ داده، و با ناسزا گفتن به آن دو، تنها خواسته مردم را برقراری سیره علوی اعلان نمود. سائب در حوادث دوره قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، و انتقام از کشتندگان امام حسین (ع) و یارانش در کربلا، و جنگهای او با لشکریان عبد الله بن الزبیر و برادرش مصعب بن الزبیر، از نزدیک حضور داشت، و هرگاه مختار برای شرکت در جنگها از کوفه دور می‌شد، او را جانشین و خلیفه خود در کوفه قرار می‌داد. و عاقبت در سال ۶۷ هجری پس از شکست مختار از مصعب بن الزبیر، و محصور شدن در دار الاماره کوفه، مختار به همراه سائب و ۱۵ تن دیگر از قصر دار الاماره بیرون آمده، و به جنگ پرداخت که همگی به شهادت رسیدند. نگاه کنید به: «تاریخ طبری، و تاریخ ابن الأثیر: حوادث سالهای ۶۶ و ۶۷ هجری، اعیان الشیعة: ۷ / ۱۸۲، مستدرک اعیان الشیعة: ۲ / ۱۳۹» و بنا به روایتی سائب در آخرین لحظات از مختار روی گرداند، و به مخالفت با او برخاست، و بدست یاران مختار کشته شد. «نگاه کنید به: الجامع لأعلام المهاجرین و المنتسبین الی الیمن و قبائلهم: ج ۱ / ص ۴۹۰». طبری در حوادث سال ۶۷ ه می‌گوید: سائب بن مالک اشعری از همسر

خود (عمره بنت ابی موسی اشعری) فرزندی آورد به نام محمد، که به همراه پدر خود در قصر دار الإماره کوفه بود، و پس از کشته شدن پدرش دستگیر شد، لیکن به علت خردسالی آزاد گردید. اما دیگر یادی از این فرزند در تاریخ، و بویژه در حوادث دوره حجاج بن یوسف نیامده است، از این رو تاریخ قم تنها منبعی است که از کشته شدن او به دست حجاج یاد می‌کند.

(۱). مقصود از این گفتار آن است که مصنف تاریخ قم قصد نوشتن کتابی، در اخبار و وقایع دوران

تاریخ قم، متن، ص: ۶۸۲

مفرد «۱» یاد کنم، و چون من در تصنیف این کتاب شروع کردم، اولی و بهتر آن دیدم که اخبار ایشان- ایضا «۲»- درین کتاب جمع کنم، زیرا که عرب بقم مالک و حاکم شدند، و ایشان قم را کوره «۳» گردانیدند بانفراد «۴»، و مال «۵» او از اصفهان جدا کردند. و در قم چندین احوال و اوضاع در سزا و ضمّا «۶» بر سر ایشان آمد، و از حالی با حالی رفتند.

پس من اقتصار «۷» کردم بر آنک آن کتاب را- ایضا- با این کتاب ضمّم «۸» کنم، و همه را یک کتاب گردانم، تا در این دو کتاب، عرب و اخبار ایشان مکرر نشود.

و من پیشتر از شروع کردن در اخبار ایشان، مقدمه یاد میکنم در اول این باب، که تا عبرتی باشد مرد عاقل را.

و آن مقدمه آنست، که:

عرب دو بیست و هشتاد سال بقم بودند، و قم را کوره گردانیدند؛ مدت صد و هشتاد سال. پس تقدیر آسمانی ایشانرا سعادت و یاری داد، و بخت و دولت با ایشان موافقت کرد،

جاهلیت و اسلام تمامی خاندانهای عربی که نخست در جزیره العرب و عراق ساکن بوده، و بعدها به قم هجرت کردند داشت، و گرنه پیش از بعثت و فتح ایران و تشریف ایرانیان به اسلام، عربی در قم ساکن نبوده است.

(۱). مستقل و جداگانه.

(۲). ایضا: همچنین.

(۳). کوره کردن یا تکویر، یعنی تقسیم‌بندی ولایتی نمودن است.

(۴). یعنی قم را کوره و شهرستانی مستقل گردانیدند، زیرا پیشتر قم یکی از ولایات تابعه کوره اصفهان بود، چنانکه مصنف بدان اشاره می‌کند.

(۵). یعنی مالیات و خراج آن را از حکومت اصفهان جدا کردند، و خود مستقیماً با (دیوان الخراج) در دار الخلافه بغداد مرتبط شدند.

(۶). سزا: شادی و نیکبختی، ضمّا: گرفتاریها و حوادث ناگوار.

(۷). اقتصار: بسنده و قناعت کردن.

(۸). ضمّم: ضمیمه نمودن، و همراه کردن، چسبانیدن.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۸۳

و نیکبختی و سعادت دو جهانی «۱» ایشانرا روزی شد. و دعوت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم دریافتند، اول جدّ ایشان مالک بن عامر، و پس فرزند و اعقاب او، و عدد ایشان بسیار و زیاده کشت، و توالد و تناسل کردند، تا غایت «۲» که عدد فرزندان و اعقاب یکی از ایشان بقم درین مدت- چنانچ نامهای ایشان در کتاب انساب ایشان مثبتست «۳»- زیاده بر شش هزار رسید، جز از آنها که نام ایشان از نوشتن افتاده است؛ بسبب غیبت و انتقال و رحلت «۴» کردن، و غیر آن.

و عدد فرزندان از صلب «۵» سه کس، صد و بیست [و پنج] «۶» نفر بوده است، و آن سه کس:

[۱] عبد الله بن سعد است: و او را چهل و دو فرزند بوده است.

[۲] و حمزه بن الیسع: و او را چهل و دو فرزند بوده است.

[۳] و عامر بن عمران: و او را چهل و یک فرزند بوده است.

و عدد فرزندان شش کس از ایشان، بسهزار و شصت (۷) وجود برسیده‌اند، از آن جمله:

از نسل ابو بکر، و الیسع، و عمران، و آدم، اولاد عبد الله بن سعد: دو هزار و چهارصد وجود بوده‌اند.

و از فرزندان برادرش - احوص [بن سعد] - از دو وجود مالک (۸) بن (۹) احوص، و احوص

(۱). مقصود از آن دو جهان، دنیا و آخرت است.

(۲). تا غایت: تا آنجا که.

(۳). یعنی ثبت و نوشته شده است.

(۴). رحلت کردن: کوچیدن و جابجاشدن.

(۵). صلب: کمر جاننداری را گویند که دارای ستون فقرات بوده باشد، و مقصود از صلب آدمی پشت و کمر است که فرزندان را

بدو نسبت می‌دهند.

(۶). در تمامی نسخه‌ها صد و بیست ضبط شده است، و افزودن کلمه (و پنج) به اقتضای شمارش صحیح تعداد فرزندان این سه کس

می‌باشد.

(۷). در نسخه اصل: شصت ضبط شده است، و در نسخه چاپی و برخی دیگر از نسخه‌ها: ششصد.

(۸). در نسخه اصل: ملک.

(۹). در نسخه اصل: این.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۸۴

[ابن مالک بن احوص]: یکهزار و دویست شخص پیدا شده‌اند.

و قصه ایشان مخالف و مباین [گفته] و زراست (۱) که فرموده‌اند:

«جون دولت روی بشخصی آرد، فرزندان او اندک باشند، و اسباب و تجمل و زینت بسیار. و چون دولت پشت برکنند، قصیه

برعکس افتد، فرزندان بسیار شوند، و مال و تجمل اندک».

و حال آنکه این معنی درباره این جماعت عرب، برخلاف این حالت بوده است، در ایام عزت (۲) و دولت، و بخت و سعادت،

ایشانرا هم مال و اسباب بسیار شده بود، و هم عدد زیاد کشته، و در هنگام ادبار (۳) و فلاکت ایشان، هم اسباب نقصان پذیرفته، و

هم عدد کم شده.

در اول حال دولت ایشان، همه یکدل و یکزبان، و کلمه واحده (۴) بوده‌اند، باتفاق [بر علیه] خلفاء خراجات معروفه (۵) خروج

کردند، و نکذاشتند که عمال (۶) ایشان در میانه (۷) شهر آیند، و ایشانرا از سر قدرت بر بیرون شهر فرود می‌آوردند.

و همچنین (۸): در قضایا (۹) ایشانرا مدخل (۱۰) نمیدادند، و برای (۱۱) خود از مردمان شهر

(۱). وزرا: ظاهرا جمع وزیر است.

(۲). در نسخه اصل: عرب.

(۳). ادبار: (به کسر الف و سکون دال) برگرفته از کلمه «دبر»، به معنای پشت است، و ادبار به معنای پشت کردن روزگار، و تیره

روزی است.

(۴). کلمه واحده: کنایه از یکدستی و اتحاد و هم‌رنگی است.

(۵). خلفاء خراجات معرفه: یعنی نمایندگان و کارگزاران جمع‌آوری انواع و اقسام خراجها و مالیاتهای معروف و معینی که بر آنان وضع شده بوده است.

(۶). عمال: جمع عامل، به معنای کارگزار دولت، و عمال ایشان یعنی کارگزاران خلفاء.

(۷). مقصود درون شهر است.

(۸). یعنی از نمونه‌های همدلی و یکرسانی آنان.

(۹). قضایا: جمع غیر قیاسی کلمه (قضاء) است، که به معنای قضاوت در مرافعات و دعاوی و اختلافات می‌باشد.

(۱۰). مدخل: راه.

(۱۱). در نسخه اصل: بر آئی.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۸۵

قضاء و عدول «۱» را نصب می‌کردند، و قاضی می‌کردند.

همچنین: ثابت و قائم «۲» بودند، تا مذهب شیعت و تشیع، با خلفا و با سائر مردم بر آشکارا انداختند، چنانچ معروف شدند بدین مذهب و اعتقاد. و پیشتر از ایشان جماعتی که مذهب شیعت داشتند، در مجموع اقلیم دنیا، این مذهب را پوشیده و پنهان میداشتند از مردم، و تقیه «۳» می‌کردند، و اظهار آن نمی‌کردند «۴» نمودند،

و همیشه احوال و امور ایشان منتسب «۵» و منظم بود، تا آنکه که کلمه ایشان متفرق شد، و بر یکدیگر حسد بردند، و اهویه «۶» مختلفه در میان ایشان پیدا شد. و چون کارهای معظم، و قصه‌های «۷» مشکل واقع می‌شد، هر یک با آن دیگری می‌انداخت «۸»، و تکیه و اعتماد بر دیگری می‌کرد. پس لا جرم «۹» پایه دولت ایشان بلغزید، و دشمن بر ایشان ظفر

(۱). عدول: جمع عادل.

(۲). قائم: پابرجا. تاریخ قم متن ۶۸۵ باب چهارم «در ذکر آمدن عرب آل مالک بن عامر الأشعری بقم و آبه.

(۳). از اصطلاحاتی است که ریشه قرآنی دارد، و در آیه ۲۸ سوره آل عمران از آن یاد شده إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً، و در اصطلاح کلام و فقه شیعه امامیه، به معنای پوشانیدن و نگاه داشتن اعتقاد حقیقی در دل، و نشان دادن رفتار و اعتقاد موافق با مخالفان است.

(۴). در نسخه اصل: می، و در نسخه چاپی: نمی

(۵). منتسب بر گرفته از ماده (نسق) است، به معنای یکنواخت و منظم بودن، چنانکه در «مصباح المنیر» آمده است: (نسق: آی علی نظام واحد).

(۶). اهویه: جمع (هوی)، به معنای هواها و خواسته‌های ناپسند نفسانی و درونی.

(۷). قصه‌ها: وقایع و حوادث.

(۸). یعنی هر کدام رفع و دفع آن مشکل و گرفتاری را بر عهده دیگری می‌انداخت، و خود از انجام آن وظیفه شانه خالی می‌کرد.

(۹). لا جرم: (به فتح جیم و راء) به معنای در نتیجه، در «مصباح المنیر» آمده است: (لا جرم: قال الفراء هی فی الأصل بمعنی (لابد) و (لا محالة)، ثم کثرت فحوّلت الی معنی القسم، و صارت بمعنی حقا).

تاریخ قم، متن، ص: ۶۸۶

یافت؛ بعضی هلاک شدند، و بعضی «۱» جلایء وطن کردند، مکر اندکی از ایشان که بماندند.

بعضی بر اندک معاشی «۲» که ایشانرا بود قناعت کردند، و بعضی دیگر قافلها را بدرقه «۳» می‌شدند، و حقّ السّعی «۴» می‌گرفتند. نعوذ باللّٰه من سوء العواقب، برحمته و کرمه و جوده. «۵»

- (۱). در نسخه چاپی: برخی.
 - (۲). معاش: درآمد و گذران زندگی.
 - (۳). یعنی راهنمای کاروانها گردیده، و آنها را از میان بیابانها و کوهستانهای پیرامون قم به شاهراه اصلی هدایت می‌کردند.
 - (۴). حقّ السّعی: مزد تلاش و راهنمایی کردن.
 - (۵). به خدا پناه می‌بریم از بدی و تیرگی انجام کارها، به رحمت و کرامت و بخشاینده گی او.
- تاریخ قم، متن، ص: ۶۸۷

فصل اول «در ذکر آن گروه عرب که بقم آمدند، و وقت آمدن ایشان بقم»

أبو الحسين، علی بن محمّد [بن] جعفر بن خزیمه اسدی المنجم «۱»، روایت کرده است، که او بخطّ ابي جعفر احمد بن [أبي] عبد الله برقی یافت، که:

«عبد الله و أحوص، پسران سعد بن مالک «۲» بن عامر أشعری بقم رسیدند «۳»، در ایام خلافت عبد الملك «۴». روز شنبه ماه فروردین، روز نوروز «۵»، سنه اثنتین «۶» و ثمانین «۷» از تاریخ

(۱).؟

- (۲). در نسخه اصل: ملک.
 - (۳). با توجه به سالهای خلافت عبد الملك بن مروان (۸۶-۶۵ هـ)، روایت برقی درباره تاریخ رسیدن برادران اشعری به قم نمی‌تواند درست باشد، بلکه هجرت آنان به قم- بنا بر این تاریخ- باید در دوره خلافت ولید بن عبد الملك (۹۶-۸۶ هـ) بوده باشد، چنانکه مصنّف بدان اشاره دارد.
 - (۴). عبد الملك بن مروان، چهارمین خلیفه اموی از تیره مروانی، از سال ۶۵ هجری لغایت سال ۸۶ هجری، به مدت بیست و یک سال حکومت کرد.
 - (۵). بر طبق گاه‌شماری و تقویم ایران باستان، نخستین روز ماه فروردین، نوروز نامیده می‌شد، نگاه کنید به: «گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان: ص ۱۲۷»، و بنا به روایت برقی دو برادر أشعری در روز یکم فروردین ماه، که روز نوروز بوده، و مصادف با روز شنبه از روزهای هفته، در سال ۸۲ یزگردی به قم رسیدند.
 - (۶). در اصل: اثنتین.
 - (۷). سال ۸۲ یزگردی.
- تاریخ قم، متن، ص: ۶۸۸
- پادشاه شدن یزدجرد بن شهریار «۱»، و سنه اثنتین «۲» و ستین «۳» فارسیه از هلاک و زوال یزدجرد- و آن تاریخی است مستعمل بقم، معروف بنزدیک ایشان- و سنه اربع و تسعین «۴» هجریه.
- و چون ایشان بقم رسیدند، سه ساعت و پنج‌دانک ساعتی از روز گذشته بود، و در آن وقت طالع شده بود:
- اسد: شش درجه وسط السماء.

حمل: بیست و دو درجه بالشاء.
 آفتاب در جوزا: پنج درجه و هفده دقیقه.
 ماه در اسد: هفده درجه.
 زحل در اسد: چهارده درجه.
 مشتری در میزان: پانزده درجه و دوازده دقیقه.
 عطارد در ثور: نه درجه.

(۱). یزگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی که پادشاهی او از سال ۶۳۲ تا ۶۵۱ میلادی ادامه یافت، و در سال ۶۵۰ میلادی در تلاش برای جلوگیری از پیشرفت لشکریان مسلمان، به جنگ آنان رفت، و در جنگ نهاوند در سال ۶۵۱ میلادی (۲۱ هجری قمری) به هلاکت رسید. آغاز پادشاهی و مرگ یزگرد سوم، مأخذ و مبدأ دو گاهشماری در ایران باستان (در سالهای پایانی سلسله ساسانی و پیش از تشریف ایرانیان به اسلام) گردید، که با یکدیگر بیست سال تفاوت داشتند، نخستین آن سال یزگردی، که مبدأ آن سال ۶۳۲ میلادی است، که آغاز پادشاهی یزگرد می‌باشد. و دومین آن سال فارسی است، که مبدأ آن سال ۶۵۱ میلادی (برابر با سال ۲۱ هجری)، که سال مرگ یزگرد سوم می‌باشد. و تفاوت سال یزگردی با سال هجری ۱۲ سال، و سال فارسی با سال هجری قمری ۳۲ سال است. نگاه کنید به: «گاهشماری و جشنهای ایران باستان: ص ۸۳».

(۲). در اصل: اثنین.

(۳). سال ۶۲ فارسی.

(۴). سال ۹۴ هجری.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۸۹

زهره در ثور: بیست و هشت درجه.

مریخ در حمل: سه درجه و پنج دقیقه.

حکایت اسدی از برقی تا اینجاست.

و من که مصنف این کتابم، جنین می‌گویم، که:

آمدن عرب درین وقت که ذکر کرده شد صحیح است، و در آن هیچ شکی نیست.

ولیکن آمدن ایشان بقم، در ایام خلافت عبد الملک بن مروان نبوده است؛ زیرا که در تاریخ سنین خلفاء «۱» آمده است، که: «عبد الملک در ماه رمضان، سنه خمس و ستین «۲» هجریه- موافق با سنه اربع و [خمسین] «۳» یزدجردیه، و سنه اربع و [ثلثین] فارسیه- خلیفه شد «۴»، و بیست و یکسال خلیفه بود. و اهل عرب در ایام ولایت و حکومت حجاج بن یوسف بعراق «۵»، بقم آمدند».

(۱). احتمالاً مقصود کتاب عباسی نوشته احمد بن اسماعیل بن سمکه بن عبد الله است، که درباره تاریخ خلفای بنی العباس بوده، و از میان رفته، و بیشتر درباره آن سخن رفت. نگاه کنید به:

«الذریعه: ۳/ ۲۶۴ و ۱۵/ ۲۳۷».

(۲). سال ۶۵ هجری.

(۳). در اصل: سبعین آمده که نادرست است، چنانچه در اصل در تاریخ فارسی (خمسین) آمده است که آنهم خطاست، زیرا بر طبق

آنچه پیشتر گفته شد، سال یزگردی ۲۰ سال با سال هجری، و سال فارسی ۱۰ سال با سال هجری تفاوت دارند، از این رو سال ۶۴ هجری موافق با سال ۵۴ یزگردی و سال ۳۴ فارسی می‌گردد. و در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری زنجانی نیز بدین نکته اشاره شده، که: (سبعین به قرینه جملات قبلی و بعدی باید خمسین باشد، و خمسین در جمله بعدی ثلثین).

(۴). نگاه کنید به: «تاریخ طبری، حوادث سال ۶۵ هجری».

(۵). حجاج بن یوسف ثقفی در رجب سال ۷۵ هجری از سوی عبد الملک بن مروان به ولایت عراق منصوب شد، که تا هنگام مرگ در ۲۵ رمضان سال ۹۵ هجری (بنا به مشهور) ادامه یافت.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۹۰

پس تقدیر کردند، و گفتند که: ایشان در خلافت عبد الملک بقم آمدند، بسبب کشیده شدن ایام ولایت و حکومت حجاج.

حجاج والی عراق بود از قبل عبد الملک و ولید بن عبد الملک، مدت بیست سال.

ابتدای آن سنه خمس و سبعین «۱» هجریه، موافق با سنه اربع و ستین «۲» یزدجریه، و سنه اربع و اربعین «۳» فارسیه.

و حجاج در ایام خلافت ولید بن عبد الملک، سنه خمس و تسعین «۴» هجریه، و سنه ثلث و ثمانین «۵» یزدجریه، و سنه ثلث و ستین «۶» فارسیه، وفات یافت.

و راویان عجم روایت کرده‌اند، از بنان بن آدم، از فرزند یزدانفازار «۷»- صاحب ابرشتجان از ناحیت قم- که او گفت، که:

«در سنه اثنتین و [ثمانین] «۸» یزدجریه، و سنه اثنتین و ستین «۹» فارسیه، روز

(۱). سال ۷۵ هجری.

(۲). سال ۶۴ یزگردی.

(۳). سال ۴۴ فارسی.

(۴). سال ۹۵ هجری.

(۵). سال ۸۳ یزگردی.

(۶). سال ۶۳ فارسی.

(۷). در اصل: یزدانفازار آمده که خطاست، و پیشتر در نسخه اصل ضبط این نام (یزدانفازار) آمده، که او بزرگ ایرانیان ساکن در قم (ناحیه ابرشتجان قم) پیش از آمدن اشعریان بوده است.

چنانکه در دیگر نسخه‌ها نیز همین گونه ضبط شده است.

(۸). در اصل و دیگر نسخه‌ها: ثلاثین ضبط شده که خطاست، و صحیح آن ثمانین است، یعنی سال ۸۲ یزگردی.

(۹). سال ۶۲ فارسی، برابر با سال ۹۴ هجری قمری.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۹۱

نیروز «۱»، ساعت دوم «۲»، یزدانفازار از ابرشتجان بیرون آمد، بتزهد گاهی که بحوالی ابرشتجان بود، و آن تزهد گاه را «باغ اسفید» می‌گفتند. و آنجا بنشست و مجلس ساخت، و کنیزکان و غلامان او بملازمت حاضر شدند. و مردم آن نواحی مجموع آنجا جمع آمدند، و هر یک هدیه آوردند.

درین میانه از دور نگاه کردند بموضع دیدبه شاهنده «۳» که میان راه قم و ساوه است، سوارانی چند دیدند که آهسته میراندند.

یزدانفازار یکی از غلامان خود را بر اسب خود نشاند، و او را بفرستاد، تا بدین سواران برسید، تا خبر ایشان بداند، و معلوم کند که ایشان چه کس‌اند، و از کجا می‌آیند، و بکجا می‌روند؟

آن غلام بر فرموده یزدانفازار «۴» بجانب ایشان توجه نمود، و بسرعت و شتاب باز کردید، و کفت که: این طائفه قومی اند از عرب، و سرور و امیران ایشان دو برادراند، یکی عبد الله نام، و آن دیگر احوص «۵»، پسران سعد بن مالک «۶»، و باصفاهان می‌روند.

یزدانفازار بفرمود تا تقدیر ساعت کردند، و بدانستند که چه وقت و چه ساعتست، و چند ساعت از روز گذشته است، و بحسب نجوم سعد و نحس آن جونست؟

(۱). روز نوروز.

(۲). یعنی دو ساعت از برآمدن آفتاب.

(۳). در نسخه (۲) و (۳): دیه شاهنده، و در نسخه چاپی: دیدبه شاهنده. در «لغت نامه دهخدا: ماده دیدبان» آمده است: (در اصل دیدبان و معرب شده است، (دیدب) نگاهبان که معرب است ...).

(۴). در نسخه اصل به اشتباه (یزدار) آمده است.

(۵). در اصل: احوص، که خطاست.

(۶). در نسخه اصل: ملک.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۹۲

اختیار «۱» کردند و بدیدند، سه ساعت از روز گذشته بود.

پس یزدانفازار پسر خود را- مخسرهان نام- بفرمود تا باستقبال ایشان برود.

پس مخسرهان با جمعی از اهل کتاب و قلم، و غیر ایشان بر نشست، و بجانب ایشان برانند، و بموضعی که انرا رش آهر «۲» خوانند بذیشان رسید.

پس مخسرهان بر عبد الله و احوص سلام کرد، و در صحبت ایشان بحضرت یزدانفازار آمد، یزدانفازار ایشانرا بسیار اکرام و تعظیم و ترحیب «۳» کرد، و ایشانرا فرود آورد بسرآئی که آنرا تزئین و آرایش داده بودند، و فرشهای قیمتی انداختند. و هر چه بدان محتاج بودند- از ماکول و ملبوس و مفروش- از برآی ایشان در آن سرای معدّ و ساخته کردانید، و مرتب کرد.

پس عبد الله و احوص در آن سرای فرود آمدند، و دو شمشیر و یک زره و یک کمان، و چند جامه از جامهای یمن و عراق بهدیّه یزدانفازار فرستادند. یزدانفازار قبول کرد. و با روز دیگر جامه‌آ چند فاخر قیمتی، و اسبانی چند مسرّج «۴» دونده تمام بهای قیمتی را، در عوض بهدیّه و تحفه بذیشان فرستاد.

جون سنه سبع و تسعون «۵» هجریه- موافق با سنه سبع و ثمانین «۶» یزدجردیه، و سنه سبع و ستین «۷» فارسیه- در آمد، یزدانفازار از بهر مسکن ایشان دیه ممجان نامزد و تعیین

(۱). در اصل و تمام نسخه‌ها: (احتیاط) ضبط شده که خطاست.

(۲). در نسخه (۲) و (۳) و «انوار المشعشعین: ۱/۷۳»: رش امیر.

(۳). ترحیب: خوشامد گوئی.

(۴). مسرّج: برگرفته از (سرج) به معنای زین بر روی اسب و دیگر چهارپایان.

(۵). سال ۹۷ هجری.

(۶). سال ۸۷ یزدگردی.

(۷). سال ۶۷ فارسی.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۹۳

کرد، و بفرمود که عبد الله را در سرآیء مردی «۱» که او را زادخزه «۲» می خوانند فرود آرند. و احوص «۳» را در سرآیء مردی که او را خربنداد «۴» می گفتند، پس از آنک از برایء ایشان معد «۵» و ساخته کردانیده بودند، درین هر دو سرای، آنج ایشانرا بکار آید، و بدان محتاج باشند، از طرح «۶» و فرش «۷» و اوانی «۸» و آلات «۹» و امتعه «۱۰».

پس آن هر دو برادر، درین هر دو سرای نزول کردند، روز اردیبهشت «۱۱»، ماه امرداد ازین سال.

پس از آن یزدانفازار دیه جمر را- از ناحیت قم- به اقطاع «۱۲» بدیشان داد، در ماه مهر، هم درین سال. و ایشانرا مژد و معاونت نمود بکاوها، و دراز کوشها، و تخم، و سائر اسباب و آلات زرع.

(۱). در اصل: مرادی.

(۲). در چاپی: آزاد خزه.

(۳). در اصل: احوص.

(۴). در «انوار المشعشعین: ۷۳۸»: خزیندار.

(۵). آماده و مهیا.

(۶). رواندازها.

(۷). زیراندازها.

(۸). اوانی: جمع (آنیه) به معنای ظرف و کاسه.

(۹). آلات: جمع (آله) به معنای لوازم و وسایل خانه.

(۱۰). امتعه: جمع (متاع) به معنای کالا.

(۱۱). بر طبق گاه شماری و تقویم ایران باستان، سومین روز از ماه، به نام روز اردیبهشت نامیده می شد، نگاه کنید به: «گاه شماری و جشنهای ایران باستان: ص ۱۲۷»، از این رو اشعریان در روز سوم ماه امرداد، سال ۹۷ هجری به قم فرود آمدند.

(۱۲). اقطاع: از اصطلاحات متعلق به تقسیم بندی زمین در فقه اسلامی است، که به معنای بخشیدن و به تملک درآوردن بخشی از زمینهای خالصه دولتی از سوی پادشاه یا حاکم است، و زمین از آن مستقطع (گیرنده زمین) می گردد، و او حق دارد در آن به کشت و ساختمان و حفر چاه و قنات پردازد. نگاه کنید به: «لسان العرب: ماده قطع».

تاریخ قم، متن، ص: ۶۹۴

و کویند که: بهر یک من تخم، زیاده بر صد من ریع «۱» و ارتفاع حاصل شد.

و چون سنه اثنتین و مائه «۲» هجریه- موافق با سنه تسعین «۳» یزدجردیه، و سنه سبعین «۴» فارسیه- در آمد، عبد الله و احوص با یزدانفازار بمیدان حاضر آمدند، و کوی «۵» بازی کردند. یزدانفازار در آن روز ایشانرا ضیافت نمود، و بسیاری اعزاز «۶» و اکرام کرد.

پس در آن مجلس عبد الله و احوص، با یزدانفازار شکایت کردند؛ از کمی و اندکی جراکاههایء شتران و اسبان و کوسفندان. یزدانفازار دیه فرابه از ناحیت قم- ایضا «۷»- باقطاع بدیشان داد، و همیشه جانب ایشان مرعی «۸» میداشت، و اکرام و اعزاز می نمود، تا آنکاه که وفات یافت، در سنه اربع عشر و مائه «۹» [هجریه]، و سنه اثنتین و مائه «۱۰» یزدجردیه، و سنه اثنتین و

- (۱). ریع: منافع، درآمد، سود.
- (۲). سال ۱۰۲ هجری.
- (۳). سال ۹۰ یزگردی.
- (۴). سال ۷۰ هجری.
- (۵). در صحاح الفرس، ماده (گوی) آمده است: (گوی چند معنی دارد: ... دوم گوی چوگان و بازی بود، شیخ سعدی گفته: گوی را گفتند کای بیچاره سرگردان مباش گوی مسکین را چه تاوان است چوگان را بگوی) گوی توپ گردی را گویند، که در بازی چوگان به بازی گرفته می‌شود، و این بازی میان دو گروه اسب‌سوار است، که هر کدام گزری بدست دارند، و بدان گوی را به یکدیگر سپرده، و بدرون دروازه‌ای می‌اندازند.
- (۶). اعزاز کردن: عزیز شمردن و احترام کردن.
- (۷). یعنی این دیه را علاوه بر دیه مَمَّجان- که بیشتر بدانها اقطاع کرده بود- بدانها بخشید.
- (۸). مرعی: رعایت کردن و نگاه داشتن.
- (۹). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: اربع عشر و مائتین- یعنی سال ۲۰۴ هجری- ضبط شده است که خطا است.
- (۱۰). سال ۱۰۲ یزگردی.
- تاریخ قم، متن، ص: ۶۹۵
- ثمانین «۱» فارسیه، روز نیران «۲» ماه مهر، چنانچ من در باب عجم «۳» شرح آن گفته‌ام.
- و بعضی دیگر گفته‌اند، که:
- «عبد الله و احوص با سائر قوم و تبع «۴» بقم رسیدند، در روز ارد «۵»، ماه اسفندارمذ «۶»، سنه اثنتین و ستین «۷» فارسیه».
- اما روایت اول صحیح‌تر و مشهورترست از روایت دوم، و الله اعلم.
- ***
- (۱). سال ۸۲ فارسی.
- (۲). روز نیران یا انیران، نام روز سی‌ام هر ماه بر طبق گاه‌شماری و تقویم ایران باستان. نگاه کنید به: «گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان: ص ۱۲۷».
- (۳). مقصود بخش نخست کتاب است، که داستان آمدن عرب به قم را مصنف یاد کرد.
- (۴). تبع: تابعین و همراهان و پیروان.
- (۵). نام بیست و پنجمین روز هر ماه، بر طبق گاه‌شماری و تقویم ایران باستان. نگاه کنید به: «گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان: ص ۱۲۷».
- (۶). نام این ماه برگرفته از نام اوستایی سپنته آرمئی تی Spenta-Armaiti است، که این واژه مرکب است از سپنته Spenta یا سپند، به معنای پاک و مقدس، و آرمئی تی Armaiti به معنای فروتنی و بردباری. این واژه در پهلوی به گونه سپندارمات Spandarmat، و در فارسی سپندارمذ، اسفندارمذ، و اسفند تلفظ می‌شود. نگاه کنید به: «گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان: ۶۸۷».
- (۷). سال ۶۲ فارسی، برابر با سال ۸۲ یزگردی، و ۹۴ هجری قمری.
- تاریخ قم، متن، ص: ۶۹۶

سائب بن مالک اشعری را.

اشاره

راویان از اهل عرب بقم روایت کرده‌اند، که:

«سبب بیرون آمدن عبد الله و أحوص «۲»- ابنی «۳» سعد بن مالک «۴»- از کوفه آن بوده است، که أحوص [مرد] بسیار [دلیری بود، و درشتی] «۵» کرده است بر ملوک و سلاطین وقت، و جون زید «۶» بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بکوفه ظهور کرد،

(۱). رحلت: کوچ کردن.

(۲). در اصل: أحوص.

(۳). ابنی: تشبیه (ابن)، به معنای دو فرزند.

(۴). در اصل: ملک.

(۵). در اصل: بیاض، و افزوده از «انوار المشعشعین ۱/ ۷۶»، و نسخه چاپی.

(۶). زید فرزند امام زین العابدین علیه السلام، امام‌زاده‌ای جلیل‌القدر، و شهیدی والا مقام و بزرگوار است، در سال ۷۹ هجری در مدینه بدنیا آمد، او از شاگردان پدر و دو امام پس از او بود، او به هدف امر به معروف و نهی از منکر بر علیه خلیفه اموی قیام کرد، و در سال ۱۲۱ هجری در نزدیکی کوفه به شهادت رسید، و هنگامی که خبر شهادت او به امام صادق علیه السلام رسید گریه کرد، و بر او ترحم نمود. به اعتقاد شیعیان زید بن علی امام‌زاده بزرگواری بود که به هدف از

تاریخ قم، متن، ص: ۶۹۷

أحوص با او خروج کرد، زید او را امیر لشکر خود کردانید، چون زید بن علی را بکشند، أحوص را بکرفتند و اسیر کردند، و در زندان کوفه محبوس کردانیدند، و در آن حبس مدّت چهار سال «۱» بماند، تا شبی از شبها/ حجاج «۲» بن / یوسف «۳» بن عمر ثقفی - که امیر کوفه بود

میان برداشتن ظلم، و برقراری عدل قیام کرد، و هرگز داعیه امامت و مذهب‌سازی نداشت، و امام صادق علیه السلام را امام و مقتدای خود می‌دانست، و آنچه از مذهب زیدیه در مخالفت با امامت برادر و برادرزاده‌اش می‌دهند صحت ندارد. نگاه کنید به: «معجم رجال الحدیث: ۷/ ۳۴۵».

(۱). از سال ۱۲۲ هجری لغایت ۱۲۶ هجری قمری.

(۲). تردیدی در خطای مصنف تاریخ قم یا مترجم آن در ضبط این نام نمی‌باشد، و در واقع حجاج بن یوسف بن عمر ثقفی ترکیبی از نام دو شخص است: یکی حجاج بن یوسف ثقفی، و دیگری یوسف بن عمر ثقفی، که یکی پس از دیگری به ولایت عراق رسیدند، و والی مورد نظر در این باب دومین ثقفی است، زیرا حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۹۵ هجری در شهر واسط به هلاکت رسید، در حالی که واقعه قیام زید بن علی بن الحسین علیهما السلام و شهادت او (بنا به روایت طبری در حوادث سال ۱۲۲ هجری) در سال ۱۲۲ هجری بوده است، و در این هنگام والی عراق یوسف بن عمر ثقفی - یکی از بستگان حجاج بن یوسف - بود، از این رو تردیدی در نادرستی ضبط این نام نمی‌باشد، و به احتمال قوی تقارن نام ثقفی با حجاج، که جنایات بی‌شمار او همواره در ذهن و خاطره شیعیان باقی است، سبب تداعی نام او و وقوع این اشتباه گردیده است، و این خطا در سر تا سر این باب ادامه یافته است، و

چندین بار این نام اشتباه تکرار شده است، از این رو تصحیح سیر حوادث تاریخی در این باب اقتضاء می‌کند، که نام خطا حذف، و به جای آن نام صحیح والی عراق ضبط گردد. و بدین اشتباه در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری زنجانی، و کتاب (تاریخ مذهبی قم: ص ۲۱) نوشته استاد علی اصغر فقیهی رحمه الله اشاره شده است.

(۳). یوسف بن عمر بن محمد بن الحکم بن ابی عقیل الثقفی (نواده عموی حجاج بن یوسف ثقفی) در سالهای دهه ۶۰ هجری بدینا آمد، و بزودی به خدمت خلفای بنی امیه (از تیره مروانی) درآمد، و در سال ۱۰۶ هجری والی یمن گردید، و در سال ۱۲۰ هجری پس از عزل

تاریخ قم، متن، ص: ۶۹۸

- حاضران مجلس خود را گفت: کیستند اشراف؟

[حاضران اشراف] عراق را یاد کردند.

[عمر بن یوسف ثقفی] «۱» گفت: این جماعت که شما یاد کردید، از اشراف عراق نیستند، ولیکن از اشراف عراق عبد الله بن سعد اشعریست، چه مدت چند سال می‌گذرد که برادر او احوص «۲» بنزدیک من محبوس است، و او هرگز از من درخواست نکرده که او را از حبس بیرون آورم، مع هذا که اگر او از من درخواست کند، من سخن او را پاسخ کنم، و او همه روزه حاجتهای اهل عراق بر من عرض میکند، و من بسخن او همه را قبول می‌کنم و می‌گذارم.

بعضی از حاضران از صحبت [عمر بن یوسف ثقفی] «۳» بیرون آمدند، و این قصه را با احوص باز گفتند.

احوص گفت: اگر این سخن حقیقت است، و در آن خلائی نیست، زود باشد که مرا درین ساعت از حبس اطلاق «۴» کنند، و خلاص دهند.

خالد قسری از ولایت عراق، یوسف جایگزین او گردید، و ولایت تمامی عراق (ولایت کوفه و بصره)، و بعدها در دوره خلافت هشام بن عبد الملک ولایت خراسان را نیز بدست آورد، ولایت او به مدت ۷ سال طول کشید، و توانست با قتل و خونریزی و زندانی کردن آرامش ظاهری را به عراق بازگرداند، در زمان ولایت او قیام زید بن علی بن الحسین علیهم السلام رخ داد، که به شهادت زید و یارانش انجامید. مؤرخین او را مردی شجاع، سیاستمدار، خونریز، سخاوتمند، و در عین حال احمق و نادان توصیف کرده‌اند، ذهبی می‌گوید: (کان یضرب بحمقه و تیهه المثل، و کان یقال: أحمق من أحمق ثقیف)، در سال ۱۲۷ هجری به دست یزید ابن خالد قسری در سن بیش از ۶۰ سالگی در دمشق به قتل رسید، و کودکان به پای او طناب بسته و جنازه او را در کوچه‌های دمشق به گردش آوردند. «سیر اعلام النبلاء: ۵/ ۴۴۲».

(۱). در اصل و دیگر نسخه‌ها: حجاج.

(۲). در اصل: احوص.

(۳). در اصل و دیگر نسخه‌ها: حجاج.

(۴). اطلاق: رها کردن، آزاد نمودن.

تاریخ قم، متن، ص: ۶۹۹

چون [عمر بن یوسف ثقفی] «۱» در بامداد آمد، احوص را از حبس بیرون آورد.

و بروایتی دیگر: عبد الله از او درخواست کرد، تا [عمر بن یوسف ثقفی] «۲» او را خلاص کرد.

و ایضا روایت کنند، که:

«أحوص از مردمان روزگار خود اشجع «۳» و دلاورتر بود، و بر دهاقین «۴» و غیر ایشان بسی شدت و درشتی کردی. پس دهاقین

شکایت کردند ازو با خالد بن عبد الله قسری «۵»، که امیر عراقین «۶» بود.

(۱). در اصل و دیگر نسخه‌ها: حجاج.

(۲). همان.

(۳). أشجع: صیغه أفعال التفضیل (شجاع) به معنای شجاعترین.

(۴). دهاقین: جمع (دهقان) اربابان و زمینداران ایرانی.

(۵). أبو الهيثم خالد بن عبد الله بن يزيد بجلی قسری دمشقی، یکی از دولتمردان بنی امیّه (از تیره مروانی)، نخست از سوی ولید بن عبد الملک و سلیمان بن عبد الملک والی مکه گردید، و در دوره خلافت هشام بن عبد الملک والی عراق گردید، و ولایت او تا سال ۱۲۰ هجری ادامه یافت، و سپس از ولایت معزول و زندانی شد، و به دست یوسف بن عمر ثقفی به هلاکت رسید. به گفته مؤرخین مادر او نصرانی بود، و برای مادرش کلیسای ساخت که بدین خاطر بدو طعنه می‌زدند، وی کینه و عداوت شدیدی نسبت به امیر المؤمنین و اهل البیت علیهم السلام داشت، ذهبی در «سیر اعلام النبلاء: ۵/ ۴۲۵» درباره او می‌گوید: (فیه نصب معروف ... و قال فضل بن الزبير: سمعت القسری يقول فی علی علیه السلام ما لا یحلّ ذکره). قسری می‌گفت اگر خلیفه به من دستور دهد کعبه را خراب می‌کنم، و در عین حال چند روایت از این ناصبی در کتابهای باصطلاح صحیح اهل سنت (مسند أحمد بن حنبل - و سنن أبی داود) نقل شده است!!

(۶). در اصطلاح جغرافیایی قدیم، عراق از دو بخش تشکیل یافته بود، بخش میانی که مرکز آن شهر کوفه بود، و بخش جنوبی که مرکز آن شهر بصره بود، و به تناسب شرایط گاهی برای هر دو منطقه یک والی تعیین می‌شد، و گاهی برای هر کدام والی مستقل از دیگری، در کتابهای جغرافیایی اسلامی از این دو بخش با نام عراقین (ثنیه عراق) یاد می‌شود.
تاریخ قم، متن، ص: ۷۰۰

خالد رویء دل «۱» دید، و بجانب أحوص میل کرد، و سخن ایشان درباره او شنید «۲».

پس جون [عمر] «۳» بن یوسف والیء عراق شد، دیگر باره دهاقین از أحوص و بد معاملتی او با ایشان شکایت، و در خدمت [یوسف ثقفی] «۴» ازو کله کردند. پس [عمر بن یوسف ثقفی] «۵» بدین سبب أحوص را محبوس کرد، تا آنکاه که او را از حبس خلاص [نمود] «۶»، جنانج ذکر و شرح آن گذشت.

پس أحوص خواست که برادرش عبد الله را ببیند، عبد الله بذو پیغام داد که می‌باید که نظر من بر رویء تو نیاید، و من تو را نبینم، و مصلحت درین است، خود را پنهان و پوشیده دار، و در ساعت «۷» بموضعی نقل کن که مرا معلوم نباشد که تو کجا ساکنی، که من ایمن نیستم، و می‌ترسم که این مرد از خلاص کردن تو پشیمان شود، و آنکاه مرا کوید که برادرت را طلب کن، و بصحبت من حاضر آر، پس من سوکند خورم که از تو خبر ندارم، و ندانم که تو کجائی.

جون پیغام عبد الله بأحوص رسید، أحوص به بعضی از ضیعتهایء خود روانه شد.

پس اتفاقاً اصحاب [یوسف بن عمر ثقفی] «۸» را گفتند که: تو سبعی «۹» از سباع «۱۰» عرب

(۱). در برهان قاطع آمده است: روی دل نمودن، کنایه از احسان و نیکی کردن است.

(۲). در اصل: (سخن او درباره ایشان بشنید)، که خطاست و صحیح آن عکس این گفتار است.

(۳). در اصل و دیگر نسخه‌ها: حجاج.

(۴). همان.

(۵). همان.

(۶). در «انوار المشعشعین: ۱ / ۷۸»: تا آنگاه که او از حبس خلاص شد، و در نسخه چاپی: تا آنگاه که او از حبس خلاص یافت.

(۷). هم اکنون.

(۸). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: حجاج.

(۹). سبع: درنده- شیر درنده.

(۱۰). سبع: جمع سبع.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۰۱

از بند رها کردی؛ بی‌اذن و اجازت خلیفه، و شاید که بدین سبب از خلیفه جفا بینی، و بتو زحمت «۱» رسد.

جون [یوسف بن عمر ثقفی] «۲» این سخن شنید، از رها کردن احوص پشیمان شد.

عبد الله را بخواند، و از او درخواه کرد که احوص را باز گرداند، تا از بر آید احوص از خلیفه موهبتی و عطائی حاصل کند، و او را استمالت و دلخوشی دهد.

عبد الله سوکند یاد کرد که نظر او بر برادرش احوص نیامده است، و نداند که کجاست؛ و درین سوکند راست کو بود. و [عمر بن] «۳» یوسف او را درین سوکند خوردن تصدیق نمود، و رها کرد.

بعد از آن عبد الله «۴» و احوص در نهان یکدیگر را بدیدند، عبد الله احوص را گفت که:

کوفه بمنزل ما نشاید، بدین صورت که تو در آنی، بهتر آنست که ما از این شهر جلائی و وطن کنیم، و ازینجا دور شویم، که من می‌ترسم که تو را ناکاه بگیرند و بکشند.

پس بر آن اتفاق کردند و قرار دادند، که از کوفه بروند، و بیشتر احوص اهل و عیال و فرزندانرا بردارد و برود، و عبد الله باز ایستد، و ضیعتها را بفروشد، و در عقب با احوص پیوندد.

پس احوص با هر دو برادرش عبد الرحمن و نعیم، و تمامی اهل و عیال و فرزندان، و بعضی از خدمتکاران بخفیه «۵» از کوفه بدر آمد، و آمد تا بمهین «۶». و بمه البصره «۷» چند

(۱). زحمت: ناراحتی و رنج.

(۲). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: حجاج.

(۳). همان.

(۴). در اصل: عبید الله.

(۵). بخفیه: مخفیانه.

(۶). ماهین: نام منطقه جبال (کوهستانی) در غرب ایران، هم مرز با عراق کنونی، که ماهان هم خوانده می‌شود، در «معجم البلدان ذیل مدخل ماهان» آمده است: (و هو تثنیه الماه، و هی القصبه، و الماهان: الدینور، و نهاوند).

(۷). ماه البصره: بخش کوهستانی غرب ایران، که از حدود غرب شهرهای ری و قم و اصفهان

تاریخ قم، متن، ص: ۷۰۲

روزی مقام کرد، و بدان موضع در میانه فرزندان ایشان وبا افتاد، و خسته «۱» شدند، و بسیاری از ایشان بمردند.

و چنین کویند، که:

عبد الرحمن بن [سعد بن] مالک «۲» بن عامر [أشعری] را چهل پسر بودند، همه بدان موضع بمردند، الا بکر «۳» و قتیبه ابنی عبد

الرحمن.

که تا آنکاه که بکوه‌های قریه ابرشتجان «۴»، از ناحیت قم برسیدند، و بموضعی که بسیار آب و گیاه [در آن] بود فرود آمدند؛ بچشمه که آنرا بشک چشمه میخواندند- و

آغاز می‌گردید، و تمامی منطقه کوهستانی غرب ایران تا حدود دشتهای عراق را در بر می‌گرفت، از روزگار قباد یکم ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ م) به دو منطقه جداگانه، به نامهای ماه دینور و ماه نهاوند تقسیم گردیده بود، این دو منطقه در صدر اسلام، به عنوان ماه البصره و ماه الکوفه نامبردار شدند، و علت این نام‌گذاری آن بود که پس از فتح نهاوند در سال ۲۱ هجری (که به فتح الفتوح شهرت دارد)، این دو منطقه جزو اعمال خراجی شهر بصره و کوفه قرار گرفتند، و خراج این دو ناحیه هزینه پادگانها و سربازان بصره و کوفه را تأمین می‌کردند، و ماه البصره به معنای سرزمین ماد که متعلق به بصره است می‌باشد. نگاه کنید به: «همدان‌نامه: ص ۵، ۷۲، ۱۱۲» و در معجم البلدان ذیل مدخل (ماه البصره) آمده است: (یقال: نهاوند و همدان و قم ماه البصره). و کی لسترنج در «بلدان الخلافة الشرقية: ص ۲۳۲ از ترجمه عربی»، می‌گوید: (و مدینه نهاوند علی نحو اربعین میلا جنوب همدان، و کانت مدینه جلیله منذ ایام الساسانین، و بعد أن فتحها المسلمون بجیش من أهل البصره، صارت تعرف المدینه و ناحيتها باسم ماه البصره، لأن خراجها کان یحمل فی اعطیات أهل البصره، مثل خراج الدینور الذی کان یحمل فی اعطیات أهل الکوفه).

(۱). خسته‌شدن: بیمار و ناخوش شدن.

(۲). در اصل: ملک.

(۳). در نسخه اصل: بگیرد.

(۴). قریه ابرشتجان در کنار کوه یزدان (که در شمال غرب قم، هم اکنون در سمت شمال کمربندی قم- اراک) قرار داشته است، نگاه کنید به: «تاریخ و جغرافیای قم: ص ۱۸۷».

تاریخ قم، متن، ص: ۷۰۳

بروایتی: آتشمززه- و خیمه زدند، و چند روز مقام کردند. و قافلها که می‌گذشتند ایشانرا حمایت می‌کردند، و بدرقه می‌شدند. و بعد از آن فکر و اندیشه می‌نمودند که بکدام طرف و جانب بروند، و حال آنکه أهل عجم آن چشمه را مبارک می‌دانستند، و متولّی آن چشمه، و پاک‌کننده آن، مردی عاقل و زیرک بوده است؛ از اشراف ناحیت ابرشتجان، نام او خربنداد. اتفاقا چون خربنداد بدان چشمه آمد، أحوص با آن جماعت عرب آنجا فرود آمده بود، چون نظر خربنداد بر آن خیمها و کله اسبان و اشتران آمد، چیزی منکر «۱» دید، و از آن تعجب نمود. و با أحوص مردی بود نام او در میان عرب حباب، و در میان عجم خوشنمار «۲»، لغت عرب و فارسی هر دو را نیکو میدانست.

و کویند که: او از فرزندان حباب آزدی «۳» بوده است، آل حمید بن أحوص «۴» ازدیان را با او نسبت می‌کنند بشهر قم.

خربنداد بنزدیک ایشان رفت، و از بعضی از ایشان احوال ایشان پرسید.

حباب گفت: این گروه قومی‌اند از اشراف عرب، از فرزندان مالک «۵» بن عامر اشعری، که اسب خود را در دجله راند روز مدائن «۶»، در جنگ کردن با عجم. و

(۱). منکر: نامأنوس و نامتعارف.

(۲). در نسخه چاپی: خوشنما.

(۳). ازد، نام یکی از قبایل عرب است که نسبت بدان را آزدی گویند.

(۴). در نسخه اصل: أَحفص ضبط شده، و در نسخه چاپی: أَحوص که ظاهراً أَحفص خطاست زیرا در عرب این گونه نام‌گذاری نمی‌باشد.

(۵). در نسخه اصل: ملک.

(۶). روز مدائن: نام روزی است که در آن روز لشکریان مسلمان، به فرماندهی سعد بن ابی وقاص از رودخانه دجله گذشته، و به ساحل شرقی آن، که شهر مدائن (یا تیسفون) و کاخهای ساسانیان (- تاق کسری) در آن قرار داشت رسیدند، و آن را فتح کردند، این واقعه در ماه صفر

تاریخ قم، متن، ص: ۷۰۴

ملک «۱» سرآیء بهرام جور «۲»- که در مدائن بود- به اقطاع بذو داد، و او مالک و متصرف آن شد.

جون خربنداد این سخن از حباب بشنید، از اسب فرود آمد و پیاده شد، و بر أَحوص سلام کرد، و بسیاری او را دعآیء خیر گفت، و مذح و ستایش نمود.

احوص خربنداد را بنزدیک خود خواند، و او را اعزاز و اکرام کرد، و بفرمود تا به پیش خربندادنان مله «۳»، که بشیر سرشته بودند، و ریسمانها از گوشت پخته قدّید «۴» کرده، و بالآلت کرم «۵» مثل زعفران و آبازیر «۶» و دارجینی، و غیر آن استعمال نموده [قرار دهند]، و شراب عراق «۷» آوردند.

سال ۱۶ هجری روی داد، و در تاریخ فتوحات اسلامی به نام «یوم المدائن» مشهور است، و طبری در تاریخ خود (در حوادث سال ۱۶ هجری) تحت عنوان (حدیث المدائن القصوی التی کانت فیها منزل کسری)، درباره جنگ این روز به تفصیل سخن گفته است.

(۱). ملک سرا: یعنی کاخ سلطنتی بهرام گور.

(۲). مقصود بهرام گور است.

(۳). نان مله: نان کماج، و مله، خاکستر و ریگ گرم را گویند. (لغت‌نامه دهخدا: مله).

(۴). قدّید (به تخفیف یا به تشدید دال)، قطعات گوشت خشک شده در آفتاب را گویند.

(۵). مقصود ادویه‌جات گرم و نشاط آور است، که معمولاً به خوراک و گوشت افزوده می‌شود.

(۶). آبازیر: جمع کلمه (الأبزار) است، که در «المعرب من الکلام الاعجمی: ص ۱۹» درباره آن آمده است: (الأبزار، فارسی معرب، و یقال: ابزار (بکسر الهمزة) و هو التابل). از این رو ابزار ادویه جاتی است که برای خوش‌بو و خوش طعم کردن خوراک بدان افزوده می‌شود، و امروزه در زبان عربی به این گونه ادویه‌جات (بزور یا بزورات) گفته می‌شود، و یکی از مشهورترین بازارهای دمشق بازاری است به نام (سوق البزوریة) که در جنوب مسجد جامع اموی دمشق قرار دارد، و مرکز فروش ادویه‌جات می‌باشد.

(۷). احتمالاً- مقصود از شراب عراق، فّصاع یا آب جو است، که بنا بر مذهب اهل عراق- که حنفی بوده- جایز و مباح شمرده می‌شده، و نزد آنها از اصناف شراب حرام بحساب نمی‌آمد، لیکن

تاریخ قم، متن، ص: ۷۰۵

خربنداد گفت: این موضع بس مبارکست، نشاید در آن شرب «۱» کردن، و مثل نای و بربط و دف و نی و چنک، و سائر آلات لهُو زدن.

بعد از آن حباب از خربنداد پرسید که: نام تو چیست؟

گفت: خربنداد.

حباب أَحوص را گفت: بشارت باد که معنی و تفسیر [نام] این مرد، جَدّ السّعیّد «۲» است، یعنی نیکبخت.

جون خربنداد خواست که بازکردد، احوص بعضی از آن ریسمانهای گوشت قدّید مَبْرَه «۳»، با چند هدیه و تحفه دیگر با او روانه کرد. و خربنداد در عقب آن ایضا با احوص هدیهها و حلوا، و شراب قریه میم «۴» - که از جبال قم است - فرستاد، و شراب میم در آن زمان بس مرغوب «۵» الیه بوده است.

پس احوص از آن شراب و حلوا، که خربنداد فرستاده بود، خود را از آن کشیده میداشت، و تناول نمی کرد، تا آنکاه که حباب از آن تناول کرد، بعد از آن احوص نیز تصرف کرد.

از آنجایی که این اشعریان مهاجر همگی شیعه مذهب بودند، و فقّاع در مذهب شیعه حرام است، احتمال دارد این شراب نام شربتی بوده باشد، که از خیساندن خرما در آب بدست می آید، و امروزه در بخشهای جنوب عراق و خوزستان ساختن و فراهم آوردن آن معمول است.

(۱). شرب: میخواری، شادخواری، نوشیدن شراب.

(۲). جدّ السعید: خیلی خوشوقت.

(۳). مَبْرَه: آغشته به ابزار و ادویه جات.

(۴). قریه میم: (به کسر میم اول و فتح یاء و سکون میم دوم)، یکی از روستاهای بخش کوهستانی ناحیه قم (در جنوب شرقی قم)، که همچنان با همین نام پابرجاست، و امروزه در ۲۵ کیلومتری جاده کوهستانی که از برابر پلیس راه قم - کاشان به سمت مغرب می رود قرار دارد.

(۵). مرغوب الیه: یعنی بر آن رغبت و تقاضای فراوان بوده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۰۶

پس خربنداد یزدانفادار را ضیافت نمود، و آنج احوص بهدیه بخربنداد فرستاده بود، بر یزدانفادار عرض کرد. یزدانفادار آن چیزها را طرفه «۱» شمرد، و آنرا مستحسن «۲» داشت.

پس خربنداد خیر احوص، و شرف و بزرگی او با یزدانفادار بگفت.

یزدانفادار از او از طالع وقت فرود آمدن آن گروه پرسید، و از سعد و نحس، و عاقبت [و] مرجع و مال آن «۳»؟

خربنداد منجم بود، گفت: ماه ماه اسفندارمذ است، و روز روز ارد، و برج طالع حمل، و فصل فصل ربیع «۴». و من می بینم که امر و دولت ایشان قوتی دارد، باشد که اعقاب ایشان را شأنی عظیم، و دولتی قویم «۵»، و کاری جسیم «۶» روی نماید. رأی ما و رأی شما آنست که با ایشان حسن معاشرت کنیم، و همسایگی ایشان را غنیمت دانیم.

پس دیگر باره بر سر شرب رفتند، و بقیه روز بلهو و لعب گذرانیدند، و حال آنک در آن وقت دیلم ببلاد جبل درمی آمدند، و غارت می کردند، و برده می بردند، و کشتن می کردند.

اتّفاقا که قومی از دیلم، روز نیروز «۷» بر عادت خویش بزمین ناحیت در آمدند، زیرا که معلوم داشتند که درین روز مردم بکدو زدن «۸»، و لهو و لعب، و کوی بازی کردن مشغول باشند. چون بنزدیک آن موضع رسیدند که احوص و مردمان او فرود آمده بودند، بسیاری از شتر و اسب دیدند که در آن حوالی رها کرده بودند، و خیمه‌های بسیار دیدند که آنجا زده

(۱). طرفه: شگفت و نادر از هر چیزی. (لغت نامه دهخدا: ماده طرفه).

(۲). مستحسن: نیکو شده‌ای.

(۳). یعنی از او خواست به طالع آنان نظر کند، و بگوید که عاقبت و پایان کار این گروه چگونه است؟

(۴). ربیع: بهار.

(۵). در اصل: قدیم، و در نسخه (۲) و (۳): قویم، که همو صحیح است، و به معنای پایدار.

(۶). جسیم: بزرگ و ارزشمند.

(۷). نیروز: نوروز.

(۸). کدو زدن: ظاهراً نوعی از مراسم و تفریحات نوروز بوده است (لغت‌نامه دهخدا).

تاریخ قم، متن، ص: ۷۰۷

[شده] بود.

دیلم جون آنچنان دید، گفت: بغنیمتی تمام افتادیم.

پس بجانب آن خیمها و اسبان و شتران بشتافتند، و از احوال عرب و نزول «۱» ایشان خبر نداشتند و ندانستند، و حرب و کارزار عرب، و تیر و کمان ایشان ندیده بودند، و از آن غافل بودند.

چون احوص آن قوم و آن طائفه را بدید، در حال آواز کرد تا قوم و خدم، و غلامان و بندکان او حاضر شدند، و بفرمود تا برنشینند. پس ایشان بدان اسبان و شتران- جناج عادت عرب باشد- آواز کردند، همه بجانب ایشان بشتافتند، پس بر اسبان سوار شدند، و روی بدیلم نهادند، و جنک و حرب در پیوستند، و بر دیلم تیرباران کردند، و بسی بر نیامد که ایشانرا بشکستند، و بهزیمت کردند، و بعضی را بکشتند، و بعضی را بگرفتند و اسیر کردند.

پس احوص با اسیران و سرها، روی را بابرشتجان نهاد. ابرشتجیان جون از دور احوص و مردمان او را بدیدند، کمان بردند که گروه دیلم‌اند؛ فریاد بر آوردند و گفتند که:

دیلم آمدند. پس مردم ابرشتجان در حصار کریختند، و در بیستند بر عادت خویش، تا آنکاه که احوص و اصحابش، با اسیران دیلم و سرها بنزدیک رسیدند. چون مردم ابرشتجان ایشانرا بدیدند در بکشادند، و باستقبال بیرون دویند، و بر سر احوص دراهم «۲» و زعفران نثار کردند، و شادی نمودند از ظفر یافتن احوص بر دیلم.

و خربنداد پیش ایشان باز رفت، و بسیاری ایشانرا تهنیت کرد، و مدح و ستایش نمود.

پس خربنداد با احوص و اصحاب احوص بابرشتجان درآمدند، و بصحبت یزدانفازار حاضر آمدند. یزدانفازار بوجود و حضور ایشان بغایت شادمانه کشت، و شادی نمود، و

(۱). نزول: فرو آمدن، سکونت گزیدن.

(۲). دراهم: جمع (درهم) پول نقره‌ای مسکوک.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۰۸

ایشانرا مرتبه رفیع نهاد، و پایگاه بلند؛ و از احوص درخواه کرد که بزمین ناحیت مقیم شود؛ او اجابت کرد و راضی شد. پس اتفاق کردند بر آنک احوص بقریه مَمّجان «۱»- که در میان ناحیت واقع شده است- فرود آید، تا چون دیلم از هر طرف که خواهند که درآیند، احوص منع ایشان کند، و بدفع ایشان مشغول شود.

پس احوص بمَمّجان فرود آمد، در سرآئی که بنزدیک دولکاب «۲»، که الیوم «۳» معروفست بسرانجین «۴».

چون شب درآمد، احوص از حجره آن سرآی کره [زنی] «۵» شنید، که خداوند آن سرای بود. کمان برد که مکر یکی از غلامان او بدو ایذائی و زحمتی رسانیده است.

بدان زن آواز کرد، که: ای فلانه، که ترا رنجانیده است، که تا من او را ادب دهم، بسزا برسانم؟

زن گفت: کسی از غلامان تو مرا نرنجانیده است، ولیکن شوهرم وفات یافته است، و مرا از دو فرزند خرد است، و او را از زنی دیگر فرزندان بزرگ‌اند، و ایشان بر من و فرزندان من در ترکه «۶» شوهرم ظلم می‌کنند، و حیف و میل می‌نمایند. احوص او را وعده داد که فرزندان شوهرش را از ظلم کردن برو، و بر فرزندان او منع کند. آن زن گفت: اینچه تو میکویی، اگر بفعل خواهی آوردن، قسط «۷» من و فرزندان من از ترکه و اموال شوهرم از من بخر، و آن چندین جزؤست، و درک «۸» و عهده آن بر من بود، تو

- (۱). ممجان یا منیجان، که بیشتر در بخش نواحی قم، درباره آن و موقعیت جغرافیایی آن به تفصیل سخن رفته است.
- (۲). یادی از موقعیت جغرافیایی این موضع در منابع نیامده است.
- (۳). الیوم: امروزه، که مقصود هنگام تدوین کتاب در قرن چهارم هجری است.
- (۴). یادی از موقعیت جغرافیایی این موضع در منابع نیامده است، و در نسخه چاپی: سرنجین ضبط شده است.
- (۵). افزوده از نسخه (۲) و (۳) و چاپی.
- (۶). ترکه: میراث.
- (۷). قسط: قسمت.
- (۸). درک: ضمان.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۰۹

میدان «۱» با خصمان من، که من قوت مقاومت با ایشان ندارم.

أحوص حصه آن زن و فرزندانش بخرید، و محکمه‌ای ساخت با فرزندان بزرگ مورث «۲»، و حق خود را از ترکه مستخلص «۳» کرد.

و هر چه می‌فروختند، از املاک و ضیاع «۴» و اراضی می‌خریدند، تا صاحب املاک شد، و همه اوقات مترصد و مترقب می‌بود، تا هر گاه که جمعی از دیلم بزمین ناحیت برسند، ایشانرا بکشند و اسیر کنند، تا غایت که مردم از آمدن دیلم بوجود احوص در حمایت آمدند، و دیلم از آن ناحیت منقطع شدند، و باز ایستادند.

بعد از آن چون برادر احوص - عبد الله - از فروختن ضیعتها بکوفه فارغ شد - و چنین کویند، که: بهآی آن ضیعتها، پنجاه هزار مثقال طلا بوده است - در طلب برادرش احوص از کوفه بیرون آمد بقم به احوص رسید، که بقم متمکن نشسته بود، و چند ضیعه و چند سرای خریده، و مالک شده.

او را گفت: ای برادر، اینچه بود که تو کردی، که بزمین موضع وطن ساختی، که من بدان راضی نیستم؟

چرا به اصفهان و قزوین، که از ثغرای «۵» مسلمانانست قصد نکردی؟

احوص گفت: این موضع ما را بهترست، و بر ما مبارکست، و در اصفاهان از عرب مضریه «۶» بسیارند، از هر یک قبیله و طایفه دیگر، قدر ما ندانند، و ما در میانه ایشان معزز و

(۱). میدان: یعنی تو میدانی با خصمان من که چگونه قسمت مرا از آنها بازستانی.

(۲). مورث: مرده‌ای که به فرزندان و بازماندگانش ارث می‌دهد.

(۳). مستخلص: رهانیدن و آزاد کردن.

(۴). ضیاع: جمع (ضیعه) که اموال غیر منقول را گویند.

(۵). ثغرها: جمع (ثغر) که نام مرز و سرحد میان دولت اسلامی و سرزمین کفار است، که لشکریان مسلمان در آن به جنگ با کافران، یا حراست مرزها از تجاوز آنان مشغول می‌شوند.

(۶). مضریه: یکی از قبایل مشهور جزیره العرب، که در جنگهای صدر اسلام در بخشهای وسیعی از ایران پراکنده شده و سکونت گزیدند.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱۰

مکرم نباشیم.

و اما قزوین: اگر غرض تو آنست که آنجا ثغری است از ثغور مسلمانان، که کفار بدان قصد می‌کنند، تو میخواهی تا آنجا ساکن شوی، تا حسبۀ لله «۱»، و ابتغاء لمرضاته «۲»، دفع کفار از مسلمانان بکنی، این ناحیت نیز ثغری است که دیلم از آن منقطع «۳» نمی‌شوند، و زحمت می‌دهند.

عبد الله اصرار کرد، و مبالغه نمود بر رفتن، و احوص ابا «۴» می‌نمود، و می‌گفت که: من مقام نکنم الا اینجا.

و احوص در مدت عمر خلاف سخن عبد الله نکرده بود، در هیچ چیزی، و هیچ وقتی، الا در آن روز.

چون عبد الله و کوزکان و عیالان خود را برنشانند، و زنان و کوزکان از یکدیگر جدا شدند، ناله و فریاد کردند، و بیکدیگر میل نمودند- و هرگز در میانه ایشان جدایی نبوده بود، و این معنی عادت نکرده بودند- پس همه بگریه درافتادند، و فریاد و افغان از میان ایشان برخاست.

پس عبد الله احوص را گفت: ای سخت دل! تو بدین اطفال هیچ رحم نمی‌کنی، و دلت بر ایشان نمی‌سوزد؟!

احوص گفت: من بر ایشان رحمت میکنم، و شفقت می‌برم، موضعی خوش و فراخ بوم، و بسیار نعمت از بهر ایشان اختیار کرده‌ام، «و الزائد لا یکذب أهله» «۵»، و آن کس را که

(۱). حسبۀ لله: خالصانه در راه خدا.

(۲). ابتغاء لمرضاته: به قصد دست آوردن رضایت او.

(۳). یعنی همواره تهاجم دیلمیان برقرار است، و هرگز از تهاجم آنان در امان نمی‌باشد.

(۴). امتناع.

(۵). مثلی است معروف نزد عرب، بدین معنی که: قافله سالار قوم، هرگز بدانان دروغ نگوید، و راه به خطا نبرد.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱۱

از پیش بفرستند، تا از بهر ایشان اختیار موضعی و مقامی کند؛ که از برآیء نزول کردن و مقام ساختن، شاید که با اهل خود دروغ نکوید.

بعد از آن احوص غلامان خود را آواز داد، تا بارهای شتران عبد الله بیندازند، و محملها فرود آرند. و غلامان احوص بدان امتثال نمودند.

پس عبد الله گفت: کجا نماز بگذارم، من نمیخواهم که نماز در سرآهای مجوس بگذارم «۱».

احوص او را گفت که: نماز در خیمها می‌گزار، تا من از برآیء تو سرآئی و مسجدی بنا کنم.

پس عبد الله نزول کرد، و در خیمها مقام نمود، و ساکن شد، تا آنکه که احوص از برای او آن سرای که بر پس مسجد عتیق «۲» است بنا کرد، و این مسجد بدز پل «۳» بساخت، و در قدیم این مسجد آتشکده بوده است؛ احوص آنرا خراب کرد، و بجای آن مسجد بنا نهاد، و اول مسجدی که بدین ناحیت بنا نهادند آن مسجدست.

پس احوص و عبد الله، با قوم و تبع «۴» خود بزمین ناحیت مقام کردند، و ایمن و مطمئن خاطر بنشستند، و یزدانفادار و خربنداد، و اشراف و بزرگان آن ناحیت، همه اوقات بر ایشان سلام می کردند، و معزز و مکرم می داشتند. «۵»
راوی گوید، که:

جون عبد الله و احوص، خربنداد را گفتند «۶»، که: جون است که تو شیر و شکر و عسل

(۱). در نسخه اصل: بگذارم.

(۲). بیشتر در فصل اول کتاب به تفصیل درباره این دو موضع و موقعیت جغرافیایی آن سخن رفت.

(۳). همان.

(۴). تبع: جمع (تابع) پیروان و همراهان.

(۵). در نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری آمده است: (ظاهراً بعد از این جمله قسمتی سقط شده، که دلالت بر ضیافت خربنداد از عبد الله و احوص می کند، این معنی از جملات بعدی مستفاد می شود، خصوصاً نصف سطر آخر صفحه (أحوص بمنزل و مقام خود باز رفتند) دلیل سقط می باشد).

(۶). این گفتگو میان احوص و برادرش با خربنداد متعلق به نخستین دیدار آنها است، که خربنداد

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱۲

بر دیگر طعامها مقدم داشتی؟

خربنداد گفت که: من اول شیر بنهادم، تا سبب تأکید هم دایکی و حق همشیری، و تأکید محبت و مودت گردد، و موجب حرمت و عزت شود. و بعد از آن شکر و عسل بنهادم، زیرا که درین هر دو حسن فال و یمن تمام است، و موجب حلاوة «۱» اقوال و افعال است، و شیر اصل غذاهاست، و عسل میوه و حاصل منج «۲» است، و مزیل «۳» و بردارنده مکر و حیلست. و شکر سبب امان از فریب و دروغ گفتن است، و سبب حفاظ و شکر، و رعایت و حفظ الغیب «۴».

پس عبد الله و احوص گفتند، که:

ما تو را برادر دینی «۵» و رضاعی «۶»، و هم پستی و نصیحت، و اشارت «۷» کردن قبول کردیم. و با تو عهدی مؤکد، و پیمانی مؤبد بستیم، (و شما در میان ما بمحل «۸» برادران و

هنگام پذیرایی - و پس از تقاضای اقامت از آنان در قم - شیر و شکر و عسل در برابر آنان نهاد.

(۱). حلاوت: شیرینی و نیکویی.

(۲). در صحاح الفرس ذیل ماده (منج) آمده است: (منج: زنبور انگین باشد، و عرب آن را نحل گوید).

(۳). از میان برنده.

(۴). یعنی در غیبت و نبود او را از خیانت و بدگوئی دور نگه می دارد.

(۵). بی تردید مقصود مصنف از برادری دینی، معنای حقیقی و تحت اللفظی آن نباید باشد، زیرا میان یک مسلمان و یک کافر اخوت و برادری دینی متحقق نمی شود، زیرا این گونه اخوت تنها میان دو فرد مسلمان قابل تصور است، و خربنداد مجوسی نمی تواند برادر دینی عبد الله و احوص مسلمان گردد. بلکه مقصود از این اخوت، باید برادری میان دو انسان باشد که هر دو مخلوق خداوند هستند.

(۶). رضاعی: شیر خوردن دو نفر از یک زن سبب ایجاد رابطه شیری (- رضاعی) میان آن دو می گردد.

(۷). اشارت کردن: طرف مشورت بودن.

(۸). در جایگاه و در مقام.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱۳

پدران و پسران فرود آمدید) «۱». هیچ یکی از ما و شما می‌باید که نصیحت دریغ ندارد، و آنچه در دست وی بود از دنیاوی، با یاران و برادران سخاوت کند، و بخشش نماید، و بدان بخل نکند. و شما راست از جانب ما مواسات «۲» و مؤاخات «۳» و مناصحت «۴». و شما در اموال و اسباب و نعمتهای ما شریکید، و شما را در آن حق و نصیب است. ما سخن غمّازان «۵» و نَمّامان «۶» در حق شما قبول نکنیم. و بر دشمنان تیغ و شمشیر باشیم. و ما و شما بدین عهد و موثیق و شروط و پیمان؛ پسران خود وصیت کنیم. و ما بحق سبحانه و تعالی امید داریم که کارها بنظام شود، و صنع جمیلش «۷» در حق ما باتمام رسد، و این شروط و عهد که بر زبان راندیم محقق گرداند، و از قول بفعل آید. و هو حسبنا و نعم الوکیل.

پس خربنداد بر ایشان بسی دعا کرد، و تحسین و آفرین نمود، و بقیه روز بلهو و لعب، و خزّمی شادی بگذرانیدند، و باخر آوردند. پس عبد الله و احوص بمنزل و مقام خود باز رفتند.

چنین گویند، که:

کنیزکی از آن خربنداد در خواب دید، که او در باغی بزرگ بود، و دیوارهای آن باغ بیفتاده بودند، و جمعی در آن باغ بودند، و دیوارهای آن باغ را می‌نهادند، و عمارت می‌کردند، و در میانه آن باغ دو سرو بودند بزرگ، و بر زمین افتاده بودند، و از بیخ آن هر دو

(۱). در نسخه چاپی مصحح آیه الله شیری آمده است: (این جمله کلام خربنداد است که سقطی قبل از آن شده، و احتمالا محلّ این جمله قبل از جمله (پس عبد الله و احوص گفتند) بوده، و اشتباها تأخیر شده است).

(۲). یاری و همدلی.

(۳). برادری.

(۴). نصیحت کردن.

(۵). غمّازان: جمع (غمّاز) به معنای چشمک‌زن، که کنایه از عیب‌جو است.

(۶). نَمّامان: جمع (نَمّام) به معنای خبرچین است.

(۷). صنع جمیل: کنایه از رحمت و برکت پروردگار است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱۴

سرو شاخهائی بسیار سبز و تازه شده بودند.

پس آن جاریه «۱» در خواب، از آنجماعت که آنجا حاضر بودند، پرسید که:

چون است که این هر دو سرو افتاده‌اند، و از اصول «۲» ایشان این شاخه‌ای سبز تازه برآمده‌اند، چه سرو در ناحیت ما چون خشک شود، دیگر باره سبز نکردد؟

یکی از حاضران آن کنیزک را گفت، که: تو راست می‌گوئی، ولیکن این باغ که تو می‌بینی، با این هر دو سرو، از زمین عربست.

پس آن کنیزک از خواب درآمد، و این خواب بر خربنداد عرضه کرد.

خربنداد تعبیر کرد، و گفت: اما باغ، آشیانه و منزل و مأوی‌ای این جماعت عربست. و آن هر دو سرو؛ عبد الله و احوص‌اند. و شاخها که از اصول این هر دو سرو برآمده‌اند، اعقاب «۳» عبد الله و احوص‌اند از پس ایشان.

و خربنداد بدانست که این قوم را زود باشد که دولتی و شأنی عظیم بادیید آید، پس خلوت ساخت با عبد الله و احوص، و آن خواب با ایشان بازگفت، و از بهر ایشان تعبیر آن بیان کرد. و بغایت خرم و شادمانه شدند، و بسیاری حمد و شکر باری عز اسمه بر آن گفتند، و از خربنداد تتمه کفایت «۴» و معیشت درخواه کردند.

پس خربنداد و یزدانفازار، و وجوه و اشراف آن ناحیت، از عبد الله و احوص درخواه کردند، که میانه ایشان کتابی «۵» و عهدنامه باشد، مشتمل بوفایء عهد، و محافظت یکدیگر در نفس و مال، و با یکدیگر مصادقت و راست گفتاری شعار کردن.

(۱). جاریه: کنیزک.

(۲). ریشه و بن درخت.

(۳). اعقاب: فرزندان و نسل.

(۴). یعنی از او خواستند که بخشش خود را بر آنها تکمیل گردانند، بگونه‌ای که درآمد آن برای گذران زندگی آنان کافی و مناسب باشد.

(۵). کتاب: نوشته.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱۵

پس عبد الله و احوص، حباب را گفتند، تا این کتاب و عهدنامه بنویسد. حباب بنوشت، و از طرفین تأکید و تشدید در آن یاد کرد، و همه خطهای «۱» خود در آن ثبت کردند، و به انگشتی «۲» سعد بن مالک «۳» مهر کردند.

بعد از آن حباب از خربنداد اعاده «۴» آن تعبیر «۵» کرد.

خربنداد گفت: من تعبیر چنان کنم که آن باغ، مستقر «۶» و منزل این جماعتست، و آن هر دو سرو؛ عبد الله و احوص اند، و اغصان «۷» که از اصول آن هر دو سرو بر آمده بودند، اعقاب و فرزندان ایشانند از پس ایشان. و زود باشد که عقب عبد الله و احوص بمرتب برسد، که ورآیء آن نهایی نباشد، بسبب آنکه همه یکدل و یکریان باشند، و بمثل کلمه واحده باشند، و مدد و معاونت یکدیگر کنند، و بار یکدیگر بکشند، و طریق سخاوت و بذل و جوانمردی سپرند. لا جرم «۸» چون ایام ایشان برین منوال گذرد، و هیچ کس در ایشان طمع نکند، و بر ایشان ظفر نیابد. و طالع وقت فرود آمدن ایشان، دلالت میکند بر تمکن ایشان مدت سیصد و شصت سال، و الله اعلم.

راوی میگوید، که:

برین عهد و شرط اقامت کردند، و مقیم شدند، و تناسل و توالد ایشان بسیار شد، و

(۱). مقصود آن است که همگی امضای خود را پای آن نوشته ثبت کردند.

(۲). باید انگشتی که به وسیله آن پای عهدنامه را مهر کردند از آن عبد الله بن سعد بن مالک اشعری، یا برادرش احوص بن سعد بن مالک بوده باشد، زیرا بر طبق سنت معمول امضا یا مهر انگشتی شخص طرف قرارداد در پای عهدنامه می‌آید نه انگشتی پدر او.

(۳). در نسخه اصل: ملک.

(۴). باز گفتن.

(۵). تعبیر: تفسیر خواب را گویند.

(۶). مستقر: محل استقرار، منزلگاه.

(۷). شاخه‌ها.

(۸). لا جرم: پس به حقّ.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱۶

شوکت و عظمت ایشان بحدّ اعلی رسید. و بر خریدن ضیعتها حریص شدند، و بزیادتی کسب معیشت، و بنا نهادن سراها و ایوانها و عمارتها مولع «۱» شدند.

و عبد الله و احوص نیابت یکدیگر می کردند، و در قصد اصفاهان؛ هرگاه که یکی از ایشان باصفاهان رفتی، تا از عمال اصفاهان خراج این ناحیت ضمان کند، آن برادر دیگر بر جای و مقام بنشستی.

بعد از آن عبد الله بن سعد بهمدان و اصفاهان والی و حاکم شد، تا آنگاه که از آن استعفا نمود، و طلب عزل و ترک آن کرد، چنانچ من در موضع خود یاد کنم. إن شاء الله تعالی وحده العزیز.

*** ذکر نقض عهد، و شکستن پیمان، أهل عجم مر أهل عرب را»

عهدی که میان عرب و عجم قم بود، عجم آنرا بشکستند، و خلاف عهد و پیمان کردند، و عرب بسبب آن وجوه و اشراف عجم را بکشتند.

چنین روایتست از بعضی راویان عرب، که از مشائخ خود روایت کردند، که:

«میان عرب و عجم که بقم بودند، همه اوقات با یکدیگر موافقت می نمودند، و همه متابعت یکدیگر می کردند، و بر عهد و میثاق که میان ایشان بود مواظبت می کردند، تا آنگاه که یزدانفازار و خربنداد، و وجوه و اشراف عجم - که با عرب عهد و پیمان کرده بودند - وفات «۲» یافتند. بعد از آن فرزندان عجم بزرگ شدند، نظر کردند در عبد الله و احوص و فرزندان ایشان، و کار و شغل ایشان هر روز قوت زیادتر، و شوکت و عظمت متضاعف «۳»

(۱). مولع: ولع کردن، حرص طلبیدن و زیاده خواستن.

(۲). پیشتر گذشت که یزدانفازار در سال ۱۱۴ هجری درگذشت.

(۳). متضاعف: فزونی و افزایش.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱۷

و عدد بیشتر می شد، و ضیعتها و املاک بسیار متملک می شدند.

فرزندان عجم چون جنان دیدند، با خود گفتند که: اگر این قوم عرب برین شوکت و دولت بمانند، بدان ناحیت غلبه کنند، و بدست فراگیرند، و زمام اختیار از دست ما بکشند.

اگر ما تدارک قصه خود با ایشان نکنیم، و فرصت غنیمت نشمریم، هلاک شویم و برافتیم؛ پس اتفاق کردند که عرب را از این ناحیت بیرون کنند.

و این معنی عجم را در وقت غیبت احوص از قم، و رفتن او باصفاهان روی نمود، و عدم حضور او غنیمت دانستند.

پس پیغام فرستادند بعد الله که ما شما را نمیخواهیم، و شما بناحیت ما متوطن باشید؛ ازین ناحیت بیرون روید.

عبد الله جواب داد ایشانرا، که: چه چیز از ما صادر شده است بر خلاف ارادت و دلخواه شما، ما را از آن آگاه کنید، تا از آن برکردیم، و بر حکم شما در آن فرود آئیم.

عجم گفتند که: ما همسایگیء شما مطلق «۱» نمیخواهیم، از همسایگیء ما انتقال کنید و بروید.

عبد الله دیگر باره رسول خود را بدیشان فرستاد، و پیغام داد که: میان ما و شما عهدی است؛ و ایشانرا از عاقبت شکستن آن عهد

بسی تحذیر «۲» کرد، و تخویف «۳» نمود.

ایشان متعظ «۴» نشدند، و متنبه «۵» نگشتند، و بد عهدی و شرّ و اذا «۶» زیاده کردند، و

(۱). یعنی ما در هر حال خواهان همسایگی شما نمی‌باشیم.

(۲). بیم دادن.

(۳). ترسانیدن.

(۴). متعظ: راه درست پیشه کردن.

(۵). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: متنبه ضبط شده است، که صحیح آن متنبه است به معنای آگاه‌شدن، و دریافتن حقیقت است.

(۶). اذا: اذیت.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱۸

گفتند: اگر شما بادب و حرمت از ناحیت ما بیرون نروید، ما شما را بقهر «۱» و جبر و اکراه بیرون کنیم.

بعد از آن کودکان و دیوانگان و بیخردان را تعلیم کردند، و بر آن داشتند و بفرستادند؛ تا سنک و نجاست در سرآیء عبد الله می‌انداختند، و برو سفاهت «۲» می‌کردند، تا عبد الله بتنک آمد، و از سرآیء خود بقریه فرابه «۳» نقل کرد، و از اهل عجم درخواه کرد که آن قدر مهل «۴» و أجل بدهند، که احوص بیاید؛ او را مهلت دادند.

پس عبد الله نامه نوشت باحوص، و او را از غدر «۵» اهل عجم، و نقض عهد و پیمان، و بی‌حرمتی و سفاهت کردن ایشان برو، خبر کرد، و آگاهی داد.

چون احوص ازین واقف شد، بشتاب و تعجیل از اصفهان بیامد. چون بذین ناحیت رسید، عبد الله را دید که بقریه فرابه فرود آمده بود، و دیده بانان و جاسوسانرا برکماشته.

عبد الله قصه که میان او و اهل عجم رفته بود، با احوص باز راند، و گفت: این از خیانت تست بر من، که تو مرا باکراه بذین مقام و بذین ناحیت بازداشتی، تا بمن این همه خواری و استخفاف «۶» و بیحرمتی برسید، چرا نکذاشتی که من بجائی که خواهم مقام کنم، و وطن سازم، و ارض الله واسعه «۷».

احوص گفت که: من نخواستم بتو و بخود بذین ناحیت مقام کردن؛ الا «۸» خیر. و من

(۱). بقهر و جبر: قوه قهریه و اجبار کردن.

(۲). سفاهت: کارهای ناشایست و سفیهانه که معمولاً از کودکان سر می‌زند.

(۳). یکی از روستاهای طسوج لنجروود قم، که در بخش شمال شرقی قم بوده است.

(۴). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها، و صحیح آن مهلت است که از ماده (أمهل، یمهل، امهالا) گرفته شده، به معنای فرصت دادن.

(۵). غدر: پیمان‌شکنی.

(۶). استخفاف: سبک شمرده شدن.

(۷). سرزمین خدا وسیع است.

(۸). الا: مگر.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۱۹

کمان نبردم که این قوم با ما نقض عهد کنند، چه ما ازیشان جز از خیر و صواب و صلاح نمیدیدیم. و با ما صنع جمیل، و سعی

جزیل می نمودند. من بذیشان رسول فرستم، و پیغام دهم، و بدانج جواب ایشان اقتضا کند تدبیر کار خود بکنم. و هر چه ایشان مستحق و سزاوار آن باشند، از بغی «۱» و ستم کردن ایشان با ما، با ایشان بکنم، و توکل بر خدا کردم.

جون خبر قدوم «۲» احوص باهل عجم رسید، دیگر باره رسول فرستادند، و پیغام دادند، که اکنون مدّت مهلت شما باآخر رسید، و احوص آمد. و شما را دیگر حجّت «۳» نماند، از ناحیت ما بیرون روید.

احوص بذیشان پیغام فرستاد، و ابلاغ حجّت و تأکید را گفت:

اگر از ما بشما ملالیتی رسیده است، و چیزی کرده‌ایم که بر دل شما خوش نیامده است، باز کوئید تا از آن بر کردیم، و دیگر جنان نکنیم، و تجدید عهد و پیمان کنیم، و بدان وفا نمائیم. و بیشتر از آنک ما نقض عهد کنیم، و از پیمان بر کردیم، شما از عهد بر مکردید، و بدان وفا نمائید. و از بغی و ستم پرهیزید و بترسید، که عاقبت آن وخیم است.

اهل عجم بجواب گفتند، که:

ما همین سخن از برادرت عبد الله شنیدیم، و ما هیچ چیز از شما مکروه و نامحمود «۴» نیافتیم، الّا آنک ما همسایکیء شما نمیخواهیم. و ما را مصلحت نیست که شما در ناحیت ما ساکن باشید. ازین ناحیت بیرون روید، پیش از آنک ما شما را بزشتی بیرون کنیم.

چون احوص از مجاورت «۵» ایشان، و بازگشتن ازین سخن، و تصالح «۶» کردن، از جهت

(۱). بغی: نافرمانی، و شورش و پیمان شکنی.

(۲). قدوم: آمدن.

(۳). حجّت: عذر.

(۴). نامحمود: ناپسند.

(۵). در اصل و دیگر نسخه‌ها: مجاورت ضبط شده است، لیکن احتمال دارد صحیح آن محاورت

(۶). تصالح: صلح کردن.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲۰

ایشان نومید شد، و هیچ حیل نماند. ایشانرا گفت:

چون میانه ما و شما بذین انجامید، از میانه شما بیرون رویم. و بذین بغی و ستم که شما بر ما می کنید تن در دادیم، بذین سرآها و ضیعتها که ما را درین ناحیتست چه کنیم؟

اهل عجم گفتند که: آنرا بما فروشید.

احوص یک هفته از ایشان مهلت طلبید، تا این املاک بفروشد. ایشان او را مهلت دادند. عبد الله و احوص با قوم و مردم خود، بمنزل و مقام خویش باز آمدند.

و بذین شرط و عهد، جون پنج روز از مدّت مهلت بگذشت، اهل فرس را بذین ناحیت اتفاقاً روزی بود که آنرا تعظیم می نمودند، و بزرگ می داشتند، و اجتماع در آن روز، و اکل و شرب مبارک می داشتند. و احوص را هفتاد بنده درم خریده بود، همه را بخواند، و هر یک را ازیشان دیه و سرآئی بداد «۷»، بشرط آنک صاحب آنسرای و دیه را بکشند، و سرهای ایشان بنزدیک احوص آرند.

ایشان احوص را گفتند، که: ما در شب چگونه رئیسان را از دیگران تمییز «۸» کنیم؟

احوص گفت: بروید در میانه ایشان، و با ایشان اختلاط کنید، که ایشان بسبب مشغولی، بسبب شرب و اسراف در آن، شما را از اصحاب خود تمییز نکنند. جون شما درین میان رئیس هر قومی بشناختید، و فرصت یافتید او را بکشید، و سرش را ببرد و بنزدیک

من آرید. و اگر بر شما مشتبه شود، و بدانید که سرور و مهتر و رئیس ایشان کدام

باشد، یعنی پس از آنکه عبد الله از گفتگو و مذاکره کردن با ایشان نومید شد، و احتمال دارد مجاورت نیز صحیح باشد بدین معنی که پس از آن که عبد الله از موافقت آنان در باقی ماندن او در همسایگی آنان ناامید شد.

(۷). یعنی به هر یک از بندگان خود، دیه و سرایی متعلق به یکی از بزرگان غیر عرب را، که پیمان شکنی کرده بودند وعده داد، بشرط آن که اقدام به کشتن او کنند.

(۸). تمییز: تشخیص دادن.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲۱

است، هر آنکس که ازو بویء خوش آید او را بکشید.

و احوص برادرش را نعیم - ایضا - بسرفت «۱» فرستاد. نعیم صاحب سرفت را بکرفت، و اسیر کرد. پس مالی چند ازو بستند، و او را رها کرد.

و احوص را مملوکی «۲» بود دعوی «۳» می کرد که از عربست، و از احوص درخواست کرده بود که او را با اسم عرب «۴» نام نهد، و بدین سبب احوص برو خشم گرفته بود، که اگر نظر او برو آید البته او را بکشد. بدین سبب آن مملوک از وی کریخته بود. پس شبی - که آنرا بشب بیات «۵» نام نهاده بودند درآمد - آن مملوک قصد دیه جمکران «۶» کرد. و بجمکران چهار برادر بودند که سخت ترین «۷» مردم آن ناحیت بودند بر عبد الله و احوص. آن غلام طلب فرصت می کرد؛ تا فرصت یافت، و آن هر چهار برادر را بکشت، و سرهای ایشان ببرید.

و هر یک از ممالیک هفتاد کانه قصد آن دیه کردند، که از برآیء او نامزد کرده بودند، و صاحب آن دیه را مراقبه «۸» می کردند، و چشم میداشتند تا او را بکشتند، و سر او ببریدند.

و چون بوقت سحر برسید، مجموع ممالیک هفتاد کانه احوص با سرها قصد مجلس او کردند، تا غایت که هیچ کس از ایشان در مراقبت و کشتن صاحب خود، خطا نکرده بودند.

(۱). سرفت یکی از روستاهای ناحیه رودبان، که در بخش شرقی قم، در نزدیکی روستای براوستان قرار داشته است، و بیشتر در (فصل سوم از باب دوم) که درباره خراج قم بود، از آن سخن رفت.

(۲). مملوک: غلام زرخرید.

(۳). دعوی: ادعا کردن.

(۴). یعنی او را در شمار عربها آورد، که از امتیازات بیشتری برخوردار بودند.

(۵). شب بیات: شب به روز آوردن، شب زنده داری کردن (لغت نامه دهخدا: ماده بیات).

(۶). از روستاهای کهن ناحیه جنوب شرقی قم، که همچنان پابرجاست، و بیشتر درباره آن به تفصیل سخن رفته است.

(۷). یعنی رفتار آنها با عبد الله و احوص بسیار تند و برای دو برادر ناگوار و ناخوشایند بود.

(۸). مراقبه: زیر نظر گرفتن و مواظب بودن.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲۲

و هیچ یکی از رؤسان این دیها از ایشان فوت نشده بود.

و آن مملوک کریخته - ایضا - پیش احوص آمد، با آن سرهای چهار کانه. چون نظر احوص برو آمد، گفت: «۱!» من همین

ساعت البتّه تو را بکشم.

آن غلام آن سره‌آیء چهارکانه را از تو بره که با خود داشت بیرون آورد، و پیش احوص بنهاد، و نام ایشان یاد کرد، و بگفت که: این سرها که زان کیستند.

احوص سر او را بوسه داد، و خوشنود شد، و گفت:

تو فرزند منی، وارث و موروثی «۲»، کدام نام از نامهایء تو آنرا دوست تر داری، تا من ترا بدان نام نهم؟
گفت: مرا شیبان نام نه.

احوص او را بدان نام تسمیه «۳» کرد، و از جمله واصلان «۴» خود کردانید.

و چون آن سرها را در پیش احوص صف در صف بنهادند، و در پهلوی یکدیگر نشانند، احوص بفرمود تا مجموع آن سرها را در دهلیز «۵» سرآیء برادرش عبد الله نهادند؛ و عبد الله را ازین فکر و تدبیر بهیچ نوع خبر نبود، و ندانست.

چون بوقت سحر رسید، عبد الله خواست که بیرن آید، و بمسجد رود تا نماز بکزارد، و فرایش او غلامی جراحی در دست گرفته بود و میرفت. چون عبد الله پای در دهلیز نهاد؛

(۱). ویحک: کلمه‌ای است مرکب از دو کلمه: (ویح) به معنای وای، که دلالت بر دوری از رحمت و اخبار از وارد شدن عذاب و سختی دارد. و (ک): که ضمیر مخاطب است، و مجموع هر دو به معنای وای بر تو است. «لسان العرب: ماده: ویح».

(۲). بر طبق قانون شرعی برده‌داری در اسلام، ارث هر برده‌ای - بنا بر شرایطی - به مولی و مالک او می‌رسد. نگاه کنید به: بحث ولاء المعتنق در کتابهای الإمام و العبد از کتابهای فقه امامیه.

(۳). تسمیه: نام گذاری.

(۴). ظاهراً به معنای آن است که او را مورد رحمت و لطف خود قرار داد.

(۵). دهلیز: ورودی و دالان خانه را گویند.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲۳

سیاهی را دید که پیش از آن ندیده بود. غلام را گفت که: اینچه سیاهی است؟

غلام نظر کرد، و گفت: ای مولانا، این سرهایء مردمانند!

عبد الله صیحه «۱» زد، و کلمه چند استرجاع «۲» بر زبان راند، و گفت:

این از عمل و فعل برادرم احوص جاهل است، که همیشه مرتکب کارهایء بزرگ میشود، تا اکنون ارواح ما را در معرض تلف خواهد انداخت. و فریادکنان بسرآیء احوص درآمد، و گفت:

کجائی ای ظالم، این چیست که تو کردی؟

احوص به پیش او برآمد، و گفت:

این صورت «۳» بسبب بغی کردن ایشانست بر ما، ایشان به ابتدا «۴» بر ما ستم کردند، و عهدی که میان ما و ایشان بود بشکستند، پس حق سبحانه و تعالی ما را بر ایشان فرصت داد، و نصرت نمود.

عبد الله گفت، که: زود باشد که اصحاب ایشان، و اهل این دیها، چون در بامداد آیند، و این خبر بذیشان رسد، کرد ما درآیند، و بر ما غلبه کنند، ما چه خواهیم کردن، و چه خواهیم گفتن؟

احوص گفت: تو بمسجد رو، و مرا با ایشان گذار. چون تو بامداد آئی، هیچ یکی را ازیشان نبینی.

پس بفرمود تا مجموع آن سرها را در چاهی انداختند.

چون مردم آن ناحیت در بامداد آمدند، و بتسامع «۵» آنج در شب رفته بود معلوم کردند؛

(۱). صیحه: فریاد.

(۲). خواندن آیه شریفه: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را استرجاع گویند.

(۳). صورت: این پیش آمد.

(۴). ابتداء: نخست.

(۵). شنیدن.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲۴

بعضی بر دست عرب مسلمان شدند، و بعضی پناه بذیشان آوردند، و دیگران در شهرها متفرق و پراکنده شدند. و ناحیت از دشمنان عبد الله و احوص خالی گشت، و این ناحیت بر ایشان مسلم «۱» شد.

پس امیران عرب مردم «۲» را دلخوشی دادند، و بخیر و نیکی درباره ایشان وعدها دادند.

پس مقیم شدند، و استقامت یافتند، و از سر طمانینت و امن ساکن شدند.

و چون احوص واقف شد بر آنک برادرش نعیم، صاحب سرفت را رها کرده است؛ او سو کند خورد که من البتّه او را بکشم، و آنج او از سرفتی سته است بستانم.

عبد الله نعیم را گفت که چند روزی خود را از احوص پنهان و پوشیده دار.

پس نعیم بری رفت، تا آنکاه که برادرش ازو خوشنود شد، پس نعیم باز کردید.

راوی گوید، که:

چون عبد الله و احوص مقیم شدند، نامه نوشتند بیسران عمّ خود سائب بن مالک «۳» و ایشانرا از دولت و تمکن، و منزل و مقام خود آگاه کردند، و ایشانرا بجانب خود دعوت کردند.

پس مجموع بجانب عبد الله و احوص عزیمت نمودند، و متوجه شدند، چنانچ من در اخبار ایشان یاد کرده‌ام.

(۱). تسلیم شدن.

(۲). مقصود ایرانیان باقیمانده در شهر را.

(۳). در نسخه اصل: ملک.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲۵

«ذکر کشتن حجّاج بن یوسف، محمّد بن سائب [بن] مالک «۱» اشعری را، و سبب کشتن او»

راوی گوید که:

«چون پدر محمّد بن سائب را بکوفه با مختار شهید کردند «۲»، محمّد کوچک بود، مصعب بن زبیر او را از حبس خلاص «۳» کرد. چون محمّد بن سائب بالیده و بزرک شد، شجاع و مردانه روز کار خود بود، چنانچ در آن روز کار کسی در شجاعت و سواری و مردانگی، و بخلق و کرم، با او همسر و برابر نبود، و او را با هزار سوار نهاده بودند. و او را نیزه بوده است که بجز ازو دیگری او را بر نداشته است، بسبب بزرگی و کرانیء «۴» آن.

اتّفاقا بطریقی «۵» از ناحیت آذربيجان- و بروایتی از ثغر «۶» قزوین- به پیش حجّاج بن یوسف آمد- و بعضی دیگر گویند که:

بطریق نبود بلکه باذان «۷» بود- بنزدیک حجّاج آمد، و از

(۱). در نسخه اصل: ملک.

(۲). داستان کشته شدن سائب بن مالک، در جریان واقعه قیام مختار، پیشتر در آغاز این باب به تفصیل گذشت.

(۳). در «تاریخ طبری ج ۶/ ۶۷۶ در حوادث سال ۶۷ هجری» آمده است که سائب بن مالک اشعری از همسر خود عمره بنت اُبی موسی اشعری فرزندی آورد به نام محمد، که به همراه پدر خود در قصر دار الإمارة کوفه بود، و پس از کشته شدن پدرش دستگیر شد، لیکن به علت خردسالی آزاد گردید.

(۴). گران: سنگین.

(۵). بطریق: (به کسر باء بر وزن کبریت)، کلمه‌ای است یونانی، به معنای فرمانده لشکر. در «المعرب من الکلام الأعجمی ص ۷۶» آمده است: (البطریق بلغة الروم: هو القائد و جمعه بطارقة). و در القاموس: (القائد من قواد الروم، تحت یده عشرة آلاف رجل). و در النهاية ابن الأثیر آمده است که: (البطریق هو الحاذق بالحرب و امورها، بلغة الروم، و هو ذو منصب و تقدّم عندهم).

(۶). ثغر: مرز میان کشور اسلامی و بلاد کفر را ثغر گویند.

(۷). باذان (باذام) ابو مهران، مردی پارسی نژاد، که از طرف کسری حاکم یمن بود، و خسرو پرویز او را مأمور دستگیری رسول خدا صلی الله علیه و اله نمود، و او در سال ۱۰ هجری اسلام آورد. و مصنف

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲۶

ناحیت خود شکایت کرد، و گفت:

بعضی از خویشان من بر «۱» ناحیت من خروج میکنند، و من در دست ایشان در زحمتم. و از حجاج درخواه کرد که هزار سوار از مردان کار بدو دهد، تا بدیشان دفع دشمن کند، و شرّ ایشان از خود بکفایت کند، تا ناحیت او از دشمن خالی شود، و خاصّ دست او بر آن باشد؛ بشرط آنکه خراجی که بر آن «۲» معین شده است از آن ناحیت بحجاج برساند. و علوفه و اخراجات «۳» این هزار سوار را، از مال خاصّه خود خرج کند. و با خراجی که معین شده است، مقابله و حساب نکند.

حجاج سخن او پاسخ داشت، و فرمود که بامداد پیش من بیا تا قصّه تو بسازم، و التماس تو مبذول دارم.

چون بطریق با روز دیگر پیش حجاج آمد، حجاج کس فرستاد و محمد بن سائب را حاضر کرد- و محمد بدان زودی بکوفه آمده بود- او را فرمود، که: تاریخ قم متن ۷۲۶ فصل دوم از باب چهارم «در سبب نقل [و] رحلت کردن آن گروه عرب از کوفه. و در سبب

کشتن حجاج [بن] یوسف، محمد بن سائب بن مالک اشعری را». ص: ۶۹۶

بطریق برو، و از ناحیت او بی‌اذن و اجازت من مفارقت «۴» مکن.

پس بطریق گفت: اینها الأُمیر «۵» من از تو هزار سوار مرد خواستم، تو یک سوار بمن میدهی، چگونه مقاومت دشمن من کند؛ با کثرت و انبوهی او؟!

حجاج گفت: برو با این مرد، که زود باشد که بجای هزار سوار او را بینی، و مقاومت با هزار کس بکنند، و شرّ دشمن از تو بکفایت کند، و او را از سر تو باز دارد، و سبک و آسان آید مؤنت و اخراجات او بر تو.

تاریخ قم ص ۸۳ گوید: (که باذان صاحب یمن، از اهالی طخرود قم بوده است، و سراها و بناهای او بطخرود بدو معروف و مشهورند).

(۱). کذا در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها، و احتمالاً صحیح آن در باشد.

(۲). مقصود خراج معین شده بر او- یعنی بطریق یا باذان- است.

(۳). احتمالاً جمع نادرست کلمه (خرج) باشد که مقصود مخارج این هزار است.

(۴). مفارقت: جدا شدن، دور شدن.

(۵). ای امیر.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲۷

پس محمد بن سائب با بطریق بناحیت او رفت، و محافظت آن نمود. و هر دشمنی که قصد آن ناحیت می‌کرد- بشب یا روز- از آن ناحیت دور می‌کرد.

پس از بطریق دستوری خواست، تا بر اهل خود بازگردد.

بطریق او را گفت که: ای محمد، تو مرا خلاص دادی از دشمن، و کاری کردی که هیچ کس پیش از تو آنرا نکرده است. اگر تو ازین ناحیت بیرون روی، خبر تو منتشر می‌شود، و دشمن دیگر باره قوی می‌گردد، و قصه من با دشمن همچو حال اول می‌باشد. من مصلحت چنان می‌بینم که تو چند روزی متواری شوی، بعد از آن دیگر باره خود را باز نمائی. چون چند نوبت چنین کرده باشی، پس از آن بروی.

محمد بن سائب چنان کرد، چند روزی خود را پنهان میداشت، و چند روزی خود را باز می‌نمود. بعد از آن بجانب کوفه توجه نمود، چون بنزدیک کوفه رسید در شب، دزدانی چند را دید که راه زده بودند، و جمعی را غارت کرده، و مالی بسیار از ایشان ستده، و زنان ایشانرا برده گرفته.

محمد بن سائب گفت: هر چه دارید بگذارید و بروید.

ایشان از آن امتناع نمودند، و قبول نمودند. و برجستند تا مقاومت کنند.

محمد بن سائب با ایشان کارزار کرد، و بر ایشان ظفر یافت، و هر چه داشتند از غنیمت و غیر آن از ایشان بستد، و بخداوندش تسلیم کرد، و هیچ از آن قبول نکرد، پس همه او را بدعای خیر یاد کردند، و بسیاری شکر گفتند.

پس محمد در کوفه رفت و آمدن خود را پنهان داشت. و این خبر در کوفه منتشر شد؛ که جمعی از دزدان بنزدیک کوفه راه زده‌اند، و سواری بذیشان رسیده است، بر ایشان ظفر یافته است، و هر چه دزدان غارت کرده‌اند، از ایشان باز ستده است، و بخداوندش داده است.

این خبر در کوفه فاش شد، تا آنکه که این خبر بحجاج رسید.

حجاج گفت: این نیست الا صفت محمد بن سائب، او را بطلبید و باز جوئید.

پس او را طلب کردند، ازو اثری نیافتند، و ازو خبری معلوم نکردند.

پس حجاج جاسوسان را برکماشت، تا تفحص و تجسس نمودند، تا خبر آوردند که در

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲۸

شب از سرآئی اسبی بیرون می‌آرند و آب می‌دهند، و حال آنکه آن اسب از آن محمد بن سائب بود.

پس جماعتی را بفرستاد، و بفرمود تا بدان سرای در روند، و هر کس را که ببینند بگیرند.

پس آنجماعت بر فرموده حجاج برفتند. چون نظر محمد بر آن جماعت آمد سلاح در پوشید، و بر اسب نشست تا با ایشان محاربت کند. مادرش بذو سو کند داد که خود را از ایشان منع کند، نباید که بغلط «۱» کشته شود، و ازو درخواه کرد دست «۲» بذیشان دهد. و گفت حجاج مثل محمد را نکشد.

محمد بن سائب بجواب مادرش گفت که:

اگر حجاج بر من دست یابد، مرا بکشد و باک ندارد، و مثل منی خود را بدست او ندهد، تا او را بصبر «۳» و آسانی بکشد.

پس مادرش مقنع «۴» از سر درکشید، و موی و پستانرا در دست گرفت، و شفاعت کرد تا محمد شمشیر بینداخت و تسلیم شد، و در صحبت ایشان به پیش حجاج آمد.

حجاج او را گفت: ای محمد! من فرمودم ترا که بدان ناحیت ملازم باشی، تو فرمان مرا خلاف کردی، پس بفرمود تا او را بکشند. پس او را بکشند. و در کوفه منادی «۵» کردند؛ که هر کس را که بعد از سه روز- از آل سائب بن مالک «۶»- در کوفه بیابند خون او هذر «۷» باشد.

پس فرزندان سائب از کوفه انتقال کردند، و رحلت نمودند، و در شهرها میرفتند، تا

(۱). در اصل: بغلظ.

(۲). یعنی تسلیم ایشان شود.

(۳). کشتن و به قتل رساندن انسان، در حالی که دست و پای او بسته باشد، و نتواند مقتول از خود دفاع کند، و در مصباح المنیر- در ماده صبر- آمده است: (القتل صبرا: کلّ ذی روح یوثق حتّی یقتل، فقد قتل صبرا).

(۴). مقنع: پارچه‌ای که موی سر زن را از دید نامحرم بپوشاند.

(۵). منادی کردن: فرمان امیر و حکومت را به اطلاع و آگاهی مردم رساندن.

(۶). در نسخه اصل: ملک.

(۷). هدر: (به سکون و فتح دال) به معنای آن که خون او ریخته شود، و بر آن دیه‌ای نباشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۲۹

آنکاه که پسران عمّ ایشان- سعد بن مالک- بدیشان ملحق شدند.

و بروایتی دیگر گویند، که:

حجاج [بن] یوسف همه فرزندان مالک بن عامر اشعری را امر کرد، که از کوفه بیرون روند. پس همه از کوفه بیرون آمدند، و فرزندان سائب بماهین «۱» مقام کردند. و فرزندان سعد بن مالک بناحیت قم کشیده شدند، و آنجا فرود آمدند. بعد از آن فرزندان سائب را بخود دعوت کردند، و ایشان نیز بناحیت قم آمدند. پس شوکت یافتند، و معزز و مکرم شدند.

بعد از آن احوص وفات یافت، و وصیت کرد برادرش عبد الله. و عبد الله بعد از وفات یافت، و وصیت کرد پسر برادرش مالک بن احوص. و مالک در آن وقت بزرگترین فرزندان عبد الله و احوص بود.

پس همیشه فرزندان عبد الله و احوص در عزّ و رفعت و کامرانی بودند، و در جاه و حشمت؛ تا آنکه دولت بنی امیه پشت برکرد «۲»، و دولت بنی عباس روی باز کرد.

دیگر قصص «۳» ایشان، و حروب «۴» و احوال ایشان، و قصد کردن ایشان با مالک بن احوص به پیش [حمید بن] قحطبه بن شیب طائی «۵»- صاحب لشکر بنی عباس-

(۱). ماهین: نام منطقه کوهستانی غرب ایران (جبال)، و بویژه ناحیه دینور تا نهاوند می باشد.

«معجم البلدان: ماده ماهان. همدان نامه: ص ۹۰».

(۲). در سال ۱۳۲ هجری.

(۳). قصص: جمع (قصه) که مقصود حوادث و وقایع است.

(۴). حروب: جمع (حرب)، جنگ.

(۵). حمید بن قحطبه بن شیب طائی، یکی از فرماندهان و جنگاوران و امیران بنی‌العباس، که در برپایی دولت عباسیان و جنگهای آنان با دشمنان، و استقرار خلافت آنان نقش مهمی ایفا کرد، در سال ۱۴۳ هجری به امارت مصر رسید، و سپس عهده‌دار امارت منطقه جزیره (شمال عراق و شام) گردید. و در سال ۱۴۸ و ۱۵۲ هجری فرمانده جنگهای ارمنستان و کابل بود. او در سالهای پایانی عمر خود از سوی مهدی عباسی، والی سرزمین پهناور خراسان

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳۰

بجرجان، و متمکن شدن ایشان از قبل او، با دیگر اخبار، در موضع اخبار مالک بن احوص یاد کرده‌ام. و حسن بن احمد بن الحسن بن ابی قتاده ازدی «۱» حکایت کرده است، و روایت نموده- در کتابی که منسوبست باحفص بن حمید، آزاد کرده سائب بن مالک- که:

«سبب بیرون آمدن همه فرزندان مالک بن عامر اشعری از کوفه، آن بود که حجاج ابن یوسف، محمد بن سائب را بکشت. و سبب آمدن ایشان بقم، و بدیگر شهرها نرفتن، آن بود که مالک بن عامر اشعری، با پسر عم خود ابو «۲» موسی اشعری از کوفه بناحیت بصره و اهواز و اصفهان آمده بود، و او با ابو «۳» موسی اشعری آن نواحی را فتح کرد، بعد از آن ابو موسی او را بناحیت جبل «۴» فرستاد، و مالک بعضی از ناحیت جبل، آنچه فرا پیش ساوه بود فتح کرد، و دفع کرد از آن ناحیت اکراد «۵» طبرستان را، که ایشان گروه دیلم‌اند، که هر سال بدین ناحیت می‌آمدند، و غزا «۶» میکردند، و اهل این ناحیت را غارت می‌نمودند، و برده می‌بردند.

گردید، و در سال ۱۵۹ هجری به هلاکت رسید. بعدها در سال ۱۹۳ هجری هارون الرشید را در دار الاماره حمید بن قحطبه در بیرون شهر طوس دفن کردند، و پس از او در سال ۲۰۳ هجری، پس از شهادت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حضرت را در نزدیکی هارون به خاک سپردند.

نگاه کنید به: «تاریخ طبری، و الکامل فی التاریخ: حوادث سالهای ۱۴۴- ۱۵۹ و ۱۹۳ و ۲۰۳.

الاعلام زرکلی: ۲/ ۲۸۲.

(۱). در هیچ یک از منابع تاریخی و تبارشناسی- که در حدّ توان مورد جستجو قرار گرفت- نامی از این راوی نیامده است.

(۲). در اصل: ابی، ابا.

(۳). همان.

(۴). ناحیت جبل، بخشهای کوهستانی غرب ایران را گویند.

(۵). اکراد: جمع کرد.

(۶). غزا: از ماده (غزا، یغزو، غزوا)، و جمع آن غزاة است، به معنای جنگیدن با دشمن است.

«المصباح المنیر: ماده (غزا)».

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳۱

و این گروه دیلم بدیه طخروود «۱» غارت کردند، و ایشان را ببردگی بردند. و مالک در پی ایشان برفت، و ایشانرا دریافت، و بیشتر را بکشت، و آن دیکرانرا اسیر کرد، و اهل طخروود را- با مالهایی که از ایشان برده بودند- از دست دیلم خلاص کرد، و آن مال را با ایشان رد کرد.

پس همه بمالک التجا «۲» کردند، و او را مأمن و پناه‌گاه خود ساختند. و همه اوقات در ملازمت او بودند، تا آنکه مالک بکوفه بازگردید.

چون مالک بکوفه آمد با فرزندان خود، قصه ناحیت و پناه گرفتن اهل طخروود بدو، با ایشان بازگفت.

چون فرزندان او پس از مدتی - در ایام والی شدن حجاج بعراق - از کوفه بیرون آمدند، بزمین ناحیت پیوستند. آزادکردگان، و خدمتکاران جدّ خود را از اهل طخروود طلب کردند. پس بقریه مدعوّه انارک «۳» فرود آمدند. و در میانه دهاقین آن ولایت مردی عالم بود، و در بعضی از کتب خوانده بود، که قومی از عرب بشهرهای ایشان فرود آیند، و بر ایشان مالک شوند، و غلبه کنند. آنمرد به پیش باز رفت، و این تاریخ و روایت با ایشان بازگفت، و اعتماد کرد بر ایشان، و از ایشان وقوفی «۴» حاصل کرد، که چون ایشان مالک این ناحیت شوند، و اختیار آن بدست آوردند، فرزندان او را محافظت و رعایت نمایند.

(۱). طخروود (یا طغرود یا طقروود) در ۵ فرسنگی جنوب غربی قم، میان قم و آوه و ساوه قرار دارد، که در پایان دوره ساسانی بسیار آباد و معتبر بوده است، و به گفته تاریخ قم در جنگ نهاوند چهار هزار سپاهی از آن، همراه گروهی انبوه خدمتکار حضور و مشارکت داشته‌اند. و پیشتر به تفصیل درباره آن سخن رفت. نگاه کنید به: «تربت پاکان: ج ۲ / ۲۰۱».

(۲). التجاء: پناه بردن.

(۳). یعنی به روستای که انارک نامیده می‌شد فرود آمدند، نام این روستا در (فصل دوم) از تاریخ قم ضمن نام روستاهای طسوج جهرود، و از اعمال رستاق طبرش (تفرش کنونی) آمده است.

(۴). یعنی توانست از ایشان تعهد و ضمانت بستاند.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳۲

و آن مرد این جماعت عرب را آگاه کرد، و بترسانید از آمدن اکراد دیلمی، که هر سال بزمین ناحیت غلبه می‌کردند. و ایشانرا گفت: این هنگام وقت آمدن ایشانست.

پس فرزندان عرب بجانبی که دیلم در می‌آمدند قصد کردند و برفتند، تا بچشمه آتشمززه «۱» فرود آمدند. و چون ایشان بدان موضع فرود آمدند، اتفاقاً دیلم نیز در آن وقت برسیدند. پس فرزندان عرب بر نشستند، و روی بدیلم آوردند، و بیشتر را بکشتند، و بعضی را اسیر کردند، و بعضی را بهزیمت «۲» کردند. و اهل این ناحیت بظفر یافتن ایشان بر دیلم، بمردی و مردانکی ایشان خرم و شادمانه شدند. و از فرزندان عرب درخواه کردند، که بزمین ناحیت مقیم شوند، و هر چه ایشانرا دربايست باشد بایشان دهند.

پس عرب بزمین ناحیت مقیم شدند، بعد از آنکه با اهل عجم سوکند خوردند، و عهد و پیمان بستند.

بعد از آن عبد الله و احوص «۳» بیرون «۴» آمدند. و بزمین ناحیت امیری بود یمنی «۵»، امر این ناحیت بعبد الله تفویض کرده بود. پس عبد الله دیگر باره باین ولایت آمد، و اینجا بود تا آنکه، که زیاده بر صد هزار دینار از خالص مال او، بر ذمت مردمان این ناحیت داشت، و ثابت و لازم شد. هر چه ایشانرا بیرون شهر بود، بزمین مبلغ بعبد الله فروختند.

(۱). مصنف تاریخ قم در آغاز همین باب (فصل دوم از باب چهارم)، که در ذکر سبب نقل عرب از کوفه به قم است، درباره موقعیت این چشمه سخن گفته است، و آن را پیرامون روستای ابرشتجان (یا ابرستجان که ظاهراً امروزه ابرجس نامیده می‌شود) که در منطقه کوهستانی جنوب قم قرار دارد دانسته، و می‌گوید: (... تا آنگاه که بکوههای قریه ابرشتجان از ناحیت قم برسیدند، و بموضعی که بسیار آب و گیاه بود فرود آمدند، بچشمه‌ای که آن را بشک چشمه میخواندند، و بروایتی آتشمززه ...).

(۲). هزیمت: فراری دادن.

(۳). در اصل: احوص.

(۴). یعنی این دو تن از کوفه بیرون آمدند.

(۵). یعنی این امیر مردی بود از یکی از قبائل یمن.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳۳

پس عبد الله و برادران و فرزندان او، و دیگر خدمتکاران و تبع «۱» او، اینجا ساکن نبودند. و عبد الله ملازم مسجد شد، و شب و روز بطاعت مشغول شد. و هرگاه عبد الله بانک نماز گفتی، دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادندی، و عبد الله از ایشان تحمّل کردی، از ایشان عفو نمودی، و التفات نکردی. بعد از آن از حدّ بردند، و تجاوز نمودند، تا بدان کشید که عبد الله را تکلیف کردند برفتن ازین ناحیت؛ با جمعی که در صحبت او بودند. پس عبد الله عهدی و پیمانی که میان ایشان بود، با یاد ایشان داد، و ایشان بدان التفات نکردند، و بر خروج عبد الله اصرار نمودند. پس عبد الله از ایشان مهلت خواست، تا آمدن احوص از اصفاهان مهلت دادند. پس عبد الله نامه نوشت به احوص، و او را آگاه کرد. پس احوص بقم آمد، و عبد الله قصّه با او باز راند. احوص گفت: زود باشد که خدا ما را بر ایشان نصرت دهد، زیرا که ایشان اول بغدر ابتدا کردند». و قصّه رسول فرستادن ایشان باحوص برفتن ازین ناحیت، و عذر آوردن او، و ترسانیدن احوص ایشانرا، و با یاد دادن احوص ایشانرا عهد و موثیق که میان ایشان بود، و انکار کردن ایشان بر آن، و اصرار نمودن بر بیرون کردن عبد الله و احوص ازین ناحیت، و فرستادن احوص غلامانرا، و کشتن رؤسای آن نواحی را بی‌اذن و خبر برادرش عبد الله، و زنده گذاشتن فرزندان آن مرد که بقریه انارک با او عهد کرده بود، که فرزندان او را محافظت نماید. مجموع این پیشتر گذشت «۲»، و چنانست که یاد کردیم. *** در غیر این روایت آمده است، که:

(۱). تبع: همراهان.

(۲). مصنف تاریخ قم پیشتر به قضیه فرزندان مرد قریه انارک اشاره‌ای نکرده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳۴

سبب بیرون آمدن عبد الله و احوص «۱» از کوفه، و آمدن ایشان بناحیت قم، آن بود که حجاج بن یوسف، عبد الله بن سعد «۲» را امیر کوفه کردانید، چون فتنه عبد الرحمن ابن محمد بن اشعث کندی «۳» بعراق واقع شد، و حجاج برو ظفر یافت، حجاج

(۱). در اصل: احوص.

(۲). عبد الله بن سعد بن مالک بن عامر اشعری. در هیچ یک از منابع تاریخی که در اختیارم بود سخنی از امارت عبد الله بن سعد اشعری بر کوفه نیامده است، و دور نباشد که حجاج او را در هنگام شورش ابن الاشعث، امیر بر قبیله اشعریان کوفه کرده باشد، که بعدها با ورود ابن الاشعث به کوفه، بیعت حجاج را از خود دور ساخته و به عبد الرحمن بن الاشعث پیوستند، از این رو مورد خشم و غضب حجاج قرار گرفتند.

(۳). عبد الرحمن بن محمد بن الاشعث بن قیس کندی، از نسل پادشاهان کنده، که پیش از اسلام بر یمن و بخشهایی از حجاز به مدت ۱۷۳ سال حکومت روایی داشتند. و در دوره اسلامی در جنگهای فتوح و نزاعات داخلی فرماندهی و مشارکت فعالی داشتند. جدّ عبد الرحمن، یعنی اشعث بن قیس در جنگ صفین در لشکر کوفه و عراق شرکت داشت، و از محرکین به وجود آمدن فتنه تحکیم، و اصرار بر انتخاب ابو موسی اشعری بود، و به پیشنهاد او کلمه (امیر المؤمنین) از برابر نام علی بن ابی طالب علیه السلام برداشته شد، و بعدها متمایل به افکار خوارج گردید (نگاه کنید به تاریخ طبری، و تاریخ ابن الاثیر در حوادث سال ۳۸ هجری، و وقعه صفین نصر بن مزاحم). دختر او یعنی جعده بعدها به همسری امام حسن علیه السلام درآمد، و با دسیسه معاویه اقدام به مسموم نمودن حضرت نمود. پدر عبد الرحمن یعنی محمد بن اشعث به همراه مصعب بن الزبیر قیام کرد، و در جنگ با مختار به هلاکت

رسید. اما عبد الرحمن در کوفه زندگی می‌کرد، و خواهرش میمونه همسر محمد بن الحجاج بود، از این رو حجاج با او مرتبط بود، لیکن همواره از او در بیم و هراس بود، و در پی یافتن فرصتی برای نابودی او، و او نیز منتظر وقت برای شورش بر علیه حجاج بود. در سال ۸۰ هجری در پی شورش زنبیل در سجستان، حجاج لشکری به فرماندهی عبد الرحمن برای سرکوب شورش گسیل داشت، او پس از خواباندن شورش، فرصت را برای قیام بر علیه حجاج مناسب یافت، و حجاج را خلع و به قصد تسخیر عراق حرکت نمود، و به نوشته مؤرخین، قبائل یمنی (از آن جمله اشعریان) به

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳۵

تعصب «۱» کرد- بر قومی که خروج کرده بودند با او- بر یمن «۲»، و ایشانرا بکارهای مکروه و ناخوش می‌فرمود، و ایشانرا بغایت خوار و ذلیل میداشت.

پس عبد الله بن سعد، با برادران خود: احوص «۳»، عبد الرحمن، و نعیم، و دیگر خدمتکاران- و ایشان مجموع هفتاد سوار بودند- از کوفه بیرون آمدند. و چون بزمین قم رسیدند، بدیهه فرابه فرود آمدند. بعد از آن خواستند که بجانب اصفهان روند، نظر کردند بمردم این دیها، دیدند که ایشان در حصار می‌گریختند «۴»، و از راه قارص «۵» سواران و

دوای گوناگون با او بیعت کردند، و به شورش او پیوستند. لشکریان دو طرف در خوزستان (در نزدیکی شوشتر) در سال ۸۱ هجری برابر یکدیگر قرار گرفتند، حجاج شکست خورد و عبد الرحمن بصره را فتح کرد، و مردم با او بیعت کردند، و بتدریج بر سرتاسر جنوب عراق (از کوفه تا بصره) چیره شد. و دهها جنگ کوچک و بزرگ میان طرفین رخ داد، و در آن دهها هزار سرباز به هلاکت رسیدند، عاقبت در جنگ دیر الجماجم در ۱۴ جمادی الثانی سال ۸۳ هجری ابن الأشعث شکست خورد، و باقیمانده لشکریانش پراکنده شدند. و بدین گونه شورش می‌رفت خلافت بنی امیه را در عراق نابود کند پایان یافت، و خود عبد الرحمن به خراسان گریخت، و در آنجا به هلاکت رسید. نگاه کنید به: «تاریخ طبری»، تاریخ ابن الاثیر، تاریخ ابن خلدون: حوادث سالهای ۸۰ تا ۸۵ هجری. الامامة و السياسة ج ۲ / ۳۰-۳۸، الحجاج بن يوسف الثقفی: ۲۳۴-۲۹۹، سیر اعلام النبلاء: ۴ / ۱۸۳».

(۱). سخت گرفتن و شدت عمل بخرج دادن در رفتار.

(۲). یعنی بر مردان قبایل یمنی ساکن در کوفه، که به شورش ابن الأشعث پیوسته بودند.

(۳). در اصل: أحوص.

(۴). یعنی مردم به درون حصار می‌گریختند.

(۵). قارص (در برخی از نسخه‌ها قارض ضبط شده است) نام دشتی بوده است (وادی قارص) در شمال شرقی قم، در مسیر جاده کهن قم-ری، و جزو حوزه روستای سراجیه. در تاریخ قم چندین بار از این دشت یاد شده، و در آن آمده است که در آن دیه و جوی و رودخانه‌ای به همین نام بوده، که بخشی از آب رودخانه قم (رود اناربار) بدان سرازیر می‌شده است. این منطقه دارای نیزاری بوده است، که خراج سالیانه آن ۳۰ دینار برآورد می‌شده. این دیه در دوره مصنف تاریخ قم از میان رفته است، از این رو از آن با نام (بائره) یاد می‌کند.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳۶

پیادکان دیدند که بر پشته «۱» آمدند.

از اهل آن دیها پرسیدند، که ایشان کیستند، و چه طائفه‌اند؟

گفتند: این قوم دیلم‌اند، هر سال با ما غزا کنند، و غارت کنند، و برده برند.

عبد الله با شانزده سوار بر نشست، و پیش ایشان باز رفت، و با ایشان جنگ و حرب کرد. و جمعی را از ایشان باسیری بگرفت، و

اسبان و مالهای بسیار بغنیمت بیاورد، و بموضع خود باز کردید، و کارسازی کرد که باصفاهان رود. وجوه و اشراف این ناحیت، چون چنان دیدند، پیش عبد الله رفتند، و درخواست کردند که او با مردم خود بدین ناحیت مقیم شود، و ساکن باشد. و هر چه ایشان بدان محتاج باشند، و حکم کنند بدیشان دهند.

پس مدتی بدین ناحیت بودند. بعد از آن غدر و خیانت، و نقض عهد از اهل عجم مشاهده کردند. پس ایشانرا بکشتند، چنانچ شرح آن گذشت.

و نیز گفته‌اند، که:

«احوص» (۲) چون معلوم کرد که اهل عجم خلاف عهد کردند، و عزیمت نمودند که او را و برادرش را از این ناحیت بیرون کنند، وجوه و اشراف ایشانرا بمیهمان خواند، و در آن میانه ایشانرا مجموع بکشت، و از ایشان هیچ کس خلاص و رستکاری نیافت، الا سیامردان صاحب «۳» جمکران.

بعد از آن امیران عرب ضیعتها را قسمت کردند، و نامها نوشتند بفرزندان، و بنی عمّان «۴»، و دیگر خویشان خود، و ایشانرا به پیش خود دعوت کردند، و ایشان:

(۱). تپه و جایگاه مرتفعی را گویند که در پس آن پناه گرفته یا مخفی می‌شوند.

(۲). در اصل: أخوص.

(۳). صاحب: بزرگ.

(۴). بنی عمّان: عموزادگان، که جمع نادرست و غیر قیاسی بنی عمّ است، که صحیح آن بنی اعمام می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳۷

أبو بکر، و عمران، و آدم، و عمر، و حمّاد بن ابی بکر «۱»، فرزندان و فرزندزادگان عبد الله، و از فرزندان احوص و غیر ایشان بودند.

چون نامه بدیشان رسید، مجموع بدین جانب آمدند، و هر یکی را ناحیتی بدادند:

بابی بکر: رستاق فراهان.

و پسرش حمّاد بن ابی بکر: رستاق ساوه، با ضیعتهایی که بخود بعد از آن بخرد.

و بعمران: رستاق طبرش و غیره.

و به آدم: رستاق قاسان و غیره.

و بعمر: رستاق دور آخر.

و همچنین فرزندان احوص «۲»، مثل این فرا گرفتند.

بعد از آن سلمه بن سلمه همدانی «۳» - عامل رشید بجبل، و بروایتی دیگر: رئیس همدان - معلوم کرد فرود آمدن ایشان بدین ناحیت، و بیشترین ضیعتها، و ساوه، و وزواه، و طبرش، و جهرود، و کوزدر از آن او بودند؛ مجموع را بدیشان فروخت.

بعد از آن این طائفه عرب غلو «۴» کردند، [و] «۵» بر بعضی از ضیعتهای همدان و ری و اصفاهان، با هر دو تیمره «۶»، تا غایتی که قم بسبب کثرت ضیعتها همچو شهرها کشت.

(۱). چهار نفر اول فرزندان عبد الله بن سعد بن مالک بن عامر اشعری هستند، و حمّاد فرزندزاده عبد الله است.

(۲). در اصل: أخوص.

- (۳). در فصل (ششم از باب اول) این تحقیق، به تفصیل درباره سلمه همدانی، و خاندان او سخن رفت.
- (۴). در تمامی نسخه‌ها ضبط این کلمه (غلو) آمده است که احتمالاً به معنای زیاده‌روی در بدست آوردن دیه و زمین و ضیعه (و به اصطلاح امروزی زمین خواری) می‌باشد، و نیز احتمال دارد تصحیف کلمه (غلبه) بوده باشد.
- (۵). افزوده از نسخه چاپی.

(۶). در اصل: تیمره ضبط شده است، که صحیح آن تیمره است، چنانکه پیشتر گذشت.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳۸

و أبو عبد الله، حمزه بن حسن اصفهانی، در کتاب اصفاهان آورده است، که:

«سبب آمدن اشاعره، و دیگر عرب بناحیت جبل، آن بود که چون حجاج بن یوسف، عبد الرحمن بن محمد بن اشعث را، در روز دیر الجماجم «۱» بگرفت «۲»، و مردم «۳» او را بهزیمت «۴» کرد. و اصحاب و یاران او در شهرها متفرق شدند، و جماعتی از ایشان بطرف اصفاهان عدول «۵» کردند، و ایشان از چهار قبیله بودند: از قبیله تیم، و قیس، و عنزه، و اشاعره. تیم: بقریه طهران «۶» از رستاق جی اصفاهان فرود آمدند، و نسل و اعقاب ایشان آنجاست.

(۱). دیر الجماجم: یکی از دیرهای مسیحیان است، که در صدر اسلام در سرتاسر عراق منتشر بوده، این دیر در ۷ فرسنگی جنوب شهر کوفه (در نزدیکی شهر دیوانیه کنونی) به سمت بصره قرار داشته. و در نزدیکی این دیر در سال ۸۳ هجری یکی از خونین‌ترین جنگهای میان لشکریان حجاج بن یوسف ثقفی، و عبد الرحمن بن محمد بن الأشعث در گرفت، که دهها هزار سرباز از طرفین به هلاکت رسیدند، به گفته مؤرخین یکصد جنگ کوچک و بزرگ بوقوع پیوست، که مهمترین آنها جنگ معروف به یوم دیر الجماجم (جنگ روز دیر الجماجم) بود، که در روز ۱۴ جمادی الثانی سال ۸۳ هجری رخ داد، و در آن لشکر ابن الأشعث شکست نهائی را پذیرفت، و از میان رفت. نگاه کنید به: «معجم البلدان: ماده (دیر الجماجم)، تاریخ طبری و تاریخ ابن الأثیر: حوادث سال ۸۳ هجری».

(۲). به نوشته مؤرخین ابن الأشعث از میان جنگ گریخت، و نخست به کرمان و سیستان رفت، و بعدها به خراسان رسید و در آنجا به هلاکت رسید.

(۳). مقصود لشکریان اوست، که عمده مردم بصره و کوفه بودند.

(۴). هزیمت: شکست دادن.

(۵). عدول کردن: به سمت آن رفتن، پس از آنکه قصد آن نکرده بودند.

(۶). طهران: (طیران) یکی از دهات ناحیه جی اصفهان، که ظاهراً در مشرق فریدن واقع است (لغت‌نامه دهخدا: ماده طهران).

تاریخ قم، متن، ص: ۷۳۹

و قیس: برستاق انار «۱» و تیمره «۲»، و ایشانرا الی یومنا «۳» هذا قیسیه میخوانند، و اعقاب ایشان آنجااند.

و عنزه: برستاق جابلق «۴» و برق‌رود «۵» فرود آمدند، و در آنجا از عجم کشتند.

و اشاعره: برستاق کمیدان- که از جمله آخرین رستاقهای اصفاهان بود، که از پس آن بیابانی است متصل بری و قومس «۶»- و بر کنار رودخانه کمیدان- که او را درین ساعت قمرود «۷» میخوانند- نزول کردند، و ایشان از فرزندان سعد بن مالک «۸» بن عامر اشعری بودند.

و دیگران گفته‌اند:

- (۱). رستاق انار، مجموع دیه‌های بوده است که در حاشیه رود اناربار (رودخانه کنونی قم)، در مسیر سرچشمه‌های آن در مغرب قم قرار داشته است.
- (۲). در اصل: تیمره ضبط شده است که صحیح آن تیمره است.
- (۳). یومنا هذا: تا به امروز، که مقصود روزگار تألیف تاریخ قم است.
- (۴). جابلق: (جابلق) از روستاهای اصفهان، که جمعی از بزرگان بدان منسوبند.
- (۵). بیشتر درباره این روستا و موقعیت جغرافیایی آن سخن رفت.
- (۶). قومس: در اصطلاح جغرافیای سرزمینهای اسلامی، منطقه قومس (یا قومس الصغیر) نام دشتهایی است که از سمت شمال به کوه البرز، و از سمت جنوب به صحرای کویر محدود بوده، و از میان آن جاده بلاد جبل-ری-خراسان می‌گذشته است. «بلدان الخلافة الشریة: ۴۰۴، ترجمه عربی».
- (۷). رودخانه قم (مشهور به رود اناربار) از صدر اسلام و هنگام ورود اشعریان به قم، همواره از سرچشمه‌های خود در ارتفاعات خوانسار، و پس از عبور از دشت سلفچگان و نزار، از سمت جنوب شهر قم وارد شهر می‌گردد، و پس از عبور از میان شهر، به سمت دیه قمرود می‌رود، و از این هنگام رودخانه قم به نام (قمرود) نامیده می‌شود، و پس از طی ۲۲ کیلومتر به رود قره چای متصل شده و در نهایت به دریاچه نمک می‌ریزد.
- (۸). در نسخه اصل: ملک.
- تاریخ قم، متن، ص: ۷۴۰
- «بل که بیرون کردن همه فرزندان مالک بن عامر اشعری از کوفه، بعد از آنک بکوفه چندین منازل و مقام و املاک حاصل کرده بودند، و چند ضیعتها بدست آورده؛ کشتن حجاج بن یوسف محمد بن سائب اشعری بود، زیرا که دانستند که حجاج پس از کشتن محمد بن سائب بذیشان میل نکند، و اعتماد بر نصیحت و مشورت ایشان ننماید. بل که ایشانرا بکشد، و هلاک کرداند؛ پس بیرون آمدند به پنهانی، چنانچ حجاج را از بیرون آمدن ایشان خبر نبود، و آمدند تا بناحیت اصفهان رسیدند. و از آنجا آمدند بنا بر آنک باذربایجان ملحق شوند، و بجال ارمیتیه «۱» متحصن شوند، و پناه گیرند. یا اگر نه بخراسان کشیده شوند، زیرا که بنی اعمام ایشان ازیمتیه «۲» بسیاری آنجا بودند، و در آن متمکن و صاحب اختیار.
- جون بقریه ابرشتجان نزول کردند، و آن حصارها بدیدند، در آن طمع کردند.
- پس بدانجا مقیم شدند، و میان ایشان و دیلم و اهل آن ناحیت- چنانچ گذشت- آن قصه واقع شد».
- و من این روایات بتمامی درین کتاب یاد کردم، باختلاف روایات، بدستوری که کتب موجوده بقم بذکر آن ناطق بودند، و اهل قم «۳» آنرا روایت کرده بودند.
- و بنزدیک من روایت اخیره درست‌تر است، زیرا که آمدن قوم عرب بذین ناحیت، بذین روایت، و تاریخ والی شدن حجاج بر عراق موافق و مساویست، و الله اعلم.

- (۱). جبال ارمیتیه: کوههای ارمنستان.
- (۲). مقصود قبائل یمنی است، که از هنگام فتح خراسان در سرتاسر آن سکونت گزیده بودند.
- (۳). یکی از منابع تدوین کتاب تاریخ قم، مطالبی است که مصنف آنها را از افواه و زبان مردم قم که معاصر او بوده‌اند گرفته، و آنان آن روایات را سینه به سینه از پدران خود شنیده و نقل می‌کردند. برخی از این روایات را از بعضی از مردم قم بی‌واسطه و با

یادکرد نام آنها، و برخی دیگر را با واسطه شنیده و نقل می‌کند. نگاه کنید به: «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ۲۵».

تاریخ قم، متن، ص: ۷۴۱

بسم الله الرحمن الرحيم

«ذکر فضائل مرویه درباره اشعریان»

[۱] رسول صلی الله علیه و آله و سلم، در آن وقت که جماعت اشعریان بمکه رسیدند، و صحبت شریفه «۱» او دریافتند، رسول علیه السلام ایشانرا فرمود، که:

شما را از کجا معلوم شد، که من پیغامبرم، و بدین شهر خروج کرده‌ام، و مردم را باسلام و مسلمانی میخوانم؟ اشعریان گفتند، که: ما در بعضی از کتب یافتیم، که شما بدین بلده ظهور کنی، و مردم را با اسلام خوانی. رسول علیه السلام فرمود: «هداکم الله».

حقّ سبحانه و تعالی شما را راه بنماناد، نیک قبیله هستید شما.

و همچنین فرمود- صلوات الله و سلامه علیه-: «اللهم اغفر للأشعریین صغیرهم و کبیرهم».

خداوندا، پیامرز اشعریانرا، بزرک و کوچک را.

بعد از آن فرمود، که: اشعریان و کنده «۲» از من اند، از من اند، از من اند.

[۲] دیگر: علیه السلام فرمود:

«قبیله ازد و اشعریان بددل نشوند. و ایشانرا غلّ و حقد و حسد نبود، دستهای ایشان طعام بود- یعنی از اهل کرم و مروّت و سخاوت‌اند- و دهنهای ایشان سلام است- یعنی بهر کس که برسند، برو بسلام سبقت گیرند، و تواضع و خلق و لطف و بزرگی نمایند- و

(۱). یعنی شرف مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله را بدست آوردند.

(۲). کنده یکی از قبائل یمنی است، که بعد از اسلام مردمان بزرگی از آنان برخاستند.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۶۵

رویه‌های ایشان بر من نیکو و مبارک‌اند، أحساب و انساب ایشان بزرک و شریف‌اند، و هنرها و مفاخر ایشان نیکو. هیچ مسلمانی ایشان را دشمن ندارد، و هیچ منافق ایشان را دوست ندارد».

[۳] و همچنین: رسول علیه السلام فرموده است- درباره اشعریان- که:

«اشعریان از من اند و من از ایشانم. کینه نورزند، و حسد نبرند. و بددلی نکنند. و همیشه از اهل فتح و ظفر باشند. و بر ایشان غلبه نکنند، و فرصت نیابند. و دجال را نبینند. این نه من میگویم، ولیکن حقّ سبحانه و تعالی میفرماید».

[۴] دیگر: علیه السلام فرمود، که:

«قبیله ازد و اشعریان شیران خداوند. مردم میخوانند که ایشان بیفتند، و خوار و ذلیل باشند، و حقّ سبحانه و تعالی نمیخواهد إلاً رفعت و بلندی ایشان».

[۵] دیگر: فرمود، که:

«من آواز اشعریان که در شب قرآن میخوانند، میدانم و میشنوم، و من با آواز قرآن خواندن ایشان در شب، منازل ایشان میدانم «۱»، و اگر چه من در روز آن منازل را ندیده‌ام».

[۶] و همچنین: علیه السّلم فرموده است، که:

«با اشعریان وصلت کنید، و بذیشان دختر دهید، و از ایشان دختر بخواهید، که ایشان همچو بید «۲» هایء مشک‌اند.»

(۱). در نسخه اصل: نمیدانم.

(۲). در نسخه اصل: بندهای.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۶۶

[۷] و احمد بن محمد بن عیسی، روایت کند از محمد بن خالد برقی، و او از ابی البختری «۱» وهب بن وهب قرشی، و او از محمد

بن اسحق «۲»، و او از زهری «۳»، که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، که:

«أزد و اشعریان و کنده از من اند، عدول «۴» نکنند، و بد دل نشوند.»

[۸] و هم بدین اسناد روایتست از ابی البختری «۵»، از عمری «۶»، از زید بن أسلم «۷» که رسول علیه السّلم فرمود، مر جماعت

اشعریان، در آن هنگام که به پیش او آمدند، که:

(۱). در نسخه اصل: بختری، که تصحیف است، و أبو البختری، وهب بن وهب بن کثیر بن عبد الله ابن زمعه است، مادر او همسر

امام صادق علیه السلام بود. وی قاضی عسکر مهدی عباسی، و سپس والی و قاضی شهر مدینه گردید، سپس از این مقام عزل

گردید و در بغداد در گذشت. مؤرخین او را مذمت کرده، و او را در نقل حدیث ضعیف دانسته‌اند، و برخی از روایات امامیه او را

(أکذب البریة) یعنی درغگوترین مردمان، توصیف کرده است. ابن الندیم در (فهرست: ص ۱۱۳) شش کتاب تاریخی بدو نسبت

داده است.

(۲). ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن بشّار، از نویسندگان سیره پیامبر علیه السلام و تاریخ صدر اسلام بشمار می‌رود، مؤرخین او را

بدروغگویی متهم کرده و روایات او را تضعیف کرده‌اند. در سال ۱۵۰ هجری در گذشت. «الفهرست: ص ۱۰۵».

(۳). عیید الله بن سعد الزّهری (از تیره بنی زهره)، از روایت‌کنندگان سیره پیامبر صلی الله علیه و اله و تاریخ صدر اسلام، که به

طرفداری از بنی امیه و دشمنی با اهل البیت علیهم السلام مشهور است. «الفهرست:

ص ۱۰۷».

(۴). عدول: روی گرداندن.

(۵). در نسخه اصل: البختری.

(۶). او حفص بن عمر، أبو عمر العمری، از مؤرخین قرن دوم هجری. «الفهرست: ص ۱۱۳».

(۷). زید بن اسلم، أبو عبد الله العدوی العمری المدنی، از فقیهان مدینه در قرن دوم هجری، پدرش اسلم مولای عمر بن الخطاب

بود. زید حلقه تدریس در مسجد مدینه داشت. و در سال ۱۳۶ هجری در گذشت. «سیر اعلام النبلاء: ۵/ ص ۳۱۶».

تاریخ قم، متن، ص: ۷۶۷

«شما هجرت کنید کانی با پیغمبران، از فرزندان اسمعیل».

[۹] و از ابی البختری «۱»، و از غیر او، و از علمایء مدینه روایتست، از محمد بن قیس «۲» که:

«پسری از اشعریان بحضرت رسول علیه السّلم در آمد، رسول علیه السّلم او را گفت:

حاجتی که داری بخواه.

پسر گفت، سه بار که: حاجت من آنست که من بخدا و رسول خدای پناه می‌گیرم از آتش دوزخ.

رسول علیه السّلم فرمود: بحقیقت که حقّ سبحانه و تعالی ترا از آتش دوزخ در پناه خود گرفت.».

[۱۰] و روایت کند یوسف بن حرث، و او از یوسف بن عبد الله، و او از یزید بن هرون، و او از حمید طویل، و او از انس بن مالک، که رسول علیه السّلم فرمود، که:

«قومی که پیش من آیند که دل‌های ایشان از دل‌های [غیر] ایشان نرمتر باشد»، بعد از آن اشعریان بحضرت رسول آمدند، شهقه زنان، و رجز کویان، بذین عبارت:

شعر

غدا نلقى الاحبّه محمّدا و حزبه «۳»

(۱). در نسخه اصل: البحتری.

(۲). محمد بن قیس اشعری، برادر ابو موسی اشعری، و یکی از ۵۰ تن اشعری بود که با کشتی از یمن به حجاز هجرت کرد (الإصابة: ۶/۶۲)، و پیشتر در آغاز این فصل درباره او سخن رفت.

(۳). به اتفاق مؤرخین این رجز از آن عمّار بن یاسر است، که آن را در آخرین ساعات زندگی خود در گرما گرم جنگ صفین می‌خواند، و به لشکریان معاویه حمله می‌کرد، تا به شهادت رسید.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۶۸

[۱۱] و هم ازین هر دو یوسف «۱» روایتست، از یعلی بن عبید «۲»، از عمرو، از علا، از شهر بن حوشب «۳»، که:

«ابو عامر اشعری بر رسول علیه السّلم درآمد، رسول علیه السّلم فرمود که:

آواز خوش اشعریان در حالت قرآن خواندن، دلالت کرد مرا بر حسن و نیکوئی اسلام ایشان».

[۱۲] دیگر: یوسف بن حرث، از یحیی بن ضریس «۴»، و او از بقیه بن ولید «۵»، و او «۶» از

نصر بن مزاحم منقری (متوفای ۲۱۲ هجری) در کتاب «وقعة صفین: ۳۴۱ و ۳۴۲» می‌گوید:

(قال نصر: و حدثنا عمر بن سعد، قال: و فی هذا اليوم قتل عمّار بن یاسر رضی الله عنه، اصیب فی المعرکه ... فقال حین شرب: الجنّة تحت الأسنه

اليوم ألقى الأحبّه محمدا و حزبه حتى أقبل ابن جون (قاتل عمّار) فقال: أنا قتلت عمّارا. فقال له عمرو: فما كان آخر منطقه؟

قال: سمعته يقول:

اليوم ألقى الأحبّه محمدا و حزبه

(۱). مقصود یوسف بن حرث (حارث)، و یوسف بن عبد الله است.

(۲). یعلی بن عبید بن ابی امیه طنافی کوفی، از محدثین و راویان کوفه، که به صحت حدیث و راستگویی توصیف شده است. و در

سال ۲۰۹ هجری در کوفه درگذشت. «سیر اعلام النبلاء: ۹/۴۷۶».

(۳). شهر بن حوشب، ابو سعید الاشعری الشامی، یکی از افراد خاندان اشعری (از ساکنین در شام) که به روایت حدیث اهل سنت

اشتهار داشت، و او را ثقه و راستگو دانسته‌اند، در دوره عثمان بدینا آمد، و در سال ۸۹ یا ۱۱۱ یا ۱۱۲ درگذشت. «سیر اعلام النبلاء:

۳۷۲/۴».

(۴). یحیی بن الصّریس بن یسار، ابو زکریا البجلی، قاضی ری، و از محدثین و راویان اهل سنت که در سال ۲۰۳ هجری درگذشت.

«سیر اعلام النبلاء: ۹/۴۹۹».

(۵). بقیة بن الولید بن صائد بن کعب، أبو یحمد الحمیری، یکی از محدثین مشهور اهل سنت، که در سال ۱۱۰ هجری متولد شد. او متهم به تدلیس و جعل حدیث است، و در عین حال از او روایتهای فراوانی در منابع روایی سنی نقل شده، مرگ او در سال ۱۷۹ هجری بود. «سیر أعلام النبلاء: ۸ / ۵۱۸».

(۶). بقیة بن ولید، در طبقه متاخر از ابن عباس قرار دارد، از این رو نمی‌تواند مستقیماً از او تاریخ قم، متن، ص: ۷۶۹

عبد الله بن عباس، و او از [ابن] مسعود، که رسول علیه السلام فرمود:

«اشعریان و انصار یاران من اند، و تازه رویان، و خوب رویان اند، و خوش خوی، و خوشبوی، مرا یاری و قوت دادند، ایشان را پس از من نیکو دارید، و مراعات کنید، و حرمت دارید».

[۱۳] ذکر حدیث جفنه «۱»: و مراد بجفنه لاوکی «۲» است، که عرب در آنجا مثل لاخته و رشته و چنکال «۳»، و دیگر انعام «۴» طعام خورند، و مشهور است در میانه ایشان «۵»، قوله تعالی: «وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ» «۶» روایت کند ما را ابو عبد الله، از عمران بن عبد السلام، و او از عبد العزیز بن اُبی ثابت اعرج زهری.

روایت کند، و معمولاً او احادیث ابن عباس را به واسطه ابن جریج، عن عطاء، عن ابن عباس روایت کرده است. نگاه کنید به: «سیر اعلام النبلاء: ۸ / ۵۲۴». تاریخ قم متن ۷۶۹ «ذکر فضائل مرویة درباره اشعریان» ص: ۷۶۴

(۱). جفنه: بزرگترین ظرفی که در آن خوراک می‌گذارند. در لسان العرب: ماده جفن آمده است:

(الجفنة: أعظم ما یكون من القصاع).

(۲). لاوک: ظرف بزرگ و مدور با لبه کوتاه از چوب تراشیده، تگاری باشد کنار بلند، که در آن آرد خمیر کنند «برهان قاطع: ماده لاوک».

(۳). لا-خشه، رشته، چنگال: (?)، در لغت‌نامه‌های فارسی معنای این کلمات نیامده است، و احتمالاً- به معنای برخی از حیوانات خانگی باشد.

(۴). انعام: چهارپایان یا حیوانات اهلی.

(۵). یعنی این گونه ظرفهای بزرگ در میان عربها معروف و متداول است، که برای انسانها و چهارپایان در آن خوراک می‌ریزند.

(۶). سوره سبأ: آیه ۱۶. (ظروف بزرگ غذا همانند حوضها و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود) «تفسیر نمونه: ۱۸ / ص ۳۴».

تاریخ قم، متن، ص: ۷۷۰

و همچنین ابن اُبی زیاد «۱»، از زیاد، و او از خارجه «۲» بن زید بن ثابت انصاری، که رسول علیه السلام فرمود که:

«درین شب به پیش من آیند از مردمان یمن بهترین سواران، و بهترین مردمان.

پس در آنشب هشت نفر مرد از اشعریان رسیدند، و در مسجد رسول بنشستند، و گفتند ابا موسیٰ عبد الله بن قیس «۳» را- و او در میان ایشان بسال کهنتر بود- که: به پیش پیغامبر علیه السلام رو، و او را از قدم و آمدن ما خبر ده، تا از برآی ما چیزی بفرستد تا بخوریم.

عبد الله بیامد، تا بدر حجره «۴» رسید، این آیه شنید که: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا «۵».

(۱). در نسخه اصل و چاپی: ابن اُبی زیاد که احتمالاً (أبی) تصحیف و زیادی باشد، و شاید صحیح این نام ابن زیاد است، و احتمالاً

او امیر محمد بن عبد الله بن زیاد است، که در دوران مأمون بر یمن چیره شد، و شهر زبید در یمن را برپا داشت، و با مأمون عباسی روابط دوستانه‌ای برقرار نمود. وی در سال ۲۴۵ هجری درگذشت، ولی دولت او در یمن تا پس از سال ۴۰۰ هجری بدرزا کشید. «سیر اعلام النبلاء: ۱۱/۵۳۶». احتمالاً این روایت را که درباره فضائل و مناقب اشعریان یمنی می‌باشد او از جدّ خود زیاد نقل نموده است.

(۲). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: خارج که خطاست، او خارجه بن زید بن ثابت بن زید بن قیس خزرجی است، پدرش زید یکی از صحابه مشهور است، که در جنگ احد شرکت نمود، و به روایت اهل سنت یکی از شش نفری است که در زمان عمر قرآن را جمع‌آوری نمودند، وی در زمان خلافت عمر در مدینه درگذشت. «سیر اعلام النبلاء: ۱/۳۳۵».

(۳). مقصود ابو موسی اشعری است.

(۴). پیامبر صلی الله علیه و اله در سمت جنوب و شرق مسجد النبی صلی الله علیه و اله، برای سکونت خود و همسرانش تعدادی اتاق (حجره) برپا نموده بود، که هر یک متعلق به یکی از همسران بود. بعدها در توسعه مسجد این حجرات از میان رفت، و تنها حجره شخصی پیامبر و امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام باقی ماند، که نخستین آن آرامگاه حضرت می‌باشد. و دومی بنا به روایتی محل دفن حضرت زهرا علیها السلام است.

(۵). سوره هود: آیه ۶. (هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر این که روزی او بر خداست، او

تاریخ قم، متن، ص: ۷۷۱

عبد الله سخن نکفت، و باز کردید، کفت: اکنون مانده و طعام شما بیاید بشما.

بسی برنیامد که چهار مرد بیامدند، و لاوکی داشتند پر از نان و گوشت، چنانچ از بسیاری، گوشت و نان از آن می‌افتاد. آن لاوکی به پیش ایشان بنهادند، ایشان از آن مانده فایده برداشتند.

بعد از آن پیغامبر علیه السلام از حجره بیرون آمد تا نماز گزارد. چون بمسجد رسید آنجماعت را دید، فرمود که: ای شما اشعریانید؟ کفتند: بلی یا رسول الله.

رسول فرمود که: چرا مرا خبر نکردید تا از بر آیم شما طعامی بفرستادمی؟

کفتند: یا رسول الله آنچه ما میخوردیم، از طعامهای مهمان خانه تو نبود؟

رسول فرمود: ای بشما چیزی آوردند؟

کفتند: بلی یا رسول الله.

رسول فرمود که: شما مهمان خذ آئید».

و زهری، و زید بن ثابت انصاری، روایت کنند از عایشه، که او کفت:

«آنچ از مائده اشعریان بازماند، ما که زنان رسول بودیم بر یکدیگر قسمت نمودیم، و بدان تیمن و تبرک نمودیم، و کوزکان و بیماران خود را بدان معالجت می کردیم».

[۱۴] و به اسناد «۱» و روایتی دیگر آمده است، که:

«جون اشعریان از یمن بمکه آمدند، تا رسول علیه السلام را ببینند، رسول علیه

قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند». «تفسیر نمونه: ۹/ ص ۱۵».

(۱). در نسخه اصل: استاد که تصحیف (اسناد) است- به کسر الف که مخفف اسند عنه یا اسند الیه می‌باشد- که به معنای این که این روایت به سند دیگری جز آن سند که پیشتر از آن یاد شد آمده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۷۲

السلم از بعضی از ایشان پرسید، که:

شما در کدام جهت از جهات یمن می‌نشینید؟

گفتند: یا رسول الله ما بمرجانه، و وزیره، و مشجعه، و مسلجه می‌نشینیم- و این هر چهار دیه‌اند- و همچنین بزبید «۱» و رمع «۲»، و آن دو کوه‌اند متصل بدریا.

رسول فرمود که: «اللهم بارک فی زبید».

یعنی: خداوندا در زبید برکت کن.

ایشان گفتند: یا رسول الله بگو در رمع.

رسول علیه السلم فرمود: خداوندا در رمع نیز برکت کن.

چند گاهی بمرگه بودند، تا هر چه در دست ایشان بود از نقد و جنس خرج کردند، پس آن جماعت یکی را از خود برسول فرستادند، تا از رسول طلب بخشش و عطا کند، چون بنزدیک رسول علیه السلم رسید، رسول را دید که این آیت میخواند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. «۳»

(۱). زبید: نام یکی از دشتهای جنوب غربی یمن، که امیر محمد بن عبد الله بن زیاد (امیر یمن از سوی مأمون) در سال ۲۰۴ هجری، شهری به نام (زبید) در آن ساخت. (نگاه کنید به: سیر أعلام النبلاء: ۱۱/۵۳۶)، یاقوت حموی در معجم البلدان می‌گوید: (زبید: بفتح اوله و کسر ثانیه ثم یاء مثناة من تحت. اسم واد به مدینه، یقال لها الحصیب، ثم غلب علیها اسم الوادی، فلا تعرف الا به.

و هی مدینه مشهوره بالیمن، احدثت فی ایام المأمون، و بازائها ساحل غلافقه و ساحل المنذب).

(۲). رمع: نام بخشی از دشت زبید، که در آن روستاهایی قرار دارد، و سکونتگاه اشعریان بوده است یاقوت حموی در معجم البلدان می‌گوید: (رمع: بکسر اوله و فتح ثانیه و عین مهمله.

موضع بالیمن. و قیل: هو جبل بالیمن. و قال نصر: رمع قریه اُبی موسی ببلاد الأشعریین من الیمن، قرب غسان و زبید. و قال ابن الدمینة: یتلو وادی زبید رمع، و هو واد حار ضیق).

(۳). سوره آل عمران: آیه ۲۰۰. (و ای کسانی که ایمان آورده‌اید، استقامت کنید، و در برابر دشمنان استقامت بخرج دهید، و از مرزهای خود مراقبت بعمل آورید، تقوی پیشه کنید، شاید رستگار شوید). «تفسیر نمونه: ۳/۲۳۳».

تاریخ قم، متن، ص: ۷۷۳

چون این آیت بشنید باز کردید، و سخن نکفت.

چون روز دؤم درآمد، دیگر باره کس فرستادند برسول علیه السلم، چون برسید، رسول علیه السلم هم این آیت میخواند. دیگر باره باز کردید، و سخن نکفت.

چون روز سئم درآمد، دیگر باره رسول اشعریان بنزدیک رسول علیه السلم آمد، و رسالت ایشان برسانید.

رسول علیه السلم برخاست، و در حجره زنان خود کرد برآمد، و چیزی میطلبید که از بهر ایشان بفرستد، هیچ چیز نیافت.

رسول اشعریانرا کفت: تو برو، در عقب آنج باشد از برآی ایشان بفرستیم.

چون شب درآمد، و کرسنکی بغایت برسید؛ مردی را دیدند که می‌آمد، و لاوکی داشت پر از طعام، و دود «۱» از سر آن برمی‌آمد. پس از آن طعام بسیار بخوردند تا سیر شدند، پس آن لاوک را برداشتند.

چون در بامداد آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پیش ایشان آمد، و کفت: درین شب هیچ خوردنی یافتید؟

گفتند: بلی یا رسول الله، رسول تو آمد، و لاوکی از طعام می آورد که دود آن بهوا بر می رفت. بسیاری بخوردیم تا سیر شدیم، و بعد از آن لاوک را با باقیء طعام برسول تو دادیم.

رسول علیه السلام فرمود: آن رسول جبرئیل بود، و آن طعام از بهر شما از نزدیک خدای آورده بود.

بعد از آن فرمود: بحق آن خدائی که نفس من بقبض «۲» قدرت اوست، که اگر شما آن طعام برنمیداشتید، از آنجا بفراخ عیشی «۳» میخوردید تا روز قیامت».

(۱). در حاشیه این کلمه در نسخه اصل به خط کاتب نسخه نوشته شده است: بزبان قمی تما.

(۲). در نسخه چاپی: بقبضه.

(۳). فراخ عیشی: گشاده روزی.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۷۴

و بروایتی دیگر:

«رسول علیه السلام فرمود: این مآئده آوردن جبرئیل در میان امتان ما، همچو مآئده عیسی است در بنی اسرائیل».

و فرزدق «۱» شاعر درین باب در قصیده که بلال بن ابی برده «۲» را بدان مدح کرده میگوید:

شعر

و انتم ولاة الحق فی کلّ مشهدو من جاء و هنا یتستیف محمدا

فآووه هدا للقری ثم ارسلا فاطعمهم ذو المنّ طعاما متزدا «۳» و همچنین احمد بن ابی عبد الله برقی «۴» گوید، در قصیده که

معروفست بدو، در مدح

(۱). أبو فراس، همام بن غالب معروف به فرزدق، یکی از مشهورترین شعرای عرب در تمامی دورانها (دوره جاهلی و اسلام)، که

همچو او مستغنی از ترجمه است، وی در دوره امویان زیست و با آنان روابط نزدیکی داشت، در سال ۱۱۰ هجری در گذشت، یکی

از اشعار بلند مرتبه او شعری است که آن را بالبداهه در مدح امام زین العابدین علیه السلام سرود.

(۲). بلال بن ابی برده، نواده ابو موسی اشعری است، پدرش ابو برده عامر بن ابی موسی اشعری از علما و فقهای کوفه بود، و

قضاوت آنجا را بعهدہ داشت. بلال امارت بصره را داشت، و گویند که در قضاوت ناروا بود، از این رو درباره او گفته شده است

(إنه اول من أظهر الجور فی القضاة)، یوسف بن عمر ثقفی - والی عراق - او را در سال یکصد و بیست و اندی دستگیر و زندانی

نمود و در زیر شکنجه به هلاکت رساند. «سیر أعلام النبلاء: ۵/ ۶، وفيات الأعیان: ۷/ ۱۰۱، ۱۱۲».

(۳). در دیوان فرزدق قصائد متعددی در مدح بلال بن ابی برده آمده است، که این دو بیت در میان آنها نمی باشد.

(۴). احمد بن محمد بن خالد برقی، و این چند بیت شعر در هیچ منبع دیگری نیامده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۷۵

قحطان «۱» و مفاخر او:

شعر

و جبریل قرانا اذا اتینا النبی المصطفی مستهینا

فاتحفنا بمآئده فضلنا بمفخرها جمیع المطعمینا

و قال محمّد: هدی مثال لمآئده بن مریم و هو فینا

کتلک «۲» فیهم فکلوا هنیئامن الرّحمن خیر الرّازقینا «۳» من که مصنف این کتابم، این خبر را بغایت بزرگ «۴» یافتم، و چنانچ یافتم در اخبار اشعریان ذکر کردم و بکفتم، و الله اعلم بالصواب.

- (۱). نیای قبائل یمن.
 - (۲). در اصل: کتالک.
 - (۳). این قصیده در هیچ یک از منابع تاریخی و مجموعه‌های شعر نیامده است.
 - (۴). ارزشمند و والا.
- تاریخ قم، متن، ص: ۷۷۶

«ذکر مفاخر و مناقب ایشان در آیام جاهلیت و در آیام اسلام»

مفاخر ایشان در ایام اسلام:

اول: آنک مالک «۱» بن عامر اشعری روز مدائن اسب را در فرات «۲» راند، پیش از همه کس، تا مسلمانان دیگر بدو اقتدا کردند. چنانچ گذشت.

دیگر: آنک اشعریان در کشتیها «۳» نشستند، و از بلاد یمن بطوع «۴» و رغبت هجرت کردند، و بحضرت رسول آمدند، و اسلام آوردند؛ از سر ارادات و رغبت. و قریش و دیگر عرب برسول اول کافر شدند، و چندین نوبت مکر و حیلت کردند، و رنج و تعب بوجود مبارک رسول علیه السّلم رسانیدند، و انکار اسلام کردند، و کاره «۵» آن بودند، چنانچ حق سبحانه و تعالی از آن خبر میدهد، قوله تعالی: حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ «۶» ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ «۷».

دیگر از مفاخر ایشان: آنک ابو مالک «۸» عامر که از جمله مهاجرانست، ابتدا «۹» کرد، و

- (۱). در نسخه اصل: ملک.
- (۲). صحیح آن «دجله» است، چنانکه پیشتر بدان اشاره شد.
- (۳). محل سکونت اشعریان در یمن در وادی زبید و رمع بود، که در میان کوههای بخشهای جنوب غربی یمن، و در نزدیکی دریا قرار دارد، از این رو مسافرت آنان به سمت حجاز باید در دریای سرخ و به سمت جدّه، و از آنجا به سوی مکه یا مدینه انجام پذیرفته باشد.
- (۴). طوع: اختیار.
- (۵). کاره: ناخوش داشتن.
- (۶). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: حتی ظهر أمر الله.
- (۷). سوره توبه: آیه ۴۸. (تا زمانی که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت در حالی که آنها کراهت داشتند). «تفسیر نمونه: ج ۷ / ۴۳۲».
- (۸). در اصل و دیگر نسخه‌ها: مالک بن عامر، که ظاهراً تصحیف است، و در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: صحیح این عبارت ابو مالک عامر است که در اواخر ص ۲۷۰ (از نسخه چاپی) و اواخر ۲۷۱ گذشت، و در ص ۲۹۱ س ۳ بعنوان ابو مالک اشعری ذکر شده.
- (۹). یعنی نخستین کسی بود که این کار را انجام داد.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۷۷

پیش از نزول آیت خمس، خمس را قسمت کرد، و این معنی در وقتی بود که أبو مالک عامر غنیمتی را یافت در بعضی از غزاهای رسول علیه السّلم او را فرمود که یک سهم از آن از بهر خدا بنه.

أبو مالک بن عامر گفت: خمسی از آن از بهر خداست.

پس حقّ سبحانه و تعالی بقسمت أبو مالک عامر رضا داد، و آن قسمت را امضاء فرمود. این آیت فرستاد، که:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ (۱)

دیگر از مفاخر ایشان: فضیلت‌های مرویه است درباره ایشان از رسول و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السّلم.

دیگر: آنک دوازده پسر از آن سعد بن عبد الله «۲» بن مالک «۳» بن عامر اشعری، راوی و أهل حدیث بوده‌اند، از ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق. و زیاده بر صد مرد، از آن فرزندان عبد الله، و از فرزندان احوص «۴»، و از فرزندان سائب بن مالک «۵»، و از فرزندان نعیم

(۱). سوره انفال: آیه ۴۱. (بدانید هر گونه غنیمتی به شما رسد، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است، اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدائی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (با ایمان و بی‌ایمان یعنی روز جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورده‌اید، و خداوند بر هر چیزی قادر است). «تفسیر نمونه: ۷ / ۱۷۱».

(۲). در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری آمده است: (شاید صحیح عبد الله بن سعد باشد).

(۳). در نسخه اصل: ملک.

(۴). در نسخه اصل: احوص.

(۵). در نسخه اصل: ملک.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۷۸

ابن سعد، روایت کنندگانند از دیگر ائمه، چنانچ در باب علما یاد کردم «۱».

دیگر از مفاخر ایشان: حدیث جفنه است، و روایات که درباره اشعریان آمده‌اند، چنانچ از پیش گذشت؛ در قصه حدیث جفنه، و اشعار شعر آیه مشهور بذکر آن ناطق‌اند. و الله اعلم.

دیگر از مفاخر ایشان: آنک از جوف بتی که ایشانرا بیمن بود آوازی شنیدند، که رسول علیه السّلم بمکه خروج کرد، و مالک بن عامر اشعری از دیگر مهاجران سبقت گرفت بصحبت رسول علیه السّلم، بسبب آنک نشانه اسلام و ایمان در دل او بدید آمده بود. و از صحبت رسول علیه السّلم باز کردید، و دیگر باره در صحبت مهاجرانی دیگر بمکه رفت، چنانچ او را ثواب دو هجرت حاصل شد. دیگر از مفاخر ایشان: آنک موسی بن عبد الله بن سعد اشعری «۲» بقم، ابتدا کرد

(۱). بنا بر فهرستی که مصنف برای تاریخ قم در آغاز کتاب فراهم آورده است، باب شانزدهم کتاب را به ذکر اسامی بعضی از علمای قم اختصاص داده بوده، و بنا بر آنچه در آنجا مذکور است، آنان ۲۶۰ نفر می‌باشند. لیکن باب شانزدهم از پانزده بابی است که بدست کسی نرسیده، و به نظر می‌رسد مصنف مجال فراهم آوردن، و تألیف آنها را نیافته است.

(۲). به نوشته تاریخ قم، عبد الله بن سعد بن مالک بن عامر اشعری، به‌مراه برادرش احوص نخستین اشعریانی بودند که به قم سکونت گزیدند. و عبد الله بغایت زاهد و عابد بود، از این رو برادرش احوص مسجدی را بدر پل برای او بنا کرد، و عبد الله تا هنگام وفات در آنجا به عبادت مشغول بود.

اما موسی؛ فرزند عبد الله در هیچ یک از منابع از او یادی نشده است، و به نظر می‌رسد او بر سیره و رفتار پدرش در تدین و عبادت بوده است، از این رو بتدریج با فزونی یافتن شمار

تاریخ قم، متن، ص: ۷۷۹

باظهار مذهب شیعت، تا دیکران از اهل قم بدو اقتدا کردند، و اظهار مذهب شیعت کردند.

دیگر از مفاخر ایشان: آنک رضا علیه السّلم در حقّ زکریّآء بن آدم [بن عبد الله] ابن سعد اشعری «۱» فرموده است که:

«حقّ سبحانه و تعالی بلا از اهل قم بگردانیده است، بسبب وجود زکریّآء بن آدم، جناح بلا از اهل بغداد بقبر موسی بن جعفر علیهما السّلم بگردانید» «۲»

و دیگر فضائل مذکوره ایشان در باب علما.

و همچنین از مفاخر ایشان: آنک از فرزندان مالک «۳» بن عامر اشعری مخصوص شدند به اعتقاد مذهب شیعت، بخلاف دیگر مردمان، و این مذهب را اظهار کردند، و نفس خود را بذان شهرت دادند، تا بذان رسید که مجموع خلفا، و همه مردم، بذین مذهب و اعتقاد قائل «۴» شدند، و همه از یک کمان تیر عقیده انداختند، بعد از آنک ائمه علیهم السّلم؛ و

اشعریان مهاجر در قم، و از میان رفتن ترس از سنیان، بویژه پس از زوال خلافت بنی امیه، و روی کار آمدن خلافت عباسیان، که در سالهای آغازین آن ترس شیعیان از اظهار مذهب از میان رفت، موسی بن عبد الله به اظهار مذهب تشیع در قم روی آورد. رفتار او بتدریج در قم پایدار گردید، و شهر قم به عنوان یک شهر شیعی در میان دیگر شهرهای سنی نشین جایگاه خود را تثبیت نمود، و بعدها در قرن سوم و چهارم مهمترین حوزه شیعی را در خود جای داد که نقش مهمی در فکر و اندیشه شیعه ایفا کرد.

(۱). زکریا بن آدم اشعری قمی، یکی از بزرگان محدثین و راویان و فقهای امامیه در قرن دوم و سوم هجری، وی شرف مصاحبت امام صادق و امام رضا و امام جواد علیهم السلام را داشت، درباره جایگاه او روایات متعددی از امامان وارد شده است. قبر او در قبرستان شیخان قم دارای بقعه و ضریح است، و زیارتگاه مردم می‌باشد. نگاه کنید به: «معجم رجال الحدیث: ۷ / ۲۷۱».

(۲). اختیار معرفه الرجال (رجال کشی): ص ۵۹۴، حدیث ۱۱۱۱.

(۳). در نسخه اصل: ملک.

(۴). یعنی دار الخلافه والیان منصوب از سوی آنان و دیگر مردم، اعتقاد قمیان به مذهب تشیع را

تاریخ قم، متن، ص: ۷۸۰

شیعت ایشان، مذهب شیعت را پنهان می‌داشتند، و اظهار آن نمی‌کردند، و تقیه می‌نمودند؛ تا خون ایشان بناحق ریخته نشود.

دیگر از مفاخر ایشان: وقف کردن این گروه عربست که بقم بودند، از ضیعتها و مزرعها و سرائها؛ تا غایت که بسیاری از ایشان هرچه مالک و متصرف آن بودند، از مال و منال و امتعه و ضیاع و عقار، بائمه علیهم السّلم بخشیدند. و ایشان اول کسانی‌اند که بذین ابتدا کردند، و خمس از مالهای خود بیرون کردند، و به ائمه علیهم السّلم فرستادند.

و خلفا این املاک را که ایشان بدفعات وقف کردند، بدست فراگرفتند «۱»، ایشان دیگر باره غیر آن املاک وقف کردند، تا آن مقدار از آن بماند که دیلم باقطاع آنرا فراگرفتند.

و خراج املاک موقوفه ایشان به چهارصد هزار درم برسیده است.

دیگر از مفاخر اشعریان: آنک ایشان طالبیه «۲» را جای و مقام دادند؛ چون بقم رسیدند. و ضیعتها و مالهای بسیار بذیشان بخشیدند، بعد از آنک خلفاء ایشانرا طلب «۳» میکردند، و از وجه تقیه ایشان را بظاهر نمی‌دیدند «۴».

دیگر از مفاخر ایشان: آنک ائمه علیهم السّلم جمعی از اشعریانرا کرامی داشتند، و بذیشان هدایا و تحف «۵» فرستادند، و بعضی را

ازیشان کفنها «۶» فرستادند؛ مثل: اَبی جریر

به رسمیت شناخته، و آنان را بر این اعتقاد مورد اذیت و آزار قرار نمی‌دادند.

(۱). یعنی آنها را ضبط و مصادره نمودند.

(۲). مقصود از طالبیّه، تیره‌های مختلف فرزندان امیر المومنین علی بن اَبی طالب علیهما السلام می‌باشند، که مصَنّف پیشتر طی بابی به تفصیل درباره علویان مهاجر به قم سخن گفت.

(۳). طلب کردن: تعقیب کردن.

(۴). یعنی علویان تقیه کرده، و خود را در ظاهر از دید خلفاء و عمّال آنان دور نگه می‌داشتند.

(۵). تحف: جمع تحفه.

(۶). کفنها: جمع کفن.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۸۱

زکریا بن ادريس «۱»، و زکریا بن آدم، و عیسی بن عبد الله بن سعد «۲»، و غیر ایشان، که یاد کردن اسامی ایشان بتطویل می‌انجامد.

و بعضی دیگر را از ایشان را مشرف کردانیدند، و تشریف فرستادند بانکشتریها و جامها، تا غایت که دیگر اشعریان از دعبل بن علی خزاعی، جبّه ابریشمین که رضا علیه السّلم بدو بخشیده بود، بمبلغ یکهزار مثقال طلا بخريدند، و هر یکی پاره از آن از بهر تیمن و طلب شفا بدان نمودن بر گرفتند. «۳»

و دیگر آنک: صادق علیه السّلم، عمران بن عبد الله «۴» را گفت: «اظلک الله یوم لا ظلّ الا ظلّه».

(۱). اَبو جریر زکریا بن ادريس بن عبد الله بن سعد اشعری قمی، از اصحاب بزرگوار و ثقه امام صادق و کاظم و رضا علیهم السلام و راوی اخبار آنان که قبر او در شیخان قرار داد. «رجال نجاشی: ۱۷۳ شماره ۴۵۷».

(۲). عیسی بن عبد الله بن سعد بن مالک اشعری قمی، از اصحاب بزرگوار و ثقه امام صادق و کاظم علیهما السلام و راوی اخبار و روایات آنان. «رجال نجاشی: ص ۲۹۶ شماره ۸۰۵».

(۳). اَبو الفرج اصفهانی در «الأغانی: ۲۰ / ص ۱۲۰» آورده است: (دعبل یکی از شاعران مشهور شیعه است که به امیر المؤمنین علیه السلام علاقه داشت، و در مدح آنان قصیده:

* مدارس آیات خلت من تلاوة*

را سرود که یکی از زیباترین اشعاری است که در مدح اهل بیت سروده شده است، و آن را برای اَبا الحسن علی بن موسی در خراسان برد، و حضرت ده هزار درهم از سکه‌هایی که بنام او ضرب شده بود بدو داد، و یکی از پیراهنهای خود را نیز بدو خلعت داد. اهالی قم سی هزار درهم بدو پیشنهاد کردند، و او آن را نفروخت، آنگاه راه را بر او بسته و پیراهن را ربودند. او به آنان گفت: شما این کار را برای رضای خدا انجام می‌دهید، در حالی که برای شما حرام است، و آنان سی هزار درهم بدو دادند، و او سوگند خورد که پول را نگیرد مگر آن که قسمتی از پیراهن را بدو دهند تا در کفن خود گذارد، آنگاه پول را داده، و آستینی را نیز بدو دادند، و او آن را در کفن خود قرار داد).

(۴). عمران بن عبد الله بن سعد بن مالک اشعری، از اشعریان کوفی که به قم مهاجرت نمود، و فرزندان او در قم گسترده شدند.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۸۲

یعنی: حق سبحانه و تعالی، ترا در سایه رحمت خود فرود آرد، در روزی که هیچ سایه نباشد، الا سایه رحمت او. دیگر از مفاخر ایشان: کوره «۱» کرداندین حمزه بن الیسع بن سعد [بن عبد الله] اشعری شهر قم را، منبر در آن بنهاد. و والی و حاکم شدن ایشان در شهر قم و قزوین. و بیرون آوردن او کاریزی بقزوین، که آب آن در عرصه قزوین جاری و روانست. دیگر از مفاخر ایشان: آنک ابو الصّدیم، حسین بن علی بن آدم [بن عبد الله] اشعری، مسجد جامع بقم - که میان قم و کمیدانست - بنا نهاد «۲».

دیگر آنک: یحیی بن عمران بن عبد الله اشعری «۳»، وسیله شد تا کافه عرب شمشیر را حمائل کردند، بعد از آنک یکی از خلفاء بر عرب شمشیر حمائل کردن حرام «۴»

(۱). کوره: تقسیم‌بندی ولایتی، و تبدیل شدن شهر قم به مرکز ولایتی، که تعدادی شهر و روستا و قصبه از لحاظ اداری و مالی بدان وابسته‌اند. و واقعه کوره شدن قم و جدا کردن آن از ولایت اصفهان، که در سال ۱۸۹ هجری در دوره هارون الرشید رخ داد، را مصنف در فصلهای دوم و چهارم از باب اول به تفصیل آورده است.

(۲). بنا به نقل تاریخ قم در (فصل چهارم از باب اول)، ابو الصّدیم در سال ۲۶۵ هجری مسجد جامع قم را بنا نهاد، که بنا بر روایات مناره میدان کهنه قم تنها باقیمانده این مسجد می‌باشد، که تا کنون پابرجا است.

(۳). یحیی اشعری از شخصیت‌های بانفوذ، و از اعیان اشعریان قم بشمار می‌رفته، و در قرن چهارم نام او بر روی یکی از میدانهای شهر قم - که در بخش کمیدان، در نزدیکی قصر و سرای او بود - قرار داشت، و از گفته مصنف معلوم می‌گردد که او در دستگاه خلافت بنی العباس دارای اعتبار و نفوذ بوده است.

(۴). یعنی ممنوع کرده بود.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۸۳

کرده بود. و ایشانرا از آن منع نمود، بسبب بعضی از عرب که میخواست که ازیشان انتقام کشد، بجهت کسر حرمت، و خوار داشتن ایشان، و منع کرد که شمشیرها حمائل کنند.

یحیی بن عمران «۱» از معتصم «۲» درخواه کرد - بنزدیک فتح شهر عموریه «۳» - تا رخصت داد تا عرب بجمله، شمشیر را حمائل کردند، و در کردن انداختند. و الله أعلم.

(۱). در نسخه اصل و چاپی: عامر که تصحیف عمران است.

(۲). ابو اسحاق محمد بن هارون الرشید ابن محمد المهدی ابن عبد الله المنصور، ملقب به المعتصم بالله عباسی، هشتمین خلیفه عباسی که از سال ۲۱۸ هجری لغایت ۲۲۷ هجری خلیفه بود.

(۳). عموریه (به فتح اول، و تشدید دوم) یکی از شهرهای مهم دولت روم شرقی در آناتولی (نگاه کنید به: معجم البلدان: ۱۵۸/۴). و واقعه‌ای که مصنف از آن یاد می‌کند لشکرکشی معتصم عباسی است، که به همراه لشکری گران - پس از فرو نشاندن شورش بابک خرم‌دین - از سامراء برای فتح شهرهای روم شرقی بیرون آمد، و طی جنگی طولانی شهر عموریه را در شوال سال ۲۲۳ هجری فتح کرد. طبری در تاریخ خود به تفصیل درباره این جنگ و حوادث آن سخن گفته است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۸۴

ذکر مفاخر اشعریان در ایام جاهلیت:

[ابن] کلبی کوید، که:

«جمهور عرب در ایام جاهلیت، چون بجائی میرفتند، بدرقه «۱» میرفتند، الا اشعریان که بی بدرقه می‌رفتند؛ زیرا که عرب ایشانرا حرمت میداشتند، و محلّ ایشان پناگاه عرب بوده است، هر کس که پناه بذیشان می‌برد، ایشان او را در پناه می‌گرفتند، از برآیء حرمت ایشان متعزّض نمی‌شد «۲». و ازین جهتست که أبو «۳» طالب- در آن وقت که قریش جمع شدند، که بنی هاشم را از مکه بیرون کنند «۴»- این شعر گفته است: «۵»

(۱). یعنی هموار بیشتر عربها هنگام مسافرت، افرادی را به‌مراه خود می‌برند، تا از آنان در برابر تجاوز و شیخون دزدان و راهزنان حفاظت نماید.

(۲). افزوده از نسخه (۲) و چاپی و در اصل: متعزّض اشا شدند.

(۳). در اصل و دیگر نسخه‌ها: اَبی طالب. که مقصود اَبو طالب بن عبد المطلب- پدر گرامی امیر المؤمنین علیهما السلام، ملقب به شیخ قریش و سید البطحاء است، در رجب سال ۱۰ پس از بعثت در گذشت.

(۴). اشاره به واقعه توافق کافران قریش بر بیرون راندن پیامبر صلی الله علیه و اله به‌مراه بنی هاشم از مکه، و محاصره آنان در شعب اَبی طالب، که در سال هفت پس از بعثت رخ داد می‌باشد.

(۵). این قصیده که به لامیه اَبو طالب علیه السلام شهرت دارد، یکی از معروفترین اشعار آن حضرت می‌باشد، و در قدیمی‌ترین منابع از آن یاد شده است، دکتر مدرسی در «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۲۱» مهمترین آن منابع را این گونه آورده است: (دیوان ابو طالب: ۱۰۰-۱۳۴، سیره ابن هشام: ۱/ ۲۹۱-۲۹۹، تاریخ ابن کثیر: ۳/ ۵۳-۵۷، سیره حلبی: ۱/ ۸۸، بلوغ الأرب آلوسی: ۱/ ۲۳۷، ارشاد الساری قسطلانی: ۲/ ۲۲۷، خزانه الأدب: ۱/ ۲۵۲-۲۶۱، شرح نهج البلاغه ابن اَبی الحدید: ۱۴/ ۷۹، عمده القاری عینی: ۳/ ۴۳۴، الغدیر: ۷/ ۳۳۸-۳۴۰)، این قصیده در منابع فوق الذکر، و در نسخه‌های تاریخ قم به تفاوت در تعداد ابیات آن، و ضبط کلمات، و اختلاف در صدر و عجز آن آمده است، ابن هشام در (السیره النبویة: ۱/ ۲۹۱-۲۹۹) این قصیده را ۹۴ بیت ضبط کرده، و در پایان آن می‌گوید: (قال ابن هشام: هذا ما صحّ

تاریخ قم، متن، ص: ۷۸۵

شعر

و لَمَّا رَأَيْتَ الْقَوْمَ لَا وَدَّ بَيْنَهُمْ وَقَدْ طَاوَعُوا أَمْرَ الْعَدُولِ الْمَزَائِلِ «۱»

حِبْسَتْ فَنَاءَ اللَّهِ أَهْلِي وَمَعْشَرِي وَمَسَكْتُ مِنْ أَثْوَابِهِ بِالْوَسَائِلِ

لی من هذه القصيدة)، و در نسخه چاپی تاریخ قم ۱۳ بیت، و در نسخه اصل ۱۲ بیت آن آمده است، که اختلاف فاحشی در ترتیب و ضبط کلمات با آنچه در سیره ابن هشام آمده دارد، از این رو برای آگاهی خوانندگان از روایت دیگری از این قصیده لامیه، ده بیت از آن را به روایت ابن هشام، اَبو محمد عبد الملک بن هشام بن ایوب حمیری (متوفای حدود سال ۲۱۸ هجری) در کتاب (السیره النبویة) به نقل از سیره ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن یسار مدنی (متوفای حدود سال ۱۵۳ ه) می‌آوریم، و این روایت یکی از کهنترین و صحیحترین روایاتی است که این لامیه بدان نقل شده است. لازم به یادآوری است که بیت شاهد در این قصیده نهمین بیت از تاریخ قم (و سیزدهمین بیت از «سیره ابن هشام») می‌باشد، که در آن از اشعریان یاد شده است.

و لَمَّا رَأَيْتَ الْقَوْمَ وَلَا وَدَّ فِيهِمْ وَقَدْ قَطَعُوا كُلَّ الْعَرَى وَالْوَسَائِلِ

و قَدْ صَارَ حَوْنًا بِالْعِدَاوَةِ وَالْأَذَى وَقَدْ طَاوَعُوا أَمْرَ الْعَدُوِّ الْمَزَائِلِ

و قد حالفوا قوما علينا أظنَّه يعصُّون غيظا خلفنا بالأنامل
صبرت لهم نفسى بسمراء سمحهُ و أبيض عقب من تراث المقاول
و أحضرت عند البيت رهطى و إخوتى و أمكست من أثوابه بالوصائل
قياماً معاً مستقبلين رتاجه لى حيث تقضى حلفه كل نافل
و حيث ينيخ الأشعرون ركابهم بمفضى السيول من إساف و نائل
موسمهُ الأعضاء أو قصرانها مخيسهُ بين السديس و بازل
ترى الودع فيها و الرخام و زينه بأعناقها معقوده كالعثاكل
أعوذ بزب الناس من كل طاعن علينا بسوء ملح بباطل
(۱). در نسخه چاپی:

و لما رأيت القوم لا ودّ فيهم و قد قطعوا كل العرى و الوسائل
و قد صارحونا بالعداوة و الأذى و قد أمر العدو المزائل
تاریخ قم، متن، ص: ۷۸۶ فقمنا معاً مستقبلين رتاجه لى حيث يقضى حلفه كل نافل
فعدنا بمن ارسى ثبيرا مكانه و راق لبر فى جزاء و نائل «۱»
و بالبيت حقّ البيت من بطن مكّه و بالله انّ الله ليس بغافل
و بالحجر الأسود «۲» اذ يمسحونه اذا استسلموه بالغدى و الاصائل
و موطن «۳» ابراهيم فى الصخر رطبه فنآء الأله «۴» حافيا غير ناعل
و اشواط «۵» بين المروتين الى الصفاو ما فيهما من صورة و تخايل «۶»
و حيث اناخ «۷» الاشعرون ركابهم لهنّ نعام كاهتياج الحوافل «۸»
مخضبة الأعذار «۹» او قصراتها مخيسهُ «۱۰» بين السديس و بازل
ترى الودع و الأعلام و العهن «۱۱» زينه بأجياها مخطوطهُ «۱۲» كالعثاكل
و جمكا «۱۳» اذا ما المقربات اجزته سراعا كما يخرجن من وقع و آئل «۱۴»

(۱). در نسخه چاپی: و راق ليرقى فى حراء و نازل.

(۲). در چاپی: المسود.

(۳). در چاپی: موطىء.

(۴). در چاپی: على قدميه.

(۵). در اصل: و ما شواط.

(۶). در چاپی: تماثل.

(۷). در چاپی: ينيخ.

(۸). در چاپی: بمفضى السيول من أساف و نائل.

(۹). در چاپی: موسمها الاعضاد.

(۱۰). در چاپی: مخيسهُ.

(۱۱). در چاپی: ترى الودع فيها و الرخام.

(۱۲). در چایی: باعناقها معقوده.

(۱۳). در چایی: جمع.

(۱۴). در چایی: وابل.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۸۷

و پناه میکرفتند باشعریان، چنانچ بمشاعر «۱» و جائه‌آیء عبادت پناه گیرند. و عامر بن لؤی «۲» درین باب کوید:

شعر

الی حیث یلقى الأشعرون رحالهم یجنب ثبیر ذی الدّری و المناکب دیگر: آنک رواة اشعریه، از کلبی، و زهری روایت کرده‌اند، که:
«رکن یمانی «۳» بمکه؛ ابی [بن] سالم اشعری «۴» بنا کرده است، و شعر آیء ایشان در

(۱). مشاعر: جمع «شعیره» به معنای بیرق و علم. و مشاعر مقدسه در اصطلاح مسلمانان به دشتهای عرفات و مشعر (یا مزدلفه) و منی در حرم مکه گویند، که حاجیان بخشی از مناسک و واجبات حج را در آنها بجای می‌آورند.

(۲). عامر بن لؤی بن غالب بن فهر بن عوف بن أسد بن فهر بن مالک بن النضر، یکی از بزرگان قریش مکه در دوران جاهلی، که فرزندان او به نام بنی عامر بن لؤی نامیده می‌شوند، و بهمین نام نیز بعد از اسلام شهرت داشتند، و در میان آنان تعدادی از صحابه و تابعین بودند، که ابن حجر عسقلانی یکی از آنان را که سهیل بن عمرو است آورده، و او کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و اله به نمایندگی از سوی کفار قریش پیمان صلح حدیبیه را بست. ابن حجر در الاصابه بیش از ده بار از بنی عامر بن لؤی یاد کرده است. «جمهره النسب: ۲۲ و ۲۳ و ۱۰۹».

(۳). رکن یمانی: یکی از چهار گوشه (رکن) دیوار خانه کعبه است، که در جنوب غربی قرار دارد، و چون به سمت یمن قرار دارد، از این رو به نام رکن یمانی خوانده می‌شود، این رکن از جهت قداست، پس از رکن حجازی (یا رکن حجر) قرار دارد، در پایین این رکن جایگاهی است که مستحب است طواف کننده بدان دست مالیده و آن را ببوسد، و دیوار نزدیک این رکن جایگاهی است به نام مشجار، که امیر المؤمنین علیه السلام پس از تولد در کعبه از میان شکاف یا در کعبه به همراه مادر بزرگوارش فاطمه بنت اسد بیرون آورده شد.

(۴). ابی بن سالم اشعری یمنی، یکی از متمکنین اشعری در دوره جاهلی است. بنا بر نوشته

تاریخ قم، متن، ص: ۷۸۸

شعر خود یاد کرده‌اند، و بدان افتخار نموده.

و کویند که: رکن یمانی مردی از بنی وحید بنی کلب «۱» بنا کرده است.

و روایت اول صحیح‌تر است بقول برقی.

و علی کلا التقدیرین «۲»، هر دو مرد از یمن بوده‌اند، و این فخر و شرف ایشانرا مسلم است، و الله اعلم و احکم.

مورخین هنگامی که قریشیان (پیش از بعثت) به تجدید ساختمان کعبه پرداختند، وی عهده دار ساختمان یکی از ارکان گردید، از این رو آن رکن به نام او که یمنی بود نام گذاری و مشهور شد. ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۰ ه) در کتاب «المعارف: ص ۵۶۱» به این موضوع اشاره دارد، لیکن ابی بن سالم را به قبیله کلب نسبت داده است نه اشعریان، او می‌گوید: (و ذکر قوم أن ابی ابن سالم الکلبی ورد مکة، و قریش تبنی البیت، و تشاجروا فی اخراج النفقة، فسألهم أن یولّوه رکناً، فولّوه الرابع الذی فیہ الرکن الیمانی، فبناه فسمی الیمانی. و قال شاعرهم:

لنا أیمن الیبت الذی تعبدونه وراثته ما بقی أبی بن سالم).

(۱). بنو وحید یکی از تیره‌های بنی کلاب می‌باشند، و نسبت آنان بر گرفته از وحید بن کعب بن عامر بن کلاب می‌باشد. اما وحید بن کعب که نامش عامر بود، و مادرش خنساء دختر عمرو ابن کلاب است، دارای دو همسر به نامهای خالد بن جعفر بن کلاب، و جویریة دختر سلمة الخیر بود که از هر دو همسر نه فرزند آورد. یکی از فرزندان او به نام ربیعہ بن الوحید پدر امّ البنین است، که به همسری امیر المؤمنین علیه السلام درآمد، و أبو الفضل العباس و جعفر و محمد و عبد الله و عثمان فرزندان این بانو می‌باشند، که همگی در کربلا شهید شدند. «جمهره النسب کلبی: ۳۲۷».

(۲). در هر دو صورت، چه رکن یمانی را أبو سالم اشعری ساخته باشد، و چه مردی از بنی وحید.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۸۹

«ذکر ضیعتها و منازل، و رایات «ا» اشعریان»

کلبی و أبو البختری «۲»؛ وهب بن وهب قرشی، حکایت کنند، که:

«ضیعتها و منازل اشعریان در ایام جاهلیت، میان کآفه مردم مشترک بوده‌اند، و رسول علیه السلام در ایام اسلام بر ایشان مقّرر و مسلّم داشت، و بامضای آن حکم فرمود».

و بروایتی دیگر: چنان است که ضیعتهای خاصه ایشانرا بوده‌اند.

و بغیر ازین دو، روایت است که بذیشان بخشیده‌اند، بعد از آن اشعریان و ازدیان «۳» در آن مخاصمت کردند، و بنزدیک رسول علیه السلام آمدند، و هر یک از این دو گروه می‌گفتند که از آن ماست.

رسول خدا فرمود که: کیست از شما که بترک «۴» این مواضع بگوید، تا من بعوض آن موضعی دیگر بذو دهم.

اشعریان گفتند، که: ما چنان کنیم.

پس رسول فرمود، که: ضیعتهای مشترک شما الیوم ازیشان بود، و از بهر اشعریان موضعی دیگر بعوض آن نامزد کرد، و الله أعلم.

(۱). رایات: جمع رایه به معنای پرچم.

(۲). در اصل: أبی البختری.

(۳). ازد: نام یکی از قبایل مهم یمن است.

(۴). ترک: رها کردن.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۹۰

«ذکر رایات و علمهای اشعریان»

أبو البختری «۱» در کتاب رایات - یا علمها «۲» - یاد کرده است، که:

«رایت و علم اشعریان؛ رسول صلی الله علیه و آله و سلم، آنرا روز فتح مکه بدست مبارک خود از برآیء أبو «۳» عامر بساخت، و مرتّب کردانید.

و بروایتی دیگر: آنرا روز حنین «۴» راست کرد «۵»، در آن وقت که أبو «۶» عامر را به اوطاس «۷» می‌فرستاد.

(۱). در نسخه اصل: أبی البختری.

(۲). ابن الندیم در (الفهرست: ص ۱۱۳) نام این کتاب را (کتاب الرایات) آورده است. که از میان رفته است. و در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: «کتاب رایات و علمها» آمده.

(۳). در اصل: اَبی عامر.

(۴). روز حنین: روزی است که در آن جنگ حنین میان پیامبر صلی الله علیه و اله و دو قبیله هوازن و ثقیف، در سرزمین حنین، در سال ۸ هجری پس از فتح مکه رخ داد، و این دو قبیله شکست فاحشی خوردند. این جنگ یکی از جنگهای مهم و سرنوشت‌ساز تاریخ صدر اسلام است، که در قرآن از آن یاد شده است.

(۵). راست کردن: برافراشتن.

(۶). در اصل: اَبی عامر.

(۷). اوطاس: نام یکی از دشتهای حنین است، که گروهی از مشرکان قبیله هوازن، پس از شکست در جنگ حنین، در این دشت تجمع کرده، و قصد پیکار با پیامبر صلی الله علیه و اله را داشتند، حضرت گروهی به سرکردگی اَبو عامر اشعری را به جنگ آنان فرستاد، و او درید بن الصیّمه سرکرده آنان را به هلاکت رساند، و دیگر یاران او گریختند، و او در همین واقعه به شهادت رسید. طبری در حوادث سال ۸ هجری به تفصیل درباره این واقعه و نقش اَبو عامر اشعری سخن گفته و می گوید: (قال اَبو جعفر: و بعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی آثار من تَوَجَّه قبل اوطاس، فحدثنی ... عن اَبی بردة، عن اَبیه، قال: لما قدم النبی صلی الله علیه و آله من حنین، بعث ابا عامر علی جیش الی اوطاس، فلقى درید بن الصّمه، فقتل دریدا، و هزم الله أصحابه.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۹۱

بعد از مدتی اشعریان و عبد القیس «۱»، در آن رایت با یکدیگر خصومت می کردند، و هر یک می گفتند که از آن ماست، و ما آنرا برمیداریم. بسبب آن اختلاف کردند، که هر کس را که رایت مسلّم می شد، شرف و منزلت او را می بود. چون میان ایشان مآده خصومت کشیده شد، رسول علیه السّلم آن علم را بر همه مقرر و مسلّم داشت، و همه را در آن شریک کردانید. و صورت آن علم اینست که نموده می شود.

طُرّة «۲» سوداء فوق البیضاء وسطه هلال أحمر

بعد از آن حکم بن ایمن اشعری - امیر یمانیّه در ایام دولت بنی العباس - آن علم را با مهدی «۳» برداشت، و آن علم را دو طُرّه بوده است: یکی سیاه، و یکی سفید، طُرّه سفید. بر بالا، و طُرّه سیاه در زیر.

مهدی گفت: یا ابا مروان اینچه حالتست، چرا طُرّه سفید بر بالای طُرّه سیاه است؟

بجواب گفت: یا امیر المؤمنین، این رایت و علمی است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدست خود از بر آید ما راست کرده است.

قال اَبو موسی: فبعثنی مع اَبی عامر، قال: فرمی اَبو عامر فی ركبته قال: فانزع هذا السهم، فنزعه فنزا منه الماء، فقال: یابن اُخی انطلق الی رسول الله فافراه منی السلام و قل له: إِنَّه یقول لك: استغفر لی. قال: و استخلفنی اَبو عامر علی الناس، فمكث یسیرا ثم إِنَّه مات).

(۱). یکی از تیره‌های قبایل یمنی، که نسبت آنان برگرفته از عبد قیس بن خفاف بن عبد ابن جریش ابن مرّه بن عمرو بن حنظله بن مالک بن زید بن مناه می باشد. «جمهره النسب: ص ۲۲۵».

(۲). طُرّة: برآمدگی، طُرّة سوداء: برآمدگی سیاه.

(۳). مهدی عباسی، محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، سومین خلیفه عباسی (خلافت از سال ۱۶۹ - ۱۵۸).

تاریخ قم، متن، ص: ۷۹۲

مهدی گفت: طزه سیاه بر بالای طزه سفید در آویز.

حکم بن ایمن طزه دیگر سیاه بر بالای طزه سفید بیفزود، برین صورت:

و بروایتی دیگر: رایت و علم ایشان سفید بوده است، بذین صورت:

أبو البختری «۱» کوید، که:

«علم را قرار دادند که در قبیله بنی مجد باشد، و بعد از آن علمهای ایشان بآردیه بودند- و آن کمتر از علم است- و آنرا در بنی ذخران بنهادند. و مرتبت ایشان بدان آردیه بودی، اعلی مراتب ایشان قبیله عک را بود، و بعد از آن قبیله اشعر، و بعد از آن قبیله قریش.

و ترتیب رایات و علمهای ایشان بدمشق «۲» برین منوال بوده است:

رایت بنی طی، بعد از آن رایت اشعری، پس از آن رایت عنس «۳».

(۱). در نسخه اصل: أبو البختری.

(۲). یعنی اشعریان ساکن در دمشق (بلاد الشام)، نیز از همین علمها استفاده می کردند.

(۳). بنی عنس یکی از قبایل یمنی، که در سرزمینهای شمال یمن کنونی، و در مجاورت قبایل خولان و همدان ساکن بودند.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۹۳

و مرسومات «۱» و وظیفه‌آء ایشان در زیاده و نقصان، بحسب مراتب ایشان بوده است، بر وجهی که أبو البختری «۲» یاد کرد.

أبو «۳» البختری کوید، که:

«بنی اشعر «۴» را بسه قبیله «۵» نسبت میکنند: حنیکه، و ركب، و بنو ناجیه.

باز قبیله حنیکه متشعب میشوند بذین شعوب مذکوره، و قبائل مسطوره:

جیله، آسن، سائبه، مراطه، زعانج، بنو مجیده، حنیک، سدوس، ثاب، حذال، حشان.

و دو دانك بنی ركب منقسم می شوند، و متشعب میگردند، بذین قبائل:

بنو سلیم، عشوره، بنو عدی، اقحوز، بنو حی، أذروح، عمران، اوس الله، جناجیه، شرعب، بنو عامر، بنو ثابت، بنو هائل، بنو زید، بنو

عبس، احروب، بنو حکم،- و بروایتی حکیم، و بروایتی احکم.-

اما ثلث [بنو] ناجیه:

وائل، عسامه، صفاهه، بنو حرب، بنو ذخران، عکابه، ناجیه، بن ناجیه»

(۱). مرسومات: جمع رسم و رسوم، به معنای مواجب و حقوقی که از بیت المال دریافت می کرده‌اند.

(۲). در اصل: أبی البختری.

(۳). در نسخه اصل: أبی البختری.

(۴). در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری آمده است: (در مختصره الجمهرة: ص ۵۹ مصوره نسخه ترکیه، بعد از ذکر

جماهر بن اشعر: فولد الأشعر: ناجیه و الحنیک فولد الحنیک بن الجماهر، بجیله و یشنا حدثنی ابن حبیب، قال: أخبرنی أبو

عبد الله البرقی، قال:

موضع یسن إنما هو اسن، و كان أعلم اهل قم بنسبهم).

(۵). مقصود سه بطن از یک قبیله می‌باشند.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۹۴

«ذکر منزلهای اشعریان و شهرهای ایشان بیهمن»

[ابن] کلبی، و هیثم بن عدی «۱» کویند، که:

«اشعریان و بنی عکّ بزبید و رمع فرود آمده‌اند، و این دو شهرند میان رودخانه «۲»، که آن هر دو رودخانه میان صعید «۳» حنیک، و میان کوهی که کشیده می‌شود بزبید و رمع؛ و این هر دو شهر از آن اشعریان است.»

[ابن] کلبی کوید، که:

«چون عمرو بن عامر ازدی «۴» ملقب بمزقیقا، با فرزندان خود و غیر او، از ازد بیرون

(۱). أبو عبد الرحمن هیثم بن عدیّ ثعلی، به گفته ابن الندیم در «الفهرست: ص ۱۱۲»: (عالم بالشعر و الأخبار و المثالب و المناقب و المآثر و الأنساب ... توفی بقم الصلح، عند الحسن بن سهل، سنه سبع و مائتین)، و آنگاه برای او بیش از ۵۰ کتاب درباره مواضع فوق الذکر یاد کرده است.

(۲). مقصود از رودخانه، مسیل و دشتی است که میان دو کوه قرار دارد، که معمولا در فصول بارندگی آب کوهها به سمت میانه دشت سرازیر گشته، و رودخانه موسمی و فصلی را تشکیل می‌دهد.

(۳). صعید: خاک و شن، که مقصود بلندیهایی دشتی است که این رودخانه را در بر گرفته است.

(۴). عمرو بن عامر بن حارثه بن امر القیس بن ثعلبه بن مازن ازدی، ملقب به «مزقیقا» (که به گفته حمزه اصفهانی علت این لقب یا آن بود که او هر روز دو جامه می‌پوشید، و سپس آنها را پاره می‌کرد، و یا آنکه در دوره سروری او بر قبیله ازد، این قبیله بر اثر مهاجرت پراکنده شده، و رشته یکپارچگی آنها از هم گسیخت). قبیله ازد در دوره سروری عمرو بن عامر سرزمین حاصلخیز پیرامون سد مأرب را بدلائیل نامعلومی رها کرد (حدود سال ۱۲۰ میلادی)، و به سمت سرزمینهای قبیله عکّ رفته و در آنجا فرود آمدند، اما عکیان آنها را پس از جنگ و نزاع راندند، و آنها طی چندین سال در سرزمینهای قبایل خولان و عنس و همدان و حمیر گذرانده، و عاقبت در سرزمین تهامه (نام ساحل غربی دریای سرخ) فرود آمدند، و به عقیده برخی از مؤرخین، در این سرزمین پراکندگی اصلی ازدیان رخ داد. عمرو بن عامر در سالهای آغازین هجرت از مأرب، در سرزمین عکیان درگذشت، و فرزندش ثعلبه بن عمرو جانشین او گردید.

نگاه کنید به: قبیله ازد و نقش آن در تاریخ اسلام و ایران: ص ۲۱، ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۴۵، ۴۶.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۹۵

آمدند، از میانه عرب بعلت حاجی «۱» بگریختند. خواستند که بزمینی فرود آیند که میان بلاد اشعریان و بلاد عکّ بود، بآبی که آنرا غسان «۲» می‌کویند بمشئل «۳»، میان دو رودخانه که آنرا زبید و رمع کویند، و اول این هر دو رودخانه میان صعید حنیک، و میان کوهی که کشیده میشود بزبید و رمع، هر کس که از ایشان که از آن آب خورده باشد او را غسانی کویند. پس، بدین سبب اسم آن آب بریشان غالب شد، و ایشانرا نمیخوانند إلاً بغسانی.

و شاعر ایشان «۴» حسان بن ثابت «۵» درین باب کوید:

شعر

أما سألت فأنّا معشر نجب الازد نسبتنا و الماء غسان «۶»

- (۱). در تمامی نسخ تاریخ قم این گونه ضبط شده است، و در نسخه چاپی: ۲۸۳ آن را تصحیف (حاجتی) دانسته است.
- (۲). در «سیره ابن هشام: ج ۱/ ۹» آمده است: (و غسان: ماء بسد مأرب)، یعنی غسان آبی است که از سد مأرب جاری بوده است.
- (۳). نگاه کنید به: «نسب معدو الیمن الکبیر: ۱/ ۱۳۱».
- (۴). یعنی شاعر غسانیهها.
- (۵). ابو عبد الرحمن، حسان بن ثابت بن المنذر بن حرام بن عمرو الانصاری، یکی از بزرگترین شعرای عرب در صدر اسلام، نیمی از عمر خود را در جاهلیت گذراند، و نیم دیگر را در دوره اسلامی، او افتخار صحابی بودن و شاعر پیامبر صلی الله علیه و اله بودن را بدست آورد، و قصائد فراوانی در مدح پیامبر و نکوهش کفار سرود، یکی از مهمترین قصائد او درباره واقعه غدیر خم است، لیکن پس از وفات پیامبر از امیر المؤمنین علیه السلام روی گرداند. مورخین او را مردی ترسو و بزدل توصیف کرده‌اند، از این رو در هیچ جنگی از جنگهای صدر اسلام شرکت ننمود، و در سال ۵۴ هجری در دوره خلافت معاویه، در سن ۱۲۰ سالگی در گذشت. «الأعلام زرکلی: ۲/ ۱۷۵، تهذیب التهذیب: ۲/ ۲۱۶، سیر أعلام النبلاء: ۲/ ۵۱۲».
- (۶). بیتی از قصیده مشهور او در مدح انصار مدینه (از دو قبیله اوس و خزرج)، که در بسیاری از تاریخ قم، متن، ص: ۷۹۶
- و عمرو را بدان سبب مزینا می‌خوانند، که او هر روز دو جامه پوشیدی و بدریدی، بنوعوی «۱» که کسی دیگر آنرا پوشیدی.»
- و همچنین [ابن] کلبی کوید، که:
- «حدیث کرد پدرم مرا، که فرزندان عمرو را مزینه میخوانند، زیرا که حق سبحانه و تعالی ایشانرا در شهرها متفرق کردانید، هر فرقه بجائی، و هر قومی بمنزلی، بعد از آنک همه مجتمع بودند بیک منزل».
- دیگر از منازل معروفه ایشان:
- شقب دمث، الفقاعه، شرعب، و زیره، نخلان، جبلان، النقد، مرجانه، مسلجه، مشجبه، غلافقه، دهلك، زبید، رمع.
- و بعضی کویند، که: زبید و رمع ازین منازل نیستند، بل که این منازل بأجمعها زبید و رمع‌اند، که رسول علیه السّلم در حدیث مائده فرمود که: «اللّهم بارک فی زبید و رمع» چنانچ گذشت.

منابع بدان اشاره شده است، این منابع به نقل از «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۲۲» عبارتند از: «العقد الفرید: ۳/ ۳۸۵، مروج الذهب: ۲/ ۱۷۳، معجم البلدان: ۴/ ۲۰۴، سیره ابن هشام: ۱/ ۱۰، دیوان حسان بن ثابت». در «سیره ابن هشام» کلمه (الأزد)، (الأسد) ضبط شده است که هر دو صحیح است، زیرا به گفته ابن هشام: (غسان ماء بسد مأرب باليمن، کان شربا لولد مازن بن الأسد بن الغوث فسموا به)، که الأسد (الأزد) نیز گفته می‌شود. و بیت قبل از این عبارت است از:

یا اخت ال فراس اننی رجل من معشر لهم فی المجد بنیان

(۱). احتمالا به معنای: (به نوعی) است، و در نسخه چاپی ضبط این کلمه (به نوعی) است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۹۷

«ذکر اشرف وجوه اشعریان در ایام اسلام، پس از ذکر مالک» «۱» بن عامر و فرزندان او، بعد از ذکر مهاجران»

مالک بن عامر که ذکر او گذشت، پسر او سائب بن مالک.

[ابن] کلبی کوید، که:

«سائب بن مالک از اشراف کوفه است، و پدرش مالک بن عامر با او بایی موسی اشعری بگذشت، ابو موسی او را گفت: تو با پدر کجا میروی؟»

گفت: من میخواهم که از برآیء او، از فرزندان حاجب بن زراره دختری بخواهم، که پسرم ارادت او کرده است. ابو موسی گفت: من پیسرت سزاوارترم، پس دختر خود عایشه را بذو داد. و این عایشه در خانه عایشه دختر ابی بکر در وجود آمده است.

و گویند که: نام او عمره بوده است، و او ماذر محمد بن سائبست» (۲).

[ابن] کلبی گوید، که: «سائب بکوفه شیخ شیعیه بود، و فارس (۳) ایشان، و ایشانرا بنصرت بنی هاشم - بهنکامی که مختار بن ابی عبید ثقفی خروج کرد، و طلب قصاص خون حسین بن علی علیه السلام کرد، و دعوت نمود سائب مختار را - تقویت داد. و مختار خداوند اسبان و جمّازهای (۴) کیساتیه بود، که بر باد سبقت می بردند. و کیسانی طائفه‌اند که قائل‌اند به امامت محمد [بن] حنفیه، و بغیبت و ظهور او بعد از غیبت، و آمدن وحی بذو.

(۱). در نسخه اصل همواره در این فصل نام مالک به حذف الف ملک ضبط شده است.

(۲). در نسخه اصل: او ماذر بن محمد سائبست.

(۳). جنگاور و دلاور.

(۴). جمّاز: شتر تندرو.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۹۸

و سائب تقویت و تمشیت مختار داد، تا غایت که چندین غارت و کشش دست داد، چنانچ مشهور و معروفست (۱)». و أبو مخنف (۲) گوید، که:

«چون عبد الله بن یزید انصاری (۳) - امیر کوفه از قبل (۴) عبد الله [بن] زبیر - مختار را بند بر نهاد، سائب (۵) و تتمه (۶) ده مرد از وجوه اشراف کوفه اتفاق کردند، و مختار را از حبس بیرون آوردند (۷)».

(۱). نگاه کنید به: «تاریخ طبری: حوادث سال ۶۶ و ۶۷ هجری».

(۲). لوط بن یحیی بن سعید بن محنف بن سالم ازدی غامدی مشهور به أبو مخنف، نجاشی درباره او می گوید: (شیخ اصحاب الأخبار بالکوفه و وجههم، و کان یسکن الی ما یرویه، روی عن جعفر بن محمد علیهما السلام). او یکی از مشهورترین مؤرخین امامی بوده است که در کوفه زاده شد و نزدیک به ۴۰ کتاب درباره حوادث تاریخی آن دوران تالیف کرد. وی در سال ۱۵۷ ه در گذشت نگاه کنید به: «رجال نجاشی: ۳۲۰، تاریخ التراث العربی: ۱۲۷/۲، فوات الوفيات: ۱۴۰/۲، الاعلام زرکلی: ۱۱۰/۶».

(۳). أبو موسی عبد الله بن یزید بن زید بن حصین انصاری اوسی. در سالهای آغازین بعثت دنیا آمد، و در ۱۷ سالگی با پیامبر صلی الله علیه و اله در بیعه الرضوان بیعت مجدد کرد، پدر او نیز از صحابه پیامبر بود، که در دوره پیامبر صلی الله علیه و اله در گذشت. أبو موسی در جنگهای فتح عراق شرکت داشت، و بعدها در لشکر امیر المؤمنین در جنگهای صفین و نهروان جنگید. در سال ۶۵ هجری از طرف عبد الله بن الزبیر (که در مکه قیام کرده و ادعای خلافت داشت) والی کوفه گردید، ولی پس از یکسال از ولایت خلع شده، و به جای او عبد الله بن مطیع والی گردید، و در سالهای پیش از ۷۰ هجری در گذشت. نگاه کنید به: «سیر اعلام النبلاء: ۱۹۷/۳، طبقات ابن سعد: ۱۸/۶، اسد الغابه: ۲۷۴/۳، الإصابه: ۳۸۲/۲».

(۴). از طرف.

(۵). سائب بن مالک اشعری.

(۶). یعنی ده مرد تمام.

(۷). مصنف وقایع این فصل را که درباره حوادث قیام مختار، و همراهی سائب بن مالک اشعری

تاریخ قم، متن، ص: ۷۹۹

پس چون عبد الله مطیع «۱» در عزل انصاری بکوفه آمد، بی‌الایء منبر برآمد، و حمد خدای و ستایش برو بگفت. پس گفت: بدرستی که امیر المؤمنین [عبد الله بن الزبیر] «۲» مرا فرمود در ایام خلافت خود، که مال زکوة و صدقات و غنائم شما بستانم، و جمع کنم، و زیاده بر آن فرا نکیرم، الا برضایء شما. اقتدا و تتبع کردن بوصیت عمر، که بنزدیک وفات بدان وصیت کرد، و بسیرت عثمان در خلافت او.

با او را، از کتاب تاریخ طبری نقل کرده است. طبری در حوادث سال ۶۶ هجری، به سند خود از هشام بن محمد (کلبی)، از ابی مخنف روایت می‌کند، که عبد الله بن یزید انصاری مختار را زندانی کرد، لیکن گروه زیادی از اشراف کوفه که طرفدار مختار بودند حاضر به کفالت از او شده، که او سر به شورش بردارد، و عبد الله از میان آنان ۱۰ تن را انتخاب کرده، و ضمانت آنان را در حق مختار پذیرفت، و آنگاه او را رها ساخت.

(۱). عبد الله بن مطیع بن عدی بن کعب، از طرفداران عبد الله بن الزبیر، که در رمضان سال ۶۵ هجری والی کوفه گردید.

(۲). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آمده است، که خطاست، و صحیح آن عبد الله بن الزبیر است، که عبد الله بن مطیع از طرف او والی کوفه گردید. و متن خطبه او در مسجد کوفه را طبری (حوادث سال ۶۶ ه) به نقل از ابو مخنف این گونه آورده است: (فصعد المنبر، فحمد الله و أثنی علیه، قال: أما بعد فإنّ امیر المؤمنین عبد الله بن الزبیر، بعثنی علی مصرکم و ثغورکم، و أمرنی بجبایء فیئکم، و ألبأ أحمل فضل فیئکم عنکم ألبأ برضا منکم، و وصیئہ عمر بن الخطاب التی أوصی بها عند وفاته، و بسیرة عثمان بن عفان التی سار بها فی المسلمین

فقام الیه السائب بن مالک الأشعری، فقال: أما أمر ابن الزبیر ایاک ألبأ تحمل فضل فیئنا عنّا ألبأ برضانا، فإنّا نشهدک أنّا لا نرضی أنّ تحمل فضل فیئنا عنّا، و ألبأ یسار فیئنا ألبأ بسیرة علی بن ابی طالب التی سار بها فی بلادنا هذه حتی هلک رحمة الله علیه، و لا حاجة لنا فی سیرة عثمان فی فیئنا و لا- فی أنفسنا، فإنّها إثمّا کانت أثره و هوی. و لا- فی سیرة عمر بن الخطاب فی فیئنا؛ و إن کانت أهون السیرتین علینا ضرّاً).

تاریخ قم، متن، ص: ۸۰۰

سائب بن مالک گفت: امیر المؤمنین نفرموده «۱» است، که تو زیادتیء غنائم ما بستانی، البأ برضایء ما. بدرستی که ما کواهی میدهیم بنزدیک تو، که ما راضی نیستیم که تو زیادتیء صدقات و غنائم ما بستانی. و راضی نیستیم که تو در میانه ما قسمت کنی البأ بسیرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلم؛ درین شهرهایء ما، تا بوقت وفات او علیه السّلم. و ما را هیچ احتیاج نیست به سیرت عثمان در غنائم و نفسهایء ما، بدرستی که سیرت او هوا و بدعه «۲» است. و همچنین ما را احتیاج نیست بسیرت عمر؛ و اگر چه سیرت او بضرر و زیان، ازین دو سیرت «۳» سبکتر و آسانتر است، و او در کارهایء خیر مردم را حاکم و والی نشد، و بخیر نفرمود «۴».

بعد از آن یزید بن انس سلمی «۵» گفت: که سائب راست میگوید، و درین سوکند آثم «۶» نیست، و رأی و فکر ما مثل رأیء اوست، و گفتار ما همچو گفتار او «۷».

و مردم از هر جانبی مثل این گفتند «۸».

(۱). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها، و شاید صحیح آن (بفرموده) باشد.

(۲). هوا و بدعه: یعنی از روی هوا و هوس، و بدعت گذاری در دین بوده است.

(۳). یعنی گر چه رفتار و سیرت عمر از میان دو سیرت عثمان و عمر آسانتر و سبکتر است.

(۴). این جمله را مترجم دقیقاً عکس مقصود سائب بن مالک و گفته او که در «تاریخ طبری:

حوادث سال ۶۶هـ» آمده است ترجمه کرده. طبری می گوید سائب گفت: (و إن كان أهون السیرتین علینا ضرّاً، و قد كان لا یألوا الناس خیراً). یعنی گر چه سیره او (عمر بن الخطاب) سبکترین دو سیره بود، و او از هیچ تلاشی برای خیر رساندن به مردم فرو گذاری نمی کرد.

(۵). در «تاریخ طبری: حوادث سال ۶۶»، یزید بن انس (اسدی) ضبط شده است نه (سلمی)، و به گفته طبری او یکی از پنج نفر از شیعیان کوفه بود، که از مردم برای مختار- هنگامی که او در زندان بود- بیعت می ستاند.

(۶). اثم: گناه، آثم: گناهکار.

(۷). در تاریخ طبری آمده است: (فقال یزید بن انس: صدق السائب بن مالک و بَرّ، رأینا مثل رأیه، و قولنا مثل قوله).

(۸). این جمله در تاریخ طبری نیامده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۰۱

پس ابن مطیع گفت: بهر سیرت که شما خواهید، و شما پسند کنید، من در میانه شما بر آن بروم، و تجاوز نکنم. پس از منبر فرود آمد.

و یزید بن انس، سائب بن مالک را گفت:

بذین فضیلت و کرامت که تو کردی، تو در میانه مسلمانان ابدا مشکور «۱» باشی، و ترا بخیر یاد کنند، و تو زنده جاوید باشی. یعنی در حال حیوة و وفات تو؛ ترا بدعای خیر یاد کنند. و الله که تو بذین عمل خیر قیام کردی، و من نیز خواستم که برخیزم و بگویم، مثل آنچه تو گفتی. و چه دوست میداشتم که خدای عزّ و جلّ از برآی شیعت او را جواب گوید «۲».

راوی گوید «۳»، که: ایاس بن مضارب عجلی- صاحب دیوان-، پسر مطیع «۴» پیش او در آمد، و گفت که: سائب بن مالک از رؤس و اشراف اصحاب مختار است، و من از وی ایمن نیستم. کس فرست بدو و او را طلب کن، و چون بمجلس تو در آید او را بکیر و حبس کن، تا کار مردم مستقیم شود، و بنظام گردد. بدرستی که کار و بار او بغایت مستجمع، و ساخته و پرداخته شده است «۵»، ناکاه است که او در کوفه بر تو خروج می کند «۶».

(۱). مشکور: مورد ستایش.

(۲). ترجمه جمله اخیر نارساست، و با آنچه در تاریخ طبری آمده است مطابقت ندارد. طبری می گوید: (فقال یزید بن انس الأسدی: ذهبت بفضلها یا سائب، لا یعدمک المسلمون! أما و الله لقد قمت و إتی لأرید أن أقوم فأقول له نحواً من مقاتک، و ما أحبّ أن الله و لی الرّد علیه رجلاً من أهل المصر لیس من شیعتنا). یعنی دوست نداشتم که خداوند واگذارد پاسخ گوئی به او را به کسی از اهالی شهر ما که از شیعیان نباشد.

(۳). یعنی ابو مخنف به نقل از هشام بن محمد کلبی.

(۴). یعنی عبد الله بن مطیع والی کوفه.

(۵). یعنی او تمام مقدمات قیام و شورش در کوفه را فراهم آورده است.

(۶). طبری آورده است: (و جاء إياس بن مضارب الی ابن مطیع، فقال له: انّ السائب بن مالک من روؤس أصحاب المختار، و لست آمن المختار، فابعث الیه فلیأتک، فاذا جاءک فاحبسه فی تاریخ قم، متن، ص: ۸۰۲)

پس پسر مطیع، زائده بن قدامه، و حسین بن عبد الله برسمیء همدانی را بدو فرستاد تا او را بخوانند. پس بیامدند، و طلب دستوری «۱» کردند، تا بمجلس او درآیند. چون درآمدند گفتند: ای سائب امیر را اجابت کن.

پس جامه‌های خود را بخواست و بفرمود تا مرکب او زین کنند، و تهیه و کارسازی کرد، که با ایشان برود.

چون زائده ازو عزیمت «۲» مشاهده کرد، این آیت برخواند، که: وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ «۳».

سائب از مفهوم این آیت بدانست، که پسر مطیع او را میطلبد تا هلاک کند. بنشست و جامها از خود بینداخت، و کنیزک خود را گفت که: قطیفه «۴» بر من انداز، که چنین احساس میکنم که وجود من بهم بر آمده است، و در خود رعشه و لرزیدنی سخت می‌یابم، و بقول عبد العزیز بن صهباء آزدی «۵» تمثّل زد:

شعر

إذا ما معشر ترکوا ندامهم «۶» و لم یأتوا الکرهه لم یهابوا

سجنک حتی یستقیم أمر الناس؛ فان عیونی قد أتتني فخبرتنی أن أمره قد استجمع له، و كأنه قد وّقت بالمصر).

(۱). یعنی از گماشتگان و نوکران خانه سائب بن مالک رخصت و اجازه وارد شدن به مجلس او را کردند.

(۲). عزیمت: قصد رفتن به نزد والی.

(۳). سوره انفال: آیه ۳۰.

(۴). قطیفه: روانداز مخملی را گویند. در لسان العرب آمده است: (القطیفه: دثار مخمل، و قیل:

کساء له خمل، و الجمع القطنف).

(۵). نام این شاعر آزدی در تاریخ طبری (حوادث سال ۶۶ هجری)، (عبد العزّی بن سهل الأزدی) ضبط شده است، و در هیچ یک از منابع موجود یادی از او (بنا بر هر دو ضبط) نشده است.

(۶). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: (یداهم)، و در «تاریخ طبری: حوادث سال ۶۶» ضبط این

تاریخ قم، متن، ص: ۸۰۳

پیش پسر مطیع روید، و او را ازین حالت که من در آنم خبر دهید.

پس زائده گفت: من بگویم و تهاون «۱» نکنم.

و سائب گفت که: تو نیز یا آخا همدان «۲» بنزدیک او جهت من عذر بخواه، که ترا در آن فائده بود، و تو را در آن خیر و صلاح بود.

و اسمعیل بن [نعیم الهمدانی] «۳»، از حسین بن عبد الله «۴» حکایت کند، که او گفت، که:

من در نفس خود فکر کردم و کفتم: و الله که اگر من پیغام سائب را بنرسانم، بوجهی که او را خوشنود کردانم، من ایمن نباشم که بامداد که بیرون آید مرا هلاک کند.

من سائب را کفتم که: هر چه فرمائی چنان کنم، و بنزدیک پسر مطیع از بهر تو عذر خواهی کنم، و بدانج تو دوست داری، و تو خواهی تبلیغ رسالت کنم.

پس از نزدیک سائب بیرون آمدیم، و بر در سرآیء او از اصحاب او جمعی بسیار بودند، پس ما بجانب پسر مطیع باز کردیدیم. درین میانه زآنچه را گفتیم: من بدانستم، و فهم کردم، در آن وقت که تو این آیت که: **وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا... الی آخر الآیه** برخواندی، که ترا مراد بدان چه بود. و بدانستم که این آیت او را از بیرون آمدن با ما در شک انداخت، و حال آن بود که او کار

کلمه (نداهم) آمده است که همو صحیح است، و با سیاق شعر تناسب دارد، و «ندی» در اصل به معنای باران است و به معنای گوناگونی می آید، و در این بیت به معنای شر می باشد.

(۱). تهاون: سستی.

(۲). اخا همدان: یعنی ای برادر از قبیله همدان، که اشاره به حسین بن عبد الله برسمی همدانی است.

(۳). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها این نام: (اسماعیل بن کثیر) ضبط شده است، ولی در «تاریخ طبری: حوادث سال ۶۶» این نام (اسماعیل بن نعیم الهمدانی) ضبط شده، که همو صحیح است، زیرا مصنف تاریخ قم حوادث متعلق به مختار را از تاریخ طبری نقل کرده. و در او آمده است:

قال أبو مخنف: فحدثني اسماعيل بن نعيم الهمداني، عن حسين بن عبد الله....

(۴). یعنی حسین بن عبد الله برسمی همدانی.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۰۴

سازی کرد، و جامها بپوشید، و مرکب را زین برنهاد. و هم بدانستم که در آن وقت که سائب بدان بیت تمثّل زد، که او میخواهد که تو را آگاه کند، که او مقصود تو از خواندن این آیت فهم کرد و بدانست.

پس زآنچه ساعتی تمام مرا انکار کرد، و گفت که: مرا بخواندن این آیت هیچ از آنج تو کمان برده مراد نبود.

پس من گفتم: مترس، بخدای سوگند که من چیزی که تو و سائب آنرا نخواهید، و کاره آن باشید، از شما بنزدیک پسر مطیع نکویم ابداء. و من بحقیقت میدانم که تو برو مشفق، و بذو آن میخواهی که مرد پیسر عم خود خواهد. یعنی بذو خیر و صلاح میخواهی.

پس ما روی بصحبت پسر مطیع آوردیم، و او را از علت و مرض سائب خبر دادیم.

او ما را تصدیق سخن کرد، و باور داشت، و از سائب مشغول شد، یعنی غافل گشت.

أبو مخنف، از شعبي «۱» روایت کند، که:

«سائب بن مالک و وجوه شیعۀ اشارت کردند بمختار، تا ابراهیم [بن مالک] اشتر را بخود خواند، تا او را بوجود او استظهاری «۲» بود.

پس سائب و اصحاب او را بفرستادند، و این معنی بر ابراهیم عرض کردند.

ابراهیم گفت: من شما را اجابت می کنم در طلب این قصاص «۳»؛ بشرط آنکه این کار

(۱). در «تاریخ طبری: حوادث سال ۶۶ه» سند این روایت این گونه آمده است: (قال أبو مخنف:

فحدثني نمير بن وعلة و المشرقي، عن عامر الشعبي، قال: ...).

(۲). استظهار: پشتیبان و یاور.

(۳). به نوشته تاریخ طبری، فرستادگان مختار خواسته او را این گونه بر ابراهیم بن مالک الأشرع عرض کردند: (فقال له: أنما ندعوك

الی أمر قد أجمع علیه رأی الملائ من الشیعۃ؛ الی کتاب اللّٰه و سنّہ نبیّہ صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلّم، و الطّلب بدماء أهل البیت، و قتال المحلّین، و الدفّع عن الضعفاء).

تاریخ قم، متن، ص: ۸۰۵

با من کذارید، و ما را والی و حاکم آن گردانید.

ایشان گفتند: تو سزاوار آن هستی، و اهلیت آن داری، ولیکن مختار از قبل محمد [ابن] حنفیه «۱» بما آمده است، و او رسول اوست، و امیرست بر ما، و ما را فرموده است که فرمان او بریم، و طاعت او داریم.

پس ابراهیم [بن مالک] اشتر درنک کرد و نرفت. پس ایشان باز کردیدند، و قصّه و ماجرا باز گفتند، و بمختار اشارت «۲» کردند که با ایشان قصد ابراهیم کنند.

مختار قصد ابراهیم کرد، تا ابراهیم سخن مختار اجابت کرد، و کارهای او ممهّد «۳» و ساخته می گردانید، و شیعت را بدو دعوت می کرد، تا بر پسر مطیع خروج کرد.

پس سائب امیر بیادکان شد، و پسر مطیع را بهزیمت کرد، و مختار متمکن شد، و ولّاء و حکام را بشهرها فرستاد. و عمر بن سائب بن مالک را والی ری و همدان گردانید «۴»، چون بری رسید در شهر بر وی بیستند، پس عمر بن سائب عنان بجانب همدان بگردانید، و بهمدان فرود می آمد، و مال آنرا جمع کرد.

و ابن هاشم سلولی شاعر «۵» در قصیده در مدح مختار و اصحاب او گفته است:

(۱). در تاریخ طبری آمده است: (هذا المختار قد جاءنا من قبل المهدي)، که مقصود محمد بن الحنفیه است، که پیروانش او را مهدی موعود می دانستند.

(۲). در تاریخ طبری سخنی از اشارت این گروه به مختار نیامده است، بلکه نوشته است، پس از آن که این گروه پاسخ ابراهیم را به مختار بازگو کردند (فغبر ثلاثا)، یعنی سه روز درنگ کرد، آنگاه بهمراه یارانش قصد خانه ابراهیم را کرد.

(۳). ممهّد: آماده ساختن، و مقدمات را فراهم آوردن.

(۴). در تاریخ طبری نام هشت تن آمده است، که مختار آنان را ولایت سرزمینهای ارمیتیه و آذربایجان و موصل و مدائن و حلوان و بهقباد (سرزمینهای واقع در مشرق عراق) داد، لیکن در میان والیان منصوب او نامی از عمر بن سائب بن مالک نیامده است، علاوه بر این در تاریخ طبری از نقلهای تاریخ قم درباره رفتن عمر بن سائب به ری و همدان اثری نمی باشد.

(۵). در تاریخ قم نام سراینده این بیت ابن هاشم سلولی شاعر ضبط شده، که ظاهرا خطاست، و

تاریخ قم، متن، ص: ۸۰۶

شعر

ألا انتسأت بالودّ عنك و ادبرت معالنه بالهجر أمّ سریع «۱» و در آن قصیده در مدح سائب بن مالک این بیت گفته است:

شعر

و من اشعر «۲» جاء الزّییس بن مالک یقود جموعا عبّیت بجموع.

و سلیمان بن [أبی] راشد، از حمید بن مسلم روایت کند، که او گفت، که «۳»:

«جون اهل کوفه بیعت «۴» کردند بر مختار، سائب بن مالک در میان لشکر مختار، طلب کشندکان حسین [بن] علی علیهما السّلم کرد، تا از وجوه و اشراف ایشان محمّد بن عمر بن سعد بن أبی وقّاص و غیر او را بگرفت، و مختار ایشان را بگشت.

و حمید [بن مسلم] میگوید، که: من بگریختم، و درین باب این بیت می گفتم:

شعر

الم ترنی علی دهش نجوت و لم أكد انجو

این بیت که نخستین بیت از قصیده‌ای هیجده بیتی است، که طبری در «تاریخ طبری: حوادث سال ۶۶ هـ» آن را آورده، و می‌گوید این قصیده را عبد الله بن همام در مدح مختار و یارانش سرود.

(۱). این بیت به خطا در تاریخ قم این گونه آمده است:

الابسات بالود عنك و ادبرت معاینه بالهجر ام سریع

(۲). در «تاریخ طبری: حوادث سال ۶۶ هـ» این بیت شعر که ششمین بیت از قصیده سابق الذکر است آمده، و در تاریخ قم این گونه ضبط شده:

و من مذحج جاء رئیس ابن مالک یقود جمیعا عبث بجموع

(۳). تاریخ طبری: حوادث سال ۶۶ هـ: ج ۶/ ۶۲۷ و ۶۲۸.

(۴). در نسخه اصل: شعب، و در نسخه (۲): بیعت.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۰۷ رجاء الله انقذنی و لم اک غیره ارجو «(۱)».

و همچنین گوید، که:

«چون مختار، ابراهیم بن اشتر را بجنک عبید الله [بن] زیاد «۲» فرستاد، خود نیز بجانب مدائن «۳» روانه شد، تا خبر پیسر زیاد رسید، که مختار بخود نیز می‌آید، و بدین واسطه ابراهیم [بن] اشتر، عبید الله [بن] زیاد را بشکست «۴»، و سائب بن مالک را بکوفه خلیفه و قائم مقام خود کردانید «۵»». «۶»

راوی گوید «۷»، که:

«جون مصعب بن زبیر از بصره روی بکوفه نهاد؛ از برآیء محاربت و کارزار کردن، مختار بجانب او از کوفه بیرون آمد، و لشکر خود را با سائب بن مالک ضم کرد، و او را در برابر محمد بن اشعث بن قیس کندی بداشت. و مردان کاری و دلاور، و دیگر یاران سائب با مصعب بودند، تا مصعب خروج کرد، و محمد بن اشعث کشته آمد. و چون مصعب بن زبیر مختار را در قصر کوفه محاصره کرد، و سائب با مختار بود- مصعب همه اصحاب مختار را امان داد، و گفت: شما در امانید. سائب قبول نکرد، و امتناع نمود.»

(۱). «تاریخ طبری: حوادث سال ۶۶ هـ، ج ۲/ ۶۵» و در نسخه شماره (۲) این چند بیت نیامده است، و جای آن بیاض است.

(۲). در «تاریخ طبری: ج ۶/ ۶۶۰»: عبید الله بن مرجانه.

(۳). در «تاریخ طبری: ج ۶/ ۶۶۰»: (و نزل ساباط)، که مقصود ساباط مدائن است.

(۴). در نسخه اصل: بشکند، و در دیگر نسخه‌ها: بشکست ضبط شده، که این صحیح و موافق با نوشته «تاریخ طبری: ج ۶/ ۶۶۰» است، که در آن آمده: (قد هزموا أصحاب عبید الله بن مرجانه).

(۵). تاریخ طبری: ج ۶/ ۶۶۰ و ۶۷۶.

(۶). پایان نقل مصنف از تاریخ طبری.

(۷). مصنف تاریخ قم این قسمت تا پایان حوادث مربوط به مختار و سائب بن مالک، را از منبعی جز تاریخ طبری بدون آن که از آن یاد کند روایت می‌کند.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۰۸

مختار گفت، که: فردا ما را بخواهند کشتن، و تو مردی بزرگ، و از اشراف عربی، امانرا قبول کن، و نفس خود را برهان. ترا بمن نسبت نیست (۱)، چه من کشنده‌ترین مردم در قصاص کردن خون حسین [بن] علی علیهما السلام، و بسیاری از دشمنان او بکشته‌ام، تا بدان رسید، و بدان انجامید، که از من قصاص می‌کنند.

پس سائب گفت، که: من این را نیکو میدانم (۲)، و با تو بدان بیعت کرده‌ام، که من دست خود بدیشان ندهم، بلکه با ایشان کارزار کنم، تا درجه شهادت بیابم، و لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۳)، آنجهان ازین جهان نیکوتر و بهتر است. با دشمنان خدای، و دشمنان رسول علیه السلام مصابرت نکنم، و مدارا ننمایم.

و در روایت ابی بکر [بن] عیاش (۴) آمده است، که:

«چون کار بر مختار سخت شد، امان برو عرض کردند؛ سائب بن مالک را گفت: تو درین چه می‌بینی؟

سائب گفت: من چه می‌بینم یا (۵) خدای عزّ و جل؟! تو دی روز ما را بوحی خبر

(۱). یعنی وضع خود را با من قیاس مکن.

(۲). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها، و شاید تصحیف (نمیدانم) باشد، و در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری آمده است: (و شاید مراد امتناع از قبول امان را نیکو میدانم).

(۳). سوره الضحی: آیه ۴، و در اصل و دیگر نسخه‌ها: (فانّ الآخرة خیر لک من الأولى).

(۴). أبو بکر بن عیاش بن سالم أسدی کوفی، مشهور به شعبه، از محدّثین متعصب اهل سنت، که ذهبی در (سیر أعلام النبلاء: ۸/ ۴۹۵) دوازده صفحه در تعریف و تمجید او سخن گفته است. از سوی دیگر احتمال دارد مرا مصنف ابن عیاش منتوف باشد، که یکی از راویان اخبار وقایع قیام مختار در کوفه برای أبو مخنف بوده است، و طبری در تاریخ خود آن وقایع را به نقل از کتاب أبو مخنف روایت می‌کند. (نگاه کنید به: تاریخ طبری: ۶/ ۶۶۶، قال أبو مخنف: حدّثنی ابن عیاش المنتوف).

(۵). در اصل و دیگر نسخه‌ها: با.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۰۹

میدادی، و امروز چنین می‌گوئی؟

مختار گفت: بلی خدا می‌بیند، و خدای میدانند. بدرستی که چون من بدیدم که مصعب بن زبیر بر حجاز غلبه کرد، و مروان بر شام، من بدیشان اقتدا کردم، و تتبع (۱) نمودم؛ و من ازین هر دو طائفه بمردی کمتر نبودم و نیستم، و دین من کواهی دادنست بدانک خدا یکی است، و محمّد بنده و پیغمبر او، که: «متر (۲) دینی شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمّدا عبده و رسوله».

(۳)

بعد از آن بقول ابن الزبیری (۴) تمثّل زد، و گفت:

شعر

کلّ بؤس و نعیم زائل و سواء قبر متر (۵) و مقلّ

و العظیّات خسّاس بینهم و بنات الدّهر یلعبن بکلّ

لا تکن من بلد تکرهه و اذا زلت بک النعل فزلّ (۶) سائب گفت: تو امان قبول مکن، که او با تو بدان وفا نکند. بیرون رو تا جنگ کنیم، یا خود را خلاص دهیم، یا کریمانه بمیریم، و شربت شهادت بنوشیم.

- (۱). تتبع: دنباله‌روی و پیروی.
- (۲). در نسخه اصل: مثری.
- (۳). نزدیک به مضمون این گفتگو، میان مختار بن ابی عبید و سائب بن مالک اشعری را طبری در «تاریخ طبری: ج ۶ / ۶۷۷» آورده است، لیکن به روایت طبری، مختار در این هنگام به شعر غیلان بن سلمه بن معتب ثقفی تمثل جست.
- (۴). ابن الزبیری، قطبه بن زید بن سعد بن امری القیس بن ثعلبه بن مالک، یکی از شاعران دوره جاهلی، که سالهای نخست بعثت را درک کرد، و بزرگ قبیله قضاعه در مکه بود، و به دشمنی و عناد با پیامبر صلی الله علیه و اله شهرت داشت، و حضرت را آزار فراوانی رساند، و زبیری نام مادر اوست که بدان شهرت یافت. «معجم الذین نسوا الی امهاتهم: ۱۴۴».
- (۵). در نسخه اصل: مثری.

(۶). این اشعار در نسخه (۲) نیامده است و جای آن بیاض است.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱۰

پس مختار با سائب با تتمه هفده «۱» مرد از اهل خبرت و بصیرت بیرون آمد، و این سخن می‌گفت:

شعر

قد علمت بیضاء حسناء الطلل واضحه الخدین عجزاء الكفل و همچنین سائب می‌گفت:

شعر

یا سائب ابن مالک یا اشعری اشدد علی الدرع کی لا انثنی

حسبی من العتره اولاد النبی حسبی علی و علی و علی «۲» پس مختار و آنجماعت که با او بودند حرب کردند، و از اصحاب مصعب جمعی را بکشتند. پس مختار و سائب و یاران ایشانرا بموضع زیاتین «۳» بکشتند، روز دوشنبه، وقت زوال «۴»، چهارده روز از ماه رمضان گذشته «۵»، سنه سبع و ستین هجریه «۶»، بعد از آنکه هجده ماه سلطنت و امارت کرده بود، ابتدای آن شب چهارشنبه، سیزدهم ربیع الاول، سنه ست و ستین «۷». «۸»

(۱). در «تاریخ طبری: ج ۶ / ۶۷۷» آمده است: فخرج فی تسعة عشر رجلا.

(۲). این دو بیت در نسخه (۲) نیامده است.

(۳). موضع الزیاتین: یعنی جایگاه (یا بازار) روغن فروشان، از نوشته طبری «تاریخ طبری: ج ۶ / ۶۷۸» برمی‌آید که مختار و یارانش در زمینی به شهادت رسیدند که بعدها در آنجا بازار روغن فروشان گردید، (قال: و زعم الناس أن المختار قتل عند موضع الزیاتین الیوم).

(۴). زوال: هنگام ظهر، که آفتاب در میانه آسمان است.

(۵). تاریخ کوفه براقی: ۳۵۸.

(۶). سال ۶۷ هجری.

(۷). سال ۶۶ هجری.

(۸). امروزه در جنوب شرقی مسجد کوفه، و در زاویه شمال غربی بقعه حضرت مسلم بن

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱۱

دیگر اصحاب مختار امانرا قبول کردند. پس مصعب یک یک را بصعب «۱» و آسانی بکشت، اَلّا محمّد بن سائب بن مالک را، که او را خلاص کرد، زیرا که نوجوان بود «۲».

دیگر از اشعریان: پسر او، محمد بن سائب است، او سواری نیکو و دلاور بوده است، و از اقران ممتاز. و جوانی قوی و مردانه و بالیده شد، بعد از آن حجاج بن یوسف او را بثرغ آذربجان- و بروایتی بقروین- فرستاد، و بعد از آن او را بکشت؛ چنانچ در باب چهارم شرح دادیم، و قصه آن بگفتیم.

دیگر از اشعریان: سعد بن مالک بن عامر اشعری است، که جدّ عرب قم است.

[ابن] کلبی کوید، که:

«سعد بن مالک از وجوه و اشراف کوفه است، و خداوند جاه و مرتبه، و پایگاه بلند».

و اسحق بن اسحق، از پدر خود، از جدّ خود روایت می‌کند، که:

«روزی من بکوفه بصحبت سعد بن مالک رسیدم، و هر دو پسر او عروه و سکین، بنزدیک او نشسته بودند. مردی از علمای کوفه بصحبت سعد درآمد، و سلام کرد، بعد از

عقیل علیهما السلام، بقعه‌ای است منسوب به مختار، که مردم به زیارت او می‌شتابند، و او را بخاطر تلاشها و مجاهدات او در راه گرفتن انتقام از قاتلان، و کشندگان امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا، و شاد نمودن دل اهل البیت علیهم السلام و شیعیان آنان او را می‌ستایند، و بر روح او درود و سلام می‌فرستند.

(۱). به صعّب: یعنی به سختی، شاید اشاره به مشکلات و سختیهای باشد که گریبانگیر مصعب ابن الزبیر برای کشتن برخی از اسیران شد، به نوشته طبری و دیگر مؤرخین، مصعب هفت هزار نفر از یاران مختار را که در میان آنان زنان نیز بودند، اعدام کرد. نگاه کنید به: «تاریخ طبری:

/ ۶۷۸۶، الکامل فی التاریخ: ۴ / ۲۷۸، تاریخ الکوفه براقی: ۳۵۸ - ۳۵۹».

(۲). تاریخ طبری: ۶ / ۶۷۷.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱۲

آن زمانی تمام در آن هر دو غلام تأمل کرد، و تفکر نمود، و سعد را گفت که: این هر دو کوزک کیستند؟ سعد گفت: پسران من اند.

مرد عالم گفت که: ایشانرا چه نام است؟

گفت: یکی را عروه، و یکی را سکین.

مرد عالم گفت: یکی را عبد الله نام نه، و آن دیگر را احوص «۱». بحقّ خدا سو کند که البته ایشانرا شأنی عظیم، و درجه بلند خواهد بود.

پس سعد ایشانرا بدین نام نهاد»

شرقی «۲» کوید، که:

«سعد بن مالک آنکسی است که در ایام خلافت عثمان بن عفان بنزدیک او گواهی دادند بر امیر کوفه، ولید [بن عقبه «۳»] بخمر خوردن، تا برو حدّ شرعی برانندند».

دیگر از اشراف و وجوه اشعریان: دو پسر سعداند، عبد الله و احوص «۴»، و اخبار

(۱). در اصل: احوص.

(۲). شرقی بن قطامی، که پیشتر درباره او سخن رفت.

(۳). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: (عتبه) ضبط شده است که خطاست، و صحیح آن (عقبه) است. او ولید بن عقبه بن ابی معیط اموی است، پدرش عقبه از سرکردگان کفار مکه بود، که پیامبر صلی الله علیه و اله و مسلمانان را آزار فراوان داد، و در جنگ بدر اسیر شد، و بدستور پیامبر صلی الله علیه و اله اعدام گردید. ولید پس از فتح مکه مسلمان شد، و از سوی عثمان (که با او برادر از طرف مادر بود) در سال ۲۶ هجری به ولایت کوفه رسید، و در هنگام ولایت خود شبی شراب خورد، و در همان حال به نماز صبح آمد، و در حال مستی دو رکعت نماز خواند آنگاه رو به نماز گزاران کرده، و گفت آیا میل دارید چند رکعت بیشتر بخوانم، آنگاه مردم نزد عثمان شهادت داده و او را حد شراب زدند. «سیر اعلام النبلاء: ۳/ ۴۱۲».

(۴). در نسخه اصل: أخوص.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱۳

ایشان، و برادران ایشان در باب هفتم «۱» یاد کرده‌ام.

و ابو مالک اشعری آنکسی است که خمس را قسمت کرد، قبل از نزول قرآن بذکر خمس، و ذکر آن گذشت.

دیگر از اشعریان اشراف کوفه: عبید «۲» بن هانیء اشعریست، و او از جمله مهاجرانست از بلاد یمن بمکه، بحضرت رسالت علیه السلم. و از خداوندان فضل بوده است.

و ابو عبد الله المدنی حدیث کند، از مالک بن انس «۳»، از یحییء بن سعید «۴»، [از سعید بن مسیب «۵»]، از انس بن بجاد «۶» اشعری، که او گفت که:

(۱). یکی از بابهای بیست گانه کتاب تاریخ قم است، که اکنون در دست نمی‌باشد، و از میان رفته، یا هرگز نوشته نشده است. مصنف در فهرست تاریخ قم می‌گوید: (باب هفتم: در ذکر اخبار عرب که بقم متوطن شدند، و کدام ایشان مرتبه ریاست و بزرگی یافت، با بعضی دیگر از اخبار ایشان بر سیل عموم).

(۲). در آغاز فصل اول از باب پنجم آمده است: از بنی عامر بن عذره؛ عبیده بن هانی، و هو أبو عامر.

(۳). مالک بن انس، یکی از امامان اهل سنت که مذهب مالکی بدو منسوب است.

(۴). یحیی بن سعید بن قیس، أبو سعید انصاری خزرچی. در نسخه اصل (یحیی بن سعید مسیب) ضبط شده، و از آنجایی که سعید بن مسیب فرزندی به نام یحیی نداشته، و راوی از سعید بن مسیب، یحیی بن سعید می‌باشد، از این رو احتمال تصحیف فراوانست.

(۵). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: مسیب. سعید بن المسیب بن حزن بن ابی وهب قرشی مخزومی، از بزرگان تابعین، که نزد اهل سنت از جایگاه بلندی برخوردار است. نگاه کنید به:

«سیر اعلام النبلاء: ۴/ ۲۱۷».

(۶). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: (بجاد) ضبط شده است، که ظاهراً خطاست و صحیح آن (بجاده) است، که از نامهای عرب جاهلی است، از آن جمله بجاد فرزند حلیمه سعیدیه که گویند برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و اله بوده است (نگاه کنید به: تاریخ طبری، حوادث سال ۸ هجری ج ۳/ ۳۲۲، واقعه جنگ حنین).

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱۴

«أبو «۱» عامر اشعری نابینا شده بود. رسول خدا دعا کرد تا خداوند تعالی دیگر باره روشنائی چشم بدو ارزانی داشت، و بدست مبارک خود جهت او عملی بساخت، و او را بر لشکری بسیار از مسلمانان امیر کردانید، و در عقب طائفه هوازن، و قبائل ایشان که قصد اوطاس «۲» و مواضع او کرده بودند بفرستاد، و او را گفت که: اگر ترا حادثه افتد أبو موسی «۳» امیر لشکر باشد.

پس ابو عامر «۴» باوطاس بهوازن رسید، و بسیاری را از ایشان بکشت، و ایشانرا بهزیمت کرد. و از مبارزان ایشان نه کس را بکشت.

بعد از آن رئیس‌ان ایشان سلمه بن درید [بن] الصّمه الجشمی «۵» تیری بینداخت، و بکاسه زانوی [أبو عامر] «۶» آمد «۷»- و بروایتی بر سر پستان او- و ابو عامر بیفتاد، و أبو موسی رایت را برداشت.
و ابو موسی کوید، که: من بر سر او بایستادم، و او را محافظت کردم، و من از خویشان او بودم، تا غایت که ترسیدم، که از کشته شدن او مرا عیبی و عاری بود، و بغی و ستم بدین سبب با من نسبت کنند «۸».

(۱). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: ابي عامر.

(۲). او طاس: یکی از دشتهای سرزمین قبیله هوازن می‌باشد، که در مشرق طائف (جنوب شرقی مکه) به سمت نجد است «معجم البلدان: ۲۸۱ / ۱» و در این دشت شکست‌خوردگان از واقعه حنین تجمع کردند، که پیامبر صلی الله علیه و اله أبو عامر اشعری را به جنگ آنان گسیل داشت.

(۳). یعنی أبو موسی اشعری.

(۴). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: أبو موسی ضبط شده که خطاست، و أبو عامر صحیح است زیرا او امیر لشکر بود و أبو موسی در رکاب او بود.

(۵). بنی جشم یکی از تیره‌های قبیله هوازن می‌باشد، که در جنگ حنین شرکت داشتند.

(۶). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: عمر ضبط شده که خطاست.

(۷). در «تاریخ طبری: ج ۳ / ۳۲۲» آمده است: (قال: یزعمون أنّ سلمة بن درید، هو الذی رمی أبا عامر بسهم فأصاب ركبته، فقتله).

(۸). یعنی ممکن است کسانی که مرا بر روی جنازه او ببینند، تهمت زنند که من قاتل او هستم، و

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱۵

پس سلمه روی بموسی آورد، و این شعر میخواند:

شعر

انا الذی سمی درید سلمة اضرب بالسيف رؤس المسلمة «۱» پس من روی بدو آوردم، و گفتم:

الّی الّی هاهنا یا سلمه الی امرء یفلق «۲» منك الجمجمه پس أبو موسی کوید که: من او را ضربت زدم و بکشتم. «۳» تاریخ قم متن

۸۱۵ «ذکر اشراف وجوه اشعریان در ایام اسلام، پس از ذکر مالک بن عامر و فرزندان او، بعد از ذکر مهاجران» ص: ۷۹۷

بروایتی: سنان علم «۴» برو زد و او را بکشت.

و أبو عامر چند روزی بنزدیک آل عطارد زنده بود، پس وفات یافت، و بجوار حق

از این جهت در میان قبیله و مردم متهم به کشتن او شده، و اولیاء او در مقام انتقام برآیند. در حاشیه نسخه چاپی مصحح آیه الله شبیری آمده است: (این جمله مشعر است که أبو عامر اشعری عموی أبو موسی اشعری نبوده است). لیکن در «تاریخ طبری: ۳ / ۳۲۲» در سخن أبو عامر به أبو موسی آمده است، که او را خطاب می‌کند (یا بنی أخی) ای پسر برادرم، گر چه عرب خویشان دور را نیز این گونه صدا می‌زند، و ابن حجر در «الاصابة: ۴ / ۱۰ و ۱۱» به تفصیل درباره أبو عامر اشعری، و فرزندش عامر بن ابي عامر، و این که عموی أبو موسی اشعری می‌باشد یا نه سخن گفته، و گفته دیگر راویان را در این باره آورده است.

(۱). در «تاریخ طبری: ج ۳ / ۳۲۲»، این بیت شعر با تفاوت‌های به صورت رجز آمده است؛ طبری می‌گوید: (فقال سلمة بن درید فی قتله أبا عامر:

إن تسألوا عنی فانی سلمه ابن سمادیر لمن توسمه

أضرب بالسيف رؤوس المسلمة

و سمدیر ام سلمه، فانتمی الیها).

(۲). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: (یقلق) ضبط شده است، که صحیح آن (یفلق) است به معنای زدنی که می‌شکافد. (نگاه کنید به: المصباح المنیر: ماء فلق).

(۳). تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۱-۳۲۲.

(۴). سنان علم: قسمت فوقانی چوب علم، که معمولا در جنگها از حربه تیز و نیزه مانندی است.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱۶

پیوست «۱»، و در آن حالت بآبی موسی وصیت کرد که سلام او به پیغامبر علیه السّلم برساند «۲».

پس حقّ سبحانه و تعالی ابو موسی اشعری را فتح و نصرت داد «۳»، و دوازده هزار شتر همه ناقه «۴»، و بسیاری از دیگر مواشی «۵» براند، و شش هزار برده جمع کرد «۶»، و بروایتی نه هزار زن- و با این غنائم روی بحضرت رسالت نهاد، و در آنزمان رسول طائف را محاصره کرده بود «۷». چون ابو موسی برسید، رسول را دید نشسته بود، و هیچ بستری و فرش نینداخته بود، و ریکها در پشت و پهلو او کوفته می‌شدند؛ سلام ابو «۸» عامر بحضرت رسالت رسانید.

رسول علیه السّلم آب خواست و وضو ساخت، و دستهای خود را بهوا برداشت، چنانچ سفیدی هر دو بغل مبارک او بدیدند، و گفت:

«اللهم صلّ علی ابي عامر، و اجعله فوق كثير من الناس يوم القيمة» «۹».

یعنی: خداوندا بر ابي عامر صلوات و تحیت فرست، و درجه او روز قیامت بالآیء

(۱). طبری در «تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۲» می‌گوید: (فمکث سیرا، ثم مات).

(۲). در تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۲ آمده است: (فقال: یابن اخی، انطلق الی رسول الله، فاقرأه منی السّلام، و قل له إنّه یقول لك: استغفر لی).

(۳). به گفته طبری و دیگر مؤرخین «تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۱» فتح و نصرت بر دستان ابو عامر اشعری پیوست نه ابو موسی اشعری، طبری می‌گوید: (لما قدم النبی صلی الله علیه و آله و سلم من حنین، بعث ابا عامر علی جیش الی اوطاس، فلقى درید بن الصّیمة، فقتل دریدا، و هزم الله أصحابه).

(۴). ناقه: شتر ماده پنج ساله که آمادگی حامله شدن را دارد.

(۵). مواشی: جمع (ماشیه) چهارپایان را گویند.

(۶). تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۴.

(۷). به نوشته مورخین و سیره نگاران، رسول خدا صلی الله علیه و اله پس از جنگ حنین و شکست قبیله هوازن در سال ۸ هجری، مستقیما به سمت طائف حرکت کرد، و یک ماه و نیم شهر را در محاصره داشت، و با بنی ثقیف به جنگ پرداخت، این جنگ در تاریخ اسلام به نام (غزوة الطائف) شهرت دارد. (نگاه کنید به تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۳).

(۸). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: ابي عامر.

(۹). این عبارت را «بخاری: ۸/ ۳۴، کتاب المغازی، باب غزوة اوطاس»، و مسلم: حدیث شماره ۲۴۹۸ باب فضائل الصحابه، و ذهبی در سیر اعلام النبلاء: ۲/ ۳۸۵، با تفاوت اندکی آورده‌اند.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱۷

درجات بسیاری از مردم کردن.

بعد از آن ابو موسی گفت: یا رسول الله از بر آئی من آمرزشی بخواه.

رسول فرمود: «اللهم اغفر لعبدك عبد الله بن قیس (۱)».

بعد از آن رسول علیه السلام آن بردها را آزاد کرد، و غنیمتها را قسمت کرد، و الله اعلم.

دیگر از افاضل اشعریان: ابو موسی، عبد الله بن قیس اشعریست (۲).

(۱). این عبارت را «بخاری: ۳۵ / ۸ در کتاب المغازی، باب غزوة أوطاس، و مسلم: حدیث شماره ۲۴۹۸ باب فضائل الصحابة، و ذهبی

در سیر اعلام النبلاء: ۳۸۱ / ۲» به نقل از ابو برده، از پدرش آورده‌اند.

(۲). عبد الله بن قیس بن سلیم بن حصار بن حرب اشعری، مشهور به ابو موسی اشعری، صحابی مشهور. به نوشته مؤرخین و سیره

نگاران به همراه جمعی از خاندان خود به مکه هجرت کرد و اسلام آورد، سپس به همراه مهاجران به حبشه به آنجا هجرت کرد، و در

سال ۸ هجری پیش از فتح خیبر به مدینه بازگشت، در سال ۱۰ هجری پیامبر صلی الله علیه و اله او را به همراه معاذ به یمن فرستاد.

از سوی عمر به امارت کوفه و بصره منصوب گردید، و در دوران خلافت عمر و عثمان امیر لشکری بود که بخشهایی از مناطق غرب

و جنوب غربی و مرکزی ایران، همچون شوشتر و اهواز و اصفهان، و بخشهای از سرزمین شام را فتح کرد. بنا بر روایات صحیح نزد

اهل سنت، و به شهادت حدیفة بن الیمان، ابو موسی اشعری یکی از منافقین بود، و با اهل بیت علیهم السلام و امیر المؤمنین

دشمنی و عناد فراوانی داشت. در دوره خلافت امیر المؤمنین به مخالفت با آن حضرت برخاست، و مردم را از شرکت در جنگهای

جمل و صفین منع می نمود، و در جریان حکمیت و به اصرار اشعث بن قیس و دیگر خوارج، داور اهل کوفه شد، و بر خلع امیر

المؤمنین علیه السلام رأی داد. و در چند روایت صحیح آمده است که امیر المؤمنین علیه السلام پس از واقعه حکمیت، همواره در

قنوت نماز خود ۳ مرد و ۲ زن را نفرین می کرد، که یکی از آن مردان ابو موسی بود، بزرگان صحابه ابو موسی را مردی ساده لوح

و کم عقل توصیف کرده‌اند.

او در سال ۴۲ یا ۴۴ هجری در کوفه درگذشت.

محدثین سنی فضائل و مناقب فراوانی - که بیشتر آن به نقل از فرزندش ابو برده، یا نوه اش

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱۸

[ابن] کلبی کوید، که:

«از اشراف اشعریان در ایام اسلام ابی موسی است، و در بیشترین مواضع (۱) با رسول علیه السلام مصاحب بوده است. و رسول او را با

جمعی بیمن فرستاد، و ابو موسی بدرقه رسولان پیغامبر علیه السلام: جعفر [بن] ابی طالب، و عمرو [بن] عاص بود، در آن وقت که

ایشانرا پیش نجاشی می فرستاد. و در قسمت با ابو بکر مصاحب و شریک و والی قسمت بود. و از سرای زبید و رمع هجرت کرد

بمدینه پیغامبر علیه السلام، با هفتاد مرد و شانزده زن، در هشت کشتی.

و ابو موسی درین باب کوید:

شعر

اقول لاصحاب السفینه عز جوالعلّ ابنة الذمّی مینه تلحق و رسول خدا دعا کرد برو، و بر دیگر اشعریان».

و حدیث کرد ما را جریر بن عبد الحمید الضبّی، از اسمعیل بن ابی خالد، از سعید بن ابی برده، که او گفت، که:

سعید ابن ابی برده، و یا دیگر راویان ناصبی و عثمانی - برای ابو موسی نقل کرده‌اند، و او را با عناوینی همچون: الامام، الفقیه،

المقری، القاضی و جز این یاد کرده‌اند. و بیشتر آنچه مصنف تاریخ قم در این فصل درباره ابو موسی آورده، از قبیل روایات و اخبار فوق الذکر است، که از منابع سنی روایت کرده است. به اعتقاد امامیه ابو موسی اشعری گرچه شرف صحبت و توفیق مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و اله را یافت، لیکن از آن جهت که در هنگام تقابل حق و باطل به طمع مال و مقام دنیا، یا از روی عناد و لجاجت و دشمنی جانب باطل را گرفت، و به دفاع از آن پرداخت، و با امام معصوم و خلیفه بر حق مبارزه نمود، و نتیجه کار و حکمیت او به قدرت رسیدن معاویه و بنی امیه بود، مستحق لعن و نفرین در دنیا، و آتش دوزخ در آخرت می‌باشد.

«طبقات ابن سعد: ۲/ ۳۴۴، الإصابه: ۶/ ۱۹۴، سیر أعلام النبلاء: ۲/ ۳۸۰، وقعه صفین: ۴۹۷، تاریخ الطبری: حوادث سال ۳۸ هجری».

(۱). ابو موسی اشعری کمتر از دو سال در مدینه در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله بود، از این رو شرکت در (بیشترین مواضع) نادرست می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۱۹

«رسول؛ ابو موسی اشعری، و معاذ [بن] جبل را والی یمن کردانید، و ایشانرا فرمود که باید که اهل ایمان را باسلام بشارت دهید، و از اسلام نرمانید، و کار بر ایشان آسان کردانید، و دشخوار مکیرید» (۱).

و عبد الرحمن بن حرث، از برآی بن ابی یوسف، از ابی برده بن ابی موسی روایت کند، که:

«ابو موسی اول کسی است که از میانه اشعریان نیزه «۲» در میان کفار حبشه انداخت، و آن آنچنان بود، که جون او با اشعریان از بلاد یمن مهاجرت کرد در کشتیها بجانب مدینه رسول علیه السلام، اتفاقا بادی برآمد، و کشتیهای ایشانرا بیعضی از جزیره‌های حبشه انداخت. پس اشعریان با حبشه کارزار کردند، و ابو موسی بر ایشان تیرباران کرد، تا شتر ایشان از اشعریان بکفایت کرد. و اول او بذیشان این تیر انداخت، و درین باب این اشعار میگفت:

شعر

الا ابلیغ رسول الله انی حمیت صحابه بصدور نبلی

اذود بها اوائلهم ذیادابکل حزونه و بکل سهل

فما یعتد رام فی عدوبسهم یا رسول الله قبلی و بعضی دیگر گویند، که:

این ابیات سعد بن ابی وقاص گفته است، و الله اعلم.

و ابو موسی یکی از اصحاب رسول خدا بود، از آنکسانی که مردم بسبب فقه و قراءه «۳» قرآن از جوانب «۴» به پیش ایشان می‌آمدند، و فقه و قرائت بر ایشان میخواندند.

و در آنزمان که رسول علیه السلام از دار فنا بدار بقا رحلت کرد، او بیمن والی بود. و در

(۱). این روایت را بخاری در چندین باب از بابهای کتاب خود آورده است: ۶/ ۱۱۳ فی الجهاد، ۸/ ۵۰ المغازی ۱۰/ ۴۳۵ فی الأدب، ۱۳/ ۱۴۳ فی الاحکام. همچنین مسلم آن را در باب جهاد حدیث شماره (۱۷۳۳) آورده.

(۲). در نسخه اصل: نیز، و در نسخه چاپی: نیزه.

(۳). در اصل: قراءه.

(۴). جوانب: نواحی و اطراف.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲۰

آنزمان که ابو بکر وفات یافت، أيضا او والی و حاکم بود. و بوقت وفات عمر و عثمان همچنین. و در آن زمان که امیر المؤمنین علی را علیه السلام خلیفه کردند، أيضا او والی بود.

و رسول نه علم از بر آید او بسته است. و أبو بکر و عمر و عثمان ایضا نه علم از بر آید او بسته‌اند. و امیر المؤمنین علی علیه السّلم او را بر همه عرب حاکم کردانید.

و چهار زن قریشیه بعقد شرعی در حباله خود آورد، و از آن جمله امّ کلثوم دختر ابی الفضل عباس بن عبد المطلب «۱» بود. و در خبرست، که:

«امّ کلثوم زن امام حسن بن علی علیهما السّلم بوده، و امام او را طلاق داد. پس از آن عمران بن طلحه بن عبید الله بن عثمان التیمی «۲» او را بخواست.»

حقّ سبحانه و تعالی بر دست ابو موسی اشعری، از بلاد مشرکان: از فارس «۳»: توج «۴» و ازجان «۵» فتح کرد، بعد از آن تمامتی اصفهان، و تمامتی

(۱). عباس بن عبد المطلب، عموی پیامبر صلی الله علیه و اله.

(۲). عمران فرزند طلحه بن عبید الله (که یکی از سردمداران جنگ جمل بود، و در همین جنگ به هلاکت رسید) یکی از تابعین شمرده می‌شود، که اهل سنت او را توثیق کرده‌اند. «سیر أعلام النبلاء: ۴ / ۳۷۰».

(۳). مقصود بلاد فارس یا سرزمین ایران است.

(۴). توج: (به فتح اول و تشدید مفتوح واو و فتح جیم) که (توز) نیز ضبط شده است، یکی از شهرهای استان فارس کنونی، که در نزدیکی شهر کازرون قرار داشته است، و یاقوت در «معجم البلدان ۲ / ۵۶» به تفصیل درباره آن و موقعیت جغرافیایی آن سخن گفته است. او می‌گوید این شهر در ۳۲ فرسنگی شیراز بوده، و شهری است کوچک، لیکن نام آن بلند و مشهور است، و در آن کارگاههای بافت لباسهای کتانی بوده، که در آن دوران از شهرت فراوانی برخوردار بوده است، و فتح آن را در سال ۱۸ یا ۱۹ هجری می‌داند، لیکن در نام سردار فاتح آن روایتهای متفاوتی را نقل می‌کند، که در میان آنان نامی از ابو موسی اشعری نمی‌باشد. لیکن طبری «تاریخ طبری: ۵ / ۴۸ - ۷۴» ابو موسی را یکی از فرماندهان لشکرهای قرار داده است، که شهرهای شوش و اهواز و شوشتر و اصطخر تا ساحل خلیج فارس را فتح کردند.

(۵). ازجان: شهرستان بهبهان کنونی.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲۱

اهواز، و ماه «۱» و مهر جانفندق «۲»، و بعضی از کرمان، و از زمینهای جزیره «۳»:

حزان «۴» [و] نصیبین «۵»، و بسیاری دیگر از شهرها فتح کرد. «۶»

(۱). به گفته یاقوت حموی در «معجم البلدان: ۵ / ۴۹» در ایران کهن چندین شهر بوده است که به نام آنها ماه افزوده بوده است، همچون: ماه دینار، ماه نهاوند، ماه بهرازان، ماه شهریاران، ماه بسطام، ماه کران، ماه سکان، ماه هرورم و جز اینها، و به گفته او چون ایرانیان ماه را یکی از علل باریدن باران، و تاثیر گذار در رشد کشاورزی می‌دانستند، از این رو نام ماه را پیشوند مناطق و شهرهای حاصلخیز می‌گذاشتند. و گفته تاریخ قم احتمالاً اشاره به شهرهای نهاوند و دینور باشد. لیکن به گفته دکتر پرویز اذکائی «همدان نامه: ۵» نام (ماه) برگرفته از نام (ماد) است، که در اوائل عهد ساسانی ماد قدیم به چهار ایالت تقسیم شد، و سرزمین (ماه) یا (ماد) یکی از چهار ایالت بود، که از دو ناحیه اداری جداگانه به نامهای (ماه دینور) و (ماه نهاوند) که در صدر اسلام به نام (ماه الکوفه) و (ماه البصره) شهرت یافت تشکیل شده بود، و پس از اسلام بر سرزمین (ماد) یا (ماه) نام بلاد جبال یا جبل (کوهستان) اطلاق شد.

(۲). مهر جان قذق: در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها (مهر جانفندق) ضبط شده است به گفته یاقوت حموی در «معجم البلدان: ۵ / ۲۳۳»

این نام از ترکیب سه نام (مهر) به معنای آفتاب و دوستی و محبت، و (جان) به معنای روح و نفس، و (قذق) که ظاهراً نام شخصی است تشکیل شده. و شهر بزرگ و آبادانی است در منطقه جبال (بخش کوهستانی غرب ایران، در جنوب جاده میان حلوان و همدان)، امروزه اثری از این شهر نمی‌باشد.

(۳). جغرافی دانان مسلمان، سرزمینهای واقع میان دو رودخانه دجله و فرات، که بخشهای بزرگی از شمال و غرب عراق، و شمال و غرب سوریه کنونی، و قسمتهایی از جنوب ترکیه امروزی (مناطق دیار بکر) را شامل می‌شده را جزیره می‌گفتند، مهمترین شهرهای این سرزمین موصل، حران، رها، رقه، نصیبین، سنجار، ماردین، آمد، موصل بوده است، که برخی از این شهرها همچنان پابرجا می‌باشند. نگاه کنید به: «معجم البلدان: ۲/ ۱۳۵».

(۴). حرّان: یکی از شهرهای کشور سوریه کنونی، که از پیشینه تاریخی کهنی برخوردار است، و در تقسیم‌بندیهای جغرافیایی کهن اسلامی، جزئی از سرزمین جزیره بشمار می‌رفته، حرّان در صدر اسلام شهر مهم و مشهوری بوده، که در میان شهرهای رها و رقه، و در مسیر جاده موصل - شام - بلاد روم واقع بوده است. نگاه کنید به: «معجم البلدان: ۲/ ۲۳۵».

(۵). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: حران و از زمینهای جزیره نصیبین.

(۶). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها در چیدن و ترتیب نام این شهرها آشفتگی وجود داشت، و برخی از شهرهای بلاد فارس جزء جزیره و بالعکس آمده بود، که در این تحقیق و چاپ ترتیب جغرافیایی آن رعایت شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲۲

و او را بمؤته «۱» شام، در آن وقت که جعفر بن ابی طالب «۲» را شهید کردند، اثری مشهور، و خبری معروفست. «۳» و چون ابو موسی بعد از حاکم شدن در دو شهر کوفه و بصره، و کشودن و فتح کردن شهرها وفات یافت؛ هجده علم که رسول و خلق بدو داده بودند، بر سر قبر او نهادند و در نشانند.

راوی گوید، که: «چون ابو بکر بن عیّاش همدانی، و ابو بکر هذلی بنزدیک ابو «۴» عباس سفّاح «۵» حاضر آمدند، و فضائل اهل بصره و کوفه می‌گفتند.

ابو بکر هذلی تعداد اشراف بصره، و فقهای بصره، و اصحاب رسول که در آنجا بودند کرد، تا آنگاه که گفت که: انس [بن] مالک «۶» - خادم رسول خدا - از آن ما بود.

ابو بکر عیّاش گفت: اگر در میانه شما انس بن مالک است، اما هفتاد مرد از اصحاب رسول بکوفه نزول کردند، بعوض انس بن مالک، که تو بدان مفاخرت میکنی.

(۱). مؤته: دشتی است در شمال غربی عربستان، در مرز بلاد الشام (امروزه در جنوب اردن و در نزدیکی مرز عربستان واقع است)، که در سال ۸ هجری واقعه جنگ مؤته میان ارتش اسلام و ارتش هرقل امپراتور روم شرقی رخ داد، که در این واقعه سه فرمانده ارتش اسلام به نامهای زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب، عبد الله بن رواحه شهید شدند. آرامگاه جعفر بن ابی طالب امروزه در بقعه باشکوهی، بر فراز تپه‌ای در این منطقه قرار دارد، و زیارتگاه مردم است، و در نزدیکی آن قبر دو فرمانده شهید دیگر نیز می‌باشد.

(۲). یکی از سه برادر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام.

(۳). در منابع تاریخی سخنی از مشارکت ابو موسی اشعری در جنگ مؤته نیامده است. نگاه کنید به: «تاریخ طبری: ۳/ ۲۷۹-۲۸۵، سیر أعلام النبلاء: ۳/ ۳۸۰-۴۰۲».

(۴). در تمامی نسخه‌ها: ابی عباس.

(۵). أبو العباس سَفَّاح، عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، نخستین خلیفه عباسی، از سال ۱۳۲ هجری لغایت سال ۱۳۶ هجری خلافت کرد.

(۶). در نسخه اصل: ملک.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲۳

و از آنکسانی که ببصره مقیم شدند، أبو موسیٰ اشعری بود، که او را چندین مناقبت و درایستاد، و فضائل أبو «۱» موسیٰ اشعری که یاد کردیم مجموع برشمرد.

پس هذلی گفت که: حسن بن حسن «۲» در میانه ماست، و محمد بن سیرین «۳» با فضل و فقاقت ایشان.

ابو بکر عیاش گفت که: تو این هر دو را بشمردی، و من بر تو می‌شمرم:

اوئیس قرنی «۴»، که ببرکت او، و شفاعت او، بعدد موئها بر پشت گوسفندان قبیله ربیع و مضر عاصیانرا از آتش دوزخ آزاد میکند. و اسود بن یزید «۵»، و علقمه بن قیس نخعی «۶»، و ربیع بن خثیم «۷»، و مسروق بن أجدع همدانی، و سعید بن جبیر أسدی، و عبیده سلمانی، و هبیر بن بریم، و أبا معشری، و أبا البحتری الطائی، و محمد بن شرحبیل همدانی، و زبید یمانی، و حارث بن اعور، راویان و

(۱). در نسخه اصل: ابی موسی.

(۲). یادی از این شخص در منابع و تراجم نیامده است.

(۳). ابو بکر محمد بن سیرین انصاری، یکی از بزرگان تابعین، مشهور به علم و فضل و زهد و تقوا، وی سالها قاضی بصره بود، و یکی از مشهورترین خوابگزاران بشمار می‌رود. «سیر اعلام النبلاء: ۴/ ۶۰۶».

(۴). اوئیس بن عامر بن جزء بن مالک قرنی، أبو عمرو یمانی تابعی.

(۵). در تمامی نسخه‌ها: اسود بن زید ضبط شده که ظاهرا نادرست است، و مقصود او باید اسود بن یزید بن قیس نخعی کوفی بوده باشد. «سیر اعلام النبلاء: ۴/ ۵۰».

(۶). علقمه بن قیس بن عبد الله بن مالک، أبو شبل، فقیه کوفه.

(۷). در نسخه اصل: ربیع بن خثیم ضبط شده. او ربیع بن خثیم بن عائذ، أبو یزید ثوری کوفی است. وی از شرکت در جنگ صفین در لشکر امیر المؤمنین علیه السلام امتناع کرد، و به ری آمد. اهل سنت او را به خاطر همین کار با اوصافی همچون (الامام، العابد، القدوة توصیف کرده‌اند، و گویند که بیست سال سخن نگفت، وی پیش از سال ۶۵ هجری در کوفه در گذشت. نگاه کنید به: «سیر اعلام النبلاء: ۴/ ۲۵۸» بقعه‌ای که امروزه در مشهد به نام (خواجه ربیع) مشهور است، به اشتباه گور او دانسته شده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲۴

اهل حدیث‌اند از امیر المؤمنین علی علیه السلام.

و تو کجایی از فضیلت ابراهیم نخعی، و حماد بن سلیمان اشعری!؟

و اهل کوفه ابن سیرین را فقیه گردانیدند، و علم آموختند.

و همچنین: تو چه خبر داری، و کجا دانی، و کی خبر داری از بلال بن ابی برده اشعری، که او را کوفه و بصره جمع شد، و هم حاکم بود و هم قاضی، زیرا که بعلم و فقاقت معتمد علیه بود، و پیش از او و پس از او هیچکس را امارت و قضا جمع نشده است، و در یک وقت امیر و قاضی بوده است».

محدثه و مکالمه هذلی و همدانی با یکدیگر تا اینجا بود.

و ابو موسی اشعری را در فتح اوطاس چندین ذکر و فضیلت است، چنانچ من در حدیث ابو عامر «۱» شرح آن دادم، و الله أعلم بالصواب.

*** «ذکر فتح ابو موسی اشعری»

ابو عبیده، معمر بن مثنی تیمی «۲»، روایت میکند در کتاب فتوح اهل اسلام «۳».
و محمد بن اسحق ایضا روایت میکند، از آنکسانی که او را حدیث کردند:

(۱). در اصل: ابی عامر.

(۲). ابو عبیده، لغوی، زبان‌شناس، مورخ. در سال ۱۱۰ هجری در بصره زاده شد، وی یکی از بزرگ‌ترین لغت‌شناسان و آگاهان به تاریخ عرب (ایام العرب) است. به گفته مورخین وی از شعویانی بود که برتری عربها را نمی‌پذیرفت، و بر مذهب خوارج بود، و در سال ۲۰۹ یا ۲۱۰ هجری در گذشت برای او نزدیک ۲۰۰ تالیف شمرده‌اند. نگاه کنید به: «فهرست ابن الندیم: ۵۳، معجم الادباء: ۹/۱۵۴، وفيات الاعیان، ۵/۲۳۵، سیر اعلام النبلاء: ۹/۴۴۵».

(۳). از کتاب‌های ابو عبیده است که از میان رفته، لیکن بخشهایی از آن در کتابهای مورخین آمده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲۵

این هر دو راوی می‌گویند، که:

«عمر بن الخطاب، ابو موسی اشعری را بر مسلمانان امیر کردانید، و بناحیت اهواز فرستاد، که از جمله مواضع بصره است «۱».
پس ابو موسی بکوره اهواز روانه شد، و سوق اهواز «۲» را فتح کرد بصلح، و مهاجر [بن] زیاد بن انس بن دیان حارثی را فرمود تا حصار [نهر تیری] «۳» را تدبیر کند، و فتح نماید.
اهل آنرا محاصره کرد، پس روزی مهاجر [بن] زیاد از خیمه بیرون آمد،- و او پروزه بود،- و خواست که از برآیء خود بخود چیزی بخرد «۴».

ابو موسی اشعری چون این بشنید «۵»، بفرمود: تا منادی کردند، که هیچ روزه‌داری از منازل و مقام خود بیرون نیاید؛ و بر مقدمه مهاجر [برادر] «۶» ربیع بود، کمان برد که این عمل برادرش است. پس مهاجر شربتیی آب بیاشامید، و روزه خود را باطل کردانید، و بحکم (من)

(۱). لشکرکشی و فتح خوزستان توسط لشکر اسلام در سال ۱۷ هجری رخ داده است.

(۲). سوق اهواز: اهواز نام کهن سرزمین خوزستان است که مرکز آن شهر (سوق الاهواز) بوده است که بر زمین همین شهر اهواز کنونی یا در همین محدوده قرار داشته است. (نگاه کنید به:

معجم البلدان: ۱/۲۸۴)

(۳). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: (حصار تیر) ضبط شده است، و صحیح آن نهر تیری است، به گفته یاقوت در (معجم البلدان: ۵/۳۱۹) نهر تیری (به کسر تاء) نام یکی از شهرهای حومه اهواز بوده است، که نهر آن را اردشیر اصغر بن بابک حفر نمود، و آن را به تیری از فرزندان گودرز بخشید از این رو به نام او شهرت یافت.

(۴). بخرد: خوردن.

(۵). ابن اعثم کوفی در کتاب (الفتوح: ۱ / ۲۶۹) آورده است که: الربیع بن زیاد برادر مهاجر بن زیاد به ابو موسی خبر داد که برادرش امروز روزه است، و تشنگی بر او چیره شده که قدرت جنگیدن با دشمن را از او گرفته، اگر او را گویی روزه خود بشکنند. ابو موسی چون این بشنید منادی را گفت در لشکرگاه ندا کند که سربازان روزه خود را بشکنند.

(۶). افزوده از کتاب الفتوح ابن اعثم: ۱ / ۲۶۹.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲۶

اخذ سلعته فقد بریء من الکبر) «۱»، بخود برفت، و چیزی بخرید، و گفت که: این شربت آب که من امروز خوردم مرا از رفتن در بهشت إن شاء الله منع نکند. بعد از آن در پیش لشکر ایستاد، و کارزار و جنگ می کرد، تا او را بکشتند. و اهل مناذر «۲» سر او بریدند، و میان دو شرف «۳» قلعه، بهر دو کیسوی او درآویختند.

پس ابو موسی مناذر را فتح کرد و بکرفت، و شقیق بن ثور سدوسی «۴» را بشیان «۵» فرستاد، و چون بسوس «۶» رسید، ابو موسی اهل آنرا محاصره کرد. چون مدّت محاصره رئیس و دهقان «۷» سوس بتطویل انجامید، با ابو موسی صلح کرد؛ مبنی بر آنکه هشتاد «۸» مرد از شهر سوس برون آیند و بروند، و بنفس و مال در امان باشند، و دیگرانرا بنفس و مال

(۱). یعنی: هر کسی که بارش را خود بر دوش کشد از تکبر و فخر فروشی بدور است.

(۲). مناذر: (به فتح اول و دوم و کسر سوم)، به گفته یاقوت در (معجم البلدان: ۵ / ۱۹۹) نام دو شهر است در نواحی خوزستان، یکی مناذر الکبری و دیگری مناذر الصغری، که نخستین بار آن را اردشیر بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب آن را کوره گردانید و رود آن را روان ساخت.

(۳). شرف: جمع (شرفه) به معنای دیدگاه.

(۴). أبو الفضل شقیق بن ثور سدوسی، بزرگ قبیله بکر بن وائل که در پیشاپیش آنان در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام در روز جنگ جمل و جنگ صفین جنگید، و در جنگ فتح خوزستان شرکت داشت و پدرش در هنگام فتح شوشتر کشته شد. او در سال ۶۵ هجری درگذشت. سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۵۳۸.

(۵). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: (ثیان) ضبط شده است که خطاست، و صحیح آن (بنیان) می باشد چنانکه طبری در (تاریخ طبری: ۵ / ۵۴) در حوادث (فتح تستر) از این شهر نامبرده است، و یاقوت در (معجم البلدان: ۱ / ۵۰۲) آن را یکی از نواحی خوزستان شمرده است.

(۶). سوس: شهر شوش دانیال.

(۷). ابن اعثم کوفی در (الفتوح: ۱ / ۲۶۹) درباره این رئیس می گوید: (و بها یومئذ ملک من ملوک العجم، یقال له سابور بن آذرماهان)، لیکن در پاورقی به نقل از طبری (تاریخ طبری: ۴ / ۲۲۰) و ابن الاثیر در (الکامل: ۲ / ۲۷۱) آورده که می گویند که در شهر شوش شهریار برادر هرمان حاکم بود.

(۸). در (الفتوح: ۴ / ۲۷۰) آمده است که سابور بن آذرماهان از ابو موسی خواست به او و ده نفر از خانواده اش امان دهد.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲۷

اختیار ابو موسی را باشد.

پس ابو موسی نامه نوشت بعمر، و او را از این مصالحه اعلام داد.

عمر جواب نوشت، و بحکم مصالحه امضا کرد، و گفت اینچنین کن.

پس ابو موسی دهقانرا امان داد، پس دهقان هشتاد مرد از مدینه سوس بیرون آورد، و خود را داخل ایشان نکرد، بعد از آن در شهر

را بکشود.

ابو موسی او را گفت: هر چه از من میخواستی بتو دادم، و هیچ باقی نماند؟

دهقان گفت: بلی، هر چه گفתי بجای آوردی، و از التماس «۱» من هیچ باقی نماند.

ابو موسی او را گفت: الله اکبر! هشتاد «۲» کس بتو بخشیدم، و تو از ایشان نیستی، پس کردن او بزد؛ و در شهر رفت، و هر چه در آنجا بود مباح کرد. و در آخر آن شهر قلعه یافت که آنرا ماه دانیال می گفتند، و در آن قلعه خزائن و تمامی اموال بودند. یک از خانه اموال و خزینها می شمرد، و احتیاط می کرد؛ تا بخانه رسید که پرده «۳» بر در آن فرو گذاشته بودند، و بر در آن خانه اثر روغن و چربی پیدا بود، بفرمود تا در آن خانه بکشایند، اهل قلعه بدین خود سوگند خوردند، که درین خانه مال نیست. ابو موسی سخن ایشانرا تصدیق نکرد، و باور نداشت، و در آن خانه بکشد. در آن خانه دکانه «۴» دید از سنک رخام «۵»، بهیئت و شکل قبری- و بروایتی تختی دید از رخام- بر

(۱). التماس: خواسته.

(۲). در (الفتوح: ۴/ ۲۷۰) آمده است که سابور بن آذرماهان از ابو موسی خواست به او و ده نفر از خانواده‌اش امان دهد.

(۳). در (الفتوح: ۴/ ۲۷۰) آمده است که: (حتی أفضی الی خزانه مقله و قد ختم قفلها بالرصاص).

(۴). دکانه: دکه. و در (الفتوح: ۴/ ۲۷۰) آمده است: (فاذا هو بحجر کبیر محفور علی مثال الحوض، و فیه رجل میت و قد کفن فی اکفان منسوجه بالذهب و رأسه مکشوف).

(۵). رخام: نوعی سنگ مرمر گران قیمت.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲۸

بالای آن مرده‌ای بهیئت کسی که نشسته باشد، و مرفق «۱» دست راست، بر سر زانوی راست نهاده.

و بروایتی دیگر نقل از ابو موسی، که او گفت، که: من آن مرده را یافتم پیش باز افتاده، و پشت پای راست بشکم پای چپ باز دوسانیده، و در انکشت او انکشتی بود، که بر آن دو صورت خروس نقش کرده بودند، سر یکی از ایشان فرا پیش دم آن دیگری بود، و سر آن دیگر فرا پیش دم این دیگر. و مردی از یاران او در پهلوی او خفته بود، و سر آن مرد فرا پیش زانوی آن مرده بود. پس ابو موسی از اهل آن قلعه احوال آن مرده پرسید؟

گفتند: این دانیال پیغمبر است، و ما مردم نصرانی‌ایم، و در میانه ما در ایام پیشین قحطی سخت پیدا شد، تا بغایتی که بر صحراها نبات و گیاه رسته نشد، و در پستانهای مواشی «۲» شیر نماند، و همه باز خوشیدند. و دانیال پیغامبر بنزدیک قومی از نصاری «۳» بود بناحیت اهواز «۴»، و هر گاه که در میانه ایشان کمایی و تنگی پیدا می شد، بوجود دانیال پیغامبر استسقا «۵» میکردند. ماها بنزدیک ایشان آمدیم، و از ایشان درخواه کردیم، که دانیال را بعارت «۶» چند روزی بما دهید، ایشان امتناع نمودند، و قبول نمی کردند. پس ما اهل پنج خانه «۷» از مردمان خود به پیش ایشان برهن کردیم، بر آنک دانیال را بما دهند، تا

(۱). مرفق: آرنج دست.

(۲). مواشی: جمع (ماشیه)، گوسفند.

(۳). در اصل: انصاری.

(۴). در (الفتوح: ۴/ ۲۷۰) آمده است: (هذا رجل کان بالعراق، و کان اهل العراق اذا احتبس عنهم المطر یستسقون به فیسقون).

(۵). استسقاء: طلب آب و باران از خداوند خواستن.

(۶). عارت: عاریت گرفتن.

(۷). در (الفتوح: ۴ / ۲۷۰) آمده است که پنجاه مرد را نزد آنان برهن گذاشتیم.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۲۹

ما بذو استسقا کنیم، بعد از آن دیگر باره با پیش ایشان فرستادیم. پس ایشان دانیال را بما دادند، چون ما بذو استسقا کردیم، و در شهر و نواحی ما آب بسیار شد، و قحط سالی بفراخ سالی مبدل گشت؛ ببرکت وجود دانیال، پس ما بوجود او بخل کردیم، و او را به پیش خود بازداشتیم، و نخواستیم که از میانه ما برود «۱».

پس ابو موسی بعمر نامه نوشت، و او را از این خبر اعلام داد، و از عمر درخواه کرد که انکشتریء دانیال بذو بخشد «۲».

پس عمر از جمعی که بنزدیک او حاضر بودند؛ از اهل کتاب، از احوال دانیال پرسید «۳».

گفتند: دانیال پیغامبری بوده است از پیغمبران بنی اسرائیل، و بخت نصر در آن هنگام که بیت المقدس را خراب کرد، و اهل آنرا ببردگی بیاورد، اهل دانیال را اسیر کرد، و بگرفت، و در دست بخت نصر اسیر بود، تا آنکاه که بخت [نصر] وفات یافت.

پس عمر بدین خبر نامه نوشت بأبی موسی، و انکشتریء دانیال بذو بخشید، و فرمود تا او را حنوط «۴» و کفن کند، و او را نشوید، و شب او را دفن کند، با جمعی از اهل ثقه از یاران خود، در موضعی و مکانی که هیچ کس بر آن مطلع نشود، تا آنکاه که حق سبحانه و تعالی خلأق را از قبور برانگیزاند، و اهل کتاب بهر جائی که خواهند او را نقل کنند.

(۱). ابن اعثم کوفی در (الفتوح: ۴ / ۲۷۰) دنباله سخن آنان را با اموسی این گونه آورده است:

(فلم یزل مقيما عندنا الى أن ادر كته الوفاة فمات).

(۲). ابن اعثم کوفی و دیگر منابع سخنی از این درخواست ابو موسی نیاورده‌اند.

(۳). ابن اعثم در (الفتوح: ۴ / ۲۷۱) می گوید: (فدعا عمر بأكابر اصحاب رسول الله صلى الله عليه و اله ثم سألهم عن دانيال هذا. فلم يجد عندهم فيه خبرا، فقال امير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: بلى هذا دانيال الحكيم، و هو نبی غير مرسل، غير أنه كان في قديم الزمان مع بختنصر و من كان بعده من الملوك).

(۴). حنوط: ماده و عطر خوشبوی است که بر بدن مرده مسلمان گذاشته می شود.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳۰

پس ابو موسیء اشعری بنهری بزرگ از شهر سوس - نام آن نهر آبور - آمد، و بفرمود تا آب را از آن باز بستند، و آن را خشک کردانیدند، و کفت من میخواهم که این جوی را برویم و پاک کنم، و اصلاح نمایم.

پس در میانه آن جوی، قبری از برای دانیال بفرمود تا بکنند، و بعد از تحنيط «۱» و تکفین، با جمعی از اصحاب، از اهل ثقه و اعتماد او را برداشت، و پنهان در شب، در میان آن دفن کرد و بینباشت. و هم در ساعت بفرمود تا آب را در آن جوی روانه کردند، و هیچ کس را معلوم نشد که او را کجا دفن کردند، الا بعضی از اهل قم که بسوس بودند، از اهل سوس روایت کردند، که دانیال که در آن نهر مدفونست، و آب بر سر آن می کزرد، و بنزدیک قبر او میلی است، مثل مناره کوچک از سنک، و آب بسبب کثرت و انبوهی، آن میل را باز پوشانیده است، و بر بالایء آن آمده، و هر کس که شنا می داند، در آن آب می رود، و آن میل را در بر می گیرد. و برابر آن میل بیرون نهر، بر کنار آن مسجدی است و مردم در آن نماز می گذارند، و آن مسجد بابو موسیء اشعری منسوبست «۲».

اشاره

بعد از آن ابو موسیٰ اشعری بشهر تستر روانه شد، و هرمرزان «۴»- صاحب اهواز- در آن

(۱). تحنيط: حنوط مالیدن بر بدن مرده مسلمان را کويند.

(۲). شايد اين مسجد همان جايگاه و بقعه‌ای است که امروزه به بقعه دانيال نبی منسوب است.

(۳). تستر: معرّب شوشتر است، شهری که هم اکنون در جايگاه کهن خود پابرجاست. و به گفته ياقوت در (معجم البلدان: ۲/ ۲۹) به

نقل از حمزه اصفهانی، نام شوشتر برگرفته از نام شوش+ تر است به معنای بهتر و زیباتر و خوش آب و هوا تر از شوش می‌باشد.

(۴). ابن اعثم کوفی در (الفتوح: ۱/ ۲۷۱) نام او را (الهرمزدان أنو شروان) ضبط کرده است اما طبری (تاریخ طبری: ۵/ ۶۱-۶۷) در

حوادث سال ۱۷ هجری و فتح رامهرمز و تستر، نام او را (هرمرزان) ضبط کرده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳۱

شهر را بسته بود، و در آن کریخته، و حصن و حصار خود ساخته بود.

ابو موسیٰ آنرا محاصره کرد. و در آن شهر بر سر میلی قلعه بود «۱»، و آن شهر و قلعه در میان دجله «۲» بودند، و هیچ کس قادر نبود

که بر آن آب گذر کند، بهنکامی که آن آب غلبه شدی، و موج زدی.

پس دهقانی از جمله بزرگان تستر، نام او نسییه «۳»، بنزدیک قصاب ابي موسیٰ آمد، و آن قصاب از بنی بکر بن وائل «۴» بوده، و نام

او جیده بود.

آن دهقان قصاب را گفت که: تو در حق من چه خواهی کردن؛ اگر من ترا دلاالت و ره نمائی کنم بنقب و سوراخ این شهر، تا تو

بذات نقب و سوراخ در شهر روی؟

قصاب ابو موسیٰ گفت: بهر چه تو حکم کنی.

گفت: دو هزار دینار از بر آئی من، و دو هزار دینار از بر آئی هر فرزندی از آن من،

(۱). شهرستان شوشتر بر روی تپه بلندی ساخته شده بوده است- همان گونه که اکنون بخش کهن شهر می‌باشد- و از کنار آن

رودخانه کارون می‌گذشت. ياقوت در (معجم البلدان) می‌گوید:

شهر شوشتر به شکل اسب ساخته شده و از کنار آن نهر تستر می‌گذرد، و شاپور بر روی آن سدی از سنگ و آهن و سرب به طول

حدود یک میل بنا نمود و آب رودخانه را به دروازه‌های شهر بالا آورد، و این سد یکی از عجائب دنیا است که ساخته‌ای به قدرت و

استقامت آن ساخته نشده است.

(۲). مقصود از دجله‌ای نه رود دجله عراق است، بلکه رودخانه‌ای عظیم و عریض و پر آب همچون دجله، که اشاره به رودخانه‌ای

است به نام رود کارون یا رود شوشتر.

(۳). در تمامی نسخه‌ها نام این دهقان (سییه) ضبط شده است، ولی ابن اعثم کوفی در (الفتوح: ۱/ ۲۷۹) نام او را (نسییه بن دارنه)

ضبط کرده است، و می‌گوید او شبی پس از نماز عشاء نزد ابو موسیٰ آمده و از او امان برای خود و خاندانش خواست تا در مقابل

راه ورود به شهر را به او نشان دهد.

(۴). به گفته ابن اعثم (الفتوح: ۱/ ۲۷۴) سربازان قبیله بکر بن وائل جناح چپ (میسره) لشکر کوفه را که برای فتح خوزستان اعزام

شده بودند تشکیل می‌دادند.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳۲

فرض و تعیین کن، تا خراجی که بر ما معین شود، با آن مقاصه و محاسبه کنیم، و آنج فاضل «۱» آید برداری، و خراج ما جندین و جندین دینار است.

پس قصاب این سخن و این احوال به أبو «۲» موسی رسانید، و ابو موسی نامه نوشت بعمر تا چه حکم کند.

عمر جواب نوشت که: هر چه او خواسته است، او را بدهید.

پس ابو موسی دهقان را طلب کرد، و هر چه درخواست کرده بود بدو داد.

دهقان گفت: یا ابا موسی، مردی را با من بفرست، تا او را بخفیه «۳» در شهر برم، و پاسبانان و دربانان، و جای و مقام هر زمان بدو نمایم، و من پیش تو از برآی این مرد رهنی بنهم، اگر سلامت با پیش تو آید، از سوار آن قدر که تو خواهی با من بفرستی.

پس ابو موسی اصحاب خود را گفت: کیست از شما که نفس خود را در راه خدای بفروشد، و با دهقان برود؟

أشرس بن عوف شیبانی «۴» گفت: من بروم.

پس دهقان با او روانه شد، و پسر خود را بجای او بنزدیک ابو موسی بداشت. پس آنمرد جامه‌آی عجم، و مردمان خود، و موزه‌آی ایشان پوشانید، و کلیمی بدوش او در داد، و او را گفت که هر جا من میروم تو نیز در پی من می‌باش، و تو چنان فرمانی که از خدمتکاران مآئی.

پس او را از آن نقب که میدانست در شهر برد، و آن نقب سوراخی بود که مردم آب را

(۱). فاضل: زیادی و افزون شدن.

(۲). در تمامی نسخه‌ها: اَبی موسی.

(۳). خفیه: مخفیانه.

(۴). ابن اعثم کوفی در (الفتوح: ۱/ ۲۷۹) نام او را (عوف بن مجزأة) ضبط کرده، و در پاورقی به نقل از (فتوح البلدان: ۳۸۸) و (الاخبار الطوال: ۱۳۱) آمده است که: (و وجه معه رجلا من شیبان، یقال له: أشرس بن عوف).

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳۳

از آن برمیداشتند «۱». پس در میانه مردم با آن مرد میرفت، و بمجالس و محافل ایشان می‌گذشت، و هیچ کس او را انکار «۲» نمی‌کرد. پس آمد تا بر سر هر زمان بوقت شام. بعد از آن با آن مرد بر باروی شهر آمد، و پاسبانانرا بدو نمود، پس او را برداشت و بنزدیک ابو موسی آمد.

پس أبو «۳» موسی چهل سوار «۴» با او بفرستاد- و بروایتی دویست سوار- و [عوف بن] «۵» مجزأة بن ثور بگری را بر ایشان امیر کردانید، و او آنکسی است که عمران بن حطان «۶» او را

(۱). از آنجایی که شهر شوشتر بر روی تپه سنگی بلندی ساخته شده، و از کنار شهر و در عمق ۳۰ متری از حاشیه تپه رودخانه شهر می‌گذرد، از این رو بسیاری از ساکنین شوشتر در آن دوران برای دوری گزیدن از عبور از خیابانهای شهر، و بیرون رفتن از برج و باروی شهر، و پایین رفتن از پله‌کانه‌های ساخته شده در حاشیه رودخانه، و آب برداشتن، راه راحتی را برگزیده، و از میان خانه‌های خود تونل و نقبهایی زده بودند، که با عبور از آنها به ساحل رودخانه می‌رسیدند، و آن مرد شوشتری این سرباز عرب شیبانی را از راه این نقبها به درون شهر راهنمایی کرد. امروزه در شوشتر و در کنار ساحل رودخانه آثار برخی از این نقبها که قرن‌ها مورد استفاده بوده است همچنان پابرجاست.

(۲). یعنی کسی او را غریبه و منکر و ناشناس نمی‌شمرد.

(۳). در تمامی نسخه‌ها: اُبی موسی.

(۴). ابن اعثم «الفتوح: ۱ / ۲۸۰» می‌گوید: هفتاد تن یا بیشتر از مردمان بصره و کوفه، بر رفتن بهمراه عوف بن مجزأه بدرود شهر شوشتر پیشقدم شدند.

(۵). افزوده از «الفتوح: ۱ / ۲۸۰».

(۶). عمران بن حطان بن خیابان سدوسی بصری خارجی. از علمای بصره، که فریفته زنی زیباروی از خوارج گردید- و عمران مرد زشت‌رویی بود- و بخاطر ازدواج با او به مذهب خوارج گروید، و به دشمنی با امیر المؤمنین علیه السلام برخاست، و شعری در مدح عبد الرحمن بن ملجم- قاتل امیر المؤمنین علیه السلام- سرود؛ آغاز آن این گونه است:

یا ضربه من تقی ما أراد به‌إلّا لیبلغ من ذی العرش رضوانا! که بسیاری از بزرگان اهل سنت (همچون فقیه طبری، محمد بن احمد الطیب) و شیعه

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳۴

مدح کرده است، بدین بیت:

شعر

فهناک مجزأه بن ثورکان اشجع من اسامه او را گفتند: اسراف و مبالغه کرده در وصف او.

کفت: من مجزأه بن ثور را دیدم، که بتن‌ها شهری را فتح کرد و بکرفت، و من هیچ شیری را ندیدم که بر آن قادر باشد، پس بدانستم که او از شیر اشجع تر و دلیرتر است.

پس دهقان با آن سواران بر رکی از کوه «۱»، در میانه دجله «۲» روانه شد، و هیچکس از ایشان غرق نشد، الا کوزکی که بر اسبی سخت «۳» بد نشسته بود، آن اسب او را بجانب آب کشید تا آب خوردن. آن کودک لکام او را باز کشید، اسب بلرزید و با آن غلام غرق شد، و سی و نه دیگر سلامت بماندند.

پس دهقان در شب ایشانرا از آن سوراخ در شهر برد، و با ایشان بر باروی شهر رفت، و پاسبانان را بدیشان بنمود. ایشان همه را کردن بزدند، و بر باروی آن مدینه و نواحی آن باواز بلند تکبیر گفتند.

چون هرمزان در شهر آواز تکبیر شنید، بر قلعه کریخت، و در آن قلعه خزائن و اموال اهل آن شهر بودند، و همه آلات محاصره کردن، از عزاده و منجیق و سنگ و تیر، و

(همچون سید حمیری و جز او) قصائدی در رد و نکوهش او سروده‌اند. او در سال ۸۴ هجری درگذشت. لازم به یادآوری است که بخاری در صحیح خود از عمران به حطان روایت می‌کند، و او را به رغم دشمنی و عداوت با اهل بیت علیهم السلام شخص عادل و ثقه و مورد اعتماد می‌داند.

نگاه کنید به: «سیر اعلام النبلاء: ۴ / ۲۱۴».

(۱). ابن اعثم در «الفتوح: ۱ / ۲۸۰» می‌گوید: (ثم أصدعهم علی عرق الجبل) که (عرق) به معنای رگ است، از این رو به نظر می‌رسد مصنف تاریخ قم این بخش را علاوه بر دو منبع سابق الذکر از کتاب ابن اعثم نیز روایت کرده است.

(۲). مقصود از دجله رود کارون (یا نهر شوشتر) است.

(۳). سخت: قوی هیکل.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳۵

اسباب تمام، که اهل قلعه را بوقت جنگ در بایست باشد، موجود بودند.

پس هر زمان با اصحاب و لشکر خود در قلعه رفت، و آنرا در حصن و حصار خود ساخت، و شهر و اموال با مسلمانان گذاشت.

چون قصه شهر تستر، و کریختن هر زمان بقلعه بزمین انجامید، دهقان بنزدیک ابو «۱» موسی آمد، و او را از آن خبر کرد.

پس ابو موسی با همه مسلمانان بر آن رک کذر کرد، و آمد تا بدر شهر تستر، [عوف ابن] مجزأة دره‌آیء شهر بکشود، تا ابو «۲»

موسی و تمامیء مسلمانان در شهر آمدند، و کرد بر کرد قلعه در آمدند، و محاصره کردند، و جمآزها «۳» را بخوابانیدند.

چون گرفتن آن قلعه بر ابو موسی دشخوار آمد، نامه نوشت بعمر، تا او را از اهل کوفه مدد فرستد. چون نامه بعمر رسید، مکتوب

«۴» فرستاد بعمآر [بن] یاسر- و او بر مسلمانان کوفه امیر بود- و او را بفرمود که ابو موسی را بسوار و پیاده مدد دهد «۵».

عمآر بن یاسر، جریر بن عبد الله بجلی، و [نعمان] بن مقرن المزنی «۶» را، با دو هزار

(۱). در تمامی نسخه‌ها: اُبی موسی.

(۲). همان.

(۳). جمآز: شتر تیزرو.

(۴). مکتوب: نوشته، نامه.

(۵). طبری در «تاریخ طبری: ۵ / ۶۱» هنگام سخن درباره (ذکر فتح رامهرمز و تستر)، و مقدمات لشکر کشی بدانجا می‌گوید: عمر بن

الخطاب به سعد بن اُبی وقاص (نه عمآر بن یاسر) دستور آماده ساختن و فرستادن لشکر از کوفه و بصره را به خوزستان صادر نمود،

ولی ابن اعثم در «الفتوح: ۱ / ۲۷۲» او را عمآر دانسته است نه سعد.

(۶). در تمامی نسخه‌ها: (معقل بن مقرن) ضبط شده که نادرست است، و بر طبق نوشته طبری در «تاریخ طبری: ۵ / ۶۱» عمر بن

الخطاب لشکریانی را برای فتح خوزستان به فرماندهی گروهی از سران قبایل کوفه و بصره گسیل داشت، که از آن جمله النعمان بن

مقرن می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳۶

مرد، بمدد اُبی موسی فرستاد.

دیگر باره ابو موسی نامه نوشت بعمر، و مدد خواست؛ عمر نامه نوشت بععمآر، و بفرمود که بخود بمدد ابو موسی رود. پس عمآر با

چهار هزار مرد بجانب تستر روانه شد، و عبد الله ابن مسعود «۱» را از قبل «۲» خود بکوفه بگذاشت، و خلیفه کردانید. «۳»

چون عمآر برسید، چند ماهی آنجا بماند، چون مدّت مقام کردن عمآر آنجا کشیده شد، ابو موسی را گفت:

نمی‌بینم و نمیدانم، مدد خواستن تو اَلّا باطل و خلاف صواب، کرانی در میانه لشکر پیدا شد، و مسلمانان سخت در زحمت‌اند، اگر

امیر المؤمنین معلوم کند که ایشان اینجا در زحمت‌اند، و بسبب کرانی و کم قوتی بجان رسیده‌اند، ایشانرا جمع نکند.

ابو موسی گفت: با هم بنشینیم و فکر کنیم درین باب.

بعد از آن عمآر لشکر خود را بقبیله سرق «۴» فرستاد، تا در سر ایشان افتازند، و مال و

و او ابو حکیم (یا ابو عمرو) نعمان بن مقرن مزنی است، که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله بود، و در روز فتح مکه پرچمدار

قبیله خود بود، وی در جنگهای فتح ایران شرکت داشت، و در فتح نهاوند فرمانده بود، و در همین جنگ در روز جمعه سال ۲۱

هجری کشته شد. «سیر أعلام النبلاء: ۲ / ۳۵۶».

(۱). عبد الله بن مسعود بن غافل هذلی، مشهور به ابن امّ عبد، یکی از صحابه مشهور، و از نخستین مسلمانان، و از حافظان و قاریان

قرآن که مناقب فراوانی برای او روایت شده است، وی در سال ۳۲ هجری در مدینه درگذشت.

(۲). قبل: از سوی.

(۳). الفتوح: ۱ / ۲۷۲.

(۴). ابن اعثم کوفی در کتاب «الفتوح: ۱ / ۲۷۲» موضوع اختلاف را فتح قلعه رامهرمز دانسته است، و روایت می‌کند که ابو موسی

اشعری (و نه عمار بن یاسر) دو تن از فرماندهان لشکر

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳۷

منال ایشانرا تاراج کردند، و برده آوردند.

ابو موسی بر عمار دعوی کرد، و گفت: من با این قبیله صلح کرده بودم، و ایشانرا عهد و پیمان داده، و شش ماه مهلت خواسته

بودند، شما خیانت کردید با ایشان.

ابو موسی و عمار درین باب با یکدیگر منازعت کردند، و سخن گفتند.

عمار ابو موسی را گفت: تو بر اهل کوفه حسد می‌بری، و نمیخواهی که ایشانرا آوازی و شهرتی باشد؛ که ایشان در عهد و پیمانند،

و خلاف واقع است، و هیچ عهدی میان تو و میان ایشان نبوده است.

ابو موسی گفت: یا عمار تعجیل مکن، من چیزی که نبوده باشد نکویم، بعد از آن نامه نوشت بعمر درین باب.

پس عمر جواب نوشت بحذیفه بن الیمان «۱»، و براء بن عازب «۲»، و نعمان «۳» بن مقرن، و

خود را به نامه‌های نعمان بن مقرن و جریر بن عبد الله بجلی را برای دعوت مردم رامهرمز به اسلام گسیل داشت، لیکن آن دو تن

شهر را فتح کرده و مردمانش را اسیر نمودند.

(۱). حذیفه بن حسل (یا حسیل) بن جابر العبسی یمانی، یکی از اعیان مهاجرین و صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله، پدرش را

مسلمانان به خطا در جنگ احد کشتند، حذیفه به عنوان (صاحب السیر) شهرت دارد، زیرا پیامبر نام منافقین را بدو فرموده بود، از

این رو او منافقان را می‌شناخت، و نام چند تن از آنان را یاد کرده است. عمر او را والی مدائن نمود، و در همانجا در سال ۳۶

هجری درگذشت. بقعه او امروزه در شهر مدائن (بهمراه بقعه سلمان فارسی) در نزدیکی طاق کسری قرار دارد، و زیارتگاه مردم

است. نگاه کنید به: سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۳۶۱.

(۲). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: (براء بن غارب) ضبط شده که خطاست، و صحیح آن (البراء ابن عازب) است، او البراء بن

عازب بن الحارث، ابو عماره الانصاری الحارثی، از اعیان و بزرگان صحابه است، و در جنگ بدر به علت کمی سن شرکت داده

نشد. وی در سال ۷۱ یا ۷۲ هجری در اهواز درگذشت. «سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۱۹۴».

(۳). در تمامی نسخه‌ها: (معقل) ضبط شده است، که خطاست - چنانکه پیشتر گذشت - و صحیح آن النعمان بن مقرن مزنی

می‌باشد.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳۸

قرطه «۱» بن کعب، و سعد بن عمرو انصاری «۲»، که درین قصه نظر کنند، اگر ابو موسی ایشانرا عهد و پیمان بخشیده است، و شش

ماه مهلت داده - چنانچ می‌گوید - او را بر صدق این دعوی سوگند دهند، بعد از آن برده‌های قبیله سرق «۳» بازپس دهند، و آن

جماعت که از ایشان کشته شده باشند، دیت ایشان بدهند. و اهل کوفه از اموال سرق هر آنچه در دست ایشان باشد بازگردانند، و در

آن تصرف نمایند. و اگر زنی از قبیله سرق از مسلمانی آبتن باشد، آن زنرا پیش خود بازدارند، تا آنگاه که وضع حمل او بباشد،

بعد از آن آن زنرا مخیر گردانند، اگر خواهد که پیش صاحبش مقام کند، بتجدید عقد شرعی به‌بندند، و مهر معین کنند، و اگر

خواهد بنزدیک اهل خود باز رود.

پس همه جمع شدند، و از ابو موسی سوکند درخواست کردند، ابو موسی سوکند خورد که ایشان در وعده شش ماه‌اند. و چون ابو موسی بر صدق دعوی خود سوکند یاد کرد، مردمان کوفه برده‌آیء سرق بازپس دادند، الا جمعی از زنان ایشان، که باختیار در میانه مسلمانان بی‌دند و نرفتند. و هر چه عمر فرموده بود امضایء آن کردند، و از آن تجاوز نمودند. «۴»

(۱). در تمامی نسخه‌ها: (قرطه) ضبط شده است که خطاست، و صحیح آن (قرظه) با ظاء معجمه می‌باشد. او قرظه بن کعب بن ثعلبه بن عمرو خزرجی، از صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله که به عراق آمد، و ساکن کوفه گردید، و در جنگهای فتح ایران شرکت داشت، و در سال ۳۲ هجری ری را فتح کرد، روایت شده است که در کوفه درگذشت و امیر المؤمنین علیه السلام بر جنازه او نماز گزارد. «الاصابه: ۵/ ۲۳۶».

(۲).؟، شاید سعد بن سعید بن عمرو انصاری خزرجی بوده باشد. و ابن اعثم در «الفتوح: ۱/ ۲۷۳» این نام را (سعید بن عمرو الانصاری) ضبط کرده است، که از هر سه شخص یادی در منابع نیامده است.

(۳). بیشتر گذشت که موضوع مورد اختلاف مردمان شهر رامهرمز بودند که کشته شده، یا به اسارت رفته بودند، و یادی از قبیله سرق در منابع نیامده است.

(۴). الفتوح: ۱/ ۲۷۳.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۳۹

چون محاصره بر هرمان دراز شد، مردم قلعه اهل و عیال و فرزندان خود را می‌کشتند، و با مال و متاع ایشانرا در دجله «۱» می‌انداختند؛ تا مسلمانان بر ایشان ظفر نیابند، و دست ایشان بدیشان نرسد. و همچنین در دجله «۲» می‌انداختند، آبد آنها از زر و نقره، و دیگر مالها. بعد از آن هرمان راضی شد، و رغبت نمود که بر صلح یا شرطی فرود آیند، یا او را نکشند، و زنده پیش عمر برند، بهر چه عمر حکم کند. «۳»

پس ابو موسی فرود نیامد بر صلح، و ابا «۴» کرد، و گفت: من بر حکم عمر فرود می‌آیم.

پس برین قرار دادند، و ابو موسی نامه نوشت بعمر بدین حال.

عمر جواب نوشت، و فرمود: اینچنین کن.

پس هرمان بدان راضی شد، و هر کس که با او درین قرار راضی بود، از قلعه بیرون آمد، و دیگران که بیرون نیامدند همه را بکشتند.

پس ابو موسی هرمان را، با سیصد مرد از اهل بصره و کوفه روانه کرد، به پیش عمر، و انس بن مالک را بر ایشان امیر کردانید.

مردمان بصره سبقت و پیشی گرفتند بر اهل کوفه- و احنف بن قیس در میان ایشان بود- و پیش از اهل کوفه بنزدیک عمر آمدند.

چون نظر ایشان بر عمر آمد، تکبیر گفتند، پس عمر سه بار تکبیر گفت.

بعد از آن گفتند: ما از اهل بصره‌ایم، و بسیاری بگفتند، و احنف هیچ سخن نمی‌گفت، بعد از آن برخاست [گفت] «۵»:

(۱). یعنی رودخانه شوشتر.

(۲). همان.

(۳). الفتوح: ۱/ ۲۸۱.

(۴). ابن اعثم در «الفتوح: ۱ / ۲۸۱» عکس این مطلب را روایت کرده، و می‌گوید: (فأجابہ أبو موسی الی ذلک و کتب له أمانا منشورا فبعث به الیه).

(۵). افزوده از نسخه (۲).

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴۰

یا امیر المؤمنین! اهل دیگر شهرها در موضعه‌های محفوظه، مانند حذقه چشم شتر فرود آمده بودند، در میان چشمه‌های آب شیرین خوش طعم، و بستانه‌ها پر درخت، و جویها کرد برآیند در آن، و روزیه‌های لذیذ، و طعامهای تازه، بذیشان میرسیدند. و اهل بصره از یک جانب ایشان بیابان بود، و از یک جانب دیگر دریای تلخ شور، اندرون آن پر از نمک، و بیرون آن پر از سنک و ریک، و روزی ایشان بس تنک و مختصر بذیشان می‌آمد، مثل آن مقدار که بحلقوم شتر مرغی فرو رود، و اگر تو با ما بخششی نکنی، و ما را مدد نمائی «۱» ما هلاک شویم.

عمر گفت: برَبَّ الکعبه «۲» که تو با من راست گفتی.

پس گفت: حاجت تو چیست درباره ایشان؟

احنف گفت: من نیامده‌ام که بیابانها را ببرم «۳»، و شترانرا لاغر کنم، و بنزدیک تو آیم از برآی عامه اهل بصره از تو چیزی خواهم. من میخواهم که از برآی خاصه خود از تو چیزی خواهم، نه از برآی عامه.

چون این سخن بگفت، عمر بفرمود تا او را بمنزلی بازداشتند، و محبوس گردانیدند، و جاسوسانرا برو کماشت. و مدت یکسال در زندان بود، و ازو بعمر نرسانیدند در اینمدت الا آنج عمر دوست میداشت، از مدح و ستایش. و درین یکسال بهیچ وقت از زبان او مذمت عمر نشنیدند.

پس عمر احنف را بمجلس خود خواند، و او را گفت: هیچ میدانی که ترا بجه سبب حبس کردم؟
گفت: نه.

(۱). در اصل: (نمائی)، و در نسخه (۲): و ما را عطیتی دهی سزاست.

(۲). برَبَّ الکعبه: سوگند بخدای کعبه.

(۳). ببرم: در نوردیدن، یعنی من بیابانها را در نوردیدم و شتران را لاغر نکردم، تا نزد تو آیم

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴۱

عمر گفت: رسول خدا ما را تحذیر و تخویف «۱» کرده است از هر منافقی دانا، و من می‌ترسیدم که تو از جمله ایشان باشی؛ و حال آنک تو از ایشان نیستی.

پس با او عطا کرد، و بسی اعزاز و اکرام نمود، و تفضیل نهاد، و او را با معقل بن یسار «۲» روانه گردانید.

و معقل بن یسار آنکسی است که، نه‌ری که معروفست ببصره، بنهر معقل «۳»، کننده است.

راوی گوید، که:

جماعتی که با هرمرزان آمده بودند، هرمرزان را در شهر آوردند تا عمر را ببیند، و جامه‌های دیباج زربافته درو پوشانیدند، و تاجی مکمل بیاقوت، و مرصع بزمرد بر سر او نهاده بودند، و دو کسواره در کوش کرده، و دست او رنجنها «۴» در دست کرده، و انکشتی

در

(۱). تحذیر: بر حذر داشتن. تخویف: ترسانیدن.

(۲). معقل بن یسار مزنی بصری، از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله، که در سال آخر خلافت معاویه درگذشت. «سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۵۷۶».

(۳). به روایت مؤرخین، نهر معقل در دوره ولایت زیاد بن ابیه بر بصره، در زمان خلافت معاویه و به دستور او و نظارت معقل بن یسار حفر گردید. این نهر یکی از شعبه‌های رودخانه دجله است، که در شمال شرق بصره می‌باشد، در آن دوره از رودخانه دجله دو شاخه جدا کردند، و دو نهر جدید استحداث کردند، یکی نهر معقل و دیگری نهر ابلة، که هر دو به طول ۴ فرسخ و با فاصله از یکدیگر به سمت جنوب شرقی می‌رفتند، و در نهایت از راه اروند رود (یا شط العرب) به خلیج فارس می‌رسیدند. رودخانه معقل عمیقتر و عریضتر بوده، و در آن کشتیهای بزرگ در رفت و آمد بودند، و شاهراه اصلی تجارت بصره و خوزستان تا پس از دوران هارون الرشید در اواخر قرن سوم هجری بود. نگاه کنید به: «بلدان الخلافة الشرقيه (ترجمه عربی): ص ۶۵ و ۶۷ و ۶۹، خطط البصرة: ۱۵۰».

(۴). رنجن: تعریفی از معنای این لغت در لغت‌نامه‌های فارسی نیامده است، و احتمالاً به معنای دست‌بند است، چنانکه در پاورقی (۱) ص ۳۰۲ از نسخه چاپی آمده است (دست او رنجن، بمعنی دست و رنجن، و دست برنجن است که دستبند است).

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴۲

انکشت، تا هیئت ملوک با عمر نمایند؛ و عمر نمیدانست که هیئت ملوک عجم بر چه نوع است.

چون در شهر آمدند، از جای و منزل عمر پرسیدند؟

گفتند: این زمان اینجا میکذشت.

هرمزان گفت که: این پادشاه شما را جای نشستی، و قرارگاهی معلوم و معین نیست، که مردان بدان مجلس آیند، و او را ببینند؟ گفتند: آری، ولیکن از سرای و منزل خود بیرون آید، و در بازارها و کوجها گردد، و طواف کند، و حاجتهائی که او را باشد، بخود بدان قیام نماید، و دیگری را بدان تکلیف نکند.

پس عمر را طلب کردند، او را در بستانی از آن او یافتند.

و بروایتی: در مسجد رسول دیدند خفته، و قبه خاک جمع کرده، و سر بر آن نهاده، و او را بالش خود کردانیده «۱».

چون او را بدیدند، هر یک سخنی میکفتند، و حرکتی می کردند.

هرمزان گفت: چیست شما را؟

گفتند: این امیر المؤمنین است.

هرمزان گفت: نواب و حرّاس و حجاب «۲» و اصحاب او کجااند؟

گفتند: او را ازین هیچ نیست.

هرمزان در عمر نظر می کرد، و تعجب می نمود، و برو هیچ زینتی از زینتهای ملوک ندید، و ازو هیئت ملوکانه مشاهده نمی کرد. و مردم بهرمزان نظر می کردند، و از آن زینت و زیور و تاج پادشاهانه او تعجب می نمودند.

(۱). ابن اعثم کوفی در «الفتوح: ۱ / ۲۸۱» آورده است: (فاذا هم بعمر بن الخطّاب، و هو نائم فی مشرفه من وراء المسجد ...).

(۲). حرّاس: جمع (حرس) نگهبان، حجاب: جمع (حاجب) پرده‌دار.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴۳

چون نظر عمر بر هرمزان آمد، گفت: اعوذ بالله من النار.

پناه می‌گیرم بخدای از آتش دوزخ.

بعد از آن آب در چشم آورد بگریست، و گفت: الحمد لله الذی اذلّ بالاسلام هذا و اتباعه.

شکر این خدایی را که این مرد و اتباع او را باسلام، خوار و ذلیل کردانید «۱».

عمر را گفتند که: این ملک اهواز است، با او سخن کن.

عمر گفت: لا والله، من با او سخن نکویم، تا هر چه پوشیده است، و از زیب و زینت که بر خود کرده است، از خود دور کند.

پس آن جامها از هرمان برکنند، و جامهای دیگر در وی پوشانیدند، و او را در پیش عمر آوردند.

پس عمر با او سخن گفت، و او را باسلام و مسلمانی خواند.

هرمان ابا کرد، و امتناع نمود، و قبول نکرد. «۲»

عمر گفت: اگر تو اسلام نیاوری من ترا بکشم.

هرمان گفت: مرا مکش تا یک شربت آب باز خورم.

عمر قدحی چوبین از آب برای هرمان بخواست، چون نظر هرمان بر آن قدح آمد گفت:

اگر من از تشنگی بمیرم، ازین قدح آب نخورم.

پس قدحی از آبکینه برآی او بیاورد، هرمان آن قدح بستد، و دستهای او می لرزید.

عمر گفت: ترا چه بوده است؟

(۱). ابن اعثم در «الفتوح: ۱ / ۲۸۱» گوید، که عمر گفت: (الحمد لله الذی جعله و أشباهه فینا للمسلمین).

(۲). ابن اعثم در «الفتوح: ۱ / ۲۸۲» می گوید، که عمر او را به اسلام دعوت کرد، هرمان در پاسخ گفت (علی هذه الحالة لا اقول).

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴۴

گفت: می ترسم که پیش از آنک من ازین قدح آب باز خورم، تو مرا بکشی.

عمر گفت: لا باس علیک، باکی نیست، من تو را نکشم، تا تو آب از این قدح باز خوری.

پس قدح برداشت، که کوئیا که من میخواهم که از آن آب خورم، پس آن قدح را از دست در انداخت و بشکست.

عمر گفت: آبی بیارید تا باز خورد، که ما برو تشنگی و کشتن با هم جمع نکنیم.

هرمان گفت که: امروز مرا حاجت بآب نیست.

پس عمر گفت: من ترا بکشم.

هرمان گفت: من دین خود ترک نکنم، و تو مرا از کشتن امان داده.

عمر گفت: تو دروغ میگوئی.

انس بن مالک گفت: بلی والله یا امیر المؤمنین، تو او را از کشتن امان دادی. «۱»

عمر گفت: اگر تو این سخن روشن نکنی، و از عهده بدر نیایی، البته من تو را عقوبت کنم.

انس گفت که: تو او را کفتی، لا- باس علیک، اندیشه مدار، من ترا نکشم، آله که تو ازین قدح آب خوری، و از آن قدح آب

نخورد.

و مردم که حاضر بودند، همه گفتند که تو این سخن با هرمان کفتی.

پس کار بر عمر دشوار شد، و قصه هرمان برو مشکل گشت.

پس هرمانرا حبس کرد، بامید آنک اسلام آورد، و در حبس بود، تا بعد از مدتی بر دست عباس بن عبدالمطلب مسلمان شد «۲».

و عمر از برآی او در غنیمت حصه معین کرد.

(۱). ابن اعثم در «الفتوح: ۱/ ۲۸۲» این گفته را به امیر المؤمنین نسبت داده است، و می‌گوید:

(فقال علی رضی الله عنه: انک قد اعطیته الأمان، و حلفت له أن لا تقتله أو یشرّب الماء، فلم یشرّبه فلیس لک أن تقتله؛ و لکن ضع علیه الجزیة و ذره لیكونن بالمدينة).

(۲). ابن اعثم در «الفتوح: ۱/ ۲۸۲» سخنی از حبس هرمزان و اسلام او بر دست عباس بن

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴۵

و در مدینه مقیم بود، تا آنکه [که] عید الله «۱» بن عمر او را بکشت «۲»، بعد از آنکه ابو لؤلؤ «۳»-

عبدالمطلب نیاورده است، بلکه می‌گوید پس از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام هرمزان گفت:

(فقال الهرمزان: إنّه لا توضع الجزیة علی مثلی و أنا ملک و ابن ملک، غیر إتی داخل فی دین الاسلام طائعا غیر مکره، و أنا اشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله).

قال: و اسلم الهرمزان، و أسلم کل من کان معه من أهل بیته و ولده و خدمه و حشمه، فأمر عمر بفک قیده، و قرّبه و أدناه، و فرح باسلامه، و خلطه المسلمون بانفسهم).

(۱). در تمامی نسخه‌ها: (عبد الله بن عمر) ضبط شده که خطاست، و صحیح آن (عیید الله بن عمر) است، که پس از به قتل رسیدن پدرش، به ادعای اینکه خنجری که فیروز فارسی مشهور به ابو لؤلؤ عمر را با او کشت از آن هرمزان بوده، و او آن را به فیروز داد تا عمر را بکشد، از این رو اقدام به قتل لؤلؤ دختر فیروز و هرمزان نمود. نگاه کنید به: «تاریخ طبری: ۵/ ۲۴۲-۲۴۳» و پس از به خلافت رسیدن عثمان، امیر المؤمنین علیه السلام به خوانخواهی لؤلؤ و هرمزان از عثمان تقاضای قصاص از عیید الله بن عمر را نمود، که خلیفه از انجام این کار امتناع نمود، و پس از به خلافت رسیدن امیر المؤمنین حضرت قصد دستگیری عیید الله را داشت، که از کوفه گریخته، و به معاویه پناه آورد، و در همانجا به هلاکت رسید.

(۲). در نسخه (۲): تا آنکه ابو لؤلؤ غلام عمر، او را بکشت.

(۳). حاج شیخ عباس قمی در کتاب «هدیة الأحاب: ۴۴» درباره ابو لؤلؤ آورده است: (أبو لؤلؤ غلام مغیره بن شعبه بود، و نام او فیروز فارسی است، و اصل او از نهانند بود، نخست رومیان او را اسیر کردند، و سپس مسلمانان او را از رومیان باسارت گرفتند، از این رو هنگامی که اسرای نهانند در سال ۲۱ هجری به مدینه آورده شدند، ابو لؤلؤ هرگاه کودکان آنان را می‌دید بر سر آنان دست کشیده و می‌گریست. او همواره می‌گفت: عمر جگر مرا خورده است، زیرا مغیره هر روز دو درهم بر او خراج گذاشته بود، و او برای شکایت به نزد عمر آمد، لیکن عمر گفت این مقدار برای تو زیاد نمی‌باشد، زیرا من درباره مهارتهای تو زیاد شنیده‌ام، و می‌گویند اگر بخواهی می‌توانی آسیابی بسازی که باد آن را بحرکت آورد، ابو لؤلؤ بدو پاسخ داد:

آسیابی برای تو بگردانم که تا روز قیامت نایستد، عمر گفت: او مرا تهدید می‌کند، و اگر کسی را به خاطر تهدید به قتل می‌رسانم او می‌باشد).

طبری در «تاریخ طبری: ۵/ ۲۴» آورده است که ابو لؤلؤ هنگامی که عمر در میان نماز گزاران

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴۶

غلام [مغیره بن شعبه] «۱»- شکم عمر را بدرید، چنانچ من در باب تواریخ ازین کتاب ذکر آن کردم.

عبد الملک بن مخبر بن قحذم، از پدر خویش روایت میکند، که:

«در آن وقت که ابو موسی باهواز رفته بود، چهار هزار سوار یزدجرد بن شهریار بمنادر «۲» رسیدند، ابو موسی آنرا فتح کرده بود.

خواستند که با ابو موسی کارزار کنند، چون در لشکر ابو «۳» موسی نگاه کردند، دیدند که مجموع تیرهای ایشانرا بر بیفتاده بود، از بسی که آنجا مقام کرده بودند.

عقلای ایشان گفتند: ای قوم! این حالتیست که شما را بدان پند می‌باید گرفتن، و کار و بار ایشان حقتست. و هر گروهی از ایشان درین باب سخن می‌گفتند. پس عامه ایشان به ابو موسی اسلام آوردند، و مسلمان شدند، و ابو موسی بر ایشان شرط گرفت، که بعضی را از عرب یاری ندهند بر بعضی دیگر.

پس از آن جمعی را از ایشان به پیش عمر فرستاد، و در میان ایشان مردی بود نام او سیاه، و رئیس و مهتر ایشان بود. و مردی دیگر نام او ماه فروردین، او نیز رئیس ایشان بود،

مسجد گذر می‌کرد، و آنها را منظم می‌نمود، تا به آنان نماز صبح را بخواند، با خنجر دو سری که همراه داشت شش ضربه بدو زد، یکی از آن ضربات زیر ناف او بود، که به همین ضربه کشته شد.

(۱). در تمامی نسخه‌ها: (غلام هرمان) ضبط شده، که به اجماع مؤرخین خطا است، و او غلام مغیره بن شعبه بوده است. (نگاه کنید به: تاریخ طبری: ۲۴/۵، الکامل ابن اثیر: ۴۹/۳).

(۲). مناذر: نام دو شهر در خوزستان بوده است که یکی را مناذر الکبری و دیگری را مناذر الصغری می‌گفتند یا قوت حموی در «معجم البلدان» می‌گوید: (و هما بلدتان بنو احوی خوزستان: مناذر الکبری و مناذر الصغری. اول من کوره و حفر نهره اردشیر بن بهمن الاکبر بن اسفندیار بن کشتاسب).

(۳). در تمامی نسخه‌ها: ابی موسی.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴۷

اما زیر دست سیاه بود.

چون بنزدیک رسیدند، عمر نظر کرد بتیراندازان ایشان که بر پشت اسب با یکدیگر بازی می‌کردند، و بر یکدیگر حمله می‌آوردند. چون عمر سواری و جلدی «۱» ایشان بدید، تعجب نمود.

بعد از آن سیاه و ماه فروردین، در ریاست و مهتری ایشان بر قوم، به پیش عمر منازعت کردند، و میان ایشان کفت و کوی واقع آمد.

ماه فروردین کفت، که: من از اهل اصطخرم، و از آنجا پادشاهان و سلاطین بوده‌اند، و سیاه از اهل ماسبدانست «۲»، من بریاست ازو سزاوارترم.

سیاه کفت: ماه فروردین رأست میکوید، او از اهل اصطخر است، ولیکن از سفلهای «۳» ایشان است، و من از اهل ماسبیدانم، از اهل خانهای که پادشاهان همیشه ایشانرا امیر و مهتر و رئیس و سرور قوم کردانیده‌اند، و با ایشان وصلت و خویشی کرده‌اند. و یاران من که مرا برو تفضیل نهاده‌اند، و مهتر کردانیده، بحال من و حال او داناترند، و نیکو میدانند.

پس عمر ایشانرا بر مرتبه خود بکذاشت، و نامه نوشت به ابو «۴» موسی، که از بهر ایشان دو هزار دینار طلا در غنیمت معین کند، و الله اعلم.

(۱). جلد: قدرت و توانایی.

(۲). ماسبدان: به گفته یاقوت در «معجم البلدان: ۴۱/۵» ریشه این کلمه و اصل آن: ماه سبدان است. و به گفته کی لسترنج در «بلدان الخلافة الشریقة: ۲۳۷»، ترجمه عربی «ماسبدان نام کوره‌ای (بخش) بوده است در غرب لرستان، و در مرز عراق، و در جنوب

دشتی که امروزه به آن ماهی دشت می‌گویند، و مهمترین شهر آن سیروان بوده است.

(۳). سلفهای: جمع (سفله) مردمان پست.

(۴). در تمامی نسخه‌ها: ابی موسی.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴۸

روایت کند ابو عبیده، که:

جون ابو موسی شهر تستر را فتح کرد، او را رهنمائی کردند بر شصت کوزک؛ از فرزندان رؤسا و مهتران. ابو موسی ایشانرا از دیگر بهرها «۱» جدا کرد، و مخصوص «۲» گردانید «۳».

پس از آن، آنجماعت را چون به پیش عمر می‌فرستاد، مردی از اهل [بصره] «۴» نام او ضبّه بن محسن [العنزی] «۵»، از ابی موسی دستوری خواست، که او نیز با این جماعت که به پیش عمر می‌آمدند بیامد.

ابو «۶» موسی او را اجازت نداد، و ابا کرد. پس او عصیان و نافرمانیء ابو موسی کرد «۷»، و علی رغم او با ایشان برفت. و ابو موسی درباره او و عصیان او نامه نوشت بعمر.

چون ضبّه برسد، و بمجلس عمر درآمد، و سلام کرد، عمر گفت: تو کیستی؟

گفت: من ضبّه‌ام.

عمر او را گفت: لا مرحبا و لا اهلا «۸».

(۱). بهرها: غنایم جنگی.

(۲). مخصوص گردانید: یعنی آنان را برای خود نگه داشت!

(۳). الفتوح ابن اعثم: ۱/ ۲۸۵.

(۴). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: (غزّه) ضبط شده که ظاهرا نادرست است، زیرا لشکر مسلمانان که برای فتح خوزستان آمده بود همگی از کوفه و بصره بودند، از این رو (بصره) صحیح است، چنانکه ابن اعثم کوفی در «الفتوح: ۱/ ۲۸۴» نیز او را (رجل من اهل البصره) دانسته است.

(۵). افزوده از «الفتوح: ۱/ ۲۸۴».

(۶). در تمامی نسخه‌ها: ابی موسی.

(۷). به گفته ابن اعثم کوفی در «الفتوح: ۱/ ۲۸۴»، نافرمانی ضبّه به جهت اعتراض او به ناعدالتی ابو موسی در تقسیم غنایم جنگ، و برداشتن کودکان برای خود بود، و بدستور عمر او را به مدینه گسیل داشت.

(۸). عکس خوشامدگویی مشهور عرب، که معمولا به از راه رسیده می‌گویند: اهلا و سهلا، و در «الفتوح: ۱/ ۲۸۵» ضبط این جمله این گونه است: فلا مرحبا بک و لا اهلا.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۴۹

ضبّه گفت: مرحبا از جانب خداست، و اما اهل، مرا نه اهلست و نه مال، باز پس کردید و از پیش عمر بیرون آمد.

و هر روز بامداد و شبانگاه، بنزدیک عمر می‌آمد، و سلام می‌کرد، و عمر او را هم آن سخن میکفت، و او بجواب آنج روز اول گفته بود، باز میکفت.

جون ضبّه بسیاری ملازمت کرد، و میان او و عمر سخن مکرر شد، عمر او را گفت که:

از چه جهت تو شکایت و کله داری از ابو «۱» موسی، و او بجایء تو چه بدی کرده است؟

ضبه گفت: شصت غلام از پسران رؤسا و مهتران، از برآیء خود اختیار کرده.

و دیگر آنک: او را کنیز کیست عقيله نام، از بام تا شام با او معاشرت میکند، و صحبت میدارد، و هیچ کس از ما قادر نیست بر آنج او قادر است.

و دیگر آنک: او را هر روز دو قفیز «۲» کندم است. و دو انکشتی دارد. و زیاد بن عبید [بن علاج] «۳» را نائب خود کرده است، و کارها بذو تفویض نموده، و خود بتنعم و عشرت مشغولست. و بر اهل کوفه حسد برد، و بدروغ سوکند خورد که با قبيله سرق «۴» عهد کرده است، و ایشانرا شش ماه مهلت داده.

پس عمر نامه نوشت به أبو «۵» موسی، و او را طلب کرد. چون أبو موسی بیامد، چند روز او را از صحبت خود منع کرده بود، و بار نمیداد. بعد از آن او را بخواند، و در منصب «۶» خود بنشانند.

پس ضبه را گفت: اقرار کن بدانج از أبو موسی شکایت می کردی.

(۱). در تمامی نسخه‌ها: أبي موسى.

(۲). قفیز: پیمانهای که با آن حیوانات را وزن می کردند.

(۳). افزوده از (الفتوح: ۱ / ۲۸۵)

(۴). در «الفتوح: ۱ / ۲۸۵» بجای قبيله سرق از (أهل رامهرمز) نام برده شده.

(۵). در تمامی نسخه‌ها: أبي موسى.

(۶). یعنی او را در برابر جایگاه خود نشانید. چنانکه در «الفتوح: ۱ / ۲۸۵» آمده است که:

(فأجلسه بين يديه).

تاریخ قم، متن، ص: ۸۵۰

ضبه گفت: اول شصت غلام از برآیء خود برکزید.

ابو موسی گفت: مرا بذیشان رهنمائی کردند، ایشان با فدیة به پیش من آمدند، و نه من فدیة بستدم، و بر مسلمانان قسمت کردم، و ایشانرا آزاد کردم.

بعد از آن ضبه، ذکر هر دو قفیز کرد.

ابو موسی گفت: یک قفیز از آن من و أهل و عیال من بود، و ایشان میدانند که من و عیال بدان زندگانی می نمودیم. و یک قفیز از عمال و کارکنان و مسلمانان دیگر.

بعد از آن ذکر جاریه عقيله نام کرد.

ابو موسی گفت که: آن کنیزکی است که من با او صحبت میدارم، و مرا از صحبت داشتن با او هیچ عاری و ننکی نیست، و مرا از آن هیچ عذری نمی باید خواست. «۱»

تمامه فی المجلدة الثانية «۲».

(۱). مصنف تاریخ قم قضیه شکایت و دعوی ضبه بر علیه أبو موسی اشعری را در اینجا ناتمام رها کرده، و جلد نخست کتاب را به پایان می برد، و ابن اعثم کوفی در «الفتوح: ۱ / ۲۸۵ و ۲۸۶» دنباله این شکایت و پاسخهای أبو موسی را به تفصیل آورده است.

(۲). کذا در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها.

تاریخ قم، متن، ص: ۸۵۱

تم كتابه هذه المجلده الأولى «۱»، بتوفيق الله رب الآخرة والأولى، بإشارة الصاحب الأعظم الأعدل الأكرم، المرتقى بعوالمی الهمم، دستور الوزراء فی العالم، مرتبى العلماء و الصلحاء، ملجأ الضعفاء و الفقراء، المنظور بنظر [ته تعالى جل اسمه]، الملك الولی، الخواجه، زین الدوله و الدنیا و الدین [علی «۲»]، رفع [الله تعالى فی الخافقین علو شأنه. علی يد أقلّ عباد الله تعالى جرما، و أكثرهم جرما، بهاء الدین بن الحسن بن بهاء الدین ابن الحسن بن عبد الملك الحافظ، غفر الله له و لوالديه، و لجميع المؤمنین و المؤمنات. و قد وقع الفراغ من تحريره يوم الإثنين، السابع و العشرين من شهر ذی حجة الحرام، سبع و ثلاثین و ثمانمائة هجرية نبوية، بمدينة مصونة محروسة قم «۱»، صانها الله تعالى عن طوارق الحدثن، و نواب [الدهور].

بیادکار نوشتن من این کتاب را اگر چه این خط من لائق کن [ی].

(۱). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها.

(۲). دکتر مدرسی در «خاندان صفی، مجله بررسیهای تاریخی: شماره ۴ ص ۶۷ پاورقی ۸۲ می گوید: (شاید این خواجه از بازماندگان دودمان علی صفی بوده است، در «صريح الملك: ۸۴/۴ عکس دانشگاه» از خواجه حاجی بن خواجه سعادت شاه بن خواجه ابراهیم قمی، که در شوال ۹۲۹ و قفی بر آستان شیخ صفی نموده یاد شده، طبعاً احتمال این که این شخص نیز وابسته به خاندان صفی باشد در میان است).

تاریخ قم، متن، ص: ۸۵۳

۱. روایات درباره مقام اهل بیت علیهم السلام

رحم الله زیدا عمی لوتم له الأمر لوفی، ۵۰۱

الناصب لنا اهل البيت عليهم السلام أنجس من الكلب، ۵۴۰

روایت محمد بن عیسی یقطینی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ۵۳۶

روایت منصور بن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ۵۳۶

روایت محمد بن یحیی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ۵۳۷

روایت یعقوب بن زید از امام صادق علیه السلام، ۵۳۷

روایت احمد بن محمد از امام صادق علیه السلام، ۵۳۸، ۵۳۹

روایت یوسف بن حارث از امیر المؤمنین علیه السلام، ۵۳۹

روایت سلمه از امام موسی بن جعفر علیه السلام، ۵۴۰

روایت درباره نام و کنیت محمد بن الحنفیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ۶۶۱

روایت درباره نیکی با محمد بن الحنفیه از امیر المؤمنین علیه السلام، ۶۶۱

روایت محمد بن عثمان عمری از امام حسن عسکری علیه السلام، درباره امام زمان علیه السلام، ۵۳۳

روایت ابو الفضل محمد بن الحسین العمید از امام عسکری علیه السلام درباره امام زمان علیه السلام، ۵۳۳

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵۰

۲. احادیث درباره شهر قم

- روایت ابو موسی اشعری از امیر المؤمنین علیه السلام، ۲۵۶
- روایت حسن بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه از امام صادق علیه السلام، ۲۶۰
- روایت محمد بن ابی الحسین بن ابی الخطاب از امام صادق علیه السلام، ۲۶۲، ۲۶۳
- روایت سعد بن عبد الله بن ابی خلف از امام صادق علیه السلام، ۲۶۴
- روایت انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ۲۶۴
- روایت ابی الاکراد علی بن میمون صائغ از امام صادق علیه السلام، ۲۶۶، ۲۶۸
- روایت سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری از امام هادی علیه السلام، ۲۶۹
- روایت ابو مقاتل از امام هادی علیه السلام، ۲۷۰
- روایت ابو مقاتل از امام صادق علیه السلام، ۲۷۰
- روایت احمد بن محمد بن عیسی از امام صادق علیه السلام، ۲۷۱، ۲۷۲
- روایت احمد بن خزر ج بن سعد اشعری قمی از امام رضا علیه السلام، ۲۷۰، ۲۷۱
- روایت محمد بن سهل بن الیسع از امام صادق علیه السلام، ۲۷۲
- روایت یعقوب بن یزید کاتب از امام صادق علیه السلام، ۲۷۳، ۲۷۶
- روایت سهل بن زیاد الرازی از امام موسی بن جعفر علیه السلام، ۲۷۴
- روایت سهل بن زیاد الرازی از امام صادق علیه السلام، ۲۷۴، ۲۷۵
- روایت سهل بن زیاد الرازی از امام رضا علیه السلام، ۲۷۵
- روایت محمد بن احمد بن عیسی از امام صادق علیه السلام، ۲۷۵
- روایت جماعتی از اهل ری از امام صادق علیه السلام، ۵۷۳
- روایتی در فضل زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام از امام صادق علیه السلام، ۵۷۳
- روایتی در فضیلت شهر قم، ۲۷۶
- رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را گفت: قم یا ملعون، ۵۱
- قم را از آن جهت قم نام کردند که ...، ۵۲
- روایت از امام رضا علیه السلام در حق زکریا بن آدم، ۷۷۹
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵۱

۳. احادیث متفرقه

- الحرام كالحلل إلاً فی الكافور، ۴۹۴
- اللهم بارک فی زبید و رمع، ۷۹۶
- اللهم سلم سلم سلم، ۷۶۰
- اللهم صل علی ابی عامر، ۸۱۶
- اول فرج غصب فی الإسلام، ۴۸۷
- دخلت علی ابی محمد علیه السلام بسر من رأی، ۵۳۵
- محمد ولدی من صلب ابی بکر، ۵۰۵

اللهم اغفر لعبدك عبد الله بن قيس، ۸۱۷
 اظلك الله يوم لا ظل الا ظله، ۸۷۱
 اللهم اغفر للاشعريين صغيرهم و كبيرهم، ۷۶۱
 من أحيا ارضا مواتا فهي له، ۴۳۴
 و ليس في الجبهه و لا في النخه و لا في الكسعه، ۴۴۲
 خذ اليك أبا الاملاك، ۶۶۱
 روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ولایت ابو موسی و معاذ بر یمن، ۸۱۸
 روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره اشعریان، ۷۶۱
 خطبه امیر المؤمنین علیه السلام پس از جنگ جمل، ۲۷۷
 روایت علی بن عیسی از امام کاظم علیه السلام، ۲۷۷
 روایت محمد بن ابی الحری از امام صادق علیه السلام، ۲۷۸
 روایت علی بن عیسی از امام رضا علیه السلام، ۲۷۸
 روایت بعضی از اصحاب از امام صادق علیه السلام، ۲۷۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵۲

باب پنجم «در ذکر اخبار عرب اشعری اسلامیه» ۱. و سبب مسلمان شدن بعضی از ایشان. و هجرت «۲» کردن مهاجران ایشان. و فضیلت‌هایی که در حق ایشان مروی «۳» است. و حکومتها «۴» و مفاخره «۵» مذکوره «۶» ایشان. و ذکر اخبار ایام جاهلیت ایشان، با ذکر بعضی از قبائل ایشان، و واقعهها «۷» و حروب «۸» و ایام «۹» و اشعار «۱۰» ایشان.»

(۱). یعنی اخبار اشعریان پس از اسلام، و ایمان آوردن ایشان.

(۲). هجرت از اصطلاحات اسلامی است، به معنای هجرت کردن و کوچیدن مسلمانان صدر اسلام از سرزمینهای کفر به سمت مدینه منوره.

(۳). مروی: روایت و نقل و گزارش شده.

(۴). حکومتها: جمع (حکومت) به معنای دعاوی و منازعاتی که در آنها به نفع اشعریان حکم صادر شده است.

(۵). مفاخره: یا فخرفروشی. یکی از سنتها و عاداتهای عرب جاهلی، فخرفروشی و ادعای برتری داشتن بر دیگر قبایل بوده است، از این رو مجالسی برای مناظره و حکمیت میان دو طایفه، که هر کدام ادعای برتری و شرافت در نسب و جز آن بر دیگری داشتند برگزار می‌گردید، و در این مجالس هر طرف دلیل شرافت و برتری خود را بر قاضی عرضه می‌کرد، و او به نفع یکی بر علیه دیگری حکم صادر می‌نمود.

(۶). مذکوره: نقل شده.

(۷). واقعهها: جمع (وقایع) و (وقعه)، که مقصود حوادث و جنگهای آنان است.

(۸). حروب: جمع (حرب)، جنگ.

(۹). ایام: جمع (یوم)، که مقصود روزهای تاریخی و سرنوشت‌سازی است، که بر آنان گذشته است.

(۱۰). اشعار: جمع (شعر).

تاریخ قم، متن، ص: ۷۴۲

و این باب مشتمل است بر دو فصل:

تاریخ قم، متن، ص: ۷۴۳

فصل اول «در ذکر اخبار این گروه عرب اشعریین اسلامیة. و سبب اسلام آوردن ایشان. و ذکر هجرت آنکسانی که از ایشان هجرت کردند. و فضیلت‌های مرویّه، و مفاخر مذکوره ایشان».

روایت کند هشام بن محمد بن سائب کلبی «۱»، از [أبو] «۲» سائب مخزومی، که او

(۱). هشام بن محمد بن السائب بن بشر الکلبی، متوفای سال ۲۰۶ هجری، مورخ و تبارشناس مشهور، یکی از مشهورترین دانشمندان و آگاهان به تاریخ عرب در دوره جاهلی و صدر اسلام، و خبره در انساب و تبار قبایل عرب، و حوادث و وقایع آنان بشمار می‌رود، تمامی ترجمه نگاران از واقعی تا دوران معاصر او را ستوده‌اند، تنها برخی از متعصبین سنی او را به علت تشیع نکوهش کرده و تضعیف نموده‌اند. ابن الندیم در «الفهرست: ص ۱۰۸» تالیفات او را متجاوز از ۱۳۰ کتاب شمرده، که شامل مهمترین حوادث دوران صدر اسلام، و تبار قبایل عرب می‌باشد. دکتر جواد علی درباره او می‌گوید:

(هو العالم، و المورخ، و النسابة، و اللغوی، فما من کتاب فی تاریخ العرب و الاسلام الّا و لهشام فیه قدح معلی، و ما من علم من علوم عصره، الّا و له فیه باع طویل، فالطبری و البلاذری و المسعودی و اضرابهم، یعتمدون علیه و ینقلون عنه. و حسبک أنّ کتابا کتاریخ الامم و الملوک للطبری لا یلتقط أخبار هشام ابن الکلبی و روایاته حسب، بل إنّ تاریخ العرب قبل الاسلام فیه اکثره من أقوال هشام بن الکلبی، و فی الأخصّ القسم العراقی منه، حیث ینفرد فیه ابن الکلبی بالروایة). «موارد تاریخ طبری: مجله المجمع العلمی العراقی، ج ۱/ مج ۳ ص ۲۱»، بجز کتابهای (جمهره النسب- الأصنام- نسب معدو الیمن)، دیگر کتابهای هشام از میان رفته است، و به احتمال قوی مصنف تاریخ قم مطالب و اطلاعات تاریخی یاد شده در این فصل، درباره تبار اشعریان و وقایع آنان پیش از هجرت از یمن، و پس از آن در مدینه و عراق را، از برخی از کتابهای تبارشناسی هشام که از میان رفته است همچون: «کتاب بیوتات الیمن، کتاب الوفود، کتاب منازل الیمن، کتاب نواقل الیمن» و جز اینها روایت کرده است. تنها مطلب تاریخی در این باره در کتاب «نسب معدو الیمن الکبیر: ج ۱/ ص ۳۴۱» آمده است، که ضمن ذکر سلسله نسب اشعریان می‌گوید: (عبد الله بن سعد بن مالک بن عامر و ولده، لهم عدد کثیر بقم).

(۲). در نسخه اصل: اَبی.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۴۴

گفت که:

«قبیله بنی ذخران، [و بنی] «۱» و آئل بن جماهر «۲» بن أشعر «۳» را بزمین یمن بتی بود، نام آن بت نسر «۴»، و آن بت را بغایت تعظیم می‌کردند، و کوسفندانرا در حالت کشتن روی بدو می‌کردند، جناح شاعر درین باب گفته است:

شعر

حلفت بما آلی به کلّ مجرم و ما ذبحت ذخران یوما لدی نسر

لنلتمسن بالخیر عقر دیار کم فلا تأمنونا فی فضاء و لا بحر «۵»

(۱). در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها: (بنی ذخران بن وائل) ضبط شده که خطاست، زیرا ذخران و وائل هر دو فرزندان ناجیه بن

جماهر بوده، و بزرگ یکی از تیره‌های (بطون) قبیله اشعری می‌باشند.

(۲). در نسخه اصل: جماهر ضبط شده است، او الجماهر بن الأشعر بن أدد می‌باشد، نگاه کنید به: «نسب معدو الیمن الکبیر: ج ۱/ ص ۳۶۹».

(۳). به گفته الکلبی در (نسب معدو الیمن الکبیر: ج ۱/ ص ۳۶۹) بنو ذخران بن ناجیه بن الجماهر، و بنو وائل بن ناجیه بن الجماهر بن اشعر، دو تیره (بطن) از تیره‌های قبیله اشعریانند، و مصنف تاریخ قم در ادامه همین باب در فصل (ذکر رایات و علمهای اشعریان) به این دو تیره اشاره دارد. و در حاشیه نسخه مصحح آیه الله شبیری آمده است: «طبق آنچه در ص ۲۸۳ بیاید، بنو ذخران و وائل، دو تیره از اشعریانند از اولاد ناجیه، و طبق گفته ابن سعد و غیره وائل ابن ناجیه بن جماهر بن اشعر، جدّ ابو موسی اشعری، و ابو بردة اشعری می‌باشد».

(۴). بت نسری یکی از بت‌های مشهور دوره جاهلی است، که قبیله حمیر یمن آن را عبادت می‌کردند، نام این بت در قرآن آمده است: وَلَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا یَعُوثَ وَیَعُوقَ وَنَسِیراً [سوره نوح: آیه ۲۳] کلبی در «کتاب الأصنام: ص ۱۱، چاپ دار الکتب المصریة» درباره این بت می‌گوید: (و اتخذت حمیر نسرا، فعبدوه بأرض یقال لها بلحع، و لم أسمع حمیر سمّت به أحدا، و لم أسمع له ذکرا فی أشعارها و لا أشعار أحد من العرب، و أظنّ ذلک کان لإنتقال حمیرا أيام تبع عن عبادة الأصنام الی اليهودیة).

(۵). از این دو بت و سراینده آن در هیچ یک از منابع کهن یادی نشده است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۴۵

و خازن «۱» آن بت، و مجاور آن بتخانه، مردی بوده است که هم از ایشان بوده است، نام او بلیء «۲» بن تومه، آن خازن گفت که: ما ازین بت روزی آوازی آهسته حزین «۳» شنیدیم، که میگفت: «۴»

شعر

اقبل نور فاضاو ادبر سواد فمضی

بمکة قضی القضا

آنحالت ما را بترسانید، با خود گفتیم، که: کوئیا بمکه حادثه واقع شده است، و قصه بدید آمده است. و همچنین از آن بت شنیدیم، که می‌گفت:

(۱). در دوره جاهلی عربها بت‌های مهم خود را درون بتخانه و معبد قرار می‌دادند، و مردمانی را برای حفاظت و نگهداری از آن می‌گماردند، یکی از این مردمان کسی بود که هدایا و نذورات پیشکش شده به بت را درون انبار و مخزن بتخانه حفظ می‌کرد، که از او با نام خزانهدار یا خازن یاد شده است، برخی از این مردمان زندگی خود را وقف بت و بتخانه، و خدمت به آن می‌کردند، و هرگز از آنجا دور نمی‌شدند، که از آنان با نام (مجاور) یاد می‌شود.

(۲). در نسخه اصل: (بلی) به الف مقصوره ضبط شده است، که صحیح آن (بلی) با یاء است. و این نام از نامهای کهن یمنی است، که الکلبی در «نسب معدو الیمن الکبیر: ج ۳/ ص ۱، و جمهرة النسب ج ۱/ ص ۳۷۶» از چند نفر یمنی با این نام و مشتقات آن یاد- بلی بن عمرو بن الحاف، ابو بلی- یاد کرده است.

(۳). حزین: اندوهناک.

(۴). بت پرستان بت‌های دست ساخته خود را- که به مرور زمان قداست می‌یافت- دارای روح و احساس می‌دانستند، از این رو با آنان سخن گفته، و درد دل می‌کردند، و ادعا می‌کردند در برخی موارد از درون آنها صدا و سخن شنیده می‌شود. جاحظ در «کتاب الحیوان: ج ۱/ ص ۶۱ به نقل از حاشیه کتاب الاصلنام ص ۱۱» در این باره می‌گوید: (و فی بعض الروایة أنّهم کانوا یسمعون فی

الجاهلیة من اطراف الأوثان همهمة ... و ما أشك أنه كان للسدنة حیل و أطفاف لمكان التکسب ..).

تاریخ قم، متن، ص: ۷۴۶

شعر

یا بلی یا بلی جاءك الامر الجلی

انزله الرب العلی علی ابن آمنه التبی بلی گوید: بخذا سو کند که بسی بر نیامد، تا پیغمبر بمکه خروج کرد».

و مالک «۱» بن عامر «۲» اشعری گوید که:

«مردی از مکه بمیان ما آمد، و ما را خبر کرد، که پیغمبر علیه السلام بمکه خروج کرده است، و مردم را با اسلام و مسلمانی میخواند.

من تعجب کردم که اسلام چه باشد، و مراد بدان چیست؟

پس چون من خواستم که بمکه روم، پیش پیغمبر علیه السلام، تا به بینم که چه میگوید، هر دو عم «۳» من، عبد شمس و اسلم، پسران

هانی برسیدند بمن، و روی بمن آوردند، در من جستند، و مرا بند کردند، و مال من بر گرفتند.

پس من بشتافتم، و بنزدیک بت دویدم، و او را بشکستم، و روی براه نهادم، و آمدم تا بمکه رسیدم، و طلب دستوری کردم که

بصحبت رسول علیه السلام در روم.

مرا گفتند که: رسول علیه السلام بیرون خواهد آمد تا ترا ببیند،

(۱). در نسخه اصل: ملک.

(۲). یکی از اشراف و بزرگان اشعری، که مؤرخین او را یکی از نخستین مهاجران اشعری از یمن، و از صحابه شمرده‌اند، او در

جنگ قادسیه از خود شجاعت نشان داد، و نخستین کسی بود که از رودخانه دجله عبور نمود، و به مدائن درآمد. (نگاه کنید به:

العقد الفرید: ۳/ ۳۴۸)، ابن حجر عسقلانی در «الاصابة: ۳/ ۳۲۶» می گوید: (مالک بن عامر بن هانی بن خفاف الأشعری، کان

معمرًا، و له وفادة، و له فی ذلك قصیده طویله یشرح فیها احواله، یقال إنه أول من عبر دجلة یوم المدائن). قصیده طولانی که ابن

حجر بدان اشاره می کند، احتمالاً اشعری است که در صفحات آینده خواهد آمد.

(۳). عم: عمو.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۴۷

چون رسول علیه السلام از خانه بیرون آمد، و نظر مبارک او بر من آمد، مرا گفت: تو اشعری نیستی؟

گفتم بلی.

و بروایتی: رسول علیه السلام گفت: ای تو مالک اشعری نیستی، پذیر تو بحال صحت اول شب بخفت، چون در بامداد «۱» آمد مرده

بود؟

گفتم: بلی.

رسول علیه السلام فرمود: پذیر تو مالی بکذاشت، و تو نمیدانی که کجا نهاده است؟

گفتم: بلی یا رسول الله.

دیگر فرمود: یاد داری که مردی از مکه بتو رسید، و گفت که بمکه شخصی پیدا شده است، و مردم را با اسلام میخواند، چون تو

این از وی بشنیدی تعجب کردی؟

گفتم: بلی.

دیگر فرمود که: هر دو عمّت بتو رسیدند، و ترا بند بر نهادند، و مجموع مال ترا برداشتند؟

من کفتم: بلی، اشهد أن لا اله الا الله، و أنك رسول الله.

و بروایتی دیگر: رسول فرمود، که: بگوی: «اشهد أن لا اله الا الله، و أنتی رسول الله». زود باشد ای مالک «۲» که تو مال خود فراگیری، و دفینه پذیرت بیرون آری، إن شاء «۳» الله.

بعد از آن رسول فرمود: ای مالک نه در سر آیه تو دو درخت بیدمشک هستند؟ کفتم: بلی.

رسول فرمود: میانه آن هر دو درخت پیمای، چون بمیانه آن برسی، آن موضع را

(۱). در نسخه چاپی: چون بامداد درآمد.

(۲). در نسخه اصل: ملک.

(۳). در نسخه اصل: انشاء.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۴۸

بکن؛ که مال پذیرت آنجا مدفونست، و تو آنرا بیایی، إن شاء الله.

چون مالک این سخن از رسول بشنید، این شعر انشاد «۱» کرد:

شعر

تبع رسول الله اذ جاء بالهدى فاصبحت بعد الكفر والجحد مسلما

و ودعت لذات القداح و قد اری بها- یا بنی دخران- دهری مغرما

و حرمت شرب الخمر و هی لذیذة مدى الدهر حتى أبقى فی القبر اعظما

فیا را کبا اما عرضت فبلغن علی النای منی عبد شمس و اسلما

بانی ادین الیوم دین محمد علی رغم من امسی من الحی مرغما

و انکما قد سمتانی خطه سیابی لی الاسلام أن اتهضما

سأخذ حتى منکما اذ ظلمتانا الله اذانی الیکم مسلما «۲» مالک از مکه بیلاذ خود رفت، و دفینه پذیر برداشت.

و مالک «۳» اول کسی بود که از بلاد یمن هجرت کرد، و بصحبت رسول آمد، و بعد از آن با آن هفتاد مرد اشعری- که هجرت

کردند، و بحضرت رسول آمدند- موافقت نمود، و دیگر باره بحضرت رسول آمد. پس او دو هجرت کرده باشد.

و [ابن] کلبی «۴» روایت کند، از پدر «۵» خود، او از محمد بن عبد الملک بن عمیر،

(۱). در اصل و دیگر نسخه‌ها: انشا.

(۲). ابیات این قصیده را در منابع کهن نیافتم، تنها ابن حجر عسقلانی در «الإصابة: ۳/ ۳۲۶» هنگام ترجمه مالک بن عامر بن هانی بن

خفاف الأشعری می گوید: (و له وفادة، و له فی ذلك قصیده طویله یشرح فیها احواله)، که احتمالا اشاره به این قصیده است.

(۳). در نسخه اصل: ملک.

(۴). هشام بن محمد بن مالک بن السائب کلبی.

(۵). او محمد بن مالک بن السائب بن بشر بن عمرو بن الحارث بن عبد العزی، از علمای کوفه، و

تاریخ قم، متن، ص: ۷۴۹

که او کفت که من از سائب بن مالک شنیدم، که او کفت، که:

«پذیرم مالک بنزدیک رسول علیه السّلم رفت، و او را گفت: دعا کن درباره من، که از جمله اهل بیت «۱» یکی من مانده‌ام، و من بقیه ایشانم.

رسول علیه السّلم فرمود: «اللّهم کثر عدده، و ولده».

یعنی: خدایا عدد فرزندان مالک بسیار کردان».

و [ابن] کلبی، و شرقی بن قطامی «۲» گویند، که:

مالک بن عامر اوّل کسی است که اسب را در فرات «۳» راند، و بر آن عبور کرد بجانب عجم، در روز مدائن «۴» با پنج نفر مرد.

از آگاهان به انساب و تبار عرب، و وقایع و حوادث آنان، او سالها در کوفه درس تفسیر قرآن می‌داد، و کتابی در تفسیر نگاشت، وی در سال ۱۴۶ هجری در گذشت. «الفهرست: ص ۱۰۷».

(۱). یعنی از خاندان اشعریان تنها من باقیمانده‌ام.

(۲). أبو المثنی کلبی، ولید بن الحصین، مشهور به الشرقی بن القطامی، از دانشمندان قرن دوم هجری، ابن الندیم در «الفهرست: ۱۰۲» درباره او می‌گوید: (أحد النّسبیین الزّواة للأخبار، و الأنساب و الدواوین).

(۳). کذا در اصل و تمامی نسخه‌ها، که خطاست، زیرا اولاً: تمامی مؤرخین عبور مالک بن عامر را از رود دجله دانسته‌اند، ابن حجر عسقلانی در «الاصابه: ۳/ ۳۲۶» می‌گوید: (یقال إنّه اوّل من عبر دجله یوم المدائن)، همچنین ابن عبد ربّه اندلسی در «العقد الفرید: ۳/ ۳۴۸» می‌گوید:

(مالک بن عامر بن هانیء بن خفاف، و فد علی النّبیّ صلیّ الله علیه و آله، و شهد القادسیّه، و هو اوّل من عبر دجله یوم المدائن، و قال فی ذلک ...) آنگاه دو بیت شعر را که مصّنف آورده یاد می‌کند. همچنین نگاه کنید به «تاریخ طبری: حوادث سال ۱۶ ه» که عبور لشکریان مسلمان از دجله را به سمت مدائن آورده است. و ثانیاً: شهر مدائن یا طیسفون در کنار رود دجله قرار دارد، و برای رسیدن به آن باید از این رود عبور کرد نه فرات.

(۴). روز مدائن یکی از روزهای سرنوشت‌ساز در جنگ لشکریان مسلمان با ارتش ساسانیان

تاریخ قم، متن، ص: ۷۵۰

و بروایتی: با هفت نفر مرد.

و در آن وقت که اسب را در فرات «۱» میراند، این شعر میگفت «۲»:

شعر

امضوا فانّ البحر بحر مامورو الاوّل القاطع منکم ماجور

قد خاب کسری و ابوه سابورما تصنعون و الحدیث ماثور «۳» بعد از مالک «۴»، مزید أبو الصّیّهبا الصّدائی در فرات «۵» آمد، و این شعر میخواند:

شعر

انا ابو الصّهباء و اسمی مزید لا یتنکم هذا الخضمّ المزید

فهبطوا فی موجه و صعّدوا فان تموتوا فالجنان الموعد و پس ازو، عمرو [بن] معدی کرب در فرات «۶» راند، و میگفت:

شعر

الموت فی عنقی و فی اعناقکم لن تأکلوا شیئا سوی ارزاقکم

پیرامون تیسفون می‌باشد، در این روز با عبور لشکریان مسلمان پایتخت ساسانیان سقوط کرد که با سقوط آن دولت ساسانی فرو ریخت. طبری در حوادث سال ۱۶ هجری با عنوان (حدیث المدائن القصوی التي كان فيها منزل كسرى) به تفصیل حوادث این روز تاریخی را آورده است.

(۱). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها، و صحیح آن دجله است.

(۲). العقد الفرید: ۳/ ۳۴۹.

(۳). در نسخه اصل: سابور.

(۴). در نسخه اصل: ملک.

(۵). همان.

(۶). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها، و صحیح آن دجله است.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۵۱ ان سلط الماء على اغراقكم غرقكم کرها علی اشفاقکم و پس ازو، هاشم بن عتبه زهری «۱» المرقال «۲»- صاحب «۳» أمير المؤمنين عليه السلم- اسب را در فرات «۴» راند، و میگفت:

شعر

لنا رباع و لنا محارم لا بد ان يقسمهن قاسم

یوما اذا ما قیل مات هاشم و هاشم عبد مسیء ظالم

و الله ربّ بالعباد راحم

پس ازیشان مردی از بنی جعفر- و بروایتی از قبیله جعفری، یا از قبیله نخعی- اسب را در فرات «۵» راند، و گفت:

شعر

ان كان لي رزق فلي معه اجل لن يهلك المرء و للمرء عمل

(۱). هاشم بن عتبه بن ابي وقاص الزهري، مشهور به مرقال. برادر سعد بن ابي وقاص، و عموی عمر بن سعد بن ابي وقاص. در دوره زندگانی پیامبر صلی الله علیه و اله در مدینه بدنیا آمد، و در جنگهای فتح ایران و شام شرکت داشت. وی یکی از یاران باوفا و بااخلاص و از شیعیان فداکار امیر المؤمنین علیه السلام بود، او مشهور به شجاعت و جنگاوری و پرچمدار حضرت در جنگ صفین بود، و در همین جنگ به شهادت رسید. «سیر اعلام النبلاء: ۳/ ۴۸۶، اسد الغابه: ۵/ ۳۷۷، الاصابه: ۳/ ۵۹۳».

(۲). در نسخه اصل المرقالی ضبط شده است که خطاست، و مرقال کسی را گویند که در جنگ شتابان راه رود، و به همین علت هاشم بن عتبه به مرقال شهرت یافت.

(۳). صاحب: یار و همراه.

(۴). کذا در اصل و تمامی نسخه‌ها، و صحیح آن دجله است، چنانکه بیشتر توضیح آن گذشت.

(۵). همان.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۵۲ سهلت للناس القطوع لاسئل کم قاطع یدعی و قد حان بجل و جون عجم نظر کردند، و مالک «۱» بن عامر و مصاحبان او را بدیدند، که اسبان خود را بی‌مهابا «۲» در فرات و آب دجله انداخته بودند، و بر آن میکذاشتند، و گفتند که: دیوان آمدند، و از این جمله که در فرات آمده بودند، یک کس تلف شد، اسب او پایء چپ بر پایء راست پیش نهاد، و با سوار غرق شد.

و همچنین مالک «۳» در آنزمان که قصد کرد که بر فرات «۴» عبر کند، گفت:

عبور کنید، و بگذرید، که حافظ ما در بحر «۵» هم آن کسی است که حافظ ماست در بر «۶».

و در آن وقت که مالک بن عامر اسب را در فرات «۷» راند، و مردم او را بدان سبب ملامت کردند، گفت:

هر کس که أجل او در آید در کزرد، و وفات یابد، و هلاک شود».

و همچنین [ابن] کلبی گوید، که:

«از جمله اشراف اشعریان در ایام اسلام، مالک بن عامر است که بر آب دجله، روز مدائن، با هفت کس عبور کرد و بگذشت. و چون دیگر مردم آنجان دیدند، بدلیریء او بعد

(۱). در نسخه اصل: ملک.

(۲). در تمامی نسخه‌ها: محابا.

(۳). در نسخه اصل: ملک.

(۴). کذا در اصل و تمامی نسخه‌ها، و صحیح آن دجله است، چنانکه بیشتر توضیح آن گذشت.

(۵). بحر: دریا، در اصطلاح عرب معمولاً رودخانه‌های پر آب را به دریا تشبیه کرده و بحر می‌گویند.

(۶). بر: خشکی.

(۷). کذا در اصل و تمامی نسخه‌ها، و صحیح آن دجله است، چنانکه بیشتر توضیح آن گذشت.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۵۳

ازو عبور کردند، و اهل عجم و فرس را بهزیمت «۱» کردند».

و همچنین [ابن] کلبی گوید، که:

«مالک بن عامر آنکسی است که عمر بن خطاب نامه نوشت بنعمان بن مقرن «۲»، که در کارها مشورت با مالک بن عامر کند، و اما او را متولّی امور مردمان نکند در هیچ چیزی، از ترس آنک نباید که آن کند [که] «۳» در روز دجله کرد».

و هم از [ابن] کلبی روایتست، که:

«مالک «۴» بن عامر از جمله معمرین «۵» است، چنانچ روایتست که او را دویست سال بوده است. و مالک درین باب شعری گفته است، «۶» [و از آنها این است:

شعر

ماذا أرى من الحياة اذا خلقت مثل المعبد الخرب

لا اسمع الصوت إن دعيت ولا أکفی من «۷» شائنی ولا کلب

(۱). هزیمت: شکست و فراری دادن.

(۲). أبو حکیم- یا أبو عمرو- مزنی، نعمان بن مقرن، یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و اله، که در جنگ فتح مکه شرکت داشت، در دوره خلافت عمر فرماندهی لشکری را بعهدہ داشت که نهایند را فتح نمود، و در همین جنگ نیز در سال ۲۱ هجری کشته شد. «سیر اعلام النبلاء: ۲/ ۳۵۶».

(۳). افزوده از نسخه چاپی.

(۴). در نسخه اصل: ملک.

(۵). معمر: دارای عمر طولانی.

- (۶). نیمی از ورقه نسخه اصل که جای این اشعار می‌باشد بیاض است، و اشعار از نسخه (۲) و (۳) و چاپی و «انوار المشعشعین: ۱/ ۴۱۲» افزوده شده است.
- (۷). در نسخه (۲): عن.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۵۴ من بعد ما قوه أرد بهاعنا شبالا بلحی ذی شعب
 أعقبی الذهر ذله هلقافصرت بعد المراح كالوصب
 هل بعد عمر و عامرین معاو بعد کلثوم فارح الکره
 صید غرائق حیث ما سلکواتأوی الیهم طوائف العرب
 غیر مراجیح فی الهند اذا حفّ المجاهیل ساوتجنب
 أودت بهم کزّه الدهور کماودت عقد التندی أبا کرب

للمرتجین الخلود مطالب کلاو باریء الأنام ذی الحجب (۱) *** نام جماعتی که در کشتی نشستند، و هجرت کردند، و بمکه
 بنزدیک رسول علیه السلم آمدند، از مردان و زنان:
 از آنجمله: از قبیله بنی بکر بن عامر بن عذر [ة] (۲):
 أبو موسی، عبد الله بن قیس (۳).

(۱). در نسخه چاپی: تنها ابیات اول و دوم و پنجم و ششم آمده است.

- (۲). قبیله بکر بن عامر الأ-کبر ابن عوف بن بکر بن عوف بن عذرة، یکی از تیره‌های قبیله اشعریان یمن است. و در نسخه اصل
 (عذر)، و در چاپی (غدر) ضبط شده است، که تصحیف عذرة می‌باشد. نگاه کنید به: «نسب معدو الیمن الکبیر: ج ۲/ ۳۵۷».
- (۳). أبو موسی اشعری، او همان است که در حادثه جنگ صفین از سوی کوفیان و اهل عراق به حکمیت برگزیده شد، و فریب
 عمرو بن العاص را خورده و به امیر المؤمنین علیه السلام خیانت کرد،

تاریخ قم، متن، ص: ۷۵۵

اخوه (۱): أبی برده، عامر بن قیس.

اخوه: أبورهم (۲) مجید بن قیس.

اخوه أيضا: أبورهم محمد بن قیس (۳).

و حضرت همواره او را در قنوت نماز خود نفرین می‌کرد. و اخبار دشمنیهای او با امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت مشهور و
 معروف است.

(۱). اخوه: یعنی برادر دیگرش.

(۲). در نسخه اصل و چاپی: أبی و هم، در نسخه (۲) أبی درهم، که هر دو تصحیف أبی رهم است.

نگاه کنید به: «الاصابة فی تمیز الصحابة: ۶/ ۶۲».

- (۳). در این که أبو موسی اشعری برادر سومی به نام محمد بن قیس داشته، میان مورخین و تبارشناسان اختلاف است، و بیشتر آنان
 (محمد) را تصحیف (مجید) دانسته، و وجود برادر سومی را برای أبو موسی انکار کرده‌اند، فشرده این اختلافات را- به‌مراه داستان
 هجرت اشعریان از یمن به حجاز را ابن حجر عسقلانی در «الاصابة فی تمیز الصحابة: ۶/ ۶۲» آورده، می‌گوید: (محمد بن قیس
 الأشعری، أخو أبی موسی الأشعری. ذکره ابن منده و أخرج من طریق طلحة بن یحیی، حدّثنا أبو برده بن أبی موسی، عن أیبه، قال:

خرجنا الى رسول الله صلى الله عليه و آله في البحر، حتى جئنا الى مكة أنا و اخوك، و معي أبو عامر بن قيس، و أبو رهم و محمد بن قيس، و أبو بردة، و خمسون من الأشعريين، و ستّة من عكّ، ثم هاجرنا في البحر حتى أتينا المدينة، فكان رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: «للناس هجرة و لكم هجرتان».

قال ابن مندة: رواه يزيد بن عبد الله بن أبي بردة، عن آبائه فلم يذكر محمدا.

قلت: و لا في روايته إنهم هاجروا الى مكة قبل أن يهاجروا الى المدينة، و لفظه في الصحيح:

(خرجت مهاجرا الى النبي صلى الله عليه و آله و سلم، أنا و اخوان لي أنا أصغرهم، أحدهما أبو بردة، و الآخر أبو رهم، في ثلاث و خمسين رجلا).

و ذكر أبو عمر في ترجمه أبي رهم: أن أبا موسى هاجر هو و أخوه أبو عامر، و أخوه أبو رهم، و أخوه مجدي، و يقال إن أبا رهم هو مجدي، فاستدرك ابن فتحون مجدي بن قيس، و نسبه الى ذكر ابن عبد البرّ في ترجمه أبي رهم محمد بن قيس، و الى روايه يحيى بن طلحة بن يحيى،

تاریخ قم، متن، ص: ۷۵۶

عبد الله بن أبي بردة.

أم موسى، دختر عامر.

زوجه أبي موسى، برده بنت أبي بردة.

أبو مالك عامر بن أبي شريح.

كعب بن شريح، و او بزرگترین پسر شريح است.

أبي سليم، مخزوم بن أبي مالك «۱» و او را أبو مالك گفته‌اند.

أبو مسلم مخزوم، و بروایتی: مخزّم.

عبد الرحمن حروء.

عبد الله بذاجه.

سهم بن مسروح.

بلال بن كنوده.

حرز بن جناب.

مهاجر بن زياد.

مجموع این که یاد کرده شد، پانزده مرد و دو زن‌اند.

فكانه وقع فيها مجدي بدل محمد. و امّيا ابن حبان فجزم في «كتاب الصحابة» بان اسم أبي رهم محمد بن قيس، و قال ابن قانع: أخبرني الأشعريون الوراقون بالكوفة في نسب أبي موسى و أهله، و كتبوا التي خطوطهم أن اسم أبي رهم مجيد، بتأخير الدال عن الياء. و قال ابن عساكر في «السنن» لا يحفظ أنه كان لأبي موسى أخ يسمّى محمداً الا في هذا الحديث، و يقال إنه غير محفوظ).

(۱). در نسخه اصل: ملك.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۵۷

و از بنی دنبه بن ...، از بنی عامر بن عذر [ه]: «۱»

عبیده بن هانی، و هو أبو عامر.

عامر بن هانی.
 عامر بن اُبی عامر.
 سواد بن عسامه.
 حکمون بن هانی.
 و اینها پنج مرداند.
 و از بنی خبیر «۲»، از بنی عامر بن عذر [ه]: دو پسر کبری «۳»، و نام ایشان نبرده‌اند، و اینها دو مردند.
 پس مجموع بنی عامر «۴» بن عذر [ه] بیست و سه «۵» مرد، و دو زن‌اند.
 و از بنی تبع «۶» بن ارغم بن اشعث: خلف و زاهر، پسران هانی.
 و از بنی مزور بن ربیعۀ بن ارغم: پنج نفر:

-
- (۱). در «نسب معدو الیمن الکبیر: ۳۵۷/۲» آمده است: (بنو کنانه بن بکر بن عوف بن عذرۀ بن زید اللات).
 - (۲). در نسخه (۲): خیر، و در نسخه چاپی: خبیر.
 - (۳). در نسخه (۲): کبیر، و در چاپی: کسری.
 - (۴). در نسخه اصل: (بنی عامر) تکرار شده است.
 - (۵). صحیح ۲۲ مرد می‌باشد و در نسخه (۲): بیست و دو.
 - (۶). در نسخه (۲): اشعث.
- تاریخ قم، متن، ص: ۷۵۸
- کعب بن قحفان. نفع بن قحفان. کعب بن عاصم. عویم. کعب.
 و از قبیله بنی عالیۀ بن ثویئۀ: یکنفر: عبیده بن عطیف.
 و از قبیله سامیه از رقب «۱»، پس از بنی ثابت:
 عبد الله و سعد ابناى «۲» سمیع. هجیفه، مجیده دختران سمیع «۳».
 و از قبیله بنی حارث و بنی ثابت: پسران مبرح.
 پس مجموع چهار مرد و دو زن بودند.
 و از قبیله بنی ذخران بن وائل بن ناجیه «۴»: شش مرد و دو زن بود:
 مالک «۵» و الترخومی «۶» ابناى «۷» فاخر. عوف بن دوامه. حریم بن عبید، عامر و بلغه، و معهما ابنتاهما «۸».
 و از بنی ناجیه بن سنان، یکنفر: اُبی ثویر.
 و از قبیله بنی حنیک بن العریضه بن الجماهر: دو نفر: عبد الرحمن «۹» کعب و برادرش، و نام او را نبرده‌اند.
 و از قبیله بنی وائل بن: یکنفر: اُبو هانیء اعور.

-
- (۱). خاندان سامیه یکی از خاندانهای منشعب از بنو ثابت از تیره (بطن) رقب، از قبیله اشعریان است، که شرح تقسیمات آنان پیشتر گذشت.
 - (۲). ابنای: فرزندان.
 - (۳). در اصل: سمع.

- (۴). در اصل: ناحیه.
- (۵). در نسخه اصل: ملک.
- (۶). کذا در اصل و دیگر نسخه‌ها ضبط شده است.
- (۷). ابناء: فرزندان.
- (۸). معهما ابتاهما: به‌مراه آنان دو دخترانشان.
- (۹). در نسخه چاپی: عبد الله.
- تاریخ قم، متن، ص: ۷۵۹
- ازین جمله، چهارده مرد و چهار زن شامی «۱» اند.
- و از قبیله کعب بن قاضیه: دو نفر: أبو عبید، و الأقرع.
- و هم از اشعریان: شش نفر:
- سلیمان بن شریح، جون بن عوف، مهاجر بن عذره، عبد الرحمن بن شریح بکری، کعب بن عاصم بلیع، عامر بن قزّه.
- و از قبیله زعایج: - از بنی حارث، پس از بنی ثابت: - یکنفر: میرح.
- و از قبیله بنی ثابت: - پس از بنی مالک «۲»:-
- أبو حرزه بن تبع بن مخطّم، [که] سال فتح مکه با رسول بود، بعد از وفات رسول بیمن باز رفت، و همچنین در غربت بود، تا آنکه که بیمن وفات یافت.
- و از قبیله بنی ذخران: مالک بن عامر، که جدّ عرب قم است. و او دو هجرت کرده است.
- پس مجموع آنهایی که نام ایشان محفوظ است، از آنجمله که در سفینه «۳» نشستند، پنجاه و پنج مرد، و شش زن بودند.

(۱). اصطلاح شامی معمولاً در برابر عراقی یا کوفی می‌آید، که اشاره به محلّ سکونت آنان است، زیرا قبائل یمن پس از هجرت به حجاز در صدر اسلام به سه گروه تقسیم شدند، گروهی در حجاز ماندند، و گروههای دیگری به‌مراه لشکریان به عراق و شام هجرت کردند، و در این سرزمینها سکونت گزیدند، از این رو در جنگهای صفین و نهروان یمنیها در دو سوی جبهه در لشکریان امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه بر علیه یکدیگر می‌جنگیدند، و مؤرخین برای جدا کردن آنان از یکدیگر از آنان با نام یمن الشام، و یمن العراق، یا یمن الکوفه و البصره یاد می‌کنند.

(۲). در اصل: ملک.

(۳). سفینه: کشتی.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۶۰

و ایضا: از آن جمله که در آن کشتی نشسته‌اند:

یکی: شریح بن عامر بن هانیء بن مالک، و أبو قحفان، و عدد زوجه أبی موسی «۱».

و أبی مالک «۲»، که پیش از فرود آمدن قرآن خمس «۳» را قسمت کرده «۴»، و [جز اینان که] نام ایشان نبرده، از اهل و فرزندان و عیال.

اینها که یاد کردیم جنابچ، هفتاد و دو نفس بوده‌اند.

و [ابن] کلبی کوبید، که:

«چون اشعریان در کشتیها نشستند، و عزیمت حضرت رسول کردند، و ایشان چهل و دو مرد و دوازده زن بوده‌اند.

و بروایتی: هیجده زن، و دو مرد از عکّ «۵».

رسول علیه السّلم در مسجدی که او را بود در مدینه، با اصحاب خود نشسته بود.

کشتی‌ء ایشان «۶» در میانه دریا به جزیره آمد، حقّ سبحانه و تعالی آن سفینه را بر دیده مبارک رسول علیه السّلم عرض فرمود، و رسول علیه السّلم فرمود: «اللّٰهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ سَلِّمْ».

یعنی: خداوندا ایشانرا بسلامت دار.

اصحاب رسول جون این سخن بشنیدند، گفتند: یا رسول الله ما از لفظ مبارک تو

(۱). یعنی همسر أبو موسی اشعری.

(۲). در اصل: ملک.

(۳). یعنی پیش از آن که حکم و جوب پرداخت ۱/۵ از اموال غنیمت گرفته شده، بر مسلمانان نازل گردد، أبو مالک این مالیات را به مستمندان و نیازمندان می‌پرداخت.

(۴). پایان نسخه (۳) از تاریخ قم.

(۵). عکّ نام یکی از قبائل یمن است.

(۶). یعنی اشعریان.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۶۱

شنیدیم که خداآئرا دعوت کردی سه بار، و ازو درخواست کردی که بسلامت نگاه دارد؟

رسول فرمود، که: آری دعا کردم، و جنین کفتم، درین ساعت کشتی‌ء اشعریان بر من عرض کردند، دیدم که بر کناره جزیره آمد، پس من از خداآی‌ء عزّ و جلّ درخواستم که کشتی‌ء ایشانرا بسلامت دارد.

چون اهل سفینه برسیدند، رسول علیه السّلم فرمود: «اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِأَكْبَرِ أَهْلِ السَّفِينَةِ وَ أَصْغَرِهِمْ «۱»».

أبو عامر «۲» گفت: همه دعاآی‌ء تو نصیب من شد، زیرا که من بزرگترین ایشانم، و فرزندان من کوچک‌ترین ایشان. بعد از آن رسول علیه السّلم فرمود: «اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ السَّفِينَةِ جَمِيعًا».

أبو عامر گفت: یا رسول الله، اوّل مرا بر سبیل خصوص دعا کردی، و دوّم بار بر سبیل عموم مرا دعا کردی».

[ابن کلبی کوید، که:

«چند روز بحضرت رسول بیودند، و چون رسول خدا خواست که بغزا «۳» رود، بنزدیک رسول آمدند، و گفتند:

ای رسول خدا، ما را بر نشان «۴» تا در صحبت تو باشیم، و در صحبت تو غزا کنیم.

رسول علیه السّلم فرمود: چیزی نمی‌یابم که شما را بر آن نشانم.

در حال حقّ سبحانه و تعالی این آیت فرستاد:

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَاَعْيُنُهُمْ

(۱). خداوندا رحمت خود را شامل بزرگ کشتی و کوچک آن بفرما.

(۲). کنیه مالک بن عامر.

(۳). غزا: جنگ و غزوه.

(۴). یعنی ما را بر چهارپایی سوار کن تا در رکاب تو بجنگیم.

تاریخ قم، متن، ص: ۷۶۲

تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ «۱».

و ایشان سه کس بودند، چون این آیه آمد، رسول خدا ایشانرا برنشانده.

و این روایت [ابن] کلبی در تفسیر قرآن «۲» آورده است.

و هم [ابن] کلبی کوید، که:

«این آیت که: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ «۳»، در حق ایشان نزول کرده است».

و روایت کند «۴» محمد بن حسان، از ابی حامد مروزی، که او گفت که:

(۱). سوره توبه: آیه ۹۲. ایرادی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند، که آنها را بر مرکبی سوار کنی، گفتی مرکبی که شما را بر آن سوار کنم ندارم، بازگشتند در حالی که چشمانشان اشکبار بود، چرا که چیزی که در راه خدا انفاق کنند نداشتند. (تفسیر نمونه: ج ۸ ذیل آیه).

(۲). در «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ص ۱۹» آمده است: (تفسیر قرآن کلبی که باید «تفسیر الآی التي نزلت فی اقوام بأعیانهم» هشام بن محمد بن سائب (ذریعه: ۴/ ۲۳۴ به نقل از فهرست ابن الندیم: ۵۱) باشد نه تفسیر قرآن پدرش محمد بن سائب (ذریعه: ۳/ ۳۱۱).

(۳). سوره مائده: آیه ۵۴. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از آئین خود بازگردد، خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد، و آنها او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران نیرومندند، آنها در راه خدا جهاد میکنند، و از سرزنش کنندگان هراسی ندارند، این فضل خدا است که به هر کس بخواهد می‌دهد، و خدا وسیع و خداوند داناست. (تفسیر نمونه: ج ۴، ذیل آیه).

(۴). این روایت را مصنف تاریخ قم از محمد بن حسان (؟)، از ابی حامد مروزی روایت می‌کند، و

تاریخ قم، متن، ص: ۷۶۳

«ابو موسی اشعری، روزی پیش حضرت رسالت نشسته بود، رسول گفت: یا ابا موسی حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید می‌فرماید، و این آیت که گذشت برخواند.

پس رسول علیه السلام فرمود که: این طائفه، از تو یا از گروه تو، یا از صلب تو باشند».

و ایضا [ابن] کلبی کوید، که:

«این آیت که: وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ «۱» در حق ایشان فرود آمده است».

چنان که پیشتر گذشت، بسیاری از مطالب تاریخ قم مستقیماً یا غیر مستقیماً از راویان گرفته شده، که مصنف به نام برخی از آنان اشاره می‌کند (نگاه کنید به: کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم:

ص ۲۵)، اما ابی حامد مروزی احتمالاً- همانی است که ذهبی در «سیر اعلام النبلاء: ۱۶/ ۱۶۶» او را با لقب المروزی آورده، و درباره او می‌گوید: العلامة، شیخ الشافعی، ابی حامد احمد ابن بشر بن عامر المروزی، مفتی البصره، و صاحب التصانیف ... توفی فی سنه اثنتین و ستین و ثلاث مئه).

(۱). سوره محمد: آیه ۳۸. هرگاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را بجای شما می‌آورد، که مانند شما نخواهند بود. (تفسیر نمونه: ج ۲۱ ذیل آیه ۳۸).
تاریخ قم، متن، ص: ۷۶۴

فهرس

اشاره

۱. نام‌ها و اعلام ۸۵۵
۲. نام پادشاهان، خلفا، وزیران، امیران، والیان ۹۱۹
۳. سرزمین‌ها و مناطق ۹۲۲
۴. شهرها ۹۲۵
۵. حوادث و وقایع تاریخی ۹۳۴
۶. آیات قرآن ۹۳۷
۷. شعر ۹۳۸
۸. ضرب‌المثل ۹۴۲
۹. القاب و مناصب ۹۴۳
۱۰. دین و مذهب ۹۴۸
۱۱. قبایل و تیره‌ها ۹۵۰
۱۲. فرقه‌ها، اقوام ۹۵۳
۱۳. شاعران ۹۶۰
۱۴. اعلام قم ۹۶۱
۱۵. روستا، دیه، سگه، شق، صحرا، قنات، مزرعه، کوشک، درب، و مناطق پیرامون قم ۹۶۶
۱۶. رستاقهای قم ۹۹۷
۱۷. رود، جوی، نهر، و دریاچه قم ۹۹۹
۱۸. طسوجهای قم ۱۰۰۱
۱۹. قنطره، پل، سرا، باغ، و کوههای قم ۱۰۰۳
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۵۴
۲۰. کاریز و قنات‌های قم ۱۰۰۵
۲۱. منطقه، محله، کوچه، راه، و خیابان‌های قم ۱۰۰۶
۲۲. مساجد و مدارس قم ۱۰۰۹
۲۳. موقعیت‌های جغرافیایی قم ۱۰۱۰
۲۴. میدان‌های قم ۱۰۱۲
۲۵. آسیاهای قم ۱۰۱۳

۲۶. امامزاده‌ها، بقاع متبرکه، و قبرستانهای قم ۱۰۱۵
۲۷. حاکمان، والیان، امیران، و عمال قم ۱۰۱۶
۲۸. خاندانهای قمی ۱۰۱۸
۲۹. اشیاء و مقادیر ۱۰۱۹
۳۰. حیوانات ۱۰۲۴
۳۱. اصطلاحات دیوانی ۱۰۲۶
۳۲. اصطلاحات عمرانی و موقعیت‌های جغرافیایی ۱۰۳۲
۳۳. گیاهها ۱۰۳۷
۳۴. کار و پیشه ۱۰۳۹
۳۵. لهجه و زبان اهل قم، و واژگان فارسی کهن ۱۰۴۲
۳۶. نقیبان و داعیان ۱۰۴۵
۳۷. حوادث و وقایع مهم قم ۱۰۴۷
۳۸. احادیث ۱۰۴۹
۳۹. منابع تاریخ قم ۱۰۵۲
۴۰. مراجع تحقیق تاریخ قم ۱۰۵۳
۴۱. فهرست موضوعی ۱۰۶۰
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۵۵

۱. نام‌ها و اعلام

- آپولونوس تیانی، ۲۴۶
- آدم بن اسحاق، ۵۶۰
- آدم بن عبد الله اشعری، ۹۹، ۳۹۵، ۴۰۰
- آدم بن موسی، ۱۴۲
- آران بن قاسان، ۲۲۲
- آلوسی، ۷۸۴
- آمنه، ۴۹۷، ۵۱۲
- آیه الله حاج شیخ احمد انصاری قمی، ۲۶۴، ۵۰۶
- آیه الله حاج شیخ عبد الکریم حائری، ۵۶۰
- آیه الله شبیری زنجانی، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۹، ۴۰۶، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۵۱، ۵۵۱، ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۴۴، ۸۰۸، ۸۱۴
- آیه الله صافی گلپایگانی، ۵۳۴
- آیه الله گلپایگانی، ۵۶۰
- آیه الله مرعشی نجفی، ۱۱۰، ۵۸۱، ۵۸۴

- أبان بن عثمان، ۶۶۲
 ابراهیم، ۲۵۷، ۵۱۱
 ابراهیم ابن الثقفیة، ۵۰۴
 ابراهیم الاصغر، ۶۰۱
 ابراهیم الاکبر، ۶۰۱
 ابراهیم بن الیسع، ۲۸۹
 ابراهیم بن جعفر بن احمد عباسی، ۶۵۰
 ابراهیم بن حسن عامر، ۳۹۹
 ابراهیم بن شاذوکه، ۲۸۹، ۳۹۹
 ابراهیم بن علی اشعری، ۱۵۸، ۱۶۱
 ابراهیم بن علی بن سلمة بن عامر الفهری المدنی، ۵۵۲
 ابراهیم بن مالک اشتر، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷
 ابراهیم بن محمد، ۶۶۹
 ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن عیید الله بن الحسن بن عیید الله بن العباس بن علی بن أبی طالب، ۶۱۹
 ابراهیم بن محمد بن علی، ۶۶۲
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۵۶
 ابراهیم بن محمد ثقفی، ۵۳۸
 ابراهیم بن محمد خزری، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵
 ابراهیم بن موسی، ۶۰۱، ۶۰۳
 ابراهیم بن موسی بن جعفر، ۶۰۱
 ابراهیم بن هرمه، ۵۵۲
 ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام، ۵۹۵
 ابراهیم طباطبا ابن اسماعیل بن ابراهیم الغمر بن الحسن المثنی، ۵۴۴
 ابراهیم کیغغ، ۴۰۸
 ابراهیم کیغغ، ۴۰۸
 ابراهیم نخعی، ۸۲۴
 ابرون کیغغ، ۴۰۸
 ابلیس، ۵۱، ۲۶۱
 ابن ابی الحدید مدائنی، ۲۳۲، ۴۵۱، ۶۶۲، ۶۶۴، ۷۸۴ تاریخ قم متن ۱۸۵۶. نام‌ها و اعلام ص: ۸۵۵
 ن اسحاق، ۶۶۵، ۷۸۴
 ابن اعثم کوفی، ۸۲۵، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۸، ۸۵۰
 ابن الأثیر، ۷۳۴، ۶۴۷، ۶۷۰، ۶۷۶
 ابن الأشعث، ۱۱۵، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵

- ابن الاعرابی، ۴۱، ۶۳۹
- ابن الاعمی، ۱۹۶
- ابن الجراح، ۳۸۰
- ابن الحسن بن الحسین بن الحسن الأفتس، ۶۲۷
- ابن الحسن بن علی، ۴۹۹
- ابن الدمینة، ۷۷۲
- ابن الرومی، ۱۸
- ابن الزبیری، ۸۰۹
- ابن الطقطقی حسینی، ۵۴۴، ۵۹۹، ۶۶۲
- ابن العباس بن عبد الله بن الحسن الأفتس، ۶۳۲
- ابن الفقیه، ۴۴، ۲۰۲
- ابن المعتز، ۶۵۰
- ابن الندیم، ۴۳، ۴۴، ۵۸۵، ۷۴۹، ۷۶۲، ۷۹۰، ۷۹۴
- ابن أبی الجن، ۵۵۶
- ابن أبی العوجا، ۱۹۶
- ابن أبی جعفر الحسینی، ۶۰۵
- ابن أبی حجاج قمی، ۲۴
- ابن أبی زیاد، ۷۷۰
- ابن أبی معاد جرجانی، ۲۴
- ابن أروی، ۶۶۵
- ابن بغا، ۱۰۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۵۷
- ابن جریح، ۷۶۸
- ابن جستان صاحب الدیلم، ۶۴۱
- ابن حبان، ۴۳۳، ۷۵۵
- ابن حجر عسقلانی، ۴۳۳، ۶۷۹، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۵، ۷۸۷، ۸۱۴
- ابن حوقل، ۱۴۶
- ابن خردادبه، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۵۱
- ابن خلدون، ۷۳۴
- ابن خلکان، ۵۹۷
- ابن داود جهیز، ۳۶۲
- ابن رجب حنبلی، ۵۳
- ابن سعد، ۱۱۶، ۱۱۴، ۶۶۱، ۷۴۴، ۸۱۷

- ابن سعد بن عوف بن عدی بن مالک المأربی السبائی، ۴۳۳
 ابن سلام، ۴۶۲
 ابن سمکه، ۱۵، ۶۶۴
 ابن سیرین، ۸۲۴
 ابن شهر آشوب، ۵۲۰، ۵۲۲
 ابن طباطبا، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۹۰، ۶۰۵، ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۴۶
 ابن عبد البر الأندلسی، ۷۵۵
 ابن عبد ربه اندلسی، ۷۴۹
 ابن عبدویه بن عامر، ۶۳، ۹۷
 ابن عزیز، ۶۴۱
 ابن عساکر، ۷۵۵
 ابن علی بن الحسین بن علی بن اَبی طالب، ۶۳۹
 ابن علی بن جعفر بن عبید الله بن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن بن جعفر، ۵۴۵
 ابن علی بن عمر بن زین العابدین، ۶۴۶
 ابن عمر بن عمر الأشرف، ۶۴۶
 ابن عنبه، ۵۱۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۷۱، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۱۳، ۶۱۹، ۶۲۷، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۶، ۶۷۳
 ابن عیاش، ۵۲۰
 ابن عیاش منتوف، ۸۰۸
 ابن فتحون، مجدی بن قیس، ۷۵۵
 ابن فقیه همدانی، ۱۷۹، ۲۴۹
 ابن قتیبه دینوری، ۱۳، ۱۷، ۵۵۲، ۷۸۷
 ابن کثیر، ۷۸۴
 ابن کلبی، ۲۵۷، ۷۶۱، ۷۶۲
 ابن کوبی، ۶۴۲
 ابن ماجه، ۴۳۳
 ابن ماسک، ۳۰۶
 ابن محمد الدبیاج، ۶۰۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۵۸
 ابن مرثد (یزید) بن ذی لحيان، ۴۳۳
 ابن مطیع، ۸۰۱
 ابن مقفع، ۴۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۱۶
 ابن منده، ۷۵۵
 ابن میش، ۵۵۰

- ابن هاشم سلولی، ۸۰۵
 ابن هرمه، ۵۵۳
 ابن هشام، ۷۸۴، ۷۹۵
 أبو احمد بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد حنفیه ابن امیر المؤمنین، ۶۶۰
 ابو احمد عیید الله ابن احمد بن جعفر بن عبد الله بن محمد حنفیه ابن علی بن أبی طالب، ۶۵۸
 ابو اسحاق ابن الرشید، ۹۴
 أبو الجن، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۴
 ابو الحسن بن احمد بن الحسن المادرائی، ۳۹۴، ۹۵
 ابو الحسن شریف، ۶۵۳، ۶۷۷
 ابو الحسن عبّاد بن عباس طالقانی، ۱۶، ۲۰، ۳۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۹
 ابو الحسن عیید الله بن عیسی بن جراح، ۲۹۴
 ابو الحسن علی بن احمد الصیمری، ۲۹۳
 ابو الحسن علی بن جهّم بن بدر بن الجهّم قرشی، ۵۲۴
 ابو الحسن علی بن حمزه بن احمد، ۶۲۳
 ابو الحسن عیسی، ۵۵۱
 ابو الحسن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبا، ۵۴۴
 ابو الحسین، ۵۹۲
 ابو الحسین احمد، ۶۳۵
 ابو الحسین احمد بن علی علوی، ۶۱۳
 ابو الحسین احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر عریضی، ۶۰۶، ۶۱۴
 ابو الحسین احمد بن محمد، ۶۳۴
 ابو الحسین بریدی، ۶۵۰
 ابو الحسین بن احمد الصیمری، ۳۴۷
 ابو الحسین توزون، ۶۵۰
 ابو الصّدیم، ۱۰۲، ۱۰۷، ۷۸۲
 ابو العباس احمد بن طلحه، ۴۰۸
 ابو العباس سفّاح، ۶۵۰، ۶۶۹
 ابو الفتح علی بن أبی الفضل بن العمید،
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۵۹
 ۱۳۱
 ابو الفضل الحسین، ۶۲۷
 ابو الفضل براوستانی قمی، ۵۲۰
 ابو الفضل محمد، ۶۲۳

- ابو القاسم ابراهیم بن ابی الحسن العلوی الأوی، ۶۳۶
- ابو القاسم ابراهیم بن علی، ۶۴۳
- ابو القاسم ابراهیم بن علی بن الحسن العلوی، ۶۳۹، ۶۴۳، ۵۹۱
- ابو القاسم احمد بن عیسی الرازی، ۵۵۱
- ابو القاسم احمد بن محمد، ۵۵۲
- ابو القاسم بن أبی الصّدیم، ۴۰۰
- ابو القاسم حمزه بن علی، ۶۵۸
- ابو القاسم سعد بن عبد الله بن أبی خلف اشعری قمی، ۲۶۴
- ابو القاسم عبید الله بن سلیمان بن وهب، ۳۷۱
- ابو القاسم علی، ۶۳۵
- ابو القاسم علی بن احمد شجری، ۶۴۹
- ابو القاسم علی بن طاهر، ۵۵۰
- ابو القاسم علی بن محمد بن حسن کاتب قمی، ۲۲، ۳۴۶
- ابو القاسم محمدی، ۶۵۹، ۶۶۰
- ابو أحمد موسی بن اسحق، ۶۰۲
- ابو بکر، ۴۸۵، ۴۹۲
- ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بیهقی، ۴۴۲
- ابو بکر بن عبد الرحیم، ۳۰۵
- ابو بکر بن عیاش همدانی، ۸۲۲
- ابو بکر بن مردویه، ۲۸۲
- ابو بکر عیاش، ۸۲۲، ۸۲۳
- ابو بکر محمد بن داود اصفهانی، ۲۵
- ابو بکر محمد بن سیرین انصاری، ۸۲۳
- ابو بکر محمد بن عبد الله بن احمد بن عتاب، ۲۱۵
- ابو بکر هذلی، ۸۲۲
- ابو جریر زکریا بن ادیس، ۵۶۰
- ابو جعفر القمی، ۵۶۷
- ابو جعفر محمد، ۶۴۷
- ابو جعفر محمد بن الحسن شجری، ۶۴۹
- ابو حجاج، ۲۴
- ابو حنیفه، ۴۲۱
- ابو داود المسترق، ۶۶۶
- ابو ریحان بیرونی، ۲۳۴

- ابو زید محمد، ۶۵۴
تاریخ قم، متن، ص: ۸۶۰
ابو سعید قرمطی، ۲۹۳
ابو صدام، ۱۰۵، ۵۷۸، ۳۹۴
ابو صدیم، أبو الصّدیم، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۳۹۴
ابو طالب علیه السلام، ۴۸۰، ۴۸۱، ۷۸۴
ابو طاهر محمد بن علی، ۶۳۸
ابو عامر اشعری، ۸۱۴
ابو عبد الرحمن، ۷۹۵
ابو عبد الله احمد، ۵۷۱
ابو عبد الله احمد بن ابي هاشم، ۵۴۳
ابو عبد الله احمد بن محمد بن احمد بن موسی مبرقع، ۵۹۱
ابو عبد الله الابيض ابن الحسين بن عبد الله، ۶۳۳، ۶۳۱، ۶۳۵
ابو عبد الله الحسين العریضی همیرجه، ۶۱۳
ابو عبد الله المدنی، ۸۱۳
ابو عبد الله حسین بن احمد، ۶۰۲
أبو عبد الله حسین بن عبد الله أبيض، ۶۳۲
ابو عبد الله فقیه همدانی، ۲۵۶
أبو عییده، ۵۳
ابو علی أحمد، ۶۲۴
ابو علی بجلی، ۵۸۵
ابو علی حسن بن بویه بن فنا خسرو، ۱۴
ابو علی شعرانی، ۶۱۳
أبو علی عبد الرحمن بن عیسی بن حمّاد همدانی، ۵۳، ۷۶، ۳۰۵، ۴۷۶
ابو علی محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام، ۵۸۴، ۵۸۵
ابو قحفان، ۷۶۰
ابو لیلی جعفری، ۵۷۴
أبو لؤلؤة، ۸۴۵
ابو مالک اشعری، ۸۱۳
ابو محمد الحسن، ۶۴۶
ابو محمد الحسن العزیزی، ۶۲۵
ابو محمد الحسن بن احمد شجری، ۶۴۸، ۶۴۹
ابو محمد الحسن بن ابي هاشم، ۵۴۳

- ابو محمد الحسن حسکا، ۵۵۱
- ابو محمد حسن بن احمد بن محمد اعرج، ۵۹۸
- ابو محمد عبد الله همیرجه، ۶۰۷
- ابو مسلم محمد بن بحر اصبهانی، ۲۹۴، ۵۸۵، ۳۶۱
- ابو مقاتل، ۲۷۰
- ابو منصور احمد بن محمد، ۵۵۰
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۶۱
- ابو موسی اشعری، ۵۳، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۵۶، ۶۷۹، ۶۸۰، ۷۲۵، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۴۴، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۳، ۷۶۷، ۷۷۰، ۷۷۴، ۷۹۷، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۳۰، ۸۳۶، ۸۵۰
- ابو مهران، ۷۲۵
- ابو نصر بخاری، ۵۱۸، ۵۷۵، ۶۳۲
- ابو نصر حسن بن علی قمی منجم، ۱۵، ۳۷۰
- ابو نصر کاشی، ۵۶
- ابو نعیم، ۶۷۲
- ابو وائل بن داود، ۲۶۵
- ابو یوسف قاضی، ۵۳، ۴۲۱، ۴۶۲
- ابی القاسم الحسن بن علی العزیزی، ۶۴۹
- ابی بن سالم اشعری یمنی، ۷۸۷
- ابی بن سالم الکلبی، ۷۸۷
- ایض بن حمال مأربی، ۴۳۳، ۶۳۲
- احفص بن حمید، ۷۳۰
- احمد الدخ، ۶۱۷، ۶۱۹
- احمد الشعرانی، ۶۱۳
- احمد العزیزی، ۶۵۸
- احمد بن احمد مادرانی، ۴۹۹، ۵۸۳
- احمد بن اسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالک بن الأحوص اشعری، ۲۸۹، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰
- احمد بن اسحق قمی زعفرانی، ۳۸۷
- احمد بن اسماعیل القمی، ۵۳۳
- احمد بن اسماعیل بن سمکه بجلی، ۵۱۹، ۶۸۹، ۵۸۵
- احمد بن اسماعیل بن عبد الله، ۵۸۵
- احمد بن الصلت، ۴۰۵
- احمد بن أبی عبد الله البرقی، ۱۷۰، ۷۷۴
- احمد بن أبی علی محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۵۹۰

- احمد بن بویه بن فنا خسرو، ۵۴۳
- احمد بن جعفر المتوکل، ۳۷۱
- احمد بن حسن بن یحیی بن امان، ۳۲۹
- احمد بن حمّاد، ۳۹۹
- احمد بن حمزّه، ۴۰۹
- أحمد بن حنبل، ۶۹۹
- احمد بن خزرج بن سعد، ۲۷۱
- احمد بن طاهر، ۶۵۷
- احمد بن طلحه، ۳۷۲
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۶۲
- احمد بن طولون، ۳۸۰
- احمد بن عبد العزیز بن أبی دلف عجلی، ۳۲۹، ۵۷۸، ۵۸۰، ۶۰۶، ۶۴۰
- احمد بن عبد الله بن خاقان، ۱۰۷
- احمد بن علی، ۶۵۶
- احمد بن علی الرازی، ۵۳۵
- احمد بن علی الشجری، ۵۴۳، ۶۲۴، ۶۷۵
- احمد بن علی بن احمد، ۶۵۳
- احمد بن علی بن جعفر، ۶۰۶، ۶۱۳
- احمد بن علی بن محمد الشجری، ۶۴۶
- احمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، ۶۷۵، ۶۴۶
- احمد بن علی بن محمد بن عمر الشجری، ۶۴۶، ۶۲۴
- احمد بن علی خراسانی، ۳۴۴، ۳۶۱
- احمد بن علی غسان، ۳۳۵، ۳۳۶
- احمد بن علی مادرانی، ۳۹۴
- احمد بن علی بن جعفر، ۶۱۴
- احمد بن عیسی، ۲۷۵، ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳
- احمد بن عیسی بن احمد، ۵۴۷
- احمد بن عیسی بن علی ابن حسین الصغیر ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، ۶۴۰
- احمد بن محمد، ۳۹، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۲، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۹۱، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۳۴، ۶۵۴
- ۶۵۵، ۶۶۰، ۶۷۳، ۷۷۴
- احمد بن محمد بن الصلت بن العباس، ۴۰۴، ۳۵۱
- احمد بن محمد بن جراح، ۲۹۱
- احمد بن محمد بن خالد برقی، ۳۹، ۴۳، ۵۱، ۱۸۱، ۱۷۰، ۳۹، ۵۷۹، ۷۷۴

- أحمد بن محمد بن رستم اصفهانی، ۱۱۸
 احمد بن محمد بن سعد، ۳۹۸
 احمد بن محمد بن شهریار، ۳۲۹
 احمد بن محمد بن علی بن عبد الله ابن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابي طالب عليه السلام، ۶۵۴
 احمد بن محمد بن عیسی، ۳۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵، ۷۶۶
 احمد بن محمد بن فیروز، ۲۹۱، ۳۲۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۶۳
 ۳۳۴، ۳۳۵
 احمد بن محمد بن موسی، ۵۷۵
 احمد بن محمد فیروزان، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳
 احمد بن محمد منصور بن بسام، ۴۷۸
 احمد بن منصور، ۲۹۰
 احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا عليهم السلام، ۵۷۵
 احمد بن موسی مبرقع، ۵۷۱، ۵۸۹
 احمد مهدی، ۶۵۶
 احنف بن قیس، ۴۹، ۲۱۴، ۸۳۹
 احوص بن حسین بن سعد، ۲۸۹
 احوص بن سعد اشعری، ۶۴، ۱۰۲
 احوص بن مالک بن أحوص، ۶۸۴
 ادريس، ۳۱۳، ۳۱۴
 ادريس بن موسی حسینی، ۶۴۰
 اذرع، ۵۴۲
 اذکوتکین بن ساتکین ترکی، ۹۵، ۳۹۴
 اذینجشنسف، ۱۸۴
 ارجاسف، ۲۲۲، ۲۲۴
 اردشیر بن بابک بن ساسان، ۵۶، ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۱، ۴۶۰
 اردشیر بن بهمن الاکبر بن اسفندیار بن کشتاسب، ۸۴۶، ۸۲۶
 اردوان اصغر بن بلاش، ۱۸۶، ۲۰۹
 اردوان چهارم اشکانی، ۲۰۶، ۲۰۸، ۴۶۰
 اسحاق، ۳۱۳، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۰۷
 اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر عليه السلام، ۶۰۱، ۶۰۳
 اسحاق بن اسحاق، ۸۱۱
 اسحاق بن أحوص الکبیر، ۳۹۸

- اسحاق بن سعد، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰
- اسحاق بن سعد بن ملک، ۳۹۸
- اسحاق بن عمران، ۳۱۳
- اسحاق بن ناصح، ۲۷۴
- اسد بن جمهور، ۱۰۷، ۲۹۲
- اسفار بن شیرویه، ۳۶۳
- اسفراید، ۹۲، ۹۳، ۱۸۴
- اسفرید بن جلین، ۹۲
- اسفندیار، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۲۲، ۸۲۶
- اسفید، ۹۳، ۲۲۸، ۳۱۸
- اسکندر، ۴۹، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۳۵۵، ۴۵۶، ۵۱۸
- اسکندر بن عمر شیخ، ۴
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۶۴
- اسکندر مقدونی، ۱۸۴
- اسلم، ۷۴۶
- اسماعیل، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۱
- اسماعیل الاعرج ابن جعفر الصادق علیه السلام، ۵۵۶، ۵۰۶
- اسماعیل الثانی، ۵۵۶
- اسماعیل براوستانی، ۱۶۸
- اسماعیل بن احمد، ۶۴۳، ۶۵۸
- اسماعیل بن احمد بن عیسی، ۶۴۳
- اسماعیل بن الحسین بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله بن علی، ۶۲۵
- اسماعیل بن اَبی خالد، ۸۱۸
- اسماعیل بن سعد، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۱
- اسماعیل بن عباس بن یزید بن جبیر، ۵۴۰
- اسماعیل بن عیسی، ۱۳۸، ۱۴۱
- اسماعیل بن عیسی بن عبد الله، ۱۲۸
- اسماعیل بن محمد، ۶۶۷
- اسماعیل بن محمد بن جعفر الصادق علیه السلام، ۶۰۷
- اسماعیل بن نعیم الهمدانی، ۸۰۳
- اسماعیل جیلی، ۴۱۱
- اسماء، ۴۵۸، ۴۹۲، ۵۰۸
- اسماء بنت عبد الرحمن بن اَبی بکر، ۵۰۵

- اسماء بنت عمیس بن معبد بن الحارث الخثعمیة، ۴۸۵، ۴۸۷، ۵۰۵
 اسود بن یزید، ۸۲۳
 اشتال، ۵۶
 اشرس بن عوف شیبانی، ۸۳۲
 اشعث بن قیس بن معدی کرب کندی، ۴۹۲، ۷۳۴، ۸۱۷
 اشعری قمی، ۵۴۸، ۵۷۸، ۵۸۴، ۷۷۹، ۷۸۱
 اصبهانی، (اصفاهانی)، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۴
 اصطخری، ۵۶
 اصمعی، ۴۴۶
 اعرجی نجفی، ۵۹۹
 افراسیاب، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۴
 افریدون، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۷
 اکبر بن ضحاک بیوراسف، ۲۱۶، ۲۲۳
 اکرمش ترکی، ۴۰۸
 الأقرع، ۷۵۹
 الترمذی، ۴۳۳
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۶۵
 الحسن بن الحسین، ۵۵۶
 الحسن بن الحسین بن عبد الله بن مهدی الکاتب، ۴۰۲
 الحسن بن بویه بن فناخسرو، ۴۶۰
 الحسن بن زید بن الحسن بن علی علیه السلام، ۵۵۲، ۵۵۴
 الحسن بن سهل، ۶۰۴، ۷۹۴
 الحسن بن علی الکشماری، ۲۶۶
 الحسن بن علی بن حسن بن عبد الملک القمی، ۳
 الحسن بن محمد بن حمزه، ۶۲۳
 الحسین العزیزی، ۶۵۷
 الحسین الکوکی بن أحمد الدّخ، ۶۱۹، ۶۴۱
 الحسین بن احمد، ۶۷۵، ۶۷۶
 الحسین بن الحسن، ۶۲۹
 الحسین بن الحسن بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیهم السلام، ۵۵۶
 الحسین بن عبد الله بن العباس، ۶۳۲
 الحسین بن علی، ۶۳۵
 الحسین بن علی الخارص، ۶۰۵

- الحسین بن علی بن أحمد بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن الحنفیة، ۶۵۶
- الحسین بن علی بن عمر بن الحسن الافطس، ۶۳۵
- الحسین بن محمد اصفاهانی، ۴۳۶
- الحسین بن محمد بن نصر بن سالم، ۵۷۴
- الحسین بن یحییء بن عمران أشعری، ۷۰
- الدّاعی الکبیر حسن بن زید زیدی حسنی، ۵۴۷، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۱۹
- الدوری، ۵۱۹
- الراضی بالله، ۲۴۶، ۶۵۰، ۶۵۱
- الزّاعی، ۴۲۸
- الربیع بن زیاد، ۸۲۵
- السائب بن مالک، ۶۰۵، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱
- السندی بن شاهک، ۵۱۰
- الشرقی بن القطامی، ۷۴۹
- الشیخ تاج الدین، ۵۴۲
- العباس بن عبد الله الشّهِید، ۶۳۱، ۶۳۲
- العباس بن محمد، ۵۱۰
- القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن، ۵۵۴
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۶۶
- القاسم بن حمزة بن احمد بن عبید الله بن محمد بن عبد الرحمن الشجری، ۵۵۵
- القاسم بن عبید الله، ۳۷۱
- الکوکبی الحسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الأرقط ابن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، ۶۴۱
- المتقی بالله عباسی، ۶۵۰
- المتنبی، ۵۹۷
- المتوکل علی الله، ۲۸۷، ۳۷۳
- المحسن بن الحسین، ۶۰۵
- المحسن عزیزی، ۶۵۶
- المستعین بالله، ۱۲۰، ۴۰۷، ۶۱۹، ۵۳۰
- المستکفی بالله، ۳۶۸، ۵۴۳
- المستوفی، ۶۰، ۲۵۱
- المطلبی، ۵۱۹
- المعتز بالله عباسی، ۹۵، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۷۴، ۲۸۶، ۳۹۴، ۴۰۷، ۵۲۷، ۵۸۸، ۶۶۴
- المعتصم، ۱۲۰، ۲۹۰، ۵۱۳، ۵۲۲

المعتضد بالله عباسی، ۱۶۵، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۰۸، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۹

المعتمد بالله عباسی، ۳۷۱، ۵۲۹

المعتمد علی الله عباسی، ۳۸۰، ۴۰۸

المقتدر بالله، ۳۴۳، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۶۵۱

المکتفی بالله عباسی، ۴۰۸، ۶۱۴

المنتصر بالله، ۲۸۷

النسائی، ۴۳۳

النعمان بن مقرن مزنی، ۸۳۵، ۸۳۷

الوائق بالله عباسی، ۹، ۲۸۷، ۲۹۰، ۵۱۳، ۲۸۶

الولید بن عبد الملک، ۶۶۴

الیاس بن عبد الله، ۴۰۱

الیسع بن حمزه اشعری، ۷۶، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۶۸۳

الیسع بن عامر بن عمران اشعری، ۱۱۷، ۱۲۴

الیسع بن عبد الله بن أبی بکر، ۴۰۰

ام ابراهیم، ماریه قبطیه، ۵۱۳، ۵۱۸

ام ایها الصغری، ۴۹۰

ام اسحاق، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۷۱

ام البشر، ۴۹۴

امّ البنین، ۵۱۳، ۷۸۸

ام الحسن، ۴۸۶، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۲۹

ام الخیر، ۴۹۴

تاریخ قم، متن، ص: ۸۶۷

ام الفضل، ۵۲۰، ۵۲۳

ام القاسم، ۵۱۲، ۵۷۱، ۵۵۰

امّ الکرام، ۴۸۶

امام باقر علیه السلام، ۳۹، ۲۶۱، ۳۷۵، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۶۱۱، ۶۱۹، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۶۸

امام جواد علیه السلام، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۴، ۵۹۸، ۵۹۹، ۷۷۹

امام حسن علیه السلام، ۴۸۳، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۷۴، ۶۲۷، ۶۳۳، ۶۴۴، ۶۵۳، ۷۳۴، ۸۲۰

امام حسن عسکری علیه السلام، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۶۴، ۳۹۴، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۵۹، ۵۶۰، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۳

۶۴۴

امام حسین علیه السلام، ۱۱۴، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۴۱، ۵۴۶، ۶۰۱، ۶۱۳، ۶۳۴، ۶۴۲، ۶۵۶، ۶۵۳، ۶۶۰

۶۷۳، ۶۸۰، ۶۶۲، ۷۹۷، ۸۱۰

امام خمینی، ۵۸۱، ۵۸۴

- امام رضا علیه السلام، ۷۷، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۷۲، ۴۰۹، ۵۰۱، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۵، ۵۶۵، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۹۸، ۶۲۶، ۷۸۱، ۷۷۹
- امامزاده سید ابو احمد ابن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن حنفیه ابن امیر المؤمنین علیه السلام، ۱۵۲
- امامزاده شاه جعفر غریب، ۱۲۲
- امام زمان علیه السلام، قائم آل محمد، ۵۲، ۱۰۵، ۱۱۰، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۷۹، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۵۸، ۶۴۴، ۶۶۸، ۶۶۹
- امام زین العابدین علیه السلام، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۶۱، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۶۱۹، ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۶۰، ۶۷۳، ۶۹۶
- امام صادق علیه السلام، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۳۸، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۲۷، ۶۴۶، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۲، ۶۹۶، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۱
- امام علی النقی علیه السلام، ۵۲۹، ۵۸۲
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۶۸
- امام علی بن محمد هادی علیهما السلام، ۳۹، ۱۰۵، ۲۶۹، ۵۲۲، ۶۴۴
- امام محمد تقی علیهما السلام، ۵۱۸، ۶۳۰
- امامه، ۴۸۶، ۵۱۲، ۵۲۱
- ام ابیها، ۵۱۲
- ام ابیها الکبری، ۴۹۰
- امّ بشیر، فاطمه بنت ابی مسعود عقبه بن عمرو بن ثعلبه الانصاری، ۴۹۴
- ام جعفر، ۴۸۶
- ام حبیب، ۵۷۱، ۵۸۹
- ام حبیب بنت ربیعہ بن لجیم بن عبد بن علقمه بن حرث بن عتبه بن سعد بن حشیم بن بکر بن حبیب بن تغلبه بن وائل، ۴۸۴
- ام حبیب بنت عباد بن ربیعہ، ۶۷۳
- امرئ القیس، ۲۱، ۴۹۷
- ام سعید بنت عروه بن مسعود الثقفی، ۴۸۶
- ام سلمه، ۴۸۶، ۴۹۵، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۸۴، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۲، ۸۱۵
- ام عبد الله، ۴۸۵، ۴۹۵، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۱۲
- ام عقیل، ۴۸۹
- ام فروه، ۴۹۲، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۲
- ام کرام، ۴۸۶
- ام کلثوم، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۷۱، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۸۲۰
- ام کلثوم صغری، ۴۸۶
- ام کلثوم کبری، ۴۸۳
- ام محمد، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۸۱، ۵۸۹
- ام منذر، ۴۸۴

ام موسی، ۷۵۶

امّ هانی، ۴۸۰، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۹۰

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ۲۴، ۳۰، ۱۱۵، ۱۸۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۷۸، ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۷۳، ۴۷۴،

۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۲۳، ۵۲۴،

۵۲۸، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۷۱، ۵۸۶، ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۳۴، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲،

۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۳، ۶۷۹، ۶۹۹، ۷۳۴، ۷۵۴، ۷۷۰

تاریخ قم، متن، ص: ۸۶۹

۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۸۸، ۷۹۵، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۱۷، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۴۴

امیر بکر بن عبد العزیز عجللی کرجی، ۳۰۵، ۵۳

امیر شمس الدین محمد بن علی صفی، ۴

امیرکا، ۶۱۳

امین الدین، ۵۸۴

امیه، ۴۹۹

امیه بن اَبی الصّلت الثقفی، ۱۳

انار بن سیاران بن سهره بن فراسیاب ترکی، ۲۰۴

انجیل بن نودرز، ۲۴۲

انس بن بجاد اشعری، ۸۱۳

انس بن مالک، ۷۶۷، ۸۲۲، ۸۳۹، ۸۴۴

انوشروان، ۵۷، ۱۹۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۴۵۲

اوشته، ۶۳۵

اویس قرنی، ۱۵، ۸۲۳

ایاس بن مضارب عجللی، ۸۰۱

ایوب، ۲۴۵

ایوب بن موسی، ۳۹۸

ایوب بن موسیء بن أحوص بن سعد أشعری، ۶۹، ۲۴۴

ایوب بن یحیی بن جندل، ۲۷۷

ایوب موسی، ۳۱۳

أبو ابراهیم، ۵۰۹

أبو احمد ابن الرشید، ۵۲۶

أبو احمد سراهنک، ۶۵۷

أبو احمد عبید الله محمدی، ۶۶۰

أبو احمد موسی، ۶۰۲

أبو اسحاق ابراهیم بن محمد قمی، ۲۱۳

- أبو اسحاق بن هارون الرشید، ۶۰۴
 أبو اسحاق علف نیشابوری، ۲۷۵
 أبو الاکراد علی بن میمون صائغ، ۲۶۶
 أبو البحتری الطائی، ۸۲۳
 أبو البختری وهب بن وهب قرشی، ۷۶۶، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۲، ۷۹۳
 أبو الجارود، ۲۹۰
 أبو الجن، ۵۵۸، ۵۵۹
 أبو الحسن، ۲۶۶، ۵۰۹، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۹۲
 أبو الحسن أحمد بن علی بن محمد، ۶۱۷
 أبو الحسن الاول علیه السلام، ۲۷۴، ۲۷۷
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۷۰
 أبو الحسن الطالقانی، ۲۸۱
 أبو الحسن العمری، ۶۳۲
 أبو الحسن أبو علی، حسین بن محمد بن نصر بن سالم، ۵۹۸
 أبو الحسن بن محمد بن احمد بن یحیی بن اَبی البغل، ۴۶۵
 أبو الحسن زید، ۵۴۶
 أبو الحسن عباد بن العباس، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۰
 أبو الحسن عیید الله بن یحیی بن خاقان الترمکی، ۵۳۰
 أبو الحسن علی، ۵۴۶، ۵۵۸، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۸، ۶۵۴، ۶۵۷
 أبو الحسن علی الدینوری، ۶۲۷
 أبو الحسن علی الکوکی، ۶۰۲
 أبو الحسن علی بن احمد العمری، ۵۴۵
 أبو الحسن علی بن احمد الموسوی الرازی، ۶۲۳
 أبو الحسن علی بن العباس بن جریح، ۱۸
 أبو الحسن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین العریضی، ۶۱۱
 أبو الحسن علی بن حمزه بن احمد، ۶۲۴
 أبو الحسن علی بن حمزه بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله الباهر ابن علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام، ۶۲۴
 أبو الحسن علی بن حمزه بن احمد، ۶۱۹
 أبو الحسن علی بن محمد، ۲۶۹، ۲۷۰
 أبو الحسن علی بن محمد البصری المدائنی، ۴۵۱
 أبو الحسن علی بن محمد الطلحی، ۴۰۰
 أبو الحسن علی بن یحیی بن اَبی منصور، ۵۲۵

- أبو الحسن علی نقی علیه السلام، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸
 أبو الحسن عیسی بن علی، ۵۵۱، ۶۱۲، ۶۱۱
 أبو الحسن کرخی، ۲۷۶
 أبو الحسن کمیج، ۱۷۱
 أبو الحسن محمد، ۵۵۰، ۶۱۳، ۶۲۴
 أبو الحسن محمد المجذور، ۶۰۵
 أبو الحسن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبا، ۵۴۴
 أبو الحسن موسی بن احمد بن محمد بن
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۷۱
 موسی مبرقع، ۵۷۴، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۶
 أبو الحسین، ۲۹۴
 أبو الحسین احمد، ۶۳۴
 أبو الحسین احمد بن سعد، ۴۷۲
 أبو الحسین بن أبی سهل، ۲۱۳
 أبو الحسین زید بن احمد بن بحر اصفهانی، ۵۷۲
 أبو الحسین عبد الله، ۶۴۷
 أبو الحسین عبید الله بن أحمد، ۵۴۳
 أبو الحسین علی، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۳۵
 أبو الحسین علی برطله، ۶۳۶
 أبو الحسین عیسی بن علی العریضی العلوی، ۶۲۸
 أبو الحسین کوکبی، ۶۱۸
 أبو الحسین محمد، ۵۴۶، ۶۱۷
 أبو الحسین محمد بن الحسن بن ابراهیم بن موسی، ۶۰۳
 أبو السرایا، ۶۰۱، ۶۰۸
 أبو الصّدیم الحسین بن علی بن آدم، ۵۷۸، ۷۸۲
 أبو العباس احمد بن طاهر، ۵۵۰، ۶۱۲، ۶۳۰
 أبو العباس، احمد بن طلحه، ۴۷۱
 أبو العباس احمد بن علی شادی، ۱۳۱ تاریخ قم متن ۱۸۷۱. نام‌ها و اعلام ص: ۸۵۵
 و العباس احمد بن محمد بن حسین بن علی ابن امام زین العابدین علیهم السلام، ۶۶۰
 أبو العباس سفاح، ۸۲۲
 أبو الغیث طاهر، ۵۵۰
 أبو الفتح دینوری، ۳۶۱
 أبو الفتح علی بن محمد عمید، ۵۹۷

- أبو الفرات، ۴۶۵
- أبو الفرج اصفهانی، ۵۱۳، ۶۰۸، ۶۶۶، ۶۶۷، ۷۸۱
- أبو الفرج هندو القمی، ۱۴۲
- أبو الفضل، ۵۴۶
- أبو الفضل اسباطی، ۲۷۸
- أبو الفضل الحسین بن الحسن العلوی، ۵۳۵
- أبو الفضل العباس علیه السلام، ۶۳۲، ۶۵۶، ۷۸۸
- أبو الفضل بن العمید الکاتب الخراسانی، ۳۴۶، ۵۳۳، ۴۱۲، ۱۰۷
- أبو الفضل جعفر ابن أبو علی یحیی بن خالد بن برمک، ۴۷۲
- أبو الفضل جعفر بن احمد بن طلحه، ۳۸۲، ۳۸۷
- أبو الفضل حسین بن حسن بن حسن
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۷۲
- أفطس ابن علی بن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام، ۶۲۷
- أبو الفضل حسین بن حسن بن علی العلوی العریضی، ۶۲۹
- أبو الفضل حسین بن علی بن حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر عریضی، ۶۱۱، ۶۱۲
- أبو الفضل عباس بن عبد المطلب، ۸۲۰
- أبو الفضل عبید الله، ۵۴۶
- أبو الفضل محمد، ۶۰۲، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۳۴
- أبو الفضل محمد بن الحسین بن العمید، ۵۸۵، ۵۹۷، ۴۰۳، ۵۳۳
- أبو الفضل محمد بن علی بن محمد بن حمزه علویه، ۱۶۴
- أبو القاسم، ۵۳۲، ۵۴۷، ۵۰۰
- أبو القاسم ابراهیم، ۶۳۸
- أبو القاسم احمد رازی، ۵۵۱
- أبو القاسم الرازی، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۵۰
- أبو القاسم أحمد الرازی ابن عیسی بن احمد کرکوره ابن محمد بن جعفر بن عبد الرحمن الشجری، ۵۴۷، ۵۵۱
- أبو القاسم بن أبی الصدیدم، ۱۲۳، ۳۹۴
- أبو القاسم بن مرزبان بن مقاتل، ۵۸۴
- أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، ۵۳۰
- أبو القاسم حمزه بن علی حمزه، ۶۰۲، ۶۱۱، ۶۵۴
- أبو القاسم عبد الله بن محمد، ۵۳۰
- أبو القاسم عبید الله، ۵۴۵
- أبو القاسم عزیزى، ۶۵۴
- أبو القاسم علوی، ۵۹۱

- أبو القاسم علی، ۵۵۰، ۵۹۲، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۳۴، ۶۴۷، ۶۵۱،
 أبو القاسم علی العزیزی، ۶۴۸
 أبو القاسم علی بن أبی عبد الله، ۵۹۳
 أبو القاسم علی بن محمد، ۵۵۰
 أبو القاسم علی بن محمد بن الحسن کاتب، ۲۲
 أبو القاسم علی بن محمد بن حمزه، ۶۲۴
 أبو القاسم علی بن محمد کحلی، ۲۱۱
 أبو القسم عبید الله بن سلیمان، ۳۳۲
 أبو القسم علی بن الحسن العزیزی، ۶۴۹
 أبو المثنیٰ کلبی، ۷۴۹
 أبو المحسن، ۶۵۷
 أبو المعمر، ۶۷۰
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۷۳
 أبو الهیثم، ۳۵۴
 أبو الهیثم خالد بن عبد الله بن یزید بجلی قسری دمشقی، ۶۹۹
 أبو برده عامر بن أبی موسیٰ اشعری، ۷۷۴، ۷۵۵، ۸۱۷، ۸۱۹، ۷۹۰
 أبو بکر، ۳۰۲، ۴۲۷، ۴۸۵، ۴۹۴، ۵۰۰
 أبو بکر بن امیر المؤمنین علیه السلام، ۴۸۵
 أبو بکر بن عبد الله، ۳۹۹
 أبو بکر بن عبد الله بن سعد، ۱۲۷
 أبو بکر بن عمران بن أبی بکر اشعری، ۷۰
 أبو بکر بن عیاش بن سالم أسدی کوفی، ۸۰۸
 أبو بکر محمد بن عبید الله بن یحییٰ بن خاقان، ۵۳۰
 أبو بکر محمد بن یحییٰ صولی، ۲۴۶، ۳۰۲، ۳۹۴، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۷۳، ۴۷۵، ۶۵۰، ۶۵۱
 أبو بلی، ۷۴۵
 أبو تمام طائی، ۹
 أبو ثابت انصاری اوسی عوفی، ۴۷۵
 أبو ثویر، ۷۵۸
 أبو جریر زکریا بن ادریس، ۷۸۰
 أبو جعفر، ۲۱، ۲۲، ۵۰۳، ۵۱۸، ۵۳۳، ۵۵۵، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۴۲، ۵۹۷، ۶۰۵
 أبو جعفر احمد بن أبی عبد الله برقی، ۶۸۷
 أبو جعفر بن محمد، ۵۷۹
 أبو جعفر محمد، ۵۴۵، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۹۷، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۷

- أبو جعفر محمد بن أحمد بن محمد بن اسماعیل (ابن جعفر) بن محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین، ۶۱۷، ۶۱۹
- أبو جعفر محمد بن بابویه قمی، ۱۱۰
- أبو جعفر محمد بن حمزة بن احمد، ۶۲۰، ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۵۸
- أبو جعفر محمد بن عبدوس، ۷۶، ۷۷، ۲۹۵
- أبو جعفر محمد بن علی، ۴۰۰
- أبو جعفر محمد بن علی العطار القمی، ۲۱، ۵۳۳
- أبو جعفر محمد بن علی طلحی، ۱۱۹
- أبو جعفر محمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام، ۵۷۵، ۵۷۹
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۷۴
- أبو جعفر منصور عباسی، ۴۷۲، ۵۴۶
- أبو جعفر موسی بن محمد بن علی بن موسی، ۵۸۳
- أبو جعفر یحیی بن محمد بن أبی زید علوی، ۶۶۲
- أبو جمیل المفضل بن صالح أسدی، ۲۷۱
- أبو جندل، ۴۲۸
- أبو حامد مروزی، ۷۶۲
- أبو حرزه بن تبع بن مخطم، ۷۵۹
- أبو حسین بن أبی سهل، ۲۱۳
- أبو حفص، ۶۷۳
- أبو حکیم، ۷۵۳
- أبو حمزة، ۵۰۹
- أبو خالد زکریاء بن ملک بن أحوص، ۳۹۹
- أبو داود، ۴۳۳، ۶۹۹
- أبو دلف قاسم بن عیسی عجلی کرجی، ۴۷، ۵۸، ۶۳، ۲۹۲، ۳۴۵، ۴۷۰، ۶۴۰
- أبو دلف مسعر بن مهلهل، ۵۶
- أبو رافع، ۵۴۰
- أبو رهم محمد بن قیس، ۷۵۵
- أبو ریحان محمد بن أحمد بیرونی، ۲۳۴
- أبو زید المطهر، ۵۵۰
- أبو زید محمد، ۶۵۴
- أبو سائب مخزومی، ۷۴۳
- أبو سالم اشعری، ۷۸۸
- أبو سعید الاشعری الشامی، ۷۶۸
- أبو سعید انصاری خزرگی، ۸۱۳

- أبو سلم عبدی، ۲۶۲
 أبو سلیم، ۷۵۶
 أبو سهل، ۶۳۴، ۶۳۵
 أبو سهل بن أبی طاهر اشعری، ۹۸، ۵۸۶، ۴۰۰
 أبو سهل بن عبدیل قمی، ۶۲۴
 أبو صالح یحیی بن عبد الرحمن کاتب، ۷۹
 أبو طالب علیه السلام، ۴۸۰، ۴۸۱، ۷۸۴
 أبو طالب الحسن، ۵۴۶
 أبو طالب المحسن، ۵۵۰، ۶۲۶، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۵۶، ۶۵۷
 أبو طاهر، احمد بن علی، ۶۰۵، ۶۵۷
 أبو طاهر بن یحیی، ۴۰۰
 أبو طاهر کمچ قمی، ۱۷۱
 أبو عامر بن قیس اشعری، ۷۵۵، ۷۹۰، ۸۱۶، ۸۱۴، ۷۶۱، ۷۶۸، ۷۹۰، ۸۱۳
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۷۵
 أبو عبد الرحمن هیشم بن عدیّ ثعلی، ۷۹۴
 أبو عبد الله، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۵۰۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۹۰، ۵۹۱
 أبو عبد الله احمد، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۸۹، ۵۸۸، ۵۹۷
 أبو عبد الله احمد بن محمد، ۵۹۱
 أبو عبد الله احمد بن محمد بن احمد بن موسی، ۵۷۱
 أبو عبد الله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ۴۴، ۲۰۲، ۲۴۹
 أبو عبد الله اسحاق، ۶۰۲
 أبو عبد الله الابيض ابن الحسين، ۵۵۸، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۵۴
 أبو عبد الله الحسين ابن علی غسان، ۴۰۰
 أبو عبد الله الحسين بن احمد الموسوی، ۶۰۱
 أبو عبد الله الحسين بن احمد بن الحسين بن أحمد الشعرانی بن علی العریضی، ۶۱۳
 أبو عبد الله الحسين بن عبد الله الأصغر الأبيض، ۶۳۲
 أبو عبد الله الحسين بن عبد الله بن العباس، ۶۳۲
 أبو عبد الله الحسين بن علی بن عمر بن الأفطس، ۶۳۵
 أبو عبد الله العدوی العمری المدنی، ۶۷۳، ۷۶۶
 أبو عبد الله برقی، ۳۹
 أبو عبد الله بن جعفر، ۳۸۷
 أبو عبد الله حمزة بن حسن اصفهانی، ۲۲، ۲۳، ۴۴
 أبو عبد الله محمد، ۶۰۷، ۶۵۷، ۶۷۷

- أبو عبد الله محمد الدّاعي، ۵۵۴
 أبو عبد الله محمد بن عبدوس جهشيارى، ۲۹۵
 أبو عبد الله محمد بن على جعفرى، ۶۷۷، ۶۷۵
 أبو عبيده، ۴۴۲، ۷۵۹، ۸۲۴، ۸۴۸
 أبو عفان بصرى، ۲۷۸
 أبو على، ۲۹۳، ۵۰۹، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۶، ۵۸۸، ۶۴۶
 أبو على ابن الرضا، ۵۸۷، ۶۱۲، ۶۳۰
 أبو على احمد، ۵۴۶، ۶۰۲، ۶۱۲، ۶۳۳،
 تاريخ قم، متن، ص: ۸۷۶
 ۶۴۸
 أبو على احمد بن اسماعيل بن سمكة البجلي القمى، ۵۱۹
 أبو على احمد بن سمكة نحوى، ۵۱۹
 أبو على احمد بن على الشجرى، ۶۲۴
 أبو على احمد بن محمد بن رستم اصفاهانى، ۲۹۳
 أبو على الحسن بن بويه بن فنا خسرو، ۴۱۱
 أبو على الحسن بن محمد بن السائب بن مالك الأشعرى، ۶۰۵
 أبو على الحسين بن أبو هاشم، ۵۴۳
 أبو على الشعرانى، ۶۱۳
 أبو على بجلي قمى، ۵۸۵
 أبو على بن الحسن بن نصر، ۵۷۴
 أبو على بن حسن بن بويه، ۱۲۰
 أبو على بن عبدیل، ۸۷
 أبو على حسن بن بويه الديلمى، ۱۲۰
 أبو على حسن بن محمد قمى، ۳۶۴
 أبو على حمزه، ۵۵۰
 أبو على شجرى، ۶۵۲
 أبو على، عبد الرحمن بن عيسى بن حمّاد همدانى، ۲۹۵، ۴۷۶
 أبو على محمد، أبو على محمد الأعرج بن أحمد ابن موسى بن محمد بن على بن الرضا عليه السلام، ۵۷۵، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸،
 ۵۹۲، ۶۳۰
 أبو على محمد بن عبيد الله، ۵۳۰
 أبو على بن الحسن بن نصر، ۶۷۸
 أبو على شجرى، ۶۴۷
 أبو على عبدیل، ۵۴۹

- أبو عمر، ۷۵۵
 أبو عمرو بن سلمه همدانی، ۲۹۵
 أبو عمرو مزنی، ۷۵۳
 أبو عمرو یمانی تابعی، ۸۲۳
 أبو عمره شهربان، ۶۶۴
 أبو غالب، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰
 أبو غسان ملک علی بن عامر، ۴۰۰
 أبو لؤلؤة، ۸۴۵
 أبو مالک عامر بن ابي شریح، ۷۵۶، ۷۷۶، ۷۷۷
 أبو محمد، ۴۹۲، ۵۰۰، ۵۴۶
 أبو محمد ابن عبد الله، ۴۰۰
 أبو محمد البغدادی، ۳۸۰
 أبو محمد الحسن، ۵۴۳، ۵۹۲، ۵۹۳
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۷۷
 ۶۰۷، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۳۵، ۶۳۶
 أبو محمد الحسن الشجری، ۶۴۷، ۶۴۹
 أبو محمد الحسن بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی مبرقع، ۵۷۴، ۵۹۸
 أبو محمد الحسن بن زید بن الحسن، ۵۵۳
 أبو محمد الحسن بن علی، ۵۳۳
 أبو محمد الحسن بن محمد، ۶۲۲
 أبو محمد الحسن بن محمد حمزه علوی، ۵۹۳
 أبو محمد الحسین، ۶۰۲
 أبو محمد العسکری، ۱۵۱
 أبو محمد جعفر، ۵۴۵
 أبو محمد حسن بن احمد بن محمد أعرج ابن احمد بن موسی المبرقع ابن محمد بن علی الرضا علیه السلام، ۵۹۸، ۶۲۱
 أبو محمد حسن بن الحسین، ۶۳۶
 أبو محمد عبد الله بن روزبه، ۴۳
 أبو محمد عبد الملك بن هشام بن ایوب حمیری، ۷۸۴
 أبو محمد هارون بن موسی التلعکبری، ۵۳۵
 أبو مخنف، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۴، ۸۰۸
 أبو مرة بن عروه بن مسعود بن معقب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن قسی، ۴۹۷
 أبو مسعود بن عقبه بن عمرو بن ثعلبه، ۴۹۴
 أبو مسلم، ۵۸۶، ۵۸۷

أسما، ۵۱۲
 أشرس بن عوف، ۸۳۲
 أمامه، ۴۸۹
 أمير توزون ترکی، ۶۵۰
 أنس بن مالک، ۲۶۶
 أنستاس ماری الکرملی بغدادی، ۳۷۶
 أوس بن حجر التمیمی، ۱۵
 أویس قرنی، ۸۲۳
 بابنین، ۹۹
 باذان، ۲۳۹، ۲۴۳، ۷۲۵، ۷۲۶
 بانو، ۱۹۱، ۲۷۱، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۸، ۵۳۳، ۵۴۶، ۵۶۶، ۵۸۱، ۷۸۸
 بجکم، ۶۵۰
 بخاری، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۳۳
 بخت نصر، ۸۲۹
 بذین بن أبی خالد، ۳۹۹
 براقی، ۲۱۷، ۸۱۱
 برآیء بن أبی یوسف، ۸۱۹
 براء بن عازب، ۸۳۷
 بردة بنت أبی بردة، ۷۵۶
 برطله، ۶۳۷
 برقی، ۳۹، ۴۰، ۵۰، ۵۵، ۶۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۱۷،
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۷۹
 ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۲، ۲۷۲، ۶۸۷
 برکیارق بن ملکشاہ، ۱۲۲
 برون ترکی، ۲۰۱
 بریہه، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۳۰
 بشار، ۵۱۶
 بشتاسف، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵
 بشر بن فرج، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۸
 بطریق، ۷۲۶، ۷۲۷
 بطلمیوس، ۲۴۸
 بغا الصغیر، ۹۵
 بغا الکبیر، ۹۵، ۱۰۸

- بغدادی، ۶۶۵
- بقیة بن ولید، ۷۶۸
- بکر بن عامر الأكبر ابن عوف بن بکر بن عوف بن عذرة، ۷۵۴
- بکر بن عبد العزیز، ۵۳، ۳۳۵، ۳۳۶
- بکر بن وائل، ۸۳۱
- بلاش بن فیروز، ۱۹۷، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۴۲
- بلال بن اَبی بردہ اشعری، ۷۷۴، ۸۲۴
- بلال بن کنوده، ۷۵۶
- بلی بن عمرو بن الحاف، ۷۴۵
- بلیناس، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
- بلیء بن تومه، ۷۴۵
- بنان بن آدم، ۶۹۰
- بنان بن موسی، ۲۳۱
- بندویه بن سنقاد، ۲۱۶
- بوراز بن قاسان اکبر، ۲۱۹
- بوران، ۲۲۵
- بهبود بن همدان، ۲۲۴
- بهرام گور، ۷۰۴
- بهمن بن اسفندیار، ۲۳۶، ۲۳۷
- بهمن بن رستم، ۲۱۰
- بیژن بن گیو، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۳۰
- بیوراسف، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰
- پرویز اذکائی، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۲۸، ۲۳۰
- پهلوی، ۵۶، ۶۰، ۸۵، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۰، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۵۱، ۳۷۵، ۵۶۰، ۶۹۵
- پیامبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ۵۱، ۲۶۰، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۵۹، ۴۸۷، ۴۹۳، ۴۹۵
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۸۰
- ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۱۸، ۵۴۰، ۵۴۶، ۶۴۶، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۹، ۷۲۵، ۷۵۳، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۷۰، ۷۷۷، ۷۸۷، ۷۹۰، ۷۹۵
- ۸۱۲، ۸۱۴، ۸۱۷، ۸۲۰، ۸۳۵، ۸۴۱، ۸۱۶، ۸۱۸
- تاج الدوله، ۵۹۳
- تبع، ۱۹۱، ۷۴۴
- تکتم، ۵۱۳
- توزون، ۶۵۰
- توس بن نوذر، ۲۰۵

- تیمور، ۴
 ثابت بن أسلم البنانی، ۲۶۶
 ثبخین، ۱۰۴
 ثعلبه بن عمرو، ۷۹۴
 ثقة الاسلام کلینی، ۵۲۹، ۵۴۰
 تیمر اصغر بن خراسان، ۲۱۳
 تیمر اکبر بن خراسان، ۲۱۳
 جابر، ۶۰۹
 جانانیه بن میلاد، ۲۴۱
 جبرئیل علیه السلام، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۰، ۴۹۱، ۷۷۳، ۷۷۴
 جرجین بن میلاد، ۲۴۲
 جروول خزاعی، ۴۸۸
 جروند فارس، ۲۰۳
 جریر، ۴۲۸، ۵۶۰، ۸۳۶
 جریر بن عبد الحمید الضبی، ۸۱۸
 جریر بن عبد الله بجلی، ۴۹۵، ۸۳۵، ۸۳۶
 جزائری، ۵۷۵
 جعده، ۷۳۴
 جعفر، ۳۱۳، ۴۸۴، ۴۸۵
 جعفر الشاعر، ۵۵۶
 جعفر الکذاب، ۵۸۳، ۵۸۷
 جعفر أبو عبد الله، ۴۸۴
 جعفر بن احمد بن طلحه، ۳۴۳
 جعفر بن احمد بن علی بابویه، ۴۱۱
 جعفر بن الحسن الشجری، ۶۵۲
 جعفر بن الحسن بن علی بن عمر، ۶۵۲
 جعفر بن أبی طالب علیهما السلام، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۶۵۶، ۶۷۳، ۶۷۵، ۸۱۸، ۸۲۲
 جعفر بن حسن بن حماد، ۲۸۹
 جعفر بن داود القمی، ۹۴
 جعفر بن داود بن عمران، ۱۴۲
 جعفر بن سعد بن سعد، ۲۸۹، ۳۹۹
 جعفر بن عبید الله، ۵۴۶
 جعفر بن علی، ۶۴۴

- تاریخ قم، متن، ص: ۸۸۱
- جعفر بن علی العسکری علیه السلام، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۸۲، ۶۴۴
- جعفر بن قاسم کرجی، ۴۶۹، ۴۷۰
- جعفر بن قیس بن سلمه بن ثعلبه بن یربوع، ۶۵۳
- جعفر بن محمد، ۶۰۸، ۷۹۸
- جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، ۵۰۱، ۵۵۶
- جعفر بن محمد بن سعد، ۴۱۰
- جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ۶۵۴، ۶۵۸
- جعفر بن محمد بن هارون، ۲۸۷
- جعفر بن منصور عباسی، ۵۱۱
- جعفر بن یحییء برمکی، ۴۷۲
- جلودی، ۵۱۳
- جلین جمکرانی، ۱۸۴، ۲۲۷
- جمانه، ۴۸۶، ۵۲۳
- جم ملک، ۲۱۴، ۲۲۳
- جمیل بن دراج، ۲۷۳
- جمیل بن نوح، ۲۷۳
- جوالبقی، ۱۱۷
- جوخواست بن خراسان، ۲۲۵
- جودرز، ۱۹۷، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۳
- جورانی، ۶۰۶
- جون بن عوف، ۷۵۹
- جویریہ، ۷۸۸
- جهانشاه، ۵۰۰
- جهانگیر میرزا، ۵۶
- جهرزان، ۱۹۰
- ج. هیورث‌دن، ۶۵۰
- جیده، ۸۳۱
- حاجب بن زرارہ، ۵۳۹، ۷۹۷
- حاج شیخ عباس قمی، ۳۹، ۱۹۶، ۴۰۳، ۴۵۱، ۵۳۲، ۸۴۵
- حاجی حسن قمی، ۱۸۹
- حاجی نوری، ۱۱۰
- حارث بن احمد بن زین العابدین علیه السلام، ۶۳۴

- حارث بن اعور، ۸۲۳
 حاکم نیشابوری، ۴۸۱
 حامد بن العباس، ۱۰۷، ۴۶۶، ۴۶۶
 حامد بن عباس بن حسن، ۲۹۲
 حباب ازدی، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۵
 حبلی، ۲۷۱
 حجاج بن یوسف بن عمر ثقفی، ۲۴،
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۸۲
 ۳۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۹۸، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۲، ۳۰۷، ۳۷۸، ۴۵۹، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۸۰، ۶۸۰، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۱، ۷۲۵،
 ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۲۵، ۷۳۳، ۷۳۷، ۷۳۷، ۸۱۱
 حجر بن الحارث، ۲۱
 حدیث، ۵۲۹
 حذیفه بن الیمان، ۸۱۷، ۸۳۷
 حرز بن جناب، ۷۵۶
 حریری، ۶۳۷
 حریم بن عبید، ۷۵۸
 حزام بن خالد بن ربیع بن ولید، ۴۸۴
 حسان بن ثابت بن المنذر بن حرام بن عمرو الانصاری، ۷۹۵
 حسن التج، ۶۳۸
 حسن أفتس ابن علی بن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام، ۶۲۷، ۶۳۰
 حسن بن احمد بن الحسن بن أبی قتاده ازدی، ۷۳۰
 حسن بن اسحاق، ۶۰۲
 حسن بن الحسن، ۶۰۸
 حسن بن الحسن بن علی، ۵۴۵، ۶۷۰
 حسن بن بویه دیلمی، ۵۹۲
 حسن بن تحتاخ طالقانی، ۷۵، ۸۱، ۴۷۷، ۴۶۷
 حسن بن حسن، ۴۹۴، ۶۲۷، ۶۷۱، ۸۲۳
 حسن بن حسین، ۶۰۸
 حسن بن حمّاد الأشعری، ۵۵۰
 حسن بن زید الداعی الکبیر بن محمد بن اسماعیل بن الحسن بن زید بن الحسن المثنی بن علی بن أبی طالب علیهما السلام، ۵۴۶،
 ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۴، ۶۱۹، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۷
 حسن بن سعد بن أحوص أشعری، ۶۸
 حسن بن عباس، ۶۳۲، ۶۳۴

- حسن بن علی اشعری، ۶۴، ۶۷، ۹۳، ۹۸، ۹۹
- حسن بن علی برطله، ۶۳۷
- حسن بن علی بن آدم اشعری، ۶۴، ۶۷، ۱۲۳، ۲۸۹
- حسن بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، ۲۶۰
- حسن بن علی بن جعفر بن عبد الله بن حسن بن علی بن جعفر علیه السلام، ۶۱۶
- حسن بن علی بن علی بن الحسین بن
تاریخ قم، متن، ص: ۸۸۳
- علی بن ابی طالب علیه السلام، ۶۲۷
- حسن بن علی بن عمر بن حسن أفضس ابن زین العابدین علیه السلام، ۶۳۴، ۶۳۶
- حسن بن علی خزاعی، ۲۶۴
- حسن بن علی قمی المنجم، ۱۵
- حسن بن علی کمشارجانی، ۲۶۶
- حسن بن متویه، ۳۹۹
- حسن بن مثله جمکرانی، ۱۱۰
- حسن بن محبوب الزرادی، ۲۷۱، ۵۳۹
- حسن بن محسن، ۶۰۸
- حسن بن محمد، ۱۰۷، ۱۷۵، ۲۴۴، ۲۵۸، ۵۱۹
- حسن بن محمد بن بدال، ۴۷۰
- حسن بن محمد بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ۶۴۰
- حسن بن محمد بن جمهور قمی، ۶۶۶
- حسن بن محمد بن حسن قمی، ۷، ۱۰۷، ۱۸۰، ۵۵۵
- حسن بن محمد بن سعد، ۲۶۴
- حسن بن محمد بن عمران بن عبد الله بن سعد اشعری، ۱۰۷، ۲۴۴
- حسن بن مخلد، ۳۸۰
- حسن بن نظر علی رشتی کیخی، ۵۷۵
- حسن بن یوسف، ۲۷۰، ۵۴۰
- حسن رکن الدوله، ۳۶۸
- حسن مثنی، ۵۴۱، ۵۴۷
- حسن مکفوف، ۶۲۷
- حسنویه، ۶۱۳
- حسن همیرجه، ۶۰۸
- حسنی، ۲۷۷
- حسین اکبر، ۵۰۱

- حسین أثرم، ۴۹۵
حسین أصغر، ۵۰۲، ۶۳۹
حسین أفطس، ۶۲۷
حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل أرقط ابن محمد بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علیهما السلام، ۵۷۱، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۷۶
حسین بن احمد بن حمزه بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله ابن جعفر بن أبی طالب علیهما السلام، ۶۷۵
حسین بن احمد بن علی بن جعفر علیه السلام، ۶۱۳
حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن علی بن عبد الله بن علی،
تاریخ قم، متن، ص: ۸۸۴
۶۲۵
حسین بن احمد کوکبی، ۶۱۹، ۶۲۶، ۶۴۲
حسین بن الحسن بن علی بن أبی طالب، ۵۰۷
حسین بن الحسن بن محسن، ۶۰۸
حسین بن ایوب ساربان، ۶۱۲
حسین بن حسن أفطس، ۵۳۴
حسین بن سعد بن ملک، ۳۹۹
حسین بن عبد الله برسمی همدانی، ۸۰۲، ۸۰۳
حسین بن علی، ۶۱۳
حسین بن علی بن آدم اشعری قمی، ۱۰۲، ۱۰۵، ۳۹۴، ۵۷۸، ۷۲۸
حسین بن علی بن عمر، ۶۳۴
حسین بن علی بن محمد بن جعفر، ۶۰۵
حسین بن عیسی الاکبر، ۶۱۱
حسین بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر صادق علیه السلام، ۶۱۱، ۶۱۲
حسین بن محمد، ۵۵۴، ۶۰۳، ۶۰۸
حسین بن محمد الاشعری، ۵۳۰
حسین بن محمد بن حسین صفار، ۱۶۶
حسین بن محمد حلوانی، ۵۷۴
حسین بن محمد سردابی، ۴۱۱
حسین بن محمد کوفی، ۲۷۴
حسین بن معقل، ۳۳۶
حسین بن منصور حلاج، ۵۷۹
حسین بن موسی بن بابویه، ۵۶۷
حسین بن نصر بن عامر اشعری، ۱۱۹

حسین کوی، ۵۰۱، ۶۲۵

حسین مدرسی طباطبایی (دکتر)، ۴، ۶۴، ۶۸، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۵۱، ۱۷۰، ۳۶۸، ۳۷۵، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۶۰، ۵۷۵، ۶۲۸، ۶۶۰، ۷۸۴، ۸۵۱
حصانۀ، درّه، ۵۱۸

حضرت خضر علیه السلام، ۱۸۸

حضرت زینب علیها السلام، ۴۸۷، ۶۷۵

حضرت فاطمه علیها السلام، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۶، ۴۹۱، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۸۱، ۵۸۴، ۶۴۶، ۶۶۰، ۶۷۳، ۷۷۰

حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام، ۱۰۹، ۶۴۸

حضرت موسی علیه السلام، ۲۱۷

حضرت نوح علیه السلام، ۳۷۵

حکم بن آیمن اشعری، ۷۹۱، ۷۹۲

تاریخ قم، متن، ص: ۸۸۵

حکم بن صلت، ۵۰۱

حکمون بن هانی، ۷۵۷

حکیمه، ۵۱۲، ۵۲۱

حکیمه خاتون علیها السلام، ۶۴۴

حلوانی، ۵۷۴

حماد بن ابی بکر، ۷۳۶، ۷۳۷

حماد بن سلیمان اشعری، ۸۲۴

حماد بن نصر، ۹۸

حمدون بن اسماعیل الندیم، ۵۲۵

حمدویۀ بن علی بن عیسی بن ماهان، ۶۰۴

حمزه بن الیسع اشعری قمی، ۷۲، ۷۷، ۹۷، ۱۲۳، ۱۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۴۰۰، ۴۰۹، ۶۸۳، ۵۰۱، ۵۱۱

حمزه اصفاهانی، ۸۶، ۱۰۵، ۱۷۳، ۲۲۸، ۷۳۷، ۷۹۴

حمزه بن یعلی اشعری، ۲۸۹

حمزه بن احمد، ۶۱۹

حمزه بن الحسن، ۷۷

حمزه بن القاسم، ۶۷۷

حمزه بن امام موسی بن جعفر علیهما السلام، ۵۸۴

حمزه بن عبد الله، ۶۲۵

حمزه بن عبد الله بن الحسین کوی، ۶۲۵

حمزه بن علی، ۶۵۷

حمزه بن عبد الله بن الحسین، ۶۲۴، ۶۲۵

حمزه بن علی، ۶۵۵

- حمزه بن موسی، ۵۸۴
 حمویه بن علی، ۶۷۶
 حمید بن عبد الحمید الطائی الطوسی، ۵۱۵
 حمید بن قحطبه بن شیب طائی، ۷۲۹
 حمید بن مسلم، ۸۰۶
 حمید طویل، ۷۶۷
 حمیده بربریه، ۴۸۹، ۵۰۷، ۵۰۹
 حمیری، ۶۱۶
 حمیل، ۶۶۵
 حندج بن حجر کندی، ۲۱
 حنظله بن زکریا، ۵۳۵
 حنیک بن العریضه بن الجماهر، ۷۵۸
 حورانی، ۶۰۶
 خارجه بن زید بن ثابت بن زید بن قیس خزرجی، ۷۷۰
 خاقان مفلحی، ۶۱۴
 خاقانی، ۲۳۲
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۸۶
 خالد بن عبد الله القسری، ۱۱۶، ۶۹۹
 خالد بن یزید، ۲۷۰
 خالده بنت جعفر بن کلاب، ۷۸۸ تاریخ قم متن ۸۸۶. ۱. نام‌ها و اعلام ص: ۸۵۵
 یجه علیها السلام، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۸، ۵۲۱
 خدیجه بنت امیر المومنین علیهما السلام، ۴۸۶
 خدیجه بنت عبد الله بن الحسین، ۵۰۷
 خربنداد، ۸۵، ۶۹۳، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶
 خربنده، ۱۸۸
 خرزاد، ۱۹۶
 خزرج بن سعد، ۳۹۹
 خزری، ۶۳۷، ۶۳۸
 خزری ثانی، ۶۳۸
 خسرو انوشیروان، ۴۸
 خسرو پرویز، ۳۷۶، ۴۵۲، ۷۲۵
 خفرهاد بن سهره، ۲۱۶
 خفریده، ۲۱۶

- خلف، ۷۵۷
- خمائی، ۱۶۸، ۱۹۴
- خماء، ۱۹۰
- خناصر، ۲۲۰
- خنساء، ۷۸۸
- خواجه ابراهیم قمی، ۴، ۸۵۱
- خواجه اصیل الدین، ۴
- خواجه تاج الدین علی اصیل، ۴
- خواجه حاجی بن خواجه سعادت شاه بن خواجه ابراهیم قمی، ۸۵۱
- خواجه شمس الدین محمد، ۴
- خواجه عماد الدین محمود، ۴
- خواجه فخر الدین ابن خواجه عماد الدین، ۴
- خواجه محمد قمی، ۴
- خواجه نصیر الدین طوسی، ۴۳
- خواصر، ۲۲۰
- خور بن اروند، ۲۰۰
- خوله، ۴۸۳، ۴۹۳، ۶۵۳
- خویلد الاسدی، ۴۹۱، ۴۹۸
- خیام نیشابوری، ۳۶۷
- خیثمه بن سلیمان بن حیدره، ۲۱۵
- خیزران، ۵۱۸
- دارا بن دارا، ۲۴۰
- داعی، ۵۵۲، ۶۳۹، ۶۴۰
- دانیال پیغمبر علیه السلام، ۲۴۸، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰
- داود، ۵۱۱
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۸۷
- داود بن الحسن، ۵۴۰
- داود بن حصین، ۵۴۰
- داود بن عمران اشعری، ۵۵
- داود جمال، ۷۰، ۹۸
- داؤد بن عبد الله، ۴۰۱
- دخویه، ۴۴، ۲۴۹
- درونه، ۲۱۵

- درید بن الصَّمَّة، ۷۹۰، ۸۱۶
- دعبل بن علی خزاعی، ۵۱۵، ۵۱۶، ۷۸۱
- دکا، ۱۰۷، ۵۳۲، ۶۹۷، ۷۱۸، ۸۴۸
- دلیجان بن ثیمر، ۲۱۵
- دنجر د بن قاسان اکبر، ۲۲۰
- دیلمی، ۹۰، ۲۶۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۱۳، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۲۸، ۷۳۱
- دؤل بن حنیفه بن لجیم بن صعّب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن اقصی بن دمی بن جدیله بن اسد بن ربیعہ بن نزار، ۴۸۳
- ذاذخره، ۸۵
- ذخران بن وائل بن ناجیه، ۷۵۸
- ذهبی، ۱۱۶، ۴۵۷، ۵۱۰، ۵۲۵، ۵۳۰، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۶۲، ۸۰۸، ۸۱۶، ۸۱۷
- رازی، ۲۱، ۱۷۱، ۲۷۴، ۳۱۹، ۵۵۱، ۵۵۶
- رأس المذری، ۶۵۴
- رباب، ۴۱۶، ۴۹۷
- ربیع بن خثیم، ۸۲۳
- ربیعہ بن الحارث، ۲۱
- ربیعہ بن الوحید، ۷۸۸
- ربیعہ بن نزار عدنانی، ۳۳۵
- رجاء بن الضحاک، ۵۱۳، ۶۲۶
- رجاء بن أبی ضحاک جرجانی، ۵۱۳، ۶۰۹
- رستم بن دستان، ۱۸۷، ۲۲۹، ۲۹۳
- رستم بن کردام، ۲۲۷
- رسول جعفریان، ۱۱۰
- رشید، ۳۳، ۴۹، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۰۹، ۵۱۵، ۶۲۱، ۷۳۷
- رضا خان، ۵۶۰
- رقیه، ۴۸۸، ۴۹۵
- رقیه صغری، ۴۸۶
- رقیة الکبری، ۴۸۴
- رکن الدوله بن بویه، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۸۸
- ۳۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۸۱، ۳۴۶، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۶۰، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۷
- رکن بن همدان، ۲۲۴
- رمله بنت الثقفیة، ۴۸۶

- رمله الصغری، ۴۹۰
 روذکی، ۲۱
 ریذویه، ۲۰۹، ۲۱۰
 ریطة بنت ابی هاشم، ۶۶۲
 زائده بن قدامه، ۸۰۲
 زاهر، ۷۵۷
 زبیدی، ۶۱۱
 زبید یمانی، ۸۲۳
 زبیر، ۴۷۵
 زبیر بن جعفر المتوکل، ۴۰۷
 زحر بن بدر النخعی، ۴۸۵
 زرارة بن اعین، ۲۷۳
 زرارة بن درّاج، ۲۷۳
 زر بن هرمز بن اذان بن جرجین، ۲۴۵
 زردشت، ۱۸۵، ۲۵۰، ۲۵۲
 زریاب، ۱۳۲
 زکریا، ۳۱۳
 زکریا بن آدم بن عبد الله بن سعد اشعری قمی، ۵۶۰، ۵۶۶، ۵۸۴، ۷۷۹، ۷۸۱
 زکریای بن مالک بن احوص، ۱۸۲
 زکریاء بن سعد بن ملک، ۳۹۸
 زمرویه، ۱۲۳
 زهری، ۷۶۶، ۷۷۱، ۷۸۷
 زهیر بن ابی سلمی مزینی، ۴۶۲، ۴۶۳
 زهیر بن جناب، ۱۷
 زیاد بن ابیه، ۸۴۱
 زیاد بن عبید بن علاج، ۳۷۶، ۸۴۹
 زید، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۱
 زید النار بن موسی الکاظم علیه السلام، ۶۰۵
 زید بن اسلم، ۷۶۶
 زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، ۵۴۶
 زید بن ثابت انصاری، ۷۷۱
 زید بن جبیر، ۵۴۰
 زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، ۳۹۰، ۵۰۱، ۶۳۲، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۶۲

زید بن محمد الاکشف ابن اسماعیل جالب الحجارة، ۵۵۴

زید بن محمد بن اسماعیل، ۵۵۴

زینب، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۲۳

تاریخ قم، متن، ص: ۸۸۹

زینب بنت موسی، ۵۸۴

زینب صغری، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۸، ۵۰۴

زینب کذاب، ۵۲۳

سائب بن مالک اشعری، ۷۲۴، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۴۹، ۷۷۷، ۷۹۷، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹

سابور بن آذرماهان، ۸۲۶، ۸۲۷

ساتکین، ۹۵

سیبکه نوبیه، ۵۱۸

سعد بن احوص، ۳۹۹

سعد بن ابی وقاص، ۴۹۵، ۸۱۹، ۸۳۵

سعد بن زیاد، ۱۳۹، ۱۴۱

سعد بن زیاد بن مالک الکبیر، ۱۲۸

سعد بن سعد، ۱۳۷، ۲۸۹

سعد بن سعد اشعری، ۲۷۲

سعد بن سعد بن عبد الله، ۱۲۸، ۱۴۰

سعد بن سعید بن عمرو انصاری خزرجی، ۸۳۸

سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری قمی، ۶۷، ۸۴، ۱۰۵، ۱۴۲، ۱۶۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۸۵، ۳۱۳، ۵۶۷

سعد بن عبد الله بن مالک بن عامر اشعری، ۷۷۷

سعد بن عمرو انصاری، ۸۳۸

سعد بن مالک بن احوص، ۴۳، ۸۸، ۱۴۰، ۸۱۱، ۱۳۶، ۶۹۱، ۶۷۹، ۶۹۶، ۷۱۵، ۷۲۹، ۸۱۱، ۸۱۲، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۵۵، ۱۸۱

سعد بن مالک بن عامر اشعری، ۶۸۷، ۷۳۹، ۸۱۱

سعد بن محمد بن الحسن بن سعد، ۲۸۹

سعد بن نعیم، ۳۱۴

سعید، ۴۸۹

سعید ابن ابی برده، ۸۱۷، ۸۱۸

سعید بن جبیر اسدی، ۱۱۵، ۱۱۶، ۸۲۳

سعید بن عقیل، ۴۸۹

سعید بن عمرو الانصاری، ۸۳۸

سعید بن مسیب، ۸۱۳، ۵۳۶

سعید نصر صاحب خراسان، ۷۵۵

- سفاح، ۶۶۹
- سفیان بن ابرد کلبی، ۱۹۸
- سفیان بن معاویه مهلبی، ۱۹۶
- سقانی، ۲۱۱
- سکین، ۸۱۱، ۸۱۲
- سکینه بنت الحسین علیها السلام، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۹۰
- سلافه، ۵۰۰
- سلامه، ۸۴۴
- سلطان محمد شریف، ۶۲۳
- سلمان فارسی، ۲۰۹
- سلمه، ۱۸۰، ۳۵۷، ۵۰۴، ۵۴۰، ۵۹۰، ۷۳۷، ۸۱۵
- سلمه بن درید بن الصّمه الجشمی، ۸۱۴، ۸۱۵
- سلمه بن سلمه همدانی، ۱۷۹، ۲۹۵، ۷۳۷
- سلمة الخیر، ۷۸۸
- سلمی، ۴۸۹
- سلیل بن عبد الله، ۴۹۵
- سلیم، ۲۷۹، ۸۱۷
- سلیمان، ۳۷۸، ۵۱۱
- سلیمان بن اَبی راشد، ۸۰۶
- سلیمان بن داود، ۱۸۴
- سلیمان بن سعد القضاء، ۱۱۷
- سلیمان بن شریح، ۷۵۹
- سلیمان بن عبد الله، ۶۴۰
- سلیمان بن عبد الملك بن مروان، ۳۷۸، ۴۹۴، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۹۹
- سلیمان بن وهب، ۳۷۱
- سلیمان نوفلی، ۵۳۷
- سمانه، ۵۲۹
- سمعانی، ۶۷۹
- سمیع، ۷۵۸
- سنان بن أنس نخعی، ۴۹۶
- سنجر، ۵۶
- سندی بن شاهک، ۵۱۰

- سواد بن عسامه، ۷۵۷
- سوده بنت عماره، ۴۷۳، ۴۷۵
- سورین قمی، ۲۳۶، ۲۵۴
- سوسن، ۵۲۳، ۵۲۹
- سهره، ۱۸۷
- سهلان بن فرسان الدیلمی، ۴۶۰
- سهل بن ابراهیم، ۳۹۹
- سهل بن الیسع، ۵۴۸
- سهل بن الیسع بن عبد الله، ۶۷، ۷۷
- سهل بن حمدون، ۳۵۲
- سهل بن حنیف، ۴۷۵
- سهل بن زیاد رازی، ۲۷۴
- سهل بن علی، ۶۳، ۹۷، ۴۰۰
- سهل بن علی بن سهل بن یسع أشعری، ۷۰، ۱۲۳
- سهل بن یسع أشعری قمی، ۵۴۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۹۱
- سهم بن مسروح، ۷۵۶
- سهیل بن عمرو، ۷۸۷
- سیاران، ۲۱۶
- سیاوش، ۱۸۷، ۲۲۸
- سید ابن طاووس، ۳۷۰، ۵۷۴
- سید جعفر اعرجی، ۵۰۵، ۵۱۱
- سید جعفر مرتضی‌العاملی، ۴۸۷
- سید جلال‌الدین تهرانی، ۱۵۵
- سید حمیری، ۶۶۶، ۶۶۷، ۸۳۳
- سید علی بن ابراهیم بن جعفر بن عباس، ۶۵۴
- سید محسن امین‌عاملی، ۳۷۰
- سید محمد مهدی بحر العلوم، ۶۳۷
- سید مرتضی علم‌الهدی، ۱۱۰
- سید نعمت‌الله جزائری، ۱۱۰
- سید هاشم بحرانی، ۵۳۴
- سیرویه، ۲۰۰
- سیمری، ۳۰۶

- شافعی، ۵۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۶۶۴
- شاه اسماعیل صفوی، ۵۲۰
- شاهفرند، ۲۵۸
- شاهک، ۵۱۰
- شاه محمد قاسم، ۱۶۵
- شرقی بن قطامی، ۷۴۹، ۸۱۲
- شریح بن عامر بن هانی بن مالک، ۷۶۰
- شریف رضی، ۴۸۱، ۷۳۷، ۶۰۱
- ششندی، ششدیو، ۵۵۴
- شعبی، ۴۵۷، ۴۷۵، ۸۰۴
- شعیب، ۳۱۳
- شعیب بن عبد الله، ۴۰۱
- شعیب بن عبد الله اشعری، ۱۲۲
- شعیب بن عبد الله بن سعد، ۱۸۲
- شقیق بن ثور سدوسی، ۸۲۶
- شمس قیس، ۵۶
- شهران، ۱۹۱
- شهربانو، ۱۹۱
- شهربانویه، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۸۴
- شهر بن حوشب، ۷۶۸
- شیبان، ۷۲۲، ۸۳۲
- شیخ آقا بزرگ تهرانی، ۲۴، ۴۳، ۲۸۱، ۳۷۰، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۷۴
- شیخ بهائی، محمد بهاء الدین عاملی، ۱۱۰، ۵۷۵
- شیخ صدوق، ۱۱۰، ۲۶۰، ۲۷۰، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۲
- شیخ صفی، ۸۵۱
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۹۲
- شیخ طوسی، ۳۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۴۸۱، ۵۱۶، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۸۵
- شیخ قزوینی، ۳۶۸
- شیخ کلینی، ۱۰۵، ۵۳۰
- شیخ محمد علی اردوبادی، ۴۸۱
- شیخ محمد علی بن حسین نائینی اردستانی کچوئی، ۱۰۵، ۳۹۴، ۵۷۵
- شیخ مفید، محمد بن محمد بن النعمان، ۴۶۳، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۹۲، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳
- ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۵۶، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۵۴، ۶۵۵

- شیخ نجاشی، ۱۱۰، ۵۶۷
 شیرویه، ۲۰۰، ۳۶۳
 شیرویه بن شهردار همدانی، ۲۲۸
 صاحب بن عباد طالقانی، ۷، ۱۳، ۱۶، ۲۰، ۳۰، ۱۳۱، ۲۸۱، ۳۶۴، ۳۶۹، ۴۰۳، ۴۱۲، ۵۳۳، ۵۹۴، ۵۴۰، ۶۱۰
 صالح بن شیرزاد، ۴۶۸
 صالح بن عقبه، ۵۴۰
 صدام، ۱۰۵، ۳۹۴، ۵۷۸
 صرحه، ۵۱۲
 صفوان بن یحیی بیاع سابوری، ۲۷۹
 صفی‌الدین محمد، ۱۰۲
 صفیه، ۱۱۴، ۳۹۲، ۵۱۸
 صقیل، ۵۳۳
 صلت بن عبد الله بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب، ۴۸۹
 صلیب بن عبد الله بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب، ۴۸۹
 صهباء، ۴۸۳
 صیمری، ۲۹۴
 ضبّه بن محسن العنزى، ۸۴۸
 ضیاء‌الدین أبو الرضا، ۵۴۵
 ضیمری، ۳۴۸
 طاوس، ۴۳۳، ۶۰۸
 طاهر بن الحسین، ۱۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۵۸۷
 طاهر بن ابی طاهر، ۱۲۳
 طاهر بن عبد الله بن طاهر، ۶۱۹
 طاهر بن علی، ۶۵۷
 طاهر ذو الیمینین، ۱۰۵
 طبرش بن همدان، ۲۲۵
 طبری، ۹۴، ۹۵، ۱۹۸، ۲۹۳، ۳۰۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۹۳
 ۳۷۶، ۴۰۸، ۴۶۳، ۴۶۶، ۵۰۱، ۵۷۱، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۴، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۵۲، ۶۷۱، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۹، ۷۲۵، ۷۳۴، ۷۴۹
 ۷۸۳، ۷۹۰، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۲۲، ۸۲۶، ۸۳۰، ۸۳۳
 ۸۳۵، ۸۴۵، ۸۴۶
 طلحه بن عبد الله بن سائب بن مالک اشعری، ۴۰۰، ۶۰۲
 طلحه بن عبید الله، ۸۲۰

- طلحه، ۴۷۵
 طلحه الجود، ۴۹۵، ۴۹۹
 طلحه بن عبد الله، ۴۹۵
 طلحه بن عبید الله بن عثمان بن عمرو بن كعب بن سعد بن تیم بن مره، ۴۹۹
 طلحه بن یحیی، ۷۵۵
 طلق بن حبيب، ۱۱۶
 عائشه، ۲۱۳، ۴۷۵، ۴۹۸، ۵۰۵، ۵۱۸، ۷۷۱، ۷۹۷
 عاتکه، ۵۲۳
 عاصم بن کوشید، ۲۸۴
 عامر الشعبي، ۸۰۴
 عامر بن أبی عامر، ۷۵۷، ۸۱۴
 عامر بن سعد، ۱۳۸، ۱۴۰
 عامر بن سعد بن مالک بن أحوص، ۱۲۸
 عامر بن سعد بن ملک، ۳۹۹
 عامر بن عمران بن عبد الله أشعری، ۲۸۴، ۳۹۹، ۴۰۹، ۶۸۳
 عامر بن قره، ۷۵۹
 عامر بن قیس، ۷۵۵
 عامر بن لؤی بن غالب بن فهر بن عوف بن أسد بن فهر بن مالک بن النضر، ۷۸۷
 عامر بن هانی، ۶۷۹، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۷
 عباس، ۴۸۴، ۵۱۱
 عباس اکبر، ۴۸۴
 عباس بن احمد، ۵۵۱
 عباس بن الفضل، ۲۹۱
 عباس بن أبی القاسم احمد بن محمد بن جعفر بن عبد الرحمن الشجری، ۵۵۱
 عباس بن عبد الله، ۶۳۳
 عباس بن عبد الله علوی، ۵۸۶
 عباس بن عبد المطلب، ۶۶۹، ۸۴۴، ۸۲۰
 عباس بن عمرو غنوی، ۹۶، ۲۹۳، ۵۸۳
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۹۴
 ۶۳۲، ۶۳۳
 عباس بن محمد، ۳۳۴، ۳۳۶
 عباس میرزا، ۵۶
 عباسی، ۵۱۹

- عبد الجلیل رازی، ۱۷۱
عبد الحمید بن عبد الرحمن، ۴۶۳
عبد الرحمن، ۳۰۹، ۳۱۳، ۴۸۲، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۴، ۵۰۲
عبد الرحمن الشجری، ۵۴۷
عبد الرحمن بن ابی بکر، ۵۰۵
عبد الرحمن بن جیلہ انباری، ۳۰۸، ۳۰۹
عبد الرحمن بن حارث، ۸۱۹
عبد الرحمن بن حبیب طوسی، ۲۹۰
عبد الرحمن بن حسن بن علی، ۴۹۴
عبد الرحمن بن سعد بن مالک بن عامر اشعری، ۷۰۲
عبد الرحمن بن سلیمان، ۴۵۲
عبد الرحمن بن شریح بکری، ۷۵۹
عبد الرحمن بن عبد الله بن سعد، ۱۳۶، ۴۰۱
عبد الرحمن بن عقیل، ۴۸۹
عبد الرحمن بن عیسی بن حماد همدانی، ۵۳، ۳۰۵
عبد الرحمن بن محمد بن الأشعث بن قیس کنندی، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۷
عبد الرحمن بن ملجم مرادی، ۴۸۲، ۸۳۳
عبد الرحمن حروء، ۷۵۶
عبد الرحمن شجری ابن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، ۵۸۶
عبد الرحمن عبد الله، ۳۱۳
عبد الرحمن کعب، ۷۵۸
عبد الرحمن یحیی، ۳۱۳
عبد السلام بن سندی بن شاهک، ۵۱۰
عبد العزّی بن سهل الأزدی، ۸۰۲
عبد العزیز بن ابی ثابت اعرج زهری، ۷۶۹
عبد العزیز بن ابی دلف، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۳۳۵
عبد العزیز بن صهباء آزدی، ۸۰۲
عبد العزیز بن علی، ۵۳۶
عبد العزیز دهلوی، ۴۸۱
عبد العظیم بن عبد الله حسنی علیه السلام، ۱۲۲، ۲۷۴
عبد القیس، ۷۹۱
تاریخ قم، متن، ص: ۸۹۵
عبد الله، ۴۶۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۵

- عبد الله ابن مسعود، ۳۶
عبد الله اصغر ابن عقیل، ۴۸۹، ۶۶۲، ۶۷۵
عبد الله الابيض، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳
عبد الله الاكبر ابن عقیل، ۴۸۸، ۴۸۹، ۶۶۲
عبد الله الأكبر الجواد، ۶۷۵
عبد الله الباهر، ۵۰۳، ۶۲۴
عبد الله الخازن، ۳۵۹
عبد الله الليثی، ۲۶۵
عبد الله المأمون، ۶۵۲
عبد الله المحض، ۵۴۲
عبد الله أبو محمد، ۴۸۴
عبد الله أشعری، ۱۲۷
عبد الله أصغر، ۴۹۰
عبد الله باهر، ۶۱۷، ۶۱۹
عبد الله بذاجه، ۷۵۶
عبد الله بن آدم، ۱۲۳
عبد الله بن ابراهيم عفان قرشی، ۵۳۶
عبد الله بن احمد، ۶۵۶
عبد الله بن احمد بن حمّاد، ۳۹۶
عبد الله بن الحسن افطس، ۶۳۱
عبد الله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیهما السلام، ۵۴۲
عبد الله بن الحسن بن سعد، ۲۸۹
عبد الله بن الحسين، ۶۰۵، ۶۰۶
عبد الله بن الحسين بن سعد، ۲۸۹
عبد الله بن الحسين بن علی، ۵۵۸
عبد الله بن الراضی، ۶۵۱
عبد الله بن الزبير، ۱۱۴، ۴۵۹، ۴۹۷، ۵۴۶، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۸۰، ۷۹۸، ۷۹۹
عبد الله بن العباس العلوی، ۵۳۵، ۶۳۲
عبد الله بن العباس بن عبد الله الشهيد ابن الحسن الأفطس، ۶۳۱
عبد الله بن العباس بن عبد الله بن الحسن أفطس، ۶۳۱
عبد الله بن الفضل هاشمی، ۵۳۶
عبد الله بن المقفع، ۴۳
عبد الله بن أبی العباس احمد ابن المقتدر بالله عباسی، ۶۵۱

- عبد الله بن أبي برده، ۷۵۶
- عبد الله بن أبي بكر، ۴۰۰
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۹۶
- عبد الله بن أصغر عقيل، ۴۸۹
- عبد الله بن جشنسفيار، ۲۸۸
- عبد الله بن جعفر بن أبي طالب عليهما السلام، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۸۷، ۴۹۴، ۶۴۷، ۶۵۶
- عبد الله بن جعفر بن محمد بن الحنفية، ۶۵۳، ۶۵۸، ۶۷۲
- عبد الله بن حسن بن علي بن جعفر، ۶۱۶
- عبد الله بن حكيم بن حزام بن خويلد، ۴۹۸
- عبد الله بن حماد بن نصر بن عامر أشعري، ۶۴۷
- عبد الله بن حمزه، ۶۲۶
- عبد الله بن سعد بن مالك بن الأصوص اشعري، ۷۲، ۸۴، ۱۰۰، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۴۴، ۳۹۲، ۳۹۹، ۵۸۴، ۵۵۸، ۶۹۸، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۷۸، ۶۸۳، ۷۱۶، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۷۸، ۷۸۱
- عبد الله بن سليمان وزير، عبد الله بن سميدع، ۶۷۷
- عبد الله بن طاهر بن الحسين، ۵۸۷
- عبد الله بن عامر بن عبدويه، ۲۸۹
- عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، ۴۲۳، ۴۲۶، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۹۴، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۹۱
- عبد الله بن عباس علوي، ۵۳۴
- عبد الله بن عباس هاشمي، ۲۷۴
- عبد الله بن عبد الله، ۴۰۱
- عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حكيم بن حزام بن خويلد بن أسد بن عبد العزى بن قصي، ۴۹۸
- عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حكيم حنط، ۴۹۸
- عبد الله بن عزيز، ۶۴۱
- عبد الله بن علي بن أبي طالب عليه السلام، ۴۵۶، ۶۰۷
- عبد الله بن علي بن حسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام، ۶۱۷
- عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان، ۴۹۹
- عبد الله بن قيس بن سليم بن حضار بن حرب اشعري، ۶۷۹، ۷۵۴، ۸۱۷
- عبد الله بن كوشيد، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۲۸۴
- عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن بن أبي بكر، ۴۹۹
- عبد الله بن محمد بن علي بن عبد الله بن العباس، ۶۶۴، ۶۶۹، ۷۹۱
- تاریخ قم، متن، ص: ۸۹۷
- عبد الله بن مسعود، ۴۶۲، ۷۶۹
- عبد الله بن مسلم عقيل، ۴۸۹

- عبد الله بن مطيع، ۶۸۰، ۷۹۹، ۸۰۱
- عبد الله بن معاوية بن عبد الله جعفری، ۶
- عبد الله بن همام، ۸۰۵
- عبد الله بن هيثم بن بشام راوندی، ۷۹
- عبد الله بن يزيد انصاری، ۷۹۸
- عبد الله جشنسفيار، ۲۴۴، ۲۸۸، ۶۳۵
- عبد الله خردادبه، ۷۷
- عبد الله سنان، ۲۶۴
- عبد الله قتيل البرامكة، ۶۲۷
- عبد الله مأمون، ۷۷، ۱۰۵
- عبد الله مطيع، ۷۹۹
- عبد المطلب، ۴۲۵
- عبد الملك بن عبد الله، ۴۰۱
- عبد الملك بن مخبر بن قحذم، ۸۴۶
- عبد الملك بن مروان، ۴۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۲۵۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۴۲۸، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۴۶، ۶۳۲، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۸۷، ۶۸۹
- عبد الواحد، ۶۱۳
- عبد الواحد البصری، ۲۶۵
- عبد شمس، ۷۴۶
- عبد قيس بن خفاف بن عبد بن جريش ابن مرّة بن عمرو بن حنظله بن مالك بن زيد بن مناة، ۷۹۱
- عبد مناف بن عبد المطلب، ۴۲۵، ۴۸۰، ۴۸۱
- عبدويه بن عامر بن سعد بن احوص اشعری، ۷۰
- عبدويه كرد دامان، ۳۹۸
- عبدويه بن حماد، ۳۹۹
- عبدويه بن عامر، ۳۹۹
- عبدیل بن مالک، ۱۴۲، ۴۰۰
- عبید الله، ۳۷۳
- عبید الله أبی بكر، ۳۱۳
- عبید الله بن احمد بن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ۶۵۸
- عبید الله بن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، ۵۴۵
- عبید الله بن حسن بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، ۶۰۹
- عبید الله بن زیاد، ۴۵۹، ۶۸۰، ۸۰۷
- عبید الله بن سعد الزهری، ۷۶۶
- عبید الله بن سلیمان بن وهب بن سعید،

تاریخ قم، متن، ص: ۸۹۸

۳۳۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۴۶، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۹

عبید الله بن عبید الله، ۵۴۶

عبید الله بن علی بن ابی الفضل عبید الله بن الحسن بن علی بن محمد السلیق، ۵۴۵

عبید الله بن عمر، ۸۴۵

عبید الله بن محمد بن عمر بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام، ۵۰۴

عبید الله بن یحیی الوزیر، ۵۳۰، ۵۳۱

عبید بن حصین بن معاویة بن جندل النمیری، ۴۲۸

عبید بن هانیء اشعری، ۸۱۳، ۷۵۷

عبیدلی نسابه، ۵۵۶

عبیده بن عطیف، ۷۵۸

عبیده سلمانی، ۸۲۳

عتاب، ۲۱۵، ۴۶۸

عثمان، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۸۴، ۴۹۳

عثمان بن حنیف بن واهب انصاری، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۷۵

عثمان بن عفان، ۴۲۵، ۴۹۹، ۶۶۵، ۷۹۹، ۸۱۲

عثمان بن علی، ۴۸۴

عدنان، ۳۱

عروه، ۸۱۱، ۸۱۲

عروه بن مسعود بن معتب، ۴۸۶

عز الدین اسحاق، ۴

عزّة بنت حمیل، ۶۶۵

عضد الدوله دیلمی، ۱۴، ۱۲۰، ۴۱۱، ۵۹۳

عطارد بن حاجب بن زرارة، ۵۳۹، ۸۱۵

عطاء بن مزید، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰، ۷۶۸

عظنه، ۵۱۲

عفان البصری، ۲۷۸

عقیقی، ۶۳۹، ۶۴۳

عقیل بن ابی طالب علیهما السلام، ۴۸۰، ۴۸۸، ۴۸۹، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۹۷، ۸۱۰

عقیلی، ۶۷۶

علّامه حلّی، ۶۸، ۴۸۱

علامه مجلسی، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۷۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷

۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۴۷۳، ۵۳۲، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۷۳، ۵۷۴، ۶۷۲

- علقمه بن قیس نخعی، ۸۲۳
 تاریخ قم، متن، ص: ۸۹۹
 علویه بن حسن بن خزرج، ۱۲۳
 علی ابن الحنفیه، ۶۷۰
 علی اشرف صادقی، ۶۸، ۸۵، ۱۸۳، ۱۹۰، ۵۶۰
 علی اصغر فقیهی، ۴۵، ۶۲، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۶۳، ۵۶۰
 علی اعرج، ۶۳۷
 علی اکبر، ۴۹۷، ۴۹۹
 علی اکبر فیض، ۵۷۵
 علی الاصرغ المحدث، ۶۴۶
 علی الحریری، ۶۳۸
 علی الحوری، ۶۲۷
 علی الخارصی بن محمد الدیاج، ۶۰۵
 علی أصغر، ۴۹۷
 علی بن آدم، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۸۹، ۳۵۱
 علی بن آدم الاول، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۰
 علی بن آدم الثاني، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۰
 علی بن ابراهیم بن علی بن محمد بن عیسی بن عبد الله اشعری، ۱۵۸، ۲۷۵، ۵۶۰، ۶۵۴
 علی بن ابراهیم جعفری، ۲۷۵
 علی بن ابراهیم قمی، ۵۶۰
 علی بن احمد، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹
 علی بن احمد الشجری، ۶۵۱
 علی بن احمد بن محمد، ۵۸۶، ۶۳۵، ۶۵۴، ۶۷۶
 علی بن احمد بن محمد بن علی بن عبد الله ابن جعفر ابن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابي طالب، ۶۵۴، ۶۵۶
 علی بن احمد صیمری، ۲۹۴، ۳۴۴، ۳۶۱
 علی بن احمد محمدی، ۶۵۵
 علی بن اسحاق، ۵۱۳
 علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام، ۵۵۶
 علی بن الحسن، ۶۲۴، ۶۴۳، ۶۳۹
 علی بن الحسن الأفضس بن علی بن علی علیه السلام، ۶۳۷
 علی بن الحسن العلوی العریضی، ۶۳۰
 علی بن الحسن بن علی بن محمد، ۱۶۹
 علی بن الحسن بن علی بن محمد خزری، ۶۳۸

علی بن الحسین، ۲۸۹، ۵۰۰، ۵۰۱،

تاریخ قم، متن، ص: ۹۰۰

۵۰۳، ۵۰۵، ۵۲۸، ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۱۱، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۹۷

علی بن الحسین القمی، ۶۳۵

علی بن الحسین برطله، ۶۳۶

علی بن الحسین بن عبد الله عیسیء کاتب، ۳۴۵

علی بن ابی الجن، ۵۵۸

علی بن ابی الهیجا، ۳۹۶، ۴۰۰، ۱۶۵

علی بن أحمد، ۶۷۵

علی بن أحمد بن علی شجری، ۵۸۶

علی بن بابویه، ۵۶۰

علی بن تاجیکه، ۱۴۲ تاریخ قم متن ۹۰۰. ۱. نامها و اعلام ص: ۸۵۵

ی بن جعفر عریضی، ۱۲۲، ۱۵۱، ۵۰۷، ۶۰۶، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۲۸

علی بن جهم، ۵۲۴

علی بن حسن بن عیسی، ۶۴

علی بن حسن علوی عریضی، ۶۶۰

علی بن حسین بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر، ۶۱۳

علی بن حسین بن محمد بن عامر، ۲۲

علی بن حمدان، ۳۲۹

علی بن حمزه، ۴۰۹، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶

علی بن خزرج، ۴۱۰

علی بن طاهر، ۶۵۷

علی بن طیفور، ۲۸۹

علی بن عبد الله بن خزرج، ۲۸۹

علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، ۳۳۵، ۳۳۶، ۶۰۵، ۶۳۱، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۹، ۷۹۱

علی بن عبد الله جبله اشعری، ۶۰۱

علی بن عبد الله جعفر بن الحسین بن علی الخارص، ۶۰۵

علی بن عبد الله جیله، ۴۱۰

علی بن عبدویه، ۳۹۸

علی بن عبدیل، ۳۹۹

علی بن عبید الله، ۳۵۱

علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، ۶۲۷

علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، ۶۲۴

- علی بن عیسی، ۱۵۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۰۹، ۳۴۳، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۲، ۶۰۴، ۶۳۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۰۱
- علی بن عیسی القمی، ۹۴، ۱۵۱
- علی بن عیسی بن داود بن الجراح، ۴۰۷
- علی بن عیسی بن ماهان، ۱۰۵، ۳۰۹، ۶۰۴، ۲۹۳
- علی بن عیسی بن محمد خزری، ۶۳۸
- علی بن عیسی بن یعلی بن عیسی، ۳۹۹
- علی بن عیسی طلحی اشعری قمی، ۹۴، ۱۵۱، ۲۸۵، ۳۹۲
- علی بن فرج، ۸۷
- علی بن محمد، ۱۰۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۸۸، ۵۲۲، ۵۴۵، ۵۹۷، ۶۰۷، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۴، ۶۴۶، ۶۴۹
- علی بن محمد الدیباج، ۶۰۵
- علی بن محمد اوسته، ۲۴۴
- علی بن محمد بن الحسن الکاتب، ۱۲۰
- علی بن محمد بن الفرات، ۴۶۴، ۴۷۲
- علی بن محمد بن جعفر، ۶۰۵
- علی بن محمد بن جعفر بن خزیمه اسدی المنجم، ۶۸۷
- علی بن محمد بن سهل دینوری، ۲۹۴، ۳۶۱، ۳۸۷
- علی بن محمد بن علی بن موسی، ۵۸۳
- علی بن محمد بن عمر بن علی بن عمر الأشرف، ۶۴۹
- علی بن محمد بن قاسم، ۴۷۰
- علی بن محمد حمزه العلوی، ۳۵۴
- علی بن محمد خزرج، ۴۱۰
- علی بن محمد علوی، ۶۳۱
- علی بن محمد عمید، ۵۹۷
- علی بن معلی، ۵۳۸
- علی بن ملک بن سعد، ۳۹۸
- علی بن موسی، ۵۱۳
- علی بن موسی اوسته، ۲۴۴، ۶۳۵، ۶۷۸
- علی بن نعمان، ۲۶۶
- علی بن هاشم، ۳۹۴، ۴۰۹
- علی بن هشام، ۹۴، ۴۰۷، ۴۰۹
- علی بن هندو، ۱۴۲
- علی بن یحییء منجم، ۵۲۵

علی صفی، ۴، ۸۵۱

علی عسکری علیه السلام، ۵۲۱، ۵۲۹، ۶۳۳

علی عماد الدوله، ۳۶۸

علی کوبی، ۵۷۱

علیه، ۵۱۲

عماد الدوله، ۵۴۳

عمار بن یاسر، ۴۶۲، ۷۶۷، ۸۳۵، ۸۳۶

عمارة، ۴۷۵

تاریخ قم، متن، ص: ۹۰۲

عمر، ۴۸۴، ۴۹۴

عمر الأشرف، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۷۳

عمر الأطراف، ۶۴۶، ۶۷۳

عمر الشجری، ۶۴۶

عمران، ۹۴، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۹۶، ۳۹۹، ۶۷۰، ۶۸۳، ۷۳۶، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۸۱، ۸۲۰

عمران بن ابی بکر اشعری، ۶۲

عمران بن حطان بن خبیان سدوسی بصری خارجی، ۸۳۳

عمران بن طلحه بن عبید الله بن عثمان التیمی، ۸۲۰

عمران بن عبد الله بن سعد بن مالک اشعری، ۱۸۲، ۳۹۹، ۷۸۱

عمران بن هرون همدانی، ۲۹۵

عمر بن الحسن الافطس ابن علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام، ۶۳۴، ۶۳۵

عمر بن الخطاب، ۴۹، ۱۱۴، ۱۱۷، ۳۷۵، ۳۷۸، ۴۲۲، ۴۶۲، ۴۷۵، ۴۸۷، ۶۷۹، ۷۶۶، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۲۵، ۸۳۵، ۴۵۷، ۴۸۷، ۷۵۳، ۸۴۲

عمر بن سائب، ۸۰۵

عمر بن سائب بن مالک، ۸۰۵

عمر بن سعد بن ابی وقاص، ۱۱۴، ۷۶۷

عمر بن عبد العزيز بن مروان بن الحكم اموی، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۹۴

عمر بن عبد الله، ۴۰۰

عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، ۶۴۶

عمر بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، ۶۷۳

عمر بن هبیره بن معاویه بن سکین، ۴۵۹

عمر بن یوسف ثقفی، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱

عمر کسری، ۱۹۴، ۲۲۳

عمرو بن العاص، ۶۷۹، ۷۵۴، ۸۱۸

عمرو بن عامر بن حارثة بن امرؤ القیس بن ثعلبة بن مازن أزدی، ۷۹۴

عمرو بن کلاب، ۷۸۸

عمرو بن معدی کرب، ۷۵۰

عمرو بن یحیی بن عمرو بن سلمه، ۱۸۰

عمره بنت ابی موسی اشعری، ۶۸۰، ۷۲۵

عمری، ۷۶۶

عمری نسابه، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۹، ۵۰۱،

تاریخ قم، متن، ص: ۹۰۳

۴۸۳، ۶۶۳، ۶۶۲، ۶۳۲، ۶۲۹، ۶۲۸، ۶۲۷، ۵۹۹، ۵۵۴، ۵۴۴، ۵۲۹، ۵۲۷، ۵۲۶، ۵۲۳، ۵۲۲، ۵۲۱، ۵۱۳، ۵۱۱، ۵۱۰، ۵۰۴، ۵۰۳

عمیر بن طارق، ۶۷۰

عوض دهقان، ۲۰۴، ۲۰۵

عوف بن دوامه، ۷۵۸

عوف بن مجزأة بن ثور بکری، ۸۳۳، ۸۳۲، ۸۳۵

عون، ۴۸۶، ۴۹۰، ۶۶۱

عون اکبر، ۴۸۷

عویم، ۷۵۸

عثاشی، ۵۱۹، ۵۲۰

عیاص، ۴۸۷

عیسی، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۸۹، ۳۴۳، ۳۹۲، ۳۹۸، ۵۰۹، ۵۳۶، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۵۴، ۶۰۴، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۲۸، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۳،

۷۷۴، ۷۸۱

عیسی بن احمد، ۵۴۳

عیسی بن الحسن، ۴۱۰

عیسی بن أحمد، ۵۴۳، ۵۵۱

عیسی بن جعفر بن منصور، ۵۰۹

عیسی بن حماد همدانی، ۲۵۲

عیسی بن سعد بن ملک، ۳۹۹

عیسی بن عبد الله، ۴۰۱

عیسی بن عبد الله بن سعد بن مالک اشعری قمی، ۷۸۱

عیسی بن علی علوی عریضی، ۶۳۳، ۶۲۸

عیسی بن محمد، ۶۳۸

عیسی بن مریم علیهما السلام، ۵۳۳

عیسی بن موسی، ۴۰۰

عیسی بن یزید الجلودی، ۵۱۳، ۶۰۹

عینی، ۷۸۴

- غیلان بن سلمه بن معتب ثقفی، ۸۰۹
 فاخر، ۲۳۰، ۷۵۸
 فادقین بن جرجین بن میلاد، ۲۴۳
 فارس بن فراهان، ۲۲۴
 فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف علیه السلام، ۳۷۸، ۴۸۱، ۴۸۲
 فاطمه بنت قاسم بن احمد، ۶۱۵
 فاطمه بنت محمد بن احمد بن موسی، ۵۹۰
 فاطمه صغری، ۵۰۸
 فاطمه بنت الحسین علیها السلام، ۴۹۹، ۵۰۷
 فاطمه بنت الحسین الأثرم ابن الامام
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۰۴
 الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، ۵۰۷
 فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام، ۶۳، ۲۷۱
 قتال نیشابوری، ۵۱۳
 فخر الدوله بن رکن الدوله، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۳۶۹، ۵۹۳، ۲۸۱
 فخر العراق، ۵۸۴
 فخر رازی، ۵۵۶
 فرالا، ۱۹۴، ۱۹۵
 فراهان بن همدان، ۲۲۴
 فرخان، ۲۰۸
 فرزاق، ۴۲۸، ۷۷۴
 فرعون، ۲۱۷، ۲۳۱
 فرهاد میرزا، ۵۲۰
 فضل، ۵۱۱
 فضل الله الراوندی، ۵۴۵
 فضل الله بن علی بن عیید الله بن محمد بن عیید الله بن محمد بن ابی الفضل عیید الله، ۵۴۵
 فضل بن الزبیر، ۶۹۹
 فضل بن سهل، ۶۰۹
 فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری، ۴۸۸
 فضل بن مروان، ۳۰۷
 فضل بن یحیی برمکی، ۵۱۰
 فضلویه متطبب، ۲۳۱
 فید بن جین بن میلاد، ۲۴۳

- فیران بن ویسیان، ۱۸۸
 فیروز بن یزگرد، ۲۵۳، ۲۵۸
 فیروز فارسی، ۸۴۵
 فیض کاشانی، ۱۱۰
 قابوس بن وشمگیر، ۳۴۶
 قادر، ۵۶۸، ۷۷۷
 قاسم، ۴۹۴
 قاسم المؤمن، ۱۰۵
 قاسم بن احمد بن علی بن جعفر علیه السلام، ۶۰۶، ۶۵۶
 قاسم بن حکم عربی، ۴۷۶
 قاسم بن عیسی عجللی، ۳۳۵، ۶۴۰
 قاسم بن محمد بن ابی بکر، ۵۰۵
 قاضی سعید قمی، ۱۱۰
 قاضی سعید هیدجی، ۵۶۰
 قباد بن قباد، ۲۰۵
 قباد، غباد، ۴۸، ۴۹، ۲۰۰، ۲۴۹، ۲۵۳، ۴۴۹، ۲۴۸
 قباد یکم ساسانی، ۴۴۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۰۵
 قرطه بن کعب، ۸۳۸
 قزوینی، ۱۰، ۵۶
 قسطلانی، ۷۸۴
 قطب راوندی، ۲۲۳
 قطبه بن زید بن سعد بن امریء القیس بن ثعلبه بن مالک، ۸۰۹
 قطری بن الفجاءه بن مازن، ۱۹۸
 قعقاع بن مزار التمیمی، ۵۳۹
 قماره بن لهراسب، قمساره بن لهراسف، ۴۴
 کاتب بکر بن عبد العزیز، ۲۵۲، ۲۹۵
 کثیر بن عبد الرحمن بن الأسود بن عامر خزاعی، ۶۶۵
 کرداردشیر، ۵۶
 کریمه، ۵۰۸
 کسری ابرویز، ۲۱۶، ۲۴۱، ۳۷۹، ۴۵۲
 کسری انوشیروان، ۴۴۹، ۴۵۰
 کسری شاهین اشعری، ۶۰۵

- کشاجم، ۵۱۰
 کشداد بن حبیب بن اوس طائی، ۹
 کشفی، ۵۸۱
 کعب بن شریح، ۷۵۸، ۷۵۶
 کعب بن عاصم بلیع، ۷۵۸، ۷۵۹
 کعب بن قاضیه، ۷۵۹
 کعب بن قحفان، ۷۵۸
 کلبی، ۲۵۷، ۴۹۸، ۷۴۴، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۸۴، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۴، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۱۱، ۸۱۸
 کنجی شافعی، ۴۸۱
 کوفی، ۶۳۹
 کوبی، ۵۰۱، ۵۷۱، ۶۱۷، ۶۲۵، ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳
 کی بن میلاد، ۱۹۵، ۲۴۱
 کیخسرو، کیخسره ملک، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۱
 کیغغ، ۴۰۸
 کیقباد، ۴۵۳
 کی لسترنج، ۶۰، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۵۱، ۴۵۶، ۶۲۸، ۷۰۱، ۸۴۷
 کی ویشناسب، ۱۹۰، ۱۹۴
 گرگین، ۲۴۲
 گشتاسب، ۲۲۲
 گودرز اصفهانی، ۲۲۳، ۲۳۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۰۶
 گیو بن گودرز، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۲۷
 لوط بن یحیی بن سعید بن محنف بن سالم آزدی غامدی، ۷۹۸
 لیلیء بن نعمان دیلمی، ۴۸۵، ۴۹۷، ۶۴۷، ۶۷۶
 مادام دیولافوا، ۵۶۰
 مادرانی، ۱۶۵، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۸
 ماذر بن محمد سائب، ۷۹۷
 ماریه قبطیه، ۵۱۸
 مازن بن الأسد بن الغوث، ۷۹۵
 مافروخی، ۱۴۲، ۱۷۱
 ماکان بن کاکی، ۳۶۳، ۳۶۴
 ماکین، ۱۸۴
 مالک، ۵۴، ۱۲۷، ۲۷۸، ۶۰۵، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۳، ۷۹۱، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۵، ۸۰۶

- مالک بن احوص، ۶۸۳، ۷۲۹
- مالک بن انس، ۵۴، ۴۲۶، ۸۱۳
- مالک بن سعد بن أحوص أشعری، ۶۸، ۱۴۰، ۱۵۷
- مالک بن سعد بن مالک بن أحوص، ۱۲۷
- مالک بن سعد بن موسی، ۲۸۹
- مالک بن عامر اشعری، ۳۱، ۷۲، ۲۷۸، ۶۷۹، ۷۰۳، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۹، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۷۶، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۹۷
- مالک بن عامر بن هانی بن خفاف الأشعری، ۶۷۹، ۷۴۶، ۷۴۸
- مالک بن علی حاجب، ۸۷
- مأمون، ۲۷، ۷۷، ۹۴، ۱۰۵، ۱۵۱، ۲۸۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۵، ۴۰۷، ۴۷۷، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۴، ۶۰۹، ۶۲۶، ۶۵۲، ۶۷۷
- مبّرح، ۷۵۸، ۷۵۹
- مبّرع، ۱۰۵، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۸، ۶۱۲، ۶۳۰
- متکه بن علی، ۹۹
- متوکل عباسی، ۱۲۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۷۳، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۴۷، ۵۷۹، ۶۱۹
- متوکلّی، ۲۵۲
- متوکه بن اسحاق، ۳۹۸
- متویه ابی بکر، ۳۱۳
- مجد الملک أبو الفضل أسعد بن محمد براوستانی، ۱۲۲
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۰۷
- مجوسی، ۱۱۷، ۲۵۳
- مجیده، ۷۵۸
- محسن بن الحسین، ۶۰۷
- محسن سقط، ۴۸۳
- محمد، ۴۸۶
- محمد ابن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۵۷۲
- محمد الارقط ابن عبد الله الباهر، ۵۰۳، ۶۱۹
- محمد الأصغر، ۴۹۰
- محمد الاکبر، ۴۸۳
- محمد السلیق، ۵۴۵
- محمد الشعرانی، ۵۵۶
- محمد المؤید، ۶۵۳
- محمد امین، ۱۰۵، ۶۵۲
- محمد أبو حرب، ۶۵۶
- محمد أبی مریم، ۳۳۴

محمد أشعث، ۶۷۱

محمد أعرج ابن احمد بن موسى مبرقع، ۵۷۱، ۶۱۲، ۵۹۸، ۶۳۰

محمد بن ابراهیم، ۳۴۲

محمد بن احمد، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۴۱، ۶۵۴

محمد بن احمد اعرابی ابن محمد بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهما السلام، ۶۳۹، ۶۴۰

محمد بن احمد الطیب، ۸۳۳

محمد بن احمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیهما السلام، ۵۵۶

محمد بن أحمد بن علی بن آدم، ۱۲۳

محمد بن احمد بن عیسی، ۲۷۵

محمد بن احمد بن موسى بن محمد بن علی الرضا علیهما السلام، ۵۷۱

محمد بن احمد صیرفی، ۱۲۰

محمد بن احمد کرکوره بن محمد ابن جعفر بن عبد الرحمن الشجری، ۵۴۷

محمد بن ادريس، ۲۹۴

محمد بن ادريس شافعی، ۴۲۸

محمد بن ادريس قمی کاتب، ۱۱۹، ۲۹۳، ۲۹۴

محمد بن اسحاق بن یسار مدنی، ۳۳۳، ۷۸۴، ۳۹۸، ۷۶۶، ۸۲۴

محمد بن اسحق بن محمد بن اسحاق، ۲۸۹

محمد بن اسعد شوشتری، ۵۶

تاریخ قم، متن، ص: ۹۰۸

محمد بن اسماعیل، ۵۵۶، ۶۲۶

محمد بن اسمعیل، ۶۲۶

محمد بن أشعث بن قیس کندی، ۷۳۴، ۸۰۷

محمد بن الأكبر، ۴۸۳

محمد بن الحجّاج، ۷۳۴

محمد بن الحسن، ۷۷، ۲۸۹، ۵۳۷، ۵۴۵، ۵۶۷، ۵۷۴، ۶۰۸، ۶۴۹

محمد بن الحسن ابن احمد ولید فقیه، ۶۳۳

محمد بن الحسن الحاجب، ۳۵۴

محمد بن الحسن الحضرمی، ۲۶۲

محمد بن الحسن بن أبی خالد اشعری، ۵۸۲

محمد بن الحسن بن أبی یزید احمد بن الولید، ۵۶۷

محمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن المثنی، ۵۴۵

محمد بن الحسن بن علی بن ابراهیم بن حسین بن حسن بن علی بن موسى الرضا علیه السلام، ۵۳۷

محمد بن الحسن بن محمد بن عمران، ۲۸۹

- محمد بن الحسن شیبانی، ۴۲۱
محمد بن الحسین، ۶۲۹، ۶۳۰
محمد بن الحسین العمید ابن محمد ابو الفضل الحسین بن الحسن العمید الکاتب الخراسانی، ۲۰، ۲۱، ۴۰۳، ۵۳۳
محمد بن الحسین جورانی، ۶۰۶، ۶۰۷
محمد بن الحنفیه، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵
محمد بن السائب، ۲۵۷
محمد بن الیسع بن حمزه بن الیسع بن عبد الله بن سعد أشعری، ۹۶
محمد بن ابی الحری، ۲۷۸
محمد بن ابی الحسین بن ابی الخطاب، ۲۶۲
محمد بن ابی بکر، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
محمد بن ابی خلف، ۵۸۲
محمد بن ابی عبد الله الحسین بن عیسی ابن محمد البطحانی، ۵۵۴
محمد بن ابی عمیر، ۲۷۳، ۵۳۷
تاریخ قم، متن، ص: ۹۰۹
محمد بن ابی مریم، ۲۹۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
محمد بن أحوص، ۳۹۸، ۳۹۹
محمد بن بابویه، ۲۷۹
محمد بن بحر، ۳۳۱، ۳۶۱، ۵۱۹
محمد بن بهلول، ۲۶۲
محمد بن جعفر، ۵۰۷، ۵۴۶، ۶۰۸، ۶۷۷، ۶۷۸
محمد بن جعفر أحمر، ۵۳۹
محمد بن جعفر بن عبد الرحمن بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی علیهما السلام، ۵۴۷
محمد بن جعفر بن محمد، ۲۷۴
محمد بن جعفر دیاج، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰
محمد بن جعفر صادق علیه السلام، ۶۰۵، ۶۷۷
محمد بن جعفر طالبی، ۶۴۰
محمد بن حسان، ۷۶۲
محمد بن حسن، ۳۳۳، ۵۵۵، ۶۰۸
محمد بن حسن بن احمد بن الولید، ۵۶۷
محمد بن حسن شنوله، ۳۹۹
محمد بن حسن قمی کاتب، ۱۲۳
محمد بن حسولی، ۳۹۸
محمد بن حمزه، ۶۲۱

- محمد بن حمزه بن قاسم علوی، ۲۷۴
 محمد بن حنیفه، ۳۹۸
 محمد بن خالد برقی، ۲۷۵، ۷۶۶
 محمد بن خلف بن حیّان و کعب، ۴۷۶
 محمد بن زید، ۵۵۴
 محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ۶۰۱
 محمد بن زید بن محمد بن اسمعیل بن الحسن بن زید بن علی، ۵۵۳
 محمد بن زید حسنی علوی، ۶۴۲
 محمد بن سائب بن مالک اشعری، ۲۸۹، ۳۹۸، ۶۸۰، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۹، ۷۶۲، ۷۹۷، ۸۱۱
 محمد بن سعد بن زکریا، ۲۸۹
 محمد بن سعد بن ملک بن احوص، ۳۹۸
 محمد بن سهل بن الیسع، ۶۳، ۹۷، ۲۷۳، ۲۹۴
 محمد بن سیرین، ۸۲۳
 محمد بن شرحبیل همدانی، ۸۲۳
 محمد بن شریح، ۳۵۱
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۱۰
 محمد بن شعیب، ۳۵۱
 محمد بن صفر، ۳۲۰
 محمد بن عامر بن سعد، ۲۸۶، ۲۸۷
 محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی، ۱۷۰
 محمد بن عبد الله بن علی، ۶۱۷، ۶۱۹
 محمد بن عبد الله بن عمرو العثماني، ۴۹۹
 محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، ۷۹۱
 محمد بن عبد الله خطابادی، ۲۸۹
 محمد بن عبد الملك بن عمیر، ۷۴۸
 محمد بن عبید الله، ۳۵۱، ۵۴۶
 محمد بن عبید الله بن محمد داود بن حکیم بن حکم عیاف، ۱۳۳
 محمد بن عثمان عمری، ۵۳۳
 محمد بن عقیل، ۴۸۸
 محمد بن علویه بن سعد، ۴۱۰
 محمد بن علی، ۳۹، ۱۶۱، ۲۸۹، ۵۰۵، ۵۱۸، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۵۶، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۸، ۶۰۷، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۲
 ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۹، ۶۷۵
 محمد بن علی ابراهیم بن علی، ۱۳۹

- محمد بن علی الرضا، ۵۹۸، ۵۹۹، ۵۶۶
- محمد بن علی بن ابراهیم، ۱۳۹، ۱۵۸
- محمد بن علی بن ابراهیم بن علی بن محمد بن عیسی بن عبد الله، ۱۳۶
- محمد بن علی بن اسماعیل الاعرج ابن جعفر الصادق علیه السلام، ۵۵۶
- محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، ۱۱۰، ۲۶۰، ۵۶۰
- محمد بن علی بن جعفر، ۶۱۱، ۶۱۳
- محمد بن علی بن سعد، ۳۳۵، ۳۳۶
- محمد بن علی بن سهل، ۳۳۱
- محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۴
- محمد بن علی بن عبد الله رأس المذری، ۶۵۴
- محمد بن علی بن عبید الله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن المثنی، ۵۴۲
- محمد بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن علی، ۶۳۷
- محمد بن علی بن عمر بن الحسن بن علی بن علی، ۶۳۴
- محمد بن علی بن عیسی طلحی، ۳۹۲
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۱۱
- ۴۰۰
- محمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر، ۶۳۴
- محمد بن علی جعفری، ۶۷۷
- محمد بن علی خزری، ۶۴۳
- محمد بن علی عطار، ۲۰
- محمد بن علی ماجیلویه، ۵۳۳
- محمد بن عمر بن سعد بن أبی وقاص، ۸۰۶
- محمد بن عیسی، ۳۱۶، ۳۵۳
- محمد بن عیسی بن سعد، ۱۳۷
- محمد بن عیسی بن عبد الله، ۱۳۷، ۱۴۰
- محمد بن عیسی بن عبد الله أشعری، ۱۵۸
- محمد بن عیسی بن عبد الله بن سعد، ۱۲۸
- محمد بن عیسی یقطنی، ۵۳۶
- محمد بن فضیل بن ربیب بن داود بن کثیر رهقی، ۲۷۵
- محمد بن قاسم کرجی، ۴۷۰
- محمد بن قتیبه همدانی، ۲۶۶
- محمد بن قولویه، ۱۰۷، ۵۶۰
- محمد بن قیس اشعری، ۷۵۷، ۷۶۷

محمد بن مالک بن السائب بن بشر بن عمرو بن الحارث بن عبد العزی، ۷۴۸

محمد بن مجمع، ۲۸۷، ۲۸۸

محمد بن مروان، ۴۹۷

محمد بن ملک بن احوص، ۳۹۹

محمد بن موسی، ۱۰۵، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۰

محمد بن موسی البراوستانی، ۱۲۲

محمد بن موسی بن علی، ۵۸۲

محمد بن موسی مبرقع ابن محمد بن علی الرضا علیه السلام، ۱۰۵، ۵۷۵، ۵۷۱، ۵۸۳، ۵۸۴

محمد بن هارون، ۴۰۸

محمد بن هاشم بادغیسی، ۲۸۶، ۲۸۷

محمد بن یحیی، ۱۰۷، ۵۳۷

محمد بن یحیی قمی، ۵۳۰

محمد بن یحییء صولی، ۳۰۲

محمد بن یوسف الکح، ۹۴

محمد حسین جلالی، ۵۷۴

محمد خزرچ، ۳۱۶

محمد خزری ابن علی بن علی الحریری

تاریخ قم، متن، ص: ۹۱۲

ابن الحسن الأفطس ابن علی بن علی بن الحسن زین العابدین ابن علی، ۶۳۸

محمد دیباج، ۶۰۸، ۶۰۹

محمد شعیب، ۳۱۳

محمد عبد الله باهر، ۶۱۹

محمد عزیزی، ۶۰۶

محمد علی بن الحسن، ۳۹۴

محمد عمران، ۳۱۳

محمد مهدی بن علی نقی بن نعمت الله حسینی قمی، ۱۱۰

محمد مهدیء بن منصور، ۶۶۹

محمود امامه، ۵۱۲

محمود بن الحسن بن السندی بن شاهک، ۵۱۰

محموده، ۵۱۲

محمی الدین الخياط، ۹

مختار بن أبی عیید ثقفی، ۱۱۴، ۴۸۵، ۴۹۷، ۶۶۴، ۶۶۹، ۶۸۰، ۷۹۷، ۸۰۹

مخزوم بن أبی مالک، ۷۵۶

- مدائنی، ۲۳۲، ۴۵۱، ۶۶۴
 مرداویج بن زیار جیلی، ۳۶۴، ۴۱۱
 مرزبان بن عمران بن عبد الله بن سعد، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰
 مرزبان بن ملک، ۳۹۹
 مرزبانی، ۶۶۵
 مروان بن الحکم بن اَبی العاص، ۳۷۷، ۴۹۳
 مروان بن محمد، مروان الحمار، ۳۷۷، ۴۹۳، ۶۶۲
 مزاحم، ۱۲۳، ۳۵۱، ۷۳۴، ۷۶۷
 مزاحم بن علی اشعری، ۵۷۹
 مزید أبو الصهباء الصدائنی، ۷۵۰
 مستعین، ۴۰۷، ۴۰۸
 مسروق بن أجدع همدانی، ۸۲۳
 مسعود بن خالد بن مالک بن ربیع بن سلمی بن حمد بن دارم، ۴۸۴، ۴۸۵
 مسعودی، ۵۸۹
 مسلم بن عقیل علیه السلام، ۴۸۸، ۸۱۰
 مسیب، ۶۷۷
 مصعب بن الزبیر بن العوام، ۱۱۴، ۱۹۸، ۴۸۵، ۴۹۷، ۶۷۱، ۶۸۰، ۷۲۵، ۷۳۴، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۱
 مصقله بن اسحاق، ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۹۸
 مطرف بن موسی، ۳۹۸
 معاذ بن جبل، ۸۱۹
 معاویه ابی بکر، ۳۹۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۱۳
 معاویة بن اَبی سفیان، ۲۳۱، ۲۶۲، ۳۵۱، ۳۷۸، ۴۵۹، ۴۷۴، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۵، ۶۷۹، ۷۳۴، ۷۵۹، ۷۶۷، ۷۹۵، ۸۱۷، ۸۴۱
 معاویة بن یزید بن معاویة بن اَبی سفیان، ۳۷۷، ۴۹۳
 معتصم عباسی، ۱۵۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۴۰۷، ۵۱۹، ۷۸۳
 معتضد بالله عباسی، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۳۲، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۵، ۴۰۸، ۴۷۱
 معتمد، ۵۰، ۱۰۵، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۰۸، ۵۲۹
 معز الدوله، ۱۴، ۱۲۰، ۵۴۳، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱
 معقل بن مقرن، ۸۳۵
 معقل بن یسار منزلی بصری، ۸۴۱
 معمر بن مثنی تیمی، ۸۲۴
 مغیره بن شعبه، ۸۴۵، ۸۴۶
 مفلح ترکی، ۹۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۹۴، ۴۰۸، ۶۴۲

- مقوقس، ۵۱۸
 مکتفی، ۳۳، ۲۹۳
 ملا محمد تقی مجلسی، ۱۱۰
 ملک بن سعد، ۳۹۸
 ملک بن محمد أحوص، ۲۸۹
 ملک فیصل بن حسین هاشمی، ۵۴۴
 منذر بن منصور، ۲۹۰
 منصور، ۲۹۰، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۲۵، ۵۳۶، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۷۹، ۵۸۷، ۶۲۷، ۶۶۹
 منصور بن بسام، ۴۷۸
 منصور بن ریان بن سیار، ۴۹۳
 منصور بن عباس، ۵۳۶
 منقوشة المغربیه، ۵۲۳
 منوچهر شاه پیشدادی، ۲۳۴
 موسی، ۲۵۷، ۵۰۷، ۵۰۸
 موسی الناطق بالحق، ۱۰۵
 موسی بن آدم، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۰
 موسی بن احمد بن محمد بن علی عیسی طلحی، ۳۳۶
 موسی بن الخزرج بن سعد بن عبد الله اشعری، ۲۷۱، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۹
 موسی بن أحوص، ۳۹۸
 موسی بن بغا، ۹۵، ۱۰۸، ۳۹۴، ۶۴۲
 موسی بن جعفر، امام کاظم علیه السلام، ۶۷
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۱۴
 ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۶۷، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۷، ۴۰۹، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۶۵، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۸۱، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۵۴۰، ۲۷۷، ۷۷۹، ۷۸۱
 موسی بن خزرج اشعری، ۵۶۰، ۵۶۶، ۵۶۹
 موسی بن عبد الله، ۴۰۱، ۷۷۸
 موسی بن عبد الله بن سعد اشعری، ۷۷۸
 موسی بن محمد، ۵۸۱
 موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱۶۶، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳
 موسی بن یعقوب، ۱۳۷، ۱۴۰، ۳۵۱، ۳۱۳
 موسی بن یعقوب بن عبد الله بن سعد، ۱۲۸
 موسی رضائیه، ۵۷۰
 موسی مبرقع، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۸

- موسىء بن ابراهيم بن موسى بن جعفر عليهما السلام، ۶۰۳
 موشه شارون، ۵۱۹
 مولر، ۴۴، ۲۰۲، ۲۴۹
 مهاجر بن زياد بن انس بن ديان حارثى، ۷۵۶، ۸۲۵
 مهاجر بن عذره، ۷۵۹
 مهدى عباسى، ۱۲۱، ۷۹۱
 مهدىء جهبذ، ۳۶۲
 مهرميشست، ۲۰۵
 ميرزا حسن لاهيجى قمى، ۵۶۰
 ميرزاى قمى، ۵۶۰، ۵۷۵
 مير سراج الدين على قمى، ۵۶۹
 ميلاد، ۲۴۲
 ميلاد بن جرجين، ۱۹۵، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۴۵
 ميمونه، ۱۶۰، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۱۲، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۷۳۴
 ميمونه بنت على عليه السلام، ۴۸۸، ۴۸۹
 مينورسكى، ۵۶، ۱۸۷
 مؤيد الدوله، ۱۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۵۹۳
 ناجيه بن سنان، ۷۵۸
 ناصح الدين ابو جعفر كمج، ۱۷۱
 ناصر الدين عبد الرحيم، ۴۳
 ناصر الدين كرمانى، ۱۸۰
 ناصر الدين منشى كرمانى، ۵۶
 تاريخ قم، متن، ص: ۹۱۵
 ناهيد، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۸، ۳۱۵، ۳۵۸، ۴۱۲
 نبت بن ادد بن زيد بن يشجب بن عريب بن زيد بن كهلان بن سبأ، ۶۷۹
 نجاشى، ۱۱۰، ۲۶۴، ۵۶۷، ۵۸۵، ۷۹۸
 نجمه، ۵۱۳
 نجوكه، ۱۸۵
 نرجس خاتون، ۶۴۴
 نركس، ۵۳۳
 نسابه عقيقى، ۴۸۳
 نسيه بن دارنه، ۸۳۱
 نصر بن الحسن القمى، ۳۷۰

- نصر بن مزاحم منقری، ۷۳۴، ۷۶۷
- نضر بن عامر، ۱۴۲ تاریخ قم متن ۹۱۵. ۱. نام‌ها و اعلام ص: ۸۵۵
- مان بن مقرن المزنی، ۷۵۳، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷
- نعمانی، ۵۳۴
- نعیم بن سعد، ۱۴۰، ۷۷۸
- نعیم بن سعد بن مالک الکبیر، ۱۲۸
- نفسه، ۴۸۹، ۵۴۶
- نفع بن قحفان، ۷۵۸
- نوبختی، ۶۶۴
- نوح، ۱۷۱، ۲۴۵، ۲۶۹، ۷۴۴
- نهاوندی، ۴۷۲
- وائل بن ناجیه بن جماهر بن أشعر، ۷۴۴
- وار بن میلاد، ۲۴۵
- واسط بن سلیمان، ۲۷۵
- واقدی، ۶۷۱، ۶۷۲
- والان بن فراهان اکبر، ۲۲۵
- وبیل، ۲۴۲
- وجهر، ۱۹۴، ۳۵۱
- وحید بن کعب بن عامر بن کلاب، ۷۸۸
- وراز بن بیب، ۲۲۰
- وراز بن گیو، ۱۹۷
- ورقه بن نوفل، ۱۷
- وره بن یندوست، ۲۵۵
- وریسان، ۲۴۰
- وشمگیر بن زیار، ۳۶۴، ۴۱۱
- وصیف ترکی، ۲۸۶، ۲۹۱
- ولاش، ولیس، ولیس بن جودزر، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۳۵، ۲۴۲
- ولید، ۳۷۸
- ولید بن الحصین، ۷۴۹
- ولید بن عبد الملک بن مروان، ۲۵۸، ۵۴۶، ۵۵۲، ۶۸۷، ۶۹۹، ۶۹۰
- ولید بن عقبه بن اَبی معیط اموی، ۸۱۲
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۱۶
- وهب بن وهب قرشی، ۷۸۹

وهلمان بن برزین بن جرجین، ۲۴۵
 ویروز بن یزدجرد، ۲۲۳
 هارون الرشید، ۴۹، ۵۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۲، ۹۶، ۱۰۵، ۲۸۴، ۲۹۵، ۳۳۵، ۴۷۲، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۵۲، ۵۳۵، ۵۴۶، ۵۹۹، ۶۰۴،
 ۶۶۷، ۷۸۲، ۸۴۱
 هارون بن محمد بن هارون الرشید، ۲۹۰
 هارون بن مسیب، ۶۷۷
 هاشم، ۲۸۷، ۴۲۵، ۴۸۲، ۵۱۱، ۵۳۴، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۷، ۸۰۵
 هانی، ۲۸۹، ۶۷۰، ۶۷۹، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۷، ۸۱۳
 هانیء بن قیس، ۶۷۰
 هبیر بن بریم، ۸۲۳
 هجیفه، ۷۵۸
 هذلی، ۸۲۳، ۸۲۴
 هذیل بن حنان، ۵۳۸
 هرمزان، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۶
 هرمز فنه بن جرجین بن میلاذ بن
 جرجین، ۲۴۵
 هرمه، ۵۵۳
 هشام بن عبد الملک بن مروان، ۶۳۲، ۶۶۲، ۶۹۷، ۶۹۹، ۵۰۱
 هشام بن محمد بن سائب کلبی، ۷۴۳، ۷۶۲
 هلال بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ۳۵۵
 هلال صابی، ۴۶۴
 هلیل بن قاسان، ۲۲۱
 همای چهارزاد، ۱۹۰
 همدانی، ۴۴، ۵۳، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۶، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۲، ۴۵۱، ۷۳۷، ۸۰۳، ۸۲۴
 همیرجه، ۶۰۸
 هنگیل، ۱۲۳
 هندو بن وار، ۲۴۴، ۲۸۸
 هیشم بن عدی، ۱۹۴، ۲۲۳، ۷۹۴
 یاسر خادم، ۵۱۳
 یاقوت حموی، ۷۸، ۸۶، ۲۸۱، ۵۸۷، ۶۶۳، ۷۷۲، ۸۴۶
 یحیی، ۲۸۷، ۴۸۶
 یحیی اشعری، ۷۸۲
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۱۷

- یحییٰ ابی بکر، ۳۱۳
- یحییٰ بن آدم قرشی، ۵۳
- یحییٰ بن اسحاق، ۱۰۷، ۱۰۸
- یحییٰ بن خالد برمکی، ۵۱۰
- یحییٰ بن سعید، ۷۹۸، ۸۱۳
- یحییٰ بن طلحه بن یحییٰ، ۷۵۵
- یحییٰ بن علی بن عبد الله اشعری، ۶۲، ۷۰
- یحییٰ بن هرثمه بن أعین، ۲۶۶، ۲۸۷، ۵۲۳
- یحییٰ بن اسحاق، ۱۰۷، ۲۹۲
- یحییٰ بن سعید، ۸۱۳
- یحییٰ بن ضریس، ۷۶۸
- یحییٰ بن علی، ۹۸، ۴۰۰
- یحییٰ بن عمران بن عبد الله اشعری، ۶۸، ۳۹۹، ۴۰۹، ۷۸۲، ۷۸۳
- یزدانفازار، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۲۲، ۱۸۷، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۴، ۷۱۶
- یزدانفست، ۲۱۵
- یزد بن نار مجوسی، ۱۱۷، ۱۲۴
- یزدجرد بن شهیار بن شیرویه ابن کسری ابرویز، ۴۸، ۷۵، ۱۵۹، ۲۵۷، ۴۵۱، ۴۹۶، ۵۰۰، ۸۴۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۸۸
- ۶۹۵
- یزید، ۴۹۳
- یزید بن المهلب بن ابی صفره ازدی، ۱۹۸
- یزید بن أنس سلمی، ۸۰۰، ۸۰۱
- یزید بن خالد قسری، ۶۹۷
- یزید بن عبد الله بن ابی برده، ۷۵۵
- یزید بن عبد الملك، ۶۶۵
- یزید بن عتبه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه، ۴۸۶
- یزید بن عمر، ۴۵۹
- یزید بن قیس ارجبی یمانی، ۱۸۰
- یزید بن معاویه، ۴۵۹
- یزید بن مهلب، ۱۹۸
- یزید بن هارون، ۷۶۷
- یزید ناقص، ۲۵۸
- یسع بن عبد الله اشعری، ۶۷، ۷۲، ۴۰۹
- یعقوب بن زید، ۵۳۷

يعقوب بن عبد الله، ۴۰۱

يعقوب بن يزيد كاتب، ۲۷۳، ۲۷۶

يعقوبی، ۴۵، ۶۲، ۲۳۱، ۳۰۹، ۵۰۱

تاریخ قم، متن، ص: ۹۱۸

۵۱۳

يعلى بن اميئه بن أبي عبيدة تميمي مكي، ۴۲۲

يعلى بن حماد، ۱۸۲

يعلى بن عامر بن سلمه بن ابي بن سلمى بن ربيعه بن ريان بن عامر، ۱۸۰

يعلى بن عبيد بن أبي اميه طنافي كوفي، ۷۶۸

يعلى بن منية بنت غزوان، ۴۲۲

يوسف بن أبي الساج، ۶۱۴

يوسف بن حارث، ۵۳۹، ۷۶۷، ۷۶۸

يوسف بن عبد الله، ۷۶۷

يوسف بن عمر، ۳۹، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۷۴

يوسف بن عمر بن محمد بن الحكم بن أبي عقيل الثقفي، ۶۹۷، ۵۰۱، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۷۴

يوسف صديق عليه السلام، ۱۵

يوشنيانوس قيصر روم، ۲۱

يونس بن عمران، ۶۷۰

يونس بن متى عليه السلام، ۴۵۵

تاریخ قم، متن، ص: ۹۱۹

۲. نام پادشاهان، خلفا، وزیران، امیران، والیان

ابراهيم بن موسى، ۶۰۱

ابن المعتز، ۶۵۰

احنف بن قيس، ۴۹، ۲۱۵، ۸۳۹

ارجاسف، ۲۲۲، ۲۲۴

اردشير بابكان، اردشير بن بابك، ۵۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۰، ۴۶۰

اردوان اصغر بن بلاش، ۱۸۶

اسفنديار بن گشتاسب، ۲۲۲، ۸۲۶

افراسياب، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۴

الحسن بن سهل، ۶۰۴

الحسين بن الحسن العميد الكاتب الخراساني، ۲۰

الداعي الى الحق، ۵۴۷، ۶۱۹

- الراضی بالله، ۲۴۶، ۶۵۰، ۶۵۱
- القاسم بن عبید الله، ۳۷۱
- المتقی بالله عباسی، ۶۵۰
- المستعین بالله، ۹۵، ۱۲۰، ۴۰۷، ۵۳۰، ۶۱۹
- المستکفی بالله، ۳۶۸، ۵۴۳
- المقتدر بالله، ۳۴۳، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۶۵۱
- المکتفی بالله، ۹۵، ۴۰۸، ۶۱۴
- الوائق بالله عباسی، ۹
- امپراطور چین، ۲۵۷
- امرای سامانی، ۱۲۱
- امیر معصوم صفوی، ۵۶۹
- انوشیروان، ۴۸، ۲۵۳، ۳۷۳
- أبو الحسین احمد بن سعد، ۴۷۲
- أبو العباس احمد ابن المقتدر بالله، ۶۵۱
- بازان، ۲۴۳، ۷۲۵، ۷۲۶
- بشتاسف، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵
- بهرام جور، بهرام گور، ۴۴، ۵۶، ۱۸۷
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۲۰
- ۱۸۹، ۲۳۷، ۲۵۴، ۴۷۳، ۷۰۴
- جعفر بن قاسم کرجی، ۴۶۹، ۴۷۰
- جهانگیر میرزا، ۵۶
- حامد بن عباس، ۲۹۲، ۴۶۶
- حجاج بن یوسف، ۱۱۵، ۱۹۸، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۰۷، ۶۷۱، ۶۸۰، ۶۸۹، ۶۹۷، ۷۲۵، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۰، ۸۱۱
- حجر بن الحارث، ۲۱
- حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن مثنی، ۵۴۷
- حسن بن مخلد، ۳۸۰
- خسرو پرویز، ۳۷۶، ۴۵۲، ۷۲۵
- رضا خان، ۵۶۰
- رکن الدوله، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۳۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۸۱، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۶۰، ۴۶۳، ۵۴۳، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۷
- زیاد بن عبید، ۳۷۶، ۸۴۹
- سفاح، ۶۵۰، ۶۶۹، ۸۲۲
- سفیان بن معاویه مهلبی، ۱۹۶
- سلطان برکیارق بن ملک‌شاه، ۱۲۲

- سلیمان بن وهب، ۳۳۲، ۳۷۱، ۳۷۵، ۴۶۳، ۴۷۹
- سنجر، ۵۶، ۳۲۰، ۳۵۸
- شاه طهماسب، ۵۶۹
- شهر قنّاه، ۲۰۶
- صاحب بن عباد، ۷، ۱۳، ۱۶، ۲۰، ۳۰، ۱۳۱، ۲۸۱، ۳۶۴، ۳۶۹، ۴۰۳، ۴۱۲، ۵۳۳، ۵۹۴
- طاهر بن الحسین، ۱۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۵۸۷
- عباس میرزا، ۵۶
- عبد الله بن الزبیر، ۱۱۴، ۵۴۶، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۸۰، ۷۹۹
- عبد الله بن مطیع، ۶۸۰، ۷۹۹، ۸۰۱
- عبد الله بن یزید انصاری، ۷۹۸
- عبید الله بن زیاد، ۶۸۰
- عبید الله بن سلیمان بن وهب، ۳۳۲، ۳۷۱، ۳۷۵، ۴۶۳، ۴۷۹
- علی بن محمد بن الفرات، ۴۶۴، ۴۷۲
- علی بن هشام، ۹۴، ۴۰۷، ۴۰۹
- عمر بن سائب بن مالک، ۸۰۵
- عمر بن سعد بن أبی وقاص، ۱۱۴
- عمر بن عبد العزیز، ۳۳۵
- فیران بن ویسیان، ۱۸۸
- قباد (غباد)، ۴۸، ۴۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۴۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۲۱
- ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۱۹، ۳۵۳، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۷۰۱
- کیقباد، ۴۵۳
- مامون، ۱۶، ۲۷، ۷۷، ۹۴، ۱۰۵، ۱۵۱، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۵، ۴۰۷، ۴۷۷، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۴، ۶۰۹، ۶۲۶، ۶۷۷، ۶۵۲
- متوکل، ۱۲۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۷۳، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۴۷، ۵۷۹، ۶۱۹
- محمد بن قاسم کرجی، ۴۷۰
- مختار بن أبی عبید ثقفی، ۱۱۴، ۴۸۵، ۶۶۴، ۶۸۰، ۷۹۷
- مصعب بن الزبیر، ۱۱۴، ۱۹۸، ۴۹۷، ۶۷۱، ۶۸۰، ۷۳۴
- معتز، ۹۵، ۴۰۷، ۵۲۷، ۵۸۸، ۶۶۴
- معتصم عباسی، ۱۲۰، ۱۵۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰، ۴۰۷، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۲۲، ۷۸۳
- معتضد، ۲۹۱، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۵، ۴۰۸، ۴۷۲
- معمد عباسی، ۵۰، ۱۰۵، ۱۶۱، ۲۸۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۰، ۴۰۸، ۴۶۰، ۴۸۸، ۵۲۹، ۸۲۴
- معز الدوله، ۵۴۳

مقوقس، ۵۱۸
 مکتفی، ۳۳، ۲۹۳
 ملک قباد، ۲۴۸
 ملک هیاطله، ۴۸
 منوچهر شاه پیشدادی، ۲۳۴
 مهدی، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰
 مهدی عباسی، ۱۲۱، ۷۲۹، ۷۹۱
 مؤید الدوله، ۱۳۱
 هارون الرشید، ۴۹، ۵۱، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۲، ۹۶، ۱۰۵، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۵، ۴۷۲، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۵۲، ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۶۷، ۷۲۹، ۷۸۲، ۸۴۱
 یزدجرد، ۴۸، ۷۵، ۲۲۳، ۲۵۷، ۳۷۳، ۴۹۶، ۵۰۰، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۴
 یزید بن المهلب بن ابی صفره ازدی، ۱۹۸
 یوسف بن عمر، ۳۹، ۵۰۱، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۷۴
 یوشنیانوس قیصر روم، ۲۱
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۲۲

۳. سرزمین‌ها و مناطق

آذربایجان، ۵۹، ۱۱۶، ۱۷۴، ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۴۵۶، ۶۱۴، ۷۲۵، ۸۰۵، ۸۱۱
 آفریقا، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۵۶
 آلمان، ۳۵۸
 ارمنستان، ۲۰۶، ۷۲۹، ۷۴۰
 اردن، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۸، ۴۲۸، ۵۱۳، ۵۳۸، ۴۴۶، ۶۶۳
 ارمنستان، ۲۰۶، ۷۲۹، ۷۴۰
 استان درام، ۵۰
 استان مرکزی، ۲۲۴
 اقلیم خراسان، ۵۹
 اقلیم عراق، ۵۹
 اقلیم فارس، ۵۹، ۲۵۱
 اقلیم کرمان، ۵۹
 اقلیم مازندران، ۵۹
 اقلیم مکران، ۵۹
 اللر الصغری، ۶۰
 اندلس، ۵۰۷

ایلام، ۲۲۷، ۳۶۸

بحرین، ۲۹۳

بلاد جبل، ۴۷، ۵۴، ۵۱، ۵۹، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۴۹، ۲۷۲، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۶۸، ۵۷۱، ۶۰۶، ۶۴۰، ۶۶۰، ۷۳۹

بین النهرین، ۶۳، ۲۴۶

تخارستان، ۲۵۷

ترکیه، ۵۳۳، ۶۲۱، ۸۲۱

توران، ۲۲۲

جرجان، ۵۹، ۲۳۰، ۲۵۶، ۳۱۳، ۶۴۲

جیلان، ۵۹، ۳۵۵، ۳۶۸، ۶۴۲

چین، ۸۶، ۱۲۹، ۲۵۷، ۷۱۳

حبشه، ۴۵۸، ۴۸۷، ۸۱۷، ۸۱۹

حیره، ۵۶، ۱۱۰

خوزستان، ۵۹، ۴۵۶، ۷۰۴، ۷۳۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۱، ۸۳۵، ۸۴۱، ۸۴۸

دشت هرمزگان، ۲۰۷، ۲۰۸، ۴۶۰

تاریخ قم، متن، ص: ۹۲۳

دیلمان، ۵۴۷، ۶۴۲

سواد، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۳۲، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۷۵، ۷۵۷

شق تیمره، ۴۹

شق جی، ۴۹

شمال آفریقا، ۵۵۶

طالقان، ۲۸۱

طبرستان، ۱۹۸، ۲۵۶، ۲۷۷، ۳۷۶، ۴۱۱، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۸۷، ۶۰۱، ۶۱۹، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۶، ۷۳۰

عراق، ۳۹، ۴۹، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۷۸، ۸۴، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۶۶، ۱۹۸، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۷۶، ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۶۸، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۹۴

۴۱۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۲۴، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۷۰، ۵۷۹

۶۰۸، ۶۲۲، ۶۳۲، ۶۷۱، ۶۸۱، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۲۹، ۷۳۴، ۷۴۰، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۷۴، ۸۰۵، ۸۲۱

۸۴۷، ۸۳۱

عراق عجم، ۶۳، ۱۲۰

عراق عرب، ۴۵۱

عراقین، ۱۱۵، ۲۵۴، ۶۹۹

عربستان، ۴۲۲، ۵۰۱، ۵۰۶، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۷۷

قومس، ۵۹، ۷۳۹

کردستان، ۲۲۷، ۳۶۸، ۴۵۶

کرمانشاهان، ۲۱۸

کوره اصفهان، ۷۲، ۹۶

گیلان، ۱۰۰، ۱۶۲، ۳۶۸، ۴۱۰

لرستان، ۴۵۵، ۸۴۷

ماه البصره، ۷۰۱

ماهی دشت، ۶۰، ۸۴۷

ناحیت زهرا، ۲۵۶

ناحیت قم، ۳۹، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۱۴۸، ۲۰۲، ۲۳۶، ۲۵۰، ۶۹۰، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۰۲، ۷۳۲

نیزار، ۱۷۲، ۲۰۶، ۴۱۹، ۶۲۹، ۷۳۵

یمن، ۳۱، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۷۲، ۳۶۶، ۴۰۵، ۴۲۲، ۴۲۳، ۵۰۱، ۵۰۶، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۲۲، ۶۳۲

تاریخ قم، متن، ص: ۹۲۴

۶۷۹، ۶۹۲، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۲۵، ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۶۰، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۵، ۷۷۶

۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۲، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۱۳، ۸۱۷، ۸۱۹

هند، ۱۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۸۸، ۳۱۴، ۳۵۲، ۵۰۶، ۵۲۲، ۵۷۰، ۶۰۲

تاریخ قم، متن، ص: ۹۲۵

۴. شهرها

آبه، ۶۳، ۹۶، ۹۷، ۱۷۲، ۱۹۵، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۹۸، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۵، ۴۱۲، ۵۹۶، ۶۰۲، ۶۰۳

۶۱۲، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۷۹، ۶۸۰

آوه، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۶۲، ۱۷۹، ۶۳۶، ۷۳۱

ابهر، ۵۵۴، ۶۱۹

اراک، ۴۷، ۵۸، ۶۳، ۸۲، ۸۳، ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۰۳، ۲۹۲، ۳۳۵، ۷۰۲

اربیل، ۴۵۶

ارجان، ۳۱۴، ۳۵۲، ۳۵۵، ۸۲۰

اردستان، ۴۸

اردهال، ۱۷۷

ارمیته، ۷۴۰، ۸۰۵

استانبول، ۱۰۲

اسکندریه، ۵۱۸

اسفند، ۲۲۹

اصطخر، ۵۶، ۱۹۰، ۸۴۷

اصفهان، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۶

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۷، ۲۸۳

۲۸۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۶۸، ۴۱۲، ۴۵۱، ۴۶۶، ۵۴۴، ۶۲۹، ۶۳۵، ۶۴۰، ۶۷۹، ۶۸۲، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۳۰

۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۸۲، ۸۱۷، ۸۲۰

التویه، ۲۲۹

سیروان، ۶۰

صیمره، ۶۰، ۲۹۳

طرحان، ۶۰

تاریخ قم، متن، ص: ۹۲۶

الفقاعه، ۷۹۶

المذار، ۴۵۶

النقد، ۷۹۶

انبار، ۶۷، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۹۲، ۲۰۹، ۵۶۰، ۷۴۵

انطاکیه، ۳۸۰

اهواز، ۲۱۵، ۳۷۹، ۴۵۶، ۵۱۴، ۵۱۵، ۶۵۱، ۷۳۰، ۸۱۷، ۸۲۱، ۸۲۵، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۴۳

ایلام، ۲۲۷، ۳۶۸

بابل، ۲۴۶، ۴۵۶، ۵۶۰

بخارا، ۶۷۶

بخوار، ۵۵۱

برقه، ۳۹

برلین، ۳۷۰، ۶۱۵

بروجرد، ۱۰۲، ۲۹۳، ۶۷۶

بشیز، ۲۵۱

بصری، ۲۷۸، ۸۳۳

بغداد، ۱۷، ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۶۶، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۵۹، ۲۶۵، ۳۱۴، ۳۴۲، ۳۶۸، ۳۷۶، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۵۱، ۴۶۳،

۴۹۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۴۳، ۵۵۸، ۵۷۹، ۵۸۷، ۵۹۹، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۲، ۶۵۰، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۷۱، ۶۸۲، ۷۷۹

بلخ، ۲۲۲، ۲۵۹، ۵۵۴

بلد، ۸، ۲۶، ۴۴، ۴۶، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۸۰، ۸۹، ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۴۲، ۳۸۵، ۴۵۶، ۴۷۰،

۵۷۲، ۵۷۳، ۶۰۶، ۶۱۴، ۶۲۸، ۶۶۲، ۷۰۱، ۷۳۹، ۷۶۴، ۸۰۹، ۸۴۱، ۸۴۷

بندر عقبه، ۶۶۳

بوزنجر، ۴۷، ۱۷۹

بوسته و روژه، ۱۷۹

بوهشت کنک، ۲۲۹

بهبهان، ۸۲۰

بهقباد، ۸۰۵

بیت المقدس، ۲۶۰، ۲۶۹، ۸۲۹

بیروت، ۵۶، ۳۷۰، ۵۱۹، ۵۷۵
تستر، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۸
تفرش، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۵۹، ۵۷۹، ۷۳۱
تفلیس، ۲۷۱
توج، ۸۲۰
تاریخ قم، متن، ص: ۹۲۷
ثیمره (تیمره)، ۱۵۰، ۲۱۳، ۳۲۸، ۷۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۷۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۲۸، ۳۴۵، ۷۳۷، ۷۳۹
جابلق، ۷۳۹
جده، ۲۵۶، ۴۲۲، ۴۹۹، ۶۱۳، ۶۲۲
جربادقان، ۲۱۲
جرجان، ۵۹، ۲۳۰، ۲۵۶، ۳۱۳، ۶۴۲
جرجین جرد، ۴۷
جرقام، ۵۸
جزیره، ۶۲۲، ۷۲۹، ۷۶۰، ۸۱۹، ۸۲۱
جی، ۴۹، ۲۲۳، ۵۴۴، ۷۳۸
جیلان، ۵۹، ۳۵۵، ۳۶۸، ۶۴۲
چانگ گان، ۲۵۷
حجاز، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۱، ۴۵۹، ۵۱۵، ۵۴۶، ۵۷۹، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۳۹، ۶۶۵، ۶۷۱، ۷۳۴، ۷۵۵، ۷۵۸، ۸۰۹
حران، ۳۵۷، ۴۶۳، ۸۲۱
حلب، ۵۲۴
حلوان، ۶۰، ۶۳، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۷، ۸۰۵
حله، ۶۲، ۵۰۱
حیره، ۵۶، ۱۱۰
خانشاه، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
خانقین، ۶۰، ۶۳
خرقان، ۱۷۹
خرم آباد، ۳۱۶، ۶۴۲
خفرهاد، ۲۱۶
خمین، ۱۴۵، ۱۹۱
خوراسان، ۵۹۳، ۶۷۶
خورزن، ۳۱۷، ۵۹۶، ۶۰۴، ۶۳۷
خوزستان، ۵۹، ۴۵۶، ۷۰۴، ۷۳۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۱، ۸۳۵، ۸۴۱، ۸۴۸

داراب، ۴۷
 داراب‌گرد، ۴۷
 دامغان، ۱۰۲
 دجیل، ۴۹۷، ۶۷۱
 درنوا، ۱۷۵، ۱۷۹
 دزبار، ۱۰۱
 دزمار، ۱۰۱
 دستگرد، ۴۷
 دلیجان، ۴۲، ۱۴۵، ۲۱۱، ۲۱۵
 دمشق، ۱۰۲، ۴۹۳، ۵۰۱، ۵۱۳، ۶۶۳، ۶۹۷، ۷۰۴، ۷۹۲
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۲۸
 دونان، ۳۱۶، ۳۵۷، ۴۷۰
 دیزوآباد، ۵۸، ۳۱۵
 دینور، ۶۱، ۴۷۷، ۴۷۸، ۶۲۸، ۷۰۱، ۷۲۹
 رامهرمز، ۸۳۰، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۸، ۸۴۹
 راوند قاسان، ۵۴۵
 رقه، ۵۶، ۷۸، ۴۱۳، ۴۶۹، ۵۴۹، ۶۸۶، ۷۰۳، ۷۵۳، ۷۸۴، ۸۱۸، ۸۲۱
 رم، ۲۴۶
 رمع، ۷۷۲، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۸۱۸
 روئینه دژ، ۲۲۲
 روم، ۲۱، ۵۷، ۳۷۳، ۵۳۳، ۷۴۶، ۷۸۳
 ری، ۳۹، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۷۲، ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
 ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۰۹، ۳۶۸، ۴۰۸، ۴۶۴، ۵۱۵، ۵۲۶، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۶۹، ۵۷۳،
 ۵۹۲، ۶۱۳، ۶۲۵، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۶۰، ۶۷۹، ۷۰۱، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۳۹، ۸۰۵، ۸۲۳
 ریاض، ۳۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۳۹۴، ۶۵۳
 زبید، ۶۱۱، ۷۷۲، ۷۹۵، ۷۹۶، ۸۱۸، ۸۲۳
 زرّه، ۱۷۹، ۶۹۲
 سامراء، ۱۰۵، ۱۰۸، ۲۸۶، ۳۳۵، ۴۶۳، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۳، ۵۵۸، ۵۸۳، ۶۴۴، ۷۸۳، ۴۵۳، ۵۲۴
 سبلان، ۲۵۲
 سجستان، ۲۵۶، ۲۷۶، ۷۳۴
 سر پل ذهاب، ۵۵۸
 سکر، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۵۶
 سمنان، ۵۵۱

سناباد، ۱۴۶، ۵۱۵

سنگسر، ۸۵، ۱۹۰

سوق الاهواز، ۸۲۵

سیروان، ۸۴۷

سیمره، ۶۰

شام، ۴۹، ۷۸، ۱۱۷، ۴۶۱، ۵۰۱، ۵۲۴، ۵۷۹، ۶۷۱، ۷۲۹، ۷۵۸، ۷۶۸، ۸۰۹، ۸۱۷، ۸۲۲، ۸۳۳، ۸۴۹

شراه، ۴۹۵

شرعب، ۷۹۳، ۷۹۶

تاریخ قم، متن، ص: ۹۲۹

شقب دمث، ۷۹۶

شوشتر، ۵۶، ۷۳۴، ۸۱۷، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۹

شوش دانیال، ۸۲۶

شهر هاشمیه، ۵۱۱، ۵۴۲

شیز، ۱۸۵، ۲۵۰، ۲۵۱

صربا، ۵۲۲

صفرا، ۴۳

صیمره، ۶۰، ۲۲۸

طائف، ۱۱۴، ۲۷۲، ۴۲۲، ۴۸۳، ۶۲۲، ۶۷۱، ۸۱۶

طالقان، ۲۸۱

طبریه، ۳۷۶

طرزه، ۱۷۹، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶

طوس، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۶۴۷، ۷۲۹

طهران، ۷۳۸

عبادان، ۴۵۳، ۴۵۵

عذیب، ۴۵۵

عکیرا، ۴۶۳

عراق، ۳۹، ۴۹، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۷۸، ۸۴، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۶۶، ۱۹۸، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۷۶، ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۶۸، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۹۴

۴۱۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۲۴، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۷۰، ۵۷۹

۶۰۸، ۶۲۲، ۶۳۲، ۶۷۱، ۶۸۱، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۲۹، ۷۳۴، ۷۴۰، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۷۴، ۸۰۵، ۸۲۱

۸۴۷، ۸۳۱

علس، ۴۵۳

علی آباد، ۱۴۵

عمان، ۵۴۴، ۵۹۴، ۷۳۶

عموریه، ۷۸۳

عین التمر، ۱۱۵، ۶۷۳

غاضریه، ۱۱۴، ۱۱۵

غلافقه، ۷۹۶

فارجان، ۲۴۹، ۴۱۹

فارس، ۵۹، ۱۱۵، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۴۰۵، ۴۵۶، ۵۱۴، ۵۵۱، ۶۱۲، ۶۹۷، ۷۹۷، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۴۱

فراهان، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۱۷، ۳۲۰

تاریخ قم، متن، ص: ۹۳۰

۳۲۱، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۷۳۷

فسا، ۱۱۰، ۱۲۴، ۲۵۱، ۲۷۱، ۶۰۴، ۶۴۸، ۶۷۰، ۷۸۷

قادیسیه، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۹۵، ۷۴۶

قارص، ۴۲، ۱۵۳، ۴۱۹، ۷۳۵

قالهرست، ۲۱۳

قاهره، ۵۴۶

قرمیسین، ۶۱، ۲۵۹

قریه درام، ۵۸

قریه راوند، ۵۸

قزوین، غزوین، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۷۴، ۱۹۹، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۶۰، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۲۵، ۷۸۲

قسطانه، ۱۷۵

قصر شیرین، ۲۰۹، ۳۶۸، ۴۵۱

قطر، ۳۷، ۱۹۸

قم «۱»

قومس، ۵۹، ۷۳۹

قهستان، ۴۳، ۹۷، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۱

قهندز، ۱۰۱

کابل، ۱۵۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۷۲۹

کاریان، ۲۵۰

کاشان، ۶۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳

۲۲۴، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۵۵، ۵۰۷، ۵۲۶، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۶۰، ۵۹۶، ۷۰۵

کاظمین، ۵۱۱، ۵۴۳

کبود دشت، ۴۱

کربلا، ۱۱۴، ۱۱۵، ۴۸۷، ۵۴۶، ۶۰۱، ۶۶۶، ۶۷۳، ۶۸۰، ۷۸۸، ۸۱۰

کرج آبی دلف، ۵۸، ۶۳، ۸۲، ۲۹۲، ۴۷۰، ۴۷۱، ۵۸، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۸، ۲۷۷، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۵، ۴۶۸

کرمان، ۵۹، ۸۲۱
 کرمانشاه، ۶۱، ۲۲۸، ۲۵۹
 کهرود، ۴۷، ۵۸
 کفل، ۵۰۱
 کوفه، ۳۱، ۳۹، ۶۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵،

(۱). به علت تکرار فراوان نام (قم) در تمام صفحات کتاب از ذکر آن در فهرست خودداری گردید.

تاریخ قم، متن، ص: ۹۳۱

۱۳۱، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰

کمیج، ۱۷۱

کنگاور، ۲۳۲، ۶۲۸

کهن دز، ۱۰۱

گلیایگان، ۲۱۲

لیدن، ۴۴، ۵۶، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۴۹، ۸۳۰

مازندران، ۵۹، ۱۰۰

ماسان، ۴۷۰

ماسبدان، ۶۰، ۸۴۷

ماه البصره، ۷۰۱

ماه الکوفه، ۶۱، ۶۲۸، ۷۰۱

ماهین، ۱۸۰، ۲۰۹، ۲۳۱، ۷۲۹

مأرب، ۴۳۳، ۷۹۴، ۷۹۵

محلّات، ۴۲، ۴۵، ۸۸، ۹۷، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۵، ۲۱۵، ۲۵۴، ۵۲۲، ۵۶۰، ۶۱۱

مدائن، ۲۰۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۹، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۷۶، ۸۰۵، ۸۰۷

مدینه، ۳۶، ۵۴، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۶۶، ۳۱۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۲۲، ۴۵۷، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۲، ۵۴۶

۵۴۷، ۵۵۲، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۸۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۳، ۶۶۵، ۶۷۲، ۶۷۷

۶۷۸، ۶۷۹، ۶۹۶، ۷۴۱، ۷۶۰، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۷۰، ۷۹۵، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۷، ۸۳۴، ۸۴۵، ۸۴۸

مراغه، ۲۵۱

مراکش، ۵۰۷

مرجانته، ۷۹۶

مرو، ۱۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۵۰۳، ۵۱۴

تاریخ قم، متن، ص: ۹۳۲

مسلجه، ۷۷۲، ۷۹۶

مشجعه، ۷۷۲

مشکویه، ۱۷۵، ۳۲۹

مصر، ۸، ۲۲، ۱۱۷، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۸۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۵، ۵۴۶، ۵۵۶، ۵۷۴، ۶۶۵، ۷۲۹، ۷۹۹

معان، ۸، ۶۶۳

مکه، ۳۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۴۲۲، ۴۳۱، ۴۵۹، ۴۸۰، ۴۸۵، ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۷۳، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۲۲، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۹۹

۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۳، ۷۵۵، ۷۵۹، ۷۸۴، ۷۸۷، ۷۹۰، ۸۰۹، ۸۱۲، ۸۱۷، ۸۳۵

مناذر، ۸۲۶

موصل، ۹، ۲۰۶، ۴۵۵، ۴۵۶، ۸۰۵، ۸۲۱

مهرجان قذق، ۶۰

میافارقین، ۸۶

ميسان، ۴۵۶

میلا دگرد، ۴۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۵۵، ۱۹۵

نجد، ۴۳۱

نجف، ۵۷۵، ۶۵۸

نخلان، ۷۹۶

نراق، ۲۱۲

نصیبین، ۶۵۳، ۶۵۴، ۸۲۱

نوایس، ۱۱۵

نوقان، ۵۱۵

نهاوند، ۶۱، ۱۰۵، ۱۷۳، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹، ۳۲۲، ۴۶۰، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۷۰۱، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۵۳، ۸۳۵، ۸۴۵

نهران، ۶۰۶، ۶۰۷، ۷۵۸

نیاستر، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۱۷، ۳۵۵

نیسابور، ۲۵۲، ۲۷۷، ۴۸۸، ۶۴۱، ۶۴۷، ۶۵۷

نیمور، ۱۴۵، ۱۷۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۴

واسط، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۷۵، ۳۲۴، ۳۵۲، ۳۹۴، ۴۸۸

وزیره، ۷۷۲

وستان، ۱۲۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۴۶، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۱۳، ۳۵۱، ۵۵۲، ۵۹۹، ۷۲۱

ولاشگرد، ۴۷

هاشمیه، ۳۰۳، ۴۵۴

تاریخ قم، متن، ص: ۹۳۳

همدان، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۵

- ۷۹۴، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۳۵، ۸۴۸
 جنگ جمل، ۴۷۵، ۴۹۳، ۴۹۸، ۴۹۹، ۶۷۹، ۸۲۰
 جنگ دیر الجماجم، ۷۳۴
 جنگ صفین، ۷۸، ۹۲، ۱۸۰، ۲۳۲، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۳، ۶۷۹، ۷۳۴، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۶۷، ۸۱۷، ۸۲۳
 جنگ فتح الفتوح، ۴۶۹
 جنگ موته، ۴۸۵، ۸۲۲
 جنگ نهاوند، ۲۳۸، ۷۳۱
 حجّة الوداع، ۴۸۵
 حکمیت، ۴۹۲، ۶۷۹، ۷۴۱، ۷۵۴، ۸۱۷
 حمله تیمور، ۶۲۸
 حمله مغول، ۶۳۶
 حوادث صدر اسلام، ۶۷۹
 خرداد، ۷۷، ۱۷۵، ۱۷۹، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۹۶
 دوره جاهلی، ۱۵، ۲۱، ۲۵۷، ۴۶۲، ۶۶۷، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۸۷، ۸۰۹
 دوره ساسانی، ۵۶، ۱۱۷، ۲۳۸، ۲۵۱، ۳۰۷، ۷۳۱
 دوره ناصری، ۲۱۳، ۲۱۸، ۵۷۵
 روز آسمان، ۶۴۸
 روز ارد، ۵۸۸، ۶۹۳، ۶۹۵، ۷۰۶
 روز انیران، ۵۹۰
 روز حنین، ۴۳۱، ۷۹۰
 روز خور، ۵۹۷
 روز دیر الجماجم، ۷۳۸
 روز عید، ۲۳۷، ۴۴۱
 روز فتح مکه، ۷۹۰، ۸۳۵
 روز مبعث، ۳۳
 روز مدائن، ۷۰۳، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۷۶
 روز هجرت، ۳۳
 زمستان، ۱۲۹، ۱۴۷، ۲۳۷، ۲۴۹
 سال احزاب، ۴۹۶
 سال بدر، ۴۹۲
 سال فیل، ۴۸۱
 سال کیسه، ۳۶۷
 سال موانید، ۸۰

- شورش ابن الاشعث، ۷۳۴، ۷۳۵
- شورش زنبیل، ۷۳۴
- صلح حدیبیه، ۷۸۷
- طوفان نوح، ۲۶۹
- عید، ۱۵، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۱۰، ۲۳۴، ۲۳۷، ۳۷۰، ۴۴۱، ۵۵۳
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۳۶
- عید فطر، ۴۴۱
- غدیر خم، ۷۹۵
- غزوة الطائف، ۸۱۶
- غیبت صغری، ۱۰۵، ۲۶۴
- فتح الفتوح، ۴۶۹، ۷۰۱
- فتح ایران، ۱۱۷، ۴۹۲، ۴۹۵، ۶۸۱، ۸۳۵
- فتح عراق، ۱۱۴
- فروردین، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۳، ۶۴۸، ۶۸۷، ۸۴۶، ۸۴۷
- قحط سالی، ۱۹۳، ۸۲۹
- کیسه، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵
- ماه بهمن، ۳۶۹، ۵۹۰
- ماه تیر، ۲۳۴
- ماه خرداد، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۹۶
- ماه سربانیان، ۳۷۳
- ماه مهر، ۲۳۷، ۶۹۳، ۶۹۵
- ملاحم، ۲۷۷
- مولد رسول صلی الله علیه و آله و سلم، ۳۳
- نماز جمعه، ۷۲، ۷۳، ۱۰۹، ۳۷۸
- نوروز، ۱۴۷، ۲۳۲، ۲۳۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۸، ۴۱۱، ۴۵۹، ۶۸۷، ۷۰۶
- نوروز معتضد، ۳۷۳
- واقعه فخر، ۶۳۵
- واقعه معراج، ۲۶۱
- هجرت، ۱۵، ۲۱، ۳۳، ۳۶، ۱۱۵، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۲۴، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۹، ۶۳۲، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۶، ۶۵۷، ۶۷۹، ۶۸۱
- ۶۸۷، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۸، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۷، ۷۷۶، ۷۷۸، ۷۹۴، ۸۱۷، ۸۱۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۳۷

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ، ۴۲۹
 إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا، ۱۲
 إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ، ۴۲۷
 ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ لِيُنْصَرَّتْهُ اللَّهُ، ۱۵
 فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا، ۲۷۹
 حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ، ۷۷۶
 قَدْ جَاءَ تَكْمٌ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ، ۴۷۵
 وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ، ۸۰۲ ۸۰۳
 وَ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَتْهُ، ۷۱۸
 وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، ۴۲۶، ۴۲۵، ۷۷۷
 وَ اللَّهُ اعْلَمَ بِالصَّوَابِ، ۷۷۵
 وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، ۱۸
 وَ إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا، ۷۶۳
 وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ، ۱۸۸
 وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ، ۷۶۹
 وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ، ۲۷
 وَ لَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَ لَا سُوعَاءًا وَ لَا يَغُوثَ، ۷۴۴
 وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّ، ۷۶۱
 وَ لِلَّآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى، ۸۰۸
 وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ، ۷۷۰
 وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، ۷۱۳
 وَ يَعْلَمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ، ۲۵۷
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا، ۷۷۳
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ، ۷۶۲
 يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، ۵۳۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۳۸

۷. شعر

اذا ما معشر تركوا نداهم،

۸۰۲

اذودبها اوائلهم ذیادا،

۸۱۹

اری طیب الحلال علی خبثا،

۵۵۳

اقبل نور فاضا،

۷۴۵

اقول لاصحاب السفینه عرجوا،

۸۱۸

الا ابلیغ رسول الله انی،

۸۱۹

الا ان الائمه من قریش،

۶۶۶

الم ترنی علی دهش،

۸۰۶

الموت فی عنقی و فی اعناقکم،

۷۵۰

الی الی هاهنا یا سلمه،

۸۱۵

الی حیث یلقى الأشعرون رحالهم،

۷۸۷

اما الفقیر الذی كانت حلوبته،

۴۲۸

اما سألت فانا معشر نجب،

۷۹۵

امضوا فان البحر بحر مامور،

۷۵۰

انا ابو الصهباء و اسمی مزید،

۷۵۰

انا الذی سمی درید سلمه،

۸۱۵

انت نزهتنا عن السب و الشتم،

۳۷۸

انزله الرب العلی،

۷۴۶

ان سلط الماء علی اغراقکم،

۷۵۱

ان قلبی لکم کالکبد الحرّ،

۹

ان کان لی رزق فلی معه اجل،

۷۵۱

أتک الکاتب الذی یأمن السلطا،

۱۸

أبناء حرب و مروان و أسرتهم،

۵۱۶

أتیت النبی فبايعته،

۶۷۹

أربع بطوس علی قبر الزکّی به،

۵۱۶

أری أمیة معذورین إن عذروا،

۵۱۶

أعقبی الذهر ذلة هلقا،

۷۵۴

أعوذ بربّ الناس من کلّ طاعن،

۷۸۴

ألا انتسأت بالودّ عنک و ادبرت،

۸۰۶

أودت بهم کرة الدهور کما،

۷۵۴

بأنی ادين اليوم دين محمّد،

۷۴۸

برئت الی الاله من ابن أروى،

۶۶۵

تبعث رسول الله اذ جاء بالهدی،

۷۴۸

تجعفرت باسم الله و الله اکبر،

۶۶۸

ترى الودع فیها و الرّخام و زینة،

۷۸۴

ترى الودع و الأعلام و العهن،

۷۸۶

تاریخ قم، متن، ص: ۹۳۹ تلك المكارم لاقعبان من لبن،

۱۳

حبست فناء الله اهلى و معشرى،

۷۸۵

حسبى من العتره اولاد النبى،

۸۱۰

حلفت بما آلى به كل مجرم،

۷۴۴

خليفه بين وصيف و بغا،

۱۰۸

رجاء الله انقذنى،

۸۰۷

ساخذ حقى منكما اذ ظلمتما،

۷۴۸

سهلت للناس القطوع لاسئل،

۷۵۲

شهد الله و الخليفه و النا،

۱۸

صبرت لهم نفسى بسمراء سمحه،

۷۸۴

صنعت فلم يصنع كصنعك صانع،

۱۵

صيد غرائق حيث ما سلكوا،

۷۵۴

يجزيك اويشنى عليك و ان من،

۱۷

على و الثلثه من بنيه،

۶۶۶

غدا نلقى الاحبه،

۷۶۷

غير مراجيح فى الهند،

۷۵۴

فَأَوْوِهْ هَذَا لِلْقُرَى ثُمَّ ارْسَلُوا،

۷۷۴

فَاتَحَفْنَا بِمَائِدَةٍ فَضَلْنَا،

۷۷۵

فَأَتَتْ لِي سَنُونَ فَأَفْنَيْتُهَا،

۶۷۹

فَتَغَلَّلَ لَكُمْ مَا لَا تَغَلُّ لَاهِلِهَا،

۴۶۳

فَسَبَطَ سَبَطَ إِيْمَانٍ وَ بَرٍّ،

۶۶۶

فَعَدْنَا بَمِنْ أَرْسَى ثَبِيرًا مَكَانَهُ،

۷۸۶

فَقَمْنَا مَعَا مُسْتَقْبِلِينَ رِتَاجِهِ،

۷۸۶

فَمَا يَعْتَدُّ رَامٌ فِي عَدُوٍّ،

۸۱۹

فَهَبَّطُوا فِي مَوْجِهِ وَ صَعَّدُوا،

۷۵۰

فَهَنَّاكَ مَجْزَأَهُ بَن ثُورٍ،

۸۳۴

فَهَنِيئًا لِمَنْ رَعِيَتْ هَنِيئًا،

۱۸

فِيَا رَاكِبًا أَمَا عَرَضْتَ فَبَلَّغْنِ،

۷۴۸

قَبْرَانِ فِي طُوسٍ: خَيْرَ النَّاسِ كَلِّهِمْ،

۵۱۶

قَدْ خَابَ كَسْرِي وَ ابُوهُ سَابُورٍ،

۷۵۰

قَدْ عَلِمْتَ بِيضَاءَ حَسَنَاءِ الطَّلَلِ،

۸۱۰

قَوْمَ قَتَلْتُمْ عَلَى الْإِسْلَامِ أَوْلَهُمْ،

۵۱۶

قِيَامًا مَعَا مُسْتَقْبِلِينَ رِتَاجِهِ،

۷۸۴

كأَنَّ الْفَتَى لَمْ يَعِشْ لَيْلَةً،

۶۷۹

كُنْتُكَ فِيهِمْ فَكَلُوا هَنِيئًا،

۷۷۵

كَلَّ بؤْسٌ وَ نَعِيمٌ زَأْتَلٌ،

۸۰۹

لَا أَسْمَعُ الصَّوْتِ إِنْ دَعَيْتَ وَ لَا،

۷۵۳

لَا تُكُنْ مِنْ بِلَدٍ تُكْرَهُهُ،

۸۰۹

لِلْمُرْتَجِينَ الْخُلُودِ مُطَالِبٌ،

۷۵۴

لَنَا أَيْمَنُ الْبَيْتِ الَّذِي تَعْبُدُونَهُ،

۷۸۷

لَنَا رِبَاعٌ وَ لَنَا مُحَارِمٌ،

۷۵۱

لِنَلْتَمِسَنَّ بِالْخَيْرِ عَقْرَ دِيَارِكُمْ،

۷۴۴

لَوْ غَابَ عَنَّا عَمْرٌ نُوحٍ ائِقَنْتَ،

۶۶۷

مَاذَا أَرَى مِنْ الْحَيَاءِ إِذَا،

۷۵۳

مَا يَنْفَعُ الرَّجْسَ مِنْ قَرَبِ الزَّكِيِّ،

۵۱۶

مَخْضَبَةُ الْأَعْدَارِ أَوْ قَصْرَاتِهَا،

۷۸۶

تاریخ قم، متن، ص: ۹۴۰ مدارس آیات خلت من تلاوة،

۵۱۵

مِنْ بَعْدِ مَا قُوَّةٌ أَرَدَّ بِهَا،

۷۵۴

مِنْ تَجَلَّى بِغَيْرِ مَا هُوَ فِيهِ،

۲۵

موسمهُ الأَعْضادِ أو قصرانها،

۷۸۴

نسیت شبابی فأمضیته،

۶۷۹

نهانی ابن الرسول عن المدام،

۵۵۳

و اشواط بین المروتین الی الصفا،

۷۸۶

و انتم ولاة الحق فی کلّ مشهد،

۷۷۴

و ان كان بحر الحنظلیّین واحدا،

۱۸

و انکما قد سمتانی خطّة،

۷۴۸

و أحضرت عند البیت رهطی،

۷۸۴

و أصبحت فی أمه واحدا،

۶۷۹

و الجواد الذی اذا نال نیلا،

۱۸

و العطیات حساس بینهم،

۸۰۹

و بالیّت حقّ البیت من بطن مکّه،

۷۸۶

و بالحجر الأسود اذ یمسحونه،

۷۸۶

و جبریل قرانا اذ اتینا،

۷۷۵

و جمکا اذا ما المقربات اجزنه،

۷۸۶

و حرّمت شرب الخمر و هی،

۷۴۸

و حیث اناخ الاشعرون رکابهم،

۷۸۶

و حیث ینبغ الأشعرون رکا بهم،

۷۸۴

و سبط لا یذوق الموت حتّی،

۶۶۶

و طول بقاء الفتی فتنه،

۶۷۹

و عمّرت حتّی ملک الحیوه،

۶۷۹

و عین الرضا عن کلّ عیب کلّیله،

۶

و قال لی: اصطر عنها و دعها،

۵۵۳

و قال محمّد: هدی مثال،

۷۷۵

و قد حالفوا قوما علینا أظنّه،

۷۸۴

و قد صارحونا بالعداوه و الأذی،

۷۸۴

و کیف تبعدنی عنها و حبّی،

۵۵۳

و لّمّا رایت القوم لا ودّ بینهم،

۷۸۵

و لّمّا رأیت القوم لا ودّ فیهم،

۷۸۴

و من اشعر جاء الرّیس بن مالک،

۸۰۶

و من عمر برئت و من عتیق،

۶۶۵

و من مذحج جاء الرّیس ابن مالک،

۸۰۶

و موطن ابراهیم فی الصخر رطبه،

۷۸۶

و ودعت لذات القداح و قد اری،

۷۴۸

هجر الأنیس و حلّ ظلّا باردا،

۶۶۷

هل بعد عمر و عامرین معا،

۷۵۴

هیئات کلّ امریء رهن بما کسبت،

۵۱۶

یا بلّی یا بلّی،

۷۴۶

یا بن عبد العزیز لو بکت،

۳۷۸

یا ربّ سهّل زیاراتی مشاهدتم،

۵۹۶

یا ربّ صیرّ حیاتی فی محبتهم،

۵۹۶

یا سائب ابن مالک یا اشعری،

۸۱۰

یا شعب رضوی انّ فیک لطیبا،

۶۶۷

تاریخ قم، متن، ص: ۹۴۱ یا ضربه من تقی ما أراد بها،

۸۳۳

یغیب لا یری عنا زمانا،

۶۶۶

یوما اذا ما قیل مات هاشم،

۷۵۱

بیادکار نوشتم من این کتاب را،

۸۵۱

خدش درمان برم افش بوشام،

۲۲۸

خزه دی بهاکش تو پور زاده،

۲۳۰

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر،

۲۳۲

تاریخ قم، متن، ص: ۹۴۲

۸. ضرب المثل

الإنسان عیب الإحسان، ۱۷
 الرائد لا یکذب أهله، ۷۱۰
 خذ العلم من أفواه الرجال، ۲۲
 لا تعدم الحسنة ذمما، ۲۷
 من اخذ سلعته فقد برىء من الکبر، ۸۲۶
 من إشارته حکم و طاعته غنم، ۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۴۳

۹. القاب و مناصب

ادرع، ۵۴۱، ۵۴۲
 ادیب، ۲۱، ۱۹۶، ۴۱۲، ۵۳۳، ۶۳۸
 اربابان، ۸۱، ۹۸، ۱۴۱، ۱۸۱، ۴۶۰، ۴۶۹، ۶۵۴، ۶۹۹
 اسباط، ۵۰۱
 اسپهبد، ۲۲۹، ۲۳۰
 اشراف، ۹، ۶۳، ۶۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۲۰، ۲۶۹، ۳۹۶، ۵۳۰، ۶۷۹، ۶۹۸، ۷۰۳، ۷۱۱، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۳۶، ۷۴۶
 ۷۵۲، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۰۶، ۸۰۸، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۸، ۸۲۲
 اعرج، ۵۵۶، ۵۷۱، ۵۹۸، ۶۱۲، ۶۳۰، ۶۳۷
 افطسیه، ۵۰۱
 الداعی الی الحق، ۵۴۷، ۶۱۹
 الشیخ الامین، ۱۶
 الوزغ بن الوزغ، ۴۹۳
 امامان معصوم علیهم السلام، ۳۰
 امام جمعه، ۷۳
 امیراطور، ۲۵۷
 امرا، ۱۶، ۱۹، ۷۲، ۱۱۷، ۱۲۱، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۸۶، ۳۳۵، ۵۱۱، ۶۳۹
 امیر المؤمنین علیه السلام، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۷، ۴۵۱، ۴۸۲، ۷۹۱
 امیر نهاوند، ۴۶۰
 اوباش قم، ۵۶۹
 برطله، ۶۳۶، ۶۳۷

بطریق، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷
 تابعین، ۱۱۵، ۶۷۹، ۷۸۷، ۸۲۰، ۸۲۳
 تولیت آستانه، ۵۸۱
 جمال، ۲۷، ۷۰، ۸۳، ۹۰، ۹۸، ۳۱۹، ۴۳۳
 حاجب، ۸۷، ۲۱۳، ۵۳۹، ۷۹۷، ۸۴۲
 حاکم، ۳۲، ۴۳، ۵۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۱، ۱۰۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۱، ۲۴۲
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۴۴
 ۲۵۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۹۴، ۴۳۲، ۴۸۱، ۵۱۹، ۵۴۳، ۵۵۲، ۵۷۲، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۴۰، ۶۸۲، ۶۹۳، ۷۱۶، ۷۲۵، ۷۸۲، ۸۰۰، ۸۰۵
 ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۴
 حاکم اسکندریه، ۵۱۸
 حجابیت، ۸۷، ۲۱۳، ۲۸۶
 حکیم، ۱۳۳، ۲۴۶، ۴۲۷، ۴۹۸، ۵۲۲، ۵۶۰، ۷۵۳، ۷۹۳، ۸۳۵
 حنّاط، ۴۹۸
 خازن، ۷۴۵
 خطیب، ۱۱۰
 خلیفه، ۱۲، ۴۹، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۸۷، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۰، ۲۱۳، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۴۳، ۳۶۸، ۳۷۲
 ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۲۷، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۹۲، ۵۰۵، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۳۳، ۵۴۴، ۵۷۴
 ۵۹۹، ۶۰۸، ۶۲۹، ۶۴۲، ۶۵۰، ۶۶۴، ۶۶۹، ۶۸۰، ۶۸۹، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۹۱، ۸۰۷، ۸۱۷، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۳۶
 خواجه شمس الدوله، ۴
 خواجه عماد الدوله، ۴
 خواجه فخر الحق، ۴
 داعی، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۶۱۹، ۶۴۲، ۶۴۳
 دیباج، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۸۴۱
 رئیس دیلم، ۹۰
 رئیس همدان، ۷۳۷
 رکن الدوله، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۳۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۸۱، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۷
 زیدیه، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۰۸، ۶۱۹، ۶۳۲، ۶۴۳، ۶۹۶
 سرهنگان، ۲۲۰، ۳۹۴
 سلطان، ۱۸، ۳۴، ۶۲، ۸۷، ۹۲، ۱۲۲، ۱۴۵، ۲۴۷، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۴۴، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۵۲
 ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۳۰، ۵۳۱، ۶۲۳، ۶۳۰
 سید، ۱۳، ۱۴، ۵۴۵، ۵۶۶، ۶۶۰
 شاعر، ۹، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۵۳، ۸۲، ۱۰۸، ۳۰۵، ۴۲۸، ۴۶۲، ۵۱۰
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۴۵

۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۴۴، ۵۵۲، ۵۸۸، ۶۳۸، ۶۶۵، ۶۶۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۴، ۷۷۴، ۷۸۱، ۷۸۷، ۷۹۵، ۸۰۲، ۸۰۵، ۸۰۹

شاهنشاه، ۱۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۴۶۰

شجریه، ۶۲۴، ۶۴۶، ۶۷۵

شرطه، ۶۵۰، ۶۶۴

شعرا، ۳۵، ۵۶، ۲۳۲، ۴۲۸، ۵۱۵، ۵۴۵، ۶۱۳، ۶۶۵، ۷۷۸، ۷۸۷، ۷۹۵

شهید مظلوم، ۴۹۶

شیخ القمیین، ۳۹، ۵۶۷

شیخ شیعه، ۷۹۷

صاحب الجلیل، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۳۶۹، ۴۱۲، ۵۹۴، ۶۱۰

صاحب جمکران، ۱۸۳

صاحب لشکر، ۲۱۱، ۷۲۹

صاحب یمن، ۲۳۹، ۲۴۳، ۷۲۵

ضرابان، ۱۱۹

طلحة الجود، ۴۹۵

عامل جربادقان، ۲۱۲

عسکری علیه السلام، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۶۴، ۳۹۴، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۸۳، ۶۲۷، ۶۳۳

۶۴۳، ۶۴۴

عماد الاسلام، ۴

عمالقه، ۵۷

فخر الدوله، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۳۶۹

فیلسوف، ۳۵

قاضی، ۵۳، ۷۳، ۱۱۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۵۳، ۵۶۰، ۶۷۹، ۶۸۵، ۷۴۱، ۸۲۳، ۸۲۴

قرمطی، ۲۹۳

کاتب، ۲۲، ۵۳، ۷۶، ۷۹، ۹۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۴۵، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۳، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵

۳۸۸، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۷۶، ۴۸۹، ۵۳۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۹۷، ۷۷۳

کار گزار، ۳۳۴

کافی الکفاه، ۷، ۸، ۱۳، ۱۶، ۱۳۱، ۲۸۱، ۳۶۹، ۴۱۲، ۵۹۴، ۶۱۰

کتاب دیوان، ۴۰۲

کر کوره، ۵۴۷

کلانتر، ۶۵۰

کو کبیته، ۵۰۱

متطبب، ۲۳۱

تاریخ قم، متن، ص: ۹۴۶

متوله، ۵۸۲

محدّث، ۳۹، ۱۱۰، ۱۷۰، ۱۹۶، ۴۰۳، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۶۰، ۵۶۸، ۶۶۷

مزینیا، ۷۹۴، ۷۹۶

مشایخ، ۱۴۷، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۸۸، ۵۱۸

معزّ الدوله، ۵۴۳

مکاری، ۵۵۴

مکتفی، ۳۳، ۲۹۳

ملعون، ۵۱، ۲۶۲، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۹۶

ملعونه، ۴۹۲

ملک، ۴۸، ۶۸، ۹۳، ۱۲۷، ۱۶۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۴۸، ۲۸۹، ۵۵۴، ۶۷۹، ۶۹۱، ۸۲۲، ۸۴۴

ملک اهواز، ۸۴۳

منجم، ۱۵، ۳۵، ۱۸۶، ۲۴۶، ۳۷۰، ۵۲۵، ۷۰۶

منشی، ۵۶، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۲۷

منشیان، ۴۹

موبدان، ۱۲۲، ۱۹۱

مهندس، ۳۵، ۲۰۵

مؤرخ، ۲۵۷، ۲۸۷، ۵۲۵، ۵۷۵

مؤید الدوله، ۱۳۱

ندیمان، ۵۲۵

نسبیه، ۲۵۷، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶

۵۲۷، ۵۲۹، ۵۴۴، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۹۹، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۲، ۶۴۰، ۶۶۲، ۶۶۳

نقابت علویه، ۵۹۱، ۶۴۸

نقی علیه السلام، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸

نقیب، ۲۶۹، ۵۴۴، ۵۷۴، ۵۹۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۴

نقیب الاشراف، ۵۴۴

واعظ، ۱۱۰

والی، ۳۲، ۳۹، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۴۴

۳۴۶، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۷۲، ۵۸۶، ۶۵۰، ۶۷۱، ۶۹۰

۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۱۶، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۴۰، ۷۷۴، ۷۸۲، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰

تاریخ قم، متن، ص: ۹۴۷

والی بصره، ۴۵۷، ۴۷۵، ۴۹۷، ۵۰۹، ۶۱۸

ورّاق، ۳۵، ۳۹۴، ۶۵۰، ۶۵۱

وزراء، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۳۳، ۲۳۷، ۴۷۲، ۴۷۷، ۵۱۱، ۶۸۴

وصیف، ۱۰۸، ۲۸۶، ۲۹۱

وکیل وقف، ۵۵۹

ولی النعم، ۱۳

تاریخ قم، متن، ص: ۹۴۸

۱۰. دین و مذهب

اسماعیلی، ۴۳، ۵۹۹، ۵۰۶

اهل سنت، سنی، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۸۸، ۵۸۸، ۶۹۹، ۷۶۸، ۷۷۰، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۳۳، ۵۴، ۱۱۵، ۲۶۴، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۶۹، ۴۲۱،

۴۲۲، ۶۶۴، ۶۶۵، ۷۷۸، ۸۱۷، ۶۳۲، ۶۶۷، ۷۷۸

ترسیان، ۳۵، ۳۰۲

جهود، یهود، ۳۵، ۱۰۲، ۳۰۲

خوارج، ۱۹۸، ۴۹۲، ۶۰۶، ۷۳۴، ۸۱۷، ۸۳۳

زرتشتی، ۷۵، ۲۳۷، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۷

زندقه، ۱۹۶

شیعه، ۹، ۳۶، ۵۱، ۱۱۰، ۱۱۵، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۶، ۴۲۴، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۶۳۲، ۶۳۶، ۶۶۴،

۶۶۵، ۷۰۴، ۷۷۸، ۷۸۱، ۷۹۷، ۸۰۴، ۸۳۳

فطحی، ۵۹۹

قرامطه، ۲۹۳

کافر، ۱۰۱، ۱۶۲، ۱۹۹، ۲۶۲، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۲، ۵۳۲، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۶۲، ۷۷۶، ۷۸۷، ۷۹۵، ۸۱۲، ۸۱۹

کیسانیه، ۶۵۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۸، ۷۹۷

مجوس، ۳۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۷۱۱

مختاریه، ۶۶۴

مذهب حنفی، ۶۳۲

مذهب زیدیه، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۵۲، ۶۰۸، ۶۳۲، ۶۹۶

مرتد، ۲۶۲

مرجئه، ۲۶۲

مسلمان، ۳۱، ۵۹، ۱۰۰، ۱۱۶، ۲۶۲، ۴۲۳، ۴۴۲، ۴۵۵، ۴۸۵، ۴۹۵، ۵۳۴، ۶۷۹، ۷۰۳، ۷۰۹، ۷۲۴، ۷۴۱، ۷۴۹،

تاریخ قم، متن، ص: ۹۴۹

۸۱۲، ۸۲۱، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۴۴، ۸۴۶

ملحد، ۲۶۲

معتزله، ۲۷۳، ۵۸۸، ۶۳۲، ۲۸۲

نصاری، ۱۱۷، ۲۶۴، ۴۲۱، ۴۵۷، ۴۷۵، ۴۹۴، ۵۰۶، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۹۵، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۱۳، ۸۲۳، ۸۲۸، ۸۳۸

واقفی، ۵۹۹

وها بیان، ۵۰۷، ۶۳۲

تاریخ قم، متن، ص: ۹۵۰

۱۱. قبایل و تیره‌ها

آسن، ۷۹۳

آل سعد بن مالک اشعری، ۲۴، ۴۳، ۳۹۴

آل طلحه، ۶۳، ۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۶۰۲

آل عطارد، ۸۱۵

آل مالک بن عامر اشعری، ۳۱

احروب، ۷۹۳

ازدیان، ۱۹۸، ۴۸۸، ۷۰۳، ۷۳۰، ۷۹۴، ۷۹۸، ۸۰۲، ۶۷، ۷۹۵

اشاعره، ۸۲، ۷۳۸، ۷۳۹

اقحوز، ۷۹۳

اوس الله، ۷۹۳

أذروح، ۷۹۳

بنو سلمه، ۱۸۰

بنی اسد، ۲۱، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

بنی بکر بن وائل، ۸۳۱

بنی تبع بن ارغم بن اشعث، ۷۵۷

بنی تمیم، ۶۷

بنی ثابت، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۹۳

بنی جعفر، ۷۵۱

بنی حارث، ۷۵۸، ۷۵۹

بنی حرب، ۷۹۳

بنی حکم، ۷۹۳

بنی خبیر، ۷۵۷

بنی دنبه، ۷۵۶

بنی ذخران بن وائل، ۷۴۴، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۹۲

بنی زید، ۷۹۳

بنی سعد بن لؤی، ۲۶۶

بنی سلمه، ۱۸۰، ۲۹۵

بنی سلیم، ۷۹۳

بنی عالیة بن ثویة، ۷۵۸

- بنی عامر، ۷۹۳
 بنی عامر بن عذرة، ۷۵۷
 بنی عامر بن لوی، ۷۸۷
 بنی عبد المطلب بن عبد مناف، ۴۲۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۵۱
 بنی عبس، ۷۹۳
 بنی عجل، ۴۷، ۳۳۵
 بنی عدی، ۷۹۳
 بنی عنس، ۷۹۲
 بنی کلاب، ۷۸۸
 بنی کلب، ۵۲۴، ۷۸۸
 بنی کنانه بن بکر بن عوف، ۷۵۶
 بنی مجد، ۷۹۲
 بنی مجیده، ۷۹۳
 بنی مزور بن ربیعہ بن ارغم، ۷۵۷
 بنی ناجیه بن سنان، ۷۴۴، ۷۵۸، ۷۹۳
 بنی وائل، ۴، ۴۷، ۱۱۰، ۳۳۵، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۱۹، ۷۴۴، ۷۵۸، ۷۸۶، ۷۹۳، ۸۳۱
 بنی وائل بن جماهر بن أشعر، ۷۴۴
 بنی والیه، ۱۱۵
 بنی وحید، ۷۸۸
 بنی وحید بن کلب، ۷۸۸
 بنی هائل، ۷۹۳
 بنی هاشم بن عبد مناف، ۳۶، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۸۰، ۵۱۱، ۷۸۴، ۷۹۷
 تیم، ۴۹۹، ۷۳۸
 ثابر، ۷۹۳
 ثقیف، ۱۱۴، ۴۳۱، ۶۹۷، ۸۱۶
 جعفی، ۷۵۱
 جناجیه، ۷۹۳
 جهینه، ۵۱۸
 جیلہ، ۴۱۰
 حشان، ۷۹۳
 حمیر، ۱۷۰، ۳۵۷، ۶۱۶، ۶۶۶، ۶۶۷، ۷۴۴، ۷۸۴، ۷۹۴، ۸۳۳
 خزاعی، ۴۷، ۲۶۴، ۳۳۵، ۴۸۸، ۵۱۵، ۵۱۶، ۶۶۵، ۷۸۱

- خولان، ۷۹۲، ۷۹۴
- ربیعہ، ۱۸۰، ۴۲۵، ۴۸۳، ۴۸۴، ۶۶۷، ۶۷۳، ۸۲۳
- سائبہ، ۷۹۳
- سدوس، ۷۹۳
- شرعب، ۷۹۳، ۷۹۶
- صفاهہ، ۷۹۳
- ضیبی، ۱۸۰
- عدنان، ۳۱
- عسامہ، ۷۵۷، ۷۹۳
- عشورہ، ۷۹۳
- عکابہ، ۷۹۳
- عنزہ، ۷۳۸، ۷۳۹
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۵۲
- عنس، ۷۹۲، ۷۹۴
- غسان، ۳۱۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۷، ۴۰۰، ۷۷۲، ۷۹۵
- قبیلہ زعابج، ۷۵۹، ۷۹۳
- قبیلہ سامیہ، ۷۵۷
- قبیلہ سرق، ۸۳۸، ۸۴۹
- قبیلہ کعب بن قاضیہ، ۷۵۹
- قحطان، ۳۱
- قریش، ۳۶، ۱۰۵، ۴۹۸، ۵۱۱، ۵۲۰، ۶۶۶، ۷۷۶، ۷۸۴، ۷۸۷، ۷۹۲
- قضاہ، ۴۹۷، ۸۰۹
- قیس، ۴۹، ۵۶، ۱۸۰، ۲۱۵، ۴۸۳، ۴۹۲، ۶۵۳، ۶۷۰، ۶۷۹، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۶۷، ۷۷۰، ۷۹۱، ۸۰۷، ۸۱۳، ۸۱۷، ۸۲۳، ۸۳۹
- کلبی، ۱۹۸، ۲۵۷، ۴۹۸، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۸۴، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۴، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸
- ۸۱۱، ۸۱۸
- کنده، ۲۱، ۶۷، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۸، ۳۹۷، ۴۱۴، ۴۳۹، ۴۹۲، ۵۳۳، ۵۴۴، ۵۵۶، ۵۶۷، ۵۸۷، ۷۰۹، ۷۲۴، ۷۳۴، ۷۶۴
- ۷۶۶، ۷۹۴، ۸۴۱
- مراطہ، ۷۹۳
- مضر، ۱۴۸، ۳۷۵، ۴۱۴، ۷۰۹، ۸۲۳
- نخعی، ۴۹۶، ۷۵۱، ۸۲۳، ۸۲۴
- همدان، ۷۹۲، ۷۹۴، ۸۰۳، ۸۰۵
- هوازن، ۴۳۱، ۷۹۰، ۸۱۴، ۸۱۶
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۵۳

۱۲. فرقه‌ها، اقوام

آشوریان، ۲۵۰

آل بویه، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۱۳۱، ۳۴۶، ۳۶۴، ۳۶۸، ۴۱۱، ۴۶۰، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷

آل حکیم، ۵۲۲

آل حمید بن احوص، ۷۰۳

آل زیار، ۳۶۴، ۴۱۱

آل طاهر، ۵۷۱، ۶۴۱

آل طلحه، ۶۳، ۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۶۰۲

آل کردام، ۲۲۷

ابن السبیل، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰

ابناء الرضا، ۵۷۰، ۵۹۸

ازدیان، ۳۳، ۷۰، ۷۷، ۸۲، ۱۱۰، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۸، ۲۴۴، ۲۶۷، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۵۱

۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۷۸، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۷۱، ۵۷۵

۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۳۶، ۶۶۴، ۶۶۸، ۶۸۸، ۶۹۳، ۷۰۳، ۷۳۰، ۷۶۰، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۷۷، ۷۸۹، ۷۹۴، ۷۹۸، ۸۰۲

۸۰۸، ۸۱۶، ۸۳۳، ۶۷، ۷۹۵

اسباط، ۳۱۷، ۵۰۱

اسپهیدها، ۲۰۶

اشاعره، ۸۲، ۷۳۸، ۷۳۹

اشعریان، ۳۱، ۴۳، ۴۴، ۶۲، ۶۴، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۳، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۳۱، ۲۷۱، ۴۰۹، ۵۶۰، ۵۸۸، ۶۹۰، ۶۹۳، ۷۰۴، ۷۳۴، ۷۴۱

۷۴۴، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۸، ۷۸۰

۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۴، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۴، ۷۹۵

تاریخ قم، متن، ص: ۹۵۴

۷۹۷، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹

اشکانی، ۴۷، ۱۷۳، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۰

اصحاب مختار، ۸۰۱، ۸۰۷، ۸۱۱

اصحاب مهلب، ۱۹۸

افطسیه، ۵۰۱

اکراد، ۷۳۰

اکراد دیلمی، ۷۳۲

الاصبهانیون، ۲۸۲

البغدادیین، ۲۸۱

الجیش، ۱۱۷، ۶۴۷، ۶۷۰

- الداعی الی الحق، ۵۴۷، ۶۱۹
 السلیقیون، ۵۴۵
 الفطحیة، ۵۰۷
 القمیین، ۳۹، ۱۱۰، ۵۶۷
 امویان، ۴۷
 اولاد الخلفاء، ۶۵۰
 اولیا، ۴، ۱۰، ۸۱۴
 اهل اصفاهان، ۸۱، ۴۶۶
 اهل العطاء، ۱۱۷
 اهل براوستان، ۱۲۲، ۱۹۲، ۱۹۳
 اهل بیت علیه السلام، ۱۳، ۲۸، ۱۱۰، ۲۲۰، ۲۶۵، ۴۹۳، ۵۱۰، ۵۶۰، ۷۴۹، ۷۸۱، ۸۳۳
 اهل سنت، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۸۸، ۵۸۸، ۶۹۹، ۷۶۸، ۷۷۰، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۳۳
 اهل طبشین، ۹۹، ۱۹۴
 اهل عراق، ۳۷۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۶۹۸، ۷۰۴، ۷۵۴
 اهل علم، ۱۱، ۱۹، ۲۶۸، ۴۳۶، ۴۵۰، تاریخ قم متن ۹۵۴، ۱۲. فرقه‌ها، اقوام ص: ۹۵۳
 ل قم، ۸، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰،
 ۱۵۱، ۱۶۵، ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵،
 ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۸۱، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۴۹، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۹۳، ۴۶۸، ۷۴۰، ۷۷۹، ۸۳۰
 اهل کوفه، ۲۷۳، ۴۲۳، ۵۴۲، ۸۰۶، ۸۱۷، ۸۲۴، ۸۳۵، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۵۵
 ایرانیان، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۲۸، ۲۳۷، ۳۷۳، ۴۹۲، ۵۱۰، ۵۹۰، ۵۹۷، ۶۸۱، ۶۹۰، ۷۲۴
 ایلخانیان، ۶۳۴
 آکاسره، ۱۹۹، ۲۲۲، ۲۴۵
 بازرگانان، ۱۰
 بربر، ۵۰۷، ۵۰۹
 بنی اسد، ۲۱، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
 بنی اسرائیل، ۲۵۷، ۷۷۴، ۸۲۹
 بنی البغیض، ۵۵۶
 بنی العباس، ۴۷، ۵۴، ۷۷، ۷۸، ۱۱۷، ۱۷۴، ۲۱۳، ۲۳۷، ۳۷۱، ۳۸۰، ۴۲۶، ۵۱۹، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۸۳، ۶۴۰، ۶۵۰، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۸۹، ۷۲۹،
 ۷۹۱، ۷۸۲
 بنی امیه، ۴۲۵
 بنی تمیم، ۶۷
 بنی حبیب، ۴۲۵

- بنی حنیفه، ۴۸۳
 بنی ربیعہ، ۴۲۵
 بنی سلمہ، ۱۸۰، ۲۹۵
 بنی عبد شمس، ۴۲۵
 بنی عبد مناف، ۴۲۵
 بنی کلب، ۵۲۴، ۷۸۸
 بنی نوفل، ۴۲۵
 بنی هاشم بن عبد مناف، ۴۲۵
 پیشدادی، ۲۳۴
 پیغمبران علیه السلام، ۳۶، ۷۶۷
 پیغمبران بنی اسرائیل علیه السلام، ۸۲۹
 ترسیان، ۳۵، ۳۰۲
 تیموری، ۵۱۵
 ثقیف، ۱۱۴، ۴۳۱، ۶۹۷، ۸۱۶
 جاسوسان، ۷۲۷
 جذوعیان، ۶۱۴
 جعفریہ، ۶۵۶، ۶۷۵
 جعفریین، ۲۷۴
 حزامیہ، ۴۹۸
 حفاظ، ۴۵۰، ۷۱۲
 حواریون، ۵۳۳
 خزری، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۴۴
 خلفا، ۱۵، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۹۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۲۳۷، ۲۶۲، ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۶۸، ۴۷۷، ۵۱۹، ۵۴۲
 ۵۸۳، ۶۲۸، ۶۴۰، ۶۵۰، ۶۶۷، ۶۷۹، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۹، ۶۹۷، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۲
 خوارج، ۱۹۸، ۴۹۲، ۶۰۶، ۷۳۴، ۸۱۷، ۸۳۳
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۵۶
 درویشان، ۴۵۰
 دزدان، ۲۴۰، ۵۴۸، ۷۲۷، ۷۸۴
 دولت علوی در طبرستان، ۵۴۷
 دهاقین، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۳۱
 ذی القربی، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۷۷۷
 رضائیه، ۱۶۶، ۵۲۱، ۵۷۰، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۷
 رضویہ، ۶۱۲

رواة اشعریه، ۷۸۷

زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ۷۷۱

زنج، ۳۱۴، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳

زیدیه، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۰۸، ۶۱۹، ۶۳۲، ۶۴۳، ۶۹۶

سادات حسنی، ۵۴۴، ۵۷۱، ۵۵۴

سادات حسینی، ۱۶۶، ۵۷۱، ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۷۴

سادات حمزیه، ۶۱۹

سادات دیباجیه، ۶۰۵

سادات شجریه، ۶۲۴، ۶۴۶، ۶۷۵

سادات عریضی، ۶۱۱، ۶۱۳

سادات عزیزیه، ۶۰۵

سادات عمریه، ۶۷۳

سادات محسنیه، ۶۰۵

سادات موسویه، ۶۰۴

ساسانیان، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۷۵، ۱۱۷، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۹، ۳۰۷، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۴۹

۴۶۰، ۷۰۱، ۷۳۱، ۷۴۹، ۱۳۰، ۲۲۰، ۴۵۱، ۷۰۳، ۷۴۹

سپندیارها، ۲۰۶

سلاطین، ۱۹، ۲۰، ۳۲، ۸۷، ۶۹۶، ۸۴۷

سلجوقی، ۱۰۲، ۱۰۹

شجریه، ۶۲۴، ۶۴۶، ۶۷۵

شعراء عرب، ۱۵

شیعیان، ۹، ۳۶، ۴۷، ۵۱، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۳۷۸، ۴۲۴، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۱۹

۵۲۲، ۵۲۴، ۵۳۲، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۶۳۲، ۶۳۶، ۶۴۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۲، ۶۹۶، ۷۰۴، ۷۷۸، ۷۸۱، ۷۹۷، ۸۰۱، ۸۰۴، ۸۱۰، ۸۳۳

شیعیان نخاوله، ۵۲۲

شیوخ حدیث، ۲۶۴

طالبیه، ۴۹۹، ۷۸۰

عجم، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۳

تاریخ قم، متن، ص: ۹۵۷

۵۷، ۶۳، ۸۸، ۹۰، ۹۶، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۹

۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۱

۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۴، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۶۰، ۵۳۹، ۶۹۰، ۶۹۵، ۷۰۳، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰

۷۳۲، ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۵۳، ۸۳۲، ۸۴۲

عرب، ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۱۰۷

۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۷،
 ۲۶۶، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۵۰، ۴۵۱،
 ۴۶۲، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۶۰، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۵، ۶۰۱، ۶۲۹، ۶۴۹، ۶۶۷، ۶۷۹، ۶۸۱،
 ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۱، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸،
 ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۸، ۷۵۲، ۷۵۹، ۷۶۹، ۷۷۶، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۹۵، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۲۰، ۸۳۳، ۸۴۶، ۸۴۸

علج، ۵۴۰

علماء، ۳، ۶، ۱۰، ۳۴، ۱۱۰، ۲۲۳، ۲۵۷، ۳۷۰، ۵۱۱، ۵۶۰، ۵۸۲، ۵۸۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۹، ۶۵۴، ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۷۹، ۸۱۱، ۸۳۳،
 علویان، ۷۷، ۱۱۴، ۲۶۹، ۳۷۸، ۴۸۷، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۶۰، ۵۶۸، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۷، ۶۱۹، ۶۳۶، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۳،
 ۶۵۹، ۷۸۰

عمالقه، ۵۷

غسانی، ۷۹۵

تاریخ قم، متن، ص: ۹۵۸

فاطمیان، ۲۷۴

فراعنه، ۱۸۴، ۵۲۷

فرزندان عجم، ۱۹۶، ۷۱۶، ۷۱۷

فقها، ۱۰، ۳۹، ۱۱۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۸۸، ۶۱۶، ۶۲۹، ۶۷۴، ۷۷۹، ۸۲۲

قاجاریه، ۱۸۸، ۵۲۰، ۵۶۰

قاضی، ۵۳، ۷۳، ۱۱۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۵۳، ۵۶۰، ۶۷۹، ۶۸۵، ۷۴۱، ۸۲۳، ۸۲۴

قرامطه، ۲۹۳

قضاعه، ۴۹۷، ۸۰۹

قضاة، ۱۰، ۳۳

قم شناسان، ۱۰۲، ۱۰۶

قوم دیلم، ۹۱، ۷۳۶

قوم عاد، ۵۷

قوم یزدانفادار، ۹۱، ۹۲، ۹۳

کردان، ۲۴۹، ۴۱۴، ۷۴۹، ۸۱۷

کفار، ۱۰۱، ۴۲۱، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۸۷، ۷۹۵، ۸۱۲

کفار حبشه، ۸۱۹

کنده، ۲۱، ۶۷، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۸، ۳۹۷، ۴۱۴، ۴۳۹، ۴۹۲، ۵۳۳، ۵۴۴، ۵۵۶، ۵۶۷، ۵۸۷، ۷۰۹، ۷۲۴، ۷۳۴، ۷۶۴،

۷۶۶، ۷۹۴، ۸۴۱

کو کبیه، ۵۰۱

کیسانی، ۴۸۳، ۶۶۷، ۷۹۷

گودرزیان، ۱۸۶، ۱۹۷

- لشکر دیلم، ۹۰
 مالکی، ۴۲۶، ۵۴
 متکلمین امامیه، ۴۸۸
 مجوسیان، ۳۵، ۱۰۲، ۲۳۷
 محدثین، ۳۹، ۱۱۰، ۲۶۴، ۲۶۸، ۴۳۳، ۴۸۸، ۵۳۴، ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۸۲، ۷۶۸، ۷۷۹، ۸۰۸، ۸۱۷
 محمدیه، ۶۶۰، ۶۵۲، ۵۶۰
 مذهب مالکی، ۴۲۶، ۵۴
 مردم قم، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۸۰، ۸۱، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۹۴، ۲۷۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۲، ۵۴۹، ۵۵۸، ۵۷۳، ۵۹۲
 ۷۴۰، ۶۲۳، ۵۹۴
 مزیقیه، ۷۹۶
 مساکین، ۳۴۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۵۰
 مغول، ۴، ۶۳۶
 ملوک العجم، ۴
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۵۹
 ملوک جبال، ۱۹۷
 ملوک عرب و عجم، ۳۶
 ملوک کابل، ۱۹۴
 موالی، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۴۱۲، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۶۴
 مورخین، ۳۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۳۷، ۲۹۵، ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۴۶۲، ۴۸۱، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۳۴، ۵۷۹، ۵۸۷، ۶۰۱، ۶۰۳
 ۶۳۱، ۶۴۷، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۳۴، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۶۷، ۷۸۷، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۸، ۸۱۱، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۲۴، ۸۴۱، ۸۴۶
 مولی، ۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۷۴، ۵۴۰، ۷۲۲
 مهاجر، ۳۱، ۴۷، ۱۱۴، ۱۶۶، ۱۸۰، ۴۹۲، ۵۲۲، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۷۵، ۶۳۹، ۷۰۴، ۷۴۱، ۷۴۶، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۷۶، ۷۷۸، ۷۸۰
 ۷۸۱، ۷۹۴، ۷۹۷، ۸۱۳، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۲۵
 مهران‌ها، ۲۰۶
 نوفلیه، ۶۶۲
 ولایه قم، ۱۲۲، ۱۲۵
 وهابیان، ۵۰۷، ۶۳۲
 هندیه‌های مهاجر، ۵۲۲
 هوازن، ۴۳۱، ۷۹۰، ۸۱۴، ۸۱۶
 هیاطله، ۴۸
 یتامی، ۴۲۷، ۴۲۵
 یمن الشام، ۷۵۸
 یمن العراق، ۷۵۸

یمن الکوفه، ۷۵۸

یونانی، ۲۴۶

یهودیان، ۳۵، ۱۰۲

تاریخ قم، متن، ص: ۹۶۰

۱۳. شاعران

ابراهیم بن هرمه، ۵۵۲

ابن الرومی، ۱۸

ابن الزبیری، ۸۰۹

ابن هاشم سلولی، ۸۰۵

ابو موسی اشعری، ۵۳، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۵۶، ۶۷۹، ۶۸۰، ۷۲۵، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۴۴، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۳، ۷۶۷، ۷۷۰، ۷۷۴،

۷۹۷، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۳۰، ۸۳۶، ۸۵۰

سید حمیری، ۶۶۷

أبو عبد الله الحسين بن عبد الله الاصغر، ۶۳۲

الصلتان العبدی، ۱۸

نابغه، ۱۵

امرئ القیس، ۴۹۷

اوس بن حجر بن عتاب تمیمی، ۱۵

أبو تمام طائی، ۹، ۱۸۰

أبو طالب علیه السلام، ۴۸۰، ۴۸۱، ۵۵۴، ۷۸۴

أحمد بن محمد بن خالد برقی، ۱۸۱، ۵۷۹، ۷۷۴

حسان بن ثابت، ۷۹۵

حمید بن مسلم، ۸۰۶

حندج بن حجر کندی، ۲۱

روذکی، ۲۱

زهیر بن جناب، ۱۷

سعد بن أبی وقاص، ۱۱۴، ۴۹۵، ۷۰۳، ۸۰۶، ۸۱۹، ۸۳۵

عامر بن لوی، ۷۸۷

عبد الله بن همام، ۸۰۵

علی بن جهم، ۵۲۴

غیلان بن سلمه بن معتب ثقفی، ۸۰۹

فرزدق، ۴۲۸، ۷۷۴

کثیر عزه، ۶۶۵

کشاجم، ۵۱۰

مالک بن عامر بن هانی بن خفاف الاشعری، ۷۴۸

محمود بن الحسین بن السندي بن شاهک، ۵۱۰

مزید أبو الصهباء الصدائي، ۷۵۰

تاریخ قم، متن، ص: ۹۶۱

۱۴. اعلام قم

آدم بن عبد الله، ۱۰۵، ۳۹۵، ۴۰۰، ۵۸۴

آدم بن موسی، ۱۴۲

آیت الله حاج شیخ احمد انصاری قمی، ۲۶۴، ۵۰۶

ابراهیم بن الیسع، ۲۸۹

ابراهیم بن شاذوکه، ۲۸۹، ۳۹۹

ابراهیم بن علی اشعری، ۱۵۸

ابن الطبری، ۹۹

ابن عبدویه بن عامر، ۶۳، ۹۷

ابو صدام، ۱۰۵، ۵۷۸

ابو علی احمد بن اسماعیل بن سمکه البجلی القمی، ۵۱۹

ابو نصر الحسن بن علی القمی منجم، ۱۵، ۳۷۰

احمد بن اسحاق بن سعد، ۲۸۹

احمد بن اسحاق زعفرانی جهیذ، ۳۸۷

احمد بن خزرج بن سعد، ۲۷۱

احمد بن علی غسان، ۳۳۵، ۳۳۶

احمد بن عیسی بزاز، ۲۷۵

احمد بن محمد بن عیسی، ۳۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵، ۷۶۶

احوص بن حسین بن سعد، ۲۸۹

احوص بن سعد اشعری، ۶۴، ۶۹، ۱۰۲، ۳۹۸

اذینجشنسف، ۱۸۴

اسحاق بن سعد، ۱۳۷، ۱۴۰

اسفرابد، ۹۲، ۹۳، ۱۸۴

اسفرید بن جلین، ۹۲

اسفید، ۹۳، ۲۲۸، ۳۱۸، ۳۵۷، ۶۹۱

اسماعیل براوستانی، ۱۶۸

اسماعیل بن سعد، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۱

- أبو الصّديم، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۷۸۲
 أبو القاسم بن أبی الصّديم، ۱۲۳
 أبو الهیجاء، ۱۶۵
 أبو جریر زکریا بن ادريس، ۷۸۰
 أبو جعفر محمد بن بابويه قمی، ۱۱۰
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۶۲
 أبو جعفر محمد بن علی طلحی، ۱۱۹
 أبو سهل بن أبی طاهر اشعری، ۹۸، ۵۸۶
 أبو سهل بن عبدیل قمی، ۶۲۴، ۸۷
 أبو طاهر کمج قمی، ۱۷۱
 أبو غالب، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰
 أحوص بن سعد اشعری، ۶۴، ۶۹، ۱۰۲
 بکجه، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۳۳
 بنین بن أبی خالد، ۱۸۲
 ثبخین، ۱۰۴
 جعفر بن احمد بن علی بابویه، ۴۱۱
 جعفر بن حسن بن حمّاد، ۲۸۹
 جعفر بن داود بن عمران، ۱۴۲
 جعفر بن سعد بن سعد، ۲۸۹، ۳۹۹
 جعفر بن محمد بن سعد، ۴۱۰
 جلین بن آذرتوح، ۹۳
 جلین جمکرانی، ۱۹۴، ۲۲۷
 حسن بن سعد بن احوص اشعری، ۶۸
 حسن بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، ۲۶۰
 حسن بن مثله جمکرانی، ۱۱۰
 حسن بن محمد بن جمهور قمی، ۶۶۶
 حسن بن محمد بن حسن قمی، ۷، ۱۰۷، ۱۸۰، ۵۵۵
 حسین بن علی بن آدم اشعری، ۱۰۲، ۳۹۴، ۵۷۸
 حسین بن محمد الاشعری، ۵۳۰
 حسین بن محمد بن حسین صفّار، ۱۶۶
 حسین بن محمد سردابی، ۴۱۱
 حسین بن نصر بن عامر اشعری، ۱۱۹
 دکتر حسین مدرسی طباطبایی، ۴، ۶۴، ۶۸، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۵۱، ۱۷۰، ۳۶۸، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۶۰، ۶۲۸، ۶۶۰، ۷۸۴، ۸۵۱

- حمّاد بن نصر، ۹۸، ۶۴۷
- حمزه بن معلی اشعری، ۲۸۹
- حمزه بن احمد، ۵۵۵، ۶۲۳، ۶۲۵
- حمزه بن الیسع، ۷۲، ۹۶، ۱۲۳، ۲۸۳، ۴۰۹
- خرینداد، ۸۵، ۶۹۳، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶
- داود بن عمران اشعری، ۵۵
- ذاذخرّه، ۸۵
- سعد بن زیاد بن مالک الکبیر، ۱۲۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۶۳
- سعد بن سعد اشعری، ۵۸۲
- سعد بن عبد الله بن اّبی خلف اشعری، ۶۷، ۸۴، ۱۴۲، ۱۶۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۵، ۵۶۷، ۵۷۹
- سعد بن مالک بن احوص اشعری، ۸۸، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۵۵
- سعد بن محمد بن موسی البراوستانی القمی، ۱۲۲
- سورین قمی، ۲۳۶، ۲۵۴
- سهل بن الیسع بن عبد الله، ۶۷
- سهل بن علی بن سهل، ۶۳، ۷۰، ۹۷، ۱۲۳، ۴۰۰
- سهلویه بن علی، ۶۵
- شیبوله، ۵۸۲
- شیخ صدوق، ۱۱۰، ۲۶۰، ۲۷۰، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۲
- صفی الدین محمد، ۱۰۲
- طاهر بن اّبی طاهر، ۱۲۳
- عاصم بن کوشید، ۲۸۴
- عامر بن عمران، ۱۱۷، ۱۲۴، ۲۸۴، ۳۹۹، ۴۰۹، ۶۸۳
- عبد الله اشعری، ۶۲، ۶۷، ۷۲، ۸۴، ۱۰۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۶۷، ۲۷۱، ۲۸۵، ۳۹۵، ۵۶۷، ۵۷۹، ۷۸۲
- عبد الله بن الحسن بن سعد، ۲۸۹
- عبد الله بن سعد اشعری، ۷۲، ۹۶، ۱۸۲، ۲۴۴، ۳۹۹، ۵۵۸، ۵۸۴، ۶۸۳، ۶۹۸، ۷۱۶، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۷۸، ۷۸۱
- عبد الله بن کوشید، ۸۰
- عبدویه بن عامر بن سعد بن احوص اشعری، ۷۰
- عبدیل بن مالک، ۱۴۲
- عطاء بن مزید، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰
- علی اشرف صادقی (دکتر)، ۶۸، ۸۵، ۱۸۳، ۱۹۰، ۵۶۰، علی اصغر فقیهی، ۴۵، ۶۲، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۶۳، ۵۶۰
- علی اکبر فیض، ۵۷۵
- علی بن آدم، ۶۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۸۹، ۳۵۱، ۳۹۴، ۵۷۸، ۷۸۲

- علی بن آدم الاول، ۱۲۸، ۱۴۰
- علی بن آدم الثانی، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۰
- علی بن ابراهیم، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۸، ۲۷۵، ۵۳۷، ۵۶۰، ۶۵۴
- علی بن ابراهیم بن علی بن محمد بن عیسی بن عبد الله اشعری، ۱۳۶، ۱۵۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۶۴
- علی بن الحسن بن علی بن محمد، ۱۶۹، ۶۳۸
- علی بن الحسین بن احوص، ۲۸۹
- علی بن ابی الهیجاء، ۱۶۵، ۴۰۰
- علی بن تاجیکه، ۱۴۲
- علی بن حمزه، ۴۰۹، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶
- علی بن طیفور، ۲۸۹
- علی بن عبد الله، ۶۲، ۱۵۲، ۶۰۵، ۶۳۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۹، ۷۹۱، ۸۲۲
- علی بن عبد الله بن خزرج، ۲۸۹
- علی بن عبد الله جبله اشعری، ۴۱۰، ۶۰۱
- علی بن عیسی طلحی، ۹۴، ۱۵۱، ۲۸۵، ۳۹۲
- علی بن فرج، ۸۷
- علی بن محمد خزرج، ۴۱۰
- علی بن موسی اوسته، ۲۴۴، ۶۳۵، ۶۷۸
- علی بن هندو، ۱۴۲
- عمران بن عبد الله بن سعد، ۲۴۴، ۷۸۱
- عیسی بن عبد الله بن سعد، ۷۸۱
- عیسی بن محمد، ۵۵۴، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۳۸
- قاضی سعید قمی، ۱۱۰
- ماکین، ۱۸۴
- مالک بن احوص، ۸۸، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۵۵
- متکه بن علی، ۹۹
- متوله، ۵۸۲
- محدث قمی، شیخ عباس قمی، ۳۹، ۵۳۲
- محمد بن احمد بن علی بن آدم، ۱۲۳
- محمد بن ادریس قمی کاتب، ۱۱۹، ۲۹۳، ۲۹۴
- محمد بن الحسن بن ابی یزید، ۵۶۷
- محمد بن حسن قمی کاتب، ۱۲۳
- محمد بن سعد بن زکریا، ۲۸۹

- محمد بن سهل، ۶۳، ۹۷، ۲۹۴، ۳۶۱، ۳۸۷
- محمد بن سهل بن الیسع، ۲۷۳
- محمد بن عامر بن سعد، ۲۸۶
- محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی، ۱۷۰
- محمد بن علویه بن سعد، ۴۱۰
- محمد بن علی بن ابراهیم، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۶۵
- محمد بن علی بن بابویه قمی، ۲۶۰
- محمد بن علی بن سعد، ۳۳۵، ۳۳۶
- محمد بن عیسی بن عبد الله اشعری، ۱۳۶، ۱۵۸
- محمد بن یحیی قمی، ۵۳۰
- مزاحم، ۹۸، ۱۲۳، ۳۵۱، ۵۷۹، ۷۳۴، ۷۶۷
- مصقله بن اسحاق، ۲۸۶، ۲۹۰
- ملک بن محمد احوص، ۲۸۹
- موسی بن آدم، ۱۳۸، ۱۴۰
- موسی بن خزرج، ۵۶۰، ۵۶۶، ۵۶۹
- میرزا حسن لاهیجی قمی، ۵۶۰
- میر سراج الدین علی قمی، ۵۶۹
- نجوکه، ۱۸۵
- نصر بن الحسن القمی، ۳۷۰
- نضر بن عامر، ۱۱۹، ۱۴۲
- نعیم بن سعد بن مالک الکبیر، ۱۲۸
- ولد ابی خالد، ۹۹، ۳۹۹
- یحیی بن علی، ۷۰
- یحیی بن علی بن عبد الله اشعری، ۶۲
- یحیی بن عمران، ۹۴
- یزدانفازار، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۲۲، ۱۸۷، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۴، ۷۱۶
- یزد بن نار مجوسی، ۱۱۷، ۱۲۴
- یسع بن عبد الله اشعری، ۶۷، ۷۲
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۶۶

۱۵. روستا، دیه، سگه، شق، صحرا، قنات، مزرعه، کوشک، درب، و مناطق پیرامون شهر قم

- آذرانکویه، ۳۵۳
 آذرخواست، ۳۵۳
 آذرنگو، ۳۱۶
 آذینه، ۳۲۰، ۳۵۵
 آران، ۲۲۲، ۳۱۴، ۳۵۵
 آمره، ۲۰۴
 آه‌اه، ۳۵۷
 آهویه، ۳۲۰، ۳۵۵
 اباسکند، ۳۱۶
 اباش، ۳۱۷
 ابالویه، ۳۵۴
 ابامیم، ۳۵۶
 ابراهیم آباد، ۳۱۷، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹
 ابرجس، ۳۱۹، ۳۵۳
 ابرشتجان، ابرشتجان، ۸۳، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۲۱، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۱۴، ۳۵۱، ۳۵۲، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۳۲، ۷۴۰
 ابرشتجان شادقولی، ۳۵۱
 ابرکوس، ۳۱۷
 ابرکویه، ۳۴۶
 ابروز، ۲۲۳، ۳۱۵، ۳۵۸
 ابور، ۳۱۳، ۳۵۱
 ابورا، ۸۷
 ابو ستق، ۳۲۳، ۳۵۸
 اییخان، ۳۵۸
 احمد آباد، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۵۹
 احمد آباد ساسفجرد، ۳۵۲
 احمد آباد سفلی، ۳۱۶
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۶۷
 احمد آباد فیم، ۳۵۷
 احوص آباد، ۲۰۵، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۹
 اخار، ۳۵۶
 ادريس آباد، ۳۱۶، ۳۵۸
 ادريس آباد سفلی، ۳۱۶، ۳۵۷

- ادریس آباد علیا، ۳۵۷
 ادزلی، ۳۱۶
 ادیناباد، ۳۲۰
 اذینجشنسفا، ۳۱۳
 اراضی کنجینه، ۳۵۲
 ارتوبه، ۳۵۹
 ارجه، ۳۵۳
 ارجین، ارحین، ۳۱۵، ۳۵۸
 اردونان، ۳۱۶، ۳۵۷
 ارفارود، ۳۲۴
 ارکین، ۳۱۵
 ارمک، ۳۱۷، ۳۵۵
 ارمک منقوله، ۳۱۹
 اروار، ۳۲۴
 ارونجدرد، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۵۶
 ازدورقان، ۳۵۱
 ازناارود، ۳۵۳
 ازناوه، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۴
 ازناه، ۳۵۳
 ازوار، ۳۵۸
 اسان، ۳۵۷
 اساید رویدو، ۳۵۶
 اسباط آباد، ۳۱۷
 استارحان، ۳۵۸
 استاندر، ۳۱۸، ۳۵۶
 استانکاوند، ۳۲۰
 استجان، ۳۲۰
 استرق کوزن، ۳۵۵
 استورین، ۳۵۸
 استقول، ۳۵۳
 استلک، ۳۵۳، ۳۵۷
 استوج، ۳۱۵، ۳۵۷
 استیخین، ۳۵۸

استینجین، ۳۱۶
 اسجان، ۳۱۶
 اسجین، ۳۱۸
 اسحاق آباد، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۸
 اسروان، ۳۲۰، ۳۵۸
 اسفان، ۱۴۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۶۸
 اسفان بند، ۱۴۹
 اسفدن، ۳۱۳، ۳۵۱
 اسفراباد، ۹۲، ۹۳، ۱۸۴، ۳۱۳، ۳۵۱
 اسفشوان، ۳۵۹
 اسفشوان اصبهانی، ۳۲۴
 اسفلحین، اسفلحین، ۳۱۶، ۳۵۷
 اسفند، ۳۵۷
 اسفید، ۹۳، ۲۲۸، ۳۱۸، ۳۵۷، ۶۹۱
 اسفیداندر، ۳۵۷
 اسفیده، ۱۴۵
 اسکان، ۳۵۶
 اسکن، ۲۲۴، ۳۲۰، ۳۵۹
 اسکند، ۳۲۰
 اسکندر، ۳۵۵
 اسماعیل آباد، ۳۵۴، ۳۵۵
 اسنجران، ۳۲۰، ۳۵۸
 اسنچونه، ۳۵۹
 اشتاذآباد، ۳۱۶
 اشتاذوان، ۳۵۹
 اشتاذویه، ۳۲۴
 اشتارین، ۳۱۵
 اشتاقان، ۳۲۰
 اشتجان، ۳۵۵
 اشتروریز، ۳۲۳
 اشتره، ۳۵۲
 اشتره آدم، ۳۱۴، ۳۵۲

- اشنجان، ۳۲۰
 اشه، ۳۲۴
 اصبهانی، ۳۵۸
 اطروان، ۳۱۷، ۳۵۹
 افشه، ۳۵۶
 افشید جرد، ۳۱۷، ۳۵۴
 الحمة، ۳۲۱
 امروده، ۳۲۰
 انار، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۶۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۴، ۳۱۷، ۳۱۹،
 ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۴، ۵۷۲، ۶۲۹، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۹
 اناربار، ۱۷۳، ۱۷۴
 انار سابه، ۳۱۸
 انارستانه، ۳۵۷
 انارک، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۵۵
 انجیکان، ۳۵۴
 انجیلانوند، ۲۴۲، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۵۸
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۶۹
 انجیلکان، ۳۲۱، ۳۵۴
 انجیله، ۳۵۷
 اندریقان، ۳۱۷، ۳۵۴
 اندزه، ۳۵۷
 اندس، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۱۵، ۳۵۸
 اندیش، ۲۳۴، ۲۳۵
 اندین، ۳۵۶
 انقان، ۳۱۷، ۳۵۹
 انکان، ۳۱۸
 انوشاباد، ۲۲۲، ۳۱۴، ۳۵۵
 اوجانکان، ۳۱۴، ۳۵۲
 اورسکان، ۳۵۶
 اورمکان، ۳۱۸، ۳۵۸
 اوقان، ۳۵۹
 اوکین، ۳۵۸
 اهبر، ۳۵۵

- ایازهر، ۳۵۷
 ایرانک، ۳۱۸
 ایرقویه، ۳۵۹
 ایرکوس، ایرکوش، ۳۵۹
 ایرکویه، ۳۲۰، ۳۵۹
 ایرینکه، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۵۲
 ایوب آباد سفلی، ۳۰۶، ۳۱۷
 ایوب آباد علیا، ۳۱۷، ۳۵۶
 ایول آباد، ۳۵۵
 ابورا، ۸۷
 أحوص آباد، ۲۰۵، ۳۱۴
 آزنه، ۳۵۴
 آنوشادباد، ۳۵۵
 بیین، ۳۲۴
 باب جوش، ۸۸
 بابرکان، ۳۲۴، ۳۵۳
 بارحین، ۳۱۹، ۳۵۸
 بازرجان، ۳۲۴
 باغ آسته، ۳۵۳، ۳۲۵
 باغ ابهل، ۳۱۹
 باغات بنین، ۱۶۶، ۱۸۲
 باغ احمد بن محمد بن الصلت، ۳۵۱
 باغ ادریس، ۳۱۳، ۳۵۱، ۳۵۳
 باغ استلک، ۳۱۸، ۳۲۵
 باغ اسحاق بن عمران، ۳۱۳
 باغ باجیکه، ۳۵۴
 باغ بندادی، ۳۵۶
 باغ بیدادی، ۳۲۴
 باغ جعفر، ۳۱۳
 باغ حرقه، ۳۵۷
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۷۰
 باغ خانی، ۳۲۰
 باغ رباح، ۳۵۱

باغ زکریا، ۳۱۳، ۳۵۱

باغ سهل بن حمدون، ۳۵۲

باغ شعیب، ۳۱۳، ۳۵۱، ۳۵۳

باغ عبد الرحمن، ۳۱۳، ۳۵۱

باغ عبد الله، ۳۱۴، ۳۵۲

باغ محمد احمد، ۳۱۶

باغ مرزبان، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۵۱

باغ مسعده، ۳۵۷

باغ مطر، ۳۵۲

باغ معده، ۳۱۸

باغ مقاتل، ۳۱۳

باغ یعلی، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۵۲

باکین، ۳۱۸

بانوح آباد، ۳۵۸

باوره، ۳۲۴، ۳۵۳

براشادویه، ۳۱۸

براوستان، ۱۲۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۳۱۳، ۳۵۱، ۷۲۱

بررکان، ۳۵۷

برزآباد، ۱۵۷، ۱۹۵، ۳۱۳، ۳۵۱

برزکان، ۳۱۶

برقه، ۳۹

برقه رود، ۳۹

بروقان، ۲۰۷

بزجان، ۳۵۹

بزرحسار، ۳۲۰

بشتاسف کرد، ۲۴۳

بشیر آباد، ۳۲۰، ۳۵۹

بطریده، ۲۱۷، ۳۱۴، ۳۲۴، ۳۵۵ تاریخ قم متن ۹۷۰ ۱۵. روستا، دیه، سکه، شق، صحرا، قنات، مزرعه، گوشک، درب، و مناطق

پیرامون شهر قم ص: ۹۶۶

لیجرد، ۳۱۴، ۳۵۲

بکسریشت، ۱۳۳

بکیر آباد، ۳۲۰

بلوسان، ۳۵۴

- بن، ۳۱۶
 بندارآباد، ۳۱۶، ۳۵۸
 بندر آباد سلقند، ۳۵۸
 بنراه، ۳۵۵
 بنیر، ۳۵۷
 بود، ۳۱۶
 بورآباد، ۱۷۲
 بورقان، ۱۷۲، ۲۲۵، ۳۲۹، ۳۵۹
 بوزوا، ۳۱۸
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۷۱
 بوستانه، ۳۱۷، ۳۵۶
 بول، ۳۱۴، ۳۵۵
 بهبودآباد، ۱۷۲، ۲۲۴، ۳۵۹
 بهبودانآباد، ۱۷۲
 بهبودانآباد، ۳۲۰
 بهرام آباد، ۳۵۵
 بهمنان‌دست، ۳۵۷
 بیان آباد، ۳۵۱، ۳۵۷
 بیحکان، ۳۲۴
 بیرکان، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۵۳
 بینبر، ۳۱۸
 بینگاه، ۳۱۹، ۳۵۸
 پراوستان، ۱۹۲
 پنبر، ۳۵۶
 پیکان، ۳۱۹
 تاجیکآباد، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۵۷، ۳۵۸
 تبرته، ۳۲۰، ۳۵۹
 تحاوند، ۳۵۴
 تحاوند، ۳۲۱
 ترکآباد، ۳۵۴
 ترو، ۳۵۹
 تلاب سفلی، ۳۵۶
 تلاب علیا، ۳۵۶

- تلفستان، ۳۲۰
 تود، ۳۲۱، ۳۵۴
 توذجاه، ۳۵۳
 تومذجان، ۳۱۴، ۳۵۲
 تیراز آباد، ۳۲۰، ۳۵۸
 ثمن، ۳۵۹
 ثیمره، ۳۵۴
 جاده قم - تهران، ۱۳۳، ۱۴۵
 جاززان، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۵۲
 جاست، ۲۱، ۴۴، ۴۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۴۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵
 ۵۰۶، ۵۶۰، ۵۸۴، ۶۰۶، ۷۰۵، ۷۲۱، ۸۳۰، ۸۳۳
 جالیز، ۳۵۶
 جانان، ۱۴۵
 جانوس، ۳۵۹
 جانہ، ۳۵۳
 جاوگرد، ۳۱۵
 جاورد، ۳۱۹
 جبال خوی، ۳۲۱
 جبال قاسان، ۳۲۴
 جبال قاسان دنجرد، ۳۲۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۷۲
 جبال قم، ۳۲۴، ۳۲۵
 جبال کاشان، ۳۲۱
 جبل، ۴۷، ۵۱، ۵۹، ۹۳، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۲، ۳۱۸، ۳۴۲، ۳۵۲
 ۳۶۸، ۴۵۵، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۹، ۵۷۱، ۶۰۶، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۵۳، ۶۶۰، ۷۰۶، ۷۳۰، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۷۲، ۸۱۹
 جرامد، ۳۱۸
 جرجبشت، ۳۱۷
 جرجنبان، ۲۴۵
 جرجیشت، ۳۵۴
 جرجینگرد، ۲۴۲، ۳۱۵، ۳۵۸
 جرستان، ۳۲۴
 جرکان، ۱۷۲، ۲۵۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۵
 جرکان حرمان، ۳۵۸

- جرم الصّرم، ۳۵۳
 جرودان، ۳۲۰
 جروندکان، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۳
 جریان، ۳۲۴
 جریناباد، ۳۱۹
 جرینکان، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۵۴، ۳۵۶
 جریوا، ۳۵۹
 جزستان، ۳۱۶
 جزن، ۳۱۷
 جزنه، ۳۵۷
 جزه، ۳۱۸
 جزیه، ۳۱۸
 جشجه، ۱۸۳
 چشمه، ۳۵۹
 جعفر آباد، ۸۸، ۲۱۸، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۵۹
 جعفر آباد خورکنه، ۳۵۵
 جعفر آباد سفلی، ۳۱۶
 جفتخان، ۳۲۴
 جلبادان، ۴۶، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۰۱
 جمر، ۶۴، ۸۵، ۸۹، ۹۳، ۹۷، ۱۰۷، ۱۶۹، ۲۷۶، ۳۱۳، ۳۵۱، ۶۹۳
 جمکران، ۶۵، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۵۱، ۷۲۱، ۷۳۶
 جنب، ۳۵۴
 جنبد، ۳۱۴
 جنداب، ۳۲۴، ۳۵۳
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۷۳
 جندابروز آباد، ۳۵۸
 جندمینه، ۳۵۴
 جوان، ۳۱۸
 جوان الصّرم، ۳۵۳
 جویکان، ۳۲۰
 جوبین آباد، ۳۵۲
 جوخواست، ۳۵۹

- جوراب، ۳۱۸
 جورابه، ۳۵۷
 جوزوزن، ۳۲۰
 جوزه، ۳۲۰، ۳۵۵
 جوستر، ۳۱۶، ۳۵۲
 جوسردکان، ۳۱۳
 جوسق، ۵۵، ۵۸، ۶۳، ۷۰، ۹۷، ۹۸، ۱۲۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۴۴، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۵۹، ۵۷۹
 جوسقان، ۳۵۵
 جوسق دخت خرّه، جوسق دختخرّه، ۳۱۳، ۳۵۱
 جوشقان، ۳۱۷
 جوشه، ۳۲۰، ۳۵۹
 جوقان، ۳۵۹
 جولقند، ۳۵۶
 جونجران، ۲۴۱، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۵۸
 جونک، ۳۲۰، ۳۵۶
 جونکان، ۳۵۶
 جویردکان، ۳۵۱
 جهرود، ۳۵۶
 جهستان، ۱۵۳، ۱۹۵، ۳۱۳، ۳۵۱
 جیالکرد، ۳۵۵
 جیلان، ۳۵۵
 جینحین، ۳۵۹
 جیوه، ۳۲۰، ۳۵۶
 حاوجرد، ۳۵۸
 حاوحین، ۳۵۷، ۳۵۸
 حرامد، ۳۵۷
 حرزآباد، ۳۵۵
 حره، ۳۵۷
 حزن، ۳۲۴، ۳۵۳
 حزیرآباد، ۳۱۵
 حسداب، ۳۲۴
 حسکانه، ۳۲۰
 حسناباد، ۳۱۷، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹

- حسیناباد، ۳۵۸
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۷۴
 حسینیه، ۳۵۹
 حشوان، ۳۵۷
 حصه، ۳۵۸
 حقیحان، ۳۵۶
 حلیمان، ۳۵۶
 حمّاد آباد، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۵۸
 حمزه آباد، ۱۸۲، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
 حمسه، ۳۵۴
 حمیرقان، ۳۵۷
 حنبد، ۳۵۲
 هندابروز آباد، ۳۱۵
 حورزن، ۳۵۹
 حورسان، ۳۵۹
 حورستان، ۳۵۲
 حیرآباد، ۳۲۰
 حیرناباد، ۳۵۵
 حیزناباد، ۳۲۴
 حیلور، ۳۵۷
 خابو، ۳۱۹
 خاخاه، ۳۱۷، ۳۲۴
 خازران، ۶۸
 خانجرد، ۳۱۷، ۳۵۴
 خانشاه، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
 خاوچین، ۳۲۳
 خراخاه، ۳۲۴
 خرازان، ۳۵۷
 خزان، ۳۵۹
 خرزان، ۳۱۵
 خرّم آباد، ۳۱۶
 خرمابان، ۳۵۴
 خرنق، ۳۵۴

- خرواران، ۳۵۵
 خریر آباد، ۳۱۳
 خزادجرد، ۱۹۲، ۳۱۶
 خسروجرد، ۲۴۱
 خسره آباد، ۲۴۱
 خسرهاباد، ۲۴۱، ۳۵۸
 خشابه، ۳۲۰
 خطّاباد، ۳۱۵
 خلیجستان، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۳۸، ۲۵۹
 خلد آباد، ۳۱۹، ۳۵۸
 خماباد، ۱۶۸، ۱۹۰، ۱۹۴، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۵۱، ۳۵۵
 خماباد اشتجان، ۳۵۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۷۵
 خمیهن، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۵، ۳۱۳، ۳۵۱
 خوابه، ۳۲۱، ۳۵۴
 خواصر، ۲۲۰
 خوامه، ۳۵۷
 خوراهاپاد، ۳۱۴
 خورجه، ۳۲۰، ۳۵۶
 خورخداهان، خور خداهان، ۳۱۶، ۳۵۲
 خورخران، ۳۱۸
 خوررنه، ۳۵۶
 خورزن، ۳۱۷
 خورزینه، ۳۵۸
 خورشید، ۳۵۸
 خورشید آباد، ۳۱۵
 خورهاباد، ۲۰۰، ۲۰۲، ۳۲۰، ۳۵۳، ۳۵۸
 خورهد، ۲۰۴، ۳۱۶، ۳۵۳، ۳۵۴
 خوزان، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۴، ۳۱۵، ۳۵۷
 خومجان، ۳۵۹
 خوی، ۳۲۱، ۳۵۸
 خیراباد، ۳۲۵
 خیرکین، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۵۸

- خیرناباد، ۳۱۷
 خیزناباد، ۳۱۹
 دادستان، ۳۵۷
 دارجان، ۳۵۲
 دارستان، ۲۴۰
 دارقان، ۳۲۴
 داریان، ۳۵۸
 داود آباد، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۵۵، ۳۱۷
 داودباد مصقله، ۳۵۶
 داودباد و الانجرد، ۳۵۶
 دبول، ۳۱۵
 درام، ۵۰، ۵۸، ۲۱۷، ۳۵۵
 درانبر، ۳۲۴، ۳۲۵
 دربجند، ۳۵۱
 درب کنکان، ۱۶۵
 در سهرینان، ۳۵۴
 درسیر، ۳۵۶
 درکر، ۳۵۵
 درم، ۳۱۴
 درمهر، ۳۱۴
 درنوح، ۳۵۱
 دروازه اصفهان، ۱۵۱
 درون، ۳۲۰
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۷۶
 درّه، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵
 دریاچه نمک، ۴۲، ۶۲، ۱۴۵
 درید، ۳۲۴
 دزج، ۱۷۱، ۳۱۵، ۳۵۸
 دز سهرینان، ۳۲۴
 دز نوح، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۵۹
 دزه، ۳۱۴
 دستجرد، ۳۹، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
 دستجرده، ۳۲۰، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۹

دستجرده ازهر، ۳۱۷
 دستک، ۳۵۸
 دسسه، ۳۱۵
 دسکان، ۳۲۰، ۳۵۹
 دسکره بانازادان، ۳۵۳
 دسکره، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۳
 دسکره اسحاق، ۳۲۴
 دسکره اسرار، ۳۵۴
 دسکره عین، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۵۳
 دسکره معروف، ۳۵۳
 دشت حوض سلطان، ۱۴۵
 دشت زیاد، ۳۱۳، ۳۵۱
 دشت صرم، ۳۱۵
 دشت نوح، ۱۷۱، ۲۴۵، ۳۱۵، ۳۵۷، ۳۵۸
 دشت یعقوب، ۳۱۴، ۳۵۲
 دلفیه، ۳۵۹
 دم آباد، ۳۵۵
 دنین، ۳۵۸
 دنجرده، ۲۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۵
 دنیاره، ۳۵۵
 دود آهک، ۲۰۶، ۲۰۷
 دوراخر، ۳۵۹
 دور حین، ۳۲۴
 دوکان، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۳
 دون، ۳۵۹
 دهستان سراج، ۱۵۲، ۱۵۳
 دهکوزدر، ۳۵۹
 دھین، ۳۲۴
 دیندارب، ۳۱۸
 دیندبه شاهنده، ۶۹۱
 دیرکان، ۳۱۶
 دیزاربه، ۳۵۷
 دیزجان، ۳۱۷، ۳۵۶

- دیزوآباد، ۳۱۵، ۳۵۸
 دیمجان، ۳۱۴، ۳۵۲
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۷۷
 دین، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۴
 دینجان، ۱۹۶، ۳۱۴، ۳۵۲
 دینجان، ۱۹۶
 دیه تیره، ۱۴۹
 دیه کاج، ۶۲
 دیه کمیدان، ۴۸
 دیه نی، ۱۷۲
 دیه مطر فاباد، ۱۳۳
 ذاماذجرد، ۳۱۸
 راجان، ۳۲۰، ۳۵۶
 راسفجان، ۳۱۹، ۳۵۸
 راو، ۳۵۴
 راوند، ۵۸، ۷۹، ۱۷۵، ۲۲۳، ۳۱۶، ۵۴۵
 راوه، ۲۰۹، ۳۱۷، ۳۵۴
 راهجرد، ۱۷۷
 رایاونده، ۳۵۷
 رباط حوض، ۶۳، ۱۳۳، ۱۳۴
 رجاب، ۳۱۷، ۳۵۶
 رجا محمد، ۳۵۲
 رجاودیر تخت، ۳۵۲
 رجا سیول، ۳۵۲
 رحاء الوادی، ۳۵۲
 ررقائن، ۳۱۷
 ررقان العلیا، ۳۵۴
 رزجرد، ۳۱۶، ۳۵۷
 رزونان، ۳۱۶
 رستیحان، ۳۵۷
 رسکان، ۳۲۰
 رش آهر، ۶۹۲
 رشیخان، ۳۲۴

- رکستان ابی خالد، ۳۱۴، ۳۵۲
 رکین، ۳۵۸، ۳۵۹
 رن، ۳۱۴
 رناش، ۳۱۹
 رنجرده، ۳۱۷
 رنجه، ۳۵۵
 روبتخ، ۳۵۴
 روج، ۳۲۴
 رود آبان، ۳۱۳، ۳۱۵
 رُودبار، ۳۵۲
 رُودبان، ۳۵۱
 رود بهرامان، ۳۵۲
 رورحان، ۳۱۷
 رورقند، ۳۵۹
 روسبل، ۳۵۸
 روستای مالک آباد، ۱۵۲
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۷۸
 روقان، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۳۵۴، ۳۵۹، ۶۲۹
 رویشکان، ۳۲۰
 ریحدان، ۳۵۹
 ریراوند، ۳۵۹
 رَین، ۳۱۷
 زابلین، ۳۵۷
 زاماذاں در، ۳۱۸
 زبر قاناباد، ۳۱۸، ۳۵۸
 زر، ۳۲۴، ۳۵۴
 زراونده، ۳۱۶
 زرجرد، ۲۴۵
 زرقار، ۲۲۸
 زرقان، ۲۰۵
 زرفان سفلی، ۳۵۴
 زکریاباد، ۳۲۰، ۳۵۵
 زمین احمد، ۳۱۹

- زنیلاباد، ۳۱۳، ۳۵۱
 زنجه، ۳۱۴، ۳۵۵
 زنجیره، ۳۱۵
 زنکاباد، ۳۱۵، ۳۵۳
 زورجان، ۳۵۹
 زورحسین، ۳۵۶
 زورقند، ۳۲۰
 زوونان، ۳۵۷
 زیادآباد، ۳۲۴
 زیتونه، ۳۱۴، ۳۵۲
 زیراسف، ۳۲۴، ۳۵۷
 زیراونده، ۳۲۰
 ساروا، ۸۸
 ساریه خاتون، ۲۰۶
 ساسفگرد، ۱۷۱، ۲۴۳، ۳۵۲
 ساکین، ۳۵۷
 ساوه، ۴۴، ۴۷، ۵۵، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۸۸، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۵۷، ۵۶۵، ۶۳۶، ۶۴۰، ۶۹۱، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۷
- ساوه اصفهان، ۵۵، ۱۷۳
 ساوه همدان، ۵۵، ۱۷۳، ۲۴۵
 سبزان، ۳۲۴
 سبزن، ۳۵۶
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۷۹
 سبوس، ۳۵۶
 سجاران، ۱۷۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۴۷، ۳۵۱
 سجن، ۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱
 سچین، ۳۵۸
 سذنیان، ۳۱۶، ۳۵۸
 سرایر آباد، ۳۱۸
 سرایر اسبان، ۳۵۷
 سراجه، ۳۵۲
 سردآب، ۶۳، ۱۳۳، ۳۱۷، ۳۵۶، ۵۱۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۶۴۴

سرفت، ۹۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۳۱۴، ۳۵۲، ۷۲۱، ۷۲۴

سرفجه، ۳۱۷، ۳۵۵

سرفحان، ۳۱۷

سرود، ۳۱۷، ۳۱۹

سرود سفلی، ۳۱۹، ۳۵۵، ۳۵۸

سرود علیا، ۳۵۵، ۳۵۸

سرودین، ۳۵۸

سروز، ۸۸

سروشکین، ۳۱۸، ۳۵۸

سسّه، ۲۲۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۵۵

سعد آباد، ۹۳، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۵۱، ۳۵۶

سعدوکان، ۳۵۲

سعدکان، ۳۱۸

سفلی، ۳۱۶

سکان، ۳۱۸، ۳۵۴

سکدر، ۳۵۵

سکدز، ۳۲۰

سکک، ۳۱۶، ۳۵۱

سکن، سگن، ۴۶، ۸۵، ۸۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۴، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۵۱، ۳۵۹

سگّه الوارجان، ۳۱۴

سگّه الدین، ۳۵۲

سگّه الکایجار، ۳۱۳

سگّه جرجان، ۳۱۳

سگّه جوان، ۳۱۴

سگّه کران، ۳۱۴

سگّه واوان، ۳۵۲

سگّه ورجانه، ۳۱۴

سگّه ورزنده، ۳۱۴

سگّه ولانبر، ۳۱۳

سلغی وارینجان، ۳۱۶

سلقند، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۵۸

سلکاباد، ۳۱۸

تاریخ قم، متن، ص: ۹۸۰

سلکان، ۳۱۷
 سلم‌ور، ۲۰۱
 سلمه آباد، ۳۲۴، ۳۵۷، ۳۵۹
 سلمه الدلر، ۳۵۷
 سلوقان، ۳۵۷، ۳۱۸
 سلیجرد، ۳۵۳
 سلیک آباد، ۳۲۴، ۳۵۴
 سلیل آباد، ۳۱۸
 سلیمان آباد، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۳، ۳۵۵
 سن، ۳۵۶
 سنبولاباد، ۳۱۷، ۳۲۴
 سنجان، ۳۱۹، ۳۵۸
 سنجدکان، ۳۲۰
 سنی آباد، ۳۱۶
 سنیکان، ۳۲۴، ۳۵۴
 سواران، ۳۱۴، ۳۵۱، ۳۵۶
 سوراناباد، ۸۷
 سوره، ۳۱۴، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۵۵
 سوزان، ۳۲۴
 سوسار، ۳۲۰
 سوسک، ۳۱۴، ۳۵۲
 سه، ۳۵۵
 سه‌دارم، ۳۵۵
 سهرار، ۳۲۱
 سهراز، ۳۵۲، ۳۵۴
 سهران، ۳۱۶
 سهرانرود، ۳۱۷، ۳۵۴
 سهراید، ۳۲۰، ۳۵۵
 سهرینان، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۵۲
 سهل آباد، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۵۷، ۳۵۹
 سهند، ۳۵۹
 سیابشت، ۳۱۷، ۳۵۹
 سیار آباد، ۳۱۹، ۳۵۸

- سیاست، ۳۱۶
- سیاوشان، ۳۲۰، ۳۵۶، ۳۵۶
- سید کین، ۳۵۸
- سیدی آباد، ۳۵۳
- سیقان، ۳۵۲
- سینجان، ۳۲۴
- سینجرد، ۲۰۲، ۳۱۴
- سینکان، ۳۲۱
- سیوب، ۳۱۴، ۳۵۳
- سیوبرد، ۲۰۲
- شابستان، ۳۱۶، ۳۵۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۸۱
- شابستانان، ۱۷۱، ۲۴۵
- شادجرده، ۳۱۹
- شادقولی، ۳۱۴
- شاسفجرد، ۳۱۴، ۳۱۶
- شانکر، ۳۱۷، ۳۵۹
- شبرقین، ۳۱۹، ۳۵۸
- شتکان، ۳۲۱
- شعیب آباد، ۱۸۲، ۳۱۵، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۱۴
- شقّ آبه، ۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۵
- شقّ میلادجرد، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۴
- شمس آباد، ۱۷۲
- شورستانها، ۱۷۳
- شهراب، ۳۲۰، ۳۵۵
- شهرباه، ۳۵۲
- شهرجرد، ۳۵۸
- شهر جرده، ۳۱۷
- شهرد، ۳۱۷
- شهردوشان، ۳۱۸، ۳۵۷
- شهرستان، ۳۱۳، ۳۵۱
- شهرماه، ۳۱۴
- شهود، ۳۵۹

- شیدکین، ۳۱۵
 شیدازیند، ۲۰۵، ۳۱۷، ۳۵۴
 شیروان، ۳۱۷، ۳۵۹
 صالح آباد، ۳۱۷، ۳۵۵
 صحرای اسحاق، ۳۱۳، ۳۵۱
 صحرای سعد بن عبد الله، ۳۱۳
 صحرای عبد الرحمن، ۳۵۱، ۳۵۲
 صحرای مسیله، ۱۴۵
 صحرای موسی بن صعب، ۳۵۱
 صحرای ورثه مزاحم، ۳۵۱
 صحرای موسی بن یعقوب، ۳۱۳، ۳۵۱
 صحراء المرج، ۳۵۲
 صرم، ۳۱۴
 صقراباد، ۳۲۰، ۳۵۶
 صقران، ۳۵۷
 طاقان، ۲۰۵، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۵۲، ۳۵۴
 طاه، ۳۲۴، ۳۵۷
 طبرش، ۳۲۱، ۳۵۶، ۳۲۰
 طبرش خارج، ۳۲۱
 طبرش داخل، ۱۷۲، ۱۷۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵
 طبره، ۳۱۸
 طبشقوران، ۶۵، ۹۷، ۹۹، ۱۶۳، ۱۶۷
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۸۲
 ۱۹۴، ۳۱۳، ۳۵۱
 طخروود، تغرود، تقرود، ۱۷، ۴۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۳۱۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹، ۳۱۶، ۳۵۸، ۷۲۵، ۷۳۱
 طراران، ۳۲۴
 طرخران، ۱۷۱، ۲۴۱، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۷، ۳۵۸
 طرزه، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶
 طریز ناهید، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۸، ۳۱۵، ۳۵۸
 طسموغان، ۳۱۴، ۳۵۵
 طلحه آباد، ۳۵۷
 طو خواب، ۳۵۹
 طهرانرود، ۳۱۸

- طیانون، ۳۲۰، ۳۵۶
 طیرنیان، ۳۱۵
 طیره، ۳۵۳
 طیرینان، ۳۵۸
 طیفورآباد، ۳۱۹
 عامر آباد، ۳۲۰، ۳۵۵، ۳۵۶
 عباس آباد، ۳۱۸
 عبد الرحمن آباد، ۳۱۶، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۱۷
 عبد السلم آباد، ۳۱۴
 عبد الله آباد، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۵۹
 عبد الله آباد آهویه، ۳۵۵
 عبد الوهاب آباد، ۳۱۵
 عبدول آباد، ۳۱۶، ۳۵۸
 عبدول آباد وسایشت، ۳۵۸
 عبدویه آباد، ۳۵۲، ۳۵۷
 عبید الله آباد، ۳۵۷
 عثمان آباد، ۳۵۷
 عرامر آباد، ۳۵۶ تاریخ قم متن ۹۸۲ ۱۵. روستا، دیه، سکه، شق، صحرا، قنات، مزرعه، کوشک، درب، و مناطق پیرامون شهر قم
 ص: ۹۶۶
 ز آباد، ۳۱۵
 عقیلاباد، ۳۵۵
 علویه آباد، ۳۵۳
 علیا، ۳۱۹
 علیاباد، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
 علیاباد الصقر، ۳۵۸
 علیاباد العلیا، ۳۵۸
 علیاباد حمّاد، ۳۵۷
 علیاباد عبدیل، ۳۵۸
 علیاباد علی بن آدم، ۳۵۱، ۳۵۵
 علیاباد علی بن عبید الله، ۳۵۱
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۸۳
 علیاباد فهج، ۳۵۸
 علیاباد ملک، ۳۵۸

عمراناباد، ۱۸۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۸

عمر و آباد، ۱۷۸

عیسی آباد، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۵۷، ۳۵۸

غاهان آها، ۳۱۸

غزدان، ۶۸

غشان، ۳۵۷

غشان آباد، ۳۱۹

غیصه من سکوک، ۳۵۲

فابکیر، ۳۲۰

فابکین، ۳۱۵، ۳۵۸

فادکاباد، ۳۱۴

فاذقین، ۳۵۷

فاران، ۳۱۶، ۳۵۷، ۳۵۸

فارجان، ۲۴۹، ۳۲۰، ۳۵۹، ۴۱۹

فاردان، ۱۷۵، ۲۰۵، ۳۵۴، ۶۲۹

فارسجان، فارسجان، ۳۲۰، ۳۵۹

فارسه، ۲۲۴، ۳۲۰، ۳۵۸

فارقین، ۳۱۶

فارود، ۳۱۹

فالق، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵

فالیاه، ۳۵۳

فالیزبانان، ۲۴۲

فانکیر، ۳۵۶

فرا به، ۱۶۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۱۳، ۳۵۱، ۶۹۴، ۷۱۸، ۷۳۵

فراذران، ۳۱۶، ۳۵۳

فراواذجرد، ۳۱۷، ۳۵۶

فراهان، ۵۸، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۷۳۷

فراهان، ۳۵۹

فربه، ۳۲۴

فرح، ۳۵۶

فردجان، ۳۵۹

فرده، ۳۱۹، ۳۵۳

فرسل، ۳۵۶

- فرسین، ۳۵۵
 فرک، ۳۲۴
 فرکاباد، ۳۵۴
 فرکین، ۳۲۴
 فرل، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸
 فرمهن، ۳۵۹
 فروس، ۳۱۷، ۳۵۴
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۸۴
 فستجان، ۳۵۳
 فسنجان، ۳۲۴، ۳۵۶
 فسین، ۳۵۷
 فشل، ۳۵۹
 فندل، ۳۵۸
 فورجه، ۳۲۴
 فورینجرد، ۳۱۶
 فونج، ۲۰۵، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۵۴
 فوه، ۳۵۳
 فویح، ۳۵۴
 فیدجین، ۲۴۳
 فیدحین، ۳۵۸
 فیدل، ۳۱۹
 فیده، ۳۱۹، ۳۵۸
 فیستین، ۳۱۵
 فیم، ۱۷۱، ۳۵۶، ۳۵۷
 فین، ۲۲۲، ۷۱۵، ۷۳۴
 فینجان محمد بن عیسی، ۳۱۶
 قارص، ۴۲، ۱۴۶، ۱۵۳، ۳۵۲، ۴۱۹، ۷۳۵
 قاسان، ۳۵۵
 قاهان، ۳۵۷
 قبادانین، ۳۱۹، ۳۵۳
 قردین، ۲۳۱، ۲۳۲
 قریتین، ۳۱۷، ۳۵۵
 قریه ازوار، ۳۵۵

- قریه اسفیده، ۱۴۴
 قریه برزآباد، ۱۵۷
 قریه جهستان، ۱۵۳
 قریه دره، ۳۵۳
 قریه روبنج، ۳۵۶
 قریه مسکران، ۳۵۷
 قریه میانرود، ۶۵
 قریه ویدستان، ۱۱۸، ۱۲۲
 قریه اران، ۳۵۵
 قریه اراه، ۳۵۹
 قریه درون، ۳۵۹
 قریه دره، ۳۵۵
 قریه نی، ۳۵۷
 قریه الدوانیق، ۳۵۸
 قزدان، قزوان، غزدان، ۴۶، ۶۷، ۶۸، ۸۵، ۸۹، ۹۳، ۹۷، ۳۱۳، ۳۵۱، ۴۰۵
 قلاسان، ۳۵۵
 قلاور، ۳۱۳، ۳۵۱
 قلعه فک، ۲۱۱
 قمرود، ۴۲، ۴۵، ۶۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۲،
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۸۵
 ۲۰۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۸، ۴۱۹، ۵۶۹
 قنات کرد آباد، ۳۵۶
 قنات اسماعیل، ۳۱۹، ۳۵۸
 قنات الصلت، ۳۱۹، ۳۵۸
 قنات جمال، ۳۱۹
 قنات دامهرن، ۳۵۳
 قنات فتح، ۳۱۶
 قنات قهج، ۳۵۳
 قنات وراز آباد، ۳۱۶
 قنات وزار، ۳۵۳
 قولاباد، ۳۱۳
 قولکان، ۳۵۷
 قولکان سفلی، ۳۱۶

قه، ۳۱۹، ۳۵۳

قهستان قم، ۳۲۱

قهیان، ۳۱۳، ۳۵۱

قیده، ۳۱۹

قیده، ۳۵۹

کارجان، ۳۱۷، ۳۵۸

کارجه، ۳۱۷، ۳۵۴

کاروانسرا سنگی، ۴۴

کاسواه، ۳۵۷

کاسویه، ۳۱۸

کامکان، ۳۵۸

کان، ۳۵۴

کب، ۴۲، ۳۵۵، ۵۶۷، ۵۷۵، ۶۹۵، ۷۲۲، ۷۵۷، ۷۸۷، ۷۹۳، ۸۰۲، ۸۰۴

کباروآباد، ۳۱۷

کبرکان، ۳۱۴

کب عبد الله، ۳۵۵

کبود دره، ۳۲۴، ۳۵۳

کبودذر، ۳۱۸

کبوده، ۳۵۴

کبوده دشت، ۱۸۸

کبوران، ۳۲۴، ۳۵۶

کذهاه، ۳۵۷

کر، ۳۱۸

کرجار، ۳۵۴

کردجان، ۳۵۵

کردحان، ۳۲۰

کردوه، ۳۱۴

کرده، ۳۱۹

کردیه، ۳۱۴

کرکان، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۵۱، ۳۵۹

تاریخ قم، متن، ص: ۹۸۶

کرمهد، ۳۲۱، ۳۵۴

کرندهی، ۳۵۶

- کروکان، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۵۴
 کره، ۳۱۳، ۳۵۱
 کریان، ۳۵۳، ۳۵۶
 کریدوع، ۳۲۴
 کسنج، ۳۵۵
 کشمیره، ۳۱۹، ۳۵۳
 کلفسحین، ۳۲۳، ۳۵۸
 کمان، ۳۲۰، ۳۵۹
 کمج، ۱۷۱، ۱۹۵
 کمجانہ، ۳۵۴
 کمیدان، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۶۷،
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۵۱، ۳۹۴، ۵۷۹، ۶۷۳، ۷۳۹، ۷۸۲
 کنجرد، ۳۱۹
 کندج همدانی و اصفاهانی، ۳۱۸
 کندره، ۳۲۰
 کوار، ۳۵۳، ۳۱۵
 کوایا، ۳۱۶
 کوبالاباد، ۲۴۵، ۳۱۵، ۳۵۸
 کوخ، ۳۵۷
 کوزن، ۳۵۵
 کوردرد، ۳۵۹
 کورزه، ۳۵۹
 کوره همدان، ۳
 کوزدر، ۱۷۲، ۱۷۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۵۹
 کوزک، ۳۱۹
 کوشیب، ۶۳
 کوکان، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۶
 کوکذین، ۳۵۳
 کوماباد، ۳۵۸
 کوهه، ۳۵۷
 کوهین، ۳۵۶
 کوهینان، ۳۱۵
 کویر حوض سلطان، ۶۲

- که‌رود، ۴۲، ۶۴، ۹۳، ۱۵۰، ۱۵۱
- کهک، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۸
- کهکان، ۳۱۸
- کهکود، ۳۱۵
- کهکوزه، ۳۵۸
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۸۷
- کهل، ۳۱۴، ۳۱۷
- کهندان، ۳۲۰، ۳۵۷
- کهندیر، ۳۱۷، ۳۵۴
- کهنویه، ۳۱۴
- کهنه، ۳۱۶، ۳۵۲
- کهیاب، ۳۵۷
- کیرکان، ۳۵۲
- کیلاه، ۳۵۵
- گازران، ۴۴
- گردنه فادکاباد، ۳۵۵
- گمر، ۶۴، ۱۴۲، ۱۶۹، ۶۴۸
- لاسود، ۸۸، ۶۶۵، ۷۸۶
- لالکان، ۳۱۹، ۳۵۸
- لجانہ، ۳۵۲
- لردساباد، ۳۵۹
- لسان، ۳۱۶، ۳۵۳
- لسرآباد، ۳۵۵
- لمفستان، ۳۵۶
- لنجانہ، ۳۵۳
- لنجرود، لنگرود، ۶۵، ۹۷، ۹۹، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۶، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۱۵، ۳۲۰، ۷۱۸
- لوینیان، ۳۵۳
- ماتکان، ۳۱۶
- ماخزاه، ۳۵۴
- ماخورسان، ۳۱۶
- مادکان علیا، ۳۱۶
- ماذجرد، ۳۵۴
- ماذکان، ۳۵۸

- مارکان سفلی، ۳۱۶
 ماستر، ۳۵۹
 مال سفلی، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۳
 مال علیا، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۳
 مالکاباد سراج، ۱۸۲
 مالون، ۴۶، ۶۴، ۶۵، ۸۵، ۸۹، ۹۷، ۱۶۵، ۳۱۳، ۶۰۶، ۶۱۵
 مانان، ۱۴۵
 مانکاباد، ۳۵۴
 مانکن المقطعه، ۳۵۳
 مایرکان، ۳۱۸
 مایزدانان آبانویه، ۳۲۴
 مایندان، ۳۵۷
 مأمونیه، ۱۷۵
 مبارکاباد، ۳۱۷، ۳۵۴، ۳۵۸
 متکاباد، ۳۵۳
 متوکاباد، ۳۵۲
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۸۸
 متیرکان، ۳۵۴
 مثل نان، ۳۵۶
 مجاشع آباد، ۳۵۸، ۳۱۹
 مجان، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۵۹
 مجد آباد ولد عبد الملک، ۳۱۶
 محمد آباد، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
 محمد آباد اندس، ۳۵۸
 محمد آباد اوکین، ۳۵۸
 محمد آباد بابکان، ۳۵۶
 محمد آباد باده، ۳۵۳
 محمد آباد خورزن، ۳۱۷
 محمد آباد داود، ۳۵۴
 محمد آباد دنیاره، ۳۵۵
 محمد آباد سورنیان، ۳۵۶
 محمد آباد سهل، ۳۵۳
 محمد آباد علیا، ۳۵۵

- محمّد آباد فارسه، ۳۲۰، ۳۵۸
 محمّد آباد کرم‌جکان، ۳۵۳
 محمّد آباد محمد بن صفر، ۳۲۰
 محمّد آباد محمّد بن عیسی، ۳۱۶، ۳۵۳، ۳۱۶
 محمّد آباد مروان، ۳۲۰
 محمّد آباد ویده، ۳۵۷
 محمّد آباد وید، ۳۲۰
 محمّدیّه، ۳۵۹
 مدکان، ۳۱۶
 مدینه حمزه، ۳۵۸
 مرآذاد، ۳۵۵
 مرآزکان، ۳۵۴
 مران، ۳۱۴
 مرحران، ۳۵۷
 مرحرن، ۳۵۵
 مرخوناباد، ۳۱۵
 مردآباد، ۳۵۹
 مردور، ۳۱۷، ۳۵۴
 مرز آباد، ۳۵۲، ۳۵۸
 مرزناباد، ۳۱۴، ۳۵۸
 مرزوش، ۳۵۴
 مرّسفجان، ۳۵۹
 مروان، ۳۲۰
 مزارع أروند جرد، ۳۵۶
 مزدجان، ۱۲۲، ۲۵۲، ۲۵۳
 مزدجان، مزدیجان، ۴۴، ۹۴، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۸، ۱۸۹،
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۸۹
 ۲۳۶، ۲۵۰، ۳۱۳، ۳۵۱
 مزرعه أبو القاسم، ۳۱۷
 مزرعه باغ عبد الرحمن، ۳۱۳
 مزرعه بیناه، ۳۵۴
 مزرعه حواشر، ۳۱۷
 مزرعه عبید الله، ۳۵۲

- مزرعه وروح، ۳۵۳
مزرعه یزدکرد آباد، ۳۵۵
مزرعه آسمانه، ۳۵۴
مزرعه آل محبوب من فیستن، ۳۵۸
مزرعه الدین، ۳۵۷
مزرعه الکسر، ۳۵۶
مزرعه اندنج، ۳۵۴
مزرعه اَبی الهیثم، ۳۵۴
مزرعه بجه، ۳۵۳
مزرعه بطیارد، ۳۵۷
مزرعه بیدابدیده، ۳۵۶
مزرعه بیکان، ۳۵۳
مزرعه پایندان، ۳۵۷
مزرعه تود، ۳۵۴
مزرعه جوربخت، ۳۵۶
مزرعه حمیرقان، ۳۵۷
مزرعه حَنان، ۳۵۴
مزرعه خانه، ۳۵۷
مزرعه دادارم، ۳۵۸
مزرعه زرقناة، ۳۵۶
مزرعه سلیلاباد، ۳۵۶
مزرعه سهرآباد، ۳۵۵
مزرعه طهرانرود، ۳۵۷
مزرعه عثماناباد، ۳۵۷
مزرعه فودینجرد، ۳۵۷
مزرعه کاسویه، ۳۵۷
مزرعه کوکان، ۳۵۶
مزرعه کهندیز، ۳۵۳
مزرعه مبارکباد، ۳۵۴
مزرعه مرچ، ۳۵۶
مزرعه مرنه، ۳۵۶
مزرعه موشکک، ۳۵۷
مزرعه مهر آباد من افشید جرد، ۳۵۴

- مزرعه مهر جرده، ۳۵۳
 مزرعه نرجسینه، ۳۵۵
 مزرعه وان، ۳۵۷
 مزرعه ور، ۳۵۳
 مزرعه ورّه، ۳۵۷
 مزرعه یانوح، ۳۵۶
 مزوش، ۳۲۱
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۹۰
 مسکران، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۵۱
 مسندکان، ۳۵۷
 مشران، ۳۵۷
 مشکان، ۳۱۴، ۳۵۵
 مشکویه، ۱۷۵، ۳۲۹
 مصعب، ۳۱۹
 مصقلباد، ۳۱۷
 مصقلیباد، ۳۵۶
 مطرفآباد، ۳۱۶، ۳۵۲
 معاویه آباد، ۳۵۲، ۳۱۶
 مقاتل آباد، ۳۱۹، ۳۵۸
 مقطّعه، ۳۵۳، ۳۱۶
 ملک آباد شروان، ۳۱۷، ۳۵۹
 ملک آباد شهود، ۳۱۷، ۳۵۹
 ملک آباد نابه، ۳۲۰
 ملک آباد ورجه، ۳۵۸
 ملکآباد، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۵۲، ۳۵۷
 ملکآباد مسکران، ۳۵۱
 ملکآباد وشاره، ۳۵۶
 ممّجان، ۴۴، ۴۵، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۸۳، ۳۱۳، ۶۹۲، ۶۹۴، ۷۰۸
 منتی آباد، ۳۱۵، ۳۵۸
 منتی اباد النصف، ۳۵۸
 منظریه، ۱۳۳
 موان، ۳۵۲، ۳۵۸
 موستان، ۳۵۲

موسی آباد، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹

موسی آباد خورهد، ۳۵۳

موسی‌ء جزستان، ۳۵۸

موشان، ۳۱۶

موشه، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۵۶

مون، ۳۱۹

موونه، ۳۱۳، ۳۵۱

مهاباد، ۳۲۴، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹

مهاندیش، ۲۳۴، ۲۳۵

مهدی آباد، ۳۵۶

مهر آباد، ۳۵۴، ۳۵۵

مهراب، ۳۲۳، ۳۵۸

مهرازنید، ۳۵۷

مهربیان، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۰، ۳۵۱

مهرجرد، مهرجرد، مهرجرده، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۵۲، ۳۵۳

مهرجشنسفاবাদ، ۳۱۷، ۳۵۴

تاریخ قم، متن، ص: ۹۹۱

مهرقین، ۳۱۹، ۳۵۸

مهرکان، ۳۱۶، ۳۵۷، ۳۵۸

مهرکانکه، ۳۱۵، ۳۵۸

مهروان، ۳۱۴، ۳۵۲، ۳۵۵

مهرینان، ۳۱۳، ۳۲۴

میان رودان، ۶۵، ۱۶۵، ۳۱۳، ۳۵۱

میشزار، ۳۱۸

میشزان، ۳۱۶

میقان، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۵۴، ۳۵۹

میلاذجرد، ۳۲۳

میم، ۱۷۱، ۱۹۹، ۳۱۷، ۳۵۳، ۳۵۶، ۵۱۵، ۵۶۰، ۶۳۴، ۷۰۵

نابه، ۳۵۶

ناصر آباد، ۳۱۳، ۳۵۱

ناوزن، ۳۵۸

ناوه، ۳۱۸، ۳۱۹

نایه، ۳۲۰

- نجو کاباد، ۳۱۳، ۳۵۱
 نحسین، ۳۵۶
 نحیر کان، ۳۵۴
 نحیروان، ۳۱۷
 نشابه، ۳۵۸
 نشره، ۳۵۵
 نشلج، ۳۵۵
 نشین، ۳۱۸
 نصر آباد، ۳۲۰، ۳۵۶
 نصف، ۳۵۸، ۳۵۹
 نصر آباد، ۳۱۷، ۳۵۵
 نصر آباد اسکندر، ۳۵۶
 نعوسان، ۳۲۴
 نفوسان، ۳۵۶
 نوآباد، ۳۱۸، ۳۵۳
 نواران، ۱۹۶، ۳۱۴، ۳۵۲
 نوازن، ۳۱۳
 نوح آباد، ۳۱۴، ۳۵۲
 نوذه، ۳۵۹
 نوک، ۳۵۹
 نوکاباد، ۳۲۰
 نوکه، ۳۱۷
 نوند، ۳۲۵، ۳۵۳، ۳۵۷
 نوید، ۳۱۸
 نهاوند، ۳۲۲
 نی، ۳۱۸، ۳۵۸
 نیاستر، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۱۷، ۳۵۵
 نی چهار تخت آباد، ۳۱۹
 نیر آباد، ۳۵۸
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۹۲
 نیرکان، ۳۲۵
 نیزار، ۱۴۵، ۱۷۲، ۲۰۶
 نیوشت، ۳۵۸

- واینجان، ۳۵۳
 واجان، ۳۲۰، ۳۵۶
 وادی ابراهیم، ۳۵۴
 وادی اسحاق، ۱۷۷، ۲۰۲، ۲۳۸، ۲۴۸، ۳۵۶
 وادی اورمه، ۳۵۴
 وادی عمار، ۱۷۸
 وادی کب، ۴۲
 وادی مصقله، ۳۵۱
 وادی مصعب، ۳۵۱
 واذکستان، ۳۱۸، ۳۵۲، ۳۵۴
 واراباد، ۳۱۵
 واران، ۳۲۴، ۳۵۴
 وارجان، ۳۵۵
 وارکان، ۳۵۷
 وارکیان، ۳۵۷
 وارود، ۲۲۵، ۳۲۰، ۳۵۵
 وازکرو، ۳۵۳
 واسقان، ۳۵۹
 واشامکان، ۳۲۰
 واشجرد، ۳۵۳
 واشکان، ۳۱۵، ۳۵۸
 والاشجرد، ۳۲۰
 والانجرد، ۳۱۷، ۳۵۶
 والمان، ۳۵۸
 وامهرین، ۳۱۶
 وان، ۳۱۶
 وانکان، ۳۱۸
 وانکجاره، ۳۵۲
 واوان، ۳۱۴
 وتابح، ۳۵۳
 وجهر، ۳۵۱
 وجه کونه، ۳۱۷
 وچهر، ۳۱۳

و دسا کران، ۳۱۴
 ور، ۳۱۷، ۳۵۴
 و رآباد، ۳۲۰، ۳۵۸
 و راردهان، ۳۵۴
 و رازآباد، ۳۵۵
 و رجانہ، ۳۱۹، ۳۵۲، ۳۵۳
 و رجه، ۳۵۶
 و ردورجه، ۳۲۴
 و ردهد، ۲۰۵، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۵۴، ۳۵۸
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۹۳
 و رزبه، ۳۱۸
 و رزم، ۳۱۷
 و رزن، ۳۵۹
 و رزنآباد، ۳۱۴
 و رزنه، ۲۴۴، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
 و رزنه الفالقی، ۳۵۸
 و رزنه ایوب، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۱۵، ۳۵۷
 و رزنه آشه، ۳۵۶
 و رزنه ازناه، ۳۵۷
 و رزنه آیوب، ۳۱۵، ۳۵۷
 و رزنه الصّرم، ۳۵۳
 و رسان سفلی، ۳۲۰
 و رسان علیا، ۳۲۰
 و رم، ۳۱۵
 و رمانکه، ۳۱۶
 و رنجان باد، ۳۲۵
 و رنجیلاباد، ۳۱۸
 و روقان، ۳۵۹
 و روکان، ۳۱۶، ۳۵۷
 و ره، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۵۵، ۳۵۷
 و زدهر، ۳۱۹
 و زواه، ۳۵۷
 و زهشت، ۲۲۰، ۳۱۴، ۳۵۵

وزهید، ۳۵۶
 وسف، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۵۳
 وسفونجرد، ۳۵۷
 وسقونجرد، ۳۱۸
 وسقوندر، ۳۵۴
 وسقونقان، ۳۲۴، ۳۵۴
 وسکان، ۲۰۵، ۳۵۹
 وسلماباد، ۳۵۸
 وسون، ۸۸
 وشاد، ۳۱۴
 وشاذ، ۳۵۵
 وشاره، ۳۲۰، ۳۵۶
 وشتکان، ۳۲۴، ۳۵۴
 وشنوه، ۳۹، ۳۱۹، ۳۵۳
 وکان، ۳۱۷، ۳۵۹
 وکلاران، ۳۱۴
 ولاشاباد، ۳۱۸، ۳۵۷
 ولاشجرد، ۱۷۲، ۲۲۴، ۳۵۸، ۳۵۹
 ولکاباد، ۳۱۶
 ولکاباد من طاق، ۳۵۲
 ولنان، ۳۱۴
 ولیسجرد، ولیسجرد، ۲۴۲، ۳۱۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۹۴
 ولیکان، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۵۴
 ونار، ۳۱۸
 ونداوسقان، ۳۵۲
 وندرستان، ۳۵۴
 وندود، ۳۵۷
 ونده، ۳۱۶
 وهفتاباد، ۳۵۸
 وهلمان، ۲۴۵
 ویان، ۳۵۷
 ویدستان، ۳۵۷

- ویدهند، ۳۵۳
- ویدیشان، ۳۱۳
- وید، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۵۵
- ویدستان، ۳۵۱ تاریخ قم متن ۹۹۴ ۱۵. روستا، دیه، سکه، شق، صحرا، قنات، مزرعه، کوشک، درب، و مناطق پیرامون شهر قم
ص: ۹۶۶
- ذشک، ۳۲۱، ۳۵۴
- وید، ۱۷۱، ۳۲۰، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸
- ویر، ۴، ۴۸، ۵۶، ۹۴، ۱۰۲، ۱۲۲، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۳۶، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۹۴، ۴۹۷، ۶۵۱، ۶۷۶
- ویرکان، ۳۵۴
- ویرنج، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۵۳
- ویرو، ۲۰۳
- ویروزکند، ۳۱۷
- ویزکان، ۳۵۸
- ویسفات ابامیم، ۳۱۷
- ویسمه، ۳۲۰، ۳۵۸
- ویشت، ۳۲۱، ۳۵۴
- ویشکان، ۳۵۷
- ویلکان، ۳۲۵
- هاوه، ۳۱۸، ۳۲۵
- هبر، ۳۱۵، ۳۵۸
- هبره، ۳۲۱، ۳۵۴
- هچوکان، ۳۵۲
- هحوکان، ۳۱۴
- هراباد، ۳۱۹
- هرازکان، ۳۲۴
- هرازوآباد، ۳۲۳
- هرازواه، ۳۲۰، ۳۲۴
- هراسکان، ۲۲۱، ۳۱۴، ۳۵۵
- هراوراه، ۳۵۵
- هرکان، ۳۱۸
- هرمزدآباد، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۳، ۳۵۶
- هرمزدانبار آباد، ۳۱۵، ۳۵۷
- هرمزفنها، ۲۴۵

- هریسان، ۲۴۰، ۳۱۵، ۳۵۸
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۹۵
 هزاروآباد، ۳۵۸
 هسانرود، ۳۱۷
 هسانرود کهنویه، ۳۵۵
 هست آدم عبد الله، ۳۱۳
 هست ادریس، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۵۱، ۳۵۲
 هست اسحاق، ۳۱۳
 هست البحتری، ۳۱۳
 هست التحری، ۳۵۱
 هست ایوب موسی، ۳۱۳، ۳۵۱
 هست بابویه، ۳۵۱
 هست داود، ۳۵۱
 هست دربجند، ۳۱۳
 هست سعد بن نعیم، ۳۱۴
 هست شعیب، ۳۵۱
 هست عبد الرحمن، ۳۵۱
 هست عبد الرحمن عبد الله، ۳۱۳
 هست عبد الرحمن یحیی، ۳۱۳
 هست عیید الله، ۳۵۱
 هست عیید الله ابی بکر، ۳۱۳
 هست متویه ابی بکر، ۳۱۳
 هست محمد ابی بکر، ۳۱۳، ۳۵۱
 هست محمد بن شریح، ۳۵۱
 هست محمد بن شعیب، ۳۱۳، ۳۵۱
 هست محمد بن عیید الله، ۳۵۱
 هست معاویّه، ۳۵۱
 هستوقان، ۳۲۱، ۳۵۴
 هست ولد سعد، ۳۱۳، ۳۵۱
 هست ولد محمد بن عبد الله، ۳۱۳
 هست یحیی، ۳۵۱
 هست یحیی ابی بکر، ۳۱۳
 هفتجان، ۳۲۴

- هفنها باد، ۳۱۹
 هلال، ۳۵۵
 هلول، ۳۱۵، ۳۵۷
 هلیل، ۲۲۱، ۳۱۴، ۳۵۵
 همدان، ۳۲۲، ۳۲۵
 همروده، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۵۶
 همعاود، ۳۵۹
 هنبر، ۳۵۴
 هنبرد، ۱۷۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۳۱۷، ۵۷۹
 هندجان، ۳۱۴، ۳۵۲
 هیفادقین، هیفادقین، ۳۱۵، ۳۵۸
 هیفان، ۳۵۶
 هیلفان، ۳۱۵
 هیلفسان، ۳۱۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۹۶
 هیلقان، ۳۵۷
 یانوح آباد، ۳۱۹
 یحان، ۳۲۴، ۳۵۶
 یحکان، ۳۵۴
 یحنید، ۳۵۹
 یحیراباد، ۳۱۷
 یحیی آباد، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۷
 یزدکرد آباد، ۳۱۵، ۳۵۵
 یزدیناباد، ۳۲۰
 یزناباد، ۴۱۸
 یسع آباد، ۱۶۸، ۳۱۳، ۳۵۱
 یسع آباد آدم، ۳۵۵
 یسع آباد واشکان، ۳۵۸
 یعقوب آباد، ۳۱۴، ۳۵۲، ۳۵۸
 یعلی آباد، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۵۲، ۳۵۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۹۹۷

- رستاق انار، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۶۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۴۰، ۲۵۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۹
- رستاق انجیل، ۳۱۷
- رستاق جاست، ۲۱، ۴۴، ۴۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۴۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۳، ۳۵۴
- ۳۵۵، ۵۰۶، ۵۶۰، ۵۸۴، ۶۰۶، ۷۰۵، ۷۲۱، ۸۳۰، ۸۳۳
- رستاق جهرود، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۵۵، ۳۲۰، ۳۵۶، ۷۳۱، ۷۳۷
- رستاق خوی، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۳۱۹
- رستاق دستی، ۱۷۳
- رستاق دور آخر، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۰۹، ۳۱۷، ۶۳۶، ۶۳۷
- رستاق ساوه، ۴۴، ۴۷، ۵۵، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۸۸، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۵۷، ۶۳۶، ۶۴۰، ۶۹۱، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۷
- رستاق طبرش، ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۲۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۷۳۱، ۷۳۷
- رستاق طبرش همدانی و اصبهانی، ۳۲۳
- رستاق فراهان، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۷۳۷
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۹۸
- رستاق قاسان، ۵۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۲۲۴، ۳۱۷، ۳۱۹، ۵۴۵، ۷۳۷
- رستاق قهستان، ۱۷۱
- رستاق کوزدر، ۱۷۲، ۱۷۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۵۹، ۷۳۷
- رستاق وره، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۵۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۷
- رستاق همدان، ۴۷۸
- رودابان، ۱۷۶، ۳۱۵، ۷۲۱
- رودبار، ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۳، ۳۱۴، ۳۱۶
- سراج، ۴۵، ۶۵، ۶۶، ۹۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۶، ۳۱۴، ۳۲۴، ۳۵۲، ۷۳۵
- طبرش داخل، ۱۷۲، ۱۷۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵
- قاسان، ۵۰، ۶۴، ۱۱۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۵، ۵۴۵، ۷۳۷
- قهستان، ۴۳، ۹۷، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۱
- وادی اسحاق، ۱۷۷، ۲۰۲، ۲۳۸، ۲۴۸، ۳۵۶
- وازه کرو، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۳۱۴
- وراردهار، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۷۲، ۲۷۷
- وزواه، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۷، ۷۳۷
- تاریخ قم، متن، ص: ۹۹۹

۱۷. رود، جوی، نهر، و دریاچه قم

آب ثیمره، ۴۰

آنار، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۶۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۴۰، ۲۵۴، ۳۱۷، ۳۱۸

۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۵۷۲، ۶۲۹، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۹

آنار بار، ۴۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷

برقه رود، ۳۹

جاجرود، ۱۴۵

جوی سعد، ۸۸، ۱۰۹، ۱۵۵

جوی طبشقوران، ۹۹

دریاچه حوض سلطان، ۵۶، ۱۴۵

دریاچه نمک، ۴۲، ۶۲، ۱۴۵

رودخانه بیرقون، ۳۹

رودخانه عتیق، ۱۵۳

رودخانه فراهنجات، ۱۳۳

رودخانه مزدیجان، ۴۴

رودخانه ویدهند، ۲۱۴

رود سناباد، ۱۴۶، ۵۱۵

رود شعیاباد، ۱۸۲

رود فشافویه، ۱۴۵

رود قارص، ۴۲، ۱۵۳، ۴۱۹، ۷۳۵

رود کرج، ۴۷، ۵۸، ۶۳، ۸۲، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۸، ۲۷۷، ۲۹۲، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۵، ۴۶۸، ۴۷۰

زنده رود، ۱۴۵

قمرود، ۴۲، ۴۵، ۶۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۲، ۲۰۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۲، ۳۵۸، ۴۱۹، ۵۶۹، ۷۳۹

کب رود، ۴۲

لعل بار، ۱۴۵

نهر جمر، ۱۶۹

نهر سعد، ۶۴، ۸۸، ۱۴۲، ۱۵۱، ۶۳۰، ۶۶۰

نهر سعد آباد، ۱۶۷

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰۰

نهر شهرستان، ۶۶، ۶۸، ۱۶۵

نهر طبشقوران، ۶۵، ۹۹، ۱۶۳

نهر فرابه، ۱۶۶

نهر کمیدان، ۴۵، ۴۶، ۱۶۷

نهر مزدجان، ۱۶۷

نهر مَمَّجان، ۱۴۲

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰۱

۱۸. طسوجهای قم

طسوج ابرشتجان، ۱۷۲، ۳۱۴

طسوج اروندجرد، ۳۱۷

طسوج تهق، ۲۱۴

طسوج جاست، ۲۱، ۴۴، ۴۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۴۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۳، ۳۵۴،

۳۵۵، ۵۰۶، ۵۶۰، ۵۸۴، ۶۰۶، ۷۰۵، ۷۲۱، ۸۳۰، ۸۳۳

طسوج جبل، ۳۱۸

طسوج جرکان، ۱۷۲

طسوج جزستان، ۱۷۲، ۳۱۸

طسوج جوز و جرکان، ۳۲۰

طسوج جوزه، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۵۵، ۳۲۰، ۳۵۵

طسوج جهرود، ۱۷۲، ۳۲۰، ۷۳۱

طسوج خوزان، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۴، ۳۱۵، ۳۵۷

طسوج دور آخر، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۰۹، ۳۱۷، ۶۳۶، ۶۳۷

طسوج دیلجان، ۱۷۵

طسوج راونده‌جرد، ۱۷۵

طسوج رودآبانی، ۱۷۲

طسوج رودبار، ۱۳۳، ۱۷۲، ۳۱۴، ۳۱۶

طسوج روده، ۱۷۲

طسوج ساوه، ۳۱۸

طسوج سراجیه، ۱۷۲، ۳۱۴، ۳۲۴

طسوج طبرش، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۵۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۵۶، ۵۷۹،

۷۳۱، ۷۳۷

طسوج طخرود، ۴۴، ۱۷۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹، ۳۱۶، ۳۵۸، ۷۲۵، ۷۳۱

طسوج فاردان، ۱۷۵، ۲۰۵، ۶۲۹

طسوج فراهان، ۱۷۲، ۳۱۷

طسوج فیستین، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۴۰

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰۲

۳۱۵، ۲۴۲

طسوج قاسان، ۳۱۴

طسوج قمرود، ۱۷۲

طسوج قهستان، ۴۳، ۹۷، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۱

طسوج کوزدر، ۱۷۲

طسوج لنجرو، ۶۵، ۹۷، ۹۹، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۷۲، ۳۱۳، ۷۱۸

طسوج نمبور، ۱۷۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۴

طسوج وازه کرو، طسوج واز کرو، ۳۱۴، ۳۱۵، ۱۷۲

طسوج وزواه، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۵۷، ۷۳۷

طسوج هنبرد، ۱۷۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۳۱۷، ۵۷۹

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰۳

۱۹. قنطره، پل، سرا، باغ، و کوههای قم

استانداری قم، ۷۰

اسحاقاباد، ۲۰۲

باروی قم، ۶۴، ۶۷، ۹۶، ۱۸۷، ۳۹۴

باغ ادریس، ۱۶۷، ۱۶۹، ۳۱۳، ۳۵۱، ۳۵۳

باغ دولت، ۹۳

باغ رباح و شعیب، ۱۶۷

باغ شعیب، ۳۱۳، ۳۵۱، ۳۵۳

باغ مرزبان، ۱۶۳، ۱۶۵، ۳۱۵، ۳۵۱

باغ موید، ۱۹۱

باغ یوله، ۱۶۹

برج قم، ۵۹

بستان حماد بن نصر، ۹۸

بستان ولد دولت، بستان ولد دوله، ۹۷، ۹۸، ۶۳

پل بکجه، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۳۳

پل دیه تیره، ۱۴۹

پل علی خانی، ۱۰۲

پل میدان نو، ۱۰۲

ثبخین، ۱۰۴

جیل گدن گلمز، ۲۱۸

جنداب، ۲۰۲، ۳۲۴، ۳۵۳

جور، ۹۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۵۴، ۴۱۷، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۷، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۶۷

جوسق آل طلحه، ۶۳، ۹۸

جوسق ابن عبدویه بن عامر، ۶۳، ۹۷

جوسق محمد بن سهل، ۶۳، ۹۷

جوسق مزاحم، ۹۸، ۵۷۹

جوسق و سرای سهل بن علی، ۶۳

حصار عتیق، ۱۶۹

حمامات، ۲۹، ۳۷، ۷۱، ۱۳۰

دیر جصّ، ۵۵، ۵۷

سرای حسین بن نصر بن عامر اشعری، ۱۱۹

سرای سهل بن علی بن سهل، ۷۰

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰۴

سرای محمد بن هاشم، ۲۸۷

سرای یزد، ۱۱۹

سرای یزد بن نار مجوسی، ۱۲۴

صحرای تاجیکاباد، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸

فارقین سوراناباد، ۸۷

قنطره ابو علویه، ۷۰

قنطره عبدویه بن عامر بن سعد بن احوص اشعری، ۷۰

کوه خستر، ۲۴۸

کوه خور، ۲۰۰

کوه خوشتر، ۲۰۹

کوههای قهستان، ۱۸۸

کوه یزدان، ۸۳، ۱۸۳، ۷۰۲

محلّه شاه جعفر، ۱۲۲

میدان بسروز، ۲۴۴

ویشویه، ۱۸۳

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰۵

۲۰. کاریز و قنات‌های قم

قنات آتشموزه، ۷۰۳، ۷۳۲

قنات اسفندق، ۲۳۰

قنات بشک چشمه، ۷۰۲

قنات مه‌رین، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۳۶، ۲۵۴، ۳۱۶
 قنات یعلی آباد، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۵۲، ۳۵۹
 کاریز ابو غالب، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰
 کاریز جب، ۲۰۲
 کاریز حمزه آباد، ۱۸۲، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
 کاریز زیرک، ۱۳۲
 کاریز سعد بن زیاد بن مالک الکبیر، ۱۲۸
 کاریز سعد بن مالک بن احوص، ۱۲۷
 کاریز عطاء بن مزید، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰
 کاریز موسی بن آدم، ۱۳۸، ۱۴۰
 کاریز نعیم بن سعد بن مالک الکبیر، ۱۲۸
 کاریز نو، ۲۴۴
 کاریزهای کسریشت، ۱۳۴
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰۶

۲۱. منطقه، محله، کوچه، راه، و خیابان‌های قم

ازدورقان، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۳۱۳، ۳۵۱
 باب جوش، ۸۸
 باب چهار طاق، ۸۷
 باب شهرستان، ۸۶، ۱۰۱
 باب سوران، ۱۶۸
 باب کرکان، ۱۶۸
 باب علی بن فرج، ۸۷
 بابلان، ۱۰۷، ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۸۱، ۵۸۴، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۴۸، ۶۴۹
 باجک، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۹
 بازار قم، ۱۰۹، ۱۳۰
 بازار کهنه قم، ۱۰۹
 بیرون دروازه ری، ۱۰۹، ۶۵۴
 بیرون شاهان، ۶۵۴
 بیرون شهر، ۱۰۶، ۵۶۰، ۶۵۴، ۶۸۴، ۷۲۹، ۷۳۲
 جاده کاشان، ۹۷
 چاله میدان کهنه، ۱۰۹
 چهار امامزاده، ۴۵، ۱۰۲، ۱۶۹

- چهارراه بازار، ۱۰۲
- حرم حضرت معصومه علیه السلام، ۱۰۹
- خاکفرج، ۴۵، ۶۲، ۷۰، ۸۶، ۱۰۲، ۶۳۴، ۶۷۳
- خندق، ۶۱۵
- خیابان آذر، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۵۵، ۵۶۹، ۶۰۷
- خیابان حضرتی، ۱۰۲
- درب اللّجامین، ۱۲۴
- درب برید، ۶۳
- درب بهشت، ۶۴، ۵۰۷
- درب تلغجار، ۶۶
- درب جابر، ۹۸
- درب جَبانه، ۶۳، ۶۴
- درب حسن بن علی، ۶۴، ۶۷، ۹۳، ۹۹
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰۷
- درب ری، ۶۲، ۱۴۲، ۱۵۷
- درب علی بن الحسن العلوی العریضی، ۶۳۰
- درب سهلویه، ۶۴، ۶۵، ۱۵۷
- درب قاسان، ۶۴
- درب قریه جمر، ۶۴
- درب قزدان، ۶۷، ۹۳
- درب قوهبار، ۶۶
- درب کاشان، ۶۴، ۵۰۷
- درب مالون، ۶۵
- درب نصر، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰
- درب نصر، ۶۳، ۹۳، ۹۷
- درب نوآباد، ۶۶
- درخت پیر، ۱۰۹
- دروازه ری، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۶۷، ۵۲۶، ۵۶۹، ۶۵۴
- دروازه قلعه، ۶۱۵
- دروازه کنکان، ۵۶۹
- دز پل، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷
- راه جبال، ۶۴
- راه حجاج خراسان، ۱۷۹

- راه خراسان، ۶۲
- راه ساوه و آوه، ۶۲
- راه سراجیه، ۴۵، ۶۶، ۱۶۵
- راه عراق، ۶۴
- راه قاسان، ۶۴
- راه مسجد جامع، ۶۲
- راه همدان، ۶۳، ۱۳۳، ۱۷۵
- رأس المزبله، ۱۳۰
- رمله، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۹۳، ۴۸۶، ۵۶۸
- زنیلاباد، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۳۱۳، ۳۵۱
- سجن، ۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱
- سراجیه، ۴۵، ۶۵، ۶۶، ۹۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۶، ۳۱۴، ۳۲۴، ۳۵۲، ۷۳۵
- سرداب، ۶۳، ۱۳۳، ۳۱۷، ۳۵۶، ۵۱۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۶۴۴
- سروز، ۸۸
- سعد آباد، ۹۳، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۵۱، ۳۵۶
- سکن، ۴۶، ۸۵، ۸۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۴، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۵۱، ۳۵۹
- شاه جمال، ۸۳
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰۸
- شاهزاده سید علی، ۴۵، ۶۵۴
- رضائیه، ۱۶۶، ۵۲۱، ۵۷۰، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۷
- تپه قل درویش، ۱۲۲، ۱۶۳، ۱۹۱
- درب قنوت، ۴۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۷، ۲۱۳
- درب قهستان، ۴۳، ۹۷، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۱
- کرکان، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۵۱، ۳۵۹
- کمربندی قم - تهران، ۸۳
- کمیدان، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۷، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴
- ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۵۱، ۳۹۴، ۵۷۹، ۶۷۳، ۷۳۹، ۷۸۲
- کوچه جوی شور، ۱۲۷
- کوچه سنگ بند، ۱۱۹
- کوچه ممتاز، ۱۲۷
- کوشیه، ۸۸
- کوه خضر، ۱۱۰، ۱۸۳، ۱۸۸
- کوه دو برادران، ۱۱۰

محلہ سیدون، ۱۱۹

ممجان، ۴۴، ۴۵، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۸۳، ۳۱۳، ۶۹۲، ۶۹۴، ۷۰۸

میدان الہادی، ۲۸۷، ۶۳۴

میدان کهنہ، ۶۲، ۶۷، ۷۰، ۷۷، ۱۰۹، ۱۵۵، ۷۸۲

وادی السلام، ۴۵، ۶۲، ۶۸، ۷۰، ۸۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۸۷، ۶۷۳

یزدان شہر، ۸۳، ۱۸۳

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۰۹

۲۲. مساجد و مدارس قم

مدرسه ملا محمد صادق، ۱۶۴

مدرسه استاد ابو الحسن کمیج، ۱۷۱

مدرسه دار الشفاء، ۵۶۱

مدرسه آیۃ اللہ گلپایگانی، ۵۶۰

مسجد (تکیہ) محمدیہ، ۵۶۰

شاه حمزہ، ۶۷

مسجد اعظم، ۶۷، ۷۷

مسجد امام حسن عسکری علیہ السلام، ۱۰۲، ۱۰۶، ۳۹۴، ۵۶۰

مسجد امام خمینی، ۵۸۱، ۵۸۴

مسجد جامع، ۲۹، ۳۷، ۴۷، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۳،

۱۵۵، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۸۶، ۵۰۱، ۵۴۴، ۷۰۴، ۷۸۲

مسجد جامع ابو الصدیم، ۱۰۲

مسجد جامع عتیق، ۶۲، ۱۰۲، ۳۹۴

مسجد جامع کهن، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۸۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۳، ۴۱۲

مسجد دز پل، ۱۰۵

مسجد رضائیہ، ۶۰۷

مسجد رضوی، ۱۲۷

مسجد سلماسی، ۵۶۰

مسجد سهل بن الیسع، ۷۷، ۵۴۸

مسجد صاحب الزمان علیہ السلام، ۱۱۰

مسجد عتیق، ۱۰۱، ۱۰۲، ۷۱۱

مسجد قریہ جمکران، ۱۱۰

مسجد و آب انبار میدان کهنہ، ۶۷

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱۰

۲۳. موقعیت‌های جغرافیایی قم

- آتش مهرین، ۱۸۷، ۲۳۶، ۲۵۴
 آتش ورّه، ۲۵۵
 بازار قم، ۱۰۹، ۱۳۰
 بازار کهنه قم، ۱۹
 باغ ملی، ۵۶۰
 باغ موسی بن خزر ج، ۵۶۰
 بقعه ابن بابویه، ۵۶۰
 تکیه (مسجد) محمدیه، ۵۶۰
 جبل ساوه، ۲۴۲
 چهارراه بازار، ۱۰۲
 خلجستان، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۳۸، ۲۵۹
 خیابان ارم، ۵۶۰
 خیابان چهارمردان، ۱۱۹، ۵۶۰
 خیابان حضرتی، ۱۰۲، ۵۶۰
 دار الضرب، ۲۹، ۳۷
 درب سهلویه، ۶۴، ۶۵، ۱۵۷
 درب کنکان، ۱۶۵
 درخت پیر، ۱۰۹
 دروازه اصفهان، ۱۵۱
 دروازه کاشان، ۶۴، ۱۵۱، ۱۶۳، ۵۲۶
 دو مناره عهد سلجوقی، ۱۰۹
 سراهاء مجوس، ۱۰۰
 سه راه بازار، ۵۶۰
 شیندازیند، ۲۰۵، ۳۱۷، ۳۵۴
 صحرای براوستان، ۱۹۱
 صحن آینه، ۵۶۰
 صحن کهنه، ۵۱۵، ۵۶۰
 قبرستان شیخان، ۵۶۰، ۷۷۹
 قبه علی بن عیسی، ۱۵۱
 کاروان سرا، ۵۶، ۲۰۱
 کوچه آب انبار سید عرب، ۵۶۰

کوه نمک، ۲۱۸، ۲۴۷، ۲۴۸
 محله یخچال قاضی، ۵۶۰
 مراعی، ۱۹۰، ۴۱۸، ۴۷۲
 مرده شوی خانه، ۵۶۰
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱۱
 مسجد جامع، ۲۹، ۳۷، ۴۷، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۳،
 ۱۵۵، ۴۱۲، ۴۸۶، ۵۰۱، ۵۴۴، ۷۰۴، ۷۸۲
 مسجد جامع عتیق، ۶۲، ۱۰۲، ۳۹۴
 مسجد سلماسی، ۵۶۰
 معدن نمک، ۲۱۸
 میدان آستانه، ۵۶۰
 نمکستان، ۲۴۷، ۴۱۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱۲

۲۴. میدان‌های قم

میدان الهادی، ۲۸۷، ۶۳۴
 میدان بسروز، ۲۴۴
 میدان تره‌بار، ۶۷۳
 میدان جهاد، ۱۶۹، ۶۵
 میدان حسن بن سعد بن احوص اشعری، ۶۸
 میدان حسن بن علی بن آدم اشعری، ۶۷
 میدان سعد بن عبد الله اشعری، ۶۷
 میدان کهنه، ۶۲، ۶۷، ۷۰، ۷۷، ۱۰۹، ۱۵۵، ۷۸۲
 میدان میر، میر سراج، ۵۶۹
 میدان نو، ۶۸، ۱۰۲، ۲۸۷
 میدان هفتاد و دو تن، ۸۳
 میدان یسع بن عبد الله اشعری، ۷۲، ۷۷، ۸۷، ۱۵۷، ۲۸۷
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱۳

۲۵. آسیاهای قم

آسیاء ابو خالد، ۱۶۶، ۱۶۹
 آسیاء ابو علویه، ۱۶۷
 آسیاء احمد، ۱۶۷

- آسیاء ادریس، ۱۶۷
- آسیاء اسماعیل براوستانی، ۱۶۸
- آسیاء الیسع، ۱۶۷
- آسیاء بابویه، ۱۶۵
- آسیاء جوسق، ۱۶۵، ۱۶۸
- آسیاء خراب، ۱۶۸
- آسیاء خطّاب، ۱۶۵
- آسیاء دولین، ۱۶۸
- آسیاء ربّاح، ۱۶۷
- آسیاء رضائیه، ۱۶۶
- آسیاء سعد، ۱۶۳
- آسیاء سوریتی، ۱۶۷
- آسیاء سیاوشان، ۱۶۳
- آسیاء شاذوکه، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹
- آسیاء شاذوکه سفلی، ۱۶۵
- آسیاء شاذوکه علیا، ۱۶۳
- آسیاء شاهین، ۱۶۸
- آسیاء شعیب، ۱۶۷
- آسیاء شهرستان، ۱۶۶
- آسیاء عبد الله، ۱۶۳، ۱۶۹
- آسیاء عبدویه، ۱۶۷
- آسیاء عبید الله، ۱۶۳
- آسیاء عتیقه، ۱۶۵
- آسیاء عمران، ۱۶۸، ۱۶۹
- آسیاء کرچنه، ۱۶۶
- آسیاء کهنه، ۱۶۹
- آسیاء لتانه، ۱۶۶
- آسیاء لقیط، ۱۶۸
- آسیاء ماجیلویه، ۵۳۳ آسیاء متجه، ۱۶۶
- آسیاء محمد، ۱۶۳، ۱۶۹
- آسیاء مرزکه، ۱۶۳
- آسیاء مقاتل، ۱۶۷
- آسیاء نو، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱۴
 آسیاء نوازن، ۱۶۶
 آسیاء و دیزبخت، ۱۶۳
 آسیاء ورجانه، ۱۶۸، ۱۶۹
 آسیاء هاشمکین، ۱۶۶
 آسیاء یحیی، ۱۶۸
 آسیاء یونس، ۱۶۵، ۱۶۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱۵

۲۶. امامزاده‌ها، بقاع متبرکه، و قبرستانهای قم

بقعه ابو جریر زکریا بن ادريس، ۵۶۰
 بقعه امامزاده اسماعیل، ۳۹
 بقعه امامزاده شاه جعفر غریب، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۹۱، ۲۳۶، ۲۵۰
 بقعه چهار امامزاده، ۱۰۲، ۱۶۹
 بقعه چهل اختران، ۶۰۷
 بقعه زکریا بن آدم، ۵۶۰
 بقعه سید سربخش، ۶۰۷
 بقعه شاه احمد قاسم، ۶۴، ۶۰۶، ۶۱۵
 بقعه شاهزاده طاهر، ۲۳۸
 بقعه شاه سید علی، ۶۵، ۱۶۵، ۶۶۰، ۶۵۴
 بقعه شاه عباس دوم، ۵۸۱، ۵۸۴
 بقعه علی بن بابویه، ۵۶۰
 بقعه علی بن جعفر علیه السلام، ۶۴، ۱۲۲، ۵۰۷، ۶۱۱، ۶۱۵
 چهار امامزاده، ۴۵، ۱۰۲، ۱۶۹
 حرم حضرت معصومه علیه السلام، ۱۰۹
 بقعه درب علی بن الحسن العلوی العریضی، ۶۳۰
 بقعه سلطان محمد شریف، ۶۲۳
 سته، ۳۴، ۱۹۶، ۳۲۹، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۹۵، ۵۸۵، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۴۶
 بقعه شاه جمال، ۸۳
 بقعه شاهزاده احمد، ۶۳۴، ۶۷۳
 قبر آدم بن اسحاق، ۵۶۰
 قبرستان ابن بابویه، ۵۶۰
 قبرستان شیخان، ۵۸۴، ۵۶۰، ۷۷۹

قبرستان وادی السلام، ۴۵، ۶۸، ۷۰، ۶۷۳

قبر میرزا حسن لاهیجی قمی، ۵۶۰

قبور، ۵، ۲۶۰، ۵۶۰، ۵۸۱، ۸۲۹

قبه علی بن عیسی طلحی، ۱۵۱

گنبد سبز، ۴

گورستان روستای مالون، ۶۰۶، ۶۱۵

مشهد حمزه بن امام موسی علیه السلام، ۵۸۴

مقبره موسای میرقع، ۵۷۵

بقعه میرزای قمی فقیه، ۵۶۰

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱۶

۲۷. حاکمان، والیان، امیران، و عمال قم

ابو مسلم محمد بن بحر اصبهانی، ۵۸۶

احمد بن علی خراسانی، ۳۴۴، ۳۶۱

احمد بن محمد بن جرّاح، ۲۹۱

احمد بن منصور، ۲۹۰

احنف بن قیس، ۴۹، ۲۱۵، ۸۳۹

اسد بن جمهور، ۱۰۷، ۲۹۲

الیسع بن حمزه، ۹۶

أبو العباس احمد بن علی شادی، ۱۳۱

أبو علی احمد بن محمد بن رستم اصفاهانی، ۲۹۳

برون ترکی، ۲۵۳ تاریخ قم متن ۱۰۱۶ ۲۷. حاکمان، والیان، امیران، و عمال قم ص: ۱۰۱۶

ر بن فرج، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۸

حسن بن تحتاخ طالقانی، ۷۵

حمزه بن الیسع، ۷۲، ۹۶، ۱۲۳، ۲۸۳، ۴۰۹

خواجه ابراهیم قمی، ۴، ۸۵۱

خواجه اصیل الدین، ۴

خواجه محمد قمی، ۴

عاصم، ۷۸، ۲۸۴، ۷۵۷، ۷۵۹

عامر بن عمران، ۱۱۷، ۱۲۴، ۲۸۴، ۳۹۹، ۴۰۹، ۶۸۳

عباس بن الفضل، ۲۹۱

عباس بن عمرو غنوی، ۹۶، ۲۹۳، ۶۳۲

عباس بن محمد، ۳۳۴، ۳۳۶

عبد الله بن کوشید، ۸۰
 علی بن احمد صیمری، ۲۹۴
 علی بن حمزه، ۴۰۹، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶
 علی بن سهل، ۷۰، ۱۲۳، ۳۳۱
 علی بن عیسی بن ماهان، ۱۰۵، ۳۰۹، ۶۰۴
 علی بن عیسی طلحی، ۹۴، ۱۵۱، ۲۸۵، ۳۹۲
 علی بن محمد بن سهل دینوری، ۲۹۴
 عیسی طلحی، ۹۴، ۱۵۱، ۲۸۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱۷
 ۳۹۲، ۳۳۶
 محمد بن ابراهیم، ۳۴۲
 محمد بن ادريس قمی کاتب، ۱۱۹، ۲۹۳، ۲۹۴
 محمد بن ابی مریم، ۲۹۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
 محمد بن بحر، ۲۹۴، ۳۳۱، ۳۶۱، ۵۱۹، ۵۸۶
 محمد بن مجتبع، ۲۸۷، ۲۸۸
 محمد بن هاشم بادغیسی، ۲۸۶
 مفلح ترکی، ۹۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۹۴، ۴۰۸
 یحیی بن اسحاق، ۱۰۷، ۱۰۸
 یحیی بن عمران، ۹۴
 یحیی بن هرثمه، ۵۲۳
 یزدانفازار، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۲۲، ۱۸۷، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۴، ۷۱۶
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱۸

۲۸. خاندانهای قمی

آل سعد، ۴۳، ۶۵، ۸۶، ۹۶، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۶۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۹۲، ۵۶۷، ۵۶۸
 آل مالک بن عامر اشعری، ۳۱
 خاندان انصاری قمی، ۲۶۴
 خاندان روحانی، ۱۶۴
 سادات برقی و مبرقع، ۵۷۰
 سادات حسینی، ۱۶۶، ۵۷۱
 سادات رضائیه، ۱۶۶، ۵۷۴، ۵۷۵
 سادات رضوی، ۵۷۰، ۵۷۵
 طالیه، ۹، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۱۶۶، ۴۸۰، ۵۳۶، ۵۴۱، ۶۷۸، ۷۸۰

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۱۹

۲۹. اشیاء و مقادیر

آبدان، ۱۹۳

آتش، ۱۷، ۴۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۴۹۵، ۵۰۱، ۵۲۰، ۵۴۶، ۵۵۲،

۷۶۷، ۸۱۷، ۸۲۳، ۸۴۳

آجر، ۵۶، ۹۷، ۱۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۸۱، ۵۸۷، ۶۲۰، ۶۵۹

آلات، ۸۵، ۴۴۱، ۴۷۳، ۵۱۳، ۵۶۰، ۶۹۳، ۷۰۵، ۸۳۴

آلات حفر، ۱۵۵

آهن، ۲۴۸، ۲۷۸، ۴۲۱، ۶۲۹، ۸۳۱

ارزیر، ۲۴۸

استبرق، ۲۷۰

اقمشه، ۴۴۱، ۴۷۳

امتعه، ۴۴۱، ۴۷۳، ۶۹۳، ۷۸۰

انبان، ۲۴۵

انگشتی، ۴۴۳، ۷۱۵، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۴۱، ۸۴۹

انگشتی سلیمان، ۲۵۷

اوانی، ۸۵، ۶۹۳

أشل، ۳۰۳، ۳۰۴، ۴۵۴

بت نسر، ۷۴۴

برنس، ۲۶۱

بوریا، ۵۶۶

بیل، ۱۵۵

پشم، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۴۴

پنیر، ۲۴۵

پیه، ۲۵۳

تابه، ۱۹۲

تاج، ۶۴۲

تنور، ۱۹۶، ۴۴۹، ۵۶۹

توبره، ۷۲۲، ۳۸۹

تیر، ۱۷، ۲۰۷، ۲۳۴، ۵۹۰، ۷۰۷، ۷۷۹، ۸۱۹

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲۰

تیغ، ۱۲۴، ۷۱۳

جامه، ۲۶۱، ۴۴۱، ۴۶۳، ۴۷۳، ۵۱۳، ۶۹۲، ۷۹۴، ۷۹۶

جبه ابریشمین، ۷۸۱

جریب، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۴۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸

جص، ۵۷، ۲۳۲

جوال، ۳۴، ۱۱۷، ۲۲۴، ۴۲۰، ۵۱۹، ۶۰۴، ۶۴۳، ۶۷۲، ۶۸۲، ۶۸۵، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۲۹، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۲

جوهری، ۲۳۷

جبه، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۱، ۷۶۷

حلی، ۶۸، ۴۲۲، ۴۴۱، ۴۸۱

حنوط، ۸۳۰، ۸۲۹، ۴۹۴

خایه، خصیه، ۲۴۵، ۴۰۴، ۴۰۵

خروار، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۸

خم، ۱۹۳

خمر، ۱۹۹، ۴۷۳، ۵۶۰

خیگ، ۲۲۹

خیمه، ۴۴، ۸۵، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱

دائق، دانک، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۷۹۳

درهم، ۸۱، ۸۲، ۹۲، ۹۴، ۱۳۷، ۲۰۴، ۲۳۱، ۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳

۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۶۱، ۳۶۴

۳۶۵، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۶

۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۶۶۱، ۶۷۰، ۷۰۷، ۷۵۵، ۷۸۱، ۸۴۵، ۳۷۶، ۴۷۳

دو مصراع، ۲۵۴

دینار، ۱۲۰، ۱۶۲، ۲۰۳، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۶۱، ۳۶۲

۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۶۱، ۴۶۴

۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۹، ۵۳۰، ۶۲۷، ۶۴۴، ۶۴۵، ۷۳۲، ۷۳۵، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۴۷

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲۱

ذراع، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۱۲۶، ۱۳۴، ۲۸۴، ۳۰۳، ۴۵۴، ۴۶۷، ۴۷۱، ۵۴۲

ذراع رشیدیّه، ۷۴، ۲۸۴، ۲۸۹

ذراع سابوری، ۷۷

رأس الودارق، ۸۸

رأس الوز، ۸۸

رخوت، ۸۵

رزی، ۳۰، ۶۶، ۷۴، ۸۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۸۱، ۲۰۲، ۲۸۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۴، ۴۲۴، ۴۷۸

رطل، ۴۲۳

رطل بغدادی، ۴۲۳
 ریسمان، ۲۱۸، ۴۷۳
 ریگ، ۸۵
 زره، ۱۷۹، ۶۹۲
 زمرد، ۸۴۱
 زنبیل، ۳۸۹
 زهره، ۲۴۴
 زین رومی، ۶۲۹
 سابوریه، ۷۷
 ستون، ۷۰، ۷۷، ۲۰۴، ۴۷۳، ۵۶۷، ۶۶۱
 سجیل، ۸۵، ۱۹۰
 سگه، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۵، ۶۴۴، ۷۸۱
 سنان، ۲۶۴، ۳۵۲، ۴۱۹، ۴۹۶، ۷۵۸، ۸۱۵
 سوزن، ۴۷۳
 سهم، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۸، ۲۹۱، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱، ۵۷۹، ۷۵۶، ۷۷۷
 سی من، ۲۰۰، ۵۹۷
 شراب، ۹۰، ۱۹۹، ۲۲۱، ۵۶۰، ۷۰۴، ۷۰۵، ۸۱۲
 شمشیر، ۵۳، ۱۲۴، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۶۵، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۵۲، ۶۹۲، ۷۱۳، ۷۲۸، ۷۸۲، ۷۸۳
 شیر همدان، ۲۴۶
 صاع، ۴۲۳
 صحیفه، ۶۶۲، ۶۶۴
 صندوقکی، ۲۵۸
 طراز، ۲۴۴
 طرح، ۸۵، ۳۸۰، ۴۱۳، ۴۵۹، ۵۹۷
 طلسم، ۲۰۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
 ظرفها، ۱۹۳، ۷۶۹
 عراده، ۸۳۴
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲۲
 عصای موسی، ۲۵۷
 عنبر، ۴۲۲، ۴۲۳
 فارقین، ۸۶، ۸۷، ۳۱۶
 فرسخ، ۵۵، ۸۳، ۱۴۹، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۴۹، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۸۴۱
 فرش، ۸۵، ۲۳۴، ۵۴۹، ۵۶۷، ۶۹۳

قباله، ۸۷، ۱۰۹

قبه، ۱۵۱، ۲۰۴، ۲۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۱۵، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۸۴، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۵۹، ۷۲۱، ۸۴۲

قدح، ۸۴۳، ۸۴۴

قزقانه‌ها، ۱۹۲

قصبه، ۱۰، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۴۸، ۸۹، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۸۳، ۲۵۶، ۴۵۴، ۷۸۲

قلع، ۲۴۸، ۴۲۱

کاغذ، ۳۸۹

کافور، ۴۹۴، ۴۹۵

کان نمک، ۲۴۶

کتان، ۲۸۷، ۳۱۱

کچ، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶

کریاس، ۳۸۹

کشواره، ۸۴۱

کفن، ۴۹۵، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۲۹

کلاه بارانی، ۲۶۱

کلنگ، ۱۵۵

کمان، ۲۰۷، ۵۳۹، ۶۹۲، ۷۰۷، ۷۷۹

لباس سیاه، ۵۴۶

لجام، ۱۲۴

لؤلؤ، ۴۲۲، ۸۴۵

مقال، ۱۳۸، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۷۶، ۴۵۲، ۵۷۸، ۶۵۱، ۷۰۹، ۷۸۱

مرجان، ۴۴۱

مس، ۴۲۱

مستقه، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲

معادن، ۲۱۹

معدن آهن، ۲۴۸

معدن زر، ۲۴۸

معدن طلا، ۲۴۸

مقنع، ۷۲۸

منبر، ۲۹، ۳۷، ۷۲، ۷۳، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۷۸، ۵۹۵، ۶۸۰، ۷۸۲، ۷۹۹، ۸۰۱

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲۳

منبر مسجد جمعه، ۷۲

منجنيق، ۲۱۲، ۸۳۴

موی، ۴۴، ۴۹، ۱۰۲، ۱۹۸، ۲۴۴، ۲۵۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۴۲۸، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۹۳، ۵۴۲، ۵۵۲، ۶۷۹، ۶۹۶، ۷۰۴، ۷۲۸، ۸۱۲

مهره، ۲۰۱، ۲۰۲، ۴۴۶

میل، ۹، ۲۶، ۹۰، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۷۹، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۸۸، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۷، ۵۴۸، ۵۹۳، ۷۰۰، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۴۰، ۸۱۲، ۸۳۰، ۸۳۱

نان، ۲۴۵، ۲۴۶، ۴۴۹، ۷۰۴، ۷۷۱

ناوقه، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵

نقره، ۱۱، ۲۴۸، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۵، ۳۷۵، ۳۹۶، ۴۲۱، ۴۴۱، ۵۹۷، ۷۰۷، ۸۳۹

وسق، ۴۲۳

وشاحین، ۶۴۲

وضع، ۳۲، ۴۷، ۸۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۲۴۷، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹

۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۶

همیان، ۳۸۹

یاقوت، ۵۶، ۶۰، ۷۸، ۸۶، ۱۴۶، ۱۸۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۸۱، ۴۴۱، ۵۸۷، ۶۶۳، ۷۷۲، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۴۷

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲۴

۳۰. حیوانات

ارضه، ۱۱

اژدر، ۱۸۵، ۲۳۷

اسب، ۴۴، ۷۴، ۷۹، ۱۰۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۷۳، ۳۵۷، ۳۶۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷

۴۱۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۶، ۵۴۹، ۵۶۸، ۵۷۸، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۵۱، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۴، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۲۸، ۷۳۶، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱

۷۵۲، ۷۷۶، ۷۹۷، ۸۳۱، ۸۳۴، ۸۴۷

استر، ۲۱۰، ۲۳۲، ۲۶۵، ۲۹۸، ۳۵۵، ۳۵۸، ۴۱۳، ۴۴۲، ۵۴۹، ۵۶۶، ۶۲۰، ۶۵۱، ۷۲۳

اسد، ۶۶۷، ۸۲۳

اشتر، شتر، ۹۸، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۷۲، ۲۷۶، ۴۱۲، ۴۲۸، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۶۵، ۵۶۶، ۶۱۲، ۶۴۲، ۶۵۱، ۶۹۴، ۷۰۳، ۷۰۷

بزغ، ۲۲۰

بغال، ۵۴۹

بنده، ۵، ۱۷، ۱۵۳، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۳۰، ۴۲۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۵۴، ۷۲۰، ۷۷۷، ۸۰۹

چنکال، ۷۶۹

حمیر، ۴۴۲، ۶۶۷

حیتان، ۱۸

خروس، ۸۲۸

خوک، ۴۷۳، ۷۵۵

خیل، ۱۰۵، ۱۶۲، ۴۰۷، ۴۲۷، ۴۴۲، ۶۶۶

دد، ۵۲۳

دراز گوش، ۲۴۱
 دواب، ۴۱، ۲۱۰، ۲۴۱، ۴۴۱، ۴۶۸، ۵۴۹
 رشته، ۸۳، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۰۱، ۴۵۵
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲۵
 ۷۶۹، ۷۹۴
 رقیق، ۴۴۲
 سیاع، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۴۲، ۷۰۰
 شب‌پره، ۲۵۷
 شتر مرغ، ۸۴۰
 شیر، ۲۴۶، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۴۲، ۷۰۰، ۸۳۴
 عصفور، ۱۱، ۱۳۱
 کبش، ۴۳، ۲۵۷
 کژدم، ۲۴۷
 گاو، ۳۱۱، ۳۲۱، ۴۳۸
 گرگ، ۲۲۵، ۲۴۵
 گوسفند، ۴۳، ۲۳۲، ۲۳۷، ۳۳۳، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۶۵، ۸۲۳
 لاشه، ۷۶۹
 مازیان، ۱۸۹
 مار، ۲۶۸
 مرغان، ۱۷، ۱۲۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۵۸۶
 مرغان شکاری، ۱۲۴، ۴۰۵، ۴۰۶
 موریانه، ۱۱
 نمر، ۶۶۷
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲۶

۳۱. اصطلاحات دیوانی

احکام زمینها، ۳۰، ۲۸۱، ۴۳۰
 احیا، ۱۲، ۵۵، ۱۸۱، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۹، ۴۳۱، ۴۳۴
 اخراجات، ۳۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۲، ۷۲۶
 ارباب، ۶۵، ۱۵۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۲، ۳۴۳، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹
 ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۴۰، ۴۷۱، ۴۷۸، ۵۰۰، ۵۹۲
 ارتفاع، ۵۱، ۸۱، ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۳، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۴۸، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۸، ۵۶۷، ۵۸۴
 ۶۹۴

- استحیا، ۱۸۱
- اقطاع، ۳۴، ۴۷، ۳۳۵، ۳۶۲، ۴۳۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۰۴، ۱۶۲، ۴۳۳
- انواع خراج، ۳۰، ۲۸۱
- انهار، ۲۹۸، ۲۹۹
- اوغرات، ۱۴۶
- اوقاص، ۴۳۸
- أحیاز، ۵۵، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۱۹
- أشل، ۳۰۳، ۳۰۴، ۴۵۴
- أکره، ۲۰، ۱۶۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۴۶، ۴۱۶، ۲۰، ۱۶۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۴۶، ۴۱۶
- بائر، ۳۴، ۱۵۳، ۲۴۴، ۲۹۸، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۳۱، ۴۷۳، ۷۳۵
- باغات عربیه، ۱۸۲
- برات، ۱۰، ۳۸۵، ۳۸۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۳۸۳
- برزیکر، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۸۱، ۳۰۲، ۳۰۷، ۴۶۹، ۴۷۱
- بیت المال، ۹۲، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۷۹
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲۷
- ۳۸۰، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۲۰، ۷۹۳
- تجارات، ۴۲۱
- تعزیر، ۵۵۳
- تکویر، ۲۴، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۷۳، ۴۰۲
- جامع ضیاع، ۸۷
- جریب، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۴۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸
- جزیه، ۷۴، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۳۲، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۷۳
- جزیه اهل ذمت، ۴۱۸
- چک، ۴۷، ۶۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۲۴، ۳۰۴، ۳۸۵، ۴۶۴، ۵۶۴، ۵۷۲، ۶۴۴، ۷۲۵، ۷۳۴، ۷۶۱، ۷۶۴
- حاکم، ۳۲، ۴۳، ۵۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۱، ۱۰۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۹۴، ۴۳۲، ۴۸۱، ۵۱۸
- ۵۱۹، ۵۴۳، ۵۵۲، ۵۷۲، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۴۰، ۶۸۲، ۶۹۳، ۷۱۶، ۷۲۵، ۷۸۲، ۸۰۰، ۸۰۵، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۴
- حزازان، ۳۰۱
- حساب مساحت، ۱۷۵، ۲۹۸
- حصص معافه و مسلمه، ۲۹۱
- حق آب، حقایق، ۲۹۸، ۱۶۲
- حوز، ۳۹، ۵۵، ۶۵، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۸۴، ۳۵۵، ۴۳۴، ۵۶۰، ۵۶۸، ۷۳۵، ۷۷۸
- حیز، ۱۸۱
- خراج قم، ۷۸، ۱۶۵، ۱۸۰، ۲۲۴، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۸۱، ۳۹۶، ۴۱۲، ۷۲۱

خمس، ۶، ۱۴، ۳۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۸۴، ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۱۸، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۸۹، ۵۹۸، ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۳۵، ۶۸۹، ۶۹۰، ۷۶۰، ۷۷۷، ۷۸۰، ۸۱۳

خوشاب، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۱

دار الخراج، ۷۸، ۱۱۹

دار الخراج قدیمه، ۱۱۹

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲۸

دار الضرب، ۲۹، ۳۷

دائق، دانک، ۷۹۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳

دراهم و دنانیر طبریّه، ۳۷۶

درهم طبری، ۳۷۶

دستور عباد، ۳۶۶

دفتر سلطانی، ۳۴

دفعات مال خراج، ۲۸۱، ۳۶۰

دواوین، ۱۱، ۱۱۷، ۱۶۱، ۲۹۵، ۳۰۷، ۴۵۱

دیوان آب، ۱۵۸، ۱۶۲

دیوان الجند، ۴۹

دیوان خراج، ۴۹، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۸۱، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۵۱، ۵۱۳

دیوان شام، ۱۱۷

دیوان عدل، ۴۵۱

دیوان عراق، ۱۱۷

دیوان مصر، ۱۱۷

ذراع، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۱۲۶، ۱۳۴، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۰۳، ۴۵۴، ۴۶۷، ۴۷۱، ۵۴۲

ذراع رشیدیّه، ۷۴، ۲۸۴، ۲۸۹

رسم جهنذ، ۳۶۲، ۳۸۱

رسمها، ۲۸۱، ۴۱۶

رسوم صدقه، ۳۰، ۲۸۱

رفع، ۱۲، ۲۱۸، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۷۷، ۵۶۸، ۵۹۵، ۶۸۵، ۸۵۱

زکات، ۳۴۳، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۴، ۴۷۴، ۷۹۹

زکات تجارت، ۴۴۱

زمینهای خالصه، ۳۴۴، ۶۳۰، ۶۹۳

زندان، ۲۹، ۱۰۰، ۱۱۷

ساباط، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۲، ۸۰۷

سلطان، ۱۸، ۳۴، ۶۲، ۸۷، ۹۲، ۱۲۲، ۱۴۵، ۲۴۷، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۴۴، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۵۲، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۲۳، ۶۳۰

سواد، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۳۲، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۷۵، ۷۵۷

سواقی، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱

شوراب، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۱

صدقات، ۳۰، ۳۳۵، ۳۴۳، ۴۱۸، ۴۲۰

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۲۹

۴۲۳، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۹۴، ۵۴۶، ۶۴۶، ۶۵۲، ۷۹۹، ۸۰۰

صلح، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۷۹، ۳۱۷، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۵، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۹۲، ۵۴۰، ۷۱۹، ۷۸۷، ۸۲۶، ۸۳۷، ۸۳۹

ضرب کسری، ۳۷۵

ضیاع عجمیه، ۱۸۲

ضیعه، ۵۵، ۷۲، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۵، ۲۴۴، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۱۲

۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۴۲، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸

۵۹۳، ۶۲۲، ۶۲۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۰، ۷۸۰، ۷۸۹

طاقات، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱

عامره، ۶۰

عشر، ۲۳، ۶۰، ۷۷، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۸۱، ۲۳۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸

۳۳۹، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۸۴، ۵۰۳، ۵۰۹

۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۴، ۶۱۴، ۶۳۲، ۶۴۷، ۶۵۱، ۶۶۱، ۶۷۶، ۶۹۴، ۸۱۰، ۸۴۹

عشیر، ۶۷، ۱۱۴، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۳۵

غنیمت، ۵، ۳۷۲، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۳۱، ۴۳۲، ۷۰۶، ۷۱۷، ۷۲۷، ۸۴۴، ۸۴۷

غیر معرش، ۲۹۸

فیج، ۸۰، ۴۰۲، ۴۱۸

قطیعه، ۴۳۲

قفیز، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۳، ۸۴۹، ۸۵۰

کلاله، ۱۴

کنج، ۴۲۱

کوره، ۲۴، ۳۳، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۴۳

۲۵۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳۰

۳۳۹، ۳۵۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۴۷، ۶۳۶، ۶۸۲، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۷۹، ۷۸۲، ۷۹۳، ۸۲۶، ۸۴۷

مال صدقات، ۳۳۵، ۳۴۳، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۲

مبلغ خراج، ۳۰، ۳۴، ۸۲، ۲۸۱، ۴۰۴

متولی و مباشر مساحت، ۲۸۳

محوزه، ۱۸۱

مراعی، ۱۹۰، ۴۱۸، ۴۷۲

مرافق، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۱۹

مساتیق، ۲۹، ۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲

مساحت، ۳۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۱۰۷، ۱۵۱، ۱۷۵، ۲۱۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳،

۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۱، ۴۵۱، ۴۵۴،

۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۷۷

مستقه، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲

معاير، ۳۰۱، ۳۰۲

معدن، ۲۱۸، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۶۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲

معرش، ۲۹۸، ۳۱۲

معمار، ۲۲۹، ۳۰۲، ۵۷۴، ۵۹۸

مقاسمت، ۲۹، ۱۲۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۰

مکاتب، ۴۲۹

موات، ۴۳۱، ۴۳۴

موانید، ۷۸، ۸۰، ۲۸۴

میزان خراج، ۱۰۷، ۲۳۱، ۳۷۷، ۴۷۱

مؤن، ۳۶۰، ۴۶۱

ناحیت، ۲۹، ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۷۶، ۸۳، ۸۷، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۴۴،

۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱،

۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۶۸، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۳۱، ۵۴۱، ۶۰۹، ۶۱۹، ۶۳۶، ۶۳۹، ۶۹۰، ۶۹۳،

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳۱

۶۹۴، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۰،

۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۰

نجم، ۱۱۰، ۲۸۲، ۳۶۷، ۴۵۰، ۳۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۹۶، ۴۰۳، ۶۹۱

نواحی، ۲۹، ۳۵، ۳۸، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۶۲، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۵، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۹، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶،

۲۷۱، ۳۲۴، ۳۷۵، ۴۱۳، ۴۶۸، ۴۷۹، ۵۹۶، ۶۱۹، ۶۲۸، ۶۷۸، ۶۹۱، ۷۰۸، ۷۳۰، ۷۳۳، ۸۱۹، ۸۲۶، ۸۲۹، ۸۳۴

وادی، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۵۸، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۸۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۰۲،

۲۰۶، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۱۹، ۴۳۱، ۶۲۰، ۶۵۳، ۶۷۳، ۷۳۵، ۷۷۲

والی، ۳۲، ۳۹، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۹۸، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۴،

۳۴۴، ۳۴۶، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۰۹، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۷۲،

۵۸۶، ۶۱۸، ۶۵۰، ۶۷۱، ۶۹۰، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۱۶، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۴۰، ۷۷۴، ۷۸۲، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰

وجوه اموال، ۳۰، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۲۰

وجه مساحت، ۲۸۱

وضع (وضیعه)، ۳۲، ۴۷، ۸۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۲۴۷، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳

۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۱

۴۷۶، ۵۰۰، ۸۰۸، ۸۳۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۴، ۴۶۷، ۴۷۷

هستات، ۱۸۲

یافتجه، ۳۸۱

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳۲

۳۲. اصطلاحات عمرانی و موقعیت‌های جغرافیایی

آبانبار، ۶۷، ۱۲۹، ۵۶۰، ۵۸۴

آتش برکه، ۲۵۲

آتش جم، ۲۵۰

آتش زردشت، ۲۵۲

آتشکده، ۱۰۲، ۷۱۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴

آتش ماجشوسف، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳

آتش مهرین، ۱۸۷، ۲۳۶، ۲۵۴

آرامگاه سلمان فارسی، ۲۰۹

آسمان چهارم، ۲۶۶، ۲۷۰

آسمان دنیا، ۲۶۶

آسمان هفتم، ۲۶۶

آسیا، ۲۹، ۳۷، ۶۶، ۱۲۶، ۱۶۳، ۱۶۹، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۶

ایبارعلی، ۶۴۶

الزاب الاسفل، ۴۵۶

الزاب الاعلی، ۴۵۶

ایوان مدائن، ۲۳۲، ۲۳۳

باب الفیل، ۴۸۶

بارو، ۲۴، ۲۹، ۳۷، ۴۴، ۴۶، ۵۶، ۶۴، ۶۷، ۸۳، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۹۴

۸۳۳ ۸۳۴

باغ کسری، ۲۴۲

بطحاء، ۱۸۵، ۵۴۶

بطریده، ۲۱۷، ۳۱۴، ۳۲۴، ۳۵۵

بطیحه، ۱۸۵، ۱۸۶

- بقعه حضرت مسلم علیه السلام، ۸۱۰
 بقعه دانیال نبی علیه السلام، ۸۳۰
 بقیع، ۱۲۲، ۴۹۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۸، ۵۴۶، ۶۱۱
 بلاد جبل، ۵۱، ۵۹، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۴۹، ۲۷۲، ۳۴۲، ۳۶۸، ۵۷۱، ۶۰۶، ۶۴۰، ۶۶۰، ۷۳۹
 بهشت، ۶۴، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۶
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳۳
 ۵۰۷، ۵۷۳، ۸۲۶
 بیت المال، ۹۲، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۲۰، ۷۹۳
 بیمارستان عضدی، ۵۸۷
 تپه باستانی، ۱۲۲
 تخت سلیمان، ۱۸۵، ۲۵۱
 تکویر، ۲۴، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۷۳، ۴۰۲
 جامع ضیاع، ۸۷
 جبال ارمنیه، ۷۴۰
 جبانه، ۶۳، ۶۴
 جبل رضوی، ۶۵۳
 جبه‌خانه، ۱۸۶
 جوی، ۲۹، ۴۲، ۶۵، ۹۹، ۱۰۹، ۱۵۵، ۱۵۸، ۳۴۶، ۸۴۰
 چاه زمزم، ۶۷۰
 چهار طاق، ۲۲۰
 حجره زمزم، ۶۷۰
 حصار، ۴۶، ۹۲، ۱۰۱، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۲۴، ۷۰۷، ۷۳۵، ۷۴۰، ۸۲۵، ۸۳۱، ۸۳۵
 حصص موقوفه، ۳۴
 حصن، ۴۶، ۸۶، ۱۰۱، ۲۲۴، ۸۳۵، ۸۳۱
 حی‌کنده، ۶۷، ۵۴۴
 خانه امام صادق علیه السلام، ۵۴۶، ۵۵۲
 خانه کعبه، ۴۲۶، ۵۵۹
 خلیج فارس، ۸۴۱
 خواجه ربیع، ۸۲۳
 دار الخلافه، ۸۷
 دار الضرب، ۲۹، ۳۷
 دجله، ۷۸، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۵۹، ۳۱۴، ۳۷۵، ۴۳۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۳، ۵۱۱، ۵۸۷، ۶۰۶، ۷۰۳، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۷۶،
 ۸۲۱، ۸۳۱، ۸۳۴، ۸۳۹، ۸۴۱

- درب، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۸۴، ۳۱۳، ۵۰۷، ۵۸۷، ۶۳۰، ۶۶۰
- در کعبه، ۲۵۴، ۴۸۱
- دروازه بنان بن موسی، ۲۳۱
- دروازه وزوا، ۲۳۱
- دریاچه نمک، ۴۲، ۶۲، ۱۴۵
- دریای خزر، ۱۰۰
- دریای سرخ، ۴۲۲، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۶۵، ۶۷۷، ۷۹۴
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳۴
- دزپل، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷
- دست میسان، ۴۵۶
- دوزخ، ۴۶۹، ۷۶۷، ۸۱۷، ۸۲۳، ۸۴۳
- دیار بکر، ۸۲۱
- دیر جاثلیق، ۴۹۷، ۶۷۱
- رباط، ۵۶، ۶۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۴۲۸
- رستاق، ۲۹، ۳۸، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۸۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۰۰
- ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۸۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲
- ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۴۵، ۳۵۱، ۴۱۲، ۴۵۳، ۴۷۸، ۵۴۵، ۶۲۹، ۷۳۱، ۷۳۷، ۷۳۸
- رصافه، ۵۸۷، ۶۵۰
- رکن یمانی، ۷۸۷، ۷۸۸
- رود کارون، ۸۳۱
- رود دجله، ۷۴۹، ۸۳۱
- رود شوشتر، ۸۳۱
- زاب، ۴۵۶
- زقاق، ۱۱۹، ۳۵۱
- زمین مدینه، ۲۶۶
- زندان عبید الله بن زیاد، ۶۸۰
- زینستان ایران شهر، ۲۲۷
- سد مأرب، ۷۹۴
- سدیر، ۵۶
- سرای فرعون، ۲۳۱
- سرداب غیبت، ۶۴۴
- سواد بصره، ۴۵۶، ۴۶۷
- سواد کوفه، ۴۵۶

- سور قم، ۹۴
 شارع أبی احمد ابن الرشید، ۵۲۶
 شارع کوفه، ۵۲۶
 شط العرب، ۸۴۱
 شورستان، ۱۴۸
 صحاری، ۴۴، ۸۵، ۸۹، ۹۴، ۲۲۷، ۳۰۳، ۳۵۲، ۳۷۱
 صفین، ۷۸، ۹۲، ۱۸۰، ۲۳۲، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۳، ۶۷۹، ۷۳۴، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۶۷، ۸۱۷، ۸۲۳
 ضریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ۵۰۱
 ضیاع، ۳۰، ۳۴، ۳۸، ۷۲، ۷۵، ۸۱، ۸۷، ۸۹، ۱۲۹، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۴۵، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۳۱
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳۵
 ۳۴۳، ۳۴۵، ۴۱۸، ۷۰۹، ۷۸۰
 طاق بستان، ۲۳۲
 عرش، ۶۵، ۲۶۶
 عرفات، ۷۸۷
 عقبه همدان، ۲۵۹
 عین التمر، ۱۱۵، ۶۷۳
 غاضریه، ۱۱۴، ۱۱۵
 غسان، ۳۱۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۷، ۴۰۰، ۷۷۲، ۷۹۵
 رود فرات، ۷۸، ۳۷۵، ۴۳۲، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۷۶، ۸۲۱
 فراتیه، ۳۴، ۳۳۱
 فوهات، ۱۳۰
 قبر اسماعیل، ۵۰۶
 قبر أبی الحسن، ۵۱۵
 قبر محمد بن جعفر دیباج، ۶۱۰
 قبر هارون الرشید، ۵۱۵
 قبه هارونی، ۵۱۵
 قصر کوفه، ۸۰۷
 قلعه، ۵۵، ۵۶، ۸۳، ۱۰۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۹۴، ۶۱۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۱، ۸۳۴
 ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۹
 قنطرة، ۶۰، ۷۰
 کاخ، ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۳۲
 کاریز، ۱۰، ۲۹، ۳۷، ۶۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۸
 ۱۶۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۴۴، ۳۴۶، ۳۹۶، ۴۲۴، ۴۳۱، ۷۸۲

- کاس رود، ۲۱۷
کاسه، ۲۱۷
کرخ، ۵۱۰، ۶۵۰
کعبه، ۲۵۴، ۴۲۶، ۴۶۲، ۴۸۱، ۵۵۹، ۶۹۹، ۷۸۷، ۸۴۰
کلیسا، ۱۰۲، ۶۹۹
کنیسه یهودیان، ۱۰۲
کوه الوند، ۲۲۷
کوه رضوی، ۶۶۴، ۶۶۵
گورستان، ۶۳، ۶۴، ۵۱۱، ۵۶۰، ۶۰۶
محل دفن حضرت زهرا علیها السلام، ۷۷۰
مزدلفه، ۷۸۷
مسجد الحرام، ۶۷۰
تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳۶
مسجد المیقات، ۶۴۶
مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ۵۰۶، ۷۷۰
مسجد تاریخانه، ۱۰۲
مسجد جامع، ۲۹، ۳۷، ۴۷، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۵۵، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۸۶، ۵۰۱، ۵۴۴، ۷۰۴، ۷۸۲
مسجد جامع اموی، ۱۰۲، ۷۰۴
مسجد جامع کوفه، ۱۱۴، ۴۸۶، ۵۴۴
مسجد جامع کهن بروجرد، ۱۰۲
مسجد جامع کهن ساوه، ۱۰۲
مسجد سهله، ۱۱۰
مسجد قبا، ۱۱۰
مسجد کوفه، ۱۱۰، ۶۸۰، ۷۹۹، ۸۱۰
مشربه ام ابراهیم، ۵۱۳، ۵۱۸
مشعر، ۳۸۶، ۷۸۷، ۸۱۴
معبد آناهیتا، ۲۳۲
مقابر قریش، ۱۰۵، ۵۱۱، ۵۲۰
مقبره بابلان، ۵۶۰، ۶۲۵
منطقه تاج، ۷۸
میدان سنگ شیر، ۲۴۶
مؤته، ۴۸۵، ۴۸۷، ۶۲۷، ۸۲۲

نهر آبور، ۸۳۰
 نهر تستر، ۸۳۱
 نهر دجیل، ۶۷۱
 نهر عیسی، ۶۴۰
 نهر معقل، ۸۴۱
 وفریان، ۲۳۱
 یمامه، ۶۷۳، ۶۵۳، ۲۹۳
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳۷

۳۳. گیاهها

آجام، ۴۵۴
 آلوده، ۳۰۶
 انار، ۲۴۰
 انجیر، ۲۴۲
 انکور، ۴۵۸، ۴۵۷، ۳۰۱
 امروود، ۳۲۰، ۳۰۶
 بادام، ۳۲۲، ۳۰۶
 باغات، ۴۵۴، ۴۵۰، ۴۰۷، ۲۹۹، ۲۹۵، ۱۸۲، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۴۸، ۱۲۹، ۱۲۳، ۹۹
 بساتین، ۴۵۴، ۴۵۰، ۴۰۷، ۲۹۵، ۱۲۹، ۹۷، ۹۶، ۶۵
 بقول، ۸۰۹، ۸۰۲، ۷۸۸، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۳، ۳۲۵، ۳۱۰، ۲۸۶، ۲۲۶، ۱۵۰، ۹
 پنبه، ۴۵۸، ۴۱۹، ۴۰۶، ۳۲۵، ۳۰۱، ۲۹۸، ۱۵۰
 پیاز، ۴۵۸، ۳۲۵، ۳۱۰، ۱۴۷
 تره، ۳۲۵، ۶۷۳، ۴۵۸، ۱۴۷
 جاروس، ۳۱۱
 جالیز، ۴۵۸، ۳۵۶، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۱۵۰
 جزر، ۳۲۵، ۳۱۰ تاریخ قم متن ۱۰۳۷ ۳۳. گیاهها ص: ۱۰۳۷
 ۵، ۳۱۰، ۴۵۷، ۴۷۷، ۷۰۴
 جوز، ۶۶۲، ۶۸۸، ۳۵۵، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۲، ۳۰۵، ۳۰۱، ۲۵۵، ۲۱۱، ۲۱۰، ۱۷۵، ۱۷۲، ۶۰، ۵۹
 خربزه، ۱۴۷
 خضریات، ۴۵۸، ۳۲۵، ۳۱۱، ۳۰۱، ۳۰۰
 خیار، ۵۹۴، ۳۲۵، ۳۱۰، ۳۰۵، ۱۴۷
 درخت بید، ۷۴۷، ۱۸۳، ۱۲۲، ۱۱۸
 درخت مرخ، ۱۷

- رطاب، ۳۱۱، ۳۲۱، ۴۵۷
 زعرور، ۳۰۶
 زعفران، ۲۶۱، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۷۰۴، ۷۰۷
 زیتون، ۶۰، ۳۱۱، ۳۲۲
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳۸
 زیره، ۱۴۷، ۳۱۱، ۳۲۱، ۷۷۲، ۷۹۶
 سبذز، ۳۱۱
 سبزه، ۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰
 سنجد، ۳۰۶، ۳۲۰
 سیر، ۱۴۷
 شبدر، ۳۱۱
 شفتالو، ۳۰۶
 شلجم، ۳۱۰، ۳۲۵
 شنبلیله، ۳۱۱
 عدس، ۳۲۱، ۳۲۳
 عقاقیر، ۲۴۸
 علف، ۴۱، ۵۱، ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۶۸
 غله، ۱۹۲، ۱۹۳، ۳۰۱، ۳۲۱، ۳۷۳، ۴۰۶، ۴۲۳، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۸
 فستق، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۲۲
 قرطم، ۱۴۷، ۳۱۱، ۳۲۱
 کتان، ۲۸۷، ۳۱۱
 کرسنه، ۳۱۱، ۵۲۴
 کرم، ۶، ۷، ۱۷، ۱۹، ۷۲، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۵۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۲۲، ۳۵۱، ۳۵۳، ۴۰۶، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۷، ۶۴۴، ۷۰۴، ۷۲۵
 ۸۵۱، ۷۶۴
 کسن، ۳۱۱، ۳۲۱
 کنجید، ۳۲۶، ۴۵۸
 کندنا، ۱۴۷
 گاو دانه، ۳۱۱
 گندم، ۴۹۸
 مرجو، ۶، ۳۱۰، ۳۲۳
 مرغزار، ۴۱
 میوه، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۷۱، ۴۴۹، ۴۵۷، ۴۵۸، ۷۱۲
 نخل، ۶۰، ۵۲۲، ۳۷۵، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۵۷

نخود، ۳۱۰

نیژو، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵

یونجه، ۳۱۱، ۳۲۱

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۳۹

۳۴. کار و پیشه

ارباب، ۸۱، ۹۸، ۱۴۱، ۱۸۱، ۴۶۰، ۴۶۹، ۶۵۴، ۶۹۹

امنا، ۴۱۹، ۴۷۱، ۴۷۲

امینان، ۴۱۹

باغبان، ۱۹۱، ۲۰۳

برزگر، ۱۵۰، ۱۵۵، ۴۶۹

بزاز، ۲۷۵

بندکان، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۷۰، ۲۸۰، ۴۴۲، ۵۳۹، ۷۰۷

بواب، ۳۰۴، ۳۱۸، ۳۶۰، ۳۶۴، ۴۰۲، ۴۱۹، ۴۰۲

پاسبان، ۸۳۲، ۸۳۴

جهیز، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۱۳، ۴۱۸

چاه کن، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۱

حاجب، ۸۷، ۲۱۳، ۵۳۹، ۷۹۷، ۸۴۲

حربی، ۴۱۸، ۴۲۸

حکام، ۱۰، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۵۳، ۵۴، ۷۹، ۹۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۷۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۷۰، ۴۲۱، ۴۳۰، ۴۳۶

۴۷۱، ۵۸۸، ۶۴۸، ۸۰۵، ۸۱۹

حکیم، ۱۳۳، ۲۴۶، ۴۲۷، ۴۹۸، ۵۲۲، ۵۶۰، ۷۵۳، ۷۹۳، ۸۳۵

خادم، ۱۵، ۲۳۷، ۵۱۳، ۵۶۵، ۸۲۲

خبازی، ۲۳۹

خدمتکار، ۱۲۴، ۱۹۵، ۲۳۹، ۲۴۵، ۴۱۴، ۷۰۱، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۵

خزینه دار، ۳۶۲

خواجه سرایان، ۲۴۵

دربان، ۸۳۲

دهقان، ۲۰۴، ۲۰۵، ۳۶۲، ۶۹۹، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۴، ۸۳۵

راعی، ۷۷، ۲۹۰، ۴۲۸، ۴۳۹

راهب، ۲۶۱

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴۰

رزمی، ۲۵۰

زمین پیمای، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۳
 ساربان، ۶۱۲
 سپاهی، ۲۵۰
 سردار، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۳۴، ۳۶۸
 سیئس، ۲۳۹
 طبّاخ، ۲۳۹
 عامل، عمّال، ۵۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۱۱۸، ۱۸۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۲۲، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵،
 ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۶۹، ۴۷۶،
 ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۱۳، ۵۳۰، ۵۵۱، ۶۴۰، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۴، ۷۰۱، ۷۱۶، ۷۳۱، ۷۸۰، ۸۵۰
 عامل قم، ۱۳۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۸۷، ۵۸۶
 عدلان، ۱۴۱
 عرفا، ۱۱۰، ۴۱۸، ۷۸۷
 عمله، ۲۳۱، ۴۱۶، ۴۵۹
 فراشان، ۴۰۲
 فیوج، ۸۰، ۴۰۲، ۴۱۸
 قنّاءان، ۱۳۲
 کاریزبانان، ۱۲۷
 کتاب دیوان، ۴۰۲
 کهید، ۳۶۲
 متولّی غلّات، ۴۱۹
 متولی و مباشر مساحت، ۲۸۳
 مرازله، ۱۹۷
 مسّاح، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷
 مقنّی، ۱۲۷
 منجم، ۱۵، ۳۵، ۱۸۶، ۲۴۶، ۳۷۰، ۵۲۵، ۷۰۶
 موبد، ۷، ۱۲۲، ۱۹۱، ۷۱۲
 مهندس، ۳۵، ۲۰۵
 ناظر، ۴۱۹
 نقّاد، ۳۸۹
 نقّاش، ۲۱۶
 نقیب، ۲۶۹، ۵۴۴، ۵۷۴، ۵۹۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۴
 نقیب طالبیان، ۲۶۹
 والی، ۳۳، ۳۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴۱
 ۱۴۱، ۲۹۰، ۵۱۶، ۶۴۸، ۷۷۴، ۸۰۵
 وراق، ۷۵۵
 وزان، ۱۸۷، ۲۳۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۸۹، ۴۲۳
 وزیر، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۲۰، ۳۰، ۵۶، ۸۷، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۸۸، ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۰،
 ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۸۷، ۵۹۷، ۶۸۰، ۶۸۴، ۷۷۲
 وکیل، ۲۲۹، ۳۱۴، ۴۱۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴۲

۳۵. لهجه و زبان اهل قم، و واژگان فارسی کهن

آبجویه، ۱۹۷
 اسبان یام، ۷۹
 اسپس، ۳۱۱
 افراسراکان، ۲۰۸
 اقجه، ۴۰۴
 انوکه شاه اسبان، ۲۴۰
 اینان، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۹۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۷، ۳۷۳، ۴۹۲، ۵۱۰، ۵۹۰، ۵۹۷، ۶۸۱، ۶۹۰، ۷۲۴
 اورکار، ۱۴۷، ۱۴۸
 ایدن بالیزی شاهد کردن، ۲۴۲
 باز خوشیدند، ۸۲۸
 برازه، ۱۹۲
 بروات، ۱۰، ۳۸۹
 بلائی، ۲۴۲، ۲۷۴
 بندی، ۳۷، ۵۵، ۵۹، ۸۳، ۱۳۹، ۱۴۹، ۴۰۲، ۶۹۳، ۷۰۲، ۷۸۲
 بوهین کره، ۴۷
 بیر، ۱۳۱
 پارتی اشکانی، ۴۷، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۴۲
 پارسی، ۴، ۲۲۸، ۳۷۳، ۵۹۰، ۵۹۷، ۷۲۵
 پارسی پهلوی، ۴۳، ۴۷
 پروانها، ۱۰
 تازی، ۴، ۵، ۲۰۱
 ترسکاری، ۱۲، ۱۶، ۲۸۱
 تهه، ۲۱۴

- جشجه، ۱۸۳
 جون ایران، ۲۴۱
 چنکال، ۷۶۹
 خایه کشیده، ۲۴۵
 خزّه باد، ۲۳۹
 خوزی، ۲۲۸
 خوشد، ۴۵۲، ۱۸۵
 خوشید، ۸۲۸، ۲۷۸، ۲۱۷، ۱۸۵
 دری، ۴۳، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۳۶
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴۳
 ۲۶۶، ۵۱۵، ۵۶۴، ۵۷۲، ۶۵۹
 دشخواری، ۱۱
 دوبران، ۲۵۴
 رأس الوز، ۸۸
 رزها، ۲۰۳، ۳۲۲
 رشته، ۸۳، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۰۱، ۴۵۵، ۷۶۹، ۷۹۴
 ساباط، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۲، ۸۰۷
 سراف، ۱۶۷، ۱۸۵، ۵۹۲، ۷۲۰، ۸۳۴
 سروز، ۸۸
 سریانی، ۲۲۸، ۳۷۳
 سودیمنه باد این آب أفر همه جهان، ۲۳۴
 سوذره، ۲۳۳
 شابستام، ۲۴۵
 شاه اسف کرد، ۲۴۳
 غیر ساباط، ۲۹۹
 فارسی، ۴، ۵، ۶، ۲۶، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۷۴، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹،
 ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۱۶، ۳۶۶، ۳۸۲، ۴۵۶، ۴۶۹، ۴۷۸، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۸۶، ۵۸۸، ۶۸۸، ۶۹۰،
 ۶۹۲، ۶۹۵، ۷۰۳، ۷۰۴، ۸۴۱، ۸۴۵
 فهلوی، ۶۰، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۰، ۳۰۸
 قومشان، ۱۴۱، ۱۵۵
 کرد اردشیر، ۵۶
 کشت همدان یام بکشت، ۳۰۸
 کمج، ۱۷۱، ۱۹۵

کنکها، ۱۲۹

کوز، ۴۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۹۹، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۳۷

کوشکها، ۶۳، ۶۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۲۳، ۱۴۸

کوشیه، ۸۸

کولها، ۱۲۹

گلخن، ۲۰۸

گنبد کردشیر، ۵۶

لاخشه، ۷۶۹

لاوک، ۷۶۹، ۷۷۳

لاوکی، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۳

ماندیش، ۲۳۴

مرز، ۳۹، ۵۵، ۷۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۴۲۲، ۴۵۵، ۶۲۲، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۲۵، ۷۷۲، ۸۲۲، ۸۴۷

مکاسی، ۲۱۰

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴۴

موانید، ۷۸، ۸۰، ۲۸۴

مورش، ۲۰۱

مهر، ۶۰، ۱۶۶، ۲۰۵، ۲۳۷، ۲۸۷، ۳۰۲، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۷۵

۷۱۵، ۸۲۱، ۸۳۸

ناوقه، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵

نفاطت، ۲۴۷

ویران آبادان کرد کواد، ۴۸

هرائید خرن افرینان سر، ۲۲۱

یام بورزست، ۳۰۸

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴۵

۳۶. نقیبان و داعیان

الداعی، ابو عبد الله محمد، ملک طبرستان.

الداعی، الناصر للحق ابو محمد الحسن بن علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسين عليهما السلام.

الداعی، الامام، ابراهیم الاکبر الزیدی.

الداعی الکبیر، زید بن محمد الاکشف ابن اسماعیل جالب الحجارة ابن زید.

الداعی الی الحق، حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن مثنی.

الداعی، محمد الدیباج ابن جعفر الصادق علیه السلام.

الداعی، محمد بن زید بن محمد بن اسماعیل بن الحسن بن زید.

الداعی، موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السّلام، داعی یمن.
 نقیب، ابو الحسن علی بن احمد العمری، نقیب سادات در بغداد.
 نقیب، ابو الحسن علی بن حمزه بن احمد، نقیب قم.
 نقیب، ابو الحسن موسی بن احمد بن محمد بن موسی مبرقع.
 نقیب، ابو الحسین احمد بن علی بن محمد کوبی، نقیب النقباء بغداد ایام معزّ الدوله.
 نقیب، ابو الحسین محمد بن حسن بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السّلام، نقیب آبه.
 نقیب، ابو الفضل حسین بن علی عریضی، نقیب آبه.
 نقیب، ابو القاسم علی بن ابی جعفر بن حمزه بن احمد علوی / ابو القاسم علوی، نقیب قم.
 نقیب، ابو جعفر محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهما السّلام.
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴۶
 نقیب، ابو جعفر یحیی بن محمد بن ابی زید علوی.
 نقیب، ابو عبد الله احمد بن ابی هاشم.
 نقیب، ابو عبد الله احمد بن محمد بن احمد بن احمد بن موسی مبرقع، نقیب قم.
 نقیب، ابو علی احمد بن علی الشجری.
 نقیب، ابو محمد الحسن ابن ابی هاشم، نقیب سادات در بصره.
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴۷

۳۷. حوادث و وقایع مهم قم

ابو الجن: الحسین بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السّلام، اولین حسینی است که به قم نزول کرد.
 ابو الحسین زید بن احمد بن بحر اصفهانی: عامل قم که در سال ۳۵۰ قمری دری برابر رودخانه برای بقعه فاطمه علیها السّلام آویخته گردانید.
 ابو القاسم علی بن محمد بن الحسن کاتب: عامل قم در سال ۳۵۲ قمری که به روایتی اولین دار الضرب قم را ساخت.
 ابو هاشم اذرع: محمد بن علی بن عبید الله بن عبد الله بن حسن مثنی، اولین حسنی است که به قم نزول کرد.
 احوص بن سعد اشعری: نخستین اشعری که در سال ۹۴ قمری در قم سکونت گزید، و شهر قم را ساخت.
 اسفرید بن جلین: پیرامون قم بارو کشید.
 اسماعیل جیلی: امیر قم که در سال ۳۲۷ قمری مالیات مشاهره را به قم قرار داد.
 ابو صدیم حسین بن علی بن آدم بن عبد الله اشعری: در سال ۲۵۶ قمری مسجد جامع قم را بنا نهاد.
 برون ترکی: امیر قم که در سال ۲۸۸ قمری آتشکده مزدیجان به قم را خراب کرد و آتش آن را بنشانید.
 جعفر بن داود قمی: نخستین قمی که به جرم شورش بر علیه خلافت در سال ۲۱۷ قمری اعدام گردید.
 حمزه بن یسع اشعری: نخستین حاکم قم، و اولین کسی که قم را از اصفهان جدا نمود،
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴۸
 و قم را در سال ۱۸۹ قمری کوره گردانید.

خطاب بن اسدی: سازنده اولین مسجد در جمکران.

زینب دختر محمد بن علی الرضا علیه السلام: اولین کسی که بر سر تربت فاطمه بنت موسی ابن جعفر علیهم السلام قبه بنا نهاد.

سعد بن مالک بن احوص اشعری: نخستین کسی است که در قم به کندن نهر پرداخت.

عاصم بن کوشید: نخستین حاکمی که در قم در سال ۲۸۹ قمری به قتل رسید.

عباس بن عمرو غنوی: حاکم قم که در زمان حکومت او سیل قم را فرا گرفت.

عبد الله بن سعد اشعری: نخستین اشعری که در سال ۹۴ قمری در قم سکونت گزید، و شهر قم را بساخت.

علی بن هشام: در سال ۲۱۰ قمری در دوره مأمون با لشکری به قم حمله کرد.

فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام: پس از ۱۷ روز اقامت در قم در سال ۲۰۱ قمری درگذشت.

قمساره (قماره) بن لهراسب: نخستین سازنده شهر قم.

محمد بن موسی مبرقع ابن محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهما السلام: اولین رضوی است که در سال ۲۵۶ قمری به قم آمد و

در آن سکونت گزید.

مفلح ترکی: در سال ۲۵۴ قمری به همراه لشکری به قم حمله کرد.

موسی بن خزرج اشعری: میزبان حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام در قم بود.

موسی بن عبد الله بن سعد اشعری: نخستین کسی که در قم اظهار تشیع نمود.

یحیی بن اسحاق: عامل قم که در زمان امارت او در سال ۱۹۱ قمری نخستین مناره قم ساخته شد.

یحیی بن عمران اشعری: سرکرده شورش مردم قم که در سال ۲۱۰ قمری به دست علی بن هشام اعدام گردید.

یزدانفازار: نخستین کسی که گرداگرد قم بارو کشید.

یسع بن عامر بن عمران اشعری: سازنده نخستین دیوان خراج در قم.

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۴۹

۳۸. احادیث

۳۹. منابع تاریخ قم

اخبار عرب، ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۷۴۱، ۸۱۳

المسالک و الممالک، ۵۶

بعضی از مشایخ قم، ۱۴۷

تاریخ شیعت، ۶۷۲

تاریخ صولی، ۶۵۱

تفسیر قرآن، ۵۶۰، ۷۴۸، ۷۶۲

تواریخ خلفا، ۲۶

دستور جمل القری بقم، ۳۲۷، ۳۴۵

دستور خراج، ۲۸۴، ۳۴۵، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۸

دستور قدیم، ۱۳۹

- دستور قم، ۱۷۶
 دفاتر دیوان، ۱۳۶، ۱۵۸، ۳۶۵
 دفاتر رساتیق، ۳۴۵
 دفاتر قدیمه عتیقه، ۳۸۲
 دیوان فارسی، ۱۷۴
 روایت شیخ قزوینی، ۳۶۸
 شجره انساب علویه، ۴۹۰
 صحف و دفاتر، ۲۶
 کتاب، ۱۵، ۳۷۰
 کتاب اصفهان، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۴۴، ۷۷، ۱۷۳، ۷۳۸
 کتاب اَبی بکر صولی، ۴۲۰
 کتاب بلدان، ۴۴، ۱۷۲، ۲۵۶
 کتاب بنیان، ۱۷۰، ۲۳۱
 کتاب دستور، ۸۹
 کتاب ذکر مال‌ها به قم، ۲۹۷
 کتاب ری، ۱۷۵
 کتاب قم، ۲۳، ۱۵۱، ۲۹۷، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۷۵، ۶۰۵، ۶۱۱
 کتاب معجوس، ۲۵۲
 کتاب مشاهره، ۵۹۷
 کتاب همدان، ۵۳، ۷۶، ۷۷، ۳۰۵، ۴۷۶
 کتابی از اخبار قم، ۲۲
 کتب اموال، ۵۳
 مجموع اخبار قم، ۲۲
 مشایخ قم، ۱۴۷
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵۳

۴۰. مراجع تحقیق تاریخ قم

- اخبار اسحاق الندیم، ۵۲۵
 اخبار الراضی بالله، ۲۴۶، ۶۵۰
 اخبار القضاة، ۴۷۶
 اختیار معرفه الرجال، رجال کشی، ۷۷۹
 ادب الکتاب، ۳۰۲، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۷۳
 ارشاد الساری قسطلانی، ۷۸۴

- ازالة الخفاء، ۴۸۱
- اصول کافی، ۹۳، ۱۰۵، ۵۱۳، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۷۹، ۵۸۳
- اعلام المؤلفین الزیدیه، ۵۴۷، ۶۱۹
- اعلام الوری فیما نسب الی سامراء، ۵۲۵
- اعیان الشیعة، ۶۸۰
- اکمال الدین، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۲
- الآثار الباقیة عن القرون الخالیة، ۲۳۴، ۲۳۷
- الإختصاص، ۲۷۰
- الإرشاد، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۷۹، ۵۹۹، ۶۰۱
- الاستخراج لاحکام الخراج، ۵۳
- الإصابة فی معرفة الصحابة، ۶۷۹
- الأصنام، ۷۴۴، ۷۴۵
- الاصیلی، ۵۴۴، ۵۵۶، ۵۹۹، ۶۶۱
- الاعلان بالتویخ لمن ذم التاریخ، ۱۱۷
- الأغانی، ۶، ۵۱۶، ۵۵۲، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۷۸۱
- الإیضاح، ۴۸۸
- التاریخ الکبیر، ۴۳۳
- التوحید، ۶۷۱
- التهدیب، ۴۸۱، ۷۹۵
- الجلس الممتع، ۵۵۳
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵۴
- الحجاج بن یوسف الثقفی، ۷۳۴
- الحوان، ۷۴۵
- الخصال، ۵۳۸، ۵۴۰، ۸
- الذریعة الی تصانیف الشیعة، ۲۴، ۴۳، ۳۷۰، ۵۱۹، ۵۳۲
- السنن الکبری، ۴۴۲
- الشجرة المباركة، ۵۵۶، ۵۹۲
- الشعر و الشعراء، ۱۳، ۱۷، ۱۸
- الشهاب، ۱۱۷
- الطبقات الکبری، ۱۱۶، ۶۵۳
- العقد الفرید، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۹۵
- الغدیر، ۷۸۴

- الغیة، ۵۳۴، ۵۳۵
الفاطمیات، ۴۵۱
الفتوح لابن اعثم، ۸۲۵، ۸۴۸
الفخری، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۸۷، ۶۶۱
الفرق بین الفرق، ۶۶۴
الفهرست، ۴۳، ۴۴، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۶۶، ۷۹۰، ۷۹۴
الکامل فی التاریخ، ۵۱۳، ۵۳۰، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۶، ۷۲۹، ۸۱۱
المجدی، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۷۵، ۵۹۹، ۶۱۹، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۶، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳
المحاسن، ۳۹
المساعد، ۴۵۴
المعارف، ۲۴۶، ۷۸۷
المعجم المفصل فی شواهد اللغة العربیة، ۱۵
المعرب من الکلام الاعجمی، ۵۶۷
المناقب، ۴، ۵۲۰، ۵۲۲، ۷۹۴
الموطأ، ۵۴
النقض، ۱۷۱، ۵۷۵
النوادر، ۲۷۰
الوزراء و الکتاب، ۲۹۵
امالی شیخ طوسی، ۵۱۶
انوار المشعشعین، ۴۴، ۱۶۰، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۲۱، ۶۲۹، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۹، ۶۵۴
تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵۵
۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۴، ۶۹۲، ۶۹۶، ۷۰۰، ۷۵۳
اوستا، ۱۲۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۳۷، ۳۱۳، ۳۵۱، ۵۲۰، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۷، ۵۹۵، ۷۲۱
برهان قاطع، ۱۰، ۷۹، ۱۱۰، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۴۰، ۳۱۱، ۷۶۹
بشارة المصطفی، ۵۱۶
بلدان الخلافة الشریة، ۶۰، ۶۳، ۱۴۶، ۱۷۴، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۵۱، ۴۵۶، ۶۰۶، ۶۲۸، ۷۰۱، ۷۳۹، ۸۴۷
بلوغ الارب آلوسی، ۷۸۴
بنیان، ۲۶، ۴۰، ۷۲، ۱۷۰، ۱۸۱، ۲۳۱، ۳۹۴، ۵۲۰، ۵۴۷، ۵۶۰، ۷۹۵
تاریخ ابن خلدون، ۷۳۴
تاریخ ابن کثیر، ۷۸۴

- تاریخ التراث العربی، ۷۹۸
تاریخ الکوفه، ۸۱۱
تاریخ المشهد الکاظمی، ۵۲۰
تاریخ صولی، ۶۵۱
تاریخ طبری، ۹۴، ۹۵، ۱۹۸، ۲۹۳، ۳۰۹، ۳۷۶، ۴۰۸، ۴۶۳، ۵۰۱، ۵۷۱، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۴، ۶۲۰، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۵۲،
۶۷۱، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۹، ۷۰۳، ۷۲۵، ۷۲۹، ۷۳۴، ۷۴۹، ۷۸۳، ۷۹۰، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹،
۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۲۲، ۸۳۰، ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۴۵، ۸۴۶
تاریخ مذهبی قم، ۴۵، ۶۲، ۶۴، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۶۳، ۳۶۹، ۵۶۰
تاریخ یعقوبی، ۲۳۱، ۳۰۹، ۵۰۱، ۵۱۳
تحفه الامراء فی تاریخ الوزراء، ۴۶۴
تحفه الزائر، ۵۷۵
تربت پاکان، ۶۸، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۹۴، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۵، ۶۳۴، ۶۶۰، ۷۳۱
تعلیقات چهار مقاله، ۱۰
تلخیص مجمع الآداب، ۴۸۸
جلاء العیون، ۴۸۱
جمهره اللغه، ۱۵
جمهره النسب، ۴۹۸، ۴۹۹، ۷۴۵
تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵۶
۷۸۷، ۷۸۸
خزانه الادب، ۱۵، ۱۷، ۴۲۸، ۵۵۲، ۶۶۵، ۷۸۴
خطب النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ۴۵۱
خطب امیر المؤمنین علیه السلام، ۴۵۱
خطط البصره، ۸۴۱
خلاصه البلدان، ۶۸، ۱۰۲، ۵۷۵
دائرة المعارف اسلام، ۲۴۶
دلیل خارطة بغداد، ۵۸۷
دیوان ابن الرومی، ۱۸
دیوان ابی تمام، ۹
دیوان الحماسه، ۱۸۰
دیوان اوس بن حجر، ۱۵
دیوان حسن بن ثابت، ۷۹۵
دیوان دعبل بن علی الخزاعی، ۵۱۶
رجال علامه، ۶۸

- رجال نجاشی، ۴۰، ۱۵۱، ۲۶۴، ۵۶۷
- رسوم دار الخلافة، ۸۷
- روضه الواعظین، ۵۱۳، ۵۱۶
- ریاض المحدثین، ۳۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۳۹۴
- زهر الآداب، ۵۱۶
- زهر الربیع، ۵۷۵
- ساوه نامه، ۱۷۳، ۱۷۹، ۶۳۶
- سرّ الأنساب العلویة، ۵۱۸، ۵۵۴، ۵۷۵
- سفرنامه، ۴۲، ۴۴، ۱۸۸، ۵۶۰
- سفرنامه افضل الملک، ۴۲
- سفرنامه قم، ۴۴
- سفینه البحار، ۵۳۲
- سیر اعلام النبلاء، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۱۵، ۳۸۰، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۵، ۴۹۵، ۵۱۰، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۵۲، ۶۶۱، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۳۴، ۷۵۳، ۷۶۲، ۷۶۶، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۴، ۷۹۵، ۸۰۸، ۸۱۲، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۳۳، ۸۳۵
- سیره حلبی، ۷۸۴
- شاهنامه، ۱۹۷، ۲۳۵
- شرح نهج البلاغه، ۲۳۲، ۶۶۴، ۷۸۴
- صحاح الفرس، ۱۱، ۸۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۴، ۳۶۲، ۴۰۵، ۴۲۱، ۵۷۸
- صحیح بخاری، ۵۱۸، ۵۵۴، ۵۷۵، ۶۳۲، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۳۳
- طبقات اعلام الشیعه، ۲۰، ۲۸۱، ۵۳۳
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵۷
- ۵۷۴، ۵۹۷
- علی علیه السلام ولید الکعبه، ۴۸۱
- عمده الطالب، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۶، ۶۵۳، ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۷۳، ۶۷۷
- عمده القاری عینی، ۷۸۴
- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۵۱۳، ۵۱۶
- فتوح البلدان، ۸۳۲
- فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ۳۷۰
- فرق الشیعه، ۶۶۴
- فرهنگ پهلوی، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۰، ۳۱۱، ۳۵۱
- فهرست التراث، ۵۷۴

فهرست شیخ طوسی، ۳۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۴۸۱، ۵۱۶، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۸۲، ۵۸۵

قرآن، ۲۵۷، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۹۲، ۵۶۰، ۷۴۴، ۷۴۸، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۵، ۷۶۸، ۷۷۰، ۸۱۳، ۸۱۹

کافی، ۷، ۸، ۱۳، ۱۶، ۳۹، ۹۳، ۱۰۵، ۱۳۱، ۲۸۱، ۳۶۹، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۲۸، ۵۱۳، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۴، ۶۱۰، ۷۱۴

کأس السائلین، ۵۷۵

کتاب الأوراق، ۳۹۴، ۶۵۰، ۶۵۱

کتاب البلدان، ۴۵، ۲۰۲، ۲۴۹

کتاب البیان، ۴۰

کتاب التبیان، ۴۰

کتاب الخراج، ۵۳، ۴۶۲، ۴۶۳

کتاب الیقین، ۵۷۴

کتاب انساب، ۶۸۳

کتابخانه ابن طاووس، ۵۷۴

کتاب خداینامه فی السیر، ۴۳

کتابشناسی آثار مربوط به قم، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۲، ۴۲۰، ۵۱۶، ۶۲۸، ۷۴۰، ۷۶۲

۷۸۴، ۷۹۵

کتاب عباسی، ۱۵، ۳۷۰، ۵۱۹، ۶۶۴، ۶۶۸، ۶۸۹

کتاب فضل قم و الکوفه، ۲۶۴

کتاب کلیله و دمنه، ۱۹۶

کتب اربعه، ۵۸۲

کشف الحق، ۴۸۱

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵۸

کشف الغمّه، ۴۷۴

کشکول شیخ بهائی، ۵۷۵

کفایه الطالب، ۴۸۱

گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان، ۲۳۴، ۵۸۸، ۶۹۳، ۶۹۵

گنج شایان، ۱۱۹

لسان العرب، ۴۱، ۷۲، ۱۱۷، ۱۳۴، ۲۴۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۵۲۵، ۵۴۲، ۵۶۶، ۵۷۰، ۶۹۳، ۷۲۲، ۸۰۲

لغت نامه دهخدا، ۱۶، ۴۹، ۸۰، ۹۴، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۰۶

۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۶۴، ۳۸۱، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۳۸، ۴۶۴، ۵۱۳، ۵۸۶، ۶۹۱، ۷۰۶، ۷۳۸

مجالس المؤمنین، ۱۲۲

مجله بررسیهای تاریخی، ۴، ۸۵۱

مجله المشرق، ۳۷۰

مجمع الآداب، ۴۸۸، ۵۳۳

- مجمع الشعراء الجاهلیین، ۱۵
 محاسن اصفهان، ۵۰، ۱۴۲، ۱۷۱
 مرآة البلدان، ۵۶۹
 مروج الذهب، ۵۱۳، ۷۹۵
 مسائل علی بن جعفر علیه السلام، ۵۰۷
 مسند ابو داود، ۶۶۱
 مسند الترمذی، ۶۶۱
 مصباح المنیر، ۸۸، ۲۸۲، ۴۴۵، ۴۵۴، ۴۶۵، ۵۳۸، ۶۱۴، ۶۸۵، ۷۲۸
 معالم انساب الطالبیین، ۵۱۱، ۵۵۶، ۵۹۹، ۶۶۱
 معاهد التنصیص، ۵۱۶
 معجم الادباء، ۵۲۵
 معجم الالقاب المستعاره، ۴۲۸
 معجم البلدان، ۷۸، ۸۶، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۴۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۸۱، ۳۴۵، ۴۳۳، ۵۱۶، ۵۵۱، ۵۸۷، ۶۰۶، ۶۴۲، ۶۶۳، ۷۰۱، ۷۲۹، ۷۷۲، ۷۸۳،
 ۷۹۵، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۴۷
 معجم الذین نسبوا الی امهاتهم، ۶۵۳، ۸۰۹
 معجم الشعراء، ۲۱، ۴۶۲، ۶۷۹
 معجم الشعراء الجاهلیین، ۲۱، ۴۶۲
 معجم رجال الحدیث، ۱۱۴، ۲۶۴، ۲۷۰، ۵۳۹، ۵۵۸، ۵۸۲، ۶۹۶، ۷۷۹ تاریخ قم متن ۱۰۵۸ ۴۰. مراجع تحقیق تاریخ قم ص :
 ۱۰۵۳
 اتل الطالبیین، ۵۰۱، ۵۱۳، ۶۰۸
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۵۹
 مقالات الاسلامیین، ۶۶۴
 مناهل الضرب فی انساب العرب، ۴۹۴
 منتقلة الطالبیة، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۵، ۶۱۱، ۶۵۴
 مواسم الأدب، ۵۱۶
 میراث شهاب، ۵۶، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۸۵، ۱۸۳، ۱۹۰، ۵۶۰
 میراث مکتوب شیعه، ۵۱۹
 مؤنس الحزین فی معرفه الحق و الیقین، ۱۱۰
 نجم الثاقب، ۱۱۰
 نزهه الناظر، ۵۷۴
 نسائم الأسحار، ۵۶
 نسائم السحر، ۱۸۰
 نسب قریش، ۴۹۸

نسمه السحر، ۵۵۲، ۵۵۳
 نهج الحیاة، ۵۷۴
 وسائل الشیعه، ۴۲۴، ۵۴۰
 وفاء الوفاء، ۶۱۴
 وفيات الاعیان، ۱۹۸، ۳۶۶، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۳، ۵۹۷، ۶۵۳، ۷۷۴
 هدیة الاحباب، ۱۹۶، ۴۰۳، ۴۵۱، ۸۴۵
 همدان نامه، ۵۳، ۶۰، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۶
 ۲۵۰، ۲۹۵، ۴۶۰، ۷۰۱، ۷۲۹
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶۰

۴۱. فهرست موضوعی

پیشگفتار *۶
 برآمدن و تولد شهر قم *۱۴
 ساختمان شهر قم: *۱۹
 سرزمین اشعریان، و مذاهب آنان در دوره‌های تاریخی، از یمن تا قم *۳۴
 تدوین تاریخ شهر قم *۴۰
 نویسنده تاریخ قم *۴۳
 منابع تاریخ قم *۴۷
 ویژگیهای کتاب تاریخ قم *۵۵
 ترجمه تاریخ قم و مترجم آن *۵۸
 نسخه‌های خطی کتاب تاریخ قم *۵۹
 ویژگیهای نسخه‌های اصل کتاب قم *۶۴
 روش تحقیق کتاب قم *۶۶
 *** دیباچه مترجم ۳
 دیباچه مؤلف ۷
 تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶۱
 ذکر فضایل و کمالات صاحب بن عبّاد ۹
 سبب تصنیف کتاب ۱۹
 فهرست باب‌های بیست‌گانه کتاب تاریخ قم ۲۹
 *** باب اول فصل اول ۳۹
 در ذکر قم، و سبب نام نهادن آن ب‌دین اسم، و ذکر قدیم امر و حدیث آن ۳۹
 ذکر صورۀ فتح ناحیت قم ۵۳
 ذکر حدود قم ۵۵

ذکر برج قم، و طول و عرض آن از اقلیم ۵۹

ذکر طرق قم ۶۲

ذکر میدانها بقم ۶۷

ذکر قنطرها بقم ۷۰

ذکر مساجد بقم ۷۱

ذکر حمامات بقم ۷۱

فصل دوم ۷۲

در ذکر سبب جدا کردن قم از اصفهان، و وقت شهر گردانیدن آن ۷۲

فصل ستم ۸۳

در ذکر آنج داخل قم است، و خطه آن، از ضیاعها و مواضع، و نامهای دیه‌آء آن ۸۳

ذکر باروئی که بقم محیط بوده، نو و کهنه ۹۰

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶۲

فصل چهارم ۱۰۰

ذکر مسجد جامع و منبر بقم ۱۰۰

ذکر مسجد قریه جمکران ۱۱۰

ذکر دار الضرب بشهر قم ۱۱۷

منازل و مقام حاکمان و والیان قم ۱۲۱

ذکر محبس و زندان که به قم بوده ۱۲۴

فصل پنجم ۱۲۶

در ذکر کاریزها، و جوئها، و رودخانهها، و آسیاها که بقم بوده‌اند ۱۲۶

ذکر منبع و منشأ آب کاریزها ۱۳۳

ذکر قسمت آب کاریزها به دستور دیوان محمد بن علی بن ابراهیم ۱۳۶

ذکر قسمت آب کاریزها به دستور آل سعد ۱۳۹

ذکر صورت آب رودخانهها، و کیفیت منبع و منشأ آن بقم ۱۴۴

ذکر آبهایی که بآب رودخانه اضافه کرده‌اند، از مواضع دیگر، از ثیمره و أنار ۱۴۶

ذکر جوئهای قم و نواحی آن ۱۵۵

ذکر نهر قورج ۱۵۷

میزان آبدهی جویها و نهرهای قم ۱۵۸

ذکر آسیاهای قم که بقم بوده‌اند ۱۶۳

فصل ششم ۱۷۰

در ذکر عدد رستاقهای شهر قم، و ضیاع آن از عربی و عجمی، و آنج از دیگر شهرها که به نزدیک قم‌اند باقم جمع کرده‌اند، و

اضافت نموده ۱۷۰

نام رستاقهای قم و بانیان آن ۱۸۱

- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶۳
- ذکر قلعه‌های قم ۲۱۰
- ذکر تیمره کبری، و تیمره صغری ۲۱۴
- در ذکر قاسان ۲۱۶
- در ذکر نمک قم ۲۱۸
- ذکر آتشکده بهرام ۲۳۵
- فصل هفتم ۲۴۶
- ذکر طلسمات و کانه‌های نمک بقم ۲۴۶
- ذکر بعضی از آتشکده‌های ناحیت قم ۲۵۰
- فصل هشتم ۲۵۶
- در ذکر اخباری که در فضیلت قم و نواحی، و ساکنان آن آمده است ۲۵۶
- *** باب دوم فصل اول ۲۸۳
- در ذکر مساحت‌های واقعه بقم، و ذکر آنکسانی که متولی و مباشر مساحت بوده‌اند ۲۸۳
- مساحت اول ۲۸۳
- مساحت دوم ۲۸۴
- مساحت سیم، و مساحت چهارم ۲۸۵
- مساحت پنجم ۲۹۰
- مساحت ششم ۲۹۱
- مساحت هفتم ۲۹۲
- مساحت هشتم ۲۹۳
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶۴
- فصل دوم ۲۹۷
- در یاد کردن ارتفاعها، و خراج مال آن بقم ۲۹۷
- ذکر مرسوم و وظیفه مساح بقم ۲۹۸
- دستور مساحی زمین‌های قم ۳۰۴
- طسوجها و ضیعه‌ها و طسق‌ها و رستاقهای قم ۳۱۳
- ذکر ضیعتهای همدان و نهاوند ۳۲۲
- فصل سوم ۳۲۷
- در ذکر خراج قم ۳۲۷
- نام دیه‌های قم و حومه ۳۵۱
- فصل چهارم ۳۶۰
- در ذکر اختلاف ضرائب خراج بقم ۳۶۰
- ذکر نجوم خراج، و دفعات آن بقم ۳۶۷

- ذکر کفایت در خراج به کوره قم ۳۷۵
- ذکر اطلاق و رهنیدن در ضمان اهل قم را ۳۸۱
- ذکر رسم جهیز بقم ۳۸۱
- ذکر رسم و دستور در ستدن خراج بقم قدیما ۳۹۲
- صورت ضمان نامه مال خراج بقم ۳۹۶
- خراج بنی آب ۳۹۸
- ذکر صورۀ خراج بقم، و صورت اهل آن از عرب، و ذکر اسباب بقم ۴۰۲
- ذکر مال مشاھرہ بقم ۴۱۱
- ذکر مال عمّال و اهل نزول در نواحی قم ۴۱۳
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶۵
- ذکر مال نصف العشر بقم ۴۱۴
- ذکر مال خراج بیلده قم ۴۱۶
- ذکر وجوه اموال و منافع آن بقم و رسوم عمّال ۴۱۸
- ذکر اخبار و روایات که در باب وجوه اموال صدقات آمده ۴۲۰
- ذکر وجوه صدقات، از غلّت و غیر آن ۴۲۳
- ذکر مال صدقات ۴۲۷
- ذکر أحكام زمینها ۴۳۰
- ذکر مال صدقه، و فرائض و رسوم آن ۴۳۶
- نسخه برات مال صدقات چون بستانند ۴۴۲
- ذکر سال فرائضهآء صدقات از شتر و کاو و کوسفند ۴۴۴
- فصل پنجم ۴۴۸
- در ذکر آنج گفته‌اند در أمر خراج بروز کار عجم و در اسلام ۴۴۸
- *** باب سؤم در ذکر طالبیّه، یعنی اولاد و أعقاب اَبی طالب که بقم آمده‌اند ۴۸۰
- فصل اول ۴۸۱
- در ذکر موضع ولادت امیر المؤمنین علیّ، و فاطمه دختر رسول خدا، علیهم السّلم، و عدد اولاد، و مدّت عمر، و وقت وفات ایشان ۴۸۱
- ذکر ولادت فاطمه زهرا علیها السّلم، و مدّت حیوۀ، و وقت وفات او ۴۹۱
- ذکر ولادت أبو محمّد، الحسن بن علیّ علیهما السّلم، و ذکر فرزندان او، و مدت حیوۀ، و وقت وفات او، و مدت امامت و خلافت او، و ذکر مشهد و قبر او ۴۹۲
- ذکر ولادت امام شهید مظلوم، حسین بن علیّ علیهما السلام، و اولاد و اعقاب او، و مدت ۴۹۲
- تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶۶
- حیات و امامت و خلافت، و وقت وفات او، و ذکر مشهد و تربت او ۴۹۶
- ذکر ولادت اَبی الحسن علیّ بن الحسین علیهما السّلم، و عدد اولاد و أعقاب او، و ذکر مدّت امامت او، و وقت وفات او، و تربت و

مشهد او ۵۰۰

ذکر امام پنجم، ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام، و ولادت او، و ذکر اولاد و اعقاب او، و مدّت حیوۀ و وقت وفات او، و ذکر قبر و مشهد او ۵۰۳

ذکر امام ابی عبد الله، جعفر بن محمد الصّیّد اداق، و ولادت او، و عدد اولاد و اعقاب او، و مدّت حیوۀ و وقت وفات او، و مدّت امامت، و ذکر تربت او ۵۰۵

ذکر ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلم، و ذکر اعقاب و اولاد او، و مدّت حیوۀ، و مدّت امامت، و وقت وفات، و ذکر قبر و مشهد او ۵۰۹

ذکر امام هشتم، ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلم، و ذکر ولادت او، و عدد اولاد و اعقاب او، و مدّت امامت و عمر، و وقت وفات او، و ذکر تربت او ۵۱۳

ذکر امام ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام، و ولادت او، و عدد فرزندان او، و مدّت عمر و امامت او، و وقت وفات، و ذکر قبر و مشهد او ۵۱۸

ذکر امام ابی الحسن، علی بن محمد العسکری علیهما السّلم، و ذکر ولادت و اولاد و اعقاب او، و مدّت عمر و وقت وفات او، و مدّت امامت او، و ذکر تربت او ۵۲۲

ذکر امام ابی محمد الحسن العسکری، و ولادت او، و مدّت عمر و امامت او، و وقت وفات او، و ذکر قبر و مشهد و تربت او ۵۲۹
ذکر ولادت قائم آل محمد (ع)، و وقت غیبت او، و اخبار دالّه بر وجود شریف او. ۵۳۲

فصل دوم ۵۳۶

در ذکر طالبیه که بقم آمدند و وطن ساختند، و ذکر انساب و بعضی اخبار ایشان ۵۳۶

ذکر جمعی از طالبیه که بشهر قم و ناحیت آن نزول کرده‌اند، و وطن گرفته، بر نسق امامت، و ترتیب نسب حسّیه ۵۴۱
تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶۷

سادات حسّیه ششده ۵۵۴

سادات حسّینه ۵۵۶

ذکر ورود فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السّلم بقم ۵۶۵

مدفونین در قبه ستی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السّلم ۵۷۰

ذکر سادات رضائیه (رضویّه) ۵۷۴

نامه صاحب بن عبّاد به ابو الحسن موسی بن احمد ۵۹۴

سادات موسویّه از فرزندان ابراهیم بن موسی بن جعفر ۶۰۱

سادات دیباجیه ۶۰۵

سادات عریضی ۶۱۱

در ذکر اولاد عبد الله باهر ۶۱۷

در ذکر سادات حمزیه ۶۱۹

در ذکر اولاد حسین أفضس ۶۲۷

در ذکر سادات شجریه ۶۴۶

در ذکر اولاد محمد بن الحنفیه ۶۵۳

در ذکر ولادت محمد بن الحنفیه، و عدد فرزندان، و وقت وفات او ۶۶۱

در ذکر سادات عمریه ۶۷۳

در ذکر سادات عقیلیه و جعفریه ۶۷۵

*** باب چهارم در ذکر آمدن عرب آل مالک بن عامر الاشعری بقم و آبه، و متوطن شدن بزمین هر دو شهر، و ذکر سبب انتقال

ایشان از کوفه بقم و آبه ۶۸۰

فصل اول ۶۸۷

در ذکر آن گروه عرب که بقم آمدند، و وقت آمدن ایشان بقم ۶۸۷

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶۸

فصل دوم ۶۹۶

در سبب نقل و رحلت کردن آن گروه عرب از کوفه ۶۹۶

ورود اشعریان بناحیت قم ۷۰۲

نوشتن عهدنامه میان اشعریان و مجوسیان قم ۷۱۵

ذکر نقض عهد، و شکستن پیمان، أهل عجم مر أهل عرب را ۷۱۶

ذکر کشتن حجاج بن یوسف، محمد بن سائب بن مالک اشعری را، و سبب کشتن او ۷۲۵

سبب بیرون آمدن عبد الله و احوص از کوفه و آمدن بقم ۷۳۴

*** باب پنجم اخبار اشعریان ۷۴۱

فصل اول ۷۴۳

سبب اسلام آوردن اشعریان، و ذکر هجرت آن کسانی که از ایشان هجرت کردند ۷۴۳

نام اشعریانی که بمکه بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم هجرت کردند ۷۵۴

ذکر فضائل مرویه درباره اشعریان ۷۶۴

ذکر مفاخر و مناقب ایشان در ایام جاهلیت و در ایام اسلام ۷۷۶

ذکر مفاخر اشعریان در ایام جاهلیت ۷۸۴

ذکر ضیعتها و منازل اشعریان ۷۸۹

ذکر رایات و علمهای اشعریان ۷۹۰

ذکر منزلهای اشعریان و شهرهای ایشان بیمن ۷۹۴

ذکر اشراف وجوه اشعریان در ایام اسلام ۷۹۷

ذکر أبو موسی، عبد الله بن قیس اشعری ۸۱۷

ذکر فتح أبو موسی اشعری ۸۲۴

تاریخ قم، متن، ص: ۱۰۶۹

فتح تستر ۸۳۰

ذکر هرمان و أبو لؤلؤ ۸۴۳

فهرس ۸۵۳

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

